

تازه

نواي معارك

تاليف

منشی عطا محمد شکارپوري

در سنه ۱۳۴۱ هـ

به تصحيح و تحشيه و تعليق

عبدالحي حبيبي افغانی



از نشرات

سندهي ادبي بورد، کراچي، پاکستان

۱۹۵۹ ع

یاد آوری ناشر

این کتاب در سلسله نشریات انجمن ادبی سندهی، تحت برنامه "وسایل تکامل تاریخ و ادبیات ملی" ترتیب و طبع گردید.

بر خوانندگان محترم پوشیده نیست، که بسا آثار گران بهای عربی و فارسی از طرف محققین بزرگ سندهی در زمینه تاریخ و سیر و حدیث و تصوف و ادب و شاعری نوشته شده، و تاکنون برخی از آن بصورت مخطوطات در زوایای کتبخانههای شخصی، بطاق نسیان افتاده اند. این انجمن می خواهد که چنین آثار گزیده از گوشه تاریکی و گمنامی بر آورد، و بنظر ارباب ذوق و دانش برساند.

در مدت هشت سالیکه این برنامه از ۱۹۵۶ م تا ۱۹۶۴ م دوام می کند، در نظر داریم که (۱۳) کتاب عربی، (۳۰) کتاب تاریخی فارسی، و (۵۷) کتاب شعر و ادب فارسی، و (۷) کتاب اردو، و (۶) کتاب انگلیسی را طبع و نشر نمائیم.

کتابیکه اکنون بخوانندگان گرامی تقدیم می شود، از سلسله نشرات فارسی کتاب دهم است. و از جمله آثاریکه تاکنون بطبع و نشر آن موفق آمده ایم، پانزدهم کتاب شمرده می شود، که اینک از نظر خواننده عزیز می گذرد.

نشر کرده:

محمد ابراهیم جوینو، دبیر انجمن سندهی ادبی
(جمله حقوق این کتاب مخصوص انجمن سندهی ادبی است)

طبع اول ۱۹۵۹ ع

بها: ۲۲-۰-۰

باهتمام محمد اقبال عباسی

در نیوسنده پریس، وکتوریه رود،

کراچی، پاکستان، طبع شد.

” این ملک سنده که بمنزله مادر است چگونه در تصرف
انگریزان بدهیم؟ ” — غلام محمد لغاری .

* * *

” این ملک سنده بمنزله مادر ما بلوچان است، که از پستان
شیر پیدایش آن، پشت به پشت پرورش یافته ایم، حقوق مادر
و پدر بر اولاد بسیار است، نهایت جان را نثار راه خدمت
این والد خواهیم نمود! ” — غلام محمد لغاری .

اعتراف

انجمن سندهی ادبی از مساعدت مالی وزارت
معارف حکومت پاکستان که از روی کمال
معارف خواهی در راه طبع و نشر سلسله مطبوعات
این انجمن فرموده است، خیلی متشکر بوده و
این اقدام نیکو را بنظر تقدیر و استحسان
می نگرد .

فہرست

صفحہ

- آغاز: سید حسام الدین راشدی
- مقدمہ: عبدالجسی حبیبی افغانی (مرتب) (۱)
- شرح حال مولف کتاب (۳)
- شغل منشی گری و ملازمت شکارپور (۵)
- سفرهای پشاور و کابل و ہرات (۶)
- مختار کاری قندھار (۷)
- سفر ہرات (۹)
- احتراز از شمول بجنگ سکھر (۱۰)
- ولادت و وفات مولف (۱۱)
- اخلاف مولف (۱۲)
- تالیف کتاب (۱۲)
- یک نفر راوی (۱۵)
- چگونگی نسخ خطی کتاب (۱۶)
- خزاین تاریخ (۱۸)

تازہ نوای معارک

دیباچہ (مؤلف)

- ۱ در بیان نعت اورنگ آرای نبوت و سروری، صدر نشین
- مسند رسالت و پیغمبری، اعنی احمد مجتبیٰ
- ۵ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم آلہ واصحابہ اجمعین

در بیان توصیف و ثنائی نیران اعظم برج امامت و سروری،
ماه تابان فلک هدایت و رهبری، اعنی جناب اصحاب
کبار، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

۶

در بیان [منقبت] شهنسواران میدان و غا، چابک سواران
عرصه دشت کربلا، شافعان روز محشر، یعنی
جناب امامین الشهدیدین، رضی الله عنهما

۸

متحرک ساختن سلسله التماس، در خدمت با برکت
نوازندگان قانون بلاغت و سخن پروری، و نغمه طرازان
ساز فصاحت و نکته پروری، در باب عیوب [پوشی]
این ذره بی مقدار

۱۰

۱- در بیان نواختن کوس سلطنت هر یک از سلاطین
نامدار و خواقین بلند اقتدار، از ابتدای پادشاه
[نادر شاه] لغایت عزل سلطنت محمود شاه خلف
تیمور شاه علیه الرحمة و الغفران

۱۶

۲- در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکزی
برادر یار محمد خان از دست سردار سمندر خان
بامیزی در پشاور و باز آمدن شاه شجاع الملک
از لاهور ۰۰۰ در پشاور، و گرفتار شدن شاه در پشاور

۲۳

۰۰۰ و محبوس شدن شاه در کشمیر سنه ۱۲۵۶ هـ
۳- در بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملک در لاهور
بدست خالصه سنگه و گرفتن جواهر "کوه نور"

خالصه سنگه از شاه مدوح، و فراری شدن شاه

از حبس لاهور از راه نقب و رسیدن در لودیانه

۳۰- در بیان جلوس بندگان محمود شاه بر تخت سلطنت
و سرفراز شدن اشرف الوزرا [فتح خان] بخلاع
وزارت و ایام کامرانی بعیش و عشرت بسر بردن

۳۶- در بیان فوتیدن مسماة بهاگل منکوحه اشرف الوزرا،
که از ارباب نشاط کشمیر بود - و شادی نمودن
وزیر در پشاور از قاضی خیلان پشاور، و گذاشتن

اورا، و بار دیگر گرفتن زنی از ارباب نشاط کشمیر
بزور و صاحب خانه ساختن او را

۳۲

۶- در بیان تماشا نمودن و کلای امیران سنده در پشاور،
و عاشق شدن میر اسمعیل شاه بر مسماة لطیفی
کنچینی، و بعد از چند ایام گریخته رفتن مسماة

مذکور از خدمت میر اسمعیل شاه طرف رسول نگر،
و نامه نوشتن طرف او ۰۰۰ و در جوابش این خاکسار

۳۵

از طرف مسماة مذکور ۰۰۰

۳۵

— نامه از طرف میر اسمعیل شاه

۳۷

— جواب نامه: من انشاء خاکسار

۵۱

(و سرگذشت وزیر فتح خان)

۷- در بیان رفتن وزیر فتح خان در اندرون قلعه هرات

بجهت خوردن ضیافت و گرفتار نمودن (شهزاده)

- حاجی فیروزالدین شاه، و باسیری فرستادن او را
جانب قندهار ۵۶
- ۸- در بیان رفتن اشرف الوزرا وزیر فتح خان بنا بر چنگ
میرزا عباس علی شاه و هزیمت یافتن طرفین رسیدن
وزیر فتح خان در هرات ۶۱
- ۹- در بیان رفتن شاهزاده کاهران از قندهار طرف هرات
و گرفتار نمودن وزیر فتح خان و کور ساختن او را ۶۶
- ۱۰- در بیان گرفتار شدن وزیر فتح خان بدست شاهزاده
کامران، و کشیدن چشم وزیر مذکور، و فرار شدن
برادران [وزیر مذکور] ۷۰
- ۱۱- در بیان آمدن شاهزاده جهانگیر خلف شهزاده
کامران طرف کابل، و جنگ نمودن با سردار
دوست محمد خان و هزیمت [یافتن] شاهزاده
مذکور ۷۳
- ۱۲- در بیان آمدن شهزاده کامران از هرات و جنگ
نمودن با سردار دوست محمد خان و هزیمت یافتن
او، و کشتن وزیر فتح خان را به گوناگون عذاب،
و باز رفتن جانب هرات ۸۲
- ۱۳- در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر،
و طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک را از لودیانه
و داخل شدن شاه در پشاور، و جنگ نمودن با

- سردار محمد عظیم خان، و هزیمت یافتن [شاه و
رسیدن محمد تیمور شاه] در شکارپور ۸۸
- ۱۴- در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر
و جنگ نمودن با شاه شجاع الملک در پشاور و
هزیمت شاه، و چند روز توقّف شاه در دره خیر
از انجا آمدن در شکارپور از راه مزاریها برهنونوی
سید ولی شاه ۹۵
- ۱۵- در بیان آنکه بعد هزیمت شاه شجاع الملک از پشاور
میر صاحبان سنده در کشیدن شاهزاده محمد تیمور
از شکارپور بسیار ماعی شدند ... ۱۰۱
- ۱۶- در بیان نزول اجلال شاه شجاع الملک در شکارپور ۱۰۷
- ۱۷- در بیان مراجعت فرمائی اولیای دولت از حیدرآباد
و خیرپور ۱۱۵
- ۱۸- در بیان اطوار ظالمانه شاه [شجاع] در شکارپور ... ۱۱۹
- ۱۹- در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه
بطریق رسالت پیش سردار محمد عظیم خان در کابل
... و او را همراه خود آورده اولیای دولت را از
شکارپور کشیدند ۱۲۶
- ۲۰- در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان بموجب
استدعای امیران سنده و وقوع گفتگو مابین اولیای
دوات و امیران سنده و سردار محمد عظیم خان ... ۱۳۱
- ۲۱- در بیان آنکه امیران سنده از روی تجویز عاقلانه

- امنای دولت [شاه شجاع] را از شکارپور کشیده
 ۱۳۷ بطرف خود طلبانیدند
- ۲۲- در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکارپور ...
 ۱۳۳
- ۲۳- در بیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان
 ' بحضور اولیای دولت [شاه شجاع] ...
 ۱۵۱
- ۲۴- در بیان مصالحه نمودن امیران سنده با سردار
 محمد عظیم خان ...
 ۱۵۸
- ۲۵- در بیان ملاقات امیران با سردار محمد عظیم خان
 ۱۶۱
- ۲۶- در بیان بعد مصالحه امیران سنده آمدن سردار
 محمد عظیم خان در شکارپور ...
 ۱۶۶
- ۲۷- در بیان آمدن شاهزاده کامران بعزم تسخیر قندهار
 ۱۷۵
- ۲۸- در بیان کشته شدن مهولی خان در قلعه هرات از
 دست شاهزاده جهانگیر ...
 ۱۸۱
- ۲۹- در بیان رفتن سردار صاحبان قندهار از قلعه فراه
 جانب هرات ...
 ۱۸۵
- ۳۰- در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با امرا و
 خوانین هرات و فریب خوردن از محمد خان خلف
 عیسی خان کوهی
 ۱۹۱
- ۳۱- در بیان رفتن سردار شیر دل خان برای ملاقات
 محمد خان کوهی، و آگاه شدن از فریب بازی
 کوهی مذکور و باز آمدن در هرات
 ۱۹۷

- ۳۲- در بیان فریب بازی محمد خان کوهی و جنگ
 نمودن با سردار صاحبان و هزیمت یافتن کوهی
 مذکور
 ۲۰۳
- ۳۳- در بیان مراجعت سردار صاحبان [قندهار] از هرات
 بی نیل مقصود ...
 ۲۱۳
- ۳۴- در بیان رفتن سردار شیر دل خان طرف کابل و
 گرفتار نمودن حبیب الله خان خلف مرحوم [سردار]
 محمد عظیم خان و جنگ نمودن با سردار
 دوست محمد خان ...
 ۲۲۳
- ۳۵- در بیان رفتن سردار رحم دل خان از شکارپور
 جانب قندهار ...
 ۲۳۰
- ۳۶- در بیان آمدن [سید] احمد [بریلوی] شاه غازی
 در سنه ...
 ۲۳۳
- ۳۷- در بیان مقابله نمودن عالیجاه یار محمد خان بارکزی
 ناظم پشاور با جناب سید احمد [بریلوی] شاه غازی
 و کشته شدن بارکزی مذکور ...
 ۲۵۲
- ۳۸- در بیان کشتن مولوی احمد علی را ... در پشاور
 ۲۵۷
- ۳۹- در بیان قلب کرم [مرگ] عالیجاه میر کرم علی خان
 والی حیدرآباد و نشستن بمسند مراد کامرانی عالیجاه
 میر مراد علی خان ... و انتقال میر سهراب خان
 والی خیرپور ...
 ۲۶۶
- ۴۰- در بیان فوتیدن عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری
 ۲۷۲

- ۵۳- در بیان فرستادن وکلای امنای دولت پیش
امیران سنده ... ۳۵۶
- ۵۴- در بیان مایوس شدن اولیای دولت از امیران سنده ۳۵۹
- ۵۵- در بیان رفتن لشکر افواج بحر امواج سرکار انگلیسه
طرف خراسان باتفاق اولیای دولت [شاه شجاع] ... ۳۶۵
- ۵۶- در بیان آمدن لشکر سرکار انگلیسه بهادر از بمبئی ۳۷۷
- ۵۷- در بیان هزیمت سردار صاحبان قندهار ... ۳۹۰
- ۵۸- در بیان رفتن افواج انگلیسه بهادر بعد فتح غزنی
جانب دارالسلطنه کابل ... ۴۰۳
- ۵۹- در بیان مراجعت افواج انگلیسه بهادر از کابل ... ۴۱۱
- ۶۰- در بیان زد برد بلوچان کوهستان و براهوی وغیره ... ۴۱۷
- ۶۱- در بیان رفتن صاحبان عالیشان طرف چتر و فلیجی
و گرفتار نمودن بچار خان دوسبکی ... ۴۲۳
- ۶۲- در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر طرف قلعه کهان
..... و هزیمت صاحبان ۴۲۹
- ۶۳- در بیان آمدن مهر نصیر خان [براهوی] بر قلات
و گرفتن قلات از شاه نواز خان براهوی ... ۴۳۴
- ۶۴- در بیان رفتن جناب راس بیل صاحب بهادر بطرف
شال کوت ... ۴۴۱
- ۶۵- در بیان آمدن امیر دوست محمد خان از بخارا ... ۴۴۶
- ۶۶- در بیان رفتن امیر بی نظیر در قلعه عبدالسبحان خان ... ۴۵۷

- ۴۱- در بیان رفتن وکلای اولیای دولت بناء بر عزا پرسی
عالیجاه مرحوم میر مراد علی خان ... ۲۸۰
- ۴۲- در بیان گریختن کار پردازان امیران سنده از
ملک شکارپور ... ۲۸۸
- ۴۳- در بیان ماسور نمودن اولیای دولت عالیجاه سمندر خان
در مقابله لشکر امیران خیره پور واقع سکه ۲۹۳
- ۴۴- در بیان جنگ نمودن لشکر امیران خیره پور با عالیجاه
سمندر خان و هزیمت یافتن لشکر مذکور ... ۳۰۰
- ۴۵- در بیان ماتم داری بلوچان کشته گان که در جنگ
سردار سمندر خان کشته شدند ۳۱۱
- ۴۶- در بیان آمدن امیران سنده با عساکر باراده
مقابله ... و مصالحه نمودن شاه ۳۱۶
- ۴۷- در بیان رفتن اولیای دولت [شاه شجاع] جانب قندهار ۳۲۲
- ۴۸- در بیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار و
امیر دوست محمد خان ... و هزیمت شاه [شجاع] ۳۲۹
- ۴۹- در بیان بعد هزیمت اولیای دولت [شاه شجاع]
تمام اسباب بدست یغمای سردار صاحبان قندهار افتاد ۲۳۴
- ۵۰- در بیان رفتن اولیای دولت در قلعه سالو خان ... ۳۳۷
- ۵۱- در بیان رونق افزائی اولیای دولت در مکان
روجهان ... ۳۴۵
- ۵۲- در بیان رسیدن اولیای دولت در لاکانه ... ۳۵۱

- ۶۷- در بیان آمدن امیر بی نظیر [دوست محمد خان]
خود بخود در کابل ... ۳۶۳
- ۶۸- در بیان مکناتن صاحب که بموجب فرمان جناب
ملکه انگلستان مستعد فرمان فرمائی هندوستان
گردیده ... ۳۷۶
- ۶۹- در بیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خان اچکزئی
با فوج انگریزان ... ۳۸۲
- ۷۰- در بیان رفتن غازیان جلادت نشان در قلعه
مکناتن صاحب و جنگ کردن با فوج انگریز ۳۹۳
- ۷۱- در بیان آنکه بعد پانزده روز عالیجاه عبدالله خان
و امین الله خان ده هزار لشکر جمعیت همراه خود
گرفته بنای جنگ نمودند ... ۳۹۸
- ۷۲- در بیان آمدن سردار محمد اکبر خان از بخارا و
رسیدن در کابل ... و کشتن مکناتن صاحب ۵۰۳
- ۷۳- در بیان آنکه بعد کشته شدن مکناتن صاحب
بهادر، عالیجاه پاتنجر صاحب قائم مقام صاحب
مدوح گردیده ... ۵۱۳
- ۷۴- در بیان روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را
طرف قلعه غزنین ... ۵۲۰
- ۷۵- در بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد
... و کشته شدن شجاع الملک از دست
شجاع الدوله ... ۵۲۷

- ۷۶- در بیان بعد قتل شدن اولیای دولت [شاه شجاع]
مراجعت سردار محمد اکبر خان در کابل ... ۵۳۷
- ۷۷- در بیان رفتن صاحبان انگلیسه دفعه ثانی در کابل
و سوختن چهار سطح بازار کابل ... ۵۳۳
- ۷۸- در بیان فتح نمودن قلعه غزنین را بار دیگر عالیجاه
جنرل نات صاحب ... ۵۵۲
- ۷۹- در بیان آنکه راویان می گویند که دفعه ثانی
آمدن فوج انگریز صاحب بهادر در کابل و
بردن دروازه غزنین از سومنات ... بسازگاری
سردار محمد اکبر خان بود ... ۵۶۳
- ۸۰- در بیان رهائی یافتن دوست محمد خان از قید فرنگ ... ۵۷۱
- [نقل بازان و زاغان] ۵۸۲
- ۸۱- در بیان رفتن امیر بی نظیر [دوست محمد خان]
از جلال آباد طرف کابل ... ۵۹۳
- ۸۲- در بیان آمدن سرداران قندهار از ایران در قندهار ... ۵۹۸
- ۸۳- در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر در هرات پیش
شهباده کامران ... ۶۰۵
- ۸۴- در بیان آمدن صاحبان انگریز بهادر در ملک سندھ ۶۱۱
- ۸۵- در بیان آمدن صاحبان انگریز از ولایت خراسان
به حصول مدعا ... ۶۲۰

- ۸۶- در بیان رفتن جنرل سرچارلس نیپیتز صاحب بهادر
در کوت دیجی ... ۶۲۹
- ۸۷- در بیان آمدن عالیجه خدا یار خان درثانی بامیزئی
بر شکارپور ... ۶۳۳
- ۸۸- در بیان رفتن دیوان جیت مل از شکارپور و
گرفتن مبلغان از هندوان گودامی وغیره ... ۶۳۱
- ۸۹- در بیان جنگ نمودن امیران حیدرآباد سنده باصاحبان
انگریز بهادر و هزیمت یافتن ... ۶۵۳
- ۹۰- در بیان مقابله عالیجه میر شیر محمد خان با فوج
انگریز و هزیمت یافتن میر مذکور ... ۶۷۰
- ۹۱- در بیان تسخیر ملک سنده و نوشتن مراسله سرداران
قندهار و خراسان ... ۶۸۱
- ۹۲- در بیان رفتن عالیجه شیر محمد خان بنا بر آوردن
کومک از قندهار ... ۶۸۶
- ۹۳- در بیان نواختن قانون خدمات میر صاحب میر
علی مراد خان بهادر ... و برعکس مکافات یافتن ... ۶۹۳
- ۹۴- در بیان متهم ساختن مدعیان میر صاحب [علی
مراد خان] را بکشیدن ورق مصحف از عهد نامه
۷۰۵
- ۹۵- در بیان نمک حرامی شیخ علی حسن و نوازشات
میر صاحب [علی مراد خان] بهادر ... ۷۰۹

- ۹۶- در بیان اجلاس صاحبان انگریز در مقدمه دریافت
جعلسازی ورق کلام الله نسبت بمیر صاحب بهادر ۷۱۷
- ۹۷- در بیان رفتن لشکر انگریز بهادر بملک میر علی
مراد خان بهادر و گرفتن ملک ازو ... ۷۲۳
- ۹۸- اشتهار نامه سرکار انگریز بهادر ... در باب
عزل ریاست و غصب ملکش ... ۷۲۹
- ۹۹- در بیان مایوس ماندن میر صاحب [علی مراد خان]
از ملک موروثی متعلقه دستار ... ۷۳۲
- ۱۰۰- در بیان گوهر درج معرفت پیر میان علی گوهر
که گوهر ... حیات را درین آرزو بخاک سپرد ... ۷۳۹

۴- تعلیقات

- ۱- ایستویک (Eastwick) ۷۳۹
- ۲- نادر شاه افشار (۱۱۰۰-۱۱۱۶ هـ) ۷۵۰
- ۳- احمد شاه ابدالی و دودمانش ۷۶۹
- ۴- بارکزائی و سردار هائنده خان و اولادش ۷۹۰
- ۵- وزیر شیر محمد خان ۷۹۵
- ۶- میران تالپوری سنده ۷۹۸
- ۷- میر واعظ ۸۰۲
- ۸- وزیر اکرم خان، امین الملک بامیزئی پوپل زئی ۸۱۱

فہرست	تازہ نوای معارک	(۱۵)
	۲۹- میر محراب خان بلوچ و دودمانِ خانانِ قلات	
۸۸۱	(احمد زئی)	
۸۸۳	۳۰- کیول (مسٹر کمپبل Campbell)	
۸۸۸	۳۱- برنس (Sir Alexander Burnes)	
۸۹۰	۳۲- رابرٹ لیچ (Robert Leech)	
۸۹۱	۳۳- پوتنجر (Pottinger)	
۸۹۳	۳۴- لارڈ آکلینڈ (۱۷۸۳-۱۸۳۹ ع)	
۸۹۶	۳۵- مکناٹن (Sir William Hay Macnaghten)	
۸۹۸	۳۶- ویلشائر (Sir Thomas Willshire, Bart.)	
	۳۷- جنرال سیل (۱۷۸۲-۱۸۳۵ ع)	
۹۰۱	(Sir Robert Henry Sale)	
۹۰۳	۳۸- ماریوت (۱۸۷۱ ع) (William Frederick Marriot)	
	۳۹- چارلس رابرٹ کریٹن (۱۷۸۹-۱۸۳۸ ع)	
۹۰۳	(Charles Robert Curreton)	
	۴۰- سر ویلوپی کاتن (۱۷۸۳-۱۸۶۰ ع)	
۹۰۳	(Sir Willoughby Cotton)	
۹۰۳	۴۱- لارڈ (۱۸۰۸-۱۸۳۰ ع) (Percival Barton Lord)	
۹۰۵	۴۲- سردار غلام حیدر خان	
۹۰۸	۴۳- لشکر اندوس و فتح غزنی (Indus Army)	

تازہ نوای معارک	فہرست	(۱۳)
۸۱۵	۹- نواب ولی محمد خان لغاری	
۸۲۳	۱۰- عبداللہ خان و عطا محمد خان	
۸۲۹	۱۱- عبدالغفور خان	
۸۳۰	۱۲- مہاراجہ رنجیت سنگھ (۱۷۸۰-۱۸۳۹ ع)	
۸۳۳	۱۳- الماس کوہ نور	
۸۳۵	۱۴- قاضی خیلان پشاور و قاضی محمد حسن	
۸۳۶	۱۵- محمد زائیان شکارپور و گڑھی یاسین	
۸۵۲	۱۶- قتل وزیر فتح خان	
۸۵۷	۱۷- مجددیان سندھ و افغانستان	
۸۵۹	۱۸- لعل شہباز قلندر	
۸۶۲	۱۹- میان قبول محمد	
۸۶۳	تلنگہ - گنگا جمہنی - کہار	
۸۶۶	۲۰- میرزا احمد خان	
۸۶۸	۲۱- عبداللہ خان اچکزئی	
۸۷۱	۲۲- وفات سردار محمد عظیم خان	
۸۷۲	۲۳- وفات سردار شیر دل خان	
۸۷۳	۲۴- جنرل وینتورا	
۸۷۳	۲۵- پیر صبغۃ اللہ و خاندانہن	
۸۷۷	۲۶- شہادت سید احمد بریلوی	
۸۷۹	۲۷- قاضی محمد حسن	
۸۷۹	۲۸- درگاہ شاہ خیرالدین	

نمبرت	تازه لوائي معارك	(۱۷)
۹۵۳	(۲) معاهده ميران سنده با ن، ه، اسمتھ	
۹۵۴	(۳) عهدنامه ميران سنده با الفنستن و نويسر. ۱۸۲۶	
۹۵۶	(۴) معاهده مودت و صلح با مير خيرپور	
۹۵۶	(۵) ۳ اپريل ۱۸۳۲ ع	
۹۵۶	(۶) معاهده مراد علي خان تالپر با هنري پاتنجر	
۹۵۸	(۷) ضمايم معاهده نمبر [۵] سابق الذكر	
۹۶۱	(۸) ضميمه ديگر تجارتي	
۹۶۵	(۹) معاهده ۲۰ اپريل ۱۸۳۸ ع	
۹۶۶	(۱۰) معاهده ۱۰ جنوري ۱۸۳۹ ع با مير خيرپور	
۹۶۹	(۱۱) مير رستم خان	
۹۷۰	(۱۲) عهد نامه تفويض کراچي به حکومت انگليسي	
۹۷۰	(۱۳) ۳ فروري ۱۸۳۹ ع	
۹۷۰	(۱۴) معاهده نظامي بين ميران سنده و لارڊ	
۹۷۰	(۱۵) آکليند ۵ فروري ۱۸۳۹ ع	
۹۷۰	(۱۶) عهد نامه با مير شير محمد خان ميرپور	
۹۷۳	(۱۷) ۱۸ جون ۱۸۳۱ ع	
۹۷۶	(۱۸) معاهده ۱۸۳۲ ع با ميران حيدرآباد	
۹۷۸	(۱۹) معاهده ۴ نومبر ۱۸۳۲ ع با ميران خيرپور	
۹۸۰	(۲۰) اسناد سياسي سنده هنگام لشکر کشي	
۹۸۰	(۲۱) ۱۸۳۹ بافغانستان	

نمبرت	تازه لوائي معارك	(۱۶)
۹۱۶	۳۴- ميچر ٹاڈ (۱۸۰۸-۱۸۳۵ ع) (Elliot D'Arcy Todd)	
۹۱۶	۳۵- سر كلود ويد (۱۷۹۳-۱۸۶۱ ع)	
۹۱۶	(Sir Claude Martin Wade)	
۹۱۸	۳۶- شهادت مير محراب خان قلات	
۹۲۰	۳۷- ملا محمد حسن و رحيم داد، وزراي قلات	
۹۳۲	۳۸- كلنل ديني (۱۷۸۵-۱۸۳۲ ع)	
۹۳۲	(William Henry Dennie)	
۹۳۳	۳۹- فيلڊ مارشل پالک (۱۷۸۶-۱۸۷۲ ع)	
۹۳۳	(Sir George Pollock Bart.)	
۹۳۵	۵۰- قتل شاه شجاع	
۹۳۸	۵۱- جنرال ميکاسل (۱۸۳۵ ع) (Sir John Mecaskill)	
۹۳۸	۵۲- جنرال نات (۱۷۸۲-۱۸۳۵ ع) (Sir William Nott)	
۹۴۰	۵۳- موهن لال	
۹۴۰	۵۴- اليں برو (۱۷۹۰-۱۸۷۱ ع) (Edward Law, First	
۹۴۸	Earl Ellenborough)	
۹۵۰	۵۵- نيپهر (۱۷۸۲-۱۸۵۳ ع) (Sir Charles James	
۹۵۰	Napier)	
۹۵۲	۵۶- معاهدات ميران سنده با دولت هند برطانوي	
۹۵۲	(۱) معاهده با مير غلام علي خان تالپور	

- (۱۵) دو اقرار نامه ۹۸۱
 (۱۶) اقرارنامه دیگر بنام میر نور محمد خان و نصیر خان ۹۸۲
 (۱۷) نقل یادداشت مرسله کرنل هنری پائنجر صاحب ۹۸۳
 (۱۸) [یاد دهانی خاص] ۹۸۶
 (۱۹) نامه لارڈ بنتنک به میر مراد علی خان ۹۸۷
 ۹۹۰ - میان علی گوهر
 ۵۸ - سر هنری فریر [۱۸۱۵-۱۸۸۳ع]
 (Sir Henry Bartle Edward Frere) ۹۹۰
 ۵۹ - جنرال جیکب [۱۸۱۲-۱۸۵۸ع] (John Jacob) ۹۹۲
 ۶۰ - اسماعیل شاه و کاظم شاه و غیره ۹۹۳
 شجره نسب میر اسماعیل شاه و کاظم شاه ۹۹۸
 ۶۱ - دیوان گدومل ۹۹۹

۳ - فهارس

- ۱ - فهرست اسمای رجال ۱۰۰
 ۲ - فهرست اماکن جغرافی ۱۰۵۳
 ۲ - نامهای کتب ۱۰۸۷
 ۳ - اسمای اقوام و قبائل ۱۰۹۹
 ۵ - مصطلحات خاص ۱۱۰۸
 ۶ - صحت نامه ۱۱۱۶

فهرست نسب فاسها

- ۱ (شجره) نادر شاه افشار ۷۶۷
 ۲ شجره ابدالیان ۷۶۹
 ۳ شجره نسب شاهان سدوزائی ابدالی (درانی) ۷۷۰
 ۴ شجره خاندان کلپوڑه ۷۸۹
 ۵ شجره بارکزائیان (حصه اول) ۷۹۳
 ۶ شجره بارکزائیان (حصه دوم) اولاد سردار پاینده خان محمد زائی یا برادران بارکزائی خانواده شاهي افغانستان ۷۹۳
 ۷ شجره بارکزائیان (حصه سوم) امیر دوست محمدخان محمد زائی، بارکزائی ۷۹۳
 ۸ (شجره) باسیزئی پوپلزئی ۷۹۷
 ۹ حکمرانان و رجال ادب در خانواده تالپوران ۸۰۱
 ۱۰ شجره دودمان نواب ولی محمد خان لغاری ۸۲۳
 ۱۱ حضرات مجددی سنده و افغانستان ۸۵۸
 ۱۲ شجره خاندان میان قبول محمد ۸۶۳
 ۱۳ شجره خاندان راشدی (پیر پگاڑو) ۸۷۶
 ۱۴ شجره نسب خاندان خانان قلات ۸۸۲
 ۱۵ شجره نسب خاندان نائب خیل ۹۲۳
 ۱۶ شجره خاندان ملا رحیم داد ۹۳۱
 ۱۷ شجره نسب میر عبدالهادی (آغا اسماعیل شاه و کاظم شاه) ۹۹۸

- ۱۷ قلعه بکهر، بر دریای اندس (دروازه شمالی) ۳۷۵
- ۱۸ کویته (شال کوٹ) ۳۳۱-۳۸۳
- ۱۹ توپ کلان غزنی ۳۹۵
- ۲۰ حمله انگلیس بر غزنی ۳۹۶
- ۲۱ قلات (دروازه قندهار) ۳۱۳
- ۲۲ خرابه زار یک کمین گاه امیر دوست محمد خان ۳۵۸-۵
- ۲۳ بالا حصار کابل ۵۳۳
- ۲۴ قلعه نواب جبار خان در جوار کابل ۳۳۹، ۳۲۸
- ۲۵ مکنا تن نماینده مختار انگلیس در کابل ۵۱۳، ۳۷۳
- ۲۶ الکسندر برنس ۳۵۹
- ۲۷ کپتان اندرسن ۳۹۰
- ۲۸ میجر هاتنجر ۵۱۳
- ۲۹ موهن لال (مؤلف حیات امیر دوست محمد خان) ۳۰۰- [۹۳۰]
- ۳۰ لیڈی سیل [۹۰۲]
- ۳۱ امیر دوست محمد خان بن سردار پاینده خان
- بارکزی ۷۳- ۶۶۳ و غیره
- ۳۲ وزیر محمد اکبر خان غازی بن امیر دوست محمد خان ۳۰۳
- ۳۳ سردار غلام حیدر خان ولی عهد (بن امیر دوست محمد خان) ۳۹۰
- ۳۴ مقبره میر کرم علی خان تالپر (میر حیدرآباد) ۲۶۶
- ۳۵ قبر میر مراد علی خان تالپر (میر حیدرآباد) ۲۶۶

فهرست تصاویر

- ۱ احمد شاه ابدالی (درانی، سدوزنی) -۱۶ [۷۶۹]
- ۲ تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی -۱۶ [۷۹۱]
- ۳ شاه محمود بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی ۱۶
- ۴ شهزاده کامران بن شاه محمود بن تیمور شاه -۵۲ و غیره
- ۵ شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی -۱۸ و غیره
- ۶ وزیر فتح خان بن سردار پاینده خان بارکزی -۱۷ [۷۹۰]
- ۷ سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان بارکزی -۵۱ [۷۹۰]
- ۸ سردار پردل خان بن سردار پاینده خان بارکزی -۷۰ و غیره
- ۹ سردار شیر دل خان بن سردار پاینده خان بارکزی -۱۷۰ و غیره
- ۱۰ آغا اسمعیل شاه -۳۵ [۹۹۳]
- ۱۱ مهاراجه رنجیت سنگھ -۳۰ و غیره
- ۱۲ نادر شاه افشار -۵۹۰ [۷۵۰]
- ۱۳ نائب امین الله خان لوگری ۵۳۱
- ۱۴ عبدالله خان اچکزنی ۳۸۲
- ۱۵ عطا محمد خان بامیزنی -۲۱ [۸۲۵]
- ۱۶ قاضی محمد حسن پیشکار شاه شجاع -۲۸۰ [۸۳۵]

۳۶ مقبرہ نواب ولی محمد خان لغاری "ولی" ۲۷۲

۳۷ میر صوبدار خان "میر" (بن میرفتح علی خان

تالپر، موسس دودمان تالپر) ۳۷۸-۶۵۳

۳۸ میر نصیر خان "جعفری" (بن میر مراد علی خان

تالپر، میر حیدرآباد) ۶۶۳

۳۹ میر شہداد خان "حیدری" (بن نور محمد خان

بن میر مراد علی خان تالپر) ۶۷۳

۴۰ میر علی مراد خان اول - میر خیرپور

۴۱ درگاہ حضرت نظام الدین مجددی - شکارپور ۸۵۸

۴۲ درگاہ حضرت سچل سرمست (درازا) ۸۶۳

۴۳ نقشہ مہم لشکر اندوس (Route Map of

the Army of the Indus 1839) ۳۶۵

آغاز

در سلسلہٴ متون تاریخ سندھ کہ انجمن ادبی سندھی بہ نشر و طبع آن ہمت گماشتہ یکی ہم این کتابست کہ حوادث ایام سقوط دولت تالپوریان و اوایل نفوذ قوای انگلیسی را در سندھ شرح میدہد و اکثر وقایع آن چشم دید مولف است کہ خود از مردم این سر زمین بودہ و سالہا با امرای تالپوری و افغانی در سندھ و کابل و قندھار و ہرات و پشاور محشور بودہ است۔

در پروگرامیکہ بورد ادبی سندھی برای طبع جدید و انتقادی کتب تاریخی این سر زمین طرح کردہ، نشر و طبع با تحشیہ و تعلیقات این کتاب از مدتہا مد نظر بود، کہ از روی نسخ متعددہٴ خطی با طرز انتقادی و تحقیقی جدید ترتیب و نشر شود۔ ولی چون این کار بدون مطالعہ و تتبع در کتب تاریخی انگلیسی و فارسی و بلدیت تام در تاریخ سندھ و افغانستان و آشنائی کامل با رجال و حوادث و ادب ہر دو سر زمین تکمیل نمیشد، بنا بران تا کنون معطل بود۔

در اواخر سال ۱۹۵۷ ع ہنگامیکہ دوست عزیزم آقای عبدالحمی حبیبی افغانی در کراچی توقف داشت، من فرصت را غنیمت شمردہ و انجام این کار را بدو سپردم و نسخ خطی کتاب را با تمام منابع تحشیہ و تعلیق فراہم آوردم، کہ اینک کتاب حاضر

با مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیقات بمفضل، فاضل موصوف به
 نحویکه انجام آن مطلوب بود، ترتیب و طبع شد و تفصیل مهمی
 در شرح حوادث متن کتاب در تعلیقات آن از طرف دوست
 دانشمند که درین کار اطلاعات فراوانی دارند اضافه گردید.

امیدوارم مطالعه این کتاب به جستجو کنندگان تاریخ
 مفید واقع گردد و انجمن ادبی سندهی موفق آید، که مآخذ
 و منابع تاریخ این سرزمین را تماماً با چنین وضع و ترتیب
 مفید، طبع و نشر نماید.

(سید حسام‌الدین راشدی)

بسمه تعالی

مقدمه

در آغاز سال ۱۹۵۸ مسیحي هنگام سکونت کراچي ،
بورده ادبي سنده کار تصحيح و تحشيه و تعليق نسخه "تازه
نوای مفاړک" را بمن سپرد .

این کتاب که تاریخ نزدیک وقایع اواسط قرن نوزدهم
سنده و افغانستان است و مؤلف اکثر مشاهدات خود را دران
نوشته ، نمودار خوب اوضاع سياسي و اجتماعي و فکري این دیار
است ، و اعمال و کردار کسانی را که درانوقت برین سر زمین
مسلط بودند ، بخوبي نمایندگی میکند .

تصحیح کتاب ظاهراً کار آسانی بنظر می آمد ، ولی بعد
ازآنکه بکار آغاز کردم ، شرح و تصحیح وقایع و سنوات و اعلام
فرنگي و شرقي وغیره ، تدقیق و تصفیح فراواني را در کتب دیگر
شرقي و انگلیسي لازم داشت ، که برای آن جائي که در پاورقي
گنجایش بود ، یادداشتها نوشتم ، و آنچه تفصیل بکار داشت ،
در پایان کتاب بطور تعالیق علحده آوردم .

چون انشاي کتاب طوریکه در زمان فتور ادبي اواخر رواج
فارسي در سنده معمول بود ، بسا نقاط ضعیف و نواقص ادبي و
ابهام و احیاناً استعمال غلط کلمات داشت ، در متن آن دست

نزدم، و در پاورقی به توضیح آن پرداختم. و صورت صحیح اعلام
فرنگی را از کتب انگلیسی بر آوردم، و در پاورقی اشارتی بدان
نمودم، و علاوه ازان اختلاف نسخ و شرح معانی لغات، و اسمای
اماکن نیز داده شد.

تعالیق آخر کتاب مبنی بر تفصیل برخی از وقایع و شرح حال
اعلام و اشخاص از کتب متعدد مطبوع و خطی فارسی و انگلیسی
و سندهی و پشتو ترتیب شده که معلومات فراوانی دران راجع به
رجال و حوادث تاریخی هر دو کشور مندرج است.

بهر صورت: کوشش شده که این کتاب باصوّل انتقادی
عصری، با فهارس لازمه و پاورقیها و حواشی و تعالیق ترتیب
گردد.

از جناب سید حسام الدین راشدی تشکر دارم، که مشوق
حقیقی اتمام این کار بوده و کتب نفیس چاپی و خطی کتب خانه
خود را با یاد داشتهای شخصی در دسترس من گذاشتند، و از
هیچگونه کمک دریغ نفرمودند.

هوسنگ سوسایتی، کراچی. ۱۵ ستمبر ۱۹۵۸

عبدالحی حبیبی افغانی

شرح حال مؤلف کتاب

مؤلف کتاب میرزا عطا محمد نام داشت، که در بسا موارد
متن کتاب نام خود را بایمائی لطیف کلمات "عطا" اشاره کرده
و غالباً تخلص خود را هم "عطائی" با همین اشارات، نشان
داده است، که من در پاورقیهای کتاب جائی که این اشارات
موجود است، توضیح داده ام.

در آخر نسخه کابل که بقلم محمد حسن خلف مؤلف
در رمضان ۱۲۷۱ هـ نوشته شده واضحاً می نویسد: "بقلم حقیر
سراپا تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد." در آخر
نسخه (الف) ۱۳۱۳ هـ نوشته اند: "تاریخ سنده و افغانستان
تالیف جناب مرحوم محمد عطا".

اما خود مؤلف در دیباجه کتاب و یا جای دیگر نام خود
را بالتصریح ذکر نکرده، و مکرراً در لف عبارات ایماهایی
دارد. مانند:

"عین عطا بر عطا است ... و نام عطا بخطا نبرده ..."
و غیره اما نام وی عطا محمد بود نه محمد عطا. زیرا در
کتاب "تاریخ ملا" کی در سنده

History of Alienations in Sind

جلد دوم که از اسناد رسمی حکومت بمبئی بحکم اداره
مالیات در ۱۸۸۸ ع ترتیب و طبع شده، در ضمن شرح خیرات

داران سنده تحت. نمبر ۲۲ واضحاً نام میرزا عطا محمد بشرح ذیل آمده است:

مستر فریر در نامه ۳۸۳ مورخه ۲۱- اکتوبر ۱۸۳۵ چنین نوشته بود:

”از جمله معاشات شخصی مبلغ چهار روپیه ماهوار بنام میرزا عطا محمد موجود است که من هم دادن آنرا سفارش میکنم. این شخص دارای مرتبه ممتاز علمی است در شکارپور، وی نواسه شخصی است که اصلاً این عطیه باو قبلاً داده شده بود.

در عصر شاه ولی خان (وزیر احمد شاه ابدالی) در سنه ۱۷۶۲ ع که شکارپور تحت اداره چکومت افغانی بود، به نام عبدالرحیم (جد شخص حاضر) مقداری از روغن و آرد گندم مقرر بود. و بعد ازان بموجب اسناد میر نور محمد خان و نصیر خان نیز همین عطیه داده شده، که موافق آن ماهواره چهار روپیه از طرف حکومت برطانیه هم قبول شده است، و همین عطیه قبل از فتح انگلیسی مدت ۸۱ سال قبلاً دوام داشت. و باید بعد ازین هم به ورثه نرینه میرزا عطا محمد داده شود.“

حکومت بمبئی نیز بموجب نامه فوق به مکتوب ۵۳۲ مورخه ۷ فروری ۱۸۵۵ ع عطیه مذکور را بمیرزا عطا محمد پذیرفته است. (۱)

(۱) تاریخ ملاکی در سنده (انگلیسی) ۲-۳۱۲

از نامه فریر پدیدار است، که جد میرزا عطا محمد عبدالرحیم نامداشت و خود میرزا در سنه ۱۲۷۲ ه یعنی یکسال بعد از تالیف این کتاب هم زنده بود.

شغل منشی گری و ملازمت شکارپور.

میرزا عطا محمد از ایام جوانی در شکارپور شغل منشی گری داشت و با حکام محشور بود، در انشای معمول همان عصر بزبان فارسی دستی داشت چنانچه خودش گوید:

”این جرعه نوش باده بی کمالی، اگرچه روزی چند در میخانه خدمت و ملازمت مخموران صهبای ریاست و حکمرانی بسر آورده، خصوصاً در ملک شکارپور در ایام بهارستان جوانی در اکتساب هنر انشا پردازی ۰۰۰ جرعه نوش باده منشی گری شده (۱)“

میرزا عطا محمد بحضور شاه شجاع در شکارپور منشی بود، چنانچه در حدود ۱۲۳۵ ه که شاه موصوف در شکارپور بود، وی فرامین شاهی را مینوشت و نامه های سیاسی شاهی را به میران سند انشا میکرد (۲)

چون در سنه ۱۲۳۶ ه سردار محمد عظیم خان و شاه شجاع هر دو از سنده واپس رفتند، و حکمرانی شکارپور بر سردار شیردل

(۱) دیباجه کتاب حاضر

(۲) کتاب حاضر بیان نزول اجلال شاه شجاع در شکارپور

خان قرار گرفت، وی ملا مومن غلجی را به نیابت شکارپور گماشت، این شخص پرورنده و دوست میرزا عطا محمد بود، و بحضور نایب مذکور شغل منشی گری را ادامه میداد. تا که ملا مؤمن واپس بقندهار رفت، و میرزا عطا محمد قندهاری با سردار رحمدل خان به شکارپور آمد. درینوقت عطا محمد شکارپوری شغل منشی گری را به عطا محمد قندهاری باز گذاشت (۱)

سفرهای پشاور و کابل و هرات.

میرزا عطا محمد شکارپوری خالوئی داشت که نام او شیر محمد خان بود، این شخص یکی از اعظام دربار میران خیرپور بشمار می آمد، و از طرف میران مذکور عهده وکالت (سفارت) را بدربار افغانی داشت، چنانچه در حدود ۱۲۲۵ هـ چون شاه محمود بر تخت سلطنت افغانی نشست و اشرف الوزراء فتح خان را برتبه وزیر اعظمی گماشت، از طرف دربار میران حیدرآباد سید اسماعیل شاه، و از طرف دربار خیرپور همین خالوی مؤلف شیر محمد خان بکابل رفتند، و مؤلف کتاب هم با خالوی خود همراه بود. چنانچه تعریف جشن و بزم آرائی وزیر فتح خان را در برج کنار دریای کابل و عمارت منقش و مطلائی آن از چشم دید خود به تفصیل نگاشته است (۲) و بعد ازان

(۱) کتاب حاضر بیان مصالحه امیران سنده با سردار محمد عظیم خان

(۲) کتاب حاضر، بیان جلوس محمود

هم در سفر زمستان ۱۲۳۱ هـ که شاه و وزیر به پشاور رفتند، همین سفرای سنده با مؤلف بدربار وزیر رفته، و هدایای سنگینی پیشکش نمودند، و در مجالس نشاط و عیش و نوش ایشان شرکت کردند (۱)

چنین بنظر می آید: که سفرای سنده همراکاب وزیر فتح خان بودند، زیرا بعد از سفر پشاور چون اشرف الوزراء در سنه ۱۲۳۳ هـ به هرات رفت، مؤلف گوید که سفرای مذکور با او در هرات بودند، و چون وزیر بدفع لشکر شهزاده قاجاری عباس میرزا به مشهد رفت، کلید حصار هرات را به سفرای سنده سپرد، و ایشان دروازهایی حصار را بعد از بازگشت وزیر بروی او کشودند، و اینقدر محل اعتماد وزیر بودند (۲)

بعد ازین وقایع چون وزیر فتح خان در هرات بدست شهزاده کامران اسیر و کور گردید، سفرای مذکور به سنده باز گشته و مؤلف در شکارپور شغل منشی گری خود را دوام داده است، و چنانچه سابقاً مذکور داشتیم، در سنه ۱۲۳۵ هـ بحضور شاه شجاع منشی بوده، و بعد ازان با ملا مؤمن خان غلزائی نایب الحکومه افغانی همین شغل داشته است.

مختار کاری قندهار.

چون در حدود ۱۲۳۷ هـ سردار رحمدل خان به حکمرانی

(۱) کتاب حاضر، بیان فوتیدن بهاگل

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن اشرف الوزراء بجنگ عباس میرزا

شکارپور آمد، پرورنده و مخدوم میرزا عطا محمد، ملا مؤمن غلزائی از نیابت شکارپور معزول گشت و حین رفتن خود به مؤلف تکلیف رفتن بقندهار نمود، ولی والدین مؤلف اجازت رفتن ندادند. تا آنکه بعد از چند ماه پس از استرضای والدین بموجب طلب ملائی مذکور روانه قندهار گردید، و شغل منشی گری شکارپور را به دوست دانشمند خود میرزا عطا محمد قندهاری باز گذاشت، و با وجودیکه سردار رحمدل خان بودن او را در شکارپور خواهش داشت، ولی احساسات مروت و همت، مؤلف را نگذاشت، که شغل یکنفر دوست خود را بگیرد، بنا بران به قندهار سفر نمود، و درانجا نوازشهای گوناگون نایب ملا مؤمن را دید، و از صحبت اهل ذوق آن شهر مستفید گشت، و میرزا احمد خان عهده نیابت و مختار کاری سردار شیردل خان را باو گذاشت، وی تا مدت دو سال باین عهده مشغول بود، و آنقدر امانت داری و صداقت ظاهر ساخت، که مورد توجه خاص سردار و نایب مؤمن و برادرزاده نایب، طره باز خان گردید، و مبلغ دولک و چهل هزار روپیه را در تنخواه سپاه و عمله سردار، باختیار خود صرف کرد، و مورد اعتراض احدی نگردید. (۱)

مؤلف ازین اقامت دو ساله قندهار خاطرات خوبی دارد، و

(۱) کتاب حاضر، آخر بیان مصالحه امیران سنده و آمدن سردار

محمد عظیم خان در شکارپور.

آنها در آخر فصلیکه در باورقی این صفحه اشاره کرده ایم به تفصیل نگاشته است.

سفر هرات

در سنه ۱۲۳۸ هـ شهزاده کامران حکمران هرات اراده تسخیر قندهار کرده و بالشکر خود به فراه آمد، سرداران قندهاری برادران وزیر فتح خان با چهار و نیم هزار قوای خود، بدفع شهزاده روی به فراه نهادند، و سردار مهردل خان را در قندهار به حکمرانی گذاشتند.

چون نایب ملا مؤمن خان هم درین سفر جنگی همکاب سرداران بود، بنا بران مؤلف هم بر همان عهده خود مامور بوده و بهرات رفت، و وقایع این جنگها را در کتاب خود مفصلاً نوشت، که باین تفصیل در کتاب دیگری نیامده است.

(از روی فهرست کتاب به فصول مخصوص این وقایع

رجوع شود)

این سفر از جمادی الاخری ۱۲۳۸ هـ تا آخر همین سال دوام کرد، و سرداران قندهاری به فتح هرات موفق نشده، به ۲۵ ذیحجه سال مذکور واپس بقندهار آمدند (۱)، که مؤلف هم با ایشان همراه بود، و بعد ازین واضح نیست که مؤلف در کدام سال واپس به شکارپور برگشته است؟

(۱) کتاب حاضر، اواخر بیان مراجعت سردار صاحبان از هرات.

احتراز از شمول بجنگ سکه

مؤلف بعد از ۵۱۲۳۸ به بودن خود در قندهار و سنده اشارتی ندارد، ولی ده سال بعد در سنه ۵۱۲۳۸ چون بین لشکر شاه شجاع و بلوچان در سکه جنگ واقع میگردد، و دران سید کاظم شاه ولد سید اسماعیل شاه (به تعلیقات آخر کتاب نمبر ۶ رجوع کنید) کشته می شود، باز مؤلف بودن خود را در سکه و رفتن از انجا به شکارپور، با بیانی لطیف چنین می نگارد:

«سید کاظم شاه) باتفاق سید تقی شاه برادر خود و عمله و فعله روانه سکه گردیده، و باین خاکسار که نوازنده قانون این داستان است، بسیار تکلیف بردن همراه رکاب خود نمود. لیکن بجواب صاف پرداخته، بخدمتش عرض کردم، که عقلاً هر جامه را باندازه اندامی دوخته اند. و خاتم هر هنری در انگشتی داده اند. هر قلم را بتحریر هر خطی سر نه کرده اند، کار باز از بطن نیاید، و لحن طوطی از زغن! کار من قلم زنی است. الحال مقدمه بشمشیر زنی سر کشیده، برای ما فقرات نویسنه دانائی، همین سر بری قلم هم کافی است، نه خون ریزی ناهق مسلمین! این معنی در چه ملت رواست؟ اگر مقدمه جهاد باشد، هم مضایقه ندارد...»

(۱۰)

غرض خاکسار باین مسایل و وسایل از خدمت سید ممدوح رخصت گرفته، روانه شکارپور بمکان ما لوفه خود شدیم (۱)»

ولادت و وفات مؤلف

مؤلف درین باره نه در کتاب حاضر چیزی را نوشته، و نه در آثار دیگر تصریحی موجود است. ولی در سنه ۵۱۲۲۵ با خالوی خود سفیر سنده بکابل بود، و بعد از آن در حدود ۵۱۲۳۵ در ایام جوانی شغل منشی گری داشت.

چون عادتاً طفل نا بالغی را به سفرهای دور و دراز نمیدرند، بنا بران باید گفت که در ایام سفر کابل، مؤلف کتاب حتماً جوان رشیدی بوده و لیاقت حضور امرا و محافل بزرگان و بزم و عیش را داشته است.

اگر ما درینوقت سنین عمر او را (۲۵) سال تخمین کنیم، باید تولدش در حدود ۵۱۲۰۰ واقع شده باشد، که عصر سلطنت تیمور شاه مدو زائی است.

اما درباره او آخر عمرش همان اشارت مستر فریر موجود است که در سنه ۵۱۲۷۲ هم زنده بود، و باید بعمر زیاده از ۷۲ سالگی بعد از همین سال از جهان رفته باشد.

(۱) کتاب حاضر، آخرین مامور نمودن اولیای دولت، عالیجاه سمندر خان.....

(۱۱)

اخلاف مؤلف .

از روی نسخه خطی کابل به یقین میگوئیم که یک پسر مؤلف محمد حسن نام داشت، که نسخه کتاب حاضر را در رمضان ۱۲۷۱ هـ در شکارپور بخط خود نوشت، ولی از وجنات این نسخه خطی ظاهر است، که محمد حسن مذکور مرد سطحی کم موادی بود، زیرا در نسخه نگاشته قلمش غلطی های بسیار و اشتباهات فاحش املائی و ادبی موجود است که یکنفر با سواد کامل چنین عبارات و کلمات مسموخ را نمی نویسد. قراریکه از مردم شکارپور اطلاع گرفتم، یکنفر میرزا غلام مصطفی از اخلاف مؤلف در حدود سی سال قبل در شکارپور زندگی میکرد، که مدیر مدرسه سندهی لارکانه و پدرش هم معاون کلکتر (مستوفی) بود. این مستوفی نواسه مؤلف شمرده می شد، و دارای ضیاع و عقار ارثی بود.

تالیف کتاب .

میرزا عطا محمد مؤلف انشای عجیبی دارد، اکثر سخنان را مستقیماً نمیگوید، و باصطلاح از پشت سر لقمه بدهن می برد، بجای اینکه بگوید فلان کس از شغل خود عزل گردید مینویسد: "نایب مدوح درد آشام قدح عزل شد" و جایی که از خوش صحبتی و بزم آرائی اهل ذوق قندهار بحث میراند گوید "هر گاه خوان رنگین صحبت می گستردند، از شنیدن مواید سخنان شیرین آنها نهایت شیرین کام میشدیم ... " شنیدن

مواید سخنان شیرین و شیرین کامی، تعابیر عجیبی است، شنیدن از مقوله سمعیات است، و مواید و شیرین کامی از باب ما کولات و منوط به ذائقه!

همچنین در سر تا سر کتاب حذف افعال بدون قرینه، و تطویل ناگوار جمل، و دیگر عیوب ادبی و حتی استعمال غلط لغات از قبیل استیلام بمعنی سلام کردن موجود است که از یکنفر منشی با سواد خوش قریحه بعید بنظر می آید. در تعیین سنین و املائی اعلام نیز اشتباهاتی موجود است، که دران باره باید مؤلف رامعذور دانست، زیرا شاید حین نوشتن کتاب مأخذ عمده ای در دست نداشت، و تماماً بر مسموعات و حافظه و مشاهدات خود اتکا کرده است.

باوجود این همه عیوب، کتابش خیلی مغتنم و دارای وقایع چشم دید خود اوست، که در مأخذ دیگر باین شرح و تفصیل ندیده ایم، و نیز میرزا عطا محمد شخص راست گوی و درست کرداری بنظر می آید، زیرا در نوشتن وقایع از کمال بی طرفی کار گرفته، و محاسن و ذمائم اشخاص را باوجود روابط دوستی خویش، بخوبی و وضاحت نگاشته است. هیچکس را بد نمیگوید، ولی آنچه مردم درباره کسان نظر بدی داشته اند، و یا کسی مرتکب ستم و کج روی گردیده، آنرا با وضاحت و جرات نوشته است.

کتاب را طوریکه از مقدمه پدیدار است، بخواهش استویک

نام انگلیس که مستوفی و مقتدر عصر بوده نوشته است، ولی در سر تا سر کتاب مخصوصاً در جنگهای کابل و لشکرکشی های انگلیس، ابدأ از ایشان طرفداری نکرده و مدحی ننموده است. و همین رویه را راجع برجال سند و افغان و زمامداران مقتدر عصر تعقیب کرده است، که روی همرفته او را مؤرخ منصف و عقیف توان گفت. و حتی اگر درباره کسی نتوانسته آنچه دلش بخواهد بنویسد، باشارت "اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست" گذشته، و عذر خود را ایهاماً رسانیده است. مخصوصاً جایی که اعمال ناپسندیده برخی از روحانیون معتقد عامه مورد بحث بوده است.

گاهی در تصویر وقایع از ریزه کاری خیلی دقیق کار گرفته، و جزویات حوادث را هم بیان نموده، که خواننده را به کینه مطالب میرساند، و اخلاق و سنجیه و کرکتر پهلوانان وقایع را بخوبی در کمال وضاحت تصویر میکشد.

مثلاً شاه شجاع را همواره باحترام و القاب "اولیای دولت" و غیره می ستاید، ولی در جائیکه شاه مذکور، عنان عفت و عدالت را از دست داده و در شکارپور بر اسوال و نوامیس رعایا و امراء می تازد، وقایع را طوریکه دیده و یا شنیده می نویسد. هکذا اعمال رجال خود بنده و بلوچان و تالپوران و سادات و غیره را که همه ارباب اقتدار و مربوط به خانوادهای متنفذ و روحانی هم بوده اند.

علی ای صورت: میرزا عطا محمد مورخ خوبست، و کتاب حاضرش نیز آئینه چهره نمای روشن همان عصر است که شکل حقیقی وقایع، و رجال و ارباب اقتدار و مسلک طاق عصر را از حیدرآباد تا قندهار و هرات، و از کشمیر و لاهور تا کابل دران بخوبی توان دید. اما باید گفت: که مؤلف مرد سیاسی نبود، و در اوضاع عصر و وقایع بکنه اسرار و عوامل حقیقی و سیاسی بس برده. این حوادث و خونریزیها و فتور و اختلال که بعد از مرگ تیمور شاه روی داده نمیرسید، و الا چون مرد عقیف بی طرفی بود آنرا هم مینوشت.

وی ملتفت بود که حق تلخ است ولی طوریکه در دیباچه کتاب گوید: "از اظهار مطلب نفس الامر از حسن و قبح در عبارات لحاظ بسیار نمود و وقوعات که بچشم خود در سفرهای خراسان دید" بقلم آورد.

از نوشته آخر نسخه کابل و نسخه الف واضح است که مؤلف کتاب حاضر را بتاريخ ۲۵ جمادی الاخری ۱۲۷۱ هجری پایان رسانیده است. که ما بعد از ۱۲۷۲ هجری چنانچه اشارت رفت از حیات وی خبری نداریم.

یک نفر راوی

مؤلف کتاب راوی وقایع را نام نمی برد، و چنانچه گفتیم علی الاکثر بر مشاهدات خود متکی است، ولی تنها در یک نسخه (ب) در آغاز بیان جنگ کابل و کشته شدن مکناتن

نوشته شده " این مدعا از مفتاح زبان فصیح البیان سید میان
عظیم الله شاه ابواب سرگذشت کابل چنان مفتوح گردید. "
اگرچه در نسخ دیگر نام این راوی نیست، ولی ما برای اینکه
یک نکته جزوی هم ناگفته نماند، این چند سطر را نوشتیم.
چگونگی نسخ خطی کتاب

در ترتیب متن و پاورقی کتاب، چهار نسخه خطی در دست،
و مورد مراجعه نویسنده بود، که یکی را نسخه اصل، و متن
قرار دادم، و اختلافات نسخ دیگر را بطور نسخه بدل در پاورقی
اشاره کردم.

۱- نسخه اصل در کتب خانه مطبوعات کابل بوده که
من در سنه ۱۳۲۰ هـ در کابل نقلی ازان گرفته ام. این نسخه
بخط و املائی غلطی بقلم محمد حسن فرزند مؤلف نوشته شده،
و در برخی از موارد نواقص هم دارد، برخی از سطور آن سفید
است. در آخر کتاب نوشته شده " بقلم حقیر سراها تقصیر
محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد تحریر رمضان المبارک
۱۳۲۰ هـ "

نواقص این نسخه و اغلاط املاوی آن از روی نسخهای
دیگر تکمیل و تصحیح شده است. این نسخه بعلامت (ک) در
حواشی معین گردیده است.

۲- نسخه دوم (الف) در ۶۱۲ صفحه قطع فل سکیپ بر کاغذ
انگلیسی بخط متوسط نستعلیق نوشته شده، که در نواقص سطور

عیناً با نسخه (ک) شباهت دارد، اما املائی آن صحیح تر ازان
است، در هر صفحه ۱۰ سطر دارد، و در آخر آن چنین نوشته اند :
" حسب الارشاد صاحب بهادر والا شان عادل فاضل زمان، ذی
جود و الاکرام (اصل : والکرام) دیوان دیا رام جج ضلع شکارپور،
که از عدالت و سخاوتش روح نوشیروان و حاتم رشک کنان ،
کتاب تاریخ سنده و افغانستان تالیفه (کذا) جناب مرحوم
محمد عطا در عرصه دو ماه بعد تعطیل همه کار خود
نقل کرده شد. بتاریخ ۲۰ ربیع الآخر ۱۳۱۳ هـ، کاتب الحروف
مفتی سچیدنه عفی عنه، همراه منشی عبدالرسول مقابله نموده شد "
این نسخه را بعلامت (الف) در حواشی و تمام کتاب اشارت
نموده ام.

۳- نسخه (ب) که در حقیقت اختصار است از اصل کتاب
و بسا فصول متن را ندارد، و در برخی موارد بکلی با اصل متفاوت
است، که ازین نسخه هم در ترتیب و تصحیح متن در جائیکه
لازم بود کار گرفته ام.

این نسخه را یکی از خوانندگان " تاریخ قندهار " نامیده و
بر ورق اول آن نوشته است. نویسنده آن حشمت رای خلف دیوان
پرتاب رای سیوستانی است که در اطاق ملازمی دفترخانه بتاریخ
۲۵ صفر ۱۳۹۷ هـ بروز شنبه وقت بر آمدن دو پاس یوم نوشته
است. عدد اوراق آن (۱۲۸) است.

۴- نسخه (ج) بقطع فل سکیپ بر کاغذ انگلیسی بخط

بسیار بدی نوشته شده، و نویسنده آن هم غالباً زبان فارسی را نمی دانسته و غلطی های بسیار را در آن وارد کرده است. عدد اوراق آن هم در حدود (۱۵۰) است، که بقلم میر غلام باقر فقیر تالپر بتاريخ هفتم جمادی الاخری ۱۲۹۲ ه نوشته شده و هر صفحه آن (۱۷) سطر دارد.

این نویسنده چون شیعه است، در هر جا که مثلاً کلمات یا چهار یار آمده آنرا به "یا علی" تبدیل کرده، ولی نمیدانسته است که مؤلف آن کلمات را از زبان افغان سنی آورده و نه شیعیان حضرت علی!

این بود شرح نسخیکه کتاب را از روی آن تصحیح کردیم و علامات مخصوصه هر یکی را در پاورقی نگاشتیم. این نسخهای ثلاثه خطی را جناب دانشمند محترم سید حسام الدین راشدی از طرف سندهی ادبی بورڈ بدسترس من گذاشت، که آنرا از کتب خانهای شخصی سنده فراهم آورده بودند.

خزاین تاریخ

میرزا عطا محمد علاوه بر کتاب "تازه نوای معارک" کتاب دیگری را هم در تاریخ نوشته که نام آن "خزاین تاریخ" است. درین کتاب ذکر جنگهای چارلس نیپیر با بلوچان آمده که در سنه ۱۲۶۱ ه روی داده بود، و نسخه این کتاب در

موزه برطانیه O.R موجوده است، که در فهرست ۱۸۹۱ ع ذکر ازان مندرج است (۱)، ولی در سنده نسخه ازان کتاب دیده نشده، و ممکن است، که نسخه برطانیه نسخه واحد مؤلف باشد.

حبیبی

(۱)

متن

تازه نوای معارک

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی قیاس که احشام (۱) افهام [و سپاه اوهام] سریر
آرائیان کشور دانش و کمال، در تسخیر اقلیم ثنائیش (۲)،
هر چند [ی] بیای تومن (۳) ادراک [در عرصه بلاغت] دویدند،
بجز هزیمت (۴)، غنیمت نیافتند، و شکر سعادت لباسی که چابک
سواران عرصه (۵) بینش و افضال، در میدان صفاتش، بسمند (۶)
فصاحت و توهشتم، ترکناز بسیار (۷) نمودند، بغیر گوی (۸)
واماندگی و حیرانی نباختند، مر پادشاه علی الاطلاق را، [که
در ملک بی نیازی کوس لیمن الملک (۹) نواخته] درخور و
لایق ست (۱۰) که مبارز ارادتش، سپاه ظلمت لیل و نهار را
بدو دمه (۱۱) تیغ صبح، منهزم (۱۲) گرداند (۱۳).
خداوندی (۱۴) که از روی صنع کامله [و حکمت شامله]
وجود مخلوقات را، [از عدم] بر فرس وجود (۱۵) سوار نموده،

(۱) در الف، ج، ک: احتشام، و در ب: اخشام، که صحیح آن
آحشام است جمع حشم یعنی لشکر. (۲) ب: اقلیم ستایش (۳) تومن =
اسب تیزگام و سرکش (۴) هزیمت = شکست (۵) الف: عرصه ندارد
(۶) ب: صفاتش اگرچه بر سمند (۷) ب: ترکناز از حد دراز نمودند.
(۸) ب: بغیر گوی و اماندگی نیافتند (۹) قرآن، المؤمن ۱۶ ج ۲۴
(۱۰) ب: را لایق و سزاوار است که مبارز (۱۱) تیغ دو دم =
شمشیریکه هر دو طرف آن تیز باشد. (۱۲) منهزم = شکسته و مات
(۱۳) ب: گردانید (۱۴) ب: صانعی که از (۱۵) ب: فرس حیات

اشارات

- ۱- نسخه اصل یا (ک): نسخه خطی
کابل، قرار شرح مقدمه این کتاب -
- ۲- کلماتیکه در [] گرفته شده، در
نسخه (ک) نیست، از نسخ دیگر مخصوصاً
(الف) تکمیل شده -
- ۳- (الف) و (ب) و (ج) سه نسخه خطی
سنده، قرار شرح مقدمه این کتاب -

قامت استعدادهای هر یک را از جباخانه^(۱) عنایات بیغایات، با سلاح گوناگون کمالات^(۲) صوری و معنوی آراسته، چنانچه دیده را جوشن نظر و بینائی پوشانده، و کمان [گوش] را به ترکش راست شنوائی^(۳) پرتاب ساخته، و لوای زبان را در میدان دهان، بکلام نطق و بیان برافراخته، و تیغ دل را بجواهر اسرار حقایق و معانی آراسته، و یَد را^(۴) سپر داد و دهش آموخته، و پای را کفش کیمخت^(۵) چابک روی و خوش رفتاری پوشانده، که از طی طریق^(۶) نیکو کاری باز نماند.

ناصریکه بدون سیوف اعانتش^(۷)، ابواب فتح و فیروزی، بر چهره حال معرکه آرایان عالم و غا^(۸) نکشاید، حارسی که تا سپر حمایتش^(۹) نگردد، از شمشیر اندازی اعدائی، هرگز

(۱) ب: از عطاخانه (۲) ب: با صلاح گوناگون مکمل مسلح ساخته، دیده را (۳) ک: شنوائی (م) ب: و معانی روشن و تیز تر نموده، و دست را سپر داری داد و دهش آموخته، سد راه بر بلای و ضرر اعدای باشد و پای را چاروق چابک روی (۵) کیمخت بر وزن می پخت، پوست کفل اسپ و خرکه بنوع خاص دباغت کنند — برهان ۱۲۵۹ . (۶) ب: طریق سلوک و نیکوکاری و نمایند (۷) ک: سیوف عنایتش . ب: ناصریکه بدون شمشیر و غاشیتش ابواب (۸) و غا = جنگ (۹) ب: حارسی که تا سپر حمایتش سد راه ضرر شمشیر اندازی دشمن نشود، هرگز اعضایی راحتش بزخم کاری مبتلا نگردد .

اعضایی راحت احدی، بزخم کاری مبتلا نگردد .

مالک الملکی که تا رقم — توتی الملک من تشاء^(۱) از دیوانخانه عاطفتش^(۲)، بنام یکی از خاکیان، نگارش نکرده، هرگز از وصال معشوقه مملکت و حکمرانی هم آغوش نشود، و اگر تویع^(۳) و قمع^(۴) — تنزع الملک من تشاء^(۵) از مستوفیان جلالش، بنام تخت نشینان [اقلیم] سلطنته^(۶) و کامرانی شرف نفاذ نیابد^(۷)، هر اینه دوباره دستیاب ولایت خلافت نگرديده، آواره دشت ادبار و حیرانی بوده^(۸)، دم بدم در پیچ و تاب غم و الم بوده باشد .

عزیزیت که هر گاه منشور سعادت ماثور، از جراید تعیز من تشاء^(۸) باسم کسی از سعادتندان ازلی صدور یابد^(۹)، هر اینه پیوسته به خلاع فاخره عزت و برتری سرفرازی یافته، از جام جهان نمایی^(۱۰) جمشید اعتبار و عزت، جرعه نوش

(۱) قرآن، آل عمران ۲۵ ج ۳ (۲) ب: از دیوانخانه عنایتش باسم کسی شرف نفاذ نیابد، بیغایله ریب هرگز از وصل معشوقه مملکت هم آغوش نگرديده . بی نیازیت که اگر تویع — تنزع الملک لمن تشاء — از مستوفیان جلالش بنام احدی صادر گردد، هرگز دستیاب ولایت کامرانی نشده آواز دیار را ادبار باشد [؟] (۳) تویع = فرمان (۴) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳ (۵) ک: سلطه (۶) الف: یابد (۷) الف: بوجه [؟] (۸) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳ . (۹) الف: نیابد (۱۰) الف: جهان فانی .

باده، حرمت و اقتدار گردد (۱) .

غیوریت که گردن (۲) فرازان استکبار را بحکم — تَذَلُّوْنَ
مَنْ تَشَاءُ — (۳) قلاده، (۴) خواری و ذلت در گردن
راحتش انداخته، خوار و بی‌مقدار سازد .

غفوریت (۵) که بمقتضای کریمه — رَبَّنَا فَاعْفُرْ
ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا — (۶) عساکر عصیان و سیئات
را بافواج رحمت بی‌غایت منهنز م گردانیده . نظم :

چو خورشید فضلش نمایان شود

گنه همچو خفاش پنهان شود

کریمست و بخشنده هر گناه

بُود بر گنه لطف او عذر خواه

ز جودش بُود مدعا رو سفید

نرفت از درش هیچکس نا امید

جل جلاله و عم نواله و عظم (۱۷) شانه .

(۱) ب : عزیزیت که هر که پروانه سعادت نشانه — تعز من تشاء —
از جراید احسانش، بنام گدائی جاری گردد هرینه بخلاص پادشاهی
سرفراز شده، از جام جهان نمای جمشید عزت جرعه نوش باده راحت گردد .
(۲) ب : غیوریت که مستکبران جهان را بحکم — تذل من تشاء —
کمند اذلال در عوایق راحت انداخته (۳) قرآن، آل عمران ۲۶ ج ۳
(۴) قلاده = طوق (۵) ب : غفوریت که عساکر (۶) قرآن، آل
عمران ۱۹۳ ج ۳ (۷) ک ، ج ، ب : اعظم .

در بیانِ نعت اورنگ آرای نبوت و سروری
صدر نشینِ مسند رسالت و پیغمبری ، اعنی احمد
مجتبای محمد مصطفی صلی الله علیه [و سلم] و
آله و اصحابه اجمعین

نعت و ثنای بی‌انتهائی که جیوش (۱) عقل و هوش
سرورانِ کامل عیارانِ دانائی و ذکا در تلویح ستایش (۲) ، هر
قدر که پیاپی (۳) فکر و خیال ، تردداتِ بسیار نمودند ، بجز
واماندگی قدسی پیش نرفتند ، و جنود (۴) فهم و ادراکِ مهترانِ
اقلیم بلاغت و بینائی ، در توضیح ثنایش ، هر چند به قوتِ
حافظه و وهم ، دادِ مردانگی و جولان گری دادند ، سوايِ
شکستِ فاعش، نقشی دیگر نزدند ، خاصه آن سروری را سزد (۵) ،
که از کارخانه عنائت ایزد یگانه ، خلعتِ فاخره کریمه
— لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْاَفْلَاكَ — (۶) بر قامتِ استعدادِ آن
شفیعِ قیامت ، برهانی است ساطع . بیت

گر وجود او نمیشد واسطه تا ابد بودی جهان بیواسطه (۷)

(۱) جیوش = جمع جیش بمعنی لشکر (۲) ک : ثنایش .
(۳) الف : پیاپی (۴) جنود = جمع جند بمعنی لشکر است . در ب : جهود
(۵) ب : را درخور است (۶) حدیث قدسی مشهور است (۷) ب : این
بیت زاید دارد :
قصر هستی بی وجودش بود پست بر طفیلش هست شد هرچه که هست

شافعی است که از دیوان خانه عنایت (۱) نامتناهی، طغرای -
 غَرَّاءِی (۲) [رقم] - وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ -
 (۳)، بر شفاعت عالم و عالمیان دلیلی است قاطع، که در بازار -
 محشر، بجز نقد شفاعتش، متاع نجات و رستگاری نخواهد خرید -
 قافله سالاریست که بجز رهبری خضر سعادتش، واماندگان -
 صحرائی ضلالت و گمراهی، بسر اقلیم هدایت و نیکو کاری
 نتوانند رسید. پشت پناهی است، که مستغرقان طوفان دریای
 عصیان و شرمساری را بدستیاری ملاح عنایت و "عظائی" از (م)
 جذر و مد قلم رستخیز، بساحل شفاعت کامیاب گرداند:

نگین ختم رسالت محمد عربی
 امید گاه بد و نیک (۵)، احمد مختار
 اگر نه واسطه روی موی او بودی
 خدای خالق نگفتی قسم (۶) به لیل و نهار

صلي الله عليه و آله و اصحابه اجمعين .

در بیان توصیف و ثنای نیران (۷) اعظم برج
 امامت و سروری، ماه تابان فلک هدایت و رهبری،
 اعنی جناب اصحاب کبار، رضوان الله تعالی

عليهم اجمعين

الوف تحیات زاکیات، که افواج بحر امواج فارسان

- (۱) ب: عاطفت (۲) غَرَّاءِی = هر چیز مونث سفید و روشن - غیاث .
 (۳) : قرآن، الانبیاء ۱۰۷ ج ۲۷ . ب: از جوش طوفان رستخیز .
 (۵) الف: شفیع روز قیامت احمد مختار
 (۶) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى - قرآن، اللیل ۱ ج ۳۰
 (۷) الف: منیران . ب: پیران .

مضمار (۱) علم و دانائی، در طی مسافت توصیف و بیانش،
 بمداد اندیشه و قلم تیز رقم، هر قدر که راه رفتند، بسر منزل
 انتهایش نرسیدند. و صنوف تعظّمات و تکریمات، که دسته
 دسته عساکر یکه تازان عرصه فراست و بینائی، در ادای
 تعریفش، پهای خیال و فکر بسیمار دویدند، بغیر گه گیری (۲)،
 گام زن بیان نشدند، مر شهریاران حق و یقین، و سریر آرایان
 خلافت دین متین را لایق و سزاوار است، که هر یک رکین
 رکین (۳) قصر امامت و سروری، و مفتاح ابواب حصار خلافت و
 پیغمبری میباشند، که از کارخانه عنایت لم یزلی، خلّاع (۴) فاخره
 هر یک، بطراز - مُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
 عَلَي الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ [تَرَاهُمْ رُكْبَعًا سُجَّدًا] - (۵)
 موطرّز و معتقّش، و از دفتر خانه عاطفت نامتناهی، رقم هر یک
 به طغرای - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا
 بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ - (۶) مَوْشِح (۷) و مزین. و در حدیث
 است - أصحابی کانتلجّوم، بیایهیم اقتدیتم اهتدیتم - (۸)

(۱) مضمار = میدان اسب دوانی - غیاث. (۲) گه گیر = اسبی که

تن سواری ندهد - غیاث. (۳) رکین = محکم و استوار - منتخب.

(۴) خلّاع = جمع خلعت (۵) قرآن، الفتح ۲۹ ج ۲۶.

(۶) قرآن، العصر ۳ ج ۳۰ (۷) مَوْشِح = آراسته و زیور داده شده - غیاث.

(۸) حدیث صحیح است که سعید بن مسیب از عمر رضه روایت و رزین

اخراج کرده - تیسیر الوصول ۳ - ۲۶۰.

شافعی است که از دیوان خانه عنایت (۱) نامتناهی، طغرای
غترائی (۲) [رقم] - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ -
(۳)، بر شفاعت عالم و عالمیان دلیلی است قاطع، که در بازار
محشر، بجز نقد شفاعت، متاع نجات و رستگاری نخواهد خرید.
قافله سالاریست که بجز رهبری خضر سعادتش، واماندگان
صحرائی ضلالت و گمراهی، بسر اقلیم هدایت و نیکو کاری
نتوانند رسید. پشت پناهی است، که مستغرقان طوفان دریای
عصیان و شرمساری را بدستیاری ملاح عنایت و "عظائی" از (۴)
جذر و مدد قلزم رستخیز، بساحل شفاعت کامیاب گرداند:

نگین ختم رسالت محمد عربی
امید گاه بد و نیک (۵)، احمد مختار
اگر نه واسطه روی موی او بودی
خدای خالق نگفتی قسم (۶) به لیل و نهار

صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین.

در بیان توصیف و ثنای نیران (۷) اعظم برج
امامت و سروری، ماه تابان فلک هدایت و رهبری،
اعنی جناب اصحاب کبار، رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین

الوف تعیات زاکیات، که افواج بحر امواج فارسان

- (۱) ب: عاطفت (۲) غتراء = هر چیز مونث سفید و روشن - غیاث.
(۳) : قرآن، الانبیاء ۱۰۷ ج ۲۷ . ب: از جوش طوفان رستخیز.
(۴) الف: شفیع روز قیامت احمد مختار
(۵) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى - قرآن، اللیل ۱ ج ۳۰
(۶) الف: منیران. ب: پیران.

مضمار (۱) علم و دانائی، در طی مسافت توصیف و بیان،
بمداد اندیشه و قلم تیز رقم، هر قدر که راه رفتند، بسر منزل
انتهایش نرسیدند. و صنوف تعظمت و تکریمات، که دسته
دسته عساکر یکه تازان عرصه فرامت و بینائی، در ادای
تعریفش، بپای خیال و فکر بسیار دویند، بغیر گه گیری (۲)،
گام زن بیان نشدند، مر شهریاران حق و یقین، و سریر آرایان
خلافت دین متین را لایق و سزاوار است، که هر یک رکین
رکین (۳) قصر امامت و سروری، و مفتاح ابواب حصار خلافت و
پیغمبری میباشند، که از کارخانه عنایت لم یزلی، خلایع (۴) فخره
هر یک، بطراز - مُحَمَّدُ الرَّسُولُ اللَّهُ وَاللَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَشِدَّاءُ
عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ [تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا] - (۵)
مطرتز و منقش، و از دفتر خانه عاطفت نامتناهی، رقم هر یک
به طغرای - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا
بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ - (۶) مَوْشَحَّح (۷) و مزین. و در حدیث
است - أصحابی کالشیجوم، بیایهیم اقتدیتم اهتدیتم - (۸)

(۱) مضمار = میدان اسب دوانی - غیاث. (۲) گه گیر = اسبی که

تن سواری ندهد - غیاث. (۳) رکین = محکم و استوار - منتخب.

(۴) خلایع = جمع خلعت (۵) قرآن، الفتح ۲۹ ج ۲۶.

(۶) قرآن، العنکبوت ۳۰ ج ۳. (۷) مَوْشَحَّح = آراسته و زیور داده شده - غیاث.

(۸) حدیث صحیح است که سعید بن مسیب از عمر رضه روایت و رزین

اخراج کرده - تیسیر الوصول ۳ - ۲۶۰.

[بیت]

بمعنی همه یکدل و یک تن اند
چو احوال مبین دو، که یک قالبند
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

در بیان [نعت] شهسواران میدان و غا، چاپکسواران
عرصه دشت کربلا، شافغان روز محشر، یعنی (۱)
جناب امامین الشهدین، رضی الله عنهما (۲)

ثنائیکه عساکر اندیشه و قیاس فرمان روایان ولایت
خبرت و هوشیاری، در تسخیر اقلیم ادایش (۳)، هر قدر که
پای وهم و اندیشه، در میدان، جولانگری نمودند، راه بسر
منزل مدعای (م) نبردند، و تحیاتیکه جیوش ذی شعوران آگاه
دل، در عرصه ثنای بیانش گرم رو شدند، بانتهای ادایش
نرمیدند. خاصه آن شهسواران میدان کربلا، و نقشبندان کارخانه
شریعت بیضا، نور دیده - ماز آغ البصر و ماطغی - (۵)
سورر سینه - المودة فی القربی - را درخور و سزاوار است.
نظم:

نو باوه نهال ریاض پیمبر (۶) اند
دُر دانه یگانه زهراء ازهر اند

(۱) ک، ب: اعنی (۲) الف، ب: علیهما الصلوة والسلام.

(۳) الف: آدایش (م) الف: بسر منزل نبردند (۵) قرآن، النجم ۱۷ج ۲۷

(۶) الف: پیغمبر اند

دُر اند و گوشواره عرش (۱) معظم اند
نور اند، و نور دیده خورشید انور اند
در ارتفاع منزلت از جمله کائنات
بالتر اند، در شرف از حصر برتر اند
از خلعت علوم نبوت مزین اند
وز نکته نسیم ولایت معطر اند
معصوم مطلق اند جگر گوشه رسول
هاک از همه معاصی، طیب مطهر اند
از افتخار لحمک لحمی (۲) مشرف اند
وز امتیاز دمشک دمی مفخر اند
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین.

(۱) الف: عرش عظیم اند
(۲) مشهور است که حضرت رسول به علی رضه فرمود: گوشت تو چون
گوشت منست و خون تو چون خون من.

حق سبحانه و تعالی [جل] شانه و عم نواله، و متابعت محمدی کوشیده، و متاعیکه موجب رستگاری عقبی بوده باشد، بسعی دلال اعمال صالحه، از بازار دنیای بیوفا که - اَلدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ - (۱) میباشد خریداری نمایند، که فردا در چهار سوق بازار محشر، از بی برگی و بی متاعی عمل نیکو، گونه* (۲) خجالت و زرد روئی نکشند، و از استیلا (۳) عساکر عصیان و خطاکاری در میدان روز جزا، هزیمت انفعالی (۴) نخورند. بیت :

ای تهیدست رفته (۵) در بازار ترسمت بر نیاوری دستار (۶)
برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریایی !
فی الجمله این راکب (۷) سمند جهالت و نادانی، و

(۱) حدیثی است که در کتب صحاح نیامده، و فقط الدیلمی در مسند الفردوس آنرا روایت کرده، و معلومست وثوقی ندارد. - کنوزالحقایق ۱۳۳. معنی آن چنین است : دنیا کشتزار آخرتست .

(۲) گونه = سفوف مالش روی (۳) استیلا = غلبه (۴) انفعال = خجالت (۵) الف : رفت (۶) در نسخه ب درینجا چندین بیت دیگر هم از سعدی نقل شده، و دیباجه فوق را کوتاه ساخته اند، که جمله آن ربطی باهم ندارد، و املاي آن هم خیلی ممسوخ است .
(۷) راکب = سوار .

متحرک ساختن سلسله التماس، در خدمت با برکت نوازندگان قافون بلاغت و سخن پروری، و نغمه طرازان ساز فصاحت و نکته پروری، در باب عیوب [پوشی] این ذره بیمقدار

بر فارسان مضمار بصارت و بینائی و بیکه تازان عرصه فراست و دانائی، که برهبری خضر ادراک و دانش، بسر منزل مدعا رسیده اند، ظاهر و هویداست، که انهزام (۱) جیوش نفس و عصیان از استمداد عساکر فیروزی مآثر عبادت حق جل و علی شانه تیسستر می پذیرد، و انکسار (۲) جنود ضلالت و طغیان، از استعانت (۳) سپاه نصرت انتباه اطاعت و متابعت حضرت رسالت پناهی [محمد مصطفی] صلی الله علیه و سلم، محصل میگردد .

بناء علی هذا بر راکبان (۴) سمند آدمیت، که بتشریف شریف - وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ - (۵) ممتاز و سرفرازند لازم و مستحکم است، که اوقات حیات مستعار را بترکتاز کوچک بازار بوالهوسی نگذارند (۶) و به اکتساب (۷) بندگی و عبودیت

(۱) انهزام = شکست خوردن (۲) انکسار = شکست (۳) استعانت =

طلب مدد (۴) راکبان = سواران (۵) قرآن، الاسری ۷۰ ج ۱۵
(۶) ک : نگذارنده (۷) اکتساب = کسب کردن .

فارس (۱) فرس هیچمدانی [را] بمقتضای خیال بشری، از از ترک تازان این داستانها، اوقات عزیز تر خود را ضایع نمودن و از نغمه طرازی این مقامات خارجی، قانون مسخرگی و ریشخندی برخود که ک کردن است، و بگوشمالی نوازندگان کمانچه^۱ این فن، تن در دادندست. از اینجا که گوشه گیران پرده^۲ اصول سخنوری و آهنگ نوازان چنگ نکته پروری، که همیشه در مقام پرده پوشی مخالف نوایان سخن طرازی، ثابت قدم میباشند، چشم آن دارم: که هرگاه این نغمه^۳ هیچ پوچ که چندان خوشکلامی ندارد، بگوش عاطفت نبوش اصغا^۴ (۲) فرمایند، و یا جرعه^۵ چند از می آقداح (۳) این اوراق بمطالعه سرکشند، توقع که از عنایت سرخوشی نشاء عنایت و "عطائی"، بخطائی "عطائی" (۴) نپرداخته معذور دارند، که:

فکر هر کس بقدر همت اوست و از کوزه همان تراود که دروست چون این جرعه نوش باده بی کمالی، اگرچه روزی چند در میخانه خدمت و ملازمت مخموران (۵) صهبای (۶) ریاست و حکمرانی بسر آورده، خصوصاً در ملک شکارپو در ایام بهارستان جوانی، در اکتساب هنر انشا پردازي سیار، و هر حاکمی که سرشار رحیق (۷) حکومت و کامرانی میگردد،

(۱) فارس = اسپ سوار (۲) اصغاء = شنیدن (۳) آقداح = جمع قلع یعنی جام (۴) ازین پدیدار است که "عطائی" تخلص نویسنده کتاب بود، و در اینجا تلمیحاً استعمال کرده [رک: مقدمه کتاب] (۵) الف: میخوران (۶) صهبای = شراب (۷) رحیق = شراب.

این دُرد آشام قلع خاکساری، از می تقریب (۱) و ملازمی هر یکی آنها، جرعه نوش باده^۱ منشی گری شده، از مینای ضمیر که مهبط (۲) اسرار حقایق و معانی است، صهبای فرح افزای انشاء، در ساغر قرطاس (۳) تحریر می انداختم، و جواهر زواهر (۴) املا، در سلک رشته^۲ تسطیر (۵) منتظم می نمودم، و نیز اوقاتی چند، بحسب قسمت آبخورد که - قید الماء آشد^۳ مین قید الحديد - (۶) است، سیار بوستان تسافر (۷) ولایت خراسان هرات خلد آیات و قندهار و کابل و پشاور گردیده، بعضی تسویذات از وقوعات خراسان و مقدّمات شاه شجاع الملک، که بفحوای - تنزع الملک مین تشاء - (۸)، از مملکت سلطنه، آواره شده بود، و غیره وقوعات که بچشم خود دیده بودم (۹)، هراینه نگاشته^۳ کلک خیال گردیده بود، همچنان متفرق و پراکنده افتاده بودند، لیکن از بس اندیشه های معاش روزگار، که روندگان طریق حیات و زندگانی را اولاً^۴ انتظام این سلسله^۴ معاش، ضرور بلکه محتتم است، وقت فرصت بدست نمی افتاد، که تسویذات مذکور را مجموعه [نموده] و در سلک تحریر

(۱) ب: می نصرت و ملازمت (۲) مَهَسَط = جای هبوط و فرودگاه (۳) قرطاس = کاغذ (۴) زواهر = روشن (۵) تسطیر = نوشتن (۶) ب: این عربیه ندارد، و معنی آن چنین است: قید آب و قسمت از قید آهن استوار تر است (۷) تسافر = مسافرت کردن. در الف: تسافر [؟] (۸) قرآن، آل عمران ۲۵ ج ۳ (۹) ک: بودیم.

منتظم نموده شود، در حال هم اگرچه چندان دلجمعی و معشوقه^۱ رفاه هم آغوش نبوده، و بر طبق مضمون: [بیت]
 پریشان میکند اندک غمی، طبع سخنور را
 که یک مو، بهر، تشویش دماغ خامه بس باشد
 لیکن حسب الفرموده^۲ عالیجاه رفیع جایگاه، عنوان رساله^۳
 دانشوری، دیباجه [دیوان] بلاغت و خرد وری، امیر امراء
 العظام، نادره الايام جناب ایستویک (۱) صاحب بهادر،
 کلکتر (۲) شکارپور، که باری سخن شناس معنی فهم بود،
 اتفاق تحریر تسویدات مذکور افتاده. و دیگر التماس بخدمت
 صدر نشینان اورنگ (۳) سخن وری، و سریر (۴) آرایان
 دولت حکمرانی آنکه: اگرچه - الْحَقُّ مَثْر - (۵) سخن حق
 تلخست، باوجودیکه از اظهار مطلب نفس الامر، از حسن و
 قبح (۶) در عبارات، لحاظ بسیار نموده ایم، که مبدا آزدگی
 طبیعت بزرگان شود، اما اگر در جایی کدام نوای مخالف
 بی ادبی (۷) از قانون قلم سرزده باشد، امید که از راه عنایت و
 "عطائی" به عفو "عطا" (۸) پرداخته، در مقام خشم و

(۱) در الف و ک: ایویک، است. ب این نام ندارد. صحیح آن
 ایستویک است [رک: تعلیق نمبر] که در نسخه ج نیز چنین است.
 (۲) کلکتر در انگلیسی مستوفی و فراهم کننده مالیات است.
 (۳) آوزنگ = تخت (۴) سریر = تخت (۵) مقوله عربی است (۶) حسن
 و قبح = نیکی و بدی (۷) الف: بی در بی. ب: مانند متن (۸) درینجا
 هم کلمات عطائی و عطا اشاره است بنام و تخلص مواف کتاب
 [رک: مقدمه] .

خفگی (۱) نیابند، که در نزد بزرگان والا منهن، عفو
 مستعذر (۲)، امیر ادنا ست. بهر صورت خوب و خراب، عزل
 و نصب، ادبار و اقبال، غم و شادی روزگار دنیایی بیوفا،
 همه در گذر است، و بر طبق مضمون بیت:

عالم همه سر سبز خیال است خیال
 هر نوع (۳) خیال اگر کنی میگذرد

[رباعی]

تا نیست نگردی، ره هستت ندهند
 این مرتبه، از همت پستت ندهند
 تا شمع (۴) صفت بسوختن تن ندهی
 سر رشته^۵ روشنی بدستت ندهند
 چون سر مستان باده^۶ عرفان، تمام (۵) مال و اسباب جهان
 دنیا را بوجود پشیزی (۶) تصور ندارند، که بگذاشته^۷ اتقیاء (۷)
 برداشته^۸ اشقیاست (۸)، هر که طالب اوست ذلیل، اهل عبرت
 را این دلیل، - قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (۹) .

(۱) خفگی = در فارسی و پشتوی افغانستان بمعنی آزدگی است.
 (۲) متعذر = عذر خواه. (۳) الف: هر نوع که خیال کنی میگذرد
 (۴) الف: تا همچو شمع قرار بر سوختن ندهی (۵) الف: تمام و اسباب
 (۶) پشیز = برون کنیز، پول ریزه کوچک مسی - غیاث. (۷) بگذاشته^۷
 اتقیاء = ترک کرده^۸ پرهیزگاران (۸) اشقیاء = گمراهان و بد بختان
 (۹) قرآن، النساء ۷۷ ج ۵ .

لَمْ يَزَلْ و لایزال، جرعه نوش باده، سریر سلطنت خراسان جنت نشان گردیده، تا مدت بیست و یکسال لغایت سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری (۱) سرخوش نشاء باده، سلطنت و کامرانی بوده، آخر از دست ساقی اجل جرعه از می وصال چشیده، مین بعد آن، بندگان زمان شاه پادشاه زینت افزای اورنگ پادشاهی گردیده، تا مدت ده سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری، شاه زمان هم آغوش شاهد سلطنت (۲) بوده، بآرایش خط و خال چهره عروس سلطنت پرداخت، وقتیکه شاه ممدوح بغرور دولت سلطنت، چند امرای سردار پاینده خان (۳) و غیره سران الوسات را بقتل رسانیده، بعده از بی اتفاقی الوسات، رخنه زوال، در اساس سلطنت زمان شاه افتاده، و بعد کشته شدن سردار پاینده خان، وزیر فتح خان خلف سردار مذکور، طرف ایران زمین رفته، بندگان شاه محمود شاه را آورده، بصلاح و صواب اتفاق الوسات، شاه محمود شاه مستقر در دولت خلافت گردیده، زمانشاه پادشاه را تمامی امرا، از تخت سلطنت انداخته و اسیر و دستگیر نموده، از نوک نشتر، می بصارتش از ساغر دیده اش، بر زمین کوری ریخته، نابینا ساختند و محمود شاه دفعه اول، مدت سه سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و هژده هجری، رایات عالیات جاه و جلال، در عرصه سلطنت بر

(۱) کذا درک، ج، الف. ولی این هم صحیح نیست، تیمور شاه تاریخ یکشنبه ۷ شوال ۱۲۰۷ ه در کابل از جهان رفت. - سراج ۱-۳۳.

(۲) ک: سلطه (۳) رک: تعلیق نمبر ۳.

-۱-

در بیان فواختن کوس سلطنت (۱) هر یک از سلاطین نامدار و خواقین (۲) بلند اقتدار، از ابتدای پادشاه [زادشاه] لغایت عزل سلطنت محمود شاه خلف تیمور شاه علیه الرحمة و الغفران.

بر رای (۳) اخبار جویان دانش و بینش مخفی و مستور نماند، که در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری بندگان خلد آشیان نادر شاه (۴) پادشاه بموجب حکم صاحبان قضا و قدر، از تخت حیات سلطنت برخاسته، سیار بوستان سرای آخرت گردیده. بعده بندگان احمد شاه (۵) پادشاه جلوس فرمای تخت سلطنت و شهر یاری بموجب فرمان آن شهریار سلطنت کونین گردیده، تا مدت بیست و چهار سال، لغایت سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار (۶) هجری گلچین ریاض دولت و کامرانی بوده، بعده از تند باد اجل، برگ و بار نخل حیات احمد شاه پادشاه فرو ریخت، بدار السلطنت - کُل شی^۱ يرجع الی اصله - (۷) رخ نهاد شدند. بندگان تیمور شاه پادشاه از اشاره عنایت پادشاه اقلیم

(۱) ک: سلطه (۲) خواقین = جمع خاقان (۳) ک: برای

(۴) رک: تعلیق نمبر ۲ (۵) رک: تعلیق نمبر ۳ (۶) کذا در ک، ج،

الف، ولی وفات احمد شاه ابدالی ۱۱۸۶ ه، و زمان سلطنتش ۲۶-۳۶ سالست نه ۲۳ سال. درینجا مؤلف اشتباه کرده است [رک: تعلیق ۳].

(۷) مقوله عربیست بمعنی = هر چیز باصل خود بر میگردد.

افراخته (۱) بود، از نا محمودی بخت، نوای سلطنته (۲) محمود شاه سرنگون شده، بندگان شاه شجاع الملک، جلوس فرمای تخت سلطنت گردیده، تا مدت هفت سال لغایت سنه یکهزار و دو صد و بیست و پنج هجری، شاه شجاع الملک، کوس دولت سلطنت مینواخت.

چنانچه شاه شجاع الملک در سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری، اول مرتبه با وزیر شیر محمد خان (۳)، با حشم و سامان پادشاهی، بجهت گرفتن مالیات سند، از امیران سند (۴) رونق افزای ملک شکارپور، و در باغ شهزاده منزل انداز گردیده، که دران سال تولد شاهزاده محمد تیمورشاه در باغ مذکور، بصد آب و رنگ خوبی گردیده، که در شکارپور نوبت نوازی و چراغ بندی سه روز متواتر نمودند. بعد از دوسه ماه امیران سند، ادای مالیات سند نموده، و تحایف نفیسه (۵)، پیشکش ساخته، شاه ممدوح را از حسن خدمات و فرمان برداری و اطاعت خود، بسیار خوشنود ساختند.

بعده شاه شجاع الملک، از راه دیره جات (۶)، و دَوَر بنو (۷)، نهضت فرمای و گلچین ریاض سلطنت و کامرانی.

(۱) الف: بر افراخته، بعده از نامحمودی (۲) ک: سلطه

(۳) رک: تعلیق نمبر ۵ (۴) رک: تعلیق نمبر ۶ (۵) یعنی پیشکش های گران بها (۶) دیره جات = دیره اسماعیل خان و دیره غازبخان که درانوقت یک ولایت مربوط سلطنت کابل بود. (۷) دَوَر = [به دو فتحه] نام یک قبیله افغانی است که در ضلع بنون در حواشی کوهسار سکونت دارند. و از پشاور براه دَوَر و بنو به دیره جات راه بود.

کابل گردیده، تا مدت چهار سال، در کابل سرخوش باده عیش و فرمان فرمائی (۱) بوده. بعده امیران سند، البته در ادای مالیات مقرر، تکاسل (۲) ورزیدند. باز در سنه یکهزار و دو صد و بیست و پنج هجری (۳)، شاه شجاع الملک از کابل، متوجه پشاور، و در حین نزول اجلال پشاور، وزیر شیر محمد خان را بجهت تسخیر کشمیر جنت نظیر، مع حشم، مامور نمود، و خود بدولت، ایام زمستان در پشاور بانقضاء آورده، در موسم بهار، باز بهار افزای کابل گردیده. و عالیجاه سیادت پناه زبده العماء میر واعظ (۴) که باستصواب وزیر شیر محمد خان به نیابت کابل مقرر بود، چون سید معظم الیه، که سر حلقه علماء و عرفاء بود، لکها مردم از خاص و عام، حلقه مریدی سید موصوف در گوش (۵) جان داشتند، و شاه شجاع الملک همیشه از او خایف بود، درانوقت آتش جنگ و جدال، بین اهل سنی و شیعه (۶)، شعله ور گردیده، بسیاری از طرفین مقتول شده، آخر شاه موصوف، بزلال تدبیرات، انطفای (۷)،

(۱) الف: و فرمان بوده. (۲) تکاسل = خود را کاهل و سست

و نمودن - غیاث. (۳) مورخان افغانی این سفر شاه شجاع و گماشتن شیر محمد خان را با ۸ هزار سوار بکشمیر، بعد از عید الضحی ۱۲۲۱ و سال ۱۲۲۲ ه نوشته اند. رک - سراج ۱-۱۱. (۴) رک: تعلیق نمبر ۷ (۵) الف: گوش حال. (۶) الف: سنیه و تشیعه. (۷) یعنی خاموش کردن شعله های جنگ.

نواير جنگ و جدال نموده، در اول موسم زمستان، از کابل نهضت فرماي احمد شاهي (۱)، و در باب هلاکت مير واعظ، بمردم اهل تشيع فهمايش نموده بود.

چون شاه ممدوح داخل قندهار گرديده، مابين شيعه و سني باز جنگ عظيم واقع شده. آخر مير واعظ شربت شهادت نوش نموده، مردم شيعه سر او را حسين وار، در نيزه عسلم ساخته، يزید کردار، آنطرف (۲) احمد شاهي و جانب شاه شجاع الملک فرستادند.

بعده شاه موصوف از احمد شاهي مع وزير اکرم خان و سردار فتح خان (۳) در سنه يکهزار و دو صد و بيست و پنج هجري، رونق افزاي شکارپور، و در باغ بدل خان، نزول اجلال فرمودند. اميران سند، باز کتاب اخلاص و فرمان برداري کشاده، باب باب انقياد (م) و اطاعت، نزد شاه ممدوح خوانده، چيزي ادای ماليات (ه) و پيشکش هاي لايقه، نظر گذار شاه و وزراء و اسراي شاه نموده، و عاليجاه نواب ولي محمد خان لغاري (۶) که مشير (۷) بي نظير اميران واليان حيدرآباد بود، تا ادای ماليه بطريق يرغمل (۸)،

(۱) احمد شاهي: مقصد ازان شهر قندهار کنونی است که احمد شاه ابدالی بنا نهاده. (۲) الف: طرف (۳) رک: تعليق نمبر ۸.
(م) انقياد = فرمان برداري (۵) اين ماليات را شاه شجاع باندازه (۲۰) رک روپيه نقد علاوه بر تحائف نفيسه ديگر وصول کرد - سراج ۱-۲۰.
(۶) رک: تعليق نمبر ۹ (۷) ک: که بیشتر بي نظير [؟]
(۸) الف: يرغمل.

برکاب پادشاه تا ديره غازي خان حاضر بود، و نواب مذکور در ديره غازيخان، تمام و کمال ادای ماليات نموده و از پيشگاه سرکار اشرف، بخلاص فاخره سرفرازي يافته، و نقد ترخيص بدست آورده، راجع به مسکن مالوفه سند. و سردار فتح خان در عرض راه ديره غازيخان، با اولياي دولت، در مقام مخالفت آمده، از انجا بمعمله و فعله خود، از راه بوري (۱)، روانه احمد شاهي گرديده، و امنای دولت بقطع منازل، تشریف فرماي پشاور شدند. و وزير شير محمد خان که بموجب امر جليل القدر اولياي دولت، مامور کشمير بوده، خطه کشمير بي نظير، از عاليجاه سردار عبدالله خان الکوژئي (۲) گرفته، به سردار عطا محمد خان باميزئي عطا نمود، و خود وزير شير محمد خان بعد انتظام مهم کشمير، پيش از ورود شاه شجاع الملک در کابل رسیده، و از شهيد شدن مرحوم مير واعظ که نايش در کابل بود بسيار اشکبار گرديده، و اين حرکت ناصواب شهيد شدن مرحوم مير واعظ از دست شيعگان دیده و دانسته از شاه ممدوح دانسته، و در ساعت جمع آوري عساکر نموده، بعزم مقابله شاه شجاع الملک،

(۱) بوري وادي جنوب غربی ديره غازيخان است، که تا وادي ژوب امتداد دارد، و راهي از انجا از نشیب هاي کوه سليمان به ژوب و قلعه سندیمن ميرسد. درينجا اقوام کاکړ و بابړ وغيره ساکنند.
(۲) الکوژئي قبیله معروفیست از دراني قندهار. در باره عبدالله خان و عطا محمد خان رک: تعليق نمبر ۱۰.

از کابل روانه پشاور، و در مقام تهکال (۱) [تعلقه] پشاور رسیده، بمقابله و مجادله شاه ممدوح پرداخت. از قضا قادر لایزال، وزیر شیرمحمد خان و برادرش و خوجه محمد خان و شهنواز خان و غیره امرا در جنگ کشته شدند. پادشاه شجاع الملک هم آغوش شاهد فتح و فیروزی گردیده، چند ایام در پشاور مکث (۲) نموده، درین اثناء وزیر فتح خان، بندگان محمود شاه را باز بر تخت سلطنت جلوس داد، و اجتماع قشونات و ایلات و الوسات نموده، از احمد شاهي روانه کابل، و از کابل عازم پشاور، و چون در مکان نمله (۳) رسید، و با شاه شجاع الملک معرکه آرای مقابله گردیده. چنانچه مابین شاه موصوف، و وزیر فتح خان جنگ عظیم واقع شد، از طرف شاه ممدوح، وزیر اکرم خان و عالیچاه غفور خان فوفلزی (۴) و غیره امرای خاص بقتل رسیدند، و نسیم نصرت و فتح در پرچم لوای اقبال وزیر فتح خان، از عنایت ایزدی، بوزیدن آمده. شاه موصوف از میدان معارک، گوی جنگ را باخته، پس خیز معرکه فرار گردیده، و حرم محترم برداشته، از دریای آتک (۵) عبور نموده، بقطع منازل، برابر

(۱) تهکال: در غرب پشاور بفاصله دو میل واقع و مسکن اقوام خلیل است. (۲) مکث = ایستادگی و معطلی. (۳) ک: مکان غله [؟] الف: مقام نمله، و این صحیح است که منزل معروفی است، در ۱۶ میلی شرق کابل بطرف جلال آباد. (۴) پوپلزئی طایفه معروفی است از درانی قندهار. راجع به غفور خان رک: تعلیق نمبر ۱۱۱. (۵) معبر آتک بر دریای سند در پنجاه میلی شرق پشاور واقع است.

متوجه لاهور گردیده، پیش خالصه سنگه (۱)، ملجای خود ساخت. چند مدت درانجا آسایش پذیر شده، و خالصه سنگه، در تعارف و تلافی، از هر قسم و رسم، از شاه ممدوح خود را معاف و مقصر نداشت (۲)، فقط.

(۱) مقصد رنجیت سنگه حکمران معروف سکه است، که از خانه جنگی سلطنت افغانی استفاده نموده و در پنجاب حکومت مستقلی را تأسیس نمود. رک: تعلیق نمبر ۱۲. (۲) ک: نداشته.

در بیان کشته شدن عالیجاه عطا محمد خان بارکزئی،
برادر یار محمد خان، از دست سردار سمندر خان
بامیزئی (۱) در پشاور

و باز آمدن شاه شجاع الملک از لاهور بموجب صلاح و مشورت
عالیجاه سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر در پشاور، و گرفتار
شدن شاه در پشاور بدست سردار سمندر خان و جهان داد خان،
از قرار صلاح ناظم مذکور و محبوس شدن شاه در کشمیر

سنه ۱۲۵۶ هـ (۲)

شاهین قلم شکسته رقم، در فضایی این مدعا، چنین بال
افشان بیان میگردد: که اولاً ملک پشاور در تصرف عالیجاهان
عطا محمد خان و یار محمد خان و سلطان محمد خان و سعید
محمد خان و پیر محمد خان بارکزئی برادران وزیر فتح خان
بوده (۳)، سردار عطا محمد خان الکوژی ناظم کشمیر،

(۱) الف، ج: سمندر خان و جهان داد خان بامیزئی (۲) کذا در
ک، ج، الف، ولی این سنه صحیح نیست، زیرا این وقایع بدور
اول سلطنت شاه شجاع و قبل از ۱۲۲۵ هـ تعلق دارد، و در سنه ۱۲۵۶ هـ
شاه شجاع دفعه دوم بمدد انگلیس بر تخت کابل متمکن بود.
(۳) رک: تعلیق نمبر ۳.

عالیجاهان سردار سمندر خان [و] جهانداد خان بامیزئی را از
کشمیر مامور نموده بود، که رفته ملک پشاور را از دست
عالیجاهان مذکور برادران وزیر فتح خان گرفته، در قبضه
حکم و عمل خود آورند [آنها] در پشاور بجمعیت عساکر رسیده،
سرگرم محاربه و مجادله با سرداران پشاور گردیده، عالیجاه
عطا محمد خان بارکزئی کشته شده، و دیگر برادرانش فرار اختیار
نمودند. ملک پشاور بدست سردار سمندر خان و جهانداد خان
افتاده، جرعه نوش باده فتح و فیروزی شدند.

درین اثنا عرایض سردار عطا محمد خان الکوژی ناظم
کشمیر، به پیشگاه بندگان شاه شجاع الملک در لاهور رسید
بدین مضمون که:

همیشه رایات (۱) عالیات شهریاری اولیای
دولت، در میادین (۲) معاندین، به اشاعت -
تصریح مین آله و فتح قریب - (۳)،
جلوه گر باد!

از آنجا که آوارگی سرکار اشرف، از دست
مخالفین، و رفتن در لاهور، بردل صداقت منزل
ما هواخواهان دولت، نهایت ناگوار آمد (م)،
میخواهم جان ناتوان خود را، در رکاب
اولیای دولت فدا نموده، انتقام از معاندین
سرکار اقدس گرفته شود، و تاج دولت

(۱) رایت = بیرق (۲) الف: در میان معاندین (۳) قرآن،
الصف ۱۳ ج ۲۸ الف: ناگوار، میخواهم قاشق خون جان.

سلطنت بر فرقِ همایون زینت پذیر گردد، امنای دولت از لاهور، زود تشریف فرمای پشاور شوند، که ملک پشاور، در تصرف و احاطه^(۱) ما ست، بعد کابل [و] قندهار، از دست مخالفین دولت گرفته خواهد شد.

اولیای دولت، فریفته^۱ نوشتجاتِ سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر گردیده، از لاهور برآمده، داخل پشاور شده، چند ایام در پشاور، خیال پلوهایی پادشاهی می پخت. درین اثنا^۲ نوشته^۳ سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر، برای عالیجاهان سردار سمندر خان و جهانداد خان رسید: که شجاع الملک پدر من کشته، او را بهر قسم و تدبیری اسیر و دستگیر نموده، بطرف کشمیر بفرستند. عالیجاهان مذکور، روزی مجلس آرائی نموده، دران مجلس خاص با پادشاه، خربوزهای شیرین، تناول می نمودند، و از روی ظرافت و استهزا^۴، پوستهای خربوزه بروی یکدیگر گستاخانه میزدند، آخر رفته رفته، شاه مدوح را گرفته اسیر نمودند، و از تخت سلطنت فرو آورده و نظربند نموده، روانه^۵ کشمیر ساختند، که سردار عطا محمد خان ناظم کشمیر، شاه موصوف را در بالا حصار محبوس ساخت.

وزیر فتح خان بعد کشته شدن عطا محمد خان بارکزیی برادرش، مع جمعیت قشونات، از کابل برآمده، بقطع منازل، داخل پشاور گردیده، و سردار سمندر خان و جهانداد خان که

(۱) الف: و احتیاط ما ست.

سابق در پشاور بودند، هرچند با وزیر فتح خان، مرتکب جنگ و فساد شدند، لیکن هزیمت را غنیمت دانسته، فرار اختیار نمودند. وزیر فتح خان مظفر و منصور گردیده، ملک پشاور در تصرف خود آورده، چند روز به تجهیز و سامان لشکر پرداخته، از راه گجرات (۱)، حدود خالصه سکه، عازم کشمیر گردیده، و با عطا محمد خان الکوژئی ناظم کشمیر مقابله نموده، شهر کشمیر را فتح نموده، و عطا محمد خان در بالا حصار رفته، بدست خود، خود را محبوس ساخت.

آخر سردار عطا محمد خان از روزیکه بنظامت کشمیر مقرر شده بود، هرچه که دولت کشمیر پیدا می نمود، از آن جواهرات گوناگون خرید نموده، در صندوقچه نگاه میداشت، و بمقابل هر جواهر صادقه، جواهر باطله (۲)، برابر بوزن و درازی هوبه هُو (۳)، از استاد کاران درست کنانیده، در صندوقچه دیگر نگاهداشت میکرد. و در روز محاصره بالا حصار، همان صندوقچه جواهر جوته (۴)، بهمراه خود برداشته، و از بالا حصار فرود آمده رفته سلام وزیر فتح خان نموده، وزیر مذکور، نهایت خوشوقت

(۱) در ک: بجای این کلمه نقاط گذاشته اند، در الف، ج بصورتی نوشته شده که بخوبی خوانده نمی شود، و تحت بنظر می آید، طوریکه سراج التواریخ تصریح کرده (۱-۸۵) وزیر فتح خان بسبب وفور آب دریای مظفرآباد از جاده پنجاب به گجرات رفته و درانجا با رنجیت مفاهمه کرده، بعد ازان بر کشمیر تاخت. (۲) الف: جواهر کاذبه (۳) الف: مو به مو. (۴) الف: جوته بمعنی کاذب و نقلی کلمه هند هست.

گردیده - بعده شمع خلوت مابین روشن کردند، سردار عطا محمد خان بوزیر مخاطب شده، که شهر کشمیر، بدست وزیر آمده، باقی سر من مانده، اگر سر بکار است، اینک سر! و اگر دولت کشمیر از ایام نظامت کشمیر مطلوب دارند، پس این صندوقچه جواهرات! که از قرار قسم کلام الله، از دولت کشمیر، همین جواهرات خریده نموده ایم.

وزیر ممدوح چون صندوقچه جواهرات، از سردار عطا محمد خان گرفته کشاده، گوناگون جواهرات بصد زرق و برق ملاحظه نموده، چون گل شگفته (۱) مستهیج و مسرور گردیده، و صندوقچه جواهر مذکور بدست آورده، سردار عطا محمد خان را رخصت داد، و از کشمیر بیرون کشید، و سردار محمد عظیم خان برادر خود را بنظامت کشمیر مقرر نمود. و مردم کشمیر بعد مقرر محمد عظیم خان، زبان خود را با این ترانه:

"عطای محمد" تو برداشتی بلای "عظیمی" تو بگماشتی (۲)

مترنم و آشنا ساختند.

روز دوم، وزیر موصوف، جواهر شناسان را طلبانیده، جواهرات مذکور نشان داد، مشخص و معلوم گردید، که جواهر جوته (۳) و باطله می باشد. بر فریب بازی سردار عطا محمد خان دست افسوس می سائید، و عطا محمد خان را نمی یافت.

(۱) الف: چون گل گل شگفته (۲) الف: بلای عظیمی بما کاشتی. اما در کابل این بیت چنین مشهور است:

عطای محمد ز ما برده ای بلای 'عظیمی' فرستاده ای

(۳) الف: جوته

از گوشه بامی که پریدیم، پریدیم

وزیر ممدوح، شاه شجاع الملک را از (۱) بالاحصار کشمیر کشیده، مطلق العنان نمود، که شاه روانه لاهور گردید. وزیر فتح خان معه حشم، از کشمیر معاودت نموده، روانه کابل گردید. و بندگان محمود شاه باز دفعه ثانی، ابتدای سنه یکهزار و دو صد و بیست و پنج هجری، لغایه سنه یک هزار و دو صد و سی و شش هجری (۲) مدت یازده سال، از محمودی طالع، سریر آرای دولت سلطنت خراسان بوده، وزیر فتح خان، چون ایاز سر بحلقه اطاعت و فرمان برداری شاه محمود داشت.

(۱) ک: در بالا حصار. الف: مائه متن.

(۲) شاهی دوم شاه محمود تا ۵۱۲۳۳ دوام کرد، و در همین سال در سیدآباد وردگ (بین کابل و غزنه بمفاصله ۵۵ میلی شمال شرق غزنه) از لشکر امیر دوست محمد خان شکست خورد و بهرات رفت.

در بیان گرفتار شدن شاه شجاع الملک در لاهور

بدست خالصه سنگه و گرفتن جواهر کوه نور (۱)،

خالصه سنگه از شاه ممدوح، و فراری شدن شاه از

حس لاهور، از راه نقب و رسیدن در لودیانه

شاه قلم جواهر رقم، از زندان چاه مداد برآمده در عرصه مدعا (۲) چنین تیز روی بیان می نمود (۳) که: وقتیکه شاه شجاع الملک از حس کشمیر رهائی یافته، بامید ملجا در لاهور آمده، خالصه رنجیت سنگه بطمع اخذ جواهر کوه نور، چشم از حقوق و مراعات مهمان داری پوشیده، شاه ممدوح را نظر بند و محبوس ساخت. تا مدت بسیار در حس گرفتار بود، آخر بهزار شدت و عذاب رسائی، که ملازمان خالصه سنگه، شاه را در آفتاب تموز نشانده، باز یافت جواهر مذکور می نمودند، و شاه از تاب آفتاب، هم چیزی پروا نکرده، هرگز اقرار دادن جواهر کوه نور نمی کرد، و آخر شاهزاده محمد تیمور، که خورد سال بود، چونکیداران خالصه سنگه، او را بر بام قصر کلان، در آفتاب پای برهنه و سر برهنه نشانیده، از نردبان بزی می آوردند، و هم بالا میفرستادند. شاهزاده از بسکه نازنین

(۱) رک: تعلیق نمبر ۱۳. (۲) الف: در عرصه جای چنین

(۳) الف: می شود.

اندام بود، از بس سوختگی آفتاب، پای و سرش میسوخت، و فریادها میکرد، و رنگش از تاب آفتاب [آفتاب] بغایت متغیر گردید. شاه ممدوح، هر گاه اینچنین حالت شاهزاده فرزند دلبد خود دیده، لاچار جواهر کوه نور، که دیده استطاعتش بود، حواله خالصه سنگه نمود. باز هم رهائی شاه ممدوح، از حس نگردیده، و شب و روز، دست دعا بهزار عجز و زاری بدرگاه ایزد باری، چنار آسای فراز داشت. از آنجا که سایل عجز و نیاز، از درگاه حق جل و علی شانه محروم نمیگردد آخر برهبری خضر ادراک و دانش، تجویزی بکار برده، اولاً حرم محترم خود از لاهور کشیده، روانه لودیانه نمود، چنانچه احدی و فردی از مستحفظین (۱) برین معنی وقوف نیافته و پسی نه بردند. بعد کشیدن حرم محترم، شاه ممدوح، در فکر رفتن خود گردیده، در عمارتی که نظر بند بود، متصل آن خانه یکی همسایه بود، شاه باو سازگاری نموده، و مبلغ کلی باو داده، راه نقب از خانه او گرفت. تا همینکه بتدریج که کس واقف حال نشود، از اندرون عمارت خود، نقب زده، از خانه همسایه کشیده، و چون نقب تیار گردید، چند روز پیش از نقب، همسایه آن خانه، معه عیال [و] اطفال، خانه را گذاشته، و دروازه را مقل (۲) ساخته، جای دیگر فرار (۳) گرفت، و شاه ممدوح از لودیانه سید میر ابوالحسن شاه، امیر خاص خود را معه اسپان تیز رفتار صبا کردار طلبیده، بیرون قلعه

(۱) یعنی نگهدارندگان (۲) یعنی قفل زده (۳) الف: قرار گرفت.

لاهور، بر مئوری (۱) که مجرای باران لاهور بود، حکم ایستادن اسپان داده بود.

سید مذکور، بموجب همان انجام معهود، بوقت شب تاریک، معه اسپان و چند سواران جرّار کرّار آمده، بیرون قلعه بمقابل مئوری قلعه لاهور استاده شدند. از آنجا که محافظین چوکی (۲) خالصه سنگه، بموجب قاعده مستمري، صبح و شام، مشرف ملام شاه، هر روزه گردیده، و شاه را دیده رفته، بجای چوکی خود می نشستند، و در شب تشریف بردن (۳) شاه از حبس، بدو سه پیش خدمتان خود فهمایش نموده بود، که بعد رفتن سرکار اشرف، یکی (م) از شمایان بر پلنگ (۵) که محل استراحت سرکار است بخوابند، و دیگر پیش خدمتان، بر دروازه بنشینند، هر گاه بوقت صبح، محافظین چوکی، بدستور اصلی، بجهت سلام سرکار اشرف بیایند، آنها را مانع گردیده، اندرون نگذارند و بگویند: که سرکار اشرف، تمام شب در طبیعت ناخوش بوده، و آرام نکرده، و حالا باینوقت، چشم بیداریش بخواب رفته. هر گاه از خواب استراحت بیدار گردیده، آنوقت آمده، دولت سلام (۶) سرکار اشرف حاصل نمایند.

(۱) الف: لاهور که منجر آب باران بود [؟] ولی صورت متن اصح

است و موری مجرای آبست در زیر زمین.

(۲) چوکی = از سوکی پشتو آمده که معنی محافظ دارد.

(۳) الف: بیرون شاه (م) الف: احدی از شمایان.

(۵) پلنگ = چارپائی خاص آهنی یا چوبی برای خفتن.

(۶) الف: دولت استیلام.

سرکار اشرف، بعد فهمایش، نوعیکه مذکور شده، سه چهار پیش خدمت خود، در آنجا گذاشته، بوقت شب از راه نقب برآمده، و از مئوری قلعه لاهور، بهر قسم جان نازنین خود بیرون کشیده، و بر اسپان باد رفتار سوار گردیده، باتفاق سید میر ابوالحسن شاه و سواران جرّار، رخ نهاد دارالامان لودیانه، و باستعجال (۱) تمام هراسان که مبادا در عقیم کسی از ملازمان خالصه سنگه برسد، سالم خود را در لودیانه رسانیده، شکر حیات تازه نمود، و پیش خدمتان شاه ممدوح که بجایش مامور بودند، بموجب فهمایش و تعلیم شاه عمل نمودند.

بوقت صبح محافظین چوکی، برای سلام شاه آمدند، پیش خدمتان، به آنها مانع شدند، و عذر ناخوشی مزاج مقدس شاه، پیش نمودند. محافظین بی تکرار واپس آمده، بجای و مکان های مألوفه خود نشستند. مسمی شاه رجب، پیش خدمت شاه که بجای شاه بر پلنگ شاه بخواب رفته بود، بعد از ساعتی از خواب برخاسته، و مستکای کلان، بر پلنگ شاه انداخته، و چادر سپید، بران هموار نموده، خود بکدام بهانه از عمارت شاه، بیرون آمده، در شهر لاهور رفته، در جائی پنهان گردید.

چون یکدو ساعت گذشت، محافظین (۲)، چوکی دیدند،

که کسی از پیش خدمتان شاه، از بیرون پس نیامدند، و از

(۱) استعجال = شتاب. (۲) الف: محافظت چوکی.

بالاخانه شاه هیچ صدائی و ندائی بگوش نمیرسد، متحیر مانده سراسیمه شدند. هرگاه بر بالاخانه رفتند، آهسته آهسته رفته از دروازه نگاه کردند، دیدند که بر پلنگ شاه چادر سفید افتاده، و کسی بصورت آدمی بخواب رفته است. و چون نیک ملاحظه نمودند، که جنبش نفس از چادر بر نمی آید، حیران این واقعه مانده، تعجب کنان قدم پیش نهادند.

چون نزدیک پلنگ رفته، نیک ملاحظه نمودند، و چادر را بالا کردند دیدند، که متکای خالی سر پلنگ افتاده، و بوی شاه هم نیست. پس سراسیمه اینطرف و آنطرف زیر و بالا دویدند، اثری از شاه نیافتند، و در سطح بالاخانه، شکاف را ملاحظه کردند، چون بزیر آمدند، نقب را دیدند، دانستند که شاه ازین نقب بدر رفته، هر چند تلاش نمودند، پی بمقصد نبردند، عبث سرگردانیها کشیده، رفته این ماجرا را بسمع خالصه سنگه رسانیدند. دریای خشم و غصه خالصه سنگه در تلاطم آمده، محافظین چوکی را سخت حکم بر قید داده، در شهر لاهور کوچه بکوچه سنادیها برخاستند، و بر دروازه های لاهور قدغن گردیده، و فوجهای لشکر هر طرف مامور شدند، لیکن:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

شاه شجاع الملک (۱) چون عنقا معدوم شده، در دارالامان

(۱) شاه شجاع در واقعات خود نوشت خویش ص. ۵ بعد این داستانهای فرار را به تفصیل نوشته است، چون مامورین انگلیسی (بقیه پا ورقی در صفحه ۳۵)

لودیانه، آشیانه پذیر گردیده، و صاحبان عالیشان انگلند بهادر، بدر نظر بلند ناموسی، مقدم شاه ممدوح، بسیار عزیز دانسته، انواع تعارفات و مهمانداری شاه نمودند. بلکه ماه به ماه مواجب مقرر نموده، عطا میکردند. چنانچه مدت چند سال، شاه ممدوح معه وابستگان در لودیانه، بر تخت آسودگی استراحت پذیر، و از غم روزگار آزاد بوده، لیکن خمار باده سلطنت از سرش نمیرفت، و همیشه نقش تسخیر ولایت خراسان، برنگین خیال خود می کنند، و این حلوای شیرین سلطنت، در مطبخ آرزوی، باتش نرم تدبیرات می پخت، لیکن - یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱).

(سلسله صفحه ۳۳)

میخواستند شاه شجاع را در وقایع آینده افغانستان به نفع خود استعمال نمایند، تمام این وسایل فرار را محرمانه فراهم آوردند، و شاه را پیش خود در لودیانه نگهداشتند، اگرچه مؤلف این کتاب و خود شاه بامداد انگلیسیان اشارتی ندارند، ولی رفتن شاه به لودیانه و پذیرائی مامورین انگلیسی و بعد ازین استعمال شاه بمنافع خویش، همه دلالت دارد که درین رهائی و فرار شاه نیز دستی محرمانه کار میکرد.

(۱) قرآن، الحج ۱۳ - ۱۸ ج ۱۷. در (ج) این آیه نیست.

در بیان جلوس بندگان محمود شاه
بر تخت سلطنت، و سرفراز شدن اشرف الوزرا بخلاع
وزرات و ایام کامرانی بعیش و عشرت بسر بردن.

محمود قلم خوش رقم، که سریر آرای سخن طرازیست، چون ایاز، فقرات نویس این مدعا می شود: که بعد زوال سلطنت شاه شجاع الملک در سنه یکهزار دو صد و بیست و پنج هجری، بندگان محمود شاه، بمقتضای - تَوْتِي الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءَ - (۱)، جلوس فرمای تخت سلطنت گردیده، اشرف الوزرا وزیر فتح خان، از محمودی طالع، حلقه ایازی محمود شاه، در گوش جان انداخته، بخلاع وزارت سرفرازی یافت، چنانچه:

چو بخت دولت محمود شاه معظم شد

ایاز خاص فتح خان، وزیر اعظم شد

اشرف الوزرا، از روی اقبال محمودی، بانتظام مجموعه امور سلطنت، بخوبی می پرداخت، و از تاب آفتاب اقبال محمودی، وزیر مدوح، ناظمان ملک سند و بهاولپور و ملتان و دیره جات و کشمیر و روسای خراسان، همه ذرّه وار، مطیع و فرمان بردار و مال گذار بودند، که سال بسال و کلای سند و غیره، به پیشگاه سلطانی حاضر، و ادای مالیات مقرر

(۱) قرآن، آل عمران ۲۵ ج ۳.

می نمودند، و فقرات دلکشی جود و نوال، و عبارت رنگینی (۱)، شجاعت و دلوری اشرف الوزرا وزیر فتح خان چه شرح داده شود؟ پیش همت نوالش حاتم باین سخاوت (۲) که شهره آفاقست، خمیازه کش انفعال و شرمساری، و رستم دستان در عرصه شجاعت و بهادری، چون هزار داستان، نغمه طراز داستان آفرین خوانی.

اشرف الوزرا بغرور دولت سلطنت، همیشه جرعه نوش باده عیش و عشرت، و به تماشای ناچ (۳) گلرخان پربوشان لولیان کشمیر، شمع افروز بزم ارم نظم نشاط و خرمی بوده، و در عین نشاط و سرشاری، دست بخشش و نوال، چون ابر بهار ریزش می نمود.

اسپان ایرانی، و شالهای کشمیری گران قیمت، باسرا و خوانین خاص و عام، انعام و عطا می نمود، و در شهر کابل، بر کنار رود، یک برج از عمارت عالی منقش باب (۴) طلائی و لاجورد، استادان مانی کردار، تیار نموده بودند، که نقاشان چین انگشت تحیر، بدنشان میگرفتند. و از زرق و برق رنگ آمیزها، چشم بیننده خیره می گردید. و مشتمل بر هفت طبقه حویض (۵) مربع مسدس درست نموده، فوارهای ترتیب داده

(۱) الف، ج: رنگین (۲) الف، ج: باین همه سخاوت.

(۳) ناچ در پشتو به ج مهموس سه نقطه بالا، و هم در زبانهای

هندي بمعنی رقص است. (۴) الف، ج: به آب (۵) جمع حوض است

بودند [و نحوی (۱) صنعت کرده بودند] که آب از دریا در حوض های بالای برج میرسید، و مقابله هر حوض، در میان هر سطح، آئینها را نصب کرده بودند، آب از فوارها می جهید، در میان آئینه سر میزد، و آئینه گوناگون رنگها می نمود. و اشرف الوزراء وزیر فتح خان، روزی دران برج جشن جمشیدی نموده بود، که این خاکسار عاجز حاضر بود، چون تعریف جشن مذکور را اگر مفصّل بیان نمایم، یک جزو علاحده خواهد شد.

یک طرف نغمه شرشره فوارهای حوایض بلند آواز، و دگر طرف صدای قلقل صراحی های می رنگین که در قدح سرنگون می شدند و قهقهه میکردند، و در آنوقت این ابیات بخاطر خاکسار رسیده:

ابیات

قدح کرد روزی زمینا سوال
که ای از تو روشن، دل وجد و حال
صفای دلت صبح انوار راز
خیال قدت سرو گلزار ناز
جگر تشنه حسرت (۲) قلقلت
نظر بر کمین گاه رنگ ملت
اگر این نماز است قهقهه چراست؟
و گر لهو باشد سجودت کیر است؟

(۱) الف عبارت بین قلابین ندارد، ج دارد. (۲) الف: حیرتی

صراحی ز غیرت جنون ساز شد
ز خون جگر، شعله پرداز شد
که ای چشمت از نور عبرت تمی
نداری ز اوضاع دهر آگهی!
همه چشمی و نیستی دیده ور
همه گوشي و از جهان بیخبر
بمثل تو خضر حقیقت نما
نزیب - براه - طریقت خطا
کیه داده است بر قتل عابد صلاح؟
کیه گفته است، خون مصیبتی مباح؟
ازین غم بدل خون نگریم چرا
بر اوضاع دنیا نخندم چرا؟
یکي غافل از رمز ما و مني
نو آموز نیرنگ علم و فنی (۱) !
ز طاق سرا تافت (۲) آئینه ای
صفا در بغل طبع بی کینه ای
دران آینه صورت خویش دید
گرفتار شد، هر قدر بیش دید

غرض دران مجلس جمشید اساس، نغمه سازهای گوناگون

(۱) الف: علم و دلی (۲) ج، ک، الف: یافت. که صحیح آن باید [تافت] باشد.

از ستارها (۱) و کمانچها و بوسلیک (۲) و مَرْدَنگ (۳) و طبله (۴) و نی‌های خوش صدا :
 بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائی‌ها شکایت میکند
 و چنگ‌ها و ربابها و عود

چيست ميداني چنگ و عود اَنت رَبِّي اَنت حَسْبِي (ه) يا ودود بلند، و درنوا بودند. و لولیان گلرخان کشمیر جنت نظیر، بصد آب و رنگ، چون هزار داستان، دران بوستان مجلس، درخواندن و رقصیدن، و ادای ناز و نیاز سرگرم بودند، و فروش‌های قالین پشمینه گوناگون گسترده، و شمعه‌های کافوری رنگارنگ، دران محفل (۶) روشن. درمیان شمعه‌ها بقدر مفاصله ده انگشت، آتش بازی را ترتیب داده بودند. هرگاه شمع سوخته، بر آتش بازی میرسید، تمام مجلس، بگل‌های آتش بازی روشن میگردید.

في الواقعة : اگر جمشید زنده می بود، بر این جشن، حسرت می برد. چراغ بندي که درمیان باغ، بنا نموده بودند، فلک باین همه چراغان انجم، نجوم حسرت بر زمین حیرت می انداخت. و درختان آتش بازی، از هر قسم که درست

(۱) ستار = نام یک آله ساز هندومت (۲) بوسلیک = لام مقامي از دوازه مقام موسیقی که بهندی نوژی گویند - غیاث. (۳) مَرْدَنگ = نوعی است از دهل که بین آن نسبت به سروته فراخ است - قاموس هندي. (۴) الف : و طبله‌های خوش صدا (ه) الف : اَنت حَسْبِي اَنت کافي يا ودود ! (۶) الف : دران مجلس.

نموده بودند، بوقت آتش دادن، عجب تماشا، در چشم نظاره گیان بنظر می آمده. حاصل وزیر فتح خان، از محمودی طالم، اوقات حیات خود را بکمال عیش و عشرت بسر می آورد. فقط

در سنه یکهزار و دو صد و سی و یک هجری، در ایام (۱) زمستان، باتفاق شاه محمود خان از کابل برآمده، رونق افزای پشاور گردید، درانجا دختری جمیله که خورشید خاوری از حسن دلاویزش، اقتباس نور نماید، و قمر باین همه دلبری، مستفاد از جمال بلا انگیز (۲) او شود، از دودمان قاضی خیلان (۳) که از قدیم بارباب دول، قرب و منزل دارند، بدست آورده. در شب اول گوهر ناسفته اش، بسوزن الماس جفا سفته، و آب و تاب از غنچه بکارتش، از گلین وجودش ریخته، باز بخانه پدر فرستاد، و بمنزله سرو، او را از بهر جهان آزادی بخشید. و باز دران روزها، ارباب نشاط از کشمیر دختری آورده، نه دختری، بل ماه آسمان خوبی، و خورشید اوج محبوبی، و شیرین باین همه حسن که داشت، چون سها پیش آفتاب متصور، و لیلی باین شورش جمال، چون لیل پیش نهار. همانا گلدسته ای که از بس لطافتش، آب از چهره گل رفته، و از نهایت نزاکتش، شاخ گلین، خارخار حسرت شده.

اشرف الوزرا نادیده بمقتضای :

نه تنها عشق از دیدار خمیزد بساکاین دولت از گفتار خمیزد شیفته جمال با کمال او شده، و بزور او را در مشکوی اقبال برده، صاحب خانه ساخته، گلهای عیش و عشرت از بوستان صحبت او می چید، و هر روزه مجلس آرای، و شمع

(۱) جمل بین قلابین در الف نیست. ب : ۱۲۳۲ هـ

(۲) ک : بلا انگریز [؟] (۳) الف : قاضی خیلان پشاور که در قدیم.

در بیان فوتیدن مسلمات بهاگل منکوحه اشرف الوزرا^۱ که از ارباب نشاط کشمیر بود، و شادی (۱) نمودن وزیر در پشاور، از قاضی خیلان (۲) پشاور، و گذاشتن او را و بار دیگر گرفتن زنی (۳) از ارباب نشاط کشمیر بزور، و صاحب خانه ساختن او را.

خسرو قلم شیرین رقم، فرهاد وار در کندن بیستون این مدعا، چنین بیان می نماید : که اشرف الوزرا وزیر فتح خان، از کمال تعشق، مسلمات بهاگل، از ارباب نشاط کشمیر، در سلک ازدواج خود آورده بود، و باو بسیار محبت و دلبری داشت، و از دو فرزند متولد گردیده، یکی مسمی سربلند خان، و دیگر شاه پسند خان. از قضاء کردگار در حین تولد شاه پسند خان، مسماة مذکور، مر حیات در نقاب تراب کشیده. اشرف الوزرا از سوز و گداز مفارقت او مجنون وار، صحرا نورد لیلی جمال حیرانی او بوده. بعد مرور چند ایام [تدارک هم بستری موفوره داشت.

(۱) شادی = عروسی. (۲) راجع باین دودمان رک : تعلیق

نمبر ۱۳. الف : زنکه

نای و نوش، و تماشای لولیان روشن بوده - میر اسمعیل شاه و کیل
ناظمان - هیدرآباد و خالویم (۱) شیر محمد خان و کیل - والیان -
خدرپور، بجهت مبارکبادی، نزد اشرف‌الوزرا رفتند، و هدیه
سنگینی پیشکش نمودند، اشرف‌الوزرا نهایت خوش شده، و
تاشای لولیان بوکلای مذکور، معه اکل و شرب عطا
نود، و هم خلاء فاخره عوض مبارکبادی مرحمت فرموده فقط.

- ۶ -

در بیان تماشا نمودن و کلای امیران سنده در پشاور
و عاشق شدن میر اسمعیل شاه بر مسماة لطیفی کنچینی (۱)، و
بعد از چند ایام گریخته رفتن مسماة مذکور از خدمت میر
اسمعیل شاه، طرف رسول نگر، و نامه نوشتن طرف او بکمال
سوز و گداز، و در جوابش این خاکسار از طرف مسماة مذکور
گستاخانه بجهت گرمی بازار محبت عشق نوشته.

و نامه از طرف میر اسمعیل شاه:

تازه گل بهار روحانی، ثمره گلزار جاودانی، شکر لب
شیرین شمایل، عذرا خدم، لیلی شیم، عنبر موی، نسترن بوی،
دلبر جانی، سرمایه زندگانی، اعنی لطیفی (۲) جان پیوسته در
مجلس دلربائی، بالا نشین (۳) بوده غمزدای عشاق (م) باشد!
از روزیکه خدنگ عشق تو از کمان ابروی نازت،
بر هدف دلم رسیده، چند ایام، ما و شما در عالم اتحاد،
مانند حسن (۵) و نظر، نغمه و اثر، جویای دیدار، و ملاقات
یکدیگر بودیم، و چون روح و تن، و نسیم و گلشن، راه
مواقت می پیمودیم.

- (۱) الف: لطیفی کنچینی. کنچینی = زن روسی و فاحشه است.
(۲) الف: لطیفی جان (۳) ک: بالانشینی بوده.
(۳) الف: عشاق بوده باشند. ج: مانند متن.
(۵) الف: حسن که نظر.

(۱) خالو = ماما و برادر مادر - برهان.

لیکن از قضای طبع بو قلمون، خوی سپهر ستیز جوی،
چنین اتفاق افتاده، که بنا بر چهره کشائی امری از امور، از
سرا پرده، مقاربت و حضورم، از من مهجور بی دماغ گردیده،
دور و جدا شده اند.

ازین سبب، روز و شب، گرفتار درد و داغ آتش بی
رحمانه، سوز آلام هجران و فراق می باشم، و فرهاد جانم،
تیشه اندوه، بر بیستون دل میزند، و مجنون صبر و قرارم،
سراسر گردد صحرای بیخودی و اضطرابم. و هر نفس قطرات
سرشک از سحاب دیده، بر مزرعه بیقراری افشاند میگویم:

[بیت]

بی وجودت (۱) یکنفس، ای دوست نتوان زیستن

نیست ممکن جسم را بی جوهر جان زیستن

ای انیس موافق! و ای جلیس مشفق! کجائی؟ که تا از بیاض
اقلیم دیده، بسواد قلمرو مسافرت [نقل نمودی] (۲) گردن محمود
دل، پای بند زنجیر مرغوله کاکل ایاز، حضورت (۳) گشته،
و وجود و امق حیاتم، سپند وار، در مجمر سوز [و] گداز
آرزوی عذرای جمال جهان آرای تست. ایبات

باز آ، که بی تو نیست مرا تاب زندگی

بکشا بروی آرزویم باب زندگی

(۱) الف، ج: بی وجودی دوست نتوان زیستن

(۲) الف: نداد

(۳) الف: حضوری

در کاروان عمر، ز تاراج هجر تو
چیزی بجا نماند ز اسباب زندگی
بی جذبه، وصال تو، ای مایه حیات!
بر دیده ام حرام بود، خواب زندگی

خدای شاهد حالست: که از مفارقت و دوری آن دلربای،
چون مجمع بی کباب، و شیشه بی شراب، و ماهی بی آب،
و دیده پر آب، و دل حیران، و سینه بریان!!

ازانجا که هر دل حزین منزل، که بموانست آن یار جانی
خوی گرفته، تسلی پذیر و آرام گیر، بجز خیال وصال آن بدر
منیر نمیگردد، امید که از عنایت لطف، زود وقت رس این
مشتاق مهجور، و عاشق رنجور گردیده، بزال اتصال،
انطفای نوایر آتش اضطراب و بیقراری نمایند. که آینده تاب
مفارقت آن نور دیده، عشاق، در جانم نمانده:

من از تو دور ندانم (۱) که خواب راحت چیست

چگونه هست شکیب (۲) و چگونه هست قرار (۳)

زیاده بجز سوز و گداز چه نویسم.

جواب نامه: من انشاء خاکسار.

”مجبوس دایره جسم و جسد، میرا اسمعیل شاه!

از غیرت (م) صاعقه پیش کاران ما پر حذر بوده بداند: عریضه
اخلاص فریضه شما، از نظر گذشت، سوزش حالت و گذارش

(۱) الف: نماندم (۲) الف: شکست (۳) ک: فراز [؟]

(۳) الف: از صاعقه غیرت.

خود، که از مهاجرت ما معروض نموده بودی. ای کم حوصله! کشاده زبانا! این چه آئین خام کاری است، که بنیاد نهاده‌ای! و این چه رسم ناهموار است که در پیش گرفته‌ای؟ عاشق شدن و از خود دم زدن؟ شمع را ندیده‌ای، که تمام سوخته، آه زده. پروانه را تماشا نکردی؟ که جان داده، آواز نکشیده:

سعدی

ای مرغِ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
 و بمنزله آتش، زبان کشیدن، و چون خاک ملول شدن،
 و مثل آب بهم پیچیدن، و مانند باد، غبار انگیختن از چه روست؟
 اگر عاشقی! به خود میر، و دم میار، و درهم سوز و ناله مکش!
 نشیدی (۱) که در گستان گفت

سعدی آن پخته (۲) بلبل شیراز

عاشقان کشتگان معشوق اند

بر نیاید ز کشتگان آواز

سنگِ قهر ما نخورده‌ای! و آسیای عشق [ما] بسر
 نگشтанده‌ای! و به تیر مژگان ما، سینه ندریده‌ای! و به
 خنجر جفای ما، پهلو نشکافته‌ای! و شمه‌ایکه بتو لطف
 کردم، دلیرانه آمده‌ای! و سخنان لاطایل و مقدمات بی‌حاصل
 آغاز میکنی! باش، که بر اسپ اختیار خود سوار، و بوارق (۳)

(۱) الف: نشیده (۲) الف، ج: کهنه

(۳) بوارق = جمع بارقه یعنی بجلی.

حسن جهان سوز، در خرمن هستی تومی اندازم، و به نوایر (۱)
 بی مهري، خانمان وجود تومی سوزم.
 عاشق شوی، و میل باسودگی کنی؟
 اندیشه دور دار! که این کار نازکست
 بلبل بشاخ هر گل (۲)، آهسته پا بنه

در باغ عشق، خار ز گلزار نازکست

نادانا! چه دانسته‌ای که عشق نام گلی است در بهار،
 یا دهی (۳) است در دیار؟ نیست! مگر آتشی است جهان سوز،
 که شراره بلند، در فانوس عالم زده. و خونابه ایست مرگ
 خیز، که ذایقه [حیات] (۴) هر کس را مرارت اندود نموده.
 - العیشق نار یحرق ما سیوی الحیب - (۵).

گر طمع داری ازین جام مرصع می لعل

دُرر یاقوت، بنوک مژغات باید سفت

تا ابد، بوی محبت بمشامش نرسد

آنکه خاک در میخانه برخسار نرفت

نادانا! منزل عشق دور و دیجور، افتراق (۶) هایل، و
 عبور از بحر ناپیدا کنار دشوار، و راه بغایت لبریز اشرا! بهتر
 است که قدم خود را ازین بادیه هولناک باز کشی! و عبث

(۱) نوایر = جمع نایره یعنی شعله (۲) ک: هر گلی

(۳) الف: عشق نام گلیست در بهار یا دست در دیار نیست. [؟]

(۴) الف: ندارد (۵) مقوله تازیست یعنی: عشق آتشیست که جز

دوست، همه را می سوزاند. (۶) ک: افتراق ناقابل عبور.

خود را، در چهار موجه^۱ بلا انگیز، که عبارت از چهار ابروی
ما می باشد نیندازی!

آری ز چار (۱) ابروی، سختست جان کشیدن

کشتی ز چار موجه، مشکل بساحل آید
و اگر پس شدنت، بناامکانی رسیده، و ناچار گرفتار
پنجه^۲ خون ریز بلا انگیز حسن ما آمی، پس صبر کن،
و غوغا مساز، و راز خود را بیرون مده! و قدم جرات فرا تر
از دایره^۳ ادب منه! و خاطر جمع دار، که به عقب هر قتل
عشاق، در صف جلوه ظهور میزنم، ترا هم از مقتولان^۴ خنجر
خون خوار نگاه آبدار توانم کرد. و به تکرار از الفت ما،
دم نرنی، و این حرف، بجناب زبان نرنای! و الا خوبی (۲)
نخواهی دید، خبر شرط باشد [بیت]

عاشقی چیست بگو، بنده جانان بودن

دل بدست دگری دادن و حیران بودن (۳)

زیاده تهدید نرفت.

ازانجا که میر اسماعیل شاه، بلباس رنگین حسن دانش
و کمال، آراستگی تمام داشت، بعد مطالعه^۵ جواب مذکور،
نهایت حظی برد، و سرخوش باده^۶ تعشق گردیده، و این

(۱) الف، ج: ز چهار یار ابروی [؟]

(۲) الف: و الا چون نخواهی [؟] ج: و الا خرج نخواهی [؟]

(۳) الف، ج: گر عاشقی دم بسینه می باید داشتن که این
کوهیست که این جا برف بر او زر می بارد [؟] زیاده بجز تهدید نرفت.

کمترین را بزبان تحسین، آفرین خوانی نمود، و هم صله ای
عطا نمود.

ازانجا که دیده^۱ حقایق بین ارباب بصیرت، از قطره ای
استنباط چگونگی حال بحری تواند نمود، و از حقیقت حال
برگی، به کُنه (۱) صفات نخلی توانند رسید:

برگ درختان سبز، در نظر هوشیار

هر ورقش دفترست معرفت کردگار

* * *

غرض که باز چنگ سرگذشت اشرف الوزرا^۲ وزیر فتح خان
در نوای بیان آورده می شود: که در سنه یکهزار و دو صد
وسی و دو هجری، وزیر مدوح، بندگان شاه محمود شاه را در
پشاور گذاشته، خود معه^۳ حشم و امیر دوست محمد خان،
روانه کشمیر گردیده، که سردار محمد عظیم خان ناظم
کشمیر، بهوای کشمیر، در مقام بغی و متمرّدی آمده بود.

اشرف الوزرا^۴ بقطع منازل در کشمیر رسیده. سردار محمد
عظیم خان را عظیم گوشمالی داده، فرمان بردار نمود، و مالیات
کشمیر ازو گرفته، و زمام نظامت کشمیر، باز بدست آورده،
مراجعت فرمای پشاور، و بندگان شاه محمود شاه، ایام زمستان
در پشاور گذرانیده، پیش از ورود وزیر موصوف، در موسم
بهار، عازم کابل، و باستشمام گلهاي عیش و نشاط کابل،
مشام آرزو را معطر و معنبر داشت.

(۱) کنه = اصل و چگونگی

و شاهزاده کامران (۱)، در احمد شاهي (۲)، جرعه نوش باده دولت کامراني بوده، و حاجي فيروزالدين شاه (۳) در دارالسلطنه هرات، معتكف حريم كعبه مسرت و انبساط بوده، كه درين اثنا در ماه ربيع الثاني [۱۲۳۲ هـ] (م) شاهزاده ميرزا عباس علي (۵) نايب مشهد مقدس معلي، معه سامان محاربه و جوش به عزم تسخير هرات، از مشهد مقدس برآمده. حاجي فيروزالدين شاه، بدريافت اين معني، احرام كعبه مسرت و انبساط شكسته، چون [موج] در اضطراب و پيچ و تاب آمده، تمام سرگذشت عزم و اراده شاهزاده ميرزا عباس علي شاه بقلم آورده، طرف بندگان شاه محمود شاه، و شاهزاده كامران، بدست چاپاران (۶) برق شتاب، روانه قندهار و كابل نموده، و استمداد و كمك طلب کرده، كه زود كمك برسد، والا ملك هرات، از دست تصرف ما خواهد رفت.

شاه محمود شاه كه در كابل به نظاره گلهاي گوناگون عيش و نشاط سرگرم بود، بمجرد دريافت اين خبر وحشت اثر، گلهاي عشرتش در چشم راحتش خار بنظر آمده، سرعتاً همين

(۱) كامران پسر شاه محمود. (۲) احمد شاهي = شهر قندهار.
 (۳) حاجي فيروزالدين برادر شاه محمود و پسر تيمورشاه بن احمد شاه ابدالي [رك: تعلق ۳] (م) اين سنه در ك، ج، ليست، در الف ۱۲۳۲ هـ، و در ب: ۱۲۳۰ هـ است.
 (۵) عباس ميرزا بن فتح علي شاه قاجار يكي از شاهزادگان قاجاري و درينوقت حكمران خراسان بود.
 (۶) چاپار = پيغام رسان تيز رو.

احوال را، طرف اشرف الوزرا وزير فتح خان كه در پشاور بعد معاودت كشمير رونق افزاي بود، بدست چاپاران سريع السير فرستاده.

اشرف الوزرا مذكور، بمجرد استشمام رايحه اين احوال، انتظام بعضي مهمات پشاور كه در نظر داشته، همچنين مهمل گذاشته، بجناح استعجال (۱)، از پشاور معه حشم روانه كابل گرديد، و بقدم بوسي شاه محمود شاه مشرف شده، در جزو روز تدارك سامان گرفته، از حضور شاه ممدوح، به حصول خلاع رخصت، بسرفرازي خلعت فاخره، روانه احمد شاهي گرديده، و بطي مراحل، فوراً داخل احمد شاهي گرديده، بسلام شاهزاده كامران كامياب شده، در ساعت بخلاع فاخره سرفرازي يافت. و در چند روز، جمع آوري قشونات از طايفه دراني (۲) باركزئي و فوفلزئي و نورزئي و باميزئي و اچكزئي و بابري (۳) و غلزئي (م) و هوتكي و آندري وغيره طوايف نموده، و مبلغات (۵)

(۱) يعني ببال شتاب.
 (۲) دراني [ابدالي] طايفه معروفست كه از قندهار تا هرات سكونت دارند، باركزئي و فوفلزئي و نورزئي و باميزئي و اچكزئي شعب اين طايفه هستند. سلطنة افغانستان با اين طايفه است.
 (۳) ك: غلزئي و انگزئي و خلزئي [؟] و هوتكي ... چون بنام انگزئي و خلزئي در قندهار قبيله اي نيست، بنا بران حذف شد، و بجاي آن بابري كه طايفه مشهور است و در [ب] آمده آورده شد.
 (م) غلزئي = طايفه معروف افغاني است كه از شرقي قندهار تا كابل سكونت دارند، و هوتكي و اندري شعب غلزئي هستند، كه در كلات غلزئي و غزني ساكنند. (۵) الف: مبلغان.

سی لکه روپیه، عوضِ نُنخواه بسپاه داده، سران و سردگان را بخلاص فاخره سرفراز ساخته، معهه جمعیتِ پنجاه و شصت هزار لشکر شایسته مسلح مکمل خوش اسباب (۱) و آلاتِ محاربات از توپها و شهین (۲) خانه و زنبورک (۳) و شمخال (۴) وغیره، از احمد شاهي، عازمِ هرات گردیده، و اشرف الوزرا، از بسکه شجاع و سخی بود، در عرضِ راهِ هرات، دستِ جود و کرم بکشاد، خوانینِ عالی مقام، و امراء ذوالاحترام و هر خاص و عام، در هر منزل بخلاص فاخره، و بخششِ متکاثره، سرفراز و خوشبخت می نمود. تا رفتنِ هرات بیست و چهار لکه روپیه، فقط بخششِ اشرف الوزرا بپلم- محاسبه آمده.

وقتیکه اشرف الوزرا داخلِ هرات گردیده، حاجی فیروزالدین شاه، از مقدمِ اشرف الوزرا نهایت در مقامِ عرفات لبیک گوی خوشی و نشاط آمده، در باغ شاهزاده ابوالقاسم، که در نزهت و صفائی با فردوس برین، دمِ موافقت میزد، حکمِ اقامتِ وزیرِ مدوح داد. و در مراسمِ اعزاز و اکرام و مهمانداری اشرف الوزرا، دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشته، و آنآ فآنآ از

(۱) الف: خوش اسباب.

(۲) شهین = یک نوع سلاح آتشین بود مانند تفنگ.

(۳) زنبورک = بندوق کلان که برشتر نهاده می برند - گیاه.

(۴) شمخال = تفنگ دهن پرپکه لوله کشادی داشته و از تفنگهای

دیگر بسیار سنگین بود - نظام.

اهتزاز نسایم. عنایت شاهانه، بشگفتگی ازهارات خاطر اشرف الوزرا می پرداخت.

و ساعت بساعت از می خوشگوار اشفاقات خسروانه، بسرشاری دماغ وزیر موصوف می کوشید. لیکن خود از آن غافل و بیخبر، که فلک نیرنگ طراز، در انتظام سلسله چه لعبت بازیست! و منشی کارخانه قضا و قدر، در انشای رقم چه تدبیر است!

در بیان رفتن وزیر فتح‌خان در اندرون قلعه هرات
بجهت خوردن ضیافت و گرفتار نمودن حاجی فیروزالدین شاه

و باسیری فرستادن او را جانب قندهار

دبیر قلم خوش رقم، انشای این مدعا را، بر صحیفه بیان،
چنین نگارش میدهد که : اشرف الوزرا وزیر فتح خان، بعد
ورود هرات، در ظاهر احرام کعبه عبودیت و خدمتگذاری
حاجی فیروزالدین شاه بسته، در مقام عرفات بندگی و فرمان
برداری لبیک گوی، و در باطن روی گردان قبله صداقت و
اخلاص بوده، در فکر و تدبیر تسخیر قلعه هرات و گرفتاری
حاجی فیروزالدین شاه بوده.

از آنجا که قلعه هرات در استحکامی و متانت، نظیر ندارد،
بلکه چون سد سکندریست، که اکثر مخالفین یا جوج و ماجوج
طینتان را هرگز بران دسترس نیست. مگر از اندرون قلعه،
کدام آتش دغا بازی شعله ور نگردد، و الا^۱ ممکن نیست، که
به آسانی به تسخیر قلعه هرات کسی پردازد.

با وجودیکه حاجی فیروزالدین شاه بر دروازه‌های قلعه هرات
چوکی مقرر نموده، همین حکم داده بود : که احدی از لشکر
اشرف الوزرا^(۱) با سلاح اندرون قلعه مذکور نگذارند، و
اگر بی سلاح در آید، مضایقه ندارد.

(۱) الف : اشرف الوزراء بی سلاح اندرون دراید.

اشرف الوزرا^(۱) ازین ماجرا واقف شده، و صورت این احتیاط
و تعیظ (۱)، بر مرآت ضمیر اشرف الوزرا^(۲)، انعکاس پذیرفته.
بعده باخوان گرامان^(۳) خود، و امرای همراز هر یک سردار
پردل خان و سردار کهندل خان و سردار شیردل خان^(۴) و غیره
خوانین هم خوان، شمع افروز مشورت و مصلحت در مجلس -
و شام و رهم فی الامر -^(۵) گردیده، چنین تجویز قرار دادند :
که جوانان زبده نهنگ دریا (۵) جنگ، یگان یگان، از هر
دروازه هرات، اندرون قلعه هرات رفته، در کاروانسرایها
متوقف شوند، و از بازار هرات از هر قسم، اسلحه خریده، مستعد
و آماده باشند، و در وقت کار آمده حاضر شوند.

بعد از سه روز، اشرف الوزرا^(۱) حسب طلب حاجی فیروزالدین
شاه، بجهت ضیافت خوری معه سه چهار صد عمله و قعله^(۲) خود،
و برادران و امراء، اندرون قلعه هرات رفته، حاجی
فیروزالدین شاه در باغ شالامار، که اندرون قلعه هرات است،
اساس ضیافت و مهمانداری بر پای نموده، [فروش پشمینه^(۳)
رنگا رنگ گسترانیده، و شمع‌های کافوری روشن ساخته،
و چراغان بندی نموده] و لولیان پری و شان خوش خوان،
که بیک ادای ناز و کرشمه، و اشاره ابروی کمان و تیزمژگان

(۱) ک : تیقت [؟] الف : تعیظ = از ماده غیظ بمعنی خشم. ج : تیقت [؟]

(۲) الف : گمراهان [؟] ج : مانند متن.

(۳) این هر سه نفر برادران وزیر فتح خان و پسران سردار پاینده

خان اند (رک : تعلیق نمبر ۳). (۴) قرآن، آل عمران ۱۵۹ ج ۳.

(۵) ک : دریای جنگ. ج : مانند متن.

غمزه، هزارها دل شوریدگانِ عالمِ نظاره را مجروح ساختی،
و به یغما بردی، ملبس بلباسهای رنگین، و مزین بزیورهای
سنگین، دران مجلس خلد اساس حاضر آمده بودند.

هرگاه اشرف‌الوزرا، داخل مجلس ضیافت گردید، اولاً
مجمعه‌هایی پر از کباب، و شیشه‌هایی پر از شراب کهنه،
حاضر آوردند. بعده قانون نای و نوش، بلند آواز گردیده،
و شمع محفل آرائی روشن شده، و اطعمه گوناگون در خوانها،
با بالاپوشهای زربفت و کمخواب حاضر آوردند.

بعد تناول غذا، سازهای کمانچه و ستار و چنگ و مردنگ
و طبله و غیره دران مجلس در نوا آمدند. و لولیان شیرین کار
شهر آشوب، در خواندن و رقصیدن آمدند. [مصرعه]

چنان بردند صبر از دل، که ترکان خوان یغما را

اشرف‌الوزرا از معاینه این تماشا، نهایت نغمه سنج مسرت
و خرمی گردیده، اولاً مینای صهبا، دم بدم بسر نگونی اقبال
حاجی فیروزالدین شاه، بلب ریزی (۱) قدح بخت می پرداخت،
و قدح دست بدست، چون آسیای فلک در گردش بود، که بزم
نشینان از بس باده خوری، بر فرش بیخبری و بیهوشی، نقش‌قالین
شدند، که یکبارگی از مینای ضمیر وزیر، قلقل گیر گیر
فیروزالدین شاه برآمده، در حین بزم نشاط، چنگ جنگ، در نوا
آمده، عمله اشرف‌الوزرا که سابق در شهر هرات آماده نشسته
بودند و منتظر این نغمه بودند، هر گاه ازین نغمه جنگ آگاه

(۱) ک: بلب زیرین [؟]. الف: مانند متن.

شدند، باتفاق سردار دوست محمد خان، جلوه ریز بر قلعه ارگ
هرات گردیده، و در طرفه العین قلعه ارگ را گرفتند.

و در یکدم ساقی اجل، می خوشگوار حیات چندین مبارزین،
بضرب شمشیر و تفنگ، از شیشه زندگانی، بخاک ممات ریخته
و مبارز اراده حق، در میدان چندین سرها را کوی فنا ساخته.

درانوقت در شهر هرات شور و غوغای رستخیز بر پای (۱)
شده، حاجی فیروزالدین شاه، از نوای چنگ عیش، در چنگ نیش
وزیر مبتلا، و از قهقه مینای عشرت، سرنگون قدح حسرت، و
از تماشای لولیان گلرخان پری و شان، عرق انفال بر جبین
حال آورده، چون شمع در سوز و گداز حیرانی، و از آوازهای
خوش ساز (۲)، سازهای آه اندوه و ملال از گوشه دل
می کشید، و ادای ناز (۳) و نیاز، بدرگاه ایزد بی نیاز نموده،
دست افسوس می سائید، و لب حسرت، بدنان می خائید، و
می سرائید [و میگفت]:

ازان غافل که ایام ستمگر

چه دارد با من دلخسته در سر

نبودم واقف از تمهید ایام

که میسازد چنین، صبح مرا شام (۴)

جهان را مقتضای حال اینست

که با کس گه چنان، گاهی چنین است

(۱) الف: پیدا شده. (۲) الف: خوش سازی. (۳) ک: و از ادای.
(۴) الف: که سازد مرا چنین شوریده احوال [؟]. ب: که می سازد
مرا شوریده ایام.

بدین قرار: (۱) اسهري حاجی فیروزالدین شاه، در سنه یکهزار
دو صد و سی و سه هجری (۲) مقدسه در هرات صورت وقوع
گرفت.

- ۸ -

در بیان رفتن اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان

بنا بر جنگ میرزا عباس علی شاه، و هزیمت یافتن طرفین،
و رسیدن وزیر فتح خان در هرات خلد آیات.

وزیر قلم مشکین رقم، که ناظم مهام ولایت سخندانان
است، در تحریر این مدعا، چنین بیان مینماید که: چون
اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان، باین حیل و تزییر، رخنه
انداز کعبه^۲ خاندان حاجی فیروزالدین شاه گردیده، تمامی خزاین
و دفاین، از جواهرات و اقمشه^۱ (۱) نفیسه و زر و زیور و غیره
متاع گران مایه، هر چه در صنادیق^۲ (۲) سلطنتی بود، همه
را بدست یغمای خود آورده، بعد از چند ایام حاجی فیروزالدین
را معه^۳ حرم محترم، باسیری و دستگیری در کجاوها انداخته،
بار اشتران نموده، با سواران چوکي، روانه^۴ قندهار، بحضور
شاهزاده کامران نمود.

اگرچه از ارتکاب چنین حرکت وزیر فتح خان، نسبت
بخاندان حاجی فیروزالدین شاه، میر غضبان پیش روی خیال
غیرت شاهزاده کامران، در عین غضب آمده، و شمشیرهای
برهنه^۵ انتقام بدست گرفته، در فکر روانگی هرات گردیده،

(۱) اقمشه = جمع قماش بمعنی رخت پوشیدنی.

(۲) صنادیق = جمع صندوق.

(۱) الف: از انجا که اسیری.

(۲) الف: یکهزار و دو صد و چهار سی مقدسه [؟]. ب: این سنه
ندارد. ج: ۱۲۳۳ هـ. وزیر فتح خان در اواخر ۱۲۳۲ هـ بهرات حرکت
کرده بود، و در اوایل ۱۲۳۳ هـ شهزاده فیروزالدین را گرفت و هرات را
فتح کرد. - سراج ۱-۹۳.

که انتقام حاجی فیروزالدین شاه را از وزیر فتح خان بگیرد، که درین اثنا خبر رسید :

که شاهزاده میرزا عباس علی قاجار نایب مشهد مقدس، بجمعیت لشکر بسیار و سامان محاربه^۱ بیشمار، داخل مرحد^۲ هرات گردید .

شاهزاده کامران از دریافت این اخبار وحشت آثار، روانگی- هرات موقوف داشته، چند ایام، توقف اختیار نموده، اشرف الوزرا^۳ وزیر فتح خان، که در هرات [دایر] بود، باستدراک حرکت شاهزاده میرزا عباس علی قاجار، معه جمعیت عساکر و اسباب محاربه، مستعد^۴ مقابله^۵ میرزا عباس علی، و مکالید^۶ (۱) ابواب قلعه^۷ هرات و محافظت آن، سپرد و کلای امیران^۸ سنده، هر یک زبده^۹ نجبا میر اسمعیل شاه و کیل امیران حیدرآباد، و شرافت پناه (۲) حاجی شیر محمد خان و کیل امیران خیرپور نموده آنها را محل اعتبار خود دانسته .

بعده روانه^{۱۰} مقابله^{۱۱} میرزا عباس علی گردیده . و چون نزدیک یکدیگر رسیدند، اولاً از طرفین، و کلای معتبر که نغمه طرازان مقام خیر و آهنگ نوازان قانون دفع شرمی باشند، تعیین شدند. هر چند و کلای مذکور، چنگ مصالحه و مصافحه (۱) شاید این کلمه را از کلید فارسی ساخته باشند بر وزن و قاعده^{۱۲}

عربی . زیرا در عربی باین معنی نیست، و الا کلید بمعنی مفتاح هم در عربی دخیل است . — المنجد . شاید اصل آن مقالید بود، بمعنی کلیدها . — المنجد .

(۲) الف : شرافت پناه خالوی ام^{۱۳} شیر محمد خان. ج : مانند متن

در محفل طرفین، بصد طرز عاقلانه در نوا در (۱) آوردند، لیکن از ناسازگاری فلک، آهنگ موافق (۲) بسازگاری نیامده، بلکه نوای مخالف جنگ برآمده، و از نغمات^۳ اضراب^۴ اتواب^۵، نغمه^۶ خونریزی از طرفین بلند گردید .

در این حالت شیر^۷ بیشه^۸ جلادت و بهادری، و هزبر^۹ کوه شجاعت و دلآوری، سردار شیر دل خان (۳) از روی شیردلی، پروای توپ و تفنگ نکرده، بلکه گوره^{۱۰} خر (م) پنداشته، بجمعیت دو هزار جوانان خوش اسپه^{۱۱} (ه) کار آزموده، از عمله^{۱۲} خود پروانه وار، بر شعاع شمع توپخانه^{۱۳} قاجار، جلوه ریز گردیده، توپخانه بدست خود آورده، بعد گرفتن^{۱۴} توپخانه^{۱۵} لشکر قاجار، چون دود باهم (۶) پیچیده، که از بس دود توپخانه، شش جهات هم بنظر نمی آمده، درهم و برهم گردیدند .

در عین این هنگامه^{۱۶} رزم، از قضای آلهی، گوله^{۱۷} تفنگ بر خساره^{۱۸} وزیر فتح خان خورده مجروح گردید، و از میدان جنگ عنان تاب گردیده، رخ نهاد^{۱۹} هرات، و شاهزاده میرزا عباس علی بجای خود، معه^{۲۰} حشم، صحرا نورد^{۲۱} هزیمت .

اشرف الوزرا^{۲۲} در عرصه^{۲۳} دوازده پاس، خود را از میدان گاه جنگ، با قلیلی سپاه در قلعه^{۲۴} هرات رسانیده، و مفتاح^{۲۵} ابواب

(۱) الف : در نوای آوردند : (۲) الف : نیرنگ موافق .

(۳) شیردل خان برادر وزیر فتح خان بود . (م) الف : گورخر .

(۵) ک : خومی اسپه [؟] . (۶) الف : بهم .

قلعه مذکور، که بدست وکلای سنده بوده، در همان وقت، ابواب هرات بروی وزیر ممدوح کشادند.

از آنجا که ملک هرات، سخت ملکی است، و از ترک تاز جماعه اوزبک مردم فروش خلاصی ندارد، و از اهل شکست، گاهی دوباره در قلعه هرات، راه دخول (۱) نیافته، و همیشه لشکر هزیمت یافته، باسیری اوزبک و ترکمن (۲) میروند. لیکن اشرف الوزرا، بسبب سپردن مکالید قلعه هرات بوکلای امیران سنده، از جنگ ترک تاز اوزبک و ترکمن (۳) امان یافته، سالمآ در اندرون قلعه مذکور، باز جای کامرانی و حکمرانی یافت. بعد این خدمت، وکلای امیران سنده در حضور اشرف الوزرا بسیار معزز و محترم و مقرب گردیدند. و عجیب تر نکته اینست: که وقتی که عساکر طرفین، از میدان گاه جنگ، اسباب جنگ و خیام گلگون، و غیره سامان گذاشته، چنگ فرار در نوا آوردند (۴)، [بعد مدتی] چون نبرد گاه از غبار دود مصفا گردید، درین اثنا عیسی خان کوهی خرسواره، و بنیاد بیگ هزاره (۵) که همیشه کوه نشین و صحرا نورد زد و برد می باشند،

(۱) الف: دخل. (۲) الف: ترکمنند [؟] (۳) الف: آورده بودند.

(۴) در ک: بجای بنیاد بیگ نقاط گذاشته اند. در الف: بنیاد بیگ است. در ب: غیبی خان کوهی و بنیاد بیگ هزاره است. و هزاره قوم معروفیست ساکن وسط افغانستان، و نام بنیاد بیگ هم در بین شان مروج است. قراریکه سراج التواریخ (ج ۱ ص ۹۲) گوید: بنیاد خان هزاره و نصیرخان برادرش، درین محاربه، بسا لشکر قاجاری را تلف کرد.

در میدان گاه جنگ رسیده، تمام اسباب از خیام گلگون و غیره در چنگ غنیمت خود آورده، بار خران (۱) نموده بردند. چون زهر جنگ آنها چشیدند، و می خوشگوار غنیمت اینها نوشیدند، عجب کارخانه الهی جل شانہ می باشد. این همه نزاع مابین مخلوقات، محض به آرزوی نفس نافرجام، و دنیای بیوفاست. فقط.

[و این مقدمه در سنه یک هزار و دو صد و سی و چهار هجری صورت وقوع یافته] (۲)

(۱) الف: با خران بار نموده.

(۲) جمل بین قلابین در الف، ب نیست. این جنگ در کهسان

غربی هرات در اوایل محرم ۱۲۳۸ هـ واقع شده است - سراج ۱-۹۵. در نسخه ج ۱۲۳۳ هـ است.

سردار محمد عظیم خان رفته، خود را بدست خود، گرفتار و نظریند نمود (۱) .

و اشرف الوزرا [وزیر فتح خان] معه برادران خود هر یک سردار پردل خان و سردار کهندل خان و سردار شیردل خان، مشرف استیلام شاهزاده کامران گردیده، مفاتیح ابواب قلعه هرات، بعد ادای آداب و نیاز، تسلیم شاهزاده ممدوح نمودند، و بنوازش خلاج فاخره سرفرازی یافتند .

اگرچه اشرف الوزرا تسخیر قلعه هرات، از دست حاجی فیروزالدین شاه، و گرفتاری او بموجب حکم و صلاح شاهزاده معظم الیه نموده بود، که تمثال تسخیر سلطنت هرات، همیشه در مرآة خیال خاطر شاهزاده ممدوح جلوۀ تازه میداد، باوجودیکه اشرف الوزرا، مطابق حکم شاهزاده کامران، مرتکب این امر گردیده بود لیکن چوب (۲) حکم حاکم دو سر دارد، و تلون مزاجی سلاطین رسمی است قدیم .

بسبب گوناگون بی عزتی و بدناموسی [خاندان] حاجی

(۱) فیض محمد هزاره مورخ دربار امیر حبیب الله می نویسد:

سردار دوست محمد خان درحلی و حلل بانوان حرم حاجی فیروزالدین سیما حرم محترم شهزاده ملک قاسم (بن حاجی فیروزالدین) که نسبت بتیبت بشاه محمود داشت و رقیه بیگم نامیده میشد، دست درازی کرده و زیورات شانرا ماخوذ داشته راه کشمیر پیش گرفت. - ص ۶۴ ببعده تحفة الحبيب خطی . رک: تعلیق ۱۶

(۲) الف: چون حاکم [؟] ج: مانند متن .

در بیان رفتن شاهزاده کامران از قندهار طرف هرات و گرفتار نمودن وزیر فتح خان و کور ساختن (۱) او را .

توسن قلم مشکین رقم، در طی منازل این مدعا، چنین تیزگام بیان میرود: که هر گاه این نوای مخالف، از قانون هزیمت وزیر فتح خان، بگوش شاهزاده کامران رسیده، از غیرت در پیچ و تاب آمده، در چند روز تهیه و سامان گرفته، و جمع اوری قشونات کرده، معه امرا هر یک شاه پسنده خان الکوزئی و یار محمد خان و عبدالمنصور خان بارکزی (۲) و غیره خوانین از قندهار، تشریف فرمای هرات، و خوانین مذکور با وزیر فتح خان در مقام مخالفت و عناد ثابت قدم بودند، و همیشه ارغنون عداوت، و طبل نا موافقی با وزیر ممدوح می نواختند، لیکن قادر نمی شدند، و منتظر وقت بودند .

هر گاه شاهزاده کامران، بقطع منازل، رونق افزای هرات گردیده، سردار دوست محمد خان، بیش از نزول اجلال شاهزاده کامران، با اشرف الوزرا وزیر فتح خان، بر جواهرات غنیمت، حاجی فیروزالدین شاه، طبل نا سازگاری نواخته، معه عمله لشکر خود از هرات برآمده، روانه کشمیر گردید، که در نزد

(۱) الف: کور نمودن . (۲) رک: تعلیق نمبر ۱۵

فیروزالدین شاه، غبارِ آزرده گمی، بر آئینهٔ ضمیر شاهزاده کامران نشسته بود، و میر غضبان خیالِ شاهزاده ممدوح شمشیرهای انتقام در دست داشته. از آنجا که دنیای بیوفا دارِ مکافات است، هرچه بکاری همان دروی. حاصلِ گندم گندم، و حاصلِ جو، جو است: [بیت]

مزد (۱) نیکی عافیت، پاداش بدکاری بدیست

اجرتی از بهرِ هر کاری مهیا کرده اند

فی الجمله چند ایام شاهزادهٔ موصوف، از روی مصلحت وقت بمفرح دلجوئی و اعزاز و اکرام، [تقویتِ دماغِ اشرف الوزرا] و برادرانش گردیده، تا آنکه زنگِ مخافه (۲) و رعب، به صیقل کاری [۳] نوازشاتِ شاهزاده کامران، از مرآتِ ضمائرِ وزیر و برادرانش برطرف، و هر لمحّه صورت اطمینان مشاهده می نمودند، و از بس اشفاقات شاهانه، در لباس فرحت و خرمی نمی گنجیدند، و بر حسنِ خدمات خود، مباحات و افتخار مینمودند.

باوجودیکه بعضی امرا و خوانین، در حینِ شمع افروزی بزمِ خلوت، از قانونِ صداقت و اخلاص، نواهای مخالفت و عنادِ شاهزاده کامران و امیرانش، گوشزدِ وزیر نمودند. از آنجا که اشرف الوزرا مست بادهٔ غرور و بی پروائی بوده، و به خدمات و جانفشانیهای خود سینه زید، ازینجهت نغمهٔ رامت قولی مصلحتِ امیران و خوانینِ صداقت آئین، بگوشِ خیال نمی آورد، و در مقامِ خود پسندی و خود بینی ثابت قدم.

(۱) الف، ج: مزدهٔ نیکی عاقبت [؟] (۲) یعنی ترس و بیم.

(۳) الف: ندارد. ج: دارد ولی خیلی غلط.

چون خود پسندی دلیلِ نادانی است، اشرف الوزرا از جلادِ قضا و قدر، غافل و بیخبر، که ساطورِ انتقام در دست دارد، و از فصّاد (۱) منتقم حقیقی بی بصر، که چگونه نوکِ نشتر، در چشمِ بصارتش میزند؟ و آبِ نور دیده، از بزمِ بصیرتش میریزد؟

(۱) فصّاد = رگ زن. الف: و از قضا و منتقم.

با حریفان هم راز، کوک ساخته بود، و در وقت بیهوشی وزیر مذکور، حریفان بزم نشینان، بموجب اشاره شاهزاده کامران از جای جسته، وزیر [مذکور] را گرفته، دست و پای وزیر، بکمند [قهر] بسته، بعد بصد گونه نوک نشتر، می بصارتش از ساغر دیده‌اش بر خاک (۱) ریختند. سردار پردل خان را باینهمه پردلی در حبس بردند، و سردار کهندل خان از روی کوه دلی از مجلس دارگیر برآمده، روی در فرار نهاد، و سردار شیردل خان که در خیمای خود با لشکر فروکش بود، از شعله افروزی این واقعه هایل به یکبارگی در لشکرش شراره تفرقه (۲) افتاده، لیکن از شیردلی مستعد محاربه گردیده، و با عمله جوانان پهلوان خود، حملات دلیرانه بسیار نموده، لیکن صورت تفریق لشکر خود دیده، پای استقرار در میدان رزم نگرفته، طوعاً و کرهاً عنان تاب گردیده، تاب مقاومت نگرفته و روی فرار بجانب قلعه گرش (۳) ملک خود نهاد.

شاهزاده کامران، بعد کوری وزیر مذکور، و گرفتاری پردل خان، شادان و فرحان از باغ برآمده، داخل اندرون قلعه هرات شده، بر تخت سلطنت هرات جلوس فرمای، و منادی دور دور حکمرانی و جلوس سلطنت خود در شهر هرات کنانید. و به دلاسی امن

(۱) الف: بر خاک می بصارتش ریختند (۲) الف: شراره افراقتی (۳) گرش = به سکون اول و کسره ثانی صورت ملفوظ گرشک است، که قلعه ایست بر کنار هلمند در حدود ۳۳ میلی غرب قندهار و مسکن اقوام بارکزئی است.

در بیان گرفتار شدن وزیر فتح خان بدست شاهزاده کامران و کشیدن چشم وزیر مذکور و فرار شدن برادران [وزیر مذکور]

نوک نشتر قلم تیز رقم، چنین رگ زن چشم مدعا میشود: که بعد از چند روز شاهزاده کامران، در باغ شاهی که بیرون قلعه هرات است، اساس جشن و بزم آرائی برپای نمود، لولیان گلرخان بعد زیبایی و رعنائی دران مجلس حاضر آمدند، و نوازندگان ساز عیث و عشرت موجود شدند، و مجمعه‌های کباب و شیشه پر شراب مهیا نمودند، و بازار تماشای ناچ (۱) سرگرم گردید.

بعد حکم بر احضار وزیر و برادرانش داده، اشرف‌الوزراء معه برادران هر یک سردار پردل خان و سردار کهندل خان، بموجب حکم شاهزاده کامران، در باغ آمده، بی پروا قدم نهاد مجلس جشن گردیده، دم بدم اقداح شراب میزدند، و کباب را می خوردند، و محور تماشای ناچ لولیان پریوشان خوش خوان شدند، و از بس باده خواری طافح (۲) گردیده، چنانچه طائر هوش وزیر مذکور، از آشیانه دماغ پریده، مست و مدهوش دران مجلس افتاده.

شاهزاده کامران اگرچه پیشتر ساز گرفتاری وزیر ممدوح.

(۱) ناچ = رقص. (۲) طافح = بکسره فا، بدست.

و امان رعایای ساکنین هرات، از خاص و عام پرداخت، چون نوعیکه اشرف الوزرا و وزیر فتح خان، طایر و وجود حاجی فیروزالدین شاه، بدام حمله وری صید مدعای خود نموده بود، خود هم در چند اوقات معدوده، در همان سنه، صید سر پنجه شاهین. انتقام شاهزاده کامران گردیده، از آنجا که دنیا، دار مکافات است، و شهنه قضا و قدر را تیغ انتقام در دست، و بر چهار سوق بازار مکافات، منتظر (۱) ایستاده [که کرد و نیافت] بر طبق مضمون بیت:

جهان دار مکافاتست، دارد طبع آئینه

بهر رنگی که گردی، صورت خود را چنان بینی.

- ۱۱ -

در بیان آمدن (۱) شاهزاده جهانگیر خلف شهزاده کامران طرف کابل

و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و هزیمت [یافتن]

شهزاده مذکور

صیاد قلم خوش رقم، در صید طایران این مدعا، چنین دام. بیان می گسترده: که چون شاهزاده کامران، بعد کوری و اسیری وزیر فتح خان، مستقر سریر سلطنت هرات گردیده، رقم های مبارکبادی از انتقام وزیر مذکور و جلوس بر تخت سلطنت هرات خلد آیات، به پیشگاه بندگان محمود شاه والد ماجد خود و غیره هواخواهان دولت، رقمزده منشیان عطارده رقم نموده ارسال ساخت.

و التماس طلب شاه محمود شاه، جانب هرات کرد، و شاهزاده جهانگیر خلف خود را که در قندهار بود، معه سردار عطا محمد خان الیکوزئی حکم رفتن کابل داد. و شهزاده سلطان علی (۲) سابق در کابل، صدر نشین حکمرانی بود.

(۱) الف: دیدن شاهزاده.

(۲) شهزاده سلطان علی بن تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی، در سال ۱۲۳۳ هـ از طرف سردار دوست محمد خان در خلال خانه جنگی سدوزئی و بارکزی، بنام پشاهی کابل برداشته شد، و بعد از چند روز خلع او بعمل آمد. (افغانستان در قرن نوزدهم ص ۲۹)

(۱) الف: انتظار ایستاده.

چون شهزاده جهانگیر، معه^۱ حشم و سامانِ رزم، در قلعه^۲ قاضی که نزدیک کابل است، منزل انداز گردیده، شاهزاده سلطان علی توان^۱ مقابله و مجادله در خود ندیده، کابل را گذاشته، روانه^۲ سمت پشاور گردیده، و شاهزاده جهانگیر بی دغدغه^۳ مقابله و جنگ داخل کابل گردیده، و جرعه نوش^۴ باده^۵ حکمرانی شده، و بندگان محمود شاه، حسب التماس کامران از احمد شاهی، تشریف فرمای جانب هرات.

بعد رسیدن محمود شاه در هرات، شاهزاده کامران، خاتم سلطنت هرات، بانگشت^۱ اقتدار محمود شاه، پدر ماجد خود داده، معه^۲ جمعیت حشم، معه وزیر فتح خان و سردار پردل خان از هرات برآمد. بطنی منازل، داخل قندهار گردیده. سردار دوست محمد خان که در کشمیر، پیش سردار محمد عظیم خان نظر بند بود، بعد اصغای (۱) این واقعه^۳ کوری اشرف الوزرا^۴، بموجب مصلحت سردار محمد عظیم خان، بنا بر گرفتن انتقام اشرف الوزرا^۵، بکمال درد و سوز گداز، از کشمیر برآمده، فوراً بقطع منازل وارد پشاور گردیده، و از آنجا برادران (۲) خود را، هر یک عالیجاهان یار محمد خان و سلطان محمد خان و پیر محمد خان و سعید محمد خان باهم متفق نموده، با چهار هزار سوار جرار خوش اسبه، از پشاور عازم کابل، و در عرض راه، شاهزاده سلطان علی که از کابل فراری شده بود، با سردار

(۱) ک: خبر اصغای. (۲) الف: سرداران خود.

دوست محمد خان ملاقی گردیده. سردار ممدوح شاهزاده^۱ مذکور را باتفاق خود گرفته راجع کابل [شدند].

چون نزدیک کابل رسیدند، سردار عطا محمد خان الکوژی که وزیر شاهزاده جهانگیر در کابل بود، نهایت مرد قابل ذوفنون بود، صورت مخالفت را بلباس موافقت آراسته، بطریق اخفا، همراه سردار دوست محمد خان سلسله اتحاد و اتفاق را در حرکت، و کتاب لطایف الحیل را کشاده، جملات نیرنگ طرازی، و کلمات (۱) فنون سازی خواندن گرفت، و مراسله^۲ پر حیل بدین مضمون طرف سردار دوست محمد خان نوشته فرستاد، که:

”ما از تشریف فرمائی ایشان، نهایت خوش شدیم، و اینچنین وقت را از خدای عز و جل میخواستیم. الحمدلله که بآرزوی دل خود کامیاب گردیدیم. بر جهان و جهانیان ظاهر و باهرست: که شاهزاده کامران، بسیار ظالم و خدا ناترس، که از ستم گاری او هر کس وضع و شریف، صغیر و کبیر داستان طراز اند (۲). اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان، چقدر خدمات و جانفشانیها نمود [باوجود این همه جانفشانیها] با او چه کرد؟ رفته رفته خلعت کوری چشم باو پوشانید. پس دیگران را چه توقع خوبی و بهبودگی است؟ مایان همیشه از شاهزاده کامران، در هراس و نفس بکام دل بر نمی آریم.

(۱) الف: و آیات فنون سازی. ج: و آیات فسون سازی.

(۲) الف: داستان طراز و افسانه روزگار دارند.

مدیر اندیشه و فکر ما همین تدبیر نموده است :
 که ما و شما باهم متفق (۱) گردیده، و مابین
 عهد و پیمان، بموجب قسم کلام الله موثق ساخته،
 شاهزاده سلطان علی را پادشاه مقرر نموده، بر تخت
 سلطنت، جلوس داده شود. و شاهزاده جهانگیر که
 در کابل می باشند، بدست اختیار ما ست، او را
 دستگیر ساخته، در بالاحصار نظر بند خواهیم نمود.
 بعده فکر تخریب بنیاد شاهزاده کامران کرده، انتقام
 اشرف الوزرا و وزیر فتح خان از او کشیده خواهد شد.
 لیکن بشرطیکه قامت استعدادم بخلاص وزارت سرفرازی
 یابد".

سردار دوست محمد خان و برادرانش (۲)، هر گاه از نوشته
 سردار عطا محمد خان واقف شدند، از روی مصلحت وقت، شاهد
 وزارت سردار عطا محمد خان در آغوش اقبال خود جا داده، بموجب
 قسم کلام الله هم اتفاق شدند. و سردار عطا محمد خان با
 شهزاده جهانگیر، بجای خود مشورت نموده، دام حیل و فریب بازی،
 بجهت گرفتاری سردار دوست محمد خان و برادرانش (۲)، در راه
 مدعا گسترده، شاهزاده جهانگیر را از حرکت مقابله سردار
 موصوف منع مطلق نموده بود، که گاهی که بناخن خلاص شوند
 حاجت دندان نیست. دشمن که بحیل و فریب گرفتار شود،
 احتیاج جنگ و جدال نیست.

(۱) الف: اتفاق کرده.

(۲) الف: و برادرش. ج: مانند متن.

تدبیری که جهت گرفتاری سردار ممدوح و برادرانش (۱)
 نموده بود، تماماً در خلوت که خالی از اغیار بود، به شهزاده
 جهانگیر حالی نموده، بالش استراحت بزیر سرش گذاشته،
 اطمینان او نمود.

سردار عطا محمد خان خود از صیادان کارخانه قضا و قدر
 غافل، که چه نحو دام در راهش انداخته اند، هر گاه سردار
 دوست محمد خان و برادرانش، بموجب عهد انجام و قسم
 کلام الله، با شهزاده سلطان علی بخاطر جمع، معه حشم داخل
 کابل گردیده، احدی از شهزاده جهانگیر و سردار عطا محمد خان
 متعرض و مزاحم حال سردار دوست محمد خان و برادرانش
 نگردیده. ظهور این معنی علاوه تشفی بخش خاطر سردار
 دوست محمد خان شده، در شهر کابل، بیرج عمارت اشرف الوزرا
 وزیر فتح خان اقامت گرفته. روز دیگر سردار عطا محمد خان،
 کمان تزویر و فریب بازی را از گوش تا بگوش زه نموده،
 و تیر حیل وری در چله انداخته، مستعد زدن نشانه مجوزه
 گردیده، لیکن سردار دوست محمد خان بمجرد رسیدن کابل،
 بوئی از فتیله تفنگ حیل وری و فریب بازی سردار عطا محمد
 خان برده بود.

سردار عطا محمد خان چنان [حیل] نموده بود: که در
 سرای خود، خروارها باروت در زیر زمین مدفون ساخته، مطمح
 نظر داشت: که سردار دوست محمد خان و برادرانش را بطریق

(۱) الف: برادرش.

ضیافت و سهمانداری طلبانیده، درسرای محل باروت، مجلس آرای ضیافت خواهیم نمود. در وقت تناول طعام، باروت را آتش داده خواهد شد، که احدی از سردار ممدوح و برادرانش ازین آتش [نمرودی] جان سلامت نخواهد برد.

چون سردار دوست محمد خان سابق ازین معنی اطلاع یافته بود، دعوت سردار عطا محمدخان را که عین عداوت بود قبول نکرده، پیغامش فرستاد: اولاً ایشان تشریف فرمای گردیده، مشرف سلام شهزاده سلطان علی شوند، که عطای خلعت وزارت بایشان نموده شود. بعد عطای خلعت، بسیار ضیافت‌های یکدیگر، نوش جان خواهیم نمود. و سردار دوست محمد خان از خدنگ حيله وري عطا محمد خان به شهزاده سلطان علي اطلاع داده، بنای گرفتاری او ساخته بودند.

هرگاه سردار عطا محمدخان، بامید نوازش خلعت وزارت، مشرف استیلام (۱) شهزاده سلطان علی گردیده، ساعتی شمع افروز خلوت گردیده، بعد شهزاده ممدوح، حکم عطای خلعت

(۱) استیلام = اصلاً بدون یای منقوطة بمعنی بوسیدن است، و یا سودن سنگ را بدست. — غیاث چون از باب افتعال است بنابراین استیلام غلط خواهد بود، ولی درین کتاب چون همواره بدون ذکر جای بوسیدن استعمال شده، آنرا بمعنی سلام کردن تصور کرده و استیلام مغلوپ را مصطاح ساخته اند. چون این استیلام بمعنی سلام کردن و احترام نمودن از مقوله غلط مشهور است و نزد متاخران مصطلح شده، بنابراین ما آنرا در تمام کتاب بحال خود گذاشتیم که لامشاحه فی الاصطلاح.

داد. سردار پیر محمد خان برادر سردار دوست محمد خان، که در میان عهد پیمان و قسم کلام الله نبود، بچه خلعت سنگین معه جغه مرصع آورده، پیش سردار عطا محمد خان گذاشته، و بدست خود، خلعت وزارت را بسردار عطا محمد خان پوشانیده، عندلیب زبان را در گلزار مبارک بادی مترنم ساختند. و وقت زدن جغه مرصع، در سر عطا محمد خان، سردار پیر محمد خان او را گرفته، بسر (۱) زمین زد، و رقفا را آواز داده، سردار عطا محمد خان را با خلعت وزارت با کمند ذلت (۲) بسته، چون گوسفند بر زمین انداختند، بعد خنجر آبدار [از] کمر خود کشیده، رشته شمع نور بصارتش منقطع ساختند و در حبس گرفتار نمودندش.

در صورت این واقعه، در شهر کابل نوایر آتش شور و شرشعله ور (۳) گردیده، سردار دوست محمد خان در شهر منادی امن و امان گردانیده، بانطفای نوایر شور و شر پرداخت، و جمع آوری لشکر نموده، رخ نهاد بالاحصار کابل شد، که شهزاده جهانگیر را اسیر و دستگیر نماید، و بالاحصار را چون نقطه پرکار، سخت محاصره نمود، و مدت چهل روز مابین شهزاده جهانگیر، و سردار دوست محمد خان چنگر جنگ در نوا بود.

آخر سردار دوست محمد خان، برج قلعه بالاحصار را نقب زنی

(۱) الف: بر زمین.

(۲) الف: با کمند دست بسته.

(۳) الف: شعله دار.

نموده، دران خروارهای باروت انداخته آتش دادند، که برج مذکور چون کاغذ بادی بر هوا پرید. بعد منهدم شدن برج مذکور، شهزاده جهانگیر، جهان را بر خود تاریک دانسته، در نصف شب از دریچه^۱ بالا حصار برآمده، روی فرار نهاد، و سردار دوست محمدخان جرعه نوش^۲ باده^۳ فتح و فیروزی گردید. تقارهای شادایانه چنان بلند آواز نمود، که صدایش در گنبد گردون نیلوفری پیچیدن (۱) گرفت، و چند روز متواتر اساس جشن برپای بود، و سرارت جنگ مبارزین اشجعین را بانگین عطای خلایق فاخره و بخششهای متکاثره، شیرین کام نمود.

از آنجا که سردار عطا محمد خان، بمقتضای — مَن عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا — (۲)، ذر بدی نفس خود گرفتار آمده، چراغ دیده^۴ بصارت خود را، از تند باد نیت ناصواب خاموش ساخت، و پای راحت را در سلسله^۵ حبس گرفتار نمود. تخم بدی کاشتن، و چشم نیکی داشتن، کار خردمندان نیست. سعدی:

هر آنکه تخم بدی کیش و چشم نیکی داشت

دماغ بیمده پخت و خیال باطل بست.

از آنجا که کوری اشرف الوزرا^۶ وزیر فتح خان، اگرچه از

(۱) الف: سنجیدن. ج: مانند متن.

(۲) قرآن، فصلت ۴۶ ج ۲۳.

تقدیرات ازلی و شومی اعمالش بود، لیکن سردار عطا محمد خان درین امر بسیار ساعی و مشورت کننده بود، که از دست سردار دوست محمد خان در این دار دنیا بانتقام رسید.

اشرف الوزرا^۱ وزیر فتح خان سخت بهره و چوکی مقرر شده،
آخر شاهزاده کامران، وزیر مذکور را بهمرکاب خود طرف
کابل برده، و چون شاهزاده^۲ مدوح در منزل بینی بادام (۱)
منزل انداز گردیده، بعده بخوانین [خود] هر یک یار محمد خان
و عطا محمد خان الکوزئی و عبدالمجید خان بارکزی و غیره
امرای خود را حکم اعضا بری وزیر فتح خان داده،
بسبب همین که مابین خوانین و امرای مذکور و سردار
دوست محمد خان و برادرانش، طریق مخالفت و عناد الی الابد
واقع بوده باشد.

خوانین مذکور بموجب حکم شاهزاده کامران، اعضایی
وزیر مذکور [را] هر یک جداگانه بریدند. عبدالمجید خان (۲)
که خود بینی برید بود، بر بینی خود هم پیش بینی نکرده، بینی وزیر
مذکور برید. باین همه عذابها وزیر فتح خان را کشتند.

سردار دوست محمد خان که در کابل بود، بدریافت این
چنین مرگ وزیر موصوف، در جوش و خروش آمده، بجمیعت
لشکر سه چهار هزار، بعزم^۳ مقابله شاهزاده کامران، از کابل
روانه گردیده، در عرض (۳) راه مابین کابل، خود را بر حشم
شاهزاده کامران رسانیده، [لیکن] لشکر سردار مدوح قدری

(۱) الف: در منزل بادام منزل انداز. در ب، ج: مانند متن.
ولی در تواریخ دیگر مقتل وزیر فتح خان سید آباد و ردگ است
[رک: تعلیق نمبر ۱۶].

(۲) تنها در نسخه ب: عبدالمجید خان بارکزی عمو زاده وزیر است،
و ازین قرابت نزدیک وی با وزیر پدید می آید. [رک: تعلیق ۳]

(۳) الف: در عرصه راه.

-۱۲-

در بیان آمدن شهزاده کامران از هرات ۲
و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و هزیمت
یافتن او، و کشتن وزیر فتح خان را بگونه گون عذاب،

و باز رفتن جانب هرات (۱)

شهر یار قلم، که سریر آرای اقلیم سخنورست، در میدان
مدعا، چنین لوای بیان می افزاید: که چون شهزاده کامران
بندگاز شاه محمود شاه والد ماجد خود را بر تخت سلطنت
هرات جلوس داده، خود بجمیعت عساکر، از هرات بقطع مراحل
و منازل، رونق افزای قندهار گردیده. از شنیدن خبر وحشت
اثر کوری و گرفتاری سردار عطا محمد خان و فروری شهزاده
جهانگیر خلف خود، در اضطراب و بیقراری آمده، بجمیعت
هشتاد هزار لشکر و اسباب محاربه، از اتواب و غیره از احمد شاهی
بعزم^۱ مقابله سردار دوست محمد خان روانه کابل گردید،
و سردار پر دل خان که در حضور شاهزاده کامران در حبس
مبتلا بود، برفاقت حریفان، از قندهار گریخته رفت.

هر چند تلاش گرفتاری او بسیار نمودند، لیکن تیر جسته
باز نیامد. چون بسبب گریختن سردار پر دل خان، بر
(۱) در نسخه ب: درینجا سنه ۱۲۷۳ نوشته اند، که صحیح
نیست و این وقایع در سنه ۱۲۳۳ ه روی داده بود.

قلیل، و از شاهزاده معظم الیه بسیار. لشکر سردار موصوف بمعاینه جمعیت موفوره شاهزاده کامران، در هراس بلکه مستعد قرار گردیدند.

سردار دوست محمد خان بمشاهده این حالت لشکر خود بسر خود، بر لشکر خود چوکی و بهره میداد، که مبادا، فراری شوند. ازینجا که سردار ممدوح بمقتضای «الْحَرْبُ خِدْعَةٌ» (۱) اولاً تدبیری ساخته، مراسلات خود را با اسم جمیع خوانین شاهزاده کامران، باین مضمون نوشته فرستاده:

«چون مراسلات آن عالیجاهان، که در خصوص

معذرت اشرف الوزرا وزیر فتح خان، و اعضا بری

اشرف الوزرا بموجب حکم شاهزاده کامران ظالم

خدا ناترس [رسید] درین (۲) حرکت ناصواب

نسبت بو وزیر ممدوح (۳) که ازیشان صادر شده،

از اختیار [ایشان] بیرون [بود] و محض بزور

ظالم کامران [بوده]. بر آن عالیجاهان هیچ حرف

نیست، تقدیرات [رب] قدیر چنین بوده. نهایت

قرارداد گرفتاری شاهزاده کامران که نوشته

[بودند] بایفای آن پردازند، که وقت همین

است، والا هر چه بادا باد. فتح و نصرت

(۱) مقوله عربیه است یعنی جنگ فریب است. (۲) الف: و این

(۳) الف: ممدوح از آن عالیجاهان که صادر شده.

بر بسیاری و کمی حشم نیست و بر طبق مضمون

کریمه - كَمْ مِنْ فِئْتَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَةً

كَثِيرَةً بِأَذْنِ اللَّهِ - (۱) دلیلی است مطاع و در

صورت ایفای قرارداد، باعث ازدیاد محبت و

اتحاد خواهد بود، فقط.

سردار دوست محمد خان مراسلات مذکور، بمضمون صدر

نوشته، بدست هرکاره (۲)، جانب خوانین و انرای شاهزاده

کامران ابلاغ داشته، و از قضای کردگار، هرکاره سردار

ممدوح، بدست چوکی شاهزاده مختشم الیه، معه کاغذات

گرفتار آمده، و او را معه مراسلات، بحضور شاهزاده کامران

حاضر نمودند.

چون شاهزاده ممدوح از مضمون مراسلات واقف گردیده،

از خوانین و امرای خود متشکی شده و در هراس بوده، که مبادا

از دست خوانین خود گرفتار شوم. آخر شبی سردار دوست محمد

خان، معه پانصد سوار جرار و چهار عرابه توپ، بر یک کوه

بالا رفته، ناگهانی شلک اتوپ متواتر نموده، که یکبارگی

در لشکر شاهزاده کامران تفرقه افتاده، سراسیمه شدند.

بعد ساعتی خویشان داری نموده، مستعد و آماده مقابله

گردیدند، و تقاره جنگ بلند آواز ساختند، و شلک اتوپ کردند،

و مورچل (۳) جنگ شروع نمودند، تا آنکه شهسوار عرصه

(۱) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳ (۲) هرکاره = بمعنی خبر رسان و

جاسوس است که در عصر غزنویان منهد میگفتند.

(۳) مورچل یا مورچه = کمین گاه جنگ.

فلک، اعنی آفتابِ عالمتاب، از تردداتِ روز، در خیمایِ شام، منزل انداز گردیده، آتش [مورچه] جنگ از طرفین انطفا پذیرفته. چون شب شد، شاهزاده کامران در ظاهر با خوانینِ خود صلاح و مشورتِ شبخونی نمود، و در باطن از بس خیالِ واهمه، سر رشته احتیاط از دست داده، از خوف امرایِ خود، که مبادا گرفتار نموده، بدست سردار دوست محمد خان بدهند، شبِ شب پس خیز معرکه فرار گردیده (۱)، از راه هزاره (۲) برابر رخ [نهاد] هرات، و چون زاغِ شب، از خوفِ شنقار زرینِ چنگِ آفتاب، روی در فرار نهاد.

[چون] روز روشن گردید، سردار دوست محمد خان، از ماجرایِ گریزِ شاهزاده کامران باخبر شده، هرگز اعتبار نیاورده، که آیا چون شد؟ که شهزاده ممدوح باین همه جمعیتِ لشکر، بی جنگ، چنگِ فرار نواخته باشد؟

تا آنکه جوایس فرستاده، تصدیقِ این خبر ساخت. بعده سردار موصوف در لشکر گاه شاهزاده رفته دید، که میدان مصاف، صاف افتاده، و چیزی که اسباب از خیمایِ غیره دران میدان افتاده بود، همه را بدستِ یغما آورده، مظفر و منصور بر گردیده، شلکِ اتواب فتح مندی نمود، و تقارهای فیروزی بلند آواز ساخت، و فتح نامجاتِ بعباراتِ رنگین و استعاراتِ

(۱) الف: فرار نموده.

(۲) هزاره = قویست که در ویطِ افغانستان ساکنند، و راه هزاره بین غزنی و هرات راه مستقیم کوهستانیست.

دلگزین، جانبِ کابل و برادران خود هر یک سردار کهندل خان و شیر دل خان و رحمدل خان و مهر دل خان که در قلعه معروف (۱) بودند، نوشته فرستاد، و خود مراجعت فرمای کابل گردید.

سردارانِ ممدوح، بعد ورود فتح نامجات، ابواب فتح و مسرت، بر چهره حال فرخنده [فال] خود کشاده، جمع آوری لشکر نموده آمده، داخل قندهار شدند، و از مواید کامرانی احمد شاهی شیرین کام گردیدند. و تقاره دور دور ریاست و حکمرانی سردار، در ملک خراسان بلند آواز گردیده، روز بروز چراغِ حکومتِ سرداران، در شبستانِ خراسان روشن گردید. وقوع این واقعه مطابق سنه ۱۲۳۳ هـ میباشد.

(۱) قلعه معروف = جائیست در حدود چهل میلی جنوب شرق قندهار، که مسکن اقوام بارکزی و پرورشگاه قدیم دودمان وزیر فتح خان بود.

امتناع ورزد. شاهِ ممدوح را همیشه، صورتِ شاهدِ سلطنه
و فرمانِ روانی در مرآتِ خیال رخ نما بوده، باوجودیکه بر قول
و فعلِ طایفهٔ بارکزی، چندان اعتبار نداشت، لیکن از کمال
تعشقِ معشوقهٔ سلطنتِ بفعوای، بیت:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست می برد هر جا که خاطر خواه اوست
بموجب خواهش و معروضاتِ سردار محمد عظیم خان،
در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری مقدسه، معه
قدری سواران و پیاده و چند عرابه توپ، از لودیانه برآمده،
بقطع منازل، رونق افزای دیرهٔ غازیخان [گردید].

در آنوقت سردار سمندر خان بامیزئی بنظامتِ دیرهٔ غازیخان،
مامور بود، باولیای دولت، بر تکبِ بی ادبیِ مقابله گردید،
لیکن تابِ مقاومت نیاورده، از روی مصلحتِ وقت، فرار اختیار
نمود. و امنای دولت چند ایام در دیرهٔ غازیخان مانده،
بانتظامِ مهام دولت و جمع آوری سوار و پیاده و سامانِ جنگ
می پرداخت.

درین اثنا سردار پردل خان که از قیدی شهزاده کامران،
از قندهار فراری شده بود، مشرفِ عتبه بوسیِ اولیای دولت
گردیده، بخلاصِ فاخره سرفرازی یافت. و سرکارِ اشرف از آمدنِ
سردار پردل خان نهایت هم آغوشِ شاهدِ فرحت و انبساط گردید.
بعد از چند مدت، سرکار اشرف، عالیجاه محمد زمان خان
خلف سردار آمدن خان (۱) را بحکومتِ دیرهٔ غازیخان سرفراز

(۱) آمدن خان برادر وزیر فتح خان بود [رک: تعلیق نمبر ۳]

در بیان آمدنِ سردار محمد عظیم خان از کشمیر

و طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک را از لودیانه، و داخل
شدن شاه در پشاور، و جنگ نمودن با سردار محمد عظیم خان،
و هزیمت یافتن [شاه و رسیدن شهزاده محمد تیمور شاه]

در شکاریور (۱)

سردار قلمِ عظیم الوقار، که ناظمِ کشمیر و ولایتِ سخنور است،
در انتظامِ ولایتِ مدعا چنین می پردازد: که سردار محمد عظیم
خان ناظمِ کشمیر، بسبب سوز و گدازِ مقدمهٔ اشرف الوزرا و وزیر
فتح خان، صلاحِ کار خود در طلبانیدن بندگان شاه شجاع الملک
دیده، و در میزانِ فکر خود سنجیده، و کلاء و عرایضِ خود را
مشعر گوناگون شرایطِ خدمتگذاری و فرمان برداری و عهد
پیمان موثق نوشته، به پیشگاهِ شاهِ ممدوح، جانبِ لودیانه
روانه نمود.

شاه موصوف اگرچه در دارالامان لودیانه، زیر سایهٔ عاطفتِ
سرکار انگلیسیهٔ بهادر، فارغ البال اوقات حیات مستعار، بکمالِ
انبساط و خرمی بسر می آورد، لیکن معشوقهٔ سلطنت و شهریاری،
نه چنان معشوقی است، که کسی عمداً از وصال او، لبا و
(۱) ب: و آمدن شاهزاده تیمور شاه در شکاریور بموجب صلاح
امیران سنده.

ساخته، خود بدولت تشریف فرمای سمت پشاور، و شهزاده محمد تیمور خلف خود را روانه شکارپور نمود. و میر صاحبان سنده، هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان ناظران حیدرآباد، و عالیجاهان میر سهراب خان و میر رستم خان [و میر مبارک خان] والیان خیرپور (۱) باستدراک حال عزیمت و اراده سرکار اشرف، که باستدعا و صلاح دید سرداران خراسان، هر یک سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان و غیره برادرانش، بهوای دوات سلطنت، روانه خراسان می باشد. از آنجا که میر صاحبان سنده، نظر بر عاقبت اندیشی و لحاظ زور پادشاهی (۲)، خود را پیش انداخته، عرایض مشعر بر گوناگون تعارف و خدمتگذاری و استدعای روانگی شهزاده محمد تیمور جانب شکارپور بود، بسرکار اشرف عرض نمودند.

هرگاه شهزاده موصوف، بموجب استدعای میر صاحبان سنده، از دیره غازیخان برآمده، بقطع منازل، داخل قلعه سبزل (۳) سرحد میر صاحبان سنده گردیده، معتبران امیران مبدوح، بجهت استقبال و بجا آوری خدمات شهزاده موصوف مامور شدند. و عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان بارکزی، دران ایام سیار گلزار حکومت شکارپور بودند.

(۱) رک: تعلیق نمبر ۶. (۲) ک: روز پادشاهی.

(۳) قلعه سبزل [سبزل کوٹ] بقاصله ۷۷ میلی شمال شرق روهڑی واقع، و از بهاولپور چهار میل فاصله دارد. این قلعه سرحد سنده و بهاولپور شمرده می شد. [سند گزیتیر ۹۲۳].

هرگاه عالیجاهان مذکور از آمدن شهزاده مذکور، آگاه شدند، گلزار حکومت شکارپور در چشم آنها خار مغیلان گردید، و چون موج دریا در پیچ تاب و اضطراب آمدند، بلکه مانند سپند، در مجمر بقراری، وطن ساختند.

في الجملة جميع خوانين پته داران (۱) شکارپور، هر یک عالیبناه جمعه خان بارکزی و سعادت مند خان (۲) الکوژی و خیرالله خان و مدد خان فوفلزی [و مولا داد خان فوفلزی] و سلطان خان بابری و شاهوکاران (۳) شکارپور، هر یک سته تندن مل و سیوا سنگه و گلاب رای و غیره پنجابی ها (۴)، بین خود جمع گردیده، در خصوص آمدن شهزاده ممدوح مشورتها کردند، و قلم آما دم بدم در مدار تدبیرات غوطه میخوردند. لیکن فقره ای از فقرات مدعای ما فی الضمیر، بر صفحه مصلحت، نگارش داده نمی توانستند.

رفته رفته تمثال این معنی را در آئینه سنجش جلوه گر

(۱) پته دار = شخصیکه زمین دولتی را باجاره میگرفت، و یک حصه عواید آنرا بحکومت میداد.

(۲) ب: سعادت محمد خان.

(۳) شاهوکار یا ساهوکار = بازرگان و سوداگر بیکه تجارت کلی شهر در دست می داشت و کار بانکداری هم میکرد.

(۴) الف: و غیره پیچات [؟] که صحیح آن پنجات است. یعنی مجلس مشوره یک ده یا یک شهر، که در سیستم اداره قدیم، مرکز فیصله تمام امور مردم بود.

نمودند (۱): که درین بابت با میر صاحبان سنده مشورت باید نمود و انکشاف این عقود (۲) مشکله، موقوف بر رای خرد نمای میر صاحبان سنده باید گذاشت، ببینیم که مدبر اندیشه و عقل بالغه میر صاحبان چه فتوا میدهد؟

هر گاه آمدن شهزاده کامروای والا تبار، باستصواب و صلاح امیران سنده می باشد، پس تدبیرات میان همه در خاک باید کرد، و اگر نحو دیگر است، پس بصلاح و استمداد میر صاحبان دفع و رفع شهزاده آسان خواهد شد.

چون خوانین پته داران و شاهوان شکارپور، برین مصلحت هم اتفاق و همدستان گردیده، عالیجاه جمعه خان بارکزئی را که در مراتب عقل و دانائی خود را سرآمد روزگار میدانست، پیش میر صاحبان خیرپور فرستادند، تا معلوم نماید، که اراده میر صاحبان چیست؟

ازانجا که آمدن شهزاده محمد تیمور، در اصل بموجب صلاح امیران سنده بود، عالیجاه جمعه خان در حین ملاقات میر صاحبان، چندین طومار و رساله تدبیرات مدعای خود خوانده، و از هر سخنان بیان نمود، لیکن فایده نشده، بلکه میر صاحبان عالیجاه جمعه خان را باتفاق معتبران خود، بحضور شهزاده موصوف روانه نمودند، که در مکان گهوٹکی (۳) رفته،

(۱) الف: کردند. (۲) عقود = جمع عقد بمعنی گره.

(۳) گهوٹکی = در ۱۸ میلی شمال شرق روھڑی بر جاده عمومی

واقع و ایستگاه کوچک راه آهن است [گزیتیر سند ۹۲۳].

مشرف سلام شهزاده والا تبار گردیده، مقربان شهزاده عالی تبار، بسیار بدلاسانی و استمالت عالیجاه مذکور پرداخته. بعد حصول سلام شهزاده، عالیجاه جمعه خان تمامی سرگذشت را طرف عالیجاهان مقصود خان و تاج محمد خان و جمیع خوانین پته داران و شاهوکاران نوشته فرستاده، که آمدن شهزاده والا تبار، محض بمصلحت و صلاح امیران سنده می باشد. درین صورت ترک شکارپور نمودن، و از معشوقه حکمرانی شکارپور مفارقت اختیار نمودن، بسا بهتر و مقرون مصلحتهاست.

عالیجاهان مذکور بعد رسیدن نوشته عالیجاه جمعه خان، داغ حکمرانی شکارپور بر دل گذاشته، سینه سوزان، اشک ریزان، دست افسوس چون مگس سائیده، بر فرق حسرت زنان، عالیجاه تاج محمد خان روانه سمت خراسان، و مقصود خان بمفاصله چهار کروه از شکارپور در اورنگ آباد (۱) رفته، بر اورنگ حسرت نشسته، بعد از چند روز شهزاده محمد تیمور [در سنه ۱۲۳۳ هـ] معه مید میر ابوالحسن شاه [و آقا حسن ناظر باشی] و دلاور خان پیش خدمت، بجمیت دو صد سوار و پیاده داخل شکارپور گردیده. و از طرف امیران خیرپور عالیجاه حمزه خان تالپر و دیوان دلپت رای (۲)، بجهت خدمتگذاری و دلجوئی و دلاسانی رعایای شکارپور، بر کاب شهزاده موصوف حاضر بودند. و مبلغ هفت روپیه یومیه متصرف میشدند. و در حین جلوس فرمائی شهزاده ممدوح بر مسند حکومت شکارپور، تمامی خوانین پته دار و

(۱) اورنگ آباد = تا کنون بهمین نام موجود و مشهور است.

(۲) ک: ذل پست رای [؟] در الف، ج: مانند متن.

شاهوکار آمده، دولت استیلام شهزاده ممدوح حاصل نمودند. و از دفتر خانه عاطفت شهزاده، فرمان جهان مطاع دلاسانی و استمالت، بنام رعایای شکارپور، و هر خاص و عام، شرف صدور یافت. در شهر شکارپور منادی امن و امان، در هر کوچه و برزن گردانیدند.

شهزاده والا تبار، که عین موسم بهار گلزار جوانیش بود، و اوقات خود را به گلچین ریاض عیش و عشرت و کامرانی بسر می آورد، و روز بروز گلچهره رخس، طراوت تازه میگرفت، و در [هر] روز هفت لباس گوناگون رنگ می پوشید، و در باغهای شکارپور، هم آغوش شاهد تماشا و نای نوش بود. تا مدت هفت هشت ماه مطلق العنان بوده، از معشوقه حکمرانی شکارپور و گلرخان پری و شان شکارپور، حظهای می برد، که درین اثنا، خبر وحشت اثر هزیمت اولیای دولت از پشاور رسیده، که شکر عیش درکامش، چون زهر تلخ گردیده، و از انتظار اولیای دولت، چشم براه، و هر نفس، نفس های سرد از دل میکشید. و ایادی دعا بدرگاه ایزد کبریا برداشته، از وود اخبار اختیار اولیای دولت (۱) آمین آمین میخواند.

(۱) در ک: مسوخ است، خوانده نمی شود.

-۱۴-

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان از کشمیر و جنگ نمودن با شاه شجاع الملک در پشاور، و هزیمت شاه،

و چند روز توقف شاه در دره خیبر. ازانجا آمدن در شکارپور

از راه مزاری ها (۱) برهنمونی سید ولی شاه

هزار داستان قلم خوش رقم، در نغمه طرازی این داستان، در بوستان بیان، چنین خوشنوا (۲) میگردد: که هرگاه سرکار اشرف، از دیره غازیخان برآمده، بقطع منازل، رونق افزای پشاور گردید، و بر تخت سلطنت جلوس نموده، بانتظام امورات جهانداري، می پرداخت.

سردار محمد عظیم خان از دارالجنه کشمیر بی نظیر، معه جمعیت خزاین و حشم، روانه پشاور گردیده، و عالیجاه عبدالجبار خان برادر خود را در کشمیر گذاشته، و سردار موصوف از می [دولت] کشمیر چنان سرشاری داشت، که در وقت سواری، فقط سی چهل اسپ با یراق طلا و جلهای زربفت

(۱) ک: از راههای بیراهي برهنمونی... الف: از راه مزاری ها... مزاری قومیت از بلوچ، که در ضلع دیره غازیخان سکونت دارند [تاریخ بلوچستان ۵۷]. و این صحیح است، زیرا خود شاه شجاع هم راه آمدن خود را به شکارپور ازین سمت به تفصیل بیان کرده [واقعات ۶۷]. (۲) الف: خوشنوايي میکند.

و کلنگی‌های (۱) مرصع، در جلو سردار موصوف می رفتند. و از خیام‌های گلگون پشمینه، و غه اسباب و سامان که به همراه سردار ممدوح بود، تعداد آن از تحریر و تقریر خارج. و همین اراده داشت: که همه دولت و سامان، نظر گذار اولیای دولت نموده، بخلاع وزارت سرفرازی خواهم یافت. و در خدمات اولیای دولت، در همه باب جانفشانی نموده، حلقه بگوش و بنده بفرمان خواهم بود.

لیکن از مشیت حق بیخبر، که دهقان قضا و قدر، چه نخل‌های کینه (۲) و بدسلوکی در زمین‌های دل‌های طرفین می‌رویاند؟ و مبارز اراده حق، چه چیزها (۳) بر پای می‌نماید؟

هر گاه سردار محمد عظیم خان، نزدیک یکدو منزل سواد پشاور رسیده، مردم خوانین، در سرکار اشرف عرض نمودند: که پاس عزت و حرمت سردار محمد عظیم خان در نظر سرکار اشرف داشتن، و چندی (م) از امرا برای استقبالش فرستادن، بعید از اشفاق خسروانه، و عنایات شاهانه نخواهد بود.

چونکه سردار موصوف، از نظر الطاف سرکار اشرف، بخلاع فاخره وزارت دولت سلطنت، سرفرازی خواهد یافت، در

(۱) در هندی کلنگی به فتحین چیز رنگ شده، منقش، نقطه‌دار است

[— قاموس هندی].

(۲) الف: کهنه. ج: مانند متن.

(۳) الف: چه فسادها. (م) الف: واحدی از امرا.

صورت اقبال این التماس ما هواخواهان دولت، یکی نیکنامی و بلند همتی سرکار اشرف، و دیگر خوشنودی خاطر و سرفرازی سردار موصوف خواهد شد. و در امور دولت سلطنت، مجوز این نحو کارها مقرون مصلحتهاست.

از آنجا که سرکار اشرف، همیشه جرعه نوش باده خود پسندی [بود]، حرف مصلحت و خیر اندیشی دیگری از امرا گوش (۱) نمیداد. بامرای خود جواب داده که: هر گاه سردار محمد عظیم خان خود را از خدمتگذاران و جان فشانان سرکار اشرف میداند، پس [از] استقبالش چه احتیاج؟ خانه دولت سلطنت، همه از خود اوست. باید که با همه اسباب دولت کشمیر، برابر خود را باستان فلک بنیان رسانیده، دولت عقبه بوسی (۲) حاصل نماید. بعده نوازش او اختیار سرکار اشرف می‌باشد.

هر چند خوانین درین باب بارها عرض کردند، لیکن بدرجه اجابت و اقبال نرسیده. [اولیای دولت] از توسن سرکش استبداد خود فرو نیاند.

درین صورت: دانسته سردار محمد عظیم خان شده، که اول بسم الله غلط! هنوز شاه بی سر و سامان و در ابتدای کار، که تا حال جلوس فرمای تخت سلطنت نگردیده، چنین روش کم التفاتی میفرمایند، و در عین سلطنت که خمخانه غرور است،

(۱) الف: دیگری از امراء گوز خر میدانست.

(۲) ک: عقبه بوسی [؟]

چه نحو گلهای از اهتزاز نسایم بی مهربی سرکار اشرف، نسبت ما هواخواهان متبسم خواهد شد!

رفته رفته از آهنگ نوازان ساز قضا و قدر، از طرفین قانون ناسازگاری و عناد در نوا آمده. سردار محمد عظیم خان، عالیجاه مهر علی خان میر آخور خود را بجمعیت لشکر، در مقابله سرکار اشرف [بخلع - فاخر] مامور نمود.

چون موسم بهار بود، اکثر اسپان عمله فعله سرکار اشرف، بجهت خسیل (۱) خوری، در دهات گرد و نواح پشاور رفته بودند. هر گاه اولیای دولت، ازین شراره فساد آگاه شدند، لاچار بجمعیت معدوده موجوده سوار و پیاده، از بالا حصار پشاور فرود آمده رفته، در میدان جنگ پای پر دلی افشوده، جنگ جنگ را در نوای آورده، و پیادگان پلتن (۲)، در اضراب اتواب و تفنگها، در چستی و چالاکي، برق شتاب بودند. لکن از برق آسمانی خبری نداشتند، که شعله افروزان قضا و قدر، در عین شعله افروزی جنگ، شراره آتش در بارودخانه سرکار اشرف افکنده (۳)، و دبه های باروت را شعله آتش گرفته، بنحوی صداهای بلند گردیده، که گویا از فلک رعد بر زمین رسیده. و از بس دود بارود، راه شش جهات بنظر نمی آمده، و اکثر

(۱) خسیل = کشت سرسبز گندم و جو که هنوز دانه نکشیده

باشد.

(۲) الف: پلتن. اما پلتن بمعنی عسکر مسلح تربیه شده است.

(۳) ک: افتاده.

پیادگان شاه، چون کاغذ بادی برباد رفتند.

مهر علی خان میر آخور، این حالت دیده، صداهای دبه های بارود شنیده متحیر مانده، که آیا این چه طلسم بازی است، و پای خود را از کارزار سست گرفته، چون بعد سوختن آتش خانه بارود، شاه بر اسب خود (۱) سوار، و فیل کردار رخ نهاد دره خبیر گردیده. بعد از ساعتی که غبار دود فرو نشست، میر آخور مذکور دید، که میدان جنگ صاف افتاده. بعده رفته، توپخانه شاه و غیره سامان، بدست یغمای خود آورده، و در تعاقب سرکار اشرف مبلغی راه رفته، و اسپان خود را دوانید، لیکن بر گردش نرسید، پس گردید.

و سرکار چون برق [آسا] شتابان، خود را در کوهستان خبیر رسانیده، چند ایام در کوهستان خبیر توقف گرفته. هر چند سردار محمد عظیم خان، جهت بدست آوردن شاه، بطایفه خبیریان تلاش نموده، ندادش.

هرگاه سردار موصوف از دره خبیر عبور نموده، داخل کابل گردیده. بعد از دوسه ماه خبر رسید، که خطه کشمیر جنت نظیر را خالصه رنجیت سنگه فتح نمود، و عبدالجبار خان فراری شده داخل کابل گردید.

سردار محمد عظیم خان ازین معنی در عظیم غم و الم مبتلا گردیده، دست افسوس می سائید، و چون مگس بر سر ندامت خود میزد، و از دست جبر جبار خان فریادها میکرد، که ای

(۱) الف: بر اسب فرار، و فیل کردار.

جبار! اینچه جبر کردی؟ که ملک کشمیر از دست دادی؟
لیکن با تقدیر ربِ قدیر چه تدبیر؟ - يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ
وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ - (۱)

چون خالصه سنگه، این تمامی ملکهای کشمیر و پشاور
و غیره که گرفته بود، بضرِبِ شمشیر، که چندین هزارهای
فوج لشکر خود را در میدان معارک برباد داده، و شرح
جنگهای خالصه سنگه دفتری عللحده میخواهد.

غرض ولایت کشمیر، در نزهت و صفائی بی نظیر، و محل
عیش و تماشا میباشد، دیده مردم تماشا بین، از نظاره آن محور
حیرت می شوند. بهشت برین را با او چه مشابهت؟ و روضه
جنت را با او چه نسبت:

بچشم (۲) کم نبینی ملک کشمیر

که صد فردوس پیشش خوشه چین است

لیکن دولت کشمیر، عجب تاثیری دارد. در هر خانه
حاکم [که] راه یافته، خانمان او را برباد فنا داده. چندین
ناظمان کشمیر، خراب و برباد گردیده، خرابی بنیاد سردار
محمد عظیم خان از دولت کشمیر بعمل آمده. و بنیاد سلطنت
خالصه رنجیت سنگه، که در عقل نمی آمد، از دولت دخل
کشمیر منهدم ساخته، برباد رفت.

(۱) قرآن، الحج ۱۳-۱۸ ج ۱۷

(۲) الف: خطه کشمیر را بچشم کم بین

که صد فردوس زو خونه چین است [۹]

در بیان آنکه بعدِ هزیمتِ شاه شجاع الملک از پشاور
میر صاحبانِ سنده در کشیدنِ شاهزاده محمد تیمور
از شکارپور بسیار سعی شدند

و جمعه خان بارکزی را بر پای نمودند، که با شاهزاده

بمدوح جنگ نموده، فراری شده و آمدن در شکارپور

تیغِ قلم تیز رقم، در معرکه آرائی این مدعا، چنین جلوه
بیان میدهد: که هر گاه سرکار اشرف، از مقابله میر علی خان
میر آخور، هزیمت یافته، در کوهستانِ خیبر (۱) رفته ستواری
گردید، و این خبر هزیمت شاه، در تمام اکناف عالم
شهرت گرفته، لیکن چند روز، خبر سرکار اشرف، محقق معلوم
نمی شد، که کجا هستند؟

میر صاحبانِ سنده بدریافت این خبر، یک مرتبه دست
طمع و توقع از خلافت سلطنت شاه شسته، و چشم اخلاص را
پوشیده، جانب شاهزاده محمد تیمور، که در شکارپور سرخوش
باده نشاط کامرانی بود، عرایض خود باین مضمون نوشته
فرستادند که:

”از تقدیرات الهی، مقدمه خلافت سرکار

همایون، باین قسم درهم برهم گردیده، که

(۱) ک: خیبرپور [؟]

احوال کما [هو] حقه اولیای دولت معلوم نیست که کجا نزول اجلال دارند، و طایفه بارکزئی در قرب و جوار شکارپور، بلکه در عین شکارپور توقف دارند، و او شان منتظر چنین وقت بودند، مبادا از روی ستیزه و کینه وری، با ملازمان شاهزاده، در مقام سرکشی در آیند، و چشم زخم رسانند، و فردا ما اخلاص کیشان، در حضور امنای دولت، محل عتاب و خطاب شویم، و فقرات نویس شرمساری گردیم، که چرا صلاح خیر ندادند. بفکر و رای خیرنمای ما هواخواهان همین میرسد، که ملازمان شاهزاده اگر از شکارپور تشریف فرمای طرف دیگر شوند، عین قرین مصلحت. و در این امر محض خیر دولت ملازمان شاهزاده متصور!

و بطرف عالیجاهان جمعه خان و مقصود خان نوشته فرستادند که:

«مقدمه سلطنت شاه شجاع الملک، باین قسم که بمطلب دولت نارسیده، از جنگ سردار محمد عظیم خان، چنگ مدعای خود، بجنای خون هزیمت رنگین ساخته، چنگ فرار نواخته است. سراغش معلوم نمیشود که کجا رونق افزای میباشند (۱). در حال توقف شاهزاده

(۱) الف: شده اند.

در [ملک] شکارپور، مقرون مصلحت دور اندیش نیست. از روی صلاح میباشد که ملازمان شاهزاده از شکارپور، منزل انداز طرف دیگری شوند، که بهتر است ایشان هم متحرک این سلسله گردیده. اگر بسخنان اهلیت و انسانیت، رفتن ملازمان شاهزاده گردد، زهی احسن، و الا بمقتضای مضمون:

چون ز اهلیت نگردد کارها صورت پذیر
چین ابرورا، کلید مخزن مقصود کن!

زیاده اختیار دارند، فقط.

از آنجا که عالیجاهان موصوف، بعد مطالعه این مراسله در کشیدن شاهزاده ممدوح از شکارپور، هر چند تمهیدات حیل وری در پیش نمودند، لیکن بحضور ملازمان شاهزاده پیش نرفتند. رفته رفته مابین ملازمان شاهزاده و عالیجاهان جمعه خان و مقصود خان، نوایر آتش جنگ شعله ور گردیده، از طرفین چند نفر سپاهیان کشته شدند.

آخر عالیجاه جمعه خان بارکزئی، از روی مصلحت، فرار اختیار نموده، رفته در اورنگ آباد، باتفاق عالیجاه مقصود خان هم مقصود توقف گردیده. اگرچه میر صاحبان سنده، بجهت کشیدن ملازمان شاهزاده [از شکارپور] تیرها در کمان تدابیر خود انداخته، بزور بازوی شعور و دانش تا گوش کشیدند (۱)،

(۱) الف: کشیدن گرفتند.

لیکن بر هدف مدعائی نخورده (۱)، ملازمان شاهزاده، شمشیر مردانگی بر کمر همت بسته، در جواب باصواب، جانب میر صاحبان سنده، فرمان جهان مطاع باین مضمون نوشته فرستادند که:

”از شرایط صداقت اخلاص کیشی، و هواخواهی که آن عالیجاهان خواص خیر خواه دولت ابد مدت میباشند، بسیار تعجب گردیده. امروز روز امتحان نقص و عیار (۲) زر کامل عیاران بوته صداقت اخلاص میباشد، و هم از قانون مخالف نوایان دغل اندیش آگاه شدن است.“

ملازمان شهزاده، باستظهار صداقت اخلاص آن عالیجاهان نشسته، خاطر جمع می باشند (۳). و این چه خیال محال اندیش، در سر صداقت اثر گرفته: که جمعه خان بارکزی را انگشت به کون داده بر پای کرده اند (۴)، که با ملازمان شاهزاده، محرک (۵) سلسله بی ادبی و فساد میگردد، و آن عالیجاهان بچشم تماشا می بینند، و استمداد (۶) نمی کنند، این چه

(۱) الف: نویسه. (۲) ک: عیار از.

(۳) الف: می باشم. (۴) الف: گرداند. (۵) ک: متحرک.

(۶) الف: استعداد.

سروت و چه اخلاص؟ و از کدام ننگ (۱) مسلمانی و قرب و جوار تصور نموده می شود؟
[مصرعه]

مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند
و تا خبر سرکار اشرف شاه با ما (۲) محقق
معلوم نگردد، رفتن ملازمان شاهزاده از شکارپور
محال. و اگر بفریب دنیای بیوفای (۳)
دو روزه بی اعتبار، دست فتنه و فساد کوتاه
ندارند، اختیار دارند، بیت:

هرچه آید بر سر فرزند آدم بگذرد
مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد

میر صاحبان سنده چون از مضمون جواب شاهزاده والا تبار مطلع شدند [سر] خیال، بحیب (۴) عاقبت اندیشی فرو برده، و دست (۵) تحمل در حلقه ابواب بردباری زده، طریق اصطبار (۶) در پیش گرفتند، و هر روز یک نغمه تازه از قانون لطایف الحیل، بذریعه عرایض می نواختند.

تا مدت چهل پنجاه روز، مابین شاهزاده و میر صاحبان سنده، در بزم گفتگوی، نسی حکایات و شکایات بلند آواز بود. در این صورت عالیجاهان مولا داد خان و خیرالله خان و مدد خان فوفلزنی آمده، در خدمت شاهزاده والا تبار حاضر شدند، و چند

(۱) ک: نیک. (۲) الف: شاه بابا. (۳) الف: بی وقار.

(۴) الف: بجهت (۵) الف: دوست [؟] (۶) اصطبار = صبر کردن.

کسان سپاه، از مردمان شهر، از قسم جولا و موجیان (۱) و قصابان و غیره اصناف گران جمع نموده، از نظر شاهزاده گذرانیدند، و لاف و گزاف، از خدمت گذاری و جان فشانی میزدند، و قسم ها (۲) می خوردند، که در دفع و رفع مخالفین دولت، خودها را معاف و مقصر نخواهیم کرد، و جان را نثار راه خدمات سرکار اشرف خواهیم نمود، و سوم (۳) حصه از پیدایش مالیات سائر شکارپور [از] شاهزاده مذکور میگرفتند، و دلجوئی شاهزاده می نمودند، و شاهزاده چشم انتظار براه سرکار اشرف داشت، و از صدور اخبار، آمین آمین میخواند [ند].

-۱۶-

در بیان نزول اجلال شاه شجاع الملک در شکارپور

و بجلدی تشریف بردن شاه پیش میر صاحبان سنده،

و عهد و پیمان کردن با امیران سنده، و باز

تشریف آوردن در شکارپور

توسن قلم مشکین رقم، در قطع منازل این مدعا، چنین تیز رو بیان میگردد که: هر گاه سرکار همایون از دره خبیر (۱) برآمده، رخ نهاد دیره غازیخان گردیده، چون نزدیک دیره مذکور رسیده، عالیجاه محمد زمان خان (۲) که ناظم دیره بود، بدریافت خبر هزیمت اوایای دولت، جمع آوری لشکر نموده، مستعد مقابله و محاربه گردید.

ازانجا که اولیای دولت، نظر بر صورت حال آوارگی خود، اقامت مقابله نگرفته، رخ تاب شده، روانه شکارپور، و برهبری [سید] میان ولی شاه سکنه شکارپور، از راه روجهان و کشمور (۳)، بطی منازل وارد شکارپور [شدند].

(۱) ک: خبیر پور [؟]. ج، الف: مانند متن.

(۲) رک: تعلیق نمبر ۳.

(۳) روجهان = علاقه نصیرآباد متصل جیکب آباد که مسکن قوم (بقیه بر پاورقی صفحه ۱۰۸)

(۱) موجی = کفش دوز. (۲) الف: و قسم های شاه بابا اولیای

دولت می برداشتند.

(۳) ب: ملازمان شهزاده از پیدایش سایر شکارپور، سوم حصه

مالیه، عوض مدد معاش به عالیجاهان مذکور عطا می فرمود. ج: و سیم حصه از پیدایش مالیات سایر شکارپور میگرفتند و دلجوئی

بعضی معاندین که فلک وار دغدغه داشتند، از پرتو مقدم آفتاب سرکار اشرف (۱)، خفاش وار، در آشیانه هراس پنهان شدند، و بروز مجال پرواز [و تردد] نداشتند.

سرکار اشرف بعد نزول اجلال شکارپور، در عرصه چند روز، از هست و نیست مالیات [شکارپور] و تمامی امورات واقف گردیده، دانست که ازین مالیات سایر شکارپور، حفظ اخراجات خوانچه سرکار اشرف هم نخواهد شد، و انتظام امورات دولت سلطنت، بدون خزاین متعذر، و هم توقف سرکار معلی در شکارپور، بجز سازگاری و موافقت میر صاحبان سنده صورت پذیر نخواهد شد.

اولاً: بشرط ورود شکارپور، دستخط های مبارک، مشعر بر نزول اجلال خود، و مراسم صداقت و اخلاص و خیرخواهی و شرم و ناموس داری، بمضمون مرغوب که راقم دستخط های مذکور این خاکسار بود نوشته، جانب میر صاحبان فرستاده، و بعد از چند روز، از روی مصلحت وقت، خود اولیای دولت، به بهانه زیارت فیض بشارت مخدوم حضرت لعل شهباز (۲)

(بقیه حاشیه ص ۱۰۷)

جمالی بلوچ است، [تاریخ بلوچستان ۵۳] و از سرحد سنده هشت میل فاصله دارد [سند گزیتیر ۹۱۴] اما کشمور در شمال غربی جیکب آباد بفاصله ۲۰ میل، و از سکر بفاصله ۸۰ میل واقع است [سند گزیتیر ۹۱۸] که بلوچیان دران ساکنند.

(۱) الف: سرکار اقدس. (۲) رک: تعلیق نمبر ۱۸.

قدس الله سره العزیز، بسواری کشتی ها، از ناله (۱) سند شکارپور، در عین موسم طغیانی، معه چند خوانین و عمله و فعله، تشریف فرمای بسمت امیران سنده گردیده.

هرگاه سرکار اشرف اعلی، زیر قلعه بکهر (۲) عبور فرمودند. مستحفظین قاعه مذکور، تفنگها بر کشتی سرکار همایون زدند، لیکن خیر خیر کنان، زورق های سرکار اشرف، چون برق بروی دریای قلعه بهکمر گذشتند و رفته در مکان دوهه لنگر انداز گردیده. میر صاحبان خیر پور، چون لنگر اندازی سرکار اشرف شنیدند، عالیجاهان امیران هر یک میر سهراب خان و میر رستم خان و میر مبارک خان، و دیگر صاحبزادگان سرعناً از خیر پور سوار گردیده، در مکان دوهه مشرف سلام سرکار اشرف اعلی گردیدند، و آداب عبودیت و اخلاص را بجا آورده، تحایف نفیسه از هر قسم، پیشکش نمودند، و در تعارف مهمانداری اولیای دولت، دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشتند.

به مد نظر اینکه صدر نشینان دولت و اقبال، که جرعه از جام جهان نمایی عقل و خرد نوشیده اند، شخصی [که] عزیز کرده ناز و نعمت خاندان عظیم الشان باشد، او را بچشم حقارت ملاحظه نمیکند، چه جائی که پادشاه باشد، امیران

(۱) ناله = یک شعبه کوچک دریا.

(۲) در ک بجای این کلمه نقطه گذاشته اند. اما بکهر

مقابل سکر بین دریای سنده است.

ممدوح بمد نظر (۱) بلند ناموسی خود، در بجا آوری مراسم میزبانی اولیای دولت، قصوری نکردند.

سرکار اشرف، میر صاحبان ممدوح را در خلوت خاص، شرف احضار داده، و بخلع تقرب سرفراز ساخته، و از گردشات روزگار غدار، بار (۲) شرم نام و ناموس، بر دوش اخلاص نیوش (۳) و همت میر صاحبان انداخته، و فقرات رنگین بند ناموسی و ننگ داری، بر صحایف خاطر امیران ممدوح نگارش داده، بخواند [ن] - بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيهَا وَ مَرْسَلَهَا إِنَّ رَبِّي لِيَغْفِرُ الرَّحِيمِ - (۴) تشریف فرمای حیدرآباد، که در عرصه دوازده پاس، لنگر انداز حیدرآباد گردیده.

درانوقت امیران حیدرآباد هر یک عالیجاه میر کرم علی خان و عالیجاه میر مراد علی خان، بتقریب نشاط، بر شکار تشریف برده بودند. هر گاه از نزول اجلال اولیای دولت، واقعه حیدرآباد بشنیدند ذایقه شکار (۵) در کام امیران ممدوح، ناگوار افتاده، سرعتاً ترک شکار، که یار دلخواه است نموده، و توسن خیالات را در میدان تفکرات دوانده دوانده، وارد حیدرآباد شدند، و از غفلت

(۱) الف: بملاحظه بلند ناموسی. (۲) الف: بار کرم نام ناموس.
(۳) سجع بندی اخلاص نیوش با دوش خیلی بارد است. زیرا دوش شنیده نمی تواند. (۴) قرآن، هود ۴۳ ج ۱۲.
(۵) در ک دوبار بجای شکار، شکارپور آمده، ولی صحیح نیست زیرا خود شاه شجاع از شکارپور حرکت کرده به حیدرآباد آمده بود، اگر میران سنده در شکارپور بودند، شاه شجاع برای دیدن ایشان تا به حیدرآباد نیامدی. از روی الف، ج تصحیح شد.

کار پردازان خود، نهایت در جوش خشم شدند، که از آمدن شاه، هرگز خبری و اطلاع ندادند، اگر خدا نخواسته، کدام غنیم دیگر می بود، چه فسادها می انگیزتند؟

غرض بعد این همه سخنان طوعاً و کرهاً به تعارف و تلافی اولیای دولت پرداختند. و بموجب [امر] معلم فکر دور اندیش، کتاب لطائف الحیل، پیش معلمان اولیای دولت کشاده، باب باب صداقت و خدمت گذاری و جان فشانی ها مطالعه نمودند، نحویکه همای طبع اولیای دولت، فریفته حطام تملق شیرین زبانی های خود نمودند.

سرکار اشرف اعلی، در صورت مشاهده چنین صورت اخلاص امیران ممدوح، نهایت سرخوش باده نشاط گردیده، امیران را بنوازشات شاهانه و عنایات خسروانه امیدوار ساخته، سلسله عهد و پیمان را در تحرک آورده. امیران موصوف هر چند از نظام (۱) سلسله عهد و پیمان، پهلو تهی کردند، و بسیار داستان حیلهوری خواندند، لیکن به پیش [قاری] قرائت مدعای اولیای دولت پیش نرفتند، و امیران را کما هو حقه قایم گرفت، تا عهد و پیمان با سرکار اشرف نکنند، هرگز رفتن سرکار از حیدرآباد نخواهد شد، و چند روز مابین سرکار اشرف، و امیران حیدرآباد، در عهد نامه مباحثه میرفت، آخر لاچار امیران موصوف متعهد عهد و پیمان گردیدند.

بموجب قسم کلام الله همین عهد نمودند: که دشمن سرکار اشرف اول دشمن ما ست، و دشمن ما دشمن سرکار.

(۱) الف: انتظام.

و خیر و شر و ننگ و ناموس دولتین حکم واحد دارد، و بر خلاف آن کوشیدن (۱)، گویا پشت به کلام الله دادن، خانه دولت و اقبال خود را خراب و برباد کردند (۲)، و در استمداد اولیای دولت از هر قسم و رسم، حتی الامکان خودها را مقصر نخواهیم داشت.

چون بعد این عهد و پیمان، سرکار اشرف از حیدرآباد، مراجعت فرمای خیرپور، و در وقت روانگی اولیای دولت، امیران حیدرآباد، مبلغ بیست و پنج هزار روپیه نقد و دیگر تحایف نفیسه پیشکش [سرکار اشرف نمودند] و چند سکه چنانچه محال گوسرجی (۳) و قلعه کون (۴) و گهڑی یاسین (۵) و سوم حصه محال روپاه (۶)، بجهت مدد معاش سرکار اشرف واگذار شدند. و هم مراسلات خود را در خصوص ادای مالیات مقرر دیهات متعلقه شکار پور جانب میر صاحبان [خیرپور]

(۱) ک: کوشیدند [؟]. الف: مانند متن.

(۲) الف: برباد دادن است. (۳) ک: کویزجی، که صحیح آن قرار الف، ب، ج: گوسرجی است، و در جنوب شرق شکارپور بفاصله تخمینی ۲۰ میل واقع است [سند گزیتیر ۸۲۴].

(۴) بیرون شکار پور بفاصله چهار میل بر راه گهڑی یاسین واقع است. (۵) گهڑی یاسین در جنوب شکارپور بفاصله ۱۸ میل واقع و در حدود ۱۸۷۰ م مالیه آن دولک و بیست هزار، و نفوس آن ۵۷ هزار و مشتمل بر ۹۹ ده، و مساحت ۳۰۲ مربع میل بود. [گزیتیر سکه ۲۲]. (۶) روپاه = سرزمین بین شکار پور و جیکب آباد که در شمال شکار پور واقعست.

نوشتند، که ماه بماه بموجب اقساط رسانیده باشند، و بهر حال رضا جوئی [خاطر] سرکار اشرف خواهد نمود.

هر گاه امنای دولت بعد مراجعت حیدرآباد، تشریف فرمای خیرپور گردیدند (۱) میر صاحبان خیرپور در بجا آوری خدمات و مهمانداری، و اعزاز و اکرام سرکار اشرف اعلیٰ، بهیچ وجه قصوری نکردند، و امنای دولت بموجب دستور عهد و پیمان امیران حیدرآباد، بمیر صاحبان خیرپور هم (۲) تکلیف عهد و پیمان نمود.

از آنجا که میر سهراب خان که دانای زمان و دیرینه سال و نشیب و فراز روزگار غدار دیده، و سردی و گرمی زمانه چشیده بود، از نمودن عهد و پیمان، با اولیای دولت، جواب صاف دادند و عرض کردند: که عهد و پیمان امیران حیدرآباد [که نموده است] کافی است، احتیاج جداگانه ندارد.

هر گاه امیران حیدرآباد، بایفای عهد و پیمان پرداختند، پس مقتدی را در پشت امام، اقامت نمودن ضرور است. و اگر او شان وفای عهد و پیمان نکردند، پس مایان را معذور انگارند.

هر چند اولیای دولت درین خصوص مبالغه بسیار نمود، لیکن فایده نشد. بلکه میر صاحب میر سهراب خان والی خیرپور، بر عدم رسائی هوش امیران حیدرآباد، افسوس میکرد و میگفت:

(۱) در ک، ج این جمله مغشوش است از الف تصحیح شد.

(۲) ک: خیر پور اسم تکلیف؟

که مهام پادشاهی مشکل، و از معرکه امیران حیدرآباد هرگز ایفای عهد و پیمان [پیش] نخواهد رفت. عبث خود را بدنام، و بقسم کلام الله مبتلا نمودند، تا دیده شود، که چه گلهای از نسایم گردشات روزگار غدار متبسم شوند.

اولیای دولت از عهد و پیمان میر صاحبان خیرپور مایوس، و لب به خاموشی مراجعت فرمای شکارپور [شدند]،

- ۱۷ -

در بیان مراجعت فرمائی اولیای دولت از حیدرآباد و خیرپور

و رسیدن در شکارپور و گرفتن سامان و جمع آوری لشکر،

و نمودن قواعد پلتن و در بحر فکر و تشویش شناوری نمودن

امیران سنده

قاری قلم خوش رقم، در قرائت سوره این مدعا، چنین خوش الحان میگردد که: هر گاه سرکار اشرف، بعد عهد و پیمان قسم کلام الله، تفاسیر (۱) آیات ننگ و ناموس و احادیث خیر و شر، بامیران حیدرآباد بیان نموده، رونق افزای شکارپور گردیده، حسب صلاح امیران ممدوح [قلم] نگهداشت لشکر سوار و پیاده [در شکارپور آمده] جاری نمود، و از هر طرف و جوانب، مرجع سپاه سوار و پیاده گردیده، و از خراسان چند خوانین، هر یک عالیجاهان نورمحمد خان الکوژی و بلوچ خان اچکزئی و عبدالوهاب خان و عبدالمجید خان بارکزئی بینی بریده و غیره خوانین معه جمعیت سواره و پیاده در شکارپور آمده، مشرف سلام سرکار اشرف شدند.

و از امراء میر افضل خان اسحاق زئی و خوانین غلام خانه

(۱) الف: و تفسیر. ج، ک: مانند متن.

هر یک عالیجاه خان شیرین خان جوان شیر و بیات و قزلباش و عرب و تاجک و غیره، عرایض مشعر بر خدست گذاری، و رسوخ اخلاص کیشی، با شرایط عهد و پیمان، به پیشگاه امسای دولت عرض می کردند، و استدعای تحرک رایات عالیات، بسمت خراسان می نمودند.

سرکار اشرف نیز در فکر و تهیه سامان استعداد و آمادگی خراسان بود، ولیکن در هر امور [از] امورات کلی و جزوی، مصلحت و مشورت با میران سنده می فرمود، و از هر احوال خام و پخته ما فی الضمیر خود، امیران سنده را مطلع و باخبر می ساخت و صلاح صواب می طلبید.

تا مدت دو سال اولیای دولت در شکارپور شیرین کام شهید کامرانی بودند. درین عرصه سامان جنگ از اتواب و تفنگها و جزائیل (۱) و باروت خانه، همه را صورت انتظام داده، و جمع آوری لشکر سوار و پیاده بهم رسانیده، در هفته دو بار قواعد پلاتن (۲) و شلکهای اتواب و تفنگها، بیرون دروازه هزاری (۳) مقرر نموده بود.

هر گاه بوقت سحر، صدای اتواب رعدنوا، بان لب دریا، بگوش هوش امیران سنده میرسیدند، موج صفت در پیچ و تاب اضطراب و بیقراری آمده، حباب وار حیران و سرگردان دریای بی کران تشویش و فکر می بودند و میگفتند: که

(۱) جزائیل یا جزایر = بندوق کلان و سلاح جنگ بود.

(۲) پلاتن = همان پلتن یعنی لشکر منظم است.

(۳) یکی از دروازه های شهر شکارپور.

چنین پادشاه نامدار، در قرب و جوار خود نشانیدند (۱)، دیده و دانسته خود را در رنج و بلا انداختند (۲)، و این تیشه غفلت و خطا کاری، بدست خود پباهای خود زدیم، تا ببینیم که عاقبت کار کجا سرکشد؟ و در شطرنج بازی شاه چه رخ نماید؟ و فیل این فساد در هندوستان کدام خرابی پردازد؟ و اسب این فتنه تا کجا تازد؟ و سواران و پیادگان شاه که جمع نموده است، بوزیر کدام تدبیر از عرصه شکارپور کشیده شود؟ که هنوز خود بدولت شاه، در ششدر حیرانی روزگار خود مات است.

هر وقت (۳) تدبیری صایب باید نمود، که مات شاه، از عساکر خراسان رخ نماید، و سمت (م) این بدناموسی در صورت عهد و پیمان مایان نه نشیند. و عقلا گفته اند: که سه چیز را کم نباید دانست:

اول: مخاصمت اعدا، اگر در ظاهرش بوقوع نیاید، صد چند آن از کمینش بوقوع خواهد رسید. دوم: شراریکه در نیم نفس عالم را بسوزاند. سوم: بیماریست که در اندکش اگر معالجه نکند، رفته رفته تسلط یابد، و معموره حیاتش زیر و زبر سازد.

فی الجمله امیران سنده، بمقتضای: نه یار رنجد و نه لعل

(۱) الف: نشانیدن. (۲) الف: انداختن.

(۳) الف: بروقت.

(م) الف: و وسیمه [؟] و سَمْت = بمعنی داغ کردن است [— غیاث].

بشکنند ، - بجهت کشیدن اولیای دولت ، خساره دولت و
 اخراجات بر خود هموار (۱) نموده ، رقم مدعا را در خصوص طلبانیدن
 سردار محمد عظیم خان از خراسان ، معه حشم ، از دفتر
 خانه دانش خود ، بنام وکلای خود نگارش دادند ، و انتظام
 مجموعه دولت ریاست خود را از دست ندادند .

-۱۸-

در بیان اطوار ظالمانه شاه در شکارپور

و بعد فوت سعادت‌مند خان الکوژئی، خانه او را غارت نمودن ،
 و متاع گرانمایه ازو بدست یغما آوردن ، و بحال منسوبان آنها
 گوناگون عذاب دادن ، و فرس ظلم را در میدان شهوت پرستی
 مطلق العنان تاختن (۱) و غیره وقوعات شنیعه

شحنه قلم که فقرات نویسنده خیر و شر ، که عبارت از عدل
 و ظلم است ، در دارگیز این ماجرا ، چنین آواز بیان میدهد که :
 هر گاه سرکار اشرف ، چند مدت از گلزار حکومت شکارپور ،
 گلهای کامرانی و عیش و عشرت ، بکام دل چیده ، و از مواید (۲)
 گوناگون نعمتها ، شیرین کام گردیده ، بعد سیار ریاض معاشرت (۳)
 کاری شده ، توسن سرکش ظلم را در میدان آرزوی نفس نافرجام
 میدوانید ، و جرعه‌ای از جام ستم [می] آشامید . هر جا که
 سراغ دختری باکره مطهره می یافت ، اشهب ظلم میتاخت (۴) ،
 و جای که چراغ دولت را فروخته میدید ، پروانه وار خود را
 رسانیده ، بتاخت و تاراج آن می پرداخت .

(۱) الف : ساختن [؟] (۲) مواید = جمع مایده یعنی دستر خوان .
 (۳) الف ، ج : مباشرت و زنا کاری . (۴) الف : بی باخت .

(۱) الف : همراه ج ، ک : مانند متن .

اولاً: خانه عالیجاه سعادت [مند] خان الکوزئی و نایبش عبدالعزیز خان، بعد وفات عالیجاه مذکور آوازه دولت او را شنیده، حکماً و جبراً [بحیث] تاراج آورده، دولت بسیار از نقد و جنس، از قسم طلا و زیورات مرصع و مینا کاری و جواهرات گران قیمت، و اسلحه از شمشیر جوهر دار کُردی و ایرانی و تفنگ های جواهر دار (۱) رومی و خیام گلگون کشمیری [و مشک و پشمینه] و شالهای عمده، و ظروف نقره و مسین، و غیره اثاث البیت او را همه در دست یغما آورده، و جهت پیدا کردن دولت عالیجاه مذکور، بعد این همه یغما، فرهاد وار تیشها (۲) بدست آورده، در کندن بی ستون خانه سعادت خان، در هر دیوار و زمین که گمان داشت تقصیر نکرده، بکن بکن بود، تا اینکه تمام زمین خانه عالیجاه مذکور را کُند، و از یافت دولت شیرین کام گردید.

بعد پس ماندگان عالیجاه مذکور از نساء، چند ایام در قید سخت مبتلا بودند، و تفنگ جزایر (۳) بر شانه مستورات بیچاره گذاشته، در آفتاب استاده میکردند. انواع انواع عقوبت، بحال آن عاجزان می نمودند. و بجهت جستجوی عبدالعزیز خان تلاشی بسیار کردند که بدست آید، لیکن نامبرده، بدست اولیای دولت نیامده. آخر مبلغ هفت هشت هزار روپیه عوض جرمانه، از پس ماندگان عالیجاه مذکور باز یافت نموده، بعد رهائی داد.

(۱) درک: مغشوش است، از الف تصحیح شد.

(۲) الف: تیشه کلنگها. (۳) الف: تفنگ خرابی.

مین بعد آن مبلغ دو لک روپیه عوض "کوه نور" که خالصه رنجیت سنگه در حین قید اولیای دولت [گرفته بود] از گماشتگان ساهوکاران شکارپوری واقع امرتسر (۱) طلب نمود (۲)، چنانچه چند بازوی معتبر (۳) ساهوکاران: هر یک سیه تندن مل و سیه گلاب رای وغیره در صندوق خانه پیش [محمد] قدیر خان صندوق دار نظر بند کنانیده، دم بدم شعله خشم بر فروخته، تاب و دهشت بر ساهوکاران می انداخت، که زود مبلغان مذکور، داخل صندوق خانه سرکار نماید، و در صورت عذر اهمال، در حق ایشان خوبی و بهبودگی نخواهد شد، و آب و آبروی و عزت خود نریزند.

ساهوکاران عرض میرسانیدند: که مایان خود، داخل صندوق خانه سرکار می باشیم، احتیاج ادخال مبلغان نیست. لیکن شاه عدل و انصاف فرماید. شاه تبسم فرموده، سر رشته مطلب خود را از دست نمیداد. تا اینکه چند ایام، مابین سرکار اشرف و طایفه ساهوکاران، گفتگوی سیرفت.

چون قاعده سرکار اشرف بود، که بوقت سحر بر اسب [دلخواه] خاصه سوار گردیده، بجهت هوا خوری رفته تشریف بیرون شهر تا ناله سنده میروند. روزی که برای هوا خوری

(۱) الف: انبرت سر.

(۲) این چند جمله درک، الف پریشان و مغشوش است، از ب تصحیح و الفاظ زایده بی معنی حذف شد. در ک چنین است: واقعه امرتسر، باولیای دولت ... بود از ساهوکاران طلب نمود.

(۳) ک: متمبر [؟]

رفته، در ناله^۱ سنده کجاوهای پوش دار خراسانی دید، و اسپ را دوانید، معلوم نمود: که این کجاوهای مستورات عالیجاه جمعه خان فوفلزئی میباشند، که از ترس شاه، بیرون جانب قریه^۱ بیجانچی (۱) میرفتند.

شاه همان وقت بعالیجاه [آقا] نیکو خان خواجه حکم داد: که در میان عورات رفته ملاحظه نمایند، که کدام دختری باکره^۱ جمیله^۱ لایق هم آغوشی سرکار باشد، زود باخبر سازند. خواجه مذکور چون در میان عورات رفت [های و هوی و] فریاد و فغان از قانون وجود زنان خاست. آخر دختر عالیجاه جمعه خان که نامزد شده بود دید، چه دختری؟ بلکه اختر آسمان خوبی بود. بیت:

دل آرامی که مه وقت کمالش

تجلی کسب کردی از جمالش

سریر حسن را زیبا نگاری

بر اورنگ رعونت گلعداری

سرکار اشرف چون چنین [تعریف حسن دختر] شنید، در ساعت زمام شتران کجاوها، حکماً بدست خواجه^۱ مذکور داده، کشان کشان آورده، داخل اندرون شهر شکارپور نمودند. و عالیجاهان مولا داد خان و مدد خان و خیرالله خان فوفلزئی را به پیشگاه اشرف بار احضار داده، بابت تزویج دختر مذکور

(۱) بیجانچی = در جنوب غربی شکارپور بفاصله ۳ میل از گوسرجی

واقع و دهکده مشهور است [سند گزیتیر ۱۸۲۰].

فرمایش (۱) نمود، کجاوها را حواله^۱ عالیجاهان مذکور نمود. هرچند عالیجاهان مذکور، بسبب نامزدگی دختر مذکور، بحضور اولیای دولت، فریاد و فغان نمودند، لیکن مؤثر نگردیده، بعد از چند روز تیر کمان را، بخانه^۱ دختری فرستاده، موجب رسم و آئین شاهانه، تزویج نموده، در دولت خانه^۱ خود آورده، با زور بازوی قوت، کمان مباشرت را کشیده، تیر اندازی باو می نمود.

فی الجمله بسبب اینچنین ظلمها و نظر بند نمودن ساهوکاران را، و بزور بردن دختران باکره از خانهای مردم، در شهر شکارپور تفرقه واقع شده، و رعایای غربای شکارپور، بمعاینه^۱ این رفتارهای ظلم فرعونی، چون رود نیل در تلاطم اضطراب و بریشانی آمدند. و عرایض مشعر بر ظلم اولیای دولت، بحضور میر صاحبان سنده [عرض نمودند، و استمداد موسوی از ید بیضا و عصای عدالت و غور رسی خواستند].

میر صاحبان سنده، بعد دریافت چنین رفتارهای ظلم و تعدی شاه، عالیجاه نواب ولی محمد خان مشیر تدبیر امیران حیدرآباد و عالیجاه حمزه خان تالپر، از طرف امیران خیرپور، بجهت رستگاری ساهوکاران، و باز داشتن از امورات شنیعه، مامور خدمت اولیای دولت کردند (۲)، و در حین استیلام سرکار اشرف، در خلوت سخنان نوش آمیز نیش انگیز را بسمع اولیای دولت

(۱) الف: فهمایش.

(۲) ک: شدند.

رسانیدند، و چند روز مابین سرکار اشرف و وکلای امیران سنده،
 معرکه ارائی این قیل و قال میرفت، و این مسئله مشکله
 رستگاری ساهوکاران حل می نگردید.
 آخر رفته رفته از خزانه العلوم دانائی، حل این مسئله
 نمودند: که مبلغ یک لک روپیه، عوض دعوی جواهر "کوه نور"
 و بابت مال مقصود خان و جمعه خان بارکزی، از ساهوکاران حصول
 نموده، عاید خزانه سرکار اشرف نمودند، و موجب نجات و
 رستگاری ساهوکاران شدند. و مراسله از شاه، جانب خالصه
 سنگه، در باب حصول مبلغ مذکور بابت "کوه نور" به
 ساهوکاران نویسانده دادند.

بعد وصول مبلغان، سرکار اشرف، ساهوان (۱) را بخلاص
 فاخره سرافراز نموده، بدلاسانی و استمالت آنان پرداخته، رقم
 استمالت از دفترخانه عاطفت، بنام ساهوکاران و غیره رعایای
 خاص و عام نگارش دادند. [لیکن مار گزیده از ریسمان می
 ترسد] ساهوکاران و رعایای شکارپور، از ظلم سرکار اشرف،
 همیشه در هراس، و جهت رفتن شاه از شکارپور، آمین آمین
 میخواندند.

لیکن - کئل " آمر مَرهون * بآوقاتیها - (۲)، اولیای
 دولت، مدت دو سال از ابتدای سنه یکهزار و دو صد و سی و
 چهار هجری لغایت (۳) سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری

(۱) الف: ساهوکاران و رعایای شکارپور را نوازش نموده بدلاسانی.
 (۲) مقوله عربیست یعنی هرکار وابسته بوقت آنست.
 (۳) ک: مطابق.

در شکارپور دایر بوده. تا اینکه امیران سنده، وکلای خود
 را جانب خراسان، پیش سردار محمد عظیم خان فرستاده، تجویز
 اخراج شاه از شکارپور بعمل آمده، فقط:
 شاهیکه بر رعیت خود میکند ستم

مستی بود که از بدن خود خورد کباب

* * *

نماند ستمگار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار

- لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ - (۱) برهائی است قاطع. زیاده
 زیاده است (۲).

(۱) قرآن عراف ۴۴ ج ۸.

(۲) شاه شجاع در واقعات خود نگاشته خویش، مسئولیت ناکامی
 خود را تماماً بدوش امیران سند انداخته و آنها را بدعهد وانمود میکند.
 ولی ظاهر است که درینجا اضافه ستانی و ستم نموده و مردم را مجبور
 ساخت، که برای نجات خود، بدعوت سردار محمد عظیم خان اقدام
 کردند. نوشتههای مؤلف این کتاب که وقایع چشم دید خود را
 می نویسد و مخالف شاه هم نیست، درین مورد دلیل بیراهی و تعدی
 شاهست، ووی چنین نقاط ضعیفی را در شخصیت خود داشت، که
 بتلاش سلطنت موروثی همواره آواره بود، و بالاخر سر خود را درین
 راه گذاشت. اگرچه اسرای سند هم نمی خواستند که در شکارپور
 نفوذ شاهی دوام کند، و درین راه علناً تحریکها میکردند، و
 میخواستند شر شاه را بخورد هموطنانش دفع نمایند. ولی اگر شاه،
 براه راست رفتی، و رعایا را نیاززدی، بچنین حالت گرفتار نیامدی.

وکیل، باین مضمون نوشتند (۱) که :

”امنای دولت را خیال تسخیر ولایت خراسان، و استیصال معاندان بسیار، و در ملک شکارپور روز بروز جمعیت لشکر و سامان محاربه و مجادله گرفته میروند. بعد استحکام اساس جمعیت، تشریف فرمای خراسان خواهد شد. و امرای خراسان، تمامی باولیای دولت، همدم مصلحت و هم اتفاق بنظر می آیند. هر گاه پای سرکار اشرف در خراسان رسید، همانوقت پای سرکار از خراسان کشیدن، مشکل و دشوار خواهد شد. و فیما بین ما و اشرف الوزرا از قدیم، سلسله سبب و اخلاص کیشی در انتظام. نظر بران مراسم خیر خواهی و بهبود خاندان عظیم الشان، از همه جهات ملحوظ خاطر صداقت مظاهر داریم. پس رای خیر نمای ماهواخواهان، متفق بران است، که خود بدولت سردار، معه چشم رونق افزای شکارپور گردد، که بانفاق یکدیگر انتظام [مجموعه] جمعیت اولیای دولت، گسیخته شود، از راهی که آمده است، بهمان راه روانه نموده (۲) شود، و هم مبلغان کلی عوض اخراجات و مالیات سنده، خدمت سردار نموده خواهد (۳) شد.“

(۱) ک: نوشتند مضمون مدعی که امنای ...

(۲) الف: روزانه خواهد شد.

(۳) الف: سردار نموده شود.

در بیان رفتن سیادت و شرافت پناه سید محمد کاظم شاه بطریق رسالت

پیش سردار محمد عظیم خان در کابل، و بوعدهای عظیم او را خوش نموده، معه حشم عظیم همراه خود آورده،

اولیای دولت را از شکارپور کشیدند

صرف قلم جواهر رقم، زر کامل عیاری این مدعا را در مکیال بیان چنین سنجش می نماید که : امیران سنده بعد استدراک اینچنین روشهای ظلم سرکار اشرف، و مشاهده شاهد جمعیت او، که روز بروز بمشاطگی قوت، بارایش سپاه و خط و خال سامان، زیب تازه گرفته میروند، مانند شانہ در گیسوی مدعا پیچیده در آویخته، آئینه تدبیر در پیش روی خیال، بزانونی فکر و اندیشه گذاشته، صورت اخراج اولیای دولت را از شکارپور میدیدند، که به چه نحو صورت کشیدن شاه صورت وقوع یابد.

رفته رفته تمثال طلبانیدن سردار محمد عظیم خان از خراسان، در مرات مدعای خود مشاهده نموده، عالیجاه سید محمد کاظم شاه، وکیل خود را طرف کابل، نزد سردار محمد عظیم خان فرستادند، و هم عرایض خود را بعبارات رنگین، بوساطت

هر گاه وکیل مذکور، باین همه محاکات و مدارجات، روانه کابل گردید (۱)، سرکار اشرف بدریافت این خبر، فقرات نویس تشویش و حیرانی گردید، و جوش اندیشت (۲)، بر حصار وجودش استیلاء آورده، و از بس تشویش، چون سیماب بیقرار شده، جانب امیران سنده نگارش نمود که:

«اگرچه صورت [خوب] و زشت، و تمثال نیک و بد [خود را] هر کس در آئینه مدعای خود، خوب می بیند، لیکن بسبب فرستادن وکیل، پیش سردار محمد عظیم خان، سرکار اشرف را عظیم تعجب دست داده، که باوجود (یکه) مثل سرکار، پادشاه نامدار، در پهلوی و قرب و جوار نشسته، فرستادن وکیل پیش محمد عظیم خان و طلبانیدن او، از چه مصلحت و از چه اراده، در میزان عقل سنجیده اند؟ هر گاه کدام مخالف اطراف، در نواختن قانون مخالفت آن عالیجاهان سرکشیده باشد، بفضل الهی و اقبال غد و مال (۳)، گوشمالی آن مخالف نوایان ساز ناسازگاری، بیک اشاره گوشمالی انگشت تدابیر سرکار اشرف بعمل خواهد آمد.»

و ازین قسم چندی نواهای بلند ناموسی و عاقبت اندیشی، از قانون قلم خوش رقم، در مجلس فهمایش امیران سنده در نوا

(۱) ک: گردد. (۲) اندیشت[؟] = جمع اندیشه، استعمال نا روای بارد است. (۳) ک: عز و مال. الف، ب: مانند متن.

آورده، لیکن در گوش سماعت نیاوردند، سوالی و جوابی دیگر می نوشتند، که ما هواخواهان خلاصه خیر اندیش سرکار اشرف می باشیم. رفتن وکیل مایان جانب خراسان، از روی مصلحت بعضی مطالب ضروریست.

اولاً: وکلای (۱) صاحبان انگلیسی بهادر، در حیدرآباد آمده اند، و عجب نعمات ناساز، از قانون مدعای خود می نوازند، که ممکن آن ناممکن است. از روی نگاه دور اندیشی و مصلحت وقت، سردار محمد عظیم خان را از خراسان طلبانیده ایم، که تا بر اهالی انگلستان، نیک معلوم شود، که امیران سنده و اولیای خراسان، باهم یک اتفاق دارند.

و دیگر اینکه باره ننگ سرکار اشرف بر گردن ما هواخواهان است، انشاء الله تعالی بسعی و سر فروشی (۲) ما هواخواهان، معشوقه دولت و سلطنت، هم آغوش اولیای دولت گردد، که عین سرخ روئی و بلند ناموسی ما اخلاص کیشان است. دیگر هیچ یک خیال ما هواخواهان نیست و نخواهد بود. سرکار اشرف ازین معنی بالکل خاطر مبارک مطمئن فرماید عهدی که بسته ایم، بسته همان عهد و پیمان میباشیم.

با وصف این همه عرایض معروضه امیران سنده، صورت اطمینان در مرآت خیال سرکار اشرف جلوه نمایی نگردیده، بلکه یقین دانسته: که طلبانیدن محمد عظیم خان، محض برای

(۱) الف: وکلای سرکار انگریز بهادر. (۲) الف: سرجوشی.

کشیدن سرکار اشرف خواهد بود . دم بدم مثل قلم ، در سیه چاه مداد اندیشه غوطه خورده ، فقرات حیرانی (۱) می نوشت ، و از گلبن خیال گوناگون ، گلهای (۲) رنگارنگ می چید ، و در بحر این اندیشه ، هر چند بزور بازوی شعور و دانائی ، شناوری میکرد ، لیکن از کنار مدعای خود ، نشانی نمی یافت . و حیران این ماجرا بود ، خون جگر میخورد و دم نمی زد ، و از آمدن سردار محمد عظیم خان ، در عظیم قلم اندیشه افتاده ، و منتظر تماشای این شطرنج بازی روزگار گردید .

-۲۰-

در بیان آمدن سردار محمد عظیم خان بموجب استدعای امیران سنده و وقوع گفتگو مابین اولیای دولت و امیران سنده و سردار محمد عظیم خان

و از تدبیرات امیران سنده ، اولیای دولت ، بخیر و عافیت متوجه

لودیانه (۱) ، و سردار محمد عظیم خان عزیمت فرمای خراسان ،

و امیران سنده جلوس فرمای مسند ریاست سنده [نه جنگ شده ،

شاه از هوا آمد و بهوا رفت]

شاه قلم که شاهسوار تومن سخنوریست ، رخ نهاد این داستان گردیده ، بار این همه وقوعات بر فیل مدعا انداخته ، بمنزل مدعای رسانیده میشود که : هر گاه سید محمد کاظم شاه ، از جانب امیران سنده ، بطریق رسالت روانه کابل کردند (۲) ، از گلستان ملاقات سردار محمد عظیم ، گلهای مراد بکام دل فراهم چید (۳) . و کیل موصوف دسته گلهای رنگین زر کشیر (۴) ، در نظر سردار ممدوح جلوه ناز داده ، راغب شکارپور نمود .

(۱) در ک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند ، از الب نوشته شد .

(۲) الف : گردید . (۳) ک : چید .

(۴) ک : رنگین از کشمیر ، در نظر .

(۲) الف : گلهای افکار می چید .

(۱) الف : خرابی .

سردار موصوف نیز فریفته^۱ رنگ و بوی گل‌های زر کثیر (۱) گردیده، معه^۲ برادران و سرداران هر یک سردار دوست محمد خان و سردار شیر دل خان و امرای عالیشان به جمعیت^۳ عساکر چهل پنجاه هزار خوش اسپه (۲) و جوانان زره پوش، که نهنگ دریای جنگ بودند، معه^۴ وکیل امیران سنده از کابل برآمده، از راه احمد شاهی، بقطع منازل، وارد مکان دادهر (۳) سرحد والی قلات گردیده. سرکار اشرف از ورود سردار محمد عظیم خان در مکان دادهر (۳)، نهایت در هراس آمده، دستخط‌های مبارک، بجهت دریافت نقص و عیار زر اخلاص (۴) و صداقت، بطرف امرا^۵ و خوانین که هم‌رکاب سردار ممدوح بودند، بطریق اخفاء نوشته فرستاد که:

”سردار محمد عظیم خان، چون آهوئی بدشت

ختن مراد آمده و بر طبق مضمون:

صید مقصودی که من در آسمان می‌خواستم
در زمین اکنون، بدام بخت مقصودم فتاد
در حال صلاح آن امرائیکه خود را از خویشان
و هواخواهان سرکار اشرف می‌شمارند چیست؟ که

(۱) ک: گلهای از کشمیر [؟].

(۲) ک: هزار خویش دسته^۶ جوانان [؟].

(۳) این کلمه در ک نیست از الف گرفته شد، ذاهر در ده میلی جنوب غرب سبی، سرحد سنده و بلوچ بود.

(۴) ک: از اخلاص [؟].

مقدمه نزدیک آمده است، هر چه که ما فی الضمیر آن عالیجاهان بوده باشد، زود بعرض رسانید، که دانسته^۷ سرکار اشرف گردد.

خوانین مذکور، در جواب بذریعه^۸ عرایض بعرض رسانیدند که:

”مایان از حلقه بگوشان و خدمتگذاران و جان فشانان سرکار اشرف می‌باشیم، و برای دولت سلطنت سرکار تشنه لب، بلکه یعقوب صفت از بس انتظار [مفارقت یوسف لقای سرکار اشرف، چشم بی نور گردیده، که بعد از مدت، نسیم این پیراهن] یوسف سلطنت اولیای دولت، بمشام آرزو رسیده، که روشنی افزای دیده^۹ مدعایم (۱) گردیده. خدا نخواستہ هر گاه سردار محمد عظیم خان با سرکار اشرف، در میدان مقابله، چنگ جنگ در نوا آورد، انشاء الله تعالی در عین (۲) نواختن چنگ جنگ، آهنگ خارجی از قانون ناساز کاری بر آورده، خود ها را از سردار محمد عظیم خان جدا ساخته آمده، ملحق رکاب سرکار اشرف خواهیم شده و این شکار که عبارت از محمد عظیم خان میباشد، پبای خود بدام صیاد می آید، او را گرفتار ساخته، بسرکاز اشرف خواهیم داد.“

چون چنین عرایض خوانین مذکور، به پیشگاه اولیای دولت رسید، باری شاهد جمعیت، هم آغوش سرکار اشرف گردیده،

(۱) الف: مرادم. (۲) الف: در حین.

و صورت اطمینان از مرآت آرزویش رخنمای شده. در ساعت همین احوال خوانین مذکور، در حیّز تحریر و تعبیر (۱) آورده، جانب امیران سنده فرستاده و هم اعلام نمود: که حال اندک استقامت آن عالیجاهان بکار است.

چونکه دستور پذیرنده افغانان خراسان است، هر جائیکه چراغ دولت افروخته بینند، پروانه وار هجوم می آرند. و در مجلسی که سفره شیرین [مکنت] گسترده یابند، مگس وار رجوع نمیگیرند (۲). هر گاه خوانین خراسان، صورت اتفاق سرکار اشرف و آن عالیجاهان، در آئینه خیال ملاحظه نمودند، همانوقت بی جنگ آمده، برکاب نصرت مآب ملحق خواهند شد، و این فتح و فیروزی، هم آغوش اولیای دولت خواهد گردید، و نقش نیکنامی و علو همتی آن عالیجاهان، تا ابد یادگار عرصه روزگار خواهد ماند (۳). و این ارتفاع ناموس آن عالیجاهان، در شهر و تمام اکناف عالم جلوه نمائی خواهد گرفت، و منفعت این دولت بلند ناموسی، نصیب حال آن عالیجاهان خواهد شد.

ازانجا که امیران سنده در اصل، لباس کشیدن امنای دولت از شکارپور، بخیاط اندیشه (۴) و صلاح، موافق اندام استعداد اولیای دولت، بگز تدبیر پیموده، و به مقراض فکر صایبه بریده، و برشته سوزن تجویز و حیلله دوخته بودند، با وجود نوشتن فقرات رنگین از بلند ناموسی، هرگز در دل امیران سنده

(۱) الف: تقریر. (۲) ک: میگزیدند. الف: مانند متن.

(۳) الف: خواهد شد. (۴) ک: اندلیث [؟].

سرایت نمیکرد، و اصلاً [ملتفت] نوشتجات اولیای دولت نمیشدند، و در پی حصول مدعای خود، بیش از پیش میکوشیدند. تا اینکه میر صاحبان حیدرآباد و میر صاحبان خیرپور از روی خیر و دفع شر، باده مدعای را در شیشه اتفاق بین خود بند نموده، امیران حیدرآباد هر یک عالیجاهان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان و دیگر امیران و امیران خیرپور هر یک عالیجاه میر سهراب خان و میر رستم خان و غیره امیران معه قشونات موفور و آلات محاربات: اتوپ و تفنگها و شمشیرها و سپرهای کلان، که در سایه آن شیر ماده با شیر بچها خواب کنند، و خیام گلگون و لواهای بوقلمون و غیره سامان رزم و بزم، از حیدرآباد و خیرپور بنا بر مقابله و مصالحه سردار محمد عظیم خان بر آمده. به قطع منازل، مشورت کنان عبور دریا نموده، وارد لاژکانه (۱)، و چند ایام درانجا توقف گرفته، بعده سلسله عزیمت را بحرکت آورده، در مکان قبه مرحوم محمد شاهل عباسی (۲)، منزل انداز گردیده. خیام گلگون درانجا مضراب نموده، توپخانه تدابیر خود را آتش دادند. آنچه که

(۱) ک: لدوکانه [؟] که صحیح آن لاژکانه است، در (۱۲) میلی جنوب غرب شکارپور برکنار راست دریای سنده.

(۲) ک: محمد شاهلی عباسی. ولی صحیح آن مطابق الف، ب، ج محمد شاهل است، و این نام سندهی است، و جای معروفیست در لاژکانه. مردم آنرا شاهل محمد هم گویند. از لاژکانه ۶ میل فاصله دارد. (سند گزیتیر ۳۹۸).

باروت خانه از فن و دانش خودها، در صندوقخانه استعداد دانشوری و حيله سازي خود داشتند، همه را صرف اين معرکه آرائي [مي] نمودند، فقط.

-۲۱-

در بیان آنکه امیران سنده از روی تجویز عاقلانه اسنای دولت را از شکارپور کشیده بطرف خود طلبانیدند

قانون قلم مشکین رقم، در نواختن نعمات این مدعا، در محفل بیان، چنین بلند آواز میگردد که: در سنه یکهزار دوصد و سی و شش هجری، سردار محمد عظیم خان، بموجب استدعای امیران سنده، بقطع منازل، منزل انداز مکان بهاگ (۱) گردید. همانوقت فیما بین امیران سنده و سردار (۲) موصوف، بر وجه اخراجات معهوده مالیات مقرر، که از خبر (۳) انجام داری آن هراسناک بوده گفتگوی واقع، و ارغنون ناسازگاری از طرفین در نوا آمده. سردار ممدوح، مطابق انجام، عوض مبلغان اخراجات، که از هر منزل از کابل تا شکارپور یک لک رویه مقرر در (۴) انجام نموده بودند، بدل مالیات مقرر از امیران سنده درخواست نمود.

چون از قرار منازل، مبلغان باین (۵) اخراجات، در
 (۱) بهاگ = بفاصله ۳۳ میلی جنوب داهر بر راه شکارپور واقع بود.
 (۲) الف: سرداران (۳) الف: که از چیزی انجام ادای آن
 در بهاگ بود

(۴) الف: مقرر و انجام نموده بودند، بدون مالیات

(۵) الف: بابت اخراجات

نظر امیران سنده بسیار آمده، و هم صورت این ماجرائیکه مابین سردار محمد عظیم خان و سرخیلان [جهوش] زمزمه بی اتفاقی، از چنگ ناموافق در نوا، و چنگ موافقت و اتفاق، در بزم آرزوی اولیای دولت می نوازند (۱)، چون امیران موصوف از زمزمه مذکور آگاه شدند، این نوای خوش نمایی را عین مراد خود دانسته، بیک بار تار ستار انجام معهوده را بدست بی پروائی، گوشمالی پیچ و تاب [داده] گسیختند، و در خواندن مقام دیبک (۲) که عبارت از متمردي است آمدند و از دادن اخراجات معهوده مالیات مقررہ متعذر، و قدر قلیلی دادنی کردند. سردار مدوح، هرگز باقبال آن نه پرداخته، در فکر معارک آرائی گردید.

چون امیران سنده، ازین اراده سردار موصوف مطلع شدند، و زمزمه چنگ [بنای] جنگ بگوش شنیدند، بعده از روی مصلحت، و کیل مقرر خود (۳) را معه عرایض، به پیشگاه سرکار اشرف، در شکارپور فرستادند، و بکمال عجز و تملق که روش روزگار است بعرض رسانیدند که:

”بر رای جهان آرای روشن است: که طلبانیدن

سردار محمد عظیم خان در خراسان، از

روی مصلحت ملک داری و نشان دهی.

(۱) ک: بنوازند

(۲) دیبک = یکی از مقامات موسیقی هندوست که گویا با ترمز و

سرشاری نواخته می شود.

(۳) الف: معتبر خود

وکلاهی اجلاهی سرکار انگلیسین بهادر، صورت وقوع یافته بود، و حالا وکلاهی اجلاهی سرکار مدوح، بعد (۱) انتظام مهام مرام خود (۲) روانه انگلستان گردیدند. در حال سردار محمد عظیم خان، دهان صنادیق طمع، چنان کشاده دارد [که] اگر گنجهای روی زمین، دران (۳) انداخته شود، هرگز پُری ندارد، و خیال بیهوده مأل مقابله در سر گرفته است. با وجودیکه صورت نفاق و اتفاق امرا و خوانین، بر مرآت ضمیر، که انطباع (م) پذیر اشراقات (ه) عالم قدس است، انعکاس پذیرست. با وصف این همه حال، مایان از روی مصلحت و عاقبت اندیشی، پاسر لحاظ مراسم دوستی مرحوم اشرف الوزرا و وزیر فتح خان در مقاومت مقابله با سردار مدوح نهایت چشم پوشی می نمائیم، و طریق تحمل و بربادی را از دست خودها نمیدهیم، که بفریب دنیایی بیوفا، کشت و خون مسلمین طرفین نگردد.

لیکن سردار محمد عظیم خان باغواهی دولت

(۱) ک: بر انتظام. (۲) ک: خود گاه روانه.

(۳) ک: زمین داران [؟] (م) ک: انتفاع.

(ه) الف: اثر جات. ک: اشراقات. ولی اشراقات بمعنی روشنی هاست.

کشمیر و لشکر خراسان می نازد، و تومن آرزوی خود را، در میدان سرکشی میتازد. ازانجا که چون پرتو چراغِ عمرِ صیدی پایان رسد، با ضیغم شرزه جنگ آغاز کند. با وجودیکه مثل سرکار اشرف پادشاه نامدار شجاع، پیش امام خود داشته باشیم، از سردار محمد عظیم خان چه خیال داریم؟ او را بدبختی برداشته است، که چنین خیال بیهوده (۱) مآل نموده است. این همه (۲) آثار طلوع آفتاب و مراد، از مشرق دولت و اقبالِ اولیای دولت است.

امید داریم: که سرکار اشرف فوراً از شکارپور معه سامان، نهضت فرماید منزل قبه محمد شاهل (۳) عباسی شوند، که این قاشقِ خون جان ناتوان خود را برکاب سرکار اشرف نثار خواهیم نمود، و سعادت ابدی حاصل نمائیم.

سرکار اشرف، بعد ملاحظه معروضات امیران سنده (۴)، و از شنیدن سخنان وکیل، چند روز با مدبرِ اندیشه در رای (۵) خود مشورت میکرد. آخر طوعاً و کرهاً، از روی مصلحت دور اندیشی، اولاً حرم محترم خود را معه اسباب نقد و جنس

(۱) الف: ویدمال. (۲) ک: این چه آثار.

(۳) ک: محمد شاهی [؟]. الف، ب: محمد شاهل، که صحیح

است.

(۴) ک: سند بوده و از شنیدن. (۵) الف: و اسرای خود.

نقیسه، روانه ملک امیران سنده، بآن لب دریا نموده. و در دستخط مبارک چندین آیات بینات ننگ و ناموس، و احادیث حمیت و غیرت نوشته، جانب امیران موصوف فرستاده. و بعد از چند روز باز شهزاده محمد تیمور خلف الصدق خود را مامور نمود. و همین مضمون دستخط مبارک، رقمزده کلک خیال منشیان گردیده (۱) که:

”سابق حرم محترم، بدولت خانه آن عالیجاهان فرستاده شد. حالا قره (۲) باصره عظمت و کامگاری و غرقه (۳) ناصیه دولت و بختیاری، شاهزاده محمد تیمور را روانه نمودیم. ازانجا که آن عالیجاهان بمقتضای ذات و صفات بلوچیه (۴)، در مراتب ننگ داری و علوهمتی، شهره آفاق اند، که هر کس وضع و شریف، از حسن ننگ داری و جوان مردی آن عالیجاهان دامستان طراز و افسانه روزگار اند (۵). نظر بران: اولاً حرم محترم، دوماً شاهزاده کامگار روانه نموده شد. این همه بار ناموس، بر گردن آن عالیجاهان است. باید که نهال این ناموس را

(۱) الف: کردند. (۲) قره = روشنی که در، ک: قوه [؟] و در

الف: قره است. (۳) غره = سفیدی جبین، که در ک: غره [؟] است.

(۴) میران سند تالپوری بودند، و تالپور یکی از قبایل بلوچ است.

(۵) ک: روزگار دارند.

که - أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَقَرُّعُهَا فِي السَّمَاءِ - (۱)
 دارد، بزلال همت و بلند ناموسی پرورش داده،
 سیار بوستان ننگ داری که - اِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ
 الْقَتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا [فِي الْبِلَادِ] - (۲)
 است خواهند شد. و در پی زرد روئی گلهاي
 بی ننگی و بدناموسی نخواهند کوشید، که
 روزگار دنیای بیوفا در گذر است. [بیت]
 هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد
 مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد
 سرکار اشرف از چندین کورهاي وقوعات
 روزگار غدار برآمده است. [مصرعه]
 این هم اندر عاشقی بالای غمهاي دگر
 لیکن در صورت بی ننگی و دون همتی آن
 عالیجاهان، نام زشت تا ابد یادگار عرصه
 روزگار خواهد ماند، و محل طعن و لعن هر
 خاص و عام، در تمام اکناف عالم خواهد شد.
 بلکه هر کس از اطراف و جوانب از ارباب داعیه
 (۳)، هوس تسخیر ملک و جان و مال آن
 عالیجاهان خواهد نمود. [بیت]
 من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
 تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

(۱) قرآن، ابراهیم ۲۳ ج ۱۳.

(۲) قرآن، الفجر ۲-۸ ج ۳۰.

(۳) ک: ارباب و رعیه.

با وصف این همه نصایح و مواعظ اولیای دولت، هیچ
 در دل امیران سنده سرایت نکرد. بیش از پیش در اخراج
 سرکار اشرف از شکارپور کوشیدند، و هرگز به ننگ داری و
 ناموس نپرداختند، و نقض عهد و پیمان روا داشتند.

عاطفت سرکار بسر آورده اند، و با سرکار اشرف بدنام شده اند. مبدا فردا در پنجه ستم و گیر و دار سردار محمد عظیم خان گرفتار آیند. درانوقت بد دعائی و شکوه از سرکار اشرف نمایند [خوب نیست]. وقت همین است، اگر صلاح رفتن از شکارپور و خواه ماندن در نظر خیر خود داشته باشند، بسرکار اشرف عرض نمایند.

ساهوکاران کلان بعد تأمل و فکر، صلاح کار خود در رفتن از شکارپور دیده، مطابق رخصت امنای دولت، معه خانه کوچ، روانه لوهري (۱) آن لب دریا گردیده. در حین رخصت، مبلغ سی هزار روپیه (۲) از ساهوکاران، سرکار اشرف گرفته، و در زمان نقل مکان، با ساهوکاران چندین نقصانها رسیدند. لیکن دران وقت بجز سوختن و ساختن، ساهوکاران دیگر علاجی ندیده روانه شدند.

سرکار اشرف بعد رفتن ساهوکاران، بجمعیت سواران و پیادگان از شکارپور برآمده، و از معشوقه کاسرانی شکارپور وداع ساخته — هذا فیراق بیئینی و بیئنتک — (۳) گفته بیرون شهر در عید گاه منزل انداز گردیده، چند روز در عید گاه (۴)

(۱) لوهري = همین روهري کنونی واقع کنار دریای سندھ مقابل سکهر و جنکشن معروف ریل است که در زمان قدیم الرور بود، و مورخان عرب بدین نام آورده اند.

(۲) ک، الف، ج: سی هزار. ب: پنجاه هزار.

(۳) قرآن، الکھف ۷۸ ج ۱۶.

(۴) الف: در عید گاه دایره، درین ...

در بیان رفتن شاه شجاع الملک از شکارپور

بموجب استدعا و مصلحت امیران سندھ، و رخصت دادن

ساهوکاران را از شکارپور، و گرفتن مبلغ سی هزار روپیه

عوض رخصتانه از ساهوکاران، و فریب بازي

امیران نسبت اولیای دولت

آهوي قلم سیه چشم، در حوالی ختن مدعا، چنین چشم گردان تیز روی بیان میزود که: در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری، هر گاه امنای دولت، حسب الخواش امیران سندھ، از شکارپور اراده روانگی جانب امیران مدوح نمودند. اولاً ساهوکاران شکارپور هر یک سیتته تندن مل و سیتته سیوا سنگه و سیتته گلاب رای و غیره سیتها (۱) را حکم احضار داده، در حین احضار بانها امر نمود که:

سرکار اشرف را معامله مقابله سردار محمد عظیم خان در پیش است. از روی مصلحت و حسب الخواش امیران سندھ، عزم بالجزم است، و از کارخانه قضا و قدر، کسی را خبر و آگهی نیست، که از آئینه (۲) مشیت حق چه نحو تمثال عکس پذیر گردد. و شما رعایای شکارپور، چند مدت در سایه

(۱) الف: و غیره پنجات را. (۲) الف: که ازین مشیت.

ماند. درین اثنا باز وکیل امیران سنده، نزد سرکار اشرف حاضر آمده آمده، بالتماس سرعتاً بلا دیر، به تحرک رایات عالیات پرداخت.

سرکار اشرف اعلی ضرورتاً [بلا دیر] از عیدگاه شکارپور، معه جمعیت کوچ فرموده، در گهڑی یاسین (۱)، منزل انداز گردیده. درانجا باز عرایض امیران موصوف به پیشگاه اشرف اعلی رسید باین مضمون که:

”وکلاي سردار محمد عظیم خان نزد مایان آمده اند، وخوان رنگین محاکمات (۲) گسترده، آرزوی تناول مواید پر فواید مصالحه دارند. ازینطرف هم وکلا هر یک جناب عرفان مآب عمدة العارفین پیر میان غلام محی الدین صاحب (۳) سرهندي، و سیادت پناه زبده نجبا شیخ الزمان (۴) سید اسماعیل شاه، به تفویض مطالبات ما فی الضمیر، از طرف سردار ممدوح مامورانند. هرگاه سردار موصوف، از روی بهبودی (۵) و نیک اندیشی خود، در مقام سلوک آمده، و اطاعت و فرمان برداری سرکار اشرف قبول نموده، عین مدعا. و إلا بر خلاف آن رفتاری

- (۱) شرح آن در حواشی گذشته گذشت. (۲) الف: محاکمات.
(۳) رک: تملیق نمبر ۱۷. (۴) الف: مسیح الزمان.
(۵) الف: بهبودی.

پیش گرفته، پس جان را نثار خدمت سرکار اشرف خواهیم نمود. بالفعل سرکار اشرف در عرض راه اقامت پذیر بوده، تعمیل (۱) حرکت روا ندارند، عقدي که بناخن تدابیر، انکشاف یابد، حاجت دندان نیست. کاری که بشیرین کامی بدست آید، چه جای تلخ کامیست؟

سرکار اشرف باستدراک مضمون عرایض امیران محترم الیه، رساله تخیل کشاده، فقرات تحیر و حیرانی مطالعه می نمود، و با خوانین و امرای خود، شمع مشورت و صلاح، در بزم مدعای خود می افروخت، تا آنکه بتوقف و تحرک (۲) منازل پرداخته، در عرصه چند روز، در منزل قبه محمد شاهر عباسی (۳)، در اردوی امیران سنده، رونق افزا گردیده. امیران موصوف بدریافت این خبر، عالیجاهان نواب ولی محمد خان لغاری و سید محمد کاظم شاه بقدر مسافت اندک، طوطاً و کره‌ها بجهت استقبال اولیای دولت فرستادند، و متصل (۴) اردوی خود بمفاصله قدر قلیل، جای توقف دادند. و مراسم تعارف و مهمانداری (۵)، بنحویکه شایان شان سرکار اشرف اعلی بود.

- (۱) الف: تعجیل
(۲) الف: حرکت.
(۳) ک: محمد شاهی. الف، ب: محمد شاهر که اصح همین است.
(۴) ک: و مشعل اردوی خود بموضعه قدر نیل، جای توقف [؟]
الف: مانند متن.
(۵) الف: جهانداري.

بجای نیاروندند (۱) .

روز دوم امیران سنده هر یک میر کرم علی خان و میر مراد علی خان والیان حیدرآباد ، با عمله^۲ خواص خود ، برای استیلام اولیای دولت آمدند ، و دسته دسته گل‌های صفا و مرجبا ، از بوستان خوش آمد و تملق چیده ، در نظر سرکار اشرف اعلی جلوه^۳ تازه دادند ، و باهتزاز نسیم (۲) اخلاص کیشی و خدمت گذاری ، غنچه^۴ خاطر سرکار اشرف اعلی را متبسم نموده ، شاهد اطمینان ، هم آغوش سرکار اشرف ساخته راجع خیام‌های خود شدند .

سرکار اشرف اعلی نیز چندین گل‌های مواعظ و نصایح که رنگ و بوی نیکنمایی و [بلند] ناموسی داشته ، در سر و دستار ، و کلاه افتخار امیران موصوف زده . بعد از ساعتی منشی خوشخرام [خوشی رام (۳) معتبر] خود را نزد سرکار اشرف فرستادند ، و او انشای مدعا را به پیشگاه اشرف اعلی ، بر قرطاس التماس نگارش داده که : مضمون صداقت و اخلاص و فقرات رنگین . اتفاق امراء و خوانین خراسان را که هم اتفاق سردار محمد عظیم خان میباشند ، همه معلوم ، که آیات نویسنده صداقت و خدمت‌گذاری ، و احادیث طراز موافقت و جان فشانی سرکار اشرف اعلی هستند .

(۱) ب : بجای آوردند .

(۲) الف : نسایم اخلاص و هم آغوشی و اخلاص کیشی .

(۳) درک ، ب ، ج نام خوشی رام نیست ، از الف در متن آورده شد ،

این هندو منشی تالپوران سنده بود .

البته درین نزدیکی ، عرایض مشعر بر صداقت و اخلاص خوانین مذکور ، نزد سرکار اشرف اعلی رسیده باشد . میر صاحبان بجهت و معاینه و مطالعه^۱ عرایض مذکور ، نزد سرکار اشرف التماس دارند ، تا آنکه صورت اتفاق و نفاق خوانین مذکور ، از مرآت مضمون عرایض مذکور جلوه نما گردد ، که تا به چه حد نزد سرکار اشرف اعلی ، رسوخ اخلاص [و صداقت] کیشی دارند ؟

امنای دولت بی تامل ، عرایض خوانین خراسان از دفتر خانه کشیده ، حواله^۲ منشی امیران نموده . امیران مدوح بعد مطالعه^۳ عرایض مذکور ، حصول مطالب ما فی الضمیر خود دانسته ، بجنسه و بدست معتبری بوساطت وکلای خود ، نزد سردار محمد عظیم خان فرستاد و هم نوشتند که : " خوانین خراسان که هم رکاب ایشان میباشند ، همین صورت دارند ، که در ظاهر بایشان نغمه^۴ موافقت میخوانند ، و در باطن باولیای دولت ، قانون اتفاق می نوازند ، چنانچه از مضمون عرایض خوانین [خود] حسن و قبح و خیر و شر خود معلوم می نمایند (۱) . بعد عزم رزم باخیر اندیشان مجوز دارند .

باوجود این همه صورت مناققت خوانین خراسان ، ما هواخواهان نمی خواهیم ، که چهره^۵ عافیت آن عالیجاهان از سیلی آلام ناموافق مجروح گردد ، و چشم زخم برسد ، بهتر است : که طریقه^۶ سلوک و اتحاد قدیم از دست نداده ، هوای زباده

(۱) الف : معلوم نمایند

طلبی اخذ مالیات و اخراجات مجوز ندارند، و شمع طمع آرزوی نفس را در کاشانه حرص و آز نیفروزند. - الحیرص شوم* و الحیرص محروم- (۱). و بمقتضای - خیر الامور اوسطها - (۲) عمل نمایند.

و کلابی امیران مدوح، شانه وار در عقده کشائی زلف معشوقه مدعای خود با سردار محمد عظیم خان آویزان بودند.

-۲۳-

در بیان آمدن بعضی خوانین سردار محمد عظیم خان بمحضور اولیای دولت

و تصدیق شدن قول امیران، پیش سردار محمد عظیم خان

بسیب آمدن خوانین، و مقرر نمودن چوکی امیران بر

شوارع (۱)، جهت ممانعت خوانین خراسان که در حضور

شاه نیابند (۲).

امیر قلم سحر رقم، که چون هاروت و ماروت در سیه چاه بابل با مداد، همیشه آویزان سخن طرازیست چنین جادوی مدعا بیان می نماید که:

هر گاه امیران سنده باین سحر کاری، عرایض خوانین خراسان، از اولیای دولت گرفته و نوشته پیش سردار محمد عظیم خان بوساطت و کلا فرستادند، و منتظر صدور این جواب بودند، که درین اثنا عالیجاه خالو خان الکوژی، از لشکر سردار محمد عظیم خان بمعه چهار صد [سوار] فراری شده آمده، مشرف عتبه بوسی سرکار اشرف گردیده، و بخلاص فاخره سرفرازی یافت.

(۱) ک: سواع [؟] الف: سوانج [؟] که ظاهراً صحیح آن شوارع است، و در متن مضمون هم شوارع آمده.

(۲) ک: بمانند [؟]

(۱) مقوله‌های تازیست یعنی حرص نفس است و آز مند محروم است.
(۲) یعنی حد بیانه بهترین کارهاست. و این حدیث صحیح روایت از ابو هریره چنین روایت کرده: - خیر الامور اوسطها - [تیسیر الوصول ۱-۳۲]

از آنجا که از آمدن عالیجاه مذکور، به پیشگاه اشرف اعلی، موجب تصدیق قول امیران، در پیش سردار ممدوح شده. و هم متعاقب متواتر دسته دسته لشکر از سردار موصوف جدا گردیده آمده، ملحق رکاب اولیای دولت میشدند. سردار محتشم الیه بمعاینه این حالت لشکر خود، البته فقرات نویس تردد و حیرانی گردیده، جمیع خوانین و امرای خود را پیش خود طلبانیده، شمع خلوت را روشن نموده، و قطعات عرایض که امیران، از اولیای دولت به بهانه مطالعه گرفته فرستاده بودند، بهر یک امیران و خوانین خود نشان داده، تبسم کنان به امرا و خوانین مخاطب شده: که شاه شجاع الملک از ملک هندوستان، همین بازي مهر کستی یاد گرفته، که عرایض از طرف شما خوانین نوشته و مهرهای هر یک زده، امیران سنده را فریفته، میخواهد که باین حيله سازي، رخنه انداز اساس جمعیت ما شود.

این بگفت و عرایض بدست هر یک خوانین داد. آنها بمعاینه عرایض خود، عطسه نداست از دماغ حماقت خود زده، با یکدیگر نگاهها کرده، و بخیمهای خود رفته، دست افسوس می سائیدند، و لب حسرت بدنندان نداست می خائیدند و می گفتند: که این آتش، افروخته باد تزویر امیران سنده و این غبار فتنه، انگیخته تدابیر آنهاست، و این آب آورده از جوی حيله وری اوشان است. زود است که جوهر صداقت اخلاص و ایفای عهد و پیمان، با اولیای دولت بمنصه شهود جلوه گر می سازند (۱).

(۱) الف: جلوه گر می شود.

خوانین خراسان، بعد معاینه این صورت، قلم و قدم خود را از نوشتن و رفتن، پیش امنای دولت موقوف و کوتاه داشتند، و مرهون منت و احسان سردار محمد عظیم خان شدند، با وجودیکه تمامی منسوبان و خانمان خوانین و امرای مذکور در خراسان واقعه کابل و قندهار، بدست سردار ممدوح بود، اگر درخور چنین حرکات نفاق طراز، پاداش سزای خوانین و امرای مذکور می پرداخت جای داشت.

لیکن سردار موصوف، از روی فکر صابیه و اندیشه بالغه و مصلحت وقت، با خوانین مذکور، چون گل شکفته و فرحان و شادان، و گاهی چین خشم (۱) و کین و ملال هرگز بر جبین خود نینداخته، با امراء و خوانین خود سوره عبس نخوانده، که مبدا باعث تشویش و اندیشه خوانین مذکور گردد. بلکه پیش از پیش از اهتزاز نسایم التفات و مهربانی، موجب شگفتگی ازهار (۲) دلهاي خوانین خود میگردیدند.

في الجملة امیران ممدوح، باین حسن لطایف که مذکور شده، سردار محمد عظیم خان را از توسن سرکش خیال جنگ و جدال فرود آورده، خودها (۳) را بر سمند مدعای ما فی الضمیر خود سوار کردند (۴)، بندوبست اخراجات معهوده و مالیات مقرره با سردار ممدوح نمودند.

(۱) الف: چین خشم آکین بر جبین.

(۲) ک: ازهار اولیای خوانین [۹]. آزار = بمعنی شگوفه است.

(۳) الف: خودها بر.

(۴) الف: کرده.

بعد از آن چوکي هاي لشکر خود را بموجب صلاح سردار موصوف ، بر شوارع تعيين نمودند و حکم قطعاً دادند که : هر گاه احدي سوار خواه پياده ، از لشکر سردار محمد عظيم خان فرار گرديده ، بحضور اولياي دولت برود ، نگذارند و از قتل و قتال آن صرفه نکنند ، که دوباره احدي از لشکر سردار ممدوح ، هوس رفتن به پيش پادشاه نکند .

چوکي لشکر اميران ، چندین کسان سوار و پيادگان ، از لشکر مفرور سردار موصوف بقتل رسانيدند . هر گاه صورت اين واقعه بر مرآت ضمير اولياي دولت ، عکس پذير گرديده [چون آئينه] آبدیده ، درهم برهم گرديده ، جانب اميران موصوف اعلام نموده ، که اين چه رفتار اخلاص شعار است ، که در پيش گرفته اند ؟ که [متعینان] چوکي آن عاليجاهان ، سدر زاه خوانين خراسان گرديده ، بکشت و خون لشکر خراسان ، که در پيش سرکار اشرف اعلي مي آیند مي پردازند ! اين چه اخلاص و چه آئين است ؟ بلکه جاي تعجب و حيراني است !

اميران موصوف در جواب ، دست در حلقه اعتذار زده ، ابواب تملق و چاپلوسي کشاده ، بعرض امناي دولت رسانيدند که : روز بروز بدلي چوکيها مي شود ، و مردم بلوچان وحوشان ، از خود و بيگانه خبري ندارند . ازین جهت مرتکب چنین رفتارها می شوند . مین بعد ازین به سرخیلان لشکر ، فهمایش خواهد شد : که بار دیگر بقتل و قتال افغانان خراسان نخواهند پرداخت .

چون اميران موصوف در ظاهر ساز سازگاري باولياي دولت مي نواختند ، و در باطن نغمه دلکشاي موافقت با سردار ممدوح ميخواندند ، در پي حصول شاهد مدعاي خود بودند ، و در [هر] ساعت در آئينه خيال ، تمثال مدعاي خود مي دیدند ، و عجب تر نغمه آنکه :

روزي در لشکر اميران ، زمزمه از قانون افواه مردم افتاد : که شير بيشه شجاعت و جلادت ، سردار شير دل خان معه جمعيت سواران جرار خوش اسپه (۱) زره پوش ، بطريق چپاول از سردار محمد عظيم خان مامور ، که چون شهباز بلند پرواز خواهد افتاد .

از شنيدن اين نغمه ناموافق (۲) ، در لشکر اميران ، عظيم تفرقه افتاد ، که دست و پاي احتياط گم نموده ، بي اذن و اجازت مؤکلان خود ، تمایي لشکر ، سراسيمه سوار گرديده ، نعره زنان در مقابله سردار شير دل خان روانه شدند ، و فقط اميران موصوف ، با چند نفر عمه و فعله خاص خواص خود ، تنها در خيامها حيران مانده ، و بر بي وقوفي و حماقت لشکر خود نفرين ميگفتند ، و کمان اندیشه ، بزور بازوي عاقبت انديشي کشيده ، سهام گوناگون خيالات ، بر هدف عاقبت کار خود مي زدند ، که آیا چگونه اين مقدمه خواهد شد ؟

و از امناي دولت هم در هراس ! که مبادا مقدمه نحو دیگر چهره کشا گردد ، که اولياي دولت ، وقت فرصت یافته ، بر

(۱) ک : جرار خویش آئینه زره پوش [؟]

(۲) ک : نامناق [؟]

سر مایان که تن تنها می باشیم جلو ریز گردد ، و الامان
و الامان ورد زبان داشتند .

هر چند عالیجاه نور محمد خان الکوژی که امیر کبیر و مرد
شجیع بود ، بعرض سرکار اشرف رسانید : که عجیب میدان صاف !
و امیران بی انصاف ، که شب و روز در فریب بازی سرکار
اشرف ساعی می باشند ، تن تنها در خیام های خود نشسته اند ،
مثال حال ، وقت فرصت بدست نخواهد آمد .

اگر از سرکار اشرف امر گردد : که امیران را بچنگ آورده ،
چنگ خود را بحنای مدعا رنگین ساخته شود . امنای دولت
باین معنی تن نداده ، مانع گردید . که هرگز دهان خود را
باین چنین لقمه ناگوار ، که از علو همتی دور است آلوده
نخواهیم نمود (۱) ، که در دفتر خانه مشیت حق چه نوشته
خواهد بود ؟ مبادا ازان سو رانده ، و ازین سو مانده شویم .

[مصرع]

مرد آخر بین مبارک بنده است

هنوز اولیای دولت با خوانین خود درین گفتگویی بودند ،
که لشکر حماقت اثر امیران موصوف اسپان را دوانیده دوانیده
پس آمدند ، و یاهو گوئی می نمودند ، تا آنکه پیمانه های
زبردگون زده ، بعده آرام گرفتند ، و آوازه چپاول سردار موصوف ،
دروغ بی فروغ شده . بعد معاودت لشکر ، باری آب اطمینان ،
بر آتش دل بیقراری امیران افتاده ، و غبار تشویش که از باد

(۱) الف : نخواهیم کرد .

اندیشه ها ، در ضمایر امیران انگیزخته بود فرو نشست ، و
سرخیلان لشکر خود را ، از روی خشم سرزنش می نمودند ، و
حیف صد حیف میگفتند ، بلکه بسیاری سرخیلان لشکر خود را ،
بسبب این حرکت ناصواب که :

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت

از نظر عاطفت خود انداختند .

عنایت حق سبحانه تعالی ، امیران را ازین آتش فتنه ،
در امان خویش نگهداشته ، و الا از حماقت لشکر ، در گرفتاری
امیران موصوف چیزی باقی نمانده بود ، بیت :

دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست

در ظل خودش نگاه دارنده هم اوست

شدند، و ابواب رسل و رسایل، بر چهره^۱ حال یکدیگر مفتوح ساختند.

لیکن سردار معظم الیه، بسبب بی اعتباری امرا^۲ و خوانین خود، دل نهاد ملاقات نگردیده، بامیران موصوف نوشته فرستاد: که تا اولیای دولت بآن لب دریا، منزل انداز نشود، هر آنچه فیما بین شمع ملاقات در بزم آرزوی یکدیگر روشنی پذیر نخواهد شد، و عکس صورت ملاقات در آئینه خیال نخواهد دید.

امیران موصوف چون ازین چنین نوشته سردار معظم الیه واقف شدند، در ساعت وکلای خود را به پیشگاه اشرف، واقع منزل قبه^۳ محمد شاهل عباسی (۱) فرستادند، و التماس کردند: که ما هواخواهان را آداب حرف عزا پرستی، که رسم عالم اسباب است، از مرحوم وزیر فتح خان با سردار محمد عظیم خان از جمله ضروریاتست.

لیکن سردار موصوف از اندیشه و خیال سرکار اشرف اعلیٰ دل نهاد ملاقات نمی شود، هر گاه امنای دولت از راه نوازش شاهانه و عنایت خسروانه، عبور دریا فرموده، منزل انداز آن لب دریا گردد، عین لطف سرکار اشرف خواهد بود، و بعد ملاقات سردار ممدوح و ادای [فاتحه] معذرت مرحوم وزیر فتح خان، اولاً بانظام مجموعه^۴ امورات اولیای دولت خواهیم پرداخت، و انشاء الله تعالی این زنگ کلفت و کینه دیرینه که بر مرآت ضمائر دولتین نشسته است، بصیقل کاری تدبیرات

(۱) ک: قبه^۳ محمدشاهی، که قرالف، ب، ج قبه^۳ محمدشاهل

عباسی صحیح است. و محمد شاهل یکی از اجداد سلاله کلهووره سنده بود.

در بیان مصالحه نمودن امیران سنده با سردار محمد عظیم خان

و عبور کتانیدن، شاه را از دریا بآن لب دریا

امیر قلم خوش رقم، که جلوس فرمای مسند سخندان است، در تحریر این مدعا چنین جلوه بیان میدهد که: در سنه یکهزار و دو صد سی و شش هجری ۱۲۳۶ هـ امیران سنده، بمدیر اندیشه^۱ وزیر تدبیر خود، و باستظهار اولیای دولت شاه، عنان اسپ سرکش عزیمت سردار محمد عظیم خان، از مالیه ستانی و اخراجات معهود کثیر تافته، بر - خیر الامور - اوسطها - راضی ساخته، او را رخ نهاد سلوک و اتحاد خود نمودند، و شاه از بساط شطرنج بازی امیران سنده، پیاده وار، در ششدر حیرانی مات گردیده، فیل کردار باربونه^۲ (۱) رفتن خود انداخته، آه سرد از سینه بی کینه خود میکشید، و بر صداقت و اخلاص و بلند ناموسی امیران ممدوح، دست افسوس می سائید.

هر گاه امیران موصوف، چون اساس قصر مدعای ما فی الضمیر خودها را با مساله^۳ (۲) تدبیرات، به همراه سردار ممدوح مستحکم نمودند، بعده در تجویز ملاقات جسمانی سردار موصوف

(۱) باربونه = سامان و لوازم و زاد و راحله سفر.

(۲) مساله = لوازم هر چیز که غالباً مصحح^۴ مصالح عربی است.

صایبه مصفا نموده، چهره^۱ شاهد دولت سلطنت، بکام دل استای دولت رخ نمای خواهد شد. و بعد ازان سردار عظیم الوقار و برادرانش و جمیع خوانین و امرای خراسان در همه باب فرمان بردار و تابع فرمان اولیای دولت خواهد بود.

ازانجا که اولیای دولت، سابق زاراده^۲ امیران مطلع بودند، که این همه لطایف الحیل بجهت کشیدن سرکار اشرف می نمایند، طوعاً و کرهاً از منزل قبه^۳ مذکور نقل فرموده، واپس منزل انداز لاژکانه (۱)، ازانجا هم امیران ساعی شده، بهر قسم سرکار اشرف را راغب عبور دریا نمودند.

اولیای دولت از بس خفگی، چون موج درخروش و پیچ و تاب آمده، لابد عبور دریا نموده، به آن لب دریا منزل انداز، و از خدعه طرازی امیران موصوف، حباب وار حیران این ماجرا مانده، و از بد همدی امیران تأسف می نمود.

- ۲۵ -

در بیان ملاقات امیران با سردار محمد عظیم خان

و ضیافت نمودن با یکدیگر

دریای قلم صاف رقم، در تحریر این مدعا، چنین موج زن بیان می شود که: هرگاه اولیای دولت در سنه صدر، بدستاری ملاح عاقبت اندیشی، بموجب کشاکش ناخدای بی وفائی امیران موصوف، معه جمعیت موجوده خود، در زواریق (۱) اراده نشسته، عبور دریا [نموده] لنگر انداز آن لب دریا گردیده.

امیران ممدوح با سردار محمد عظیم خان بخاطر جمع، شمع افروز مجلس ضیافت و ملاقات گردیده، بانتظام مجموعه امورات خود پرداخته. اولاً بسبب فاتحه خوانی مرحوم وزیر فتح خان، سردار معظم الیه ضیافت و مهمانداری امیران ممدوح نموده، و دران صحرا، انواع انواع اطعمه و اقسام اقسام اغذیه، درخوانها ترتیب دادند، و خیام گلگون پشمینه (۲) کشمیری برافراخته، و فروش رنگین پشمینه گسترده، و شمع های کافوری برافروخته. بعده امیران موصوف را حاضر آورده، خوان اطعام آلوان پیش روی امیران گذاشتند.

(۱) زواریق = جمع زورق بمعنی کشتی کوچک است.

(۲) الف: پشمینه از کشمیر مضراب ساخته.

(۱) ک: لدوکانه [؟].

چون امیران ممدوح اولاً بمشاهدهٔ خیام گلگون و فروش بوقلمون محور حیرت گردیدند، بعده به تناول طعام میل فرمودند، و اکثر ماکولات را نمی شناختند، که این چه طعام است؟ بلکه این چنین طعام در خون خیال هم ندیده بودند.

بعد از تناول طعام، نهایت شیرین کام گردیده، چون هزار داستان، نغمه سنج داستان شکر گذاری و ثنا خوانی گردیده، و مدتی تماشای لولیان گلرخان پری و شان کشمیر دیده، و نعمات حزین دلکشای شنیده، خوش وقت شدند، و قانون محبت آرائی کوک ساخته، از نواهای دلکشای ملاقات یکدیگر حظی بردند. بعده آهنگ رفتن نمودند. امیران موصوف بخیم خود تشریف آوردند.

روز دویم امیران موصوف بضيافت و مهمانداری سردار مخمد عظیم خان پرداختند، و اساس مجلس آرائی برپای نموده، خیام گلگون و فروش بوقلمون زده و گسترده، و چندین قسم طعام از طباطبای ولایتی (۱) تیار کنانیدند. خصوصاً ماهی (۲) را که لطیف ترین غذای اهل سند میباشد، و بر طبق مضمون:

”شست قلب نازکان را ماهی از مهتاب برد“

(۱) ولایت = درانوقت باصطلاح اهل هند عبارت از کابل و خراسان بود.

(۲) ماهی بسیار نازک و لطیف لذیذ سند را پتلو گویند، که در موسم زمستان در مواقع خاص دریای سنده بعد از سکه بدست می آید.

بصد آب و رنگ پخته، در خوانهای اطعام رنگین، در مجلس سردار موصوف حاضر آوردند.

سردار و برادرانش، و جمیع امراء از اکل ماهی، هر دم در دریای التذاذ غوطه میخوردند، و از شناوری تعریفش بکنار انتهایش نرسیده میرونی شدند. بعد تناول ماکولات، طبله خواندن و رقصیدن لولیان پر تمکین. ملاحظت آگین، در محفل بلند آواز گردیده، تا مدتی بازار ساز و ناز و نیاز لولیان گرم مانده. هر چند امیران موصوف در بزم آرائی ضیافت قصوری نکردند، لیکن بر طبق مضمون: [بیت].

آن مه تابان کجا، و آن عارض جانان کجا؟

هر دو تابانند، اما این کجا و آن کجا؟

ازانجا که ضیافت و بزم آرائی امیران را با ضیافت و مجلس آرائی سردار موصوف چه نسبت؟

بین تفاوت راه از کجا ست تا بکجا؟

فی الجمله امیران موصوف با سردار محتشم الیه، همدم خوان محبت و یکرنگی گردیده، و مابین خود عهد و پیمان موثق ساخته، و تحایف نفیسه و ارمغان (۱) لطیفه از هر قسم بنادیق میرخانی جوهر دار کار بهر پوره (۲) و شمشیرهای جوهر دار با ساز طلا و مرصع، و اقمشه سنگین که قریب لک رویه خواهد شد، با سردار موصوف و برادرانش و امرای عالی مقام پیشکش

(۱) الف: ارغوان [؟].

(۲) بهر پوره قصبه ای بود که دران بنادیق میرخانی می ساختند.

نموده ، مبلغ دوازده لک (۱). رویه عوض اخراجات لشکر و مالیات مقررہ علاوہ سردار ممدوح دادنی کردند ، و بخلاصہ فاخرہ سرفرازی یافته ، و وکلای خود را مامور نموده و از خدمت سردار معظم الیہ شرف تریخیص حاصل نموده ، از پس شوق خضر وار - ہذا فیراق بینی و بینیک - (۲) ہر زبان محبت ترجمان خود رانده . امیران حیدرآباد ہر جہمپتی ہای (۳) خاص مرکوب گردیدہ باد وار در میان دریا روانہ حیدرآباد ، و امیران خیرپور ، بخیر راجع خیرپور . و سرکار اشرف ہر کنار دریا از تلاطم امواج روزگار غدار و صداقت اخلاص امیران نامدار موج صفت دریچ و تاب حیرت ، و در دریای حسرت و حیرانی ہر دم غوطہ میخورد ، و لیکن از کنار مطلب خود نشانی نیافت .

آخر چون خضر ، کشتی مدعای خود شکستہ ، بکمال مایوسی و نا امیدي از کنار دریا روانہ ، و بمکان درازہ (م) منزل انداز گردیدہ ، بملاقات جناب عرفان مآب زبدۃ السالکین ، قدوۃ العارفین ،

(۱) درک ، الف : ۱۲ لک . ب : ۸ لک .

(۲) قرآن ، الکہف ۷۸ ج ۱۶ .

(۳) ک : برحمتی ہای [؟] . الف : جہمپتی [؟] . درج بجای آن کشتی ہای خاص است . اما صحیح جہمپتی Jhampti کہ در زبان سندھی کشتی کوچک سرکاری است و این کلمہ را مخصوصاً میران سندھ برای زورقہای خود استعمال میکردند [گزیتیر سند ۸۸۹] .
(م) درازہ : قرار نوشتہ شاہ شجاع ہر کنار دریای سند نزدیک روہری واقع بود [واقعات ۷۳] .

فقیر میان قبول محمد صاحب (۱) فایز گردیدہ چند روز آنجا اقامت پذیر ، و سپاہیان بجهت ایصال تنخواہ خود باولیای دولت ، مرتکب فساد شدند .

بصد ہزار تلخ کامی تنخواہ سپاہ سوار و پیادہ متعینہ خود دادہ ، و چند عرابہ توپ ، بطریق امانت بعالیجہ میر رستم خان والی خیرپور تفویض نموده ، از آنجا از راہ جیسلمیر (۲) رخ نہاد لودیانہ ، و در عرض راہ بسبب مسافت ریگستان و نایابی آب و گاہ و دانہ ، بسیار صعوبات کشیدہ ، و زہر تلخکامی ہا چشیدہ ، بعد از چند ماہ بقطع منازل ، رونق افزای لودیانہ گردیدہ ، بسریر استراحت و آرام ، جلوس فرما گردیدہ ، از ملاقات منسوبان و متعلقان خوشوقت شدند .

(۱) رک : تعلیق نمبر ۱۹ .

(۲) ک : جیسلمیر ، کہ صحیح آن مطابق الف ، ب : جیسلمیر است ، و شہریست در راجپوتانہ ہند غربی ، کہ در جنوب شرقی روہری بفاصلہ تخمیناً ۱۵۰ میل واقع است ، و ازینجا تا لودھیانہ بخط مستقیم شمال شرقی فاصلہ چہار صد میل تخمین می شود ، کہ خط سیرشاہ بطرف لودھیانہ باشد . ج : راہ جمیکہ [؟] .

مرغوب بعرض رسانیده، بخوش دلی سردار ممدوح می پرداختند، و گماشتگان معتبر و هوشیار بجهت خدمتگذاری سردار معظم الیه مامور نمودند.

تا همینکه: سردار موصوف معه حشم، از شکارپور براه کچهی (۱) تشریف فرمای خراسان، و بسبب قلت آب، دسته دسته لشکر جداگانه از دشت بدشواری گذشتند، با این هم بسیاری از مردم لشکر و اسبان ضایع شدند. و زمام نظامت ملکر شکارپور سردار ممدوح، بعالیجاه سردار شیر بیشه جلادت و شجاعت سردار شیر دل خان (۲) مفوض نموده. از جانب او عالیجاه رفیع جایگاه عدالت دستگاه نایب ملا مومن خان غلزائی به نیابت عهده نظامت شکارپور مامور گردید.

هر چند قصاید جوانمردی و علوهمتی و عدالت گستری نایب ممدوح، از مدح شعرای فصیح اللسان و بلیغ البیان بیرون (۳) و کریم الاخلاق کثیر الاشفاق رعیت پرور عدالت گستر منبع سخاوت، مظهر شجاعت بوده. در عین جلوس حکومت شکارپور نایب مذکور، مردم بلوچان قطاع الطریقان شقاوت نشان، در تاخت و تاراج رعایا و مردم مترددین الی

(۱) کچهی = سرزمین بین جیکب آباد و سبی را کچهی گویند که بطرف شمال جیکب آباد بفاصله ۶۰ میلی واقع است، و راه آهن از آن بطرف سبی و دره بولان میگذرد.

(۲) در سراج التواریخ بجای شیر دل خان، رحمدل خان است.

(۳) ک، الف: پرفن [؟] ب: بیرون.

در بیان بعد مصالحه امیران سنده، آمدن
سردار محمد عظیم خان در شکارپور

و وصول مالیات از امیران، و روانه شدن طرف خراسان

نقاش قلم مانی رقم، که مصور تالیف سخن طرازیست، تصویر (۱) این مدعا را چنین نگارش میدهد که: در سنه صدر، بعد تشریف فرمائی امنای دولت جانب لودیانه، و روانگی امیران سنده بمکان مالوفه، عالیجاه سردار بلند اقتدار محمد عظیم خان، رونق افزای شکارپور، و در باغ شاهی منزل انداز گردیده، شب و روز در نای و نوش و تماشای لولیان شهر آشوب و شیرین کار کشمیر بی نظیر محو، و مست جام می عیش و عشرت بود.

بعد از چند روز مبالغ اخراجات و مالیات، از امیران موصوف، عاید خزانه خود نموده، و برای طلبانیدن ساهوکاران که فراری بودند، بسیار استمالت نامها نوشته فرستاد. لیکن ساهوکاران بدار مدار پرداخته، از لحاظ عاقبت اندیشی و ترس جان و عزت خود، از آمدن خود در شکارپور (مستعدرو) پهلو تهی میگردند، و در جواب استمالت نامها، عرایض خود را عبارات

(۱) الف: تصور. ک، ب: تصویر.

دروازه شکار پور صرفه نمیکردند. نایب ممدوح از روی غیرت ایمانی و شجاعت و مردانگی، با وجودیکه ماه صیام و ایام گرم که ماهی در مجمر دریا می سوخت، و روزه بدهن داشت، با اینهم بمعه عمله خود در تعاقب بدکاران افتاده. و چون باز بلند پرواز، خود را بر سر بدکاران رسانیده، طائر جان بدکاران، صید سرپنجه اقتدار خود می نمود.

بعضی از مفسدان رهنان را درانجا مقتول ساخته، سرهای آنها را بریده، و برخی را زنده اسیر نموده می آورد. چنان قانون سیاست و حکمرانی در نوا آورده بود، که دوباره زمزمه زد بُرد بدکاران گوشزد هر خاص و عام نمیگردید، و شاهد امن و امان هم آغوش خلق الله رعایا گردیده. مترددین شوارع بی دغدغه بخاطر جمع، آمد و رفت شهر بشهری، قریه قریه می نمودند.

تا مدت هفت هشت ماه، نایب معظم الیه، جرعه نوش باده حکومت شکار پور بوده، از روی عدالت و انصاف، بر طبق مضمون کریمه - *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ* بین الناس بِالْحَقِّ - (۱) عمل نموده، بانتظام مجموعه امورات خلق الله، رعایای شکار پور می پرداخت، که هر کس وضع و شریف، از حسن عدالت و انصاف و رعیت پروری نایب ممدوح، ممنون و شکر گذار بودند.

بعد ازان سردار باند اقتدار سردار رحمدل خان (۲) از قندهار

(۱) از آیات قرآنی اقتباس شده مضموناً. (۲) یکی از برادران وزیر فتح خان [رک: تعلیق م].

بنا بر حکومت شکار پور تشریف فرمای گردیدند. و نایب ممدوح، دُر آشام قدح عزل شده، متوجه خراسان. و در حین روانگی این نوازنده قانون سخنوری را نیز تکلیف رفتن، جانب خراسان نموده، لیکن دران اوقات، بسبب عدم رخصت والدین که رضا جوئی اوشان سعادت دو جهانی و خوشنودی یزدانی است، اتفاق رفتن خاکسار نیفتاد.

بعد از چند ماه بموجب طلب نایب موصوف و حصول رضامندی والدین، روانه خراسان گردیدم. هر چند بندگان سردار رحمدل خان بجهت ملازمی و توقف در شکار پور به خاکسار بسیار فرمود، لیکن عالیحضرت رفیع منزلت میرزا عطا محمد خان قندهاری که بلباس رنگین بلاغت و سخنوری و بحلیه فصاحت و نکته پروری آراسته و پیراسته بود، باتفاق سردار ممدوح بر عهده میرزائی مامور بود. روزی بخاکسار انشای مطلب خود را به صحیفه بیان نگارش داد که: امروز ارباب حکومت و کامرانی، اکثر تنگ چشم، و دست داد و دهش در آستین امساک (۱) کشیده دارند. هر گاه توقف شما در شکار پور گردیده، پس کار روزگار من چندان رواج نخواهد گرفت. و این زحمت مسافرت خراسان و اخراجات که نموده ایم، همه بر من نقصان و بیهوده (۲) خواهد شد.

اگرچه رزاق علی الاطلاق کریم ذوالاشفاق است، لیکن برای

(۱) ک: انصاف.

(۲) ک: بهبود [؟]

نفس نافرجام، خار راه دیگری شدن و پای بر روزی دیگری گذاشتن، از قانون مروت و همت بسیار دور است. آخر خاکسار حسب البیان (۱) میرزای ممدوح و بمقتضای قسمت آبخورد که - قَيْدُ الْمَاءِ أَشَدُّ مِنْ قَيْدِ الْحَدِيدِ - (۲) است ترک شکارپور نموده، روانه قندهار. دو سه صد نفر سپاه پیاده از روهیله (۳) و هندوستانی و تلنگه (۴) که از شاه شجاع الملک از نوکری مانده بودند، بموجب خواهش سردار شیردل خان به اتفاق عبدالصمد خان پیش خدمت سردار ممدوح، روانه قندهار بودند، خاکسار هم باتفاق آنها بقطع منازل داخل قندهار، و در خدمت نایب موصوف مشرف شدیم.

اوشان از روی بزرگ مستی و مسافر نوازی و قدردانی، بگوناگون نوازشها و عطاها به "عطائی" پرداخته، هماندم بحمام فرستاده و دلاکان اهل حمام، از مالش زدن کیسه و سنگ های و حجامت قصور نکردند، و دم بدم صحت حمام میگفتند، تا آنکه تمام اعضايم که از مسافرت چرکین و کوفته مانده شده بودند، از بس شست و شوی و کیسه مالی، بنحوی (۵)

(۱) ک: حسب اللسان.

(۲) مقوله عربی است که معنی آن در صفحه ۱۳، ۶ گذشت.

(۳) ک و الف: روهیله، که صحیح آن روهیله است، در هند

افغانان را روهیله می گفتند، منسوب به "روه" یعنی کوهسار از حسن

ابدال تا هرات (فرشته). (۴) ک: تملکینه الف: تلنگیه که

صحیح آن تلنگه است یعنی سپاهی تربیت یافته تلنگانه هند جنوبی

[برای شرح رک: تعلیق ۱۹]. (۵) الف: بخوبی.

پاک و صاف نمودند، که گویا نو تولد شدیم، و اثری از ماندگی منازل در جانم نمانده. و ساعتی در جامه کتن (۱) آرام گرفتم، که بخارات حمام برطرف گردیده، و شربت های قند یزیدی با بید مشک نوش نمودیم، و خلعت فاخره که از نایب ممدوح عطا شده بود پوشیدیم، و در خدمت نایب موصوف حاضر آمدیم، و ضیافت را برای خاکسار نموده بود، و این چنین طعام های گوناگون در خوان حاضر آوردند، که تعریف آن از تحریر خارج است.

تا چند مدت از خوان احسان نایب ملا مومن خان شیرین کام، و هر روزه بجهت تفرج بسایتن و زیارات اولیا الله میرقتم، و با هر کسی مردم اعزه خراسان، راه معرفت پیدا نمودیم، و کسانیکه اهل کمال و ارباب رقم بودند، مانند قلم بر بیاض تقرب جای داده، فقرات نویس مهمانداری بودند.

هر گاه خوان رنگین صحبت می گسترده، از شنیدن مواید سخنان شیرین آنها نهایت شیرین کام میشدیم، و طبع آزمائی میکردیم، نه مثل این ملک سنده، هر گاه نان گندمی نیست، زبان مردمی (۲) چه شد؟ درین ملک نه نان گندمی و نه زبان مردمی! نان ایشان جواری، و زبان شان خواری! و از علم و کمال عاری! و با حسد و کینه پرباری!

فی الجملة نایب ممدوح که بعهدہ نیابت و مختارکاری بندگان سردار شیردل خان مامور بود، زمام مختارکاری سردار

(۱) جامه کتن = اطاق جامه کتنی در حمام.

(۲) الف: مروت.

موصوف، تفویضِ خاکسار نمود، که بافضالِ رب متعال، بانتظام
 جمیع امورات مختارکاری می پرداختم .

و عالیجاه شاه فرد (۱) دیوانِ مروت و انسانیت، مطلع
 قصیدهٔ مرحمت و عنایت، پسندیده اخلاق کریم الاشفاق میرزا
 احمد خان (۲)، که سابق بعهدۂ مختارکاری سردار موصوف
 مامور بود، هرگاه عهدهٔ مختارکاری، بوساطتِ نایبِ ممدوح
 تعلق بخاکسار گرفت، از آنجا که دنیای بیوفا، محلِ حسد
 و جایِ حقد میباشد، لیکن عالیجاه میرزا احمد خان از روی
 نیک ذاتی و نجابتِ خود، گاهی با خاکسار، طریقهٔ حسد
 را که بدترین عملی از عملهای ناصواب است پیش نورزیده، و
 چین بر چینِ نور آگینِ خود نینداخته، بلکه طایرِ دل خاکسار،
 فریفتهٔ دانه و دام مهربانی و شیرین زبانی خود نموده، تا مدت
 دو سال در ایام عمل مختارکاری، باستمداد و مراعات و
 رضا جوئیِ خاکسار می پرداخت .

اگرچه روی اهل حسد و نفاق، همیشه مانند روی قلم
 سیاه، و در سیه چاهِ مدادِ غم و حسرت هر دم غوطه میخورد،
 و همیشه فقرات نویسِ تعصب و حیرانی میباشد، لیکن آفرین بر
 میرزای ممدوح، و رحمتِ خدای بر او و پدرِ بزرگوار او باد!
 که در محلِ حسد با خاکسار، طریقهٔ شفقت و محبت ورزید.
 این همه از معرفت و کمال اوست .

(۱) ک: فرو دیوان [؟].

(۲) این شخص مستوفی قندهار بود. [رک: تعلیق نمبر ۲۰.]

هر چند روزگار بیوفا همچون برق در گذر است، لیکن از
 مردان نیکوکار، همین قصه‌های مردی و نیکوئی یادگار عرصهٔ
 روزگار میماند، و بر طبق مضمون:

نه این بزم و نه این ساقی نه این پیمانہ می ماند!
 همین حرف مروت در جهان افسانہ می ماند!
 و از حسن خوبی و نیک اخلاقی و علوهمتی نایب ممدوح،
 و عالیجاه نور دیدهٔ سعادت و کامگاری طره باز خان برادر زادهٔ
 نایب موصوف چه انشا نمایم:

این نه بحرست که پایان و کناری دارد!

خدای شاهد حالست: که در ایام مختارکاری، مبلغ دو
 لک و چهل هزار روپیه در تنخواه سپاه و عمله سردار شیردل خان،
 بدست خود صرف نمودیم، لیکن نایبِ ممدوح گاهی نپرسیده،
 که مبلغان را چه نحو خرج نمودند، و به کیه دادند؟ و
 خاکسار را محل اعتبار کلی می دانستند، و خاکسار هم
 بمقتضای:

نیست در دولت رهی ناراست را

تیر کچ هرگز نیاید بر نشان (۱)

از روی امانت و دیانت، که شیوهٔ مجاهدین طریق
 حق شناسی و صداقت است، راست رَوِ طریقهٔ مختارکاری بوده،
 دیناری بیجای صرف نکردیم، و قدر یک خرمهره خیانت را
 روا نداشتم و بفحوائی مضمون:

(۱) الف: بر نشانه درست.

هر که پوشد (۱) دیده، اخلاص از حق نمک

چشم امیدش، زمیل یاس نایبنا شود

عمل نمودیم، تا مدت دو سال در قندهار بخدمت نایب

موصوف و سردار بلند اقتدار سردار شیردل خان، بعهدہ

مختار کاری روزگار خود را بسر آوردیم - بعده بسبب آمدن

بندگان شهزاده کامران از هرات بعزم تسخیر قندهار، اتفاق

رفتن سردار صاحبان قندهار، بنا بر مقابله شاهزاده ممدوح

افتاده، و خاکسار هم در عزیمت این سفر، همکاب سردار

صاحبان بوده، بعهدہ خود ماسور بودیم، و آنچه که وقوعات

جنگ و جدال و غیره بسردار صاحبان در سفر هرات، رخ نمای

گردیده، مفصل رقم زده کلک بیان میگردد.

-۲۷-

در بیان آمدن شاهزاده کامران بعزم تسخیر قندهار

و داخل شدن در قلعه فراه (۱)، و رفتن سرداران

قندهار (۲)، بنا بر مقابله شاهزاده ممدوح و گرفتن

قلعه مذکور را

هزار داستان قلم خوش رقم، برخسار این مدعا، چنین

خوش الحان بیان میگردد که: در سنه یکهزار و دو صد و سی

و هشت هجری مطابق ماه جمادی الثانی، سردار صاحبان قندهاری

در قندهار سیار گلزار استراحت و جرعه نوش باده فراغت و آرام

بودند، و الا (۳) عموم رعایا و مستاجرین را تکلیف مالا یطاق

میرسانیدند. خصوصاً عالیجاه خدای نظر خان مامای سرداران

که زمام مختار کاری قندهار بدست اقتدار او بود از خدا ناترسی،

دست تعدی و ظلم بحال رعایا و تاجران (۴) دراز داشت، و رعایا

و مستاجرین، از دست جور و ستم او، دست نفرین بدرگاه

خدای جل شانہ فراز داشتند

از آنجا که اساس ظلم بر روی آب می باشد، و بیک آه

(۱) الف: قلعه هرات [؟]. اما فراه صحیح است که در غرب قندهار

بفاصله ۳۷۸ کیلومتر واقع است. (۲) رک: تعلیق نمبر ۴.

(۳) الف: و البته بمردم رعایا.

(۴) الف: و تاجران قندهار.

مظلومی از پای دراید، و بر طبق مضمون :

چو آزردي دلي را ، از مکافاتش مباش ایمن
که از هر مد آهش (۱)، کار صد شمشیر می آید

در این (۲) اثنا خبر رسیده، که شاهزاده کامران، بعزم تسخیر قندهار، معه عساکر و سامان مجاربه و مجادله، از دارالسلطنه هرات برآمده، و شاهزاده جهانگیر خلیف خود را معه عالیجاه وکیل خان که مامای شاهزاده جهانگیر بود، و مهولی خان (۳) پیش خدمت خود را در هرات گذاشته، بقطع منازل داخل قلعه فراه، و درانجا بفراهمی لشکر ایلات و الوسات می پردازد.

چون عالیجاه گلزارخان (۴) بامیزئی که با شاهزاده کامران سیار گلزار مخالفت برد، همین احوال ورود شاهزاده ممدوح در قلعه فراه، جانب سردار صاحبان قندهار نوشته فرستاد، که شاهزاده را عزم تسخیر قندهار بالجزم است، و روز بروز جمع آوری لشکر می نماید، هنوز چندان استقلال نگرفته :

سر چشمه شاید گرفتن به بیل (۵)

چو پُر شد، نشاید گذشتن به پیل

(۱) الف: آه مدش.

(۲) ک: چون در این.

(۳) الف: هوپی خان. ب: فویی خان [؟]. ج: مانند متن.

(۴) ب: گلغزار خان عموی شاه پسند بامیزئی.

(۵) ک: به میل.

هر گاه بدفع شاهزاده موصوف پردازند، وقت بهتر از حالا نخواهد بود.

سردار صاحبان، بمجرد استدراک این خبر، در قلعه فکر محبوس گردیده، در صد تجهیز سامان مقابله و جمع آوری لشکر شده، در عرصه اندک جمع آوری قشونات و سامان نموده، هر یک سردار کهندل خان و سردار پردل خان و سردار شیردل خان معه خوانین عالیجاه عبدالله خان (۱) اچکزئی و نایب ملا مومن خان غلزئی و رمضان خان هوتکی و هوت خان (۲) غلزئی و یونس خان بارکزئی و تاج محمد خان بارکزئی و میرزا احمد خان عمله باشی و غیره، بجمعیت سه هزار سواره جرار خوش اسپه زره پوش، و یک هزار و پنج صد نفر پیاده روهیله و نجیب و تلنگه (۳) هندوستانی و هفت عرابه توپ جلوی، از قندهار برآمده، رخ نهاد قلعه فراه، و عالیجاه سردار مهردل خان را معه نایب گل محمد خان بجمعیت معدوده در قندهار گذاشتند. و سردار رحمدل خان در انوقت در شکار (۴) سرخوش باده حکومت شکارپور بوده.

هر گاه سردار صاحبان ممدوح، بطی منازل در منزل خرمالک (۵)

(۱) الف: عبدالرحمن خان اچکزئی.

(۲) ج: عزت خان غلزئی.

(۳) کذا در ک، الف، ج. ب: تانکه [؟] (رک: تعلیق ۱۹)

(۴) الف: در شکارپور.

(۵) خرمالک بشرق فراه منزل معروفست بفاصله تخمینی ۱۲ میل.

منزل انداز گردیدند، درانجا خبر رسید، که شاهزاده کامران، خلف خود شاهزاده سلطان علی را در قلعه فراه گذاشته، خود بطریق استعجال معاودت فرمای دارالسلطنه هرات گردیده.

سردار صاحبان، باستماع این خبر فرحت اثر، چون گل شگفته، نغمه سنج مسرت و ابتهاج گردیده، و در ساعت کوچ منزل نموده، روانه قلعه فراه. هر گاه نزدیک قلعه مذکور رسیدند، شاهزاده سلطان علی تاب مقاومت نیاورده، بی مقابله و مجادله، فرار بر قرار اختیار نموده. سردار صاحبان تجویز صف آرائی لشکر خود نمودند.

سردار شیردل خان بمعهد عمله لشکر خود، که همه جوانان شایسته زره پوش بودند، پیش قراول گردیده، و سردار پردل خان معه قشون خود، در صف قلب، و سردار کهندل خان در صف آخرین ترتیب (۱) گرفته، رخ نهاد قلعه فراه، و در عرض راه تمامی اربابان و کدخدایان قلعه مذکور، بجهت استقبال سردار صاحبان آمده، مشرف سلام شدند، و سر اطاعت و فرمان برداری، بر رکاب نصرت مآب اتقیاد سردار صاحبان گذاشتند، و بخلاص فاخره سرفرازی یافتند.

سردار صاحبان، بیرون قلعه فراه، خیام گلگون مضرب ساخته، فروکش گردیدند. و عالیجاه میرزا ابوالقاسم [خان] را باندرون قلعه مامور نمودند، و در شهر قلعه فراه، منادی امن و امان گردانیدند، و به استمالت و دلاسی رعیت پرداختند.

(۱) الف: ترتیب پلتن ها بسته رخ نهاد.

بعد از چند روز، قلم تحصیل مالیات جاری نمودند، و فتح نامجات احتوای معاودت شهزاده کامران جانب هرات و فراری شدن شاهزاده سلطان علی از قلعه فراه و تسخیر نمودن قلعه مذکور، بمضمون رنگینی جانب کابل، بخدمت امیر دوست محمد خان و قندهار و شکارپور وغیره، رقمزده کلک جواهر سلک منشیان بلاغت ترجمان گردیده. و چند روز بانتظام مهام مالی و ملکی آن سرزمین پرداخته، بعده در مجلس مشورت، قانون عزیمت هرات، بین خودها می نواختند، و این خوان در مطبخ خیال می پختند.

اراده سردار کهندل خان و پردل خان همین بود، که قلعه فراه را در تحت تصرف حکم خود آورده، و رعایای قلعه مذکور، مطیع فرمان خود ساخته، و حاکم از طرف خودها در قلعه مذکور مقرر نموده، و چند نفر از روسا بطریق یرغمال گرفته، بندوبست پخته نموده، و معاودت فرمای قندهار شویم، که قلعه هرات، در استواری چون سد سکندریست، باین مشت لشکر، تسخیر آن بسیار دشوار و ناممکن است.

سردار شیردل خان که بشیر دلی خود مغرور بود، هرگز این سخنان برادران و امیران خود، بگوش اصغا نیاورده، چنگ مدعای خود را، در بزم برادران در نوا آورده، این نغمه می سرائید: که این چنین وقت غنیمت (۱) بدست نخواهد آمد، شاهزاده کامران بالفعل از تخت سلطنت هرات آواره، و

(۱) ک: وقت غنیم [؟].

انشاء الله تعالی زود، صیدِ سر پنجه' اقتدار مایان خواهد شد،
و تا هرات در تعاقبش رفته، انتقام اشرف الوزرا' وزیر فتح خان از
او خواهم گرفت .

دشمن هر وقت که دست دهد، در دفع آن فرصت و تأخیر
نباید کرد، تا آنکه تمامی سرداران طوعاً و کرهاً رضا جوئی سردار
شیردل خان مقدم دانسته، و حاکم خود را در قلعه' فراه گذاشته،
عزیمت فرماید جانبِ هرات شدند .

- ۲۸ -

در بیان کشته شدن مهولی خان در قلعه هرات از
دست شاهزاده جهانگیر

و باغی شدن امرای هرات و کشیدن شاهزاده' مذکور را از

هرات، و جلوس دادن حاجی فیروزالدین شاه را بر تخت

و باز عزل شاه مذکور، و نصب شاه محمود شاه و

نگذاشتن شاهزاده کامران را در قلعه' هرات

شب‌دیزِ قلم شیرینِ رقم، در میدانِ این مدعا، چنین
ترکتازِ می نماید که :

در سنه' صدر [هرگاه] شاهزاده کامران، قلعه' هرات را
تفویض شاهزاده جهانگیر خلیف خود، و وکیل خان و مهولی خان
پیش خدمت خود نموده، بعزمِ تسخیرِ قندهار، رونق افزای
قلعه' فراه گردیده .

درین اثنا مابین وکیل خان و مهولی خان، آتشِ عناد
شعله‌ور گردیده، چنانچه شاهزاده جهانگیر، بموجب مصلحتِ
وکیل خان خالوی خود، صورت حیاتِ [او] از صفحه' زندگانی
محو ساخت .

از آنجا که دنیا، دارِ مکافاتست، بعد از چند روز عالیجاهان

مصطفی خان زوری (۱)، و دوست محمد خان ابدال زئی و دیگر امرا باهم متفق شده، شهزاده جهانگیر و وکیل خان را از تخت جهانگیری هرات معزول ساخته، اخراج نمودند. بعده حاجی فیروزالدین شاه را بر سریر سلطنت هرات، جلوس دادند.

چند روز حاجی موصوف، بزیارت کعبه تخت سلطنت هرات پرداخته، و امرا و رعایای هرات همه معتکف حرم کعبه طاعت و فرمان برداری او بودند.

بعد از چند روز امرای هرات، احرام کعبه عبودیت و بندگی حاجی ممدوح شکسته، رخ تاب گردیدند. و بمدبر وزیر تدبیر و مصلحت وقت، بندگان محمود شاه را بر اسب اقتدار سوار نموده، به تخت سلطنت فرود آوردند. و خود امرای مذکور، فیل وار بار کفش خدمات، و مانند پیاده چپ و راست در دایره خدمتگذاری میدویدند، تا مدت یکنیم ماه، از شطرنج بازی روزگار غدار، این همه عزل و نصب پادشاهان، بر تخت سلطنت هرات، صورت وقوع گرفت.

چون شاهزاده کامران، هرگاه در قلعه فرّه، ازین وقوعات هرات واقف شده، اولاً از محور صورت هستی مهول خان پیش خدمت خاص، محور حسرت و افسوس گردیده، و محور خیال

(۱) الف: روزی [؟]. زوری قوم معروف غوریست که اکنون در شمال غرب هرات در بادغیس سکونت دارند، و این همان قومیست که به "سوری" شهرت یافته اند، و از اقوام معروف افغان بشمار می آیند، و در عصر غوریان تا هندوستان پراکنده شده، و شیرشاه سوری ازین قوم بود. اجداد شاهان غور هم همین سوری یا زوری بودند.

و عزیمت تسخیر قندهار از صحیفه خاطر محو نموده، باستعجال تمام، معاودت فرمای هرات خلد آیات [گردید].

هرگاه شهزاده کامران بقطع منازل، منزل انداز بیرون قلعه هرات گردیده، امرا و خوانین هرات، ابواب قلعه هرات، بر رخ شاهزاده کامران مسدود ساخته نگذاشتندش که قدم نهاد اندرون قلعه هرات گردد. تا مدت چند ایام، بیرون قلعه مذکور، در باغ شاهی، سیار خیابان حیرانی، و گلهای اندوه و حسرت می چید، و از مفارقت معشوقه سلطنت هرات، لاله وارد داغ داغ حزن و بیقراری!

هر چند طرف امرای هرات، ابواب رسل و رسایل مفتوح ساخته، لیکن هرگز ابواب قلعه هرات بر چهره حالش نکشادند تا آنکه شبی از شبها، بموجب صلاح و رهنمونی طایفه بردرانی (۱)، که اندرون قلعه هرات، محله علاحده دارند، از محله آنها نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته، هوس جلوه ریزی نمودند.

درین اثنا چوکی مستحفظین قلعه مذکور باخبر شدند، پروانه وار خودها را رسانیده، شمع جنگ را بر افروخته، و بسیاری از لشکر شاهزاده ممدوح بضر شمشیر و تفنگ، از نردبان حیات بر زمین ممانت انداختند. بقیه تاب مقاومت نیاورده،

(۱) بردرانی طایفه ایست از افغانان، که با درانی از یک نژادند. اقوام یوسف زئی و مهمند و غیره را بردرانی گویند، یعنی درانی علیا. این اقوام در افغانستان کمترند، اکثر ایشان در شمال پشاور تا سوات و دره کهنر، و نیز در باجوڑ و خیبر سکونت دارند.

فردبانه‌ها درانجا گذاشته فراری شدند، و در باغِ هزیمت داخل شدند.

هر چند شهزاده کامران، با امرا و خوانینِ قلعهٔ هرات، بسیار اسپانِ حيله وريِ خود را در میدان تمهیدات و تدبیرات دوانید، لیکن گوی مراد از میدان مدعا نبرد. امرای مذکور بحضور شاهزاده موصوف نوشته فرستادند، که سردارانِ قندهار از فراه در تعاقبِ شاهزاده می آیند، و عزمِ مقابله دارند. اولاً رفته بمقابلهٔ سردارانِ مددوح پردازند. اگر بفتح و قیروزی کامیاب گردیدند، بعده مقالید (۱) ابواب قلعهٔ هرات درین نداشته خواهد شد.

حاصل که شاهزاده کامران از کامرانی هرات، بسبب غنادِ امرای هرات، بالکل مایوس گردیده. روزی چند در باغِ شاهي انتظار کشیده، و از گلچینی گلزارِ سلطنت هرات خارهای حسرت در پای مدعا خورده، مانند بلبل نالهای اندوه می کشید.

تا آنکه سردار صاحبان قندهار در قلعهٔ میر داؤد (۲) که نزدیک سوادِ هراتست منزل انداز شدند، و دمبدم توسنِ خیالِ مقابلهٔ شاهزاده مذکور در میدان آرزومی دوانیدند. و ساعت بساعت سمندِ اراده را در عرصهٔ [قلعهٔ] تجویزات می‌تاختند.

(۱) مقالید = جمع مقلاد بمعنی مفتاح و کلید است [—المنجد]. همین کلمه در صفحات گذشته "مقالید" آمده که شاید تصحیف کاتبان باشد.

(۲) میر داؤد = در حدود ۲۰ میلی جنوب هرات منزل مشهور است و ازینجا بیعه وادی هریرود آغاز می شود.

—۲۹—

در بیانِ رفتنِ سردار صاحبان قندهار از قلعهٔ فراه جانبِ هرات

و رسیدنِ عالیجاهِ شمان آخند زاده (۱) بطریقِ رسالتِ امر شاهزاده، نزدِ سردار صاحبان در غرضِ راه، و سلسلهٔ محاکاتِ مصالحه را در تحرک آورده، و پس رفتنِ وکیلِ مذکور،

ببِحصولِ مدعا

رسولِ قلم که فقرات نویس خیر و رفعِ شر میباشد، در تبلیغ این مدعا چنین بیان می نماید که: در سنهٔ صدر، هر گاه سردار صاحبان موصوف از قلعهٔ فراه در تعاقبِ شاهزاده کامران

(۱) الف: شمال اخوند زاده، ولی در متن مثل ک شمان اخند زاده است. در ب اخوند زاده تمان است، که همان شمان اخند زاده صحیح است. در نسخه ب درینجا مطلبی است که در امر محاصرهٔ هرات بین سردار پردل خان و سردار شیر دل خان اختلاف را می بود، سردار شیر دل خان میخواست هرات را بگیرد. ولی سردار پردل خان خواهش عودت بقندهار داشت، تا که بالاخر سردار شیر دل خان آرزوه خاطر گردیده و ترک سرداری کرد و ارادهٔ رفتن حج نمود. درین صورت سردار پردل خان هم طوعاً و کرهاً متوجه هرات گردید.

عزیمت فرماید جانب هرات شدند، در منزل خاک سفید (۱)، عالیجاه شمان اخند زاده وکیل شاهزاده ممدوح، چون باد در نزد سردار صاحبان ورود آورده، رساله مدعا را پیش معلم دانش سردار صاحبان مطالعه نموده، شرح مطول مدعای موکل خود را عبارات مختصر بیان نمود که:

الحال شاهزاده موصوف، از آتش کینه و نفاق، بالکل دست بردار، و تشنه آب زلال اتصال و اتحاد است، که اراده تدریس رساله مودت و اتفاق، نسبت سردار صاحبان بخاطر دارد، و بغیر ازین هرگز مباحثه منازعه و فساد نخواهد کرد. بلکه به تفاسیر کریمه — یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ — (۲) خواهد پرداخت، که نهال محبت و اتحاد را — أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ — (۳) است.

و از قرار عهدنامه، ملک فراه که تعلقه قلعه هراتست، در تصرف سردار صاحبان واگذار خواهد شد، و مبلغ یک لک روپیه عوض نعل بندی هم خواهد داد، و یکی از فرزندان خود در خدمت سردار صاحبان مامور خواهد (۴) شد، که همیشه خواهد ماند. اما بشرطیکه سردار صاحبان، عزیمت هرات موقوف داشته، مراجعت فرماید قندهار شوند.

(۱) خاک سفید = منزلیست در غرب فراه بفاصله تخمیناً بیست میل

بر راه سابق هرات.

(۲) قرآن، المایده ۵۴ ج ۶.

(۳) قرآن، ابراهیم ۲۴ ج ۱۳.

(۴) الف: خواهد نمود.

هر گاه سردار صاحبان از [بیان] شمان اخند زاده وکیل مذکور، بر معنی لفظ مدعا واقف شدند، به تحشیت (۱) رساله انبساط و خرمی پرداخته، جواهر اسرار معنی مشورت و مصلحت را مابین خود مطالعه نموده، گاهی حاشیه عهد و پیمان شاهزاده موصوف مطالعه می نمودند، و گاهی از رعونت نفس تکرار میکردند، که امروز شاهزاده کامران از سریر کامرانی آواره و مایوس، وقت بهتر از حالا بدست نخواهد آمد. و از رسم لفیف مفروق در گذشته، (۲) درس لفیف مقرون شاهزاده موصوف میخواندند، و بدلا ساری وکیل مذکور می پرداختند، و منزل بمنزل بسرعت تمام تر، جانب هرات میرفتند.

هر گاه سردار صاحبان منزل انداز بزیارت حضرت خواجه (۳) اوریا صاحب قدس الله سره العزیز گردیدند، دران منزل با علمای دانش و اصحاب بینش مشوره نموده، مختصر مدعای خود را نوشته، بدست اخوند زاده مذکور داده رخصت دادند. و بجانب شاهزاده ممدوح نوشتند که:

”وکیل والا معه“ (۴) دستخط معلی رسیده،

(۱) الف: نخست رساله.

(۲) الف: وا گذشته.

(۳) ج: خواجه دریا [؟]. اما اوریا قریه معروفی است در شمال شرق فراه بفاصله ۲۴ میل — قاموس جغرافی افغانستان ۱-۱۸۰] که از سبزوار

۲۱ میل فاصله دارد [— دیوس راپورت ۳۰۲].

(۴) ک: وکیل در لامعه [؟]

سخناني که مقرون مصالحه و رفع منازعه بود بیان طراز نمود، لیکن حالي راي شاهزاده^۱ [معلي] خواهد بود، که مایان و مرحوم اشرف الوزرا^۲ وزیر فتح خان، چقدر خدمات و جان فشانيها، در خانواده^۳ سدوزائی خصوصاً از والد ماجد ایشان، که عبارت از بندگان محمود شاه است نموده ایم. نتیجه^۴ خدمات همین بود که اشرف الوزرا^۵ وزیر فتح خان را بگفته^۶ معاندین، بگوناگون عقوبات هلاک نمودند. نظر بران بر عهد و پیمان ایشان چه اعتبار؟

هر گاه مرد میدان میباشند، بسم الله این گوي و این میدان! که ازین عرصه رخ تاب نگردیده، اسپ همت خود را در این میدان مبارک بتازند، تا بموجب مدبر وزیر تقدیر، برد و مات از طرف که باشد؟^۷

شاهزاده کامرن چون از نوشته^۸ سردار صاحبان، و بیان شمان اخندزاده و کیل خود مطلع گردیده، پیاده وار در ششدر حیراني آمده، باربونه^۹ اراده خود را بر فیل فرار انداخته، با اسپ خیزان (۱) و دوان، رخ نهاد^{۱۰} قلعه لاش (۲). و در [حین] مات شاهزاده کامران، اکثر خوانین او معه^{۱۱} لشکر

(۱) الف: مانند اسپ حیران و دوان.

(۲) لاش = در جنوب غرب فراه بقاصه ۹۲ کیلومتر واقع است.

آمده، مشرف استیلام سردار صاحبان شدند، و بخلع فاخره سرفرازي یافتند.

و باز درین اثنا^{۱۲} وکلای بندگان محمود شاه و امرای هرات، معه^{۱۳} محاکات مصالحه بحضور سردار صاحبان آمدند و بیان نمودند: که امرا^{۱۴} و رعایای خاص و عام، از رفتارهای ظلم و تعدی شاهزاده^{۱۵} موصوف، در کوره^{۱۶} عذاب و ناخوشي (۱) بودند. ازین جهت او را در اندرون قلعه^{۱۷} مذکور راه دخول ندادند.

الحال اراده^{۱۸} شاه ممدوح و امرای هرات همین است که: فیما بین طریقه^{۱۹} اتحاد و سلسله^{۲۰} مودت و وداد، صورت استحکام و انتظام پذیرد. احسن و انسب آنست که: سردار کهندل خان را در قلعه^{۲۱} هرات بگذارند، که با ما همدم [خوان] اتفاق، و شمع افروز^{۲۲} مجلس وفاق بوده باشد.

و آنچه که مالیات^{۲۳} هرات خواهد بود، آنرا بقرار چهار حصه قسمت کرده، دو حصه خلاصه از شاه ممدوح، و یک حصه از امرایان، و یک حصه بسردار کهندل خان داده خواهد شد. و در معامله^{۲۴} نیک و بد و مقابله^{۲۵} اعدا، با مایان شریک خواهد بود.

سردار صاحبان باین قسمت راضی نشدند. بلکه فریب بازی تصور نموده بخیال دانستند که در قلعه^{۲۶} هرات، لشکر قدری قلیل و از جای دیگر هم استمداد برای اهل هرات نخواهد رسید، و قلعه را باسانی فتح خواهیم نمود و بکام^{۲۷} دل، هم آغوش^{۲۸} شاهد سلطنت هرات خواهیم شد.

(۱) الف: ناخوش.

و کلاهی امراي هرات را بجواب صاف پرداخته رخصت دادند .
و تخم تسخیر قلعه مذکور در مزرعه خیال می کاشتند . و از
دهاقین قضا و قدر غافل [که] بسیاری کسان ، مزرعه خود را
درویده ، خرمن ها تیار نموده میخواستند که بردارند ، صاعقه
تقدیر ، گوشه چشمی نمود ، و نگذاشت که یکدانه تصرف
نمایند .

— ۳۰ —

در بیان جنگ نمودن سرداران قندهار با امرا و خوانین هرات و فریب خوردن از محمد خان خلف عیسی خان کوهی

لوائی قلم مشکین رقم ، که معارک آرای میدان سخن
طرازبست ، در عرصه بیان این ماسه چنین بر افراشته میشود که :
در سنه ۱۲۳۸ صدر (۱) ، سرداران قندهار ، داخل سبزوار
گردیدند ، درانجا مراسلات عالیجاه بنیاد بیگ (۲) هزاره ،
بصحابت معتبری بحضور سردار صاحبان رسیدند باین مضمون که :

” ما از قدیم هوا خواه و اخلاص کیش سابق
هستیم (۳) ، در خدمتگذاری مرحوم اشرف الوزرا وزیر
فتح خان ، بهیچ وجه قصور نکرده ایم ، و از مقدم
شریف سردار صاحبان باین ملک هرات بسیار خوش
شدیم .

در حال قلعه هرات ، خالی افتاده ، بدون مصطفی خان
زوری (۴) و دوست محمد خان ابدال زئی ، دیگری
اندرون قلعه مذکور نیست و چندان قوت مقابله

(۱) الف : در سنه ۱۲۳۸ هـ ، که صحیح آن ۱۲۳۸ هـ است .

(۲) ذکر وی سابقاً گذشت از روی فهرست کتاب رک :

(۳) ک : سابق هم در . (۴) الف : زوری [؟]

ندارند. هر گاه سردار صاحبان بزودی تشریف فرمای سر زمین هرات شوند، عجب میدان خالی افتاده است، و ماهم بمعهد جمعیت موجوده خود، همکاب اتفاق سردار صاحبان گردیده، جواهر زواهر خدمات و جان فشانی خود را، در سلک مدعا منتظم خواهیم نمود."

ازانجا که بنیاد بیگ هزاره، پیش از ورود سردار صاحبان، معه سه هزار لشکر در قلعه هرات (۱) بر مصلا (۲) فروکش بوده، اولاً با امرا و خوانین هرات، نان موافقت و سازگاری در تنور مدعای خود می پخت. و جهت اندرون رفتن قلعه هرات قانون حیل سازي را در نوا آورده. لیکن نواهای حیل سازي او در گوش امرای هرات ناموافق افتاده، هرگز او را اندرون قلعه هرات جای ندادند، بلکه برایش نوشته فرستادند، که هر گاه شما با مایان، در مقام موافقت و اتحاد میباشید، پس اولاً با سرداران قندهار که بعزم تسخیر قلعه هرات، داخل سر زمین هرات میباشند، رفته مقابله نمایند، و ازینطرف هم کمک خواهد شد. هر گاه به هزیمت سرداران موصوف پرداختند، بعده در اندرون قلعه مانند مردمک دیده بشما جای خواهیم داد. و نوعیکه مرکوز ما فی الضمیر شما خواهد بود، دران خواهیم کوشید، و الا این سخنان شما، محض بی بنیاد است.

ازانجا که بنیاد بیگ هزاره، بنیاد مقابله سرداران

(۱) الف: لشکر واقعه هرات. ب: مصلاي واقعه بیرون هرات.

(۲) مصلاي متصل شهر هرات است.

مذکور نداشت، و از امرای هرات هم بنیاد کار خود محکم ندیده، در آب و گل مایوسی چون خرفرو رفته. بعد از روی مصلحت، بوضع ارتفاع بنیاد کاخ محبت و اتحاد سردار صاحبان ممدوح پرداخته، راغب تسخیر قلعه هرات گردید.

چنانچه سردار صاحبان از منزل میر داؤد کوچ نموده، عبور دریا ساخته (۱)، نزدیک پل مالان (۲) منزل انداز شدند. و دران منزل خلف بنیاد بیگ هزاره معه تحایف نفیسه و دوراس اسپان، بجهت ملاقات سردار صاحبان آمده، مشرف سلام گردیده، تحایف پیشکش نموده. سردار صاحبان هم به تعارف مهمانداری خلف مذکور بخوبی پرداختند. و او بسردار صاحبان، شمع افروز بزم خلوت گردیده، چراغ مدعای خود را، از شعله التفات و محبت سردار صاحبان بر افروخته. روز دیگر رقم رخصتی از دفتر خانه مهربانی و عنایت سردار صاحبان ممدوح حاصل نموده، روانه منزل گاه خود [گردید].

روز سوم عالیجاه سردار کهندل خان، بجهت ملاقات بنیاد بیگ هزاره، تشریف فرما گردیده، با او بنیاد دوستی و عهد و پیمان مستحکم نموده، مابین متفق اللفظ والمعنی شدند. بعده در تجویز و تدبیر وضع بنیاد محاصره قلعه هرات ساعی گردیدند.

(۱) مقصد دریای هریرود است.

(۲) پل مالان در حدود سه میل هرات بر راه قندهار بر هریرود واقع است.

سردار صاحبان طرف مشرق، بفاصله نیم کروه قلعه هرات سنگرزده، دران دایر شدند. و حاجی خان (۱) کاکری را حکم دادند، که از گرد و نواحی هرات، مردم بیلداران فراهم نموده، بوقت شب تاریک، روبروی دروازه هرات، بفاصله (۲) تیر تفنگ، برجها ترتیب داده، سپاهیان برجسته، با جزایلهای دران برجها تعیین نمایند، که احدی از اندرون قلعه آمد و رفت نکند. هر چند در وقت بنای برجهای مذکور، چندین مرتبه مابین لشکر هرات و سردار صاحبان، مقابله و مجادله روی داده، لیکن بهر صورت برجها را بمقابله هر دروازه هرات قایم نمودند، و سدر راه آمد و رفت مردم قلعه (۳) شدند، و هر که از اندرون قلعه بیرون می آمد سپاهیان از برجها جزایل میزدند، و بسیاری را هلاک می نمودند.

اما آنکه امرای هرات نیز تمامی ابواب هرات خاکریز نموده، یک دریچه از دروازه مشهد (م) مقدس گذاشته بودند، که ازان دریچه آمد و رفت می نمودند، و هر شب سواران و پیادگان از قلعه مذکور برآمده، با سواران چوکی سردار صاحبان، گریز جنگی

(۱) یکی از رجال معروف و وزیر سرداران قندهار است، که در حوادث سیاسی همین عصر دست قوی داشت. و کاکڑ قومیسست که در ژوب و اکثر بلاد افغانی سکونت دارند.

(۲) الف: بمقابله.

(۳) الف: مردم کیل شدند.

(م) این دروازه بغرب هرات بود، و ازان بسوی مشهد مقدس میرفتند.

نموده، کشته و کشتانده باز باندرون قلعه مذکور میرفتند، و سواران از لشکر سردار صاحبان تا بدروازه قلعه هرات در تعاقب سواران و پیادگان تعاقب میکردند. و چون از بالای قلعه، شکر اتوای و جزایر (۱) می نمودند، سواران سردار صاحبان از عین دروازه واپس می آمدند.

تا مدت چهل پنجاه روز، مابین لشکر سردار صاحبان و لشکر هرات، گریز جنگی واقع بوده، و دوان سال بحکم ایزد متعال، سقای ابر بهار، باب پاشی آن سر زمین چنان پرداخته بود، که از بس آب و لای، پیاده چون خر بگل فرو میرفت، چه جای سواره، که تحرک نماید.

سردار صاحبان ایام بارش، در سنگر توقف داشتند، و قدسی بیرون نمی گذاشتند، و دران سنگر چنان آبادی دکاکین از میوه فروشان و طبخان و قصه بان و رخت فروشان وغیره کنانیده بودند، که هرات ثانی در نظر مردم می آمد. و عالیجاه گلزار خان (۲) که مامای عالیجاه سالو خان بود، بسبب واقف کاری، او را بجهت تحصیل مالیات دیهات بیرونات (۳) قلعه مذکور مامور نمودند، که در عرصه اندک چهارلک (م) جمع آوری مالیات نموده، و داخل خزانه سردار صاحبان نمود.

(۱) الف: و جزائیلها می نمودند.

(۲) الف: گلزار خان.

(۳) بیرونات = جمع بیرون و از استعمالهای ناروای میرزایان این عصر

است، که با معاییر ادبی موافقتی ندارد.

(م) ب: دوسه لک.

سردار صاحبان بسبب چنین خدمات مالیات ستانی، تقدیر اعزاز و آبروی، در جیب مدعی عالیجاه گلزار خان می انداختند، و بهر حال بتازه روی گلزار عزت و حرمت عالیجاه مذکور می پرداختند.

لیکن رفته رفته بمقتضای — مَن عَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ — (۱) درخور این همه خدمات جمع آوری مالیات، بوقت مراجعت هرات، چنان نتیجه یافت، که ذکر آن در داستان مراجعت هرات بیان نموده خواهد شد، که گلزار عزتش را در طرفه العین بر باد دادند.

— ۳۱ —

در بیان رفتن سردار شیر دل خان برای ملاقات محمد خان کوهی و آگاه شدن از فریب بازی کوهی مذکور و باز آمدن در هرات

ابر قلم سیه رقم، که اقطار (۱) بار لالی سخنان آبدار است، بهارستان این مدعا را چنین سرسبز ساخته بیان می نماید که: بعد ممانعت بارش باران، سردار صاحبان از سنگر کوچ نموده، در باغ شاهی که متصل قلعه هرات است، منزل انداز گردیدند، و هر روز چوکیهای طرفین، دست از گریبان جنگ و جدال و قتل و قتال کوتاه نمیکردند.

درین اثنا مراسلات عالیجاه محمد خان کوهی (۲)، بخدمت سردار صاحبان ورود (۳) یافتند، دران مندرج بود: "که ما همیشه اخلاص کیش و هوا خواه خاندان عظیم الشان بوده و قدوم میمنت لزوم سردار صاحبان [را] از خدای عز و جل میخواستیم. الحمد لله که بکام دل رسیدیم. الحال اراده خاطر این

(۱) اقطار را مولف جمع قطره پنداشته، در حالیکه جمع قطر بمعنی ناحیت زمین یا قطر دایره است. بجای آن قطرات صحیح است.

(۲) مقصد از کوهی منسوب به فیروز کوه است که اقوام سکنه آنرا فیروز کوهی گویند و در قلعه نو و بادغیس شمال هرات در نشیب های غربی فیروز کوه ساکنند.

(۳) ک: وارد یافتند.

(۱) مقوله عربی است یعنی: کسیکه با ستمگاری مددگاری کرد، خدا او را بر وی گماشت.

اخلاص کیش همین است که با هم متفق گردیده ، مهم تسخیر قلعه هرات را بانجام رسانیم . لیکن دو حرف حجاب راه این مدعا شده اند : یکی آنکه مدتست که عالیجاه سالو خان ، پیش من التجا آورده و اراده ملاقات سردار صاحبان دارد ، و از خصوصت سردار صاحبان ، نهایت در هراس ، و چون قلم سرگردان فقرات نویس وسواس !

هر گاه یکی از سردار صاحبان ، بشمع قدوم اشفاق لزوم ، بزم افروز ملاقات ما شوند ، که رفع تیرگی وسوسه و هراس عالیجاه سالو خان ، بچراغ مهربانی والتفات آن عالیجاهان نموده شود . که او هم مین بعد ازین در دایره خدمتگذاری و جان فشانی ، بصدق عقیده و اخلاص ثابت قدم خواهد بود ، و هرگز پای از دایره فرمان برداری بیرون نخواهد گذاشت .

و دیگر اینکه : بنیاد بیگ هزاره ، با ما بنیاد مخالفت و عناد مستحکم دارد ، و بالفعل بنیاد بیگ مذکور ، [بنیاد] انداز اقامت ، در نزد آن سردار صاحبان میباشد . هر گاه به تخریب بنیاد بنیاد بیگ مذکور پرداخته ، او را اسیر و دستگیر نمایند ، یقین که بنیاد محبت و وداد ، مستحکم مابین خواهد بود ، و تا ابد مرهون احسان سردار صاحبان خواهیم بود . بعد انجام این هر دو مطلب ، ما هم بجمیعت لشکر آمده ، حاضر رکاب سردار صاحبان خواهیم شد ، و بفضل الهی کشایش قفل ابواب قلعه هرات ، موقوف بیک اشاره مقالید تدبیر منست ، چراکه امرای هرات بدون ما دیگر جای استمداد

ندارند . این قدر خویششن داری که در قلعه مذکور نموده اند ، محض بامید استمداد و کمک منست ، انشاء الله بشرط رسیدن ، مفاتیح ابواب قلعه مذکور بدست من خواهد افتاد ، و فتح قلعه مذکور ، بی جنگ و جدال ، نصیب سردار صاحبان خواهد شد .

چون سردار صاحبان از چنین نوشته کوهی مذکور مطلع شدند ، فریفته سخنان تزویر بنیان او گردیده ، مابین خود ، شمع خلوت را روشن کردند ، و شعله این سخن (۱) را بیان نمودند : که مردم این سر زمین ، نهایت دغاباز ، که در تلبیس ، ابلیس لعین را هم درس میدهند ، مبادا کدام دام خيله وری در رهگذر مدعای مایان انداخته ، طایر وجود مایان را صید سرپنجه مدعای خود نمایند ، و درین باب ، فکر مفصل و تدبیر بر اصل باید نمود : که فردا دست تغابن (۲) و حسرت نمالیم ، و لب افسوس بدندان ندامت نخائیم .

سردار صاحبان هنوز راه این مدعا را بیپای اندیشه و تدبیر می پیمودند ، که در این ضمن خبر رسید : که عالیجاه محمد خان کوهی ، لک لک خانه (۳) مسلک بنیاد بیگ هزاره [را] در تحت تصرف خود آورده ، به تخریب بنیاد هزاره مذکور پرداخته

(۱) الف : سخنان

(۲) تغابن = زبان کاری و مجازاً بمعنی فسوس [— غیاث] .

(۳) الف : یک شلک خانه [؟] . لک لک خانه مطابق ک ، ب

جائی بود در قلعه نوشمال هرات مسکن قبائل هزاره که ذکر آن در تاریخ هرات سیفی (ص ۳۱۹) هم آمده است .

بنیاد بیگ هزاره که در نزد سردار صاحبان واقعه هرات بود، بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر، بنیاد هوش و حواس خود را از دست انداخته، و خلف خود را بعهده عملی قدرقلیل، در خدمت سردار صاحبان گذاشته، خود بجمعیت موجوده از خدمت سردار صاحبان مرخص و روانه ملک مألوفه خود شده.

سرداران ممدوح، بعد رفتن بنیاد بیگ هزاره، پاس بنیاد بلند اساس ناموس و سرداری خود ملحوظ نداشته، بموجب نوشته کوهی مذکور، کوه الوند بدنامی را بر سر خود برداشته، از روی مصلحت وقت، خلف بنیاد بیگ هزاره را در بنیاد نظر بندی انداختند. بعد از آن سردار هژیر بیشه شجاعت و دلاوری سردار شیردل خان، بجمعیت یکنیم هزار لشکر جرار خوش اسبان زره پوش شمشیر زن نیزه باز، بجهت ملاقات کوهی مذکور، روانه مشهد خورد ریزه (۱) گردیده.

هرگاه سردار موصوف، سرخوش باده ملاقات کوهی مذکور شده، مشاره الیه مقدم سردار ممدوح [را] از جمله مددگاری بخت و طالع قوی خود دانسته، انواع انواع مراسم مهمانداری و تعارف بجا آورده. لیکن از خبث باطن، تخم اندیشه باطله در زمین خیال خاطر خود کاشته، اراده داشت، (۲) که در حین شمع افروزی مجلس ضیافت، بر خوان یکرنگی به لقمه

- (۱) خورد ریزه جائیست در بادغیس شمال هرات مسکن فیروز کوهی.
 (۲) ب: اراده داشت که سردار ممدوح را بر خوان یکرنگی به لقمه نیرنگی اسیر و مبتلا نمایند.

نیرنگی گرفتار و مبتلا نمایم. لیکن یکنفر توپچی باشی که سابق با سردار ممدوح معرفت داشت، بلکه ملازمی سردار موصوف هم نموده بود، سردار مذکور را از همین اراده باطله کوهی مذکور مطلع و باخبر نموده بود.

سردار موصوف، باطلاع این معنی، از روی شیر دل مستعد و آماده گردیده، سپاه خود را مسلح و مکمل نموده، دست بشمشیر نشستند. چون کوهی مذکور این حالت را معاینه نمود دانست: که سردار صاحب معزی الیه، از فتیله تفنگ اراده ما بوئی برده است. بعده دست کوتاه فکری خود، در آستین عاقبت اندیشی باز کشیده، در تمهید رفع اندیشه سردار موصوف گردید. بهر قسم سردار مذکور را در مجلس ضیافت خود آورده، مابین خودها عهد و پیمان نمودند، و سالو خان را نیز با سردار صاحبان [آشتی داده، رفع کدورت و کینه دیرینه نمودند.

روز دیگر کوهی مذکور، تحایف نفیسه و اسبان خاصه، پیشکش سردار موصوف نموده رخصت داده، و عالیجاه خدا نظر خان مامای سردار صاحبان [پیش خود توقف داد، و به سردار شیردل، کوهی مذکور مخاطب گردیده، که عساکر میمنه (۱) و آور گنج (۲)، برای تخریب بنیاد بیگ هزاره طلبانیده بودیم. بعد فتح ملک

- (۱) شهریست در شمال هرات بفاصله ۴۵۲ کیلومتر که مرکز ضلعی بهمین نام شمرده می شود.
 (۲) آور گنج = همان گرگانج [جرجانیه] پای تخت خوارزم قدیم است، که درین اواخر شامل جماهیر آسیائی شورویست.

لک لک خانه ، بنیاد جمعیت بنیاد بیگی هزاره کشیده شده ، که او جانب قلعه بامیان (۱) ، آواره و در بدر میگردد ، و پسرش نزد سردار صاحبان نظر بند .

دشمن قوی بنیاد من ، همین بنیاد بیگی هزاره بوده ، الحال احتیاج طلبانیدن لشکر میمنه و آورگنج نیست ، بالفعل عالیجاه سالو خان بجهت ممانعت لشکر مذکور فرستاده می شود ، که حرکت لشکر مذکور از آنجا نگردد ، و امرای قلعه هرات که چشم امید بر کمک من دارند ، بمجرد رسیدن سرزمین هرات فتح قلعه مذکور نصیب سردار صاحبان خواهد شد ، و حالا که فرستادن سالو خان طرف میمنه و آورگنج محض برای طلبانیدن لشکر بنا بر مقابله و مجادله سردار صاحبان بود .

سردار صاحبان از چنین فریب بازی و سالوسی سالو خان بی بردند ، و بحسب استدهای محمد خان کوهی ، عالیجاه خدا نظر خان مامای خود را در نزد کوهی مذکور گذاشته ، خود سردار شیردل خان از مشهد خورد ریزه مراجعت فرمای هرات گردیده . بعد از چند روز کوهی مذکور مع چهار هزار لشکر دو هزار سواره اسپان و یکتیم هزار خر سواره جزایلی ، و پانصد نفر پیاده تفنگچی ، و چهار عرابه توپ ، باتفاق مامای مذکور ،

(۱) بامیان = در شمال غرب کابل در سلسله کوه بابا بفاصله ۱۸۵ میل واقع و بارتفاع ۸۳۸۰ فت از سطح بحر کاین است . درینجا بتهای بزرگ بودا در صخرهای کوه موجود است ، و مرکز مهم بودائی در عصر قبل الاسلام بود ، اکنون دران وادی اقوام هزاره سکونت دارند .

بقطع منازل داخل هرات گردیده ، بر لب دریای (۱) متصل پل مالان (۲) فروکش شده ، سردار صاحبان بجهت استقبال کوهی مذکور ، سردار عظیم الوقار سردار کهندل خان را مأمور نمودند . و هم تدارک ضیافت و مهمانداری کوهی مذکور گرفتند ، و چشم انتظار براه آمدن کوهی مذکور داشتند .

بعد از چند مدت سردار موصوف پس آمده بیان نمود : که محمد خان کوهی بسبب (۳) آمدن پس ماند لشکر خود و تجهیز سامان ، سه چهار روز مهلت طلب [نموده] بعد ازان آمده ، ملحق رکاب خواهد شد . سردار صاحبان ، سخن کوهی مذکور ، محل اعتبار دانسته ، چهار روز طریق اصطبار ورزیده ، و جرعه نوش باده انتظار بودند و نمی دانستند ، که کوهی مذکور خود مجنون وار عاشق جمال لیلی قلعه هرات ، و فرهاد وار در کندن بیستون مدعای تسخیر هرات جان شیرین میداد (۴) ، و خسرو آرزوی خود را بر سر راه اتفاق امرای هرات جلوس داده ، بفریب بازی و خدعه طرازی سردار صاحبان می پرداخت . بلکه خیال اسیری و دستگیری سردار (۵) موصوف در دل خبیث منزل خود داشت ، لیکن قادر نشد .

(۱) الف: بر آب دریا .

(۲) پل مشهور هریرود که بجنوب شهر هراتست .

(۳) ک: سبب .

(۴) الف: میدارد .

(۵) الف: سرداران .

در بیان فریب بازي محمد خان کوهي و جنگ نمودن با سردار صاحبان و هزیمت یافتن کوهي مذکور

مبارزه قلم تیز رقم، که معارک آرای سخن طراز است، در میدان این مدعا چنین ترددات بیان می نماید که: در سنه ۱۲۳۸ صدر، هرگاه محمد خان کوهي داخل سرزمین هرات گردیده، در ظاهر بناوختن طبل اتفاق و کمک سردار صاحبان می پرداخت، و در باطن قانون سازگاری و موافقت با امرای هرات در ثواب می آورد. تا اینکه بعد از چهار یوم سردار کهندل خان، باز بجهت ملاقات و استقبال کوهي مذکور، تشریف فرما گردیده. و سردار صاحبان، در باغ اسباب ضیافت و مهمانداری از اغذیه گوناگون و فروش بوقلمون مهیا و موجود ساخته، و اتواب سلامی تیار ساخته. منتظر مقدم کوهي [مذکور] بودند.

سردار کهندل خان هنوز نارسیده، که کوهي مذکور پیش از رسیدن سردار ممدوح، خر سواره و پیاده پیش روی خود ساخته، و سواران پس پشت خود نموده، بموجب سازگاری امرای هرات، رخ نهاد اندرون قلعه هرات گردیده. و عالیجاه خدا نظر خان ماما، که با کوهي مذکور همکاب بود، بملاحظه این صورت، محو حیرت شده، مضطربانه همه عمله خود، جلور اسپان برداشته، از لشکر کوهي مذکور جدا گردیدند.

در این صورت مابین مامای مذکور، و لشکر کوهي، فساد (۱) برپای گردیده، از طرفین چند نفر مقتول و مجروح شده. آخر مامای مذکور، جان خود را کشیده، افتان و خیزان و گریزان، خود را در باغ با صد داغ حسرت، نزد سردار صاحبان رسانیده. و کوهي مذکور باین فریب بازي، طرف قلعه هرات رفته. امرای هرات، لشکر کوهي را در اندرون قلعه راه نداده، بیرون قلعه متصل دیوار حصار، جای توقف دادند. فقط تن تنها بعه چند نفر خواص محمد خان کوهي را در اندرون قلعه بردند.

در انوقت از اندرون قلعه، این چنین شلک اتواب متواتر گردید، که رعد فلک در خروش، و گاور زمین در جوش لرزه آمده. سردار صاحبان، از شلک اتواب مذکور یکبارگی در تحیر آمده، حیران این ماجرا ماندند، و رساله تدبیر (۲) و اندیشه را مابین خود کشاده مطالعه می نمودند، و انواع انواع فقرات، بر صحیفه مصلحت نگارش میدادند.

درین اثنا گوناگون اخبارات رسیدند، بعضی میگفتند: که مصطفی خان زوری در قلعه آرگ (۳) هرات، لوائی بغی و عناد بر افراشته است. و برخی بیان می نمودند: که محمد خان کوهي، سردار کهندل خان و [ماما] خدا نظر خان را اسیر و دستگیر نموده، همراه خود در اندرون قلعه برده.

(۱) الف: کوهي دست فساد.

(۲) الف: تدبیر و دلایه را.

(۳) آرگ = قلعه شاهي.

هرگاه اینچنین اخبارات مختلفه، بسمع سردار صاحبان رسیده، هوش و حواس خود باخته، فقرات نویس غم و الم گردیده، تجویز کردند، که الحال در باغ نشستن، دیده و دانسته، خود را در آتش جنگ سوختن است، که مبادا لشکر کوهی مذکور و لشکر هرات، دیوارهای باغات را گرفته، میان را محاصره نمایند، بعده جان کشیدن نتوانیم. بهتر است که ازین باغ خودها را بیرون کنیم.

در صورت مجوز این مصلحت، عالیجاه [سردار] شیردل خان، از روی شیر دلی معه عمل خود، در ساعت سوار گردیده رفته پیش روی لشکر هرات گرفته که هوس بر آمدن باغ نکنند. بعده سردار کثیرالقدر سردار پردل خان از پردلی تمام جمیع اسباب خیم و صندوق خانه و اتواب و دکاکین اردو بازار وغیره از باغ کشیده، معه سوار و پیاده متوجه تخت صفر (۱) که واقع هرات است گردیده.

لشکر محمدخان کوهی، بعد معاینه صورت کوچ لشکر سردار صاحبان، یورش (۲) جانب باغ مذکور نمودند. عالیجاه سردار شیردل خان که پیش راه آنها گرفته، و در دایره جلادت و مردانگی ثابت قدم بود، نگذاشت که لشکر کوهی مذکور قدم پیش نهاد شود. مابین لشکر هرات و سردار موصوف، نایره آتش جنگ و جدال شعله ور گردیده. بسیاری از لشکر

(۱) تفریح گاه معروفیست در حدود ۳ میلی شمال هرات.

(۲) ک: یرش. یرش یا یورش در تورکی بمعنی هجوم و حمله است.

کوهی مذکور، چون بزهای کوهی، بساطور جلادت و دلاوری حلال نموده، در مسلخ قتل و قتل آویزان می نمودند.

هر گاه سردار کهندل خان بجمیع اسباب، سالمآ از باغ مذکور برآمده، منزل انداز تخت صفر گردیده، همان وقت سردار شیردل خان از روی مصلحت از میدان وغا (۱)، عنان تاب گردیده، رخ نهاد دامن کوهستان [گردیده]. و لشکر کوهی بعد عنان تابی سردار موصوف، تفنگ زنان در تعاقبش، چون سایه افتادند، بخيال اینکه سردار موصوف هزیمت خورده میرود.

چون لشکر کوهی و هرات، از دیوارهای باغات بیرون آمدند، و بمیدان صاف رسیدند، همانوقت سردار شیردل خان از روی جلادت و شیر دلی معه سپاه و عمله، یکبارگی جلواسپان برداشته خودها را بر لشکر کوهی مذکور رسانیدند. و بسیاری از لشکر کوهی، زیر تیغ بی دریغ کشیدند. و در حین مقابله، لشکر کوهی فقط از شنیدن آواز مهیب بزن بزن جوانان لشکر سردار ممدوح، اسلحه حیات (۲) از تن خود دور انداخته، جرعه نوش باده بیهوشی می شدند.

جوانان مذکور، دست برپیش دراز آنها انداخته، بر زمین میزدند، و سرهای می بریدند. و لشکر پیادگان کوهی، ملک الموت را بچشم خود دیده، بجوانان مذکور بکمال عجز

(۱) وغا = جنگ.

(۲) الف: سلاح حیات.

و زاری می‌گفتند: که بزای خدا ما را نکشید، که مسلمانان اهل سنت و جماعت می‌باشیم. افغانان بزبان افغانی با آنها مخاطب میشدند "ستاسی وژل لوی ثواب لری" (۱) افغانان همین می‌گفتند: که کشتن شما، برای ما بسیار ثواب دارد، و سر آنان را بیرحمانه می بریدند، و بقتراک اسپان خود می بستند، تا آنکه لشکر کوهی و هرات شکست فاحش خورده. لشکر سردار موصوف، مظفر و منصور گردیده، سرهای لشکر کوهی بر تخت صفر آورده، به پیش سردار پردل خان می‌گذاشتند. و از خدمت جنگ بیخود شده، بزبان افغانیه، بسردار صاحبان، اظهار خدمتگذاری و جانفشانی و مردانگی خودها را کرده، تقاضای افزودی تنخواه میکردند (۲). سردار صاحبان می خندیدند، و آفرین آفرین بجوانان می گفتند. و هر یک را بفراخور مردانگی و شجاعت، بانعام لایقه و خلاع فخره سرفراز و خوشوقت می نمودند.

بعد ساعتی هنوز غبار جنگ از فلک فیروزه رنگ بر طرف نشده بود، که امرای هرات، بجمعیت سوار و پیاده اندرون قلعه هرات برآمده، بنواختن طبل جنگ پرداختند. سردار شیو دل خان باوجود ماندگی و هلاکت جنگ سابق [باهم]

(۱) این خطاییه پشتو در هر سه نسخه غلط نوشته شده، مطابق محاوره پشتوی قندهار در متن قرار داده شد.

(۲) این جمله از ک عیناً نوشته شد، اما در نسخه الف چنین است: "بزبان افغانیه بسردار صاحبان می‌گفتند: داسرونه دد شمنانوستا (در ص ۲۱۹)

عنان تابی را عار دانسته، عنان اسپ همت خود را معه عمله سپاه نصرت پناه (۱) جانب لشکر هرات گردانیده، و در میدان جنگ، ترددات دلیرانه (۲) و حملات بهادرانه بسیار نمود تا

(بقیه حاشیه ص ۲۱۸)

به کونه مندم، و گوره مرونه دغسی توری و هی، تاسی پر تنخواه ز موژ کونه شوروی - این سرهای دشمنان به کون شما بیندازم ببینید مردان باین قسم شمشیر میزنند و شما بر تنخواه مایان کون خود را شورش میدهید!

مرتب نسخه ک شاید این جملات را قصداً حذف کرده و خلاف تهذیب پنداشته است. در نسخه ب هم حذف شده و فقط بجای آن نوشته اند: "سخنان پیهوده بسردار می‌گفتند". چون در نسخه الف متن آن موجود است ما حذف آنرا جایز ندیدیم، و یقیناً طرز خطاب آن از روی آداب کنونی عصر ما، خلاف تهذیب است، ولی باید دید که مؤلف بیچاره بزبان قرن بیستم حرف نمی زند، بلکه زبان و طرز ادای دو قرن پیشتر است، و آنها هم طرز خطاب مردم ساده و بدوی و بی تعلیم! اما این طرز خطاب بخوبی واضح میگرداند، که افغانان دلاور و ساده و آزاده با چه سادگی و مساوات سرداران خود را می دیدند و خطاب میکردند! و حتی با شاهان مقتدر نیز چنین بودند! و این نکته ایست که احساس اتکا بخود و غرور قومی و خودی فردی و نظر مساوات افغانان ساده و آزاده را بخوبی نمایندگی میکند. پس حذف چنین چیزها که مخالف آداب امروزه است از اوراق تاریخ جایز نیست. و ما نمی توانیم مدعی باشیم، که اجداد ما دو صد سال قبل با همین آداب و نزاکتهای محاوره و مخاطبه تملق آمیز مروج کنونی حرف میزدند!

(۱) الف: نصرت انتباه. (۲) الف: ترددات ذیواته.

آنکه امرای هرات، پیاده وار در ششدر هزیمت، مات گردیده، فرار اختیار نموده، داخل اندرون قلعه شدند و دوباره سر شورش و عناد از گریبان فساد بیرون نکشیدند.

درین اثنا مبارز آفتاب عالمتاب، ترددات نور و ضیا نموده، منزل انداز مغرب زمین، و وشاقان (۱) انجم در چهار سوق لیل قایم کردند (۲). سردار صاحبان از بس ترددات جنگی، از میدان و غا، عنان تاب گردیده، بر منزل تخت صفر (۳) مستقر، و صبح از آنجا کوچ نموده، در چمن (م) زار هرات که مفاصله سه گروه دارد رونق افزای شدند. و با خوانین خودها هر یک عالیجاهان عبدالله خان اچکزئی (ه) و نایب ملا مومین خان غلزئی و رمضان خان هوتکی و حاجی خان کاکری، شمع افروز بزم خلوت گردیده بیان نمودند، که محمد خان کوهی چنین نرد دغا بازی باخته، و سالو خان نیز برای گرفتن لشکر میمنه و آورگنج رفته است، هرگاه سالو خان با اجتماع قشونات به آن لب دریا آمده، و ازین طرف لشکر قلعه هرات خواهد شد. پس در میان دو لشکر گرفتار خواهیم شد، در آن وقت جان کشیدن ازین دو عساکر بسیار مشکل!

(۱) وشاق = در تورکی بمعنی امرد و بچه خوشرویی است.

(۲) الف: گردیدند. (۳) الف: تخت سفر.

(م) ک: در چمن ... از هرات. الف: مانند متن.

(ه) در باره این رجال تعلیق نمبر ۲۱ را بخوانید.

انسب (۱) آنست که از دریا عبور نموده، در مکان میر داؤد منزل انداز شویم. اگر ازان طرف سالو خان آمده، پس بمقابله او خواهیم پرداخت. هر گاه لشکر هرات آمده، هر اینه باو چنگ جنگ را در نوا خواهیم آورد، و از اندیشه دو لشکر فارغ البال خواهیم شد.

سردار صاحبان و خوانین و اسرا، بدین مصلحت همدستان (۲) گردیده. روز دوم از چمن زار کوچ نموده از مکان آوبه (۳) عبور دریای هرات نموده، در منزل میر داؤد آمده، فروکش شدند. چند روز مکث پذیر بوده، در بحر اندیشه و تدبیر تسخیر قلعه مذکور شناوری میکردند، و در گرداب انتظار غوطه میخوردند، که درین اثنا چاپار از قندهار معه نوشته سردار مهر دل خان ورود آورده. مندرج بود که: عالیجاه سمندر خان (م) بامیزئی، بجمعیت لشکر بر سر قندهار آمده، سخت محاصره نموده است. و نایب گل محمد که عزیز قریب اوست (ه)، مبادا فریب بازی نموده، زمام ملک قندهار، بدست او سپارد. درینصورت خرابی کلی روی خواهد داد. یکی از سردار صاحبان [بزودی] عزیمت فرمای [اینطرف] قندهار گردد، که

(۱) ک: مشکل آن است که از.

(۲) الف: همدستان. (۳) الف: روته [؟]. اما آوبه جای

معروفیست بدو طرف هریرود در شرق هرات.

(م) سمندر خان بامیزئی در دهله شمال قندهار اقطاع داشت و

نایب گل محمد خان فرزند شاه ولی خان صدر اعظم احمد شاه ابدالی بود.

(ه) ک: اوقت [؟].

بر وقت بدفع دشمن پرداخته آید، و الا صورت حال مقدمه دگرگون
کنظر می آید .

سردار صاحبان بمجرد دریافت این خبر وحشت اثر، نهایت
مشوش گردیده، خیال محال تسخیر هرات از سر کشیده و فکر
نمودند، که مبادا ازین سو رانده، و ازان سو مانده شویم، و
بر طبق مضمون بیت:

بیچاره خر آرزوی دم کرد

نا یافته دم و دو گوش گم کرد

سبادا ملک قندهار هم از دست برود . همان دم، لاله وار
داغ مفارقت هرات، بر دل گذاشته، بمعیه جمعیت لشکر خود،
سراجعت فرمای قندهار، و از دغا بازی محمدخان کوهی و
سالومی سالو خان، دست افسوس چون مکس می سائیدند:

—۳۳—

در بیان مراجعت سردار صاحبان [قندهار] از هرات
بی نیل مقصود

و در عرض راه غارت نمودن شهزاده سلطان علی خلف شهزاده

کامران را و جنگ نمودن با او

شبدیز (۱) قلم مشکین رقم در طی منازل این مدعا چنین
تیز رو بیان میگردد که: در سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت
هجری، هرگاه سردار صاحبان، باین همه فریب بازی، از
تسخیر هرات مایوس، و مراجعت فرمای قندهار شدند.

در اول منزل عالیجاه گلزار خان که عم سالو خان بود،
او را بسبب عداوت و عناد سالو خان، باوجود [خدمات] مالیه
ستانی هرات و غیره، همه را نسیاً منسیا (۲) نموده، در عین
سواری، سواران سردار صاحبان، بموجب حکم، از چهار طرف
بر عالیجاه گلزار خان جلوریز شده، گلزار عزت و تمکین او را
بر باد دادند. کسی از سواران شال از سرش برداشته و کسی
شمشیر از کمرش خلاص نموده. و کسی تفنگچه ها و کسی
قبا و چوغه (۳) از برش بیرون آوردند. در یک پیراهن و

(۱) شبدیز = شب رنگ و اسپ سیاه خسرو پرویز [غیاث].

(۲) یعنی فراموش.

(۳) چوغه یا چوخه = نوعی از قباست.

کوبه جامه (۱)، از اسپش فرود آورده و بازویش بریسمان بسته ، بر امتر (۲) لگد پُران [او را] سوار نموده ، تا بقندهار آوردند ، و بدست ستم عالیجاه خدا نظر خان ماما سپردند ، تا مبالغ کثیر ازو حصول نماید .

ماسای مذکور در صورت (۳) ملای خدا ترس ، و در ستم گاری از حجاج بن یوسف هم گذشته ، عالیجاه گلزار خان را در مجلس خود بار احضار داده ، و یکجای همراه خود بر خوان طعام خورانیده ، بعده حکم بر عقوبات او میداد ، که او را در شکنجه عذاب گرفتار نموده (م) ، از حد بیحد ظلم بر حالش میکردند . نعوذ بالله هیچ مسلمانی را بدست ستم اینچنین ظالم [خدا] گرفتار نکند (ه) . غرض باین همه عقوبات گوناگون و عذابها ، مبلغ یک لک روپیه از عالیجاه گلزار خان حصول نموده ، او را رهائی دادند . آخر نتیجه خدمات هرات همین بود ، که عالیجاه مذکور ، از سردار صاحبان یافت .

شهبازده کامران بعد فرار هرات در قلعه لاش رفته ، آتش

(۱) الف: پیراهن از زین اسپش نرود .

(۲) آسْتَر: خنجر .

(۳) ک: بجای [ملای] نقاط گذاشته اند .

(م) الف: نموده ، و آب دم های تماکو داده ، طعامیکه خورده

بود از کون او میکشیدند ، نعوذ بالله .

(ه) الف: بیت:

نماند متمگار بد روزگار هماند برو لعنت پایدار

افسوس و اندوه هرات در مطبخ خیال می پخت ، و در آتش انتظار می سوخت ، که آیا مقدمه هرات چگونه خواهد شد ؟ و این معشوقه سلطنت هرات ، هم آغوش که خواهد گردید ؟

معنی (۱) قلم مشکین رقم ، چنین نغمه طراز بیان میشود که : هرگاه سردار صاحبان بدریافت خیر قندهار ، عزیمت تسخیر هرات موقوف داشته ، مراجعت فرمای قندهار ، و بسرعت سریع ، دو منزل را یک منزل نموده [روانه شدند] ، درین اثنا شهبازده کامران از مراجعت سردار صاحبان باخبر گردیده ، نهایت خوشوقت شده ، در ساعت شاهزاده سلطان علی خلف خود را معه خوانین ، هر یک عطا محمد خان الکوزئی و جهان داد خان بامیزئی (۲) معه قدری لشکر مامور نمود [که رفته پیش روی شکست سرداران بگیرند .

شاهزاده سلطان علی (۳) داخل سبزوار گردیده ، درانجا جمع آوری لشکر می نمود . هرگاه سرداران مذکور ، نزدیک سبزوار (م) آمدند ، شاهزاده ممدوح و خوانین مذکور مطلع شدند که سرداران موصوف ، در واقعه هرات نیز خوب مقابله و مقاتله با لشکر هرات و محمد خان کوهی نموده ، با جمعیت

(۱) ک: چون معنی ، ولی چون زاید است .

(۲) جهان داد خان ولد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله ولد شاه ولیخان صدر اعظم احمد شاهی بود [— تیمورشاه ص ۲۵۳ .

(۳) ک: چون شاهزاده [؟] چون زاید است .

(م) سبزوار = بقاصله ۱۳ کیلومتر جنوب هرات واقع و همان اسفزار تاریخی است .

سپاهان معاوبه و لشکر، بسبب شنیدن خبر وحشت اثر قندهار معاودت نموده اند. شاهزاده و خوانین مذکور، باستماع خبر توان مقابله و مجادله سردار صاحبان در خودها ندیده، از سبزوار برآمده، بمفاصله دوازده گروه رفته، در کوهستان روی پوش و متواری گردیدند.

سرداران مذکور چون داخل سبزوار شدند، وقت نصف لیل بود، که یک افغان [اچکزئی] نزد سردار صاحبان آمده گفت که: شاهزاده سلطان علی معه خوانین و قدری لشکر، معه صندوق های خزاین، که همه مملو از (۱) طلاست، بجهت گرفتن پیش روی سرداران، داخل سبزوار گردیده، جمع آوری لشکر می نمودند. [لیکن] چون از جمعیت لشکر و توپخانه وغیره سردار صاحبان واقف شدند، تاب مقاومت نیاورده رفته در کوهستان فروکش شده اند.

سردار صاحبان هرگاه نام خزاین و فرار شاهزاده مذکور شنیدند، همانوقت سردار شیردل خان بجمعیت پانصد سوار جرار [کزار] خوش اسبه، بطریق چپاول، برهنمونی افغان مذکور چون شهباز تیز پرواز، بوقت سحر که نسیم سحری، غنچه صبح را در تبسم آورده بود، خود را دران سر زمین رسانیده. درانوقت شاهزاده و خوانین مذکور معه لشکری، همه بخواب آرام رفته بودند. سردار موصوف اولاً بر چوکی سواران (۲)

(۱) الف: همه مهرها و طلاست.

(۲) الف: سرداران.

آنها که بر شوارع مامور بودند رسیده، و از قضای کردگار [سواران] نوم، بر حصار جان سواران چوکی، استیلائی آورده بود، که از غفلت خواب خبری نداشتند.

سردار مدوح، سواران چوکی مذکور، اسیر و دستگیر نموده، اسپان و اسلحه آنها غارت کرده، بعد گرفتاری چوکی مذکور، سواران سردار موصوف، چون گرگ در پی صید شاهزاده و خوانین مذکور، در میان کوهستان متفرق و متلاشی گردیده. آخر چند سواران بر خیام شاهزاده مذکور افتادند. شاهزاده و خوانین مذکور، یکبارگی چشمها از خواب بیخبری کشاده دیدند که: چه نحو صورت دارد؟ هرگاه سواران چپاول ملاحظه نمودند، هوش و حواس باخته، مضطربانه به چشم خواب آلوده، بر سر کوه بیای فرار، افتان و خیزان بالا میرفتند، و سواران دست به یغماي اسباب شاهزاده مذکور دراز کردند.

هرگاه شاهزاده مذکور به سر کوه رفته دید، که سواران چپاول [قدر] قلیل [است]، حیف دانسته هماندم معه خوانین مذکور از کوه فرود آمده، بمقابله سواران مذکور پرداختند. چنانچه سواران مذکور درهم برهم شدند. شاهزاده مذکور بفراهمی اسباب و سامان خود پرداخته آماده گردید، که درین اثنا سردار شیر دل خان، معه لشکر در مقابله شهزاده و خوانین مذکور رسیده. آتش جنگ شعله ور گردیده، لشکر شهزاده مذکور [باز] روی در فرار نهادند. و شاهزاده معه خوانین،

پای پیاده بر سر کوه افتان و خیزان میرفت .

هر گاه شاهزاده و خوانین و لشکرش بر بالای کوه رفتند ، بمتانت کوه ، باز اتفاق مقابله و مجادله افتاده ، تا مدت دو پاس خوب جنگ تفنگ زنی ، مابین طرفین واقع شده ، و سردار هم نتوانست ، که بر سر کوه حمله کند . آخر خوانین شاهزاده^۱ مذکور ، بعد اتمام باروت و گوله‌ها ، عاجز آمده ، بزبانِ افغانیه^۲ خود ، بسردار موصوف مخاطب شدند که : ای سردار (۱) ! روی خدا بین ! مایان هم درانی و سیال و عزیز شما میباشیم . از تقدیر خدا الحال مایان گریخته ایم ، در حال بشما صلاح ندارد ، و پس مایان نیائید ، واپس بروید ! از ما و شما باین کار ، کلان پرده میباشد .

سردار موصوف چون دید که : شاهزاده و خوانین مذکور ، بسیار عاجز شده اند ، و در عجز کشاده التجا می نمایند ، و زور من هم بکوه نمی رسد ، لاچار بمد نظر التجای آنان (۲) ، تعاقب شاهزاده^۳ مذکور [را] گذاشته ، و از جنگ دست بردار

(۱) درینجا جملات پشتو را در ک حذف کرده اند ، که در الف چنین است : "روی د خدای و گوره ، مژهم دورانی ستاسی سیال یو ، تقدیر د خدای اوس مژ تشتیدلی یو ، اوس تاسی لره صلاح نلری ، او مژ پسی سرازې بیرته و لاژمی ، ستاسی او مژ پدغه کی لو پرده ده" املائی این کلمات پشتو قدری اصلاح شد ، زیرا کاتب آنرا مسخ کرده است . (۲) معافی دشمن عاجز و زاری کننده ، از خصایل خاص ملی افغانانست ، و بنا بران سردار درینجا دشمنان عاجز خود را نکشته و رفته است .

گردیده ، آنچه که خیام و فروش و اسپان و غیره اسباب شاهزاده ممدوح و لشکرش در منزل باقی افتاده بود ، همه را لشکر سردار موصوف بحیض^۱ یغما آورده ، واپس داخل سبزوار شدند ، و چند روز درانجا اقامت گرفتند .

و عجیب تر نغمه آنکه : سواران لشکر ، که درین چپاول همراکب سردار ممدوح بودند ، بعضی از آنها ، باتفاق سردار موصوف ، چنگ (۱) جنگ را در نوا می آوردند ، و برخی چنگ (۲) یغما دراز نموده اسباب و سامان شاهزاده^۲ موصوف ، بچنگ^۳ تصرف خود می آوردند . و نوازندگان چنگ جنگ را درانوقت ، چیزی از یغمای شاهزاده بچنگ نیامده ، و دیگران که چنگ یغما می نواختند ، چنگ خود را از حنای یغما ، رنگین ساختند . هر گاه سردار موصوف ، بعد نواختن چنگ رزم شاهزاده^۴ ممدوح ، بزم افروز منزل سبزوار گردیده ، همانوقت چنگ حکم^۵ خود را در نوا آورده که : هر که از سپاه متعینه ، چپاول غنیمت شاهزاده ، در چنگ خود آورده است ، همه را در سرکار ما حاضر نمایند ، که بموجب قسمت ، بهر کس سپاه متعینه چپاول ، عطائی خواهد شد .

چون سپاهیان باستماع این نوای چنگ حکم^۶ سردار موصوف ، غنیمت را از چنگ تصرف خود بیرون دادن محال دانسته ، مستعد و آماده^۷ نواختن چنگ جنگ شدند . هر گاه سردار موصوف ، از نغمه^۸ ناسازگاری سپاه آگاه گردید ، از روی تجویز (۱) چنگ = ساز مخصوص و آله^۹ موسیقی . (۲) چنگ = چنگل دست .

عاقلانہ، آنچه کہ اسپان خوب و خاصه از یغمای شاهزاده مذکور بچنگ سپاه آمده بودند، همه بوعده عطای قیمت، از چنگ آنها بیرون آورده، در اصطبل خاص بستانیدند. مابقی را در چنگ سپاه وا گذاشته (۱)، و کسانی که غنیمت شاهزاده، بچنگ خود نیاورده بودند، آنها را از چنگ نوال و جود خود، خوشدل ساخت.

بعده از منزل سبزوار، چنگ تحرک در نوا آورده، روانه قلعه فراه گردیده. درین اثنا خبر قندهار رسید که: عالیجاه سمندر خان، چند روز بناوختن چنگ و محاصره قندهار پرداخته، و چند هزار مبلغان، بصلاح صواب نایب گل محمد خان از سردار مهر دل خان گرفته، بچنگ تصرف خود آورده، روانه مکان مالوفه گردید.

سردار صاحبان از سماعت این نغمه دلکشا، چنگ خوشی و خرمی در بزم آرزو، بنوا آورده، بقطع منازل، داخل قلعه فراه شدند. و مبلغ دوازده هزار روپیه سردار صاحبان [را] که در حین رفتن جانب هرات، در دریای فراه غرق شده بودند، غواصان و شناوران جمع نموده، بکشیدن مبلغان مذکور حکم دادند. چیزی مبلغان کشیدند، و چیزی در قعر دریا فرو رفته. سرداران باقی مبلغان مغروقه، بموجب تقسیم، حکماً از رعایای فراه تحصیل کردند (۲).

(۱) ک: وا گذشته.

(۲) الف: در حین ایصال آوردند.

بعده چنگ عزیمت شهزاده کامران، در بزم خیال خاطر در نوا آورده، مستعد جانب قلعه لاش شدند، و میرزا ابوالقاسم خان بجهت جمع آوری سرسات (۱) و غیره سامان مامور نمودند. از آنجا که در عین تیارگی (۲) قلعه لاش، نغمه ناخوش، بگوش سردار صاحبان رسیده، که از گوشمالی نوازندگان ساز قضا و قدر، تار عمر سردار محمد عظیم خان، از قانون حیات گسسته. سردار صاحبان بشنیدن این نوای اندوه افزای، چنگ ماتم داری در نوای آوردند (۳)، و عزیمت لاش، بشگون نامیمون دانسته، و میرزا ابوالقاسم خان را واپس طلبانیده، و دو عرابه توپ کلان، که در قلعه فراه افتاده بودند، آنها را به زور باروت شکستانده، تکه تکه نموده، بر شتران بار نموده، بطریق استعجال تمام روانه قندهار، که در عرصه هفت یوم از قلعه هرات بتاریخ بیست و پنجم ماه ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری [۱۲۳۸ هـ] رونق افزای قندهار شدند، و در حمام ها رفته، و بحوض عشرت نشسته، و از طاس (م) آب صحت بر سر خود انداخته، و کیسه فرحت بر اعضا مالیده، و سنگ راحت بیای زده، و چرک منافرت را پاک و صاف

(۱) سرسات یا سیورسات = مواد غذایی و سامان لشکری که از مردم جبراً فراهم آوری شود.

(۲) تیاری یا تیارگی = تهیه سامان و تجهیز.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۲۲.

(م) الف: طاس انتعاش، آب.

نموده، از مواید خوان رنگین و فواکهاش شیرین بهره ور و شیرین
 کرام بوده، هم آغوش شاهد کامرانی قندهار شدند. و چند روز
 این رساله سفر هرات و فریب بازی محمد خان کوهی مابین
 خود مطالعه می نمودند، و از هرات افسوس میخوردند.

— ۳۴ —

در بیان رفتن سردار شیخ دل خان طرف کابل
 و گرفتار نمودن حبیب الله خان خلیف مرحوم [سردار] محمد عظیم (۱)

خان و جنگ نمودن با سردار دوست محمد خان و بعد مصالحه
 نمودن، و تمام دولت مرحوم محمد عظیم خان را بدست آوردن

و باز داخل قندهار شدن

مغنی قلم خوش رقم، در نواختن این نغمه، خوش الحان
 می گردد که: در سنه صدر هرگاه سردار صاحبان در عرصه
 شش ماه، از هرات مراجعت نموده، داخل قندهار گردیدند.
 بعده یکی از سرداران، بجهت عزا پرستی مرحوم سردار محمد عظیم
 خان در فکر رفتن کابل شده، که درین اثنا مراسله عالیجاه
 حبیب الله خان، خلیف مرحوم [نزد] سردار صاحبان قندهار ورود
 آورده. دران مندرج بود که: "سردار دوست محمد خان بفریب
 دنیای دو روزه بی اعتبار، مجنون وار فریفته جمال لیلی مال و
 اسباب مرحوم پدرم گردیده، با ما، در مقام عناد و معرکه آرائی
 است. و بجهت رفع این فتنه و فساد، یکی ازان سردار صاحبان،
 بزودی متوجه [این طرف] کابل شود، که آتش عناد، روز بروز
 اشتعال پذیر است".

(۱) ک: محمد اعظم [؟].

سردار صاحبان ، بعد دریافت این مضمون ، مابین خود رساله^۱ مشورت را مطالعه نموده ، رفته رفته فهرست رساله^۱ شجاعت و جوانمردی ، سردار شیردل خان معه^۱ یکهزار سوار جر^۱ار شیربیشه^۱ جلادت و جنگ ، در آخر ماه صفر سنه یکهزار دو صد و سی و نه هجری روانه کابل گردید .

بعد ورود کابل ، سردار موصوف ، اولاً با سردار دوست محمد خان ، همدم خوان^۱ اتفاق گردیده ، و عهد و پیمان ساخته یکدل شدند . بعده از روی مصلحت ، مابین خود گفتگوی زرگری (۱) نموده آمده ، بعالیجاه حبیب الله خان ، خلف مرحوم مذکور ، بجای خود سلسله ، اتحاد و اتفاق را صورت انتظام داده ، در صورت دوستی و اتحاد او را گرفتار ساخته ، تمام مال و اسباب از دولت کشمیر بچنگ آورده ، عالیجاه حبیب الله خان بچنگ اسیری ، روانه قلعه^۱ عالیجاه خدا نظر خان ماما نمودند ، که درانجا بچنگ حبس گرفتار بوده باشد . و خود سردار شیردل خان در کابل متوقف گردیده ، بغیر دولت کشمیر ، خیال ریاست کابل و گرفتاری سردار دوست محمد خان [هم] در سر گرفته ، چنانچه روزی سردار شیردل خان ، مجلس ضیافت برای سردار دوست محمد خان ترتیب داده ، طلب سردار ممدوح نمود .

چون سردار دوست محمد خان ، از آفت ضیافت مذکور بیخبر بود ، هرگاه معه^۱ عمله^۱ خواص خود ، داخل مجلس گردیده ، بعضی از امرای مجلس ، نغمه^۱ گرفتاری ، بگوش سردار ممدوح

(۱) الف : گفتگو از سر گرمی نموده .

رسانیدند . هماندم ترک مجلس نموده برخاسته ، روانه بجای خود گردید ، در بنای ضیافت^۱ مقابله و مجادله^۱ سردار شیردل خان ساعی گردیده . تا چند مدت فیما بین سرداران ممدوح ، ضیافت جنگ و جدال برپای بود . تا آنکه سردار پردل خان ، از چنین ضیافت^۱ معرکه آرائی آگاه شده ، از قندهار بسرعت سریعه خود را برخوان ضیافت^۱ جنگ و جدال سرداران رسانیده ، بچند مواید (۱) مواعظه و نصایح ، رفع تلخ کامی نفاق سرداران ممدوح مینمود .

لیکن سردار شیردل خان ، مواید^۱ مواعظه را نا گوار دانسته ، بیک بارگی پیاله^۱ آب جنگ را از سردار دوست محمد خان دریغ نداشته ، آتش مقابله را شعله ور ساخت ، و بسیاری لشکریان از طرفین بر باد قتل و قتال رفتند . آخر سردار دوست محمد خان از خاک میدان و غا ، عنان تاب گردیده ، داخل اندرون شهر کابل گردید .

سردار شیردل خان ، بعد عنان تابی سردار دوست محمد خان ، معه^۱ چند نفر خواص خود ، در اندرون کابل رفته ، دست اتحاد در معانق (۲) سردار دوست محمد خان انداخته ، از ضیافتهای یکدیگر مخاطب گردیده ، از مواید^۱ خوان^۱ یکرنگی و برادری خودها ، شیرین کام گردیدند ، و در چمن موافت و یک وجودی ، بسان گل^۱ شگفته (۳) ، خندان میشدند .

(۱) مواید = جمع مایده بمعنی دسترخوان است .

(۲) از ماده عنق بمعنی گردن است .

(۳) الف : گل گل شگفته

گویا غبار کینه و فساد بردامن حال سردار صاحبان معدوح نه نشسته بود. چند ایام سردار شیردل خان و سردار پردل خان در کابل به بوستان سرای (۱) سردار دوست محمد خان بتماشای گوناگون گلهای کابل، که گفته اند :

گل بکابل ، باده در شیراز رنگین می شود

زلف در ایران ، کمر (۲) در هند پر چین می شود

چون ولایت کابل را حق تعالی ، از شه فرد دیوان ولایات آفریده است ، سردار صاحبان نضارت (۳) بخش دیده فرحت و انبساط بودند. و از اقسام اقسام اطعمه ، و انواع انواع فواکहत محبت لاکلام یکدیگر ، شیرین کام بوده ، طرفین بکام دل رسیدند .

سردار شیر دل خان غنیمت کشمیر مرحوم سردار محمد عظیم خان [را] عظیم غنیمت دانسته ، غنیمت ریاست کابل ، در تحت تصرف سردار دوست محمد خان ، بمد نظر نگاه یکجوددی (۴) ، غنیمت تصویریده ، از گلزار خدمت سردار دوست محمد خان ، دسته دسته گلهای مهر و محبت بدست آورده ، بحصول گلهای رخصت ، از دارالفردوس کابل ، رخ نهاد قندهار گردیدند.

(۱) بوستان سرای = باغ معروفی است در کابل ، که اکنون مقبره امیر عبدالرحمن و وزارت معارف در آنجا ست . متصل ارگ شاهی و ده افغانان .

(۲) الف : مگر در هند .

(۳) نضارت = تازگی و زیبایی [- المنجد] .

(۴) الف : نگاه وجودی .

و سردار دوست محمد خان در دارالسلطنه (۱) کابل ، مستقر سریر ریاست و کامرانی گردیده ، آنچه که منکوحات و غیر منکوحات ، از طایفه ارباب طرب ، از مرحوم بودند ، همه را گل رخصت بدست داده ، مطلق العنان نموده [شد] ، مگر یک زوجه از مرحوم سردار محمد عظیم خان ، در حباله نکاح خود آورده . و عالیجاه حبیب الله خان را از قلعه عالیجاه خدا نظر خان ماما (۲) طلبانیده ، و صورت دیوانگی و بیهوشی او دیده ، که بسبب رفتن دولت کشمیر و خزاین پدرش ، دیوانه گردیده بود ، بمراعات سرداران و برادرانه پرداخته ، عنان توسن جهانگردی بدست اختیار آورده ، که ولایت بولایت ، اوقات [عمر] ناپایدار را بگدائی بسر می آورد . و در وقت کارانی دوازده هزار لشکر ، در پس عالیجاه حبیب الله خان سوار می شدند ، و در حین سواری اسپ ، کرمی زرین [مرصع] در زیر پای عالیجاه مذکور میگذاشتند ، که بران پای گذاشته ، بر اسپ و رکاب سوار میگردید ، و عاقبت کار او بگدائی سرکشید .

از آنجا ست که بر نقش (۳) و نگار بیهوده دست گاه تعلقات دنیای بیوفا ، هیچ اعتبار نیست ، خصوصاً رایحه این اخبار ،

(۱) الف : دارالجنه .

(۲) این شخص مامای سرداران قندهاری و از قوم سهاک غلجی بود .

خواهر وی در حباله نکاح سردار پاینده خان آمده ، و پنج نفر سرداران قندهاری از بطن وی پیدا شدند . [رک : تعلیق ۳] .

(۳) ک : از آنجا که بر نقش .

بمشام هر خاص و عام رسیده باشد ، که دولت کشمیر (۱) ،
و بلال جان است ، بخانه هر کس راه یافته ، زود خانه عاقبت (۲)
او را خراب نموده . سردار محمد عظیم خان که دولت کشمیر
بجور و تعدی جمع نموده بود ، بعد وفاتش در طرفه العین (۳)
برباد رفته ، بدست یغمای سردار شیردل خان افتاد ، و خانه او را
هم برباد داد ، و بزودی از دارالفنا بدار بقا شتافت (۴) ، و از
دولت کشمیر بهره نیافت . و پسران سردار شیردل خان هم دیوانه
و کچکول گدائی در گردن دارند ، ولایت بولایت میگردند (۵) .

(۱) الف : دولت کیش . (۲) الف : زود عاقبت او را .

(۳) یعنی چشم زدن . (۴) رک : تعلیق نمبر ۲۳ .

(۵) مؤلف درین کتاب چندین بار به نحوست اموال کشمیر اشاره
کرده ، و مرگ و ذلت اولاد رنجیت سنگه و سرداران افغانی را شومی
دولت کشمیر دانسته ! که نمودار سویه تفکر و عقاید مردم آن
زمانست . ولی گدائی سردار زادگان افغانی ، مانند سردار حبیب الله خان
و سلاله شیردل خان و غیرهم نتیجه عدم تربیه آنهاست ، که از
جووانی در بزم نا اهلان راه می یافتند ، و به کشیدن دود چرس و
خوردن بنگ و استعمال انواع کشتهجات و افراط در شهوات ، صحت و
دماغ و جووانی و سرداری خود را برباد داده ، و ثروت پدری را در راه
عیاشی می نهادند . تا که بعد از ختم آن ، با بدن ناتوان و دماغ غیر
سالم دست به ملنگی و قلاشی میزدند . و ما صدها جوان سردار زاده را
در حالت قلاشی و ملنگی با وضع نیم دیوانه دیده ایم . آنهائیکه پول
و ثروت کشمیر را نخورده بودند ، نیز چنین شدند . و این نتیجه حتمی و
لازمی همان طرز تربیه و بی پروائی است ، که در خانوادهای بزرگان
معمول بود ، و اولاد ایشان در اثر خبط دماغ ، زیانهای کمر شکنی
را بوطن و ملت رسانیدند . و مدت یک قرن کشور وسیعی را به خانه
جنگی های خود تباه کردند !!!

حال دنیای دنی ایتست :

زاهدی خواب رفت در فکری

دید دنیا چو دختر بکری

کرد از وی سوال : کای دختر!

بکر چونی ، باین همه شوهر؟

گفت دنیا: که من بگویم راست

که مرا هر که مرد بود نخواست

هو که نامرد بود خواست مرا

این بکارت از او بجاست مرا

چون دنیا ، بگذاشته اتقیاء ، و برداشته اشقیاست ، هر که

طالب اوست ذلیل ، و اهل خیرت (۱) را این دلیل : — قُلْ

مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ — (۲) .

(۱) الف : اهل عزت .

(۲) قرآن ، النساء ، ج ۵ . — یعنی کالای گیتی ناچیز است!

بعد گذشتن چهار ماه، آوازه آمد آمد افواج خالصه سنگه، بعزم تسخیر شکارپور، منتشر عالم گردیده، بلکه عالیجاه موسیو نورلیه ونظوره فرانسس (۱)، بجمعیت عساکر، داخل دیره غازبخان شده. امیران سند بدریافت این معنی، فقرات نویس تشویش و تجویز گردیده، بمقتضای "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد" درین صورت گرفتن شکارپور، عین مدعای خود دانسته، عالیجاه نواب ولی محمدخان لغاری را که مشیر بی نظیر امیران سنده بود، مامور نمودند که طایفه افغانان را از شکارپور اخراج نموده، ملک شکارپور را در قبضه اقتدار خود آرند.

نواب مذکور اولاً از لاکانه (۲)، نوشتجات خود را متواتر، بطرف عالیجاه عبدالمنصور خان بهمین مضمون فرستاده که: "اراده آمدن افواج خالصه سنگه، بنا بر تسخیر ملک شکارپور مصممم. و حالاً که ملک شکارپور در قرب و جوار همسایگی مایان است، خدانخواستہ، اگر ملک شکارپور، تصرف خالصه سنگه گردیده، پس خوب نیست. از همسایگی خالصه مذکور، برای مایان، چندین شکوفهای خراب (۳) متبسم خواهد شد.

(۱) کذا در ک، که در الف موسیر نوالیه ونظوره فرانسس است.
 در ب مسخ شده که خوانده نمی شود. در سراج التواریخ [۱-۸۸]
 ون توره است این شخص یکی از فرانسویان بود در خدمت رنجیت سنگه
 [رک: تعلیق نمبر ۲۳].
 (۲) ک: لدوکانه [؟] (۳) الف، ب: خرابی [؟]

در بیان رفتن سردار رحمدل خان از شکارپور جانب قندهار

و مقرر نمودن عالیجاه عبدالمنصور خان بعهدہ حکومت شکارپور،
 و گرفتن شکارپور امیران سند، و کشیدن عبدالمنصور خان

از شکارپور

مشاطه قلم مشکین رقم، در چهره آرائی عروس این مدعا، بخط و خال، و سمه و غازه (۱) عبارات، چنین زینت افزای بیان میشود که: هرگاه در سنه یکهزار و دو صد و سی و نُه هجری، عالیجاه سردار شیر دل خان از کابل بحصول شاهد مدعای خود، مراجعت نموده، داخل قندهار گردیده، بعد از گذشتن یکدوماه، سردار رحمدل خان برادر خود را که در شکارپور، هم آغوش معشوقه حکومت بود، طلب قندهار نمود. سردار موصوف، بموجب طلب شیر دل خان، تشریف فرمای قندهار گردیده. و عالیجاه عبدالمنصور خان خسر (۲) بتوره خود را بعهدہ نیابت حکومت شکارپور مامور نمود.

(۱) و سمه رنگ موی و غازه رنگ گونه است.

(۲) ک: خیرپور [؟] که مطابق الف: خسر بوره صحیح است بمعنی

خسر زاده که اصطلاح مردم کابل است.

نظر بران "علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد" گفته
 خردمندان است، بالفعل اهالی خراسان را قدرتِ مقابله
 خالصه سنگه نمی باشد. سردار صاحبان در خراسان، لحم
 گوسفندان ناصری (۱)، و برنج های پشاور، و انگور صاحبی
 و خلیلی و کشمکشی (۲) و خربوزها و سردها و تربوزهای شیرین،
 و انارهای بی دانه و فالوده ها، نوش جان (۳) میفرمایند، و
 آب یخ مینوشند. ازین سبب، لشکر برودت، بر حصار
 وجود سردار صاحبان، استیلا آورده، که اصلاً گرمی غیرت
 اسلامی، در شریان جان ندارند (م)، تا لشکر از خراسان بیاید
 بسیار سفر میخواید، و ملک شکار پور از دست خواهد رفت.
 مشتکی که بعد از جنگ بیاد آید، بگردن خود باید زد. افضل
 همین است که ملک شکار پور بدست تصرف مایان سپارند،
 که باز اهل اسلام میباشیم.

هر گاه سردار صاحبان، ملک های دیگر سلطنت، از
 خالصه سنگه گرفتند، و بر اعدای دین مظفر و منصور شدند.
 پس ملک شکار پور دور نیست، دولت خالص (۵) ایشان است.

(۱) ناصری قبیله ایست از غلجی افغان که در حدود مقر سکونت
 دارند و کوچی اند، و گوسفندان آنجا خیلی گوشت لطیف و نازک دارد.

(۲) این سه نوع انگور بسیار لذیذ و لطیف قندهار است.

(۳) الف: تناول میفرمایند.

(م) فوسوما! که سردار صاحبان ازین طعنها نیز متنبه نشدند !!!

(۵) الف: دولت خاص.

الحال مهربانی نموده، بزودی بلا توقف، یکدم تشریف فرمای
 خراسان شوند، که پرده کار طرفین [در این] است.
 بخیر و عاقبت رفته، با سردار صاحبان، همدم خوان گوشت
 و پلوه و فواکهاات شیرین، شیرین کام گردیده، صحت حمام
 حاصل نمایند. و اگر بنحو دیگر، اراده مطمح نظر دارند،
 [پس] این گوی و این میدان! و عبث خود را و ما را، در فکر
 دور و دراز نیندازند، که عاقبت سود ندارند."

عالیجاه عبدالمنصور خان هر گاه، از چنین نوشتجات نواب
 موصوف مطلع گردیده، مانند دود بر خود پیچیده، حیران این
 ماجرا شده، و هیچ چاره این کار نتوانست کرد. لا علاج
 در فکر تدارک روانگی خود، جانب خراسان گردیده. و در
 جواب بطرف امیران سنده و نواب مذکور نوشته فرستاد که:
 "لشکر خالصه سنگه قدر قلیل، و در حدود دیره غازیخان، بجهت
 انتظام امور خود، دران سر زمین دایر است، و اراده ملک
 شکار پور ندارد. و اکثر ملکهای متعلقه شکار پور، همه باحاطه
 تصرف ایشان است، فقط چار دیوار شکار پور مانده بود، که
 الحال بران هم دندان طمع خود را تیز نموده اند، و لحاظ
 عاقبت اندیشی ندارند. و چشم اخلاص از اهالی خراسان پوشیده،
 و بهانه خالصه سنگه، پیش نهاد خاطر خود نموده. باین
 حیل وری، ملک شکار پور را بدست تصرف خود می آرند [مصرعه]:
 "مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند". و دوستی والیان
 خراسان، بفریب دنیای بی اعتبار، از دست ندهند. و از تصرف

شکارپور هیچ نتیجه خوبی و بهبودگی نخواهد دید، بلکه بدنامی بسیار دارد.

لیکن امیران سنده، بمقتضای - الملک لیمان غلب - (۱)، شیرازه مجموعه سلطنت خراسان درهم برهم دیده، و آوازه آمد آمد لشکر خالصه منگه، سپر مدعای خود نموده، عالیجاه نواب ولی محمد خان معه قدری لشکر و چند سرکردگان، بنا بر تسخیر شکارپور، در سنه یکهزار و دوصد و سی و نه هجری، مامور نمودند. چنانچه نواب مذکور آمده، در باغ شاهی واقع شکارپور، منزل انداز گردیده و عالیجاه جمعه خان بارکزی را پیش خود طلبانیده، [و نشیب و فراز نشان داده،] و از کتاب لطایف الحیل، مسایل نوش و نیش خوانده حکم داد که: عالیجاه عبدالمنصور خان را زود، بهمان دم از شکارپور، روانه خراسان نمایند. و مالیه سایر شکارپور، مطابق تاریخ صدور حکم پروانه [سرکار] ما، از عالیجاه مذکور باز یافت نموده، زود برسانند. و الا در حق شما خوبی نخواهد شد، و بی شک این مبلغان، از شما باز یافت [نموده] خواهد شد.

عالیجاه جمعه خان از این چنین سخنان دهشت آمیز نواب مدوح، دل از دست داده، صورت وای ویلا، آه آه سرد از دل کشیده، پیش عالیجاه عبدالمنصور خان آمده، در باب رفتن از شکارپور، و دادن مالیه سایر، مطابق حکم پروانه عالیجاه موصوف، گفتگوی سخت و درشت نموده. لیکن عالیجاه عبدالمنصور خان از رفتن خراسان عذری نکرده، و از مالیات سایر،

(۱) مقوله عربی است یعنی: ملک ازان غالب است.

جواب صاف نداده (۱)، بلکه چند روز مهلت طلب گردید، تا درستی فرمایشات سردار صاحبان بعمل آید.

لیکن عالیجاه جمعه خان که چشم خشم آلوده نواب معظم الیه دیده بود، از لحاظ نقض عزت خود، طنبور آه و آخ، کوک ساخته، هر دم در پیش عالیجاه عبدالمنصور خان نغمه می هی و وای وای میسرائید و میگفت: که من درمیانه چه گناه و چه تقصیر نموده ام، که نواب مذکور بر من زهر غصه و خفگی از مار زبان می ریزد، و آبروی میگیرد، و شما بجای خود، طبل بی پروائی می زنید، این چه حال و چه خیال است؟ هنوز عالیجاه جمعه خان، همین چنگ گفتگوی مینواخت، که در این اثنا، مسمی دلاور خدمتگار نواب مذکور، با چند نفر کلاهداران ژولیده (۲) موی ستیزه خوی جامه چرکین، چشم رنگین، برانگبین حکم شکارپور، چشمک زنان پری رخان شکارپور، معه چویداران شهر، بر و بر و کنان، داخل شهر شدند، و در قصر سیتھ میارام (۳) در باغچه سردار، بر مسند حکمرانی آرام گیر، و در پیرهن خرمی و خوشحالی چون غنچه نمی گنجیدند. و در ساعت منادی حکم حکم امیران سنده در کوچه و بازار شهر گردانیدند. و جای بجای بر محال سایر و کوٹوالی (۴)، و هشت دروازه، آدمان خود را مقرر نمودند، و

(۱) الف، ج: داده.

(۲) ک: لولیده [؟]. الف: یولیده [؟].

(۳) ب: و به ماری میارام شاهو آمده.

(۴) کوٹوالی = محل اداره مامورین حفظ شهر، کوٹوال بمعنی

شهر دار کلمه پشتوست.

مکالید ابواب شهر، بدست خود کردند.

روز دوم خدمتگاران مذکور، مستعد شهر گردی شده، ریش را شانه فرحت داد، و در سر افتخار فرق کشیده، پیرهن ململ و کلاه مخمل و تنبان گلبدن با یک وجب بخیه کاری در لنگان سیه فام پوشیده، و لونگی (۱) زری کنار مستعمل بکمر نازنین بسته، و شمشیر آویزان ساخته، معاً سواران چرک پوشان به تماشا و به نظاره شهر، در هر کوچه و بازار تفرج کنان، و پری رخان دیوسیرت شکارپور دیده، محو حیرت می شدند. و به یکدیگر نگاهها کرده، و چشمکها (۲) زده می گفتند: واه شکارپور! واه شکارپور! [پتلا پتلا مار ماررینداسون ژي، رئیس جي سیرن جي سلامتي هجي] (۳).

یعنی باش باش! ترا زده و میزنم، و از رئیس سر سلامت باشد. این چنین سخنان بیهوده [بیان] کنان، از هر کوچه گذر کنان میرفتند.

مردم شهر بمعاینه این حالت خدمتگاران مذکور و سوارانش حیران [و عبرت کنان] و چندین رباعیات [استهزاء] می خواندند، و دست افسوس می سائیدند و می گفتند: که ملک شکارپور،

(۱) الف: لونگی زرکنار. لونگی یک نوع چادر رنگین زرین و

ابریشمن است.

(۲) الف: چشمک زنان.

(۳) این جمله سندهی را از ک حذف کرده اند، از الف با

املاي خاص زبان سندهی نوشته شد، که معنی فارسی آن در متن موجود است.

محل حکام و سلاطین خراسان و امرای عالی مقام بود. الحال باین درجه رسیده، که از رسائی هوش کار پردازان امیران سنده، زمام حکومت شکارپور، بدست چنین خدمتگاران هرزه گوی افتاده است.

في الجملة: روز سوم عالیجاه عبدالمنصور خان، بموجب مصلحت عالیجاه جمعه خان بجهت ملاقات نواب موصوف، در باغ شاهي رفته، نواب مذکور، مقدم او را عزیز دانسته، بسیار تعارف و تملقات او نموده، او را مرخص ساخت. عالیجاه مذکور تمام فرمایشات سردار صاحبان که هنوز نا تمام مانده بودند، بار اشتران و در گاڏيها انداخته، از شکارپور روانه گهژي یاسین، و چند روز بجهت درستی فرمایشات ناتمام، بموجب فرموده نواب موصوف، در گهژي مذکور متوقف گردیده، خیاطان و غیره صنعت گران، بموجب حکم نواب مذکور، در گهژي مذکور رفته، فرمایشات ناتمام را تمام می نمودند.

چیزی تمام شده، و چیزی ناتمام بودند، که باز حکم نواب معزیه الیه در باب روانگی عالیجاه عبدالمنصور خان از گهژي یاسین صادر شده. عالیجاه مذکور لاعلاج از آنجا هم کوچ نموده، منزل بمنزل روانه خراسان گردیده. و از مفارقت معشوقه شکارپور، که از سالهای سال، یار دلخواه والیان خراسان بود، [دیده گریان و] سینه بریان، جامه دران و افسوس کنان میرفت.

* * *

چنگِ قلم (۱) خوش آهنگ، نغمهٔ این مدعا را چنین در نوای بیان می‌آرد که: بعد روانگی عالیجاه عبدالمنصور خان، عالیجاه نواب ولی محمد خان بر حسنِ رای خرد پیرای و فکرِ رسای هوش خود، بلبلِ زبان را در گلزار تحسین و آفرین خوانی، بر شاخسار بیان مترنم می‌ساخت و میگفت: که این چنین ملکِ شکارپور، که معشوقهٔ قدیم اهلایان سلطنت خراسان بود، بی‌فتنه و فساد، بدست انقیادِ خود آوردیم، و بر تسخیر این چنین ملکها [ی نامدار] چندین اخراجات لشکر کشی [و نقص لشکر کشی] می‌شود تا بدست تصرف می‌آید.

فقط با آب و تاب سخنانِ حکمت بیان، ملک را بدست آوردیم، مجلس نشینان نواب ممدوح باصفای این سخنان، زبان مدح و ثنا، چون هزار داستان، بداستان طرازی هر گونه تعریفات می‌کشادند، و طبیعت لطیف نواب موصوف را در [جلق] نشاط می‌آوردند. عجب نوایی بود!! اگر لطایف اوصافش مفصل بیان نمایم، قلم سیه رقم، سر بسودا می‌کشد!! (۲)

في الجملة بعد از چند روز نواب مذکور، باتفاق عالیجاه

(۱) در الف این سطر بطور عنوان فصل، بخط قرمز نوشته شده.

(۲) این سخنان ذو معینین، با لهجهٔ تمسخر انتقادی مؤلف خیلی

شیرین است، و با اشارات مرموز، در دوسه سطر اوضاع را بخوبی وانموده است.

فتح محمد خان گوری (۱) و اعتمادی رئیس محمد گور (۲) خدمتگار امرای امیران خیرپور، بانتظام امورات مالیهٔ سایر شکارپور پرداخته، بقرار هفت حصه مقسوم نمودند: چهار حصه از امیران حیدرآباد، و سه حصه از امیران خیرپور مقرر نمودند. و از طرفین امیران، کارکنان و حاکمان جداگانه مقرر شدند. و حسنِ انسانیت حاکمان شکارپور، که در هر ماه، ماهِ حیات حکومت شان در برجِ زوال میرفت، چه انشانمایم؟ اکثر جاهل و از خرد بیگانه، و در فسق و فجور یگانه! پری رخا. شکارپور دیو سیرت دیده، مجنون وار صحرا نوردِ لیلی جمال پری رویانِ دیو سیرتان شکارپور بودند، و همیشه بدرِ سرخمار زناکاری مبتلا.

آخر بعد از چند ماه، طلوع ماه سیادت دستگاه امیر امرا، نادرهٔ الایام، سید محمد کاظم شاه، از طرف مغرب عنایت امیرانِ حیدرآباد، بر شهر (۳) شکارپور گردیده، و از امیرانِ خیرپور، فقیر عالم خان مری (۴) که حکماء یونانِ دانش و

(۱) الف: گوری. ک: کوری. گوری از قبایل سند است ساکن اطراف سکر و شکارپور [گزیشر سند ۸۰۸].

(۲) کذا در الف، اما در ک محمد گهنور است، و در سندهی گهنور عَلم است، مصحف کلمهٔ گوهر، و شاید محمد گهنور نام این شخص بود.

(۳) الف: بر حکومت شکارپور.

(۴) در ک میری است ولی مطابق الف مری اصح است که طایفه معروفیست از بلوچ. ب: بکلی نام این شخص را نیاورده است.

بینش از بی‌الجه، آن عاجز آیند مامور گردیده . فقیر مذکور بزودی بر قصرِ رفیع اسلحس حکومتِ شکارپور نشسته ، و صورت پری رخانِ شکارپور دیده، مجنون گردیده ، و پيالهاي زمردگون با شراب (۱)، آمیز زده، تمام روز یاهه گوئی می نمود . و در طریق فقر و درویشی دلریشی نموده ، سخنان بی معرفت بیان می نمود . و چون آسیا، در هر کوچه و بازار، روز و شب در گردش و عیش (۲) می نمود . هر کجا و هر کوچه که کدام حریف زتکه بازی می دید، او را استادان نمی داد، و بلکه آنها را سخت دشنام می داد، که مهادا زیور حسن (۳) از محسنان کشیده برونند . خود شیفته و فریفته حسن گلرخان شکارپور بوده، دیگری را روا نداشت، که پای درین گلزارِ حسن بگهارد .

در یومِ میله هندوان ، بر ناله سنده ، گاه سوار و گاه پیاده، غبار کف پای پری رویان ، افتخارِ سر و روی خود دانسته ، بر ناله مذکور در میله حاضر می شد، و بی محابا در میان عورتان عور و پوشیده خود را داخل می نمود، و بدلاجوئی آنها می پرداخت . و بعضی عورتان خنده کنان از او حجاب می نمودند، و بعضی متنفر می شدند .

فقیر مذکور بمعانیه این حالت در زبان سندهی بعورتان

(۱) الف: با شراب آمیزیده . مقصد از پيالهاي زمردگون، کاسهای

بنگ و حشیش است .

(۲) الف: و عسسی می نمود، هر جای و هر کوچه .

(۳) الف: نور حسن .

مخاطب میگردید (۱):

[فقیر کون چو ٲیون ٲچو، چو ٲیون لکو، جاتی اوان جی چٲڑی تاتی فقیر عالم خان جی سیری- این میگفت و سرخوش باده بیخبری گردیده، چون میمون باین قامت موزون میرقصید . یعنی] از فقیر چرا می گریزید (۲) ، و چرا پنهان می شوید (۳) ، هر جا که از شمایان پیکر (۴) درانجا از فقیر عالم جان (۵) و سر خواهد بود . چون ازین قسم چندین اختراعات فقیر مذکور می باشد . اگر تشریح داده شود، هراینه مجموعه هزلیات خواهد شد .

و از عالیجاه زبده نجبا، سید محمد کاظم شاه، چه بیان نمایم ؟

صفت پاک وی از مدحت ما مستغنی است

دست (۶) مشاطه چه با حسن خدا داد کند؟

در نجابت ذات و حسن صفات، یگانه روزگار، و قدر اهل کمال و شریف بسیار میدانست (۷)، و خود هم در کمال

(۱) این جمله سندهی را از ک حذف کرده اند، از الف، ج به تصحیح املائی سندهی نوشته شد .

(۲) الف: می گریزند . (۳) الف: می شوند .

(۴) الف، ج: پیشگیر . و این ترجمه کلمه چٲڑی سندهی است، که بمعنی گوشه دامن است . که در ک بجای آن [پیکر] نوشته اند .

(۵) الف: فقیر عالم خان، سر خواهد بود .

(۶) الف: فکر مشاطه .

(۷) ک: بسا می مه دانست [؟] الف: مانند متن .

حسن و صورت معنی نظیر نداشت. و دستِ نوازش (۱) چون ابر-
بهار در ریزش! عجب جوان رعنا قد، زیبا صورت، شیرین کلام،
خسرو- معنی شناس بود. و بانتظام امورات ریاست شکارپور
بخوبی می پرداخت، که هر کس وضع و شریف، از حسن-
اخلاق کریمانه (۲) او ممنون و ثناخوان بوده. مگر آدمان-
عمله اش اکثر بادی (۳) آتش خوئی که اصلاً آب مروت در
دیده حیا نداشتند، و بر اندک سخن، چون غبار آشفته می شدند.
فی الجملة از سرآیدن این نغمه، مطرب خامه را باز داشته،
بنواختن طبل- جهاد جناب عرفان مآب، میر (۴) میان احمد شاه
غازی پرداخته می شود.

- (۱) الف: نوازش.
(۲) الف: گرانمایه.
(۳) بادی = مغرور.
(۴) الف: پیر.

در بیان آمدن احمد شاه غازی در سند

و دعوت نمودن طایفه مسلمین خاص و عام بجهاد، و بعده

روزانه شدن او طرف خراسان

واعظ قلم خوش رقم، در تفسیر آیات جهاد، بر منبر بیان
چنین خوش الحان میگردد که: در سنه یکهزار و دوصد و چهل
[۱۲۴۰ هـ] جناب عرفان مآب، زبده سادات عظام، خلاصه خاندان
کرام، رافع زآیات اسلام، قاطع بنیاد کفر و ظلام (۱) میر احمد شاه
غازی، به مقتضای حصول سعادت مرمدی و بامید حیات ابدی،
بر طبق مضمون (آیه) کریمه (۲): — يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
هَلْ أَدُّ لَكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ،
تَوُ مِّنْونَ بِيَاللهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تَجَاهِدُوْنَ فِي سَبِيْلِ اللهِ
بِيَأْمُوْا لِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ، ذَالِكُمْ، خَيْرٌ لَّكُمْ،
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ، يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٍ طَيِّبَةِ
فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَالِكِ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ، وَ آخِرُ

(۱) ظلام = جمع ظلمت بمعنی تاریکی است.

(۲) در ک آیه شریفه را نیاورده اند و چنین است: بر طبق
مضمون آیه کریمه که در باب تاکید و امر جهاد نزول یافته است،
عمل نموده

تَحِيْبُوْنَ تَوْبًا، نَصْرًا مِّنْ آلِهِ وَفَتْحًا قَرِيبًا، وَبَشِيرًا
المؤمنين - (۱). عمل نموده، از مکان بریلی (۲) ضلع
هندوستان، لوی عزیمت. جهاد کفار. سکه، بر عرصه خاطر
همت مظاهر بر افراشته، با مشت جماعه مسلمین مجاهدین.
صادق، تشریف فرمای ملک سنده گردیده، با امیران سنده
و سادات عظام و علمای کرام و امرای عالی مقام و مشایخ.
ذوالاحترام هر خاص و عام [از طایفه] اهل اسلام دعوت (۳)
جهاد کرد.

لیکن احدی و فردی از ملک سنده، اعلی و ادنا، بسبب
دون همتی و شهوت پرستی، دل نهاد سعادت جهاد نشدند.
بلکه معاینه یک مشت جماعه مجاهدین بی سر و سامان، حمل
بر فریب بازی جناب ممدوح نموده، گاهی از قانون زبان اعتراض،
نغمه و هابی (م)، نسبت جناب ممدوح می نواختند. گاهی

(۱) قرآن، الصف ۱۳ ج ۲۸.

(۲) بریلی = شهریست که بفاصله ۴۱ میلی جنوب رام پور در هند
به جنوب شرقی دهلی واقع است. (۳) ک: دعوی جهاد.
(م) فرقه معروفیست از سنیان حنبلی که از طرف محمد بن عبدالوهاب
[۱۱۱۳-۱۲۰۱ ه مطابق ۱۷۰۳-۱۷۸۷ ع] در نجد عربستان بنا شده و خود
آنها خود را موهبون می گفتند. محمد مذکور از عرب بنی سنان تمیمی
بود، و در اعمال دینی بر نصوص قرآنی و حدیث تاکید می نمود. این
فرقه در نجد و عربستان مصدر تحولات سیاسی شدند، تا که بالاخر
حکومت تمام مملکت عربیه سعودیه بایشان تعلق گرفت.

[— دائرة المعارف اسلامی]

نوای جاسوسی صاحبان انگلیس (۱) بهادر، از ارغنون دل بر می
آوردند، و اصلاً بر اقامت جهاد جناب موصوف، اعتماد و اعتبار
نمی کردند، که ازین یک مشت مجاهدین چه بپندد و چه کشاید؟
و چگونه نظام مهم جهاد خواهند داد؟ و محض فریب بازی
و خدعه طرازی میدانستند.

چون جناب ممدوح، چند ایام نساکن مخزن معارف
انسیه، معدن لطایف قدسیه پیر میان صبغة الله (۲) توقف پذیر
گردیده، و درانجا بندوبست نشانیدن اهل قوافل که عبارت از
پرده نشینان طهارت و عصمت است نموده، ازانجا تشریف فرمای
شکار پور، که درانوقت عالیجاه سیادت پناه، سید محمد کاظم
شاه الحسینی (۳)، جلوس فرمای بر مسند حکومت شکار پور بوده.
ناظم مذکور، شمع افروز بزم ملاقات جناب سید ممدوح گردیده،
از مواید پُر فواید — یَحْبِبُّهُمْ و یَحْبِبُّونَهُ — (م) نهایت شیرین
کام شدند، و در حین اختلاط و مجلس آرائی جناب ممدوح،
مطابق نَص قرآنی و احادیث قدسی، ناظم مذکور را راغب
جهاد کفار فُجَّار نموده، و مابین خود، عهد انجام موثق
نمودند. چنانچه ناظم مذکور همین انجام نمود (م) که: وقت
جهاد آمده با مجاهدین دین حاضر خواهیم شد.

(۱) الف: انگلیسیه. (۲) از روحانیون بزرگ سند و یکی از
اجداد دودمان سادات پگاژواست [رک: تعلق نمبر ۲۵].

(۳) ک: محسنی. (م) قرآن، المایده ۵۳ ج ۶.

(۵) ک: انجام خود که [؟]

لیکن لذتِ معشوقه^۱ حکمرانی شکارپور، دامن گیر ناظم-
مذکور بوده، باوجود صدور چندین دعوت نامه، ناظم مذکور
متوجه سعادتِ جهاد نگردیده. ابوابِ رسل و رسایل مشعر
بر اقاویلِ جهاد مفتوح داشت و نرفت، و در جنگِ سکهر (۱)
برباد رفت، که ذکر آن در داستانِ جنگِ سکهر (۱)
سند راج است.

چون جناب سیدِ ممدوح، از شکارپور، عازمِ خراسان
گردید، اولاً در ملکِ کچهی (۲) رسیده، والی قلات را
و سایر رؤسای آن سرزمین از خاص و عام، از قانونِ اسلام،
زمزمه^۲ دعوت جهاد بگوش رسانیده. لیکن هر کس این آهنگ
خوش نوا را خارج از عقل ناقص خود دانسته، هرگز این نغمه^۳
دلکشایی را بگوش هوش نیاورده. علاوه رباب استهزا^۳ و خندگی
می نواختند، و چنگ از دل پر زنگِ خود، بر قولِ محال،
در مجلس مشورت در نوا می آوردند.

چون جناب ممدوح، از ملک کچهی، ساز همت را کوک
ساخته، متوجه^۳ قندهار، و ادراک ملاقات سردار صاحبان قندهار
نموده، به قند یزد (۳) جهاد، شیرینی بخش کام سعادت
فرجام سردار صاحبان گردیده، و هم سایر امرای عالیمقام
و ساداتِ عظام و علمای کرام و مشایخ ذوالاحترام

(۱) ک: سکه. مطابق الف، ب: سکهر صحیح است.

(۲) بین جیکب آباد و دره بولان. (۳) قند یزدی = منسوب به یزد
شهر ایران که در قندهار شهرت داشت.

و هر خاص و عام [را] دعوت جهاد نمود. علمای قندهار در صورت
دعوت جهاد، عداوت دانسته، با سید صاحب ممدوح، معرکه آرای
مسئله و مسایل گردیده، و باستمداد عساکر علوماتِ منطق و
معانی، و اصول و فروع و صرف و نحو و فقه و تفاسیر و احادیث
و غیره علوم، در پی شکستِ لشکر عزیمتِ جهاد سید ممدوح
شدند.

تا چند ایام، مابین علمای قندهار و سید موصوف، مباحثه
میرفت. لیکن جناب سید ممدوح (۱) نیز علمای متبحر همراه
آورده بودند. در صورت گفتگویی، علمای قندهار، نتوانستند
که شکست افواجِ بحرامواجِ عزیمتِ جهاد سید صاحب نمایند.
بعده سید موصوف از قندهار تشریف فرمای سمتِ کابل گردیده،
در اثنای راه، با مؤمنینِ راسخین و مسلمینِ صادقین، از صغار
و کبار، خارج از حدِ شمار ملاقات کرده، هر کس را دعوتِ
جهاد می نمود.

هرگاه وارد کابل گردیده، اهالی کابل از ساداتِ عظام
و علمای کرام، و مشایخ ذوالاحترام و رؤسای عالیمقام، و
سایر خواص و عوام، بکمال محبت و نهایت مودت آمده،
ملاقاتِ جناب سید ممدوح نمودند.

دران ایام فیما بین سرداران کابل، مقدمه^۴ قتل و قتال و
جنگ و جدال واقع بود. سید ممدوح، جهت اندفاعِ این شرارت
و انطفای این نایره^۴ آتشِ فساد، مابین سردارانِ مذکور، بسیار

(۱) الف: ممدوح را نیز علمای متبحر همراه بودند.

سعی و تلاش نموده، لیکن موثر نشد. بعد از چهل و پنج روز سید ممدوح از کابل، روانه طرف پشاور، و در عرصه راه با مؤمنین راستخین که ملاقات می نمودند، از تبلیغ این باده دلکشای فرح افزای دعوت جهاد، سرشار و خبردار می نمودند.

وقتی که سید ممدوح، رونق افزای پشاور گردید، درانجا ملاقات صغار و کبار اهل ابرار (۱) نموده، و به نسایم خوش شمایم دعوت جهاد، شگفتگی بخش غنچه مراد سعادت نژاد آنها گردیده، سه روز اقامت پذیر گردیده، تشریف فرمای موضع اشنگر (۲) که مفاصله ده کروه بسمت اوطان یوسف زئی ها از پشاور واقع شده است، چند روز درانجا مکث (۳) پذیر گردیده، مؤمنین آن دیار و مسلمین آن اقطار را بسوی اقامت جهاد و ازاله کفر و فساد ترغیب نمود.

ازانجا که بقدرت کامله رب قدیر، جمعی کثیر و جم غفیر (۴) از مؤمنین راستخین اطراف و اکناف به نیت ادای سعادت، و ادراک این عبادت، بحضور سید ممدوح فراهم آمدند بعد ازان از موضع مذکور کوچ نموده، به موضع خیشکی (۵)

(۱) الف: اهل آن دیار.

(۲) اشنگر یا اشنگر یا هشت نگر، بفاصله ده میل در شمال پشاور است مسکن یوسفزئیهای پشتون. (۳) مکث پذیر.

(۴) جم غفیر = توده بزرگ مردم است.

(۵) خویشکی = طایفه افغانی است که بنام ایشان جائی در جنوب مردان برکنار دریای کابل واقع است. املاي آن در هر سه نسخه خشکی است، ولی ما مطابق تلفظ نوشتیم، در کتب انساب افغانی آنرا خویشکی هم می نویسند.

رسیدند. و ازانجا بموضع نوشهره (۱) آمده، چند روز توقف کردند، که درین اثنا، لشکر خالصه سنگه، بمقدار شش هفت هزار برسر کردگی لوده سنگه (۲) ابن عم خالصه رنجیت سنگه بموضع اکوڑه (۳) رسیده. هر چند درمیان جنود نصرت آسود مجاهدین و لشکر سکھ، دریای مسمی لنڈی (۴) حایل بود، لیکن جماعه مجاهدین از روی حمیت اسلامی و غیرت ایمانی، بوقت شب که آن شب را قدر سعادت خود دانسته از دریا عبور نموده، در ماه جمادی الاول (۵) سنه یکهزار و دو صد و چهل دو ۱۲۴۲ هجری، برسر لشکر سکھ رسیده به مقابله پرداختند. غازیان، بسیار از لشکر خالصه سنگه بسیوف قاطعه (۶)، بدار جهنم رسانیدند، و بسیاری مجروح ساختند، و اشیای نفیسه از جنس اسپان و اشتران و اسلحه و اقمشه به یغما آوردند.

بعد از چند روز عساکر فیروزی مآثر مجاهدین، از دریای

(۱) نوشهره = در ۲۷ میلی غرب پشاور بر جاده عمومی واقع است.

(۲) ب: بوده سنگه.

(۳) اکوڑه = بر کنار دریای کابل در غرب نوشهره بفاصله ۱۱ میل

بر راه عمومی واقع، و مرکز قدیم قبیله ختک است.

(۴) در هر سه نسخه لنده است که صحیح آن لنڈی باشد. دریای

کابل را از نوشهره تا اتک باین نام خوانند. معنی لنڈی در پشتو کوتاه است، چون درین حوالی عرض دریا کم است، بدین نام مسمی شده.

(۵) صحیح آن جمادی الاولی است.

(۶) یعنی شمشیرهای برنده.

اباسین (۱) عبور نموده، بر قریه حَضْرُو (۲) تاخت آورده، جمعی را از لشکر سکه زیر تیغ بیدریغ کشیدند، و جمعی را بطریق دستگیری آوردند. و دران نوبت اموال خطیر و غنایم کثیر، از تقود و اجناس، اینقدر بدست عوام الناس آمده، که از تحریر و تقریر بیرون است.

لشکر خالصه سنگه، بسرکردگی لوده سنگه، در این هر دو نوبت، شجاعت مومنین و جلادت مجاهدین ظاهر و باهر دیده مغلوب گردید، آخر الامر از قدم گاه خود، رخت اقامت برداشتند، و در مقام دیگر فروکش شده، گرداگرد لشکر خود سنگر زدند.

چون جمهور مومنین و حاضرین از سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ ذوالاحترام و امرای عالی مقام و سایر خاص و عام از اهل اسلام که برکاب جناب سید ممدوح حاضر بودند، برین معنی اتفاق کردند (۳)، که اقامت جهاد و ازاله کفر و فساد، مطابق وجه مشروع، بدون نصب امام، صورت پذیر نخواهد شد، بناءً علیه بتاريخ دوازدهم ماه جمادی الثانی

(۱) در پشتو دریای سند را اباسین گویند یعنی پدرِ دریاها. در حد اتمک اباسین با دریای کابل [لَنْدَی] می آمیزد.

(۲) حَضْرُو = بر کنار راست دریای سنده بعد از اتمک بفاصله ده میل طرف غرب شمالی آن واقعست. در الف، ب: حضور، که صحیح نیست، و مردم از رُو تلفظ میکنند.

(۳) الف: نمودند.

سنه یک هزار و دویست و چهل و دو ۱۲۴۲ هجری بیعت امامت، بر دست جناب سید ممدوح بجای آورده، خطبه بنام سید موصوف خواندند (۱). و من بعد آن مومنین صادقین و مجاهدین راسخین، بیش از پیش، در تحصیل سعادت جهاد، کمر همت بسته، بزبان صدق ترجمان، این نغمه می سرآیدند:

ماسک روحان بامید شهادت زنده ایم
پیش ما ذکر حیات جاودان باشد گران

(۱) این یکی خطایای سیاسی مجاهدین بود، که در آینده علت مهم ناکامی ایشان گردید، زیرا دعوی امامت و خواندن خطبه بنام سید احمد، تمام سرداران افغانی را که بر پشاور تا هرات مسلط بودند متوحش ساخت، و او را در امر جهانداری رقیب خود شمردند. درحالیکه سید در ابتدای کار فقط وجهه دینی داشت، اکنون لباس سیاست و دنیا داری و حکمرانی را نیز پوشید. خوانین و امرای افغانی یوسفزئی که مدار نیروی لشکری وی بودند، نیز ازین عنوان ترسیدند، و وجود سید را برای اقتدار عنعنوی خود مضر دانستند، بنا بران کمک خود را ازو باز داشته، و گذاشتند که بدست سکه نابود گردد.

اگر سید شهید این روحیه لشکریان خود را مراعات میکرد، و به همان لباس بی غرضی و دینی باقی می ماند، شاید تحریک وی کامیاب میشد. بهر صورت شهادت و ناکامی این گروه مجاهدین از وقایع اسفناکی است [برای تفصیل رک: تعلیق نمبر ۲۶].

مقابله و مقاتله بمضمونِ کریمه - خَسِرَ الدِّنْيَا وَالْآخِرَةَ - (۱) بر افروخته ، تا از دستِ مجاهدین دین ، درین آتشِ جنگ ، راهِ درکِ الاسفل (۲) پیش گرفته .

افسوس! از چنین مسلمانی ، که صراط‌المستقیمِ هدایتِ ایمانی را از دست داده ، بحکمِ خالصه سنگه دیده و دانسته ، خود را در چاهِ ضلالت انداخته ! اینچه آئین و چه ملت و چه اسلام ؟ بی تکلف که جای تحسین است !!!

چون بعد کشته شدن عالیجاه یار محمد خان (م) ، لشکرش روی درفرار نهاد (م) ، بمقتضای - جاء الحق و زهق الباطل - (۵) چون جناب ممدوح بر طریقِ حق ثابت قدم بود ، مظفر و منصور گردیده ، عالیجاهِ مذکور بموجب (۶) حکمِ خالصه سنگه بر باطل بود ، بسزای اعمال خود رسید (۷) .

(۱) قرآن ، الحج ۱۱ ج ۱۷ (۲) درک الاسفل = پائین ترین حصه جهنم .

(۳) سردار یار محمد خان در میدانِ جنگ کشته شد ، اوایل ۱۲۳۳ هـ عمرش ۳۹ سال بود ، و در جنب مزار سید حبیب متصل جنوبی پشاور مدفون است . [- سراج ۱ - ۱۱۱] .
(م) درینجا در ک کلمات جناب سید ممدوح مکرر و زاید است که حذف شد .

(۵) قرآن ، بنی اسرائیل ۸۱ ج ۱۵ .

(۶) الف : بحکم .

(۷) درینجا در الف این بیت شکسته و بی نمک نوشته شده که در ک ، نیست . بیت :

از ادب دین رسیدن بر سریر اعتبار

بی ادب دین هرگز نه گردد بمطلب کامگار [۹]

در بیانِ مقابله نمودن عالیجاه یار محمد خان (۱) بارکزئی ناظمِ پشاور

با جناب سید میر احمد شاه غازی ، و کشته شدنِ بارکزئی

مذکور ، و گرفتنِ پشاور سید ممدوح ، از دستِ برادران

یار محمد خان مذکور

مجتهدِ قلمِ صدقِ رقم ، در جهاد این مدعا ، چنین معرکه آرای بیان میگردد که : هر گاه جناب سید ممدوح را جمعیتِ لشکر ظفر-پیکرِ مجاهدین دین ، و مومنینِ صادقین ، بسیار از حد بی شمار گردیده . عالیجاه سردار یار محمد خان بارکزئی ناظم پشاور ، که بعدِ مقابله سید مذکور به لقب " یار سنگه " ملقب گردیده ، از معاینه جمعیتِ لشکر جناب ممدوح بمقتضای - خَتَّاسَ السَّيِّئِ يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ - (۲) وسوسِ شیطانی را در خاطرِ خود راه داده ، از روی شقاوتِ نفسانی ، در پیچ و تاب آمده ، حمیت (۳) مسلمانی را در پسِ پشتِ خود انداخته ، بموجب حکمِ خالصه سنگه ، جمع آوریِ لشکر نموده ، جانبِ یوسفزئیها رفته ، با جناب ممدوح ، آتش

(۱) یار محمد خان یکی از برادران وزیر فتح خان و فرزند سردار

پاینده خان بود [رک : تعلیق م] .

(۲) قرآن ، الناس ، ۵ ج ۳۰ (۳) ک : جمعیت [۹]

چون جناب سید ممدوح، بعد قتل عالیجاه مذکور [و] شکست لشکرش، سه چهار هزار لشکر جرّار کرّار مجاهدین که هر یک پروانه شمع دین متین توان گفت، با رکاب نصرت مآب خود برداشته، سرعتاً داخل پشاور گردیده (۱)، بالاحصار را چون نقطه پرکار، سخت محاصره نموده. عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمدخان برادران عالیجاه یارمحمد خان، معه جمعیت لشکر، در بالاحصار پشاور اقامت داشتند. هر چند مستعد مقابله جناب ممدوح شدند، لیکن از جهت دو امر پهلوی خود را از مقابله سید موصوف تهی نموده، معارک آرا نشدند!

اول اینکه: از قتل عالیجاه یارمحمدخان برادر خود، در ماتم داری غم و الم گرفتار بودند. دویماً: مهام دینداری جهاد بوده، و هم‌معاینه حال "یار سنگه" برادر خود را که باین لقب اشتهار در تمام اکناف عالم گرفته بود شنیده، حیران ماجرای عاقبت کار خود بودند. آخر الامر طاقت مقابله مجاهدین ندیده، از بالا حصار بی مقابله فرار برقرار نمودند، و در موضع عالیجاه ارباب فیض‌الله خان، که از پشاور در سه گروه (۲) مفاصله دارد، رفته منزل انداز شدند.

از آنجا که ارباب مذکور، در خدمت جناب سید ممدوح، حسن عقیده و طریقه کمال رسوخ ارادت مندی داشت،

(۱) الف: شده.

(۲) در جنوب پشاور مسکن قبیله مهمند است.

عالیجاهان مذکور، بوساطت ارباب مشاره الیه، با جناب سید ممدوح، متحرک سلسله مصالحه گردیده، حلقه اطاعت و فرمان برداری جناب موصوف، در گوش جان خود انداخته، راغب دولت ملاقات سید صاحب شدند.

آخر ارباب مذکور، بدعوت ضیافت جناب سید ممدوح پرداخته، هر گاه جناب موصوف، بدعوت ضیافت در موضع ارباب مذکور تشریف فرمای گردیده، شمع افروز بزم خوان اطعام شدند. در انوقت عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمدخان، برهبری ارباب مذکور در مجلس آمده، از مایده سلام جناب سید موصوف، شیرین کام گردیده، از کرده خود نادم و پشیمان، و در مقام عذر خواهی آمده، عفو تقاصیر گذشته خواستند، و قسم های کلام‌الله یاد کردند، که بعد ازین میان باولیای دین [و دولت] هرگز مرتکب فتنه و فساد نخواهیم شد، و در همه باب مطیع و فرمان بردار بوده، در مقابله اعدای دین، جان ناتوان خودها را برکاب نصرت مآب دین متین فدا نموده، سعادت دوجاهانی حاصل خواهیم نمود.

از آنجا که جناب سید ممدوح را در اصل خیال تخریب جماعه مسلمین و تسخیر ملک پشاور نبود، بعد (۱) انقیاد و فرمان برداری، جناب سید معظم الیه، باز ملک پشاور را به دستور اصلی، بدست عالیجاهان مذکور تفویض نموده، و مابین خود همین انجام نمودند، که امورات شرعی که اعظم رکن رکن

(۱) ک: لیکن بعد انقیاد. الف: لیکن بغیر انقیادی. ب: حسب التجا باز ملک پشاور را.

قصر اسلام است، باولیای دولت دین تعلق دارد. و معاملات ملکی از مالیه ستانی و حکمرانی بعالیجاهان مذکور تعلق گرفت. چنانچه باین عهد انجام، جناب سید ممدوح خوش گردیده، جناب مولوی احمد علی صاحب (۱) را در موضع مذکور، بجهت انتظام مهام شریعت بیضا گذاشته، خود تشریف فرمای اوطان جماعه مسلمین مجاهدین یوسفزئی، و درانجا رسیده [به] انتظام مجموعه جهاد ساعی، و به ترغیب (۲) مومنین صادقین مجاهدین راسخین، بنا بر حصول سعادت جهاد سی پرداخت، که بسیاری از مجاهدین از اطراف و اکناف (۳) بامید شهادت جمع آمدند.

- ۳۸ -

در بیان کشتن مولوی احمد علی را

عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان در پشاور،

بفریب ضیافت

شمع قلم روشن رقم، در مجلس افروزی این مدعا چنین شعله افروز بیان میگردد که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و دو ۱۲۴۲ هجری، جناب سید میان احمد شاه غازی، ملک پشاور بدستور اصلی، تفویض عالیجاهان سلطان محمد خان و پیر محمد خان نموده، عزیمت فرمای جانب یوسفزئیها گردیده [مدت] دو ماه حکم پشاور، بدست عالیجاهان مذکور، و انتظام مهام (۱) شریعت غرا و ملت بیضای آن سر زمین، بجناب مولوی میان احمد علی صاحب تعلق داشت.

لیکن عالیجاهان مذکور، تخم عداوت و کینه جناب سید ممدوح، در زمین خاطر کاشته، و نهال نفاق را، از سر چشمه غبار آلوده شقاوت [آب] داده، در شوره زمین قلب قلب (۲) پرورش می دادند و منتظر وقت بودند، تا رفته رفته، آتش گرفتاری مولوی مذکور به هیمه (۳) حسد و آتش حقد (۴) در

(۱) مهام = جمع مهم است.

(۲) قلب اول بمعنی دل، و قلب دوم بمعنی مغشوش و ناشده است.

(۳) هیمه = چوب سوختنی. (۴) حقد = حسد و رشک.

(۱) الف: مولوی محمد حیات [۹] که قرار ک، ب، ج صورت

متن اصح است.

(۲) الف: ترتیب.

(۳) اکناف = جمع کنف بمعنی کناره و طرف [منتخب].

مطبخ خیال پخته، در صورت دوستی و کمال اراده عقیدت، مولوی مذکور را معه ارباب فیض الله خان، بنا بر دعوت ضیافت، در بالا حصار پشاور، صورت احضار داده، شمع مجلس آرا روشن ساختند. و انواع مواید طعام رنگین در خوان شقاوت نشان (۱) حاضر ساختند.

بعد نوش جان غذا، خوان رنگین صحبت و اختلاط از هر قسم، در بزم آرزوی یکدیگر گسترده، از مواید نکات عجیبه و غریبه، شیرین کام شدند. لیکن مولوی موصوف از طبّاخ اجل (۲) غافل، که چه آش در مطبخ خانه تقدیر ازلی پخت و پز خواهد شد. هنوز بازار صحبت گرم بود، که مجمعه (۳) چای خوری که رسم سلاطین روزگار قدیم است، در مجلس نزد مولوی مذکور حاضر آوردند. و در عین چای خوری، جناب مولوی و ارباب فیض الله خان را باین همه مراعات و نیکوئی که در حین مقدمه پشاور بعالیجاهان مذکور نموده بود، بغتاً (۴) بضرب شمشیر قاطمه مقتول ساخته، در چاه شهادت انداختند. و از روی شقاوت جزای (۵) ابدی - وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا - (۶)

(۱) ک: شقاوت شان.

(۲) الف: طبّاخ رحیل.

(۳) الف: مجموعه.

(۴) بغتاً: ناگهان. (۵) الف: خرابی.

(۶) قرآن، النساء، ۹۳ ج ۵.

حاصل نموده، و بر انتقام کشی عالیجاه یار سنگه به سبب سید مدوح خوش وقت شدند.

چون این خبر وحشت اثر، بسمع (۱) سید موصوف رسیده، بسیار از دغابازی عالیجاهان مذکور، مشوش و پریشان خاطر گردیده، دست افسوس بهم می سائید، و در فکر انتقام مولوی مذکور گردیده، که درین اثنا، خالصه شیر سنگه [خلف رنجیت سنگه]، به جمعیت لشکر وافره و آلات محاربات متکاثره، بمقابله جناب سید مدوح، نیران جنگ و جدال را در اشتعال آورده. هزارها از لشکر خالصه سنگه، بسیوف قاطعه مجاهدین، بدار جهنم رفتند، و بسیاری از مجاهدین شربت شهادت - سَقَاهُم رَبُّهُمْ - (۲) چشیدند، و در قرب و جوار رب العباد آرمیدند، و جناب سید مدوح و جناب مولوی محمد اسمعیل صاحب که پیغمبر امام و ناظم مهمام جهاد بودند، بامید خرید متاع زندگانی جاویدانی، نقد حیات مستعار را در میدان جهاد باخته، جرعه نوش باده حیات شهادت گردیده، بمراد دل خود کامیاب گردیدند (۳).

خوشا (۴) بحال کسانی که نقد حیات مستعار، بر خرید متاع حیات جاودانی صرف نمودند، و جان ناتوان را در راه حق باختند، و بمقتضای [مضمون] کریمه - وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

(۱) ک: هر گاه بسمع، که هر گاه زاید است.

(۲) قرآن، الدهر ۲۱ ج ۲۹.

(۳) برای تفصیل رک: تعلیق نمبر ۲۶.

(۴) الف: خوشحال کسانی که.

يَا مَوَالِيكُمْ وَ انْفُسِيكُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ، يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةً فِي
جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ — (۱) عمل نمودند .

اگرچه بعد شهادت سید ممدوح، چندین روایات، مشهور
عالم گردیدند، بعضی کسان می گفتند که : در فلان کوه
اقامت دارد، و برخی می گفتند، که باز اجتماع قشونات
مجاهدین بفلان مکان می نماید. از آنجا که در حیات زندگان
جناب ممدوح، هیچ یک خلاف نیست، کسی را که از شهادت
حیات ابدی حاصل گردیده، چه احتیاج این حیات مستعار فانی
است! آفرین! هزار آفرین! بر استقامت و علو عمتی جناب سید
ممدوح! که با یک مشت مجاهدین که فکر هر کس در این
امر ناروا بود، چه کارهائی کرد! و با وجودیکه در حین
حیات خود برای هر کس از طایفه مسلمین خاص و عام، باین
مضمون دعوت نامها نوشته فرستاد. لیکن در گوش غفلت
نیوش هیچکس مؤثر نیفتاد:

مضمون دعوت نامه (۲)

سید میان احمد شاه غازی، که برای دعوت عامه مسلمین

(۱) قرآن، الصف ۱۲ ج ۲۸

(۲) چنین بنظر می آید، که این عین متن دعوتنامه سید شهید
نباشد، زیرا اکثر خطوط سید بقلم مولوی اسمعیل دهلوی نوشته می شد،
که عالم جید و محقق بود، و انشای روان و استواری داشت، و ندونه
آن کتاب صراط مستقیم فارسی اوست. درین دعوتنامه شاید مؤلف کتاب
دست برده، و برخی از عبارات و جملات مرد و بی نمکی را دران وارد
کرده است، که از قلم سولف در سر تا سر کتاب بنظر می آید.

مؤمنین نوشته بود:

بر الواحِ خواطر سادات کرام و مشاهیر علمای عظام و
جماهیر مشایخ ذوالاحترام و اراکین عالی مقام و سایر خاص و
عام از اهل اسلام، و کافه اهل دین و جماعه ارباب صدق
و یقین، بطریق دعوت عامه، نگارش کرده می شود که:

ای مومنان! پاک! و ای مسلمانان چست و چالاک! شکر
منعم علی الاطلاق بجا آرید! و حقوق مالک بالاستحقاق بیاد
آرید! و بر حمیت (۱) اسلامی کار فرمائید! و غیرت ایمانی،
بروی کار آرید! و این جان ناتوان و نهاد سست بنیان، بخداوند
حقیقی و خاوند تحقیقی بسپارید! که متاع زندگانی [فانی]
بعوض راحت جاودانی بفروشید، و در تحصیل رضا جوئی حضرت
رب العزت بکمال علوهمت و تاکید عزیمت بکوشید، و لباس
صبر و استقامت، در میادین (۲) شجاعت و شهامت بپوشید، و
آب شمشیر بران، مثل آب زلال بنوشید!

بالجمله محبت اهل و عیال، و [الفت] اخوان و اوطان،
پس پشت انداخته، جان و مال، در رضا جوئی ایزد متعال در
باخته، و اطاعت رب ذوالجلال قبله همت ساخته، و علم دین
متین بر افراخته، و کوس تأیید شرع مبین نواخته، مردانه وار
در معرکه جهاد کفار فجار نگوئید، و گوی
سعادت دو جهانی و راحت جاودانی، بقوت ایمانی از میدان

(۱) ک: جمعیت [؟]

(۲) میادین = جمع میدان.

شجاعت و جلادت پربائید! و در مصافحه قتل و قتال، و معارک جنگ و جدال، مثل کوه متین، در مقابله اعدای دین، ثابت القلب و راسخ القدم باشید! و شکستن رونق اهل کفر [و جدال] و عناد، و برباد دادن نمایش ارباب شرک و فساد، بمثابه راندن مگس ناپاک، یا پرتافتن (۱) خس و خاشاک بشمارید! و نص قرآنی یاد آرید: - اِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِيتْ اَقْدَامَكُمْ - (۲) در دل جلادت منزل، ملاحظه کنید! و آیه فرقانی - وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ - (۳) - وَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ - (۴) به لسان صدق ترجمان بخوانید! [و مضمون] - فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَتَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ - (۵) - وَ لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ - (۶) مثل قاعدین سابقین بر زبان حدت نشان مرانید! گلگونه شهادت، بر چهره عروس عبودیت و اطاعت مالیده، سرخ روئی دنیا و آخرت حاصل کنید! [و انگشت] وفا و انقیاد بجنای خون اهل کفر و فساد رنگین کرده، عروس وار در محضر داور دادار جلوه گر شوید! و چون [به] همین رفتار و کردار و گفتار، و این نیت چست و عزیمت درست، مثل شیر غرّان و پیل مست دمان (۷)، در مقابل

(۱) پرتافتن = دور انداختن است.

(۲) قرآن، محمد ۷ ج ۲۶.

(۳) قرآن، الروم ۷ ج ۲۱.

(۴) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳.

(۵) قرآن، المائده ۲۳ ج ۶.

(۶) قرآن، البقره ۲۴۹ ج ۳.

(۷) دمان = جوشنده و دهنده و خشمناک [— غیث].

اهل کفر و طغیان خواهند رسید، ضرور بالضرور بر طبق مضمون لازم الوثوق - وَ اِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ - (۱) مظفر و منصور خواهند شد، و از آواث (۲) آثام (۳) مطهر گردیده، و از عذاب جهنم نجات یافته، بمدارج عالیه و مراتب شامخه (۴) در ریاض جنان و روح ریحان (۵) در جوار ملک المنان خواهند رسید، و در سلک عباد مقررین و جماعه سابقین از بندگان خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلک خواهند گردید.

و علاوه برین آنکه: اینجانب در منامات (۶) بی شمار و معاملات خارج از حد و حصار، در باب سرانجام دادن این امر عظیم و مهم فخیم (۷)، از پرده غیب، باشارات ربانی مامور، و از مکمن (۸) لاریب به بشارات رحمانی مبشراست. و چونکه الهام غیبی بکلام لاریبی مصمم گردد، پس در نظر مومنین راسخین و مخلصین کامل الاعتقاد، بمثابه - نُورِ عَلِي نُورِ - (۹) جلوه گر شود. اگر تقاعد (۱۰) و تساهل (۱۱) درین باب بعمل خواهد آمد پس چنانکه [در] دار دنیا منکوب شده (۱۲)، در آخرت بعذاب الیم (۱۳) در درکات جحیم

(۱) قرآن، الصافات ۱۷۳ ج ۲۳. (۲) الواث = آلودگیها.

(۳) آثام = جمع اثم بمعنی گناه. (۴) شامخه = بلند.

(۵) یعنی مهربانی و خوشی. (۶) منامات = خوابها و رویاها.

(۷) فخیم = بزرگ. (۸) مکمن = جای پوشیده شدن [— منتخب].

(۹) قرآن، النور ۳۵ ج ۱۸. (۱۰) تقاعد = فرو نشستن.

(۱۱) تساهل = سهل انگاری. (۱۲) الف: شده اید.

(۱۳) الیم = دردناک.

گرفتار خواهد گردید، و در عوض ایشان، دیگر سعادت‌مندان ازلی و مقبولان لم یزلی، در سلک جود ربانی منسلک خواهند شد. قال الله تبارک و تعالی - وَ یَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَیْءًا وَ اللَّهُ هَلْکِی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ - (۱).
 بالجمله ازین زندگانی فانی [روزی] گذشتنی و گذاشتنی است. و در محکمه حساب و کتاب و سوال و جواب، در حضرت رب الارباب حاضر شدنی است. اهل تقاعد و تساهل در معرکه حساب و کتاب، بکدام زبان جواب خواهد داد؟ و در حضور ملک علی الاطلاق و مالک با استحقاق، بکدام روی حاضر خواهد شد؟ و از گرفت و گیر آن رب قدیر، بکدام حيله و تزویر، رهائی خواهد یافت؟ - وَ مَا عَلَیْنَا اِلَّا الْبَلَاغُ - (۲)
 - وَ السَّلَامُ عَلَی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدًی - (۳). *

* * *

باوجود ارقام و اصدار اینچنین دعوت نامها، با آنها احدی و فردی از ملک سنده و کچهها و قلات و قندهار و کابل، از خواص و عوام اهل اسلام، با جناب سید ممدوح، در میدان جهاد، گوی موافقت و استعانت نزدند. بلکه به تیر طعن، از کمان نفاق، هر هدف اهانت، نسبت جناب سید ممدوح میزدند، و نغمه و هابی می سرائیدند:

(۱) قرآن، التوبه ۳۹ ج ۱۰، این آیت را در الف، ک غلط نوشته اند، از قرآن عظیم تصحیح شد.
 (۲) قرآن، یس ۱۷ ج ۲۳.
 (۳) قرآن، طه ۴۷ ج ۱۶.

چه حکمتست که در فرقه مسلمانان کسی نزاد، که آزار (۱) دیگری نکند هزار طایفه بیش است ذات هندو را که هیچ طایفه انکار دیگری نکند و علاوه چندین سخنان ناتراشیده از خود تراشیده، نسبت جناب سید ممدوح میگفتند، این عجب مسلمانی است! جای افسوس و حیرانی است! باقی آفرین هزار آفرین! طایفه صادق یوسفزئی را، که چون [یوسف] از چاه ظلمت نفاق [اخوان] زمان برآمده، هر یک صغیر و کبیر خودها را مانند زال، [در] خریداران یوسف جهاد منسلک (۲) نموده، در مصر مدعا باجناب سید ممدوح، خلعت شهادت حاصل نمودند، و وسه بی ننگی و بی عاری، بر چهره زلیخای حمیت ایمانی خود نگذاشتند، و به بوی پیراهن یوسف شهادت، چشم یعقوب دنیا و آخرت خود را روشن نمودند.

(۱) الف: که استهزا دیگری.

(۲) ک: مسلک.

از قلب کرم، در حیدرآباد، باد مخالف شر و شور بوزیدن آمده، لیکن مرحوم میر کرم علی خان، از زنگ و بوی گلهای اولاد عاری بوده. عالیجاه میر مراد علی خان برادرش، از روی رای و کمال هوش و دانائی، شعله آتش فساد را سرکشیدن نداده، بزال تدبیرات فایقه خاموش نموده، و تمام مال و ملکش در پنجه اقتدار خود آورده، و باحادی دیگر نگذاشت، که انگشت مداخلت، در مال و ملک مرحوم میر موصوف بگذارد. و پسماندگان و منسوبان مرحوم مذکور، عالیجاه میر مراد علی خان از حسن مراعات خود، ممنون و مشکور داشته، بهر حال رضا جوئی آنها می نمود. و بانتظام مجموعه امورات مملکتداری بخوبی می پرداخت، که از تیقظ (۱) و هوشیاری عالیجاه میر ممدوح، هیچ یک رخنه در اساس سلطنت سنده نیفتاد.

باز از تقدیر رب قدیر، در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش ۱۲۴۶ هجری بندگان خلد آشیان، مرحوم میر سهراب خان علیه الرحمة و الغفران، بمقتضای :

اجل دریچه قصرش نشانه (۲) کرد و بزد

مطابق بیست و هفتم ماه صفر، سفر آخرت اختیار نموده، از بام قصر حیات، بر زمین ممت افتاد. اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (۳) عجب مرحوم میر ممدوح کامل صفات و دانای زمان بود.

(۱) تیقظ = بیداری.

(۲) الف، ب، ج: بهانه کرد.

(۳) قرآن، البقره ۱۵۶ ج ۲.

در بیان قلب کرم (۱) عالیجاه میر کرم علی خان والی حیدرآباد

ونشستن (۲) بمسند مراد کامرانی عالیجاه میر مراد علی خان

تاپیر (۳) و انتقال مرحوم [بندگان] خلد آشیان میر سهراب

خان والی خیرپور، وانگیختن غبار فتنه و نفاق مابین

امیران خیرپور

فاخته قلم مشکین رقم، که نوا خوان سخن طرازبست، در شاخسار این مدعا، چنین نغمه طراز بیان می شود که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار ۱۲۴۴ هجری محمدی از قضای کردگار، عالیجاه میر کرم علی خان والی حیدرآباد، دنیای بیوفا (۴) را گذاشته قلب کرم اختیار نموده، و بدانه آکله (۵) راحله از دنیای بی اعتبار کرده. اگرچه روزی چند

(۱) مقصد مرگ است.

(۲) ک: ونشستن بندگان مسند مراد کامران عالیجاه.

(۳) ک: تاپیر [؟] الف: میر علی مراد خان [؟] ج: مانند متن.

(۴) الف: بیوفا از دست داده، قلب کرم.

(۵) آکله = زخمی است در بدن انسان که پوست و گوشت را میخورد

[فرهنگ نظام]. ب: بعارضه دنبل.

بلکه اسیم اعظم در چین نور آگین خود داشت. در ملک داری و غریب پروری و قدر شناسی و اشراف نوازی و مسافر پروری، ضرب المثال عالم توان گفت.

بعد قضیه نامرضیه مرحوم میر مبرور، مابین اولادش، غبار فتنه و فساد برانگیخته، و نایره آتش نفاق و عناد شعله ور گردیده. عالیجاه میر مبارک خان که فصیح اللسان بلیغ البیان، نسخه جامعه ذوفنون بوده، از روی حکمت عملی، عالیجاه میر رستم خان را که صاحب دستار ریاست بوده، بجای خود برپای نموده، در مقابله عالیجاه میر علی مراد خان صاحب، سلسله شور و شر، بحرکت آورده. و خود را بعه فرزندان هر یک میر محمد [نصیر خان] و میر محمد علی خان و میر فضل محمد خان و میر علی محمد خان بخیال تصرف نواله چرب دنیای بیوفا، برخوان یکرنگی عالیجاه میر علی مراد خان متفق ساخته، فرزندان خود را در ملازمی میر صاحب میر علی مراد خان مقرر نمود. و ملک [شاه بیلوی] (۱) عوض جاگیریات ملازمی فرزندان خود از میر علی مراد خان صاحب گرفته بتصرف (۲)

(۱) نام این جای در ک نیست از الف تصحیح شد. بیلوی تا کنون در خیرپور موجود و مشهور است، میر معصوم گوید که موضع بیلو در سه گروهی بهکر است. [معصومی ص ۱۴۴ و غیره] این جای به نزاهت و لطافت معروف بود. و همایون بن بابر در رمضان ۹۴۷ هـ در چهار باغ بیلو توقف کرده بود [معصومی ۱۶۷].

(۲) ک: متصرف.

خود آورده، و بساط شطرنج بازی گسترده، در بُرد و مات شاه مدعای خود گردید.

گاهی بوزیری میر صاحب ممدوح، خود را نسبت میداد، و گاهی پیاده وار در خدمت گذاری میدوید، و جمع آوری سپاه بلوچان ملازم خود و میر صاحب ممدوح نموده، فیل های (۱) سُرست را در مصارف سپاه، بیهوده هرباد می داد. و شب و روز زمزمه اسلحه سپر شمشیر و تیغ سپاه در خیرپور در هر کوجه و یزن بلند، و سپاه مذکور از بس خوردن زورینه (۲) و لقمه های چرب از مطبخ خانه میر صاحب ممدوح، و زدن پیاله های (۳) زمرّد رنگ، مستعد نواختن جنگ جنگ بیهوده گوئی. و در وقت احضار کچه ری (۴) جانب سرخیلان (۵) و غیره خاص و عام رخ نهاد گردیده، از قانون زبان، عجب نعمات استهزا آمیزی سرانیده و خندها می نمود.

تا مدت چند ماه، اسپ آرزوی خود را در میدان مدعا، با میر صاحب میر علی مراد خان میبخت. و از روی تملق و

(۱) کذا در الف، ک. شاید صحیح آن پولها باشد یعنی مبالغ سیورسات.

(۲) در ک، زورینه است، یعنی نان مقوی که با لقمه های چرب ما بعد مناسبتی دارد. اما در الف: روزینه است که شاید مقصد ازان خوراک روز مره و مقرری خوراک هر روز باشد.

(۳) مقصد پیاله های حشیش و بتگ است که رنگ سبز زمردین دارد، و خوردن آن رواج تام داشت.

(۴) کچه ری = جای دفاتر حکومتی بود.

(۵) الف: سیر خیلان [؟].

حکمت عملی، آهسته آهسته دندان طمع خود را چون موش تیز نموده، قراضه^(۱) زرز و اسلحه باریند (۲) طلا و بهرپوره^(۳) بنادیق و شمشیرهای جواهردار و اقمشه^(۴) نفیسه، از صندوق خانه^(۵) استطاعت میر صاحب میر علی مراد خان کشیده، در سوراخ دهان خود فرو می برد. از آنجا که در انوقت عالیجاه میر علی مراد خان صاحب، باقتضای بهار شباب جوانی، سرخوش نشسته^(۶) باده بی پروائی، و از چمن نشیب و فراز روزگار آگاه نبوده^(۷) لیکن از روی آگاه دلی، روزی چند مابین خود، پیش معلم و مدرس اتفاق، رساله^(۸) محبت و وفاق مطالعه می نمودند. و از خوان موافقت، بانگشتهای موافقت، لقمهای موانست می برداشتند. و شمع بکرنگی در بزم یک جهتی می افروختند.

لیکن بعد از چند ایام، میر صاحب میر علی مراد خان از روی کمال دانش و رسائی هوش دریافت که: عالیجاه میر مبارک خان در صورت اتحاد، طریقه^(۹) مخالفت را، در پیش گرفته است. تا آنکه از کشاکش (۳) گردش روزگار، شیرازه^(۱۰) مجموعه موافقت (۴) اتحاد طرفین از انتظام اتفاق افتاده. میر صاحب میر علی مراد خان معه احوال و احوال (۵) و میرهای محترم، از خیرپور، تشریف فرمای قلعه احمدآباد (۶)، که

- (۱) الف: فریفته زر [؟] اما قراضه [ک] صحیح است بمعنی ریزه زر [— نصاب].
 (۲) الف: مار بند.
 (۳) ک: از کسانش [؟] (م) الف: موافقت و اتحاد.
 (۴) احوال = سنگین بار.
 (۵) ب: از خیرپور انتقال نموده و در کوت پیچی نشسته.

در آنجا رفته اقامت گرفت، و داد مردانگی و همت خود را از دست نداد. و در صورت رفتن میر صاحب ممدوح جانب قلعه^(۱) احمدآباد، آتش فتنه و فساد، بیش از پیش شعله ور گردید.

هر چند میر صاحب میر رستم خان که محاسن سفید و ضاحب دستار بود، در انطفای نایره^(۲) فساد، کوشش و سعی می نمود، لیکن حرارت کینه^(۳) قلبی از طرفین، بموجب تقدیر ازلی هرگز برطرف نمی گردید. اگر روزی چند خاموش میشد، باز از تحرک باد فتنه^(۴) مفتشنان در اشتعال (۱) می آمده. تا آنکه درین اندیشه و رفتار و گفتار کینه و مخالفت، عالیجاه مرحوم میر مبارک خان در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه. ۱۲۵۰ هجری تمام متاع دولت مملکت و کینه و مخالفت باولاد خود گذاشته، از دار فنا بدار بقا ارتحال فرموده. در حین حیات هر قدر که کوشید و جوشید، و در پی کیمیائی گردید، فایده ندید، و حسرت برد.

بعد رحلت مرحوم میر مبارک خان، قانون فتنه و نفاق، مابین اخلاف (۲) مرحوم مذکور و میر صاحب میر علی مراد خان، بیش از پیش در نوا آمده، تا رفته رفته از آهنگهای مخالف، رباب (۳) ریاست سنده، از گوشمالی نغمه طرازان قضا و قدر از هم درهم افتاد، که نغمه^(۴) خرابی سنده، موافق مقام از قانون قلم در نوا آورده خواهد شد. از آنجا که: بیت

دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد

- (۱) اشتعال = شعله زنی.
 (۲) الف: خلفان.
 (۳) الف: زبان [؟].

در اساس اتفاق میر صاحبان سند بوقوع آمده . عالیجاه میر مراد علی خان ، والی حیدرآباد ، باوجود این همه خزاین و دقاین (۱) ، که از تعداد شمار بیرون بود ، نهایت سخت دل و دست تنگ (۲) بود . مرحوم نواب مذکور ، که بر اسپ کاغذی حکمرانی ملک می نمود ، و از هر چهار طرف از دوست و دشمن برفتن و آمدن قواصد (۳) خبرگیری می نمود . عالیجاه میر مراد علی خان ، بسبب اخراجات قاصدان هم تنگدل میگردد ، و بیان میفرمود که : نواب ولی محمد خان ، تمام مالیه ملک چاندوکه ، در اخراجات قاصدان بریاد میدهد ، ازین سودا چه باید کرد ؟ بعد وفات نواب مذکور ، میر صاحب سمدوح ، از اخراجات قواصد ، باری اطمینان حاصل نمود . و عالیجاه بهادر خان کهوکه که از حقه تریاق (۴) ، همیشه ورم در گودال چشم داشت ، معه عالیجاه سمندر خان (۵) درانی بامیزئی ، بر مختارکاری ملک چاندوکه [و] شکارپور نامور شدند . و عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، که چند سال ، از مواید خوان حکومت شکارپور ، شیرین کامی حاصل نموده بود ، از کم التفاتی میر صاحب میر مراد علی خان ، زهر عزل چشیده ، به تلخ کامی از شکارپور روانه گردید . و در شب روانگی سید مذکور از شکارپور عجب

(۱) دقاین = جمع دقینه است بمعنی خزانه زیر زمین نهاده .

(۲) دست تنگ = پخیل .

(۳) قواصد = جمع قاصد بمعنی پیغام رسان .

(۴) الف : که از خورد تریاق همیشه پنکی هائی در گودال چشم [؟] .

(۵) سمندر خان درینوقت در خدمت امیران سنده بود .

در بیان فوتیدن عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری

مشیر بی نظیر امیران حیدرآباد ، و آمدن عالیجاه بهادر خان

کهوکه (۱) ، بر مختارکاری لاژکانه و نظامت شکارپور و

معزولی عالیجاه سید کاظم شاه و آمدن بندگان شاه شجاع الملک

خسرو قلم شیرین رقم ، فرهاد وار بر بیستون این مدعا ، چنین تیشه بیان میزند که : در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت ۱۲۴۷ هجری ، مرحوم عالیجاه نواب ولی محمد خان لغاری که مشیر بی نظیر امیران حیدرآباد بود ، و زمام نظم و نسق ملک چاندوکه (۲) بدست اختیار او بود ، و در رسائی هوش خود را سرآمد ارباب هوش می دانست ، و همیشه فقرات نویس تداپیر ملک داری بوده ، بموجب حکم مالک مختار ، اختیار ملک حیات از دست داده ، از عهده حکمرانی معزول گردیده . از آنجا که بعد عزل حیات نواب مذکور ، البته رخنه نفاق ،

(۱) ک : کهوکه که صحیح آن در الف ، ب ، ج : کهوکه است .

یک قبیله بلوچ که در ضلع هالا سکونت دارند . [گزیتیر سند ۱۹۵] .

(۲) کذا در ک ، ب . الف : چاندوکه . این نام در مقالات الشعرا

چندوکه است [ص ۸۱۶] که جائیست در لاژکانه و محل زمینداری

آدم شاه کلهوره بود . [گزیتیر سکر ۵۸] .

واقعه صادر شده، که از فلک فیروزه رنگ، این قدر ستاره بر زمین افتاده، که عبرت افزای دیده عالم و عالمیان گردیده، و هر خاص و عوام متحیر این واقعه بودند، که آیا چه حادثه روی خواهد داد؟

چون بعد از چند ماه، بندگان شاه شجاع الملک، حسب الخواجه عالیجاه میر مراد علی خان والی حیدرآباد، که از روی مصلحت وقت طلبانیده بود، در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت ۱۲۳۸ هجری (۱)، از لودیانه بقطع منازل، رونق افزای شکارپور [شدند]. هر چند میر صاحبان خیرپور در آمدن شاه، مبدوح، بسیار ناراض، لیکن از لحاظ برادری عالیجاه میر مراد علی خان، سر از گریبان نافرمانی کشیده نمی توانستند. تا آنکه عالیجاه سید محمد کاظم شاه، از طرف والی حیدرآباد، با بموجب حکم مؤکل، بجهت استقبال شاه ممدوح تا بقلعه سبزلان مامور گردیده، و از امیران خیرپور عالیجاه فتح محمد خان غوری روانه شده، که شاه موصوف را خدمت کنان، بکمال اعزاز آورده، داخل شکارپور نمودند. و عالیجاه میر زنگی خان، از میر صاحبان خیرپور و میر جهان خان از والیان (۲) حیدرآباد، پیش از تشریف فرمائی اولیای دولت، در شکارپور رسیده، بدلا ساسی و استمالت رعایای شکارپور می پرداختند.

لیکن روزیکه عالیجاهان امیران مذکور، داخل شکارپور

(۱) حرکت شاه شجاع از لودیانه ۶ رمضان ۱۲۳۷ هـ بود
[واقعات ص ۷۶].

(۲) ک: بوالیان [؟].

می شدند، مردم تماشا بین، بیرون دروازه لکھی (۱) استاده، از مقدم امیران موصوف نظاره میکردند، سواران همکاب امیران مذکور، خلق الله شکارپور را دیده، اسپان خودها را در جست و حیز آوردند، چون ترک سواران در میدان می تاختند. بمجرد دوانیدن اسپان، از چند کسان سواران، کلاهان از سر بر زمین افتادند، و بعضی ها، خود نقش زمین شدند. [مردم تماشا بین] بمعاینه این حالت افتادن کلاهان و سواران، شگون (۲) نامیون گرفتند.

از آنجا که از امیران سند و اولیای دولت، مابین خود همین انجام (۳) بود، که بعد از مرور چهل روز، اولیای دولت، چهل هزار روپیه، عوض اخراجات از امیران موصوف گرفته، تشریف فرمای خراسان خواهد شد. چون انقضای میعاد گردیده، و مبلغان معهود، عاید سرکار اشرف گردید، لیکن بسبب ایام گرما و باد سموم، تحرک اولیای دولت از شکارپور نشده. مدت چهار ماه در باغ شهزاده واقعه شکارپور منزل انداز بوده، و به تجهیز سامان جمع آوری سوار و پیاده و آلات محاربات از اتواب و تفنگ ها می پرداخت. عالیجاهان میر زنگی خان و میر جهان خان تا زمان روانگی اولیای دولت، در شکارپور

(۱) ک: لکھی [؟] اما قرار الف لکھی صحیح است که در جنوب شرق شکارپور بفاصله تخمیناً ۱۵ میل واقع است، و از دروازه لکھی

شهر شکارپور بدین سو میرفتند.

(۲) الف: بسکون ناهمواره.

(۳) انجام = درینجا بمعنی قرارداد است.

متوقف و انتظار میکشیدند که: کتی شاه ممدوح، روانه خواهد شد.

چون عالیجاهان مذکور دیدند که: باوجود گذشتن میعاد [و] گرفتن مبلغان، هنوز امنای، دولت تشریف فرمای خراسان نمی شود، آیا چه خیال، سرکار اشرف در دل دارد؟ عالیجاهان مذکور، هر دم چون قلم در سیه چاه مداد اندیشه، غوطه میخوردند، و فقره از فقرات مدعای خود نمی نوشتند. آخر از توقف خود بسیار عاجز شدند و به تنگ آمدند. فی الجمله به تجویزی از حضور اولیای دولت، شرف ارتخاص (۱) یافته و سرفرازی خلّاع حاصل نموده، مانند مرغ که از قفس آزاد شود، بال افشان، در اوج مدعا گردیده، رخ نهاد آشیانه مکان مالوفه، و شکر پادشاه علی الاطلاق بجای آوردند، و نذرانه را ادا نموده. و عالیجاه سید محمد کاظم شاه، که درانوقت ناظم شکارپور بود، در خدمت گذاری اولیای دولت حاضر بوده، و انتظام مجموعه امورات، از رسائی هوش خود، بخوبی می پرداخت، و امنای دولت را بتدابیر فرزانه، مستعد خراسان نمود.

لیکن اولیای دولت، چیزی مبلغان خرج و شتران، بجهت بار برداری و بازوی عالیجاه سمندر خان دورانی (۲) که پیشرو والیان حیدرآباد بود، از عالیجاه میر مراد علی خان درخواست

(۱) ارتخاص = رخصت یافتن.

(۲) کلمه درانی در کتب قدیمه گاهی دورانی بواو هم نوشته

می شد.

نموده. عالیجاه میر ممدوح، از دادن بازوی سمندر خان عذری نکرده، بحضور اولیای دولت فرستاده داد. و این نغمه از قانون زبان سرانیدن گرفت که: در سرکار ما بسیاری سمندرهایی آتشین مزاج می باشند، ازین سمندر پروائی نداریم. و هم در استمداد خرج و از دادن شتران دار مدار میگرد. بلکه به پیشگاه اشرف بعرض رسانید که: شتران لایق بار برداری منازل خراسان، در این ملک سنده بهم نمیرسد. اگر اسباب را از این ملک، در گادی انداخته، واقعه ملک کچهی منزل انداز شوند، درانجا بسیاری شتران سرکار اشرف موجود خواهد شد.

اولیای دولت از چنین التماس میر موصوف، نهایت در تعجب آمده، بعالیجاه سید کاظم شاه که حاضر سلام بود مخاطب گردیده که: اسباب و سامان دولت سلطنت، گاهی در گادیها نرفته، مگر عالیجاه میر مراد علی خان، این کلام رنگین از راه صداقت [و] اخلاص [خود] عرض میکند؟ و یا از روی استهزا بیان داده؟ (۱) فی الجمله مدت یکنیم ماه، مابین شاه و امیر موصوف، بر خرج و شتران گفتگویی میرفت. لیکن بسببی که شتران برای چرا [گاه] در صحرای عدم رفته بودند، و بهیچ وجه از صحرا باز نگردیدند. ازین معنی اولیای دولت، از بس خار خار شتران در انتظار، و کف تلخ کامی از دهان میریخت، و در صحرای تفکر و حیرانی می گردید و میگفت که: الحال چگونه، مهار اشتر، از دست میر ممدوح گرفته شود؟

(۱) الف: دارد.

چند روز، خار خار از این معنی، دامنگیر خاطر اولیای دولت بود، که ناگهانی خبر وحشت اثر واقعۀ هایله* انتقال مرحوم میر مراد علی خان، بگوش امنیای دولت و هر خاص و عام رسیده، که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت ۱۲۳۸ هـ، دست مراد از حیات مستعار شسته، و متاع زندگانی فانی را بر شتران ممت بار نموده، منزل انداز سرای آخرت گردید.

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱).

چون اولیای دولت، باستماع این واقعۀ هایله* میر مسدوح، نهایت غمناک و اندوه گین گردیده، افسوس میخورد و بیان میکرد که: مرحوم میر موصوف، باری دیرینه سال و ذی هوش و باران دیده* نشیب و فراز روزگار بوده، و وقت را قضا [هرگز] نمیکرد. الحال خلفانش بسبب ایام بهار جوانی و ناز پروردگی که زرد روئی خزان گلزار واقعات روزگار را هرگز ندیده اند، دیده شود که: با سرکار اشرف، کدام راه عربی سلوک، و یا ترکستان (۲) عدم سلوک اختیار خواهد نمود؟

افسوس! دانا مردن و نادان زیستن! و بلبل زبان [را] بر شاخسار این ابیات مترنم می نمود:

(۱) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲.

(۲) تلمیح است به بیت مشهور:

ترسم نرسمی بکعبه ای اعرابی!

کاین ره که تو میروی به ترکستان است.

بوقت (۱) نزع شنیدم که گفت افلاطون
هزار حیف که نادان بماند و دانا رفت
چه جای مجلس عیش است این سرای دو در
از این جهان همه یاران مجلس آرا رفت
[بجای بلبل دستان نشست زاغ بیاغ
دمید خار، به بستان (۲)، بهار گلهای رفت]
این نغمه می مرائید و دست افسوس می سائید.

(۱) الف: شبی بوقت نزع گفت افلاطون [۹].
(۲) الف: به بستان بیار [۹] این بیت در الف، ج بصورت
مغلوط موجود است، که تصحیح شد.

رفته و منتظر استمداد خرج و اشتران بوده .

عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر خان ، روزی چند به قسمت مال و ملک مرحوم پدر خود پرداختند ، اگر چه عالیجاهان مذکور [از] خود هم خزانه مالامال داشتند ، لیکن خزانه پدرش ، علاوه ازدیاد دستگاه دولت آنها گردید .

از آنجا که خمار دولت را غرور بسیار میباشد ، عالیجاهان مذکور را یکی خمار دولت ، و دیگر نشه جوانی و حکمرانی ! بخيال آن یکبارگی راه احتیاط و عاقبت (۱) اندیشی را از دست داده ، بموجب مصلحت امرای کوتاه رای که اکثر هم نشین امیران ممدوح [مردم] صباغ (۲) و ولگرد (۳) و حمال و دلال و دلاک و سگبان و قلتبانان وغیره سهل [و] سفته بودند ، از استمداد خرج و اشتران ، با اولیای دولت بجواب صاف پرداختند . بلکه از غرور نومسند نشینی ، از طنبور زبان ، نعمات خشونت آمیز ، و زمزمه کلمات فتنه انگیز ، نسبت با اولیای دولت ، در نوا آوردند .

سرکار اشرف ، نعمات هیچ پوچ امیران مذکور ، در گوش سماعت نیاورده ، از روی تحمل و بردباری [باری] سعی میفرمود ، که آتش فتنه و فساد ، مابین سرکار اشرف و امیران ممدوح شعله ور نگردد ، بلکه تشدید (۴) بنیاد قصر سلوک و اتحاد بعمل آید . و به مقتضای آنکه انسان را تا مقدور کاشتن

(۱) ک : عاقبت . (۲) صباغ = رنگریز ،
(۳) الف : نیلگر . (۴) تشدید = استوار ساختن .

در بیان رفتن وکلای اولیای دولت

بنا بر عزا پرسی عالیجاه مرحوم میر مراد علی خان ، پیش خلفانش

هر یک میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ، و دادن

خلاع فاخره ، و فهمایش نمودن به آنها

منشی [باشی] قلم خوش رقم ، در تحریر بر دستخط این مدعا ، چنین فقرات بیان مینگارد که : در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت [۱۲۳۸] هجری ، هرگاه عالیجاه میر مراد علی خان ، بمراد انتهای عمر خود رسیده ، اولیای دولت عالیجاه فضایل دستگاه قاضی محمد حسن (۱) باتفاق عالیجاه سید محمد کاظم شاه ، معه خلعه فاخره و دستخط مبارک ، مشعر بر القاب مرحوم پدرش ، جانب عالیجاهان میر نور محمد خان که ولیعهد مرحوم میر موصوف بود ، و میر محمد نصیر خان ، بجهت ادای مراسم عزا پریمی و تهنیت جلوس مسند کامرانی مامور نموده ، و آنچه که شرایط سلوک و اتحاد و ناموس داری و بزرگ منشی بود ، همه در سواد دستخط مبارک رقم زده کلک بیان گردیده ، و هم زبانی (۲) بقاضی معظم الیه ، از حضور اولیای دولت ، فهمایش

(۱) قاضی محمد حسن رتبه سفارت شاه را بدربار رنجیت داشته خان علوم و پیش نماز شاه بود [واقعات ص ۷۶ و نیز رک : تعلیق ۲۷]

(۲) ک : و هم زمانی [؟] .

نیشکر، اخلاص و محبت باشد، کاشتن، حنظل، عناد (۱) و خصوصیت، عین دُون همی است. و تا غواص را دسترس گوهر، محبت باشد، جستجوی خذف (۲) کلفتها، کمال، بلاهت (۳) و بدگوهری است.

اولیای دولت، این همه مدارج در نظر داشته، در تحرک سلسله خیر و صلاح بود، لیکن از تقدیر ازلی بیحکم. - جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ - (۴) صورت این معنی برعکس بر آئینه ضمیر متیر امیران ممدوح رخ نمایی گردیده که: اولیای دولت، بعد وفات مرحوم پدرم، مایان را طفل مکتب نادانی دانسته، هوس مالیه ستانی و ملک گیری می نماید. و هم سفلگان هم نشین مجلس، از چنگ زبان، هر یک نغمه سخنان زکیک میسرایند، و میگفتند که: اول بسم الله غلط! ابتدای جلوس مسند کامرانی سرکار دولت مدار است، هر گاه مثل شاه که یک مشت مردم هندومتانی سر برهنه کون برهنه، و چند مردم افغانان فلاکت زده شکم گرسنه همراه دارد، باینوقت اگر مالیات و شتران از ایشان گرفته، پس چگونه تثبیت (۵) اسورات ملکداری خواهد نمود؟

اگر در آغاز جلوس مسند کامرانی، نقش سیاست و حشمت خود

- (۱) الف: لفل، فساد. (۲) خذف = سفال ریزه [غیاث].
 (۳) بلاهت = نادانی.
 (۴) این حدیث را طبرانی روایت کرده [کنوز الحقایق ۱۱۳].
 (۵) الف: تشبث.

را بر الواح روزگار، مَرْتَسِم (۱) نساختند، پس هر کس از مخالفین اطراف، که در مکمن (۲) منتظر نشسته اند، زود هوس تصرف ملک و مالیه ستانی سنده خواهد نمود.

امیران سنده بموجب صلاح امرای کوتاه رای، و سفلگان ناخردمندان، رخ اخلاص از شاه نافته، بموجب مدبر وزیر تدبیر خود، بر اسپ متمردی سوار شدند، و چون فیل دمان، مستعد میدان جنگ گردیده [لیکن] از پیادگان قضا و قدر غافل که چگونه در ششدر حیرانی مات می شوند!

شاه ممدوح هر چند نصایح عاقلانه و مواعظ فرزانه با امیران حیدرآباد بسیار بقلم آورده، لیکن همه را گوزر خر دانسته، و از آستر لگد پران [استبداد] خود فرود نیامدند. لاچار سرکار اشرف، صلاح کار خود، در توقف شکارپور دانسته، جانب امیران مذکور اعلام نمود که: بالفعل بسبب پراگندگی کارهای ضروریه، روانگی سرکار اشرف، سمت خراسان نخواهد شد. هر گاه رونق و بندوبست کارهای مرجوعه سرکار اشرف بعمل آمده، همانوقت تحرک لوائی فلک فرسای، جانب خراسان صورت وقوع خواهد گرفت.

امیران مذکور هر گاه از چنین اعلام شاه ممدوح آگاهی یافتند، مانند دود بر خود پیچیدند. و چون آتش، شعله خشم از کانون وجود بر کشیدند. و مثل موج آب، در پیچ و تاب

- (۱) مَرْتَسِم = نقش کرده شده.
 (۲) الف: کمین.

خفگی آمده، چون غبار از بادِ غرور برخاستند، و مصلحت نمودند که هنوز شاه مذکور چندان جمعیت لشکر ندارد، چون زلف سیه روزگار و پریشان است، باید که جمع آوری سپاه (۱) نمود به دبدبه و های و هوی، از شکارپور اخراج نموده شود، که مین بعد ازین توقف شاه در شکارپور مقرون مصلحت نیست. هر گاه اولیای دولت، ازین عزیمت امیران آگاه گردیده، در فکر تهیه و سامان خود شده، و این خبر نزاع مابین اولیای دولت و امیران ممدوح، در تمام عالم صورت اشتهاور یافته کار پردازان امیران که در ملک آبائی (۲) بر حکمرانی نشست بودند، از دریافت این معنی، سراسیمه گردیده، خود بخود از خوف جان، کلاه تالپوری که بر سر خودها کج نهاده، خرامان خرامان، چون کبک رفتار می نمودند، در ساعت کلاهای مذکور از سر برداشته و در بغل خود نمودند، و دستار سیاه (۳) چون ماتم زدگان بر سر بسته و تغییر لباس ساخته، ملکها گذاشته، شباشب عبور دریا نموده فراری شدند.

عالیجاه سید محمد کاظم شاه، پیش ازین واقعه، معایف تحایف نفیسه و اسپان از موکلان خود، مامور اولیای دولت بوده، و در خیرپور رسیده، بسبب حدوث این واقعه درانوقت متوقف شده قدمی پیش نمی برداشت.

(۱) الف: جمع آوری لشکر بلوچ نموده.

(۲) الف: که در ملکها بر حکمرانی.

(۳) الف: بوجن سیاه. [در زبان سندهی بوجن چادر کوچک زنانه و مردانه را گویند].

هر چند دستخط مبارک امضای دولت، در خصوص طلب عالیجاه سید محمد کاظم شاه، مشعر بر کمال خاطر جمعی، متواتر در خیرپور میرسیدند، لیکن مابین سید ممدوح و عالیجاه سمندر خان، البته غبار کلفت واقع بود. ازین جهت که مبادا غبار بی غیرتی بر دامن حالم بنشیند، رغبت آمدن خود به پیشگاه اولیای دولت نمیکرد، و بدار و مدار می پرداخت. و با وجودیکه سرکار اشرف، برای عالیجاه سید موصوف، دستخطهای مبارک امر صادر می نمود، که شما بمنزله فرزند سرکار میباشید، و عنایت شاهانه بر شما بسیار است، هر گاه ملک شکارپور، از سرکار اشرف گردید، بازهم (۱) زمام حکم شکارپور بدست اختیار عالیجاه خواهد بود. و اگر از امیران سنده گردید، نیز آن عالیجاه حاکم این ملک شکارپور خواهد بود، که الطاف خسروانه سرکار اشرف بران عالیجاه بسیار است. و هیچ خیال دیگر بخاطر خود نیارند، که هتک (۲) پرده عزت و کلاه، در هیچ ملت و دین و آئین (۳) روا نیست.

لیکن عالیجاه سید موصوف، بمقتضای سلسله تقدیر رب قدیر، هرگز از خیرپور، حرکت جانب اولیای دولت نکرد، دو انجا مکث پذیر بود. در تجویز و فکر طلبانیدن سید محمد تقی شاه برادر خود، که بعهده نیابت شکارپور در انوقت مامور بود،

(۱) ک: باهم. الف: تاهم.

(۲) ک: تنگ [؟]. اما قرار الف، هتک بمعنی دریدن صحیح است.

(۳) ک: و دین امین روا نیست. الف: مانقد متن.

گردیده، و عالیجاه رحیم خان کوسه (۱) را که باو دمِ محبت داشت صلاح طلبانیدن برادر خود از شکارپور، بطریق اخفا که احدی و فردی مطلع احوال برادرش نگردد، نمود. و او را ماسور کرد، که در شبِ تار، انجام این کار نماید. لیکن سید محمد تقی شاه، از بسکه اتقاي محبت درم و دینار دنیای بیوفا دارند، بملاحظه این تفرقه ناگهانی، نهایت دل از دست داده، هوش و حواس باخته، در هراس آمده، و از خوف سرکار اشرف چون سیماب در بوته بیقراری لرزان و حیران (۲)، در فکر رفتن خود گردیده، آخر بتجویزی از پیشگاه اولیای دولت، تقد رخصت بدست آورده، و آنرا غنیمت دانسته، مانند هد هد بموجب حکم سلیمانی شاه جم جاه، در فضایی مدعای خود در پرواز آمده، رخ نهاد شبستان (۳) آرزوی خود گردیده، که شبشب خود را در خیرپور، نزد عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود رسانیده. در صورت اتصال قانون شوق، نغمه و اشوقه، و اشوقه (۴) مابین خود می سرانیدند.

هر گاه سید محمد تقی شاه در خیرپور بنوعیکه مذکور شده، بملاقات عالیجاه سید محمد کاظم شاه مشرف گردیده، مابین خود صحبت آرائی [و] از تلخ کامی وقوعات زوزگار شیرین کاسیها (۱) کهوسه = قبیله ایست از بلوچان که در سند علیا نیز سکونت دارند.

(۲) الف: خیزان .

(۳) ک: شب ساي [؟] . الف: شهر حیای [؟]

(۴) ک: واشوقاً و اشوقاً [؟] . الف مانند متن .

نمودند. آخر بعد این همه نغمه [خوانی] ها، رفته رفته از سرنای و کرنای زبان همین نغمه را خواندند: [مصرعه]
رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت
و سجدات شکرانه بیکرانه، بدرگاه ایزد یگانه بجای آوردند.
فقط .

وقت خالی افتاده اند . و طایفه بدکارانِ رهنان اگرچه پیش ازین هم در تاخت و تاراج ما غربای رعایا، قصوری نداشتند الحال که ملک ها خالی دیده اند، شب و روز ترکناز و دست بُرد می نمایند. هرگاه از سرکار اشرف، حفاظت و نگهداریِ غربای رعایا بعمل آید بهتر، و الاً طعمه کام نهنگ بلوچان بدکاران خواهیم شد .

امنائی دولت، حسب استدعای رعایا، بنا بر حفاظت، آذمان خود را بر ملکها مامور نموده، که رفته بدلاسانی و استمالت رعایا پردازند که متفرق و فراری نشوند، و بدستور اصلی باماکن خود آبادان باشند .

امیران سند چون دیدند، که آذمان اولیای دولت، در ملکها رفته نشستند، از بس حدت (۱) غصه، مانند دیگر در جوش، و چون موج در پیچ و تاب آمدند . اولاً امیران خیرپور قدری لشکر جمع نموده، بسر کردگی عالیجاهان میر مبارک خان و میرزنگی خان مامور [وارد لوهری] گردیده، لشکر را حکم عبور دریا دادند، که در سکه (۲) فروکش شدند، و در بحر تدبیر شناوری مینمودند، که بتجویزی و تدبیری، رفع اولیای دولت از شکارپور نموده شود .

ازانجا که - التَّقْدِيرُ يَضْحَكُ عَلَيَّ التَّقْدِيرُ - (۳) فقیر

(۱) حدت = تیزی .

(۲) ک: سهکه [؟] .

(۳) مقوله عربیست بمعنی = تقدیر بر تدبیر می خندد .

در بیانِ گریختنِ (۱) کار پوداژان امیران سنده از ملک شکارپور [و]

مواضع [متعلقه آن] خود بخود، آمدن رعایای غربای

شکارپور و غیره مواضع آن بحضور شاه، جهت داد رسی-

خود [و] تعیین حاکمان از سرکار اشرف بر دیهات (۲)

شکارپور، و آمدن لشکر میر صاحبان خیرپور واقعه سکه (۳)

[و واقعه جنگ سکه] از جنگ قلم عجب نغمه

رنگین سرائیده شده است .

تیر قلم راست رقم، از کمان مدعا، چنین نشانه بر هدف بیان می زند که: در سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری، کار پردازان امیران سنده، ملکهای متعلقه شکارپور، از خوف جان خود گذاشته فراری شدند. همانوقت تمام رعایای ملکها به پیشگاه اولیای دولت آمده بعرض رسانیدند [که] کارداران امیران، خود بخود، ملکها را گذاشته رفتند. و ملکها از حاکم

(۱) ک: گرفتن .

(۲) ک: بر والیان شکارپور [؟] .

(۳) ک: تا آخر همین فصل بجای سکه [سهکه] است، که

تصحیف کاتب خواهد بود

عالم خان مری، که چند سال از سوادِ خوانِ نعمتِ حکومتِ شکارپور شمرین کلام گردیده بود، هرگاه یادِ سوادِ حکومتِ شکارپور می نمود، از حسرتِ آن، نهایت تلخ کام شده، دستِ تعابن و افسوس چون مگس مالیده، بر فرق (۱) خود میزد. و از سوزِ حکومتِ شکارپور و مفارقتِ پری رویان (۲) و لولیانِ شکارپور سپند وار در مجرمِ سوز و گدازِ میسوخت. و آهِ آشناک از دلِ سوخته میکشید، و هتّی شکارپور! هتّی شکارپور! میگفت. آخر مری مذکور، بلا فرصت، معهُ جهان خان خلفِ خود و لشکر متعینه، عبور دریا نوده وارد سکهر (۳) شده. دمبدم از هوای شکارپور نعرها (۴) می زدند. روزِ دیگری، مری مذکور از سکهر سوار شده، بتاخت و تاراج رعایای غربای ده جعفر آباد و قریه آباد (۵) و غیره دهات پرداختند، و هیچ رحم، بحالِ مردمِ غربا نکردند.

حاجی هدایت الله خان که از سرکار اشرف، در مجال گوسرجی (۶) مامور بود، بدریافت این خبر، از گوسرجی معهُ چند نفر سواران سوار شده در مقابله مری مذکور آمده. هر چند بنا بر عدم ایذای رعایا، به مری مذکور هدایت نموده، لیکن

(۱) الف: بر حسرتِ خود.

(۲) الف: پری رویان دیو خصلتان شکارپور.

(۳) ک: سهکه.

(۴) الف: نعرهای دم بهاء الحق از فقیر دهان خود میزدند.

(۵) این دو قریه در حدود پنج میلی بر راه سکهر و شکارپور واقع اند.

(۶) ک: کونرجی [؟].

باز نیامده بی محابا مرتکبِ فتنه و فساد گردید. از آنجا که جمعیت لشکر مری مذکور بسیار، و از عالیجاه مذکور چند نفر سواره بودند، لاعلاج از کارزار رخ تاب نشده، در میدانِ مقابله ثابت قدم گردیده، تا از قضای کردگار، گولهٔ تفنگ، بجانِ مری مذکور که سر کرده جنگ و جدال بود خورده، از اسپِ حیات، بر زمین ممات افتاده، رخ نهاد منزلِ آخرت گردید.

بعد قتل مری مذکور، جهان خان پسرش از سوز و گداز پدرِ خود عنان اختیار بدست بی صبری داده، چون فیلِ دمان بر عالیجاه مذکور، جلوه ریزی نموده (۱) بضرابِ تفنگ او را، روانهٔ آخرت نمود (۲). و دیگر سواران عالیجاه [مذکور] پیاده وار (۳) در ششدر گریز، مات شدند. جهان [خان] مری، سرِ عالیجاه مذکور چون سرِ قلم بریده، در عام عَلم ساخته، مثل دار بازان می گردانید، و به لگد بی رحمانه سرش می کوبید (۴)، و تفها بر رویش می انداخت. و از انتقامِ پادشاه علی الاطلاق غافل، که وزیر تقدیر در چه تدبیر است!

از آنجا که در هر سَری سَری است، عالیجاه مذکور یکی بزیور علوم آراسته، دوم دیدهٔ آرزوی خود را بکحل الجواهر لقای زیارت فیض بشارت حرمین الشریفین - اَدَاهُمَا اللهُ شَرَفًا وَتَعَظِيمًا - منور نموده بود. سوم از طرفِ پادشاه اسلام،

(۱) الف: جلوه ریزی کرده.

(۲) ب: او را زؤار کعبهٔ آخرت نمود.

(۳) ک: پیاده وارد ششدر. (۴) ک: می کوبند.

برای (۱) حق نمک و محض برای خیر خلق الله [رعایا] کشته شده. ببینید که سر این سر کجا سر می کشد! نظم:

هر یکی را رنگ وجهی داد سلطانِ ازل
 هر سری را سر نوشتی کرد دیوانِ ازل
 احتیاطِ ما چه سنجد، پیشتر تقدیر آله
 چون ترا چون گوی چوگان [کرد] چوگان ازل
 هر چه کاری در بهاران تیر ماه [آن] بدروی
 تا چه تخم انداخت اول دست دهقانِ ازل

— ۴۳۳ —

در بیان ماسور نمودن اولیای دولت، عالیجاه سمندر خان

در مقابله لشکر امیران خیرپور واقع سکهر (۱) و لاف

و گزاف زدن (۲) لشکر مذکور و غیره

تیغِ قلم تیز رقم، که معرکه آرای میدان سخنورست،
 در رزم این مدعا چنین جلوه افروز بیان میگردد که: هر گاه
 در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت [۱۲۴۸] هجری،
 عالیجاه حاجی هدایت الله امیر کبیر اولیای دولت، از دست
 جهان [خان] مری کشته شده، درین صورت، آتشِ خشم
 اولیای دولت شعله ور گردیده. عالیجاه سمندر خان را بمعه
 سه هزار لشکر سوار و پیاده و هفت عرابه توپ حکم داد که:
 امیران خیرپور، هیچ ادب و لحاظ سرکار اشرف، ملحوظ
 نداشتند. الحال سرکار را لاچارست:

چو از میر بگنرد آب ای خرد مند!

نهد مادر پزیر پای فرزند

شما هفته، در مقابله لشکر امیران خیرپور، جوان بر دی

بکوشید، هر چه یاد باد! نوعیکه رقم اولی در دفتر تقدیر

(۱) ک: سهکه [؟] (۲) الف: گزاف نمودن.

(۱) الف: براه حق.

بمقتضای — جَمَعَا الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَايْنٌ — (۱) ثبت است،
از پرده تقدیر جلوه گر خواهد شد.

و امیران خیرپور نیز بسبب کشته شدن عالم خان مری،
عالم عالم فتنه و فساد، و جهان جهان شور و عناد برخاسته،
طوایف بلوچان سرکردگان هر یک محبت خان مری و
دهگانه خان مری (۲) و جلال خان مری و فضل محمد خان مری
و طایفه نظامانی (۳) و جلبانی و باکرانی و غیره طوایف از (م)
عالیجاه میر رستم خان و سید میان غلام مرتضی شاه، از
میر صاحب میر علی مراد خان، که سید ممدوح همیشه سرخوش
باده غرور و بهادری، و سرمست شراب معارک و جوان مردی،
بلکه خود را رستم دستان می گفت، از انتقام کشی عالم خان
مری، که پیاده کارزار بود، چون شیر غران و مانند رعد
خروشان، معه جمعیت لشکر موفوره، چون گرد باد [پیچان و]
از هر طرف دوان دوان، و کلاهای تالپوری بر سرهای خود
کج نهاده و پروتها را تاب داده، یاوه گویان خودها را در

(۱) حدیث شریف است که شرح آن گذشت.

(۲) مری = قبیله معروف بلوچ است در سنده علیا و بلوچستان.

(۳) نظامانی = یک قبیله بلوچ در سیهون و هاله و سند علیا
[گزیتیر سنده ۶۹۹]. جلبانی و باکرانی هم دو قبیله بلوچند در سند علیا.

(م) ک: در. — مقصد اینست که اداره این طوایف بلوچی مربوط
به همین اشخاص بود.

لوهری رسانیدند. و عبور دریا نموده در مقام سکهر (۱) رسیده،
دست ظلم بتخریب رعایای سکهر، از تکالیف ما لایطاق (۲)
دراز نمودند. و ادب درگاه فیض پناه حضرت شاه خیرالدین (۳)
علیه الرحمه مرعی نداشتند. باوجودیکه:

اولیا را هست قدرت از اله تیر رفته باز گرداند ز راه

هر که در مهام، توسل و استمداد از اولیاء الله نجوید،
در هیچ معارک [کمر] فتح و نصرت نه بندد. و عالیجاه
سید محمد کاظم شاه، که چند روز حسب الارشاد مؤکلان
خود در خیرپور مشوق بود، در اندفاع شزرات [و] فساد،
و انظفای آتشی فتنه و عناد، و بنیای اساس سلوک و اتحاد
مایین امیران و شاه، بسیار سعی و تلاش نمود، لیکن از
تقدیر رب قدیر مؤثر نیفتاد. عالیجاه سید ممدوح، بجهت توقف
خود در خیرپور، بمیر صاحبان خیرپور بسیار گفتگو نموده،
لیکن امیران مذکور، از لحاظ عتاب امیران حیدرآباد در جواب
گفتند: که مایان نمی گوئیم، که در خیرپور بمانید یا
بروید، اختیار خود دارید!

آخر بعد از چند ایام، پروانه امیران حیدرآباد، موسونه
سید موصوف صدور یافته. مضمونش اینکه: لذت خوان رنگین

(۱) ک: سهکه [؟] (۲) یعنی بلند تر از طاقت.

(۳) در ب نام خیرالدین نیست و فقط حضرت شاه است. درگاه
شاه خیرالدین یکی از مزارات معروف سکهر کهنه است.

[رک: تعلیق نمبر ۲۸].

طعام امیران خیرپور بشما نمی گذارد، که از آنجا حرکت نمائید، و قدسی از خیرپور بزدارید! باید که دست خود را ازین خوان رنگین، کوتاه نموده، از آنجا روانه لاژکانه (۱) گردید، بعالیجاه بهادر خان کهوکه هر همدم مایده خوان اتفاق شوید!

چون از صدور اینچنین پروانه، بسیار مکرور طبیعت عالیجاه سید مذکور شده، از سی انصافی و بی تمیزی مؤکلان نوجوان خود افسوس میخورد [ند] - [آخر الامر] - الامور معذور - (۳) سید مذکور، ترک خیرپور نموده، بعزم لاژکانه روانه، منزل اول در تندو (۳) لقمان [خان] انداخته. اتفاقاً در آن شب، خبر کشته شدن عالم خان مزی در خیرپور رسیده. و در نصف شب هائی و هوی در شهر خیرپور واقع شده. و در هر کویچه و بازار (۴) تنگ و دور مردم بلوچان میرفت. و بزبان سندهی آواز میدادند. [و یاوه گوئی میکردند - پلا پلان سجانیه چذ بیندسون] یعنی: باش! ما هم، همچنین کرده، شجاع ترا نگذاریم!

(۱) ک: لدوکانه [؟] (۲) مقوله عربیست بمعنی = امر شده معذور است. (۳) ک: تندره [؟]. تندو لقمان به شمال خیرپور متصل آن واقع است، ۱۵۰۰ نفر نفوس دارد. در سنه ۱۷۸۵ ع لقمان خان تالپور بنای آن نهاده است. - گزیتیر سند ۸۳۵. (۴) الف: و بازار بلوچان میرفتند و بزبان سندهی میگفتند پلا ...

چون صبح شد، عالیجاه سید محمد کاظم شاه بدریافت این خبر مری مذکور، رفتن خود جانب لاژکانه (۱) موقوف داشته. از تنده (۲) لقمان خان پس آمده، مشرف سلام میر صاحب میر رستم خان گردیده گفت: که الحال مقدمه جنگ و جدال از طرف سکه هر (۳) روی داده، رفتن ما طرف لاژکانه چگونه شود؟ میر موصوف هنوز در فکر جواب بود، که از (۴) روی عقل سنجیده جواب دهد (۵)، که پیادگان قضا و قدر، سید مذکور را (۶) ایستادن یکدم نداده و نه جواب شنیده، بمیر موصوف خدا حافظ گفته، باتفاق سید محمد تقی شاه برادر خود و عمله و فعله، روانه سکه هر گردیده. و باین خاکسار که نوازنده قانون این داستان است، بسیار تکلیف بردن همراه رکاب خود نموده، لیکن بجواب صاف پرداخته، بخدمتش عرض کردم که: عقلاء هر جامه را باندازه اندامی دوخته اند، و خاتم هر هنری در انگشتی داده اند (۷).

هر قلم را بهر تحریر خطی سر کرده اند
کار باز از بط نیاید، لحن طوطی از زغن

کار من قلم زنی است. الحال مقدمه بشمشیر زنی سر کشیده.

- (۱) ک: لدوکانه [؟]. (۲) ک: تندره [؟].
(۳) ک: سهکه [؟]. (۴) الف: که بیالغه عقل.
(۵) ک: جواب داند [؟].
(۶) ک: سید مذکور را برمه استادن [؟]. الف: مانند متن.
(۷) الف: داده اند. بیت: هر قلم.....

برای ما فقرات نویس دانائی، همین سربري قلم هم کافی است، نه خون ریزی ناحق مسلمین! این معنی در چه ملت رواست؟ اگر مقدمه جهاد باشد، هم مضایقه ندارد. اگر درین جنگ بی سود کسی کشته شود چه سود؟ بجز سرمایه - خَسِير الدُّنْيَا والاٰخِرِه - (۱) چه حاصل خواهد شد؟

غرض خاکسار باین مسایل و وسایل، از خدمت سید ممدوح رخصت گرفته، روانه شکارپور بمکان مألوفه خود شدیم. باوجودیکه سید محمد تقی شاه برادرش، باو بسیار ازین حرکت ناصواب ممانعت نموده، لیکن بمقتضای - اذًا جَاءَ الْقَضَا عَمِّي الْبَصَرُ - (۲) سخنان برادر خود را هرگز بگوش نیاورده، روانه جانب لوهری گردیده، هر گاه در عرصه راه آمدند و دیدند که: جنازه عالم خان مری می آوردند. آنرا شگون نامیمون دانسته، خار خار این معنی در دل آنها راه یافته. و یک طاقه شال بر نعش مری مذکور انداخته، وسوسه کنان داخل لوهری شدند، و بلا فرصت به تعجیل تمام، عبور دریا نموده، وارد سکه‌گردیدند. و بلوچان جلادت نشان لشکر امیران، که مقدمه جنگ بیگانه گاهی ندیده بودند، بشمشیر زنی خانگی خود که بر سگ گرگین و گربه [مسکین] و مرغ و بز و بزغاله چرکین، مابین خود جنگ می نمودند، خود را سرخوش باده بهادری و پهلوانی

(۱) قرآن، الحج، ۱۱ ج ۱۷.

(۲) مقوله عربیست یعنی وقتیکه قضا آید، چشم کوز شود.

دانسته، از سرنای (۱) زبان، نغمه لاف و طبل گزاف می نواختند (۲) که: اینک لشکر شاه را که اکثر پیاده و قدری سواره فلاکت زده می باشند، بیک چال پهلوانه [و ترک تاز بهادرانه، مات ساخته، برابر رخ نهاد شکارپور می شویم، و شاه را با وزرا و اسرا اسیر و] دستگیر نموده می آریم، و ملک شکارپور را غارت نموده، فیل های زر و زیورات بار نموده، و طایر جان پری رخان شکارپور، که برهمزن خانمان عشاق می باشند، چون شهباز در پنجه اقتداز خود صید نموده خواهیم آورد. و شکارپور را همچنین صاف خواهیم نمود، که دوباره هوس احدی و فردی از غنیمت نخواهد شد.

از آنجا که هر که لافید نیافید، و حالا که (۳) خود از شاهین قضا و قدر غافل و بیخبر، که چگونه طایر جان لشکر امیران و سر کردگانش، شکار پنجه شاهین مبارزین اولیای دولت می گردد! و از سیلی هزیمت، رخ خود را مجروح ساخته، غرق دریا می شوند!

(۱) الف: از قرنای زبان.

(۲) درینجا یک جمله خیلی مستهجن در الف موجود است، که

در ک حذف کرده اند، و ما هم نیاوردیم.

(۳) الف: و چالاک [؟].

اکثری در ناله لاله واه (۱) که متصل سکهر (۲) است، چون خرگوش، خود را خوابانیده پنهان نشستند و تفنگهای اجل، بدست خود گرفته، منتظر آواز ملک الموت بودند.

عالیجاه سمندر خان، چون بوی فلیته (۳) تفنگ فریب بازی لشکر امیران برده بود، قدسی پیش جانب سکهر از شاهراه نگذاشته، از روی تدابیر فرزانه، لوای مبارک لشکر خود را در مقابله لشکر امیران، بمسافت نیم کروه، بر سر درختان نصب نموده، و جزوی لشکر خود را درانجا گذاشته، که طنپورو طبلهای جنگ درانجا می نواختند، چنانچه بر لشکر امیران معلوم شود، و یقین دانند که: جیوش شاه، در زیر لوا صف آرائی نموده ایستاده اند، و ازان غافل که، برق [بلائی] از طرف دیگر، بر خرمن حیات آنها، از آسمان اجل می افتد.

عالیجاه سمندر خان بعد این همه تدبیر تزویر، علمهای جنگ بر درختان جنگ نصب نموده، خود برهنمونی کسان واقف کاران سرزمین، معه جمعیت قدری سواران و پیادگان و دو عرابه توپ، به آهستگی تمام، که صدای پای بسرگوش هم نرسد، بطریق عیساران، از راه کوه آدم شاه (۴)، که

(۱) واه در سندهی بمعنی نهر و ناله است [گزیتر ۸۹۸].

(۲) ک: سهکه [؟].

(۳) فلیته = مصحف فلیله عربی است بمعنی تابنده از قتل عربی [غیث].
(۴) در شرق سکهر تپه کوچکی بنام آدم شاه موجود است، و بران قبر همین شخص است. این شخص مورث اعلائی دودمان کلهوره سنده است که در چند و که لاژ کانه زمینداری کوچکی داشت. بعد ازان به ملتان رفت و جم غفیر مریدان بدوروی گرد آمدند و نیروی بزرگی تشکیل دادند. آدم شاه با حکمداران عصر در آویخته و در جنگی هلاک گردید. مریدان نعش او را به سکهر آورده بالای همین تپه دفن کردند. این تپه چون موقعیت نظامی دارد، در دست لشکریانست [گزیتر سنده ۵۸].

در بیان جنگ نمودن لشکر امیران خیرپور با عالیجاه سمندر خان [امیر کبیر شاه]

و هزیمت (۱) یافتن لشکر مذکور و غرق دریا شدن

شجاع قلم جلادت رقم، که همیشه پهلوان میدان سخنوریست، در معرکه آرائی این مدعا، چنین حملات دلیرانه [بیان] می نماید که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت [۱۲۳۸] هجری، هر گاه عالیجاه سمندر خان، بموجب امر جلیل القدر اولیای دولت، معه جمعیت سه هزار لشکر سوار و پیاده، و هفت عرابه توپ، از شکارپور بهزم رزم روانه، و بطی منازل سه چهار گروهی آهسته آهسته توقف کنان، و از عاقبت کار هراسان، که آیا شاهد فتح و نصرت بکه رخ نماید، در عرصه هفت هشت یوم وارد جعفرآباد (۲) گردیده، لشکر امیران خیرپور که خارج از تعداد بود، از روی فریب بازی که - الحَرَبُ خید عتة - (۳)

(۱) ک: عزیمت [؟].

(۲) جعفرآباد در حدود چهار میلی سکهر بر راه شکارپور واقع است.

(۳) حدیث صحیح است که احمد در مسند و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی در صحاح خود روایت کرده اند [جامع الصغیر ۱-۱۵۱].
یعنی = جنگ فریب دادن است.

روز اول منشور (۱) آیه کریمه - ویسْفِکُ الدِّمَاءِ - (۲) بنام آدم صادر است، بر سر کوه آدم شاه، بهزار شدت سوار شدند، و دو عرابه اتوپا را نیز بر سرش سوار نمودند.

این آدم نشد بلا شد! بعده یکبارگی بفتتاً بر لشکر امیران، که سران و سرکردگان، معه خیام‌های گلگون چرکین، بر لب دریا، مضرب ساخته غافل نشسته بودند و تماشای امواج دریا می نمودند، و از اجرای آب عبرت می گرفتند، چنانچه:

بر سر جوی نشین و گذر عمر بین

کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

که در حین عبرت از سر کوه آدم شاه، شلک اتوپا متواتر از جانب سردار موصوف شعله ور گردیده. چندین خیام و اسپان و آدمان از ضربا ضرب اتوپا، چون کاغذ بادی سر هوا پریدند.

هر گاه سران و سرکردگان لشکر امیران، چنین شعله ناگهانی بدیده بیخبری ملاحظه نمودند، سر رشته احتیاط را از دست هوش داده، چون سیماب در بوته حیرانی بی قرار، و مانند موج در پیچ و تاب اضطراب (۳) آمدند. و مثل دیده حباب، حیران این واقعه (۴) گردیده، از عدم حفاظت کوه آدم نادام، و مستعد مقابله و معامله شدند. هر یک از لشکر امیران، بی ترتیب، روی سوی خود نعره دم بهاء الحق زنان،

(۱) ک: منشور. (۲) قرآن، البقره، ۳۰، ج ۱،

(۳) الف: اضطراب. (۴) الف: واقعه، هاپله.

بنا بر مقابله رخ نهاد کوه شدند.

عالیجاه سید میان غلام مرتضی شله که چون کوه الوند (۱) بود، از بس نشه باده غرور و بی پروائی، درین صورت هیچ تحمل نکرده، بر اسپ اجل سوار گردیده، خود را بسلاح آراسته، و بروتها را تاب داده، معه عمله خود، روانه میدان جنگ، و بوقت رفتن، بیاران و رفقای خود، که هم نواله و همکاسه محبت و اتحاد بودند، روی گردانیده و مخاطب شده که: اینک مشتی مرغان را گنجشک مثال، که عبارت از لشکر اولیای دولت میباشد [به منجیق] حملات دلیرانه [و ترددات] بهادرانه، از سر کوه پزانیده، مظفر و منصور پس می آئیم. و عالیجاه سید محمد کاظم شاه که یار وفادار او بود، هر گاه چنین تعجیل کاری سید غلام مرتضی شاه را معاینه نمود، دست افسوس بهم سائیده و نمی توانست که عنان اسپ او بگیرد، و آخر خود هم لاچار گردیده، و روی از رفاقت یار وفادار نگردانیده، عندلیب زبان را بهترانه سازی این بیت مترنم ساخته:

سخن درست بگویم، نمی توانم دید

که مئی خورند حریفان و من نظاره کنم

این بگفت و در ساعت بر اسپ اجل راکب شده، رخ نهاد میدان کار زار گردیده، و چند قدم پیش از غلام مرتضی شاه رفته، به ترددات دلیرانه، چند نفر از پیادگان لشکر اولیای [دولت] مقتول و مجروح ساخته، خود هم بضراب تیر تفنگها، از توسن

(۱) ک: الوند [؟]

حیات بر زمین ممت افتاده، تیز رو - منزل آخرت گردیدند.
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱) .

بعد از آن سید غلام مرتضی شاه، شمشیر برهنه بدست و لب
 حسرت بدندان گرفته، چون فیل دمان خرامان خرامان، در میدان
 رزم آمده، بی مقابله و مجادله، از دور طعمه^۱ ازدهای تفنگ
 گردیده، از اسپ سرزمین غلطیده، و آه سرد از دل بر آورده
 گفت: رایگان برباد رقتم، و هیچیک مقابله با غدا^۲ اری (۲)
 نکردم .

بعد غلطیدن سید ممدوح، پیادگان رو هیله (۳) بر سرش
 رسیده، سرش چون مرغ بریده، و لباس فاخره از پرش کشیده،
 و سلاحش برداشته رفتند. و بعد دریاخان نظامانی که ملازم
 وزیر (م) خاص امیران حیدرآباد بود، از قضای کردگار، در میدان
 کارزار پیدا شده، برادرزاده عالیجاه سمندر خان، اسپ خود را بر او
 تاخته، بیک ضرب شمشیر و نیزه، سرمایه^۴ حیاتش را ربوده، از
 زین اسپ او را کشیده بر زمین انداخت، و شمشیر اعلی از
 کمرش واز نموده برد. و باز شجاعت نشان (۵)، جهان خان مری

(۱) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲ .

(۲) الف: باعدا^۱ نکردم .

(۳) الف: روحیله [؟] . ک: روحیله [؟]، و صحیح آن رو هیله است، در هند
 افغانان را رو هیله گویند، منسوب به روه یعنی سرزمین از حسن
 ابدال تا هرات [— فرشته] .

(م) الف: و امیر خاص .

(۵) ک: شجاعت بشاه [؟] .

معه^۱ پنجاه شصت نفر میارزین اشجعین، دامنه‌های پیراهن
 حیات، با یکدیگر بسته که رسم بلوچان است، بازی شمشیرها
 کتان، در میدان جنگ حاضر آمدند، و بخوبی جنگ جنگ را در
 نوا آوردند، و بسیاری از لشکر اولیای دولت، زیر تیغ بیدریغ
 خود کشیدند، و دانه مردانگی و همت از دست ندادند، تا
 آنکه خود را معه^۲ رقتا، برباد فنا داده. لیکن بر شجاعت جهان
 خان مری جهان جهان آفرین باید نمود .

اما عجب از نادانی و حماقت بلوچان، که در وقت کارزار
 [از] اسپان فرود آمده، پیاده شمشیرهای برهنه بدست، و لب
 بدندان گرفته، نعره زنان، بر کوه می دویدند، و نا رسیده بر کوه
 به تیرهای تفنگ مجارین، خودها را ضایع می نمودند . و
 نحوی آتش جنگ و جدال در اشتعال آمده، که خرمن حیات
 چندین بلوچان خاص و عام، برباد فنا رفت .

و عالیجاه فتح محمد خان غوری وزیر - بر تدبیر (۱)، و میر
 صاحب میر رستم خان و محبت خان مری وغیره، که در ناله^۳
 لاله واه (۲) پنهان بودند، اصلاً سر از ناله^۴ مذکور بالا نکردند،
 بلکه در وقت جنگ، نقش زمین شده افتاده بودند، و نفس بر
 نمی آوردند بامید اینکه پهلوان زنده خوش است .

لشکر (۳) اولیای دولت، که همه سواران خراسانی و پیاده^۵

(۱) الف: بر تزویر میر صاحب

(۲) ک: در ناله و لاله و آه [؟] اما لاله واه الف صحیح است که

ناله ایست متصل سکهر .

(۳) ک: شکر [؟] .

روئیله و هندوستانی بودند، سلاح شمشیرها و تفنگهای بار بند
طلا و تفره بلوچان دیده، چون مجنون، صحرا نورد (۱) تمشق جمال
لیلی زر (۲) بار بند طلا و تفره سلاحها گردیده، دست به بغمای
مقتولان و مجروحان بلوچان دواز کردند. و هر احدی که
بلوچان چون آهوا، صید تفنگ خود می نمودند (۳)، سران [را]
بی زحمانه بریده، فروش (۴) روی زمین میکردند.

بعد کشته شدن امرای امیران سنده، چنانچه سید میان
خلام مرتضی شاه و عالیجاه سید محمد کاظم شاه و عالم خان مری
و شجاعان نشان جهان خان مری، که هر یک شه فرد غولی
و جوان دلیری، و مطلع قصیده بهادری بودند، هرگز سزولوار
مثل این چنین جنگ نبودند، لیکن با تقدیر رب قدیر چه تدبیر و
بهر صورت بقیه لشکر بلوچان، تاب مقاومت نیاورده، طرف
دریا رخ نهاد فرار شدند.

نهنگ (۵) قلم دریا رقم، در بحر این مدعا چنین غوطه
نیان میدهد: هرگاه لشکر بلوچان، از مقابله عساکر فیروزی
ناکثر اولیای دولت، هزیمت را غنیمت دانستند، هجوم بر کشتی های
گذر دریا آوردند، عالیجاهان نیز مبارک خان و مهر جنگی خان

(۱) ک: صحرائ غار تمشق [۹].

(۲) ک: از بار بند [۹].

(۳) الف: میکردند.

(۴) الف: چپ روی بر زمین مینمودند.

(۵) الف: امیران امرای سنده.

(۶) الف: چون نهنگ.

بفرموده امیران (۱) در مقام لوهري دایر بودند، چون
از گه گیری اسپ هزیمت بلوچان مطلع شدند، چون گرداب
در پیچ و تاب آمده، از موج خفگی حکم بر مسدودی کشتی های
معابر دادند، که احدی از بلوچان را نگذارند که عبور دریا کنند.

بلوچان بیچاره دل داده هوش باخته، در دوشکبجه آب
و آتش گرفتار آمدند، از یک طرف حدت آتش جنگ سردار
سمندر خان شعله ور، و طرف دیگر، آب دریا موج زن! هرگاه
از تاب آتش جنگ سردار مذکور، جانب دریا می آمدند، از
مسدودی کشتی ها، گذر راه عبور نیافته، از خوف تعاقب سردار
موصوف، غرق دریا می شدند. و اگر طرف سکه رس می آمدند،
هر آینه در آتش جنگ سمندر خان، سمندر وار جای میگرفتند.

لشکر بلوچان از واغمه لشکر اولیای دولت، بلا تحاشی
خودها را در دریا می انداختند، و بدست خود، خودها را غرق
دریا می نمودند. و بعضی بلوچان از حدت آتش جنگ، لب خشک
در آب دریا تا بعنق (۲) ایستاده، آب آب میگفتند، و از بیهوشی
با وجودیکه در آب بودند، آب را نمی دیدند. و برخی از بلوچان
بلاخان و کشتی بانان عجز و زاری میکردند، که برای خدا

(۱) ک: بفرموده شاه. در الف هم چنین است، ولی بهمان خط

مانند، بالای شاه "امیران" نوشته شده، که مقصد از آن امیران سنده

اند، و این صحیح است. زیرا این امراء به شاه تعلقی نداشتند،

بلک مقابل وی بودند.

(۲) عُنُق = گردن.

عبور دریا کنانید! و بسیاری بلوچان دُم اسپان گرفته، در دریا می افتادند، و بکنار نارسیده، معه اسپان غرق دریا می شدند. و اکثری از بلوچان، خُرَجین (۱) رخت خود را در میان فراشی پیچیده، و بران ریسمان بسته، چون تور (۲) ساخته، و مانند مشک بران سوار شده، دست زنان میرفتند، هرگاه رخت تر میگردید در دریا فرو میرفتند و غرق میشدند.

هرگاه عالیجاهان میر مبارک خان و میر جنگی (۳) خان دیدند، که لشکر بلوچان بالکل ایستادگی ندارند، و غرق دریا می شوند، بعده حکم معابر کشتیها بملاحان دادند. و بلوچان بر کشتیها اینچنین هجوم آوردند [که] اگر کسی ملاحان [از] لعیه مطول شان گرفته، کش کشان (۴) داخل کشتی می نمودند، با آنها از خود خبری نداشتند.

چون اینچنین طوفان هزیمت، بلشکر بلوچان روی داده، که از تقریر و تحریر خارج است. بعد از هزیمت بلوچان، عالیجه نواب احمد خان لغاری که یار غمگسار [سید] میان غلام مرتضی شاه و سید کاظم شاه بوده، عبور دریا نموده، زیر قلعه [بهکر] رسیده، کنار دریای کرژی (۵) فروکش، و از غم و الم پاوان

(۱) خُرَجین = دوپله بافته پشمی است که مسافران اسباب سفر را در آن انداخته بر راحله بار می نمودند.

(۲) الف: توز [؟]. (۳) ک: میر خیکی خان [؟].

(۴) الف: کشش کنان.

(۵) ک: کهرای. الف: کهیرری. در خود زبان سندهی اصل این

نام کُرُژِی است، صور دیگر آن تصحیف کاتبان است. سندهیل کُرُژِی چقوری کنده عمیق را هم گویند. این جای عمیق در زیر قلعه بهکر واقع است.

غمگساران خود، اشک حسرت از دیده تاسف میریخت و دست انوس بهم می سائید، و محاسن شریف را باین همه درازی میلرزانید، و در مقابله اعدا، قدمی پیش نمیرفت. و فتح محمد خان غوری و محبت خان مری و غیره که در ناله لاله واه پنهان بودند، بعد انطفای نایره جنگ، از ناله مذکور، چون مردگان سر از دخمه گورستان بیرون کشیده، یمین و یسار نگاه کنان، هراسان، افتان و خیزان، دوان دوان خودها را بر کشتی رسانیده، عبور دریا نموده، داخل لوهری شدند، و شکر حیات تازه، بدرگاه حق جل و علی شانه بجای آوردند.

عالیجاه سمندر خان، بفتح و فیروزی کامیاب گردیده، در میدان جنگ، علم فتح و نصرت نصب ساخته، و نقاره فیروزمندی بلند آواز نموده، جانب میران اعلام کرده که: من در مدت العمر هفتاد و دو [۷۲] جنگ نموده ام. و در هر جنگ از کشتیها پُشته کرده ام. و این جنگ هفتاد و سوم [۷۳] بود، الحمد لله که از کشتیها خالی نمانده. بیاری ایزد باری، و اقبال لایزال شاهنشاهی، شاهد فتح و فیروزی هم آغوش اولیای دولت گردیده، و گوی فتح و نصرت، از میدان و غا برده ام.

الحال میدان جنگ صاف اقتاده، هرگاه احدی از ایشان، خیال مقابله دارند، بسم الله این گوی و این میدان! و این چاه [این] ریسمان! و این ساقی و این جام! هرکه هوای جرعه نوشی این باده در سر دارد، خوش باشد، که این چنگ جنگ، عجب نغمه حزین دارد، و محک امتحان جلادت مبارزین جهان است.

با وجود اینهمه نغمه خوانی، احدی از امیران مذکور، دوباره سر شورش، از گریبان مقابله بر نیاوردند، و مانند صورت بیجان، حیران و پریشان این واقعه، هایلر گردیده، بر لشکر بلوچان خود نفرین میکردند، و در میدان تدبیر، دو اسپه میتاختند. آخر رفته رفته طرف امیران حیدرآباد، رخ نهاد شدند، و معالجه این هزیمت فاحشه را موقوف بر تدابیر افلاطونی امیران حیدرآباد گذاشتند.

- ۴۵ -

در بیان ماتم داری بلوچان کشته گان که در جنگ سردار سمندر خان کشته شدند

دبیر دفتر دیوانخانه قضا و قدر، اعنی قلم سیه رقم، که مضمون نویس فقرات شادی و غم است، از سیه چاه مداد (۱) خزن و اندوه، سواد الوجهی (۲) حاصل نموده، چنین سرثیه این واقعه، هایلر بر صفحه بیان نگارش میدهد که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری، بعد هزیمت لشکر امیران خیرپور و کشته شدن (۳) سران و عمدگان و غیره، در ملک سنده، دهل ماتمداری، در خانهای بلوچان، از غم کشتگان بلند آواز گردیده، منسوبان و اخوان و عزیزان کشتگان، کلاهها از سر برداشته، و بر زمین زده، و لباسهای سیاه پوشیده، و رویهای خود را بناخن حسرت خراشیده، گریبانها چاک زده، و بر سرها خاک انداخته [مردان یا حسین یا حسین و عورتان معجزها (۴) دریده، بزبان سنده می گفتند:

هئي هئي جو جوان هو، جنگ جو پهلووان هو [یعنی چطور جوان بود، و در جنگ چقدر پهلووان بود؟] اگر نغمات ماتمداری کشتگان، از قانون قلم سرانیده شود، هر آینه شرح مطول می شود،

(۱) ک: میداد [؟]. (۲) سواد الوجهی = سیه روئی.

(۳) ک: شدند [؟]. (۴) معجز = چادر.

به مختصر مدعا باید کوشید، بهر صورت: [بیت]

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

و گر ناخدا جامه برتن درد (۱)

در امور (۲) قضا و قدر، جای دم زدن نیست: [بیت]

عالمی را در دمی ویران کند

اوست سلطان هرچه خواهد آن کند

امیران خیرپور، بعد از چنین چشم زخم، چشم حیا را بالا
نمیکردند، و دم بدم عرق انفعال بر جبین حال خود آورده،
از بی تدبیری [و] تعجیل کاری خود نادم، و از بلوچان لشکر
خود، افسرده دل گردیده، بزبان حال، بیان این مقال
میفرمودند: [بیت]

گر خواجه من خواجه حسن خواهد بود

ما را نه جواب و ترس خواهد بود (۳)

اگر این بلوچان رستم دستان، باین همه جلادت و مردانگی
که دارند، و غواص بحر شعور و دانائی میباشند! دیده شود
که عاقبت کار کجا سر کشد؟

از آنجا که سردار سمندر خان بر سمند خوشرنگ فتح و فیروزی
سوار گردیده، فرحان و شادان، تقاره زنان و شلک اتواب کنان

(۱) ک: دارد [؟]. (۲) الف: در کهنه کارخانه قضا و قدر
(۳) این بیت در ک، ب نیست. در الف بصورت شکسته متن موجود
است، که شاید مصراع دوم چنین باشد: "ما را نه چوب و نه
رسم خواهد بود".

از مکان سکه (۱) رخ نهاد شکارپور، و بقطع مسافت، مشرف
دولت استیلام [اولیای] دولت گردیده، و آداب عبودیت و
بندگی بجای آورده، فیلهای پر بار متاع (۲) تهنیت، و
مبارکبادیهای فتح و فیروزی، پیشکش اولیای دولت نموده،
بخلاص فاخره تعظیم و تکریم و آفرین، از سرکار اشرف اعلی
سرفرازی یافت.

در حین معاودت، لشکر اولیای دولت، از بس غنیمت
بلوچان، در وقت جنگ، چنگ مدعای خود را بخنای غنیمت
خوب رنگین ساخته بودند. کلاههای تالپوری از زربفت و
کیمخواب و مخمل و خود بافت (۳)، و درائی کاشان و
لوئی های رنگین لار (۴)، از روی استهزا بر سر خودها کچ
نهاده و تفنگهای اعلی و شمشیرهای بار بند طلا و نقره، بکمر و
دوش، و سپرهای کر کردن در پس پشت آویزان، و دف زنان،
رقص کنان، دست افشان، بذله خوانان، نغمه گویان، خیزان
و دوان و تفنگ زنان و قرابین (۵) شلک کنان، داخل
شکارپور شدند.

مردم تماشا بین، از خواص و عوام شکارپور، بمشاهده این
حالت در حیرت، [در عبرت] چندین نغمات حزین نسبت بامیران
سنده، از چنگ زبان می نواختند. اولاً همین که هر که از

(۱) ک: سهکه [؟]. (۲) ک: استاع.
(۳) الف: خود باف.
(۴) این همه نامهای البسه فاخره آنوقت اند.
(۵) قرابین یا غرابین = نوعی از تفنگ قدیم.

روی متابعتِ نفس نافرجام، از راهِ شریعت بیضا برگشته، هرآینه
برگشته بخت گردیده. دوم هرکه با بزرگان افتاد در افتاد.
اولیای دولت که پادشاه و مالکِ ملک و حق دار بوده، و
هم مهمان و مسافر، امیرانِ سنده از بس غرور دولت (۱) و
ایلات [و] الوسات، هیچ پاس ادبِ او را نگاه نکردند.
کفار باوجودِ قساوت قلب، هم پاس ادب و رعایت مهمان
میکنند. این همه شامت از بی ادبی باحکام دین مبین است،
که در صورتِ چنین عظمت و اقبال و خدم و حشم، از دستِ
قدر قلیل جمعیت لشکرِ اولیای دولت، هزیمت یافته، خود را
رسوای عالم ساختند.

غرض ازین قسم چندین سخنان از خود تراشیده (۲) و بیان
می نمودند. ازان روز است که پرده رنگ و بوی گلزار سنده
برباد رفته. ازانجا که دنیای بیوفا محل (۳) عبرت و جای
حسرتست، باین زال مکتاره، دلبستگی نشاید. و برطبق مضمون:

چیست دنیا، کهنه زالِ پرفنی مکاره‌ای

لولی آدم فریبی، ساحری، عیثاره‌ای

دیو طبعی، چاپلوسی، بد سرشتی، بد رگی

ماده غولی، کوز پشته، لاشه‌ای (۴)، پتیاره‌ای (۵)

(۱) الف: غرور دولت و امیری و ریاست هیچ.

(۲) الف: خراشیده. (۳) ک: محال.

(۴) لاشه = زیون و لاغر [— غیاث].

(۵) پتیاره = آفت و بلا [— برهان].

سست عهدی، بیوفائی، زود رنجی، ظالمی
گنده پیری، قحبه‌ای، شوهر کشی، خون خواره‌ای
هر که دل بندد بدین زال فسونگر، هست او:
ابلهی، لایعقلی، دیوانه‌ای، بیکاره‌ای

فی الجمله زال (۱) جهان مکاره ایست لبریزِ شرابِ مکر و
تزویر، و عروسِ دوران جهان، خولخواره ایست آدم کُش!
چون در نظر سر مستانِ باده عرفان، اموال و اسبابِ جهان،
وجودِ پشیزی ندارد، هر که را مست تعلق او ببینند معدوم
انگارند، و دیده حقایق بین را از ما سوی الله پوشیده در همه
حال، بیت:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
تعلق دل داشته باشند.

(۱) زال = پیر سفید موی [— غیاث].

در بیان آمدن امیران سنده

باعساکر باراده^۱ مقابله، و مصالحه^۲ اولیای دولت، واقعه^۳ ده

مدیجی (۱) و مصالحه نمودن شاه

مصلح قلم خیر رقم، که فقرات نویس خیر الامور است، در صلاحیت این مدعا، چنین بیان می نماید که: هرگاه در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه [۱۲۳۹] هجری مطابق ماه صفر، اولیای دولت، بهزیمت لشکر امیران خیرپور پرداخته، هم آغوش شاهد فتح و نصرت گردیده. امیران حیدرآباد از دریاقت این باد مخالف هزیمت امیران خیرپور، چون گرد باد، از خشم و عناد برخاستند، و جمع آوری قشونات ایلات الوسات بلوچان نموده، و تجهیز سامان محاربه گرفته، بعزم مقابله اولیای دولت، از حیدرآباد، چون باد سریع السیر، روانه و بقطع منازل، منزل انداز لاژکانه. امیران خیرپور [هم] معه^۴ چشم چشم زخم خورده رفته بامیران حیدرآباد ملحق شدند.

درین اثنا انواع انواع اخبارات مختلفه امیران مدوح، صورت

(۱) ک: بدنجی [؟] که صحیح آن مطابق الف، ب: مدیجی است، در تعلقه نوشهرو مربوط سکهر و شکارپور بر کنار نهر گار در ۲۰ میلی جنوب شکارپور و ۲۶ میلی لارکانه واقع است [گزیبیر سند ۵۰۵]

اشتهار گرفته. اولیای دولت، هرگز اخبارات مختلفه، در گوش سماعت نیاورده، بتوکل علی الله بجمعیت چهار هزار لشکر سوار و پیاده و هشت عرابه توپ، از باغ شاهزاده نقل فرموده، در باغ شاهی متصل شهر شکارپور طرف جنوب منزل انداز گردید. امیران مذکور از لاژکانه برآمده، و کنار دریا گرفته، آهسته آهسته بقطع مسافت، وارد موضع مدیجی، و لوازم (۱) منازل کشتی ها از راه دریا بهمراه خود داشتند، بخیمال اینکه: مبادا به مقتضای - کَم مِّن فِئْتَةٍ قَلِيلَةٍ، غَلَبَتْ فِئْتَةً كَثِيرَةً - بیادن الله - (۲) صورت مقدمه مجادله از آئینه فتح، منعکس رخنمائی (۳) کرده، پس لوازم (۳) کشتی ها، بوقت کار فرار بکار خواهد آمد، و از طوفان هزیمت نجات خواهیم یافت.

باین همه لحاظها، امیران موصوف، باز ابواب رسل و رسایل به پیشگاه اولیای دولت مفتوح ساختند، و خدا م کرام ذوالاحترام مطلع انوار - اَوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ - (۵) مظهر آثار - لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا یَحْزَنُونَ - (۶) جناب عرفان مآب پیر میان نظام الدین صاحب و پیر میان فدای محی الدین صاحب سرهندي (۷) را بطریق رسالت، بحضور امنای دولت مامور نمودند.

(۱) الف: نواره [؟]. (۲) قرآن، البقره، ۲۳۹ ج ۳. (۳) الف: رخنمای گردد. (۴) الف: نواره [؟]. (۵) قرآن، الواقعة ۱۱ ج ۲۷. (۶) قرآن، البقره ۳۹ ج ۱. (۷) رک: تعلیق نمبر ۱۷.

پیر صاحبانِ ممدوح، بعد از استیلام، از کنز العرفانِ هدایت، و خزانه العلومِ صلاحیت، ارشاد فیض مهاده (۱) مصالحه با اولیای دولت تلقین و بیان نمودند. سرکار اشرف ساعتی در مراقبه فکر [فرو رفته، آخر از توجه ظاهر و باطن پیر صاحبان ممدوح، سر از مراقبه فکر] و عاقبت اندیشی بر آورده، روی ارادت (۲) از کلام مفخر نظام پیر صاحبان ممدوح، بر نتافته، گردن ارادت و اتقیاد در دایره صلاحیت نهاده، جویای معشوقه مدعای ما فی الضمیر خود گردیده، عالیجاهان محمد شریف خان ضبط بیگی و قاضی محمد حسن (۳) را به اتفاق جناب پیر صاحبان مذکور، طرف امیران موصوف مامور نموده. در حین ملاقات اولاً امیران بغرورِ حشم، قانون حشم ساز کرده، از روی حکمت عملی، چند نعمات موافق و مخالف، از چنگ زبان عالیجاهان مذکور در نوا آوردند.

بعد این همه نغمه طرازی در مقام سلوک آمدند. و عالیجاه بهادرخان کهوکر امیر کبیر خود را به پیشگاه اولیای دولت روانه نمودند، که عالیجاه مذکور، بوساطت سردار سمندر خان که باهم دم موافقت و یکجود (۴) میزدند، و از خوان الفت، مایده اتحاد میخوردند، مشرف استیلام اولیای دولت

(۱) الف: فیض ایجاد.

(۲) الف: روی آرائی [؟].

(۳) رک: تعلیق ۲۷.

(۴) الف: یگان وجودی.

گردیده، و بتدابیر عاقلانه و تجویزاتِ فرزانه، برضا جوئی سرکار اشرف پرداختند. و مبلغ چهار لک تقد، عوض اخراجات و پانصد (۱) نفر شتران بجهت بار برداری در سرکار اشرف دادنی کردند. و یک لک روپیه عوض ناف مالی (۲)، بخوانین و امرای اولیای دولت خدمت کردند، و هم انجام (۳) نمودند: که عالیجاه بهادرخان معه یکصد سواره تا به قندهار حاضر رکاب نصرت مآب اولیای دولت خواهد بود.

بعد این همه عهد و پیمان و ادای مبلغان و دادن شتران، امیران ممدوح، سرکار اشرف را از شکار پور روانه خراسان نمودند. و خودها را بر زورقها و سندیسهای (۴) خاص بنگله دار (۵) [سوار] ساخته، و بزبان صدق ترجمان - بِسْمِ اللّٰهِ مَسْجِرِیْهَا وَ مَسْرُیْهَا، اِنْ رَبِّیْ لَغَفَّوْرٌ الرَّحِیْمُ (۶) رانده، و لنگر کشتیها برداشته، در میان تیغه دریای موج زنان، فرحت و خرمی کنان، چون باد، تشریف فرمای حیدرآباد گردیدند. و امیران خیرپور بخیر و عافیت راجع خیرپور شدند. و از آنجا که

(۱) الف: مهار شتران.

(۲) ناف مالی = در زمان قدیم به نامهای مختلف از مادوفان باج و خراج می گرفتند، مانند سرچوبی بی بی، بروت چربی، ناف مالی و غیره. اما در نسخه ب این مبلغ پنجاه هزار روپیه است.

(۳) انجام = در اینجا بمعنی قرارداد است.

(۴) سندیس = در سنسکریت بمعنی پیام و قاصد است [- قاموس هندي ۳۸۰] شاید در اینجا کشتی های تیز رفتار پیام رسان مقصد باشد.

(۵) بنگله = قصر. (۶) قرآن، هود، ۳۳ ج ۱۲.

دنیا دار مکافاتست، هر چه بکاری بدروی . [بیت]

هر آنکه تخم بدی کِشت و چشم نیکی داشت
دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست

چون امیران سنده، دفعه اول در مقدمه سردار محمد عظیم خان، با وجود قسم عهد و پیمان، باولیای دولت نرد فریب بازی، که ذکر آن مافوق مندرج است باختند، و هیچ مراعات ننگ و ناموس نکردند، آخر رفته رفته نتیجه یافتند. چشم زخم هزیمت امیران خیرپور و کشته شدن امرای عالی مقام و سرکردگان عظام یکطرف، و خساره اخراجات لشکرکشی و دادن مبلغان و شتران باولیای دولت دگر طرف، و خندگی عالم خواص و عوام علاوه بران! از آنجا که در آغاز کار ملاحظه عاقبت کار باید نمود: [بیت].

اول اندیشه و انگهی گفتار پای پیش آمده است و پس دیوار هر گاه امیران در ابتدا برای شتران اولیای دولت، بر شتران بادی، بهوای نفسانی سوار نمی شدند، و شتران را باولیای دولت میدادند، هرگز این بار بلند ناموس از شتران اقبال امیران، بر زمین هزیمت نمی افتاد.

و دیگر اینکه - خیر الامور اوسطها - (۱) است. هر چیز که از حد اعتدال می گذرد، دران خلل های فاحش بهم رسند. در اوقاتی که امیران سنده مالیه گذار پادشاه خراسان بودند، همانوقت گلزار دولت ریاست سنده، روز بروز در

(۱) حدیث صحیح است، که شرح آن در حواشی گذشته گذشت.

نشو و نمای ترقی دولت که هر خاص و عام از گلزار دولت امیران موصوف، گلهای آرزو بدامن مراد خود می چینند (۱).
هر گاه بموجب اشاره باغبان قضا و قدر، گلزار دولت سلطنت خراسان، از تند باد خزان بی اعتدالی و متمم، سر به زرد روئی کشیده، انواع انواع گلهای فتنه و فساد در خراسان سلطنت، متبسم شدند. امیران سنده [بمقتضای - بی مدعی فضل خدای - دانسته] دست تصرف در ملکهای متعلقه شکارپور دراز نمودند. و بدکاران و دزدان را حرکت دادند، که تا دهن دروازه شکارپور بتاخت و تاراج غربای رعایای شکارپور می پرداختند. تا اینکه اکثر ملکهای متعلقه، در احاطه تصرف خود آوردند. فقط چهار دیوار قلعه شکارپور گذاشته بودند، دران هم چشم طمع داشتند، که کسی بدست خواهیم آورد؟ (۲)
تا آخر رفته رفته ملک شکارپور را به بهانه خالصه سنگه، در تحت تصرف خود آوردند.

بعد تصرف شکارپور، هیچ تمثال خوبی و بهبودگی در مرات مراد خود ندیدند، بلکه در هر سال بیک بلا مبتلا می شدند. تا از طفیل شکارپور ملک سنده را هم برباد دادند. از آنجا که - الحیرص شوم والحیرص مسحروم - (۳) چون امیران سنده هر قدر که هوای زیاده طلبی میکردند، روز بروز تیرگی بی برکتی، در دولتخانه آنها راه می یافت، تا بحدیکه

(۱) الف: می چینند.

(۲) الف: خواهیم نمود.

(۳) یعنی آرزو و آرمند محروم است، مقوله عربی است.

دانه اسپان اصطبل خاص، از انبارخانه پیدا نمیشد، تا نصف شب توبره های اسپان، بر دکان های بازار میگردیدند (۱).

- ۴۷ -

در بیان رفتن اولیای دولت جانب قندهار

و جنگ نمودن با سرداران قندهار و هزیمت یافتن او

سلطان قلم زرین رقم، که سریر آرای ولایت سخندان است، در اقلیم مدعا، چنین بیان مینماید که: در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری مطابق ماه صفر، بعد مصالحه امیران سنده، اولیای دولت [از] شکارپور متوجه سفر خراسان شدند (۱). عالیجاه میر محراب خان (۲) برومی والی قلات، به تعارف و مهمان داری سرکار اشرف بخوبی پرداخته، از حدود ملک خود سالمآ و غانماً گذرانیده، همگام اولیای دولت، رونق افزای شال کوٹ (۳) گردیده. درانجا لشکر افغانان از هر طرف به پیشگاه اشرف رجوع آوردند، تا رفته رفته چهل و پنجاه هزار، جمعیت لشکر شده.

(۱) آغاز شهر ذی القعدة سنه ۱۲۴۹ هجری [واقعات ۸۶].
(۲) رک: تعلق نمبر ۳۹.

(۳) نام قدیم کوئته تالکوٹ است، و آنرا شال هم می گفتند. در زبان پشتو این نام تاکنون مروج است. قدیمترین ذکر این ناحیت را مقدسی در ضمن شهرهای والشتان بنغم [شال] کرده است [ص ۵۰. احسن التقاسیم، لیدن ۱۹۰۶].

(۱) خود شاه شجاع در واقعات [ص ۸۳] درین باره می نویسد: «بندگان ما بساعت نوزد فیروز که واقع ۱۳ رمضان سنه ۱۲۴۹ هجریه بود، بجانب لارکانه حرکت فرموده، بیک منزلی رونق افروز شدند. میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ولدان نظام الملک مرحوم که به بندگان ما در حین حیات پدر نهایت اخلاص و محبت داشتند، اگرچه در ابتدا خود را از طریق صواب ظاهرآ بدر کردند، اما حرف ملامتی بر ایشان نیست، چرا که بقرابت و عزیز داری حق بجانب ایشان بود، که زیاده از نمک پاش جراحت خیرپوریان می شدند، مگر باز در مال کم اندیشیده، بوصایای پدر عمل نموده، پای از دایره ادب بیرون نهادند.....»

بعد از اوتراک (۱) چند امام، از شال کوٹ، اولیای دولت، لوی فلک فرسای عزیزت سمت قندهار بر افراشته. عالیجاهان سردار صاحبان هر یک سردار کهندل خان بمقتضای کوه دلی خود چون کوه الوند، پای استوار در قلعه قندهار قایم نموده استقرار گرفت. دوم سردار رحمدل خان از بس رحمدلی [دل] رحم از قندهار بر نگرفته. سوم: سردار مهردل خان سلسله مهر و محبت را از معشوقه کامرانی قندهار از دست نداده. هر سه اخوان بر خوان اتفاق همدم مواید یکجود و وفاق گردیده، معه جمعیت سه هزار لشکر عمله و فعله خود، تجهیز سامان جنگ و آذوقه قلعه بندی گرفته [در] اندرون قلعه قندهار بتوکل علی الله، هوشیار و برقرار نشستند، و داد همت و مردانگی از دست نداده، پای نهاد رکاب توسن مقابله و مجادله شدند.

هر گاه اولیای دولت، رونق افزای قندهار کهنه (۲) ویرانه گردید، در این اثنا اندازه هفتاد و هشتاد هزار لشکر از طایفه افغانان در سرکار اشرف جمع آمدند، و چشم امید در خزانه

(۱) اوتراق یا آتراق = در تورکی بمعنی توقف کردن در سفر است [نظام ۱- ۱۶۷]. در نسخه الف بجای این کلمه تمکث است. (۲) شاه شجاع از بند ذاکر واقع جنوبی شرق قندهار آمده در قلعه نادری توقف کرد [واقعات ۸۹]. این همان قلعه است که نادر شاه افشار در سال ۱۱۵۰ هجری محاصره یکساله قندهار در جنوب شهر کنونی قندهار بنا نهاده بود، ولی مسکون نشد. و چون اعلیحضرت احمد شاه ابدالی شهر کنونی قندهار را بنا کرد، شهر کهنه نادر آباد بکلی متروک گردید. اکنون فقط آثار قلعه و بروج آن نمایانست.

سرکار اشرف داشتند، و "شاه بابا" می گفتند، و از سرنای (۱) زبان، باواز بلند در زبان افغانیه نغمها می سرائیدند و می آمدند: شاه بابا چیرته دی، الله دی را وله، زموژ سترگی اوس روشانی موی، ستا دشمنان به پیاری د خدای او اقبال د پادشاه ژوندی نه پریژدو، تخت پادشاهی ستادی (۲).

یعنی پادشاه بابا کجاست (۳) ! خدای ترا بیاورد (م) الحال چشمهای ما روشن شد، دشمنان [ترا] پیاری خدای [و اقبال پادشاه] زنده نخواهیم گذاشت، و تخت پادشاهی از شما ست.

غرض در صورت نزول اجلال لویای انسانی دولت واقعه قندهار کهنه، سردار صاحبان، ابواب حصار قندهار بر روی خود مسدود ساخته، و اتواب بر برجهای قلعه سوار نموده، از شلک اتواب و شبخون صرفه نمی کردند. تا مدت چهل و پنجاه روز مابین لشکر طرفین، گرگ جنگی و شبخونی واقع بود. و سردار صاحبان، چشم انتظار، بر مقدم امیر دوست محمد خان داشتند. چون در رسیدن امیر مدوح در (۵) قندهار، بسیار روزها دیر و فرصت کشیده، آخر از روی مصلحت وقت، تا رسیدن امیر دوست محمد خان از کابل، فیما بین اولیای دولت و

(۱) الف: قرنای.

(۲) این جملات پشتو را از ک حذف کرده اند. در الف، ج به املائی

مغلوطی نوشته شده، که مطابق محاوره پشتو تصحیح شد.

(۳) ک: کجائی. (م) ک: آورد.

(۵) ک: واقعه قندهار.

سرداران قندهار، سخنان مصالحه بوساطت امرا و مقربین در پیش شدند، که در این اثنا امیر دوست محمد خان معاً جمعیت دوازده هزار لشکر، و چند عرابه توپ، از کابل داخل قندهار گردیده .

اگرچه پیش از ورود امیر موصوف، دو سه مرتبه، لشکر اولیای دولت، بر قلعه قندهار جلوه ریزی‌ها نمودند، لیکن قادر نشدند. بلکه بسیاری از لشکر سرکار اشرف، از اضراب اتواب و تفنگ قلعه گیان تباہ شدند. آخر شبی لشکر اولیای دولت، نردبانها برداشته، در شب تاریک چون عیاران، آهسته آهسته زیر قلعه رفته ساکن شدند و منتظر بودند، که هر گاه لشکر خواب بر قلعه گیان استیلا آورد، همانوقت نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته، جلوه ریزی در اندرون قلعه خواهیم نمود، و حالا که لشکر اولیای دولت، از خواب اجل غافل! هر گاه زیر قلعه رسیدند، از قضای کردگار، جیوش نوم (۱)، که اخ الموت (۲) است، بر حصار وجود لشکر اولیای دولت هجوم آورده، که از خود خبری نداشتند. تا آنکه شحنة (۳) آفتاب عالمتاب، بر چهارسوق بازار روز نشسته (م)، اولیای دولت منتظر و گوش هوش طرف قلعه قندهار بر لشکر ماموره خود داشت، که از راه نردبان اینک داخل اندرون قلعه مذکور میشوند. لیکن (ه) دید: هیچ غوغائی بر نمی آید، و آفتاب سر از گریبان

- (۱) جیوش نوم = لشکر های خواب . (۲) اخ الموت = برادر مرگ .
 (۳) شحنة = عسس و محافظ شهر . (م) ک : نشیند .
 (ه) الف : لیکن هیچ غوغائی بر نمی آمد .

پیراهن صبح میکشد، و خبری از لشکر ماموره قلعه معلوم نمی گردد، که چه شدند؟ و کجا رفتند؟

بعده حکم بر شلک توپ (۱) چھوتی داد، همین که آواز توپ [مذکور] بلند شد، لشکر امنای دولت، که در زیر قلعه غرق دریای خواب غفلت بودند، یکبارگی بیدار گردیده دیدند، که صبح سرکشیده، دست افسوس می سائیدند. لاجاز از خوف اولیای دولت، نردبانها بر دیوار (۲) قلعه گذاشته بالا شدند.

مردم قلعه گیان سابق هوشیار، و از صدای توپ چھوتی هوشیار تر شدند، و بر فراز (۳) تخت و چوکی قلعه، خبردار خبردار میکردند، که درین اثنا لشکر شاه، از نردبانها سر بالا کشیدند. مردم قلعه گیان بر آنها جلوه ریزی نموده، بضرپ توپ و تفنگ و سیوف (م) از نردبان حیات، در خندق معات انداختند، و لشکر اولیای دولت نتوانستند که داخل اندرون قلعه شوند. اکثری از ابواب اجل، داخل قلعه فنا شدند و بقیه هزیمت یافتند.

في الجله در عرصه چهل و پنجاه روز، لشکر سردار صاحبان از ترکتاز و جنگ و جدل، با جیوش اولیای دولت تقصیری نکردند. خواب و آرام بر طرفین ناگوار بود.

لیکن بعد ورود امیر دوست محمد خان، سردار صاحبان

(۱) چھوتی = یک نوع توپ قدیم بود.

(۲) الف : نردبانها در قلعه . (۳) الف : برگ بچت و چوکی [؟]

(م) سیوف = جمع سیف بمعنی شمشیر.

قندهار بر ولایت نشاط [و فتح] و انبساط دست یافتند، و در محفل آرزو، شمع اتفاق بر افروخته، در فکر و بندوبست مات شاه گردیده، بمصلحت وزیر تدبیر، بر اسپ همت سوار گردیده، و از روی شطرنج بازی فریب امرا و خوانین خود، امیر ممدوح نهایت در اندیشه و دغدغه بود، و بر آنها چندان اعتماد نداشت.

اکثر خوانین امیر موصوف، در ظاهر با امیر ممدوح نرد موافقت می باختند، و در بواطن رخ التفات با شاه داشتند. ازین جهت اراده امیر موصوف همین بود، که فیل هندوستان نفاق را به کجک های اخلاص از ساحت دل رانده، بر اسپ مصالحه سوار شویم، که مبادا از دغا بازی امرا و خوانین، پیاده وار، حیران میدان هزیمت شویم.

از آنجا که امیر موصوف در مضماری (۱) این مدعا، با خوانین و برادران خود دو اسپه می تاخت، لیکن پادشاه کارخانه قضا و قدر نگذاشته، که مابین اولیای دولت و سردار صاحبان ممدوح، صورت مصالحه از سرآت تمنا رخ نما گردد.

در بیان مقابله نمودن سردار صاحبان قندهار و امیر دوست محمد خان

با ولیای دولت، و هزیمت شاه، و رفتن جانب قلعه سالو خان

سپه سالار قلم مشکین رقم، که معرکه آرای سخن طرازیست در میدان این مدعا، چنین ترکتاز بیان می نماید که: هرگاه در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه [۱۲۳۹] هجری، امیر دوست محمد خان از کابل، با حشم داخل (۱) قندهار گردیده، و با سرداران قندهار برادران خود، همدم مواید خوان اتفاق گردیده. همانوقت اولیای دولت که در شهر قندهار کهنه، نزول اجلال داشتند، از روی مصالحت، ترک قندهار کهنه اختیار نموده، که مبادا امیر دوست محمد خان، آب روان جویبارهای قندهار بگیرد، از عطش (۲) آتش جنگ، لشکر ما بیخاک تباهی افتد، باد وار متوجه طرف باغستان و انهار آب گردید (۳). هر چند امرای خوانین، به پیشگاه اولیای دولت، در باب عدم تحرک نوای فلک فرسا، از شهر قندهار کهنه التماسها نمودند، هرگز بگوش نیاوردند. تا آنکه بموجب اراده مبارز

(۱) الف: وارد قندهار. ج مانند متن.

(۲) الف: از آتش عطش جنگ لشکر بیخاک تباه افتد.

(۳) این باغستان، متصل جنوب و غرب شهر قندهار است.

(۱) مضماری = میدان اسپ دوالی [- غیاث].

قضا و قدر، اولیای دولت از شهر قندهار، معه خدم و حشم برآمده در باغها و کنار انهار رسیدم؛ تمامی قشون اولیای دولت که قریب هفتاد هشتاد هزار بودند، همه رو بسوی خود، در باغها متفرق و باغی باغی آرام در حصار سایه درختان شدند.

امیر دوست محمد خان چون دید که: اولیای دولت، شهر [کهنه] قندهار بامید تسخیر شهر فو قندهار گذاشته، در باغها گلچین نزل اجلال کرده بیده، از استشمام ازار این معنی، موجب شگفتگی غنچه مددگاری بخت خود دانسته، در صورت تغییر لباس سر خود سوار شده، استبدراک حقیقت لشکر اولیای دولت نمودند. دید که جمعیت لشکر امنای دولت، همه متفرق و پراکنده در باغها زیر سایه درختان به آرام، چون سایه بر زمین افتاده اند. از آنجا زود برگشته، در لشکر خود آمده، حکم دادن تنخواه لشکر خود بمستوفیان داد. چون مستوفیان به دادن تنخواه سپاه شدند، در این صورت امیر موصوف، سه هزار لشکر جرار به همراه خود گرفته، و هم سرداران قندهار معه جمعیت لشکر خود از قلعه قندهار برآمده باتفاق یکدیگر از روی تجویف [فرزانه]، بعضی رفته، شهر کهنه قندهار گرفتند. و برخیها از هر طرف دسته دسته لشکرها شده، از هر چهار طرف، بر لشکر اولیای دولت که در میان باغات افتاده بودند جلوریز شدند.

اکثری از لشکر اولیای دولت که در میان باغها پنهان شدند، و اکثری نایره آتش جنگ [و] جدال را در اشتعال آوردند، و نحوی کشت و خون واقع شده که از کشتهها پشتهها شدند.

نزدیک بود: که جمعیت لشکر سردار صاحبان درهم و برهم گردد. در عین شعله افروزی مقابله و مقاتله مسمی شیخ شاغاسی (۱) که از روی فریب بازی از طرف سرداران گریخته آمد. بعبه بومی سرکار اشرف مشرف گردیده سلام نمود، و بخلاع فآخره سرفرازی یافت.

چند ایام در رکاب اولیای دولت حاضر بود. در روز جنگ شاغاسی مذکور حیل بر انگیزته، در لشکر اولیای دولت، همین آواز می داد: که شاه گریخت! و در اردوی شاه، دست غارت دراز کرد. و لشکر اولیای دولت چون این آواز شنیدند و ایشیک آقاسی را دیدند که غارت می نماید، سراسیمه و حیران این واقعه شدند. و حالانکه امنای دولت در میدان و غا (۲)، سرگرم محاربه بودند. و کیول (۳) بمعنه پلتن خود طنبور جنگ می نواخت، و از بس اضراب اتواب و تفنگها دود بر فلک پیچیده. جوانان سر باز خراسان، پروای اتواب نکرده، جلو اسپان برق شتاب برداشته، خودها را در پیش (۴) مذکور رسانیده، دست به شمشیر کردند، و کیول مذکور را اسیر و دستگیر نمودند، و

(۱) ک: مهی شیخ شاغاسی. که صحیح آن در متن از الف، ج

گرفته شد. کلمه شاغاسی مفعول ایشیک آقاسی تور کیست، بمعنی

حاجب و ناظم دربار شاهی [— نظام].

(۲) ک: دغا [؟] و غا بمعنی جنگ است.

(۳) این شخص انگلیس بود برای شرح حالش [رک: تعلیق نمبر ۳۰]

(۴) الف: خودها را در میان پلتن رسانیده.

توپها را بدست خود آوردند (۱) .

بعد گرفتاری کیول مذکور، تفرقه هزیمت، در لشکر اولیای دولت افتاد. عالیجاه سمندر خان برادرزاده خود را دران جنگ بقتل داده طرف شال کوٹ فرار بر قرار [اختیار] نموده و عالیجاه بهادرخان کهوکر که از امیران سنده برکاب شاه بود، او هم اسباب و خیمه و فرش و فروش و دیگ و دیگرچه بر آتش بار کرده، معه سامان دیگر گذاشته بزبان سنده می گفتند: پیچو پٹان مار یو۔ یعنی بگریزید افغانان کشتند و روی در گریز نهادند، و رخ بملک سنده کردند.

و علی هذا القیاس: هر کس خاص و عوام، از لشکر اولیای دولت، بصورت و نفسی آواره دشت فرار شدند و خود بدولت بندگان اقدس، بعد معاینه صورت شکست لشکر خود، عنان تابی را لاچار غنیمت دانسته، و صنایق خزانه شکستانده، از تقد آنقدر در خرچین های چرمین انداخته، بر پشت اسبان پیش خدمتان و دیگر سواران معتبران سوار نموده، تومن سواری خاص خود را سهمیز کنان، تیز رو طرف حدود ملک هرات گردیده . چنانچه از بیم تعاقب، دو منزل عظیم را یک منزل ساخته [بجر ثقیل] و رنج مسافت سخت کشیده، داخل قلعه

(۱) این جنگ بقول شاه شجاع روز سه شنبه ۲۲ صفر ۱۲۵۰ هـ [در مطبوعه کابل ۱۲۳۵ غلط طبع شده] واقع شده که شاه این روز را نحس اکبر شمرده بود [واقعات ۹۷].

عالیجاه سالو خان گردید (۱) .

باری اطمینان نفس سوخته اش شده . لیکن عالیجاه سالو خان هم امیر کبیر و صاحب الوسات و قلعه جات خود بوده، که از دست سالوسی شاهزاده کامران والی هرات رهائی نداشت. اولیای دولت نیز از سالوسی سالو خان در هراس، و نفسی بکام دل نمیزد . هر چند نامبرده بدل جوئی اولیای دولت بسیار پرداخته، لیکن اطمینان خاطر اولیای دولت نمی شد . طوعاً و کرهاً (۲) چند روز در قلعه عالیجاه سالو خان آرام پذیرفت .

(۱) شاه شجاع از قندهار بسوی غرب حرکت کرده، بعد از عبور دریای هیرمند که بفاصله صد کیلومتر در غرب قندهار است، به موضع دوستگ و واشیر و سرحدات سیستان رسیده، در قلعه لاش و جوین مرکز سالو خان اقامت کرد . و علی خان بلوچ والی سیستان و غلام رسول خان ولد بزرگ سالو خان ازو پذیرائی کردند و تا دو ماه آنجا توقف کرده، مهمان سالو خان و عم او گلزار خان بود. درین اثنا نامهای شهزاده کامران برادرزاده وی که حکمران هرات بود رسیده، و شاه را دعوت آمدن هرات نمود، و نیز قایم مقام حکمران مشهد، خسرو میرزا بن نائب السلطنه عباس میرزا نامها فرستاده و آمدن شاه را به مشهد خواهش کرد [واقعات ۹۸ بعد] ولی شاه نرفت و چنانچه بیاید بسوی قلات رجوع نمود .

(۲) یعنی بخوشی و ناخوشی و دل خوش ناخوش .

در بیان بعدِ هزیمتِ اولیای دولت

تمام اسباب و سامان و خیم و غیره بدستِ یغمای

سردار صاحبان قندهار افتاد

ادهم (۱) خوش خرام قلمِ مشکین رقم، که منازل پیمای طریق سخنوریست، در قطع منازل این مدعا، چنین ترکتاز بیان می نماید که: هرگاه در سنه یکهزار دوصد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری (۲) مطابق ماه صفر، از جنگ سرداران، اولیای دولت هزیمت یافته، رخ نهاد قلعه عالیجاه سالو خان شده. سردار صاحبان قندهار اراده داشتند، که در تعاقب شاه بروند، لیکن امیر دوست محمد خان به مخالفت سرداران موصوف پرداخته، احدی را نگذاشت، که در تعاقب اولیای دولت، حرکت کند.

حصول این فتح و نصرت را از جمله مددگاری بخت خود میدانستند، و کوس نشاط در میدان انبساط می نواختند، و از میدان و غا، بسیار غنیمت از خیم گلگون و اتواب و هزارها بنادیق و صدها صنادیق (۳) و اسبان و غیره سامان، از لشکر هزیمت

(۱) آدهم = اسپ سیاه (- غیاث).

(۲) چنانچه در صفحه گذشته گفتیم، سنه وقوع جنگ ۵۱۲۵ است.

(۳) صنادیق = جمع صندوق.

اثر اولیای دولت، بدست عساکر فیروزی مآثر سردار صاحبان مدوح افتاد، که از تعداد خارج است. و بعضی از سپاه شاه جم جاه، که طرف ریگستان فراری شده بودند، سواران جرار کرار، از لشکر سردار صاحبان، در پی آنها رفته، هر جا که می یافتند می کشتند، و اساجه و جامه و همیانی زرهای آنها را تصرف می شدند. تا چند مدت این رسم زد و برد از هر چهار طرف گرد و نواح قندهار، در کوه و صحرا و دیهات جاری بود.

دیگر اینکه: پانصد نفر پیاده روهیله، از لشکر شاه باهم یک آواز تفنگ اتفاق گردیده، و بر سر کوه رفته، تفنگها را پر نموده، بدست اتفاق گرفته، بمردانگی خود نشسته بودند، بخیل اینکه: هرگاه از لشکر سردار صاحبان بر سر مایان آمده، یکبارگی بشلک تفنگها، صید سر پنجه اقتدار خود خواهیم نمود، بعد هرچه بادا باد! و لشکر سواران سردار صاحبان هم، چون این اتفاق و احتیاط مردم روهیله معاینه نمودند، جرأت رفتن بر سر مردم روهیله بالای کوه نمی کردند. وزیر کوه، دور از ضرب گوله تفنگ گردا گرد کوه، طایف (۱) بودند.

تا مدت دوسه روز همین حالت مابین روهیله (۲) و لشکر سردار صاحبان واقع بود. آخر یکی از سرداران بر سر کوه پیش مردم روهیله رفته و بدلاسانی و استمالت آنها پرداخته، و بعد

(۱) طایف = گردنده و طواف کننده. (۲) ک: رد حیلہ [؟]

و پیمان، دل آنها را خوش ساخته، و امان جان بآنها داده، از بالای کوه، بزیر آورده، تمام اسلحه ازانها گرفته، ابواب ارتخاص، بر چهره حال آنها کشاده مطلق العنان کردند.

و مسمی کیول (۱) را که معلّم و سرکرده پلاتن بود، او را امیر دوست محمد خان نوازش خلعت و تعظیم و تکریم نموده، پیش خود در سلک ملازمان منسلک نمود. امیر موصوف با وصف تفاق امراء و خوانین لشکر، از روی تدابیر فرزانه و همت بهادرانه، گوی فتح و فیروزی، از میدان جنگ اولیای دولت برده، و تمامی اسباب محاربه اولیای دولت از اتواب و غیره بدست خود آورده، و دست رخصت از برادران سردار صاحبان قندهار گرفته، تشریف فرمای کابل گردیده. و سردار صاحبان قندهار نیز در قندهار، هم آغوش شاهد آرام و کامرانی شدند. و بنوازش ملازمان جانباز نمک حلال خود، و بسزای مردم نمک بحرام می پرداختند. و از خبر گیری اولیای دولت نیز غافل نبودند.

- ۵۰ -

در بیان رفتن اولیای دولت در (۱) قلعه سالو خان

و آمدن خلف شاهزاده کامران بنا بر کمک اولیای دولت، و

فراری شدن از قلعه مذکور، و رخ نهادن جانب قلات، و آمدن

سردار رحمدل خان در تعاقبش

خنک (۲) قلم تیز رقم، در عرصه این مدعا، چنین جولان بیان می نماید که: هر گاه اولیای دولت در سنه، یکهزار و دو صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری (۳)، بعد هزیمت قندهار داخل قلعه عالیجاه سالو خان گردیده. عالیجاه مذکور در تعارف و مهمانداری امنای دولت، از خود قصوری نکرده، دم بدم بدلجویی اولیای دولت می پرداخت.

(۱) الف: واقعه قلعه سالو خان.

(۲) الف: خنک. ولی بمناسبت کلمات عرصه و جولان، خنک صحیح است، بمعنی اسپ سفید [— غیاث].

(۳) صحیح آن چنانچه گذشت ۱۲۵۰ ه است. زیرا جنگ فیصله کن آخرین بعد از محاصره ۵۲ روزه شهر قندهار در سه شنبه ۲۲ صفر ۱۲۵۰ واقع شده و شاه شجاع به لاش و جوین گریخته از آنجا از راه قلات بلوچ و سند و بیکانیر بتاریخ ۱۷ ذی قعدة ۱۲۵۰ به لودیانه رسید. [— سراج ۱- ۱۲۵].

(۱) داستان این انگلیس را که بعدها مسلمان شده در تعلیق نمبر ۳۰ بخوانید.

چونکه عالیجاه مذکور صاحب (۱) ایلات والوسات بود، باز بتدارک سامان جنگ و جمع آوری قشونات تازه می پرداخت. لیکن هرگاه این نوای چنگ عزیزت جنگ اولیای دولت، بسمع گوش بندگان شهزاده کامران والی هرات رسید، ازانجا که مابین شاهزاده موصوف و عالیجاه سالو خان، صورت مخالفت و کینه دیرینه واقع بود، شاهزاده کامران بخیال اینکه مبدا عالیجاه مذکور، از روی عداوت دیرینه، باولیای دولت سازش نموده، رخ نهاد دارالسلطنه هرات شوند. پس در صورت اتحاد و اخلاص، خلف خود را معه چهار راس اسپان خاصه و چیزی تحایف نفیسه، معه جمعیت لشکر بجهت استمداد اولیای دولت، مامور نمود، و هم نامه ای باین مضمون نوشته فرستاد:

نوشتن نامه شاهزاده کامران در خدمت اولیای دولت و مامور نمودن خلف خود را

”همیشه ریات عالیات، در معارک میادین (۲) معاندین دولت، باشعسات (۳) فتح و فیروزی جلوه گر بوده، شاهد دولت سلطنت، هم آغوش اولیای دولت باد!

درینوقت تمثال این اخبار بر مرآت ضمیر محبت نظیر ما، رخنمای گردیده که: از تقدیر الهی جل شانہ، اولیای دولت، از دست سرداران قندهار، که همیشه با خاندان

(۱) الف: مالک.

(۲) الف: معارک مبارزین معاندین دولت.

(۳) اشعه = جمع شعاع و اشعات مزید علیه آنست.

عظیم الشان ما، در مقام عناد می باشند، چشم زخم خورده، رونق افزای قلعه عالیجاه سالو خان گردیده اند.

ازین معنی افواج اندوه و تشویش، بر حصار وجودم بسیار استیلا آورده. ازانجا که اولیای دولت عموی بزرگ و بجای پدر بزرگوار من می باشند، اگر باین طرف هرات تشریف فرمای شوند، عین سعادت و سرفرازی ما ست، و بر طبق مضمون:

[بیت]

رواق منظر چشم من آشیانه تست

کرم نمای و فرود آ! که خانه خانه تست

بالفعل شاهزاده سلطان علی خلف خود را معه جمعیت لشکر و ارمنغان، مامور خدمت اولیای دولت، که مشرف عتبه بوسی (۱) گردیده، بهر حال مترصد (۲) فرمان خواهد بود.

هر گاه این نامه شاهزاده کامران به پیشگاه اولیای دولت، شرف ورود آورده، بعد مطالعه آن، افواج تفکرات و عساکر خیالات، از هر چهار طرف، بر حصار وجودش هجوم آورده با خود گفت که: استمداد شاهزاده موصوف بجای خود ماند، لیکن صورت فساد رخنمای نگردد. ازان بهتر همین است که پیش از رسیدن شاهزاده سلطان علی خلف شاهزاده کامران، خود را ازین ملک بیرون کشم، که خار خار سالوسی سالو خان یکطرف، و اندیشه آمدن شاهزاده مذکور دگر طرف! که مبدا

(۱) عتبه = چوب پائین در [- غیاث].

(۲) مترصد = نگران و منتظر.

گرفتار آیم (۱) .

آخر به تجویز [ی] جان خود را از قلعه عالیجاه سالو خان کشیده، از راه ریگستان (۲) که سخت ترین راه می باشد، بمعنه عمله و فعله خود، رخ نهاد قلات ملک عالیجاه میر محراب (۳) بروهی گردیده. سردار صاحبان قندهار که [همیشه] مستخبر (م) احوال اولیای دولت بودند، هر گاه از روانگی اولیای دولت، از قلعه عالیجاه سالو خان، طرف قلات مطلع شدند، همانوقت عالیجاه سردار رحمدل خان معه شش هفت صد سواره جرار خوش اسپه، از قندهار سوار گردیده، بخيال اینکه پیش روی اولیای دولت بگیرد. لیکن:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین!

(۱) شاه شجاع درین اندیشه حق بجانب بود، زیرا کامران مرد افسار گسیخته ای بود، که وزیر فتح خان را کور کرد و کشت، و پدر خود محمود و عم خود حاجی فیروزالدین را رانده بر هرات دست تصرف یازید. بنا بران شاه شجاع نیز ازو امیدى نداشت، و عاقبت حالش در هرات همان بود که برادرانش دیده بودند. ازین روست که شاه شجاع سفر صعب یکساله را از سیستان تا لودهیانه بر رفتن هرات ترجیح داد.

(۲) این ریگستان از حوالی سیستان تا جنوب قندهار در جنوب افغانستان و شمال بلوچستان ممتد است.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۲۹. در (ک) براهوی است. در الف: بروهی و این صحیح است که قبیله ایست از بلوچ.

(م) مستخبر = خبرگیر و پژوهنده حال.

سردار ممدوح در عرض راه، باولیای دولت ملاقی نگردیده. چون سرکار اشرف سالمآ و غانمآ (۱) داخل قلات شدند، عالیجاه میر محراب خان [بروهی] در بجا آوری اداب بندگی اولیای دولت، خود را معاف [و مقصر] ندانسته (۲)، دست ادب بر سینه عبودیت بسته ایستاده بود، و از اهتزاز نسایم خدمتگذاری، هر دم شگفتگی بخش غنچه خاطر اولیای [دولت] بوده، تا اینکه روز سوم سردار رحمدل خان وارد قلات شده، و به همراه عالیجاه میر ممدوح، در خصوص طلب بازوی شاه، معرکه آرای گفتگو و قیل و قال گردیده. میر موصوف بجواب صاف پرداخته سردار ممدوح گفت که: کفار باوجود قساوت قلب هم عار میدانند که بازوی مهمان (۳) ادنی کشیده، بدست معاندش بدهد، چه جائیکه پادشاه نامدار باشد.

با وصف این همه خاندان [ما] که پادشاه کوهستان گفته می شویم، باین همه [ایلات] الوسات بلوچستان، چگونه روا دارم، که بازوی اولیای دولت، از گلیم (م) بلوچیه خود کشیده، بایشان بدهم، و چهره خاندان خود را بخط و خال بی ننگی خود آرایش دهم؟ این خیال خام، سردار صاحب از سر بیرون کشیده، و گیرد این امر محال نگردند، که هرگز

(۱) یعنی بسلامتی و غنیمت یابی.

(۲) الف: نداشته.

(۳) الف: مهمان را کشیده.

(م) الف: از حکم بلوچه.

تمثال این آرزو در آئینه مراد خود نخواهد دید .

فی الجمله بعد از چند ایام سردار رحمدل خان صورت مدعای خود را در مرآت (۱) مقصود ندیده، بی حصول مدعا، باد پیمای از قلات، روانه قندهار گردیده و اولیای دولت چند روز در قلات اقامت گرفته، از آنجا برآمده، رونق افزای مکان گنجابه (۲)، و در آنجا متفکر (۳) و متردد خاطر گردیده، که از کدام راه عازم دارالامان لودیانه شوم. هرگاه از راه هرنائی و داجل (۴) اتفاق رفتن اولیای دولت واقع شود، پس از خارخار سو مزاج خالصه سنگه رفته نمیتوانم (۵)، که مبادا خار راه گردیده، خار اذیت و ضرر او، در پای راحتم خنکد. و اگر از راه سنده میروم، مبادا بلوچان سنده از غم کشتگان خود، در جوش و

(۱) مرآت = آئینه .

(۲) گنجابه از مضافات سیوی است. کوه سیتور بصورت نصفه دایره دران افتاده و در مابین همه دشت است که راه قندهار از آن میگذرد. طول آن صد کروه است. از دریا تا سیوی، و عرض آن شصت کروه است. باد سوم دران می وزد [— معصومی ۱۳۰].

(۳) ک: متفکر [؟]

(۴) هرنائی = در سطح مرتفع زیارت به شرق کویته در حدود چهل میل واقع است، و تا لورائی بر خط آهن ۳۵ میل فاصله دارد. اما داجل در جنوب دیره غازبخان بقاصله چهل میل بعد از جام پور واقع است. ج: از راه هژند و داجل .

(۵) زیرا در انوقت دیره غازبخان و اسمعیل خان و تمام پنجاب در تعریف سکه بود، و شاه را بایستی که از آن راه بگذرد.

خروش آمده، ماتمداری تازه نمایند .

چون اولیای دولت، چند یوم در گنجابه، از گنج فکر و تدبیر خود زر (۱) این معنی را بر محک امتحان دانش میزد، و در میزان عقل و دانائی خود می سنجید، که در این اثنا، عالیجاه سردار سمندر خان، از ملک سیوی بر سمنند عزیمت عتبه بومی سرکار اشرف سوار گردیده آمده، مشرف استیلام اولیای دولت شده. باز در فکر تحرک سلسله جمع آوری قشونات شدند، که در این صورت از تقدیر ناظم سلسله کاینات، پای صحت عالیجاه سردار سمندر خان در سلسله سخت بیماری مبتلا گردیده. آخر از سلسله جنبانی این سلسله دست بردار گردیده، و در پیشگاه اولیای دولت، متحرک سلسله [التماس] ارتخاص گردیده، روانه ملک سیوی اماکن مالوفه خود گردید. در آنجا رفته، رفتن سفر آخرت اختیار نمود و از [دار] دنیا و ما فیها آزاده شده و سلسله هوا هوس خود را با خود برد (۲).

از آنجا که هر گاه آوازه سلسله گسیختن نفس عالیجاه سردار سمندر خان، بسمع مبارک اولیای دولت رسید. پس سلسله حزن و اندوه را در شورش آورده، و سلسله انتظام مجموعه عساکر سوار و پیاده از دست داده، و بتوکل علی الله از گنجابه

(۱) ک، الف: ازین مدعا [؟]

(۲) تاریخ مرگ سمندر خان باسیژئی اواسط سال ۱۲۵۵ در یک منزلی

بهاگ است [— واقعات ۱۰۲]. بهاگ در ۳۴ میلی جنوب دادهر

واقع و از سبی ۶۵ میل فاصله دارد.

کنج گنج صبر در دل اختیار نموده ، رخ نهادر ملک سنده ،
و بقطع منازل ، منزل انداز مکان روجهان (۱) و از انجا سرعتاً
کوچ منزل نموده ، تشریف فرمای ملک لاژکانه شد .

- ۵۱ -

در بیان رونق افزائی اولیای دولت در مکان روجهان

و رفتن سید محمد تقی شاه برادر سید محمد کاظم شاه از شکارپور

[به] تعاقب اولیای [دولت] طرف روجهان ، و پیش از رسیدن

او سرکار اشرف وارد لاژکانه شد

ناظم قلم خوش رقم ، بر توسن این مدعا سوار شده ، تیز
رو بیان میشود که : هر گاه اولیای دولت در سنه یکهزار و
دو صد و چهل و نه [۱۲۴۹] هجری (۱) ، بعد هزیمت قندهار
از گنجا به بقطع منازل ، داخل مکان روجهان گردیده ، عالیجاه
سید محمد تقی شاه ناظم شکارپور ، بمجرد شنیدن این خبر
اولیای دولت ، بنا بر خیال بیهوده مال تعرض اولیای دولت ، از
جوش مرحوم عالیجاه سید محمد کاظم شاه برادر خود ، از شکارپور
معه ترک سواران شکارپور از طایفه افغانان و قدری سواران
سندھی بادی (۲) ، که بدون موجب ، محض بخوشامد خشک
و خالی جبهه ها (۳) پوشیده و مندیلهای ململ و دودامی (۴)

(۱) صحیح آن چنانچه گذشت ۱۲۵ ه است .

(۲) بادی = مغورو یا سوار اشتر بادی .

(۳) ک : خالی جبهه های و جبهه های پوشیده [؟] .

(۴) الف : دداسی [؟] ظاهراً دودامی نام رختی بود . ج : دورانی .

(۱) روجهان = بزکنار راست دریای سنده در صد میلی شمال شرق
شکارپور واقع است .

فرنگی بسر بسته و ریشها را بروغن چرب ساخته و شانه^۱ عاج داده، و بروتها را به پیچ و تاب علم ساخته و شمشیر و سپرها بکمر و شانه آویزان نموده، و چون خمیر ماش [پوینده] گردنهای خود را از افتخار علم نموده، خرامان خرامان در کچه‌ری ناظم مذکور آمده، سلام می نمود [ند].

آنها را ناظم مزبور، روغن بتلسان (۱) بسراپای اعضای خوشامد و تلافی مالیده، راغب تیارگی ساخته، بهمراه خود برداشته، در مقابله و تعرض اولیای دولت، بسرعت تمام از شکارپور روانه^۲ [طرف] مکان روجهان گردید. هر گاه ناظم مذکور در ده جاگن (۲) رسیده، درانجا خبر شد، که اولیای دولت، بلا توقف از مکان روجهان تشریف فرما بسمت لاژکانه (۳) - ناظم مذکور از دریافت این خبر، چون مار در پیچ و تاب آمده زهر غصه و خشم بگفتن سخنان لایعنی نسبت بسرکار اشرف بر جان خود میریخت و میگفت: ایکاش! باولیای دولت اگر مقابل میشدم میدیدند که چه کارهایی می نمودم.

ترک سواران حاشیه نشین، به ناظم مذکور میگفتند: آری! در جلادت و جوانمردی ایشان هیچ شکمی نیست. بیت:

گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود

کافر از نیم توقع برود تا در چین!

- (۱) بتلسان = درختی است کوچک که از برگ آن روغن گیرند [غیاث]
 (۲) ک: جاگن [؟] که صحیح آن جاگن است، که بفاصله ۱۲ میلی شمال غربی شکارپور [گزیتر سند ۲۸۱].
 (۳) ک: لدوکانه [؟].

آخر ناظم مذکور از ده جاگن باز اراده رفتن لاژکانه بتعاقب شاه نمود، و عنان توسن تیزگام، معه^۱ ترک سواران مذکور، جانب لاژکانه گردانید.

درین صورت لشکر اوزبک جوع (۱)، بر حصار وجود ترک سواران هجوم آورده، بناظم مذکور التماس نمودند که: معالجه بیماری جوع، بیک لقمه^۲ علاج پذیرد، و فساد سیری بفسد (۲) فصساد و نوک نشتر و صد جلاب رنگ نگیرد. درینوقت از سیری شکم در گذشتیم. نهایت اگر به لقمه^۳ نانی ناشتا دریا بند، بسیار خوب خواهد شد.

ازانجا که ناظم مذکور ماشا^۴ الله سفره^۵ همت خود چنان گسترده دارد، که گربه^۶ ابو هریره را باستخوانی و ریزه^۷ نانی نخواستی. باوجودیکه ترک سواران مذکور بر طبق مضمون:

بیت

عقده^۸ امساک ممسک و انشد مانند قفل

تا کلید آما، کسی انگشت در کونش نکرد

پرده^۹ حیا را از رخ برداشته، بار دیگر التماسها بناظم مذکور کردند، لیکن هرگز به لقمه^{۱۰} ناشته^{۱۱} ترک سواران مذکور نپرداخت. و سفره^{۱۲} تکلم را کشاده، بمواید سخنان شیرین خوشامد آمیز هر یک ترک سواران مذکور پرداخته، ازانجا شکم

(۱) جوع = گرسنگی.

(۲) یعنی رگ رگزن.

گرسنه، بشدت سرما و باد سرد، روانه^۱ لاژکانه (۱) شدند، که افتان و خیزان، بوقت وسط لیل، داخل لاژکانه گردیدند. ترک سواران از بس ماندگی منزل دراز و گر سنگی، فرش زمین شده افتادند، و از خود خبر نداشتند، تا آنکه قرص خورشید از سفره^۲ فلک فیروزه رنگ سر بر آورده که چند قرص نان در سفره پیچیده، و قدری مسکه و دوغ، جهت ناشسته^۳ ترک سواران مذکور، حاضر آوردند. ترک سواران سر از خواب ماندگی برداشته، سفره نانی با قدری مسکه و دوغ دیده، با یکدیگر نگاهها کرده، این نغمه را از سر نای (۲) زبان راندند: [رباعی]

ای کاسه^۴ تو سیاه و دیگ تو سپید
از آتش [و] آب هر دو بپزیده امید

وان شسته (۳) نشد مگر بآب باران

و این گرم نشد مگر بتاب خورشید

این رباعی نسبت ناظم مذکور خوانده گفتند که: [مصرعه]

کوفته را نان تهی کوفته است

بخوانید (۴) و زهر مار نمائید! که سزای ما ترک سواران بادی همین است، که "نخورده و نبرده و درد گرده" که بر

(۱) ک: لدوکانه [؟]

(۲) الف: قرنای.

(۳) الف: وان شسته نمی شود مگر از باران

وین گرم نمی شود مگر از خورشید

(۴) الف: بخورند و زهر مار نمایند.

ناحق در مقابله^۱ اولیای دولت، با چنین ناظم صاحب کرم [!] ترکتاز نمودیم.

از آنجا که ناظم مذکور را چه لیاقت و چه قدرت بود، که متعرض حال اولیای دولت میگردید، لیکن بسبب کشته شدن مرحوم [سید] محمد کاظم شاه برادرش و بجا آوری خدمات اولیای رفته بود، که چیزی در عرض راه از اولیای دولت، از سال دنیا اخذ نماید. لیکن بکام دل نرسیده، و به بیهوده خود را و ترک سواران شکار پور را هلاک و خوار نمود.

بعد مراجعت از لاژکانه، با ترک سواران خود، در مسافت سخنان و تکلم [نمودن] همین ترکتاز بیان می نمود، که بمقتضای "در عفو لذتی است که در انتقام نیست" امروز باین وقت، انتقام برادر خود از شاه گرفتن امر آسانست، لیکن در خانه مایان امیران سنده آمده است چه باید کرد! [بیت]

بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی احسن الی من آسا (۱)

چون انسان (۲) را اگر دسترس نیکوئی باشد، پس پای در

راه بدی گذاشتن، عین بی جوهریست بر طبق مضمون:

تا توانی در نیکو زیور دستار کرد (۳)

نگ بد کاری زدن بر سر، گل دیوانگیست

(۱) یعنی نیکوئی کن با کسیکه بدی کرد.

(۲) الف: ایشان.

(۳) الف: تا توانی در نکوئی زیور دستار کن. ج: ناتوانی در نیکوئی

زیور دستار کرد.

دوستی با دوستان چندان ندارد متنی (۱)

هر که با دشمن نکوئی میکند مردانگیست

ناظم مذکور اینچنین سخنان معرفت نشان بیان کنان، چون بوم شوم سایه انداز شکارپور گردید [فقط] تا چند مدت در حین کچه‌ری، به پیش خاص و عام، همین نغمات را از قانون زبان می سرائید.

محل نشینان کچه‌ری، بعض چنگ تحسین را نسبت امیران سنده و ناظم مذکور مینواختند، و برخی‌ها از راست قولی از زیر و بم طنبور جواب، همین آواز میدادند که: "خانه نشینی بی‌بی از بی چادریست نه از مستوری" ۰۰۰ (۲) ملخ چه خفته چه بیدار! اگر امیران سنده همت و حمیت (۳) میداشتند، پس اولیای دولت را از ملک سنده نمی گذاشتند، قلعه بهکر و شهر شکارپور چه قدر مالیه دارد، که در صورت این همه اسباب دولت و بلند ناموسی از اولیای دولت دریغ میدارند. غرض ازین قسم چندین سخنان، حریفان نسبت امیران سنده و ناظم مذکور بیان می نمودند.

(۱) الف: نیتی.

(۲) ... ملخ در ک نیست. در الف پیش از ملخ یک کلمه بصورت [کبر] به نظر می آید. ج: کبر چه خفته که صحیح آن [ی] بجای [ب] خواهد بود.

(۳) ک: جمعیت.

- ۵۲ -

در بیان رسیدن اولیای دولت در لاژکانه (۱)
و عدم التفات میر اسمعیل شاه مختارکار لاژکانه، و گفتگوی

مابین اولیای دولت و مختارکار مذکور، بموجب حکم

امیران روانه حیدرآباد گردیدن (۲)

مختارکار قلم مشکین رقم، که ناظم امور ولایت سخن طراز است، در انتظام این مدعا چنین می پردازد که: هرگاه اولیای دولت، تشریف فرمای لاژکانه گردیده، درانوقت عالیجاه خلاصه خاندان عظام میر اسمعیل شاه والد مرحوم محمد کاظم شاه بعهد مختارکاری لاژکانه مامور بود. اوشان از سوز و جوش فرزند خود، مرحوم مذکور، با اولیای دولت در مقام ترشروئی و تلخ گوئی و بددعائی آمده و به تعارف و مهانداری اولیای دولت پرداخته.

هر چند اولیای دولت، طرف میر اسمعیل شاه گفته فرستاده، که سرکار اشرف از کشته شدن فرزند شما میر کاظم شاه، بسیار ناخوش! باوجودیکه سرکار اشرف، چندین مرتبه دستخط‌های مبارک، طرف فرزند شما نوشته فرستادم، که شما بمنزله فرزند سرکار اشرف می باشید، به خاطر جمع خود را در حضور برسانید، اگر ملک شکارپور، از سرکار اشرف شده، از طرف سرکار اشرف، شما حاکم خواهید (۳)

(۱) ک: لدو کانه [؟]. (۲) الف: شدن. (۳) ک: خواهند شد.

شد. و گر از امیران گردیده هم مالک میباشید!

با وصف این همه صدور دستخطها هرگز فرزند شما، به پیشگاه اشرف نیامده، و خود را بالشرک امیران خیرپور ملحق نموده، بدست خود خود را هلاک نموده. سرکار عمداً فرزند شما را نه کشته و نه گفته بود، که شما در جنگ بیائید! درین صورت، هیچ عتاب شما، طرف سرکار اشرف نیست، خود کردگی (۱) را علاجی نمی باشد. تقدیر الهی چنین بود. این ترش روئی و تلخ گوئی شما، نسبت بسرکار اشرف از چه روست؟

از آنجا که میر اسمعیل شاه، شخص ذی هوش و دانا بود، سخنان اولیای دولت را راست و برحق دانسته، سربگریبان خاموشی کشیده. بعده از مقدم اولیای دولت در لاژکانه، حقیقت را مفصلاً، بذریعه عریضه، جانب امیران حیدرآباد و موکلان خود عرض نمود.

امیران موصوف هرگاه ازین ماجرا اطلاع یافتند، در ساعت پروانجات، در خصوص تعارف و خدمت گذاری اولیای دوات [و] روانگی جانب حیدرآباد، بسواری کششها بنام مختارکار لاژکانه و دیگر کار داران، بتاکید تمام صادر شدند، که بدان موجب سرکار اشرف تشرف فرمای جانب حیدرآباد گردیده و سید ابراهیم شاه خلف میر اسمعیل شاه، بنا بر خدمتگذاری اولیای

(۱) الف: خود کردنی.

دولت، تا به حیدرآباد نامور گردید (۱).

هرگاه اولیای دولت، رونق افزای حیدرآباد شدند، امیران حیدرآباد در تعارف و مهمانداری سرکار اشرف، دقیقه‌ای از دقایق نامرعی نگذاشتند. تا چند روز اولیای دولت در حیدرآباد مکث (۲) پذیر بودند. و درحین شمع افروزی بزم ملاقات با امیران سنده آنچه که شرایط خیر اندیشی و بهبودگی نسبت بامیران مدوح بودند، همه را اولیای دولت بامیران مدوح فهمایش نموده، که سرکار اشرف را از دست خود ندهند، فقط ملک شکارپور و قلعه بهکر بسرکار اشرف واگذارند، که قرب و جوار سرکار، باعث چندین خوبی و بهبودگی ایشانست. و اگر ازین امر چشم پوشی نمودند، و این سخنان سرکار اشرف که محض خیر ایشانست، در گوش سماعت نیاوردند، پس یقین دانند که تمثال خوبی در مرآت مقصود خود نخواهند دید، و دست افسوس و ندامت بر سر حسرت خود خواهند زد.

امیران موصوف دران زمان، از روی مصلحت وقت، بدلاسانی و استمالت اولیای دولت پرداخته التماس نمودند که: بالفعل سرکار اشرف تشرف فرمای لودیانه شوند، که بعد از چند ماه مابین خود صلاح و منجش نموده، نوعیکه مدعای مرکز (۳)

(۱) شاه شجاع نخست در سیون بزیارت لعل شهباز مشرف گردیده،

بعد ازان بتاریخ ۲۹ رمضان ۱۲۵۰ هـ در حیدرآباد برکنار رود

قلیلی در باغ میر زین العابدین نزول کرد [واقعات ۱۰۳].

(۲) ک: مکث. الف: مکث. (۳) الف: مذکور.

خاطر اولیای دولت خواهد بود، در بجا آوری آن شرایط خدمت گذاری، از روی صداقت شعاری بجا آورده خواهد شد.

فی الجمله امیران موصوف، بعد رضا جوئی سرکار اشرف، چیزی تحفه و تحایف و خیام و یک زنجیر فیل و چند هزار روپیه نقد عوض خرچ راه، باولیای دولت داده و نفری خود (۱)، برکاب اولیای دولت مقرر نموده از حدود ملک خود سالماً گذرانیدند، که بقطع منازل از راه جیسل میر (۲) بخیزیت داخل لودیانه گردیده و بشهد ملاقات منسوبان شیرین کام شده، هم آغوش استراحت و آرام گردیدند (۳).

(۱) الف، ج: و معتبری خود.

(۲) الف: جیسیر [؟]. ک: جهلز [؟] صحیح آن جیسل میر است

که در شرق سند واقع است و درج چنین است.

(۳) شاه شجاع گوید که: از راه جیسل میر و بیکانیر، بتاريخ ۱۲ ذیقعد

[۱۲۵۰هـ] به لودیانه رسیدم [واقعات ۱۰۳]. درینجا ست که

شاه شجاع دفتر دوم واقعات خود را ختم کرده و بعد از آن دفتر

سوم را یکنفر محمد حسین تاجر هراتی تکمیل نموده است.

در آخر دفتر دوم شاه شجاع داستان نا کامیهای خود را چنین

نگارش میدهد: "سلاطین با تاج و نگین را ازینگونه واقعات

بسی روداده و ایشان از سفله پروری روزگار، سختی و تعب

نهایت کشیده! قطع نظر از سابقین نظر در لاحقین باید نمود و

بر صفحه احوال ایشان مطالعه باید فرمود، که فرمان فرمای

ایران فتح علی شاه قاجار با وجود شوکت و اقتدار، در گرفتن

هرات، چه هزیمتها که ندیده، چه مشقتها که نکشیده....

[بقیه بر پاورقی صفحه ۳۵۵]

(بقیه حاشیه صفحه ۳۵۳)

بندگان ما را از هزیمت لشکر و سفله پروری سپهر اخضر و سختی و تعب سفر، چندان باک و خطر نبوده و نیست، اما ازینجهت غمناک بل سینه چاکیم، که از نهایت اهتمام گلبن امید را زینت افروز گلستان جهان ساختیم، ولی تماشایش نکردیم و نشو و نمایش ندیدیم..... آنقدر زحمت و مشقت و محنت و مؤنت در جمع آوری لشکر و فراهمی سامان جنگ و سفر بکار بردیم... هیچ بکار نیامد... امید این نیازمند بجناب کبریائی دراز است... بینیم چها کند:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید. « [واقعات ۱۰۳]

شاه شجاع بلاشک در سلاطین سدوزائی بعد از احمد شاه، مرد

داعیه طلب، فاضل و زحمتکش بلاد همتی بود. از لودیانه تا هرات

بارها تاخت، جنگید، باخت، برد. بیابانهای خراسان و هند را بارها

در نوردید. سالها سفر کرد. کبرورها روپیه گرفت و داد.

با حکمرانان همسایه نیز در آویخت و ساخت، و بالاخر سر خود را

در راه جهاننداری داد. ولی هزار افسوس! که این همه استعداد

در راه خانه جنگی بر باد رفت، و بدرد کشور نخورد! اگر

دودمانهای معظم بارکزائی و سدوزائی را باهم اتفاق بودی و

بر سرامت و سلطنت باهم نچنگیدی، نبوغ و استعداد وزیر

فتح خان و برادرانش و هم شاه شجاع بسود کشور صرف شدی.

و آن کاخ عظیمی که احمد شاه ابدالی بنا نهاده بود سرنگون

نیفتادی! [ح].

در بیان فرستادن وکلای امنای دولت، پیش امیران سنده

معه دستخط مبارک و استدعا کردن از ملک شکارپور و قلعه
بهکر و جواب صاف دادن امیران مذکور، و مایوس شدن شاه

مانی قلم زرین رقم، که نقاش کشور چین سخنوریست،
نقش این مدعا را بر صحیفه بیان چنین نگارش میدهد که:
اولیای دولت در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه [۱۲۳۹] هجری،
نقش این همه سامان جمعیت لشکر و اسباب محاربات، که
برنگ آمیزی تدابیر فرزانه خود تیار نموده بود از کاوش و
سامان کارخانه قضا و قدر [در] جنگ قندهار برباد داده، و
چندین هزار مردم از لشکر، غرق دریای قتل و قتل نموده،
بمرارت و تلخ کامی بسیار، رونق افزای لودیانه گردید.

از آنجا که باده دولت و سلطنت را درد سر و خمار بسیار
است، اولیای دولت با وجود این همه درد سربها، با آنهم دست
آرزو از گریبان معشوقه سلطنت کوتاه نساخته، بیش از پیش،
شایق اتصال معشوقه سلطنت، و شب و روز مجنون وار صحرا
نورد خیال تمشق جمال لیلی سلطنت خراسان بوده، خسرو
آرزویش مانند فرهاد، جان شیرین میداد.
بعد از دو سه سال در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک

[۱۲۵۱] هجری، وکلای خود را معه دستخط مبارک اعلی،
جانب امیران حیدرآباد فرستاد و مضمون دستخط مبارک همین بود
که: "آن عالیجاهان، عهد انجام با سرکار اشرف نموده بودند،
که مابین خود صلاح و مشورت نموده، بعد از چند ماه، سرکار
اشرف را خواهیم طلبانید. آنرا مدت سه سال گذشته، که
هنوز مشورت و صلاح آن عالیجاهان با تمام نمی رسد. عجب
مشورتی است! که انتهائی ندارد، و سرکار اشرف، آن عالیجاهان
را خلاصه از اخلاص کیشان و خیر اندیشان دانسته مراسم
خوبی و بهبودگی آن عالیجاهان از همه جهات ملحوظ خاطر
سرکار اشرف میباشد، نمی خواهم که شیرازه مجموعه
ریاست سنده آن عالیجاهان از انتظام افتد. و آن عالیجاهان از
انقلاب روزگار و دوست و دشمن خبری ندارند، و در خواب
غفلت رفته اند. وقتی که بالش از زیر سر ایشان کشیدند،
و سر ایشان بزمین خورده، همانوقت چشم باز نموده، اینطرف
و آنطرف [خواهند] دید، که بالش از سرم که برده؟ آنوقت
خواهند دانست، که چه نحو صورت دارد. از آنجا که قرب و
جوار سرکار اشرف، برای آن عالیجاهان بالش سر استراحت است،
و از معاندان هر که باشد، از گزند آن در امان و آرام خواهند
بود. و در صورت بودن سرکار اشرف اعلی، به همسایگی آن
عالیجاهان، هیچکس از معاندان، هوس ملک سنده نخواهد کرد.
بلکه روز بروز گلزار ریاست سنده، در نشو و نما و طراوت افزای
ابدی خواهد بود. قلعه بهکر و چهار دیوار شکارپور، چندان

ملک زرخیز نیست. قلعه بهکر محل اقامت اهل حرم محترم سرکار اشرف خواهد شد، و شکارپور خرج خوان سرکار اشرف است. نمی دانم که چه بدبختی و ادبازی است، که درین امر، دل بستگی آن عالیجاهان نمی شود. هر گاه [مجوز] این معنی در نظر آن عالیجاهان، امر محل و دشوار بنظر می آید، خود دانند، لیکن یاد دارند که پنجره پیش خواه پس، دست افسوس چون مگس به خس مالیده، بر سر ندامت خود خواهند زد:

من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال"

امیران موصوف با وصف این همه نوشتجات و فهمایش اولیای دولت، از بس باد غرور حیدرآباد، سخنان سرکار اشرف، چون باد دانسته، در گوش نصیحت نبوش خود نیاورده و در جواب دستخط، مضمون حمله وری و نیرنگ نوشته، و وکیل را بسخنان تملق و شیرین، خوش ساخته مرخص و از پیش خود روانه نمودند.

-۵۴-

در بیان مایوس شدن اولیای دولت از امیران سنده و سازش نمودن با سرکار انگلیسه بهادر، و رفتن اسکندر (۱)

برنس صاحب بجانب خراسان

شاه قلم زرین رقم، که صدر نشین اورنگ سخنوریست، در انتظام مهام این مدعا چنین می پردازد که: هر گاه وکلای امنای دولت، از امیران سنده باز آمده، و از عرایض امیران مذکور، مضمون یاس سرکار اشرف [را] معلوم شده، درین صورت اولیای دولت، بسیار افسوس خورده گفت: [ع] "حیف دانا مردن و صد (۲) حیف نادان زیستن" از آنجا که بر اولیای دولت ناگوار بود، که باستمداد و استظهار سرکار انگلیسه بهادر، تسخیر ولایت خراسان نمایند و بر طبق مضمون:

رفتن بپای مردی همسایه در بهشت

حقا که با عقوبت دوزخ برابر است

چون از هر طرف از طایفه اهل اسلام، امید منقطع نمود، بعد لچار در باب گرفتن ولایت خراسان با اهالیان سرکار انگلیسه بهادر بندوبست نموده: اولاً عالیجاهان اسکندر برنس

(۱) رک: تعلیق نمبر ۳۱.

(۲) الف، ک: صد افسوس.

صاحب بهادر و لیچ (۱) صاحب بهادر و داکتر (۲) صاحب بهادر، بجهت دریافت احوال سنده و خراسان در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و دو [۱۲۵۲] هجری وارد ملک سند و شکارپور شدند. و بامیران سنده ملاقی گردیده، از روی دانش افلاطونی، تمامی دریافت احوال ملک سنده نمودند، و دانستند که اساس اعمار ریاست سنده فقط بر آب و گل است، چندان استحکامی ندارد، بمجرد تحرک باد مخالف، از پای خواهد افتاد.

چند روز صاحبان ممدوح، در شکارپور متوقف بودند، و مردم شکارپور، برای دیدن صاحبان می آمدند. عالیجاه اسکندر برنس صاحب، از خیمه خود بیرون آمده، بمردم از روی تمسخر میگفت که: بیائید، دم و شاخ ما را ببینید! مردم تبسم میکردند. کسانی بصاحب ممدوح میگفتند که: دم شما

(۱) رک: تعلیق نمبر ۳۲.

(۲) دکتر نام شخصی نیست، یکنفر طبیب با این هیئت همراه بود. این وفد بریاست برنس در اواخر نومبر ۱۸۳۹ از طرف گورنر جنرال هند لارد آکلیند برای جریان تجارت دریای سنده و انکشاف اراضی غربی آن مقرر شده بود، که لفتنت رابرت لیچ انجنیر لشکر بمبی و لفتنت جان وڈ عضو بحریه هند و پرسبول دکتر لارڈ ایم - بی، اعضای این وفد بودند. و سنده و افغانستان را تا کابل و بخارا دیدن کردند، و راپرت های مفصلی بر اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نوشتند. شرح این سفر را خود برنس در کتاب یادداشت های کابل طبع لندن ۱۸۴۲ ع در ۳۹۸ صفحه نوشته است.

دراز تا بولایت انگلستان، و شاخ شما در خراسان سر خواهد کشید! صاحب بهادر خنده میکرد.

غرض بعد از چند یوم، صاحبان ممدوح از شکارپور بر آمده، در میان دریا بسواری کشتیها، دریا پیمایش کنان، روانه سمت دیره جات و باغان (۱) گردیدند، و از راه پشاور داخل کابل شدند. در انوقت آوازه روس (۲) گرم بوده. صاحبان ممدوح

(۱) ب: باغبان. الف، ج: مانند متن.

(۲) امیر دوست محمد خان در سنه ۱۲۵۳ هـ ۱۸۳۶ ع برای مقابله رنجیت سنگه از دولت انگلیس و ایران و روس استمداد کرد. دولت روس یکنفر نماینده سیاسی خود ویکویچ را بکابل فرستاد، و لارد آکلیند نایب السلطنه هند سر الکساندر برنس و میجر لیچ و لفتنت وڈ و مستر لارد را بعیث میشن اولین سیاسی و اقتصادی بکابل ارسال داشت. این هیئت سیاسی توسط اعتبار نامه ۵-۱-۱۸۳۷ [۱۲۵۳ هـ] بحضور امیر دوست محمدخان بکابل رسید و با گرمی و احترام پذیرائی شد. [حیات امیر دوست محمدخان، از: مودن لال ۱-۲۵۳ بعد] چون دولت هند برطانوی برای دفاع حملات محتمله روس، در افغانستان شاه دست نشانده خود را می خواستند، بنا بران با شاه شجاع معاهده کرده، او را با قوای خود بر افغانستان سوق دادند، و در ماه نومبر ۱۸۳۸ جنگ اول انگلیس و افغان آغاز شد. شاه شجاع بتاريخ ۱۲ مارچ ۱۸۳۸ معاهده اولین خود را متضمن ۱۴ ماده با رنجیت بسته و اراضی اتک و پشاور را تا خیبر و سند به رنجیت گذاشت. و بعد ازان بتاريخ ۲۵ جولائی ۱۸۳۸ معاهده لاهور در ۱۸ ماده بین شاه شجاع و انگلیس و رنجیت سنگه امضا شد، و اتحاد حربی هر سه دولت را تصدیق کردند [— افغانستان بعد از اسلام — حبیبی]

در کابل سرخوش باده ملاقات سردار فلک اقتدار خورشید
 اشتهار امیر دوست محمد خان گردیدند. و در خصوص انتظام
 سلسله موافقت و اتحاد مابین اولیای دولت شاه شجاع الملک و
 سرکار خالصه سنگه و رفع غبار فتنه و فساد، انواع انواع سخنان
 محبت آمیز و اقسام اقسام کلمات موافقت انگیز، در خدمت امیر
 موصوف، از قانون دانش، در نوا آوردند. لیکن امیر موصوف،
 در گوش سماعت نیاورده، آخر صاحبان ممدوح چون دیدند، که
 امیر ممدوح به هیچ وجه، در مقام سلوک نمی آید. بعده
 بطریق خفا بملاقات امرای عالی مقام و خوانین ذوالاحتشام و روسای
 کابل پرداختند. هر یک را بجای خود، بطمع و توقع معشوقه
 زر که عجب جوهریست فرح بخش! که از دیدن آن طبیعت
 خلق در نشاط، و از شنیدن نغمه چپ چپ آن، سرمایه رفع ملال
 و کدورتست، فریفته نموده و از خود ساخته و مشخص معلوم
 نمودند، که تمامی امرا و روسای کابل، راغب خدمتگذاری
 و جان فشانی اولیای دولت میباشد.

بعد این همه دریافت و بندوبست، عالیجاه اسکندر برنس
 صاحب بهادر، از کابل براه پشاور مراجعت فرمای لودیانه، و
 عالیجاه لیچ صاحب بهادر از کابل در قندهار رسیده، بملاقات
 سردار صاحبان فایز گردیده، و بجهت انتظام امورات مرجوعه
 خود، بخدمت سردار صاحبان مذکور بسیار ساعی شده. لیکن
 بمنزل مدعای مافی الضمیر خود نرسید. و از خدمت سردار صاحبان
 قندهار، رقم مایوسی حاصل نموده، باز بجای خود، با امرای

خوانین قندهار دیده، و دیده هر یک خوانین را چنانچه حاجی خان
 کاکری وغیره را بکحل الجواهر طمع از احمر و ایض منور ساخته،
 و از خود نموده، بخاطر جمع از قندهار برآمده، بقطع منازل،
 داخل قلات گردید.

عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و شوکت دستگاه، شه فرد
 دیوان شجاعت و بهادری، مطلع قصیده همت و دلاوری امیر
 میر محراب خان (۱) براهوی (۲) والی قلات را ملاقات نموده، و
 بوعده مبلغان کثیر، راه تردد افواج انگلیسه بهادر را از ملک
 کچهی و دادهر و شال کوٹ خواستند.

عالیجاه میر ممدوح نیز بطمع جیفه دنیای بیوفا، انجام دادن
 راه، بنا بر عبور لشکر از ملک خود ساخته. از آنجا که صاحبان
 ممدوح بزور بازوی دولت، تمام کارهای مرجوعه خود را انتظام
 داده، و تمام احوال ملک سنده و خراسان دریافت نموده، معاودت
 فرمای شدند. و عالیجاه پاتنجر (۳) صاحب بهادر، در حیدرآباد
 پیش امیران حیدرآباد تشریف آورده [از] قانون فرهنگ و دانش،
 نواهای موافق و مخالف گوشزد امیران ممدوح نموده، و عهد
 انجام ساخته، راه عبور افواج عساکر و سامان از دریا و خشکی
 گرفته، خاطر جمع شدند. از آنجا که امیران سنده و عالیجاه
 میر محراب خان ازین غافل!

(۱) رک: تعاقب نمبر ۲۹.

(۲) الف: بروهوی.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۳۳.

بیت

هر کس که مار را بدهد جا در آستین

باید کشد همیشه، بمرگ خود انتظار

نقل است که: شخصی در عالم خواب دید که: مار سیاه از شکم من عبور نمود. از هراس آن از خواب بیدار گردیده، در قعر چاه فکر و تشویش فرورفت، که مبادا این مار که بر شکم من راه نموده است، روزی زهر در کار وجود نماید. از آنجا که شخصی در عالم خواب فقط مار را دیده بود، تمام عمر بآرام نخفت، چه جائیکه در بیداری ازدها عبور نماید، و مردم هر خاص و عام در آرام باشند، ممکن نیست. چندین عالم خراب و آباد خواهد نمود.

- ۵۵ -

در بیان رفتن لشکر افواج بحر امواج سرکار
انگلیسه بهادر طرف خراسان

باتفاق اولیای دولت و شاهزاده محمد تیمور

اسکندر قلم، که مالک هفت اقلیم سخنوریست، از چشمه حیوان مداد سیه قام، چنین بر ولایت خراسان بیان نگارش میدهد که: هرگاه عالیجاه سکندر برنس صاحب بهادر از کابل مراجعت نموده، داخل لودیانه گردید، تمام صورت حال خراسان به پیشگاه اولیای دولت، از اتفاق امرای خراسان، بیان و گذارش نمود، و در فکر تجهیز سامان و لشکر بنا بر تسخیر ولایت خراسان ساعی شدند.

چنانچه بتاريخ سوم ماه نومبر سنه هژده صد و سی و نه [۱۸۳۹] عیسوی مطابق بیست و پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری مقدسه، افواج سرکار انگلیسه بهادر، از شاه جهان آباد برآمده. هرگاه قطع ثلاث منزل نمودند، از قضای تقدیر رب قدیر، لشکر بیماری هیضه و طاعون، بر حصار وجود افواج عساکر انگلیسه بهادر هجوم و استیلا آورده. چنانچه پانصد نفر از افواج مذکور، درین لطمه طعمه کام. نهنگ اجل گردیدند. مابقی افواج از ترکتاز لشکر اوزبک طاعون رهائی یافته، سالماً داخل فیروز پور شدند، که درین

اِثنا لارد اکلند (۱) بهادر شانزده رجمنٹ (۲)، و دیگر هفتم گورها سرخ پوش، و سوم رساله ترک سواران از گوره و از دویم رساله کالی (۳)، و دیگر سوم رساله (۴) از بیست و دویم پلتن و ششم توپخانه، و دیگر چهارم رساله سکندر صاحب بهادر معه سپه سالار کماندر چیف جنرال فین (۵) صاحب بهادر در مقام

- (۱) رک: تعلیق نمبر ۳۴ .
 (۲) در انگلیسی یک گوره نظامیان مسلح و مجهز است. ک: رجمنٹ.
 (۳) گوره باصطلاح هند لشکریان انگلیسی را گویند یعنی سرخ، و کالا یعنی سیاه لشکریان هندی را میگفتند.
 (۴) رساله اصطلاحاً بمعنی دسته سواران مجهز و مسلح نظامی است.
 (۵) ک، ج: جنرال بستین صاحب [؟]. الف: جرنیل پستین صاحب [؟]
 ولی درینوقت سپه سالار کل هند جنرال فین بود، که امور لشکر کشی افغانستان را بر عهده داشت و بعد ازان قیادت لشکر اندس که بر افغانستان می تاختند، به بارون جان کین کماندر انچیف سپرده شده بود. رک تعلیق نمبر ۳۴.
 مؤلف درینجا اشتباه کرده، زیرا کپتن پوستین Postans در سال ۱۸۴۱ع شکارپور را دیده بود، که گزیتیر سکهر ص ۵۲ راجع به شکارپور شرحی را از او نقل میکند. شاید پوستین مذکور یکی از منصب داران فرعی انگلیس در شکارپور بود، که مؤلف او را سپه سالار شمرده است.

اما یک نفر کاپتین که نام وی پتیسن Pattison بود، نیز درین قشون کشی حضور داشت، که موهن لال از کوئته بمعیت سر الکسندر برنس و مستر سمپسن و همین پتیسن بدربار قلات رفته بود. وی به قوای نیزه دار نمبر ۱۶ تعلق داشت.

[— حیات امیر ۲—۱۸۷]

(بقیه بر آخر صفحه ۳۶۷)

فیروزپور رونق افزای شدند. در این ضمن مهاراجه رنجیت سنگھ

(سلسله پاورقی صفحه ۳۶۶)

شاید مؤلف را با نام این شخص خلط و اشتباه روی داده باشد.

چنین بنظر می آید که مآخذ این فصول کتابتیت بنام تاریخ افغانستان، که بزبان اردو از طرف میر اشرف علی بانی مجمع الاخبار ترتیب و در سنه ۱۲۶۱ هـ ۱۸۴۵ع در بمبئی طبع شده. نویسنده یک حصه این کتاب سید فدا حسین عرف نبی بخش بخاری حیدری جمعدار ترک سواران فوج انگلیس است که در سنه ۱۸۳۹ با لشکر اندس همراه بود، و در تمام این لشکر کشی از فیروزپور تا سنده و کابل شرکت داشت و مشاهدات خود را نوشته و در دهلی بعد از سال ۱۸۴۲ طبع کرده بود. میر اشرف علی عین نوشتهای فدا حسین را گرفته، و بران درباره جنگهای وزیر اکبر خان از روی یک ترجمه اردوی تاریخ منظوم افغانستان [غالباً ظفرنامه ابوالقاسم دهلوی] که شیخ ذوالفقارالدین سجونپوری بار دو کرده بود، و هم از روی اطلاعات جراید ایزاداتی نموده، و تاریخ افغانستان را با احوال سنده در ۳۴ صفحه متوسط چاپ کرد.

امکان دارد، که همین کتاب طبع ۱۸۴۵ع یا خود کتاب فداحسین، حین نوشتن نوای معارک در دست عطا محمد بود، و از روی آن، فصول ما بعد را به فارسی نوشته باشد. زیرا اکثر حوادث و اسمای رجال وغیره درین کتاب مطابق تاریخ افغانستان سابق الذکر است، که همین نام سپه سالار هند هم بصورت مسوخ پستین یا لپتین در ص ۶ همین کتاب طبع شده.

اما کلمه کماندر و کماندر ان چیف انگلیسی درین کتاب در

(بقیه بر آخر صفحه ۳۶۸)

والی لاهور و صاحبزاده کهڑک سنگھ معہ سی ہزار فوج شایستہ و بایستہ مسلح و مکمل خوش (۱) اسپان، خیزان و دوان، برای گلزار ملاقات لارد صاحب بہادر باین لب دریا آمدہ، لنگر انداز آرام شدند۔

بعد ملاقات صاحب ممدوح و معاینہ قواعد پلتن مہاراجہ موصوف، یک یک روپیہ سر نفر، بطریق انعام، بر پلتن مذکور مبدول فرمودہ، ہفت راس اسپان ولایتی خوش رنگ خوش رفتار معہ براق ہای طلا، و یک زنجیر فیل معہ ہودج (۲) مستغرق طلا، و دیگر تحایف نفیسہ، از روی تعارف بصاحب بہادر پیشکش نمودہ۔ صاحب بہادر نیز دو ضرب توپ گنگاجمنی (۳) با مہاراجہ ممدوح عنایت نمودہ۔ بعدہ سپہ سالار کماندر چیف بہادر، پلتن چہارم و دیگر توپخانہ در فیرزیور گذاشتہ، باقی

(سلسلہ پاورقی صفحہ ۳۶۷)

تمام نسخ عموماً کمانیر آمدہ و جمع آن کمانیران ہم استعمال شدہ، و معلوم است کہ مصحف گردیدہ، کہ ما صورت اصل آن را در متن نوشتہ ایم۔ ولی این تصحیف نو نیست، وقتی کہ اثر انگلیس بہ سندہ رسید، کلمات کمانیر و افسر را از کماندر و آفیسر انگلیسی گرفتند، مثلاً در یک پروانہ میان غلام شاہ حکمدار سندہ کہ بتاریخ ۱۸ محرم ۱۷۵۸ ع نوشتہ شدہ ہر دو کلمہ کمانیران و افسران را استعمال کردہ اند [تاریخ سندہ مولانا مہر ۲-۶۵۸]۔

(۱) ک: خویش۔

(۲) یعنی پالکی و کجاوہ فیل بہ طلا آراستہ شدہ [نظام ۳-۱۸۸]

(۳) شرح این کلمہ را در پایان تعلیق ۱۹ بخوانید۔

فوج از پلتن پانزدہم تلنگی (۱) و از پلتن گورہ، و سیزدہم از لعل کورتی (۲) رسالہ رجمنٹ دہم، سی و ہفت پلتن و چہار توپخانہ دو از اسپان و یک از اشتران و یک از گاوان، و دیگر پلاتن از اول و دوم و سوم و چہارم و پنجم شاہی (۳)، و دو ہزار سوارہ از اندرسین صاحب و کرشین صاحب (۴) و دو توپخانہ، معہ بندگان شاہ شجاع الملک، طرف بہاولپور تشریف فرمای شدند۔ و بخشی صاحب بہادر (۵) باتفاق شاہزادہ

(۱) ک: ملنگی [؟] الف: تلنگی۔ تلنگہ و تلنگی نام لشکر ہندی بود، در واقعات و تاریخ فدا حسین ص ۶ ہم تلنگہ است [رک: تعلیق نمبر ۱۹]۔

(۲) لعل کورتی = سرخ قمیص، کہ کرتی سرخ داشتند و در تاریخ فدا حسین نیز چنین است ص ۶۔

(۳) الف: پادشاہی۔

(۴) نامہای این دو منصبدار در کتب دیگر ذکر نشدہ، در کتاب "لور آف دی اندوس" از جنرال سر جارج مکمن طبع لندن ۱۹۳۳ ذکر تمام قوای اندوس و منصبداران آن آمدہ [ص ۵۰] کہ تحت قیادت میجر جنرل سر ولوبی کاتن Willoughby Cotton و لفتننت جنرال سر جان کین Keane بودند۔ در منصبداران فرعی نیز ذکر این دو افسر نیست۔

شاید مقصد همان Cureton باشد کہ ذکرش بعدہم می آید [رک: تعلیق ۳۹] در تاریخ فدا حسین [ص ۷] نیز عنیاً مانند متن است۔

(۵) ک: صاحب لار۔ چنانچہ بعداً می آید، قوماندان این لشکر سرکلود وید بود [رک: تعلیق ۳۵] ج: نجسی صاحب بہادر فدا حسین ص ۷: بخشی وید صاحب۔

محمد تیمور، معه افواج انگلیسه بهادر و هشت پلاتن مهاراجه رنجیت سنگه، روانه دره خبیر (۱) شدند.

وقتیکه صاحبان عالیشان و اولیای دولت، در اضلاع بهاولپور رسیدند، والی بهاولپور اولاً راه سرک خوب صاف تیار ساخته، که آن سر زمین از خس و خاشاک فتنه و فساد سارقین و غارتگران پاک ساخته بود. و دویماً سامان از قسم غله هر اجناس و آرد [خشکه] هزارها خروار و شکر سفید و قند سیاه و روغن زرد و برنج و بیزها و گوسفندان و تخم مرغ و مرغان و غیره هزارها موجود و مهیا کرده بود، که از تحریر خارج است.

افواج سرکار انگلیسه بهادر، هر چیز که می طلبیدند می یافتند. و بقدر دو منزل از بهاولپور، خلف نواب بهاول خان (۲) برای استقبال صاحبان ممدوح رفته، یکصد اشرفی طلا نثار سپه سالار کماندر چیف بهادر نموده. و صاحب [بهادر] ممدوح هم بسیار التفات و مهربانی بر خلف مذکور نموده. چنانچه خلف مذکور، صاحب بهادر را باعزاز و اکرام تمام خدمت کنان آورده داخل بهاولپور نموده. و دو روز آنجا صاحب ممدوح مقام نموده، بعده تشریف فرمای احمد پور (۳) شدند، و از آنجا نیز روانه و رخ نهاد طرف لوهري ملک سنده گردید.

(۱) الف: بخیر [؟].

(۲) ک: بهادر خان [؟] ب: بهاول خان داود پوتره. الف، ج

مانند متن. قدا حسین: فرزند نواب بهاول خان.

(۳) احمد پور بفاصله ۳۳ میل جنوب غربی بهاولپور واقع است.

هر گاه افواج بقطع منازل، در جنگل لوهري رسیدند، بسبب کثرت جنگل راه رفتن گم نموده، مدت یکپاس، صاحبان در جنگل حیران و سرگردان و جامه دران و تلخ کامان می گردیدند تا آنکه شخص سفید ریش، ناگهانی درانجا پیدا گردید، خضر وار هادی (۱) راه آنها شده، که برهبری او افواج آمده، و منزل انداز لوهري شدند، و بر کنار دریا خیامهای گلگون، مضرب ساخته فروکش شدند.

عالیجاه اسکندر برنس صاحب لارد، پیش از ورود افواج، در خیر پور رسیده، به عالیجاه میر رستم خان والی خیر پور ملاقات نموده. و از روی فراست افلاطونی و حکمت لقمانی، میر موصوف را بدام محبت (۲) و اخلاص خود آورده، و عهد انجام موثق (۳) ساخته، راه عبور افواج از قلعه بهکر خواستند، و هم اجازت جسر از قلعه بهکر از میر ممدوح گرفتند.

اگرچه صاحبان عالیشان از ساختن جسر بر دریا (۴) چندین

(۱) استعمار یون هوشیار، مطابق عقاید مردم، چنین اقواها را نشر میکردند، تا نیروی نظامی خود را موید من الله نیز وا نمود کنند، ورنه اطراف لوهري نه آتقدر جنگل غلو دارد که لشکری عظیم دران گم شود، و نه خضر برهنمائی آنها آمده بود! فقط هوشیاری و نیروی نظامی و پولی، خضر راه ایشان بود!!! این داستان عیناً از تاریخ قدا حسین [ص ۹] گرفته شده.

(۲) ک: صحبت [؟].

(۳) ک: موفق [؟].

(۴) این کلمه در ک خوانده نمی شود مغشوش است.

مدعاها در نظر داشتند: یکی آنکه بر هر خاص و عام تا به خراسان معلوم گردد، که اینقدر افواجهای لشکر از هندوستان و بمبئی (۱) آمده اند، که بدون جسر، عبور آنها متعذر است. دویماً صانع حکمت افلاطونی خود، و اسراف زر (۲) بی شمار بسبب ساختن جسر، که گاهی بر دریای سنده که منجر هفت دریاست، اتفاق جسر نیفتاده، که هر کس دیده، عبرت پذیر می گردیدند.

في الحقیقه این چنین جسر نه افلاطون بسته و نه ارسطو! عجب کار نمایان کار کرده بودند، که عقل افلاطون نشان، از دیدن آن حیران، و فهم ارسطو طبعان از مشاهده صنعت آن سرگردان (۳)! سوماً: صاحبان عالیشان را اراده تسخیر قلعه (م) بهکر ملحوظ خاطر بود. و امیران خیرپور از شعبده بازی فلک نیرنگ باز غافل بودند که در پس پرده چه لعبت بازی (۵) است! و عالیجاه لیچ صاحب بهادر در شکارپور، جمع آوری

(۱) بجای کلمه بمبئی در ک نقاط گذاشته اند.

(۲) ک: و اطراف از بی شمار سبب [؟]

(۳) این لشکر که بمناسبت گذشتن بر پل دریای سنده به "لشکر اندس" شهرت یافت، بتاريخ ۱۰ دسمبر ۱۸۳۸ ع از فیروزپور حرکت کرد. و در ۲۰ ماه جنوری ۱۸۳۹ به روهري رسید. پل مذکور را کپتان تامسن و انجیران بنگال ساختند. و عساکر بتاريخ ۳ فروری ۱۸۳۹ بران عبور نمودند. [عروج بارکزیان ص ۱۷۰]

(م) الف: قلعه نو بهکر.

(۵) ک: در پس پرده در چه لعبت بازیست. الف: در پس پرده چه بازیست.

سرسات و سامان ساختن کجاوها و صندوقها و غیره می پرداخت. و برای نزول افواج عساکر، بیرون دروازه هزاری و هاتی (۱) شکارپور، طرف مشرق، متصل ناله رایس واه (۲) جنگل شگافیها کنانیده، در عرصه دو گروه میدان صاف مثل کف دست ساختند. و مبلغان زر مانند بارش باران می باریدند، هر که اینچنین زر افشانی میدید محو حیرت میشدند.

بعد از ملت معدوده، (م) اولیای دولت و عالیجاه ولیم مکناتن (م) صاحب بهادر، معه افواج و توپخانه، در حدود امیران خیرپور تشریف فرما شدند. عالیجاه میرزنگی خان و فتح محمد خان غوری از امیران خیرپور، برای استقبال اولیای دولت و صاحب ممدوح معه تحایف (۵) نفیسه مامور گردید، که در مکان عالی (۶) و آهن، تشریف (۷) استیلام اولیای دولت، بملاقات ولیم مکناتن صاحب بهادر مشرف و مسرور گردیده،

(۱) ک: هزاری دهاتی [؟]. الف: مانند متن. شهر شکارپور هشت دروازه داشت، از جمله آن دروازه هزاری و دروازه هاتی مشهور بودند [گزیتیر سنده ۷۹۱].

(۲) ک، ج: ناله بس واه [؟] الف: ناله رایس واه. شهر شکارپور از دریای سند دو نهر بزرگ دارد، که در جنوب آن نهر چوتا بیگاری و در شمال آن رایس واه جاریست [گزیتیر سنده ۷۸۷].

(۳) الف: معهوده.

(م) الف: مکناتن [؟]. ولی مکناتن صحیح است [رک: تعلیق ۳۵].

(۵) ک: تحالف [؟].

(۶) الف: عالی. (۷) ک: تشریف. الف: تشریف.

و تحایفِ نفیسه نظر گذار نمودند، و در بجا آوری خدمات حاضر بودند. تا آنکه اولیای دولت و صاحب ممدوح معه افواج از گذر سعیدپور (۱)، عبور دریا نموده، بتاريخ هفتم ماه ذیقعد (۲) سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری (۳)، رونق افزای شکارپور گردیدند.

و سپه سالار کماندر چیف بهادر و غیره صاحبان واقعه لوهري بر لب دریا، منزل انداز بود، و تماشای امواج نشاط دریا می نمودند. و عالیجاه میر رستم خان والی خیرپور، در مکان ببرلوی که از لوهري فاصله چهار کروه دارد، معه لشکر بلوچان جلادت نشان منزل انداز بود. از آنجا که لفتنت لارد صاحب بهادر، که دانای زمانه، و در جلادت و بهادری یگانه بود، معه دو کس سرداران و پنجاه سوار جرار، جانب میر موصوف تشریف فرما گردیده، علی الصباح میر ممدوح را از خواب غفلت بیدار ساخته، و آب سرد محبت را بر چشمان خمار الوده او زده، هوشیار نمودند، و از چرب زبانی روغن بلسان (م) بر سراپای اعضای میر موصوف مالیده، او را بهمراه خود گرفته، داخل لشکر فوج خود گردید.

کماندر چیف صاحب بهادر، بوقت سحر، تمام فوج را مسلح و مکمل ساخته و مانند قواعد صف بسته ایستاده کرده بود. و بعد از شمع افروزی ملاقات، خلوتکده ضمیر میر صاحب ممدوح

- (۱) ب: سید پور.
(۲) در "واقعات" شهر ذیحجه است.
(۳) ب: ۱۲۵۳ [؟].
(م) ک: روغن لسان.

را بانوار سخنان شیرین و رنگین منور و مسرور ساخته، بمیر موصوف فرمود: که فوج دریا موج را ملاحظه فرمایند، که چه امواج میزند!

تا مدت یکپاس بازار صحبت مابین خود گرم نموده، بعده میر مذکور را سالمی در لشکر خودش رسانیدند، و آنچه که جواهر استعدادش بود، صاحبان ممدوح همه را دریافت نمودند، و در میزان دانش خود سنجیدند. بعد از دو پاس صاحبان لقمان حکمت و افلاطون صفت، قلعه بهکر را خالی از لشکر امیران دیده، دیده تسخیر بران کشاده و دو ضرب توپ و چهار کشتیبان (۱) بر کشتیها راکب نموده، مامور قلعه مذکور نمودند، که از دریا عبور کرده، داخل قلعه بهکر شدند. و علم و نشانها بر برجهای قلعه منصوب نموده، طنبور سرور و فتح و فیروزی در نوا آوردند، و قلعه را محل (۲) خواند و سامان مقرر نمودند.

امیران خیرپور در صورت گرفتن قلعه بهکر، صورت مایوسی و ملال در آئینه خاطر خود دیده، چون قلعی (۳) در پیچ و تاب آمده، لیکن بجز سوختن و ساختن، دیگر چاره کار خود ندیده. و صاحبان فرنگ (م) از روی کمال دانش افلاطونی، زود غبار مایوسی میر صاحب ممدوح بعطای یک لک روپیه به عالیجاه

- (۱) الف: کتان [؟].
(۲) در ک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند.
(۳) الف: قلعه.
(م) الف: فرهنگ.

فتح محمد خان غوری وزیر میر رستم خان از مرآت خاطر بر طرف نمودند، و بسبب مهم خراسان بدلجوئی میرمدوح پرداخته و از خود راضی و رضامند نمودند (۱).

-۵۶-

در بیان آمدن لشکر سرکار انگلیسه بهادر از بمبئی

و شورش فساد نمودن بلوچان، و غارت نمودن چهاونی (۱)

و رفتن فوج طرف قندهار و تسخیر قندهار

ضیغم قلم شجاعت رقم، در پیشه این مدعا چنین صید سر پنجه بیان مینماید که: در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری، هرگاه صاحبان عالیشان، هر یک سر جان کین صاحب (۲) بهادر و جنرل ویلشائر صاحب (۳) و آنرم صاحب (۴) بهادر و غیره صاحبان معه افواج بحرامواج سواره و پلاتن گوره و تلنگه (۵) و توپخانه، از کراچی بندر برآمده داخل تهته نگر (۶) شدند. درین اثنا عالیجاه میر

(۱) چهاونی = قرارگاه لشکر منظم. (۲) الف، ج: لکن، که صحیح

آن کین Keane است. (۳) الف: ایلد شار. ب، ج: پلاشار. ک: ایلاشار که صحیح آن ویلشائر Willshire است.

[رک: تعلیق ۳۶]

(۴) رک: تعلیق نمبر ۳۶. (۵) ک: تینکه [۹] که مطابق

الف و واقعات و ب و ج، تلنگه صحیح است، که نام یک دسته نظامی بود. [رک: تعلیق ۱۹] (۶) ک: تهته [؟] ولی قرار ج تهته شهر معروف تاریخی است در ۵۰ میلی شرقی کراچی که مردم آنرا نگر تهته هم گویند، و در عرض ۲۴ درجه و ۴۴ ثانیه شمالی و طول ۶۸ درجه شرقی، بارتفاع ۳۹ فت از سطح بحر کاین است [گزیتیر سند ۸۳۷]

(۱) محمدحسین هروی در دفتر سوم "واقعات شاه شجاع" می نویسد که: میران سند در اوایل این وقایع، خیال مقابله داشتند، ولی چون دیدند که عساکر انگلیسی از بر و بحر بر سنده فرود آمده اند، ناچار به صلح و آشتی پرداختند، و ۲۸ لک روپیه نقد را دادند. قوماندان افواج انگلیس ۱۵ لک روپیه آنرا به رنجیت سنگه رسانیده و سیزده لک را بشاه شجاع سپردند. [واقعات ۱۱۴] اما فدا حسین گوید [ص ۱۲۳] که در همین اوقات در جراید نوشته شد، که امیر حیدرآباد ۲۲ لک روپیه را گرفته و به انگلیس راه داد.

شیر محمد خان جمع آوری لشکر بلوچان نموده، مستعد بمقابله و مجادله گردیدند. و عالیجاهان امیران میر صویدار خان و میر میر محمد خان (۱) نیز بهمراه میر شیر محمد خان در این [امر] هم مصلحت و رفیق بودند. و اینقدر لشکر بلوچان جمع شده بود (۲)، که از تعداد شمار خارج بود، و دم بدم طبل الحرب الحرب (۳) می نواختند، و آنچه که گدام در چهاؤنی سرکار انگلیسه بهادر افتاده بود، همه را باوچان به یغما بردند (۴). در صورت این هنگامه آرائی، رویکار (۵) روزگار دگرگون گشته و در ملک سنده تفرقه واقع گردیده. عالیجاه ولیم مکناتن صاحب بهادر، که در شکارپور باتفاق اولیای دولت تشریف داشت، بدریافت این رویکار (۵)، نهایت اندیشه ناک و در

(۱) در الف، ج، ک مانند متن است. در ب میر نور محمد خان است. چون میر نور محمد خان امیر حیدرآباد طرفدار این حمله نبود، و بسعی او شورش خاموش گردیده، بنا بران صورت متن صحیح خواهد بود، که میر محمد خان دران دست داشت.

[رک: تعلیق ۶]

(۲) الف: جمع شدند. (۳) دم بدم محرب محرب مینواختند. (۴) این قرارگاه نظامی انگلیس در سه میلی حیدرآباد برکنار دریا واقع بود، و بتاريخ ۱۵ فروری ۱۸۳۳ع تاراج شد. و میجر آترم قوماندان قوای انگلیسی بوسیله کشتی گریخت. [گزیتیر سنده ۳۸] ظاهراً مولف خلط وقایع کرده، و این واقعه را که چند سال بعد واقع شده بود، بسال ۱۸۳۹ع که ایام لشکر کشی بافغانستان است ربط داده است. (۵) الف: رویکار [؟]

بجر تشویش شناوری می نمود. و در ساعت دیوان جهتمل (۱) را که از طرف میران حیدرآباد بعهدہ نظامت شکارپور مامور بود، بار احضار داده، فهمایش نمود، که سرکار انگلیسه بهادر را مهم خراسان در پیش، و امیران سند را چنین رفتار (۲) نشاید که بافواج سرکار مکتب فتنه و فساد می شوند. والا اول همین مهم سند است، هر چه بادا باد! خود تماشا خواهند دید. و حکم روانگی سپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر، و اسکندر برنس صاحب بهادر وغیره صاحبان که بآن لب دریا در لوهری دایر بودند، طرف حیدرآباد [امر]، داده. دیوان (۳) مذکور بعد فهمایش جناب مکناتن صاحب بهادر، در ساعت همین کیفیت را برای امیران حیدرآباد بذریعه عریضه مشروحاً نوشته، جلد تر از راه دریا در میان کشتی خورد، بدست معتبری خود فرستاد.

از آنجا که میر نور محمد خان که باری نور فراست و دانائی در چشم عاقبت بین خود داشت، در عین ظلمت فساد، نور مصالحه روشن (۴) ساخته، میر شیر محمد خان [را] مانع گردید، بلکه از خود چیزی مبالغان بعالیجاه میر شیر محمد خان مدارا نموده، رفع این شور و فساد نمود. و مبلغ بیست و چهار لک (۵) روپیه

(۱) الف: چیته مل - سندی = چیتمل.

(۲) الف: روش.

(۳) دیوان اصطلاحاً بطور لقب اعزازی هندوان استعمال شده، مثل لالا.

(۴) ک: روش ساخته.

(۵) الف: بیست چهل لک روپیه. ب: سی لک روپیه. ج: ک:

مانند متن.

عوض غارت گدام جهانوی در سرکار انگلیسه بهادر داده، صاحبان عالیشان را از خود ممنون و رضامند ساخته. و سپه سالار و غیره صاحبان هرگاه از لوهري چند منزل رفته، در مکان هاله کندي (۱) داخل شدند، در این اثنا خبر مصالحه^۱ میر شیر محمد خان و صاحبان عالیشان رسیده، بعده سپه سالار و غیره صاحبان از هاله کندي معاودت نموده، وارد لوهري، و از جسردریا عبور نموده، داخل شکارپور شدند.

صاحبان دیگر هر یک جنرال ویلشائیر (۲) صاحب بهادر و سرجان کین (۳) صاحب بهادر و آترم صاحب بهادر و غیره صاحبان از احاطه بمبئی (۴) بجمعیت لشکر و سامان محاربه از راه سیوستان داخل لاژکانه شدند. و از انجا از راه جهل (۵) و طنبو، روانه خراسان. و سرکار اشرف و عالیجاه ولیم مکناتن صاحب بهادر و سپه سالار کماندر چیف صاحب بهادر و اسکندر برنس صاحب بهادر و غیره صاحبان از شکارپور معه^۲ عساکر و

- (۱) یکی از مربوطات حیدرآباد است که بمساحت ۲۵۰۰ میل مربع در شمال آن واقع و مرکز آن هالا، شمالاً از شهر حیدرآباد ۳۵ میل فاصله دارد. ج: مکان لوهري هاله کندي [؟].
- (۲) ک: ایلد شار. الف: ایلاشار [رک: تعلیق ۳۶].
- (۳) الف: سرجان لیکن. ک: سرجان لکن. ب: سرجان کین [رک: تعلیق ۳۶].
- (۴) در رک بجای این کلمه نقاط گذاشته اند.
- (۵) الف، ک: جهل و طنبور [؟] اما جهل در سرزمین کچهی واقع و مسکن بلوچ مگسی و لاشاریست، و تنبو نیز در کچهی مسکن قوم عمرانی بلوچست. [تاریخ بلوچستان ۳۱۳-۳۱۵].

آلات محاربات، تشریف فرمای خراسان گردیدند.

وقتیکه افواج عساکر نزدیک خانگهر (۱) رسیدند، از قلعه مذکور تفنگ صدا نموده و گوله بجان سپه دار کمپنی دویم خورده، آواره^۳ دشت هلاک شده. بعد عالیجاه پوستن (۲) صاحب بهادر [؟] خیال گرفتن قلعه مذکور در نظر داشته، معه قدری فوج و چهار ضرب توپ رخ نهاد قلعه^۴ مذکور شدند، و پنجاه گوله توپ زدند، و هشت نفر از بلوچان در قلعه جان بجان آفرین دادند، و شش نفر از توپخانه آوازه^۵ موت شنیدند.

هرگاه دروازه^۶ قلعه^۷ مذکور شکسته شد، لشکر سرکار انگلیسه بهادر جلوه ریز گردیده، قلعه را از دست بلوچان فتح نمودند، و شب در انجا مقام گرفته، بوقت صبح از انجا افواج نصرت امواج کوچ کرده، و چهارده گروه منزل سخت، از دشت دهشت انگیز طی نمودند، در گهڑی خان محمد عمرانی (۳) منزل انداز شدند. و در انجا قدری آب بدست افواج آمده، که رفع یک تعطش^۸ (۴) سپاه گردیده، و شتران و اسپان و غیره حیوانات را همچین، لجام تشنگی و مهار تعطش^۹ در دهان و بینی بوده، هرگز لب را بآب تر نکردند. صبح از انجا نقل.

- (۱) خان گڑه = همین جیکب آباد کنونیست.
- (۲) تاریخ قداحسین ۱۴: پوسین صاحب و برویصاحب سر کردگان همان لشکر.
- (۳) عمرانی = یکی از قبایل بلوچ است که در منجوتی سرزمین کچهی سکونت دارند [تاریخ بلوچستان ۵۳].
- (۴) تعطش = تشنگی.

منزل نموده، داخل مقام شاه پوره (۱) شدند، و درانجا بسبب کثرت ماء، آسایش افواج و دواب بخوبی صورت گرفت. و ازانجا نیز کوچ افواج گردیده، در مکان فلیجی (۲) فروکش شدند. و بجار خان ڈوبکي (۳) که مالک مکان مذکور بود، از خوف عساکر، فراری گردید، و در کوهستان (۴) رفته جاي گرفت.

صبح از مکان مذکور کوچ نموده، داخل مکان لهری (۵) شدند، و درانجا آب و دانه، بھر کس سپاه رسید. و بلوچ خان که رئیس آن ملک بود پیش آمده، بملاقات صاحبان جلیل القدر خوشوقت گردیده، افواج یک مقام (۶) درانجا نموده. باز برهبري بلوچ خان، روانه دادھر (۷)، و از ملک سیوی (۸) بآرام

(۱) شاه پوره در حدود سی میلی شمال جیکب آباد واقع است.

(۲) ج، ک: فھلجی. الف: فلیجی. فلیجی در چتر ۵۰ میلی شمال جیکب آباد است.

(۳) ک: دونبگی [؟] الف: ڈوبکي. که صحیح آن ڈوبکي نام قبیله ایست از بلوچ ساکنان لاهڑی [تاریخ بلوچستان ۳۱۱].

(۴) کوهستان = سرزمین تپه زار شمالی سیون که طول آن شمالاً و جنوباً ۶۰ میل و عرضش شرقاً و غرباً ۵۰ میل است. و بین سند و بلوچستان افتاده [گزیئر سند ۴۴۴].

(۵) لاهڑی در شمال فلیجی بمفاصله ۲۴ میل و در جنوب شرق سیوی ۳۲ میل واقع است.

(۶) الف: یک مکان.

(۷) ڈاڈھر = در ده میلی غربی سیوی.

(۸) این همان سیوستان تاریخی است، که بمفاصله ۳۰ میلی جنوب دره بولان واقع است.

تمام گذر کرده، داخل دادھر شدند. لیکن مابین راه از زد و بُرد بلوچان، بسیار تکلیف بافواج رسیده، که از تحریر و تقریر خارجست، هر که ماند ماند هر که رفت رفت.

لیکن صاحبان عالیشان، از دشت جهنم آسا، به تجویزی آب و دانه و گیاه بر شتران بار نموده، اندک اندک فوج، ازان دشت برآمده، داخل دادھر شدند. چند ایام درانجا مقام نموده، اسباب و سرسات از هر قسم غله و همیشه (۱) و گیاه گرفته داخل دره بولان (۲) شدند.

هر طرف کوهسار (۳) آسمان سای و نشیب و فراز و سنگھای بی شمار (۴)! افواج مذکور دیده حیران ماندند. و

(۱) ک: غله و یا مهمه. الف: مانند متن. همیشه بمعنی چوب سوختنی است.

(۲) دره بولان = در ۴۱ میلی جنوب کویته.

(۳) الف: کوههای آسمان سا و پشت فراز.

(۴) درینجا در نسخه ب مطلبی است که در ک، الف، ج نیست:

”عالیچاه میر محراب خان براهوی والی قلات نیز سازش نموده مبلغ یک لکھ روپیه بخان موصوف دادنی کردند، چنانچه چهل هزار روپیه بخان مشار^۳ الیه رسانیده دادند“ اما محمد حسین هروی می نگارد: ”که شاه شجاع بعد از حرکت شکارپور به محراب خان خط نوشت که بحضور آید، ولی محراب خان عذر پیش آورده معتمدان خود را فرستاد، و منع رهزنی و غارت بلوچان را نیز نتوانست نمود. و بنا بران لشکریان بمبئی انگلیسی بعد (بقیه بر آخر صفحه ۳۸۴)

بلوچان کوهستان از تاخت و تاراج افواج، قصوري نکردند. هزاران قسم اسباب و شتران و اسپان و فیلان، بسبب بار برداري باسقاط رسیدند. و بسیاری مردمان لشکر، از ماندگی راه، از دست بلوچان ضایع شدند. و غلات و اسباب بسیار از لشکریان بدست بلوچان راهزنان افتادند.

في الجملة بهزار محنت و [صد] هزار مشقت، ذلیل و خوار، بعد از یکماه داخل شال کوٹ (۱) گردیدند. بعد مدت یکماه بر کوتل (۲) رسیدند. و بسبب عدم موجودي سرسات، تنگی و

(بقیه حاشیه ۳۸۳)

از جنگ افغانستان در حین بازگشت، سرزمین محراب خان را غارت نموده و بملک و اولادش تباهی رسانیدند [دفتر سوم واقعات ۱۱۳]. موهن لال که خودش درین مذاکرات حاضر بود مینویسد که: "من با سرالکسندر برنس و کاپیتان پاتیسن و سیمپسن بقلات رفتیم و بوسیله نواب ملا محمد حسن وزیر و سید محمد شریف با محراب خان ملاقات کردیم. وی برای حفاظت راه بولان و معاهده با انگلیس سالانه دو لک روپیه خواست و من تقدماً دو هزار روپیه باو دادم. ولی چون محراب خان با صداقت و خلوص پیش نیامد، الکسندر برنس از قلات واپس رفت، در حالیکه مردم برومی فراهم آمده و اراده کشتن هیئت ما را داشتند. بدینصورت همکاری مخلصانه محراب خان میسر نشد" [حیات امیر دوست محمد خان ۱۸۷-۲ بعد].

(۱) شالکوٹ = کویتة حالیه.

(۲) مقصد کوتل معروف کُوزُک است، که بارتفاع ۷۸۰۰ فوت در حدود شصت میلی شمال غربی کویتة افتاده و راه معروف قندهار است و تونل راه آهن آن هم مشهور است.

عسرت گذران بحدی شده، که یک آثار (۱) آرد خشکه سري سپاهی مقرر شده، و باقی لشکر یکپاوه آرد خشکه میدادند. و دیگر به لشکر از سرکار همین انجام شده، که عوض کمی آرد، درم نقد بموجب نرخ روز مره، ماه بماه از سرکار عنایت خواهد شد.

و از چاري (۲) کوتل، گذشتن عساکر و سامان نهایت مشکل بود. و صاحبان عالیشان، دو ماه پیش ازین دو ضرب توپ و هزارها خروار باروت، بر کوتل جهت صفای راه فرستاده بودند، که بهزار شدت، راه یک توپ بر کوتل کوه، درست نموده بودند.

آخر صاحبان بهادر، رسن ها با توپ بسته، یک یک توپ را بزور بازوی همت خود کشیده، از کوتل کوه گذرانیدند، و دیگر اسباب و سامان نیز علی هذاالقیاس از کوه مذکور گذرانیدند. لیکن در این صدمه هزارها شتران و اسپان و گاوان، بسبب ماندگی راه برباد فنا رفتند. باوجود این همه بندوبست، سامان لشکریان اکثر بغارت رفته، و بسیاری آذمان از ماندگی و نایابی آب و نان هلاک شدند.

سه شباروز، تمام فوج، دران دره بی آب و نان ماندند، و نحوهی حالت بود که نیم آثار آرد، بمقابله یک روپیه بدست نمی آمد. بعد از اندک فرصت، همان نیم آثار آرد هم نا پیدا گردید،

(۳) آثار = غلط مشهور جمع سیر است.

(۴) چاري = قله دشوار گذار کوتل.

بمقابله پنجرویه یک آثار آرد پیدا نمی شد.

مدت سه روز دران مقام دوزخ انجام، توقف افواج گردیده. بروز چهارم بهزار خرابی و خواری و رسوائی ازانجا کوچ نموده، بیک نهر آب منزل انداز شدند و ازانجا نیز کوچ کرده، برجوی آب دیگر فروکش شدند.

درین اثنا خبر محقق رسید که: سردار کهندل خان والی قندهار، معه جمعیت لشکر از قندهار برآمده، زیر کوه قیام نموده است، و سر نهر آب را که طرف لشکر سرکار انگلیسه بهادر منجر بود مسدود کرده است. و اراده شبخون دارد. بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر، لشکر سرکار انگلیسه بهادر، سراسیمه و مضطرب حال گردیده. صاحبان عالیشان افواج [را] چنین انتظام دادند، که اتواب را هر چهار طرف لشکر خود نصب ساخته، تمام فوج را در میان گرفتند. گویا قلعه فوج بنا کردند (۱)، و تمام شب فوج تیار و مسلح مانده، و فتیلهای اتواب روشن. و بسبب مسدودی نهر آب، بسیار شدت و سختی، بافواج مذکور روی داد.

اگر چه قدری آب بدست افواج بود، لیکن تمام بدبوی و گنده و چرکین! که در میان آن جانوران مرده افتاده بودند، هر که از افواج، آب ازان می نوشیدند بدرد شکم مبتلا میگرددند، شکم (۲) آنها جاری می شد. درانجا دو روز آب بافواج

(۱) الف: گردیده.

(۲) الف: و اطلاق از شکم.

بدست نیامده، ازین جهت، آدمان لشکر و اسپان و شتران و گاو، نزدیک هلاک رسیدند، و از بی آبی مانند بید بر خود میلرزیدند.

آخر برهمنونی یک شخص واقف کار، بشرط اخذ انعام و افره، هنگام شب یک جمعدار و دو حوالدار و دو نایب (۲) و بیست نفر سوار و سی نفر عمله دار، برای بریدن بند نهر مامور شدند، که درانجا رسیده، بند را قطع ساخته، آب را طرف لشکر جاری نمودند. چنانچه بوقت نصف شب، آب حیات در لشکر سرکار انگلیسه بهادر رسید، گویا جان رفته باز بجان آمده. مردم لشکر آب را دیده [و دیده] بر آب افتادند. هر که بلا تحاشی آب را نوشید، در ساعت غرق آب ممات گردیدند (۳). هزارها [مردم] لشکر و غیره باین علت پر آفت، طمه طمه کام نهنگ اجل شدند. چون صبح شد، هر آینه چهره پژمرده لشکر تازگی زندگی یافته، و ازان حالت پر ملالت رهائی پذیرفتند. که در همان روز حاجی کا کر شقاوت اثر، نمک بحرام، رانده بیت الحرام، از سالها سال حقوق سردار صاحبان فراموش نموده، بامید نواله پاره (۳)، حریصانه دویده آمده، بحضور صاحبان عالیشان، شرف استیلام حاصل نموده، و سر عجز و نیاز بر آستان نهاده بیان نمود، که سردار کهندل خان معه جمعیت لشکر، برای شبخون و مقابله و مقاتله می آمد، لیکن بعد آمدن من نا امید و

(۱) الف: نایک.

(۲) الف: حمات شد.

(۳) الف: نواله تازه چون سگ دویده آمده.

منصرف (۱) پس خیز معرکه* فرار گردید .

سحرگاه اولیای دولت و صاحبان عالیشان، معه افواج ازانجا کوچ نموده، بطی* شش منزل داخل قندهار شدند، و شهر را خالی دیده، شلک اتواب سلامی نمودند، و طنبور فتح و فیروزی (۲) بناختند . و علدها بر اوج (۳) قلعه* [مذکور] نصب نمودند . و بعد از ده روز یک دکانهچه مثل تخت از گل تیار ساخته، اولیای دولت را بران دکانهچه جلوس داده، تمام فوج اولیای دولت و انگلیسه بهادر تیار کرده، بملاحظه* اولیای دولت آوردند . و اتواب سلامی و تفنگهای مبارک بادی متواتر شلک کردند . و سکه* ضرب مبلغان بنام کمپنی (م) جاری نمودند . و منادی دور دور اولیای دولت و سرکار انگلیسه بهادر، در شهر قندهار گردانیدند .

چون فتح قندهار، باین قسم که مذکور شده، نصیب اولیای دولت و سرکار انگلیسه بهادر گردیده، و سردار (۵) صاحبان قندهار [به] سبب دغابازی حاجی کاکری از مقابله

(۱) الف: و متفرق و پس خیز .

(۲) الف: فیروزی بر مدعی فضل خدا .

(۳) الف: بر بروج قلعه .

(م) مقصد ایست انڈیا کمپنی است .

(۵) ب: بمعنی عیال و اطفال به جمعیت عمله* خود و چند عرابه توپ، عازم ملک ایران تعلقه قاجار شدند .

مایوس، و از قندهار بی مقابله و جنگ، چنگ فرار در نوا آوردند . (۱)

(۱) نام حاجی خان کاکری اصلاً تاج محمد خان بود که درینجا از حضور شاه شجاع به لقب نصیرالدوله نواخته شد . عساکر انگلیسی و شاه شجاع بتاریخ ۱۲ صفر روز یکشنبه ۵۱۲۵۵ بشهر قندهار رسیده و یکروز بعد دران شهر تخت نشینی کرد . و حاجی خان مذکور و حاجی دوست محمد خان اسحاق زئی گرمسیری به پیشکاری او مقرر شدند، و دولک مالیه اضافی را به مردم بخشید . ازینجا کپتان دارکی بدربار کامران بهرات فرستاده شد، و مبلغی ۵۰۰ بنام تعمیر قلعه* هرات بکامران ارسال گردید . [عروج بارکزائی ۱۷۱ و واقعات ۱۱۶] موهن لال تاریخ تخت نشینی شاه شجاع را بر تخت قندهار ۲۵-۱۸۳۹ می نویسد، و گوید که میجر تاد بدربار هرات فرستاده شد . [حیات امیر ۲-۲۱۵] دارکی، تاد یکنفر است . [رک: تعلیق ۳۳] .

بهادر، و از فوج اولیای دولت، دو ضرب توب و دیگر اسباب جنگ تیار کرده، روانه قلعه گیرش نمودند.

چون لشکر نزدیک قلعه مذکور رسیدند سردار صاحبان تاب مقاومت نیاورده، قلعه گیرش را گذاشته، طرف ایران زمین رخ نهاد شدند.

بعد رفتن سردار صاحبان، فوج یک پلتن از اولیای دولت و هزار سواره اندرسین صاحب بهادر و چهار ضرب توب در قلعه گیرش گذاشته، دیگر افواج واپس آمده داخل قندهار شدند.

تا مدت دو ماه توقف افواج انگلیسه بهادر در قندهار واقع بود. و در لشکر بیماری اسهال چنان شده بود که در میان جیوش [طاعت] تحشرک نمانده، و نحوی ضعیف و نحیف گردیده بودند، که چون برگ کاه بر خود میلرزیدند. و در آنوقت گرانی غلات باین حد بود، که دو آثار گندم و دو آثار برنج فی روپیه ارزش داشت. و دیگر اجناس هم علی هذه القیاس نرخ داشت. مگر فواکھات از قسم آلوچه و آلو و خیار بسیار ارزان بودند. مردمان لشکر و غیره بسبب گرانی و نایابی غلات، بر فواکھات مذکور اوقات گذاری خود می نمودند.

بهر صورت افواج سرکار جهان مدار واقعه قندهار [ایام] سخت و نحس و مصیبت انگیزی را گذرانیدند. و بسیاری مردمان افواج و حیوانات از اسپان و شتران و غیره در این ایام نافرجام ضایع و برباد رفتند.

آخر صاحبان عالیشان سر از نو بندوبست غله و غیره سامان از لکهای روپیه تجویز کردند. چنانچه از سر خریداری سامان

در بیان هزیمت سردار صاحبان قندهار
و توقف فوج در قندهار [و کشیدن بیماری] و بعد دو ماه

روانه شدن جانب قلعه غزنی و فتح قلعه مذکور،

و دستگیر نمودن عالیجاه شجاعت دستگاه غلام حیدرخان

خلف الصدق امیر دوست محمد خان

سردار قلم که معرکه آرای میدان سخنوربست، در طی منازل این مدعا چنین بیان می نماید که: در سنه یکهزار دو صد پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری، هرگاه سردار صاحبان قندهار، هر یک سردار کهندل خان و سردار رحمدل خان و سردار مهر دل خان از سر دغابازی و نمک بحراسی حاجی کاکری روی گردان کعبه اسلام رانده، بیت الحرام، از مقابله و شبخون افواج سرکار انگلیسه بهادر که از بی بی قوتی، نزدیک شکست رسیده بودند، رخ تاب گردیده، و قلعه قندهار را گذاشته، معه عمله و فعله و اتوای، روانه قلعه گیرش شدند، که صد گروه مفاصله از قندهار دارد. و صاحبان عالیشان، بعد تسخیر قندهار، بنا بر گرفتاری سردار صاحبان ممدوح یک پلتن و پنجاه سوار از ترک سواران، و یک پلتن و هزار سوار، و اندرسین (۱) صاحب

(۱) ک: اندرسینی [؟] فدا حسین ۲۲: اندرسین.

سرسات و غیره، رعایای ملک قندهار تمام متمول و آسوده حال شدند. چنانچه گاه فروشان، از فروش گاه [بوس و رشقه و اسپست (۱)] جوالهای زر از سکه کمپنی بهادر، مالا مال نمودند، لیکن چه فایده که سکه ضرب رویه کمپنی بهادر هرگز خیر و برکت ندارد. [و نور بضاعت پیشینان یک قلم مفقود الاثر (۲) میماند و هم می برد و می ر باید.]

فی الجمله اولیای دولت و صاحبان عالیشان، بعد تجهیز سامان که مطلوب داشتند، از قندهار برآمده، تشریف فرمای قلعه غزنی، که در عرصه یازده روز، بقطر منازل نزدیک قلعه غزنی رسیدند. و عالیجاه شهنسوار میدان جلالت و بهادری غلام حیدر خان خلف الصدق (۳) [امیر] دوست محمد خان، در قلعه مذکور پای اقامت، در میدان معارک افشرده بود، و نوایر آتش جنگ و جدال از شلک اتوپ و تفنگها مابین افواج انگلیسه بهادر و خلف موصوف شعله ور گردیده. چنانچه هر گوله که از قلعه مذکور می آمد، گویا آفت سماوی بود، که بر لشکر سرکار انگلیسه بهادر می افتاد. و تمام روز جنگ واقع و سپاهیان اکثر گرسنه و تشنه کمر بسته ایستاده بودند، و شتران و یابوگان تا شام، زیر بار مفلوک بودند،

- (۱) کلمات بین قوسین در ک نیست. بوس در پشتو بمعنی گاه خشک و اسپست رشقه و یونجه است. در الف نیز این کلمات [بهوس و شقت و است پست] نوشته شده، که تصحیح شد.
- (۲) ک: کلمات بین قوسین ندارد، در الف: مفقود الامر [؟] است.
- (۳) ک: خلف صدق.

بعد از شام، جای مورچه بندی منزل انداز شده، از جنگ آرام گرفتند. روز دوم بوقت دوپاس، سردار محمد افضل خان خلف امیر مدوح، به جمعیت شش هزار لشکر، بعزم مقابله از یک کوه بر آمده، افواج با خبر گردیده جنرال راپت (۱) صاحب بهادر و جنرال ساکو صاحب بهادر و دیگر دوازده صاحبان بچستی و چالاکی تمام مسلح و مکمل گردیده، تیار شده، معه دو پلتن و شش ضرب اتواب، برای مقابله محمد افضل خان رفتند. تا مدت یکپاس از [هر] طرف نغمه جنگ جنگ در نوا آمده، و بسیار مردمان از جانبین ضایع شدند.

درین اثنا تمام لشکر انگلیسه مستعد گردیده، جانب قلعه غزنی جلوریز شدند، که در این حالت دو گوله توپ از جانب قلعه بر آمده، در میان لشکر افتادند، یک نفر شتر و یک نفر سپاهی و یک اسپ، چون کاغذ بادی بر هوا پریدند. صاحبان عالیشان هر گاه همان گوله [را] وزن کردند، بیست و شش آثار وزن پخته شده. در صورت رسیدن اینچنین گوله های توپ در لشکر باعث تهلکه شده، و تمام فوج در هراس آمده.

آخر صاحبان عالیشان هر یک کرنیل میرت (۲) صاحب بهادر

- (۱) ک: راپت. ج: راپت که در محاوره عوام رابرت را راپت گفته اند، و مقصد از آن جنرال سر رابرت سیل معروف است، که درین جنگ شامل بود. [حیات امیر ۲-۲۲۷] فدا حسین ۲۶: راپت صاحب، جنرال ساگونصاحب. [رک: تعلیق ۳۷]
- (۲) رک: تعلیق ۳۸. در الف میرک غلط است. فدا حسین ۲۷: مرنصاحب.

و میجر کالس صاحب معه کمپنی گوره و فوج پادشاهی و کپتان لارد (۱) صاحب بهادر و لفتننت کرشین (۲) صاحب و جنرال کاتن (۳) صاحب این همه صاحبان بنا بر مقابله سردار محمد افضل خان بر سر کوه بالا رفته، چنگ جنگ را انتظام دادند، و دو صد و پنجاه نفر از لشکر انگریز چون اوراق، از چنگ جنگ، بر زمین معات افتادند.

بوقت شام از تقدیرات ربِ قدیر سی نفر از لشکر سردار موصوف، زنده اسیر و دستگیر شدند. صاحبان عالیشان آنها را بمحافظت چوکی، در حضور شاه فرستادند. همانوقت امیران (۴) بموجب فرمان اولیای دولت بقتل رسیده، بی کفن بی گور، نعش‌های آنها، در صحرا انداختند.

القصه تمام روز یکطرف هنگامه رزم گرم و از طرف دیگر صاحبان لقمان حکمت، در تدبیر مورچه بندي قلعه و کندن (۵) نقب مصروف بودند، چون از مضبوطی مورچه (۶) و نقب نهایت بندوبست کرده، از کتاب آردرس (۷) حکم بر آمده، که جمیع (۸)

- (۱) رک: تعلیق ۴۱. فدا حسین ۲۷: کپتان لارنصاحب.
 (۲) الف، ج: کرشین. رک: تعلیق ۳۹. فدا حسین ۲۷: لفتننت کرشین صاحب.
 (۳) رک: تعلیق ۴۰.
 (۴) کذا در الف، ک، ج. شاید صحیح آن اسیران باشد.
 (۵) الف: کندیدن [؟].
 (۶) الف: مورچل.
 (۷) در ک، الف، ج: آردرس است، شاید صحیح آردرس باشد، جمع آردر Order انگلیسی بمعنی حکم و امر و دستور.
 (۸) ک: جمع.

صاحبان، بوقت علی الصباح در قلعه مذکور رسیده، حضری را در آنجا تناول خواهند نمود. و یک یک [اشرفی] طلا بسپاهیان هر که سر حریفان بریده آوردند از سرکار انعام باو داده خواهد شد.

چون فردا شد تمام فوج از سوار و پیاده تبار شده، نزدیک قلعه مذکور رسیده، هر چهار طرف قلعه را چون نقطه پرکار محاصره نمودند، و یک نقب را از دروازه مغرب قلعه بمفاصله هزار قدم تیار ساخته و با باروت پر نموده، و یک مشک باروت بیرون دروازه قلعه گذاشته، دفعتاً سه هزار گوله توپ و تفنگ بر ابواب (۱) قلعه مذکور زدند، و هم نقب را آتش زدند، که یکبارگی نقب دریده، زمین آن بر آسمان پریده، و چنان طوفان دود و غبار گردیده، که شش جهات بنظر نمی آمدند.

در این صورت دروازه قلعه که بضراب گوله‌ها مشبک (۲) گردیده بود، بر زمین افتاده، همانوقت حسنی پلتن و گورها یورش (۳) اندرون قلعه بردند، و داخل قلعه شدند. از آنجا که در آن زمان در میان قلعه مذکور سه صد نفر غازیان جلادت نشان مردم هندوستان متوقف بودند، در عین یورش شمشیرهای آبدار، از نیام جلادت اهتمام بر آورده، از روی حمیت مسلمانی و غیرت ایمانی، چنان مقابله و مقاتله نمودند، که سه دفعه

- (۱) ک: بر اتوآپ.
 (۲) مشبک = سوراخ دار.
 (۳) یورش یا یورش = هجوم و حمله.

سپاهیان حسنی پلتن را شکست داده، از دروازه قلعه بیرون کردند، بلکه از قلعه بیرون آمده تمام فوج را از جلادت و شجاعت خود پس پای نمودند، و بر مفاصله هزار قدم توپها را میزدند. در این صورت فوج مذکور، چون موج از جوش بحر این معارک، در اضطراب و پیچ تاب آمدند.

در این اثنا کین (۱) جنرال صاحب بهادر و کماندر چیف بهادر، صورت اضطراب (۲) سپاه خود دیده و همین آواز داد [ند] که: ای مردان! بکوشید، و جامه زنان نپوشید! در این حالت غازیان جلادت نشان از بس ترددات دلیرانه، و حملات بهادرانه، از میدان و غا رخ تاب نگردیده، اندرون قلعه رفتند.

چون در این دو توپ صدها مردم، در قلعه غزنی، غذای تیغ بی دریغ غازیان شدند (۳)، و صدها بزخمهای کاری مبتلا گردیدند، باز فوج بنگاله [و بمبئی] هر چهار طرف قلعه (۴) یورش آوردند. با وصف این قدر یورش و معرکه آرائی، مردمیکه از قدیم ملازم و رفیق نواب غلام حیدر خان بودند، از روی نمک بحرامی، بطمع جیفه دنیای بیوفا، دین خود را فروخته، و از اخذ مبلغان کمپنی، روی خود [ها] را سیاه

(۱) الف، ک، ج: لین، که صحیح آن کن است [رک: تعلیق ۳۳]

(۲) الف: اضطراب.

(۳) بقول فدا حسین ۲۹ درین گروه مجاهدین هندی، مولوی غلام امام متوطن کویل و مولوی علی تقی شکارپوری هم بودند.

(۴) ک: فعله.

نموده، از میدان جنگ بی جنگ [کَحْمَرُ مُسْتَنْفِرَةٌ قَرَّاتٌ مِّنْ قَسْوَرَةٍ — (۱)] گریخته رفتند. و هر قدر غازیان جلادت نشان، که در قلعه مذکور بودند، شربت شهادت از آب کوثر نوشیدند، و داخل روضه جَنَّاتٍ تَجْرِي مِّنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ — (۲) شدند (۳).

[بعد] از شهادت غازیان علیهم الرحمة، افواج انگلیسه بهادر استیلا آورده، داخل اندرون قلعه مذکور گردیدند، و طنبور فتح و فیروزی نخواستند، و آنچه که اسباب در اندرون قلعه افتاده بود، چنانچه سه هزار اسپان ترکی تازی و ایرانی، دو هزار شتران کابلی و بلخی و بخارائی و بغدادی، و قبضه های شمشیر ایرانی اصفهانی و طهرانی و فارسی و عربی، و صدها شالهای

(۱) قرآن، المدثر، ۵۱ ج ۲۹.

(۲) قرآن، البقره، ۲۵ ج ۱.

(۳) در نسخه ب درینجا مطلبی است که در نسخه دیگر نیست، و ذیلاً آورده می شود: "میگویند که فتح قلعه مذکور بصلاح و رقابت بعضی امرای سردار مذکور [غلام حیدر خان] شده، و جناب زنده سادات عظام قدوه علمای کرام، رافع رایات اسلام، مولوی نصیرالدین صاحب که بعد شهادت جناب مولانا سید میان احمد شاه غازی در ملک سنده آمده بود، بسیاری از اهل اسلام را دعوات جهاد کرد، و پیش دوده خان مری و بچار تومبکی رفته چند ماه درانجا متوقف بوده، جهت جهاد کفار سکه بسیار سعی و تلاش نمود، لیکن مؤثر نیفتاده و جناب مولوی صاحب موصوف هم در همین جنگ قلعه غزنی با مجاهدین مومنین راسخین، جرعه نوش باده شهادت گردید....."

پشمینه کشمیری، و هزارها منی کشمش و بادام و هسته‌های خندان نمکین، و روغن زرد و برنج و آرد خشک، و هزارها تفنگچه، و چند هزار جلد کتاب از هر علوم منطق و معانی و اصول و فروع و صرف و نحو و عربی و فارسی (۱) هر چه که بودند، همه را داخل گدام سرکار نمودند.

و عالیجاه نواب غلام حیدر خان صورت فرار را در مرآت خیال خود نازیباً دیده بلکه عار دانسته، تن تنها دست بشمشیر در قلعه مذکور بر کرسی جلادت نشسته بود. گرداً گرد نواب ممدوح کمپنیان سرکار ایستاده شدند، تا آنکه از کماندر چیف صاحب بهادر حکم شد، که پلتن حسینی [فداحسین: حسینی] و جنرال راپت صاحب بهادر، و برنس سکندر خورد، و پنجاه سوار و احمد یار خان (۲) حلف وزیر و فادار خان کپتان پرت (۳) صاحب در قلعه رفته، نواب غلام حیدر خان را گرفته

(۱) سردار غلام حیدر خان مرد دانشمند و شاعر و ادیبی بود، بیلو در سفر نامه خود [ص ۵۰] گوید که وی هفت جلد کتب قدیم تاریخی فارسی و پشتو بمن داد. کتابخانه او در غزنی معروف بود [رک: تعلیق ۳۲].

(۲) ک: احمد یاز خان.

(۳) الف: کپتان پرنیصاحب [؟]. شاید صیحح آن کپتان پیت باشد، که یکی از منصبداران انگلیسی بود درین جنگ. — حیات امیر [۲۲۶-۲] فداحسین ۳۱: پرتصاحب.

بیرون بیارند (۱).

صاحبان ممدوح بموجب حکم کماندر چیف صاحب رفته نواب [مذکور] را از قلعه بیرون آورده، در خیمه کماند، چیف صاحب بهادر رسانیدند. صاحب ممدوح نواب مذکور را بکمال اعزاز و اکرام بر کاویل (۲) کمخواب نشانیده و بسیار تعارف و صفا و نرحبا نموده، بعد لمحّه صاحبان ممدوح بر اسپان سوار شده، و نواب معظم الیه را بهمراه خود گرفته، در خیمه اولیای دولت تشریف فرمای شدند. و در حین استیلام، نواب مذکور، بی حکم بر کرسی بحضور شاه جلوس نموده، و هیچ آداب شاهانه بجای نیاورد، و سلام شاه نکرد، بلکه سخنان [سخت] درشت، نسبت باولیای دولت، بزبان آورد. و آب برای نوشیدن طلب کرد. هماندم

(۱) موهن لال که ناظر همین وقایع بود می نویسد: بتاريخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ غزنی فتح شد. و چون ما به قصر سردار غلام حیدر خان داخل شدیم، زن وی دختر سردار محمد عظیم خان را دیدم و شناختم، زیرا او را در سنه ۱۸۳۲ هم دیده بودم. کپتان کونولی به حفاظت او مامور شد، و میجر مگریگور گماشته شد، که سردار را بیابد. وی سردار را با یک عده مسلح بالایی برج دید، و اطمینان امان جان داد. سردار بعد ازین بر اسپانی از برج فرود آمد و با میجر مگریگور به خیمه کماندر انجیف رفت. و بعد از آن با من [موهن لال] در یک خیمه می زیست. چون بحضور شاه شجاع رفت با کمال مهربانی پذیرفته شد [حیات امیر ۲-۲۳۰].

(۲) فداحسین ۳۱: کرسی کمخواب.

آب از صراحی اولیای دولت، در گلاس (۱) برایش آوردند. پادشاه باو فرمود که: همین آب بخور! نخورد. بعده از صراحی مرزا قلی کشمیری (۲) که خال سیاه کفر را از چهره خود به آب اسلام شسته بود، آب آورده بنواب مذکور دادند، که نوش جان نمود.

باوجودیکه ساعتی مابین اولیای دولت و صاحبان ممدوح و نواب موصوف شمع قیل قال در مجلس اجلاس روشن گردید، لیکن غنچه طبیعت نواب مذکور از اهتزاز نسایم گفتگویی اولیای دولت و صاحبان ممدوح هرگز متبسم نشده. بعده شمع مجلس آرائی خاموش گردیده، نواب مذکور باتفاق صاحبان ممدوح سوار شده، درخیمه کماندر چیف صاحب بهادر آمده آرام پذیر گردیده.

اولیای دولت هر چند بازوی نواب مذکور، از صاحبان ممدوح درخواست نمود [هرگز] ندادند، و در قبضه (۳) خود نگهداشتند، و بعد فتح قلعه غزنی، آنچه که اسباب و سامان از هر قسم در حیث تاراج آورده بودند همه را ضبط سرکار نمودند. و هر چه که سپاه انگریز درین جنگ [از] کشته پشته شده بودند، همه را یکجای در چاه خندق کلان انداختند، و نعش های غازیان شهیدان که مثل شهدای کربلا بی گور و کفن

(۱) ک: در کاسه برایش.

(۲) فداحسین ۳۲: میرزا قلی کشمیری عرف موهن لال که در رفاقت سکندر برنس صاحب از قدیم مسلمان شده بود [رک: تعلیق ۵۳].

در میدان معارک افتاده بودند، مردم مسلمین میخواستند، که بموجب آئین دین پیغمبری، [تجهیز و] تکفین نموده مدفون نمایند. لیکن سرکار حکم نداد، از آنجا که بقدرت الهی در همان شب تمام نعش های غازیان شهیدان، از میدان جنگ غایب شدند، و الله اعلم، بقدرت کامله ذوالجلال و عنایت شامله ایزد متعال کجا رفتند، که نشان آنها معلوم نشد! بلکه خون شهیدان که بر زمین ریخته بود، از آن نیز اثری پیدا نگردیده و عجب تر آنکه: یکفر غازی اندرون برج قلعه نشسته بود، و گوله های تفنگ میزد، چنانچه هفتاد نفر از لشکریان برباد داده. هر که از لشکر بر او میرفت باز زنده نمی آمد. آخر بعد از سه روز، همان غازی معلوم نشد که کجا رفت؟ و در میان قلعه غزنی، این چنین زیر زمین های عظیم بودند، که تا مدتی ازین معنی، بافواج سرکار انگلیسه بهادر خبر نبود. آخر بعد مدت چند ماه، هشت صد عورات محترم خورد ساله معه اطفال و پانصد مردان خراسانی، و سه صد راس اسبان از زیر زمینها برآمده بطرفی رفتند، و احدی و فردی از لشکریان مزاحیم و مستعرض حال آنها نشدند، و نه پرسیدند که کیستند؟ و کجا بودند؟ و کجا میروند؟

چون بعد از پنج روز تمام اسباب از قلعه غزنی، صاحبان عالیشان، بیرون کشیدند، طبیل حکمرانی سرکار انگلیسه بهادر

در قلعه غزنی و اضلاعش در نوای آورده اند (۱) .

- ۵۸ -

در بیان رفتن افواج انگلیسه بهادر، بعد فتح
غزنی جانب دارالسلطنه کابل

و برآمدن امیر دوست محمد خان بعزم مقابله تا به قلعه

قاضی (۱)، و از دغابازی خوانین نمک بحرام بی مقابله

هزیمت یافته، مع جمیع منسوبان رخ نهاد بلخ،

و گرفتار شدن امیر مذکور و محمد اکبرخان

در نزد پادشاه بخارا

محمود قلم جواهر رقم، که شیفته ایاز آداب سخن دانی
است، بعد تسخیر قلعه مدعا چنین بیان مینماید که : هر گاه
در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری، صاحبان عالیشان
و اولیای دولت، فتح قلعه غزنی نمودند، از آن پس حسنی (۳)
پلتن و رساله کرنیل سکندر صاحب بهادر بجهت محافظت
قیدیان (۳) در قلعه غزنی ماسور نمودند. تمام افواج بمبئی (۲)
و بنگاله و اولیای دولت، طنبور فتح و فیروزی نواخته، از قلعه

(۱) قلعه قاضی بفاصله ۱۵ میلی غرب کابل بر راه قندهار واقع است.

(۲) در تاریخ قدا حسین مکرراً حسینی پلتن است .

(۳) ک : این کلمه ندارد .

(۱) موهن لال در کتاب "حیات امیر دوست محمد خان" و جنرال ایبت در
روزنامه "خود مشاهدات این وقایع فتح غزنی را به تفصیل
نوشته اند. آنچه برای تکمیل این مبحث ضروریست از دو کتاب
مذکور در تعلیق ۳۳ تلخیص کرده ام، بدان رجوع شود .

غزنی، سمت کابل روانه شدند (۱) .

بعد قطع شش منازل بحضور صاحبان ممدوح خبر رسید که امیر دوست محمد خان با وجود غم و الم اسیری و دستگیری نواب غلام حیدر خان فرزند دل بند خود، معه ساکر نفاق مآثر، و افواج دغا امواج، و اسباب جنگ از اتواب و غیره از کابل برآمده، بمسافت دوازده کروه در قلعه قاضی منزل اندازد و پای همت و جلادت چون سد سکندری استوار نموده، بندوبست سورچه بندی بقرار واقع (۲) مینماید .

صاحبان افواج باستدراک این خبر وحشت اثر، بوقت نصف شب، حکم مقام لشکر خود دادند. چون صبح شده خوانین نمک بحرام و ملازمین بد انجام امیر دوست محمد خان چشم از حق نمک پوشیده، و خال سیاه بی ایمانی بر رخ خود نهاده، امیر ممدوح را از مقابله و مقاتله افواج انگریز بهادر، جواب صاف دادند، و غاشیه اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت بر دوش کشیده، فوج فوج و دسته دسته عساکر از امیر دوست محمد خان جدا شده آمده، داخل لشکر انگریز شدند. و امیر موصوف از دغابازی آن دغتل اندیشان نمک بحرام در آن میدان حیران و پریشان مانده، عالیجاه سردار محمد اکبر خان خلف الصدق امیر بی نظیر که در شجاعت و جوان مردی یگانه روز میباشد، و بموجب حکم امیر ممدوح والد خود، که در مقابله

(۱) تاریخ حرکت بکابل ۳۰ جولائی ۱۸۳۹ [— حیات امیر ۲-۱۰۵]
(۲) الف: واقعی .

شاهزاده محمد تیمور و بخشی وید (۱) صاحب بهادر و فوج خالصه سنگه جانب دره خبیر مامور بود، تا بودن سردار ممدوح در آنجا مقدر کسی نبود، که در میدان جنگ در مقابله آن شیر غران درآمده همه لشکریان مثل رویاه در شواعب (۲) جبال روی پوش افتان و خیزان اوقات میگذرانیدند. در آن زمان، بعضی مردم نمک بحرام، بحطام (۳) دنیا، سردار محمد اکبر خان را زهر قاتل داده بودند، که رمقی در جاننش باقی مانده بود [که] بصورت مردگان بر چهار پائی انداخته، همان شب در نزد امیر بی نظیر آوردند .

امیر ممدوح بمعاینه این واردات جگر پاره فرزند خود، پاره پاره جگر گردید، و دست افسوس [سائیده] بر سر [اندوه] خود میزد، و اشک حسرت از سحاب دیده می بارید، و آه و زاری می کرده لیکن بجز صبر و شکیبائی و سوختن و ساختن چاره کار دیگر ندیده و عالیجاه سردار محمد اکبر خان را باین همه بیماری مهلکه با پنجهزار اسپان و یابو بار بردار معه عیال و اطفال سی و دو فرزند و هفت خواهر زادگان و سیزده برادر زادگان و سی و دو نواده (م)، و سه صد نفر غازیان هندوستان و چهار صد نفر غلامان، که در اوقات شدید سهم

(۱) الف، ک: دید. — که صحیح آن سر کلود وید است [رک: تعلیق ۳۵].

(۲) شواعب = جمع شعب و منی راه بین کوه [— المنجد] .

(۳) حطام دنیا = مال دنیا [— المنجد] .

(م) الف: قورصه . فدا حسین ۳۵ : بیست و سه فرزند و بیست و سه نواسه

و غمخوار او بودند، همراه سردار محمد اکبر خان فرزند دل بند خود داده روانه [طرف] بلخ نمودند.

چون بسبب دغابازی و نمک بحرانی آن جماعت دغاباز میدان مصاف از اسیر بی نظیر خالی و صاف گردیده، همانوقت افواج انگلیسه کوچ نموده داخل شهر کابل شدند (۱)، و از مشاهده شهر کابل و چهار سوق کابل که قابل تحسین است و دکاکین مرغوب و حوایض (۲) مربع مسطح، و عمارات دل گزین، و بساتین (۳) — اَرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ السَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ — (۴) دیده محور حیرت شدند.

از آنجا که دارالسلطنه کابل گویا دارالجنه است، و متصل کابل محله [موغله] جوان شیران علاحه می باشد، در یک قلعه چهار محله هستند: یکی از چنداول (۵)، دویماً طایفه بیات، سوماً شیروانی، چهارم مراد خانی. و از هر یک محله، سردار

(۱) تاریخ فتح کابل ۷ اگست ۱۸۳۹ مطابق غره جمادی الثانیه ۱۲۵۵ هـ [— حیات امیر ۲- ۲۳۸ و واقعات ۱۲۰].

(۲) حوایض = جمع حوض.

(۳) بساتین = جمع بستان بمعنی باغ.

(۴) قرآن، الفجر، ۸ ج ۳۰. (۵) در قسمت جنوب غربی شهر

کنونی کابل. فدا حسین ۳۷: چندول محل سکونت قزلباش که رئیس آن شیرین خان است. دوم محله بیات بریاست یارمحمدخان. سوم محله شیرانی بریاست عبدالسبحان خان. چهارم مراد خانی که رئیس آن عبدالعلی خان است.

علاحه جداگانه مقرر است، و کسی را طاقت نیست، که بی اذن و اجازت سران قلعه، دران محلها تردد و تفرج نماید.

روزی پنج نفر تلنگه، برای دیدن محله های مذکور، سر خود و بی اذن رفته بودند. آنها را کشته در [انهار] آب انداخته بودند، که طعمه حشرات شدند. کسی نپرسید، که چه شدند و کجا رفتند؟ هر گاه این خبر لارڈ صاحب بهادر شنید، حکم داد هر کس درین چهار محله خواهد رفت، جان سلامت نخواهد برده. هر روز همین منادی در شهر کابل می گردانیدند.

صاحبان عالیشان بعد ورود کابل حکم دادند: که پنجاه سواره از رساله دوم معه لفتنت لارڈ صاحب بهادر (۱) و کپتان ملار صاحب و گلاب سنگه صوبدار، و پانزده سوار حاجی کاکا کر شقاوت مآثر، و برگدیر جنرال سیل صاحب (۲)، کرنیل اود صاحب، میجر فلسن صاحب (۳)، و کپتان نل صاحب و کرنیلی صاحب (۴) و غیره بطور دوره در بی امیر دوست محمد خان روانه شدند، تا بمقام

(۱) رک: تعلیق ۳۱. فدا حسین: لاریصاحب [؟].

(۲) رک: تعلیق ۳۷.

(۳) الف: فلس. ج: قلس [؟].

(۴) بقول موهن لال کلنل آترم با کپتان لارنس و تروپ و تایلر و کرستی و هاگ و غیره به تعقیب امیر مامور شدند [— حیات امیر ۲- ۲۳۶]. فدا حسین ۳۹: کپتان ویلار صاحب، برگدیر جنرال سیل صاحب، کرنیل اوڈ صاحب، میجر فلتن صاحب، کپتان دیٹ صاحب، کرنیلی صاحب، دارسی صاحب.

بامیان که صد گروه از کابل دور بسمت بلخ واقع است تشریف فرمای شدند، که در آن سرزمین رسیده خوب تماشای آن ملک نمودند، [و طنبورسور و مسرت هر دم مینواختند و جستجوی امیر بی نظیر می نمودند] که بعد از چند روز از کابل نزد صاحبان ممدوح خبر رسید، که امیر بی نظیر رخ نهاد ملک اوزبک (۱) گردیده که مرزا مراد بیگ والی آن ملک بسیار تعارف و مهمانداری و بجا آوری خدمات امیر ممدوح نموده. تا مدت دو ماه امیر خورشید نظیر در آنجا اقامت پذیر بوده، بعده تشریف فرمای بلخ شده، والی بلخ از روی مهمان نوازی بسیار باعزاز و اکرام امیر موصوف پرداخته، مدت دو ماه امیر بی نظیر در بوستان سرای بلخ بود، که در این عرصه رقم های بادشاه بخارای شریف، در خصوص طلب امیر بی نظیر، بدست شتر سواران، متواتر شرف نفاذ یافتند.

امیر ممدوح حسب الحکم ارقام قضا نظام پادشاه موصوف وابستگان عیال اطفال تمام خود را در بلخ گذاشته، خود و سردار محمد اکبر خان خلف خود را بهمراه رکاب برداشته، روانه بخارای شریف گردید، که بقطع منازل بدارالعلم بخارای شریف رسیده، رساله سلام که طریقه سنت سید انام است، بحضور بادشاه بخارا مطالعه نمود، و مستظهر بسیار نوازشات شاهانه و عنایات خسروانه گردیده. یک قلعه خاص (۲) بجهت

(۱) ک، الف، ج: اورنگ [؟] که تصحیف کاتبانست و اوزبک صحیح است.

(۲) الف: قلعه قاضی [؟] ج: مانند متن.

توقف امیر بی نظیر، از سرکار شاه ممدوح عطا شده، و از اخراجات مایحتاج مستغنی نمودند. و گاه و بیگاه امیر موصوف، بی ممانعت حاجبان (۱)، شرف احضار شاه بخارا می یافت.

بعد از چند مدت روزی در مجلس خاص، پادشاه ممدوح بامیر بی نظیر، شمع بعضی سخنان بر افروخته، امیر از روی تأمل در جواب آن تاخیر نمود، لیکن سردار محمد اکبر خان که شجیع و دلاور روزگار بود، تاب سخنان شاه بخارا نیاورده در جوابش سخت گفتگوی ناموافق نمود.

بعده امیر موصوف و سردار ممدوح، از دربار شاه، راجع بمکان مالوفه شدند، که در این اثنا دریای خشم شاه موصوف در تموج آمده، از روی قهر سلطانی، به عالیجاه سردار سعید خان معه دو هزار نفر اوزبک حکم داد که: امیر را باز گرفته بیارند.

هر گاه سردار مذکور بموجب حکم شاه، در تعاقب امیر ممدوح روانه گردید (۲)، بامیر موصوف در عرض راه رسید، درانوقت هفت هشت سوار، بامیر مذکور، حاضر رکاب بودند. از قضای کردگار مابین امیر و سردار [مذکور] اتفاق مقابله و مقاتله افتاد. سی سوار اوزبک بقتل رسیدند، و هفت سوار از امیر بی نظیر کشته شدند. امیر و محمد اکبر خان هر دو در آن میدان مجروح شدند. از مضر ضرب زخمها بیهوش شدند. آخر گرفتار نموده، هر دو را بحضور شاه حاضر آوردند. شاه جان بخشی مجروحان مهجوران نموده، حکم بر قید آنها داده.

(۱) ک: صاحبان [؟]. (۲) الف: روانه شده

و حکیم جراح بجهت مرهم زخمهای اوشان مامور گردیده، که در عرصه اندک، از معالجه حکیم باعث اندمال (۱) زخمهای مجروحان شدند.

در حین حبس امیر مدوح نزدیک (۲) پادشاه بخارای شریف، صاحبان عالیشان انگلیسه بهادر، در گرد و نواح اضلاع کابل بخاطر جمعی تفرج می نمودند، و برای دیدن بند بربر (۳) رفتند، و عجایب و غرایب بند مذکور را معاینه نمودند. بعده در کابل آرام گرفتند، و بانتظام امورات آن سر زمین می پرداختند، و از عاقبت کار خود خبری نداشتند.

در بیان مراجعت افواج انگلیسه بهادر از کابل و مقابل شدن با عالیجاه میر محراب خان پراهوی والی قلات و

شهید نمودن او را

هزار داستان قلم خوش رقم، بر شاخسار این مدعا چنین مترنم بیان می گردد که: صاحبان عالیشان در سنه یکهزار دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری، بعد ورود کابل، بیرون شهر جهانوی را بنای کرده، و عمارات عالی درست کنانیده اقامت پذیر شدند. و اسکندر برنس صاحب بهادر اندرون شهر در سرای نواب امین الملک متوقف گردیده، اوقات را بعیش و عشرت بسر می آوردند. بعد مرور یک ماه، صاحبان حکم دادند که: افواج بمبئی (۱) از راهی که آمده، از همان راه روانه شوند.

بسبب همینکه صاحبان [موصوف] اراده گرفتن قلات در خاطر داشتند، اولاً از فوج بنگاله یک رجمنت گوره، دویماً رجمنت ترک سوار [ان] و توپخانه همراه قیدیان داده، روانه هندومتان نمودند. و از رساله دویم یک پلتن طرف غزنی فرستاده، در عرصه بیست روز نواب غلام حیدر خان را از غزنی طلبانیده و دو روز مقام در کابل نموده، بعده نواب مذکور و

(۱) ک: این کلمه ندارد.

(۱) اندمال = مرهم شدن زخم و علاج زخم.

(۲) الف: نزد پادشاه.

(۳) بربر قوم هزاره را میگفتند، که در وسط افغانستان سکونت دارند، مقصد از بند بربر، بند مشهور امیر است در شمال غرب کابل نزدیک بامیان، که هژده نهر بلخ از آن سر چشمه میگیرند. ج: بند بربر [؟]. فدا حسین ۳۳: بند بربر.

حاجی کاکر را به همراه جنرال [ساکول] (۱) صاحب بهادر از راه پشاور روانه نمودند .

نواب ممدوح از دریای آتک بسواری کشتی ها از راه سکر و بهکر تشریف فرمای [بمبئی] گردید . و کاکر مذکور روانه هندوستان شده . بعد از افواج [بمبئی] بقطع منازل از کابل برآمده ، و در دره بولان رسیدند . جنرال صاحب بهادر معه چهار پلتن گوره و توپخانه روانه قلات گردیدند . عالیجاه میر محراب خان براهوی والی قلات ، بسیار تعارف و ضیافت صاحب ممدوح نمود ، و از شعبده بازی فلک نیرنگ باز خبری نداشت ، چون صاحب معظم الیه طرف میر ممدوح در صورت دوستی پیغام فرستاد که :

(۱) این نام درک نیست ، و قبلاً درین کتاب [ساکول] آمده است . در بگوید که : جنرال ایلاشار [صحیح آن : ویلشایر ، رک : تعلیق ۳۶] با دو سه هزار لشکر و چند عرابه توپ بر قلات حمله کرده محراب خان را شهید و ملا رحیم داد و محمد حسن را زنده دستگیر کرده هفت روز قلات را غارت نمودند . و ۱۲ لک روپیه نقد و جواهر خزانه خان موصوف را تصرف کردند . موهن لال گوید ، بعد از ۱۷ ستمبر ۱۸۳۹ که شاه شجاع حکم شاهنشاهی درانی را مجدداً در کابل جاری کرد ، جنرال ویلشایر با عساکر بمبئی از راه بولان به هند بازگشت و در راه ، قلات را گرفت و محراب خان را کشت . ولشکر اندوس بحکم ۹- اکتوبر منحل گردید [حیات امیر ۲-۹-۱] ویلشایر قلات را بتاريخ ۱۳ نومبر ۱۸۳۹ گرفت ، [بیوگرافی هندی ۳۵۳] . برای تفصیل رک : تعلیق ۳۶-۳۷ . ج : جنرال ساکوتصاحب . قدا حسین ۳۷ : ساگو صاحب .

ما بسیار مشتاق ملاقات میباشیم و هم تماشای قواعد پلاتن نمایند ، که چه نحو حظ دارد . میر موصوف اولاً از آمدن خود عذری نمود ، آخر صاحب ممدوح ، بهزار منت و اشتیاق مندی میر موصوف را بحضور خود شرف احضار داد .

بازار صحبت آرائی گرم نمودند . بعد ملاقات ، تماشای قواعد پلتن به میر مذکور نشان داده ، سپاه و پلاتن ، در عین حرکت سلسله قواعد ، شلک اتوپ و بنادیق (۱) ، جانب میر مذکور نمودند . در این صورت امیر مذکور ، صوت مقدمه را بر عکس در مرایای روزگار دیده ، معه سواران همراکاب (۲) خود ، شمشیر [ها] از نیام کشیده ، بر پلاتن جلوه ریز گردیده ، تمام را زیر تیغ بیدریغ کشیده . بعد رخ نهاد قلعہ میری قلات شده ، لیکن دو پلتن پیش از این ، نزدیک قلعہ مذکور رسیده ، پیش روی میر موصوف گرفته بودند . یکبارگی با میر مذکور ، آتش مقابله و مجادله بر افروختند . و در آن میدان کارزار میر موصوف ، از روی غیرت ایمانی و جمعیت مسلمانی ، داد شجاعت و مردانگی را از دست نه داده ، کار رستمانه کرد ، و از کشتها پشتها نمود . آخر خود هم سرخوش باده شهادت گردید . چنانچه یوم جمعه ماه رمضان المبارک سنه صدر هجری باین نحو شهادت شهنسوار میدان جلادت و یکه تاز عرصه شجاعت ، میر محراب خان براهوی گردید (۳) .

(۱) بنادیق = جمع بندوق بمعنی تفنگ است .

(۲) الف : همراهی رکاب خود .

(۳) برای تفصیل این واقعه ، رک : تعلیق ۳۶ .

ازانجا که میر مذکور را از چنین خدعه طرازی صاحبانِ عالیشانِ اطلاعی نبود و باغوای خدمات خود از دادنِ راه بافواج انگلیسه بهادر از ملک موروثه خود و غیره مغرور بود، [و ملا رحیم داد و محمد حسن (۱) هم مانع شدند، لیکن] اصلاً بفکرش نبود، که افواجِ سرکار انگلیسه، بی سبب، مرتکبِ مجادله و مقابله خواهد (۲) شد، ازین معنی بالکل غافل نشسته بود.

هر گاه صاحبِ ممدوح نزدیک قلات رسیده، همانوقت میر ممدوح را چیزی بوی ازین فلیته تفنگِ شرارت و فساد، بدماغ هوش رسیده بود. عالیجاه محمد اعظم خان برادر خود را طرف ایلات و الوساتِ بلوچان براهویان فرستاده، استمدادِ لشکر طلب کرد، لیکن اکثر روسای بلوچان بسبب ناسازگاری و بی اتفاقی، دل نهادِ استمداد نشدند. مگر طایفهٔ جهلوان و سرابان (۳) طوعاً و کرهاً (۴) معه جمعیت دوازده هزار لشکر، باتفاقی

(۱) این جمله در ک، ج نیست از الف گرفته شد، که دران محمد حسین است، و صحیح آن در ب محمد حسن است. این هر دو وزیران محراب خان شهید بودند. [رک: تعلیق ۳۷]

(۲) الف: نخواهد شد.

(۳) ک: سربان، که صحیح آن جهالوان و سراوان است. جهالوان در جنوب قلات بین قلات و لس بیلاست. و سراوان در شمال قلات و جنوب مستنگ سطح مرتفع است که بلندترین موقع آن ۱۰۷۵۰ فوت از سطح بحر کاین است. درین هر دو سرزمین قبایل متعدد بلوچ ساکنند. و سرداران هر دو پیش از تسلط انگلیس اهمیت بسزا داشتند [— تاریخ بلوچستان ۳۰۸ ببعد].

(۴) یعنی بخوشی یا ناخوشی.

عالیجاه محمد اعظم خان بنا بر استمداد، رخ نهادِ قلات شدند. لیکن پیش از رسیدنِ لشکر مذکور، عالیجاه میر محراب خان بدرجهٔ شهادت رسیده بود.

[بعد] از شهادت میر معظم عالییه، مدت هفت روز شهر قلات را غارت می نمودند و میگویند که دوازده لک روپیه نقد و جواهر گران مایه و اجناس نفیسه از اقمشه و پشمینه و سلاح و شمشیرهای جواهر دار و تفنگ های رومی و اسپانِ خاصه و لایتی و غیره سامان از هر قسم به حیثِ تاراج بردند. و غنیمتِ شهر که تعداد آن معلوم نیست، همه بدستِ افواجِ انگریز بهادر افتاد.

بعد از هفت روز صاحبانِ عالیشان، منادی امن و امان در شهر گردانیدند، و بدلاسانی رعایا پرداختند. و ملکی که در احاطهٔ تصرفِ میر ممدوح بود، در تصرفِ سرکار انگلیسه بهادر آمد.

جنرال صاحبِ بهادر، عالیجاه شاه نواز خان (۱) براهوی برادر زادهٔ مرحوم میر محراب خان، معه لبدین (۲) صاحبِ بهادر،

(۱) شهنواز خان بن احمد یار خان.

(۲) این لبدین با شهنواز خان در قلات بود، که نصیر خان و محمد خان شهنوایی لشکر کشی نموده و بعد از فتح قلات او را گرفتند. چون نصیر خان بعد از آن شکست خورد، لبدین را به قاسو نام سپرده بود، قاسو او را کشت و خودش فرار کرد. اما اخیراً چون نصیر خان با جنرال آترم در کوئته معاهده بست، قاسو را بدست انگریز سپرد، و ایشان در عوض خون لبدین او را بر دار کشیدند ۱۲۵۶ هـ. [— تاریخ بلوچستان ۲۳۳]

در قلات بر مسند ریاست مقرر نموده، و ملا رحیم داد [خان] و محمد حسن و غیره خوانین خان موصوف گرفتار نموده، به‌مراه خود آورده، وارد شکارپور، و خوانین مذکور را در قلعه به‌کر مجبوس ساخته تشریف فرمای بمبئی (۱) گردیده. و عالیجاه راس بیل صاحب بهادر، اجنت سند، در ملک خان ممدوح تا به شال کوٹ (۲) بنای چاونی‌ها مقرر نموده. و عالیجاه میر نصیرخان خلف مرحوم میر محراب خان، در صغر (۳) سن بعد شهادت پدر بزرگوار خود والده مسمی بی‌بی گنجابه، و دیگر عیال و اطفال و نایب گل محمد خان و چند سرکردگان در کوهستان آواره می‌گردیدند، لیکن در ترک تاز و تاخت و تاراج افواج انگریز بهادر قصور نمی‌کردند.

- ۶۰ -

در بیان زد برد بلوچان کوهستان [و] براهوی و غیره

در حین روانگی افواج، جانب خراسان، و بنا نمودن چاونی‌ها

در سر و شکارپور، و دریافت نمودن احوال سنده و آموختن

زبان بلوچی و افغانیه و سنده، و هزیمت یافتن [ایمیل]

صاحب بهادر از بلوچان (۱) [کوهستان] و غیره

ترک سوار قلم تیز رقم، در میدان این مدعا چنین ترک‌تاز بیان مینماید که: در حین روانگی افواج انگلیسه بهادر جانب خراسان، بلوچان ترک علی جهکرانی (۲) و بگتی و دوسبکی و کهاپر (۳) و بیبرک (۴) و براهوی از تاخت [و] تاراج سامان گدام و شتران و غیره، در عرض راه تقصیری نکردند، و صاحبان عالیشان، این همه هرج و مرج دیده، بسیار خشم آگین می‌شدند و دم نمی‌زدند، خون جگر می‌خوردند. عالیجاه ولیم

(۱) الف: از بلوچستان و غیره.

(۲) جهکرانی قبیله ایست از بگتی بلوچ که در میدان لاهڑی و سند آباد اند [— تاریخ بلوچستان ۱۰۰].

(۳) کهاپر از بلوچان بگتی سکنه کوهستان [— تاریخ مذکور ۱۰۰].

(۴) ک: میرک. الف: ج: بیبرک. صحیح آن بیبرک زئی است از تمن بگتی، که ذیره بیبرک مسکن تمندار قوم بگتی است.

[— تاریخ مذکور ۹۸]

(۱) ک: این کلمه ندارد.

(۲) شالکوٹ = کویته.

(۳) صغر = خورد سالی.

ایستویک (۱) صاحب بهادر در شکارپور رسیده، در تجویز و بندوبست بلوچان مذکور شده شیر محمد بلیدی (۲) را بمعرفت عالیجاه فتح محمد خان غوری مشیر تدبیر عالیجاه میر صاحب میر رستم خان والی خیرپور پیش خود طلبانیده، قدری مواجب بلیدی مذکور مقرر نموده، عهد انجام ساخته، از بدی و بدکاری دست بردار نموده. و نیز بمعرفت سیٹھ جیٹھ سنگھ (۳) شاهوکار شکارپوری، بنای طلبانیدن بجار خان (۴) [ڈومبکی] نموده بود. و دیگر هم علی هذه القیاس بندوبست بلوچان بدکاران مینمود، که درین اثنا عالیجاه راس بیل صاحب بهادر اجنت سنده مقرر شده، داخل شکارپور گردید. بعد ورود صاحب مددوح عالیجاه ولیم ایستویک صاحب بهادر تشریف فرمای ولایت گردیده. و عالیجاه تاسم پوستین (۵) صاحب بعهدہ کلکتري

(۱) الف، ک، ج: استوک [رک: تعلق ۱].

(۲) در الف، ک بلدی است. اما بلیدی قبیلہ معروف بلوچ است. که در نصیرآباد متصل جیکب آباد ساکن اند. این شیر محمد خان یکی از سرداران آنها بود [تاریخ بلوچستان ۵۳].

(۳) ک: جهت سنگھ [؟] ج: چیٹ سنگھ.

(۴) این بجارخان نیز از قبیلہ جهکرانی [ڈومبکی] بلوچ بود، که در ۱۸۳۹ بر لشکر اندوس حین رفتن افغانستان تاختها نموده بود. [تاریخ بلوچستان ۸۲].

(۵) این کلمه در الف مغشوش است، و در ج نیست در ک طاسم پوستین و در الف لوسس است. چون پوستین درین اوقات در سنده بود، و گزیتیر سند و سکهر مکرراً به معلومات او حواله میدهند پس درینجا هم نام وی صحیح خواهد بود.

شکارپور ماسور شده، و ایستویک صاحب خورد، نیز بهمهراه کلکتري صاحب مذکور بر کار خزانہ مقرر مانده. از آنجا که صاحبان مذکور بسیار هوشیار و دانای زمانه بودند، دریافت ملک سند از هر قسم و رسم نمودند. و زبان افغانیه و بلوچیه و سندیه و فارسی و عربی می آموختند. بلکه از زبانهای مذکور کتابها [ترجمه] انگریزی درست ساختند. و هر یک از صاحبان عالیشان، بعهدہ کار خود ماسور بودند. بعضی پیمایش زمین ملک سنده، آباد و غیر آباد جنگل و شوره می نمودند. و برخی خانه شماری و آدم شماری می کردند. و بعضی نقشهای ملک تیار (۱) مینمودند. و بعضی خریداری گدام می ساختند، و مبلغان سکه کمپنی مثل بارش باران می ریختند. و در مکان چهری (۲) واقعه لب دریا بنگلههای بسیار خوب و مطبوع مرتب ساختند. و صدر بازار بنا کردند. و در شکارپور هم صدر بازار و بنگلهها تیار ساختند. و روزگار مردم هر خاص و عام جاری گردیده. و مردم سند این چنین زر ریزی گاهی بچشم خود ندیده بودند، از سکه کمپنی دیده و مجنون وار شیفته و آشفته در پی روزگار می گشتند. و صاحبان عالیشان در ملک سند رجوع آوردند، یگان می آمدند و یگان می رفتند.

از زبان بعضی صاحبان شنیده شد که می گفتند: که هرگاه در ملکی یکی از صاحبان انگریز آمده دایر (۳) شد، او را یکی

(۱) الف: بازی مینمودند [؟].

(۲) الف، ج: چهری. ب: چهری که آنرا حالانو سکهر میگویند.

(۳) الف: وارد شد.

ندانند، (۱) گویا هزار یاجوج به همراه دارد. و جایی که صدها صاحبان آمده جمع شوند، پس صد هزارها شیاطین جمع میشوند. آدم بیچاره از یک شیطان امان نیافته، که از بهشت محروم ماند، چه جاییکه هزارها شیاطین گرد آیند. پس وای بر حال مردمان آن سرزمین است! خصوصاً آدامان ملک سنده از خاص و عام اکثر از خود بیگانه! ملک سند زود تر خراب خواهد شد، که از آتش فتنه انگیزی صاحبان انگریز خبر ندارند.

فی الجمله کپتان ایمیل (۲) صاحب بهادر مامور محافظت ملک بالادشت گردیده، و قلم نگهداشت سپاه جاری نموده. چنانچه مردم افغانان و بلوچان کوسه و کهری وغیره باشند. این ملک اندازه سه [چهار] صد سواره ملازم داشتند. و فی سواره بیست رویه و پانزده رویه و جمعدار پنجاه رویه مشاھر مقرر نمودند. و عالیجاه الف خان ترین (۳) نیز در آن ایام با چهل پنجاه سواره در سلک ملازمین سرکار انگلیسه بهادر منسلک گردیده، که رفته رفته از بس خدمات سرکار بلقب "خان بهادر"، ملقب شده. چون جناب ایمیل صاحب بهادر باین همه سپاه، از شکارپور روانه مکان شاه پور، درانجا رفته دایر گردید، ایکن مردم بلوچان کوهستان، از زد برود و قتل و قتال افواج انگریز بهادر، هیچ صرفه نمی کردند. و صاحب ممدوح هم در تعاقب بلوچان بدکاران رفته، از کشتن و بستن آنها دریغ نمی کرد، لیکن

(۱) ک: نراند [؟].

(۲) الف، ج: ایمل صاحب. ب: اسمعیل صاحب [؟].

(۳) ترین = نام قبیله افغانی که در وادی پشین ساکنند.

همان آتش در کاسه بود، بازار تاخت و تاراج بلوچان روز بروز گرم.

روزی بلوچان کوهستان اندازه سه صد نفر سوار و پیاده نزدیک مکان چهر رسید، در پشت (۱) نی آب پنهان گردیدند (۲). و چند نفر سواره بلوچان، از روی چال فریب بازی، در شاه پور رسیده، خودها را با فوج انگریز نشان داده پس پای شدند. ایمیل صاحب بهادر، که معه چند سواران، برای هوا خوری رفته بودند، با سواران بلوچان فریبه مقابل شده، در تعاقب آنها افتاد. چون نزدیک پشت (۳) نی رسیدند، صاحب ممدوح از فریب بازی بلوچان مذکور خبری نداشت، بلوچان که در نی متواری بودند، بغتاً تفنگها بر روی سواران صاحب ممدوح زدند. چند سواره از صاحب موصوف بضرر شاک تفنگها، از اسپ حیات بر زمین مات افتادند. مسمی اعتبار کهری (۴) معه سواران دیگر، بمشاهده این حالت، دل از دست داده، چون گه گیران (۵) پس خیز معرکه فرار گردیده. صاحب ممدوح هر چند به کهری مذکور باش باش می نمود، او زیاد پاش پاش فرار میگردد (۶)، هرگز پای استقرار نگرفت.

[صاحب] محتشم تن تنها در آن میدان عنان توسن کشیده

(۱) الف: نشیب. (۲) الف: شدند.

(۳) الف: نشیب. (۴) کهری = نام قبیله بلوچ.

(۵) ک: چون کچه کهران [؟]. اما گه گیر متن صفت اسپ است.

که نمی رود، و پس پشت میدود.

(۶) الف: میگرد.

استاده شد، و شمشیر از نیام بیرون آورده، و بدست شجاعت گرفته، مستعد حمله بهادرانه گردید. که در آن اثنا اعتبار کهری، بلحاظ پاس اعتبار خود، باز در نزد صاحب ممدوح آمده، بر اسپ صاحب بهادر تازیانه حواله نمود، تا بی اختیار، اسپ صاحب بهادر، در میدان تیز روی شده، باین طریق صاحب بهادر از آنجا برآمده، جان سلامت آورده.

این خبر بطریق هزیمت صاحب موصوف از افواه عوام الناس منتشر عالم گردیده. چنانچه بعد از چند ماه صاحب معظم الیه برای جواب دهی این هزیمت، در مقام سکه بر حضور صاحبان [در] کونسل حاضر شده. آخر از روی کورت (۱) چیزی قصور بر صاحب ممدوح ثابت نشده، از آنجا رهائی یافته. بعده بزودی روانه ولایت گردید. چون صاحب ممدوح بسیار جوان مرد و عالی همت بود، و دست نوال همیشه کشاده داشت، در ابتدای ورود افواج بحر اسواج انگلیسه بهادر، در بجا آوری خدمات سرکار انگلیسه بهادر قصوری نکرده [بود].

- ۶۱ -

در بیان رفتن صاحبان عالیشان طرف چهر و (۱) فلیجی

و گرفتار نمودن بچار خان (۲) دومبکی و ترک علی جکهرانی

و غیره جکهرانیان

ترک سوار قلم تیز رقم، در میدان گیر و دار این مدعا، چنین تیز رو بیان میشود که: در سنه یکهزار و دو صد پنجاه و شش هجری، عالیجاه کپتان ایمیل صاحب بهادر، از شاه پور تشریف فرمای چهر گردید. بچار خان دومبکی پیش از رسیدن صاحب ممدوح، از مکان مذکور فراری شده، طرف کوهستان دیره بیبرک (۳) رفته سکونت گرفت. باقی میر حسن خان نوتھانی و بلوچ خان دومبکی در مکان مذکور آمده، بسلام صاحب ممدوح مشرف شدند، و مصدر نوازشات گردیدند. دو صد روپیه به بلوچ خان سرکرده طائفه بلوچان دومبکی و مبلغ صد روپیه به میر حسن خان نوتھانی عوض خلعت،

(۱) چهر = در ۳۸ میلی شمال جیکب آباد.

(۲) ک: دو بیکی [؟] الف: دو بیکی [؟] دومبکی قبیله معروف بلوچ است.

(۳) ک: پیرک. الف: بیبرک. صحیح آن دیره بیبرک است.

آرا سیاه اف هم گویند در علاقه هرند ضلع دیره غازیخان واقع

است [تاریخ بلوچستان ۱۰۰ ج: دیره بیبرک].

(۱) کورت در انگلیسی بمعنی محکمه است.

صاحبِ ممدوح عطا نمود. و آنها را از خود بسیار خشنود نمود. بلوچ خان دومیکی حلقه اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار، در گوش جان انداخته. بعد عهد انجام، از خدمت صاحب بهادر رخصت گرفته، جانب مکان لهری ملک خود رفته. و میر حسن خان نوتھانی حسب الحکم صاحب بهادر، معه پیغامات، طرف بیبرک بگتی (۱) روانه و مامور شده، که بگتی (۲) مذکور را هدایت نموده، راغب سلام صاحب معظم الیه نمود.

چنانچه احمد خان خلف بیبرک مذکور با اتفاق میر حسن نوتھانی آمده، مشرف سلام صاحب بهادر گردید. و عزت و آبروی بسیار یافته، بعده انجام انداختن چھاوونی در دیره بیبرک نموده رفت. درین اثنا سیجر بلیمان صاحب بهادر معه پلتن خود و دو عرابه توپ در دیره مذکور رفته دایر گردیده. بیبرک نیز بسلام صاحب ممدوح آمده، سر تسلیم بر آستان فرمان برداری گذاشته. و کپتان ریت صاحب بهادر از دیره بیبرک عازم قلعه کھان (۳) شده.

(۱) ک: بیرک بتکی [؟] الف: بیرک بتکی. نام این شخص بیبرک خان قوم بتگتی بلوچ بود. در سنه ۱۸۳۰ میجر بلمور با هفت صد سوار بر ایشان تاخت. در جنگ دیره بیبرک ۹ نفر بلوچان را کشته و لفتنت کلارک مجروح شد. تا که بالاخر بیبرک را گرفتار و تا دو سال زندانی کردند و بعد ازان رهائی یافت.

[— تاریخ بلوچستان ۱۰۱]

(۲) ک: بتکی. الف: بتکی [؟]

(۳) کھان = در حدود ۵۰ مہلی شمال شرقی جیکب آباد واقع است.

و شجاعت نشان دوده خان مری معه پانصد سواره از قلعه کھان برآمده سلام ریت صاحب بهادر نمود. و گفتگوی انداختن چھاوونی در قلعه مذکور مابین صاحب ممدوح و مری مذکور واقع شده. لیکن مری مذکور انداختن چھاوونی در قلعه کھان ناگوار دانسته، بجواب صاف (۱) پرداخت. و هماندم روانه گردیده، در اندرون کوه رفته، طبل متمردي بناخت.

کپتان ریت صاحب بهادر در قلعه کھان کپتان برون صاحب بهادر را گذاشته، خود باز در دیره بیبرک آمده دایر گردید. چون بیبرک مذکور شنید که دوده خان مری با صاحبان در مقام سلوک نیامده، از انداختن چھاوونی جواب صاف داده، او هم از قلعه خود، تمام سامان و اسباب بطریق اخفا کشیده بوقت شب از دیوار قلعه برآمده میخواست که روی در فرار آرد. درین صورت چوکی داران (۲) قلعه با خبر گردیده بیبرک را گرفتار نمودند. بعد گرفتاری او قلعه را تاراج (۳) نموده، تمام اسباب [مغروته] (۴) قلعه را لیلان (۵) نموده داخل سرکار کردند (۶).

(۱) ک: صاحب.

(۲) الف: درینصورت متعینان چوکی قلعه.

(۳) الف: قلعه را وا نموده.

(۴) مغروت = از غارت بمعنی غارت شده.

(۵) الف: نیلام.

(۶) الف: گردیدند.

درین اثنا عالیجاه طامس پوستن (۱) صاحب بهادر داخل مکان لهری شده، سید امیرشاه را برای گرفته آوردن بجارخان دومیکی فرستاد. نامبرده آمدن خود بحضور صاحب مذکور اختیار نکرده. مگر بحضور کپتان ایمیل صاحب بهادر آمده سلام کرد، و تجویز ایمیل صاحب بهادر همین بود، که بالفعل از روی صلاح وقت بلوچان را گرفتار نباید کرد، بلکه در ملازمی سرکار نگاه باید داشت، تا آنکه همه بلوچان کوهستان به تجویز [ی] بدست سرکار آیند.

کپتان ایمیل صاحب سیادت پناه سید عنایت شاه را نزد شجاعت نشان دوده خان مری فرستاده که او را رهبری نموده در سرکار بیارد، که بعد آمدن مری مذکور، بندوبست بلوچان بخوبی نموده خواهد شد، که درین صورت، حکم جناب راس ییل صاحب بهادر اجنت سنده در باب مقیدی بلوچان مذکور صادر گردید.

ایمیل صاحب بهادر مطابق حکم اجنت سنده بازوی بلوچان هر یک بجارخان دومیکی و دریاخان جکههرانی و جانی جکههرانی و غیره جکههرانیان، بطریق آئین قیدیان، بدست عالیجاه الفخان [ترین] جمعدار، جانب لهری پیش طامس پوستن صاحب بهادر روانه کرد. مگر ترک علی جکههرانی که سرکرده جکههرانیها بود، او را پیش خود معطل نمود. طامس پوستن صاحب بهادر، بلوچان مذکور را در قید محکم کنانیده

(۱) الف: پونس. ک: پوتنس [؟] صحیح آن پوستن معروف است، که در الف هم بعداً چنین است.

صبح از لهری سوار گردیده، داخل شاه پور شده، و با کپتان ایمیل صاحب بهادر مشورت نموده، همه بلوچان را سپرد کپتان دونصاحب بهادر نمودند. و دوست علی برادر زاده دوده خان مری، که بموجب هدایت سید عنایت شاه، بجهت سلام صاحبان می آمد، لیکن در عرض راه خبر قید شدن بلوچان مذکور شنیده، قدسی پیش نگذاشته، واپس روانه مکان مألوفه خود شده. و سید مذکور باز آمده، صورت حال پس رفتن دوست علی مری بصاحبان مدوح حالی نموده.

بعده کپتان دونصاحب بهادر معه بازوی بلوچان قیدی بااحتیاط تمام از شاه پور روانه گردیده، داخل شکارپور شده. و بعد از چند روز طامس پوستن صاحب تشریف فرمای شکارپور گردیده. تمام اسپان مادیان و سلاح بلوچان مذکور لیلام (۱) کرده داخل سرکار نمودند. و بجارخان دومیکی و غیره را در قلعه بهکر محبوس نمودند. جانی جکههرانی که پست قامت و حرام زاده بود او را در شکارپور مقید نمودند. لیکن نامبرده هرگز بهمراه قیدیان بر سر کار نمیرفت، و اگر میرفت باز هم کار نمیکرد.

باوجودیکه محافظین چوکی او را میزدند، هزارها سخنان فحش بمحافظین چوکی میداد. و او را زنجیرها در پای و دست و گردن انداخته، سخت عذاب میدادند. باز هم هیچ پروائی نکرده، به آدمان سرکار میگفت که: زنجیرها در تمام اعضایی من انداخته اند مگر..... من بی زنجیر مانده ام او را هم

(۱) الف: لیلام.

زنجیر بیندازند و ۱۰۰ خود را به آذمان سرکار نشان میداد.
 چون جهکرائی مذکور چنین سرکش و بی باک و شوخ
 بود، ترک علی جهکرائی را معه بیست نفر سواره و محمدخان
 دومبکی را در سرکار ملازم داشته در خدمت کپتان ایمیل
 صاحب بهادر مقرر نمودند، که با صاحب ممدوح در خدمات
 مرجوعه ترک تاز [ی] می نمودند، تا رفته رفته طایفه جهکرائی
 از مهربانی سرکار جهاندار کامیاب مطالب ما فی الضمیر خود
 شدند.

در بیان رفتن صاحبان اذگریز بهادر طرف قلعه کهان
 و بنا کردن (۱) چهاونی و کشته شدن صاحبان از دست

بلوچان مری و هزیمت صاحبان (۲)

رستم داستان قلم شجاعت رقم، در میدان رزم این مدعا
 چنین بیان می نماید که: در سنه ۱۲۵۶ هـ صدر، کپتان
 کلارک (۳) صاحب بهادر که معه گدام جانب قلعه کهان
 رفته بود، گدام را در قلعه مذکور در نزد کپتان برون صاحب
 رسانیده مراجعت نمود. هرگاه صاحب ممدوح در مکان سارتاب
 که در میان کوه واقع است رسیده، درین صورت شجاعت نشانان
 بلوچان مری پیش روی صاحب معظم الیه [گرفته] جقمق شرارت
 و فتنه برسنگ مقابله و مقاتله زده، مستعد محاربه شدند.

درانوقت همراه صاحب ممدوح، چهل سواره و پنجاه شصت
 نفر پیاده حاضر رکاب بودند. سواران هرگز با حریفان مقابله
 نکردند، بلکه پس پای شدند، و صاحب ممدوح، با پیادگان

(۱) الف: بنا نهادن (۲) الف: هزیمت آنها.

(۳) الف: کلک صاحب. ک، ج کلاک که صحیح آن لفتنتت

وال پول کلارک است که در سرتاف از دست دین محمدخان

پسر دوده خان تمندار مری با جمعی دیگر بقتل رسید

[— تاریخ بلوچستان ۸۳ بعد].

جنگ کنان از دست بلوچان کشته شده. و هفت هشت صد نفر شتران معه سامان بدست یغمای بلوچان مری افتاده. و هشتاد نفر دیگر پیاده از فوج انگریز که پیش برون صاحب طرف قلعه کهان میرفتند، آنها را نیز بلوچان در راه زیر تیغ بی دریغ کشیدند و در قلعه ممت انداختند.

غرض بلوچان مذکور چون زنبور متفرق گشته، هر جا و هر مکان که از لشکر انگریزان در کوهستان می یافتند، به نیش ضرب شمشیر و تفنگ و سنگ می کشتند. و هیچ صرغه نمی کردند.

درین ایام جناب راس بیل صاحب بهادر اجنت سنده، بجهت هواخوری سمت شمله تشریف فرمای گردیده بود. و کپتان اندر مند جان برون صاحب بهادر، در چهاونی سکه بجايش مقرر بود. هرگاه این اخبارات مذکور با اجنت سنده رسیده، از انجا چتهی (۱) انگریزی برای کپتان ایمیل صاحب بهادر نوشته فرستاد که: هر قسم که داند شجاعت نشان دوده خان مری را در حباله اطاعت و فرمان برداری سرکار بیارند، که از حسن خدمات ایشان متصور است.

صاحب مذکور حسب نوشته اجنت سنده باز از شاه پور سوار شده، در مکان لهري داخل گردید. و مدت سه ماه در انجا متوقف بود، با طایفه بلوچان مری بندوبست می نمود. آخر مری مذکور بدست وکلای معتبر خود، بخدمت صاحب

(۱) چتهی = مکتوب و نامه.

ممدوح پیغام فرستاد، که ما مردم بلوچان، کوه نشین و صحرا نورد میباشیم. کدام ملک زر خرید، بدست نداریم. سنگ و سنگ ریزه های بسیار داریم. اگر خواهش و آرزوی سرکار بر آن باشد، پس بارها نموده بحضور سرکار فرستاده آید. سرکار جهان مدار مهربانی نموده از ما بلوچان کوه نشین در گذرد، بنای چهاونی در قلعه کهان بالکل روا ندارند، که پس و پیش از انداختن چهاونی، صورت بهبودگی هرگز در مرآت مدعای خود نخواهد دید، گویا سر خود را بسنگ زدن است. آینده سرکار مختار است.

چون کپتان ایمیل صاحب بهادر، همین سرگذشت بلوچان مری بحضور اجنت سنده طرف کوه شمله نوشته فرستاد، از آنطرف باز حکم آمده که: چهاونی را ضرور بالضرور در قلعه کهان بنا خواهند نمود. چنانچه عالیجاه گلبرن (۱) صاحب بهادر معه سه صد سواره و شش هفت عرابه توپ و شش هفت صد پیاده و یک هزار و چهار صد شتران بار سرات و سامان و خزانه روانه قلعه کهان شده. هرگاه صاحب ممدوح در مکان لفنگ (۲) رسیدند، از انجا که مکان مذکور چون نفس بسیار تنگ میباشد، بلوچان مری در آن مکان بر سر کوه رفته، مستعد و آماده جنگ نشسته بودند. در این صورت کپتان ریت صاحب بهادر و کپتان مور صاحب و لفتنت مرکن صاحب معه دو صد

(۱) میجر گلبرن با سه توپ و لشکر سوار و پیاده در سنه ۱۸۳۹ ع باین جنگ رفت [تاریخ بلوچستان ۸۳].

(۲) ک، ج: لفنگ [۹] الف: مکان تنگ. این جنگ در کوتل کهنذک چهار میلی سرتاف واقع شد [تاریخ مذکور ۸۳].

نفر پیاده، بر مکانِ لَ فَنگِ بالای کوه رفتند. بلوچان مری که سابقاً مستعدِ محاربه نشسته بودند، یکبارگی جلوه ریزی بر صاحبانِ ممدوح نموده، دوسه (۱) صاحبان و دوصد نفر پیاده بزدنِ تَفَنگِ ها و سنگ‌های بالای کوه هلاک نمودند. و در آن مکانِ لَ فَنگِ، نفس‌های حیاتِ صاحبانِ ممدوح و پیاده‌گانِ لشکر گرفتند.

جناب گلبرن صاحب بهادر از نایابی آب نهایت بی‌تاب گردیده میر حسن نوتھانی و اعتبار خان کھری معه پنجاه اسپان توپخانه، برای آوردن آب فرستادند. اگر چه آب نزدیک بود، لیکن کار گذاران قضا و قدر چشم نامبردگان از آب پوشیده، آب نزدیک را ندیده، طرف مکانِ سارتاف (۲) رفتند. در اثنای راه بلوچان مری به آنها (۳) مقابله نموده، بسیاری [را] آب زندگانی گرفته، اسپان را بغارت بردند.

در این صورت گلبرن صاحب بهادر روی آب ندیده، از عدم رسیدن آب بی‌تاب شده، تاب مقاومت نیاورده، تمامی اسپان و سامان و شتران و خزانه و سه عرابه توپ در آنجا گذاشته، و سوراخ دُنباله توپ‌ها بند نموده، جریده طور گریزان، افتان خیزان خود را در شاه پور رسانیده، از شومی مکانِ لَ فَنگِ چندین

(۱) الف: که سه صاحبان.

(۲) الف: سرنان، و این همان سرتاف است که قبلاً در متن سرتاب و در حواشی سرتاف آمده.

(۳) الف: بمشار الیه.

نفس‌های لشکریان بر باد داد. نفس‌خاص خود را در شاه پور آرام داده، نفسی یکام دل بر آورده.

کپتان برون صاحب که در قلعه کهان دایر بود سابقاً از عدم رسیدن و موجودی سرسات بسیار تنگدل بوده. خصوصاً از شنیدن خبر هزیمت و کشته شدن صاحبانِ ممدوح بسیار بی‌قرار و مشوش احوال گردیده. آخر از روی صلاح وقت، به‌مراه بلوچان مری سازگاری نموده، [و مبلغان بآنها] داده و امان خواسته، قلعه کهان را گذاشته، برای جان‌خلاصی خود با مری عهد انجام ساخته، و چتی انگریزی نوشته داده، باعانت سواران بلوچان مری از قلعه مذکور بر آمده، داخل مکان لهری گردیده، شکر حیات تازه نمود.

صاحبان انگریز بهادر، از روی انصاف، از جوان مردی و شجاعت بلوچان مری خود معترف و آفرین آفرین می‌گویند. فی‌الحقیقه باوجود تسخیر قلات و قندهار و کابل و غزنی باز هم بلوچان مری در کوهستان متمرّد نشسته از تاخت و تاراج و قتل و قتال افواج انگلیسه بهادر، دست خود را کوتاه نداشتند. و صاحبان انگلیسه بهادر هنوز در تجویزات تسخیر کوهستان و استیصال طایفه بلوچان مری می‌باشند. دیده شود که عاقبت این کجا سر کشد، و صورت این معامله چگونه از مرآت مدعا رخنما گردد.

اندرونِ قلعهٔ قلات بودند، همه از اندرون برآمده با عالیجاه میر نصیر خان ملحق و متفق شدند، و قلات را بدست میر مذکور دادند، و شاه نواز خان از قلات جان خود کشیده، روی در فرار نهاد، و طرف باغان رفته سکونت پذیر گردیده.

عالیجاه لبدین صاحب بهادر از فرار عار دانسته در قلات مانده، میر مذکور صاحب ممدوح را گرفتار نموده محبوس گردانید و اسباب و سامان صاحب ممدوح همه در حیّز تاراج آورده. و براهویان بنا بر انتقام مرحوم میر محراب خان، انواع انواع عقوبات بصاحب ممدوح می نمودند، و در کاسه (۱) سگ باسگ آب و نان، بصاحب ممدوح میخورانیدند. بعد از چند روز میر موصوف محمد اعظم خان عموی خود را در قلات گذاشته، معه جمعیت دوازده هزار لشکر روانه شال کوت (۲) گردیده، و لبدین صاحب را هم بر شتر پشت برهنه سوار نموده، و زنجیرها در پایش انداخته، به همراه خود برده. و در عرض راه، براهویان سنگدل، سنگ و کلوخ بر جان نازنین صاحب ممدوح میزدند.

در مقام شال کوت عالیجاه پین (۳) صاحب، باستقلال تمام دایر بود، و هم پلاتن بنا بر کمک، از قندهار در شال کوت رسیده بودند. میر مذکور هر چند جهت گرفتن شالکوت بسیار کوشش نمود، لیکن قادر شدن نتوانست، تا مدت سه ماه در مکان

(۱) این کلمه در (ک) نیست، در الف و ج جهت است. ب: کاسه.

(۲) شالکوت: کویته.

(۳) ک: لبدین [؟]. الف، ج: بین. درینوقت در کویته دو نفر صاحب

منصب انگلیسی پین و همیلی مقیم بودند [— تاریخ بلوچستان ۲۳۱]

در بیان آمدن میر نصیر خان [براهوی] بر قلات و گرفتن قلات

از شاه نواز خان براهوی و کشته شدن لبدین صاحب [بهادر]

نصر قلم خوش رقم، که مفتوح ابواب قلعهٔ ممالک سخنویست، در فتح قلعهٔ این مدعا چنین جلوه ریز بیان میگردد که: هر گاه صاحبان انگلیسه بهادر در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج [۱۲۵۵] هجری فتح قلات نمودند، راس بیل صاحب بهادر اجنت سند، عالیجاه شهنواز خان براهوی عموزادهٔ مرحوم میر محراب خان را بعطای لک روپیه و ملکها باتفاق عالیجاه لبدین صاحب بهادر، بر مستند ریاست قلات جلوس داده. تا مدت چند ماه عالیجاهان مذکور جرعه نوش باده حکمرانی قلات بودند. و میر محمد نصیر خان خلیف مرحوم میر محراب خان، معه عیال و اطفال خانه بدوش در صحرا و کوهستان آوارگی می گردیدند.

آخر میر نصیر خان جمع آوری قشونات الوسات طایفهٔ جهلوان و سراهان و غیره نموده، بر سر قلات [رفته قلات را] محاصره سخت نمودند. و در قلات افواج انگلیسه بهادر قدر قلیل بود. هر گاه بنای مقابله شده، احدی از الوسات براهوی بکویک شاه نواز خان نپرداختند، بلکه آنچه که بلوچان براهوی

مستونگ (۱) منزل انداز بود. و عالیجاه ایستویک صاحب بهادر، بموجب حکم اجنت سنده بنا بر تعمیر بنگله‌ها طرف بهاگ از شکارپور روانه گردیده، اولاً در جانی دیره بنگله را بنا ساخته، بعده وارد برشوری (۲) شده، در آنجا نیز بنای تعمیر بنگله نموده.

لیکن درانوقت در مکان برشوری خبرهای شرشور بلوچان براهوی متواتر میرسیدند. صاحب ممدوح بسبب شنیدن این اخبارات شرشور، از آنجا کوچ مکان نموده، داخل بهاگ شد. و سید محمد شریف عامل کچهی که از سرکار جهان مدار مقاطعه‌دار و سید کچهی بود، بخدمت صاحب ممدوح حاضر آمده، از روی حکمت عملی انواع انواع سخنان دهشت آسبز [از] لشکر براهویان بحضور صاحب معظم الیه بیان نموده. صاحب ممدوح بشنیدن سخنان آمد آمد لشکر براهویان متردد خاطر گردیده، بسواری شتر بادی جریده طور از بهاگ روانه مکان چتر و پهلجی (۳) گردیده، و افواج سرکار که در آنجا دایر بود، در عرصه دو روز یکهزار سوار و پیاده و چهار عرابه توپ، از آنجا بهمراه رکاب خود گرفته، باز داخل بهاگ گردیده. در این

(۱) مستنگ = نام مقام قدیم تاریخی است که جغرافیون عرب هم ذکر آنرا کرده اند، و بفاصله ۳۲ میل طرف جنوب غربی کویته واقع است.

(۲) الف: بر شوئی [؟]. ج: در مکان شوئی.

(۳) ک: ملهچی [؟] و این همان مقام فلیچی است متصل چتر که قبلاً مذکور افتاد. ج: هلجی.

صورت باری اطمینان رعایای بهاگ شده.

چون در این اثنا رحیم خان و عیسی خان بنگل زئی (۱) وغیره سرکردگان معه دو هزار لشکر در کوتله (۲) رسیده سرمات از آنجا گرفته، داخل گنجا به شدند. و منشی موهن لعل که از سرکار انگلیسه بهادر در آنجا بعهدہ کارداری مامور بود فراری شده، طرف جهل احمد خان مگسی رفته پای قرار گرفت. و لشکر براهویان در گنجا به افتاده گدام سرکاری همه را غارت نموده بردند. و سمت بهاگ بسبب بودن افواج سرکار انگلیسه بهادر جرات آمدن نکردند. و عالیجاه ایستویک صاحب بموجب حکم اجنت سنده از بهاگ کوچ نموده، داخل چتر و از آنجا بر آمده وارد شاه پور، بملاقات کپتان ایمیل صاحب بهادر مسرور گردیده، دو (۳) شب در آنجا اقامت گرفته، بعده روانه شکارپور گردید، که روز دویم تشریف فرمای شکارپور شده.

بعده عالیجاه طامس پومستین (۴) صاحب بهادر بمعه دو هزار لشکر سواره و پیاده پلتن گوره روانه دادهر گردیده، و

(۱) ک، ج: منگل زئی، که صحیح آن در الف بنگل زئی است، یک قبیله بلوچ که در اسپنجی و مستنگ و شال وغیره مواضع بلوچستان ساکنند [— تاریخ بلوچستان ۳۳۳].

(۲) الف، ج: در کوتله رسیده. ب: کوتره. ک: کوتل. که کوتله صحیح و نام جائیست، که در آخر همین فصل هم ذکر آن آمده.

(۳) الف: در شب.

(۴) ک: پونتس [؟] ج: طامس پوستن.

عالیجاه میر نصیر خان پیش از رسیدن عالیجاه صاحب ممدوح، از شالکوت رخ تافته، بر دادهر آمده، با فوج انگریز که در دادهر بود، مقابله و مقاتله نموده، و یک شبان روز لشکر براهویان، در میان شهر دادهر افتاده، تمام شهر دادهر غارت نمودند.

چون عالیجاه طامس پوستان صاحب بهادر، بقطع منازل، داخل دادهر گردید، لشکر براهویان مرتکب جنگ و جدال شدند. از طرفین کشتخون واقع گردیده، آخر لشکر براهویان تاب مقاومت نیاورده، با میر نصیر خان فرار برقرار نمودند، و در وقت فرار عالیجاه لبدین صاحب را براهویان کشته در میدان انداخته رفتند.

هرگاه طامس صاحب ممدوح، در میدان نبرد گاه آمده دید، که لبدین صاحب مقتول شده افتاده است، و زنجیر در پای دارد، ازین معنی نهایت خفگی خاطر صاحب ممدوح گردیده، و در جوش و خروش آمده. لیکن چه فایده، تیری که از کمان برجست، باز بسعی تدبیر بر نمیگردد.

پوستان صاحب بهادر آنچه که سامان لشکر براهویان، در میدان مصاف افتاده بود، همه را [به] یغما آورده، و نعش لبدین صاحب برداشته، داخل دادهر گردید، و به تدفین و تکفین او پرداخت و افسوس میخورد. و میر نصیر خان براهوی معه لشکر در میان کوهستان فراری شدند. و طامس پوستان صاحب بهادر، بعد این فتح بموجب حکم راس بیل صاحب بهادر،

اجنت منده مراجعت فرمای شکاپور گردید.

بعد ورود صاحب ممدوح، جناب راس بیل صاحب بهادر بموجب شفاعت میر رستم خان صاحب والی خیرپور محمد حسن و ملا رحیم داد امرای مرحوم میر محراب خان از قید رهایی یافته و صاحب ممدوح آنها را خلعت و خرچ عطا نموده، روانه پیش میر محمد نصیر خان نمودند، که میر مذکور را هدایت نموده، راغب استیلام صاحب بهادر کرده، که اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار نمایند. چنانچه نامبردگان پیش میر مذکور رسیده، بهزار نصایح و مواعظ، راغب ملاقات صاحبان و فرمان برداری سرکار نمودند.

هرگاه میر نصیر خان نزدیک کوتله رسید صاحبان عالیشان هر یک والس صاحب بهادر و بنزول (۱) صاحب بهادر معه جمعیت لشکر در کوتله دایر بودند. هر چند صاحبان ممدوح، استمالت نامها، طرف میر موصوف نوشتند، لیکن میر مد دور، از بس اندیشه و خوف، دل نهاد آمدن بملاقات صاحبان ممدوح نمی گردید (۲) و در مقام خوف و رجا بود.

از آنجا که صاحبان موصوف چون دیدند که میر مذکور بنا بر ملاقات نمی آید، بعده بجمعیت لشکر بر سرش جلوه ریز گردیده بمقابله و مقاتله پرداختند و جنگ عظیم واقع شد. از طرفین قتل

(۱) در الف، ک، ج: تیز دل است، که ظاهرآ بنزول نسخه ب صحیح بنظر می آید، زیرا تیز دل ترکیب فارسی است و نام مرد انگلیس نخواهد بود.

(۲) الف: نه گردیده.

و قتال بسیار شده . یک صاحب بهادر در میدان جنگ بقتل رسیده و یکصد و چهل نفر معه بوهرخان (۱) و مرادخان پسرش زنده اسیر و دستگیر شدند . و میرمدوح هزیمت یافته ، باز آواره کوهستان ، و از صلح مایوس مانده .

صاحبان مدوح بلوچان اسیران بحفاظت تمام گرفته ، مراجعت نمودند . و اسیران مذکور در قلعه بهکر مقید ساختند . و خرچ یومیه بخوبی از سرکار بقیدیان مرحمت میکردند . و چند مدت واقعه بهکر در قید گرفتار بودند ، و از خرچ یومیه مبلغان جمع نموده ، ماه به ماه جانب عیال و اطفال خود میفرستادند .

-۶۴-

در بیان رفتن جناب راس بیل صاحب بهادر بطرف شالکوت

و بندوبست نمودن امورات آن سرزمین و فوتیدن درانجا (۱)

ادهم قلم سریع السیر ، در میدان این مدعا ، چنین تیز گام بیان می شود که : در سنه یک هزار و دو صد و پنجاه [و] شش [۱۲۵۶] هجری ، جناب راس بیل صاحب بهادر اجنت سنده ، از کوه شمله مراجعت نموده داخل سکه گرید .

بعده بزودی تشریف فرمای ملک کچهی و شالکوت شده بوهرخان (۲) و مرادخان پسرش و غیره بلوچان براهوی قیدیان که در قلعه بهکر محبوس بودند ، آنها را رهائی داده . و بوهرخان را بهمراکاب خود برده ، از ملک کچهی او را رخصت داده پیش میر نصیر خان فرستاد ، که میر مذکور را هدایت نموده ، باستیلام صاحب مدوح مشرف سازد . لیکن میر موصوف بغرور (۳) اهماال پرداخته ، دل نهاد سلام صاحب معظم الیه نشد !

(۱) الف : فوتیدن آن .

(۲) ک : لوهرخان [؟] .

(۳) ک : موصوف بعد از اهماال [؟] .

(۱) الف ، ج : بوهرخان . ک ، ب : لوهرخان . که صحیح آن میر بوهرخان سردار موسیانی است ، و با وی صالح محمد سردار ذایان و صاحب داد زرک زئی و عزیز محمد زرک زئی و منگی زرک زئی و شاد محمد زرک زئی و دیگر معتبران موسیانی [تماماً از قبایل بلوچ] نیز دستگیر و مقید شدند [— تاریخ بلوچستان ۲۸۵] مخفی نماند که این بوهرخان ولد نور محمد بن بوهرخان سرداران قوم زهري موسیانی بلوچ بود ، که سه فرزند بنام مرادخان و قیصرخان و امید علی خان داشت [— تاریخ مذکور ۳۵۰] .

صاحب بهادر چند روز انتظار ملاقات میرمدوح کشیده (۱)، بعده روانه ملک سیوی گردیده از آنجا که مثل مشهور است که "بلوچان مری بر کوه می نازند، و مردم خجک در میدان گوی شجاعت می ربایند" مابین افواج انگایسه بهادر و مردم خجک (۲) آتش جنگ و جدال شعله ور گردیده. مردم خجک داد مردانگی از دست نداده، خوب مقابله و مقاتله نمودند، که یکبارگی افواج انگریز بهادر، از میدان و غا رخ تاب گردیده پس پای شدند.

چون مبارزه آفتاب از پس ترددات، از میدان فلک رخ تاب شده، در مغرب زمین منزل انداز گردیده، و افواج نجوم در عرصه سپهر جلوه نما گردیده، مردم خجک از نبرد گاه پس آمده، داخل قلعه سیوی شدند، و تمام سامان و اثاث البیت معه عیال و اطفال از قلعه مذکور کشیده، و طرف کوهستان نزد مری رفتند.

افواج انگریز بعد رفتن خجک، بر قلعه یورش نموده، قلعه را خالی از حریفان دیده گرفتند. بعده بموجب حکم، قلعه سیوی را باضراب اتوپا مسمار نموده، با خاک برابر ساختند،

(۱) ک: کشیده بوده روانه.

(۲) این کلمه در ب افغانان خجک است. قبیله افغانی بنام خجک متصل تمن مری بلوچ و باروژی هنی افغان در تهل چوتالی شمال غربی کویته سکونت دارد، و در حدود ۱۹۰۰ع سرداران این قبیله مته خان و یعقوب خان بودند، اگرچه در تعداد کم اند ولی همواره بمردانگی مشهور اند [تاریخ بلوچستان ۷۳۹] ج: خجک.

و غنیمت را بدست تصرف خود آوردند. جناب راس بیل صاحب بهادر بعد فتح قلعه مذکور، بندوبست آن سر زمین پرداخته، از آنجا تشریف فرمای سمت مکان دادهر گردیده، و چند ایام در دادهر توقف گرفته، بعده مستعد جانب شال کوت شده، که در این اثنا مردم خجک حلقه اطاعت و فرمان برداری سرکار جهان مدار به گوش جان انداخته، مشرف سلام صاحب ممدوح شدند. صاحب بهادر به عفو جرائم آنها پرداخته، به خلاع فاخره آنها را سرفراز ساخته، ملک سیوی بدستور اصلی، در تصرف مردم خجک وا گذاشتند. و کپتان فرنچ صاحب بهادر چند ایام در قلعه سیوی توقف گرفته، قلعه را سر از نو مرمت نموده تیار کرده، حواله مردم خجک ساختند.

در حین توقف جناب راس بیل صاحب بهادر در ملک سیوی و چهرتر و پهلجی، دوست علی برادرزاده شجاعت نشان دوده خان مری، مشرف سلام صاحب ممدوح گردیده، چهتی (۱) انگریزی کپتان برون صاحب بهادر که از عهد انجام به مری مذکور نوشته داده بود، بملاحظه صاحب ممدوح آورده، از عظامی خلعت [فاخره] سرفرازی یافت. بعده بحصول رخصت واپس بمکان مالوفه خود رفته و صاحب ممدوح برای ملاقات دوده خان مری بسیار حیلها نموده، لیکن پیش نرفته. مری مذکور هرگز بسلام صاحب بهادر نیامده. از آن بعد صاحب بهادر از مکان دادهر

(۱) ک: چهرتر [؟]. چهتی بمعنی مکتوب و نامه است.

تشریف فرمای شال کوت، و چند ماه در آنجا رونق افزای بوده، و بجهت ملاقات میر نصیر خان براهوی بسیار بندوبست و تجویزات می نمود. و [او] از لحاظ خوف جان خود هرگز دلنهاد ملاقات صاحب ممدوح نشده، بدار و مدار می پرداخت.

در این اثنا از قضای الهی پای صحت صاحب ممدوح در سلسله بیماری مقید شده، هر چند حکما و داکتر (۱) معالجه نمودند، لیکن مؤثر نیفتاد، و روز بروز جیوش بیماری به حصار وجودش استیلا آورده. آخر لشکر زندگانش منهزم گردیده، لوای مرگ در میدان آخرت بر افراشت، و در شالکوت او را مدفون ساختند.

بعد از ارتحال صاحب ممدوح عالیجاه والس صاحب بهادر بر عهده کار سرکار مامور شده، بانظام امورات می پرداخت. بعد از سه ماه عالیجاه آترم صاحب بهادر بعهدہ اجنت سنده مقرر گردیده، تشریف فرمای سکه شده، از آنجا بلا توقف بسواری شتران بادی روانه شال کوت، و در آنجا رسیده، عالیجاه میر نصیر خان براهوی والی قلات را بعهد انجام موثق پیش خود طلبانیده، بسیار تلافی و تعارف و نوازش عالیجاه مذکور نموده، از خود ممنون ساخت. و ملک موروثی تماماً تفویض میر مذکور ساخت، و کلکتران (۲) که در ملک خان ممدوح نشسته بودند همه

(۱) الف: حکما و اکثر معالجه.

(۲) ک، الف: کلکتران [؟]. ب، ج: کلکتران و این صحیح است کلکتور در انگلیسی بمعنی مامور مالیه است، که محصولات دولتی را فراهم آورد.

موقوف شدند. و تعمیرات که در ملک خان مذکور درست ساخته بودند جای بجای حکم تخریب عمارات صادر گردید.

امیران سنده هر گاه اینچنین صورت خرابی عمارات معاینه نمودند، و موقوفی کلکتران دیدند و شنیدند، هر آینه بخیال خام رفته دانستند، که الحال سرکار انگلیسه بهادر بسبب هزیمت خراسان، تمام چهاونوی خراب و ویران ساخته، ازین ملک سند یک قلم میروند. ازین معنی بسیار خوشحال شدند، و از حال خود غافل که فلک نیرنگ در چه لعبت بازی است، و کوکب نیت (۱) صاحبان انگریز بهادر، در اوج فریبندگی چگونه سیار است، از آنجا که شرح تسخیر سند موقوف بر وقوع واقعه داشته، الحال عنان توسن قلم در میدان وقوعات مقدمه امیر بی نظیر دوست محمد خان منعطف نموده می شود.

(۱) الف: کوکب نسب [؟]. ج: مانند متن.

در بیان آمدن امیر دوست محمد خان از بخارا که بواسطت کدام سوداگر از قید والی بخارا رهائی یافته، با افواج انگریز چندین جنگها نموده، بعده خود بخود، در کابل

آمده، مشرف سلام صاحبان انگلیسه گردید

شهسوار (۱) میدان سخن وری، اعنی خامه ندرت نگار، در نشیب و فراز عرصه [معارک] مدعا، چنین ترکتاز بیان می نماید که: هر گاه صاحبان عالیشان تشریف فرمای دارالجنه کابل شدند، در مدت دو ماه اکثر روسای کابل و گرد و نواح کابل را، در اطاعت و فرمان برداری خود آوردند. اگر احادی سر از اطاعت و فرمان داری می پیچید، همانوقت مال و جان و قلعه جات او را ضبط سرکار می نمودند، و او را بسزای اعمال ناصواب می رسانیدند.

در حین آمدن مبلغان خزانه از هندوستان در دره خیبر مابین لشکر انگریز بهادر و افغانان خیبر، بسیار جنگ و جدال واقع، و بسیاری از فوج انگریز بقتل رسیده، بود این همه قتل و قتال، روزی چند صاحبان عالیشان در کابل هم آغوش شاهد آرام شدند، که درین اثنا [در] سنه یکهزار و دو صد پنجاه و شش [۱۲۵۶] هجری خبر رسید که: امیر دوست محمد خان

(۱) ک: شهناز [؟].

باعانت کدام کسی تجار (۱) که او مبلغ ده هزار روپیه، از خود بمحافظین چوکی که بر امیر تعیین بودند داده، باعث رهائی امیر بی نظیر از قید گردیده.

امیر در وقت فرار از قید، سردار محمد اکبر خان خلف خود را گفت که: شما هم در این میدان با من گوی موافقت، در میدان فرار زنیید (۲). سردار مذکور، از فرار عار دانسته اختیار نکرد، بلکه بامیر موصوف مخاطب گردید که: از فرار مردن بصد درجه در صورت مردانگی بهتر و خوش تر است. امیر در جوابش گفت که پهلوان زنده خوش است و بر طبق مضمون: [بیت]

چو از سر بگذرد آب خرد مند

نهد مادر بزیر پای فرزند

جائی که دست قدرت نا رسا است، از آنجا فرار کردن هم کار جوان مردان عالی همت است.

امیر این چنین مقوله بسردار محمد اکبر خان بسیار بیان نمود، لیکن [سردار] در گوش سماعت نیاورده قبول نکرد. آخر امیر بی نظیر برفاقت تجار، از گرفتاری قید والی بخارا رهائی یافته، بقطع منازل مطول، در شهر سبز (۳) بحضور شاه سردان والی شهر سبز داخل گردیده. شاه موصوف از مقدم امیر بی نظیر بسیار خوشوقت شده در مراسم تعارف و مهمان داری امیر بی نظیر

(۱) الف: کس سوداگر. ج: مانند متن.

(۲) الف: نزنند.

(۳) شهر سبز در جنوب سمرقند بفاصله تخمیناً ۵۰ میل واقع است.

دقیقه^۱ از دقایق فرو نگذاشت .

با وجودی که مابین شاه ممدوح و صاحبان عالیشان بسیار دوستی و اتحاد بود، با آنهم پاس خاطر و حرمت امیر موصوف از حد نهایت ملحوظ نظر داشت، بلکه مبلغ سه لک روپیه به خدمت امیر ممدوح دادنی کرد. و بامیر گفت که : ایشان عیال و اطفال را در شهر سبز بمقتضای سرسبزی ریاض محبت و صداقت پیش ما گذاشته، تدارک سامان^۲ مقابله^۳ مخالفین خود گرفته، در قتل و قتال و جنگ و جدال مخالفین قصوری نکنند. امیر موصوف بعد انجام صدر، از شاه ممدوح شرف ارتخاص حاصل نموده، روانه طرف بلخ گردیده، بملاقات عیال و اطفال و منسوبان خود نهایت محظوظ و خوشوقت گردیده. بعد از یک ماه امیر بی نظیر از والی بخارا رخصت گرفته معه^۴ عیال و چهارصد نفر غلامان وفادار جان نثار روانه گردید، که درین اثنا^۵ عبدالجبارخان برادر امیر بی نظیر آواره و پریشان روزگار سراسیمه مضطرب الحال آمده، مشرف ملاقات امیر موصوف گردید. امیر بسیار خوش شده، و خاطر داری آن برادر (۱) از حد نهایت نموده و باو گفت که : شما تمام عیال و اطفال گرفته در شهر سبز برسانید. و آن جابر انگشت اینمعنی بر دیده^۶ قبول نهاد .

امیر بی نظیر او را زاد و راحله داده، تمامی منسوبان و متعلقان خود باتفاق جابر مذکور روانه طرف شهر سبز نمود، و خود روزی چند تا رسیدن احوال وابستگان در بلخ متوقف و منتظر

(۱) ک : آن جابر [؟] .

بود . لیکن جابر مذکور از روی بی ایمانی و طمع توقع حطام دنیا و امید عطای ملک غزنی، با اولیای دولت و صاحبان انگلیسه بهادر ساز گاری نموده، و تمام وابستگان امیر، کبیر و صغیر در کابل برده (۱) در پنجه^۱ اولیای دولت و صاحبان انگریز گرفتار نمود. و یک خلعت فاخره از شاه، و چیزی نوازش از صاحبان انگریز بخوبی یافت، و روی خود را سیاه نمود (۲) .

بعد از آن یکهزار سوار و ده عرابه توپ و از رساله دوم ده توپ بهمراه جابر مذکور معه^۲ وابستگان امیر بی نظیر داده، روانه^۳ قلعه^۴ غزنین بنا بر حبس نمودند. جابر مذکور را درخور

(۱) ک : بوده [؟] .

(۲) اینکه نواب جبارخان اطفال امیر دوست محمد خان را بخیانیت پیش انگلیسیان آورده مورد تأمل است. سراج التواریخ [۱-۱۵۷] می نویسد که امیر اولاد و اطفال خود را برضای خود بکابل فرستاد، زیرا واقف بود که انگلیسها با عیال و اطفال سردار غلام حیدرخان رویه^۱ خوبی نموده اند. چون اطفال امیر بکابل رسیدند، انگلیسیان با احترام و راحت تمام ایشان را بغزنه فرستادند، تا با اطفال و نسوان سردار غلام حیدر خان یکجا باشند. و همین مطلب را محمد حسین هروی که مورخ معاصر است، در دفتر سوم واقعات شه شجاع تذکار کرده و به خیانت جبارخان اشارتی نکرده است [ص ۱۲۸] اتکنسن در کتاب لشکر کشی بر افغانستان [ص ۳۳۱ بعد] می نویسد که بتاريخ ۱۵ جولائی ۱۸۳۰ جبارخان با دودمان برادرش در وادی شمال هندوکش مجبور به تسلیم گردید .

این خدمت، حبس قلعه^۱ غزنی [عطا] کردند.

هرگاه جابر و منسوبان امیر بی نظیر، داخل قلعه^۲ مذکور شدند، بعده صاحبان عالیشان [جابر مذکور را نپرسیدند، که این سگ نجس نحس هست یا نیست. در نظر اولیای دولت و صاحبان عالیشان] مردود گردیده.

چون متعلقان امیر بی نظیر بچنین حيله و تزویر، از بدطینتی جبار خان جابر [بنیان] در قلعه^۳ غزنی قید شدند، امیر بی نظیر از شنیدن این خبر بسیار اندوهگین گردیده، اشک حسرت ریخته، دست افسوس میسائید. آخر گفت که: ازین زندگانی مرگ بصد هزار درجه بهتر است. هماندم فاتحه خوانده بر خواسته، از شهر بلخ برآمده، طرف بامیان معه^۴ جمعیت موجوده روانه گردید. و در قلعه^۵ بامیان افواج لشکر انگریز افتاده بود. امیر بی نظیر در آنجا رسیده، با بارتن لارد (۱) صاحب بهادر متحرک سلسله^۶ جنگ و جدال گردیده و از کابل نیز پلاتن و توپخانه^۷ پادشاهی معه^۸ سه پلاتن بنا بر استمداد صاحب ممدوح روانه شدند. چنانچه امیر موصوف یک جنگ از انگریزان فتح نمود، و یک توپ برنجی هشت پهلو معه^۹ خیام و غیره سامان، در این میدان بدست امیر افتاده، و یک هزار مردم از طرفین در این جنگ ضایع شدند.

(۱) ک، ج: دات واگر [؟] الف: درت داکر [؟] سراج التواریخ [۱-۱۵۸] داکتر لات انگلیس با چندی از پیاده و سوار و چند توپ در بامیان مقام گزیده بود. ظاهراً تمام این ضبطها تصحیف نام اصلی این شخص پرسیول بارتن لارد است که در بامیان بود [- بیوگرافی هندی ص ۲۵۴] برای شرح رک:

تعلیق ۳۱.

بعد از چهارم روز، امیر بی نظیر پانصد سوار جرار که هر یک نهنگ دریای جنگ بود به همراه خود گرفته با فوج انگریز مقابله نمود، چنان شمشیر زنی نمود، که فوج انگریز بهادر شانزده گروه فرار نموده رفتند. دوباره قوت مقابله جنگ در وجود کس نمانده. تمام اسباب فوج انگریز بهادر، که از فرار عار میدانند، بدست امیر بی نظیر آمده. مگر مبلغ نه لک روپیه در آنوقت که در خزانه کمپنی بهادر موجود بود، صاحبان عالیشان دیدند، که جنگ درهم برهم می شود، و مبلغان خزانه برداشته نمی شود، هر گاه خزانه بدست حریف یعنی (۱) امیر افتاد هر آینه کمال تقویت امیر خواهد شد، ازین سبب از روی مصلحت تماماً خزانه [را] در میان دریا انداختند و غرق نمودند.

بسبب معاینه^۱ این حادثه، در دل فوج [انگریز] آنچنان رعب و هراس پیدا شد، که از صد گروه در کابل اگر چیزی خبر امیر بی نظیر می افتاد، تمام فوج انگریز بر جان خود مانند برگ (۲) درختان میلرزیدند. خصوصاً اولیای دولت از خوف امیر ممدوح همیشه در هراس، بلکه بوقت شب محل استراحت خود گذاشته رفته، در باغ شاهی گل چین ریاض خواب (۳) آرام میگردیدند، وزیر تخت خود، در خفیه یک نقب تیار ساخته، محل گریز خود مقرر نموده بود.

روزی اتفاقاً پای اسب سواره بیرون دروازه، در نقب فرو رفته

(۱) الف: اعنی.

(۲) الف: مانند ورق بید می لرزیدند.

(۳) ک: خوان [؟].

سر خفیه^۱ نقب مذکور معلوم شده. در این صورت عالیجاه لارد صاحب متحیر (۱) گردیده، که اولیای دولت از راه نقب خفیه، اراده فرار دارد.

صاحب ممدوح از استدراک این حال نهایت در استعجاب آمده، هماندم صاحب ممدوح و کرنیل دینی (۲) صاحب دو پلتن بهمراه خود گرفته، در میان نقب مذکور اندرون رفتند، هرگاه از نقب بیرون آمدند دیدند: که شاه بر اسب سوار میشود، و اراده فرار دارد. صاحبان موصوف اولیای دولت را بسیار فهمایش نمودند و به کمال دلاسانی و خاطر جمعی آورده، بر تخت جلوس دادند.

در اینصورت مابین اولیای دولت و صاحبان عالیشان، بسیار سخنان عتاب آمیز و محبت انگیز ب زبان رفت. آخر دو پلتن و هزار سوار جان باز در قلعه^۲ بالا حصار کابل بر چوکی و پهره^۳ اولیای دولت مقرر نمودند.

بعده یک پلتن لعل کرتی و دو تروپ (۳) ترک سواران، بجهت سر راه امیر بی نظیر، طرف کوه هندو کش که از کابل سی کروه مقاصله دارد [و] صاحبان فوج روانه نمودند. و در

(۱) الف: مخبر شده.

(۲) ظاهراً کرنیلی نسخه^۴ الف، ک تصحیف کرنیل دینی است، که یکی از افسران انگلیسی در کابل بود. رک: تعلیق نمبر ۳۸.

(۳) الف، ک: دو تروپ. که اصل آن دو تروپ بود و در انگلیسی بمعنی یکدسته لشکر منظم است.

تعاقب ترک سواران، جنرال سیل (۱) صاحب کماندر بعد از سه روز در مکان چاریکار داخل گردیده، آن مقام بسبب فرط انهار و اشجار و فواکها^۵ گوناگون و گلهاي بوقلمون نهایت خوش هواست و عجایب طلسمات دارد، و آن کوه را زندان حضرت سلیمان علیه السلام میگویند. و هم نوبت (۲) خانه^۶ امام مهدي آخرالزمان مشهور است. هرگاه در آنجا آوازه^۷ تقاره، خواه صدای تفنگ شود، پس صدها (۳) بلکه هزارها من برف از آن کوه از قدرت کامله ایزد متعال فرو می افتد. چنانچه صاحبان هر یک لات صاحب و راپت صاحب و کرنیل دینی صاحب و فریزر (۴) صاحب و غیره صاحبان معه^۸ سی سواران، بر بالای آن کوه رفته ملاحظه نمودند که: زمین هموار و صاف و وسیع، لیکن سبب افتادن برف معلوم نگردید، که چه حکمت بود؟

حاصل کلام که در آن مقام در عرصه بیست روز مابین امیر بی نظیر و افواج انگریز بهادر اتفاق مقابله و جنگ افتاد، و سیزده جنگ نمودند. لیکن افواج انگریز روی شاهد فتح ندیدند. و صدها مردم در آن میدان گوی فنا شدند. و در این سیزده نوبت امیر بی نظیر، گوی فتح و نصرت از میدان و غا

(۱) الف: جنرال سلیر صاحب کمانیر. ک: خیر سلیر صاحب کمانیر [؟].

غلط نویسی نام جنرال سیل است، که کماندر لشکر اعزامی به چاریکار بود و در ج درست نوشته شده است. رک:

تعلیق ۳۷. (۲) الف: توپ خانه. (۳) ک: صدها [؟]

(۴) ک: فریری [؟] الف، ج: فریر که صحیح آن فریزر است

[— افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۶].

برده. آخر فوج انگریز، از کوه مذکور نیم جان سراسیمه^۱ پریشان بی اسباب و سامان، در مقام چاریکار رسیدند.

هرگاه یک پلتن از گوره و یکهزار سوار اندرسین صاحب در مقام مذکور آمدند، پس امیر نصرت نظیر سه گروه در تعاقب فوج انگریز [بر] آمده، در میر (۱) مسجد [؟] فروکش گردید. چون فوج انگریز امیر را در مسجد دیدند، پس تمام فوج تیار شده، نوایر آتش جنگ را از اضراب اتواب و تفنگها در اشتعال آوردند. و در میدان میر مسجد [؟] دو روز جنگ واقع بود. و یک سپاهی امیر از دیوار تفنگ را میزد، بهر گلوله تفنگ یک آدم را میکشت، تا یکصد و هفده نفر طعمه^۲ تیر تفنگ نموده بعد از دیوار بیرون آمده و یک تعویذ یرقبر که در آن میر مسجد بود پیچیده و در میان لشکر انگریز آمده، تفنگ را زده، تمام توپها را بند نمود.

(۱) در هر سه نسخه چنین است، ولی سهو مؤلف است. میر مسجد نام جایی نیست، بلکه میر مسجدی خان ولد خواجه اسحق یکی از مجاهدین بزرگ شمالی کابل بود، که درین جنگ بطرفداری امیر دوست محمد خان با لشکر انگلیس می جنگید و زخمی برداشت، ۳- اکتوبر ۱۸۳۰ ع. [رک: سراج ۱-۱۵۸، - افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۵] قلعه میر مسجدی خان در خواجه خضری جنوب چاریکار بود [واقعات ص ۱۲۷].

کپتان برنس (۱) صاحب یک توپ آهنی را نظر گرفته، بر همان کس زد و او را کشت. بعده آدمان خانه^۳ آن کس [بیرون] آمده، نعش او را برداشته رفته. و باز صبح امیر بی نظیر چون آفتاب تابان در میدان جنگ آمده، جنگ جنگ در نوا آورده، از حملات دلیرانه و ترددات بهادرانه، یکهزار مردم زیر تیغ بیدریغ کشیده، بوقت شام باز بر بالای کوه می رفت. تا مدت هشت روز امیر اینچنین مجاربه می نمود. و صورت حال افواج انگریز بحدی رسیده بود، که اگر در خواب، نام امیر می شنیدند، از بس برودت خوف در پوستین می لرزیدند، و چه مقدور فوج انگریز بود که در تعاقب امیر روند.

بعد از دوازده روز امیر بی نظیر در میان یک کوه آمده، و پنجاه سوار بهمهراه (۲) رکاب نصرت مآب داشت. تمام شب در آنجا مسلح مکمل ایستاده بود. چون امیر آفتاب عالمتاب سر از گریبان صبح بر آورده، امیر بی نظیر نماز فجر (۳) خوانده، و فاتحه یاد کرده، معه عمله^۴ شجاعت شامله^۵ خود، بر اسپ همت سوار گردیده، و شمشیرهای آبدار از نیام کشیده، چون شیر غران و فیل دمان، در لشکر انگریز بهادر افتاده، صد نفر سپاه مقتول و بسیاری مجروح ساخته، از میان پلتن گوره مانند باز بلند پرواز بیرون رفته، باز بر بالای کوه رفته، علم اقامت زد.

(۱) الف: برنصاحب.

(۲) الف: سوار هم رکاب نصرت مآب.

(۳) الف: نماز صبح.

از آنجا که امیر بی نظیر این چنین شیر دلیر بود، که اگر پنج سواره یا ده سوار، خواه بیست سواره به همراه رکابش میبود، پس بر هزار نفر فوج انگریز حمله می کردند. و هیچ یک اندیشه نداشت، که این لشکر است، و یا که زاغان ملک هندوستان است، و یا پنج پنج سواران بگتتا (۱) در افواج انگریز افتاده و چهار نفر کشته و مجروح ساخته میرفت.

این چنین شهسوار میدان دلاوری، و این قسم شه فرد عرصه بهادری در این روزگار دیده زمانه ندیده. هر جانب، امیر بی نظیر که حمله می کرد، کشته پشته می ساخت. و هر طرف که می تاخت از مخالفین، لشکری می انداخت. آب تیغ آتش بارش هر باد پیمان را که بگردن (۲) رسیدی، بر خاک هلاک می افتاد، و آتش حمله دوزخ شرارش، هر مخالف را که دریافتی، رخت حیاتش را بزایوه^۱ هاویه می فرستاد [بیت]
بهر جاکه شمشیر در کار کرد

یکی را دو کرد، و دو را چار کرد
از آنجا که بیان جلادت و دلاوری امیر بی نظیر، فوق الذکر
تحریر و تقریر است.

(۱) یعنی ناگهانی.

(۲) ک: بگردون [؟].

در بیان رفتن امیر بی نظیر در قلعه^۲ عبدالسبحان خان
و او امیر را در قلعه^۱ خود پنهان ساخته، و [پنهان] برادر خود
را بحضور صاحبان عالیشان فرستاده، از امیر با خبر نمود و آمدن
فوج انگریز بر قلعه^۱ مذکور، و رفتن امیر از قلعه، و کشتن

عبدالسبحان را معه متعلقانش و جنگ نمودن با فوج

امیر قلم نصرت رقم، در معارک این مدعا چنین بیان
مینماید که: امیر بی نظیر بعد از دوازده روز از کوه صدر
مراجعت نموده، معه شانزده سوار در قلعه^۱ عبدالسبحان خان که
سردار هشت قلعه و ده هزار سوار و پیاده از خود لشکر داشت،
تشریف برده دایر گردید. سردار قلعه بسیار تعظیم و تکریم
امیر بی نظیر نموده، در قلعه^۱ خود، امیر را جای داد. ظاهر در
مقام عبودیت و اخلاص و خدمتگذاری امیر بی نظیر ثابت قدم،
و در باطن بنامید جیفه^۱ دنیای بیوفا، که از صاحبان عالیشان
در صورت گرفتاری^۱ امیر بی نظیر صورت اشتها یافته بود، چون
سگ دندان طمع خود را تیز نموده، [محمد سعید خان] برادر
خود را بطریق خفیه در خدمت جنرال سیل صاحب بهادر و لات
صاحب بهادر فرستاده پیغام نمود که: هر گاه دستگیر نمودن
(۱) امیر بی نظیر منظور دارند، پس امیر معه^۱ فرزندان خود

(۱) الف: دستگیر کردن.

در قلعه ما موجود است، و بموجب اشتهار مبلغ دولک (۱) رویه که انجام سرکار است آن نیز مرحمت گردد.

صاحبان ممدوح بسبب آوردن خبر امیر، از محمد سعیدخان نهایت خاطر داری تلافی می نمودند. و به وسه تازه دلایه مبلغان، چهره عروس مدعای او را سیاه نموده، هماندم صاحبان ممدوح معه پلاتن لشکر برهبری محمد سعید خان روانه قلعه عبدالسبحان خان شدند، و سرعت تمام در آنجا رسیده، هر چهار طرف قلعه را محاصره نمودند.

درانوقت امیر بی نظیر به تناول طعام مشغول بود. هنوز یک دو لقمه تناول نموده بود، که کسی از رفقا بامیر بی نظیر خبر نمود که: افواج انگریز هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده اند، و ایشان غذا نوش جان میفرمایند. امیر همانوقت دست از طعام کشیده برخاست دید که: فوج انگریز گرداگرد قلعه را گرفته مستعد محاربه میباشند.

امیر بعده روی طرف عبدالسبحان خان نموده گفت که: ای مردود کافرا! این چه بی ایمانی است؟ که فوج انگریز بر من آوردی! و شمشیر آبدار بجانش حواله نمود، دو قطعه اش کرد. بعده امیر [در] اندرون سرای عبدالسبحان خان رفته

(۱) سران انگلیسی اعلان کرده بودند، که هر کس امیر دوست محمد خان را دستگیر نماید، دولک رویه باو انعام داده می شود. [واقعات ۱۳۷] این فصل با تمام تفصیل تا آخر، عیناً در تاریخ فدا حسین ص ۷۵ ببعده موجود است.

چهل و پنج نفر آدمان خانه او را از عورات وغیره بقتل رسانیده. و محمد سعید خان برادرش که به همراه فوج بود، از مرگ امان یافت.

بعده امیر بی نظیر معه عمله خود بر اسپان سوار گردیده و فاتحه خوانده از دروازه قلعه بیرون بر آمده. هر گاه فوج انگریز امیر را ملاحظه نمودند، هوش و حواس خود باخته، چون صورت بیجان امیر را می دیدند، و اصلاً حرکت نمی کردند.

امیر بی نظیر بی پروا از میان فوج، خود را کشیده، سالمآ روانه گردیده. و هر که از فوج انگریز پیمش رویش آمد، بیک ضرب شمشیر بران کارش ساخته، برابر بالای کوه رفته آرام گرفت.

روز دیگر امیر بی نظیر یک هزار سوار جرار مردانه کار زار از میر مسجد [ی خان] برکاب نصرت مآب خود گرفته، برای شبخون فوج انگریز بر آمده، تمام فوج را متفرق و پراکنده نمود. باز بطرف میر مسجد [ی خان] عنان تاب گردیده. در این صورت، تمام افواج انگریز کمرها بسته تیار شدند، و رخ نهاد میر مسجد [ی خان] گردیدند.

در این اثنا خبر شنیدند که: امیر بی نظیر معه سه هزار سوار و پنج هزار بنادیق (۱) بر بالای کوه، چون کوه الوند استوار استاده است. صاحبان عالیشان بشرط شنیدن این خبر، تمام لشکر خود را تیار ساخته، بنا بر مقابله و مجادله امیر روانه طرف کوه شدند، و به نزدیک کوه بمفاصله یک گروه، در یک میدان وسیع صف آرائی لشکر نموده، مدت یک پاس فوج در آن میدان

(۱) ک، الف، ج: بنادیق که در تاریخ فدا حسین ص ۷۸ بندوقچی است یعنی لشکر تفنگ دار.

استاده بود، و از طرف امیر پیش دستی و سبقت واقع نشده. در این صورت کپتان فریزر (۱) صاحب کمائیر (۲) ترک سواران را گفت که: شما سواران خود گرفته پیش روید، که امیر شما را دیده، از سر کوه بزیر پای خواهد آمد. کمائیر صاحب قبول نکرد.

باز جنرال سیل صاحب بهادر سالتر (۳) صاحب را حکم داد. موافق حکم به پلتهای خود حکم داده و کپتان فریزر صاحب چهار توپ همراه خود گرفته، طرف میدان روانه شد. هر گاه نیم گروه راه رفتند، یک سپاهی بصاحب ممدوح گفت که: الحال وقت مقابله نزدیک آمده، اگر حکم باشد که همه تفنگها پر گلوله (۴) و باروت نموده شود. صاحب روی سپاهی نموده گفت: خاموش باش! گولهها و باروت سرکار ضایع نکنند، اراده [همین] داریم که: امیر را بی مکروهات زخم، سالمآ زنده دستگیر نمائیم.

هنوز صاحب ممدوح در این تکرار بودند، که امیر نصرت نظیر، به همراه هفتاد سواره از سر کوه بزیر آمده، و یک

(۱) ک، الف، ج: فریزر [؟]. که صحیح آن فریزر است [افغانستان

در قرن ۱۹ ص ۸۶-۸۷- حیات امیر ۳-۳۵۵ و - فدا حسین ۷۸].

(۲) در الف، ک، ج چنین است، این کلمه را از کماندر انگلیسی ساخته اند.

(۳) در الف، ک، ج: سالتا. که صحیح آن کلنل سالتر است، [حیات امیر ۲-۳۵۵].

(۴) الف: پر بگوله و باروت.

علم سرخ همراه داشت، برابر سر فریزر صاحب جلوه انداز گردیده. صاحب مذکور بسپاه خود بموجب آئین حکم داد که: شمشیرها عریان نمایند، آنها شمشیرها از نیام کشیده علم ساختند.

در این اثنا امیر بی نظیر، فاتحه خوانده، شمشیرها از نیام کشیده، با صاحب ممدوح مقابله نمود. چنانچه روی اسپ امیر [به ران] صاحب مذکور خورده [گردن] اسپ صاحب بر [زانوی] امیر رسیده. امیر از روی طریق مسلمانان آواز السلام علیکم داد. صاحب ممدوح با وجود (۱) اهل کتاب بودن از خوف جواب سلام نداد. لیکن مسمی صلابت خان، حوالدار جواب وعلیکم السلام گفت.

صاحب مذکور روی بطرف حوالدار مذکور گردانیده گفت: خاموش باش! خیر من شما را خواهم دید. درین صورت امیر پرسید که: سردار کلان شما کیست؟ مسمی حمید بخش حواله دار بصاحب موصوف گفته که: امیر می پرسد که: سردار کلان شما کیست؟ صاحب جواب نداده، یکدمت شمشیر بزور بر امیر زده گفت که: من سردار کلان میباشم. امیر با تدبیر، جان خود را از ضرب شمشیر نگهداشته، هیچ زخمی بجانش نرسیده. باز صاحب ممدوح از کمال رعب و هولناکی تمام، دیگر دست شمشیر بامیر حواله نمود، لیکن کارگر نشد. تا سوم مرتبه علی هذا القیاس شمشیر زنی از صاحب بهادر بعمل آمده،

(۱) الف: باوجود که اهل کتاب بوده از خوف.

لاکن یک موی امیر ضرری نرسیده . بعده امیر نصرت نظیر ، یک دست شمشیر بر صاحب بهادر زده ، دست صاحب را چون قلم قلم نموده ، و شمشیرش بر زمین افتاد .
در این صورت صاحب بهادر عنان اسپ خود را از میدان و غا گردانیده و پس خیزه معرکه فرار شده . امیر بی نظیر گفتش که : سردار کلان هستی ، و خود را بهادر میگوئید و از جنگ میگریزید (۱) ! این را بگفت و باز شمشیر بر پشت صاحب حواله نمود ، که بی اختیار فرار نموده .

بعده منبئی [؟] (۲) صاحب بر اسپ سوار شده ، بر جای فریزر صاحب مفروزه آمد ، که ممبر (۳) او بود . از هر دو طرف شمشیر بازی صورت وقوع گرفته . عالیجاه محمد افضل خان یک شمشیر بر زوی صاحب مدوح زده که از اسپ فرو افتاد . آخر سپاهیان حولدار ، صاحبان را بر اسپان [خود] سوار نموده بمنزل گاه آوردند . و عالیجاه شیر علی خان خلف امیر بی نظیر یک دست شمشیر به کرسپین (۴) صاحب زده که سرش از تن جدا افتاد . در این صورت ، صاحبان بهادر پس پای شدند .

(۱) الف : میگویند و از جنگ میگریزند .

(۲) کذا در ک ، الف . فدا حسین ۸۰ : بنتی [؟] . ج : تبتی [؟] .

(۳) در ک این کلمه نیست ، ممبر در انگلیسی عضو یک هیئت را گویند . در تاریخ فدا حسین ص ۸۰ لمبر است که مصحف نمبر باشد .

(۴) الف ، ک ، ج : کرسپین [؟] . بقول موهن لال کرسپین صحیح است .

آخر میجر ابر صاحب بهادر دو ضرب توپ بهمراه خود برده بطرف امیر متواتر زده ، از لشکر امیر یک پای اسپ بریاد رفته ، لیکن لشکر انگریز صورت فتح ندیده هزیمت یافتند .

بعد هزیمت آنها امیر نصرت نظیر بخاطر جمع ، باز بر بالای کوه رفته ، طبل فتح نواخته . و فوج انگریز در میدان همچنین صفهای بسته تا شام بیک پای بمقام خوف استاده بودند ، و قدرت پیش رفتن نداشتند . بعد گذشتن یکپاس شب ، افواج انگریز از میدان بر گشته بدیره (۱) خود آمده مقام نمودند ، و امیر بی نظیر از کوه بزیار تشریف فرسا گردیده ، علم اقامت زد ، و به آرام شب را بروز آورد (۲) .

(۱) دیره در پشتو بمعنی قیامگاه و قرارگاه است ، و در فارسی افغانستان هم دخیل شده .

(۲) این جنگ بقرار بیان موهن لال که دران حاضر بود ، در تتمده وادی پروان بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۳۰ وقوع یافت . و امیر باقوایی دشمن جنگ شمشیر دست بدست کرد ، که دران میجر پانسون بی ، و فریزر سخت زخمی ، و مستر لارد پولتیکل ایجت ، و لفتنت برود فوت ، و ایدجوتنت کرسپین کشته شدند . و در فوج انگلیسی و شهزاده تیمور هراس صعب افتاد . ولی دو روز بعد ۴ نومبر از کابل بایشان خبر تسلیمی امیر دوست محمد خان رسید . [— حیات امیر ۲-۳۵۴ بعد] . در تاریخ فدا حسین ص ۸۱ این نامهای انگریزان چنین است : بنتی صاحب ، کرسپین صاحب ، کپتان انبر صاحب .

بی نظیر یک قطعه کاغذ مرقومه بدست صاحب مدوح داد (۱) .

از آنجا که صاحب معظم الیه امیر بی نظیر را گاهی ندیده بود و نمی شناخت، بعد مطالعه کاغذ مذکور دانست که این امیر دوست محمد خان میباشد. هماندم از اسپ خود فرود آمده، از بس ذوق و شوق، هلال آسا آغوش کشاده، هم آغوش شاهد معاقه و مواصله امیر بی نظیر گردیده، نهایت هم آغوش شاهد فرحت و نشاط شده، امیر را بکمال (۲) اعزاز و اکرام باتفاق خود گرفته، در بنگله رسیده، کرسی را بدست خود برداشته، پیش امیر نهاد که بر آن جلوس فرمای گردیده، شمع اختلاط و صحبت داری مابین خود روشن نمودند. و لارڈ صاحب دم بدم بدلجوئی و تلافی امیر بی نظیر می پرداخت، و خود هم در جامه نشاط نمی گنجید گویا بر هفت اقلیم دست یافتند.

- (۱) درین مورد موهن لال که ناظر وقایع بود چنین می نویسد:
شام ۳ نومبر ۱۸۴۰ سر ولیم مکناتن با دو افسر دیگر سوار گردیده و بر راپورت های غم انگیز جنگ های پروان صحبت میکردند. درین اثنا یک نفر سوار [بقول مورخان دیگر نایب سلطان خدمتکار امیر] پیش آمد و گفت "شما لارڈ صاحب هستید؟" مکناتن جواب داد بلی! آن سوار گفت امیر دوست محمد خان رسیده و حاضر است! مکناتن با تعجب گفت: کجاست؟ با لشکر یا بدون لشکر؟ درینوقت امیر آمد، و از اسپ پیاده شده پناه خواست. مکناتن سلاح او را گرفت و با احترام تماشای به مسکن خود برد [حیات امیر ۲-۳۵۹].
- (۲) ک: بکابل [؟]. الف، ج: مانند متن.

در بیان آمدن امیر بی نظیر خود بخود در کابل و سلام نمودن صاحبان عالی شان و خوش شدن صاحبان، و فرستادن

امیر را بعد از چند ایام [به] طرف هندوستان

بشیر بی نظیر قلم، که فقرات نویسنده مصالحه و خیر است، در تدبیر این مدعا چنین بیان مینماید که: امیر بی نظیر بعد پس پای شدن صاحبان عالی شان مذکور، از روی مصلحت وقت و خار خار گرفتاری منسوبان متعلقین (۱) خود، که از دست جبریت جبار خان، در پنجه سرکار انگلیسه و اولیای دولت گرفتار بودند، حسن صورت خیر خود را در آئینه مافی الضمیر، استیلام صاحبان عالی شان دیده، بعد این همه جنگ ها و دلاوری ها، از کوه مذکور بوقت علی الصباح، معه دو صد سواره جرار، روانه سمت کابل گردیده، که وقت شام تشریف فرمای سواد کابل شده. از اتفاق در آنوقت لارڈ (۲) صاحب بهادر، هواخوری نموده، طرف بنگله خود راجع [بود] که در این اثنا امیر بی نظیر، سر خوش باده ملاقات لارڈ صاحب گردیده. امیر

(۱) الف: متعلقان.

(۲) مقصد مکناتن حکمران انگلیسی کابل است.

از آنجا که این خبر فرحت اثر تشریف آوری امیر بی نظیر در تمام فوج انگریز افتاد که [تهنیت] های شادی و شادمانی بلند آواز نمودند، و از خوف امیر آرامیدند، و شکرانه حیات تازه بجا آوردند. و صاحب ممدوح یک دیره (۱) کلان در باغ متصل بنگله خود، بجهت آرام و استراحت امیر برپا کنانیده، و اسباب و فروش و پلنگ و غیره ضروریات همه در آنجا موجود و مهیا نمودند. و نصف شب آمد و رفت صاحبان افواج، پیش امیر بی نظیر میرفت. و بعد ملاقات امیر، صاحبان از کمال خوشی و خوش حالی خیزهای نشاط زده (۲)، کلاه های انبساط بر هوای آسمان می انداختند، و لارده صاحب بهادر در خدمت امیر بی نظیر حاضر بود.

چون امیر بوقت رفتن به خیمه خود جهت استراحت، از روی تدبیر فرزانه، شمشیر خود را از کمر واز نموده، و بهر دو دست خود گرفته، از روی ادب و همواری تمام، بدست صاحب ممدوح داده مخاطب شد که: تا امروزه (۳) روز شمشیر را بهمت و مردانگی خود بکمر ظفر اثر بسته بودیم، الحال ایشان بگیرند و به بندند. صاحب ممدوح شمشیر را از امیر بی نظیر، بدست خود گرفته، باز بدست خود بکمر امیر بستانیده (۴)

(۱) دیره = در پشتو قرار گاه است.

(۲) الف: نشاط داده.

(۳) الف: تا امروز.

(۴) مصدر بستن خود متعدیست و حاجت به بستانیدن نیست.

گفت که: سابق شمشیر، بخوشی خود، بر کمر همت خود، بسته بودند، و الحال از ملکه انگلستان به بندند.

بعد این همه گفتگوها امیر بی نظیر، در خیمه خود تشریف فرما گردیده، که در این اثنا پنج خوان طعام [رنگین] و پنج خوان فواکहत بو قلمون، از طرف اولیای دولت، بدست پیش خدمت، پیش امیر بی نظیر آمده. لارنس صاحب بهادر بامیر مخاطب شد که: پنج خوان طعام و پنج خوان فواکه، بجهت تناول امیر، اولیای دولت فرستاده است. امیر گفت واپس بدهند.

هر چند صاحب ممدوح درین باب بسیار تکرار (۱) کرد، لیکن امیر اختیار نکرد. بعد از اندک فرصت سه خوان طعام و دو (۲) خوانچه میوه، عالیجاه شیرین خان برای امیر بی نظیر ارسال نموده. صاحب ممدوح باز ازین معنی بامیر اطلاع داد. امیر حکم داد که: خوان طعام و فواکه شیرین خان بیارند. و بساط (۳) را گسترده، و امیر به تناول طعام شیرین خان شیرین کام گردید.

چون صبح شد جنرال صاحب بهادر حکم برای طلب سیل صاحب بهادر داد، که سیل صاحب معه فوج از کوه مراجعت نموده، داخل کابل گردیده. بعده یکهزار سوار (۴) از رساله

(۱) الف: تکرار نمود.

(۲) الف: و ده خوانچه.

(۳) الف: و بساط را.

(۴) الف: سواران رساله.

جانباز بجهت گرفته آوردن عیال و اطفال امیر از قلعه^۱ غزنین مامور شده، که در عرصه^۲ یک ماه (۱) تمامی منسوبان و متعلقان امیر بی نظیر از قلعه^۳ غزنین گرفته در کابل آوردند.

چنانچه بیست و دو فرزندان امیر و سیزده نفر برادر زاده گان امیر بودند، و بیست و نه (۲) نفر و چهار صد غلامان و سه صد نفر جاریه^۴ و جیهه^۵ شایسته صورت مهر طلعت، که تماماً متعلقان امیر یکهزار و یکصد و پانزده نفر بودند، که از قلعه^۶ غزنین آمده، مشرف قدم بوسی امیر گردیده، مسرور و خوش وقت شدند.

بعد رسیدن منسوبان امیر مذکور، حکم صاحبان عالیشان در باب روانگی امیر بی نظیر، جانب لودیانه صادر گردیده. و یک پلتن گوره کلدک (۳) و بیست و سوم پلتن و رساله^۷ ترک مواران و یک توپخانه، به همراه امیر بی نظیر معین نمودند.

(۱) امیر به ۳ نوامبر ۱۸۳۰ تسلیم شد، و بتاريخ ۱۲ نوامبر باکپتان پیتر نکولسن به پشاور فرستاده شد، که در کلکته و لودیانه سکونت داشت [- عروج بارکزائی ۱۸۰]. در پشاور تمام افراد خانواده اش ۱۳۹ نفر باو ملحق شدند و سالانه سه لک روپیه از طرف حکومت هند باو داده میشد. [- افغانستان در قرن ۱۹ ص ۸۸] بنا بران درینجا عرصه^۸ یکماه غلط است.

(۲) الف: و بیست و نه نفر قولصه [؟] و چهار صد غلامان فداحسین ص ۸۳: ۲۲ فرزند ۲ خواهر زاده و ۱۳ برادر زاده و ۲۹ نواسه و ۳۰۰ غلام و ۳۵۰ کنیز گلفام جمله (۱۱۱۵) نفر. (۳) کذا در ک اما در الف: کوره کلاک است [؟].

و در حین روانگی لارنس صاحب بهادر بامیر گفت که: باین وقت روانگی اگر ملاقات اولیای دولت نمایند مضایقه ندارد.

امیر هرگز قبول نکرد، و بصاحب ممدوح گفت که: ملاقات شما صاحبان که کردیم کافی است، همین نتیجه یافتیم، که بقید فرنگ می رویم، و از ملاقات شاه چه تمتع و بهره (۱) خواهم دید. این همه طوفان آورده اوست و الا شما انگریزان را چه قدرت بود که بسر خود بی مظاهرت اولیای دولت باین ملک خراسان می آمدید!

بعد این همه گفتگویی آخر امیر بی نظیر معه^۹ جمیع منسوبان همراه فوج سرکار انگلیسه، بتاريخ دوازدهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشت صد و چهل عیسوی مطابق [سنه] ۱۲۵۶ هجری از کابل تشریف فرمای جلال آباد، و از جلال آباد داخل دره^{۱۰} خیبر شدند.

فی نفر یکروپیه بعالیجاه طره باز خان سردار طایفه^{۱۱} خیبریان داده، بحفاظت تمام از دره^{۱۲} خیبر گذشته داخل جمود گردیدند، و از آنجا کوچ نموده در پشاور رونق افزای شدند. و خالصه شیرسنگه (۲) از سمر آمد و رفت افواج انگریزان بهادر، مبلغ بیست و دو لک روپیه عوض پایمالي ملک خود، از سرکار انگلیسه بهادر گرفته، و حالانکه از یک خس و خاشاک نقصان ملک خالصه^{۱۳} مذکور نشده بود. سرکار انگریز بهادر در ابتدا (۳)

(۱) الف: تمتع و بهتر خواهم دید.

(۲) شیرسنگه جانشین رنجیت سنگه.

(۳) الف: بهادر از لاچار مبلغان.

مبلغان مذکور ادا کرده (۱) و دادند.

درانوقت عالیجاه نتول صاحب از طرف خالصه سنگه در پشاور بخلاع فاخره حکومت سرفراز بوده. شش روز امیر بی نظیر و فوج انگریز را در پشاور مهمان داشت، و از تعارف مهمانداري دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشت.

چون این خبر مهمانداري بسمع مهاراجه شیر سنگه رسید، چون آتش در مقام خشم بر افروخته، جانب حاکم پشاور سخت حکم فرستاد، که از یکروز زیاده توقف فوج انگریز، در سرکار خالصه [ما] منظور نیست، و عوض مقام شش روز فوج انگریز در پشاور، مبلغ شش لک روپیه از حاکم پشاور [بابت جریمانه] باز یافت نمود.

حاکم پشاور بموجب حکم خالصه ادای جریمانه نموده، در ساعت فوج انگریزان را از نواح پشاور روانه نموده و یکدم توقف دادن آنها را نداد. هرگاه امیر بی نظیر سردار دوست محمد خان در مکان راولپندی داخل گردید، عالیجاه محمد [امین] خان ناظم پندی مذکور، مبلغ یکهزار روپیه نقد و دو راس اسپان خالصه ولایتی، بطریق ضیافت و تعارف مهمانداري پیش امیر بی نظیر آورده. هر چند امیر پذیر نمی کرد، لیکن عالیجاه مذکور بهزار منت نظر گذار و پیشکش امیر بی نظیر نموده.

روز دیگر از آنجا کوچ فرموده، بقطع منازل، روز سوم در در قلعه ره طاس (۲) کده منزل انداز گردیده. عالیجاه مردان خان

(۱) ک: ادا کرده بود دادند.

(۲) رهااس = حصار مشهور واقع ضلع گجرات.

حاکم آنجا مبلغ دو هزار روپیه نقد و دو راس اسپان و دو قطعه دوشاله پشمین سنگین، نذرانه امیر بی نظیر نموده و بسیار ضیافتهای رنگین نمود. امیر اگرچه نذرانه عالیجاه مذکور را اقبال نمیکرد لیکن از بس الحاح عالیجاه مذکور امیر را قبول کنانیده. بعده امیر از آنجا روانه گردیده، در شهر کاشور (۱) که محل اقامت افغانان میباشد، منزل انداز شدند.

درانجا عالیجاه سلطان محمد خان برادر امیر بی نظیر بود، بجهت ملاقات امیر برادر خود آمده، هزارها مبلغان نقد و دو طاقه دوشاله پشمینه و چند توپ، کمخواب و غیره نفایس نفیسه و یک زنجیر فیل و هشت راس اسپان، بطریق نذرانه پیشکش امیر بی نظیر نموده، و مابین خود از مواید ملاقات شیرین کام گردیده، خوان رنگین صحبت داری و اختلاط مابین خود گسترده (۲).

عالیجاه سلطان محمد خان بامیر بی نظیر، مخاطب گردید که: رفتن شما با عیال و اطفال، طرف انگلستان خوب نیست، چرا که کار انگریزان تمام رنگیزی (۳) و فریب بازی است، و بر عهد و پیمان آنها هیچ اعتبار نیست. گلزار سخنان اهل انگلستان، از آب و رنگ ایفا عاری است.

(۱) الف، ک، ج: کاشور، که مطلب ازان کاشور [قصور] شهرست در ۳۴ میلی جنوب لاهور و از آنجا تا فیروزپور فاصله ۱۶ میل است. فدا حسین ص ۸۹: کاشور.

(۲) الف: گسترانیدند.

(۳) ک: انگریزی.

از قید فرنگ کسی رهائی نیافته. کسی را در قید جان می گیرند، و کسی را بسیاحت و تماشای ولایت‌ها، سیار فضایی ولایت مرگ میسازند. ازین قسم چند در چند عالیجاه مذکور بامیربی نظیر، سخنان بیان نموده. لیکن امیربی نظیر قبول نکرد، بلکه در جواب بعالیجاه موصوف مخاطب شده، که شما هرگز درین مقدمه^(۱) ماکه از تقدیرات ازلی است [راه] نیاید (۲) و بر طبق مضمون: [ابیات]

چون قضا آید نماند فهم را
کس نمیداند قضا را جز خدای

چون قضا آید فرو پوشد بصر
تا نداند عقل ما پارا (۳) ز سر
زان امام المتقین داد آن (م) خبر
که اذا (۵) جاء القضا عمس البصر،

بهر صورت من بخوشی خود میروم، ما را کسی از انگریزان بجلادت و مردانگی خود گرفتار نکرده: [مصرعه]
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود.

(۱) الف: درین امور ما.

(۲) الف: نیایند.

(۳) الف: ما را ز سر.

(۴) ک: دادن خبر.

(۵) یعنی وقتیکه قضا آمد، چشم کور شد.

من بیای خود، بدام صیاد آمده ام [مصرعه]:

بیدل نیم هنوز ببینم چه می شود!

— يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ — (۱).

باز عالیجاه سلطان محمد خان بامیر گفت که قبایل خود را در اینجا بگذارند (۲)، امیر قبول نکرد.

بعد امیر از آنجا تشریف فرمای [جانب] فیروزپور و از فیروزپور رونق افزای دارالامان لودیانه گردیده. و صاحبان عالیشان، حرم محترم اولیای دولت را که در عمارات عالیه نشسته بودند، آنها را بیرون کشیده، منسوبان و متعلقان امیربی نظیر را در آنجا، جای اقامت دادند.

بعد از چند یوم حرم محترم اولیای دولت و بندگان زمان شاه (۳) معه دو بلتن سکندر برنس صاحب روانه ولایت خراسان نمودند. و بعد روانگی آنها تمام عمارات و مکانات اولیای دولت تفویض امیر بی نظیر نمودند، که معه جمیع متعلقان و منسوبان در آنجا هم آغوش شاهد آرام، و از کوچ مکان آسایش پذیر گردیده. از آنجا که می گویند که شصت هزار فوج انگریزان: سی هزار از احاطه بنگاله و سی هزار علاقه [بمبئی] بدون عمله و فعله، طرف خراسان رفته بودند، از آن جمله هفت هزار زنده مجروح و مفلوک پس آمدند و باقی افواج همه در آن سر زمین

(۱) قرآن، الحج، ۱۳-۱۸ ج ۱۷.

(۲) الف: گذرانند.

(۳) زمان شاه بن تیمورشاه برادر شاه شجاع که کور کرده شده بود.

رک: تعلیق ۳.

بی گور کفن، چون گوره خر برباد فنا رفتند. ازانجا (۱) که سرکار انگلیسه بهادر جوایای معشوقه^۲ زرمیباشند، هر جا که ملک زرخیز می بینند (۲) بدست می آرند، و در (۳) ملک خراسان چه خیر دیدند؟ و از کشت زار خراسان چه حاصل برداشتند؟ و بر طبق مضمون: [بیت]

بیچاره خر آرزوی دُم کرد

نا یافت دُم و دو گوش گم کرد

نقص خزاین بی شمار یکطرف، و زوال فوج دیگر طرف. آخر از خراسان چون خر خروشان، بی نیل مراد پس آمدند! امیران مند را غافل و بی سرو سامان دیده و از تنبلان شاه عباس و لعل شهباز دانسته، در طرفه العین، فوج مفلوک ملک سند را گرفتند، که شرح آن بوقت موقع بیان [نموده] خواهد شد. جائیکه زور است (م) حساب! در حال باز سر گذشت عالیجاه شجاعت دستگاه، شهنسوار میدان دلاوری، یکه تاز عرصه^۳ بهادری، سردار محمد اکبر خان خلف الصدق امیر

(۱) الف: چونکه سرکار.

(۲) الف: زرخیز باشد. (۳) الف: واز ملک.

(م) درینجا فحش است از ک حذف کرده اند. در الف، ج موجود است.

دوست محمد خان، و امرای جلادت پیرای عالیجاه عبدالله خان اچکزئی غازی، و دیگر امرای کابل بیان نموده میشود. هست (۱) این قصه داستان عجیب بهره بردار زین بیان عجیب عقل باید که نکته گوش کند مرد باید که جرعه نوش کند (۲).

(۱) الف: اینست قصه [؟].

(۲) این ابیات در الف درهم و برهم است از ک، ج صحیح آن نوشته شد. راجع به عبدالله خان اچکزئی رک: تعلیق ۲۱.

در بیان مکناتن صاحب که بموجب فرمان
جناب ملکه انگلستان مستعد فرمان فرمائی
هندوستان گردیده

[و] خوشی ها نموده، و در باب گرفتاری بعضی امرای کابل

تدابیر در خاک می نمود [و] اولیای دولت، دولت

مصلحت نموده و در چاه نیت خود افتاده

وزیر اعظم قلم، که ناظم مهمان نکته پرور است، در
انتظام مهمان این مدعا چنین (۱) بیان مینماید که: هرگاه
اهالی سرکار انگلیسه بهادر، اولیای دولت را بعد این خرابی
جنگ های عظیم بر سریر سلطنت کابل جلوس دادند، امیر بی
نظیر دوست محمد خان غازی را به بیدلی و ناخوشی تمام روانه
هندوستان نمودند. امرای کابل و گرد و نواح آن رعایا،
همگی مطیع و فرمان بردار حکم اولیای دولت و اهالی انگلیسه
بهادر شدند. سرکار اشرف همایون اعلی، عالیجاه مکناتن
صاحب بهادر را وزیر اعظم (۲) خود مقرر نموده، بخلاص فاخره
وزارت سرافرازی یافت. و انتظام مهمان ملک داری دارالجنه کابل،

(۱) الف: مدعای خوش بیان.

(۲) الف: وزیر معظم.

همه تفویض صاحب مدوح نموده و انکشاف عقود تمام مهمان،
موقوف برای افلاطونی صاحب مدوح گذاشته، و خود بدولت
بر سریر سلطنت، هم آغوش شاهد استراحت بود. قانون مدعای
خود را به نغمات تدبیرات مینواخت، و از گوش مالی نغمه
طرازان قضا و قدر غافل، که از پس پرده تقدیر چه آهنگ ها
بر می آیند!

افواج بحر امواج انگریز که در مهم خراسان در عرض راه
زهر سختیها چشیده، و شداید مصیبتها دیده بودند، در ایام
سلطنت اولیای دولت، چند مدت در کابل آسایش پذیر گردیده،
از تناول اقسام طعام از گوشت پلو و لوزینه و فالوده و کباب
و غیره گوناگون فواکहत از قسم انگور صاحبی و خلیلی و خایه
غلامان و کشمش و لعل و غیره که از چهل قسم میباشند،
نهایت شیرین کام گردیدند. و استخوان های اعضای آنها، که
سوخته لفلل سرخ و چپاتی و دال هندوستان بودند، در عرصه
اندک، قوی اندام شدند، و از لاغری روی بفرهنگی آوردند،
و از دال و چپاتی هندوستان نادم و بزبان حال میگفتند (۱):

توبه کردم ازین چپاتی چار

و قینار بقنا عذاب النار (۲)

غرض در آن ایام، دور حکم اولیای دولت و صاحبان
عالیشان گردیده. کسی را از رعایا مقدور نبود، که انحراف
حکم ورزند.

(۱) ک: میگویند

(۲) یعنی = خدایا ما را از عذاب آتش نگهدار! قرآن، البقره، ۱۰۱ ج ۲

از آنجا که افواج انگریز و صاحبان افواج، بمقتضای اینکه "زن کابل بی یار نیست و آرد پشاور بی جوار نیست" این نغمه از نی زبان مردم شنیده، شب و روز تومن آرزوی نفس نافرجام خود را در میدان شهوت پرستی میراندند، و شراب بی شرمی مینوشیدند، و از مهمیز کاری چابک سواران عرصه انتقام که "هر عمل (۱) اجری و هر کرده جزائی دارد" غافل! رفته رفته در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه (۲) [۱۲۰۹] هجری از وقوع اینچنین واقعات شنیعه در گلزار دولت سلطنت اولیای دولت، باد خزان خرابی و زوال در وزیدن آمده، که شرح آن نوک ریز خامه ندرت نگار میگردد:

که درین آوان، فرمان عالیشان ملکه انگلستان، موسومه لات مکناتن صاحب بهادر وزیر اعظم باین مضمون، شرف صدور و عز نزول یافت که: از سمر رسیدن ایشان باتفاق شاه فلک اشتباه در کابل، آنچه کوششها (۳) و جان فشان هائی که در این مهم کابل نموده اند، همه بر رای ملکه جهان آرای، پرتو ظهور افگند. و حسن اوصاف تدابیر و مراسم نیک تجویز، که از فکر رسا و هوش و ذکا، درین مهم بکار برده اند، از تحریر و تقریر خارج است. درخور این خدمت لایقه، خلاع فاخره منصب فرمان فرمائی دار الحکومت و تمام ممالک هندوستان، مادام الحیات

(۱) الف: که هر عمل خرابی کرده سزائی دارد.

(۲) کذا در هر سه نسخه، ولی صحیح آن ۱۲۵۸ هـ است که درین سال قیامهای ملی در کابل آغاز یافته بود.

(۳) الف: کوششها و سرجوشی و جان فشانیها.

در باره ایشان عنایت و مرحمت گردیده است. لازم که بملاحظه فرمان هذا از کابل بجلدی روانه شده بر عهده خود مامور شوند، که سرکار ملکه از حسن خدمت ایشان نهایت خوشنود خاطر و رضامند میباشد.

مکناتن صاحب بهادر بصدور فرمان مذکور از بس سرور و ابتهاج در پیراهن انبساط و نشاط نمی گنجید، و بلبل زبان را در گلزار این اشعار مترنم میساخت: [شعر]

ای [خلق] جهان امروز مبارک بمن دهید
شکر خدا که مرا بخت مددگار شد (۱)

و تقارهای شادمانه بلند آواز نمودند، و طنبور خوش خوش حالی نواختند، و از شادی مرگ خود خبری نداشت، که نوبت نوازان قضا و قدر، در عالم اسرار تقاره مرگ او مینواختند. غرض تمامی صاحبان افواج، بوزیر اعظم، از صدور فرمان، مبارک بادیها (۲) میدادند و این مصرع میخواندند. [مصرع]:
بتو این مسند شاهانه مبارک باشد

مگر اولیای دولت به سبب روانگی وزیر اعظم در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته. وزیر اعظم، عالیجاه مستر برنس صاحب بهادر که مرد هوشیار و دانشمند و معزز در افواج انگریز بود، او را به پیشگاه حضور احضار داده، احوال صدور فرمان ملکه انگلستان، و روانگی خود بیان نمود، و هم او را بر عهده وزارت

(۱) کذا... ولی نظم نیست، وزن عروضی صحیح ندارد.

(۲) ک: مبارک باوی میدادند [؟].

خود مقرر نموده گفت: که بعد دو روز روانگی [ما] جانب [بمبئی] خواهد شد.

لیکن یک خطر و واژه در دل ما هم رسیده است. اگرچه تمام رعایا و سرداران کابل وغیره، در سلطنت اولیای دولت بسیار خوش و رضامند میباشند، مگر بعضی امرا در پی فتنه و فساد ساعی هستند. مبادا بعد روانگی من کدام خلل و فساد برپای گردد، که زوال دولت سلطنت شاه بعمل آید. در این صورت مناسب همین است، که شما در حضور اولیای دولت رفته، در خلوت خاص که متنفس حاضر نباشد، از طرف ما بعد ادای مراسم آداب، بحضور اولیای دولت عرض نمایند، که اگر حکم قضا شیم نافذ گردد، که سرداران کابل را گرفتار نموده، همراه خود طرف هندوستان گرفته بروم.

خصوصاً عالیجاهان عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان لوگری و شمس الدین خان برادرزاده امیر دوست محمد خان که نامبردگان همیشه در فکر زوال سلطنت اولیای دولت میباشند. چون ماندن عالیجاهان مذکور در ولایت خراسان مقرون مصلحت نیست، از آن [رو] بردن آنها جانب هندوستان بهتر و افسب میباشد، که ماده فتنه و فساد کلی هستند. بعد رفتن عالیجاهان مذکور، هیچ رخنه خرابی و فساد در اساس دولت سلطنت، راه نخواهد یافت.

چنانچه عالیجاه برنس صاحب بهادر، بموجب حکم مکناتن صاحب وزیر اعظم، به پیشگاه اولیای دولت شرف استیلام

یافته، در خلوت خاص تمام سرگذشت عالیجاهان مذکور بسمع اشرف اعلی رسانیدند.

اولیای دولت، بعد اصغای سرگذشت مذکور، عالیجاه برنس صاحب بهادر را حسب دستور خلعت فاخره عطا نموده، امر کرد که جواب این سخن، بعد مشورت بوجه احسن داده خواهد شد. عالیجاه مذکور از حضور اولیای دولت، شرف ارتخاص حاصل نموده، پیش وزیر اعظم آمده تمام احوال را بیان نمود، وزیر اعظم چشم انتظار بر صدور جواب اولیای دولت داشت.

در بیان جنگ نمودن عالیجاه عبدالله خان اچکزئی با فوج انگریزان

و شهید شدن [عمو زاده] عالیجاه مذکور

فرمان فرمای قلم ، که ناظم مهام ولایت سخن ورست ،
در تسخیر [حصار] این مدعا چنین بیان مینماید که : هرگاه
عالیجاه برنس صاحب بهادر، از آستان فلک بنیان اولیای دولت
شرف ارتخاص یافته ، از مجلس خلوت روانه گردید ، اولیای
دولت جمیع (۱) سرداران کابل را بحضور اشرف ، حکم احضار
داده امر نمود که : تجویز و صلاح عالیجاه مکاتبات صاحب در
گرفتاری ایشان و بردن (۲) شما را همراه خود جانب هندوستان
کماحقه میباشد ، و درین باب حکم اجازت از حضور ما میخواهد ،
لیکن هنوز از سرکار اشرف باو حکم نافذ نگردیده . سرداران
مذکور هرگاه این کلام وحشت انجام ، از زبان گوهر فشان
اولیای دولت بگوش هوش شنیدند گستاخانه راست براست ، از
قانون زبان همین نغمه نواختند که :

ای باد صبا این همه آورده تست !

مایان (۳) طایفه انگریزان را هرگز نمی شناسیم و نمیدانیم

(۱) الف : تماسی . (۲) الف : بودن .

(۳) الف : ما بان طایفه رندان نمیباشیم [؟]

که از کجا هستند و کیستند ؟ سرکار اشرف سالهای سال
آواره و پریشان ، از اتصال معشوقه دولت سلطنت کابل بودند ،
و امیر بی نظیر بزور شمشیر خود ولایت خراسان میخورد . و
بر ایلات و الوسات هیچ اعتبار نداشتند و ما سرداران (۱) فقط
بدو انگشت کاغذ دست خط خاص ، از امیر بی نظیر دوست محمد
خان رخ تافته ، سرکار اشرف را معه صاحبان انگریز و فوج در
کابل آورده بر سریر دولت سلطنت جلوس دادیم .

الحال این سزای مایان است ، که هر روز از نسایم
فریب بازی انگریزان یک نو (۲) شگوفه بدنامی متبسم میشود .
هرگاه همین حالت است ، پس عنقریب از عورتان (۳) کابل
میمونها متولد خواهد شد . هرگاه در سلطنت و حکمرانی سرکار
اشرف ، باین همه دولت و بلند ناموسی ، چنین گلهای بدنامی
شگفته شوند ، هر آینه از گلزار حیات و زندگانی چه حظ !
غیر (۴) زرد روئی و شرمساری بر طبق مضمون ، [بیت] :

گلشن ناموس هر کس را نباشد آب و رنگ

زندگانی بر سرش باشد گل شرمندگی

اولیای دولت هرگاه این نحو سخنان ، از سرداران کابل
شنید ، آه سرد از دل پر خون [خود] کشیده با ما در جواب
امر نمود که : از دل جراحت منزل سرکار اشرف خبر ندارید ،

(۱) ک : و ما برادران [؟]

(۲) ک : یک نوع .

(۳) عورت = زن .

(۴) الف : عین زرد روئی .

که سرکار اشرف، این قدر تابعداری و فرمان برداری انگریزان که مینمایم از دل خوش است؟ و شب و روز محکوم حکم چوکی بهره آنها میباشم، لاچار سوختن و ساختن است! اما چه فایده که "آن قدح بشکست و آن ساقی نماند" و آن دکان برچیده شد، و آن دفتر گاو خورد، و آنچه دیدی از دست رفته. مردان کاری صاحب غیرت و حمیت از خراسان مردند و رفتند! در حال کس از مردان اهل غیرت (۱) و ایمان دار بنظر نمی آید، و الا سرکار اشرف خوش نیست، که در ولایت اهل اسلام، حکم نصرانیان نافذ باشد. خانه نشینی بی بی آز بی چادری است نه از سستوری! چه باید کرد؟ جای افسوس هزار افسوس است! و الا این شمشیر سرکار اشرف شمشیر اسلام است! هر که صاحب همت و غیرت باشد، بسم الله این گوی و این میدان بیاید بردارد. بلکه مبلغان کلی بجهت اخراجات غازیان بطریق اخفا از خزانه خود خدمت میکنند، لیکن بشرطیکه افشای این راز نگردد، مبادا گرفتار آیم. سرداران خراسان هر گاه این کلمات از زبان گوهر فشان اولیای دولت شنیدند، یکبارگی دیگ حمیت و غیرت سرداران مذکور از آتش ایمانی در جوش آمده، از پیشگاه شاه رخصت گرفته، بجای و مکان های خود آمدند.

چون خسرو زرین قباى آفتاب، بر سریر مغرب زمین جلوس فرما گردیده، و وزیر مهتاب بافواج کواکب و سیاره، در عرصه

(۱) الف: اهل عزت.

سپهر جلوه نما شده، تمامی سرداران (۱) خراسان هر یک عالیجاهان عبدالله اچکزائی و نائب ملا مومن خان غلزائی و امین الله خان لوگری و شمس الدین خان بارکزئی و گل محمد خان و عبدالعزیز و محمد شاه خان سلیمان خلیلی و اسکندر خان بامیزائی و عبدالسلام خان فوفلزئی و غیره خوانین باهم مانند پروین در سپهر وفاق (۲) جمع آمده، شمع صلاح و مشورت را در محفل مصلحت روشن نموده، در میان خود قسم کلام الله نموده متفق شدند، و در قتل و قتل افواج انگریز و عالیجاه مکاتن صاحب کمر همت و اتفاق محکم بستند.

بعد این همه اتفاق، همین مشورت کردند که: اولاً از طرف خود متحرک سلسله بدی و بدکاری نسبت بانگریزان [شدن] مقرون مصلحت نیست (۳)! باش که کدام حرکت ناهنجار و رفتار بد کردار، از جانب انگریزان صورت وقوع یابد، بعده اختیار مایان [است] هر چه که در پاداش آن روا داریم سزاوار است.

بعد این مصلحت از آنجا که — إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ لَهُ أَسْبَابَهُ — (۴) از قضا کردگار همان شب [یک] نفر جاریه

(۱) الف، ج: سرداران. ک: برادران [؟].

(۲) وفاق = برابری و همراهی.

(۳) الف: نسبت بانگریز شد مقرون نیست [؟].

(۴) مقوله عربیست یعنی وقتی که خدا چیزی را بخواهد اسباب آنرا نیز مهیا گرداند. ک: اسبابها.

عالیجاه عبدالله خان اچکزئی گریخته، در کوتی عالیجاه جنرل اسکندر برنس صاحب بهادر رفته متواری گردیده.

چون عندالاستفسار بعالیجاه سردار عبدالله خان معلوم گردید که کنیز بی تمیز در سرای صاحب ممدوح میباشد. در این صورت نهایت در مقام خشم و جوش و خروش آمده، هماندم بقهر ملازم (۱) خود، جانب صاحب ممدوح فرستاده استدعای کنیزک نمود.

صاحب معظم الیه صاف انکار کنیزک کرد، بلکه معتبر مذکور را باغوای (۲) غرور حکمرانی و خمار باده بی پروائی، از سرای خود بضرب آسیب‌ها بیرون کشانیده، و سخنان ناشایسته و کلمات نابایسته گفتن گرفت.

معتبر مذکور لاچار لب گزان خشم کنان پس آمده، و صورت واقعه را بعالیجاه عبدالله خان، بی کم و کاست بیان نمود. عالیجاه موصوف، بشرط شنیدن این صورت واقعه از خود بی خود (۳) شده، از روی دل سوختگی تمامی سرداران رفقای خود را پیش خود طلبانیده، همین صورت واقعه بیان نموده گفت: که الحال اتمام حجت (۴) مایان گردیده، و حرکت نا صواب، از جانب انگریزان سر زده است، که دست تظلم را در پرده دری هر خاص و عام دراز کرده اند، "بازی بازی با ریش

(۱) الف: هماندم ملازم معتبر خود جانب.

(۲) ک: باغوری غرور [؟].

(۳) الف: از خود بی هوش شده.

(۴) الف، ک: اتمام صحبت [؟].

بابا هم بازی" ! اگر تدارک این کار کنیزک که گائیدن کنیزک به غسل نمی‌ارزد، نکردیم، پس انگریزان بی باک، [خر] آرزوی خود را در میدان سفاهت خواهند تاخت، و در عرصه اندک تمامی سرداران را گرفتار و اسیر قید فرنگ خواهد نمود.

من بتوکل علی الله میروم، و علم محمدی علیه الصلوة والسلام برپای کرده، غزائی مینمایم. اگر بیاری ایزد باری جل شانه و اعانت احمدی، بر اعدای دین مظفر و منصور شدیم فهو المراد، اگر از خوان شهادت غذائی نوش جان نمودیم، پس از مواید پر فواید — [وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَأْتِكُمْ وَاللَّهُ يَمْوَلِكُمُ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ — الخ (۱)] حظ تمام حاصل خواهیم نمود، و ازین بی آبروئی و بی ننگی طایفه انسانی را زندگانی حرام است.

هرگاه عالیجاه سردار عبدالله خان همین سر گذشت مقدمه کنیزک مذکور، سرداران کابل بیان نمود، همانوقت عالیجاهان نایب ملا مومن خان غلزئی و امین الله خان لوگری که از ایام صغر من بار وفادار عالیجاه عبدالله خان بودند، کمر همت و شجاعت بر غزا قائم بسته، مستعد جهاد شدند.

روز (۲) دویم پیش از طلوع آفتاب عالمتاب، عالیجاهان ممدوح باهم متفق گردیده، و قدری عساکر عمله از جوانان شایسته جنگ

(۱) قرآن، الصف، ۱۱ ج ۲۸.

(۲) این قیام ملی بتاريخ ۱۷ رمضان ۱۲۵۸ مطابق ۲ نومبر ۱۸۳۱ ع

آغاز یافته بود، و موهن لال مینویسد که ساعت ۷ صبح خادمه در اطاق مرا زده فریاد برآورد " آغا! شما خواب هستید و شهر

چیبه شد " — حیات امیر ۲-۳۰۱.

آزموده جان باز شمشیر زن نیزه انداز، به همراه رکابِ نصرت مآب خودها گرفته رخ نهاد بر کوتی برنس صاحب بهادر شده، چون نقطه (۱) پرکار سخت محاصره نمودند و آتش جنگ و جدال را در اشتعال (۲) آوردند. آنچه که سپاهیان بر کوتی صاحب ممدوح مقرر و حاضر بودند، همه را از حملات دلیرانه و جلادت بهادرانه زیر تیغ بیدریغ خود کشیدند. و در این مقابله عموزاده^۳ عالیجاه سردار عبدالله خان غازم دارالجنان گردیده جرعه^۳ رحیق (۳) از جام شهادت نوشید.

از آنجا که در آن هنگام نغمه^۱ این چنگ جنگ در شهر کابل بگوش هر خاص و عام رسیده، مردمان کابلی که در اصل بشور پشت مشهور و معروف میباشند، این چنین روز غزا چون غذا از خوان احسان خداوند جهان، بدعوات سحری و زاریهای نیم شبی میخواستند. بمجرد شنیدن این نغمه^۱ دلکشا، هماندم مردم کابل از خاص و عام و اهل بازار، دکاکین خود را تخته نموده، سلاحها بسته، از هر چهار طرف دویده دویده نعرهای "یا چهار یار، یا چهار یار" زده، بر کوتی برنس صاحب، چون ملخ ریختند.

در آنوقت برنس صاحب در حرم سرای با معشوقه^۱ خود، در حمام بحوض عشرت نشسته، دیگ مهر و محبت از آتش خوش وقتی

(۱) الف، ک: نکته [؟].

(۲) اشتعال = شعله زنی.

(۳) رحیق = می.

بجوش آورده، گرمابه^۱ صحبت از اختلاط رنگین ساخته [از طامش انتعاش] آب فرحت بر سر ریخته، از کیسه^۱ الفت و سنگ محبت سرپای اعضای خود را پاک و صاف می نمود.

در این اثنا غازیان نصرت توأمان، از روی دلیری در سرای صاحب ممدوح جلوه ریز گردیده، کنیزک مذکور را و دویمیم صاحب که معشوقه^۱ دلخواه صاحب ممدوح بودند، معه صاحب بهادر، از حمام بیرون کشیده، [در جامه کن] جامه^۱ زندگانی آنها از برش بضرر شمشیرها کشیدند (۱)، و داخل گلخن سمات نمودند. آنچه که اسباب از نقد و غیره در کوتی مذکور افتاده بود، همه را غازیان بغارت بردند. و هر یک دامن دامن مبلغان سکه کمپنی که عجب نغمه^۱ شرنگ شرنگ داشت، صنایق شکسته، پر نموده، رفتند.

چون غازیان جلادت نشان، بعد اتمام کار برنس صاحب بهادر، بر کوتی بخشی جان سین صاحب که از گدام و خزانه مالا مال بود، جلوه ریز گردیده، در یکدم بتاراج و غارت بردند. هر که از صاحبان انگریزان در شهر کابل توقف داشتند، بملاحظه^۱ این حالت، افتان خیزان نفس زنان بهزار مشقت و خواری گریزان از کابل برآمده، خودها را در چهاونی رسانیدند. چون جناب مکنتان صاحب وزیر اعظم ازین واقعه^۱ هایل و طوفان بلا انگیز خبر شده، هوش و حواس خود باخته، از بس خوف و هراس، مانند بید بر خود میلرزید. در این صورت

(۱) الف: کندیدند.

[خبر] غزا و جنگ، در اطراف و اکناف کابل منتشر گردیده. هزارها غازیان دسته دسته از هر چهار طرف آمده، در نزد عالیجاه سردار عبدالله خان غازی جمع شده، همدم غذایی خوان غزا شدند.

مکانات صاحب همانوقت حکم بر تیارگی فوج بنا بر مقابله داده، یک قطعه عرضی فوراً مشعر حال اشتعال نوایر جنگ و جدال و کشته شدن برنس صاحب بهادر، که سردفتر دیوان معارک بود، نوشته به پیشگاه اولیای دولت عرض نمود.

مضمونش این بود که: هر گاه امروز این آتش فتنه و فساد، انظفا پذیر نشده، پس خرابی کلی و بربادی رعایا و ویرانی کابل متصور. و هم سرکشان روز بروز جمعیت گرفته، بمقابله اولیای دولت خواهد پرداخت. در آنوقت دفع این آتش فتنه و فساد بسیار دشوار خواهد شد. انسب (۱) آنست که: بهر تدبیری باین وقت سرکشان را گرفتار کرده در قید نگاه دارند.

اولیای دولت چون از مضمون عریضه صاحب ممدوح مطلع گردیده، هماندم خوانین خود را حکم داد که: شهزاده فتح جنگ را همراه خود گرفته رفته رفع این فساد نمایند. هر گاه محاربان (۲) در فهمایش آمدند فهوالمراد، و الا گرفتار نموده، در حضور حاضر نمایند.

(۱) آنسب = مناسب تر.

(۲) الف: محاربین.

از آنجا که شهزاده مذکور حسب الحکم اولیای دولت، دو چهار صد سواران و دو پلتن و چهار ضرب توپ [به] همراه خود گرفته، نزد عالیجاه عبدالله خان اچکزئی و امین الله خان لوگری و غیره محاربین رفته، ابواب سواعظ و نصایح بر رخ عاقبت اندیشی آنها کشاد. بسیار فهمایش نمود و لیکن مؤثر نیفتاد.

اگرچه در ظاهر اولیای دولت، متابعت حکم صاحبان انگریز [بجای] نمود، اما در باطن با مجاهدان (۱) سازگاری داشت. آخر رفته رفته آتش مقابله و مقاتله مابین شاهزاده ممدوح و سرداران مجاهدین شعله ور گردیده. غازیان شهادت اندیش و بهادران شجاعت کیش، یکبارگی بر شهزاده، حمله آورده، هزیمت دادند.

و عالیجاه محمد شریف خان ضبط بیگی دران میدان، نشریف فرمای دارالبقا گردیده. شهزاده مذکور بر اسب تیز رفتار، روی در فرار نهاده، سراسیمه داخل قلعه بالا حصار شده، ابواب قلعه مذکور مسدود ساخت.

چون اولیای دولت ازین حال واقف شده، در ظاهر خشمگین و در جوش و خروش آمده، بجهت رفع این فتنه و فساد، دیگر (۲) هم تدبیرات بسیار نمود، لیکن پیش رفت. بعده بطرف مکانات صاحب بهادر نوشته فرستاد که: سرداران کابل، رشته اطاعت و فرمان برداری سرکار اشرف از چند جای

(۱) ک: با مجاهدین. ج: ندارد.

(۲) ک: و مکرهم تدبیرات. ج: مانند متن.

گسیخته، در مقام عناد میباشند و بالکل حکم سرکار قبول ندارند و از سرکار اشرف، الحال رفع این فتنه و فساد شده نمیتواند. ایشان را [هر] نحویکه ممکن شود، رفع شرارت و فساد نمایند، و از طرف سرکار اشرف اختیار باقی است.

- ۷۰ -

در بیان رفتن غازیان جلادت نشان (۱) در قلعه^۱ مکناتن صاحب بهادر و جنگ کردن با فوج انگریز

مبارز قلم تمیز رقم، که معرکه آرای میدان سخن و ریست، در عرصه^۲ این مدعا چنین جلوریز بیان میشود که: هرگاه چنین نوشته^۱ اولیای دولت بخدمت مکناتن صاحب وزیر اعظم رسیده، همانوقت بر تیارگی فوج حکم داد، که همه مسلح و مکمل گردیده، توپها را بر برجهای قلعه سوار (۲) نموده، تمام فوج که بیرون قلعه افتاده بود همراه خود گرفته داخل اندرون قلعه شده، و دروازه^۲ قلعه بند کرده حکم داد که: هرگاه غازیان افغانان یورش بر قلعه آوردند، همانوقت توپها را شلک نمایند و افغانان را نگذارند، که نزدیک قلعه بیایند.

چون عالیجاهان عبدالله خان و امین الله خان غازیان دیدند، که مکناتن صاحب معه فوج اندرون قلعه رفته، توپها را بر برج قلعه سوار ساخته، درینصورت عالیجاهان ممدوح مستعد گردیده، اراده رفتن، جانب قلعه نمودند.

در این اثنا بسبب شنیدن نغمه^۱ دلکشای غزا، مردم افغانان بهادران، از هر چهار طرف خیزان و رقص کنان، طبل شادی و شادمانی زنان، نزد عالیجاهان موصوف حاضر آمدند.

(۱) الف: جلادت بیان. (۲) الف: قلعه برپا نموده.

چون جمعیتِ غازیان، موفوره گردیده، همانوقت عالیجاهانِ مذکور بر کوهیکه متصلِ قلعه بود، بالا رفته عَلمِ محمدی [ص] نصب نمودند. و تمامِ افواجِ غازیان زیر عَلمِ مذکور صف آرائی نموده اقامت گرفتند، و یکبارگی بجلدی تمامِ شلکِ تفنگ‌ها بر قلعه نمودند.

هرگاه صاحبانِ انگریزان، غلبهٔ غازیانِ افغانان ملاحظه نمودند، بعده بافواجِ خود حکمِ مقابله دادند. جنرل سیل (۱) صاحبِ بهادر، افواجِ خود بهمراه گرفته، از قلعه برآمده، در میدانِ مصاف رسیده، صفوفِ لشکر آراسته، حکمِ جنگ داد. افواجِ انگریز بموجبِ حکم، شمشیرها از نیام کشیده، و عَلمِ ساخته جانبِ کوه بر غازیانِ افغانان حمله آوردند. چون نزدیک رسیدند، غازیانِ جلادت نشان بر اسپان سوار گردیده و فاتحه خوانده شمشیرهای آبدار از غلاف بر آورده، "یاچار یار، یاچار یار" کنان، و بزبانِ صدق ترجمان گویان، از بالایِ کوه بزیر آمدند، و مانند دود در آتشِ جنگ پیچیدند. در یکدم صدها از افواجِ انگریز، علفِ تیغِ بیدریغِ غازیان شدند.

فی الواقعه داد شجاعت و مردانگی که غازیان درین جنگ نمودند، توصیف آن از تقریر زبانِ قلم بیرون است. و فوجِ انگریز بهادر نیز از جلادت و دلیریِ قصوری نکردند، که بسیاری از غازیان طعمهٔ نهنگِ شمشیر آنها گردیده، جرعه نوش بادهٔ شهادت شدند. و هزارها مجروح و سرخ روی گردیدند.

(۱) الف: سین [؟]

آخر غازیان از میدانِ رزم پس پای شدند، و جانبِ کوهستان رفتند. افواجِ انگریز بهادر بعدِ این فتح، ابوابِ مسرت و ابتهاج، بر چهرهٔ حال خود مفتوح ساخته آمده داخل قلعه شدند. روزِ دوم هرگاه مبارزِ آفتاب، پای نور و ضیای، در میدانِ سپهر گذاشته، باز عالیجاهانِ عبدالله خان اچکزئی و امین الله خان لوگری در باب غارت نمودن گدامِ سرکاری باهم مشورت نموده، معهٔ جمعیتِ لشکر ظفر پیکر، برسمِ ایانگار بر گدام رسیده، تا محافظینِ گدام معارک آرای شدند. از بس آواز تفنگ‌ها گویا نمونهٔ محشر برپا گردیده. آخر غازیان نصرت مند و یلانِ همت بلند، یکبارگی بر فوجِ انگریز حمله آورده، بسیاری را رهگرایِ مطموره (۱) نیستی نموده، تمام اسبابِ گدام از جنسِ غله و غیره همه در حیضِ تاراج آوردند.

عالیجاهانِ مذکور بعد حصولِ این فتح و فیروزی، تشریف فرمایِ یک قلعه که متصل قلعه شاهی بود گردیده، سامانِ گدامِ مغروته (۲) در آن قلعه نگاه داشته بلا فرصت طرف قلعهٔ صاحبانِ انگریز گوله‌های تفنگ زدن گرفت. هرگاه صاحبانِ انگریز دلیری و شجاعت از غازیان ملاحظه نمودند نهایت (۳) در ششدر حیرانی آمدند. جنرل سیل صاحبِ بهادر که مرد دانا و بهادر بود پیش مکناتنِ صاحبِ بهادر رفته عرض کرد که: اگر حکم

(۱) مَطْمُورَه = مدفن و جای زیر خاک نهادن و ته خانه [—غیث].

(۲) مَغْرُوتَه = غارت شده، الف: مفتوحه.

(۳) الف: بغایت.

باشد که بعالیجاهان مذکور جنگ نموده قلعه را گرفته شود .
صاحب مذکور حکم جنگ داد .

بعده جنرال سیل صاحب بهادر، فوج ظفر موج به همراه خود
گرفته، طرف قلعه مذکور رفته، اولاً بعالیجاهان مذکور پیغام
فرستاد، که مناسب همین است که قلعه را خالی نمایند، و الا
بزور جنگ، قلعه را تسخیر نموده خواهد شد .

عالیجاهان مذکور گذاشتن قلعه را ناگوار دانسته، زیاده
از سابق اقامت پذیر گردیده، در این صورت صاحب بهادر [از]
هر چهار طرف قلعه را محاصره نموده، برجهای قلعه را بضر
اتواپ، چون کاغذ بادی بر باد داد . و از هر چهار طرف قلعه
را گوله ها زدن گرفت .

عالیجاهان مذکور از روی مصلحت، به جوان سردی و همت
از قلعه بیرون بر آمده، مقابله کنان متوجه کوهستان گردیدند .
از آن بعد فوج انگریزان داخل قلعه شده، نقاره فتحمندی بلند
آواز نمودند، و تمام اسباب گدام که غازیان بغاوت آورده
بودند دستیاب شدند .

وزیر اعظم مکناتن صاحب بهادر از شجاعت و حسن تدبیر
جنرال سیل صاحب بهادر بسیار خوشوقت گردیده، از روی انصاف
خلع فاخره بصاحب موصوف عنایت نمود . و از این فتح [و]
فیروزی، ابواب نشاط و اسباب انبساط، بر چهره حال صاحبان
افواج، مفتوح و آماده گشت . بعد این فتح مدت پانزده روز در

گلستان شهر کابل، گلهای امن و امان از نسیم آرام متبسم
شدند، و خار شر و فساد در پای استراحت احدی و فردی نخلید،
و کسی از سرکشان غازیان، سر سرکشی از گریبان فساد
بالا نکردند .

زیر تیغ بیدریغ کشیده، داخل فی النار و السقر نمودند (۱).
سواران فوج انگریز چون غلبه غازیان ملاحظه نمودند،
دست حیات از جان شسته، طوعاً و کره‌ها بر غازیان حمله
آوردند، و قدر دو ساعت، بازار مقابله و مقاتله گرم بود. آخر
غازیان پس پای شده، و سواران فوج انگریز توپ‌های غازیان
را بدست خود آوردند.

از آنجا که درین جنگ شش کمپان تلنگه طعمه تیغ
بیدریغ غازیان شدند، باقی سواران رساله فوج انگریز هندوستانی،
همت و جوان مردی نموده، فتح این جنگ نمودند. جنرل سیل
صاحب بهادر از شجاعت و جوان مردی سواران مذکور نهایت
خوشوقت گردیده، هر یک را بمقدار مرتبه انعام از سرکار اعطا
نمود، [و] چند روز باز دفع فساد گردیده.

روزی بصاحبان انگریز خبر رسیده که: غازیان جلادت
نشان، در مکان ماه رو (۲) آمده علم اقامت زده، ساکنین (۳)
آنجا را می‌زنند و می‌کشند. چون مکان مذکور طرف مشرق [؟]
متصل کابل بمفاصله یک گروه بالای کوه میباشد، چون
وزیر اعظم مکناتن صاحب هرگاه خبر مذکور شنید، بسیار خائف
گردیده، به جنرل سیل صاحب بهادر گفت که: هرگاه غازیان
در مکان مذکور استقامت گرفتند، پس دفع کردن آنها بسیار

(۱) الف: کردند.

(۲) تپه بی بی ماهرو در شمال کابل متصل آبادیهای جدید
واقع است.

(۳) الف: ساکنان.

در بیان آنکه بعد پانزده روز عالیجاه عبدالله خان و امین الله خان

غازیان، ده هزار لشکر جمعیت همراه خود گرفته، نزدیک قلعه

بنای جنگ نمودند [و شهادت عبدالله خان اچکزئی]

غازی قلم نصرت رقم، در غزای این مهم چنین نگارش
میدهد که: بعد از پانزده یوم، عالیجاهان عبدالله خان و
امین الله خان معه ده هزار لشکر نصرت پیکر، همه سواران
جرار کرار همراه خودها گرفته، زیر قلعه مکناتن صاحب بهادر
رسیده، بنای مورچه‌های جنگ برپای نمودند. یکبارگی شلک
تفنگ‌ها بر قلعه نمودند.

جنرل سیل صاحب بمعاینه این حالت، از خدمت وزیر اعظم
مکناتن صاحب بهادر، اجازت رخصت گرفته، معه شش کمپان
تلنگه و سواران رساله از قلعه برآمده، بر سر کوه که عالیجاهان
مذکور دیره اقامت داشتند، جلوه ریز گردیده. هرگاه غازیان
نصرت توامان، فوج انگریز را از دور دیدند، شمشیرهای خون
آشام، از نیام کشیده، بر فوج مذکور "یا چار یار، یا چار یار"
گویان حمله آورده، آتش جنگ شعله‌ور گردیده، غازیان تلنگه‌ها را

مشکل خواهد شد. همانوقت پنج پلتن تلنگه و سواران هندوستان از رساله نو بهم رکابی جنرال سیل صاحب مقرر نموده مامور مکان مذکور کرد. و در آن روز عالیجاه عبدالله خان در شهر کابل تشریف داشت.

چون جنرال صاحب مدوح معه فوج انگریزی به مکان ماهر و رسید، با غازیان نصرت توأمان، آتش مقابله بر افروخته، بزدن اتواب پرداخته، چون صداهای اتواب رعد خروش، در کابل بسمع عالیجاه عبدالله خان رسیده گفت: امروز جنگ عظیم واقعست. هماندم پیش عالیجاه شمس الدین خان که او کار آزسود، و گرم و سرد روزگار دیده و چشیده بود رفته، چنگ مشورت را در نو آورده، مستعد مکان مذکور شدند.

لیکن غازیان نصرت کیش و بهادران فتح اندیش، که در مکان مذکور فروکش بودند، بهمراه افواج انگریزان در مقابله و مقاتله پرداختند. تا مدت دو پاس نوایر جنگ و جدال شعله ور (۱) بود، صدها از غازیان، شربت شهادت نوشیدند، و غم دنیا و ما فیها فراموش کردند. و هزارها مجروح و صدها [در] زد و کوب راه عدم گرفتند. و فوج انگریز خارج از تعداد در آتش جنگ سوختند، چنانچه میدان جنگ پر از نعشها گردیده، دریاها خون جاری شدند.

آخر غازیان از میدان رخ تاب گردیده، جانب عالیجاه عبدالله خان غازی که در کابل بود پیغام فرستادند، که فوج

(۱) ک: شعبه ور [؟].

انگریزان استیلا آورده، رسیدن ایشان ضرور است. عالیجاه مذکور بمجرد شنیدن این پیغام [راحت انجام] هماندم باتفاق عالیجاه شمس الدین خان از کابل سوار گردیده، خود را میدان مصاف رسانیده، باز غازیان را که پس پای شده بودند جمع نموده، بر افواج انگریز حمله آورده، هزارها از فوج انگریز پای مال سم اسپان غازیان جلادت نشان، و علف شمشیر بران گردیدند.

در این کار زار قتل عام افواج انگریز شده، توپهای انگریزان تماماً بدست غازیان افتاد. از هر طرف که غازیان شمشیرها کشیده "الله اکبر" گفته رخ طرف لشکر انگریز می نمودند، آنها تاب مقاومت نیاورده، روی در فرار می نهادند. و از بخت رمیده خود چون آهوی رمیده می گریختند و غازیان نصرت انجام و پهلوانان فتح فرجام، نعرهای بلند زده با فوج انگریز می گفتند که: [کجا] میگریزید ای قوم! نا بکار! لیکن فوج انگریز هرگز در مقابله غازیان هوس مقابله نکردند.

هرگاه وزیر اعظم مکناتن صاحب این حالت شکست فوج انگریز ملاحظه نمود، از روی هوشیاری، تمام توپهایی که در قلعه بودند همه را بر قلعه سوار نموده، یکبارگی شلک اتواب طرف لشکر غازیان نمود. از قضای کردگار در این صدمه عالیجاه عبدالله خان غازی زخمی شده، لیکن میدان جنگ از لشکر انگریزان خالی گردیده و عالیجاه مذکور بعد هزیمت فوج انگریز مظفر و منصور بکمال خوش وقتی معه غازیان نصرت توأمان مراجعت نموده، داخل شهر کابل شده، بعد از ده روز عالیجاه مدوح بسبب خوردن زخم کاری، جان بجان آفرین

داد (۱) — اِنَّا لِنُتِّئُ لَيْلَهُ وَ اِنَّا لَآئِيَهُ رَاجِعُونَ — (۲).

عالیجاه مددوح عجب بنده خالق العباد بوده، که از روی حمیت ایمانی و غیرت مسلمانی، بجهت تحصیل رضای یزدانی بکمال علو همت و تاکید عزیمت، در معارک نصارا کوشیده و لباس استقامت در میادین شجاعت و شهامت پوشیده، و آب شمشیر بران مثل آب باران بنوشیده، و گوی سعادت جاودانی و راحت دو جهانی، به قوت ایمانی، از میدان شجاعت و جلالت بر بوده، و در ریاض جنان و روح و ریحان، در جوار ملک المنان رسیده، در سلک عباد مقربین و جماعه سابقین از پندگان خاص و مقبولان ذوالاختصاص منسلک گردید.

-۷۲-

در بیان آمدن سردار محمد اکبر خان از بخارا و رسیدن در کابل

و ملاقات نمودن بعالیجاه مکناتن صاحب بهادر و کشتن او

اکبر نامدار قلم شجاعت رقم، به جیوش انامل (۱) تحریر بر حصار (۲) این مدعی کابل را چنین در تصرف بیان می آرد که: در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هفت [۱۲۵۷] هجری سردار محمد اکبر خان خلف الصدق امیر بی نظیر دوست محمدخان، بعد رفتن امیر جانب هندوستان و وقوع جنگهای سرداران کابل با فوج انگریزان، بوساطت (۳) علمای بخارای شریف، از قید شاه نصرالله (م) والی بخارا معه رفقا رهائی یافته و بخلاص فاخره سرفراز گردیده، از آنجا روانه کابل، و رفقای سردار موصوف پیشتر داخل شهر کابل شدند، و بملاقات

(۱) انامل = انگشتان

(۲) ک، الف: بر حصار [؟] ولی بر حصار همان بالا حصار است.

(۳) سردار اکبر خان بوساطت عم حضرت صاحب بتخاک عبدالشکور

صاحب که پیر شاه بخارا بود نجات یافت [— سراج ۱-۱۶۵]

(م) ک: نصرالدوله [؟] الف: نصیرالدوله. ولی نام این شاه امیر

نصرالله بن حیدر توره از شاهان منفیتی بخارا است که از ۱۲۳۲ هـ

تا ۱۲۴۷ هـ سلطنت کرده است. [— دول اسلامیة ص ۳۳۹،

طبع استانبول]

(۱) عبدالله خان اچکزئی در میدان جنگ بی بی ماهرو بتاریخ

۱۳ نوامبر ۱۸۳۱ [= ۲۷ رمضان ۱۲۵۷ هـ] شهید شد. برای شرح

رک: تعلیق ۲۱.

(۲) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲.

عزیزان و دوستان خوشوقت گردیدند.

مگر سردار ممدوح در قلعهٔ بامیان که شش هفت منزل از کابل مفاصله دارد منزل انداز گردیده. سرداران کابل بشنیدن خبر سردار محمد اکبر خان بسیار خوش شدند. هماندم مراسلهٔ خودها را باین مضمون نوشته فرستادند که: از رهائی ایشان، از غم و الم رهائی یافته، نهایت خوش شدیم، و اینچنین روز را از خدای عز و جل میخواستیم.

شکر خدا که از مدد بخت سازگار

بر حسب آرزوست، همه کاروبار (۱) دوست

باقی درینوقت مابین سرداران کابل و افواج انگریزی چنگ جنگ در نواست. و بیاری ایزد بازی و استعانت احمدی [ص] افواج انگریز بسیار مغلوب و ذلیل گردیده، توان مقابله ندارند. باینوقت رسیدن سردار عالی، عین مناسب! که وقت انتقام امیر بی نظیر است! دشمن عجب مغلوب گردیده است!

سردار موصوف بمجرد ملاحظهٔ مراسله، بجناب (۲) استعجال خود را در کابل رسانیده (۳)، سرداران و امرای عالی مقام کابل، از مقدم سردار محمد اکبر خان نهایت هم آغوش شاهد مسرت و خرمی گردیده، تماماً بجهت حصول ملاقات سردار ممدوح رفته، در حین اتصال، همین فرد از بلبل زبان بر شاخسار بیان

(۱) الف: همه کار ما درست.

(۲) یعنی بیال زودی

(۳) تاریخ وصول سردار بکابل ۸ نومبر ۱۸۳۱ ع.

مترنم میساختند:

خوش آمدی که خوش آمد مرا ز آمدنت

هزار جان گرامی فدای هر قدمت

لیکن اولیای دولت را از آمدن سردار محمد اکبر خان این قدر خوف و هراس، طاری گردیده، که تمام اعضایش در لرزش آمده، در ششدر اضطراب حیران، و چون خس در بحر اندیشه سرگردان! که آیا الحال چگونه خواهد شد؟

سرداران کابل در وقت ملاقات، تمام سرگذشت ستم و نعدی انگریزان، بخدمت سردار ممدوح گزارش و بیان نمودند، و استدعای استمداد و اعانت کردند.

سردار ممدوح از هر قسم و رسم، بخاطر جمعی و تسلی سرداران کابل پرداخته. اولاً نامه بخدمت مکناتن صاحب وزیر اعظم، در خصوص کمال اشتیاق و آرزوی ملاقات و تشیید مبانی مودت و وداد، بمضمون مرغوب محبت اسلوب، بقلم اعجاز رقم آورده ارسال نمود.

وزیر اعظم بعد مطالعهٔ نامهٔ دلگزین جان ربای سردار ممدوح بسیار خوشوقت گردیده، در جواب رقمزدهٔ کلک محبت سلک منشیان بلاغت رقم گردیده که ما از مدت‌های مزید، تشنه لب زلال اتصال ملاقات فرح افزای غمزدای محبت پیرای ذات [خاص] والا میباشیم. حمداً متواتراً متوالیاً دادار جهان را است که: از ذلت و خواری قید والی بخارا که نصیب اعدا باد، رهائی یافته، سالم و غانماً تشریف فرمای کابل ولایت

مالوفه گردیده اند. ازینمعنی انواع انواع گلهاي نشاط، و اقسام اقسام ازهار (۱) انبساط درگلشن آرزویم متبسم و شگفته گردید.

[بیت]

برین مژده گر جان فشانم رواست

که این مژده آسایش جان ماست

لیکن ماجراهاي درد اشتیاق مندی لقای جمال با کمال
و غیره وقوعات در دل بسیار داریم. الحال التماس همین است
که هر گاه از کمال عنایت و اخلاص پروری دیده آرزویم
بکحل الجواهر لقای فرحت افزای، و قدوم میمنت لزوم منور فرمایند،
بعید از الطاف سردارانه و اعطاف بزرگانه نخواهد بود. چونکه
آمدن مشتاق مهجور، در کابل، بسبب بعض جهات و سرکشی
سرداران کابل، بس متعذر.

سردار موصوف بعد مطالعه اجوبه، در جواب باز نوشته
فرمئاد، که هر گاه آمدن ایشان در کابل نمیشود، و اندیشه
در خاطر اخلاص مظاهر دارند مضایقه ندارد، و هر کس مصلحت
کار خود را خوب میداند.

صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح

از دوست یک اشاره و از ما بسر دویدن

نهایت اگر بین شهر کابل و قلعه خود، کدام مکان مقرر
نمایند، که در آنجا رسیده از شهد ملاقات یکدیگر شیرین
کام شویم.

مکناتن صاحب وزیر اعظم ازین معنی انگشت رضا بدیده قبول

(۱) ازهار: شگونها.

قبول نهاده، مکانی را بجهت ملاقات، تعیین نمودند. روز دوم
سردار محمد اکبر خان معه چند کس معتبرین خود، از کابل
سوار گردیده، بمکان مقرر تشریف برده. مکناتن صاحب نیز
با چند صاحبان در آنجا هم آغوش شاهد ملاقات یکدیگر شدند.
و هلال آسا آغوش کشاده، بشوق و ذوق تمام بغل گیری
مایین خودها نمودند.

بعد صفا و مرحبا خلوت گزین گردیدند، و در خلوت خاص
که اغیار را دران راه نبود، شمع مکالمه و اقاویل مدعا را
چنان روشن نمودند، که پرتو آن در فانوس دلهاي غیري نیفتاد.
لیکن اینقدر پرتو ظهور افکنده، که سردار محمد اکبر خان
بوزیر اعظم گفته: که بعد ازین ماندن ایشان در کابل خوب
نیست، و از مصلحتهاي عاقلانه بسیار دور! و انسب آنست
که یکی از صاحبان عالیشان را نزد من گذاشته، خود تشریف
فرمای شوند، که عین صلاح است.

هر گاه امیر بی نظیر والد ماجد ما را از قید فرنگ رهایی داده
روانه این طرف خراسان نمودند. بعده صاحب عالیشان را
بکمال اعزاز رخصت داده خواهد شد. مکناتن صاحب در جواب
سردار مملوح گفت: بسا خوب است [مراد] ما فی الضمیر من
هم همین بود، و این سخن مرغوب طبع من میباشد.

از هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر است

هر گاه مابین وزیر اعظم، و سردار موصوف، همین صلاح و
مصلحت قرار گرفت، هر کس که این سخن می شنید، زبان

خود را به تحسین خوانی آشنا میکردند، و تمامی اهالیان انگریز را همین منظور بود، که بتوعی باز جنگ و جدال و قتل و قتل و نگردد.

مابین سردار ممدوح و وزیر اعظم درین باب عهد انجام نامه نوشته شده، بعده هر دو از یکدیگر رخصت شده، مراجعت فرمای بمکان های خود شدند.

از قضای الهی در آن ایام اینقدر بارش و برف گردیده، که بسیاری سپاه انگریز که روی برف خراسان ندیده بودند، در آن برف از بس سردی، چون برف گداز شدند. و هم بسبب غارت شدن گدام، تمام فوج انگریز، از گر سنگی هلاک میشدند. و کار بجدی رسیده، که فوج مسلمین گاو و شتران را حلال نموده، گوشت را مسلمانان [میخوردند] و پوستها را فوج هندوان تناول می نمودند.

در آن حالت پر آفت از هندو و مسلمان و مذهب و ملت هیچ فرقی نبود، صورت و نفسی رخنمای بوده (۱)، بلکه در این واردات اکثر مردم از لشکر انگریزان، داخل درک الاسفل شدند. اگر مفصل این واقعه شرح داده شود، دفتري عظیم درست خواهد شد.

في الجملة مکناتن صاحب وزیر اعظم، بعد ملاقات سردار فلک اقتدار محمد اکبر خان، و عهد انجام داخل قلعه خود گردیده. از آنجا که بمقتضای اینکه صید را هر گاه پرتو چراغ

(۱) الف: گردیده.

عمر بپایان رسد، با ضیغم، آغاز ستیزه کند. وزیر اعظم یک خط خفیه طرف امرای اولیای دولت باین مضمون نوشته فرستاد: که هر که سر سردار محمد اکبر خان بریده بیاورد، او را ده هزار روبیه از سرکار انعام اعطا خواهد شد و هم نایب کار من مقرر خواهد شد.

هر گاه امیران مضمون خط ملاحظه نمودند، فوراً بخدمت سردار ممدوح، خط را بجنسی رسانیدند. سردار موصوف همان خط را پیش خود نگهداشته طرف مکناتن صاحب پیغام نمود، که من اراده ملاقات ایشان دارم، که بعض سخنان مابین مشورت کردنی است، و بدستور معهوده بر مقام مذکور قدم رنجه فرمایند.

از آنجا که وزیر اعظم از ماجرای خط خود غافل بود، اگر صورت اطلاع میداشت، هرگز برای ملاقات سردار ممدوح نمیرفت، لیکن - *إذ اجأ القضا عَمِي البصير*، - (۱) روز دوم هر گاه، اکبر آفتاب بر کرسی سپهر اخضر جلوس نمود، و تیغ نور و ضیا، از نیام لیل کشیده، سردار محمد اکبر خان و وزیر اعظم در مقام معهوده تشریف فرما گردیده، و جرعه نوش باده ملاقات یکدیگر شدند.

سردار ممدوح همان خط را بجنسه بوزیر اعظم نشان داده، او بمجرد ملاحظه خط خود که برای امرای جهت قتل سردار ممدوح نوشته بود، اینقدر در هراس و اضطراب آمده، گویا طایر

(۱) مقوله عربی است، یعنی: چون قضا آمد چشم کور شد.

روحش، از قفسِ عنصری در پرواز آمده، و ملک الموت را بچشم معاینه نمود.

سردار موصوف بوزیر اعظم مخاطب گردید که ای دغا باز بیوفا! و ای حيله ساز پر جفا! زود بود که عهد و پیمان را بجای آوردند و شرطِ مروت را بظهور رسانیدند. اراده ما همین بود که ایشان را بحفاظت تمام، بکمال عزت و احترام از کابل روانه هندوستان نمایم، که شما برخلاف عهد انجام، در قتل سر من دود بیهوده خیال باطله، در کاخ دماغ پیچیده آید. افسوس، هزار (۱) افسوس!

در دشمنی کسی بکسی اینچنین نکرد

آخر چرا تو این همه در دوستی کنی!

در حال انساب آنست که همین وقت ایشان، باتفاق من طرف کابل تشریف فرما شوند که بخوبی بجا آوری خدمات شما، حسب دلخواه نموده آید.

وزیر اعظم هر گاه این سخن از زبان بیان سردار موصوف در گوش هوش شنید، هوش و حواس باخته، از رشته حیات امید منقطع نموده، از آنجا اراده رفتن نمود، که بنوعی طایر جان خود را از پنجه شهباز قدرت سردار موصوف کشیده در پرواز آید.

سردار شجاعت شعار دید، که وزیر اعظم بال گریز می کشاید. هماندم دست همت را در دامن وزیر اعظم انداخته،

(۱) الف: صد افسوس.

معرکه آرای قیل و قال و هشت و هشت مابین خود شدند. آخر سردار ممدوح شمشیر خون آشام از نیام بر آورده، بیک ضرب سر وزیر اعظم را از تن جدا ساخته، و چهار صاحبان دیگر که باتفاق وزیر اعظم بودند، بمعاینه این حالات پر ملالت، بجهت مقابله پیش سردار ممدوح آمدند.

سردار نامدار کار زار، کار هر یک را باتمام رسانیده، از غم کار زار آزاد نموده، سه نفر دیگر زنده گرفتار نموده، و سر و نعش مکناتن صاحب وزیر اعظم از آنجا چون سگ دیوانه کشان کشان در کابل آورده، در چهار سطح بازار کابل، مانند دار بازان آویزان کنانید. و طنطنه اکبر غازی در شهر کابل و گرد و نواح آن بلند عالم گردیده، و هر یک از غازیان خاص و عام اهل اسلام در بازار آمده سر و نعش مکناتن صاحب را آویزان دیده، تف ها میزدند. و سه نفر که زنده گرفتار شده بودند، از آن دو نفر را سردار ممدوح حکم بر قتل داده، و یک نفر مسلمان را در قید داشته. و از حصول این فتح مندی ابواب شادی و شادمانی بر چهره حال هر خاص و عام از اهل اسلام مفتوح و کشاده گردیده. و عندلیب زبان هر کس صغیر و کبیر، بر حسن تدبیر و همت و شجاعت سردار موصوف، در گلشن آفرین خوانی مترنم شد.

از آنجا که صاحبان عالیشان انگریز بهادر، سر خود را که در تدبیر افلاطون ثانی میدانند، و در شجاعت و بهادری یگانه روزگار! لیکن پیش سرداران خراسان هیچ یک تدبیر و بهادری

صاحبان انگلیسی بهادر پیش نرفت، و چون خَر در گیل فَر و ماندند. و از خراسان، خَر مدعای خود را مفلوک و مجروح و لاغر، بی حصول بار مدعا پس بردند، و داغ حسرت بر دل خودها گذاشتند. و عورتان ولایت هندوستان را در ماتم شوهران، لباس سیاه پوشانیدند.

از آنجا که راستی و ایفای عهد و پیمان زریست رائج و کمال عیار، دیناری از آن که در جیب تصرف هر که باشد، شیرازه^۱ رساله تمکین و وقارش از کشاکش حوادث هرگز نا منظم نگردد: [بیت]

تا توان (۱) دُر صداقت، زیور دستار کرد
سنگ بد عهدی زدن بر سر، گل دیوانگیست
گر توان کردن تفرج در بهشت راستی
سیر صحرائی شقاوت از خرد بیگانگیست

میتوانی تا شوی از راستی محبوب خلق
از کجی در هر نظر مردود میگردی چرا؟

هرگاه مکنتان صاحب وزیر اعظم، با سردار محمد اکبر خان طریق راستی و ایفای عهد و پیمان میبرد، هرگز گرد خلل و هلاکت، بر دامن حیاتش نمی نشست، و آویزان چهار سطح بازار کابل نمی شد. از آنجا که کاسل عیاران بوته^۲ خرد مندی را لازم که بمقتضای ثبات وفا بعهد عمل نموده،

(۱) این ابیات در الف، ج مغلوط است. تصحیح شد.

خلاف عهد و پیمان نکنند، تا مانند صاحب ممدوح، آویخته^۳ دار، به نسبت بد عهدی نشوند، که - اَلصِّدْقُ یَنْجِی
وَ الْکَذِبُ یُهْلِکُ - (۱) دلیلی است واضح.

(۱) مقوله عربیست بمعنی: راستی رستگاری یافت و دروغ هلاک گشت.

موصوف، سلاح حیات از تن می انداختند، لیکن امر نوکری لاجاری است، چار ناچار، پای ثبات در میدان معارک آرائی مستحکم نمودند. هرگاه سردار ممدوح این خبر شنید، گفت که: سگ زرد برادر شغال (۱)، یعنی پاتنجر صاحب، الحال مالک فوج انگریز خود را دانسته، چنین خیال بیهوده مال، در دماغ ورزیده است، که اراده مقابله دارد.

همانوقت تعلقچه (۲) رفیعه باین مضمون نوشته طرفش فرستاد که: شما را کوچ نمودن از کابل ضرور، که قابل مقابله غازیان جلادت نشان نیستید! عبث خود را برباد ندهید، که سودی ندارد. مقرون مصلحت عاقلان همین است که: هر قدر اسباب وزاد و راحله، بایشان مطلوب باشد بنگارند (۳)، که مهیا و موجود نموده، برای ایشان فرستاده آید.

از آنجا که اصل مدعای سردار ممدوح همین بود، که هرگاه باقی مانده صاحبان انگریز معه لشکر بود و نابود خود، از چهارونی کابل بیرون روند، پس در عرض راه، انگریزان را زنده اسیر و گرفتار نمائیم.

عالیجاه پاتنجر صاحب، بعد ملاحظه تعلقچه رفیعه سردار موصوف، بی آنکه از راه عقل و تمیز اندیشه نماید، بی تأمل، حکم کوچ فوج و لشکر خود از چهارونی کابل داد. روز دوم صاحب مذکور پیش از طلوع آفتاب، خائف و هراسان به یمین و یسار نظر کنان از چهارونی مذکور روانه گردیده. و از قضای کردگار

(۱) مثل فارسی است. (۲) ج: مراسله.

(۳) الف: بر نگارند.

— ۷۳ —

در بیان آنکه بعد کشته شدن مکناتن صاحب بهادر وزیر اعظم عالیجاه مستر پاتنجر صاحب بهادر قایم مقام صاحب ممدوح گردیده

و سردار محمد اکبر خان طرفش نوشت خواند نموده، از کابل

کشیده غارتش نمود:

چابک سوار عرصه سخنوری اعنی قلم نصرت رقم، در میدان این مدعا چنین ترکتاز بیان مینماید: هرگاه سردار فلک اقتدار محمد اکبر خان غازی، بیاری ایزد باری، کار مکناتن صاحب بهادر وزیر اعظم امنای دولت را بحسب دلخواه بانتظام رسانید، که خلعت (۱) وزارت حیات را بصد خواری و رسوائی از برش کشیده لباس سمات را پوشانید. بعده عالیجاه مستر پاتنجر صاحب بهادر، قایم مقام وزیر اعظم ممدوح گردیده، بر کرسی وزارت امنای دولت جلوس نمود، و زمام اختیار تمام فوج انگلیسه، بدست اقتدار خود آورده، به تسلی و تشفی افواج مذکور پرداخته، مستعد جنگ گردید.

لیکن بر افواج مذکور از سردار ممدوح اینچنین خوف و رعب غالب گردیده بود، که فقط از شنیدن خبر آمد آمد سردار

(۱) الف: خلوت [؟]

همان روز اینقدر برف از آسمان بر زمین باریدن گرفت، که در یکساعت یک گز برف بر زمین افتاده.

ازین آفت سماوی برف بر زمین، رفتن فوج انگریز نهایت دشوار، و چون خرمی لغزیدند، و بر جان خود از شدت سرما میلرزیدند. در این صورت سردار محمد اکبر خان غازی، معه جمعیت شایسته و سواران بایسته، بر افواج مذکور رسیده، سد راه آنها گردیده، اساس مقابله و مقاتله بر پای نمود. و به عالیجاه جنرال سیل صاحب گفت که: این وقت سرداران کابل که دواتخواه و خیر اندیشان ایشان بودند کجاستند؟ بطلبانند که ازین آفت سردار ارض (۱)، و برف سماوی ایشان را نجات و رهائی دهند، و محافظ مال و حال ایشان شوند.

صاحب ممدوح در جواب گفت که تمامی سرداران کابل نمک بحرام و دشمن جان مایان میباشند. سردار موصوف بمحض شنیدن این سخن، از زبان صاحب معظم الیه نهایت ترش روی و تنگ دل گردیده، غازیان نصرت توأمان همکاب فتح مآب خود را در زبان افغانان حکم داد: "اوس وقت دمژانی دی، همت و کانی، ثول فرنگیان ژوندی و نیسی" یعنی الحال وقت همت و مردانگیست، همت بکنید! تمامی انگریزان را زنده بگیرید!

غازیان موافق حکم سردار موصوف، کمر همت بسته، از روی مردانگی و دلاوری در لشکر انگریزان هوش باخته

(۱) ج: آفت ارضی.

دل سوخته کلاویز (۱) گردیده. پاتنجر صاحب و دیگر صاحبان همگی هفتاد نفر و شش نسا [میم ها] خاص از صاحبان زنده دستگیر نمودند. و جنرال سیل صاحب از آنجا فراری شده رفت. و غازیان دست غارت در لشکر انگریزان دراز نمودند. فوج انگریزان نیز از روی دلیری، خوب مقابله نمودند.

در عین مقابله برف از آسمان باریدن گرفت. غازیان جلادت نشان از برف هیچ پروا نداشتند که در اصل پرورده برف بودند. مگر فوج انگریزان از بس سردی برف اکثر از دار دنیا کوچ نمودند، و آنچه که زنده مانده بودند، از شدت برف طاقت تحرک در وجود آنها نمانده و قدرت مقابله بالکل از جان آنها رفته. باقی سپاه گریخته، در مقام "خورد کابل" (۲) آمده اقامت پذیر شدند. لیکن چیزی خوراک در آنجا بدست سپاه مذکور نیامده.

چون اکبر آفتاب عالمتاب، پای نور و ضیا در عرصه سپهر اخضر گذاشته، قاصد سردار محمد اکبر خان، نزد جنرال سیل صاحب بهادر آمد، همین پیغام داد که: هر قدر صاحبان از فوج انگریزان باقی مانده بودند، همه در نزد سردار موصوف همدم خوان صحبت گرفتاری میباشند. جنرال سیل صاحب بمجرد شنیدن این خبر از مقام "خورد کابل" بهراس تمام کوچ نموده،

(۱) الف، ج: جلوه ریز.

(۲) خورد کابل در شرق کابل بقاصله ده میل واقع است. لشکر انگلیس بتاريخ ۶ جنوری ۱۸۴۲ بدین طرف حرکت کرده بود.

روانه^۱ بیشتر گردید. لیکن از بس هراس، راه گم نمودند و بسیاری لشکر از تشنگی و گرسنگی در آن راه آخرت گرفتند. باقی مانده افتان و خیزان [و حیران] در مقام تیزین (۱) رسیدند، و قدری آرام یافتند.

جنرال صاحب ممدوح از آنجا، شمشیر خود را از کمر کشاده بخدنت سردار ممدوح فرستاده داد و امان خواست. سردار موصوف شمشیر را باز نزد صاحب ممدوح واپس روانه کرد و پیغام فرستاده که: شما امروز در مقام تیزین مقام نمائید، که مابین ملاقات نموده شود. صاحب ممدوح از خوف جان خود توقف نگرفته، همانندم از آنجا کوچ نموده. هر گاه سردار موصوف خبر کوچ صاحب مذکور شنید، در تعقیبش (۲) روانه شده، خود را بر فوج انگریز رسانید. و غازیان شمشیرها از نیامها کشیده، بر فوج حمله آوردند. در این مقابله بسیار مقاتله افواج انگریز گردیده.

صاحب ممدوح در این حالت، صورت زندگی خود را در آئینه حیات ندیده، از فوج و لشکر خود جدا شده، تن تنها پیش سردار موصوف رفته سلام نمود. سردار هیچ لحاظ نکرده، صاحب ممدوح را نظر بند نمود. میگویند که چهل هزار فوج انگریز در کابل بودند از آنجمله بسیاری اسیر و دستگیر شدند.

(۱) الف: نبران [؟] ک: نبران [؟] ج: نبران [؟] صحیح آن تیزین است، که لشکر انگلیس تا ۱۳ جنوری ۱۸۴۲ در آنجا تباه شدند و بین جگد لک و خورد کابل است.

(۲) الف: ج: تعاقبش.

و بسیاری دست و پای بریده در کابل ماندند. باقی همه فوج در همین لطمه بحر جنگ، طعمه نهنگ شمشیر غازیان نصرت توامان شدند. از آنجا که تسخیر ملک خراسان آسان نیست: [بیت]

درین ورطه کشتی فرو شد هزار

که پیدا نشد تخته اش بر کنار

و سردار ممدوح بعد حصول این فتح و فیروزی، از آنجا

مراجعت نموده، تشریف فرمای کابل گردیده، در انتظام امور باقی مانده متوجه گردید.

در بیان روانه نمودن عالیجاه شمس الدین خان را طرف قلعه غزنین

و فتح نمودن قلعه مذکور، و گرفتار نمودن

صاحبان (۱) انگریزان را (۲)

صیاد قلم خوش رقم، که آهوگیر سخنان صحرائی ختن نکتہ دانی است، غزالان مدعا را چنین در دام بیان می آورد که: هرگاه سرداران کابل، بعد این همه جنگها و حصول فتح و فیروزی در دارالجنه کابل هم آغوش شاهد آرام شدند، و در شهر کابل بجز اولیای دولت که در بالا حصار بطور نظر بندی بود، دیگر از فوج انگریز باقی نمانده بود.

سردار محمد اکبر خان، بجهت تسخیر قلعه غزنین، که در آنجا دو پلتن و دوازده نفر صاحبان و چهار صد سوار متوقف بودند، عالیجاهان محمد زمان خان و شمس الدین خان را معه جمعیت سواران جرار بهادر کار زار، مأمور قلعه مذکور نمودند.

لیکن در ایامیکه در کابل ما بین سرداران و صاحبان انگریز، آتش جنگ و جدال شعله ور بود، در آنوقت روسا و کدخدایان

(۱) ک: صاحب انگریزان.

(۲) این فصل در (ج) نیست.

غزنین را سخت محاصره نموده بودند. و صاحبان انگریز معه فوج در قلعه بالا حصار که اندرون غزنین برکوه واقع است اقامت داشتند، و تمام گدام و خزائن در آن قلعه بالا حصار نگاه داشته بودند. و بر آن قلعه چهار ضرب توپ کلان از اصل سوار بودند.

چون روسا و زمینداران و رعیت غزنین هر گاه خبر آمدن سردار شمس الدین خان شنیدند، از راه جرأت و دلاوری یک حمله بر قلعه مذکور نموده، شهر غزنین را بدست تصرف خود آوردند. و مردم تلنگها (۱) از فوج انگریز که بر ابواب قلعه مذکور مأمور بودند، همه را بقتل رسانیدند.

صاحبان انگریز که در بالا حصار بودند، بمعاینه این حالت یورش آورده، غازیان را از شهر غزنین، بیرون کشیدند، و ابواب قلعه را بر روی خود مسدود ساختند. غازیان باز نقب زده، از راه نقب در شهر داخل شدند، و مدت چهار روز، مابین صاحبان (۲) و غازیان نایره آتش جنگ در اشتعال بوده. روز پنجم غازیان، برای کرنیل صاحب که افسر فوج انگریز بود پیغام فرستادند که بهتر همین است، که ایشان معه فوج از قلعه بالا حصار فرود آمده، بخیر و عافیت تمام روانه هندوستان شوند، و الا از راه نقب قلعه را چون کاغذ بادی بر هوا پراکنده خواهیم داد.

(۱) ک: و مردم ها از فوج.

(۲) قوماندان لشکر انگلیس در غزنی کرنیل پالم بود، که بتاريخ

۶ مارچ ۱۸۴۲ به ملیون افغانی تسلیم شد.

صاحب ممدوح در جواب گفته فرستاد که: یک چهتی (۱) انگریزی ما در جلال آباد، بخدمت جنرل پالک صاحب بهادر رسانیده بدهند، و تا صدور جواب آن، مقدمه جنگ و جدال را معطل دارند. هر قدر مبلغان بایشان بکار باشند، من داده میتوانم.

غازیان مبلغ ده هزار روپیه از کرنیل صاحب گرفته، در تصرف خود آوردند. بعده چهتی صاحب معظم الیه را گرفته طرف کابل، پیش سرداران کابل فرستاده دادند (۲) و عالیجاه شمس الدین خان، بسبب کثرت برف که راه تردد سواران مسدود بود، در اثنای راه معطل گردیده، جانب غزنین آمده نمیتوانست. و غازیان قلعه غزنین نیز تا آمدن عالیجاه مذکور، دست شجاعت و پای همت از (۳) میدان مقابله باز داشته، منتظر آمدن عالیجاه مذکور می بودند.

هر گاه باریدن برف منع گردید، عالیجاه مذکور فوراً بقطع منازل داخل غزنین شده، غازیان غزنین از آمدن عالیجاه موصوف بسیار خوشوقت گردیدند. و تمامی غازیان غزنین عالیجاه مذکور را افسر و سپه سالار خود دانسته، زمام تمام اختیار بدستش دادند که: هر گاه بصاحبان انگریز جنگ میکند و خواه صلح، اختیار دارند. مایان همه تابع حکم میباشیم.

عالیجاه مذکور بدلاسا و تسلی غازیان غزنین پرداخته،

(۱) چهتی = مکتوب و نامه.

(۲) رک: تعلیق ۳۹.

(۳) الف: همت اندران مقابله.

چند روز آرام گرفت، در این صورت کرنیل صاحب بهادر بسبب شنیدن خبر آمدن عالیجاه مذکور نهایت هراسان گردید. چرا که گدام هم از صاحبان بالکل تمام شده بود، کار آنها بحدی رسیده بود، که اسپان را در قلعه بالا حصار ذبح (۱) نموده میخورند، و برف را گرم نموده آب مینوشیدند.

عالیجاه شمس الدین خان طرف صاحب ممدوح پیغام نموده که: نوشته بندگان شاه شجاع الملک، بنام ایشان صادر است که تمام فوج خود را بهمراه خود گرفته، روانه هندوستان شوند. صاحب ممدوح همان نوشته از عالیجاه مذکور طلب نمود، که معاینه نماید.

از آنجا که نوشته اولیای دولت، پیش عالیجاه مذکور موجود نبود، در این صورت بدار مدار پرداخته، طرف سرداران کابل در خصوص فرستادن نوشته اولیای دولت اسمی صاحب ممدوح نوشته فرستاده، که اگر نوشته اولیای دولت، در باب رفتن انگریزان از قلعه غزنین جانب هندوستان نرسیده، پس بسیار خرابی پیش خواهد شد.

سرداران کابل حسب نوشته عالیجاه مذکور در خصوص فرمان مذکور بحضور اولیای دولت عرض کردند. امنای دولت از خوف خرابی خود طوعاً و کرهاً فرمان را باسم صاحبان انگریز قلعه غزنین، نوعیکه مرضی و صلاح سرداران کابل بود نوشته داد. چون آنهمه حيله سازي و تلبیس بازي عالیجاه شمس الدین

(۱) الف: مذبح نموده.

خان بود، برای همینکه صاحبان انگریز را زنده گرفتار نماید، و تمام خزانه^۱ صاحبان انگریز بتصرف خود آورد.

عالیجاه مذکور بعد از چند روز، فرمان اولیای دولت بحسب المدعای خود، از کابل اسمی صاحبان ممدوح طلبانیده، و در بالاحصار، جانب صاحب مذکور فرستاده داد.

هرگاه صاحبان، فرمان اولیای دولت را ملاحظه نمودند، بمتیار متحیر و در ششدر آمدند. آخر کرنیل صاحب بعد مطالعه^۲ فرمان شاه، مبلغ سه لک روپیه نقد، و دیگر اسباب هر چه که در قلعه بالاحصار موجود بود، همه را تفویض عالیجاه مذکور نمود، و خود معه^۳ فوج، از قلعه^۴ بالاحصار فرود آمده، مبلغ هفت هفت روپیه فی نفر بجهت زاد و راحله بسپاهیان فوج خود داده، مستعد رفتن شدند.

بعده عالیجاه مذکور معه^۵ لشکر خود داخل قلعه^۶ بالاحصار گردیده، تمام خزانه و باروت خانه وغیره اسباب، همه بدست خود آورده، حکم ممانعت غازیان داده، که کس واحدی و فردی از غازیان در قلعه نیابند.

غازیان چون این حکم شنیدند و دیدند که عالیجاه مذکور تمام خزانه و سامان در تصرف خود آورده، و یک حبه و دیناری بکسی از غازیان نمیدهد، ازین سبب تمام غازیان باهم اتفاق نموده و کمر همت بسته، همراه فوج انگریز مستعد^۷ مقابله و مقاتله شدند، که در یکدم فوج انگریز را برباد دادند، و مال و متاع آنها را تمام، بغارت بردند، و چند نفر از فوج مذکور

زنده اسیر و دستگیر نموده آوردند، که از آن کار مزدوری میگرفتند. و آنچه که رساله دار و جمعدار در فوج انگریز بودند، اینچنین هوائی پیدا کرده بودند، از بس غرور و تکبر، با کس هم کلام نمی شدند، بلکه جواب سلام نمی دادند. آنها انبار اسپان غازیان خراسان، بر سر افتخار خود می کشیدند، و جاروب اصطبل می نمودند.

فی الجمله بوقت مقابله^۸ غازیان، صاحبان انگریز فراری شده، در قلعه بالاحصار پیش عالیجاه موصوف رفته آرام گرفتند. مگر یک صاحب معه^۹ میم (۱) صاحبه^{۱۰} خود بدست غازیان افتاده بود، غازیان از روی سنگدلی او را به سخت ترین عذاب کشتند (۲). و باو دشنامها داده میگفتند: خوب بخور انگور غزنین که بس شیرین است.

حاصل کلام آنکه تمامی صاحبان انگریز که پیش عالیجاه مذکور در قلعه^{۱۱} بالاحصار رفته بودند، در قید نگاهداشته، و از کمال خوشی و فرحت فتحنامه تسخیر قلعه^{۱۲} غزنین و اسیر و دستگیر نمودن صاحبان انگریز، جانب سرداران کابل نوشته روانه نمود که در جنگ غزنین دو پلتن و چهار رساله ترک سوار و یازده صاحبان انگریز زنده اسیر و دستگیر و باقی همه علف تیغ بیدریغ غازیان شدند.

(۱) میم = بانوی فرنگی.

(۲) الف: عذاب کشیده باو میگفتند که ای خوب بخور

عالیجاه مذکور بعد نوشتن فتح نامه در قلعه غزنین نقاره
این فتح و فیروزی بلند آواز ساخته به نظم و نسق امور آن
سرزمین و بدلجوئی غازیان و رعایا [می] پرداخت .

- ۷۵ -

در بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد

و محاصره نمودن صاحبان انگریز را ، و کشته شدن شجاع الملک

از دست شجاع الدوله بموجب تأثیر اسم در کابل

نسایم نصرت شمایم ، از قلم مشکین رقم ، بر گلزار بیان ،
چنین در اهتزاز می آید که : هر گاه سرداران کابل از اهتزاز
نسایم عنایت ایزدی ، سرزمین کابل و غزنین و غیره قلعه جات
را از خس و خاشاک افواج انگریزان پاک و صاف نمودند ، که
یک نفس از صاحبان باقی نماند ، سردار محمد اکبر خان غازی ،
شش هزار لشکر جرار کرار همراه گرفته ، بجهت مقابله انگریزان
که در جلال آباد دایر بودند از کابل روانه جلال آباد گردیده ،
و در عرصه راه دیگر لشکر را گذاشته ، فقط پانصد سوار مسلح
مکمل پروانه [شمع] محفل جنگ ، بر کاب نصرت مآب خود گرفته
بزودی تمام ، خود را در جلال آباد رسانیده ، فوج انگریز را از
هر چهار طرف محاصره نموده . و هم دران سرزمین سنادی کنانید ،
که هر که از جماعه مسلمین مؤمنین راسخین میباشند باید که
بمقتضای مضمون کریمه - وَ تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ

تَعَلَّمُونَ - (۱) عمل نموده فوراً خودها را در این معارک نصارا حاضر نمایند .

باثر منادی دو هزار جوانان جان نثار ایمان دار نزد سردار محمد اکبر خان غازی حاضر آمدند . و مافی الضمیر سردار موصوف همین بود . نوعیکه در کابل صاحبان انگریز را زنده اسیر و دستگیر نموده ، خزانه را به یغما آورده بود ، در جلال آباد هم چنین حکمت عملی نموده ، صاحبان انگریز را بدست خود آورد ، تا آنکه امیر دوست محمد خان از قید فرنگ رهائی یابد . غرض که مدت دو ماه سردار ممدوح ، در جلال آباد رونق افزای بوده ، بنای تقب زنی را برپای نمود ، تقب را تیار ساخته ، که در این اثنا فوج انگریز [ان] از هندوستان بنا بر کمک داخل پشاور شدند .

سردار موصوف باستشمام رایحه این شگوفه خبری طرف کابل بیخدمت عالیجهان محمد زمان خان و امین الله خان لوگری وغیره سرداران کابل نوشته فرستاده ، که فوج انگریزان برای استمداد انگریزان داخل پشاور است . ایشان را مناسب بلکه متحتم است که : بندگان شجاع الملک را بر تخت سلطنت جلوس داده ، پادشاه اسلام مقرر نموده بعهده بعرض اشرف اقدس [اعلی] برسانند ، که امروز روز غزا میباشد ، حسباً لله کمر همت بسته ، همدم غذای خوان غزای [محمدی] شوند ، و بجانب جلال آباد معه جمعیت لشکر زود تشریف فرمای شوند .

(۱) قرآن ، الصف ، ۱۱ ج ۲۸ .

از آنجا که از روزیکه شهزاده فتح جنگ هزیمت یافته بود ، از همان روز اولیای دولت ، ابواب قلعه بالا حصار کابل بر روی خود مسدود ساخته ، پای در دامن اصطبار (۱) کشیده خاموش نشسته بود ، و روی التفات ، از سرداران کابل تافته بود ، با هیچ کس التفاتی نداشت .

سرداران کابل حسب نوشته سردار محمد اکبرخان باهم چون پروین مجموع گردیده ، بدروازه بالا حصار رفته ، و التماس ساخته ، افتتاح ابواب بالا حصار کنانیده ، بشرف استیلام اولیای دولت مشرف گردیده ، بعده بعرض اقدس رسانیدند که : شکر پادشاه علی الاطلاق را است ، که هنوز آفتاب عالمتاب اسلام بر سپهر مسلمانی ضیا بخش قلوب مسلمین و مؤمنین است ، که اولیای دولت چون مهر انور ، نور افزای سریر سلطنت میباشند ، و الحال اراده رفع ظلمت کفر و غزا باید فرمود ، که موجب تزیید روشنائی آفتاب عالمتاب دین محمدی علیه الصلوة والسلام متصور است . و ما سرداران از قدیم غلام شاه و حلقه بگوش فرمان بردار میباشیم ، و از اطاعت و فرمان برداری اولیای دولت [هرگز] انحراف جایز نخواهیم داشت . حکم [حکم] از شاه و از بندگان بسر دویدن است .

اولیای دولت بعد عرض سرداران کابل ، در آنوقت به آری و بلی پرداخته ، حکم بر ارتخاص سرداران مذکور داد ، و بجواب صاف آنها نپرداخت . بلحاظ اینکه سرداران کابل

(۱) اصطبار = صبر کردن .

یکی از متعلقان امیر دوست محمد خان میباشند، و همیشه بسرکار اشرف کینه دیرینه قلبی دارند، مبادا بکدام فریب بازی و خدعه طرازی، در صورت دوستی زوال دولت حیاتم نموده، تمام مال دنیا را به یغما برند. و دیگر اینکه گاه باشد از اراده حق، باز صاحبان انگریز بهادر فتحیاب خراسان شوند، پس از هر دو طرف ازین سرمانده و از آن سو رانده شوند (۱).

ازین قسم این چنین خیالات بیالغه فکر و تمیز خود رسانیده، از ملاقات سرداران البته ملاحظه و احتراز تمام می نمود. و حالانکه در آن ایام پیش اولیای دولت مقدار ده هزار فوج، و دوازده ضرب توپ و خزانه بی شمار و باروت خانه بسیار موجود بود.

القصه، هر گاه اولیای دولت بچشم ملاحظه می نمود که هر طرف غازیان، روی ایمان خود را بغازه تازه جلادت می آریند، هم آغوش عروس فتح می شوند، بعده طوعاً و کرهاً بهمراه سرداران کابل قابل صلاح و مشورت گردیده، و عهد پیمان موثق نموده، مستعد عزیمت جلال آباد شده. تمام لشکر خود را معه شاهزادگان، حکم رفتن داد. و حرم محترم خود را در بالاحصار گذاشته، بیرون کابل، بمسافت یک گروه منزل انداز گردیده. و مبلغ یک دولک روپیه نقد و پانصد طاقه دوشاله بجهت خلعت های سرداران برداشته، هر یک سرداران

(۱) الف: شوم.

را [بقدر] مرتبه عزت، بخلاع فاخره و انعام متکاثره سرفرازی بخشید.

خصوصاً عالیجاه امین الله خان لوگری را بسیار میخواست، و محرم و مقرب اولیای دولت بوده. و دیگران مثل عالیجاه محمد زمان خان و غیره سرداران که متعلق و عزیز امیر دوست محمد خان بودند، بعطای خلعت سرفراز نکرده، بلکه از نظر شاهانه خود انداخته، و حالانکه عالیجاه محمد زمان خان بسیار ذیجاه و صاحب عزت بود و خلفان او بسیار دلاور و شجاع. و عالیجاه امین الله خان همیشه از سردار محمد اکبر خان و محمد زمان خان در سلک ملازمان و تابعداران بود. و این تقرب عالیجاه امین الله خان بحضور امنای دولت، بعالیجاه محمد زمان خان نهایت ناگوار بود.

از آنجا که اولیای دولت بسرداران دیگر، خلعت را عطا نموده بود، و عالیجاه محمد زمان خان و خلفان او را هم بخلاع فاخره سرفراز می نمود [هر آینه] هرگز گرد خلل و فساد، بدامن سلطنت اولیای دولت نمی نشست، و فتنه خفیه پیدا نمی گردید. لیکن با میر غضبان قضا و قدر چه ستیزه؟ روزی که اولیای دولت تمام لشکر را جمع نموده حکم داده بود، که ما بدولت و اقبال، جانب جلال آباد نهضت فرمای خواهیم شد، تمام فوج مستعد و آماده باشند.

چون اولیای دولت از کابل معه حشتم برآمده منزل انداز بیرون کابل شده، از آنجا که قاعده اولیای دولت بود، که تمام روز در لشکر تشریف میداشت، و شب تن تنها معه چند

کس پیش خدمتان و کهاران (۱) در قلعه^۲ بالاحصار کابل تشریف میبردند. همان روز نیز همین اراده^۳ امنای دولت بود، که بوقت صبح، بعد ادای نماز فجر، از تمام منسوبان و عیال — *اَلْوَدَاعُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ* — (۲) خوانده در اردو رسیده، از آنجا لوای عزیمت جانب جلال آباد بر افراخته (۳) خواهد شد.

چون اولیای دولت را همین منظور بزد، که در جلال آباد رسیده، صاحبان انگریز را طرف هندوستان روانه کرده خواهد شد، و از روی مصلحت وقت هر چه که قرار داد مناسب خواهد بود، با صاحبان انگریز نموده خواهد شد. لیکن عالیجاه محمد زمان خان و خلقان او بسبب کم نظری و کم التفاتی اولیای دولت، نهایت بیدل و جگر خون و سوخته دل بودند. شجاع الدوله خلف کلان عالیجاه محمد زمان خان، که شجاع و هم اسم اولیای دولت بود چنانچه در دیره^۴ غازی خان تولد او شده بود، درانوقت اولیای دولت بزبان مبارک خود، نام او را شجاع الدوله گذاشته بود، و این تاثیر همان اسم بود که نسبت باولیای دولت بعرصه^۵ ظهور میرسد.

حاصل کلام آنکه: عالیجاه شجاع الدوله هر گاه این حالت

(۱) کهار = یعنی حامل تخت روان، برای شرح این کلمه رک:

تعلیق ۱۹۰

(۲) یعنی خدا حافظی بین من و تو!

(۳) ک: بر افروخته.

کم التفاتی و کم نظری اولیای دولت ملاحظه نموده، بسیار خشمناک و پر شور و شر گردیده، بعالیجاه محمد زمان خان والد ماجد خود گفت که: اولیای دولت امین الله خان لوگری را که ملازم مایان بود، و غیره امرای کم پایه را خلعتها و مناصب کلان داد، و بپایه^۶ اعلی میرساند، و مایان با این همه جان فشانیها و خیر خواهی از عطای اولیای دولت خشک لب و محروم ماندیم، و چیزی عزت و قدر دانی مایان نکرده. اگر دست من رسید و قادر شدم بالضرور شاه را از سریر دولت سلطنت حیات، معزول خواهم نمود.

عالیجاه محمد زمان خان هر چند خلف خود را فهمایش نمود، که باینوقت مهم غزا با افواج انگریز در پیش است، اینچنین خیال باطله از عقل دور است، و هرگز مرتکب این حرکت ناصواب نشوند. لیکن با موثر نشد.

روز دیگر هر گاه، شاه زرین کلاه آفتاب جهان تاب، بر سریر سپهر اخضر جلوس نمود، اولیای دولت بدستور معهود بر تخت روان سوار گردیده، از قلعه^۷ بالاحصار برآمده رخ نهاد لشکر [گاد] گردید. در این اثنا عالیجاه شجاع الدوله پانزده نفر تفنگچی بهمراه خود گرفته، در عرض راه مخفی و پنهان نشسته، منتظر آمدن سواری شاه بود. هر گاه سواری شاه نزدیک آمده، عالیجاه مذکور بی محابا یکبارگی تفنگها بر روی اولیای دولت شلک نمود. از قضای کردگار، یک دو گوله تفنگها، بجانب نازنین اولیای دولت خورده، از تخت روان بر زمین افتاده،

سواران و حمالان بمعاینه^۱ این حالت چون پیادگان در ششدر-
حیرانی آمده، مانند اسب خیز زنان، روی در فرار نهادند. در
این صورت عالیجاه شجاع الدوله مثل فیل دمان، خود را بر
سر شاه رسانیده، از روی جرات و جهالت و سنگین دلی (۱)
یک ضرب شمشیر آبدار، حواله^۲ جان نازنین شاه نموده گفت:
بده خلعت امین الله خان را! اگرچه شهباز روح پر فتوح اولیای
دولت، بضر ب تفنگ و شمشیر، در فضای عالم بالا در پرواز
آمده بود.

عالیجاه مذکور تمام زیورات و جواهرات و پوشاک و کمر بند
زرین و شمشیر بار بند طلا که جمله تخمیناً از مبلغ ده لک
روپیه مالیه بود، همه را به یغما برد. و نعش نازنین شاه را
که بر بسترهای پشمینه و مخمل پرورش یافته بود، از پای گرفته
بر زمین سخت سنگریزه کشیده، در انهار آب روان انداخته
رفت. - اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ - (۲)

شاه مرحوم عجب بادشاه ذی جاه و عالی همت بود. تا
آنکه سرخوش باده حیات بود، هرگز هوای معشوقه^۳ سلطنت
خراسان، از سرش نرفته. و چندین بار جمع آوری قشونات و
اخراجات نموده، هزارها عالم در جنگ های مخالفین کشته و
کشتانده، پس خیز معرکه^۴ فرار میکردید.
و این نوبت آخرین هم هزارها افواج انگریز و لشکر خراسان،

(۱) الف: سنگدلی.

(۲) قرآن، البقره، ۱۵۶ ج ۲.

برکاب خود از عالم فنا بعالم بقا برده. تن تنها نرفته. هزارها
افواج برکاب خود گرفته رفته است. معلوم نیست که در آنجای در
چه معرکه آرائی است؟ و جواب (۱) سوال چه خواهد بود؟ از آنجا
که دنیا دار مکافات است. [بیت]

جهان دار مکافات است دارد طبع آئینه

بهر صورت که هستی، عکس خود را آنچنان بینی

چون بندگان شاه شجاع الملک، در ایام سلطنت بهوای نفس
نافرجام، جناب میر واعظ صاحب را که از سادات عظام و
علمای کرام بود، و لکها مرید داشت، از دغدغه زوال سلطنت
خود از دست مردم اهل تشیع، بر ناحق شهید کرده (۲) بود،
از آن رو از سریر سلطنت آواره گردیده در بدر میگفتت. هرگاه
اساس جمعیت لشکر و غیره سامان درست ساخته روانه خراسان
می شد، زود برهم خورده، روی در ولایات آوارگی می نمود،
و به آرزوی دل نمیرسید. مگر این نوبت باستظهار صاحبان
انگلیسیه بهادر در دارالسلطنه کابل رفته، در بالا حصار کابل
چون محبوسان بر تخت سلطنت جلوس نمود. لیکن از آنجا که
اولیای دولت در سر زمین کابل یک خون ناحق از جناب میر
واعظ علیه الرحمه که [از] اولیا الله بود کنانیده بود، در مکافات
آن منتقم حقیقی، در آن سر زمین خون ریزی اولیای دولت نمود.
علاوه هزارها فوج انگریز از طفیلش برباد رفته، از آنجا که
بر طبق مضمون:

(۱) ک: و خواهد [؟].

(۲) الف: کشتانده.

چون نهالِ ظلم را بنشانده*

دیر گیرد، سخت گیرد، خوانده*؟

[قط] از آنجا که در هر سری سری است، برای یک سر
اولیا^۱ الله چندین هزارها سر، که دوست اولیای دولت بودند،
طعمه^۲ تیغ بیدریغ قتل و قتال شدند (۱).

- ۷۶ -

در بیان (۱) بعد قتل شدن اولیای دولت
سردار محمد اکبر خان توقف خود در جلال آباد مقرون
صلاح ندیده، مراجعت فرمای کابل و بندوبست
نمودن کارهای آنجا

شجاع الدوله اعنی قلم زرین رقم که شجاع میدان سخن وری
است، در عرصه^۳ این مدعا چنین ترددات بیان مینماید که: هر گاه
شاه شجاع الملک از دست شجاع الدوله جرعه نوش^۴ باده^۵ شهادت
گردیده، همان وقت در لشکر بسیار تهلکه افتاده، و دست
غارت دراز کردند. هر چیز که بدست کسی آمده از آن شده.
شاه زاده خلف شاه ممدوح، افتان و خیزان هراسان از لشکر گاه
طرف قلعه^۶ بالا حصار کابل فراری گردیده، داخل بالا حصار
شده، و ابواب قلعه^۷ بالا حصار بروی خود مسدود ساخت.

تا مدت یکماه ابواب قلعه مسدود و عالیجاه امین الله خان
لوگری باتفاق شاهزاده در قلعه متوقف بود. و عالیجاه محمد
زمان خان و خلفانش معه چند ضرب اتواب در شهر کابل دایر،
و سردار محمد اکبر خان در جلال آباد بمحاصره^۸ انگریزان

(۱) راجع به تفصیل قتل شه شجاع رک: تعلیق نمبر ۵۰.

(۱) این فصل در الف، ک وارد است، در ب، ج نیست.

سخت پرداخته بود، و عالیجاه شمس الدین خان در قلعه غرنین اقامت پذیر.

در این صورت جنرل پالک صاحب بهادر بجهت کشیدن سردار ممدوح از جلال آباد، بسیار تجویزات میکرد، لیکن پیش نرفته، آخر یک کس که خاص خدمتگار سردار موصوف بود، او را بطریق اخفا نزد خود طلبانیده گفت که: هرگاه سردار ممدوح را بقتل میرسانند (۱)، هر آینه مبلغ دوسه لک روپیه از سرکار بشما عطا خواهد شد.

چنانچه آن کس [نجس] بطمع حطام دنیا، دین و ایمان خود را فروخته، از روی نمک بحرایی، متعهد این امر ناشایسته گردیده و جنرل صاحب ممدوح چیزی مبلغات، همانوقت باو عطا کرد. و آن بی ایمان در پی قتل سردار موصوف شد، لیکن وقت فرصت میدید.

آخر یک روز گوله تفنگ به سردار ممدوح زد. از آنجا که اگرچه دشمن قوی است، اما نگاهبان قوی تر است، از قضای الهی گوله تفنگ بشانه سردار ممدوح خورده لیکن کارگر نشده، از مرگ امان یافته، اما در اردوی لشکر سردار موصوف، آوازه مرگ سردار افتاده. باثر (۲) این آوازه تمام لشکر، روی در فرار نهاد، و سردار موصوف در آن میدان تن تنها مانده.

بعده سردار ممدوح، اقامت خود را در جلال آباد قرین مصلحت

(۱) الف: میرسانید.

(۲) الف: بشرط این آوازه.

ندیده، و هم خبر رسیدن فوج انگریز نزدیک جلال آباد شنیده، لاچار روانه کابل شده، و در حین ورود کابل، تمامی سرداران کابل، پیش سردار ممدوح حاضر آمدند، و او را سردار افسر خود مقرر نموده، حلقه اطاعت و فرمان داری (۱) سردار موصوف، در گوش جان انداختند. مگر شاهزادگان و دیگر متعلقان اولیای دولت، در ریاست سردار ممدوح بسیار ناخوش شدند، و قدم خودها را از بالا حصار بیرون نیاوردند. آخر سردار معظم الیه بدلاسانی و تشفی شاهزاده‌ها و متعلقانش پرداخته سازگاری و آمیزش نمود. در این اثنا جنرل پالک صاحب بهادر و جنرل سیل صاحب از راه گندمک (۲) معه فوج خود از جلال آباد اراده عزیمت کابل نمود.

اولاً جنرل سیل صاحب بهادر جاسوس خود را طور مخفی در کابل فرستاده، همین اشتها گوش زد مردم نمودند، که اگر افغانان قیدیان انگریزان را کدام اذیت رسانیدند، پس تخم افغانان از روی زمین کشیده خواهد شد. و تمام شهر کابل ویران و بی چراغ نموده خواهد شد.

هرگاه همین اشتها بر خاص و عام ظاهر و هویدا گردید، پس تمام سرداران کابل هم اتفاق گردیده، از روی مصلحت

(۱) الف: فرمان برداری.

(۲) گندمک = جایی است بین کابل و جلال آباد، که از کابل

۷ میل شرقاً فاصله دارد بارتفاع ۳۶۱۶ فت.

پنج هزار بندو قچی را جانب کوه گندمک تعیین و روانه نمودند، که رفته سمد راه فوج انگریز شوند.

روز دوم جنرال پالک صاحب بهادر به فوج خود حکم داد که از کوه جنگد لیک (۱) کوچ نموده روانه گندمک شوند. هر گاه فوج مذکور در گندمک آمدند، افغانان غازیان که اکثر قوم غلزائی بودند، از هر چهار طرف بر فوج انگریز حمله آوردند. تا مدت دو پاس روز، خوب جنگ و جدال و قتل و قتال واقع گردید. فوج انگریز بسیار مقتول و مجروح شدند، و از بس تشنگی عاجز و جان بلب آمدند. از جلادت و همت و مردانگی غازیان غلزائی چه نوشته شود، زبان قلم از تحریر و تقریر آن بیرون است.

هر گاه جنرال صاحب ملاحظه نمود که فوج انگریزی مفت تباه میشود، در این صورت حکم داد که: تمام فوج دسته گردیده، از هر چهار طرف بر افغانان حمله نمایند. در مدت چهار ساعت بسبب صدمه اتوپ و تفنگها پیاده افغانان غلزائی پراکنده و پریشان شدند. و در این حمله شصت [و چهار] نفر از فوج انگریز مقتول شدند.

بعد پراگندگی غازیان افغانان، راه کوه گندمک چون

(۱) جنگد لیک = بفاصله ۴۸ میلی شرق کابل بارتفاع ۵۳۷۵ ف.

درز گندم کشاده شد. بوقت شام، تمام فوج انگریز، از بالای کوه بزیر آمدند، و در آنجا مقام نمودند.

چون این خبر هزیمت غازیان غلزائی در کابل بسمع سردار محمد اکبر خان رسیده همان وقت آنچه قیدیان انگریز در کابل نزد سردار مدوح بودند، همه را بدست عالیجاه محمد صالح خان برادر زاده امیر بی نظیر داده، به حفاظت و احتیاط تمام روانه قلعه بامیان نمود. و خود سردار موصوف دو روز در بالا حصار کابل اقامت گرفته، اطوار حسن و قبح دوستی دوستان معلوم نموده دید که رنگی ندارد و همه متغیر اند.

بعده توقف را ناگوار دانسته، معه عیال و ائقال (۱) و آحمال مستعد قلعه بامیان شده. و عالیجاه امین الله خان را که بلباس نمک حلالي و زیور شجاعت و دلاوری آراسته بود، او را پیش خود طلبانیده، سپه سالار تمام فوج مقرر نموده. و کپتان ساندرس صاحب را برکاب خود گرفته روانه قلعه بامیان شده. و باقی بیست نفر صاحبان انگریز که بسیار ذی هوش بودند، به هوشیاری تمام و حفاظت لاکلام بدست معتبری (۲) داده روانه قلعه مذکور نمود.

در حین رفتن سردار موصوف عالیجاه محمد شاه خان غلزائی آنچه که متاع زر و جواهرات و غیره سامان از غنیمت مکناتن

(۱) یعنی چیزهای گرانبهار.

(۲) این کلمه در ک نیست، بجای آن نقاط گذاشته اند.

صاحب وزیر اعظم بدست یغمای خود آورده بود، همه را آورده
بسرदार موصوف نظر گذار نمود، و مصدر آفرین ها گردیده،
و سردار معظم الیه از عالیجاه محمد شاه خان نهایت خوش دل
شده، او را بخلعت فاخره سرفراز ساخت.

- ۷۷ -

در بیان رفتن صاحبان انگلیسه دفعه ثانی در کابل
و سوختن چهار سطح (۱) بازار کابل و رهانیدن قیدیان خود (۲)

هزبر قلم تیز چنگ، نخچیر این مدعا را چنین صید
سر پنجه بیان می نماید که: در سنه یک هزار و هشت صد و چهل و
دوی عیسوی سی ام ماه ستمبر سنه ۱۸۴۲ مطابق بیست و چهارم
ماه شعبان المعظم سنه یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری
مقدمه، عالیجاه جنرل میکاسل (۳) صاحب بهادر، معه جمعیت
لشکر موفوره، هر گاه داخل کابل شده، از عالیجاه سردار
امین الله خان و صاحب ممدوح، مابین آتش مقابله و مجادله
شعله ور گردیده. صاحب بهادر پلتن چهل و یکم در این جنگ
در پی قواعد میدان فنا رفته، و دیگر سواران و پیادگان از فوج
انگریز بسیار مقتول و مجروح شدند، که تعداد آن از شمار
بیرون است.

چون غازیان افغانان در جنگ و مقابله فوج انگریزان،
اینچنین دلیری و بهادری مینمودند، گویا مثل شیر گرسنه بر
نخچیر حمله می آوردند، نزدیک بود که: غازیان مظفر و منصور

(۱) خود مردم کابل این بازار را چار چته گویند.

(۲) این فصل نیز در ج نیست، و فقط از ک، الف گرفته شد.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۵۱.

شوند، که درین اثنا توپ خانه انگریزان رسیده، و از هر چهار طرف گوله‌ها مانند بارش باران باریدن گرفت. در این حالت غازیان از بس اضراب اتواب مقاومت نیاورده متفرق و پریشان گردیده، در عمارتها پناه میگرفتند.

فوج انگریزان در این صورت پیش رفت نموده آمده، داخل شهر کابل شدند. آنچه که عمارات کلان کلان بودند، بضراب اتواب، همه بخاک برابر نمودند. و چهار سطح بازار کابل که یک گلدسته (۱) بود، از ممر انتقام مکناتن صاحب بهادر، که او را غازیان در چهار سطح مذکور آویزان نموده بودند، مسمار و منهدم ساختند. و انتقام صاحب ممدوح از چهار سطح مذکور گرفتند مثل مشهور است که "زور به شتر نمیرسد ده به پالان".

بعد خرابی کابل، جنرال مکاسل صاحب بهادر، برای جست و جوی قیدیان خود، عالیجاه نشکتر (۲) صاحب را معه فوج لشکر بسیار به [سمت] قلعه بامیان روانه نمود. در اثنای راه سردار محمد اکبر خان چنان شبخون بر فوج مذکور آورده که

- (۱) سقف این بازار مسطح منقش رنگین بود، که بعد ازین تخریب باقی نماند، ولی در چند جای که یکدو نمونه آن نقوش کهن باقیمانده خیلی زیباست، و از آن پدید می آید، که چارچته مذکور نمونه دلکش نقاشی قدیم بود.
- (۲) کذا در ک. الف: نیشکر [؟] این نام در کتاب موهن لال و "لور آف دی اندوس" و روزنامه چه جنرال ابیت و غیره نیامده.

تمام (۱) اجناس مودی خانه (۲) و باروت خانه همه در قبضه تصرف سردار ممدوح آمده. و در لشکر فوج انگریز، این چنین توپک و تفرقه افتاد، که هر یک [روی سوی خود] مانند [یکه] شیر در غنم (۳) افتد، و گرگ در رمه، روی در فرار نهادند. از آنجا که چندین مرتبه لشکر انگریز این چنین قسم تباہ و خسته حال گردیده، بر قیدیان خود رسیده نتوانستند.

درین ضمن جنرال نات صاحب بهادر را از سرکار حکم دادند که: زود معه فوج، خود را در غزنین رسانیده عالیجاه شمس الدین خان را گرفتار نموده، و قلعه غزنین را گرفته، بعده طرف بامیان بجهت رهائی قیدیان روانه شوند. (۴)

صاحب ممدوح به موجب حکم روانه گردید. هر گاه به مفاصله بیست و هشت کروه غزنین رسیده، طرف عالیجاه شمس الدین خان پیغام مقابله جنگ نمود.

عالیجاه مذکور به مجرد شنیدن پیغام (۵) [بتاریخ] بیست و چهارم ماه رجب سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری مطابق بیست و سیوم (۶) ماه اگست سنه یکهزار هشت صد و چهل و دو عیسوی معه یازده هزار تفنگ چیمان و یک ضرب

- (۱) ک: که تمام فوج اجناس.
- (۲) مودی خانه = تحویلخانه اغذیه و لوازم عسکری.
- (۳) غنم = گوسفند.
- (۴) رک: تعلیق نمبر ۵۲. درین اوقات جنرال نات در قندهار بود.
- (۵) ک: پیغام صلح [؟].
- (۶) الف: بیستم ماه.

توپ در دامن کوهستان پنهان ساخته، و دو هزار لشکر طرف شمال بر صاحب ممدوح آمده.

در آن صورت صاحب معظم الیه لشکر خود را حکم تیارگی و آمادگی داده، از منزل گاه برآمده و توپها را نزد فوج گذاشته، خود پیش آمده، طنبور جنگ را در نوا آورده، تا مدت دو پاس نوایر جنگ شعله ور بوده، از کشته‌ها و خسته‌ها پشته‌ها گردیده، که در حساب نیامد.

غازیان از روی حمیت ایمانی و همت مردانگی بر قدم گاه خود چون کوه الوند ثابت بودند. و در لشکر انگریز اینچنین تفرقه افتاده، که هوش و حواس خود باخته، هراسان و ترسان گردیدند. در این حالت صاحب ممدوح، کلاه خود را از سر برداشته بفوج خود مخاطب شده که شما یان از احتیاط (۱) میباشند [؟] بهادری و جوان مردی ایشان در مدراس (۲) و احتیاط بنگاله مشهور و معروف! اگر در این جای بی همتی را شعار خود نمودند، پس تمام همت سوابق و لواحق ایشان برباد خواهد رفت. هر گاه همت را گذاشتند پس سر خود را بسنگ ندامت خواهند زد (۳) و عرق افسوس و انفعال بر جبین حال خواهند آورد. اگر باینوقت با حریفان مقابله نکردند، پس یکی هم

(۱) کذا در ک بعد از کلمه احتیاط نقاط گذاشته شد. الف: شما یان از احتیاط بمعنی می باشند [؟]

(۲) الف: ایشان در مدراس و احتیاط بنگاله [؟] ک: ایشان در مدراس و احتیاط بنگاله [؟]

(۳) ک: خواهند داد. الف: مانند متن.

زنده نخواهد ماند، بهتر همین است که یکبارگی تمام فوج بر حریفان حمله کنند.

فوج انگریز بشنیدن این حکم صاحب ممدوح، رگ حمیت آنها در حرکت، و دیگ غیرت و همت آنها در جوش آمده، هر یک از روی همت و جوان مردی، بر حریفان غازیان جلو ریز شدند که در یک حمله بسیاری از حریفان، طرف کوه و جنگل فراری شدند.

عالیجاه شمس‌الدین خان نیز به معاینه این حالت معه سی سواران، عنان تاب طرف قلعه غزنی گردیده، در این صورت فوج انگریز نزدیک غزنین (سیده)، و غازیان که در کوه پنهان بودند، یکبارگی از کوهستان بیرون برآمده، و شمشیرهای خون آشام از نیام کشیده، در فوج انگریز [ان] افتادند، و در یک لمحہ دو صد و چهار سپاهی از فوج انگریز، در خاک قتل و قتل انداخته، باز طرف کوهستان رفتند.

روز سیوم جنرل نات صاحب بهادر، متصل قلعه غزنین، معه فوج و اتواب رسیده، اتواب زدن شروع نمود، و ابواب قلعه غزنین را بزدن اتواب برباد داده. و عالیجاه قمرالدین خان برادر شمس‌الدین خان معه دیگر رفقای غازیان، از ابواب شهادت، داخل دارالجنه شدند.

درانوقت عالیجاه شمس‌الدین خان با رفقای خود، مشورت طلب گردیده، بعضی رفقا در مجلس مشورت، چنگ صلاح جنگ نواختند. و برخی در محفل سنجش، شمع این معنی را بر افروختند که: مصلحت وقت این است که جلد در کابل

رسیده، و از آنجا جمعیت لشکر موفقوره گرفته آمده، بعده بنای مقابله نموده شود.

عالیجاه مذکور را این مصلحت، پسند خاطر افتاده فوراً قدري سواران جرار خوش اسبه همراه خود گرفته روانه کابل گردید. چون عالیجاه مذکور نزدیک کابل رسید، در آنجا غلبه صاحبان انگریز شنیده، ترک رفتن کابل کرده، از راه کوهستان عازم قلعه باسیان گردید.

جنرال نات صاحب بعد روانگی عالیجاه مذکور مددگاری بخت خود دانسته، بجلدی تمام داخل غزنین شده، نشان فتح و فیروزی بر قلعه نصب نموده، طنبور شادسانی و [طرب] فتح مندانه بلند آواز نمود. لیکن روز و شب از ترس شبخون غازیان در اندیشه و خوفناک بوده، به حفاظت تمام و هوشیاری لا کلام اوقات گذاری می نمود.

چون بار دیگر هر گاه این خبر تسخیر قلعه غزنین، بسمع لارد صاحب بهادر افسر فوج انگریز رسید، ابواب نشاط و خرمی و اسباب شادی و انبساط بر چهره حال صاحب سدوح مفتوح و آماده گشت. همانوقت طرف جنرال نات صاحب حکم فرستاد، که ابواب قلعه غزنین که سلطان محمود شاه غزنین از سونات هندوستان آورده بود، آن را بجلدی تمام و احتیاط کلی، از غزنین روانه هندوستان نمایند، که این دلیل قوی، از دوباره فتح و تسخیر خراسان ست.

و دیگر اینکه از کمی محاصل خراسان و بسیاری مخارج، عذری پیشنهاد خاطر خود نموده، ملک خراسان کابل و

قندهار گذاشته روانه هندوستان گردیدند. از آنجا که این مثل بدان می نماید: جائیکه زور است سند قدر ندارد (۱). لیکن این خرابی های جانی و نقصان مالی که انواع انواع بسرکار انگلیسه بهادر از دست غازیان سرداران خراسان رسید آنرا نسیاً نسیاً نمودند، که تا حال از لاش های مردگان فوج انگریز راه تردد، در خراسان مسدود. و این مرتبه دویماً که فوج انگریز در خراسان رفته بودند، محض برای رهائی بندیان خود! میگویند که لکھوکهای (۲) مبلغان باهالیان خراسان داده، بهزار خواری و هزارها کشتخون داخل کابل شده، دو چندان خرج عمارات منهدمه (۳) بمالکان داده، بعده به تخریب عمارات و چهار سطح بازار کابل پرداخته، پرده کار خود نموده، و ابواب سونات هندوستان از غزنین برداشته، راجع هندوستان شدند.

و الا صاحبان انگریز، ولایت خراسان را بجان خریدار بودند، که خیال هوس (۴) در سر داشتند، که در آنجا محکمه خود گرفته، سد راه روس شوند. لیکن چه فایده که هم جانها دادند، و هم زر افشانند، بجز خرابی و هزیمت نتیجه دیگری نیافتند، و داغ حسرت بردل گذاشتند.

(۱) در الف: این مثل فحش است، درک مانند متن است.

(۲) لکھوک = جمع لکھ یعنی صد هزار است.

(۳) منهدم = خراب شده.

(۴) الف: خیال اروس در سر.

از آنجا که "خانه نشینی بی بی از بی چادری است نه از مستوری" هر گاه صاحبان انگریز بهادر دست قدرت بر ملک خراسان می یافتند کمی می گذاشتند، و اقسام اقسام فواکها که فقط انگور چهل و چهار قسم میباشند، و دیگر فواکها سب و انار و ناک و رواش و توت بیدانه و خربوزه شیرین و تربوزه و سرده و آلوچه و شفتالو و غیره که بیان هر یک میوه عجیب لذتی دارد، در ملک دیگر کجا پیدا می شوند؟ قطع نظر ازین فقط آب یخ در تمام ملک هندوستان بهم نمی رسد، چه جای فواکهاست. اگر کدام میوه در ملک هندوستان پیدا می شود هم ناپود، چرا که رنگش بین حالش میپرس! مردم هندوستان چه شباهت لطیف و چه لباس شریف دارند! جامه های شان چون [تفنگ] تنگ و با دال چپاتی در جنگ. [ابیات]

توبه کردم ازین چپاتی چار وَقَيْنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

خانه* (۱) شان بلند و همت پست

یا رب این هر دو را برابر کن
از آنجا که لشکر هندوستان سوخته استخوان را با لشکر خراسان که غذای شان همه گوشت گوسفندان ناصری و انگورهای صاحبی و خلیلی و حسینی و غیره فواکها می باشد، چه نسبت! گویا کلوخ را بر سنگ زدن است. اگر در دال چپاتی چیزی قوت می بود، پس لشکر هندوستان از تاب برف خراسان نمی گذاشتند. و در باب همت و جوان مردی لشکر هندوستان شاه جهان

(۱) الف: خانها شان.

بادشاه هندوستان عجب نغمه از قانون طبع نواخته است، "بابای من بهادر، من دیروز صاحب نه لک سوار بودم، امروز برای رکاب دار محتاجم، مغرور مباش با لشکر هندوستان، چه هندو و چه مسلمان [همه بی ایمان، از کرده خود پشیمان". بیت]

بیا تفرج این چرخ بی مدارا کن

نظر به شاه جهان و بحال دارا کن

قضا قضا نشود ای عزیز من هرگز

تو خواه فال بزن خواه استخارا کن

از آنجا که چرخ بی مدارا با هیچکس مدارا نکند. [بیت]

گردش گردون گردان، گردنان را گرد کرد (۱)

بر سر اهل تمیزان ناکسان را مرد کرد

گردش گردون گردان، این چنین دارد خیال

هر کمالی را زوالی، هر زوالی را کمال

(۱) این بیت در ک مسخ شده، از الف تصحیح شد.

چون اسیران پنجه جفا، و گرفتاران بندِ بلا، هرگاه دیدند که تکلیف قید از حد گذشته، و نزدیک بود، که طایرِ روح آنها از قفسِ عنصری پرواز نماید و رشته حیات آنها از مایوسی گسیخته گردد، و همین فکر میکردند، که تا دم حیات در قید خواهیم ماند، و یا افغانان بطریق غلامی (و کنیزک) در کوهستان خواهند فروخت. درین صورت قیدیان باهم مصلحت کردند، که الحال تدبیری باید نمود، که از آن صورت رهائی در آئینه مدعا رخنا گردد، و تیرِ تدبیر را از کمانِ اندیشه، چنان باید زد، که بر نشانه مراد خورد.

از آنجا که قیدیان عالیجاه لارنس صاحب بهادر را در این امر مختار نمودند و صاحبِ ممدوح بسیار دانا و آزموده کار روزگار بود، یک روز صاحب موصوف پیش عالیجاه محمد صالح خان رفته و آداب تسلیمات بجا آورده، دور ایستاده شد، عالیجاه مذکور از روی لطف و مهربانی، ملتفت حال صاحب ممدوح شده پرسید: که چه خبر دارند بنشینند، هر چه احوال ما فی الضمیر دارند بلا شک بگویند. صاحب ممدوح از کمالِ دانش و شعور، به عالیجاه مذکور جواب داد که: تمام حال و احوال ما گرفتاران چون روز روشن، بر خاطر مبارک ظاهر و از آفتاب روشن تر است، احتیاجِ تقریر و بیان نیست، از آنجا که عیان است چه حاجت به بیان؟ لیکن بالفعل از قضای کردگار، ما اسیران در قبضه اقتدار ایشان گرفتار می باشیم، و آن عالیجاه درین مدت حبس همیشه غمخوار و مددگار

در بیان فتح نمودن قلعه غزنین را بار دیگر عالیجاه جنرل ذات صاحب

و از آنجا طرف قلعه بامیان بجهت رهائی قیدیان رفتن

دوال (۱) قلم خوش رقم، طبل این مدعا را چنین می نوازد که: هرگاه جنرل ذات صاحب بهادر، قلعه غزنین را از دست عالیجاه شمس الدین خان فتح نمود، بعد از سه روز از قلعه غزنین معه فوج لشکر خود، بنا بر رهائی قیدیان، روانه طرف قلعه بامیان گردید. و عالیجاه محمد صالح خان (۲) که به موجب حکم سردار محمد اکبر خان، قیدیان را در قلعه بامیان برده، به مکانات تنگ تاریک جدا گانه، عورتان را علاحده و مردان را علاحده در حبس داشتند.

(۱) دوال = تسمه تاییده چرم که بدان طبل می نواختند

[- فرهنگ نظام]

(۲) بقول تاریخ افغانستان [ص ۱۷۵] این صالح محمد خان از پدر قزلباش و مادر پشاور و سکنه کشمیر بود، که به دربار امیر دوست محمد خان منزلت رفیعی داشت، ولی چون تسلط لشکر انگلیس نمک حرامی کرده باغواي موهن لال در سلک خدمتگاران انگلیس آمد، و با انگلیس ها یکجا به هند رفت.

[- ربیع ثانی از ذوالفقارالدین سجونپوری]

ما گرفتاران بندِ بلا هستند. بی تکلف و خوشامد میگویم که: سزدار محمد اکبر خان قدر مقدار ایشان نمی داند، و جوهر حسن نیک ذاتی ایشان نمی شناسد. خدا شاهد است، اگر از ما و شما سابق ملاقات می بود، و رابطه دوستی و اتحاد مربوط! میدانید که شما را بچه مرتبه و علو درجه می رسانیدم. لیکن چه فایده که مایان، امروز خود گرفتار میباشیم، لاچار چیزی کرده نمیتوانیم، و بر طبق مضمون: [مصرعه]

او خویشتن گم است کرا رهبری کند

لیکن اگر بانوقت ایشان یک مهربانی بر ما گرفتاران پنجه جفا نمایند، عین احسان خواهد بود، که مایان را یکبارگی در مقام گندمک در نزد پالک صاحب رسانیده دهند، پس یک لک روپیه، خدمت ایشان میکنم، و سوا ازین دیگر وظیفه سالیانه نیز مقرر از سرکار کتانیده خواهد شد.

عالیجاه موصوف بعد شنیدن این سخنان دلفریب صاحب ممدوح، در مقام صبر آمده چیزی در جواب صاحب ممدوح تکلم نکرده. بجهت خوردن طعام و نوشیدن آب و گردانیدن صاحبان اسیران حکم داده.

از آنجا که در اوقاتی که خبر فتح غزنین از جنرال نات صاحب بهادر رسیده بود، در آنوقت صاحبان اسیران دلریشان و پریشان یک اقرار نامه در خصوص اینکه هرگاه تمام قیدیان را در مقام گندمک پیش جنرال پالک رسانیده دادند، پس مبلغ یک لک روپیه نقد، خدمت آن عالیجاه میکنیم، و تمام عمر از

ممر این جان بخشیها، مرهون احسان عالیجاه خواهم بود. و از سرکار انگلیسه بهادر وظیفه مقرری، بجهت آن عالیجاه و اولاد آن عالیجاه تا دم حیات از سرکار عطا خواهد شد، نوشته عالیجاه موصوف را داده بودند.

باز در آن روزها قاصدی از طرف کابل معه خط جنرال پالک صاحب بهادر، بخدمت عالیجاه مذکور رسیده در آن نوشته بود که: اگر مهربانی کرده صاحبان اسیران را در نزد من رسانیده میدهند، هر آینه بالفعل بیست هزار روپیه نقد سر دست و مبلغ یکهزار روپیه عوض سالیانه از سرکار بان عالیجاه عطا خواهد شد. از آنجا که عالیجاه مذکور را این سخن صاحب ممدوح بسیار خوش آمده، در فکر همین بود که بر نوشته صاحب ممدوح عمل نماید. چونکه زر عجب جواهری است فرح بخش، که از دیدن آن طبیعت در نشاط می آید، و از شنیدن نغمه [جب جب] آن، مایه رفیع ملال می شود [از آنجا] [بیت]

که وجه سرخ روی سکه داری

عزیزی! قابل صاحب عیاری!

گهی بگرفته خوبان را سر دست

گهی سیمین بران را کرد پا بست

فرح بخش درونهای پریشان

کلید قفل مشکلهای دوران

چون عالیجاه مذکور بامید لقمه^(۱) شیرین زر میخواست،

(۱) ک: نغمه

که بندوبست فرستادن قیدیان، طرف کابل پیش صاحب ممدوح نماید، که درین اثنا رقعہ دستخطی سردار محمد اکبر خان بنام محمد صالح خان ورود آورده باین مضمون که:

بمجرد ملاحظه رقعہ هذا قیدیان انگریز از قلعه بامیان بجلدی کشیده باحتیاط و هوشیاری و خبرداری تمام، روانه خلم (۱) شوند، که در کابل انگریزان باز غلبه شده، افواج آنها هر چهار طرف، بجهت تفحص قیدیان متلاشی. و امروز فردا نزدیک قلعه بامیان خواهند رسید. نظر بر آن علاج واقعه پیش از وقوع واقعه باید نمود. خبردار در بجا آوری این حکم تاخیر نباید کرد.

عالیجاء موصوف بموجب حکم سردار ممدوح، طوعاً و کرهاً قیدیان را از قلعه بامیان کشیده، عزم رفتن خلم نمود، که درین اثنا قاصدی آمده خبر داد که لشکر انگریزان بر موضع تاجبین (۲) که متصل بامیان ست (۳) رسیده، با افغانان مقابله

(۱) خلم = اکنون تاشقرغان گویند، که از کابل بفاصله ۵۶۳ کیلومتر در شمال غرب واقع است. شهر قدیم خلم که اکنون خرابست بفاصله نه کیلومتر شمال آن است، در طول البلد مشرقی ۶۷ درجه ۴۲ دقیقه ۲۲ ثانیه و عرض البلد شمالی ۳۶ درجه ۴۶ دقیقه ۴۷ ثانیه [— قاسوس جغرافی افغانستان ۱-۱۴۴].

(۲) الف: تاجبین. سجونپوری ۱۶۴: تاجبین.

(۳) بامیان = موضع تاریخی معروف در ۱۳۰ میلی شمال غرب کابل عرض البلد شمالی ۳۴ درجه ۳۳ دقیقه ۲۲ ثانیه و طول البلد شرقی ۶۷ درجه ۲۹ دقیقه ۴۱ ثانیه.

نمودند و شکست فاحش بافغانان داده اند.

چون این خبر از زبان منشی موهن لعل کشمیری (۱) که رفیق برنس صاحب بود، بعالیجاء لارنس صاحب رسیده، بسیار خوشوقت گردیده، و باعث تقویت دل او گردیده. از آنجا که قیدیان بسبب شنیدن خبر آمدن فوج انگریز و خوردن شکست افغانان، یکبارگی در مقام جرات (۲) آمدند، لیکن عقل دوراندیش مانع پذیرفتن این جرات گردیده. بعده منشی مذکور لارنس صاحب بهادر همراه خود گرفته، پیش عالیجاء محمد صالح خان آمدند و گفتند که: مایان شنیده ایم، که فوج سرکار انگلیسه بهادر، فتح موضع تاجبین (۳) نمودند، و افغانان هزیمت یافتند. و امروز فردا در اینجا خواهد رسید، و خوب میدانیم که شمایان را طاقت و توانائی مقابله فوج انگریز بالفعل نیست، طرفه العین درهم و برهم خواهید شد. و این مبلغان نذرانه که نقد رقم میباشد، از دست شما خواهد رفت، و داغ حسرت آن، لاله وار در جگر ایشان خواهد ماند. بلکه بیم آنست که مبادا طایر وجود شریف، در دام فوج انگلیسه بهادر گرفتار آید. بعد خرابی بصیرت چه سود؟ و تمام عمر بحسرت و افسوس بسر خواهند آورد و فی الواقعه که مایان الحال بر شما احسان مینمائیم که چنین سخنان خیر اندیشی

(۱) این شخص با قشون اندوس در جنگ اول افغان همراه بود.

رک: تعلیق ۵۳

(۲) الف: حیرت.

(۳) الف: سجونپوری تاریخ افغانستان ۱۶۴: تاجبین.

[و به طلبی] از روی اخلاص بشما گفتیم، آینده اختیار باقی .

[بیت]

من آنچه شرطِ بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سختم پندگیر خواه ملال

لازمه^۱ دانایان دوراندیش عاقبت بین همین است که ما قیدیان را رهائی دهند، و بطرف کابل روانه نمایند، که بهبودی و حسن خدمتی و نیک ذاتی ایشان در این است. و آنچه که رفقای عالیجاه محمد صالح خان بودند، آنها نیز همین صلاح و تدبیر بهتر دانسته پسندیدند.

آخر الامر بعد از جدوجهد بسیار عالیجاه مذکور اقرار نامه حسب المدعا از صاحبان اسیران نویسانیده، و ضامن کپتان تکرلصاحب (۱) گرفته و بر ضمانت نامه نیز دستخط تمامی صاحبان قیدیان انداخته. و آن اقرار نامه را حجت و شفای (۲) حیات خود دانسته، که بعده جمیع صاحبان قیدیان را رهائی داده، روانه کابل نمود.

هر گاه صاحبان قیدیان از قید رهائی یافته، چون باز (۳) تیز پرواز خودها را در جهانوی کابل پیش جنرال نات صاحب بهادر

(۱) کذا در ک. الف: تکرلصاحب. این نام را موهن لال در اسناد مربوط بهمین واقعه ذکر نکرده [— حیات امیر، ج ۲ ص ۴۰۰ بعد] و صحت آن معلوم نشد.

(۲) الف: بقای.

(۳) الف: باز شهر تیز پرواز.

رسانیدند. صاحب مدوح از رهائی قیدیان، دستیاب ولایت (۱) نشاط و خرمی گردیده، تقارهای شادمانه بلند آواز نمود. و محفل جشن جمشیدی آراسته، از بس خوش و خرمی بازار رقص گرم ساختند. و عنادل (۲) زبان را در گلزار محفل آرائی به نعمات دلکشای انگریزی مترنم کردند، که از آوازهای حزین و سرودهای دلگزین زهره ناهید فلک آب گردید.

غرض بعد رسیدن قیدیان، مبلغ سه صد رویه مشاھر بطریق وظیفه، برای عالیجاه محمد صالح خان از سرکار مقرر نمودند. و دیگر اقرار نامه ها و عهد انجام همه پیچیده در بغل دغل خود داشتند.

بعده جنرال نات صاحب بهادر بتاريخ چهاردهم ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۲ چھتی انگریزی طرف کپتان جی، سی (۳) صاحب باین مضمون نوشته فرستاد که: جنرال پالک صاحب هر گاه داخل کابل شود، او را بگویند که: الحال از شما وقت بدی (۴) رسیده، و نیز یک متنفس از صاحبان انگریز در کابل نخواهد ماند. باقی آنچه که مردم کابل بملازمان انگریز اذیت و سختی ها رسانیده در عوض آن انتقام از عمارات کلان کلان امرای عالی مقام کشیده شد، سوختانیده خاکستر نموده شد.

مخلص بعد از پنج روز جنرال پالک صاحب بهادر از کابل

(۱) الف: مانند متن. ک: درایت [؟]

(۲) الف، ک: عنادل [؟] صحیح آن عنادل است جمع عنادلیب یعنی بلبل.

(۳) الف: جی ما سی.

(۴) الف: وقت بدلی.

روانه جلال آباد گردیده. چون در مقام کوتل رسیده، در آنجا غازیان افغانان، بر فوج صاحب ممدوح شب خون آورده، تمام اسباب و سامان، از فوج مذکور بغارت بردند. و کپتان از پلتن چهل دویم، و دو کپتان از پلتن چهل و سوم و سواران بجهت استمداد صاحب ممدوح مامور بودند. یک جنگ بهمراه آنها از غازیان واقع شده، مقدار شصت آدم و افسر اسپان مقتول گردیده، و چندین اسپان مجروح شدند.

القصة هر گاه جنرال پالک صاحب از جلال آباد باز تدارک سامان و اسباب گرفته، روانه سمت پشاور شد، در اثنای راه باز غازیان افغانان، چندین شب خونها بر فوج انگریز نمودند، و اسباب و سامان را به یغما بردند. هر گاه فوج انگریز نزدیک دره خيبر رسیدند، درین اثناء دو صد نفر افغانان غازیان دلاور، چون هزبران شمشیرها برهنه بدست همت گرفته، بر فوج مذکور حمله آورده، اینچنین زد کوب و شمشیر بازی نمودند، که سپاهیان پیاده از فوج انگریز، قواعد بندوق های خود فراموش نموده خطا شدند، و دست و پای آنها تمام آبله گردیده، طریق گریز اختیار نمودند.

درین بلوه (۱) پنج توپ بدست غازیان افتاده و باروتخانه [بسیار] در تصرف غازیان آمده. لیکن طرفه کار این بود، که افغانان را قواعد توپ زدن نمی آمد. اگر می آمد پس راه گذر مسدود می بود، یک ذی نفس زنده نمی رفت.

(۱) بلوا = جنگ و قیام عامه مردم را گویند.

فی الجمله هر قدر که افواج انگریز بهادر، وقت آمد و رفت از دره خيبر فی نفر یک رویه کلدار عوض گذر به مردم افغانان خيبر داده، بعده جان بسلامت از دره خيبر کشیده بردند. مگر دو پلتن از دادن مبلغان انکار نمودند، آنها سه شبانه روز در کوه بند و معطل بودند. هر گاه ادای مبلغان بدستور دیگران کردند، بعد از آن راه گذر یافتند. فوج معینی (۱) جنرال پالک صاحب بهادر، که در کابل و جلال آباد از سوختنایدن عمارات چیزی دست و پای زده، اسباب را جمع نموده بودند، و بکمال غرور و بی پروائی معه اسباب محروقه (۲) داخل دره خيبر شدند، و رجعت از جنرال میکائیل صاحب هم همراه آنها بود. درین صورت یکبارگی مردم افغانان چیزی که بر بالای کوه بودند، تفنگها بر فوج مذکور زدن گرفتند.

در این ضمن یک جماعه پیاده سر و پای برهنه از افغانان شمشیرهای برهنه بدست گرفته، در فوج افتادند. در عرصه چهار ساعت لاشها بر لاشها شدند. و جای بجای از کشتهها پشتهها گردیدند. و مردم ساربان و سایشان اسپان که تمام مال و از مبلغان نقد و جنس همراه داشتند، همه را غازیان غارت نمودند. بسبب کثرت لاشهای مردگان، شش روز راه مسدود بود. هر گاه فوج انگریزان بسیار جمع گردیده، بعده (۳)

(۱) الف: متعینه. (۲) الف: مفروته.

(۳) الف: گردیده بود، بصد.

بصد مکروهی لاش‌های مردگان از راه دور کرده، در میان نشیب کوه انداختند، از آن بعد راه تردد کشاده شد. از آنجا که اینقدر تباهی و خرابی بافواج انگریز در خراسان پیش آمد، که از گفتن و نوشتن نیست. آنچه خواریهای جهان و شرمساری‌های زمان بودند، همه عاید حال صاحبان انگریز و افواج گردیده. میگویند که اگر قطره غیرت در وجود صاحبان انگریز می بود، پس زندگی بر خود حرام می دانستند و یک گولی (۱) زهر قاتل خورده، خود را هلاک مینمودند. لیکن صاحبان انگریز که هر یک موسوم باسم بهادری میباشند، این همه خفتها و بی‌شرمیها را پس پشت خود انداخته گفتند که: پهلوان زنده خوش است.

قصه که صاحبان انگریز بعد خرابی‌های جانی و مالی و حيله وری، عمارات کابل را سوختانده، و ابواب قلعه غزنین کشیده، بارشتران نموده، روانه هندوستان نمودند. و قیدیان خود را رهانیدند.

در این اثنا حکم جناب نواب گورنر جنرال لارد الین برو (۲) بنام صاحبان متعینه افواج خراسان شرف انفاذ یافته که: اولاً ملک خراسان زرخیز نیست، نفع کم خرج بسیار. دوماً جماعه افغانیه بی رحم سنگدل همه کوه نشین و صحرا نورد میباشند. باین قسم جماعه مقابله و مصالحه نمودن بالفعل صورت ندارد.

(۱) الف: ویا گولی.

(۲) ک، الف: الین برو [؟] نام صحیح وی ایدورد لاو، ارل آف الین برو گورنر جنرال هند است [— رک: تعلیق ۵۳].

ایشان بلا توقف یکدم قیدیان را همراه خود گرفته، خودها را در فیروز پور رسانند، که درخور این خدمت و جانفشانی‌ها که درین مهام. بر آفت تمام خراسان نموده اند، مصدر عنایات و انعامات سرکار انگلیسه بهادر گردیده، بمرتبه مناسب (۱) و عهده کلان سرفرازی خواهند یافت.

چون جنرال پالک صاحب بهادر و جنرال نات صاحب بهادر و غیره صاحبان ماسوره (۲) خراسان، مطابق حکم نواب گورنر صاحب ممدوح، قیدیان خودها را از خراسان گرفته تشریف فرمای مکان دارالامان فیروزپور شدند، و از غم و الم شدائد خراسان رهایی یافتند. و در فیروزپور تشریفیده، (۳) شکر حیات تازه بجای آوردند.

از آنجا که "ولایت خراسان، محل بازان و ملکه هندوستان مکان زاغان" مثل مشهور است. که زاغان را به بازان آشنائی نیاید. درین خصوص یک نقل [از بازان و] زاغان تصنیف عقلا و فصحا است که بعداً تمام صورت واقعه نوشته خواهد شد، که بمطالعه ناظرین این رساله هزلیه خواهد آمد.

(۱) الف: مرتبه مناصب اعلا و عهده کلان.

(۲) ک: ماهواره [؟].

(۳) ک: تشریفده. اما تشریفیده صیغه ایست که از مصدر جعلی تشریفیدن ساخته اند، و استعمال بارد است.

میگردند، لیکن پیش نرفته. آخر روی التجا بسردار مذکور آورده بعرض رسانیدند، که این قدر خرابی و بدناموسی که در ملک خراسان از دست سرداران خراسان، بسرکار انگریز بهادر رسیده، در مدت العمر جایی ندیدیم، و این چنین مرارت‌ها و تلخکامی‌ها گاهی نچشیدیم. [بیت]

اگر این بار جان برآم ز غمت هوس عاشقی دگر نکنم (۱)
این سزاهائی که یافته‌ایم کافی، و این (۲) که کشیده‌ایم
وافی است. و امیر دوست محمد خان را هم از هندوستان
طلبانیده حاضر مینمائیم. و از مبلغان نذرانه نوعیکه مرضی
و خواهش خاطر سردار خواهد بود خدمت میکنیم، بشرطیکه
پرده کار مایان از مصلحت و اعانت ایشان بعمل آید.

اولاً اینکه قیدیان مایان را رهائی بخشند. و دیگر اینکه
مایان معه فوج یکبارگی در کابل و غزنین رسیده، انتقام
خود را از تخریب عمارات کابل و چهار سطح کابل که در
آن مکناتن صاحب را آویزان نموده بودند کشیده، بعده بلا توقف
یکدم راهی هندوستان خواهیم شده. عهد و پیمان موثق مینمائیم،
و هم دوباره این چنین هوس نخواهیم کرد.
سردار موصوف در جواب امر نمود که: کار ایشان همه

(۱) الف، ج:

این بار اگر جان برم ز غمت دیگرم عاشقی هوس نشود

(۲) ج: این محنت‌هائی که کشیده‌ایم.

در بیان آنکه راویان میگویند که دفعهٔ ثانی
آمدن فوج انگریز صاحب بهادر در کابل

و سوختن عمارات و چهار سطح کابل و گرفتن قلعهٔ

غزنین و بردن دروازهٔ غزنین از سومنات هندوستان

جانب هندوستان، و رهانیدن قیدیان خود،

محض بسازگاری سردار محمد اکبر خان بود.

بلبل قلم خوش رقم، در بوستان این داستان چنین خوش
الحان می‌شود که: هرگاه سردار فلک (۱) اقتدار محمد اکبر خان،
از روی همت و دلاوری، تمام کوهستان کابل و غزنین
و قندهار و غیره که محل شهبازان غازیان بودند، از ظلمت
نورانی نموده، رونق افزای جلال آباد گردیده، عالیجاهان
جنرل نات صاحب بهادر و جنرل پالک صاحب بهادر، معهٔ افواج
در جلال آباد دایر بودند، آنها را سخت محاصره نموده تا مدت
دو ماه سردار موصوف در آنجا منزل انداز بود، و نقب را
تیار کنانید.

درینصورت صاحبان انگریز نهایت عاجز و در ششدر حیرانی
آمدند، و در دفع سردار موصوف بسیار تدبیرات در خاکه

(۱) الف: ملک اقتدار.

رنگریزی (۱) و حيله سازي، و عهد و پيمان ايشان لايق اعتبار نيست. مگر از اهاليان ولايت انگليسه عهدنامه بيايد (۲)، و هم از جناب امير بي نظير والد ماجد ما، در آنجا تشفي و تسلي گردد، و نوشته امير بي نظير درين خصوص موسومه من برسد، بعد تجویز کرده نوعیکه اقتضاي خواهش سرکار انگليسه بهادر خواهد بود انشاء الله تعالی از قوه بعمل خواهد آمد.

چون صاحبان انگريز مصلحت امر سردار موصوف بجان خود منت دانسته قبول دار شدند، و الاً ممکن نبود، که صاحبان انگريز دفعه ثانی، کابل و غزنین و قیدیان خود را، از سردار ممدوح بگیرند. هرگاه صاحبان انگريز بزور بازوي همت، قیدیان خود را خلاص نموده بودند، پس چه احتیاج داشتند، که بعد رهائی قیدیان، خود امير دوست محمد خان را از قید فرنگ رهائی دهند؟ رفتن صاحبان انگريز دفعه ثانی در کابل، و سوختن عمارات و گرفتن غزنین، و رهانیدن قیدیان بسازگاري سردار محمد اکبر خان بود.

وقتیکه سردار ممدوح از قید والي بخارا رهائی یافته داخل کابل گردیده بود، دران وقت چه دولت و چه سامان داشت؟ فقط بدست خالي و بي سر و سامانی، چه قدر جنگ ها با فوج انگريز نمود؟ که تمام فوج انگريز را ذليل و هلاک نموده، از ملک خراسان کشیده. و حالا که خزانه سردار موصوف از

(۱) ک، الف: انگريزي . ج: رنگريزي .

(۲) ک: بيايد.

بنمائي فوج انگريز مالا مال، و اسباب و سامان جنگ از اتواب و بناديق و باروتخانه و گدام همه موجود و مهيا داشت، و هزارها غازيان شجيم برکاب نصرت (۱) مآب حاضر بودند، چه نحو شد، که صاحبان انگريز بهادر باينقدر قليل فوج، باز در کابل و غزنین رفتند و قیدیان خود را بي مقابله و مقاتله از قید خلاص کنانیده آوردند.

از آنجا که فرمان روايان خطه عقل و دانش و سرير آرايان کشور فهم و بينش کجا باين قول محال، تن داده، در محل اعتبارسي آرند؟ اصل مدعا اين است که: هرگاه عهد نامه اهاليان انگلستان، معه مکتوب مرغوب امير دوست محمد خان مشعر بر تشفي سردار ممدوح، شرف نفاذ یافته، و نیز در اين اثنا خبر قتل بندگان شاه شجاع الملک از دست شجاع الدوله که ذکر آن در صحايف صدر مستدرج است، بسمع سردار موصوف رسیده، پس از لحاظ خرابي کابل که مبدا آتش فتنه و فساد شعله ور گردد، ازین سبب بعد حصول عهد نامه مذکور، و ایصال مراسله امير بي نظير، با صاحبان انگريز سازگاري نموده، خود روانه کابل شده، و بصاحبان انگريز که در جلال آباد بودند، فهمایش نمود، که هرگاه من علانیه، با صاحبان سازگاري نموده [بازوي] (۲)

(۱) ک: نصرت بالث. الف: برکاب نصرتش. ج: مانند متن.

(۲) بازو = درين کتاب مکرراً بمعني يرعمل آمده است.

قیدیان ایشان را رهائی و حوزه کابل و غزنین بدست ایشان واگذارم، پس چندین فتنه ها و فساد برپای خواهد شد، که رفع و دفع آن بسیار مشکل و دشوار خواهد شد :

اولاً همین غازیان و سرداران کابل در هلاک من دریغ و صرفه نخواهند کرد. دوماً قیدیان ایشان را زیر تیغ بیدریغ خواهد کشید. (۱) سیوماً از ایشان یک نفس زنده واپس نخواهد رفت. تدبیری باید نمود که [بی] اشتباه و شکوک، مطالب و مقاصد ما فی الضمیر ایشان بدست مدعا آید.

در حال ایشان در ظاهر با فوج خود بمردانگی در تعاقب ما جانب کابل تشریف فرمای شوند. اگرچه افغانان پیش راه ایشان گرفته بمقابله خواهند پرداخت، لیکن وقت کارزار پس پای شده خواهد رفت. و ایشان جنگ کتان داخل شهر کابل شوند. و من پیش از ورود ایشان، از روی مصلحت با سرداران کابل در مقام رنجش آمده، قیدیان را روانه سمت قلعه بامیان خواهم نمود. خود هم از کابل برآمده بدتر خواهم رفت.

بعده ایشان بخاطر جمع، تخریب عمارات کابل و چهار سطح بازار کابل ساخته، روانه قلعه غزنین شوند، که عالیجاه شمس الدین خان بموجب فهمایش، قدری بازار جنگ گرم نموده، و قلعه غزنین را گذاشته، طرف قلعه بامیان

(۱) الف : باید کشید. ج ، ک : مانند من

خواهد آمد. بعده ایشان قلعه غزنین را بدست خود آورده، لوی نصرت برافراشته، و دروازه قلعه غزنین را برداشته، و دلیل قوی درباره فتح خراسان ساخته، بعده روانه طرف قلعه بامیان شوند، که صورت تجویز رهائی قیدیان صورت وقوع یابد.

هرگاه صاحبان ممدوح باین همه مصلحت و سازگاری سردار موصوف، بعد فتح قلعه غزنی روانه بامیان گردیده، چون قیدیان پیش از رسیدن صاحب ممدوح [از (۱) عالیجاه محمد صالح خان نوعیکه بالا ذکر یافته رهائی یافته، روانه کابل شده بودند] بهمراه عالیجاه مذکور آنچه که قرارداد و عهد انجام، صاحبان انگریز نموده بودند، برخلاف آن پرداخته، هیچ بایفای آن نپرداختند.

از آنجا که رفتن صاحبان انگریز دفعه ثانی در کابل محض از سازگاری سردار محمد اکبر خان بوده و آنچه قدرت داشتند، که باین همه خرابی ها [و شکست های] فاحش، بکدام روی طرف کابل میرفتند؟ لیکن مثل است که "باملیک بساز، و ده را بتاز". باوجود این همه سازگاری هم از ناسازی بخت رسیده خود چه قدر زحمت ها و خواری و محنت ها کشیده بی حصول گوهر مدعا راجع هندوستان شدند [فقط] از آنجا که - خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا - است چیزی که از حد اندازه بیرون می شود، در آن خلل های فاحش بسیار میشوند،

(۱) کلمات بین قوسین در الف نیست. در ک ، ج موجود است.

لقمه را باید برداشت که توان خورد. از آنجا که صاحبان انگریز صاحب داعیه میباشند، ازین چنین شکست و فتح هیچ پروائی ندارند، دیده شود که عاقبت کار کجا سر کشد [فقط]

- ۸۰ -

در بیانِ رهایی یافتن امیر بی نظیر دوست محمد خان از قید فرنگ

بزورِ بازویِ همتِ سردار محمد اکبر خان غازی، و ملاقاتِ

خالصه شیر سنگه با امیر بی نظیر و رفتن در کابل، و خوش

وقت شدن از ملاقات سردار محمد اکبر خان فرزند

دلبنده خود و غیره (۱)

امیرِ قلمِ ندرت رقم، در تحریر این مدعا چنین بیان می نماید که: هر گاه جنرل پالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب، معه قیدیان بموجب حکم نواب گورنر لارد الین برو بهادر، از ولایت خراسان روانه هندوستان گردیدند (۲)، در این صورت حکم نواب ممدوح، در باب روانگی امیر دوست محمد

(۱) این عنوان در ک، الف مانند متن است، اما در ج چنین است: در بیان هر گاه جنرل پالک صاحب بهادر و جنرل نات صاحب معه قیدیان بموجب حکم گورنر صاحب بهادر از خراسان روانه هندوستان گردیدند، بعده حکم گورنر صاحب بهادر در باب روانگی امیر دوست محمد خان صادر شده و امیر ممدوح روانه خراسان گردیده.

(۲) عساکر برطانیه در ماه نومبر ۱۸۴۲ [رمضان ۱۲۵۸ هـ] به تخلیه افغانستان آغاز نمودند [افغانستان در قرن ۱۹ - ۱۱۸].

خان، معه^۱ جمیع منسوبان و متعلقان، جانب خراسان شرف نفاذ یافته (۱). امیر موصوف در آن روز در مکان میسوره بسیار خوشوقتی نمود. و جشن آرائی (۲) کرده، تمام مردم اعلی و ادنای مکان مذکور را ضیافت نموده، گوناگون اطعام به مردم خوراند.

بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸ هـ] مطابق نهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی (۳) از مکان میسوری تشریف فرمای فیروز پور گردیده، و با نواب گورنر جنرال صاحب بهادر ملاقات نموده، و رخصت یاب گردیده. و در حین رخصت، صاحب ممدوح پانصد سوار و پیاده و چند زنجیر فیلان و شتران و چهکرها (۴) بنا بر بار برداری، بامیر موصوف داده روانه نمود. و عالیجاه نواب غلام حیدر خان خلف امیر بی نظیر که در جنگ غزنی گرفتار شده بود، در بمبئی نظر بند بود. او را هم گورنر صاحب بهادر از بمبئی (۵) طلبانیده، طرف لودیانه در خدمت امیر بی نظیر فرستاده، و حاجی کاکر را نیز بعالیجاه نواب مذکور داده.

چنانچه نواب ممدوح در لودیانه بقدم بوسی^۱ امیر بی نظیر،

- (۱) پیغام لارد الین برو گورنر جنرال هند بتاریخ ۲۵ ماه اکتوبر ۱۸۴۲ ع در باب رهائی بامیر رسید [عروج بارکزائی ۱۸۵].
- (۲) الف: جشن ها کرده.
- (۳) ک: هجری [؟].
- (۴) چهکڑا در هندی بمعنی گردون و عراده و گاری است [قاموس هندی].
- (۵) ک: بیغی [؟].

والد ماجد خود مشرف گردیده، مسرت اندوز شده، شب دیجور. فراق را بصبح. وصال مبدل نمودند. بعد از دو ماه امیر بی نظیر از لودیانه، مستعد ولایت خراسان گردیده. وقت ارتخاص، لارد صاحب بهادر، یک خلعت سنگین بامیر ممدوح اعطا نمود. و در وقت روانگی، خود به نفس نفیس لارد صاحب بهادر، بطریق پیاده (۱) بهمراه امیر بی نظیر بسیار راه رفته. صاحب ممدوح در حین معاودت، مدت یکپاس با امیر بی نظیر خلوت نمود. از کمال محبت و نهایت مودت، بامیر بی نظیر، فهمایش نمود و تاکید کرد که: زنهارد صد زنهار! با سرکار انگلیسه بهادر هرگز رفتار مخالفت و بدسلوکی پیش نخواهند گرفت. و با سکهان هم آمیزش و سازش خواهد نمود. و از طریق خصومت و عداوت بالکل احتراز خواهند کرد، که نتیجه عاقبت کار ندارند. و عالیجاه محمد اکبر خان را از حمله پشاور و قتل سکهان منع مطلق باید نمود.

صاحب ممدوح، بعد این همه نصایح و مواظبه^۱ عاقلانه، از امیر بی نظیر دست رخصت گرفته - وَ هَذَا فِرَاقٌ بَیْنِی وَ بَیْنِكَ - (۲) بر زبان محبت ترجمان مابین رانده، و وظیفه^۱ روزمره و مشاوه^۱ امیر بی نظیر تا به ذره^۱ خیر مقرر نمود، و معاودت فرمای گردید.

چون امیر بی نظیر، بقطع منازل رونق افزای سرحد ممالک

- (۱) ک: بطریق اعاده.
- (۲) یعنی اینست جدائی بین من و تو.

محرابه خالصه مهاراجه سنگه گردیده، کار پردازان خالصه شیر سنگه بموجب حکم موکل خود، در نزول منزل بطریق استقبال پیش امیر بی نظیر آمدند، و تعارف و ضیافت ها از هر قسم نمودند.

مخلص واقعه بتاریخ بستم ماه جنوری سنه ۱۸۳۳ عیسوی (۱) مطابق هژدهم ۱۸ ماه ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری مقدسه در شهر لاهور تشریف فرما شده، مهاراجه شیر سنگه اسرای خاص و همتمشین اختصاص خود را بنا بر استقبال امیر بی نظیر مامور نموده بود. و هم لوازم (۲) ضیافت و اسباب مهمانداری (۳) از هر اقسام ماکولات بوجه احسن مهیا و موجود کنانیده، بعالیجاه حکمت دستگاه حکیم عزیزالدین خان که اخص مصاحب و خیر خواه بلا اشتباه مهاراجه ممدوح بود، حکم داد که اراده سرکار [ما] بجهت ملاقات امیر بی نظیر، در باغ حضور منظر نظر است، که هم تماشای باغ دلکش، و هم از گلزار ملاقات امیر بی نظیر، گلهای صحبت رنگین بدست آرزو، آورده خواهد شد.

سرداران عالی شان معه افواج شایسته و لباس بایسته، در کمال زرق برق فوراً در باغ مذکور حاضر دارند. روز دوم مهاراجه ممدوح، در باغ بصد زین و آرایش، که شرح آن

(۱) الف، ک: ۱۸۵۸ع [؟] که غلط صریح است. ج ندارد.

صحیح آن ۱۸۳۳ع است که در متن نوشتیم.

(۲) ک، الف، ج: لوازمه.

(۳) ک: جهانداری. الف، ج: مانند متن.

اگر داده شود، هر آینه شرح مطول میگردد، چون نسیم سحری، شگفتگی بخش گلهاي باغ مذکور گردید. امیر بی نظیر را تکلیف نظاره گلهای بوستان ملاقات و صحبت خود نمود.

امیر بی نظیر از استشمام رایحه این معنی، خود را چون گلستان آرایش داده، متوجه باغ مذکور گردید، لیکن پیش از رفتن خود، یک قبضه شمشیر اعلی، و دو راس اسپان تازی و پانصد رویه نقد، بجهت نثار، بخدمت مهاراجه ممدوح فرستاده بود، و خود هم در تعاقب آن تشریف فرما گردید.

هر گاه امیر بی نظیر زینت افزای باغ مذکور شد، مهاراجه موصوف، تا لب فرش بجهت تعظیم و تکریم امیر بی نظیر چون گلبرگ از نسیم بس اشتیاق تحرک نموده، از بس شوق و ذوق محبت هلال آسا، آغوش کشاده، یکدیگر را چون غنچه در بغل تنگ گرفتند. بعد صفا (۱) و مرحبا بخوبی سرخوش باده نشاط ملاقات یکدیگر شدند. خیلی مدت در محفل خاص مابین شمع مکالمه و صحبت روشن نمودند، چنانچه (۲) از صحبت شیرین یکدیگر سیری نداشتند.

در این اثنا بحضور مهاراجه خبر رسید که: سردار محمد اکبر خان، بجمعیت سی هزار فوج لشکر، نزدیک دره خیم منزل انداز گردیده است، و عزیمت پشاور دارد. در صورت شنیدن این خبر، مهاراجه از امیر بی نظیر پرسید که: سردار محمد اکبر

(۱) الف: صفائی و مرحبائی.

(۲) الف: چنانکه.

خان چقدر عمر دارد؟ امیر فرمود که بیست و شش سال عمر او خواهد بود. باز مهاراجه بامیر مخاطب شد که: سردار محمد اکبر خان اجتماع فوج لشکر بسیار نموده است، آیا [که] کدام اراده در دل دارد؟ امیر فرمود که: برای استقبال ما آمده باشد. مهاراجه گفت که البته قصد بیرون آمدن از دره خیر داشته باشد، امیر را ازین (۱) معنی خوب اطلاع خواهد بود. امیر باز در جواب مخاطب شده، قطع ازین کلام نموده، باز سیار بوستان دیگر سخنان محبت بنیان شدند.

بوقت عصر امیر بی نظیر باتفاق مهاراجه سوار گردیده، تماشای پلتن پیاده مهاراجه را ملاحظه نمودند. بعد تماشای مذکور، مهاراجه رونق افزا در بارگاه خود، و امیر بی نظیر، نظارت بخش باغ مذکور گردیده، تمام شب گلچین ریاض عیش و عشرت بوده. تا مدت یکماه امیر بی نظیر در لاهور بیابان مذکور اقامت پذیر بوده، گونه گون گلهای مسرت و نشاط و آزار فرحت و انبساط، بدامن ابتهاج می چید.

اگرچه درین اوقات از اخبار نویسان، انواع [انواع] اخبارات از سردار محمد اکبر خان از اراده گرفتن پشاور، بسمع مهاراجه شیر سنگه میرسیدند. و درین خصوص امرای مهاراجه،

(۱) ج: ازین معنی خوف در دل خواهد بود، و از شنیدن این محاکات [در اصل مهاکات] خوب اطلاع خواهد شد. امیر باز در جواب مخاطب نشد. از کلام باز سیار بوستان دیگر سخنان محبت جنیان شدند.

چندین خیالات [را] بدل خود راه داده (۱) و مشورت هائی می کردند.

آخر الامر راجا دهیان سنگه و دیگر سرداران و امیران مهاراجه شیر سنگه در خدمت امیر بی نظیر شرف احضار یافته، از توقف چند روز دیگر، بسیار عرض و التماس (۲) نمودند. و هم استدعای تازه عهد و پیمان، بامیر بی نظیر کردند. لیکن امیر بی نظیر از عهد [نامه] تازه چشم پوشی کرده، چندان ملتفت نشده، از لاهور روانه گردید.

هر گاه امیر بی نظیر دو منزل از [در] لاهور دور شده، آنچه که سواران و پیاده گان سرکار انگلیسه بهادر، تا به دره خیر برکاب امیر بی نظیر مامور بودند، همه را طرف فیروز پور رخصت داد.

در این اثنا چهار هزار فوج خراسانی برکاب امیر بی نظیر آمده حاضر شدند. و از فوج سکهان امیر را بقدر سر موی اندیشه و خیال نبود. و در دل سکهان، خوف و هراس، از فوج خراسانی بسیار بود. لیکن در عرض راه هیچکس از سکهان، سرشورش از گریبان خود بالا نکردند. و یک سردار از سکهان همراه رکاب امیر بی نظیر، در خدمت گذاری حاضر مانده، که در هر منزل ضیافت کنان، بکمال اعزاز و اکرام، امیر را داخل دره خیر نمودند. بعده امیر سکهان رخصت یاب گردیده، و بعطای خلعت

(۱) الف: ک: راه کرده. ج، الف: مانند متن.

(۲) الف: التماس هم نمودند.

فاخره از خدمت امیر بی نظیر دوست محمد خان سرفرازی یافته ،
راجع لاهور گردید .

هر گاه امیر بی نظیر تشریف فرمای دره خبیر گردیده و
طایفه افغانان خبیر (۱) از مقدم امیر بی نظیر، ابواب [قلعه خبیر]
فرحت و ابتهاج بر چهره حال خود کشادند و به پیش امیر
آمده ، مراسم تسلیمات بجا آورده ، در زبان افغانی مبارک بادی
میدادند، و خوشیها میگردند تا مدت پنجروز، امیر را توقف داده ،
انواع انواع مهمانداری و ضیافتها نمودند .

بعد از پنج روز امیر بی نظیر از دره خبیر بر آمده ، بقطع
منازل تشریف فرمای جلال آباد گردیدند . سردار محمد اکبر خان
بشنیدن این مژده دلکشی فرح افزای [نوح زدای] ، عندلیب
زبان را باین ترانه مترنم ساخت : [بیت]

بر این مژده گر جان فشانم رواست

که این مژده آسایش جان ماست

پای برهنه دوان دوان رفته ، سعادت قدم بوسی امیر والد ماجد
خود حاصل نمود . و دیده رمده (۲) کشیده مهاجرت و مفارقت را
بجواهر سرمه لقای (۳) مسرت افزای غمزدای قبله گاه خود نورانی
نمود . و از بس شوق و افتراق این قصیده را از بر خواندن گرفت .

(۱) ک : افغانان خبیر مقدم امر بی نظیر [؟] . در ج هم این جمله
مشوش است . از الف تصحیح شد .

(۲) رمده = درد چشم است . در الف : امید کشیده .

(۳) ک : بقای .

قصیده (۱) :

فغان که از حرکات سپهر کج رفتار
فتاد طرح جدائی میانه من و یار
زمانه پیش من آورد آن چنان روزی
که روشنم شد از آن [روز] معنی شب تار
هر آن گلی که ز گلزار وصل او چیدم
ز هجر بر دلم آمد هزار نشتر خار

بدامن مژه رفتن [ز] طرف خارا خس
به پلک دیده ستردن ، ز روی صحرا خار
به قعر چاه فتادن ز آسمان بلند

بفرق مر (۲) شدن از دشت ، جانب کهسار
هزار لقمه بدندان ریودن از دم شیر
هزار عقده بناخن کشودن از دم مار

ازین مخاطره گر صد هزار پیش آید
بیه از جدائی یاران ، هزار بار هزار

بجست و جوی تو آم یالغمد و (۳) و الاصال
بگفتگوی تو آم بیاالعشی و الالبکار

اگر بیاغ روم ، باغ داغ دل گردد
و گر بگل نیگرم ، گل بچشم آید خار

(۱) در نسخه ج از کلمات [پای برهنه ...] تا آخر این قصیده نیست .
در الف ، ک مانند متن است .

(۲) الف : بفرق تر .

(۳) یعنی سحرگاهان و شبانگاهان

[اگر به یوسف مصری نظر کنم بی تو:
بود برابر چشمم چو گرگ مردم خوار]

من از تو دور ندانم که خواب راحت چیست
چگونه هست شکیب و چگونه هست قرار

سحر که مرغ چمن راه بوستان گیرد
بمنزل تو درایم بصد فغان چو هزار

گهی چو حلقه نهم چشم خون فشان بر در
گهی چو کاه نهم روی زرد بر دیوار

بگرد آن در و دیوار گردم و گویم
بآه و ناله، که ای کردگار لیل و نهار!

تو آن امیر سفر کرده را بمن برسان!

از آن دیار فرنگ، و باین دیار بیار (۱)

سردار محمد اکبر خان، بعد اتمام این قصیده حزین،
سر خود را بر قدم مبارک امیر گذاشته، خیلی مدت افتاده
بود، و از سحاب دیده، اشک می بارید. و امیر بی نظیر نیز
چون ابر نیسان (۲) میگریست. و از طرفین نوای درد فراق

(۱) این قصیده معلوم نیست که مال کیست، از جمله پسران امیر،
سردار احمد خان شاعر صاحب دیوان فارسی است و سردار غلام حیدر
خان هم اشعاری گفته. ولی راجع بسردار محمد اکبر خان چنین
چیزی نه خوانده و نه شنیده‌ایم. شاید که سردار موصوف شاعر
نمود، ولی شعر فهم و سخن شناس بود.

(۲) الف، ج: نیسان چشم بار، از طرفین

سر بفلک کشید.

آخر الامر امیر بی نظیر از روی مهر پدری، سردار مذکور را در
بغل عنایت و اشفاق خود گرفته، سر و چشم فرزند را بوسه داد و
گفت که: ای لخت جگر من! و ای نور دیده من! و ای
جان پدر! و ای روح و روان من! اگرچه از فضل الهی
جل شانه است لیکن به سبب دلاوری و جوان مردی آن فرزند
دل بند، که از بند فرنگ رهائی ناممکن بود، صورت رهائی
در آئینه مرادم جلوه نما گردید.

سردار ممنوح در جواب التماس کرد که: این همه از
تائیدات الهی جل شانه و میامن برکات آن قبله گاهی
متصور! اگر والی بخارای شریف سلسله نظر بندی در پایم
نینداخته بود، چگونه روا میداشتم که آن قبله دوجهان اینقدر
مدت، با این همه اهل و اعیال و اطفال، در قید انگلستان
متردد خاطر باشند. باوجودیکه امیر بی نظیر چقدر جنگهای و
دلاوری ها با فوج انگریز بهادر نمودند هم بر امیر قادر نشدند.
باز هم امیر از روی مصلحت وقت و معاینه صورت نفاق
سرداران خراسان، خود بخود آمده، استیلام صاحبان انگریز
نمودند. و اوشان هیچ یک انصاف نکردند، بلکه بمقتضای
بی انصافی و حق ناشناسی، امیر را چون اسیران، روانه هندوستان
نمودند. و من بی حضور آن کعبه و قبله چگونه زندگی
میکردم؟ الحال اراده همین بود، که بیاری عنایت ایزد باری
جل شانه، و اعانت حضرت رسالت پناهی، لوائی نصرت انتمای

اسلام در ولایت نصب مینمودم .

امیر بی نظیر ازین تقریر دل پذیر سردار محمد اکبر خان، نهایت خوشوقت گردیده، سردار بلند اقتدار را در آغوش عاطفت گرفته، سر و چشمش ببوسید و تحسین کرد (۱) .

از آنجا که در این مقام نقل بازان و زاغان بسیار مناسب حال افتاد. نقل است که : طبله (۲) بازان در یک جزیره که بنزهدت و صفا، دم موافقت با بهشت برین میزد، و در آن جزیره مسکن و ماوای خود ساخته، فارغ البال، بال افشان استراحت و آرام بودند. و طایفه زاغان ظلمت سرشت راصعوه خیال تصرف آن مکان جنت نشان، در هوای خاطر بسیار بود. لیکن بسبب زبردستی و زندقگی بازان جرات کرده نمی توانستند، و همیشه تدبیرات را در خاک میکردند.

آخر از قضای کردگار، و گردش لیل و نهار سرکرده بازان، که شهبال نام داشت، بال صحتش در دام بیماری

(۱) درینجا غیر از نسخه ک در نسخ الف، ب، ج، سه و چهار بیت در مدح اکبر خان آمده که باختلاف عبارات در هر سه نسخه وارد است، ولی هیچ وزن و قافیه و قیمت ادبی ندارد، و نمیتوان آنرا شعر بلکه نظم گفت. چون بکلی بیفایده بود، حذف شد. اما حکایت مابعد نیز فقط در ک، الف موجود است در دیگر دو نسخه نیست.

(۲) طبله = چیز است از موبافته که بازداران در دست داشته چون آنرا بهوا پرانند، باز آمده بر دست صاحب خود نشیند [فرهنگ نظام ۳-۶۳۵]. درینجا مقصد از طبله بازان نوع اصیل باز شکاریست.

پیچیده، چند مدت در جزیره رنجور بود. از آنجا که بموجب عادت و عرف، تبدیل مکان مریض به محل دیگر ضرور و لازم است، سرکرده بازان حسب مصلحت امرای خود، بنا بر شفا یابی، از مکان اصلی نقل نموده، بمکان دیگر رفت. هرگاه دفع بیماری شهبال گردید، بیاد آرامگاه اصلی خود، بامرا حکم رفتن جزیره اصلی داد.

زاغ قلم سینه رقم، بر شاخسار این مدعا، چنین غوغای بیان می نماید : چون زاغان، جزیره بازان خالی یافتند، وقت را فرصت یافته، از روی خام طمعی و سیه بختی خود آمده به مکان بازان نشستند. و آشیانه ها در جزیره طرح نموده، بال افشان سرور و انبساط بودند و بر رسائی عقل و هوش خود، بال تحسین می کشادند، که عجب جزیره بازان، بی رنج و محنت، بدستم افتاده. و تا [چند] مدت، زاغان، در مکان بازان، فارغ البال سیه روزگار [ی] خود بسر می آوردند.

روزی عنقا سرکرده زاغان رؤسای خود را طلبانیده مشورت نمود که : این جزیره، آرامگاه بازانست، [و مدت است که] مبدا بجهت تفرج رفته باشند. گاه باشد که یاد آرامگاه اصلی خود نموده معاودت (۱) نمایند. و مایان حریف مقابله بازان نیستیم. همیشه فتح از بازان، و هزیمت از طرف ما زاغانست. درین باب خفّاش (۲) عقل شما، در شب این مصلحت چه

(۱) معاودت = باز گشت

(۲) خفّاش = شپره

پرواز مینماید ؟

چون عنقا را با بوم (۱) شوم دوستی بود، با امرای خود برای مشورت و صلاح این امر، پیش بوم رفته، سرگذشت تیرگی روزگار خود بیان نمود. بوم ساعتی صحرا نورد ویرانه فکر و اندیشه گردیده، با عنقا سرکرده زاغان گفت که : شما یان به حسب ظاهر، تاب مقابله بازان ندارید، و طایر فتح [و] نصرت، همیشه صید سر پنجه اقدار بازان است، و جیفه (۲) هزیمت، نصیب شما زاغانست .

بهتر است که بگفته خردمندان "علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد" اگر ترک مکان بازان نموده جای دیگر رفته، آشیانه پذیر شوند، عین مقرون مصلحت و بهبودی (۳) است. و الا "بسیار زحمتها خواهید (۴) کشید، تا از چنگ بازان رهائی یابید! مگر عقلای دانشمند و بلغای ارجمند، تدبیرات را در هر امری از امور روزگار جایز داشته اند. خصوصاً در نحو این مقدمه مصلحت بهتر از اتفاق نیست. هرگاه در ظلمت کده ضمیر ایشان چراغ اتفاق روشن است، باری چند روز طوعاً و کرهاً در مکان بازان، روزگار خود را بسر خواهد آورد، و الا "محالست .

(۱) الف : شوم بوم

(۲) جیفه = مرداری

(۳) الف : بهبودگی

(۴) الف : خواهند کشید یابند .

درینصورت عنقا سرکرده زاغان، روی طرف امرای خود گردانیده بآنها گفت که : از ویرانه طبع بوم، چنین مصلحت سر زده . الحال شما یان بچه [پیروی] مصلحت میل دارید ؟ امرای زاغان بال همت را تکان داده گفتند که : مایان همه در جیفه خوری اتفاق ثابت قدم می باشیم، و کرگس وار بچنگال و منقار جلادت و بهادری دمار از روزگار فرقه بازان بر می آریم، و روی همت را از کارزار بازان نخواهیم تافت. جان را نثار این راه خواهیم نمود .

عنقا سرکرده زاغان چون این سخنان تهورانه، از امرای زاغان شنید، باری بال اطمینان تکانیده (۱)، خوشوقت از بوم باز گشته (۲)، در جزیره بازان رفته، آشیانه پذیر آرام شدند. و قدر قلیل از زاغان فلاکت زده از خود جدا نموده، بر شوارع (۳) مقرر نمودند، که هرگاه اثری از بازان معلوم شود، زود خبر برسانند، که به قرعه زندگی، دمار از دماغ بازان کشیده شود .

ازانجا که هرگاه زاغان به تمهیدی که مذکور شد، دام حيله وری در راه بازان انداخته، بخاطر جمع در جزیره بازان نشستند. چون روزی شهبال سرکرده بازان، هرگاه یرو بال صحتش از دام بیماری رهائی یافته بمقتضای حسب الوطن

(۱) الف : تکیده .

(۲) الف : باز کشیده .

(۳) شوارع = جمع شارع، به معنی شهراه .

بال افشان (۱) هوای جزیره مکان مألوفه گردیده. هرگاه در عرض راه رسید، وزیر با تدبیر شهبال به شهبال گفت که: همیشه کبکان مراد طعمه کام آن خدایگان باد! مدتست که جزیره را گذاشته ایم، مبادا از اصناف طایران خام طمع، از روی جهالت و رذالت خود رفته، دران جزیره آرامگاه خود ساخته باشند، و دام حيله وري نوعیکه خاطر خواه آنها باشد، در راه مدعایم افکنده باشند، و مایان غافل بر سر آنها برویم. پس تیریکه در کمان حيله خود داشته باشند بر هدف جانم بزنند و چشم زخم هزیمت برسد.

مقرون مصلحت اینست: که اول جاسوس فرستاده، خبر بگیریم، که چه نحو صورت دارد؟ شهبال بوزیر گفت: که کیرا مجال از طیوران است، که چنین حرکت نمایند! همچنین برابر میرویم، احتیاج فرستادن جاسوس نیست. باز وزیر عرض نمود: [مصرعه]

مرد آخر بین مبارک بنده است

چون احتیاط و عاقبت اندیشی، کار پادشاهان ولایت عقل و دانش است آخر بموجب صلاح وزیر، جاسوسی را تعیین و روانه نمودند، و خود روزی چند در عرض راه بانظار خبر، توقف کردند. جاسوس عود (۲) نموده گفت: ساحت (۳)

(۱) الف: بال افشای.

(۲) عود = باز گشت.

(۳) ساحت = میدان و صحن سرای.

دارالملک امیر، نزهتگاه و نزول زاغان ظلمت سرشت شده، [سرادق استقامت کننده، ثابت قدم] و آماده خصومت و منازعه اند.

شهبال با امرا گفت: چون نخچیر را پرتو چراغ عمر بیایان رسد، با ضیغم آغاز ستیزه نماید. اکنون درین امر مصلحت چیست؟ امرا گفتند: تدبیر و اندیشه در دفع آنها لازم نیست (۱) همین که همه را بیمن اقبال ملک کشای امیر، اسیر و دستگیر نموده، و مستقر سریر تخت گاه خود میگردیم.

شهبال گفت: فرقه (۲) زاغان بحيله وری و بازندگی مشهور اند، تا بوجهی از وجوه دلجع پناه بحصار اطمینان نبوده باشند، قدرت ارتکاب چنین جرأتی ندارند. دشمن هر که باشد، از خصومتش ایمن نتوان بود، و سر رشته محافظت حال و ضابطه احتیاط و دور اندیشی، از دست نباید داد. قدیر (۳) و حقیر خصم را از یک دودمان و سلسله باید شمرد. [بیت]

خصم را عاجز شمردن نیست آئین خرد

یک شرر بنیاد صد خرمن کند زیر و زبر

عقلا گفته اند که: کم سه چیز را بسیار باید دانست: اولاً مخاصمت اعداست، که هر فتنه و خللی که از بسیار

(۱) الف: لازم است، شان بیوجودان را چندان اعتنا و وقعی نمی باشد.

چنین که میروم همه را به یمن

(۲) ک: قرعه [۹]

(۳) یعنی دشمن بزرگ و نیرومند و دشمن کوچک.

او آید، از کَمَـش نیز بوقوع انجامد. و دیگری بیمارست، که اگر در علاج اندکش نپردازند عتقرب دست تسلطش قوت یافته، معموره حیات را زیر و زبر سازد. سوماً آتش است که شراری از آن در نیم نفس، عالمی را بسوزاند. [بیت]

هر دشمنی که هست، قوی بایدش شمرد

کز پشه^۱ ضعیف بـود فیل در عذاب

بر هر تقدیر اگرچه غافل بر سر دشمن رفتن، و بخدعه و فریب، خصم را عاجز و زبون ساختن، کسر مرتبه^۲ شجاعت ارباب صولت (۱) و قدرتست، نهیت چون تشبیه خود ناشناسان بی ادب و گمراهان فساد طلب، بهر یک از صدر نشینان کشور. قدرت، بهر وضعی (۲) که پیش رود واجب است. [بیت]

تا بیم تازیانه نباشد کمیت را

بر راه راست کتی نهد از سرکشی قدم

آنچه بخاطر میرسد آنست که: اگر همه بیک مرتبه داخل جزیره شویم، ممکن که آنها از راه احتیاط، طرح تمهیدات نموده مستعد محاربه باشند، و نیرنگات (۳) و حیلها که در نظر دارند، بخاطر جمع بظهور رسانند. اگر نسیم فتح از پرچم علم اقبال ما بحرکت آید، ما را انواع رنجها باید کشید، که

(۱) صولت = هیبت و دبدبه.

(۲) الف: وصفی.

(۳) ک: تیر نگاه [؟]

سد تدبیرات آنها را بشکنیم. و گاه باشد، که همه متفرق گشته، نتوانیم که بطریق لازم انتقام از آنها بکشیم. و اگر نصرت جانب آنها باشد، بسیار سعیها باید کرد تا از چنگ عقوبت آنها نجات یابیم. رای سلیم آنست که [از پلور (۱) خود] قلبی سپاه را جدا کرده پیش فرستیم، و خود بالشکریان از راه دیگر رفته، بحوالی جزیره پنهان گردیم. و چون آن گروه بازآغان آغاز جدال کنند، از راه مصلحت بعجز اعتراف کرده امان خواسته فراری شوند. و بعد ازآنکه زاغان بخاطر جمع، بجای و مکان خود قرار گیرند، از کمین درآمده غافل بجزیره داخل گردیم، و همه آنها را بچنگ آورده نگذاریم که احدی جان سلامت بیرون برد.

چون عقد این امر و تدبیر انتظام پذیرفت، بنحویکه ذکر یافت، شهبال معمول ساخته، همه زاغان را اسیر ساخته، بطریق خاطر خواه سزا و جزای به آنها دادند، و خود بسریر عز و احترام بولایت جزیره خواهش خود مستقر گردیدند.

از آنجا که پادشاهی نقش خاتم کسی است که بزم معاش و سلوک را از مصباح رعایت حد و پایه خود مجلی ساخته، دست از صیانت حال و مرتبه خود کوتاه نسازند، و به تلاش وسعت دستگاه و حب ریاست و جاه، از بساط آرمیدگی و قناعت نفس قدم بیرون نگذارد، و موافق رویه و سلک موروثی خود زندگانی

(۱) پلور = کلمه پشتوست، یعنی از جانب خود.

کند، که اگر [در] روزگار راحت و عافیت موجود است، در عالم سلامت نفس و عدم داعیه است. اگر فی الواقع زاغان را از سیاه بختی، نایره^۱ بلند پروازیها مشتعل نگشته، تلاش هم چشمی شهبال نمیکردند. پیوسته صدر نشین آشیان عافیت و بالاگرد هوای اوج عافیت و فارغیالی می بودند. بدانکه همیشه راحت هم سفر اهل قناعت، و عزل و شرمساری در سراغ خانه^۲ ارباب منصب است: [بیت]

با قناعت عافیت پیوسته باشد همعنان

در سراغ خانه^۳ منصب بود سیلاب عزل

از آنجا که ارباب بصیرت و دانائی را یک نکته کافی است. هر گاه صاحبان انگلیسه بهادر هوس تسخیر ملک خراسان نمی کردند، هر آینه این همه خزاین و دفاین و گدام و اتواب و دواب از قسم اسبان و شتران و غیره که تعداد آن از حساب بیرون است، و هزارها سیاه سیاه و سفید از هندوستان و انگلستان، مانند زاغان صید سر پنجه^۴ اقتدار غازیان شهبازان خراسان نمی شدند فقط.

از آنجا که سلطنت خراسان آسان نیست [که نواله^۵ هر یک ارباب داعیه باشد جنت مکان] نادرشاه پادشاه باوجود حشم خراسان، بفحوائی مضمون:

شغال^۶ بیشه^۷ مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی

و چندین خزاین و دفاین و اسباب رزم نتوانست، که تمام ملک خراسان در قبضه^۸ تصرف خود آورد. اگر یک کوهستان

میگرفت، دیگر کوهستان یاغی و باغی می بود. و چندین سالها سال جنگها کرده، هرگز بملک خراسان قادر نشد. چه جای صاحبان انگریزان باین لشکر هندوستان که صورت زاغان بودند، که در عرصه^۹ ده یازده ماه تصرف ملک خراسان نمایند. [مصرعه]

صید را چون اجل آید، سویی صیاد رود

از آنجا که از مردم هندوستان چنین اجل رسیده بود، که بی گور و کفن در خراسان، از دست غازیان، طمع^{۱۰} نهنگ دریای هلاک شدند. و غازیان اسلام که همیشه (۱) تشنه^{۱۱} زلال جهاد بودند، سرخ روئی دنیا و آخرت دانسته، جان ناتوان را نثار راه این سعادت جهاد نمودند. خوشحال بحال کسانی که شربت شهادت نوشیدند. وای بر حال آنها که گوی دین و ایمان خود را درین میدان معارک با نصاری^{۱۲} باختند. (۲)

(۱) ک: همه.

(۲) در نسخه^{۱۳} ب در بحث عودت امیر دوست محمد خان مطالبی است، که در نسخ دیگر نیست، و ما آنرا در ذیل مختصراً می آوریم: "شیر سنگه^{۱۴} مقدم امیر را نهایت گرامی دانسته و ضیافتها و احترامات بجا آورد. و در حین ترخیص دو زنجیر فیل با هودج نقره و طلا و مبلغ دو لکه رویه نقد و یک خیمه پشمینه مع تحایف نفیسه و دیگر پیشکشهای لایقه بامیر موصوف داد... بعد رسیدن امیر موصوف در پشاور، مردم شاهوان شکارپور را که در حین مقدمات کابل مضرت دیده درهم برهم شده بودند (بقیه بر صفحه آینده ۵۸۴)

(سلسله پاورقی صفحه گذشته)

طلبانیده باستمالت پرداخته ، باتفاق خود برداشته ، حین ورود جلال آباد روسای خراسان را احضار داده امر نمود که هر چه مال سرکار انگلیسه بطریق یغما برده اند برایشان معاف است ، اموالی که از شاهوان شکارپور که رعایای کابل اند ، آن بموجب یاد داشت بلا عذر کم و کاست رسانیده دهند چنانچه اکثر مال شکارپوریان بمعرض ایصال درآمد .

- ۸۱ -

در بیان (۱) رفتن امیر بی نظیر از جلال آباد طرف کابل

و مشورت نمودن با سرداران کابل، و گرفتن مبلغان از

سرداران کابل که از چنگ افواج انگلیسه بهادر،

بدست یغما آورده بودند [و غیره]

امیر بی نظیر قلم خوش رقم، که مسند نشین ولایت سخن دانی است، در تحریر این مدعا چنین بیان مینماید که : هر گاه امیر دوست محمد خان در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در ماه صفر المظفر، (۲) سفر با ظفر هندوستان نموده ، رونق افزای جلال آباد گردیده ، سرخوش نشه باده ملاقات سردار محمد اکبر خان فرزند دلبنده خود شده ، بعده مستعد کابل گردید .

چون این خبر آمدن امیر بی نظیر ، بسمع سرداران کابل

(۱) این فصل در نسخه ب ، ج نیست .

(۲) سراج التواریخ مراجعت امیر دوست محمد خان را بکابل اواخر

۱۲۵۸ و جلوس او را دوباره بر تخت امارت اوایل ۱۲۵۹

مطابق ۱۸۴۳ می نویسد [ص ۱۹۸ ج ۱] .

رسید، پس باهم مجموع شده، از روی مصلحت اتفاق نموده، از علمای عظام آنجا فتوا گرفتند، که برای جهاد حاکم از بنی هاشم باید. بالفعل خلف مرحوم میر واعظ علیه الرحمه که از سادات کرام است، حاکم خود مقرر می‌نمائیم، و امیر دوست محمد خان و سردار محمد اکبر خان و عالیجاه محمد زمان خان و غیره سرداران، همه سرکردگان جیوش اسلام مقرر خواهد شد.

چون سرداران کابل رقم این مشورت را از دفترخانه مصلحت خود نگارش دادند، امیر بی نظیر [بمطلع مضمون رقم مذکور] روز دوم، شمع مجلس آرائی روشن ساخته، تمامی سرداران کابل را بار احضار داده، از روی کشاد پیشانی بسرداران کابل مخاطب گردید که: الحال ما را بحکومت و ریاست خراسان هیچ مداخلت نیست، هر نحویکه صلاح و مرضی تمامی سرداران اقتضا نماید، عین مدعا ست، و هر که را حاکم خود مقرر نمایند، اختیار دارند. لیکن من از مدت مدید و عهد بعید، از صورت حال افغانان، خوب واقف، و از سیرت آنها نهایت عارف، و ما را بهر امیر و سردار مشورت کردن ضرور است، و بر عکس آن نمودن دور از دانش و عقل است.

چون امیران را این سخن امیر بی نظیر بسیار پسند آمده، و بر مصلحت امیر همه راضی شده، گوش هوش خود ها را باصغای کلام امیر بی نظیر داشتند. بعده امیر فرمود: که اولاً آبادی ملک و آسودگی رعایا (۱) از همه امورات مقدم باید، که زینت (۱) الف: که اولاً آبادی ملک و آسودگی رعایا ست زینت پادشاهی. دوماً.....

دلبران خط و خال، و وسمه و غازه و زینت پادشاهی آبادی ملک و آسودگی رعایا است. دوماً آمادگی و تیارگی لشکر و سامان بخوبی باید نمود، که صید افگنی شفقار بقوت پر و بال است، و سرداری سردار باستمداد لشکر است. سوماً در عرصه دوسه سال تدارک این همه اسباب گرفته، بعده کمر بر جهاد بسته آید. مثل است که "اولاً" بندوبست خانه بعد از آن عزم سفر بیگانه" باید کرد.

سرداران کابل چون این کلام از زبان امیر بی نظیر شنیدند، نهایت خوشوقت گردیده، از جان و دل امیر بی نظیر را به حکومت و ریاست خراسان اختیار نموده، زمام نظم و نسق جمیع مهام، بدست اقتدار امیر بی نظیر وا گذاشتند. بعد ازین همه انجام و قرار داد، امیر بی نظیر بر جلوس سریر ریاست خراسان جلوه استقرار گرفته. عالیجاه امین الله خان لوگری که خزانه انگریز و مال تجاران و غیره، بدست یغما آورده بود، سردار بی نظیر او را مقید ساخته، درخواست مال غنیمت ازو نمود. لیکن عالیجاه مذکور در قید خود راضی بود، و بدادن مال غنیمت بسیار ناخوش بوده. آخر بعد از چند روز تمامی مال غنیمت آورده تسلیم صندوق خانه امیر بی نظیر نموده رهائی یافت. و از عالیجاه طره باز خان مبلغ ده هزار روپیه، و از عالیجاه خلعت خان میمندی (۱) هفت هزار روپیه، و از عالیجاه آغا جان پنج هزار روپیه، و از عالیجاه برکت الله خان غلزئی پانزده هزار روپیه (۱) کذا در الف، ک، که صحیح آن مهندی است منسوب به مهند قبیله افغان.

فقط بسخنان زبانی، امیر بی نظیر حصول (۱) نمود .
غرض آنچه که سرداران کابل مال و متاع، از لشکر
انگریزان غارت نموده بودند، از هر یک باز یافت نموده داخل
صندوق خانه خود نموده . و سرداران مذکوره بملاحظه حفظ
آبروی خود، مبلغان و مال و متاع مغروته، همه بامیر بی نظیر
بی چون و چرا رسانیده دادند .

یک روز صندوق دار به امیر بی نظیر خبر داد که خزانه
در صندوق خانه موجود نیست و سپاه تنخواه میخواهد . امیر
بی نظیر، در ساعت در شهر کابل منادی کنانید که پیش
هر که از اسرا مبلغان سکه کمپنی (۲) موجود باشد، بلا فرصت
آورده، در سرکار حاضر نماید . و [اگر] کسی اهماً نمود،
مورد سخت سزا خواهد شد .

مرداران کابل بشنیدن این منادی، بسیار ناخوش گردیده،
لیکن بمقتضای "حکم حکم" ما کم، مرگ مفاجات است، لاچار طوعاً
و کرهاً بجا آوری حکم امیر لازم دانسته، چیزیکه مبلغان سکه
کمپنی در خزانه خود داشتند، برداشته پیش امیر حاضر نمودند .
مطلب که امیر بی نظیر به تجویزی درجه بدرجه اکثر مال
غنیمت از سرداران کابل، در حیث تصرف خود آورده، به تجهیز
سامان و لشکر و هلاتن می پرداخت، و روز بروز جمعیت لشکر
سامان گرفته میرفت . تا آنکه هوای بلند پروازی که سرداران
مذکور در سر پیدا نموده بودند، همه را امیر بی نظیر، از سر

(۱) الف: وصول .

(۲) ایست انڈیا کمپنی .

آنها کشیده، در هر باب مطیع و فرمان بردار شدند . و بعضی
اسرا که در حین ورود صاحبان انگریز با امیر بی نظیر، بیوفائی
و دغا بازی نموده بودند، آنها از امیر نهایت در خوف و هراس
بودند . امیر از روی برد باری به مقتضای "در عفو لذتی است
که در انتقام نیست" از سر تقاصیر (۱) آنها در گذشته، هر یک
را بخلاع فاخره سرفراز نمود و [بسیار] دلجوئی آنها کرد (۲) .
چنانچه آنها از بس معاینه مهربانیهای امیر بی نظیر شرمنده و
خجالت زده می شدند . لیکن امیر هر یک را بعهدہ خدمات
لایقه مامور و ممتاز نموده از خود خوشنود ساخت .

از آنجا که خصمی را روزگار، عاجز و زبون نماید، قاعده
مروت و اهلیت آن باشد، که نام خطای او نبرده، چشم از
تلافی و بازخواست آنها (۳) بپوشند، بلکه در عوض بدی به
نیکوئی بکشند، تا حق جل و علی بسبب این نیکو کاری،
بزم مراد مقصود ایشان را از پرتو شمع التفات، سجلی (۴)
گرداند فقط .

(۱) تقاصیر = جمع تقصیر بمعنی گناه .

(۲) ک: نموده .

(۳) الف: آن .

(۴) مجلی = روشن و فروزان .

تحصیل مالیات، از افغانان رعایا که در کوهستان ساکن اند خیلی دشوار! تا جنگ و جدال نکنند، هرگز دلتعهد دادند. مالیات نمی شوند، و مالیات نقدی چندان ندارند، مگر جنس قدری غله و گاه [بوس و گوسفندان] با وصف جنگها ادا کرده میدهند. [سوما در] آمدن خزاین از انگلستان باین شداید راه، و زد و ببرد بلوچان کوهستان و افغانان کوه نشین، بس محال!

بهر صورت صاحبان انگریز صورت گذران در خراسان سخت دیده، قدری فوج انگریز که در قندهار دایر بودند، بشنیدن اخبارات کابل در ششدر حیرانی آمدند، و برای رفتن هندوستان دست دعا بر آسمان (۱) برداشتند. که درین اثنا سردار محمد اکبر خان بعد صفائی (۲) فوج انگریز، از کابل برای سردار صاحبان قندهار، مراسله خود را جانب ایران باین مضمون نوشته فرستاد: "که از عنایت قادر علی الاطلاق و کریم ذوالاشفاق، همیشه نسایم فتح و فیروزی، در پرچم لوائی فلک فرسای اولیای دولت اسلام در اهتزاز، و زرد روئی خزان هزیمت، نصیب نخل جمعیت معاندین دین باد! از آنجا که طایفه انگریزان که بهوای خراسان باسظهار بندگان شاه شجاع الملک، که بار فتنه و فساد را (۳) در خراسان آورده

(۱) الف : در آسمان داشتند

(۲) این دو کلمه در ک نیست.

(۳) الف : و فساد، برخر عزیمت در خراسان آورده

در بیان (۱) آمدن سرداران قندهار از ایران در قندهار

و رفتن فوج انگریز از قندهار و گرفتار نمودن

شاهزاده صفدر جنگ را

سردار قلم فیروز رقم، در طی منازل این مدعا چنین بیان مینماید: از روزیکه صاحبان انگریز بهادر بی مقابله داخل قندهار شدند، از بس ترک تاز و زد و کوب افغانان، همیشه در فغان و ساعتی بکام دل بسر نمی آوردند، و همه وقت در خوف و هراس می بودند. اگر زر افشانی با افغانان می نمودند، البته اوقات گذاری میکردند. هرگاه دست خود را از زر افشانی در آستین کوتاهی میکشیدند، پس صورت حال خود را در مرآت مراد برعکس میدیدند (۲).

از آنجا که حاصلات (۳) خراسان در اصل کم، و دیگر

(۱) این فصل در، ج نیست،

(۲) الف، ب: میدیدند. چون افغانان خراسان هر یک مانند کوه

جگدلی، و بر طبق مضمون بیت

که کوه جگدلی فریاد دارد زر بیار و زر بیار و زر بیار از آنجا ...

(۳) الف: محاصل

کشاده بودند از آنجا که :

بیچاره خر آرزوی دم کرد نا یافته دم دو گوش گم کرد
بسزای رفتار ناهنجار [خود] رسیدند، که تمامی فوج
انگریز طعمه تیغ بیدریغ غازیان نصرت توأمان خراسان شدند.
و تمام اسباب و سامان آنها بدست غنیمت غازیان افتاد .

الحال فضایی دلکشای کابل و غزنین و غیره از خس و خاشاک
لشکر انگریز پاک و صاف شده . آن عالیجاهان بخاطر جمع ، معه
متعلقان ، زود متوجه قندهار شوند ، و دولت سرای وطن مألوفه
را بانوار شمع قدوم میمنت لزوم خود متجلی سازند ، که
شاید مسافرت و جلای وطن بسیار کشیده اند . من بعد ازین
آوارگی آن عالیجاهان باین همه فتح و فیروزی و تخریب بنیاد
مخالفین روا نداریم . فوراً تشریف فرمای قندهار شوند ، که باقی
فوج انگریز که قدر لیل در قندهار مانده است ، بمجرد آمدن
آن عالیجاهان روانه هندوستان خواهند شود .

و در صورت توقف فوج مذکور ، پس از آن طرف ، آن
عالیجاهان و ازینطرف اینجانب ، معه جمعیت موفوره رسیده ،
اخراج فوج انگریز نموده خواهد شد .
از آنجا که سرداران قندهار بر طبق نوشته سردار محمد
اکبر خان ، هماندم تدارک تیارگی گرفته ، از ایران زمین (۱)

(۱) ب : میگویند که والی ایران بهمراه سرداران ممدوح چندان
مراعات نکرده ، بهر صورت خواهی نخواهی روزگار خود را دران
سر زمین بسر می آوردند

بر آمده بقطع منازل ، داخل قلعه گیرش شدند . در این اثنا سه
چهار صد لشکر ، پیش سرداران جمع شدند . و فوج انگریز که
در قندهار بودند بشنیدن خبر آمد آمد سرداران مذکور
اضطراب و بیقراری آمده ، شاهزاده صفدر جنگ (۱) و عالیجاه
عطا محمد خان بامیزمی (۲) را در قندهار گذاشته ، شکر کنان
روانه هندوستان گردیدند و بزبان حال بیان می نمودند :
[مصرعه] "رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت ."

چون سردار صاحبان نزدیک قندهار آمدند ، شاهزاده ممدوح
و عالیجاه مذکور مستعد مقابله شدند . از آنجا که سردار
صاحبان را بر لشکر خود اعتماد نبود ، و تمامی افغانان قندهار
با سردار صاحبان در مقام مخالفت بودند ، از روی تدبیر فرزانه
با شهزاده ممدوح ، جنگ موافقت و سازگاری در نوا آورده ،
شمع موافقت در بزم شاهزاده مذکور (۳) روشن ساخته ،
بعهد انجام داخل قندهار شدند .

سردار صاحبان قندهار و عالیجاه عطا محمد خان باهم متفق
شده ، بانتظام مجموعه امورات مالی و ملکی میپرداختند ، و توسن
سرکش نفس نافرجام سردار صاحبان ، بسبب مهمیز کاری حوادث
روزگار ، و جلای وطن ، و منازل نشیب و فراز ، باری سر باخور
تسلیم آورده ، از رفتار ظلم عنان گیر بود .

(۱) بن شاه شجاع

(۲) ب : خلف مرحوم سردار سمندر خان

(۳) الف : موصوف .

اولاً اجرای احکام شریعتِ غُراً و ملتِ بیضا نمودند . چونکه در ایام فوج انگریز خمخانه های شراب در جوش، و علانیه بازار شراب خوری گرم بوده، همه را مفقودال اثر نمودند . و محتسبان در هر محله و کوچه بازار میگردیدند . و هر یک را نهی منکر نمودند (۱) . و هندوان که بازین براسپ سوار می شدند، آنها را از سواری زین، ممانعت کردند، که بر پالان سواری می کردند . هر گاه سردار صاحبان، احکام شریعت غرا، موافق حکم کتاب جاری نمودند . پس رعایای خاص و عام، از حسن اخلاق کریمانه سردار صاحبان، نهایت خوشنود [خاطر] شدند ، و میگفتند که : سردار صاحبان تلخکامی آوارگی وطن چشمیده، و شداید غربت و مسافرت دیده اند ، باری رحمدل گردیده، باحیای مراسم عدل و انصاف می پردازند .

چون چند ایام برین نهج گذشته، و ماندگی و غبار غربت، از دامن خاطر سردار صاحبان برطرف شده، از مواید (۲) رنگین ریاست قندهار شیرین کام گردیدند . از آنجا که باده ریاست و حکمرانی را خمار غرور بسیار است . اولاً شاهزاده صفدر جنگ را در چنگ خود آورده، در حبس مبتلا نمودند . دویماً پیش هر کس که مبلغان (۳) مکه که پنی بود، همه را گرفته،

(۱) الف : را از نهی و منکر منع مطلق ساختند .

(۲) مواید = جمع مایده یعنی دسترخوان .

(۳) الف : مبلغات .

در کوره آتش گداز نموده، سکه خود را جاری نمودند . و از یکروپیه دو روپیه مسکوک نمودند . بدستور اصبی طرح ظلم برپای نمودند .

از آنجا " که قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید " سردار صاحبان باوجود این همه صعوبات که دیده و چشمیده بودند، نسیاً نسیاً (۱) انگاشته، بیش از پیش بمتابعت آرزوی نفس میپرداختند . از آنجا که سالکان راه راست حقایق شناس، هرگز باطاعت نفس نافرجام نپرداخته، و قدسی بآرزوی نفس نبرداشته، برخلاف آن کوشیده عمل نموده اند . بلکه پای نفس بیهوده خیال را بسلسله خوف بازخواست اخروی محکم بسته، ما یعرف گنجینه عالم را قابل ندیده، دست آرزو از اخذ حقوق مال خلق الله کوتاه نموده اند . و هر بی خبری که خار نقص و خللی در راه برهنه پائی افگند، هر آینه طراوت گلزار اقبالش افسرده خزان قهر جبار حقیقی شود، بر طبق مضمون .

[بیت]

بر تو گر امروز آسان مردم آزاری گذشت
بایدت فردا ازین آسان بدشواری گذشت

هر قدم لغزش گهی دارد بطنی (۲) زندگی
زین ره لغزنده نتوان با گران باری گذشت

(۱) یعنی بکلی فراموش شده .

(۲) الف : طریق زندگی .

کامل عیار بوته جوان مردی کسی است، که فریب شیطان
 نفس خطا کار نخورد، تا مزرعه امید خود را تشنه زلال
 جویبار الطاف سبحانی نبیند، اوه نقص و خال در نخل آسایش
 غیری نگذارد [فقط]

— ۸۳ —

در بیان رفتن صاحبان انگریز بهادر در هرات پیش شاهزاده کامران

بطریق رسالت ، و از دست یار محمد خان وزیر مایوس شدن

از مدعای خود

رعناي قلم زیبا رقم ، در چهره آرائی شاهد این مدعا چنین
 می پردازد که : چند سال پیش از جنگ کابل و غزنین ،
 عالیجاه پاتنجر صاحب بهادر ، بطریق رسالت ، بحضور شاهزاده
 کامران واقعه هرات تشریف فرما گردیده بود ، که صاحب
 ممدوح چند مدت در خدمت شاهزاده ممدوح ، جرعه نوش باده
 صحبت بوده ، به تشیید (۱) مبانی قصر رفیع اساس موافقت و
 اتحاد میپرداخت و جهت قلعه هرات بنا بر استحکامی سر راه
 روس ، بسیار تدبیرات افلاطونی و حکمتهای لقمانی بکار برده
 لیکن پیش نرفت .

در این اثنا عساکر قاجار ، خارج از شمار ، بر قلعه هرات
 آمده ، قلعه را چون نقطه پرکار ، سخت محاصره نموده . تا مدت
 ده یازده ماه ، لشکر مذکور در دور قلعه مذکور افتاده بودند .

(۱) تشیید = استوار ساختن .

هر روز آتشِ مقابله و مقاتله شعله ور بود. بوقتِ شب از جیوش شاهزادهٔ مدوح، سواران جرار برق شتاب، از اندرونِ قلعه بیرون برآمده، و در لشکر قاجار، بطریق شبخون افتاده، و چندین لشکریان را مقتول و مجروح ساخته، و چون باز تیز پرواز، باز داخل اندرون قلعه می شدند.

در آنوقت عالیجاه پاتنجر صاحب بهادر، نیز در اندرونِ قلعه هرات مددگار شاهزاده کامران بوده. از تدبیر و توفیرِ اخراجات، بهیچ وجه من الوجوه قصوری نکرده. باوجودیکه تمام سامان [در] گدام [و] اسبابِ آذوقه از قلعه گیان تمام شده، نزدیکی بجان دادن رسیده بودند. با آنهم جلادت و بهادری را از دست نداده، در قتل و قتالِ لشکر قاجار صرفه نمیکردند، چنانچه روز فراغت و شب آرام، بر لشکر قاجار حرام بود.

رفته رفته عالیجاه پاتنجر صاحب پای مصالحه در میان طرفین گذاشته، و چند لک روپیه، عوضِ نعل بندیِ بعالی حضرت مرزا محمد شاه قاجار داده، رفع فتنه و فساد نمود. هر گاه لشکر قاجار راجع گردید، قلعهٔ هرات که از بس اضرابِ اتواب، شکست ریخت گردیده بود، صاحبِ مدوح سبلغانِ کلی خرج نموده، تعمیر قلعهٔ مذکور نمود. و از پیشتر هم قلعه را مضبوط و مستحکم کرد.

شاهزاده کامران از حسنِ تدابیر و استمدادِ صاحبِ موصوف نهایت خشنود خاطر، و در همه باب، خاطر داری و اعزاز و اکرام صاحبِ بهادر می نمود. لیکن عالیجاه آصف الدوله وزیر یار محمد خان که نهایت ذی هوش و ذوفنون بود، در ظاهر بعالیجاه پاتنجر صاحب، در مقام سلوک، و هر روز رسالهٔ خوشامد

و تلافی پیش معلم دانشِ صاحبِ مدوح مطالعه می نمود. و در باطن چون زید و عمر بودند، و همیشه کمانِ کینه زه نموده میخواست، که تیرِ ضرر به هدفِ جانِ صاحبِ معظم الیه بزند. و بخوش اختلاطی و شیرین زبانی، در هر ماه (۱) مبلغان از صاحبِ مدوح میگرفت.

آخر کار بحدی رسید که صاحبِ مدوح از توقفِ هرات به تنگ آمده بندوبست قلعهٔ هرات بجای خود ماند. لیکن جان کشی از صاحبِ مدوح از قلعهٔ هرات مشکل گردید، و از تزویرِ وزیر همیشه خایف بوده. فی الجمله به تجویزی طایرِ جان خود را از دامِ وزیر کشیده، چون شاهین تیز پرواز، بال افشانِ فضایی انگلستان گردید.

بعد از آن عالیجاه تاڈ (۲) صاحبِ بهادر باغواي تصرفِ کابل و قندهار و غزنین داخلِ هرات شده. عالیجاه وزیر یار محمد خان از آمدنِ صاحبِ مدوح در قلعهٔ هرات، ابوابِ شادی و شادمانی بر چهرهٔ حال خود مفتوح ساخته، و کلاهِ نشاط بر آسمان افکنده، بلبلِ زبان را باین نغمه بر شاخسار بیان مترنم میساخت: [بیت]

صیدِ مقصودیکه من در آسمان می جستش

در زمین اکنون بدامِ بختِ مسعودم فتاد

(۱) ب: در هر ماه مبلغ یکدو لک روپیه عوض خرج از صاحب.

(۲) الف، ک: نات [۹] ب: تاٹ که نام اصلی وی تاڈ است

[— رک: تعلیق ۴۴]

وزیر موصوف مقدم صاحب ممدوح، از جمله مددگاری بخت مسعود و طالع محمود دانسته، باز دام محبت و حيله وري در رهگذر مدعا بصاحب مذکور انداخته، و او را فریفته دانه مهربانی و شیرین زبانی خود ساخته، و هر روز بزم آرائی نموده، محفل خاطر صاحب ممدوح را بانوار شمع صحبت داری منور میساخت، و از می خوشگوار او را سرشار ساخته، جام مدعای خود را از اخذ زرمالا مال می نمود.

صاحب ممدوح هر چند جرعه ریزی صهبای خوش نمای زر بسیار نمود، لیکن خود جرعه بکام دل نه چشمیده، آخر بهزار حيله طایر جان خود را از چنگ شاهین وریر ممدوح رهائی داده، از هرات بدر رفته.

از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر اگرچه در مراتب دانش و عقل یگانه روزگار، بلکه افلاطون را از جمله جزو کسان عقل خود میدانند، لیکن با وزیر ممدوح هیچیک تدبیر و حيله شان در بندوبست قلعه هرات بجائی نرسیده. هر چند از شاه فکر و اندیشه، اسپ تدبیر (۱) خود را در میدان آرزوی تاختند، لیکن چون فیل در گل، از عدم حصول مدعا فرو ماندند. و پیاده وار در ششدر حیرانی مات شدند. و باز از رفتن هرات رخ تاب گردیده، و از وزیر موصوف بسیار ناخوش، و لاله وار داغ حسرت بر دل گذاشتند.

بعد از چند ماه وزیر مذکور شهزاده کامران را از تخت

(۱) ک: خواست تدبیر [؟].

کامرانی هرات انداخته، بر تخت حبس جلوس داد. و به سخت ترین عذابها کشته، و تمام خزاین و خانمان او را در حیض تاراج آورده، خود بر سریر سلطنت هرات جلوس فرما گردیده و نحوی ضابطه و قانون حکم را در نوا آورده که: پیر زنی زر بمشت گرفته بی دغدغه و رفیق در شوارع تردد می نمود، احدی متعرض حال زن نمیگردید، که کیست و از کجا می آید و کجا میرود؟ و طایفه اوزبک که همیشه ترکتاز در ملک هرات می نمود، و مردم را باسیری میبردند بر آنها تاخت و تاز نموده، و دمار از آنها کشید. بلکه آنها را بمعه عیال و اطفال اسیر ساخته در هرات آورده جای داد. از آنجا که وزیر مذکور در جلادت و عقل و فراست نظیر نداشت، آخر جان به پیک حق پرداخته، و تمام اساس سلطنت هرات را در دنیا گذاشته رفت: (۱)

[بیت]

هر که را خوابگه آخر به میان خاک است

گو چه حاجت که بر افلاک کشد ایوان را

(۱) وزیر یار محمد خان بعد از کشتن کامران بر هرات مستقلاً حکمران گشت، و شمالاً تا میمنه فتح نمود، و در جنوب هم تا فراه قابض گشت، ولی در بین راه مریض شد، و بتاریخ سلخ

(بقیه بر صفحه ۶۱۰)

(بقیه حاشیه ۶۰۹)

شعبان ۱۲۶۷ هـ [۸ جون ۱۸۵۱ ع] در گذشت. و در هرات در جوار مزار حضرت مولانا جامی مدفون شد. این وزیر دانشمند و هوشیار خاف لایقی نداشت. و پسرش سید محمد خان نیم دیوانه بود، که بعد از چندی شهزاده یوسف نواده حاجی فیروزالدین سدوزئی بمدد عیسی خان وزیر خویش، جای او را گرفت، و سید محمد را قتل کرد [- عروج بارکزائی ۱۷۸] .

- ۸۴ -

در بیان آمدن صاحبان انگریز بهادر در ملک سنده
و راه گرفتن از دریا و پیمایش نمودن آب دریا، و انداختن

طریق سارک و غیره وقوعات

ملاح زورق نشین سخن وری، اعنی خامه نکتہ پروری، بدستیاری بادبان بیان، کشتی این مدعا را از بحر مداد چنین بساحل مراد میرساند: در اوقات سعادت آیات، که امیران سنده هر یک عالیجایان میر صاحبان میر کرم علی خان و میر مراد علی خان ناظران حیدرآباد، و میر صاحب میر سهراب خان (۱) و مشیران هر یک نواب ولی محمد خان لغاری و سید [میان] گوله شاه و غیره امراء عالی مقام، زورق نشین دریای حیات بودند. صاحبان انگلیسه بهادر بجهت بنای اساس دوستی، که - *أصلُهَا ثَابِتٌ وَ قَرُّعُهَا فِي السَّمَاءِ* - (۲) دارد و انداختن چهاونی در ملک سنده بسیار سعی و تدبیرات افلاطونی بکار بردند. لیکن امیران موصوف، که از پیچ و تاب امواج دریای نشیب و فراز روزگار ماهر، و از گرداب بحر حوادث وقوعات ملک داری، از هر قسم و رسم با خبر بودند، از روی دور اندیشی و عاقبت بینی، هرگز صاحبان انگریز بهادر را در ملک

(۱) ج: میر سهراب خان والی خیرپور.

(۲) قرآن، ابراهیم؛ ۲۴ ج ۱۳.

سند نه می گذاشتند، که بکام خود، گامزن مدعا شوند. اگر صاحبان انگریز بهادر، اندک سلسله مدعای خود را در شورش می آوردند، هماندم انواع انواع تدبیرات صایبه پیش گرفته، کمک عساکر از سرداران خراسان می طلبانیدند، و چندین حکمت عملها بکار برده، هر وقت به مهم ملک داری خود میرسیدند. و صاحبان انگریز هم از بس معاینه تیعظ (۱) و هوشیاری میر صاحبان، صومار آرزوی خود را پیچیده در بغل میداشتند، و حرفی از مدعای خود نمیخواندند، و جرات آمدن در ملک سند نمی کردند، چراکه همه بندرهای کراچی و غیره بدست امیران سند بودند و راه تحرک نمی یافتند، و جرعه نوش باده انتظار می بودند و وقت می طلبیدند.

تا آنکه بعد از مدتی از قضای کردگار، امیران ممدوح ایام عمر مستعار خود را بانها رسانیدند، و کوس ارتحال ازین سنجی سرای در نوای آورده، لوای ممت در میدان آخرت بر افراشتند. بعده زمام ریاست ملک سند بدست اختیار عالیجاهان امیران هر یک میر نور محمد خان و میر نصیرالدین خان خلفان مرحوم میر مراد علی خان والیان حیدرآباد، و عالیجاهان امیران میر رستم خان و میر مبارک خان و میر علی مراد خان خلفان میر سهراب خان، والیان خیرپور صورت قرار گرفت.

از آنجا که هر کمالی را زوالی، و هر بهاری را خزان

(۱) تیعظ = بیداری.

در پی است، بموجب شعبده بازی فلک پر نیرنگ، مابین امیران حیدرآباد و خیرپور بر دستار بندی دستار ریاست، گرد نفاق بر دامن اتفاق نشسته، روز بروز از وزیدن باد مخالف، آتش کینه و فساد شعله ور گردیده، و بهیچ زلال نصایح و مواعظ خاموش نشده، رفته رفته دستار نفاق را بر سر اتفاق محکم بستند.

در این اثنا صاحبان انگریز وقت را فرصت یافته، در صورت دوستی رخ نهاد ملک سند شدند. بعضی بطریق رسالت، و بعضی برای پیمایش دریا آمدند. اولاً از قانون فرهنگ دانش، نسخه اخلاص و اختصاص منتخب نموده، بعالیجاه میر نور محمد خان، که صاحب دستار و ولی عهد مرحوم میر مراد علی خان بود، طریقه سلوک و اتحاد و رویه محبت و وداد در پیش گرفته، و او را بالکل فریفته شیرین زبانی نموده.

اولاً باین مضمون عهدنامه نوشتند: که ملکهای محروسه امیران سند از ابتدا کراچی لغایت قلعه سبزل و دیگر قلعه جات ریگستان بدستور همه در تصرف امیران سند خواهد ماند. سرکار انگلیسه بهادر در آن هیچیک مداخلت (۱) نخواهد کرد، مگر جهانوی سرکار واقع کوتله بر لب دریا انداخته خواهد شد، و مبلغ سه لک روپیه عوض خرج جهانوی، سال بسال از امیران سند باز یافت در سرکار

(۱) ج: دخل

انگلیسه بهادر خواهد شد. و اگر کدام غنیمت اطراف از خراسان و غیره بر ملک سند آمده، اهالیان دولت انگلیسه بهادر در دفاع آنها خواهد پرداخت.

هرگاه باین قسم عهدنامه، از سرکار انگریز بهادر بامیران عنایت گردیده، نهایت خوشوقت شدند. و آن را تعویذ حرز جان خود ساخته، فرحان و شادان شده بر شعور کاردانی خود تحسین می نمودند، که از یاری بخت بلند و طالع ارجمند، این چنین عهدنامه از سرکار انگریز بهادر، بدست مراد مایان افتاد. و ازان غافل که فلک نیرنگ در پس پرده چه لعبت بازی است.

بعد از چند روز، باز صاحبان انگریز دوازده قلم دیگر پیش نمودند. چون قلم مذکور امیران مجوز نمودند، باز بیست و چهار قلم جاری کردند. تا رفته رفته یک جلد کتاب از اقلام مطالب مرجوعه سرکار انگریز بهادر درست گردیده، اگر مفصل بیان نموده شود، دفتری خواهد شد (۱). امیران سنده طوعاً و کرهاً باقبال اقلام مذکور پرداختند.

هرگاه صاحبان انگریز بهادر شاهد مطالبات مرجوعه را هم آغوش مدعای خود نمودند، و عهد انجام و اساس دوستی را بامیران سنده مستحکم و مربوط نمودند، بعده در صورت دوستی بجهت عزم سفر خراسان، راه تردد از دریا از امیران خواستند. امیران ممدوح بمقتضای "خود کرده را علاج نیست" لاچار چشم (۱) معاهداتی که میران سنده با انگلیس نمودند، به تفصیل در تعلق (۵۶) موجود است.

از اخلاص دیرینه والیان خراسان پوشیده، بلکه بار عداوت آنها بر دوش خودها برداشته، راه عبور از دریا و خشکی از ملکهای خود بصاحبان انگریز بهادر دادند.

چون این خبر عزیمت صاحبان انگریز، که امیران سنده راه دادند، بسمع والیان خراسان رسیده، از امیران سنده نهایت ناخوش شدند. بلکه امیر دوست محمد خان مراسله موسوم به "امیران سنده باین مضمون نوشته فرستاد که: "آن عالیجاهان همیشه از اخلاص کیشان و خیر اندیشان دولت سلطنت خراسان متصور، و همیشه مال گذار بودند. مدتی است که از سیر بی انتظامی مجموعه سلطنت، مالیه گذاری بجای خود مانده. علاوه ملکهای پادشاهی بمقتضای - الْمَلِكُ لِمَنْ غَلَبَ - (۱) در تصرف خود آورده اند، و از بی اتفاقی، اتفاق عزیمت آنطرف نمی افتد. ازینجهت آن عالیجاهان پای خود را در دایره متمردی (۲) گذاشته، سر اخلاص را پیچیده اند، و صاحبان انگریز را از ملک خود راه داده اند. اگر آن عالیجاهان در این امر بالکل متعذر میباشند، پس اعانت خزانه بکنند، بعده من دانم و انگریزان! و الا این معنی از قوه بفعل نیاید (۳)، پس یقین دانند که: دین نصرانیان اختیار خواهند نمود از آنجا که: [بیت]

(۱) ضرب المثل است بمعنی "شاهی ازان غالب است"

(۲) الف: براه متمردی

(۳) الف: نمی آید

خلاف پیمبر کسی ره گزید

که هرگز بمنزل نخواهد رسید

این شرط مسلمانی و اخلاص قدیم نیست . هر چه (۱) میکند
بخود میکند، مایان گرگ باران دیده میباشیم . [بیت]

هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد

[مرد را باید که از مردانگی خود نگذرد]

از آمدن انگریزان هیچ پروا نداریم . [بیت]

آن دولتی که می طلبیدیم از خدای

پرسید (۲) راهِ خانه ام و بر در آمده

این سعادت جهاد را از خدای عز و جل میخواستیم ، الحمدلله
که این صید بیای خود، بخانه صیاد می آید . خواهند دید و
خواهند شنید، که چگونه نخچیر سر پنجه شکار شاهین جلادت
غازیان خراسان میشوند؟ وای بر حال آن عالیجاهان است!
— مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ — (۳) دلیلی
است ظاهر . پس (۴) نتیجه این امر خواهند دید .

(۱) الف: هر که .

(۲) الف: پرسید خانه و خود بر در آمده [؟]

(۳) این حدیث ضعیف است که ابن عساکر از ابن مسعود روایت
کرده [— جامع الصغیر ۱۶۵-۲] معنی آن = کسیکه ستمگری را
کمک نماید، خدا بر وی گماردش .

(۴) الف: پیش پس .

از آنجا که باوجود این همه نوشته امیر بی نظیر سردار،
دوست محمد خان ، امیران سنده هیچ پی به نکته حقیقت
نبرده ، نوشته امیر بی نظیر را در سماعت نیاوردند . علاوه
رباعیات استهزا آمیز نسبت سردار موصوف میخواندند . و با صاحبان
انگریز در مقام اخلاص ثابت قدم شدند . چنانچه روز بروز سامان
صاحبان انگریز از بندر (۱) فیروز پور ، از راه دریا بسواری جهاز
دودی و کشتی متواتر می آمد ، و در قلعه بهکر جمع میگردید .
و در مقام چهڑی (۲) چهاونی را بنا کردند . بعده در شکارپور
چهاونی را قرار دادند ، و دریافت ملک سنده بخوبی می نمودند
و از زبان سندهی و بلوچی و افغانی کتاب هائی درست ساختند .
و از غفلت امیران سنده خوب واقف شدند ، که شب و روز
به مطالعه ورق الخیال ، و جویای چشمه آب حیوان ، و از
ملک داری بیخبر !

[بیت]

هر که در دام زن نیفتاد است

عقل شاگرد او چو استاد است (۳)

(۱) کذا در ک . الف: از بندر بمبئی و فیروز پور و از راه دریا
بسواری . ج: از بندر کراچی و ممبئی و فیروز پور . ب: از راه
دریای ستلج از بندر فیروز پور بسواری .
(۲) کذا در ک ، ج . در الف ، ب: چهڑی .
(۳) بعد ازین در نسخه ک: بیت دیگری بود ، که خوانده نتوانسته
و بجای آن نقاط گذاشته اند . در پ ، ج نیست . فقط در الف
چنین نوشته شده که معنی ندارد :

وانکه بر اوس پنجره کرد درس

عقل او تیره شد چو در که اوس [؟]

صاحبان انگریز، هرگاه بیخبری و بیهوشی امیران سنده دیدند خاطر جمع شدند. " ... ملخ چه خفته و چه بیدار" تصور نموده، چند روز بسبب عهد و پیمان، پای در دامن سکوت کشیدند. هرگاه از قضای آفرنده مهر و ماه، نور آفتاب حیات میر نورمحمد خان والی حیدرآباد، در مغرب سمات فرو رفته، بعده هوس صاحبان انگریز به گرفتن ملک سند زیاد شده.

قطع نظر از امیران دیگر، فقط چشم احتیاط (۱) و لحاظ، از میر صاحب میر علی مراد خان صاحب میزدند (۲). او را هم سبز باغها نشان داده، در دام محبت خود آوردند. هر چند میر صاحب مدوح، بامیران برادران خود بسیار نصایح و مواعظ عاقلانه در خصوص پیوند رشته اتحاد و انقیاد با صاحبان انگریز نموده، لیکن به مقتضای - اذ آ جا القضا عممی البصر - (۳) در دل امیران موثر نیفتاد، بلکه نصایح میر صاحب مدوح را قبیاح و عداوت میدانستند، و بر توسن سرکش نفاق سوار گردیده، تیز رو میدان عناد بودند. از آنجا که کاشفان صدق و صفا را تا شکر (م) دوستی و محبت تمام نشود، هرگز لب بخنظل خصومت و عداوت نیالاید، و تا تواند که از نشأ کیفیت می فرح افزای دوستی و اتحاد تردماغ گردد، خود را بدرد سر خمار نفاق و عناد گرفتار نسازد. هرکه را زاد این مدعای توشه راه

(۱) الف: چشم حیا و لحاظ.

(۲) الف: میگردند.

(۳) چون قضا آید چشم کور شود.

(م) ک: لشکر [؟]

سفر محبت طلبی باشد، البته حسب المرام طی مراحل اقلیم سعادت نموده، صحیح و سالم بمنزل مراد جاودانی برسد:

[بیت]

تواند طی کند مردانه راه ملک و دولت را
کسی کز راه و رسم دوستداری (۱) با خبر باشد
و ذلت‌های عالم، در سر راه نفاق و عناد مهیا و آماده است.

(۱) الف: دوستی [؟]

در بیان آمدن صاحبان انگریز از ولایت خراسان بی حصول مدعا

و گرفتن ملک سنده و نفاق انداختن مابین امیران سنده،

و فرار شدن میر رستم خان از خیرپور، و دستار دادن

به میر علی مراد خان و غیره وقوعات

دبیر پر تدبیر قلم بلاغت رقم، در انشای این مدعا چنین نکته سنج بیان میشود که: هرگاه صاحبان انگریز بهادر، در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری از خراسان، هزیمت یافته، وارد ملک سنده گردیدند. اولاً از روی حکمت عملی آنچه که چهاونیها در ملک سنده واقع سکهر و شکارپور و غیره مکانات بنا کرده بودند، همه را موقوف نموده، و تعمیرات بنگلهها را منهدم ساختند، تا آنکه بر هر خاص و عام معلوم گردد، که صاحبان انگریز ملک سنده را گذاشته میروند. و حالا که این بنای طلسم بازی بود.

در صورت این طلسم بازی سه مکان از امیران سنده درخواست نمودند: یکی کراچی بندر، دویمآ قلعه بهکر، سیومآ مکان کیتته (۱). لیکن مردم بلوچان که دشمن عقل خود میباشند، (۱) ک: بینه[؟] الف وج: کیتته که کینه هم خوانده می شود، (باقی بر حاشیه صفحه ۶۲۱)

شجاعت و بهادری افغانان خراسان شنیده مغرور شدند. و اراکین ناعاقبت بین و مشیران بی خرد گزین، بامیران سنده صلاح دادند: که انگریزان از ولایت خراسان کفش کاری خورده و هزیمت یافته، ذلیل و خوار در ملک سنده رسیده اند. سابق بیک بندر قلعه کراچی راضی بودند، و حال که پراگنده و پریشان روزگار میباشند، هوس زیاد طلبی ملک میکنند.

در این صورت، امیران به لیت و لعل پرداخته، چون افغانان جلادت نشان، پای مردانگی در دایره گذاشته، رویه غازیان خراسان در پیش گرفته. چنانچه بلوچان کوهستان، بجهت شبخون و غارت لشکر انگریز بهادر بر پای گردیده و پی به نکته حقیقت نبردند، که خلقت افغانستان از کوهستان، و پیدایش بلوچان سنده از خاک و ریگستان! خاک را بسنگ چه نسبت! فی الجمله در این اثنا رویکار روزگارد گرگون شد، صاحبان انگریز از روی مصلحت، فوج لشکر خود را جای بجای قایم داشتند. و از اراده امیران سنده خوب واقف شدند، بلکه در فکر تجویز همین گردیدند که "کلوخ انداز را پاداش سنگ است".

(بقیه حاشیه ۶۲۰)

ممکن است مقصد کیتی باشد که بر کنار دریای سنده در آخر حصه جنوبی جیرک واقع و با دریای شور پیوسته است. عرض شمالی ۲۴ درجه ۱۳ دقیقه و طول شرقی ۶۷ درجه ۲۵ دقیقه که در حدود ۱۸۴۵ یگانه شهر تجارتي در دلتای سنده بود [گزیتر سنده ۱۹۴۱]

آخر بتاریخ بیست و چهارم ماه نومبر سنه ۱۸۴۲ عیسوی (۱) از جناب گورنر صاحب [بهادر بمبئی] حکم صادر گردید، که از تمامی امیران سند دستخط به اقرار نامه^۱ جدید درست کنانیده بزودی بفرستند. و هم جنرال سر چارلس نیپیر صاحب بهادر (۲) که مختارکار از سرکار کمپنی بهادر و سردار تمام لشکر و گورنر سند بود، با میران سند در باب اقرار نامه^۲ جدید بسیار گفتگوی نمود. لیکن امیران پهلو تهی کرده حجت‌های بیفایده در پیش گرفتنی کردند و گفتند که: از راه دوستی از ملک خود بایشان راه، طرف خراسان دادیم. الحال هم از راهی که آمده اند، همان راه را گرفته بروند. جنرال صاحب ممدوح کر^۳ة بعد آخری (۳) باز هم با میران مذکور بسیار فهمایش نمودند، که این اقرار نامه^۳ جدید را قبول کنند و إلا^۴ برای ایشان بسیار خرابی خواهد شد. و میجر آترم صاحب بهادر را که خیر خواه قدیم از امیران سند بود، او را بجهت فهمایش امیران حیدرآباد نیز مامور نمود. و هم تدبیر تزویر انگیزه، عالیجاه میر صوبدار خان را بوساطت و کلا بوعده^۵ دستار بندی سرداری ریاست سنده خوشوقت نموده، هیمة^۶ کلفت، در گلخن. فاق امیران حیدرآباد انداخته، تابه^۷ مخالفت را مابین امیران

(۱) ک: ۱۸۳۸ [؟]. الف: ۱۸۴۲. ج: ۱۸۴۶ که سنه الف صحیح بنظر می آید.

(۲) ک: چارلس پتر [؟] که صحیح آن مطابق الف، ج: نیپیر است [رک: تعلیق ۵۵]

(۳) الف: ممدوح بعد آخر بار هم.

حیدرآباد گرم ساخته، خود صاحب ممدوح رونق افزای مقام مکه گردیده، و بامیر صاحب میر علی مراد خان ملاقات نموده، از اهتزاز نسایم مهربانی، انواع انواع گل‌های الفت، در چمنستان خاطر میر موصوف متبسم ساخته، از خود یک رنگ ساخت. و انجام دستار بندی سرداری، بامیر ممدوح نموده گل‌های شور و شر را در نشونما آورده، که میر صاحب ممدوح بجمعیت لشکر و سه عرابه توپ بر سر خیریور واقع نونار رسیده، شلک اتواب نمود.

امیران خیر پور هر یک میر رستم خان و میر نصیر خان و میر محمد حسن خان و میر محمد علی خان و غیره امیران غافل بودند، چون بر صورت حال واقف شدند، بعده عالیجاه رستم خان بسواری خاصه واقع نونار رفته، ملاقات میر صاحب میر علی مراد خان نموده رفع فتنه و فساد نمود. در این صورت حقایق و معارف آگاه پیر میان علی گوهر (۱) در میان گردیده، سخنان دستار بندی [در] پیش نمودند.

از آنجا که میر صاحب میر علی مراد خان آرزو مند این دستار ریاست، و میر محمد حسن خان خلف میر رستم خان علحده این حلوائی دستار بندی، در مطبخ خیال خام خود می پخت، و میر علی مراد خان بجای خود [ستار این] دستار میخواست. تا چند مدت مباحثه^۱ این صیغه^۲ مجهول مطلق مابین خود امیران مذکور می نمودند، لیکن صفت^۳ مشبّه باحدی (۲)

(۱) رک: تعلیق ۵۷.

(۲) الف: لیکن تشبه به کسی حاصل نمی شد [؟]. ج: لیکن صفت تیشه حاصل نمی شد [؟].

حاصل نمی شد، و هر یک درین آرزو چون حرف علت وای وای می نمودند.

آخر روزی میر صاحب میر علی مراد خان از کوت دیچی (۱) سوار شده، در مکانِ خانپور که متصل خیرپور است رسیده، از آنجا [معتبری] خود بخدمت میر صاحب میر رستم خان فرستاده او را پیش خود طلبانیده، مابین خود، شمع افروز بزم خلوت شدند.

میر صاحب میر علی مراد خان [نظر] بر صید مدعای خود گرفته، فی الفور فلیته (۲) تدبیر را از چکمک (۳) آرزو روشن ساخته، بر ماشه تفنگ مراد گذاشته، چنین بر نشانه نخچیر مدعا زده که: صاحب میر رستم خان، چون صید مجروح در اضطراب و بیقراری آمده، طرف خیرپور جانب فرزندان و برادر زادگان که در خیرپور بودند نوشته فرستاده، که رویکار صاحبان انگریز نحو دیگر بنظر می آید، که اراده گرفتاری مایان دارند. در این صورت توقف یکدم جایز نداشته، معه خان کوچها از خیرپور کوچ نموده، روانه قلعه جات ریگستان شوند. و ما هم

(۱) احمدآباد مقر حکومت میر علی مراد خان تالپور واقع عرض شمالی ۲۷ درجه ۲۴ دقیقه و طول شرقی ۶۸ درجه ۵۸ دقیقه. بفاصله ۱۲ میلی جنوب خیرپور کاین است [گزیتر ۱۵۳] و درینجا ست که اکنون آثار مدنیت قبل التاریخ مهمتر از موهنجو دیرو پیدا شده است.

(۲) منقوب فتیله.

(۳) کذا، مصحف چقمق.

باتفاق میر علی مراد خان طرف قلعه احمدآباد میرویم. بینیم که در آنجا چه نحو صورت از مرآت عاقبت کار رخنمای میشود.

فرزندان و برادر زادگان میر ممدوح، بمجرد استدراک این معنی، دست و پای حوصله را گم کرده، در صدد انتقال شدند. که بتاریخ بیست و پنجم ماه ذیعقده سنه یکهزار و دو صد پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری، وقت نصف شب از خیرپور برآمدند. میر محمد حسن خان و میر نصیر خان باتفاق یکدیگر معه خان کوچ [روانه] طرف مقام بهورٹی شدند، و خان کوچ های میر صاحب میر رستم خان جانب قلعه جات ریگستان متوجه گردیدند. و دیگر صاحبزادها روی سوی [خود] بطرفی رخ نهاد شدند.

در وقت انتقال امیران از خیرپور، در خیرپور اینچنین حادثه قیامت انگیز برپای شده، گویا غوغای رستاخیز ناگهانی واقع شده. ساکنین خیرپور ملازم خواه غیر ملازم، حیران و پریشان این واقعه گردیده، اکثری روی در فرار نهادند. و بیرون خیرپور حریفان دست غارت بمال مردم مفرور دراز نمودند. چندین ها را از مال و ائقال سبکبار ساختند.

چون شب ارتحال امیران از خیرپور در اصل تیره و از ابر و بارش باران تیره تر مانند شب دیجور گردیده، شدت باران و سرما یکطرف، و تیرگی شبهای آوارگی دگر طرف. پرده نشینان سرادقات عصمت و عفت که در مدت عمر این چنین حادثه گاهی ندیده بودند، در عرض راه بسیار هلاک و ذلیل شدند.

و از بس اندوه و غم و ذلت مسافرت رنگهای ارغوانی هر یک زعفرانی گردیده، افتان و خیزان، خودها را در قلعه جات ریگستان رسانیدند. و خود میر صاحب میر رستم خان در قلعه احمدآباد متوقف بود. تا آنکه دستار ریاست و سرداری از [سر] خود برداشته، بموجب عهد انجام نامه که مابین از اصل قرار داده بودند، بسر مبارک میر صاحب میر علی مراد خان گذاشته، و ملکها که تعلق بدستار و سرداری داشت تفویض میر صاحب مدوح نموده و عهد نامه موثق نوشته داد.

بعده از کوت احمدآباد، روانه قلعه جات ریگستان شده. و فتح محمد خان غوری که وزیر بی نظیر و مشیر بی تدبیر میر صاحب میر رستم علی خان بود نیز گرفتار آمد. از آنجا که بیان خصایل و شمایل وزیر مذکور از تحریر و تقریر خارج است. [بیت]

بر زبان تسبیح در دل گاو خر
این چنین تسبیح کی دارد اثر

باوجود محاسن سفید، تمام شب بفسق و فجور میگذرانند (۱).
اگرچه خرابی میر رستم خان، از تقدیرات ازلی توان گفت، لیکن از شومی (۲) صحبت و مصلحت وزیر مذکور متصور! از آنجا که از صحبت و مجالست گمراهان سیاه دل، و غافلان بی حاصل

(۱) درینجا چند بیت قبیح و شکسته در معایب وزیر آمده، که از نسخه ک حذف کرده اند، و در ب هم نیست. چون ابیات و جملات مذکور خارج از عفت و ادب بود، آورده نشد، نحس محض است.

(۲) ک: لیکن شوخی صحبت.

که خار صحرائی شقاوت و چغند ویرانه ضلالت اند، دوری و اجتناب جستن بر همه کس لازم و واجب! زیرا که صحبت سفله و اختلاط (۱) ناجنس، سیلابی است که قصر نیکنامی ارباب ننگ و نام را از پای در آورده، و صاعقه ایست (۲) که در یک نفس زورقهای عافیت و حیات خاص و عام را بدست طوفان چهار موجه بحر حوادث و انقلاب سپارد. و هر جاهل پست فطرتی که بنا بر قلت شعور، نقد وقار را از کف اختیار، بسودای بی منفعت موافقت آن گروه قبایح کردار داد، هرگز درمی از زرر کامل عیار فیروز بختی و اعتبار در جیب تصرف خود ندید. [بیت]

ز هم صحبتان دغَل اختلاط
ضرور است بر خاص و عام احتیاط

ندانند حق نمک خوارگی
ز انصاف دوراند یک بارگی

ز تلبیس گرم است بازار شان
بود یار بازی دره کار شان

باده مصاحبت آن بی باکان نا پاک از بیهوش داروی خدعه و حيله مغشوش، و دیگ یاری و معاونت آن دغل پیشگان بی ادراک از آتش عناد و خسران در جوش است، و از بوی گل آشنائی آن نا آشنایان طور وفاداری، بهیچ شامه رایحه انتفاعی نرسیده. و از زبان اختلاط آن مخالف نوایان مقام ناراستی،

(۱) الف: و خلط ناجنس.

(۲) ک: و صاعقه زشت.

زمزمه* وفا، گوشِ هیچ بزرگ و کوچک نشنیده (۱) .

- ۸۶ -

در بیان رفتن جنرال سر چارلس نیپیر صاحب بهادر در کوٹ دیچی

و فرستادن میجر آترم صاحب بهادر میر صاحب میر علی مراد خان

در تعاقب میر رستم خان وغیره [میران] و منهدم نمودن

امام گهر و رفتن میر رستم خان در شهادت پور (۱)

وغیره وقوعات

رستم داستان قلم، که پهلوان میدان سخن طرازیست، در معارک این مدعا چنین جلو ریز بیان میشود که: در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری بعد فرار شدن میر رستم خان از خیرپور، جناب سر چارلس نیپیر (۲) صاحب بهادر، معه جمعیت سواران و پلتن و توپخانه از سکهر سوار شده داخل قلعه دیچی گردیده. از آنجا میجر آترم صاحب باتفاق میر صاحب میر علی مراد خان را در تعاقب میر صاحب میر رستم خان وغیره امیران، مامور قلعه جات ریگستان نمودند. چنانچه میجر آترم

(۱) در شمال شرقی حالا بفاصله ۱۵ میل و در چهل میلی شمال

شرقی حیدرآباد واقع است. عرض شمالی ۲۵ درجه ۴۹ دقیقه

و طول شرقی ۶۸ درجه ۴۴ دقیقه، که از مربوطات هالاست

[گزیتر منده ۵۶۹].

(۲) ک: پنر [؟].

(۱) در نسخه ب بعد از ذکر معایب وزیر فتح محمد خان غوری این جمله آمده، که در نسخ دیگر نیست: فی الجمله خرابی امیران خیرپور از شومی چنین وزیر پرتدبیر بعمل آمده، و دیگر از حیلہ سازی و فریب بازی شیخ علی حسن هندوستانی که وزیر مدارالمهام میر علی مراد خان است، این همه تفرقه در ملک سنده افتاده، که فنون حیلہ وری او چه بیان شود.

صاحب، در قلعه ریگستان با میر رستم خان ملاقی شده بدل جوئی میر موصوف پرداخته، خاطر جمعی تمام داده انجام نمود که: بعد مراجعت امام گهر ایشان را بهمراه خود گرفته بر مسند خیرپور بدستور اصلی جلوس خواهم داد. و تا زمان مراجعت من در اینجا در قلعه توقف داشته باشند.

صاحب مدوح بعد ملاقات میر موصوف و انجام مذکور، عازم جانب امام گهر (۱) که در اینجا عالیجاه میر محمد خان که مشهور به کهو کریست که بیک قطعه مرغ خروس دیگ مطبخ خانه اش در جوش است متوقف بود. هر گاه که عالیجاه مذکور، خبر آمدن صاحب مدوح شنیده، چون مرغ نیم بسمل در طپیدن آمده، قلعه امام گهر را گذاشته، مانند مرغ پریده، طرف حدود جیسلمیر (۲) رفته. میجر آترم صاحب بهادر در قلعه امام گهر رسید، آنچه که اسباب و سامان در قلعه مذکور، افتاده بود، همه را در تصرف آورده، دیوار قلعه را با ضرب اتواب و آتش باروت بخاک برابر ساخته. ازان بعد مراجعت فرمای گردیده پیش میر رستم خان آمده.

لیکن میر موصوف پیش از ورود صاحب مدوح، جانب شهدادپور تشریف برده بودند. صاحب موصوف بسیار افسوس خورده، که میر رستم خان عبث خود را خراب کرده. هر گاه میر مدوح

(۱) این جای اکنون بنام تندو سیر امام تالپور در جنوب شرقی خیرپور بفاصله تخمینی ۲۰ میل واقع است.

(۲) ک: جلمیز [؟]. الف: جیسر. ب: ج: جیسلمیر. صحیح است.

داخل شهدادپور گردیده در آنجا ده دوازده هزار لشکر بلوچان پیش میر موصوف جمع آمدند. هر یک از بلوچان لاف و گزافهائی میزدند. میر صاحب میر رستم خان از روی مصلحت میر محمد حسن خان، خلف خود را بمقتضای: [بیت]

گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود

ما را نه جوال و نه رسن خواهد بود

بسر کردگی لشکر بلوچان در شهدادپور گذاشته، خود میر صاحب میر رستم خان و میر محمد نصیر خان روانه حیدرآباد پیش امیران حیدرآباد شدند.

در این اثنا وکلای امیران حیدرآباد جدا گانه، چنانچه سید محمد تقی شاه از میر حسین علی، و آخوند بچل عطار باشی از میر صوبدار خان علحده، و از میر محمد خان علحده بحضور جنرال چارلس نیپیر صاحب بهادر رسیده، هر یک از وکلای مذکور بمدعای موکلان خود نغمات مخالف نوا، از قانون تدبیرات خود بناوختند. و هیچ یک از وکلای مذکور در مقام موافقت، چنگ مدعای سازگاری نخواستند. و مانند زیر و بم در نوای مایوسی بودند.

صاحب مدوح از هیچ یک وکلا نغمه مطالب را بگوش سماعت نمی آورد، و طبله مدعای مافی الضمیر خود را مینواخت. و وکلای مذکور حیران و پریشان، در پیش منشیان (۱) و

(۱) ج: در پیش نشینان شاهوکاران.

شاهوکاران رفته چاره^۱ مطلب خود می طلبیدند، لیکن از کسی بجز یاس (۱) سخنی دیگر نمی شنیدند. و کلای مذکور هرچه که از معرفت، در خزانة دانش خود داشتند، همه را صرف نمودند، لیکن متاع نفیس مدعا بدست نیاوردند. همچنین بی حصول مدعا باد پیمانۀ روانه^۲ حیدرآباد شدند. و صاحب ممدوح از بس خدمات و جانفشانی ها و صداقتِ اخلاص میر صاحب میر علی مراد خان [بهادر] نهایت ممنون و خوشوقت گردیده، دستار ریاست و سرداری بمیر صاحب ممدوح عطا نمود. و میر صاحب را بجهت بندوبست بعض سرکشان و فتنه انگیزان مامور ساختند. خود بدولت معه^۳ افواج قلیلی تشریف فرما جانب حیدرآباد شدند. لیکن از حکمتِ الهی رعب در دل بلوچان که خود را رستم دستان می گفتند افتاده بود، که هر گاه نام لشکر انگریز می شنیدند، هوش و حواس باخته مانند بید بر خود می لرزیدند، و روی در وادی فرار می نهادند. از آنجا که برهمگان معلوم است که مردم بلوچان در جلادت و مردانگی شهره آفاق و از فرار عار میدانند، باوجودیکه فوج انگریز بهادر قدر قلیل بوده، اگر مردم بدمعاشان مطلق العنان می بودند، هم برای فوج مذکور کافی بودند. لیکن میر صاحب میر علی مراد خان که از جان و دل بر سرکار انگلیسه بهادر کمر همت بسته، بصدق

(۱) الف: یاس و زر پاش سخن دیگر. ج: بجز یاس و از پاس

سخن دیگر.

اخلاص در بجا آوری خدمات از هر قسم و رسم مددگار بوده، مردم بلوچان بمشاهده^۴ این حالت، شمشیر از کمر و سپر از دوش و تفنگ از دست گذاشته، بمثل "آب نادیده موزه کشیده" میرفتند.

صد سوار و پیاده نموده، لشکر بازاری که فقط بر یکنیم پاو آرد خشکه و دودانه جواری جمع آمده بودند، بهمراه خود گرفته، وارد شکارپور شده بمحاصره^۱ شیخ مذکور پرداخت. و اخراجات لشکر مذکور را از مردم غربای رعایای متعلقه ملک میر موصوف بضرر شلاق می گرفتند.

خصوصاً شرارت شعار ابلیس کردار سوس مار گهه جونجه (۱) که بسیار ظالم و بد نفس است، بجهت تحصیل مالیه، چنین دست ظلم و تعدی دراز نمود، که اکثر مردم غربا فراری شده، آه کنان از خانه های خود بیرون می رفتند.

از آنجا که خانه^۲ ظلم همیشه خرابست هر چند عالیجاه خدایار خان با شیخ مذکور مقابله تفنگ زنی بر قلعه^۳ مذکور نموده، لیکن قادر نشده بدیوار قلعه میزد. تا آنکه چند روز بیرون قلعه افتاده بود. و در شهر شکارپور سید ابراهیم شاه و دیوان جیتمل (۲) از امیران حیدرآباد مامور عهده حکومت شکارپور بودند. و بر هشت ابواب شکارپور، آدمان چوکی خود مقرر نموده بودند. احدی از لشکر خدایار خان و شیخ غلام حیدر اندرون شهر شکارپور نمی گذاشتند. و حصه مالیات شکارپور به شیخ مذکور رسانیده میدادند. بلکه دیوان مذکور در خفا مددگار شیخ مذکور بود.

بعد از سه چهار روز عالیجاه حافظ حکومت خان، از میر صاحب

در بیان آمدن عالیجاه خدا یار خان درانی بامیزئی

بر شکارپور

و مقابله نمودن با شیخ غلام حیدر خان (۱)

مطرب خوش نوا اعنی قلم مشکین رقم، چنین نغمه سنج بیان می شود که: هرگاه میر صاحب میر رستم علی خان و میر نصیر خان وغیره امیران از خیرپور متفرق شدند پس کار کنان امیران موصوف که بر سه حصه شکارپور مامور بودند، شکارپور را گذاشته، راه فرار پیش گرفتند.

در این اثنا شیخ غلام حیدر بوساطت شیخ علی حسن مختارکار سرکار میر صاحب میر علی مراد خان بر سه حصه شکارپور مقرر گردیده، داخل شکارپور، و در قلعه^۴ چهاونی سرکار انگریز بهادر فروکش شده. در این صورت عالیجاه خدایار خان (۲) بموجب حکم میر نصیر خان خیرپور، برای تصرف حصه^۵ شکارپور وغیره ملکهای متعلقه^۶ میر مذکور مامور گردیده داخل ده ماری (۳) شد در آنجا جمع آوری سه چهار

(۱) این فصل در ج نیست.

(۲) ب: خدایار خان دورانی بامیزئی

(۳) ک: دامه ماری. ب: مکان ماری. الف: ده ماری

(۱) الف: کهه جونجه [؟]. ب: اهرکهه نام جونجه [؟].

(۲) ک: جهتال [؟]. ب: دیوان شهامت نشان جیتمل

میر علی مراد خان معه سه چهار صد سوار و پیاده و یک ضرب توپ روانه گردیده. چون عالیجاه مذکور وارد ده کھوسه (۱) که متصل شکارپور است شده، عالیجاه خدایار خان محاصره قلعہ موقوف (۲) ساخته، معه لشکر شطرنج، در مقابل حافظ حکومت خان آمده، در ناله سند فروکش شد. و پناه بناله مذکور گرفته، مستعد مقابلہ گردید.

هرگاه از حافظ مذکور دو سه مرتبه شلک توپ نمودند، لشکر شطرنج تاب صدای توپ نیاورد، چون مرغان پریده رفتند. عالیجاه خدایار خان هرگاه دید، که حریفان راه پرواز گرفتند، خود لب خشک دهان واز حیران مانده، خود هم در پرواز فرار آمد. عالیجاه حافظ حکومت خان بعد هزیمت عالیجاه خدایار خان، داخل شکارپور گردیده، چند روز توقف گرفته روانه طرف (۳) بلد که شد. و شیخ غلام حیدر خان بخاطر جمع، در حصه امیران خیرپور مداخلت نمود.

درین ضمن خبر رسید که عالیجاه میر محمد نصیر خان براهوی (۴) والی قلات، لشکر خود را بر قلعہ روجهان فرستاده میخواست که قلعہ مذکور در [حیطه] تصرف آورد. دیوان چیٹل (۵)

(۱) ب : کوثر

(۲) ک : موصوف [؟]

(۳) ب : ملک بلد که

(۴) ک : محمد نصیر خان بر حوالی والی قلات [؟]. الف ، ب :

مانند متن .

(۵) ک : چنتل [؟]

مطابق حکم موکلان خود، جمع آوری لشکر بلوچان و افغانان و هندوستانی معه یک ضرب توپ بسرکردگی پسر خود [نوتن داس] مامور قلعہ روجهان نمود.

هرگاه پسرش منزل انداز ده جونجه (۱) گردید، در این اثنا پروانجات میر صاحب میر نصیر خان والی حیدرآباد، موسومہ دیوان مذکور باین مضمون ورود آورده که : اگرچه مابین صاحبان انگریز بهادر، طریقه دوستی و اتحاد واقع است، و اصلاً خیال برخلاف آن نداریم لیکن عالیجاه میر رستم خان، از سبب نفاق خانگی، از مخافه (۲) صاحبان انگریز معه خانه کوچها از خانمان خود آواره، روی التجا بمن آورده، درین باب وکلای خود را طرف صاحبان انگریز فرستاده شد که گفتگو نموده، رفع فتنه و فساد نموده خواهد شد. لیکن خیال صاحبان انگریز بوضع دیگر به نظر می آید. پس علاج واقعه پیش از وقوع واقعه قول خردمندان است، شما در آنجا جمع آوری لشکر و پیاده مواجب دار نموده، آماده نشسته باشند، و منتظر صدور حکم ثانی باشند.

از آنجا که دیوان مذکور، مطابق حکم موکل، جمع آوری لشکر نموده، چشم انتظار بر حکم ثانی داشت، در این صورت از اتفاقات، مابین دیوان مذکور و شیخ غلام حیدر گرد فتنه و فساد برانگیخته. چنانچه هر ملازم که از شیخ

(۱) ک : دمه جونجه [؟] الف ، ب : ده جونجه که متصل

شکارپور است.

(۲) مخافه = ترس

مذکور، بدست دیوان موصوف می‌آمد، او را خوب کفش کاری نموده، ریسمان در پای او انداخته، چون دار بازان در بازار شکارپور آویزان می نمود. و هر وابسته دیوان که بدست شیخ مذکور می افتاد، او را هم همین لباس می پوشانید. رفته رفته آتش جنگ و جدال از طرفین اشتعال گرفته. لشکر طرفین قصرهای رعایای هندوان و مسلمانان گرفته تفنگ زنی نمودند. تا چند روز اینچنین بازار مناقشه و جنگ طرفین گرم بوده، و مردم غربای رعایای شهر از این فتنه و فساد عاجز آمدند. آخر مصلحین مقربین (۱)، در میان آمده، بمصالحت پرداختند. و بازوی (۲) ملازمان و وابستگان طرفین که نزد هر یک مقید بودند، رهائی دادند. مگر یک بازوی هندو که خاص وابسته دیوان مذکور بود شیخ غلام حیدر از قید رهائی نداد. ازین معنی باز دود خشم و غصه دیوان مذکور سر کشیده. به لشکر خود حکم داد: که هان! شیخ مذکور نگذارند! لشکر دیوان که همه جوانان شایسته سرباز بودند، در ساعت فلیته‌های (۳) تفنگ‌ها روشن ساخته، و شمشیرهای برهنه بدست گرفته، بر لشکر شیخ مذکور جلوه ریزی نمودند. اکثر قصرهای هندوان از آدمان شیخ مذکور خلاص کنانیده، برابر داخل کچه‌ری شدند. نه نفر از سپاهیان شیخ مذکور بقتل رسانیدند. و چند نفر را

(۱) الف: معتبرین.

(۲) بازو = درین کتاب مکرراً بمعنی یرغمل استعمال شده.

(۳) الف: قتیله‌ها.

مجروح ساختند. و ما بقی سپاه مذکور روی در فرار نهادند. و بازوی وابسته دیوان مذکور که در قید بود، او را از کنده کشیده آوردند. و آنچه اسپان و اسلحه و غیره سامان سپاهیان شیخ مذکور بودند همه را به یغما آوردند.

دیوان مذکور (۱) وقتیکه این فتح دست دادش، هر کس از سپاهش را بقدر مرتبه، بخلاص فخره سر افراز نمود. چون داد و دهش دیوان مذکور در اکتاف عالم منتشر گردید، بعد هر یک از سپاهیان اطرافی، بامید ملازمی دیوان مذکور رجوع آوردند. رفته رفته دو سه هزار فوج شایسته سوار و پیاده، نزد دیوان مذکور جمع آمدند (۲). از آنجا که بسبب جمعیت لشکر دیوان مذکور، البته در چهارونی سکه‌ر دغدغه و رعب بسیار افتاد. صاحبان انگریز بهادر تیقت و خبرداری کلی می نمودند، بلکه در عوض راه سکه‌ر و شکارپور، سپاهیان چوکی تعیین شدند. و دیوان مذکور در صورت جمعیت لشکر، هوش و گوش بر صدور حکم ثانی ماکلان خود داشت و میگفت که: در صورت حکم ثانی، اگر امر جنگ با صاحبان انگریز صادر شده، پس تجویز نموده، چهار پانصد نفر بلوچان و غیره جوانان آب باز شناور دریا معه اسلحه بر مشکها سوار نموده، از راه دریا شباشب بر چهارونی سکه‌ر فرستاده خواهد شد. و خود من از راه خشکی معیت جمعیت

(۱) الف: دیوان مذکور، بعد این فتح دست داد و دهش بر سپاه

خود کشاده هر کس را بقدر مرتبه بخلاص فخره ...

(۲) الف: شدند. ب: به جمعداران شصت روپیه بعضی پنجاه روپیه برخی چهل روپیه و سی روپیه میداد. بسواران بیست و پنج روپیه، بیست روپیه، پانزده روپیه و پیاده ده روپیه مقرر [اصل: مفروز] داشت.

لشکر و اتواب روانه سکه‌ها خواهد شد، که از چهار طرف،
چهارونی را محاصره نموده جنگ جنگ را در نوا خواهیم آورد،
هر چه بادا باد. و مردم مقربین (۱) و علمای عظام و قضات
اسلام را طلبانیده و خلعت‌های فاخره داده، هر کس را می‌گفت که:
پیش امام اسلام شوند. امروز روز جهاد است.

از آنجا که دیوان مذکور، هنوز در بحر این اندیشه‌ها
و خیالات مالیخولیا شناوری می‌نمود، که در این اثنا خبر نکبت
هزیمت و گرفتاری امیران حیدرآباد بگوش دیوان مذکور رسیده.
بمجرد دریافت این خبر وحشت اثرشادی مرگ شده، در دریای
غم و الم متغرق (۲) گردیده. لیکن در ظاهر آب و تاب حکم
خود را نگذاشته، زیاد از سابق بازار حکمرانی خود را گرم ساخته،
و در باطن تدارک فرار میگرفت فقط.

در بیان رفتن دیوان جیتمل از شکارپور و گرفتن
مبلغان از هندوان گودامی و غیره

و جنگ نمودن در گڑھی یاسین با سپاه شیخ غلام حیدر و نشستن

شیخ مذکور بر حکومت شکارپور، و تشریف فرمائی جناب میر

مراد علی خان از لاژکانه با حقایق آگاه پیر علی گوهر (۱) و

مناقب آن [حضرت] (۲)

بلبل قلم که نغمه خوان حدیقه سخن دانی است، بر شاخسار
این مدعا چنین مترنم میشود که: در سنه یکهزار دوصد و پنجاه
و هشت [۱۲۵۸] هجری، هرگاه خبر گرفتاری امیران حیدرآباد،
بدیوان مذکور رسیده، در باطن هوش و حواس خود باخته، در
ظاهر طبل بی پروائی و بلند پروازی نواخته، سرشته سیاست
ریاست از دست نداده، چنان تاب و دهشت خود بر مردم انداخته
بود، که احدی و فردی پیش او مجال دمزدن نداشت،
باوجودیکه از گرفتاری امیران ممدوح، کمر طاقتش شکسته بود،
بآهیم احدی عنان گیر تومن سرکش او نمیشد.

خان کوچ‌های خود را معه اسباب، سابق بطور اخفا

(۱) ک: میر علی گوهر.

(۲) این فصل هم در ج نیست.

(۲) الف: مستغرق.

(۱) الف: معتبرین.

کشیده بود. خود هم اراده داشت، که شهر شکارپور را دست و پای زده، هرچه از غنیمت شکارپور بدستم آمده غنیمت باید دانست. لیکن بعضی اشخاص که صاحبان او بودند، او را از غنیمت شکارپور منع مطلق نمودند، که این بدنامی غنیمت شکارپور که شهریست در تمام اکناف عالم مشهور و معروف، و حکام سابق از افاغنه هم چنین کاری نکرده اند، بر خود نبردارند که نتیجه و عاقبت خوب ندارد.

آخر دیوان مذکور ازین حرکت ناصواب باز آمده، چند نفر هندوان گوداسیها (۱) گرفته، مبلغان خرچ گودام خود از آنها کشیده و از خانه قیمت رای هندو، بی پردگی ساخته، بروز روشن به کرو فر تمام از شکارپور، روانه گهڑی یاسین (۲) گردیده، واحدی از حاکمان، متعرض حال او نگردیده. و بورود گهڑی مذکور چیزی مبلغان بضرَب شلاق از هندوان آنجا گرفته و مدت یکپاس درانجا توقف ورزیده، بعده روانه ده (۳) درود گران شده. چند روز در آنجا مکث (۴) گرفته و اخراجات لشکر از اجاره داران بکفش کاری میگرفت. و بازار لشکر کشی خود

(۱) ب: هندوان گودانی هر یک چمن هندو و ناراین هندو

و غیره شاهوان.

(۲) الف: گهڑی.

(۳) ک: دمه ورود گران [؟] الف، ب: مانند متن. درود گر در

فارسی بمعنی نجار است [— فرهنگ نظام].

(۴) ک: مکنت. الف: مکث. ب: توقف.

گرم داشت، و منتظر خبر ثانی حیدرآباد بود.

چون از حیدرآباد اخبارات مخالف رسید، بعده باد پیمای دشت آوارگی شده چون در صورت توقف [درود گران، مسمی سدوره (۱)] خدمتگار، از جانب میر صاحب میر علی مراد خان، نزد دیوان مذکور [آمده] از طرف میر موصوف، بسیار بدلاسانی او پرداخت، و از مائده ملازمی میر صاحب، او را شیرین کام ساخته. لیکن دیوان مذکور خدمتگار مذکور را خوش باش نموده و رخصت داد. و خود دیوان مذکور، از ده درود گران سوار شده، معه جمعیت سپاه، روانه محال مبارک پور شده. چون داخل گهڑی یاسین گردیده، از طرف شکارپور، لشکر شیخ غلام حیدر سوار و پیاده معه یک ضرب توپ، پیش روی دیوان مذکور گرفته، مرتکب مقابله گردید. و از صبح تا شام مابین طرفین جنگ عظیم واقع شده. بسیاری از طرفین، مقتول و مجروح شدند. [سپاه] دیوان یکبارگی حمله آور شده، سواران شیخ مذکور روی در فرار نهاده مگر چهل نفر [پیاده] با توپ در نبرد گاه بی باروت و گوله ها ماندند. سپاه دیوان مذکور بر پیادگان جلوریز شدند. آنها الامان الامان کرده زنهار خواستند. دیوان مذکور جان بخشی آنها نموده، مطلق العنان کرده.

چون این خبر فتح دیوان مشاره الیه در شکارپور رسید، شاهوان شکارپور، در هراس و وا همه آمدند، که مبادا دیوان مذکور باز در شکارپور آمده، طوفان ظلم و تعدی برپای نماید،

(۱) ب: سدوره نام وکیل میر علی مراد خان.

و پرده^۱ عزت و ابروی مردم عزت دار بر دارد. ازین سبب مردم هندوان عزت دار، اسپان خود را زین نموده، مستعد میدان گریز بودند، که هر گاه دیوان مذکور از یک دروازه^۲ شهر شکارپور اندون آمده، مایان از دروازه^۳ دیگر بدر خواهیم رفت. و همان شب اکثر مردم هندوان شکارپور ازین اندیشه، چشمان تشویش خود را بخواب آشنا نکردند، "واه گرو واه گرو" میگفتند.

لیکن دیوان مذکور بعد فتح گهري یاسین داخل کوت سلطان گردیده، هندوان آنجا را گوشمالی داده مبلغان وصول نموده، در عوض مبلغان نقدی، غلات جنسی را بهندوان نوشته داد. ازانجا سوار شده وارد محال مبارک پور گردیده، بتای دیرهای (۱) غلات جواری جاری نمود. و غلات حصه^۴ سرکار، در مصارف سپاه متعینه^۵ خود سی آورد. و سرکردگان اشکر را بفراخور مقدار، از خرمن بخشش کسی را ده خروار کسی را بیست خروار امداد می نمود. و اراده داشت که در قلعه^۶ مبارک پور محکمه^۷ خود نموده، چند روز اقامت گیرد (۲). و هوش و گوش طرف

(۱) ک: بنای دیر های [؟]. ب: بتای دیر جات غله جاری نمود.
الف: بتای دیره جات غله جواری جاری نمود. بتای کلمه سندیست بمعنی حصه^۸ سوم خرمن غله که حکومت میگرفت [گزیتیر سنده ۸۸۳] اما ڈیر در مندهی و پشتو بمعنی خرمن و توده است.

(۲) ب: درین ضمن کپتان فرید بخش بمعنه^۹ پیادگان و توپ از گهري امان خاسته وارد شکارپور گردید. باری اطمینان شاهوان و شیخ مذکور گردید.

اخبار عالیجاه میر صاحب میر شیر محمد خان داشت.

در این ضمن از قضای کردگار، خبر هزیمت میر موصوف، منتشر عالم گردیده. ظهور^{۱۰} این معنی علاوه باعث دل شکستگی و مایوسی دیوان مذکور شده. و [نیز] میر صاحب میر علی مراد خان که در آن ایام در خدمات سرکار انگلیسه بهادر از هر قسم و رسم خود را مقصر نداشت، بجهت انتظام امورات ملک داری تشریف فرمای لاژکانه شده، به بندوبست آن سر زمین پرداخته، بعده^{۱۱} متوجه شکارپور گردیده.

دیوان مذکور از تشریف فرمائی میر صاحب ممدوح، نهایت متفکر شده. بعضی اشخاص که همراز دیوان مذکور بودند از گردش روزگار ناهنجار و انقلاب زمانه غدار، سخنان نصیحت آمیز و مصلحت اندیش، بدیوان مذکور بیان نمودند، که گوساله بزور میخ می پَرَد^{۱۲} (۱) الحال هر دو نیست، خود را عبث هدف تیر ملامت نمودن، و بدست خود خود را در مهلکه انداختن، قرین مصلحت عقل دور بین نیست. به نحوی تجویز باید نمود که پرده عاقبت کار بعمل آید.

دیوان مذکور فهمید و دانست که: الحال کوشش و جلادت ما سود ندارد، گویا سر خود را بسنگ زدن است. آخر صلاح کار خود را برقرار دانسته، از محال مبارک پور، معه^{۱۳} دو صد نفر سواره روانه^{۱۴} ملک کچهی شده، و دیگر لشکر دیوان مذکور، روی بسوی خود رفتند. و مردم معتبر ساکنین

(۱) الف: می جهد، و کنیزک بکیر آغا می نازد، الحال ...

شهر شکارپور، که از روی مصلحت وقت باتفاق مذکور بودند، از ترس شیخ غلام حیدر در شکارپور نمی آمدند، که مبادا نقض عزت نماید. و شیخ مذکور بعد فرار دیوان مذکور بر مسند حکومت شکارپور جلوس نموده، چون سوس مار باد از دهن میدید، و دست غارت بخانمان و وابستگان دیوان مذکور دراز نمود. و محمد حسین خان (۱) داروغه را نیز گرفته محبوس ساخت. و سلسله در پایش انداخته، یکشنبه روز داروغه مذکور ذایقه حبس چشیده، ابواب توبه بر روی خود کشاده استغفار میخواند.

آخر بتوجه عنایت جناب فیض مآب سلطان العارفین پیر میان نظام الدین صاحب سرهندي دَامَ بِرَكَاةٌ، بشرط دادن قدری [شربت] دینار، از حبس رهایی یافته، بدستور سابق بعهده کوتوالی شکارپور مأمور گردیده. و میرزا کاله خان که ملازم میر نصیر خان خیرپوری بود، اوهم پناه باستان فیض بنیان موصوف برده بود، که از گزند شیخ مذکور امان یافته. و دیگر معتبرین شهر ارسلاح خان (۲) و محمد رحیم خان بآبری وغیره بوساطت پیر صاحب ممدوح آمده، سلام شیخ مذکور نمودند، و قدری نذرانه داده از کشاکش بی عزتی رهایی یافتند. و بعد از چند روز جناب میر صاحب میر علی مراد خان بهادر از لاژکانه رونق افزای شکارپور گردیده، چند ایام

(۱) ب: محمد حسن

(۲) الف: ارسلاح خان

توقف گرفته، بعده تشریف فرمای خیرپور. و گوهر دریای معرفت و ایقان، پیر میان علی گوهر [ب: خلف پیر میان صبغة الله دام برکاته] هم دران وقت برکاب میر صاحب ممدوح حاضر، و همدم خوان خاص میر صاحب موصوف بوده، کنزالعرفان اخذ مال مردم مطالعه نموده، از هر کس که اسپ نرینه و مادیان خوب میدید، و یا تفنگ و شمشیر اعلی می شنید، او را بنام میر صاحب ممدوح نموده، بدست خود می آورد. اگر کسی از ارشادش انحراف می ورزید، بر او افترا نموده، او را گرفتار سرکار میر صاحب بهادر می نمود. چون مناقب پیر موصوف چه شرح رود و بر طبق مضمون. [مصرعه]

چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانان ؟

از آنجا که بزرگان و پیران، برای رستگاری گرفتاران بند بلا میباشند، و نه بجهت گرفتاری خلق الله مظلومان ! چون محققان دارالارشاد معرفت و کمال، و مدققان رموز دیوان حقیقت و افضال، که از مائده پر فایده - هَلْ يَسْتَوِي الْقَدِيْنِ يَعْلَمُوْنَ وَالْقَدِيْنِ لَا يَعْلَمُوْنَ - (۱) حظ تمام دارند، هرگز به لقمه غذایی ناموافق عیوب و اخذ مال کسان و صحبت ارباب دولت و ریاست، دهن خود را آلوده نسازند، بلکه دوری و تنفر جسته اند. چنانچه بموجب مضمون: - إِذَارَا يَتَّالَمِيرِ

(۱) یعنی = آیا دانشمندان با نادانان برابر اند ؟

بِیْسَابِ الْفَقِيرِ فَتَنِعَمَ الْاَمِيرِ، وَاِذَا رَأَيْتَ الْفَقِيرَ
بِیْسَابِ الْاَمِيرِ فَيَبْسُ الْفَقِيرَ - (۱) واقع است .

از آنجا که محققان این زمان، که بوی درویشی بمشام
اوشان نرسیده، و از صورتِ قال بمعنی حال نیامده، صحبت اهل
دول (۲) و ارباب ریاست، از جمله کرامات خود دانسته، بران
مغرور می شوند. و دلیل بر کمال خود میدانند، هیئات !
هیئات ! که مراسم درویشی مرتفع گردیده، و دزدان و راهزنان
جای ایشان گرفته. مثنوی [معنوی] :

حرف (۳) درویشان بدزد مردِ دون

تا بخواند بر سلیمی زان فسون

چونکه صیاد آورد بانگِ صفیر

تا فریبد مرغ را زان مرغ گیر

بشود آن مرغ بانگِ جنس خویش

از هوا آید بسوی دام پیش

چشمِ ایشان را ضیائی چون نبود

نیک و بد در چشمِ شان یکسان نمود

(۱) این مقوله اصلاً چنین است : - نعم الامیر علی باب الفقیر، و بش
الفقیر علی باب الامیر - یعنی نیکا امیر بر در فقیر، و بدا فقیر بر در امیر.

(۲) ک : اهل دل [؟]

(۳) این ابیات مثنوی در هر سه نسخه الف، ب، ج مسوخ است،
از مثنوی تصحیح شد. ابتدای دفتر اول حکایت مرد بقال و طوطی.

سحر را با معجزه کرده قیاس
هر دو را یکرنگ پندارد اساس
ساحران با موسی آر استیزه را
بر گرفته چون عصای او عصا
آنچه مردم میکند بوزینه هم
آن کنند کز مرد بیند دم بدم

او گمان برده که من کردم چو او
فرق را کسّی داند آن استیز رُو
این کند از آمر و آن بهر ستیز
بر سر استیزه رویان خاک ریز

[بیت]

هر کسّی را نتوان گفت که صاحب نظر است

عشق بازی دگر، و نفس پرستی دگر است (۱)

فی الجملة دیوان جیشمل در ملک کچهی واقع مکانِ جهل
پیش احمد خان مگسی (۲) توقف گرفته. و فضیلت پناه ملا محمد
طونیه که از طرف میر صاحب میر علی مراد خان نزد او رفته
که او را دلالت نموده در سرکار میر صاحب ممدوح بیارد.
لیکن مشاراً الیه را ناف مالی نموده، و از مگسی مذکور جواب

(۱) الف : حق پرستی [؟].

(۲) مگسی = یکی از قبایل بلوچ.

دهانیده، واپس روانه نمود. و خود چند ایام در جهل (۱) و چند مدت در نزد ولی محمد خان چاندیه مکث پذیر بود.

هر گاه سرمایه استطاعتش نزدیک با تمام رسید، بعده عیال خود را در نزد چاندیه مذکور گذاشته، خود روانه قندهار شده، بسلام سردار صاحبان مشرف گردیده، مصدر عزت و آبروی شده، یک لک روپیه از اجاره قندهار اضافه نموده اجاره را گرفت. چند ماه در کار اجاره داری مصروف مانده، بعده مستاجر اصلی لک روپیه اضافه هم دادنی کردند و لک روپیه عوض پیشگی هم به سردار صاحبان داده، باز اجاره را بدست خود آوردند.

دیوان مذکور ازین معنی بسیار بیدل و ناخوش شده، مبلغ سه چهار صد روپیه عوض خدمت اضافه اجاره از سردار صاحبان گرفته، بحصول رخصت از قندهار برآمده روانه شد. بعد رفتن دیوان مذکور از قندهار پانصد سواره در تعاقب او بجهت گرفتاریش مامور شدند. لیکن دیوان مذکور ازین معنی اطلاع یافته بود. در آن روز هفتاد گروه راه منزل نموده، در قافله مردم لسانی (۲) افغانان خود را رسانیده پناه گرفت و لشکر

(۱) در ک بعد از جهل "بندی خانه" نوشته اند، و این سهواست که کلمه جهل را جیل انگلیسی بمعنی محبس پنداشته اند. جهل نام جای معروفست در کچهی جنوب دره بولان، که شرح آن در صفحات گذشته گذشت.

(۲) ک: نوهالی [؟] الف: نوهانی. اصل این نام پشتو لَوَّو و لَوَّانی است، که فارسی زبانان آنرا باملاهای مختلف نوهانی، لوحانی، نوحانی وغیره نوشته اند و قبیله معروف سیار و سوداگر افغانی است که تا اقصای هند رفت و آمد داشتند. و بسامشاهیر نوحانیان در هند گذشته اند. رک: مخزن افغانی و حیات افغانی.

پانصد سواره قندهار بر قافله مذکور رسیده، بازوی دیوان مذکور از قافله باشی طلب نمودند. مردم قافله که یکهزار و پانصد نفر فقط تفنگچی بودند، تفنگها را پر نموده، با سواران قندهار، مستعد مقابله شدند. و از بازوی (۱) مذکور جواب صاف دادند.

سواران قندهار طاقت مقابله ندیده واپس روانه قندهار شدند. و دیوان مذکور چند روز با قافله مذکور توقف گرفته، بعده روانه طرف ملتان شده، و چند ایام با دیوان مولچند ناظم ملتان توسل گرفته، آخر در آنجا هم رونق کار روزگار خود ندیده، روانه لاهور گردیده. و میر صاحب میر شیر محمد خان را در لاهور ملاقات نموده، و از اراده خود او را آگاهی داده، قدری مبلغان برای خرج گرفته، داخل لودیانه گردید. و از آنجا هم چیزی مبلغان بطریق مساعدی از آقا یاقوت خواجه بادشاه شجاع الملک گرفته، روانه ولایت کلکته گردیده. و در آنجا بملاقات امیران سند خوش وقت شده، و چند مدت پیش امیران موصوف متوقف بوده، و تلاش نوکری بسیار نمود. لیکن بکام دل نرسیده، باز از آنجا برآمده براه خشکی داخل حیدرآباد گردیده، چند روز در حیدرآباد توقف گرفته، بعده بخواهش ملازمی میر صاحب میر علی مراد خان بهادر مشرف بسلام میر صاحب ممدوح شده، از سرکار میر صاحب بهادر باو بسیار دلانسانی و استمالت نمودند، و پنج روپیه عوض خرج یومیه باو

(۱) الف: و از بازوی دیوان در جواب - الخ. در اینجا بازو بمعنی پناهنده است.

عطا گردیده. لیکن پای صحتش در سلسله بیماری مقید شده و در اهل کاران [سرکار] میر صاحب ممدوح، از آمدن دیوان مذکور بسیار تهلاکه افتاده، و در خوف و هراس بودند، که آیا چگونه خواهد شد؟ تا آنکه اجلس امان نداده جرعه نوش باده آتش معات شده، همنشین خاکستر گردیده. از آنجا که دیوان مذکور اگرچه هندو بود، لیکن جلادت و مردانگی را تا دم حیات از دمت نداده [فقط].

- ۸۹ -

در بیان جنگ نمودن امیران حیدرآباد سنده
با صاحبان انگریز [بهادر]

و هزیمت یافتن امیران و غارت نمودن متاع [امیران]

از قلعه حیدرآباد وغیره وقوعات

غواص بحر سخن وری، اعنی قلم جوهر رقم، لولوی مدعا را از قعر دریای این واقعه، چنین بدست بیان می آرد که : هرگاه در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت [۱۲۵۸] هجری مطابق ماه ذیحجه الحرام عالیجاهان میر رستم خان و میر نصیر خان والیان خیرپور بامید استمداد و اعانت داخل حیدرآباد شدند، و امیران حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهداد خان در آنوقت بتقریب میر نشاط شکار (۱) تشریف فرما شده بودند. مگر میر صاحبان میر صوبدار خان و میر محمد خان و میر حسین علی خان در قلعه حیدرآباد تشریف داشتند.

اوشان از آمدن امیران خیرپور نهایت ناخوش و ملال آگین (۲) شدند، و چندان ملتفت احوال امیران خیرپور نشدند.

(۱) ک : شکارپور [؟]. الف، ب، ج : شکار.

(۲) ک : ملال انگیز. الف، ب، ج : آگین.

بعد از دو سه روز، میر صاحبان میر محمد خان و میر شهداد خان (۱) از شکار گاه راجع حیدرآباد گردیده، در تعارف و دلجوئی امیران خیرپور دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشتند، و در پیش آمد (۲) مقدمه صاحبان انگریز بهادر تدبیرات و سنجشات در پیش گرفتند. هر چند امیران حیدرآباد را خیال مقابله و مجادله صاحبان انگریز پیشنهاد خاطر نبود، چرا که عالیجاه میجر آترم صاحب بهادر که خیر خواه امیران مند بود، از روی خیر خواهی با امیران سند، انجام ملکهای مطلوبه سرکار انگریز بهادر بخوبی نموده، اقرار نامه (۳) از امیران مدوح نویسانیده گرفته بود، که در این اثنا مسمی بختیار لغاری تریاکی که همیشه در پنکی تریاق (۴) سر بسجود بود، بسبب آوارگی عالیجاه میر رستم خان یکبارگی از پنکی تریاق سر بر آورده و پرده خمار آلوده از چشم بیهوش خود برداشته، از مخدرات تریاق، بر اسپ عراقی عزیمت مقابله صاحبان انگریز سوار شده. باتفاق غلام محمد خان لغاری کویلی واله پیش الوسات و اقوام خود که آنها ازو در مقام

(۱) ک: میر محمد خان مکرر نوشته شده. الف: میر شیر محمد خان و میر شهداد خان. ب، ج: میر محمد نصیر خان و میر شهداد خان.

(۲) الف: آمدن. باقی نسخ مانند متن.

(۳) تمام معاهدات انگلیس را با امرای سند در تعلیق [۵۶] بخوانید.

(۴) ک: بنگی [؟]. الف، ج: پنکی. ب: بیکی [؟] اما صحیح آن پنکی Pinki کلمه هندوست بمعنی گردشهای نشه افیون

[— فرهنگ هندی]

بی دماغی بودند رفته، آنها را آشتی داده، از خود ساختند. بعده پیش میر جان محمد خان ولد مرحوم میر بوده جان رفتند، و بواسطت میر مذکور مابین طایفه لغاری و محمد خان ولد مرحوم لقمان خان تالپر که بر سانگ بندی (۱) خویشها نزاع داشتند، رفع نزاع کنانیده یکدل شدند. پس (۲) این همه نامبردگان، مابین خود قسم کلام الله نموده، متفق اللفظ و المعنی شدند. و طایفه لغاریها همین اظهار می کردند، که "این ملک سنده بمنزله مادر ما بلوچان است که از پستان شیر پیدایش آن، پشت به پشت پرورش یافته ایم. حقوق مادر و پدر بر اولاد بسیار است، نهایت جان را نثار راه خدمت این والده (۳) خواهیم نمود، و اگر جان را نثار نکردیم، از جمله ولد الزنا خواهیم بود".

با وصف این سخنان بیهوده (۴) و عهد انجام، غلام محمد لغاری ریش را شانه شجاعت و بروتها را پیچ و تاب جلادت داده، بحضور میر محمد نصیر خان والی حیدرآباد رفته عرض نمود که: خانکوچ های میر صاحب میر رستم خان در ریگستان آواره

(۱) سانگ بندی = اصطلاح مقامی سنده است: سنگا بندی یعنی رشته قرابت زنانه.

(۲) ب: بعده با میر جان محمد خان هم قسم کلام نموده، متفق اللفظ و المعنی شدند.

(۳) ک، ج: والدین.

(۴) ک: بیوجه.

و خود میر موصوف بدروازه^۱ ایشان التجا آورده، و ننگ بخانه^۲ ما بلوچان انداخته نشسته است. و این ملک سنده که بمنزله^۳ مادر است، چگونه در تصرف انگریزان بدهیم؟ هر گاه کمر همت را کما هو حقه می بندند بسا بهتر و خوشتر! و ما بلوچان ایلات و الوسات که هم اتفاق شده ایم جمع گردیده بمقابله و مجادله^۴ فوج انگریزان که قدر قلیل است خواهیم پرداخت. هر گاه هم آغوش شاهد فتح و فیروزی شدیم، همین علو همتی و بلند ناموسی است. و اگر جان را نثار این راه نمودیم، هم ادای حق مادرانه^۵ سنده و سعادت دارین حاصل خواهیم نمود.

میر صاحب میر محمد نصیر خان، هر چند لغاری مذکور را فهمایش و ممانعت نمود، که روی جنگ بسیار سخت است. نمیدانم که جمیله^۶ فتح و نصرت، از طرف کدام در مرآت مراد رخنما گردد، و بر تقدیر بر فوج انگریزان فتح یاب شدیم، با آنها بدست خود، شعله^۷ آتش را در ملک سنده بدوستان آرام خود انداختیم، و علی الدوام خایف و بی آرام خواهیم بود. مخالفت و دشمنی یک خس هم خوب نیست بر طبق مضمون: [بیت]

خصم را عاجز شمردن، نیست آئین خرد
یک شدد بنیاد صد خرمن کند زیر و زبر

هر دشمنی که هست قوی بایدش شمرد
کز پشه^۸ ضعیف بود فیل در عذاب

چه جای عداوت صاحبان انگریز است؟ باوجود این همه مواعظ و نصایح میر ممدوح، لغاری مذکور از کومه فکری باز نیامده. روز دیگر علی الصباح، لغاری مذکور معه^۹ چند نفر دیگر سرکردگان بلوچان، کلام الله بر سر و شمشیر بدست، و لباس زنانه و پیشگیر و چادر و چولی (۱) در بغل گرفته، پیش میر نصیر خان آمده عرض نمود که: اولاً روی همین کلام الله دیده، همین دم سوار شوند که بمقابله و مقاتله^{۱۰} فوج انگریزان پردازیم. و اگر سوار نمی شوند و اراده جنگ ندارند، پس همین لباس زنانه بپوشند، و ترک ریاست کنند.

میر صاحب ممدوح بمعاینه^{۱۱} این حالت، نهایت حیران و پریشان خاطر شده. اگر بر خرابی بلوچان بانی فساد حکم میدهد با آنها شور و شر در خانه پیدا میشود، اگر موافقت نمیکند (۲) باز هم طوفان فساد برپای میشود. در میان دو شکنجه گرفتار آمده، لا علاج از روی مصلحت وقت و اندیشه عداوت میر صوبدار خان که گویا عقرب در آستین داشت بر طبق مضمون: [مصرعه]

اقرب چو عقربست زند نیش خویش را

طوعاً و کرهاً بموجب مرضی بلوچان مذکور از قلعه^{۱۲} حیدرآباد بر تو سن باد پای سوار گردیده، در باغ مرحوم میر فتح علی خان

- (۱) ک: پیشکرد و چودر و چویی [۹] مطابق الف، ج صورت متن اصح است. و مقصد روی بند و بقره و دلاق است.
(۲) الف: نمیکند تا هم در بلوچان فساد پیدا می شود.

منزل انداز شده. باغبان خیالش هر دم، تخم مصالحه در زمین دل می کاشت. لیکن از باغبان قضا و قدر غافل که چه گلهای فتنه و فساد از شاخسار روزگار میرویند و متبسم میسازد؟

درین اثنا خبر رسید که وڈیره (۱) حیات خان مری [و فهیم خان مری] از اماکن خود سوار شده، طرف حیدرآباد می آمدند. لشکر صاحبان انگریز، نامبردگان را در عرض راه گرفته پیش خود نگهداشتند و نمیگذارند. طایفه بلوچان بمجرد شنیدن این خبر، بر چهاونی انگریز بهادر جلوه ریز گردیده، دست غارت و قتل و قتل دراز نمودند. در این صورت میجر آترم صاحب بهادر که خاص خیر خواه امیران بود، چند نفر کشته و کشتانده، بر بتیله (۲) سوار شده، جان خود را از این گرداب کشیده، باد پای (۳) گردیده.

چون نیپیر (م) صاحب بهادر در آنوقت، در مکان هاله که

(۱) الف: دیره جات خان مری [؟] که مطابق ب، ج، ک: مانند متن اصح است. وڈیره کلمه سندهیست بمعنی زمیندار و رئیس ده و دهخدا [- گزیتیر سنده].

(۲) ج: بتیله. الف، ک تیله. ب: جهاز دودی. که صحیح مانند ج است. بتیلو در سندهی یک نوع کشتی پهن است.

[- گزیتیر سنده ۸۸۳]

(۳) الف: بر باد پای گردیده. ب: روانه گردید. ج: بر باد پای سوار گردید.

(م) ک: پنر [؟]

بیست گروه از حیدرآباد فاصله دارد. منزل انداز بود، هر گاه این خیر غارت چهاونی و باد پائی آترم صاحب بهادر شنید، از زیادی (۱) غصه، مانند بید لرزیدن گرفت. همان وقت بفوج حکم کوچ داده سوار شد. و از راه کنار دریا طی مسافت نموده، و در صحاری (۲) شکار گاه امیران حیدرآباد منزل انداز گردیده (۳)، روز دویم بندوبست صب آرائی فوج لشکر خود نمود.

در این صورت میر صاحبان حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهادت خان و میر رستم خان و خلف میر صوبدار خان از باغ مرحوم میر فتح علی خان، معه جمعیت دوازده هزار لشکر و چند توپ سوار شده، در مکان کاتھری (م) که سه گروه از حیدرآباد فاصله دارد منزل انداز شدند.

درین اثنا دوست محمد خدمتگار برای امیران موصوف خبر فرستاد، که پانصد سوار لشکر انگریز، مامور آنطرف است، خبرداری و هوشیاری از دست نداده، پای پردلی و مردانگی در دایره جلادت ثابت و محکم سازند. در این صورت امیر صاحبان مدوح به لشکر خود حکم دادند که: سوار شده

(۱) الف، ج: از بس جوش و غصه.

(۲) ک: صحاری که جمع صحراست. الف، ج: بهاری [؟]

(۳) فقط در نسخه ب: جمعیت لشکر نیپیر دو سه هزار پیاده و سوار هفت عرابه توپ، است.

(م) ب: کالتری [؟]. ج: کاتری.

پیش روی لشکر انگریزان بگیرند. احدی از بلوچان بمقتضای
 — لا یَتَّحَرِّکْ شَیْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ — (۱) عمل نموده، از جای
 حرکت نکردند. چون مبارز آفتاب لوی نور و ضیا در میدان
 سپهر اخضر بر افراشته، فوج لشکر انگریز بهادر از دور نمایان
 شده، در این صورت عالیجاه میر جان محمد خان بلشکر بلوچان
 و سران آواز داد که: به تازگی (۲) قسم کلام الله نموده اند،
 حالا وقت مقابله و مردانگیست، که تمام عمر ملک سند خورده
 اند این چنین وقت را قضا نکنند. لیکن از قضای الهی احدی
 از بلوچان از جای حرکت نکردند، مگر حاجی الحرمین حاجی
 خدا بخش معه پنجاه شصت سوار عمله خود بامید بخشایش
 الهی جل شانہ، و سراد علی خان چانک بتوقع مراد یابی
 دنیا و آخرت، و نصیر خان چانک بصدای چنگ سعادت ابدی
 معه برادر خود، و حاجی غلام محمد خان تالپر حلقه غلامی
 کعبه سعادت دوجہانی در گوش جان انداخته، و مبارک خان تالپر
 مبارک وقت خود دانسته، و میر غلام شاه خان مرحوم
 محراب خان تالپر روی در محراب مسجد این عبادت گذاشته،
 باتفاق میر جان محمد خان غازی سوار شده، پروانه وار خودها
 را بر شعاع شمع مقابله فوج لشکر رسانیده، ساعتی بازار تفنگ
 زنی گرم ساختند. لیکن طایفه بلوچان همیشه بر شمشیر زنی

(۱) الف، ج: لا تحرک ذرة. یعنی چیزی بدون اذن خدا
 حرکت نمیکند.

(۲) ک: بتاریکی [؟]. الف: تبارکی [؟]. ب، ج: بتازگی.

می نازند، از روی حمیت ایمانی و غیرت مسلمانی از پناه گاه
 بر آمده از غایت دلیری و بهادری بر فوج انگریز حمله آوردند.
 از آنجا که مدار جنگ فوج انگریز بهادر بر توپ و تفنگ،
 و سیف آخرالحیل است، بلوچان غازیان مذکور نا رسیده بفوج
 انگریز، از دور غممه اژدهای توپ و تفنگ فوج انگریزان شدند
 و شربت شهادت نوشیدند. و بعضی بلوچان جلادت نشان از
 آتش توپ و تفنگ امان یافته، رفته بلشکر انگریزان آمیخته
 و خوب شمشیر زنی نموده. بسیاری از لشکر انگریزان زیر تیغ
 بیدریغ کشیدند. و دسته لشکر از عبدالله خان نظامانی
 و میرزا خان نظامانی و غیره سرکردگان نظامانی، در عین بلوای
 خودها را رسانیده، از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه قصوری
 نکردند. تا آنکه خلیل وار خودها را در آتش نمرودی جنگ
 انداخته، گلچین جنان (۱) و فردوس برین گردیدند. بعد شهادت
 بلوچان مذکور، بر گشته بخت بختیار لغاری و غلام محمد لغاری
 کویلی واله که اصل بانی فساد بود، و احمد خان لغاری
 و غلام محمد کهتران و غلام حیدر کهوکر (۲) و غیره بلوچان
 — کَا نَقَّوْمُ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ — (۳)

(۱) الف: جنات.

(۲) ک: غلام حیدر غلام محمد کهتران کهوکر و غیره [؟]

الف، ب: مانند متن. ج: غلام محمد کهتران و غلام محمد کهوکر.

(۳) قرآن، المدثر، ۵۱ ج ۲۹ یعنی گویا ایشان خران تور خورده اند

که از شیران گریختند.

فرآز برقرار اختیار نمودند. [و در حین (۱) گریختن ازار بندِ شان سست و تنبان در پای آویخته و بوجهن های (۲) بیست زرعه از کمرِ شان آویزان، و تفنگها بر دوشِ شان لرزان و سپرهای کرگدن بر پشتِ شان آویزان، افتان و خیزان و گریزان پس پشتِ خود نگاه کنان می‌رفتند] و آغا خیلی که در ایام حکومت شکارپور در مجلس کچه‌ری همیشه بلبل زبان را بر شاخسار بیان این نغمه مترنم می‌ساختند : [بیت]

هم بدیوان قلم زن هم بمیدان تیغ زن

در جهان نامِ خدا در هر دو صنعت ما هریم
درین وقت ، قلمِ بلاغت رقمِ شان از سیه چاهِ مداد ،
سواد الوجهی حاصل نموده ، هیچ فقره از فقرات خیر و صلاح
بر صحیفهٔ احوال امیران سنده ننوشتند . و شمشیر جلادت خود
را در هفت نمذ پیچیده نگهداشته ، و تسبیحِ هزار دانه بدست
گرفته " الله الصمد ، الله الصمد " می‌خواندند ، و بزبانِ حال
می‌گفتند : ای بابا !

من (۳) نه هستم ز جمعِ شمشیری کارِ ماهست فقر و درویشی
من چه دانم ز جنگِ نصرانی ترک کردیم کارِ دیوانی
فی الجمله بعدِ هزیمتِ بلوچان ، امیرانِ موصوف از میدان

(۱) جملات بین قوسین فقط در الف است، در دیگر نسخ نیست.

(۲) یعنی چادرها.

(۳) این ابیات در تمام نسخها مغشوش است، از همه آنچه با وزن موافقت میکرد نوشته شد.

جنگ عنان تاب گردیده ، رُخنهادهٔ قلعهٔ حیدرآباد شدند . فوج انگریزان در میانِ جنگ رسیده ، آنچه اسباب و سامان و توپخانه و خیامِ امیران بمدوح افتاده بودند ، همه را بدستِ غنیمت آوردند . و اکثر خیمه‌های چرکینِ کهنه را آتش زده خاکستر نمودند .

امیران موصوف (۱) چون داخل قلعهٔ حیدرآباد شدند . از دغدغه و اندیشهٔ میر صوبدار خان که مبادا بسبب آمیختگی و رفاقتی که با صاحبان انگریز دارد ، مایان را گرفتار نموده ، بدستِ صاحبان انگریز بدهد ، بصلاحِ مددِ بَرِ اندیشه و بعضی مشیرانِ ناخردمندان ، خیرِ خود را در استیلام و ملاقاتِ صاحبان انگریز دانسته ، اولاً مراسلهٔ خود [را مشعر] بر حماقت بلوچانِ خرد دشمن ، و عذرِ حرکت بی اختیاری خود و استعفای آن بمضمونِ مرغوب نوشته به خدمت نیپیر صاحب بهادر ، بدست معتبری خود فرستادند ، و استدعای سلام و ملاقات نمودند . نیپیر صاحب بهادر در جواب بسا (۲) خاطر جمعی ، طرفِ امیرانِ بمدوح نوشته فرستاده ، و از فریب بازی غافل بودند .

روزِ دیگر امیرانِ بمدوح به موجبِ تسلی و تشفی صاحب بهادر ، خودها را بلباسِ رنگین سنگین (۳) آراسته ، و شمشیرهای

(۱) ب : موصوف هر یک میر محمد نصیر خان و میر شهادت خان و میر حسین علی خان .

(۲) الف : جواب بیاس خاطر جمعی ، طرف امیران .

(۳) ک : رنگین رنگین .

مرصع بکمر بسته، و بر اسپان خوش رفتار مغروقه^۱ براقِ طلا سوار گردیده بمقتضای : [مصرعه]

صید را چون اجل آید، سوي صیاد رود

خرامان خرامان رفته، شرفِ استیلامِ صاحبِ مدوح حاصل نمودند. و بر طبقِ مضمونِ کریمه - وَلَا تَلْقُوا بِأَيِّدٍ يَكُمُ إِلَيَّ التَّهْلُكَةَ (۱) عمل نکردند.

نیپیر صاحب بهادر در حین ملاقات بغیر از میر نصیر خان، بدیگر امیران هرگز التفات نکرد. ساعتی شمع افروز مجلس ملاقات با میر موصوف گردیده، حکم بر چوکي (۲) و بهره^۳ امیران داده، که چوکي داران چون نقطه^۴ پرکار، امیران را محاصره نموده ایستادند. در این صورت امیران را صورت منکر نکیر بنظر آمده گفتند : وای به نشد بدتر شد ! و سر افتخار خود را در میان زانوي غم و اندوه فرو بردند و بدست خود خود را گرفتار نمودند.

بعد گرفتاری امیران جنرال چارلس نیپیر صاحب بهادر، حکم به پلاتن لشکر، جانب قلعه^۵ حیدرآباد داده، که لشکر مذکور بی ممانعت احدی و فردی داخل اندرون قلعه^۶ حیدرآباد گردیده، علم نصرت و فتح مندی، بر برج های قلعه نصب نمودند، و تنبور شادی و شادایانه در نوا آوردند. و از روی فریب بازی، در شهر حیدرآباد منادی گردانیدند که : ملک سند را سرکار

(۱) قرآن، البقره ۱۹۵ ج ۲ یعنی خود را بدست خود به تهلکه نیندازید.

(۲) چوکي و بهره = سپاهیان محافظ.

انگلیسه بهادر فتح نموده، و زمام ریاست و سرداری از سرکار، تفویض بعالیجاه میر صوبدار خان شده و دستار سرداری تمام بلوچان سند تعلق بعالیجاه میر موصوف دارد. بر خزاین و دفاين و توشخانه^۱ (۱) امیران چوکي های خود تعیین نمودند. و بر دیرهای (۲) خام و پخته [نیز پختگی] محافظت و چوکي بخوبی نمودند.

در آنوقت در حیدرآباد چنان واقعاتی (۳) برپا گردیده، که گویا واقعه^۴ کربلا تجدید صورت وقوع یافته. روز دیگر نیپیر صاحب بهادر و دیگر صاحبان برای معاینه^۵ قلعه و ملاقات عالیجاه میر صوبدار خان در قلعه^۶ مذکور تشریف فرمای شدند. عالیجاه میر ممدوح که بعهد انجام صاحبان بابت ریاست و دستار سرداری سرخوش باده^۷ نشاط بود، دربار کچهري خود بفروش بوقلمون آراسته، بر مسند تمکین و ناز، اتکا بر پالش وقار زده نشسته، منتظر مقدم صاحبان عالیشان موصوف بود، که اینک دستار سرداری و ریاست بر سرم، از دست صاحبان ممدوح جلوه و زینت تازه میگیرد. و صاحبان عالیشان، عجب دستار رنگین سنگین تمام زری، که در عرصه^۸ دوران باهتمام سرداری خان خانان تمام شده، بآب زینت تاج کیوان، و باعث

(۱) الف : توشه خان. ج : توشا خانه.

(۲) ک : ویر پرها [؟]. الف، ب، ج : مانند متن. دیره = شاید مقصد ازان زنان حرم میران باشد.

(۳) الف، ج : چنان واقعه نمایله.

سرفرازی فرق فرقدان (۱) بود، بمیر موصوف بستانیدند. چنانچه هرگاه صاحبان ممدوح، داخل کچه‌ری میر مذکور شدند، میر صاحب چون سرو به تواضع صاحبان ممدوح برخاست. بعد تعارف صفا و مرحبا، صاحبان انگریز، حکم بر گرفتاری میر مذکور دادند که او را چون قزاقان گرفته، بر فیل پشت برهنه سوار نمودند، و دستار مال چاه (۲) بر فرقش گذاشته، از قلعه کشیده، روانه چهارونی نمودند.

خاص و عام از مشاهده این حالت، متحیر و متعجب ماندند، و انگشت عبرت بدنندان حیرت گرفته می گفتند که: زود بود که صاحبان انگریز، میر صوبدار خان را بر فیل عزت سوار نموده، در هودج ریاست نشانیدند، و خوب دستار گران بهای سرداری بر سرش بستند، که از زرق و برق آن، چشم آفتاب خیره می شود.

في الجملة میر مذکور بجای خود با امیران برادران، عهد انجام بموجب قسم کلام الله نموده بود، و بصاحبان انگریز علقده حلوائی مدعا، در دیگ عهد و انجام پخته بود، لیکن بکام دل نرسیده. از آن سو رانده و ازین سو مانده، بهر صورت:

[بیت]

هر تخم فتنه که فشانی بکشت دهر

از حاصل جزاش، بیایی سزای خویش

(۱) فرقدان = دو ستاره پیشین بنات النعش نزدیک قطب شمالی
[— فرهنگ نظام]

(۲) کذا در الف، ج، ک که معنی آن فهمیده نشد.

از آنجا که بعد گرفتاری امیران مذکور، صاحبان انگریز، دست یغما بقلعه حیدرآباد دراز نمودند. آنچه که دیرهای خام (۱) که بقدر دوصد نفر از امیران حیدرآباد بودند، اسباب زر و زیور و لباس فاخره همه از دیرهای خام گرفته، راه خام بیله (۲) نشان داده مطلق العنان نمودند. و آنچه دیرهای پخته بودند، آنها را به پختگی تمام در تندر (۳) محمد یوسف خدمتگار امیران نشانیدند.

از آنجا که در صورت وقوع این واقعه هایل، چند روز در حیدرآباد، تلاطم دریای آشوب از وزیدن باد مخالف، چنان در تموج آمده، که اسم صعوبات طوفان را از یاد دوران برده، و ناخن کاوش استیلائی آن بلای خون، جراحت واقعه کربلا را بجوش آورده. [بیت]

آن چنان شوری بلند آوازه شد

کز ظهورش خون طوفان تازه شد

(۱) شاید مقصد ازان سراری و زنان حرم میران باشد.

(۲) کذا در ک. الف: جام بیله [؟]. ج: بیله خام [؟] معنی یکی ازین کلمات مفهوم نشد.

(۳) کذا در همه نسخ. این جای نزدیک حیدرآباد سنده بود که در زبان سندهی تئدو است و باملائی فارسی تنده، تانده، تندر است. این کلمه در زبان سندهی و پشتو مشترک است. در پشتو جمعیت و مجمع و مسکن و انبوهی مردم و روستا معنی دارد. در سندهی بجای "آباد" و "ده" آمده و بسا قرا و روستاها باین نامست، مانند: تندوآدم، تندو لقمان، تندو مستی وغیره.

عرصه آن وادی محشر نشان

گشت لبریز بلا تا آسمان

زد تلاطم آن چنان بحر مسم

کز فلک بگذشت سیلاب الم

کرد تا جولان، سمنده روزگار

این چنین جوری نگردید آشکار

بعد چند روز، تمام خزاین و دقایق از نقد و پشمینه و اقمشه نفیسه و جواهر گران قیمت و اسلحه از هر قسم شمشیرهای جوهر دار مرصع کاری و بنادیق رومی و خراسانی و میرخانی و خنجرها و کاردهای جوهر دار و اسپان ولایتی و شتران و مال مواشی و غیره اسباب کلی و جزوی و زیورات طلا و مرصع زنانه که از لکها بودند، و دو کرور و سی لک روپیه نقد از توشخانه امیران حیدرآباد در تصرف سرکار انگلیسه بهادر درآمدند.

سوای آن واقفان دربار قلعه حیدرآباد یک یک صد روپیه از سرکار انگریز گرفته، لکها و هزارهای مبلغان که در زمین مدفون بودند، بصاحبان انگریز نشانی دادند. افسوس که امیران حیدرآباد چون مار بر گنج نشسته بودند، از آنجا که :

[بیت]

ز گنجهای گران مایه بی نثار چه حظ

اگر ز خود نه فشانی ببرگ و بار چه حظ

امیران سنده باوجود این همه گنجها بجز رنجها، دیگر حاصل نکردند، و حسرتها بردند. في الجملة مدت دو ماه کامل

در ملک سند این چنین آتش خرابی شعله ور بوده، که از تحریر و تقریر خارج است. لیکن صاحبان انگریز بهادر از روی تدبیر فرزانه و مصلحت وقت، با میر صاحب میر علی مراد خان والی خیرپور، عهد انجام جدید نمودند. آنچه ملکها تعلق بسردار و دستار داشتند، بمیر صاحب ممدوح مفوض نمودند، و آنچه ملکهای والی قلات بودند، آن را بتصرف میر محمد نصیرخان براهوی بدستور اصلی سپرد کردند.

باین حیله وری تمامی سرداران بلوچان سنده و کچهی را بوساطت میر صاحب میر علی مراد خان بهادر، مطیع و فرمان بردار سرکار انگلیسه بهادر نمودند. و امیران اسیران حیدرآباد تا صدور حکم فرمان فرمای هندوستان، چند ایام در حیدرآباد معطل بودند. و صاحبان انگریز، بانتظام امورات ایلات الوسات بلوچان می پرداختند. و از چشمه تدبیرات، زلال اصلاح، بر آتش فتنه و فساد می انداختند، که مبادا از باد مخالف، نایره فساد و شور و شر شعله ور گردد.

در بیانِ مقابلهٔ عالیجاه میر شیر محمد خان با فوج انگریز
و هزیمت یافتن میر مذکور از دست فریب بازی سرکردگان

لشکر خود

شیر قلم تیز چنگ، در نیستان این مدعا چنین صید
آهوان بیان مینماید که: هر گاه امیران حیدرآباد در سنه
یکهزار دو صد و پنجاه و نه [۱۲۵۹] هجری مطابق ماه
محرم الحرام، از تقدیرات الهی، صید مر پنجه فریب گرفتاری
نیپیر صاحب بهادر شدند، بعده عالیجاه شیر بیشه جلادت و
مردانگی میر شیر محمد خان والی میرپور بجمعیت عساکر
متکاثره (۱) و جیوش متوافره (۱) و توپخانه وغیره سامان، بعزم
رزم افواج انگریز، از مکان مالوفه خود بر آمده رخ نهاد
حیدرآباد گردیده. چون [به طی منازل نزدیک حیدرآباد] بفاصله
چهار کروه متصل تندو موسی خان کهتران، بر کنار فلیلی (۲)
سمت مشرق رسیده، فوج انگریز بهادر نیز در مقابله میر موصوف
رفته، آتش جنگ را در اشتعال آوردند.

اولاً هوش مند خدمتگار، از روی هوش مندی بامید خرید

(۱) یعنی لشکر های فراوان.

(۲) ک، ج، پهلوی [؟]. الف: بیلولی. مقصد ازان رودی فلیلی
است که در حیدرآباد میگذرد.

متاع سعادت سرمدی، معه دسته سپاهیان خود، در میدان
جنگ آمده، بانتظام چنگ جنگ پرداخته، از ترددات دلیرانه
و حملات بهادرانه قصوری نکرده، آخر خوش دل از دنیا و مافیها
رفته، جرعه نوش باده شهادت گردید.

از آن بعد میر غلام علی خان خلف مرحوم عبدالله خان
تالپر و رحیم خان تالپر و علی خان تالپر و کمال خان مری و
نبی بخش مری و بلوچان نوحانی، معه دوسه صد (۱) لشکر
در عرصه کار زار رسیده، چنگ جنگ را در نوا آوردند. بسیاری
از فوج انگریز در موج بحر، قتل (۲) و غرق نمودند. در این
صورت جنرال نیپیر (۳) صاحب از معاینه هلاکت لشکر خود،
دست افسوس سائیده بر سر خود میزد، و از بس غصه و خفگی،
موی سر خود می کند، نزدیک بود که فوج انگریز درهم و
برهم شود.

در این اثنا از قضای کردگار، طوفان باد مخالف بر پای
شده. و از بس غبار چنان تاریکی شد، که زمین و آسمان بنظر
تمی آمد. و بلوچان شجاعت نشان نحوی شمشیر زنی نمودند که
از بیان بیرون است. آخر شربت شهادت نوشیدند. میگویند که
محمد خان تهوره بحسب صلاح صاحبان انگریز بهمراه لشکر میر
شیر محمد خان آمده ملحق گردیده بود، و در وقت طوفان باد،

(۱) ب: معه یکصد و چهل نفر.

(۲) الف: بحر قتال غرق نمودند.

(۳) این نام در ک هرجا "پنر" نوشته شده که صحت ندارد.

باروت خانه^۱ میر موصوف را آتش داده، تهوره^۲ مذکور و خان محمد خلف میر غلام علی تالپر و غلام محمد (۱) لغاری کهوپلی والہ تہ نالہ (۲) گرفته فراری شدند.

در صورت مفروزی نابردگان، تفرقه در لشکر میر موصوف افتاده. و شش ضرب توپ کلان در میدان و غا گذاشته، امیر موصوف پس پای گردیده، و در نصرپور رسیده، آب نوشیده طرف میرپور مکان مألوفه رفته، قبائل خود را پیشتر طرف ریگستان روانه کرده بود. ما بقی اسباب هر چه که در دست بود، از میرپور کشیده، روانه ریگستان شده، و از آنجا پس آمده، داخل شهدادپور گردیده، باز جمع آوری لشکر بلوچان نموده، این قدر اسباب و سامان محاربه جمع نموده بود، که از تعداد خارج! که صورت هزیمت میر ممدوح در سرات خیال بنظر نمی آمد. و ضیغم همت میر موصوف، چنان مستعد شکار افواج انگریز گردیده بود که همه را صید سرپنجه^۳ اقتدار خود می نمود. و شیر شجاعت او نحوی در خشم آمده بود که بزور پنجه^۴ ناخن شجاعت و بهادری، اجسام احشام انگریز، چون روباه می درانید.

در این صورت میر صاحب میر علی مراد خان پاس استمداد و اعانت صاحبان انگریز مد نظر داشته، از روی تدابیر صائبه و حکمت عملی میر احمد خان لنگی که جسد میر شیر محمد خان

(۱) ج: احمد خان لغاری.

(۲) ک: کهوپلی والہ، نه هاله [؟]. الف: کهوپلی والہ تہ نالہ.

ج: کوبلی والہ شکم نالہ.

بود و دیگر سرخیل های لشکر که بانی بنیاد جنگ و فساد بودند، همه را در دام ملازمت خود آورده، از میر شیر محمد خان متفرق ساخت. هر گاه میر مذکور چنین سران و سرکردگان لشکر خود معاینه نمود، و نوای مخالف از قانون موافقت رققا که مدارالمهام رزم بودند، بگوش هوش شنید، در ساعت ساز جمعیت خود را شکسته، شکست بر شکست اختیار نمود، و چون زیر و بم ناله کنان روی در فرار نهاده. و بعد هزیمت میر موصوف سواران فوج انگریز در تعاقب میر موصوف افتادند. بعضی سواران بطرف قلعه عمر کوت و برخی جانب تندره^۱ الهیار (۱) رفتند، لیکن بمیر ممدوح نرسیدند. و او از مکان بلال نزدیک تهته عبور دریا نموده، بسمت شمال روانه گردید.

از آنجا که هزیمت میر موصوف اگرچه از تقدیرات الهی متصور، لیکن بموجب تدبیر میر صاحب میر علی مراد خان توان گفت. و عالیجاه میر شاه محمد خان که برای جمع آوری لشکر سیستان (۲) رفته بود، او هم پیش از هزیمت میر شیر محمد خان از قضای کردگار، بدست لشکر انگریز گرفتار آمده، که عالیجاه الف خان افواج انگریز بهمراه خود برداشته، ناگهانی بر میر مذکور افتاده خوب مقابله نمودند. و از طرفین کشت و خون واقع شده، آخر لشکر میر مذکور شکست خورده. و خود میر شاه محمد خان

(۱) در سندهی تندو الهیار.

(۲) کذا در الف، ج، ک. املائی است از سیستان که در تاریخ

معصومی وغیره مذکور است، و مقصد ازان سهوان است، بر کنار

چپ دریای سنده در شمال غرب حیدرآباد سنده.

مجروح گردیده. آخر زنده اسیر و دستگیر نموده، جانب حیدرآباد بخدمت نیپیر صاحب بهادر فرستادند. که صاحب ممدوح او را در جهاز دودی انداخته روانه بمبئی نمود.

چون میر مذکور بتاريخ هشتم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه [۱۲۵۹] هجری گرفتار گردیده، نیپیر صاحب بهادر بعد هزیمت میر شیر محمد خان وارد حیدرآباد شده. امیران حیدرآباد هر یک میر محمد نصیر خان و خلفانش و میر میر محمد خان و میر صوبدار خان و میر شهداد خان و امیران خیرپور میر رستم علی خان و میر نصیر خان بسواری جهاز دودی روانه بمبئی نمودند. و در روز رفتن امیران حیدرآباد، نیپیر صاحب بهادر به تمام رعایا و مهاجن (۱) حیدرآباد حکم داد، که امیران سند، حاکم شمایان بودند، حالا بحسب قسمت آبخورد، برای سیاحت ملک انگلستان میروند. شمایان رفته، صورت وداع حاصل نمائید، که داغ مفارقت بر دل ایشان نماند. رعایای حیدرآباد، تمام صغیر و کبیر، خاص و عام بموجب حکم نیپیر صاحب بهادر، بجهت وداع امیران ممدوح رفتند. بمعاینه حالت پرملالت امیران زار زار بگریستند، و اشک حسرت از دیده غم و الم میریختند.

از آنجا که بموجب تنگ چشمیهای روزگار بیوفا، و موافق ضابطه سپهر نیرنگ، طراوت گلشن هر اقبالی (۲) افسرده دم

(۱) ک: مهاجرین [؟] در دیگر سه نسخه: مهاجن ۰ و این صحیح است، بمعنی سوداگر و شخص ثروتمند هندو [— سند گزیتیر ۸۹۱]

(۲) ک: آفتابی [؟]

سردی خزان ادباری، و گرگ تیز چنگال ذلت و اضطرابی در کمین عزت و اعتباری است، نظر بران امیران سند از تقدیرات الهی، ترک ریاست سنده و دیار و عیال و اطفال نموده، چشم پر آب و دل کباب، روانه ملک انگلستان شدند.

چون امیران موصوف، داخل بمبئی گردیدند، جناب نواب مستطاب گورنر فرمان فرمای بمبئی، کپتان بروس صاحب بهادر افسر پلیس (۱) و کپتان اولیور لخب (۲) صاحب مجسترتیت و الی صاحب (۳) سکرتری تعلقه عامه، بنا بر استقبال امیران ممدوح تالب دریای شور معه چارت (م) دو اسپه به بندر پالوی فرستاده. اسکوت صاحب سکرتری از میر نصیر خان دست گرفته، از کشتی برکنار فرود آورد.

درین اثنای بروس صاحب بهادر، بروی امیر ممدوح آمده سلام داد. میر مذکور بصاحب ممدوح، جواب سلام داده فرمود:

(۱) ک: پس [؟]

(۲) کذا در ک، الف ج: اولپور لیجٹ [؟]

(۳) کذا در ک، الف: ولی صاحب. ج: ولی صاحب [؟] این نامها در تاریخ افغانستان نصف آخر از سید اشرف علی [ص ۳۰۸] چنین است: کپتان بروس صاحب پولیس، و کپتان اولیور لیجٹ صاحب مجسترتیت و ولی صاحب سکرتری تعلقه عامه مملکتی و اسکونب صاحب سکرتری تعلقه عامه.

(م) کذا در ک. الف: چاررت. ج: چهار ائنه [؟] که مقصد ازان گاری اسپه است.

که: من این صاحب می‌شناسم، که در سنه ۱۸۲۸ عیسوی در دربار من حاضر آمده بود. صاحب مذکور جواب داد که: در آنوقت ماشاءالله ایشان هم جوان، و سرخوش نشاء (۱) باده، شباب و جوانی بودند. الحال از گردش زمان ناهنجار بسیار ضعیف و لاغر شده اند. امیر موصوف باز فرمود که: من در طریق دوستی ایشان و کمال جوش محبت ایشان در اینجا آمده ام. باز صاحب جواب داد که: استیلاي الفت و محبت مایان بحدی بود، که ایشان را کش (۲) نموده، چون کهربا درینجا رسانیده.

في الجملة بغیر این همه اختلاطها، امیر موصوف، بسواری چارت دواسپه سوار گردیده، ترک سواران پیش و پس برکاب میر ممدوح حاضر، و دور دور کنان، امیر را بکمال اعزاز آورده، و در ایوان خاص گورنر صاحب فرود آورده مهمان نمودند. بعد از چند روز امیر مذکور را در مقام دمدمی که نزدیک کلکته میباشد، در آنجا مقام استراحت مقرر نمودند. میر شهداد خان را در قلعه سورت صورت آرام دادند. و میر رستم خان را در مقام ساسو که متصل شهر پونه میباشد سکونت پذیر نمودند. و مبلغ پانزده هزار روپیه عوض مشاھرہ از سرکار با میران ممدوح عنایت شد.

چون امیران مذکور از غم ریاست آزاد، و از هزارها افکار

(۱) الف، ج: نشاط باده.

(۲) الف، ج: کشش.

روزگار دنیا رهائی یافته، چند اوقات بارام، و شاهد فراغت هم آغوش داشتند. لیکن - حَبُّ الْوَطَنِ مِینَ الْاِیْمَانِ - (۱) در سر داشتند و در تدبیر رهائی خود و ملک خود بسیار کوششها نمودند و انواع انواع نوشتجات نمودند. و در ولایت لندن در کورت (۲) از اعتراضات نیپیر صاحب بهادر جوابها دادند. و بعض صاحبان انگریز در کورت از طرف امیران گفتگو نمودند. مطلب را باین حد رسانیدند که امیر محمد نصیر خان والی حیدرآباد را معه لواحق باز بر مسند ریاست سند جلوس دهند.

در این ضمن خبر رسید که میر شیر محمد خان طرف خراسان بجهت کومک لشکر، نزد سرداران قندهار رفته است. اهلیان انگلیسه باصغای این خبر در ترخیص میر موصوف بدارمدار پرداخته. در این عرصه از قضای کردگار امیر ممدوح، در حالت صحت بدن مشغول نماز و اوراد بود، که ناگهانی عارضه سکتہ لاحق حال امیر ممدوح شده. بتاريخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک [۱۲۶۱] هجری، مطابق چهاردم ماه اپریل سنه یک هزار و هشت صد و چهل و پنج [۱۸۴۵] عیسوی در مقام دمدمی سیار بوستان سراي آخرت گردیده، جان بحق تسلیم نمود. *إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*. و از بعض اخبارات معلوم شده، که امیر ممدوح از بس اندوه و الم ریاست سند و جلا وطن جام مسموم از دست ساقی اجل نوشیده. بعض بر آنند که از عارضه سکتہ جان بیجان

(۱) یعنی دوستداری وطن از ایمانست.

(۲) کورت در انگلیسی بمعنی محکمه و داوریکاه است.

آفرین سپرد . و بعد از آن مرحومان میرصوبدار خان و میر رستم خان از غم دنیا و مافیها در آنجا رهائی یافته ، از ملک انگلستان راه ملک - کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ - (۱) گرفتند ، بر طبق مضمون : [بیت]

هر که افروزد بیزم زندگی شمع وجود

سازدش خاموش آخر سیلی باد اجل

در سراغ خرم عمر است دایم برق مرگ

زندگانی محو گردد یکدم از یاد اجل

طائر هستی اگر در چرخ سازد آشیان

عاقبت گردد امیر دام صیاد اجل

هر که آید در دیار زندگی زان پیشتر

در کمینش (۲) می نشیند دست جلاذ اجل

امیران سنده جهت تعمیرات اساس منهدمه ریاست

سنده ، بسیار (۳) مصالح تدبیرات جمع نمودند ، لیکن معمار

داران قضا و قدر بدرستی آن نپرداخت و غم و الم بیهوده

کشیدند . حافظ شیرازی علیه الرحمه می فرماید :

هر کرا خوابگه آخر بمیان خاکست

گوچه حاجت که بر افلاک کشد ایوان را (۴)

(۱) یعنی هر چیز به اصلش رجوع میکند .

(۲) الف : میزند کف در کمینش دست . ج : تیغ بر کف در .

(۳) بعد ازین تا آخر فصل چندین سطر در ک ' الف نیست . از ج تکمیل شد .

(۴) درینجا در نسخه ب مطالبی است که در نسخ دیگر نیست ،

(باقی بر صفحه ۶۷۹)

(بقیه پاورقی صفحه ۶۷۸)

چون حاکی از اوضاع خصوصی دربار و فساداداره است ، مطالعه آن برای اشخاصیکه در عوامل سقوط حکومت سنده تحقیق میکنند بیفایده نخواهد بود . بنا بران لب لباب مطالب را بدون عبارت آرائیهای بیجا آوردیم :

"هر چند امیران مذکور در مراسم خدمتگذاری و فرمان برداری

صاحبان انگلیسه قصوری نکردند ، لیکن ازان غافل که - من

أَعْمَانٌ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - هر که اعانت ظالم

میکنند ، حق تعالی همان ظالم را برو غالب میگرداند . امیران

سنده بتوقع دوستی صاحبان انگلیسه را از ملک خود ، جای عبور

داده روانه خراسان نمود . ب فکر همینکه مایان آمده حال ، از

گزند اعدا در امان فارغ البال خواهیم بود ، و اهل خراسان بلا

گردان مایان خواهد بود . از انجا که اگر نیت بد در باره غیری

نمایند بر سرش آید ، امرای سنده خود هدف تیر بلا شدند . هر

چند امیران سنده به نفس نفیس خود بلباس رنگین سروت و حیا

آراسته و بزبور غریب پروری و عاجز نوازی آراسته بودند ، لیکن

زمام نسق و نظم مهمام ملک داری خود ، بدست سفلگان

ناپخته سپرده بودند . آنها باقتضای رذالت طبع و شومی نفس

نافرجام ، چندین خلل های فاحش بمال و حال ناموس مردم و

خلق الله ، خلاف قانون عدالت شرعیه میرسانیدند ... امیران

سنده اکثر پیروش سفلگان می پرداختند . و با مردمان سهل اوباش

از طایفه صباغ و غلام و نیلگر و کفشگر و حملان و ملاحان و

سگ بانان و قلتبانان جلس صحبت بودند ... و از ملک داری و

رعیت پروری و دوست و دشمن شناسی اصلاً خبری نداشتند ...

اگرچه زوال ریاست و مملکت امیران سنده از تقدیرات الهی

است، لیکن همه از شومی بد نفسی و ظلم کار کنان سفالگان باید دانست. و از شومی و نحوست وزیر پر تدبیر که باوجود محاسن سفید، تومن آرزو را در میدان فسق و فجور و زناکاری میدوانید. خصوصاً از مناقب جناب اقا صائی (کذا) چه عرض رود، که خود را سید عظام و علما کرام و اسرای ذوالاحترام میخواندند... ولی: اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست! در ایام نظامت شکارپور اسباب سازی هر گونه فرمایشات هر گاه مفصل بیان نمایم، دفتري علیحده خواهد شد. و درین مدت بیست و چهار و پنج سال هرچه سامان ساخته و پرداخته بودند، تعداد آن خدای میداند. باز هم سیری نداشتند، و روز بروز دیگر حرص اوشان در جوش بود... خصوصاً از جناب محمد تقی شاه چه شرح رود... که اورادش همین بود: — اللهم ارزقنا درهماً احمرّاً مسکوکاً نفیساً و همدماً موافقاً انیساً... وجود ذی جودش بلباس رنگین — لایا کل و لا یعطی بل یدنع — آراسته... در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه نه [۱۲۵۹] هجری مطابق ۱۳ محرم الحرام واقعه اسیری امیران ممدوح صورت وقوع گرفت... "

-۹۱-

در بیان (۱) تسخیر ملک سنده، و نوشتن مراسله سرداران قندهار و خراسان

با میران سنده، که انگریزان را از ملک خود هرگز

باینطرف راه ندهند

قلم صداقت رقم، در تشریح این خدعه طرازی بر صحیفه بیان، چنین نگارش میدهد که: صاحبان انگریز بهادر، ملک سنده را از بهادری و شجاعت نگرفتند، محض بفریب بازی و حیل وری اولاً با میران سنده، متاع دوستی و اخلاص را پیش نمودند، و امیران ممدوح را فریفته دانه و دام مهربانی و الفت خود ساخته، راه تردد طرف خراسان گرفتند. امیران موصوف باوجودیکه بوالیان خراسان، از قدیم رابطه اتحاد و مال گذاری داشتند، آن را محض بخوشنمائی گلهای رنگا رنگ صاحبان انگریز فراموش نموده، و بر قول و فعل و عهد و پیمان صاحبان انگریز اعتماد کرده، به تقدیم هزار گونه خدمات، از ملک خود راه عبور دادند. و والیان خراسان را، که از قدیم دوستان امیران بودند با خود دشمن ساختند.

(۱) این عنوان در ک نیست. در الف فقط "در بیان تسخیر ملک سنده" بقلم سرخ نوشته شده. اما در ج کلمات "و نوشتن مراسله الخ" بخط قرمز موجود است.

با وجودیکه والیان خراسان، کرات و مرات بطرف امیران سند مراسلات نوشتند، که انگریزان را از ماک خود راه ندهند، که نفعی ندارد. مثل است که شخصی در عالم [خواب] دید که مار بر شکم من گذشته، بهولناکی تمام از خواب بیدار گردید، متحیر ماند. کسی پرسیدش که چه حیرانیست؟ باو بیان خواب [نموده (۱)] گفت: که مار بر شکم من پیدا نموده، می ترسم که مبادا روزی زهر در جان من کند بر طبق مضمون:

[بیت]

هر کس که مار را بدهد جا در آستین

باید کشد همیشه بمرگ خود انتظار

هرگاه ایشان توان راه مقابله صاحبان انگریز ندارند، پس استمداد مبلغان خرچ راه نمایند، که از خراسان، افواج غازیان، برای ایشان خواهد رسید.

با وصف این همه نوشتجات والیان خراسان، امیران سنده، نوشتجات [نصایح آمیز والیان خراسان، هرگز بگوش غفلت نیوش خود نیاوردند. هرگاه صاحبان انگریز از مهمیز کاری غازیان خراسان، حمار آرزوی خود را مجروح و مفلوک ساخته، بی بار مدعا، سر خود را به آخور ملک سنده کشیدند. اولاً تعمیرات بنگله‌های چاونی خود منهدم ساختند، تا از شعبده بازی‌شان، با میران سنده معلوم و یقین گردد، که صاحبان (۱) ازینجا تا کلمه "نوشتجات" که بین [آمده، در ک، الف نیست، از ج تکمیل شد.

انگریز، ملک سنده را گذاشته میروند.

ظهور (۱) این معنی علاوه باعث غفلت امیران ممدوح گردیده، و هم از روی ساده لوحی (۲) و صفای قلب خود، بر عهد انجام صاحبان انگریز اعتماد کلی داشتند، و بر خدمات لا کلام خود مغرور بودند و میگفتند که: مایان از ملک خود راه دادیم، و در ملک مایان جهانوی‌ها انداختند. و از هر قسم و رسم، بجا آوری خدمات نمودیم. نظر بر آن صاحبان انگریز، هرگز بمایان تقصیر عهد و پیمان جایز نخواهند داشت، و ازین معنی بی خبر: [بیت]

طالب دنیا چه داند شیوه پیمان عهد

هست در فکر خطا اندیشی و مشق دغل

از برای اخذ مال و حب جاه و (۳) روزگار

افکند هر لحظه خود را بگرداب خلل

از آنجا که کاخ وجود اهل دول، در اصل باب و گل

بیوفائی سرشته اند، صاحبان انگریز، چون نجاران، تیشه خرابی بدست گرفته، [اساس (م) تعمیر قصر اتفاق امیران سنده را از

(۱) ک: طنبور [؟]

(۲) الف: ساده دلی.

(۳) ک: در روزگار.

(م) از کلمات اساس تعمیر تا الوسات بین [در ک، نیست و در

الف هم ناقص است، از ج تکمیل، و برخی عبارات غلط

ج تصحیح شد.

پای انداختند. چنانچه امیران حیدرآباد را باد خزان نفاق، در نخل جمعیت شان راه دادند، و امیران خیرپور را در آتش شرور خود انداختند.

هر گاه دیدند که الحال، این اساس نفاق آب و گل تدبیرات مایان، مابین امیران سنده مستحکم گردیده، بعد پای خود را در میدان تسخیر ملک سنده پیش گذاشتند. و "إلا" ممکن نبود که باین قدر قلیل فوج، تسخیر ملک سنده می نمودند. والذات [بلوچان سنده اگر چند لک (۱) مبلغان، حسب الخواهش والیان خراسان میفرستادند، هم کومک هزارها لشکر از خراسان، بجهت امیران سنده میرسیدند.]

لیکن تقدیر رب قدیر چنین بود که: امیران سنده را هیچ تدبیر بدست نیامده، مابین خودها سپند وار در مجمر نفاق، از آتش کینه، در اضطرار بودند. از آنجا که صاحبان انگلیسه بهادر، خودها را مرد میدان می گویند، پس لازمه مردانگی این بود که: چند وقت پیشتر از اراده باطن خود، با امیران سنده تنبیه میکردند، که تا اوشان سامان و تهیه خود می گرفتند. بعد اگر جنگ نموده، ملک سنده را تسخیر می نمودند، هم مضایقه نداشت، "بغداد را مفت نبرد بقسم برد" این چه ملک گیری بود، که در صورت دوستی، امیران سنده را سرشار باده غلقت نموده، و بخیله وری ناگاه بر خانه امیران مدوح غافل رفته، امیران را صید سر پنجه روباه فریب خود نمودند. این

(۱) الف: چند لک روپیه را حسب الخواهش.

چه شجاعت و مردانگیست؟ بلکه جای نفرین است. از آنجا که غافل بر سردشمن رفتن، و بفریب و خدعه خصم را عاجز و زبون خود ساختن کسر برتبه شجاعت ارباب صولت و قدرت است، کسی بکسی چنین نکند. این که در دوستی با امیران کرد، اگر چه داستان این داستان طرازی بسیار است، اگر بیان نمائیم هر آینه شرح مطول می شود. موقوف بر وقت دیگر گذاشته، باز قلم [بسر گذشت عالیجاه میر شیر محمد خان آشنا نموده می شود].

کومک لشکر، سردار صاحبان قندهار، بالفعل بشرط رسیدن شال کوت دادنی کرده، بندوبست کار مرجوعه خود نموده.

(بقیه حاشیه صفحه ۶۸۶)

بمیر موصوف مرحمت نمودند... میر موصوف استدعای استمداد، سردارانِ مدوح نموده، سرداران گفتند: آنچه مقدور مایان است دریغ نخواهیم کرد، لیکن مقدمهٔ مقابله انگریز مقدمه ایست عظیم که سامان و تهیهٔ زیاد میخواهد... هرچه که جمعیت سه چهار هزار لشکر عمله و فعلهٔ خودها داریم، بی طلب تنخواه حاضر. و هرچه تنخواه آنها شد، جامهٔ خود را فروخته خواهیم داد. لیکن جمع آوری لشکر الوسات، بدون اخراجات و خزاین کلی نخواهد شد. و تا آنکه که جمعیت لشکر الوسات خراسان نشود، هرگز این کار مقابله انگریز، پیش نخواهد رفت. و این سه چهار هزار عملهٔ مایان در یک دو جلو ضرب اتوای انگریز خواهد شد... میر مذکور گفت: هر گاه سرداران بعهٔ جمعیت لشکر، منزل انداز مکان شالکوت شوند، مبلغ دو لکه روپیه درانجا خدمت میکنم، و اگر داخل دادهر شدیم، یک لکه روپیه درانجا میدهم. و قتیکه داخل ملک کچهی شدیم، همانوقت موجب و تنخواه همه لشکر بدمهٔ من است.

سرداران از روی ننگِ گلیم طوعاً و کرهاً باین انجام میر موصوف راضی گردیده، سردار میر افضل خان را بهمراه میر موصوف تعیین نمودند، که تا شال کوت رفته، مبلغان مذکور بدست نمایند. بعد تصرف مبلغان، مایان از قندهار تدارک گرفته، داخل شالکوت خواهیم شد.

وقتیکه سردار میر افضل خان، باتفاق میر موصوف رونق افزای

(بقیه بر پاورتی صفحه ۶۸۸)

در بیان (۱) رفتن عالیجاه شیر محمد خان بنا بر آوردن کومک از قندهار

و پس معاودت نمودن بی حصول مدعا

[هژبر قلم تیز رقم، نخچیران این مدعا را چنین صید. سر پنجهٔ بیان می نماید که: در سنه ۱۲۵۹ هجری مقدسه، میر شیر محمد خان تالپر از سنده هزیمت یافته روانهٔ قندهار گردیده] و عالیجاه احمد خان لغاری معه مشسوبان خود در کوهستان، نزد بلوچان مری رفته سکونت گرفت.

هر گاه میر مذکور، به قطع منازل، داخل قندهار شد، سردار صاحبان قندهار، در تعارف و مهانداری میر موصوف به هیچ وجه قصوری نکردند. و مراسم اکرام و اعزازش بجا آوردند (۲). میر مذکور مبلغ دوسه لک روپیه، بجهت

(۱) این عنوان در هر سه نسخه الف، ج، ک ناقص است، بصورت فوق از هر سه تکمیل شد. و سطور بعد عنوان هم در نسخه ک، الف نیست، تنها از ج نوشته شد بین [] .

(۲) درینجا نسخهٔ ب مطالبی دارد، که چنین است: «میگویند که از چهارده پانزده هزار تحفه میر معظم الیه سرداران پیشکش نموده. سرداران هم در عوض بیست و چهار هزار روپیه تعایف و ارمغان (بقیه بر آخر صفحه ۶۸۷)

سردار صاحبان این حقیقت میر موصوف مشروحاً جانب امیر دوست محمد خان نوشته فرستادند و مصلحت طلب گردیده. امیر موصوف بسردار صاحبان، صلاح دادن کومک، به میر مذکور نداد، که از بعضی مدارجات که شرح آن متمتع الوقوع است، در نظر عقل دوربین من بعید از مصلحت است. باقی نیک و بند خود را هرکس خوب میدانند، آینده اختیار باقی دارند.

پشین [اصل: پشنگ؟] گردیده، از قدرت الهی اینچنین بارش باران شده، که در مدت العمر نشده بود. تا مدت یکنیم ماه در پشین افتاده بودند... سردار موصوف بامید نواله مبلغان انتظار می برد، لیکن مبلغان میر موصوف، درین عرصه در شالکوت هرگز نرسید... میر موصوف گفت: در مکان دادهر مبلغان خواهم داد. سردار میر افضل خان... همین حقیقت را پیش سرداران ممدوح نوشته فرستاد. سرداران در جوابش اعلام نمود که: میر شیر محمد خان اختیار دارد، اگر طرف قندهار بیاید، آنچه گذران مایان است باو یکجا خواهیم نمود، و اگر دیگر طرف عیال خود روانه شود، هم مانع نشده، بخوشدلی مرخص خواهید نمود. چون سرداران آوازه کشش مقدمه هرات، پیش نهاد خاطر نموده، سردار میر افضل خان از پشین [اصل: پشنگ] مراجعت فرمای قندهار، و میر موصوف را به آدمیان معتبر خود داده، تا در مکان دادهر رسانیده رفتند. در دادهر چیزی مبلغان میر موصوف رسانیده بودند. آنها را برداشته شباً شب سرعتاً روانه قلعه کهان گردید، و عالیجاه احمد خان لغاری نیز از کوهستان چاننده بمعهد عیال نقل نموده، در قلعه کهان با میر موصوف ملحق گردید..."

سردار صاحبان قندهار بعد نوشته امیر موصوف، عنان توسن عزیمت خود را معطوف داشته، پای خیال کومک [خود را در(۱)] لحاف تحمل کشیده، بدار مدار و دلانسانی میر مذکور می پرداختند، بخیال اینکه چیزی مبلغان از میر مذکور کشیده، در سوراخ دهان خود اندازیم. آخر تجویز نموده، سردار کهندل خان را بمعهد قدری لشکر همراه میر موصوف تعیین نمودند، که تا شالکوت برود. هر گاه بموجب انجام، مبلغان میر موصوف رسیدند، بعد تدارک جمع آوری لشکر موفوره گرفته، به تمشیت مهمام میر مذکور پرداخته خواهد شد.

چون خلف سردار کهندل خان، باتفاق میر مذکور وارد پشین (۲) شدند، درانجا این چنین بارش باران [متواتر گردیده، که راه تردد تا به شالکوت مسدود شده. چند ایام در پشین توقف پذیر شدند، و در این ایام توقف، صورت رسیدن مبلغان میر ممدوح بنظر نیامده. آخر خلف سردار کهندل خان، بموجب ارقام والد خود، واپس روانه قندهار گردید.

- (۱) سطوریکه بین [] است، درک، الف نیست، از ج تکمیل شد.
- (۲) وادی پشین بعرض ۵۰ میل در شمال کوپته است که راه قندهار ازان میگذرد، و در آخر آن کوه کوژک افتاده. این کلمه را اشتبهاً پشنگ می نوشتند، که با پوشنگ تاریخی غرب هرات التباس دارد. خود مردم آنجا و مردم قندهار آنرا پشین خوانند، و این صحیح است.

کورار و جلال پور و ناله تانوری و بتل و تهیل و غلامه (۱) کذا] بغارت بردند. و مردم آبادکاران رعایای دیهات مذکور، مابین جمع شده، در تعاقب غارت گران رفتند. قدری مال و مواشی خود را از غارت گران مسترد نموده می آوردند. که درین اثنا لشکر انگریز، در عرض راه به آبادکاران مذکور رسیدند. "لوئو (۲) لوئو" گفته آبادکاران رعایا و غربا را مقتول نمودند. چنانچه که دو صد و بیست نفر [آبادکاران بر ناحق از دست لشکر انگریزان کشته شدند. از آنجا که مال و مواشی غربای آبادکاران، غارتگران بغارت بردند، و متاع زندگانی آنها را لشکر انگریز به یغما بردند. عجب انصاف و رعیت پروری صاحبان انگریز بهادرست! چند ایام در واقعه سکهر، صاحبان انگریز کورت این مقدمه کشتگان رعایا نمودند، لیکن هیچ انصاف نکردند، و آبادکاران غربا رایگان رفتند.

[عالیجاه (۳) میر شیر محمد خان در مکان چهر و پولنجی

(۱) در نسخه ب این نامهای روستاها نیست و گوید: دیه میان صاحب مرحوم عبدالحکیم صاحب را تاراج نموده و شصت و هفتاد نفر غربا را قتل نموده و مرحوم محمد قاسم علیه الرحمه نیز ازین غصه جان بحق تسلیم نمود. این واقعه در ماه ربیع الثانی ۱۲۶۰ هجری وقوع یافت. ب: کورار و جلال پور تانیوری و بلبل و ننهال و علافه [؟]

(۲) "لوئو، لوئو" = یعنی غارت کنید، غارت!

(۳) سطور بین [] در الف، ک نیست از، ج تکمیل شد.

میر موصوف بعد روانگی خلف سردار موصوف، بقطع مراحل، داخل قلعه کهان شده، بعد در مکان چهر و پولنجی رسیده، جمع آوری لشکر بلوچان کوهستان می نمود. و عالیجاه محمد صدیق خان خلف سردار سمندر خان نیز معه پانصد سواره آمده، ملحق رکاب میر مذکور شده، در بندوبست تخریب چهارونی خان گهر شدند، که در این اثنا وزیر خان خلف بیچار خان دوبکمی (۱) معه پانصد سوار بتاریخ بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و دو صد شصت [۱۲۶۰] هجری در گرد و نواح خانگهر بطریق چپاول رسیده، گاهیان (۲) فوج انگریز معه سواران چوکمی، که برای علف بری رفته بودند، قریب هفتاد نفر علف تیغ بیدریغ نموده، و تمام اسبان و سلاح آنها غارت کرده رفت.

افواج انگریز که در چهارونی خانگهر دایر بودند، تعاقب آن نکردند. مگر دل مراد خان کوسه را ماسور نمودند که رفته به تکفین کشتگان انگریز پرداخته. و باز بتاریخ چهار دهم ماه جمادی الثانی سنه روان مقدار [چهار صد (۳) پانصد لشکر بلوچان، در محال روپاه افتاده، مال مواشی غربای رعایای ناله

(۱) ک، الف: دو نبگی [؟] و صحیح آن ڈوبکمی است نام قبیله ای از بلوچ.

(۲) شاید مقصد کسانی باشند که برای لشکر گاه جمع میکردند. در ک کائیان و در الف گاهیان و در باقی نسخ گاهیان است.

(۳) سطور بین [] در الف، ک نیست، از ج نوشته شد.

چند روز توقف گرفته، و توان مقابله فوج انگریز ندیده، واپس روانه کهان شد. و ازانجا باز روانه ملتان و لاهور شد. در لاهور پای در دامن اصطبار کشیده، روی توسل بصاحبان انگریز نهاده آمد. سرکار انگریز صاحب بهادر، بسبب جوانمردی و همت میر موصوف، از روی الطاف، چیزی مدد معاش باو مقرر نموده، در ضلع لاهور جای توقف دادند] که چند مدت درانجا مکث (۱) پذیر بوده. و میر شاه محمد خان برادرش را که در بمبئی نظر بند بود، او را هم رهائی داده وا گذاشتند، که در لاهور آمده با میر مذکور ملاقی شد. و عالیجاه احمد خان لغاری از کوهستان مری [داخل (۲) ملک نواب بهاول خان والی بهاولپور شد. درین اثنا به میر مذکور بسیار تصدیعات رسیده. دو مرتبه اسبابش در آتش سوخته. آخر در سرکار انگریز عرایض بی قصوری خود نمود. اجازت توقف ملک سنده از سرکار گرفته، داخل ملک سنده گردیده، و کنج درویشی را اختیار نموده، در قلعه صوفیان صاف دل پاک نشسته اوقات حیات مستعار خود را بسر می آرد.

امیران سنده نیز چند روز آواره که از قید فرنگ رهائی یافته، اراده وطن مالوفه دارند، که بعطای مشاهره سرکار، در اطاق مالوفه خود، اوقات گذاری خواهند نمود] لیکن هنوز

(۱) الف، ج: مکتب پذیر.

(۲) از کلمه "داخل" تا "خواهند نمود" که بین [آمده،

در الف، ک ناقص است از ج تکمیل شد.

داخل سنده نشده اند. معلوم نیست که از چه سبب، باز توقف امیران اسیران، درانجا گردیده. درین باب از افواه عوام الناس چندین روایات شنیده می شود - و الله اعلم بالصواب.

بلوچان، درین امر از میر صاحب بهادر، بسیار ناخوش و ناراضی بودند [بلکه (۱) بزبان اعتراض میگفتند که: گلهای دوستی و عهد و پیمان سرکار انگلیسه^۱ بهادر میر^۱ از خزان بیوفائی نیست. هر چند برادران امیران خود را در انتظام سلسله^۲ انقیاد و فرمان برداری^۳ سرکار انگلیسه^۴ بهادر و رفع فتنه و فساد، و دفع شرارت و عناد، که باعث تازه روئی گلستان خوبی و بهبودی (۲) آنها بود، بسیار سعی و تلاش نمود، که تا آب و رنگ عزت بهارستان این خاندان بر باد نرود. و گلزار (۳) ننگ و نام این دودمان از انقلاب باد حوادث روزگار ناهنجار، سر بزد روئی نکشد. باوجود این همه نصایح عاقلانه و مواعظ مشفقانه^۵ میر صاحب بهادر، در دل خار منزل آنها بمقتضای:

نرود میخ آهنین در سنگ

هیچ سرایت نکرد، و از تقدیر ازلی (م) - [جَفَّ الْقَلَمُ]^۶ بیما هو کاین - آن سرگشتگان بادیه قضا و اسیران پنجه^۷ تقدیر را براه راست نیک اندیشی، و بصیرا^۸ المستقیم عاقبت کشی هدایت نگردید. تا آنکه اوراق مجموعه^۹ ریاست سنده از انتظام افتاده، بعضی اسیران سنده مسند^{۱۰} نشین باسیری رفتند، و برخی فراری شدند. و میر صاحب میر علی مراد خان از روی صداقت و

(۱) سطور بین [] در ک نیست، در الف هم ناقص است.

از الف، ج تکمیل شد.

(۲) الف: بهبودگی.

(۳) ک: و از ننگ [؟].

(۴) سطور بین [] در الف، ک نیست از ج تکمیل شد.

در بیان (۱) ذواختن قانون خدمات میر صاحب میر
علی مراد خان بهادر نسبت به سرکار
انگلیسه بهادر

و برعکس مکافات یافتن از سرکار انگریز بهادر به مقتضای

مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَقَدْ سَلَّطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (۲)

[امیر (۳) بی نظیر قلم، که فقرات نویسنده حسن و قبیح وقوعات روزگار است، در تسخیر ملک این مدعا، چنین بر صفحه^۱ بیان نگارش میدهد: روزیکه سرکار انگلیسه، بعزم خیال خام تسخیر ملک خراسان، رونق افزای این ملک سنده گردید، جناب میر صاحب میر علی مراد خان بهادر، در شمع افروزی بزم مؤدت و وداد، و ضیای چراغ مجلس موافقت و اتحاد، و انوار گوناگون خدمات، از هر قسم رضا جوئی و خیراندیشی و بیه طلبی سرکار جهان مدار انگریز بهادر، بهیچ وجه من الوجوه، خود را معاف و مقصّر نداشته. با وجودیکه بعضی امرا^۲ و روسای

(۱) این عنوان در الف، ک، ج ناقص است، از هر سه تکمیل شد.

(۲) یعنی کسیکه باستمگاری مدد نماید، خدا او را بروی گمارد.

بدون کلمه^۳ [فقد] حدیث ضعیف است، که ابن عساکر از

ابن مسعود روایت کرده [— الجامع الصغیر ۲-۱۶۵].

(۳) سطور بین [] در ک، الف نیست، از ج گرفته شد.

اخلاص، دست در فتراک خدمتگذاران و جان فشانی سرکار انگلیسه بهادر زده، مانند شاطران در بجا آوری هر گونه خدمات میدوید.

اولاً در مقدمه عالیجاه میر شیر محمد خان، بوقت کارزار خود را رسانیده، اگرچه میر مذکور اسباب مجاریه و جنگ و سامان مجادله و رزم، از لشکر بلوچان و غیره مایحتاج، چندان جمع کرده بود، که صورت تفریق این همه جمعیت میر مذکور در نظر معرکه آریان و غا دشوار بنظر می آمد. و تمثال هزیمت میر مذکور در مرآت خیال نوازندگان کوس [رزم جلوه گر نمی گشت. و رأی] اهل روزگار، در این امر تیره و پزیشان، و فکر جهانیان در این باب متحیر و سرگردان! لیکن میر صاحب [بهادر] از راه کمال دانش و نهایت بینش و فرزاندگی، تدبیری بکار برده، که میر احمد خان جد میر شیر محمد خان و دیگر سرخیلان لشکر که بانی مبانی کار جنگ و جدال و مقدمه الجیش حرب و قتال بودند، آنها را بعطای نوازشات و امید ملازمت، از میر شیر محمد خان جدا نموده، در سلک ملازمت خود منسلک نمود.

هر گاه صورت این واقعه، بر مرآت ضمیر شیر محمد خان انعکاس پذیرفته، و این نوای نا موافقت از قانون [خویشان و] سران لشکر بگوش شنید، همانوقت تاب مقاومت نیاورده و از عین جنگ (۱) [جنگ فرار در نوا آورده، هزیمت را غنیمت

(۲) این سطور بین [] نیز در دیگر نسخ نیست از ج گرفته شد.

دانست. هر گاه از حسن تدبیر کامله و فرد بالغه میر صاحب بهادر، شیرازه مجموعه جمعیت میر شیر محمد خان از انتظام افتاده، چون اوراق متفرق گردید. چون بعد فراغت این مهم خبر رسید که: محمد علی خان فرصت یافته در ملک شرقیه ابهه (۱) غبار فتنه و فساد بر انگیخته و آتش شور و فساد بر افروخته و آب شرارت نوشیده، و چون باد مخالف برخاسته نزدیک بود، که از بلوای عام او در تمام سند فتنه نو برخیزد، و صورت خلل خوابیده سر نو بیدار شود.

آدمان شیخ علی حسن مختارکار میر صاحب، که در ملک ابهه ماسور بودند، بآنها مقابله و مجادله نموده، از طرفین کشت و خون واقع گردیده، که در این اثنا میر صاحب میر علی مراد خان بهادر چون شهباز تیز پرواز، در عرصه اندک، مسافت بعید طی نموده، و خود را در آن سرزمین فتنه آئین رسانیده، با میر محمد علی خان سرگرم مقابله و مجادله گردیده.

از آنجا که هر طرف که میر صاحب بهادر، عنان توسن خوشخرام منعطف میفرماید، فتح و نصرت دو اسپه جهت امتهالانش می آید. میر محمد علی خان تاب مقاومت نیاورده، قرار برقرار اختیار نمود، و منسوبان خود برداشته عبور دریا شبها شب نموده رفته در مکان روجهان مزاریهها باتفاق میر محمد حسن خان خلف میر رستم خان توقف گرفت.

(۱) این دو کلمه در ک نیست. الف: مانند متن. ج: ابهه.

و دیگر ودیره ولی محمد خان چاندیه (۱) که سرکرده دوازده هزار لشکر بلوچ قوم خود میباشد، نامبرده از استیلام صاحبان انگریز بهادر، در مقام متمردي بود. و سرکار انگریز بهادر نیز ازو خایف بود، که مبادا سر از گریبان فساد بر آورده، متحرک سلسله شور و شر گردد. جناب میر صاحب بهادر سر خود معه جمعیت فوج در ملک چاند که رسیده چاندیه مذکور را پیش خود حاضر ساخته. او را از اطاعت و فرمان برداری سرکار انگریز بهادر، بسیار فهمایش نمود. لیکن [آن] کل از کمال (۲) خود دست بردار نشده، و کمال آن کتل، بر طبیعت میر صاحب ممدوح ناگوار افتاده. آخر از ترددات دلیرانه و حملات بهادرانه، چاندیه مذکور را گرفتار ساخته، در خدمت اهالیان دولت انگلیسه بهادر، طرف حیدرآباد فرستاده، که رفته حلقه اطاعت و انقیاد سرکار انگریز بهادر در گوش جان انداخته، بعبطای خلعت سرفرازی یافته، واپس بمکان مألوفه خود آمده، سکونت پذیر گردید. و سواي آن هر کدام سران و سرکردگان بلوچان سنده که سر بشورش می برداشتند میر صاحب بهادر، سرغنه آنها را زیر حکم خود پایمال نموده نمی گذاشت، که احدی از بلوچان، مرتکب فساد شوند و الا

(۱) الف: ولی محمد خان لغاری که سرکرده. ج: ولی محمد خان چاند که سرکرده.

(۲) الف، ج: لیکن آن از قلقل خود دست بردار نشده و قلقل آن کل [؟] که صورت متن مطابق ک موافق محاوره است کمال کمال بمعنی هیاهو و غوغا است.

بدمعاشان بلوچان یا جوج ماجوج طینتان اگر مطلق العنان می بودند و سد سکندری ممانعت و حکم ناذری میر صاحب بهادر، در راه آنها نمی بود، چه فسادهایی میکردند! لیکن میر صاحب بهادر برای روسای بلوچان سخت احکامات جاری داشت، که زنهار صد زنهارا که اگر حرکت ناهنجار و رفتار بدکردار نسبت بسرکار انگریز بهادر نمودند، در ساعت بدار جهنم خواهند رفت. بلوچان مذکور طاقت نفس کشیدن نداشتند. و بهرحال نظر بر حکم میر صاحب بهادر داشتند، و علاوه آن بلوچان کوهستان که نهنگان دریای شرارت و پلنگان صحرائی غارت بودند، چنانچه [ابیات]

خون خوار، ظالمان سیه کار پر جفا (۱)

بی باک و شوخ تر ز یهودان خیبری

غارت گران و راه زنان جمله عاصیان

هر یک گرفته پیشه و کار ستمگری

هر یک (۲) سمنند دیو جفاکار کینه ور

میراند بهر غارت مردم تگآوری

از صولت و مهابت شان روز و شب بجان

ترسنده دل رعیت و لرزنده لشکری

مسدود گشت راه همه رهروان کار

وز فتنه و فساد ازین قوم مضطری

(۱) این ابیات درج نیست.

(۲) الف: هر یک چو ترک دیو.

ني دیده هیچکس عاتم کاویان مگر
 نشینده این گروه گهی طبل سنجری
 نگرفت دست این همه دیوان جنگ جوی
 در دور حکم خویش، سلیمان ز داوری
 هرگز نه (۱) بست در ره یاجوجیان مگر
 دارای روزگار بسد سکندری
 [تسخیر کس نگشت بر این کوه این گروه
 از دور شاه دُرّان (۲)، وز عهد نادری]
 کشور کشای سنده عدو بند صف شکن
 فرمان روی ملک گورنر ز داوری
 آورد جیش از بی تنبیه (۳) این گروه
 از هندی و فرنگی و مردان صفدری
 کردند تاخت بر سر این کوه این گروه
 با توپ و با تفنگ بسامان آذری
 شد پیشوای لشکر انگلیسیه همه
 میر علی مراد، بصد شان سروي

(۱) الف:

هرگز نه بست دره یاجوجیان این دارای روزگار بسد سکندری

(۲) مقصد احمد شاه ابدالی افغان و نادر شاه افشار است.

(۳) الف: از بی بیشه [؟]

میر علی مراد بر فراخت چون عاتم
 شد معرکه نمونه صحرائی محشری
 میر علی مراد چو بنواخت کوس جنگ
 شد در غریو گنبد گردون اخضری
 میر علی مراد به تدبیر کار جنگ
 بریود گوری ز اهل فرنگ از دلاوری
 از حسن رای و دانش و فرهنگ و فکر و هوش
 وز فر جاه و شوکت و شان بهادری
 میر بلند شان، سران گروه کوه
 آورد در حباله دام مسخری
 فیروز گشت خسرو اسلام داد گر
 میر امیر [این] بصد فر چیدری
 شد فتح مند میر اسم در زمان خویش
 بر کوه چون محمد از فتح خیبری
 گفتند صاحبان فرنگ، آفرین تمام
 بر مردی و شجاعت آن میر گوهری (۱)

از آنجا که در هنگامه مهم کوهستان، میر صاحب بهادر
 مبلغان لکها از خود خرچ نموده، بجمعیت لشکر توپخانه باتفاق

(۱) ک: میر هر کهری [؟]

و خواه مردم مترددین، در حدود ملک میر صاحب بهادر میگردید (۱) [از یک بنده] از کارکنان سرکار میر صاحب بهادر باز یافت می نمودند. با آنهم میر صاحب بهادر رضامندی سرکار انگلیسه بهادر مقدم دانسته، گاهی چین بر جبین مبارک خود نینداخته ادا می نمود. و اگر کدام از صاحبان عالیشان بملاقات میر صاحب بهادر فایز می شدند، هزار گونه تعارف و مهمانداری آنها می نمود. و هر گاه کس از صاحبان انگریز در عالم دوستی کدام تنگ و خواه تفنگچه و یا اسپه به پیش میر صاحب بهادر میفرستادند، صد چندان در عوض آن به مد نظر علوهمتی خدمت اوشان میکرد.

خصوصاً درحینیکه سرکار فرمان فرمای هندوستان رونق افزای جهانوی سکه گردیده بود، میر صاحب بهادر، از روی دوستی و اخلاص شعاری، در تعارف و تلافی فرمان فرمای هیچ دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشته، در عین شمع افروزی بزم ملاقات، تحایف نفیسه و ارمغان حاصله از قسم بنادیق جوهردار رومی با سامان طلا مرصع و بهرپوره دار و شمشیرهای اعلی با ساز طلا و زیورات مرصع و جواهرات بی نظیر که دیده ناظران از دیدن آن خیره [خیره] می شد، و اسپان ولایتی و عربی و شتران مهاری باد رفتار، که تعداد ثمن او قریب [مبلغ] پنجاه شصت هزار روپیه خواهد بود، پیشکش فرمان فرمای ممدوح ساخت. و کمال اخلاص و نهایت صدق اختصاص خود، بحضور جناب فرمان فرمای ممدوح بمنصبه ظهور آورده.

(۱) الف: میگردند.

نیپیر (۱) صاحب گورنر سند بر کوهستان رفته، بجار خان دوسبکی (۲) و طایفه جکهرائی که اصل معدن فتنه و فساد بودند، میر صاحب بهادر به نفس نفیس خود اندرون کوهستان تشریف فرما گردیده، بحملات دلیرانه، بلوچان مذکور را از کوهستان گرفتار نموده آوردند. بلوچان جهکرانی را در سرکار انگریز بهادر ملازم داشتند. و بجار خان را معه عیال و اقربا از سرکار انگریز بهادر سپرد. میر صاحب (۳) بهادر نمودند، که در خیرپور مدت بسیار نظر بند بودند. و مدارت مدد معاش از انعامات و جاگیرات دوسبکی مذکور همه میر صاحب بهادر میفرمود. تا آنکه دوسبکی مذکور در خیرپور فوت نموده (۴).

بعد از چند سال سرکار انگریز بهادر، وابستگان دوسبکی مذکور از خیرپور طلبانیده، طرف مکان مألوفه، آنها را رخصت دادند.

لیکن بعد گرفتاری بلوچان دوسبکی و جهکرانی، باری انطفای آتش زد برد (۵) گردیده. سوا از این دیگر خدمات از هر قسم و رسم که اگر تشریح داده شود، یک کتاب عللحده درست خواهد شد. قطع نظر از آن هرگاه درزی صاحبان انگریز

(۱) ک: پتر [؟]

(۲) ک، الف: دوسبکی [؟]

(۳) ج: سپرد نیپیر صاحب بهادر.

(۴) الف، ج: فوتیده.

(۵) ک: روبرو.

شاید صله^۱ این همه اخلاص شعاری و تحایف گذاری این بود که از کارخانه^۲ مهربانی و انصاف فرمان فرمای مذکور خلعت فاخره^۳ عزل عهده ریاست و غضب ملک و مملکت، بمیر صاحب بهادر مرحمت گردیده از آنجا که هر که توسن سیاحت را در عرصه^۴ عالم بچولان آورده، و نرد اختلاط^۵ گبر و یهود باخته، و عکس مصاحبت^۶ فرنگی و جهود بر افراخته، و از گلشن مخالطت^۷ اصحاب مذاهب مصنوعه، و ارباب ملل مختلفه، گلهای تجربه بر سر دستار [حافظه خود] زده باشد، هر آینه در گلزار اطوار هیچ فردی (۱) از افراد کائنات، و چمن اوضاع هیچ صنتی از اصناف موجودات، رایحه^۸ ریحان^۹ نوشگفته، بمشام ادراک احدی نرسیده، که در راه اهل عزت و احترام و ارباب شوکت و احتشام، خار بد عهدی و بیوفائی افشاندن، دوکان مروت و دوستی را تخته نمودن، و طایر (۲) جان عزیز او را در قفس محنت و تشویش مقید کردن، در ملت کدام طایفه جایز، و در شهر کدام [مردم] نقد این شیوه رایج است؟ افسوس ... [بیت]

شسته (۳) شد کحل ضیا از چشم یعقوب و فتاد
یوسف مهر و مروت در چه ظلمت سیاه
رفت عدل و معرفت، انصاف از ارباب حکم
کشت در لای تظلم جامه عصمت سیاه

(۱) بعد ازین تا کلمه "افسوس" در، ج نیست

(۲) ک: طاهر [؟]

(۳) این ابیات در ک نیست، در ج، الف هم مغلوط است. حتی المقدور از هر دو اصلاح شد.

-۹۴-

در بیان (۱) متهم ساختن مدعیان، میر صاحب بهادر
را به کشیدن ورق مصحف از عهدنامه

و در اعتبار آوردن قول مدعیان سرکار انگریز بهادر،

و نمک بحرایی شیخ علی حسن و نوازشات

میر صاحب بهادر باو [و غیره]

مشیر (۲) قلم که ناظم ولایت سخن دانی است، قلم این مدعا را چنین در حیث (۳) تصرف بیان آورده میشود که: بر جهان واضح و لایح است، که میر صاحب میر علی مراد خان بهادر، با سرکار انگلیسه بهادر، در ایام تسخیر ملک مننده چقدر جانفشانی ها، از جان و مال و تدبیر فرزانه نموده، چنانچه سرکار انگریز بهادر، صداقت اخلاص و حسن خدمات میر صاحب ممدوح دیده، بمد نظر حصول مدعای خود هزار گونه تعظیمات و تکریمات میر صاحب ممدوح معظم الیه می نمودند. و بوقت تشریف فرمای میر صاحب بهادر، برای ملاقات صاحبان عالیشان، شلک اتواب سلامی میکردند. و بر میز طعام خوری، بیحجاب

(۱) این عنوان در ج نیست.

(۲) ک: مبشر.

(۳) ک: خبر.

میر صاحب را جای میدادند، که طعام خود را طلبانیده، یکجا با صاحبان عالیشان نوش [جان میکردند و جرعه نوش] باده صحبت رنگین بکدیگر گردیده، سرخوش باده نشاط میشدند. و اینچنین [شیرازه رساله مروت و یگان وجودی] مابین صاحبان انگریز و میر صاحب بهادر مستحکم و مربوط بود، که از کشاکش هیچ حوادث نا منظم شدنی نبود، بلکه دولت طرفین واحد بود.

با وصف این همه صورت اتحاد چگونه شد که اینچنین امیر صاحب عز و تمکین را به قول و فعل مدعیان نمک بحرامی که داستان دستان طرازی آنها علحده در این رساله مندرج است، از رتبه و مرتبه عزت و ریاست انداختند؟ صورت این معنی در مراتب خاطر جهانیان عجب جلوه عبرت میدهد. و تمثال این حقایق در آئینه خیال ضمیر عالم و عالمیان غریب چهره حیرت مینماید.

شیخ علی حسن در اول چه بود، و چه رتبه داشت؟ و از کیمیای نظر میر صاحب بچه قدر و مرتبه رسیده، که زمام اختیار تمام ملک میر صاحب بهادر، بدست اقتدار او بود و یک علحده سرکار خود بنا کرده بود، که وقت داخل شدن مکان [بیرلوی] شلک اتوای سلاسی میکناید، که صاحبان انگریز، صدای توپ های او واقعه چهاونی سکهر بگوش خود می شنیدند.

از آنجا که شیخ مذکور، به غرور نفس خطا کار، هوای

بلند پروازی در سر گرفته، طریقه نمک بحرامی در پیش گرفت، چنانچه برطرفی او نیز بموجب صلاح و رفاقت سرکار [صاحب] انگریز بهادر صورت وقوع گرفته. باوجود این همه حال، هرگاه میر صاحب ورق عهدنامه از کلام الله کشیده، و دیگر ورق نوشته بجایش داخل نموده بود، پس ورق اول چرا بدست شیخ مذکور میداد، در ساعت او را پاره پاره نموده (۱) گم میکرد، و یا جای نگهداشت ورق مذکور، پیش میر صاحب بهادر نبود؟ [و اگر بسبب] اعتبار، مختارکاری، بشیخ مذکور میداد، پس از ممر عدم افشای راز، با شیخ مذکور طریقه سلوک میگرفت.

و میر صاحب بهادر ماشاء الله در مراتب عقل و دانش، افلاطون زمان، و در مراسم فهم و حکمت لقمان دوران! پیش حکمت میر صاحب بهادر گرفتن ورق مصحف سماو عهدنامه از شیخ مذکور چه امر بود؟ بیک اشاره ابروی ذهن مستقیم خود ازو میگرفت.

اما میر صاحب بهادر، باین همه شان و شوکت بلند ناموسی اقبال، چگونه جعل سازی (۲) ورق کلام الله می نمود؟ [ظهور] این معنی در نظر حقایق شناسان معنی، امتیاز جلوه صدق نمیدهد. این همه از فریب بازی و خدعه طرازی شیخ مذکور توان گفت. از آنجا که درخت نیکوکاری را بار سعادت

(۱) الف: کرده

(۲) ک: جفا سازی [؟]

در بار، و جفاکاری (۱) را مکافات در پی است، اهل ادراک و دانش خوب قیاس نمایند، که بعد این افترا نسبت بمیر صاحب بهادر، مدعیان کاذبان میر صاحب بهادر کجا رفتند؟ و در طرفه العین بر طرفی مدعیان میر صاحب بهادر از عهده [جات] گردیده، که تجربه هر خاص و عام شده، که بیان آن علحده رقم زده کلک عبرت سلک گردیده .

حق سبحانه تعالی منتقم حقیقی است. باوجودیکه که "کرد و نیافت" با وصف زود خراب شدن و راه عدم گرفتن مدعیان میر صاحب بهادر، که عبرت افزای دیده جهان و جهانیان است، چه نحو شد که قول اینچنین مدعیان کاذبان از چه روی و چه دانست و کدام عدالت و انصاف، در سرکار انگلیسه بهادر صورت تصدیق گرفته؟ که میر صاحب بهادر را از عهده ریاست بر طرف نمودند (۲) . و ملکش را بافتراي مدعیان و کاذبین غصبیده گرفتند (۳) ! جاي افسوس [است] .

اگرچه این ملک را میر صاحب تن تنها نمی خورد، مقسوم چندین هزار عالم بود، و هم در مصارف خدمات سرکار انگریز بهادر می آورد. پس برین عدل و انصاف سرکار انگلیسه بهادر باید گریست. این چه انصاف [و عدل و چه مذهب] و چه ملت !!! بی تکلف که جاي تحسین است !!!

(۱) الف، ج: خطا کاری .

(۲) الف: نمودن .

(۳) الف، ج: گرفتن .

در بیان نمک حرامی شیخ علی حسن و نوازشات میر صاحب بهادر

نسبت شیخ مذکور، و شمه مناقب پیر میان علی گوهر صاحب

زاغ قلم سیه رقم، از مداد افترا سواد الوجهی حاصل نموده، بر شاخسار مدعا چنین قان قان (۱) بیان مینماید: که چند ویرانه دنائت (۲) و کیرگس صحرای نجاست، شیخ علی حسن، در اصل ساکن ملک هندوستان، باتفاق عالیجاه اسکندر خان خاگوانی (۳) آمد، در سلک ملازمت میر صاحب بهادر منسلک گردیده بود. و از مبلغ شش هفت روپیه بارگیر عالیجاه مذکور بود. لیکن در تلبیس ابلیس لعین را درس میداد. و میر صاحب بهادر از روی کیمیا نظری، باین درجه و مرتبه رسانیده، که مدارالمهام تمام مملکت میر صاحب بهادر بود. و خاتم حل و عقد هر [مقدمات و] مهمات در انگشت اقدار او بود. و لکهای مبلغان از سرکار میر صاحب بهادر، سواي وجوهات مقرره انعام می یافت. باوجود این همه نوازشات و

(۱) الف: غوغای بیان .

(۲) در ک این سطر معشوش است .

(۳) خاگوانی یا خوگیانی قبیله ایست از افغانان و بلوچان .

انعامات و کمال اعزاز میر صاحب بهادر بر طبق مضمون [بیت]
می کند آخر بروز از هر که (۱) آئین سرشت

از لثیم آید خطا و از اهل، رسم بندگی

از آنجا که مشاطگان حجله خانه دولت، که بگلگونه
آداب دانیها، چهره عروس مملکت و حکمرانی را آراسته اند،
دخل شوکت نجبای (۲) نیک ذات عاقل را ممد پایه قصر
عظمت و اقبال دانسته اند. و اگر فی المثل، نا جنس نسبت
قابلیت و کردانی به لقمان و افلاطون رساند، او نامحرم بساط
دولت و اعتبار تصور کرده مانند چنانچه شیشه را از سنگ
محافظت و نگهداری میکند، گلزار دولت را نیز از خس و
خاشاک مجدمیت دون همت سفله، حراست و صیانت نموده
و مینماید.

هر ذی شوکتی که سایه چتر عافیت بر فرق نا مسعود
دنی زاده (۳) ناکس گستراند و نا جنس را بناز و نعیم خوان
همدمی و وفاق پرورش دهد، عاقبت کار چهره شاهد خوبی
و بهبودگی در سرایای مقصود خود نه بیند.

شیخ مذکور که بنای وجود نا مسعودش، در اصل بآب
و گیل نا جنسی (۴) تعمیر شده بود، باین همه قدر و مرتبه و

(۱) الف : از هر که از آئین .

(۲) ک : بجنای [؟]

(۳) ک، الف : ولی زاده، که ظاهراً باید دنی زاده باشد .

(۴) الف : نابختی . ج : بد بختی .

دولت اقبال، که میر صاحب بهادر باو رسانیده بود، حقوق
همه نعمتها و نوازشات، فراموش نموده، و چهره ماه حق
نمک را بخسوف کفر نمک بحرامی پوشیده، باطاعت و فرمان
برداری نفس نافرجام، با میر صاحب آقای ولی نعمت خود،
طریقه عناد و نمک بحرامی در پیش گرفته و بر طبق مضمون :
از لثیمان چشم یاری داشتن

در دل شب، مهر تابان جستن است

چنانچه درین باب قصه بهرام گور سوافق حال مینماید :

نقل است

که بهرام گور یکی از ملوک عجم بود. خود در ایام شباب
که هنگام مستیها ست، سرشار باده عیش و عشرت بوده، اکثر
شکار دوست، و زمام ملک داری و انکشاف عقود مهمام مملکت
خود، همه بدست اختیار وزیر داده بود. از آنجا که وزیر
مذکور بیرون گرد سراپرده بی سعادت و نا نجابتی [بود]
از دنائت طبع نامسعود وزیر مذکور، آبادی مملکت بهرام گور
را خزان خرابی راه یافته. و یکی از مخالفین که پیوسته حنظل
عداوت در زمین شقاوت (۱) بهرام گور کاشته میداشت، عز
محاربه بهرام گور نمود. چون بهرام چشم از خواب غفلت
کشاد [دید، که عجب مقدسه] رویداده ! وزیر را طلبانیده

(۱) الف، ک : شقا . ج : شقاوت .

حکم داد : که اسباب محاربه و سامان مقابله [خصم مهیا و موجود نمایند . وزیر عرض نمود] که صنایع خزانه همه خالی افتاده ، سامان مقابله دشمن گران سنگ از کجا سرانجام نموده شود ؟ بهرام چون این سخن از وزیر شنید ، ساعتی در بحر این اندیشه فرو رفته بعد گفت که : این خطای من است ، که چون تو سفله دنی را لایق تشریف وزارت دانسته ، زمام مملکت را به [ید] اختیار تو وا گذاشتم . خود کردنی را علاجی نیست . این بگفت و در ساعت سوار شده ، روانه شکار گردیده . چون [بعد اصطیاد] مراجعت نمود ، در عرض راه دیده ، که چوپانی سگی را آویخته چوب (۱) میزند . بهرام گور چون این حال را مشاهده نمود عنان کشیده از چوپان سوال نمود که : ازین سگ چه جرم و تقصیر دیده ای ، که رنجه میداری ؟ چوپان گفت : ای خسرو سیاره سپاه ! و ای شهریار عالم پناه ! [بیت]

هر کس بدست سفله دهد اختیار خویش

باشد چو مار را که دهد ره در آستین

با آنکه بزرگان گفته اند که : سفله و دنی را اعتماد نشاید . من این سگ را مناط اعتماد و محل اعتبار ساخته ، اکثر اوقات اختیار کله گوسفندان را بقبضه حراست او گذاشته میرفتم ، و به نمک حلای و احتیاط او ، خاطر جمع بودم . میدیدم که

(۱) ک : میزدند .

روز بروز تنزلی در گوسفندان همیرسید . و نمی دانستم که این آفت از کجا ست ؟ تا اینک اکثری از کله ام تلف گردید .

امروز از راه امتحان ، بر نهج استمرار اوقات سابق ، گوسفندان را بامید او گذاشته ، خود بگوشه مخفی شدم . دیدم که ماده گرگی از دور ظاهر گردیده . چون نزدیک آمده با سگ در آویخته ، بعد ازان که مطلب [سگ ازان] از قوه بفعل آمده ، گوسفندی را انتخاب کرده برداشته برد . من چون این خیانت و ناراستی از این خیانت اندیش دیدم ، اکنون بجریمه این تقصیر تنبیهش میکنم .

بهرام گور چون این ماجرا از چوپان شنید ، با خود گفت : مقدمات چوپان و سگ ، معاملات من و وزیر است . همین که از شکار [مراجعت (۱)] کرد ، حکم بر گرفتاری و حبس وزیر داد . و مال و نعمت او را بر سپاه انعام کرد . و از میان وزیر ، نوشتجات دشمن بهرام برآمده مشخص گردید ، که آن [دشمن بدلات و مظاهر وزیر ، آهنگ محاربه بهرام گور نموده بود . از آنجا که [سریر (۱)] آرایان کشور دانش ، نانجیبان را و سفله فتنه خوئی را در گلزار حال و کار خود [رخصت عبور ندهند ، و اندام نافرجام آن را از لباس اعانت و اقتدار نیارایند ، که از سبب اقتدار سفله ناکس ، ابواب انواع خلل و نقصان بر چهره حال خاص و عام کشاید ، و بسی فتنه ها برخیزند .

(۱) جملات بین [] در الف ، ک نیست ، از ج تکمیل شد .

چون اورنگ آرایان خطه بختیاری، آراذل (۱) و سفله را محرم سرا پرده^۱ اعتبار نداشته (۲) اند. هرگاه شیخ مذکور از بدطینتی و نمک بحرامی خود، از نظر عاطفت میرصاحب بهادر مردود شده، از سمند اقتدار و عزت بر زمین ذلت افتاده، آواره^۲ دشت اِدبار گردید. چند روز در صدر بازار سکهر توقف گرفته، و از کشاکش تنخواه سپاه [متعینه^۳] خود فرار نموده، طرف ملتان و لاهور رفته، چند مدت در آنجا چون آسیای فلک سرگردان و حیران مانده، به سبب نمک بحرامی، او را در دربار هیچ بزرگی راه ندادند.

از آنجا تهی دست مدعا و خشک لب پس آمده، چند روز پیش میر محمد حسن خان خلف مرحوم میر رستم خان توقف پذیر گردیده، و میر مذکور را سبز باغ نشان داده بصلاح و مشورت او در سرکار انگریز بهادر (۳) آمده، و با جناب عرفان مآب پیر میان علی گوهر متفق گردیده، باب الافترا^۴ (م) نسبت بمیر صاحب بهادر از کنز العرفان حق [نا] شناسی و خزانه العلوم خدا ناترسی خواندن گرفتند. و هم چند کسان ناکسان دیگر را نیز درین باب تلقین نموده، شاهد مقال خود ساختند.

(۱) الف، ک، ج: آراذل ولی جمع ارذل عربی اراذل است بمعنی فرومایگان.

(۲) ج: ندانسته اند.

(۳) الف، ج: در سرکار بهادر انگریز بطریق رسالت و بجناب.

(۴) الف: باب الافتراي [؟]. ک: باب الافتراي [؟]. ج: مانند متن.

اگرچه اختیار این چنین کارهای افترا پردازي، از خاندان اهل ارشاد و تلقین، نهایت نازیبا و بسی نامستحسن [بلکه باعث (۱) تاریکی] چراغ بزم ارباب معرفت و ایقان است، لیکن [چون] پیر صاحب مدوح، چند ایام با میر صاحب بهادر، از خوان حکومت و کامرانی ملک چاندوکه (۲) و غیره لقمه^۱ چرب و شیرین تناول فرموده بودند، ازین ممر مفتاح الارشاد تقوی را پیچیده در بغل دغل خود داشته [“هی حکومت”] [“هی حکومت”] می نمودند. و بر جامه^۲ عاریتی حکمرانی میر صاحب بهادر طریقه^۳ عناد پیدا نموده، در پی خرابی اساس عزت و احترام میر صاحب بهادر گردیده. چنانچه عرفان مآب مذکور و شیخ مردود باهم متفق اللفظ والمعنی گشته، بوساطت جناب (۳) صاحب بهادر [آیسر پولیس] شکارپور، چند مدت، حلوای این افترا نسبت بمیر صاحب بهادر بر آتش عناد، بر هیزم قسوت قلبی، در دیگ می پختند، تا رفته رفته مقدمه در سکهر باجلاس کمیشن نزد صاحبان عالیشان دایر گردید (م).

(۱) ک: بجای این کلمات نقاط گذاشته اند. الف: و بی چراغ بزم.

ج: مانند متن.

(۲) الف: چاندکه.

(۳) نام این آیسر در ک، ج نیست، در الف [هنکصد؟] بنظر می آید

این شخص غالباً همان لیوکس است که مددگار جییس کهشتر

سند ۵ بود [لب تاریخ سند ۲۳۲-۲۳۵].

(م) بعد از جنگ میانی بموجب معاهده نونهر ۶ دسمبر ۱۸۴۲ ع باندازه

(باقی بر صفحه ۷۱۶)

(سلسله پاورقی صفحه گذشته)

[۵۳۱۲] میل مربع سر زمین سنده به میر علی مراد خان تالپور داده شده بود. اما در عهد حکمرانی فریر بسال ۱۸۵۰ع این مسئله به یک کمیسیون خاص برای تحقیق سپرده شد. و تحت کمشنری مستر پرنگل Pringle جعل سازی دران معاهده ثابت گردید. و میر علی مراد در ۱۸۵۲ع از حقوق برخی از زمین های سنده محروم کرده شد [— تاریخ سند ۱-۱۵۰].

- ۹۶ -

در بیان اجلاس صاحبان انگریز در مقدمه دریافت جعل سازی ورق کلام الله نسبت بمیر صاحب بهادر

مُدبیر ممالک سخن وری، اعنی خامه ندرت نگار، در اجلاس این مدعا چنین نگارش بر صحایف بیان مینماید که: هر گاه عرفان مآب میان علی گوهر و شیخ علی حسن، طومار افترا نسبت بمیر صاحب میر علی مراد خان، از کنزالعرفان حقیقت، و کشف الحقایق معرفت، و مفتاح دقایق طریقت و مصباح الانوار شریعت درست ساخته، و جزویات و تاویلات همه فرا گرفته، مقدمه جعل سازی ورق کلام الله بابت عهدنامه، در اجلاس کمیشن واقعه سکه، بحضور صاحبان عالیشان انگریز بهادر دایر گردید. و خود جناب میر صاحب بهادر در آن مجلس حاضر آمده. بعد گرفتن سوالات و جوابات از میر صاحب، که گاهی مدت العمر اینچنین مقدمات ندیده بود، که از روی قانون و آئین سرکار انگریز بهادر رفع این مقدمه [مجبوسی] نماید. بسبب (۱) اینکه اکثر خریدار متاع دروغ بیفروغ، اگر کسی در حقیقت در دعوی خود کاذب باشد، چون مطابق آئین [گفتگوی نماید، دعوی کاذبه او بصدق] مشهود (۲)، و

(۱) ج: چرا که اکثر.

(۲) ج: بصدق می شود.

هر گاه صادق و حقدار باشد، هر آئینه بموجب آئین سرکار انگریز گفتگویی نکرده پس محروم الحق میشود. خصوصاً بسبب مهر اسمی میر صاحب بهادر که خط طغرا داشت، در عهد [رزیدنت] کپتان مالیت بهادر مفقود شده بود. باوجودیکه میر صاحب بهادر اطلاع گم شدن مهر مذکور، بصاحب ممدوح کرده بود. آن مهر شاید بدست شیخ علی حسن رسیده بود، و یا آنکه باعث فقدان مهر مذکور، شیخ مشار^۱ الیه بود، که هنگام اجلاس کمیشن صاحبان انگریز، هر کاغذی جعلی که شیخ مذکور می بر آورد، مزین بان مهر بود، پس هرگاه حال گم شدن مهر مذکور، بر ضمائر ادراک مآثر صاحبان عالیشان بهادر، هم بوجه احسن بود، بانهم بر کاغذهای مجعولی شیخ مذکور خط بطلان نکشیدند، بلکه باعتبار چنین فردهای باطله، از میر صاحب بهادر، که دوست تهادلی صادق دم، و راسخ قدم سرکار انگلیسه بهادر بود، روی التفات و اخلاص درهم پیچیدند، و کما هو حقه دریافت حق و باطل نکردند.

و عجب تر نغمه آنکه: هنوز میر صاحب بهادر در جواب دهی مقدمه پیش آمده بود، جناب افسر پلیس صاحب بهادر مقدمه مبلغ هژده هزار روپیه طلا، نسبت ارتش^۲ میر صاحب بهادر پیش نمود، و میر صاحب بهادر ازین معنی انکار مطلق نمود. تا چند یوم بر این معنی تکرار میرفت، لیکن بیایه^۳ ثبوت نرسیده، و در عوام الناس مشهور بود که: مدعیان میر صاحب بهادر، برفاقت (۱)

(۱) ک: بر قامت [؟]

دیگر حریفان که در ظاهر [شهد (۱) نوش دوستی، و در باطن زهر نوش دشمنی میر صاحب بهادر بودند، این زر را از خود در سرکار انگریز پیش نموده، باعث متهم ساختن میر صاحب شدند. و آن طلا، چند مدت در سرکار امانت بود، بعد تسخیر ملک نیلام کرده، داخل خزانه عامره^۴ سرکار] نمودند. از آنجا که هر گاه مجموعه^۵ اجلاس متفرق گردیده، میر صاحب بهادر مدت چند سال بدستور اصلی، بر ملک های مقبوضه^۶ موروثه^۷ خود برقرار مانده، و جناب هنگفند (۲) صاحب بهادر در آن روزها، بعد اجلاس از سکر مراجعت نموده، بلا توقف یکدم بطریق داک (۳) اسپان، باستعجال تمام، روانه^۸ خدمت فرمان فرمای هندوستان گردید.

و الله اعلم، صورت مقدمه^۹ میر صاحب بهادر، چه نحو در سرکار فرمان فرمای گذارش نمود. درین باب از سرکار فرمان فرمای هندوستان هیچ دوباره دریافت نگردیده. از آنجا که در دارالعدالت عالیه^{۱۰} سرکار فرمان فرمای هندوستان، آفتاب عدالت و انصاف بمقتضای - إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي الْمُتَعَدِّلِينَ وَالْأَحْسَانَ - (م) از مشرق اقبال طالع، و خصوصاً از بندگان خاص رب العباد،

- (۱) این سطور بین [در الف، ک نیست، از ج نوشته شد.
 (۲) ک: بیکضند [؟] شاید که صحیح آن همان لیوکس باشد که در صفحه ۷۱۵ ذکر شد.
 (۳) یعنی اسپان حامل پست.
 (۴) قرآن، النحل، ۹۰ ج ۱۳.

که سجل دولت بی علت آنها بتوقع وقیع - وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ - (۱) مزین و مشرف است، و بمهر خاتم سعادت - فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ - (۲) مختوم گردانیده، لا جرم به یمن این مواهب جلیل المناقب، در مجلس مرافعه امور کائنات، روزنامه چه عمر هر مدعی و معانید را - كَتَبِي السَّيِّئِ لِيْلِكْتُب - (۳) نور دیده اند، و بر صورت دعوی خصم، خط بطلان کشیده، به رای عدالت پیرای خود، تصدیق هر امری از امورات کلی و جزوی نموده و مینمایند. سرکار فرمان فرمای هندوستان، با وصف عدالت گستری چگونه قول مدعیان میر صاحب، که تمام سرگذشت نمک حلالی آنها و مدعیان بر تمام عالم هر خاص و عام ظاهر و باهر است، مقرون صدق و اعتبار [دانسته] حکم بر طرفی میر صاحب بهادر از عهده ریاست و غضب ملکش بدون ملک موروثی، از دیوان خانه عدالت و انصاف [نافذ (م) خواهد فرمود ؟]

از آنجا که ملکی که سرکار انگریز بهادر، از جناب میر صاحب غضب نموده، داخل ممالک خود کرده، آن ملک موروثه میر صاحب ممدوح بود، که درین باب وصیت نامه مرحوم میر صاحب میر سهراب خان والد ماجد، خود میر صاحب

(۱) قرآن، القصص، ۶۸ ج ۲۰.

(۲) قرآن، ص، ۲۶ ج ۲۳.

(۳) قرآن، الانبیا، ۱۰۳ ج ۱۷.

(۴) این جملات در ک، الف پریشانست، بمدد ج تصحیح شد.

بهادر موجود دارد، و نقلش (۱) بدفتر سرکار انگریز بهادر نیز رسانیده. و قطعه ملک که باقی سرکار انگریز بهادر بدستش گذاشته جاگیراتی است اندک و بس مختصر، که مرحوم میر سهراب خان پدرش در ایام صغر سن و خورد سالی با میر صاحب بهادر بخشیده بود. سرکار فرمان فرمای هندوستان آن قطعات جاگیرات قلیل پیدایش خورد سالی را هر آینه ارث میر صاحب بهادر دانسته، بتصرف میر ممدوح واگذار ساخته، که در صورت کثرت اخراجات، و کریم طبعی میر صاحب، که همیشه ایادی (۲) کرم و نوالش چون ابر بهار، بر هر خاص و عام ریزان است، از پیدایش قطعه جاگیرات خورد سالی او چه بندد و چه کشاید؟ چار ناچار باید زیستن!

[و مضمون (۳) وصیت نامه] مرحوم میر سهراب خان علیه الرحمه و الغفران این است که دستار ریاست و ملک متعلقه آن اول بمیر رستم خان و بعد آن بمیر مبارک خان و از آن بعد بمیر علی مراد خان تعلق خواهد گرفت. نظر بران مطابق وصیت نامه مرحوم موصوف، دستار ریاست و ملک متعلقه آن، حق و لارث بمیر صاحب میر علی مراد بهادر میرسد. و در سرکار انگریز بهادر انصاف آن بر عکس [صورت (۳) وقوع یافته].

(۱) ک: نقش [؟]

(۲) ک، الف: آبادی [؟]. ج: ایادی که بمعنی نعمتهاست.

(۳) این کلمات تنها از ج گرفته شد.

پس این چه انصاف، و زهی عدل !!! [بیت]

ازین عدل مردم نگریم چرا

بر اوضاع دنیا نخندم چرا

- ۹۷ -

در بیان رفتن لشکر انگریز بهادر به ملک میر
علی مراد خان بهادر، و گرفتن ملک ازو

که تعلق بدستار داشت، و معزول نمودن از عهده ریاست وغیره

شبدیز قلم مشکین رقم، که چابک شتاب میدان سخن
وری است، در عرصه این مدعا چنین ترک تاز بیان مینماید
که: بعد از مدت اجلاس واقعه سکهر، که مابین میر صاحب
بهادر و مدعیانش گردیده بود، در سنه یکهزار و هشت صد و
پنجاه و هشت [۱۸۵۸] عیسوی مطابق ماه ربیع الاول سنه
یکهزار و دو صد و شصت و هشت [۱۲۶۸] هجری مقدسه،
حکم جناب فریر (۱) صاحب کمشنر صاحب بهادر مننده صادر
گردیده، که بموجب فرمان فرمان فرمای هندوستان، آنچه
ملک ها از مرحوم میر سهراب خان، در لارث میر صاحب میر
علی مراد خان آمده است، آن را باو واگذارند، و دیگر همه
ملک ها همه داخل ممالک محروسه سرکار انگلیسه بهادر
نمایند. و هم میر صاحب ممدوح را از عهده ریاست سنده برطرف
باید نمود، که در سرکار ریاست خطا بزرگ نموده است.
چون در صورت اصدار چنین حکم جناب اشتورت (۲) صاحب

(۱) رک : تعلیق ۵۸ .

(۲) ک : استوری .

بهادر کلکتر شکارپور و دیگر صاحبان متعینه پلاتن واقع شکارپور تدارک تهیه و سامان محاربه گرفته مستعد شدند. جناب جیکب (۱) صاحب بهادر از چهاونی خانگهر معه عمله سواران و توپخانه خود فوراً خود را در شکارپور رسانیده، یکشب در شکارپور توقف گرفته، روز دیگر تشریف فرمای سکه، و در شهر شکارپور های هوی لشکر کشی واقع گردیده. بعضی ها میگفتند که عزیمت لشکر جازب بهاول [پور است] و برخی ها بیان میکردند، که جازب خیرپور بر میر صاحب بهادر میروند. و این خبر محقق معلوم نمی شد.

در آنوقت جناب میر صاحب بهادر در مکان بهورتی، بایام سردی بسیر و نشاط شکار (۲) خود سرگرم و بسبب برودت (۳) ایام زمستان، از گرمی آتش لشکر کشی سرکار انگریز بهادر اطلاع کما هو حقه نداشت. و کلای اجلاي میر صاحب بهادر که از تعداد خارج بودند، بانتهای این حقیقت پی نمی بردند. هر یک از افواه عوام الناس، سخنان بازاری شنیده، از خود تجویزات می تراشیدند. گاهی لشکر را روی طرف بهاولپور میدادند، و گاهی طرف دیگر! و چون بر سخن خیرپور می آمدند، در بحر فکر فرو میرفتند، و سر خیال را

(۱) ک : چیک [؟] این شخص همان جیکب است که شهر معروف جیکب آباد کنونی بنامش معروف است. اینجای قبله خانگزه نامیده میشد [رک : تعلیق ۵۹]

(۲) ک : شکارپور [؟].

(۳) الف : بردی ایام.

در شورش آورده میگفتند، که آیا نمیدانم این لشکر کجا سر خواهد کشید؟ و برای میر صاحب بهادر گوناگون احوالات از خود تراشیده مینوشتند.

هرگاه جیکب (۱) صاحب بهادر عبور دریا نموده منزل انداز لوهري گردیده، همانوقت میر صاحب بهادر از عزیمت لشکر انگریز بهادر واقف شده، که چنین صورت دارد، و بیان میفرمود که: من چه گناه و چه تقصیری از سرکار انگلیسه بهادر نموده ام، که بی سبب و بی قصور، چنین جلوه ریزی لشکر بر من اخلاص شعار گردیده است؟ بر حسن خدمات خود می نازید. تا آنکه کوس لشکر کشی بر سرش نواختند. بعده چشمان عبرت واز نموده، انواع انواع نوشت و خواند مراسلات بحضور کمشنر صاحب بهادر و کلکتر صاحب شکارپور نموده، که اخلاص شعار همیشه تابع و فرمان بردار سرکار انگریز بهادر، و در تقادیم (۲) گوناگون خدمات قصوری نکرده ایم. این قدر جلوه ریزی فوج سرکار، بر این تابع دار از چه رواست؟ از روز اول که رشته تابعداری و صداقت شعاری در جان اخلاص نشان خود انداخته ایم، هرگز از کشاکشی (۳) پیمانی نگسیخته ایم و نخواهیم گسیخت. بدون ناموس هر چه جان مال و ملک ماست همه دولت سرکار است. مارا هر جا که حکم شود در

(۱) ک : چنگپ [؟]. ج : جیکم.

(۲) الف، ج : تقادیم. ک : تقاویم [؟].

(۳) الف، ج : کشاکش پیمای [؟].

شکارپور و خواه جای دیگر رفته، در آنجا اقامت پذیر می شوم. حاجت این چنین لشکر کشی نیست. منتظر یک اشاره بودم، نوعیکه امر میفرمودند، در بجا آوری آن هیچیک عذری نداشتم. از این چنین هنگامه آرائی نقص (۱) عزت و اخلاص یکطرف، و خندگی معاندین دگر طرف.

ازین قسم چند در چند مضمونات رنگین شرم انگیز و اخلاص آمیز رقمزده، کلک منشیان بلاغت رقم گردیده، لیکن جواب شافی از صاحبان ممدوح نمی شنید، و اگر مینوشتند هم سوالی دیگر جواب دیگر.

تا آنکه میر صاحب بهادر از مکان بهورتی ترک شکار حیوانات بی زبان نموده، خود مانند نخچیر در دام این هنگامه ناگهانی افتاده، فوراً خود را در مکان نائجه (۲) رسانیده، باز نی قلم بلاغت رقم را بر گوناگون نغمات حزین از حسن خدمات و فرمان برداری و جانفشانی در نوا آورده لیکن موثر نیفتاد، مثل است که وقت میوه گوش باغبان کر میباشد. صاحبان انگریز چونکه جویای مطلب خود بود، این همه نغمات میر صاحب بهادر، در گوش سماعت نیاوردند.

(۱) ک: نفس [؟]

(۲) ک: نائجه. الف: نائجه. ج: ناچ. جائی در میرپور مربوط پنوعاقل در ضلع سکهر برکنار چپ دریای سندھ موجود است، که دران از زمان قدیم بنام "نائج بند" برای آبیاری ساخته اند [تاریخ سندھ ج ۱ ص ۲۸۰].

تا آنکه جناب کمشنر صاحب بهادر و دوسه صاحبان دیگر، معه قدری لشکر پیادگان زاغان ظلمت سرشت، بسواری جهاز دودی از کراچی بندر داخل لوهري شدند. و جیکب صاحب بهادر پیش از ورود کمشنر صاحب در مکان پٹنی متصل لوهري طرف جنوب منزل انداز بوده، و کمشنر صاحب بهادر و دیگر صاحبان از جهاز دودی فرود آمده رفته، در مکان مذکور فروکش شدند.

روز دوم کلکتر صاحب بهادر، معه صاحبان دیگر برای ملاقات میر صاحب بهادر در مکان نائجه تشریف بردند. ساعتی بمیر صاحب شمع افروز بزم خلوت گردیده به رایحه گلهاي مدعای خود، مشام میر صاحب معطر ساخته، و از ماجرای حال واقف کرده، مراجعت فرمای خیام خود شدند. چون گلهاي شب بوی کواکب، از [چمن] بوستان فلک بانتها (۱) رسیده، و گل سوری آفتاب متبسم (۲) گردید، میر صاحب بهادر چون گل پیراهن از سودا دل چاک، طوطاً و کرهآ بجهت گل چینی ملاقات کمشنر صاحب، متوجه مکان پٹنی گردیده صاحبان ممدوح بسیار به تعظیمات و تکریمات پرداخته، بر چوکی خاص چون گل نشانیدند، و از اهتزاز نسایم گفتگو، گلهاي مدعای خود را در ابشام آورده، باستشام رایحه آن دماغ ادراک میر صاحب بهادر را معطر (۳) مینمودند. بعد از ساعتی

(۱) ک: نامتھای.

(۲) ک، الف: تبسم.

(۳) الف، ج: معثر.

گلدسته^۱ رخصت بدستش داده مرخص نمودند .

از آنجا که تا حین ملاقات و مراجعت میر صاحب بهادر از خدمت صاحبان، چندین سخنان افترا انگیز نسبت بمیر صاحب بهادر، از افواه عوام الناس مشتهر گردید، که بیان آن طول طویل می شود. بعد مراجعت میر صاحب بهادر، هماندم اشتهار نامه باین مضمون از سرکار انگریز بهادر بهر طرف جاری گردید :

- ۹۸ -

اشتهار نامه^۲ سرکار انگریز بهادر

نسبت بمیر صاحب بهادر، در باب عزل ریاست

و غصب ملکش

از مدت است به سرکار فرمان فرمای هندوستان [سببی] ظاهر شده است، که میر صاحب میر علی مراد خان بهادر امیر خیرپور، بعض ملکهای سند که حقیقتاً حقوق سرکار انگریز صاحب بهادر است، بدغا بازی و جعلسازی، از سرکار غصبیده است. چون سواي گواهی معتبر تقصیر میر صاحب موصوف ثابت (۱) داشتن منظور نبود، پس بابت شکایات که بر میر معظم الیه پیش آمده بود، دریافت باریک بینی و ظاهر کنائیدن، در آن مجلس که بجهت آن جمع شده بودند، میر صاحب ممدوح خود حاضر مانده، برای اکتشاف (۲) تحقیقات، و رفع آن شکایات جای داشت .

اما میر صاحب ممدوح تهمتی که بر او عاید شده بود، بهیچ وجه از خود رفع نکرد. و از گواهی صاف و پخته چنان تقصیر ثابت گردید (۳)، که ورق صحیفه^۳ قرآن (م) که بر آن عهدنامه^۴ نونار نوشته شده بود بر آورده، در عوضش ورق دیگر

(۱) الف: سابق داشتن . (۲) الف: وا شکاف .

(۳) الف، ج: ثابت شد . (۴) الف: فرقان . ج: ورق قرآن .

داخل کرده بود. از جهت آن دغا بازي چند پرگنات بزرگ در عوض دیهات که همان نام میداشتند، در تحت تصرف خود آورده، نقصان سرکار انگریز بهادر که حق اوشان بود گردانید. و نیز آبروي و ایمان خود برباد داد.

سرکار فرمان فرمای هندوستان بجهت دست انداختن در ملک میر صاحب معزی الیه هیچ تلاش و بهانه نفرمود، بلکه امید داشت که میر صاحب ممدوح، ممالک خود را با من و امان در تصرف خود داشته باشد. و نیز چون این چنین شکایات که از آن دهشت (۱) آبروي و عمل اوشان افتاده در پیش آمد، آنوقت در باب ثابت و مامور کردن آن شکایت زودتي نکرد. اما چون تقصیر میر صاحب معزی الیه ثابت گشته است، پس سرکار فرمان فرمای هندوستان را منظور نیست که میر صاحب موصوف را همچنان تقصیر معاف گردد، و گناه بزرگ که در کار ریاست شده باشد، بی سزائی ماند.

لهذا از سرکار ممدوح اشتهار داده میشود که: اکنون حضور، چنان مقرر فرموده، که میر علی مراد خان را از عهده ریاست بر طرف نموده شود. همه ملک سواي آن ملک موروثی که از مرحوم میر سهراب خان [مانده] در تصرف سرکار فرمان فرمای هندوستان داخل نمایند. پس بر همه رعایای ساکنان آن ملک ظاهر باشد که: خودها را رعایای زیر حکم سرکار انگریز بهادر دانسته، موافق حکم و عمل سرکار روشن و کردار

(۱) ک: داشت.

کرده باشند، بهیچ وجه من الوجوه چه بذات و چه اثاث (۱) آسیبی نخواهد رسید، و در هر باب در حفاظت و عدالت سرکار مامون خواهند ماند. فقط مورخه نوزدهم ۱۹ ماه جنوري سنه ۱۸۵۲ (۲) مطابق بیست نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ هجری حسب الحکم نواب مستطاب [معلی] القاب گورنر صاحب بهادر فرمان فرمای هندوستان از پیشگاه کمشنر صاحب بهادر سنده.

(۱) الف، ج: انات [؟]

(۲) در تمام نسخ ۱۸۵۸ع است که درست نیست. صحیح آن ۱۸۵۲ع است. زیرا اول محرم سال ۱۲۶۸ هـ مطابق ۲۷ ماه اکتوبر ۱۸۵۱ع بود، و اواخر ربیع الاول مطابق می آید با ۱۹ جنوري ۱۸۵۲ع

در مکان پتتی توقف گرفته، بندوبست ملک های نومقبوضه نموده، و کاغذهای محاسبه ملک های نواز دفتر میر صاحب بهادر طلبانیده داخل دفتر سرکار خود نمودند، و دیدند که میر صاحب بهادر هرگز سر از گریبان شورش بر نیاورده، سردر دایره تسلیم نهاده است.

بعده بعض صاحبان انگریز بسواری جهازهای دودی روانه کراچی شدند. و کمشنر صاحب بهادر بجهت معاینه ملک ابهه تشریف فرمای قلعه سبزل، و اشتورت صاحب بهادر کلکتر شکارپور متوجه حدود ریگستان و ناره، و جیکب صاحب بهادر معه فوج خود در مکان پتتی دایر بوده، تمام اسباب توپخانه از میر صاحب بهادر گرفته و ضبط در سرکار انگریز بهادر نموده. و جناب میر صاحب بهادر در مکان نائچه (۱) کنار دریا بسیار مدت لنگر انداز، و از کمال انصاف و عدالت ظلم نمای سرکار انگریز بهادر، موج صفت در پیچ و تاب، و چون دیده حباب حیران، و مانند خس سرگردان این حادثه بود. علاوه بر آن سپاه میر صاحب بهادر که چند ماه تنخواه و مواجب [بر] میر صاحب طلب داشتند، که مدار دادن تنخواه سپاه مذکور، بر ملکهایی مغصوبه بود، تفنگ های شورش پر نموده نشانه زن حصول تنخواه خود از میر صاحب بهادر گردیدند.

ظهور این معنی علاوه باعث بی آرامی کار پردازان سرکار میر صاحب بهادر گردیده، دیدند که: سپاه از عدم وصول تنخواه خود

(۱) ج : ناچ .

در بیان مایوس ماندن میر صاحب بهادر از ملک سوروئی متعلقه دستار

و عهد ریاست، وغیره سرگذشت تنخواه داران سپاه

میر صاحب بهادر

معشوقه قلم مشکین رقم، که یار دلخواه و رفیق همه جا ئی ارباب معرفت و کمال است، در اظهار این مدعا چنین کرشمه ناز و نیاز مینماید که: در سنه فوق بعد اشتهار مذکور، میر صاحب بهادر از معشوقه ریاست و حکمرانی و مجبوه حکومت و کامرانی و ملک های متعلقه دستار سرداری مایوس، و سوای قطعات جاگیرات که در ایام خورد سالی از مرحوم میر صاحب میر سهراب خان علیه الرحمه در وجه میر صاحب میر علی مراد خان بهادر مقرر بودند، و دیگر همه ملک های شرقی از ابهه و بلد که و غربی از نوشهره فیروز (۱) معه توابع و لواحق در تصرف سرکار انگریز بهادر آمده. و جای بجای کار پردازان سرکار انگریز بهادر مامور و مقرر شدند. و کار کنان میر صاحب بهادر همه از ملک ها برخاسته آمدند و صاحبان مدوح چند روز

(۱) ج : و غربی نوشهره و کندپاره .

تباه و فتیله ها بر ماشه^۱ تفنگ سوار دارند، هر آینه فساد کلي روی خواهد داد، و چندین اجل رسیده صید تیر تفنگ ها خواهند شد. آخر لا علاج بطرف اهالیان سرکار انگریز بهادر مراسله رقمزده^۲ قلم سیه رقم منشیان ندرت نگار گردیده که : این چه انصاف و چه عدالت و چه ملت و چه آئین است ؟ بلا تکلف که جای تحسین است ! تنخواه چند ماهه^۳ سپاه در صورت عدم سخن (۱) دیگر، محض برای خدمات سرکار انگریز بهادر در سرکار این اخلاص شعار مامور بودند بر مخلص طلب میباشد، و ادای مطالبه^۴ تنخواه داران، از پیدایش و محاصل این ملکهای مغصوبه^۵ سرکار واصل می شد. الحال ملک در تصرف سرکار نصفت (۲) مدار آمده، از تنخواه سپاه چه علاج باید کرد ؟ این همه نتیجه گوناگون بجا آوری خدمات است، که ملکها را سرکار ایشان بردند، و سپاه را بر من گماشتند، که متاع عزت را به یغما برند :

از هر چه میرسد سخن دوست خوشتر است

اینجا مقام پر زدن جبرئیل نیست

الحال تجویز تنخواه سپاه از سرکار والا بعمل آید، و إلا

سپاهیان سر بفساد کلي خواهد کشید.

درین صورت بعضی سپاهیان که کارکنان میر صاحب

بهادر را سخت کشش نمودند، و نزدیک بود بلوای عام گردد.

(۱) ک : عنی دیگر. الف : غنی. ج : مانند متن .

(۲) ک : نصف. الف، ج : نصفت که بمعنی عدالت است.

دران اثنا صاحبان انگریز، سواران خود جهت فهمائش سپاه میر صاحب بهادر مامور نمودند. هر چند سواران سرکار به سپاهیان مذکور فهمایش نمودند، لیکن موثر نشد. آخر آتش مقابله مابین سواران سرکار و سپاهیان مذکور شعله ور گردیده. چند نفر از سپاهیان مقتول و مجروح شدند. و دیگران از سپاهیان را سواران سرکار دستگیر نمودند.

چون سپاه میر صاحب بهادر چنین حالت معاینه نمودند، باری پای شرارت و دست فساد را کوتاه نمودند. آخر مطابق نوشته^۱ میر صاحب بهادر و معاینه^۲ فساد سپاه از سرکار انگریز بهادر، انجام دادن تنخواه سپاه، از خزانه خود نمودند. چنانچه بموجب یادداشت مزین بمهر میر صاحب بهادر، تنخواه سپاه و غیره اهلکاران، از سرکار انگلیسه بهادر عنایت گردیده، که هر کس از سپاهیان مذکور تنخواه از خزانه سرکار وصول نموده، پروانه^۳ رهداری از سرکار انگریز گرفته، از هر طرفی که آمده بودند همان طرف [مرخص و] روانه شدند. و مبلغ از خزانه سرکار انگریز بهادر به سپاهیان میر صاحب بهادر عاید گردید.

و در صورت وصول تنخواه سپاه، بسیاری کسان از دیگ جود و نوال میر صاحب بهادر کفچه ها زدند، خصوصاً دیوان ملرای (۱) که در حضور کلکتر صاحب بهادر بسبب رهنمونی و نشاندهی بعضی مدارجات، شرف احضار یافته، از بسیاری سپاهیان

(۱) الف : ملرای. ج : اسلرای.

سر تراشی نموده، که از بیان بیرون است.

بعد بر طرفی سپاه میر صاحب بهادر، فقط دو کس یکی عالیجاه حافظ حکومت خان، و دیگر دُر محمد خان در ملازمی میر صاحب مدوح ماندند. و در ملازمی نامبردگان نیز سرکار انگریز بهادر ناراضی، بلکه در باب بر طرفی آنها بسیار به میر صاحب بهادر نوشتند و گفتند. لیکن میر صاحب بهادر تجویز نوشتخواند نموده، ازین خیال بر طرفی عالیجاهان مذکور دست بردار نموده.

از آنجا که امروز در این عصر، مثل میر صاحب بهادر در علو همتی و جوان مردی و در مراسم جود و نوال و دانش و کمال نظیر ندارد. و کوس همت و نوالش در تمام اکناف عالم بلند آوازه و در امیران پیشین سند هم چنین امیر صاحب معرفت و کمال دریا نوال دیده روزگار ندیده از آنجا که:

[بیت]

مرید حیدر صفدر گهی بی زر نمی ماند

اگر ماند شبی ماند، شب دیگر نمی ماند

با این همه اوصاف شجاعت و جوان مردی و اخلاص سخاوت و کرم گستری بمقتضای [مصرعه]: مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش - درین مقدمه بسیار تحمل و خویشتن داری نموده، باوجودیکه در عوام الناس مشهور بود، که: میر صاحب بهادر، بسبب علو همتی و جوان مردی که همیشه ملازم رکاب اوست، در این مقدمه پیش آمده، البته کاری خواهد نمود، که در عالم

روزگار یادگار خواهد ماند. چونکه [مصرعه]:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار!

عروس ملک کسی تنگ در کنار کشید

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

زیرا که مردان روزی آمده اند، و بروزی رفته اند.

لیکن میر صاحب بهادر از روی اصابت رای این همه فقرات

نسباً منسیاً [فراموش] نموده بمقتضای مضمون:

ترک هوا دلیل بمقصد رسیدن است

بگذر ز آرزوی دل و کامیاب شو

عمل کرده هرگز از احکامات سرکار انگریز بهادر انحراف

نورزیده نوعیکه اهالیان سرکار انگریز، بمیر صاحب بهادر میگفتند،

بفرمان برداری آن پرداخت، و بجز اخلاص شعاری دم نمیزد.

بامید اینکه سرکار انگلیسه بهادر هر آینه صاحب عدالت

و انصاف است! اگر بالفعل در نظر اهالیان دولت سرکار

انگریز صورت مقدمه، بر عکس جلوه گر گردیده، مضایقه ندارد،

میدان داد رسی وسیع الفضا است. مقدمه را بوساطت وکلای

خود در محکمه، در ولایت لندن، بحضور صاحبان عدالت

دایر نموده است، دیده شود که: رای عدالت پیرای صاحبان

مدوح، در این مقدمه چه نحو انصاف فرمایند! لیکن معلوم

است که صاحبان عالیشان کورت که در ولایت، بر این عهده

سامور اند، اکثر قول و فعل صاحبان آن (۱) اضلاع منظور

(۱) الف: این.

دارند. باقی یاری بخت و طالع علحده است. — تَوْتِي الْمَلِكَ
مَنْ تَشَأْ — (۱) برهانی است ساطع. [مصرعه]

اوست سلطان هر چه خواهد آن کند

میر صاحب بهادر در این اسر از تدبیر فرزانه و مصارف
ضروریه هیچ صرفه ندارد. باوجود غصب ملکش و قلت پیدایش
قطعات جاگیرات، دیگ مصارف و نوالش روز بروز در جوش است.
عجب طبع کریم دارد! که گنجهای روی زمین در نظر
علو همتش وجود پشیزی ندارد. فقط

— ۱۰۰ —

در بیان گوهر درج معرفت، پیر میان علی گوهر
که گوهر بی بهای حیات را درین آرزو بخاک سپرد
و شیخ علی حسن نیز در تعاقبش با او در خاک برابر شده و

بکام نه رسید، و از دنیا حسرت برد [ند]

سالک مسالک معرفت، اعنی خامه مجرد شتاب، که
سرحلقه عاکفان خانقاه آزادگیست، خرقة این مدعا را از
رقعات الوان فقرات، بسوزن رشته بیان چنین می دوزد که:
جناب عرفان مآب دُر در یای معرفت، گوهر درج حقیقت، پیر
میان علی گوهر، بهوای نفسانی، تاج افتخار فقر و درویشی از
سر، و خرقة از بر آورده، و عمامه مدور افترا بر سر نهاده،
و تسبیح هزار دانه انبساط در دست گرفته، باتفاق شیخ
علی حسن درین معرکه لشکر کشی، با صاحبان انگریز حاضر
بوده. و هر روز در خلوت بصاحبان انگریز، آیات و احادیث
افترا، نسبت بمیر صاحب بهادر، مواعظ نموده، باز در خلوت
خیمه خود آمده، سر ببالش استراحت میگذاشتند، و بوعده
بی فایده صاحبان انگریز بهادر، نهایت محظوظ و خوش دل
بودند.

از روزیکه اشتها عزل ریاست و غصب ملک موروثه

(۱) آیت قرآنیست که شرح آن گذشت.

متعلقه^۱ دستار سرداری میر صاحب بهادر، از سرکار انگلیسه نافذ گردیده، معارف مآب شیخ مذکور، چون گل شگفته دست نشاط بر یکدیگر زده، خوشحالی میکردند. لیکن از کار گذاران قضا و قدر غافل و بی خبر، که تیغ انتقام بدست دارند، و بسیاری کسان، جام از می^۲ آرزو مالا مال نموده خواستند، که جرعه^۳ از آن بنوشند. ساقی^۴ اجل چنان پشت دست زده، که لبی (۱) بکام دل از آن تر نکردند.

روز دوم اشتهار مذکور، بموجب اشاره^۵ بادشاه علی الاطلاق که منتقم حقیقی است، جناب عرفان مآب موصوف را این چنین لشکر مرض مهلک بر حصار وجودش استیلا آورده، که از لشکر گاه انگریزان، بسواری^۶ ڈولی (۲) صورت مردگان فراری مکان^۷ مألوفه^۸ خود شده، هنوز باماکن خود نرسیده، که در عرض راه، سپه سالار ملک الموت باو ملاقی شده، معرکه آرای گردیده. آخر یک ضرب نیزه^۹ اجل، سرمایه^{۱۰} حیانتش ربود، و تا رفتن مکان (۳) مألوفه او را امان نداده، همچنین در قتل گاه گورستان او را داخل نمود — إنا لله و إنا الیه راجعون — (۴).

(۱) ک: که بی کام دل از آن [؟]. الف: که بی بکام دل [؟].
ج: که لبی بکام دل.

(۲) ڈولی = محمل درازی که بر دوش مردم دران مریشان و زنان وغیره را برند.

(۳) ک، الف: بندگان مألوفه [؟].

(۴) آیت قرآنی است. که شرح آن در حواشی گذشته گذشت.

از آنجا که حال حیات مستعار دنیای نا پایدار همین است، خلق الله و عوام از چنین مرگ ناگهانی پیر موصوف، عبرت پذیر گردیده، بتصرف و کرامات میر صاحب بهادر حمل میکردند، که در طرفة العین (۱) بظهور آمده، فی الواقع: سرّ دل هر بنده خدا میداند، تو خود را درمیان انباز مکن! این کار بدل آگاه است، نه بخرقه و کلاه است.

پیر مذکور در مقدمه^۱ میر صاحب بهادر، چقدر کوشش و سعی نمود، خود بآرزوی دل نرسید. صاحبان انگریز بهادر در چیزیکه از چهارم حصه^۲ ملک مغموبه^۳ میر صاحب بهادر وعده کرده بودند، از آن بی بهره و بی نصیب گردیده، و حسرت آن در گور با خود برد. و شیخ علی حسن بعد وفات پیر ممدوح، حیران و پریشان لب خشک مانده. و در سرکار انگریز بهادر بابت چهارم در عوض غمازی، بسیار تلاش نمود، نیافت. مگر دو صد روپیه مشاھرہ تا دم حیات او را دادنی کردند که نگرفت، و دست افسوس چون مگس ناپاک سائیده، بر روی و سرندامت خود میزد. آخر از سوز و گداز دل، روانه^۴ بمبئی گردیده، بخیال آنکه در آنجا رفته در محکمه^۵ عدالت فریادی شده، فایز مطلب خود شوم.

هرگاه شیخ مذکور، داخل بمبئی شده، بمطالب خود نارسیده اولاً با ملک الموت ملاقی گردیده، متاع زندگانی خود را پیشکش ملک الموت نمود، و دفتر دعوی افترا را با اعمال نامه^۶

(۱) یعنی چشم زدن.

خود بهمراه برد. در گور با منکر و نکیر، جواب سوال خواهد نمود.

از آنجا که هر که بمقتضای تحصیل اسباب نامستعد دنیای بیوفا، خلل و نقصان بغیری رساند، و در طریق راه و روش [آشنائی] و حقوق نمک خوارگی، مردانه قدم نگذارد، و چنانکه باید، فوائد (۱) خیریت کافه انام مسلمین مرعی ندارد، هر آینه متاع راحتش و زندگانی، پایمال نهیب تاراج حادثات انتقام گشته، مرکب فارغبالی و اعتبارش از تازیانه مد آه دل ریشان بسر در آید، و از هیچ جهت در عشرتی بروی دلش نکشاید.

چون پیر موصوف و شیخ مذکور، حقوق آشنائی و نمک خوارگی سالهای سال میر صاحب بهادر فراموش نموده، چقدر کوشیدند، و در تنور حرص و آز (۲) جوشیدند، و عمامه‌های افترا بستند، و در خدمت صاحبان انگریز دویدند، و بر کرسیها نشستند، آخر نتیجه (۳) ندیدند و در طرفه‌العین پی یکدیگر مردند (م) و حسرتها بردند، و غم دنیا بر دل گماشتند.

از آنجا که دنیا محل عبرت و بازی گاه کودکان است و عادت و شیوه آن آنست که: همیشه خود را بیاراید، تا مردمان

(۱) الف: قواعد.

(۲) الف، ج: حرص و امل.

(۳) ج: نتیجه آن دیدند. الف: آخر نصیبی ندیدند.

(م) ک: میروند.

را بیازماید. وای بر کسیکه چراغ دین و ایمان را کشت، و بار مظالم بر پشت! ملک را از میر صاحب بهادر هر آینه صاحبان انگریز غصبیدند، و بار مظالم را پیر صاحب و شیخ مذکور بردند.

از آنجا که (۱) نوا پرداز قلم را از سرود این ترنم مدعا آنست، که هر یک گوشه گیران بزم زندگانی را که گوش هوش، بر آواز (۲) نغمه بشارت نوای فیوضات درگاه دنیا [و] عقبا است، اگر خواهد که از پستی (۳) ذلت، آهنگ اوج بر حصار علو فطرت نموده، پیوسته تصانیف عزت و اعتبارش در حجاز (م) و عراق السنه و افواه کوچک و بزرگ بلند آواز گردیده، رخسار دولت فراغتش مانند دف، مضرب (۵) طپانچه پنجه افسوس نشود. و چون نبی، هر بند عضو جاد گانه برنگی (۶) لب شیون ندامت نکشاید. پس به اختیار خاطر، قدم در مقام (۷) موافقت مخالف نوایان قانون آدمیت، و خارج آهنگان سرا پرده [اهلیت] نگذارد. و گردن در دایره قبول قول

(۱) ک: که منبع نو پرواز قلم را از سرور. الف: از آنجا که به معی

نوا پرداز قلم را از سرود این بزم.

(۲) الف: آوازه. (۳) الف: پس ذلت.

(م) الف: درخمار عرق السنه [؟]. (۵) ک: مضرب.

(۶) الف: برنگ لب لبشیون.

(۷) الف: بر مکان.

ناراست آن بی اصولان معرکه صدقت فرو نیارد، که هر مساهله اندیش غفلت کبش، که بنا بر عدم رسائی رشته اصابت رای (۱) زمام محرمیت در دست اقتدار آن فرقه طاغیه مخذول العاقبت بسپارد، و پشت بر دیوار سست پیمان اعتماد آنها واگذارد، هرگز در آینه حصول مدعا، تمثال خوبی و بهبودی (۲) نخواهد دید. [بیت]

من آنچه شرطِ بلاغت با تو میگویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

چون زلف مشکین سخن، بدست خیال آوردن، خالی از پیچ و تاب ادراک نیست، و نواختن این ساز عبارت آرائی، بجز اسباب کمالات ناممکن. و حالا که کاسه طنبور وجود ناتوان، از نغمه‌های بلاغت و کمال خالی. ناچار از لحاظ گوشمالی صاحب وقوفان این فن ارجمند، ترک این ترانه‌های هیچ پوچ نموده، که مبادا گرانی گوش طبع نوازندگان رباب ارباب معنی و کمال و اصحاب دولت و اقبال شود، و دیگر نعمات از وقوعات انصاف و بی انصافی صاحبان انگریز، که در ملک سنده از قانون آئین خود جاری داشته در نوا آورده اند، چنانچه: مطلق العنان ساختن جاریه (۳) از خاندان عظام، و

(۱) ک: اصابت رانی.

(۲) الف: بهبودگی. (۳) جاریه = کنیز.

بی پردگی مستورات از خاص و عام، و بنای سرکها و بازارها:

بنا کرد بازار اشورث گنج

که یابند مردم ازو نفع و رنج

و منهدم ساختن خانه غربای رعایا و مساجد و مقابر، که زندگان، ازین طایفه در هراس، و مردگان در وسواس! و شمه از عدالت که عین ضلالت است، و قضات که از ارتشاء (۱) [گریزان و آویزان میباشند، و منشیان که روی قلم را از سیه چاه مدار انشاء (۲) سیاه نموده، همیشه فقرات نویس انشایی] خانه خرابی اهل حواج (۳) اند. و از هر عمه و فعله که لباس هر یک، بعبارات رنگین دوخته، در تسوید آورده شده، اما تحریر آن موقوف بر وقت دیگر گذاشته شد.

بالفعل باتمام این نسخه موسوم "تازه نوای معارک" پرداخته شد، امید از آهنگ نوازان ساز بلندفطرتان (م) عالی همت، و روشن طبعان اهلیت و فصاحت آن دارم، که به مقتضای پاکی نظر و حسن خلق، اگر فقط به نقد تحسین و آفرین، متاع هیزم (۵) را بخرند، عین عطائی بر "عطا" (۶) است. و الا

(۱) ارتشاء = رشوت ستانی. جملات بین [] در الف نیست، در ک، ج موجود است.

(۲) ج: مدار ارتشاء.

(۳) حواج = جمع حاجت بمعنی نیازسندیهاست.

(۴) الف: بلند فطرة.

(۵) کذا در الف، ک. ج: هنرم.

(۶) درینجا اشاره است بنام و تخلص مولف کتاب [رک: مقدمه].

بزبان عیب جوئی و نخوت، نام "عطا" بخطا نبرده، معاف دارند، که من از کساد متاعی و [بی] هنری خود معترفم: روزندگان (۱) طریقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست هر گاه از راه لطف و عطا، بمطالعۀ این نسخه پردازند، امید که بدعای خیر یاد خواهند فرمود. زیادہ [زیادہ] است. •
تحریر بتاریخ بیست و پنجم جمادی الثانی سنہ ۱۲۷۱ هجری (۲)

بقلم حقیر سراپا تقصیر محمد حسن خلف مولانا میرزا عطا محمد
تحریر رمضان المبارک ۱۲۷۱ •

[تمت]

(۱) الف، ج: مجردان.

(۲) این تاریخ تالیف کتابست که در ک، الف آمده، و بعد ازان در هر چهار نسخه کاتبان نام و تاریخ کتابت را نوشته اند.
[رک: مقدمه]

(۲)

تعلیقات

عبدالحی حبیبی افغانی

بر کتاب

تازه نوای معارک

مشفی عطا محمد شکارپوری

ایستویک (EASTWICK)

باین نام دو نفر برادر در سنده و افغانستان کارها کرده اند که پدرشان رابرت ولیم ایستویک Robert William Eastwick (۱۸۶۵-۱۷۷۲) نامداشت. یک فرزند او ایڈوارڈ بیک هوس ایستویک Edward Backhouse Eastwick است، که در سنه ۱۸۱۳ بدنیا آمده و در کالج چارتر هوس و میرتون اکسفورد درس خواند. و بسال ۱۸۳۶ع به لشکر بمبئی در آمده، بآموختن السنه شرقی پرداخت، و در دوایر سیاسی کاتھیوار و سند کار میکرد. وی مخصوصاً در تاریخ ایران و سند مطالعاتی داشت. و یک فرهنگ زبان سندهی را نیز تالیف کرد. در سنه ۱۸۴۲ بعلت بیماری از هند برآمد. و در فرانکفورت مطالعات لسانی خود را دوام داده، و گرامر مقایسوی بوب Bopp را ترجمه کرد، تا که در ۱۸۴۵ استاد هندوستانی ایست اندیا کالج و عضو جمعیت شاهی شرقی گشت. و در سنه ۱۸۵۱ معاون سر دبیر سیاسی دیوان هند، و در ۱۸۶۰ سر دبیر سفارت تهران بود، و تا ۱۸۶۳ به نشر جریده "Diplomatist" پرداخت. و بعد ازان در هند بمهده "سکریتري داخلی کار کرد. و مشاغل علمی خود را دوام داده، ترجمه گلستان و انوار سہیلی و باغ و بهار و دیگر کتب شرقی را بانگلیسی انجام نمود. و گرامر هندوستانی و مشاهدات خود را در سند و ایران و قیصر نامه هند، و چندین ماده را در دائره المعارف برطانوی نوشت. وفاتش در ۱۶ جولائی ۱۸۸۳ع است.

اما پسر دوم کپتن رابرت، ولیم جوزف ایستویک William Joseph Eastwick است که در سنه ۱۸۰۸ بدنیا آمد، و در وینچستر - رس خواند. و در لشکر بمبئی ۱۸۲۶ بهند آمد. و در دوائر سیاسی بحیث معاون سر پوتنجر در سند کار میکرد. در سنه ۱۸۳۹ موفق آمد که با میران حیدرآباد معاهده‌ای عقد کند، و بوسیله آن حق حمل و نقل اموال التجاره را در دریای سند بگیرد.

جوزف در جنگ اول افغانان ۱۸۳۱ در قندهار مدیر لوازم جنگی جنرال نات بود و در همین سال به انگلستان رفت و در ۱۸۳۶ مدیر عمومی و در ۱۸۵۸ معاون رئیس کمپانی هند شرقی بود. و بتاريخ ۲۱ ستمبر ۱۸۵۸ عضو کونسل هند گشت تا که در ۱۸۶۸ متقاعد شد، و به ۲۴ فروری ۱۸۸۹ در گذشت. [— بیوگرافی هند ۱۳۱]

- ۲ -

نادر شاه افشار [۱۱۰۰-۱۱۶۰هـ]

نادر شاه بن امام قلی بن نذر قلی از ترکمانان قرقلوی افشار خراسان شمالی بود که بتاريخ ۲۸ محرم ۱۱۰۰ (۲۲ اکتوبر ۱۶۸۸) در کوبکان بدنیا آمد، و در جوانی بخدمت شاه طهماسب دوم صفوی رسیده، در جنگهای ترکمانهای نسا و کردهای خوبشان و اوزبک مرو و افشار شهرت کافی بدست آورد. و با ملک محمود سیستانی که مشهد را گرفته بود پیکارها کرد، و آن شهر را بگرفت.

نادر بامر شاه طهماسب دوم، با قوای افغانی غلزایی و ابدالی در ایران و هرات در آویخت، ولی لشکر کشی او در ۱۷۲۸ع مقابل ابدالیان هرات بنا کاسی انجامید. چون بین سران ابدالیان هرات اله یار خان و ذوالفقار خان اختلافی بود، نادر اله یار خان را تقویه نموده، و قبایل خود را بخراسان جایی داد (۱۱۳۱هـ، ۱۷۲۷ع).

بعد ازین نادر، با شاه اشرف غلزئی افغان در آویخته، و در جنگ

مهماندوست ۶ ربیع الاول ۱۱۳۲ (۲۷ نومبر ۱۷۲۹) او را بشکست و از هر طرف در جنگها فتوحاتی را نایل گشت، و در جنگهای فارس کارنامه‌های درخشانی نموده، و تبریز را به ۲۷ محرم ۱۱۳۳هـ (۱۳ آگست ۱۷۳۰) از قوای دولت عثمانی واپس گرفت. چون ابدالیان هرات بر مشهد حمله آورده و با ابراهیم خان برادر نادر بیرون حصار مشهد دست به نبرد برده بودند، با بران نادر به خراسان خود را رسانیده و در نومبر ۱۷۳۰ مشهد را بگرفت، و بعد از آن بفتح هرات نایل آمد (۱ رمضان ۱۱۳۴هـ، ۲۷ فروری ۱۷۳۲).

چون نادر بعد ازین نیروی زیادی کسب کرد، و با عثمانیان و روسیه نیز معاهداتی نمود، طهماسب دوم شاه صفوی را از سلطنت خلع کرده و یک بچه شیر خوار او را در گهواره بنام شاهی اعلان کرد (۱ ربیع الاول ۱۱۳۵هـ، ۷ جولائی ۱۷۳۲ع).

نادر پس ازین بجنگ عثمان پاشا توپال حکمران عثمانی بغداد رفت ولی در جنگ کنار دجله ۶ صفر ۱۱۳۶هـ = ۱۹ جولائی ۱۷۳۳ شکست یافته به همدان برگشت، و بعد از آن با مش پاشا در آق دربند آویخته و قوای عثمانی را از آذربایجان کشید (نومبر ۱۷۳۳). چون محمدخان بلوچ (یکی از عمال دولت هوتکیه قندهار) در جنوب فارس شورش کرد، نادر بتاريخ ۲۷ شعبان ۱۱۳۶ (۱ فروری ۱۷۳۴) شیراز را واپس گرفت، و بتاريخ ۱۳ محرم ۱۱۳۷هـ (۱۷ جون ۱۷۳۴) از اصفهان بر آذربایجان تاخت، و غازي قوموق سرخای را بطرف شمال دوآبید. و بتاريخ ۲۱ مارچ ۱۷۳۵ با دولت روسیه معاهده اتحاد را بوجود آورد. و در جنگ ایروان ۱۷ صفر ۱۱۳۷ (۸ جولائی) کوپرولو زاده عثمانی را شکست داده و به ۲۲ ربیع الاول (۱۳- آگست) همین سال تفریس را نیز بگرفت.

حین بازگشت به داهستان، نادر شش هزار خانوار مردم تفلیس را به خراسان انتقال داد و صفحات لژگی و تله را تصفیه نموده، خان کریمیا را از دربند عقب نشاناد.

اعلان شاهی

به ۱۳ رمضان ۱۱۳۸ - (۲۷ جنوری ۱۷۳۶) نادر به بغان آمد، و سران آن سر زمین را فراهم آورده و اعلان شاهی خود را نموده و تاج شاهی را بر سر گذاشت (سه شنبه ۲۳ شوال ۱۱۳۸).

بعد ازین نادر شاه بطرف افغانستان حرکت نمود، تا دولت هوتکیه قندهار را ازین بردارد، زیرا برادر شاه محمود که شاه حسین نامداشت هنوز در قندهار حکمرانی داشت. وی در نوزدهم ۱۱۳۹ هـ (مارچ ۱۷۳۷) قندهار را محاصره کرد، و در شیر سرخ بنای شهر نادر آباد را گذاشت. قندهار بعد از محاصره طولانی به ۲ ذوالقعدة ۱۱۵۰ (۲۳ مارچ ۱۷۳۸) بدست نادر شاه افتاد، و بکلی آنرا تخریب نمود.

بعد از فتح قندهار، خانواده شاهی هوتکی و شاه حسین را بهمازندان نفی کرد، و خود نادر شاه از راه کابل بر هند تاخت. به ۲۲ صفر ۱۱۵۱ (۱۱ جون ۱۷۳۸) غزنی، و بعد از آن کابل را به ۱۲ ربیع الاول (۳۰ جون) بهگرفت. و به ۸ جمادی الاولی (۱۷ ستمبر) جلال آباد را تصرف کرده، و شهزاده رضاقلی را بطور وکیل سلطنت به فارس فرستاد. بعد ازین نادر از خیبر گذشته و ناصر خان حکمران آنجا را گرفته و شهر پشاور را بتصرف خود آورد. به ۱۵ رمضان (۲۷ دسمبر) از آنجا کوچ کرده بر لاهور تصرف جست، و حکمران سابق آنجا زکریا خان خراسانی را حاکم آن شهر مقرر نمود، و ناصر خان را هم به پشاور پس فرستاد. و به ۲۶ شوال (۲ فروری ۱۷۳۹) از لاهور روی بدلهی آورد.

چون محمد شاه دهلی به مقابلهت وی تا کرنال آمده بود، نادر راه لشکر او را از دهلی برید، و به ۱۵ ذوالقعدة ۱۱۵۱ (۲۳ فروری ۱۷۳۹) بر آنها حمله کرد. و خان دوران سپه سالار دهلی جراحت شدیدی برداشت و سعادت خان زنده اسیر گردید.

محمد شاه تسلیم شد و با نادر شاه به دهلی آمد. خطبه دهلی بنام نادر شاه خوانده شد، و سکه را هم بنام وی زدند. به ۱۵ ذیحجه (۲۶ مارچ ۱۷۳۹) هنگامیکه بین مردم اقواه قتل نادر شاه افتاد، وی حکم تاراج شهر دهلی را داد.

نادر شاه با خاندان شاهی آل بابر دهلی خویشی کرد، و به ۲۶ - ذوالحجه (۶ اپریل) یکی از دوشیزگان شهزادگان دهلی را با نصرالله میرزا فرزند خویش تزویج نموده، و به ۳ صفر ۱۱۵۲ (۱۲ می ۱۷۳۹) در مجلس بزرگی تاج شاهی را واپس به محمد شاه داد، و وی هم تمام ولایات شمالی غربی هند را به نادر شاه و گذاشت (۱). و بقول اند رام شش ملیون رویه نقد و پنجصد ملیون رویه جواهر و احجار قیمتی را نادر از دهلی به غنیمت برد، که در آن "کوه نور" و تخت طاوس نیز شامل بود. [رک تعلیق نمبر ۱۳]

نادر شاد در سنده

نادر شاه از دهلی بتاريخ ۱ رمضان ۱۱۵۲ (۱۷۳۹ ع) به کابل بازگشت، و از آنجا دفتاً به سیوی سنده روی نهاد، و از راه بنگش و لارکانه و شهداد پور، بر سنده حمله کرد. درینوقت میاں نور محمد خان کلهورا در سنده شاهی میکرد. وی برای تهیه لشکر به لارکانه رفت، و پسر خود محمد سرادیاب را به تهته فرستاد (در باب کلهوڑه

(۱) انسایکلو پیدیای اسلامی ج ۳ ص ۸۱۰ ببعد

رجوع شود به آخر تعلیق ۳).

در اوایل شوال ۱۱۵۲ (۱۷۳۹) محمد مراد یاب از تهته بحضور پدر رسید، که در امرکوت قیام داشت. آنها ائصال و اموال خود را به تلهار فرستادند. و چون نادر شاه بدروازه امرکوت رسید، میان نور محمد از دروازه دیگر برآمد، ولی مقابله نکرده و تسلیم شد. و نادر شاه او را با خود به لارکانه برد. و از آنجا به تهته آمد، و بعد از قبول خراج یک میلیون و دو صد هزار روپیه (۱) میان نور محمد مذکور را به لقب شاه قلی خان، واپس به حکمدراری سنده گماشته و دو پسر او محمد مراد یاب و غلام شاه را به طور یرغمل گرفت. اما سیوی را به افغانان و شکارپور را به داؤد پوتها سپرد.

بتاریخ ۱۱ - معرم ۱۱۵۳ هـ (۱۷۴۰ ع) از لارکانه حرکت کرده، و سپه سالاران او صالح خان بیات و شاه وردی خان کورت با دیگر گماشتگان و عساکر نادری از امرکوت بر تمام سنده قبضه نمودند. چون نادر به تهته رسید، شیخ شکرالله و مستی خان جویه نیز از روستای افغانان بدو پیوستند. و سران تهته نیز با آقا محمد کریم اصفهانی بحضورش رسیدند. نادر ایشان را به خلعت‌های فاخره نواشت، و آقا محمد کریم را بحیث وکیل رعایا و سلطان سامتیه را حاکم شهر تهته مقرر کرد. و بعد از فتح سنده از راه سیوی و شال (کوئته) بتاریخ ۷ صفر ۱۱۵۳ (۵ می ۱۷۴۰) بقندهار رسید.

نادر شاه بسال ۱۱۵۵ هـ (۱۷۴۲ ع) مظفر علی خان بیات بیگلربیگی را برای بردن دسته کششیتها که در بندر سورت فرمایش ساختن آنرا

(۱) گزیتیر سند ص ۳۲ : دوازده لک روپیه. تاریخ سنده ص ۲.

۱۳۹ : یک میلیون روپیه.

داده بود بسنده فرستاد، چون بیگلربیگی مذکور از کراچی به تهته آمد، میان نور محمد بدیدنش به تهته رفت و دو ماه با او ماند، تا آنکه بیگلربیگی واپس بایران برگشت.

چون بسال ۱۱۵۶ هـ قبایل داؤد پوتره شورش کردند، نادر شاه، طهماسب قلی خان را بسنده فرستاد. ولی میان نور محمد خاموش مانده و در کارها مداخله‌ای نکرد، تا که اغتشاش در سنده فراوان شد. درینوقت میان نور محمد بجای سلطان سامتیه حاکم تهته و شیخ شکرالله، رضا بیگ سفیر نادر شاه را به حکمرانی تته گماشت. وی با شورشیان و سران قبایل هندو معاهد‌های صلح کرده، و طهماسب قلی خان را با فرزند سوم میان نور محمد که عطر خان نامداشت بحضور نادر شاه بطور یرغمل فرستاد. و سلطان سامتیه و شیخ شکرالله واپس به حکمرانی تته قایم شدند (۱). و نیز نادر شاه، سلیمان بیگ اسلم را بحیث ناظم سکه و خطبه در سنده گذاشته بود (۲). تفصیل این اجمال چنین است که :

چون نادر شاه بدلهی رسید، درانجا میر لطف الله میر متاره وکیل میان نورمحمد بدربار دهلی موجود بود. نادر شاه او را با سفیر خود محمد علی بیگ بدربار سنده گماشت. و به میان نورمحمد پیغام داد که خراج سالانه را قبول نموده فرزند خود را باده هزار لشکر برکاب شاهی بفرست.

میان نورمحمد سفیر نادری را با طمطراق استقبال کرده، ولی جواب منفی داد و گفت : ما را خزائنی نیست که بحضور نادر شاه فرستیم، ولی خزانه‌ای داریم که عبارت از شمشیر تیز است ! چون سفیر نادری باز گشت و این جواب را باو رسانید برآشفته، و اراده حمله بر سنده

(۱) تاریخ سند انگلیسی ج ۲ ص ۱۳۸ بعد.

(۲) مقالات الشعرا خطی ۳۵.

نمود .

این بیان سراینده نامۀ نغز (۱) است ، اما مورخان دیگر گویند که : نادر شاه به میان نور محمد خان کلهوره امزداده بود ، که در کابل بحضورش بیاید . اما وی چون نیامد ، و نسبت بحکم شاهي بی اعتنائی نشان داد ، بنا بران نادر عزم حمله سنده نمود . چون قبلاً تمام اراضی ماورای دریای سنده را از محمد شاه دهلی گرفته بود ، بنا بران میخواست که سنده را داخل اراضی شاهنشاهی خویش نماید .

نادر بتاريخ ۸ رمضان ۱۱۵۲ هـ (نومبر ۱۷۳۹ ع) از کابل برآمد ، و کوهسار سمت جنوبی کابل را از راه گردیز و وادی کرم تا ۲۱ دسمبر ۱۷۳۹ ع طی کرد ، و مقاومت قبایل راه را با قهر و خونریزی درهم شکست ، چنانچه از یک قبیله که هزار نفر داشت صرف دو نفر زنده باقی ماند . با این شدت و خونریزی به ۲۵ دسمبر ۱۷۳۹ به دیره اسمعیل خان رسید (۲) .

چون در سنده بین سران قبایل داؤد پوتره و کلهوره اختلاف بود ، رئیس داؤد پوتره صادق محمد خان در دیره اسمعیل خان مراتب انقیاد و امداد خود را به نادر شاه تقدیم داشت . حصه بزرگ لشکر نادر از دیره اسمعیل خان بوسیله کشتیها بسوی دیره غازیخان حرکت کرد . و ازینجا باز نادر فرمانی برای جلب میان نور محمد خان فرستاد ،

(۱) نامۀ نغز که در عصر میان نور محمد کلهوره در سنده بزبان فارسی بر وزن شاهنامه منظوم شده و نسخ خطی آن موجود است . ناظم این داستان باغ علی خایف سندیست .

(۲) تاریخ سنده انگلیسی ج ۲ ص ۱۳۸ ببعد .

ولی جوابی نیامد (۱) . و بقول عبدالکریم راههای دشوار گذار سرحدات سند با تحمل مشقات فراوان طی گردید (۲) . و فرمانی بنام زکریا خان حاکم لاهور و ملتان صدور یافت ، که اگر کسی از سنده بانطرف آید مانع شوند ، و فراریان را از آب سنده بحدود هند نگذارند . (۳)

جمادی الثانیه ۱۱۵۲ هـ ۱۳ ستمبر ۱۷۳۹ (۳) ازینطرف میان نور محمد در صدد مقابله برآمده ، احمال و اقبال خود را از خدا آباد به امرکوت ارسال داشت ، که جای نسبتاً محفوظ تر ، و در وادور آن ریگستان بود . وی امر داد ، که خورا که باب و علوفه را بسوزانند ، و یا زیر زمین دفن کنند ، تا عساکر دشمن ازان استفاده نه نمایند (۴) .

لشکر نادری به ۱۳ ذیقعده ۱۱۵۲ هـ (۱- فروری ۱۷۳۰ ع) به لارکانه رسید . و ازانجا با لشکر سواری بر شهداد پور تاخت . درینجا از طرف میان نور محمد عریضه اطاعت با تحایف بحضور نادری رسید ، ولی قبول نیفتاد (۵) و به تعاقب او پرداخت و تقریباً نود میل راه را در یکروز طی کرده به امرکوت فروکشید . بقول میرزا مهدی ، نادر شاه بتاريخ ۲۸ ذیقعده ۱۱۵۲ هـ (۱۵ فروری ۱۷۳۰ ع) از شهداد پور حرکت کرده و روز یکشنبه ۲۹ ذیقعده سه ساعت بعد از طلوع آفتاب به امرکوت رسیده بود (۶) در حالیکه میان نور محمد خزاین و دقایق خود را بزیر

(۱) نادر شاه : از لوک هارت ۱۶۰

(۲) بیان واقع ۱۷

(۳) بدایع وقایع : انند رام مخلص

(۴) بیان واقع ۱۷-۱۸

(۵) نادر شاه : لوک هارت ، ۱۶۰

(۶) جهانکشی نادری ۲۱۳

زمین گور کرده و برخی را در کشتیها (۱) به مقامات محفوظ تری فرستاده و صرف ۲۱ لک روپیه باقیمانده بود که وسایل حمل و نقل آنرا نیافته بودند (۲).

در عین همین موقع لشکر نادر شاه و هلتاً اطراف لشکر گاه میان نور محمد را فرا گرفت. وی بعد از جنگ مختصری (۳) بشرط امان خود و خاندانش تسلیم شد. و چون به حضور نادر شاه رسید، ازو پرسید، که چرا اطاعت نکرده می گریختید؟ میان جواب داد:

« ما از آبا و اجداد، نوکر پادشاه هندوستان بودیم. اگر بشما موافقت میکردیم، شما را هم بر ما اعتماد نمی ماند. این حرف معقول و مقبول افتاد. و در همان مجلس سزده^{*} بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد» (۴)

گویند که نادر به نور محمد گفت: شنیده ام که شما چاهی پر از طلا دارید؟

جواب داد: بلی، یک چاه نی، بلکه هفت چاه داریم: که کلید آنرا اینک میدهم. و اشاره کرد به هفت یونت انتظامی آن وقت سنده (۵).

در باره ثروتیکه نادر شاه از نور محمد گرفت، اقوال مورخان متفاوتست. ولی اکثر نویسندگان اندازه^{*} آنرا یک کرور روپیه نقد و مال

(۱) لوک هارت ۱۶۰ و بیان واقع ۱۹

(۲) بدایع وقایع: مخلص

(۳) سنده و صوفیه آن از جیتها مل و نامه^{*} نغز

(۴) مآثر الامراء ۱-۸۲۹

(۵) تاریخ بلوچستان از رابرت لیچ

تخمین کرده اند (۱) که بعد از آن همواره مبلغ بیست لک روپیه را سالانه و یک فرزند خود را بدربار شاهی یرعمل داده باشد (۲). خواجه عبدالکریم که هنگام ترتیب فهرست اموال میان نور محمد حاضر بود گوید که اکثر نفایس اموال و امتعه^{*} گرانبهای پادشاهان صفوی بوسیله^{*} افغانها بسند رسیده و نور محمد خریده بود (۳). و همین مطلب را مؤلف گلدسته که ناظر وقایع بود نیز تأیید میکند (۴).

بهر صورت نادر شاه با نور محمد رفتار نیک و احترام کارانه پیش گرفت (۵). اما سنده را به سه حصه بخش کرده، سبی و کچهی را که متصل حدود بلوچستان بود، به محبت خان بن عبدالله خان بلوچ داد. شکار پور و سند علیا به صادق محمد خان داؤد پوتره، و تته و دیگر حصص سند را به میان نور محمد گذاشت (۶) و او را «شاه قلی خان» لقب داد، که محسن تتوی در تاریخ آن گفت: (۷)

تا مملکت سند شهنشاهت داد تاریخ توشد «شاه قلی خان دایم»

۱۱۵۲ هـ

(۱) برای شرح رک: تاریخ سنده از مولانا مهر ۲-۳۳۳ بعد. مبلغ یک کرور روپیه قول مؤلفان ذیل است: تحفة الکرام ۳-۱۰۹، و لب تاریخ سنده ۱۱۲، و گولدس مند ۱۸، و ایتکن در گزیتیر سنده ۱۱۰، تاریخ سنده توپن مل ۲۳، و لوک هارت، نادر شاه ۱۶۱، و هیگ در اراضی دلتای اندس ۱۱۶، و سینن در تاریخ کلهوره ۹.

(۲) لوک هارت ۱۶۱، مجله انجمن تاریخی سنده،

اکتوبر ۱۹۳۳ ص ۱۲ مقاله ایدوانی.

(۳) بیان واقع ۲۱ (۴) نسخه^{*} خطی گلدسته نورس بهار ص ۷۵

(۵) بیان واقع ۲۰ (۶) جهانگشای نادری ۱۳۴

(۷) دیوان خطی محسن تتوی.

نادر شاه سه فرزند میان نور محمد، مراد یاب خان و غلام شاه و عطرخان را به ایران برد، که تاهنگام قتل نادر در ایران ماندند. (۱) و علاوه بر آن کتب خانه نور محمد را هم با خود برد، چنانچه خودش در وصیت نامه خود می نویسد:

” لاکن از آمدن سفاک ناپاک بر ملک سنده، کتب خانه و رساله ها همگی رفتند “ (۲).

تا وقتی که لشکر نادری در لارکانه بود، مهمانداری و مصارف آن را نیز نور محمد بر عهده داشت. عاشوره محرم سال ۱۱۵۳ هـ گذشت و نادر جشن فتوحات خود را نیز درینجا گرفت. و از مالیکه از هند و سند بدست آورده بود، مبلغ پنجمصد اشرفی را با برای درجه اول، و بدیگران هم یک صد تا سه صد اشرفی بخشیده، و بهر سپاهی هم فی نفر دو اشرفی داد که هر اشرفی قیمت ۲۴ روپیه داشت (۳).

از کتاب

شهنامه نادری (خطی)

شهنامه نادری در حدود سیزده هزار بیت فارسی، مشتمل بر شرح فتوح و سفرهای جنگی نادر شاه افشار است که در سنه (۱۱۵۲ هـ) از طرف شاعر گمنام (یکی از نواسگان قاسمی شاعر شهنشاه نامه صفوی) در خراسان با مرحسین خان لزکی بنام احمد شاه ابدالی نظم گشته. و یک نسخه خطی آن اینک پیش نظر نگارنده است.

این کتاب شرحی راجع به لشکر کشی نادر شاه بر سنده دارد، که

(۱) تاریخ سنده بحواله منشور الوصیت خطی ۱۲

(۲) منشور الوصیت خطی ۱۵

(۳) بیان واقع ۲۴-

ما برای تکمیل مبحث ذیلا می آوریم:

در بیان حرکت موکب همایون بسند و گرفتاری خدا یار خان

چو از کار کابل بپرداخت شاه
فرستاد سوی هری دستگاه
بی گوشمال یکی فتنه جوی
ز عباسیان، شد چنین چاره جوی
که چون سیل با آن سپاه گران
سوی سند تابد ز کابل عنان
با هنگ عباسی بد نشان
که می بود نامش خدا یار خان
زمین دار مطلب بزم سخن
چنین سازد از گفتگو انجمن
که سردار هند آن خدا یار خان
بایران زمین داشتی دستگاه
بوقتی که دارای یزدان پناه
ز اخلاص می بود پوزش سگال
همیشه بران در پی عرض حال
درین سال کان رایت افراز کین
سوی هند رو کرد از ایران زمین
خصوصاً ز روزیکه اقصای سند
شد اقطاع ایران ز دارای هند
برو گشت مستولی از بس هراس
ز آشوب آندولتش بود یاس
درینوقت کان خسرو تاجدار
بکابل زد، آوازه گیر و دار
دران سرزمین طراوت مسیر (۱)
هوا دم زد از سردی زمهریر
جهانجو به منزلگه گرم مسیر
سوی سند چون مهر شد گرم مسیر
که در فارس بد صاحب دستگاه
بدان خان مشهور شوکت پناه
کز اخلاص بود بسی اختصاص
تقی خان نظر کرده لطف خاص
که تا مسقطش بود دستی دراز
بسررداری فارس بد سرفراز
پذیرفته آن ملک رونق باو
امور بنادر منسق باو
چنین داد فرمان خدیو جهان
کز اخلاص خان ارادت نشان
بسمت بنادر قلیل و غراب (۲)
دگر لنگر و کشتی کوه تاب

(۱) اصل: تراوت مصیر [؟] (۲) قلیل ظاهراً نوعی از

کشتی بود. و غراب هم قسمی از کشتی قدیم بود، و نیز

کشتی دودی (— فرهنگ نظام)

بود آنچه حاضر دران بحر و بر
 ز دریا گذشته دران انقلاب
 نماید بزودی ز دریا عبور
 و زان پس باهنگِ سند از شتاب
 ازان راهِ پر جنگلِ پیچ پیچ
 بایلغار افشوده پایِ ثبات
 بهر دیره خانی که بُد جایگیر
 پس از آزمایشِ بیازوی خویش
 و زانجا به نزدِ خدا یارخان
 اگر خود شتابد ز فرمانِ بری
 ازان به کزین لشکر بی کران
 هدین حکم را کرده تعویذِ خویش
 که تقصیر او نیست چندان شگرف
 بدان درگاه آمد دگر ره خبر
 چنان زور آورده بروی هراس
 ز آهنگِ شه دارد آن دار و گیر
 تهی سازد آن ملک از بیمِ شاه
 جهانجو بسان و فتیل و کلک (۲)
 ز دریایِ سند آنچنان بر گذشت

تمامی همان خانِ صاحب هنر
 برون آرد آن جملگی را ز آب
 بدرگاه رو آرد از راهِ دور
 بایلغار آورد پا در رکاب
 فتوری بعزم اندر آورده هیچ
 عنان تاب شد جانبِ دیره جات (۱)
 پس از سرکشی گشت فرمان پذیر
 نهادند پائی باخلاص پیش
 جهانجوی فرمود حکمی روان
 بدر بار دولت، درین داوری
 شود سند ویران کران تا کران
 نهد پایِ همت باخلاص پیش
 که آن سان عنان را نمائیم صرف
 که دروی ندارد نصیحت اثر
 که از شه به شفقت ندارد قیاس
 که گجرات ازین پیش کند جایگیر
 کند بندرِ سورت آرامگاه
 بنوعی که شد خیره چشم فلک
 که شاهمین (۳) نه پر دباقصای دشت

(۱) مطلب دیره، اسمعیل خان و دیره، غازیخان است.

(۲) در اصل سال است که صحیح آن سان خواهد بود بمعنی
 سلاح جنگ. اما کلک به فتحترین کشتی بار بردار که از چوبها
 و مشکها ساخته شود (— فرهنگ نظام)

(۳) اصل: شاهی [؟]

ز دریا گذشته دران گیر و بست
 چو عباسی آگه شد از انقلاب
 ز جایی که بُد پایِ تختش دران
 تهی کرد جا از طریقِ فرار
 یکی قلعه بودش «عمر کوت» نام
 برویش بکیوان بر افراشته
 ز آبادی آن قلعه استوار
 گمان کرد کافواج ایران سپاه
 بدان قلعه آرام کرد و نشست
 جهانجو چو آگه شد از مدعا
 بفرمود روزی که یکسر سپاه (۲)
 و زان پس بدان دشت ایلغار کرد
 بیکروز و یکشب که ره کرد طی
 خدا یارخان را دران گیر و دار
 ولی طالعِ خسرو چیره دست
 سحر گه که خورشید ز زمین کلاه
 گرفتند آن لشکر بیکران
 خدا یارخان را دران گیر و دار
 برون آمد از قلمه با فوجِ خویش
 هماندم سوارانِ بهرام کین
 نبودش بی جنگ، نیروی دست
 گروهی سوار از همان گرد راه

رهی بُد همه جنگل و چوب بست
 که بگذشت دارای ایران ز آب
 دران فتنه سردارِ عباسیان
 نبودش چو در جنگ تاب و قرار
 بدشت تهی مانده زاب و کنام (۱)
 باذوقه وافر انباشته
 چو بُد دور سی فرسخ از رهگذار
 بر ان در نخواهند پیمود راه
 بخود داری از کین بر آورده دست
 که او را بود در عمر کوت جا
 تدارک بگیرند از بهر راه
 ز گرد آسمان را چو شب تار کرد
 نه نزدیک آن قلعه بردند بی
 ازان قلعه می بود ممکن فرار
 ز کوشش همه دست و پایش بیست
 بپا کرد دور از افق بارگاه
 چو خاتم عمر کوت را در میان
 قضا شد دلیل طریقِ فرار
 گرفته ره سمت گجرات پیش
 گرفتند راهش بشمشیر کین
 بخود دست خود، گردن خویش بست
 رساندند او را بدرگاه شاه

(۱) یکی از معانی کنام چراگاه است (— فرهنگ نظام).

(۲) اصل: بفرمود روزه یکسر سپاه.

به حبسش جهانجو اشارت نمود و زان پس زبان راچنین برکشود
 که گنج و زرو گوهرش هرچه هست به ضبطش امینان برارند دست
 زسیم و زرش بیشتریک کرور (۱) بضبط اندر آمد دران شر و شور
 دگر هرچه بودش سلیح و دواب در آمد بسر منزل اکتتاب (۲)
 خدا یار خان هم دران رهگذر بفرمان شه بود حبس نظر

در بیان وقایع پیچی نیل مطابق ۱۱۵۳ هجری

ز ایام هجرت درین پهن دشت سه و پنجه و الف و صد چون گذشت

بهم بر زن رونق هر بهار جهانجو شهنشاه ایران مدار
 پس گیر و بست خدا یار خان ز شفقت برو شد بسی مهربان
 بعاجز نوازی جهان شهر یار بر افراختش پایه اعتبار
 زمین داری سند بار دگر بدو ساخت مرجوع آن نامور
 یکی سمت، هم شاه صاحب خروج که از سند بد سر زمین بلوچ
 بخان بلوچ آن ارادت مآب کز اخلاص بودش محبت خطاب
 سپرد و ازان سرحد بیوجود دل و دست اقبال فارغ نمود
 (ص ۲۲۴ بیعد نسخه خطی شهنامه نادری)

اکنون بر گردیم به بقیه احوال نادر شاه:

بعد ازین نادر شاه بطرف ترکستان توجه گشت، و از راه هرات
 (۱۰ ربيع الاول = ۵ جون) و بلخ (۷ جمادی الاولی = ۳۱ جولائی)
 به بخارا رسید (۱۹ جمادی الثانیه = ۲۲ ستمبر) و با خان آنجا ابوالفیض
 خان معاهده دوستانه بست، و تاج شاهی را بدو بخشید، و دریای آمو را
 با او سرحد مملکت قرار داد، و مقابلتاً خان تعهد کرد، که بیست هزار

(۱) کرور: صد لک

(۲) یعنی نوشتن. این کلمه در اصل اکتساب هم خوانده می شود.

لشکر اوزبک و ترکمان را به نادر شاه بدهد.

نادر شاه به ۱۶ رجب (۷- اکتوبر) خوارزم را مطیع نموده و تا
 ماه شوال از راه چهار جوی به مشهد رسید. چون قبایل لزگی ابراهیم خان
 برادر نادر شاه را کشته بودند، برای سرکوبی ایشان از مشهد برآمد
 و لشکر ابدالی را بدان مهم گماشت. درین سفر به ۲۸ صفر ۱۱۵۴ ه
 (۱۵ می ۱۷۳۱) نزدیک قلعه اولاد، شخصی از جنگل بر نادر شاه
 فیر کرد، و او را کمی مجروح ساخت، که بقول مهدی خان یکی از
 غلامان فرزند دلاور خان تیمنی (۱) بود، ولی درین قضیه نادر شاه بر
 فرزندش رضا قلی بد گمان گشت.

در جون ۱۷۳۱ نادر شاه دفعه سوم به داغستان رفت و یک و نیم
 سال آنجا ماند. و برخی از سران معروف آن سر زمین بحضور وی آمدند.
 درینجا به گمانی نادر شاه بر شهزاده رضا قلی فراوان گردید
 و او را کور ساخت.

بسال ۱۷۳۲ سفیر سلطان عثمانی از استانبول بحضور نادر شاه آمد،
 و در باره عدم شناسائی رسمی مذهب جعفری به نادر اطلاعی داد. بنا
 بران نادر لشکر کشی چهارم خود را بر ترکها آغاز نمود، و به
 ۲۶ رجب ۱۱۵۵ ه (۵- اکتوبر ۱۷۳۲) بموصل رسیده به محاصره آن
 شهر کامیاب نیابد، و با احمد پاشا حکمران عثمانی بغداد مصالحت
 نموده، بزیارت نجف اشرف مشرف شده، درانجا به ۲۴ شوال ۱۱۵۶ ه
 (۱۲ دسمبر ۱۷۳۳) مجلس بزرگی را تشکیل داده و به اتحاد و
 نزدیکی شیعه و سنی کوشید.

(۱) تیمنی قبیله ایست از افغانان غور منسوب به

شعبه کاکو.

چون نادر شاه در سفر عراق دیر ماند، بیگلر بیگی تقی خان در فارس و عشایر قاجار در استرآباد شورش کردند. نادر شاه برادر زاده خود علی قلی را به خوارزم فرستاد، و لشکر کشی چهارم خود را بسوی ترک آغاز کرد. ولی درین جنگها با وجود فتوحات قشون، نادر شاه متمایل به صلح بود، تا به ۳ ستمبر ۱۷۲۶ء با سفیر عثمانی معاهده صلح را امضا کرد، و به ۱۰ محرم ۱۱۱۶هـ (۲۲ جنوری ۱۷۲۷ء) سفیر نادر شاه مصطفی خان شاملو با مهدیخان مورخ به استانبول رفتند، و صلح نامه مذکور را با شناسائی مقام خلافت عثمانی بحضور سلطان عثمانی تقدیم، و سرحدات مملکت عثمانی و نادری را مطابق عصر سلطان مراد رابع مقرر داشتند.

بعد ازین نادر شاه به مشهد برگشت. و در مزاج او خللی پدید آمد. و مردم و خدمتگاران او از ترسیدند. درینوقت شورشها بهر طرف پدید آمد. و اهل سیستان بر خلاف مطالبه سه صد هزار تومان مالیات قیام کردند، و علی قلی برادر زاده نادر در اس شورشیان قرار گرفت. و طهماسب قلی خان جلایر یکی از هوا خواهان بزرگ نادری، خواست که یکی از فرزندان نادر را به سلطنت بر دارد. این فتنه بخراسان نیز سرایت کرد. و در رادکان عشایر کرد، خبوشان، اصطبل شاهی را غارت کردند. چون نادر شاه به سر کوبی ایشان متوجه گشت، شب ۱۱ جمادی الاخری ۱۱۱۶هـ (۲۰ جون ۱۷۲۷ء) در قرار گاه فتح آباد بدست محمد خان قجر، و موسی خان افشار و خوجه بیگ افشار و صالح قرتلوی باتفاق هفتاد نفر درباریان دیگر کشته شد (۱).

(۱) افغانستان بعد از اسلام (خطی) از حبیبی و انسایکلوپیدیای

اسلامی ۳-۸۱ بیعد.

بعد از قتل نادر شاه خزاین شاهی برباد رفت، و مملکت وسیع او متشتت گردید. و برخی از سران خراسان به ۲۷ جمادی الاخری (۵ جولائی ۱۷۲۷ء) علی قلی میرزا برادر زاده اش را از هرات آورده و به تخت شاهی نشاندند، و دیگر شهزادگان نادری را ته تیغ کشیدند. نادر شاه یکی از جهانگیران بزرگ آسیا و شخص دلاور و هوشیار و خونریزی بود. سیاست وی آمیخته با قهر و نوازش بودی. از شرق بغداد تا دهلی بر کشور وسیعی حکم راند. ولی با شاهان معاصر در دهلی و بخارا و سنده و سران هر کشور رفتار بدی نکرد. آنها را مطیع گردانید، اما شاهی و حقوق ایشان را نگهداشت. و رجال بزرگی را مانند احمد شاه ابدالی بدربار خود پروراند، و با وجود پیکارها و رقابتهای سیاسی، اخیراً با سلاطین عثمانی نیز روابط دوستانه قایم داشت. اما در اخلاف نادر شاه شخصی بهمان لیاقت و کفایت باقی نماند، و چند نفر ضعیف، در خراسان بجایش نشستند، قرار شجره ذیل:

نذر قلی افشار

اسام قلی

ابراهیم خان

(۱) نادر شاه افشار

(جلوس ۱۱۳۸ - وفات ۱۱۱۶هـ)

رضا قلی (۲) ابراهیم (۳) علی قلی عادل شاه

(۱۱۶۱؟) (۱۱۶۰-۱۱۶۱هـ)

از بطن فاطمه سلطان دختر شاه حسین صفوی

(۴) شاهرخ

(۱۱۶۱-۱۲۱۰هـ)

مآخذ:

افغانستان بعد از اسلام تالیف عبدالرحی حبیبی .
 دول اسلامیہ خلیل اذہم ۱۹ ص ۳ طبع استانبول .
 شہنامہ نادری منظوم نسخہ خطی .
 جہانگشاہ نادری .

انسایکلوپیدیای اسلامی ج ۳ ص ۸۱۰ ببعد .
 بدایع وقایع : انند رام مخلص، طبع لاهور .
 گزیتیر سندھ طبع ۱۸۷۶ .

تاریخ سندھ از میرزا قلیچ بیگ، ج ۲، طبع کراچی ۱۹۰۲ .

مقالات الشعراء طبع کراچی ۱۱۵۸ .

نامہ نغز باغ علی خائف (خطی) .

تاریخ سندھ اردو از مولانا مہر، دو جلد، طبع کراچی ۱۹۵۸ .

نادر شاہ از لوک ہارت .

بیان واقع از خواجہ عبدالکریم

صوفیہ سندھ از جیتھامل .

مائرا لامرا طبع کلکتہ .

تاریخ بلوچستان از رابرت لیچ .

تحفۃ الکرام : قانع تتوی .

لب تاریخ سندھ، از خدا داد خان .

تاریخ سندھ توپن مل (خطی) .

دلٹای اندس از ہیگ .

تاریخ کلہورہ از ستین .

گلدستہ نوریس بہار (خطی) .

منشور الوصیت (خطی) .

- ۳ -

احمد شاہ ابدالی و دودمانش

احمد خان بن زمان خان سدوزائی ابدالی یا درانی (از شعبہ ستر بن افغان) در حدود ۱۱۳۵ هـ (۱۷۲۲ ع) از بطن زرغونہ قوم الکوزائی افغان در ملتان بدتیا آمد . چون پدر و خانوادہ اش در ہرات و قندہار و ملتان حکمرانان افغانی بودند، تربیہ ایام طفلی او نیز درین شہرہا صورت گرفت .

احمد خان با برادرش ذوالفقار خان بحدود ۱۱۵۰ هـ در قندہار باسرہ شاہ حسین هوتک بن میرویس خان پادشاہ قندہار محبوس بود . چون در سنہ ۱۱۵۱ هـ (۱۷۳۸ ع) نادر شاہ افشار شہر قندہار را فتح کرد ، بہ احمد خان در مازندران شمال ایران جاگیر داد و در حدود ۱۱۵۳ هـ (۱۷۴۱ ع) او را از مازندران ، بدربار خود خواستہ بہ قیادت لشکر ابدالی ہمرکاب خود مقرر کرد . و تا شش سال در سفرہای جنگی داغستان و ایروان با نادر شاہ بود . و چنان شجاعت و اخلاص نشان داد ، کہ مورد توجہ خاص نادری گردید . و باو نوید داد ، کہ بعد از من پادشاہی بتو خواہد رسید (۱) .

چون نادر شاہ شب یکشنبہ ۱۱ جمادی الاخری (۱۱۶۰ = ۱۷۴۷) در فتح آباد خوبشان کشتہ شد ، احمد خان ابدالی حرم نادر شاہ را در پناہ خود گرفتہ و از تاخت و تاز حرم شاہی مانع آمد ، کہ در نتیجہ آن حرم نادر شاہ الماس معروف "کوه نور" را بہ احمد خان ابدالی

(۱) افغانستان بعد از اسلام ، سراج ، سلطانی ، حیات

افغانی ، خورشید جهان ، سیر المتأخرین ، تئمۃ البیان .

(۱) شجرهٔ ابدالیان (مقابل صفحه ۷۶ نوابی بمارک)

(خط: علامهٔ تسلسل نسلی مستقیم و ... خط نقطه دار علامهٔ تسلسل نسلی غیر مستقیم)

ملک آودال (ابدال) ولدترین : حدود ۵۳۳۰ هـ
 :
 :
 :
 ملک سلیمان زیرک ولد عیسی : حدود ۵۰ هـ

ملک باریک مورت اعلی باریک زائی : حدود ۵۶۰ هـ (رک : تعلق ۳)
 ملک پوپل مورت اعلی پوپل زائی : حدود ۵۸۳ هـ
 حبیب : حدود ۵۸۰۰ هـ

باسی مورت اعلی باسزائی : حدود ۵۸۵۰ هـ

کائی

ملک بهلول : حدود ۵۸۹۰ هـ

معروف

ملک سندر مورت اعلی سدوزائی سرزبان قندهار (متولد ۵۹۶۵ متوفی ۵۱۰۳۱ هـ)
 :
 :
 :
 شاه ولی خان وزیر اعظم احمد شاه ابدالی و دودمانش

ملک صالح : حدود ۵۹۵۰ هـ (بماصر شیر شاه)
 بهادر خان
 کابران خان (قندهار)
 حدود ۵۱۰۵۰ هـ

زعفران خان
 زعفران خان
 مودود خان
 متوفی : حدود ۵۱۰۵۳ هـ (قندهار)
 متوفی ۵۱۰۳۶ هـ سرزبان قندهار

مورت اعلی رحمت الله خان بن فتح الله خان وزیر زمان شاه
 و محمد عثمان خان ناظم دیوهٔ اسمعیل خان
 حسین خان : متوفی ۵۱۰۶۹ هـ مورت اعلی
 ناظمان سلطان شجاع خان و مظفر خان وغیره

خداداد سلطان سرزبان قندهار حدود ۵۱۰۵۰ هـ
 شیر خان سرزبان قندهار : حدود ۵۱۰۷۰ هـ

لشکر خان (سلطان)
 حیات سلطان (سلطان و هرات)
 حدود ۵۱۱۲۳ هـ

سورست خان

عبدالله خان حکمران هرات حدود ۵۱۱۳۰ هـ
 دولت خان (قتل ۵۱۱۱۵ هـ)
 سرزبان قندهار

رحمان خان
 الله یار خان
 اسدالله خان
 محمد خان
 نظر محمد خان
 محمد زمان خان
 محمد زمان هرات (قتل ۵۱۱۳۵-۵۱۱۳۲ هـ)
 رستم خان
 حکمران هرات
 حکمران هرات
 قتل ۵۱۱۳۲ هـ
 دلارام
 حدود (۵۱۱۳۶ هـ)
 رؤس هرات
 سرزبان قندهار
 (۵۱۱۳۸-۵۱۱۳۳ هـ)
 (۵۱۱۳۸-۵۱۱۳۳ هـ)

ذوالفقار خان حکمران هرات
 احمد شاه ابدالی
 (رک : شجرهٔ ما بعد)

لقمان خان (نایب قندهار) متوفی ۵۱۱۶۲ هـ

بطور صله خدمت داد .

احمد خان با قوای ابدالی روی قندهار نهاد . و در رجب ۱۱۶۰ هـ (۱۷۴۷ ع) روسای اقوام قندهار در مزار شیر سرخ متصل قلعه نادر آباد (جنوبی شهر کنونی قندهار) فراهم آمدند . سران این جرگه (مجلس مشوره) نور محمد خان میر افغان رئیس غلجی ، و محبت خان رئیس پوپلزائی ، و موسی خان رئیس سهاکزی ، و نصر الله خان رئیس نور زئی ، و حاجی جمال خان رئیس بارکزائی بودند ، که بعد از نه جلسه احمد خان را به سلطنت افغانی انتخاب کردند . درین وقت عمرش ۲۵ سال بود ، و یک نفر فقیر که صابر شاه کابلی نامداشت ، خوشه گندم را بدستارش نصب کرد ، و او را تبریک شاهی داد ، شوال (۱۱۶۰ هـ = ۱۷۴۷ ع) (۱) .

احمد شاه بجای ابدالی که نام قبیلوی او بود ، خود را " درائی " گفت . این نام قبلاً نیز بر همین قبیله اطلاق میشد (۲) ، و بر سکه خود نیز چنین نوشت :

بر یکطرف : " الحکم لله یا فتاح ، احمد شاه دره درائی " و بر طرف دیگر :

" حکم شد از قادر بیچون به احمد پادشاه

سکه زن برسیم و زر از پشت ماهی تا بماه "

احمد شاه در افغانستان تشکیلات اداری و لشکری و مالی و مدنی ساخت . وزیران را مقرر نمود ، که بگی خان اشرف الوزرا بامیزائی مشهور به شاه ولی خان وزیر اعظم او بود . بسال (۱۱۷۳ هـ = ۱۷۶۰ ع) شهر کنونی قندهار را بنام " احمد شاهی " اساس نهاد ، و بسال

(۱) احمد شاه بابا و تاریخ احمدی و کتب سابق الذکر .

(۲) عمل صالح ۲ - ۳ ، پادشاه نامه ۱ - ۳۲۷

۱۱۶۶ هـ حصار جنگی کابل را تعمیر کرد و هم شهر تاشقرغان را در شمال هندو کهن بنا نمود . و در قندهار ، مشهد ، اتک ، دهلی ، روپیل کهند ، پشاور ، تته ، دیره ، غازیخان ، کشمیر ، کابل ، ملتان و هرات سکه زد ، که بران نشان رسمی دولت احمد شاهی یعنی شمشیر دو دم و خوشه گندم و ستاره هم منقوش بود .

احمد شاه در مملکت خود که بنام خراسان یا افغانستان یاد میشد تا یک لک عسکر آراست . و از لاهور تا مشهد و از کنار آمو تا بحیره عرب بگرفت ، که سالی تا ۳ میلیون مالیات داشت . وی سفرهای جنگی ذیل را نمود :

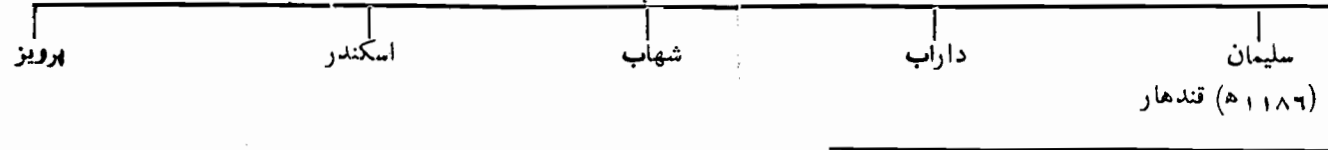
۱- در اواخر سال ۱۱۶۰ هـ (۱۱۳۷ ع) غزنی و کابل و پشاور را فتح کرد و ناصر خان (حاکم نادری) را در کابل و پشاور شکست داد . و عبدالصمد خان مهمند زائی که یکی از سران اشغری بود ، به لشکر احمد شاهی پیوست . و سردار جهانخان سپه سالار احمد شاهی ناصر خان را به ماورای اتک دوانید ، و خود احمد شاه به قندهار رفت .

۲- بسال ۱۱۶۱ هـ (۱۱۳۹ ع) باسی هزار سوار و پیاده از قندهار برآمده از راه کابل و پشاور بسواحل اتک و جیلم رسید . شهنواز خان حکمران لاهور بواسطه وزیر الممالک قمرالدین خان از دهلی امداد طلبید و بر کنار دریای چناب با لشکر احمد شاهی مقابل شد ، ولی از میدان جنگ گریخت ، و احمد شاه لاهور را بگرفت ، و بعد از آن لشکر محمد شاه دهلی را شکستانده به ۱۳ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ داخل سهند (سرهند) شد .

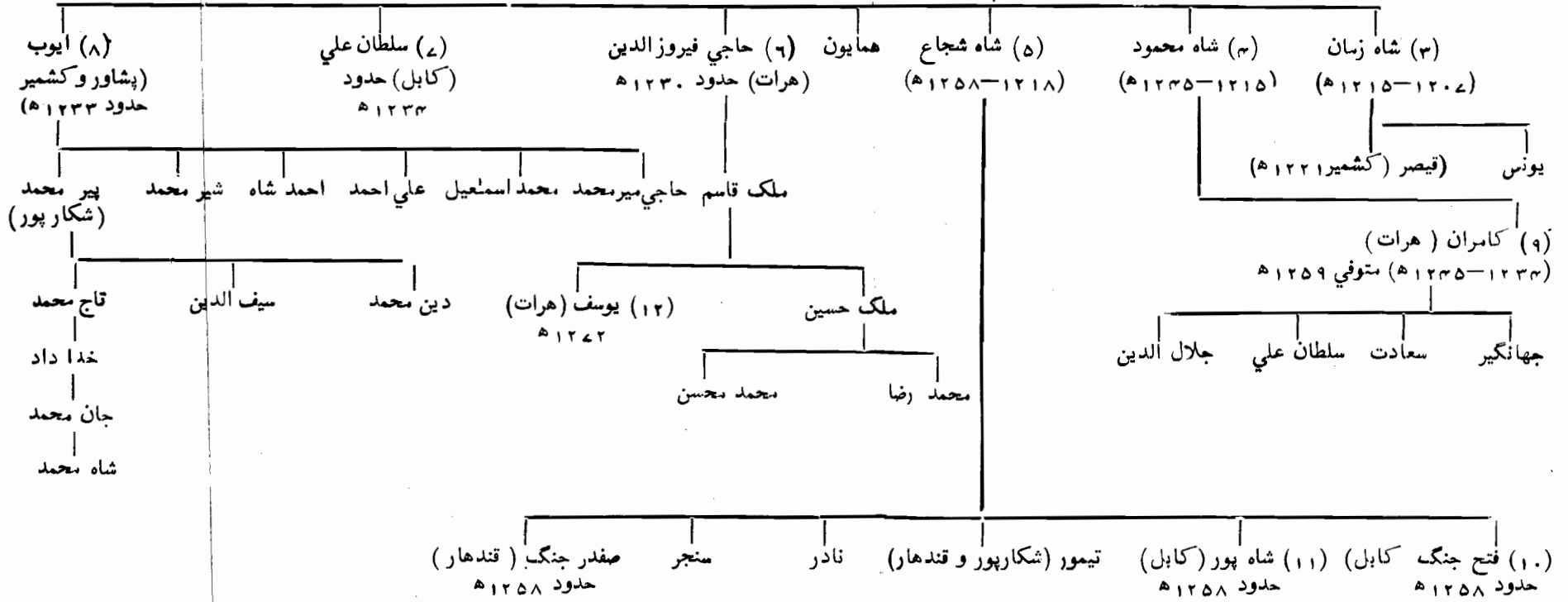
چون در جنگ مالوهور روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۱۶۱ هـ وزیر الممالک قمرالدین خان کشته شد ، بنا بران محمد شاه گورگانی پادشاه دهلی ولایت لاهور را به میر منو معین الملک خلف او سپرد .

۴) شجره نسب شاهان سدوزائی ابدالی (درانی) (مقابل صفحه ۷۷. نوای معارف)

(۱) احمد شاه بابا (ابدالی) بن زمان خان: تولد ۱۱۳۵ هـ. ملتان، وفات ۱۱۸۶ هـ. قندهار
 زمان سلطنت (۱۱۶۰-۱۱۸۶ هـ.)



(۲) تیمور شاه از بطن دختر سردار عرب بهسود جلال آباد
 تولد: ۱۱۵۵ هـ. در مازندران. وفات: کابل ۱۲۰۷ هـ.
 سلطنت: ۱۱۸۶-۱۲۰۷ هـ.
 اولادش: ۳۳ فرزند و ۱۳ دختر



مآخذ: افغانستان بعد از اسلام از حبیبی، رساله تاریخ خاندان سدوزائی از شاهزاده شاه محمد سدوزائی شکارپوری (خطی)، دول اسلامیہ خلیل ادهم،

و احمد شاه با دولتِ دهلی مصالحه کرده و دریایِ سندھ را سرحد مملکتین قرار داد، و از راهِ پشاور و کابل به قندهار مراجعت نمود.

۳- بسال ۱۱۶۲ هـ از راهِ کابل و پشاور به لاهور رسید، و با میرمنو معین الملک حکمران لاهور صلح کرده، مالیاتِ سیالکوت و گجرات و اورنگ آباد پنجاب و امرتسر را بر عهده میرمنو گذاشته که هر سال به دیوانِ اعلاهی احمد شاهي برساند. حین معاودت به قندهار سرانِ قبایل که بر خلاف او دسیسه اذگیخته بودند مانند نور محمد خان میر افغان غلزائی و گدو خان و محبت خان پوپل زائی را بکشت.

۴- بسال ۱۱۶۳ هـ ۱۲۳۹ ع به هرات سفر نموده، و آن شهر را از دست امیر عالم خان بعد از محاصره چهار ماه گرفت، و پنج هزار سوار را به سالاری سردار جهان خان پوپل زائی به تربت جام فرستاد. و هرات را به درویش علی خان هزاره سپرده، به شهید حرکت کرد. و بعد از چهار ماه محاصره آنرا به شهرخ میرزا نواسه نادر شاه داد، و خود به طرف نشاپور رفت، ولی چون عباس قلی خان بیات حاکم نشاپور مقاومت کرد، و موسم شدید زمستان آمد، احمد شاه از راه هرات به قندهار مراجعت نمود (۱).

۵- سفر بلوچستان

در وقت جلوس احمد شاهي میر محبت خان فرزند بزرگ میر عبدالله خان از طرف نادر شاه حکمدار قلات و خانِ براهوی بود، ولی چون مردم بلوچ طرفدار برادر کهنتر او میر نصیر خان بودند، و بحضور احمد شاهي هم عرض نموده بودند، بنا بران احمد شاه در ۱۱۶۳ هـ بعد از سفر خراسان مستقیماً از قندهار روی به قلات بلوچی نهاد، درینوقت (۱) سراج، احمد شاه بابا، سلطانی، خورشید، احمدی، افغانستان بعد از اسلام و غیره که شرح این چهار سفر از ان اقتباس شده است.

میر نصیر خان نزد میاق نور محمد کلهوره در خداآباد سندھ نشسته و مادرش بی بی مریم در قندهار بود، و هر دو امدادِ شاهي را میخواستند. احمد شاه بعد از ورود مستنگ عزیمت قلات نمود. میر محبت خان حاجی رحیم خان بایی را با کلام الله شفیع ساخته بحضور احمد شاهي فرستاد. احمد شاه عجالاً میر محبت خان را به خانی قلات گذاشته بقندهار مراجعت کرد. خان مذکور یکی از خواهران خود را که بی بی میر گوهر نامداشت بوسیله آخوند محمد حیات در غزنی بحضور احمد شاه فرستاد، تا در عقد نکاح شاهي در آمد.

بعد از چند ماه برای تصفیه مسئله خانی بلوچ، تمام سرداران معتبر آن بلاد بحضور احمد شاهي بقندهار جلب شدند، و میر نصیر خان نیز با مادرش درانجا بود. بالاخر احمد شاه میر محبت خان را بدست طهماسب خان اسیر و مقید گردانیده، و میر نصیر خان را به خانی قلات فرستاد (۱۱۶۳ هـ)

اما میر نصیر خان در قلات علم خود سرب افراشت، و برخی از قبایل بلوچ هم بحضور احمد شاهي در قندهار استغاثها نمودند احمد شاه بمجرد شنیدن این خبر حرکت کرده و قلات را ۱۲ روز محاصره کرد، ولی امر جنگ و خونریزی را نداد، تا که بالاخر نصیر خان بوسیله آخوند محمد حیات و وزیر شاه ولی خان بحضور شاهي رسیده و عفو گردید، و بعد ازین در لشکر کشی های احمد شاهي اشتراک میکرد (۲). (برای شرح خاندان قلات به تعلیق ۲۹ رجوع کنید)

۶- در سنه ۱۱۶۳ هـ باز احمد شاه، بالشکر خویش از راه هرات بر نشاپور حمله کرد، قلعه نشاپور را بوسیله توپهای بزرگ شکاف کرده و بگرفت و حکومت آنرا واپس به عباس قلی خان بیات که تسلیم

(۱) تاریخ بلوچستان و احمد شاه بابا ۲۹۲ بعد

شده بود سپرد .

احمد شاه اطراف خراسان را تصفیه کرده و با شاهرخ میرزا حکمران مشهد بدین شرط صلح کرد، که سکه و خطبه بنام وی بخواند، و ولایات جام و باخرز و تربت و خواف و ترشیز را به احمد شاه سپارد، بعد ازین شاهرخ سکه خود را بدین بیت آراست :

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه احمد شاه از مشهد به هرات آمد، و وزیر شاه ولی خان را به فتح مرو و میمنه و اندخود و بلخ و بامیان و بدخشان فرستاد، که وزیر مذکور تمام این ولایات شمال افغانستان را ضمیمه مملکت احمد شاهی نمود .

۷- بسال ۱۱۶۵ هـ ۱۷۵۱ء برای تصفیه صفحات پنجاب سفری تا لاهور نمود . میر منو معین الملک تا چهار ماه مقابله کرده ولی بعد از آن تسلیم شد، و احمد شاه او را بحکومت آنجا شناخت .

درین سفر از حضور احمد شاهی ایشیک آقاسی عبدالله خان بفتح کشمیر گماشته شد که آن حدود را فتح کرده و خواجه عبدالله خان کوچک را حاکم و سکجیون هندو را مستوفی کشمیر مقرر نمود . و قلندر خان افغان را بسفارت دربار دهلی فرستاد . و احمد شاه گورگانی قبول نمود، که پنجاب و سنده و کشمیر جزو مملکت احمد شاهی باشد .

احمد شاه پس از انتظام امور پنجاب و ملتان و کشمیر از سواحل راست دریای سنده گذشته و به بنون و کابل آمده به قندهار مراجعت نمود .

۸- در اواسط سنه ۱۱۶۷ هـ احمد شاه از قندهار به هرات رفته و بعد از تصفیه صفحات خراسان مشهد را محاصره کرد، و شاهرخ میرزا نواسه نادر شاه انقیاد نمود، احمد شاه نورمحمد خان افغان را بصفت نیابت شاهرخ نایبنا مقرر داشته، جام و باخرز و خواف و تربت و ترشیز را به هرات ملحق ساخت . و شاه پسند خان را به فتح شاهرود و بسطام و سبزوار فرستاد .

بعد ازین احمد شاه عباس قلی خان بیات را در نیشاپور محاصره کرده و مجبور به تسلیم نمود . و هم او را به حکومت نیشاپور گماشت، و طایفه او را به غزنی و کابل انتقال داد، و در سنه ۱۱۶۸ واپس به قندهار برگشت .

۹- میر منو معین الملک در سال ۱۱۶۷ هـ مرد . احمد شاه پسرش میر مؤمن را به حکمرانی لاهور گماشت . چون طفل بود، بدستیاری مادرش مغلانی بیگم حکم میراند . درینوقت بین امرا و مغلانی بیگم اختلاف افتاد و خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان، بیگم مذکور را بقید انداخت، و از حضور احمد شاهی مقام حکمرانی لاهور را خواست . اما احمد شاه امان خان پوپلزائی برادر جهان خان سپه سالار را به اصلاح امور لاهور فرستاد . ولی مشار الیه کاری را پیش نبرد . و آدینه بیگ در سال ۱۱۷۰ هـ بالشکر دهلی لاهور را گرفته و سالی ۳ لک روپیه به دهلی میداد . درین وقت سکجیون هندو نیز در کشمیر از اطاعت احمد شاه سر پیچید، و خواجه کوچک حکمران افغانی را قتل کرد، و از طرف دهلی حکمرانی کشمیر را گرفت . بنا بران احمد شاه از قندهار به لاهور آمده و بعد از تصفیه آن صفحات نورالدین خان بامیزائی را به کشمیر فرستاد . وی سکجیون را گرفته و کشمیر را واپس تسخیر نمود .

احمد شاه از لاهور روی به دهلی نهاد، و نواب نجیب الدوله بن اصالت خان یوسفزائی در کرنال بحضورش پیوست، و بتاريخ جمعه ۷ جمادی الاولی ۱۱۷۰ هـ داخل دهلی شد، و عالمگیر ثانی را بتخت سلطنت دهلی نشاند، و دختر شهزاده عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را برای شهزاده تیمور بزنی گرفت . و امور وزارت دهلی را به نظام الدوله پسر قمرالدین خان سپرد، و نواب نجیب الدوله را سپه سالار هند مقرر کرد . احمد شاه بعد از تصفیه اطراف دهلی و سرکوبی شورشیان، عبدالصمد خان اشغری مهند زائی را بحکومت سرهند و سرفراز خان را به حکومت دوآبه ستلج و بیه، و شجاع خان ابدالی را به حکومت ملتان، و شهزاده تیمور را به حکومت

لاهور تا سند و تته مقرر داشته، سپه سالار جهان خان را بدفع سکه گماشت، و بلند خان سدو زائي را بحکومت کشمير فرستاد. و در اواخر سال ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۶ ع) به قندهار مراجعت نمود (۱).

۱۰- فتح پاني پت

بعد از آنکه احمد شاه در ۱۱۷۰ هـ از هند مراجعت کرد، در پنجاب فتنه‌هاي جديدي افتاد، و غازي الدين بن فيروز جنگ و آدينه بيگ شورش کردند. و فرقه سکه نیز در پنجاب قوت گرفت. و از طرف جنوب نیز قواي عظيم مرهته هندو، سلطنت اسلامي دهلي را تهديد ميکردند، و پنجاب را نیز گرفتند، که شهزاده تيمور و سپه سالار جهان خان از دفاع اين همه قوا و فتنها عاجز آمدند. درين وقت زعمای اسلامي هند و ايراي دهلي احمد شاه را دعوت کردند که به نجات سلطنت اسلامي هند از قندهار حرکت نمايد. و امام الهند شاه ولي الله دهلوي نیز نامه‌هاي به حضور احمد شاه مبني بر دعوتش به هند نوشت (۲). بنا بران احمد شاه از قندهار به قلات بلوچ حرکت کرده، و درانجا نصير خان را که خود سري کرده بود، از راه صلح و خير خواهي مجبور به تسليم نموده با سي هزار لشکر قندهار و ده هزار بلوچ بقومانداني نصير خان و مير عبدالکريم برادر مير عبدالنبي سراوان و جهلاوان (۳) وغيره از دره بولان گذشت (۱۱۷۲ هـ) و به سواحل دريائي سنده تا پشاور رسيد، و ازانجا بسوي لاهور حرکت کرد و به سارنپور رفت. درينجا رؤساي بزرگ افغانان هند مانند سپه سالار نجيب الدوله و سعده الله خان روهيله و حافظ الملک رحمت خان و پسرش عنایت خان و دوتدي خان و تظب خان با ده هزار لشکر بحضور احمد شاه

(۱) سراج ۱-۱۹، احمد شاه بابا ۲۲۵ ببعده.

(۲) مکتوبات سياسي شاه ولي الله دهلوي طبع هند.

(۳) تاريخ بلوچستان ۱۹۶۰.

پيوستند. و تمام لشکر احمد شاهي از قندهار و پشاور و بلوچ و افغانان هند تا شصت هزار نفر پياده و سوار و توپخانه رسيد.

لشکريان احمد شاهي بعد از جنگهاي متعدده با هندو و سکه و شکست افواج دشمن، جنگ آخرين فيصله کني را در ميدان پاني پت با عساکر متحده ده لک نفر مراته و هندو نمود. و درين جنگ تا دو لک نفر دشمن را از ته تيغ گذرانيد، و بتاريخ ۶ جمادي الاخري ۱۱۷۳ هـ ۱۷۶۰ ع فتح بزرگي حاصل نمود که غنايم جنگي اين جهاد عظيم (۵۰) هزار اسب و ۲ لک گاو و پنجصد فيل و چندين هزار اشتر بود و ۲۲ هزار اسير بدست وي افتاد، که جز يک نفر ابراهيم نام ديگران همه بخشيدند شدند.

احمد شاه بعد از فتح بزرگ پاني پت و نجات مسلمانان هند از تسلط مرهته، شاه عالم پسر عالمگير ثاني را در دهلي پادشاه ساخته و ميرزا جوان بخت پسرش را نايب السلطنه و نواب شجاع الدوله را به لقب فرزند خان و رستم هند، وزير اعظم، و نواب نجيب الدوله افغان را سپه سالار مقرر نموده، و حکومت پنجاب را به زين خان مهمند داده بقندهار آمد. و در همين سال ۱۱۷۳ هـ بناي شهر کنوني قندهار را نهاد و شهزاده تيمور را به حکمراني هرات فرستاد (۱).

۱۱- تنبيه سيمکه

چون احمد شاه بعد از فتح پاني پت به قندهار مراجعت کرد، در پنجاب جيسا سنگه علم بغاوت افراشت، و چهرت سنگه جد رنجيت (۲) و الاجات نیز درين شورش دست داشتند، و نايب الحکومه پنجاب زين خان

(۱) سراج، سلطاني، حيات حافظ رحمت خان، سير المتاخرين،

صولت افغاني، خزانه عامره، تاريخ احمدی،

(۲) ظفر نامه رنجيت ۳

را محاصره نمودند.

احمد شاه برای رفع این فتنه در نصف اول سال ۱۱۲۵ (۱۷۶۳) به لاهور رفت، و در مدت ۳۸ ساعت مسافت ۱۳۵ میل را بطرف امرتسر یلغار نموده، در "روهی" با قوای دوصد هزاره سیکه مواجه گشت. و در جنگ تاریخی ۱۱ رجب ۱۱۲۵ در حدود بیست هزار نفر سیکه را کشته و بشکست. و حکومت پتیاله و سرهند را به امیر سنگه داده و تا ۷ شعبان ۱۱۲۵ فاتحانه به لاهور بازگشت، و نورالدین خان پسر عم شاه ولی خان وزیر اعظم را به کشمیر فرستاد، وی سکجیون مستوفی باغی را اسیر گرفته و کشمیر را باز فتح نمود.

احمد شاه برای تنظیم امور پنجاب تا ۱۱۲۷ هـ آنجا ماند (۱) و از راه ملتان و دیره اسمعیل خان بدره گومل و غزنی آمد. ولی درین سفر از شدت گرما مریض شد (۲).

۱۲- سفر بخارا

در سنه ۱۱۸۱ هـ شاه ولی خان وزیر با شش هزار سوار از قندهار به بلخ و بدخشان فرستاده شد. چون شاه مراد بی حکمدار بخارا در صفحات شمالی افغانستان شورشیان را تحریک می نمود، بنا بران خود احمد شاه در همین سال از راه هرات رفته، میمنه و اندخود و بلخ و شبرغان را گرفت. درین وقت شاه بخارا در قرشی شمال آمو لشکر فراهم آورده بود. احمد شاه جنگ و مقابله را با لشکر مسلمانان بخارا شایان شان خود ندیده با پادشاه بخارا صلح نمود، و دریای آمورا سرحد مملکتین قرارداد. درین سفر خرقة شریف نبوی را شاه ولی خان وزیر از فیض آباد بدخشان به قندهار آورد، که تا کنون درین شهر موجود است.

(۱) سیرالمتاخرین ۳-۹۲۰

(۲) سراج، سلطانی، سیره خزانه عامره

۱۳- سفر خراسان

قبلاً از طرف احمد شاه، نواسه نادر شاه، شاهرخ میرزای کور به شاهی خراسان مقرر شده و مطیع دربار شاهنشاهی بود. چون در حدود ۱۱۸۳ هـ نصرالله میرزا فرزند نوجوان شاهرخ و علی مردان خان حاکم تون و طیمس خیال خود سری داشته و بدربار کریم خان زند پادشاه فارس نیز رجوع کرده بودند، لهذا احمد شاه در اواخر ۱۱۸۳ هـ از قندهار به هرات و مشهد آمد. درین سفر نصیر خان پادشاه بلوچ که مطیع دربار احمد شاهی بود، با ۲۰ هزار قوای بلوچ همکاب خود در جنگهای خراسان کارنامهای خوبی نمود و علی مردان را در حصار ترشیز مغلوب کرد که به پاداش این خدمات از حضور احمد شاهی سرزمین داجل و هرنند مربوط دیره غازیخان و یرغمل های بلوچ نیز به وی بخشیده شد. (۱)

اما احمد شاه بعد از محاصره مختصر مشهد، عذر نصرالله میرزا را پذیرفته و گوهر شاد دختر شاه رخ را برای شهزاده تیموز بزنی گرفت، و به نصرالله میرزا لقب "فرزند خانی" داد، و شاهی خراسان را به شاهرخ بخشید، و بتاريخ ۸ صفر ۱۱۸۳ هـ از راه هرات به قندهار آمد (۲)

(۱) تاریخ بلوچستان ۱۹۵-۱۹۷۱

(۲) احمد شاه بابا و مجمل التواریخ زندیه و سراج وغیره.

۱۱۶۸ هـ م در کابل بود (۱).

اما با وجود آن، مالیات متعهد از سنده بدربار قندهار نرسید. بنا بران احمد شاه لشکری بقیادت سردار جهان خان سپه سالار برای سفر هند ترتیب کرد که در سنه ۱۱۶۶ هـ (۱۷۵۳ ع) آوازه آمدن سپه سالار در سنده افتاد، ولی در اواخر همین سال معلوم شد که خود شاه نیز بطرف سنده حرکت کرده است.

تاریخ ۳ محرم ۱۱۶۷ هـ (یکم نومبر ۱۷۵۳ ع) احمد شاه به ریگستان محمد آباد رسیده بود، دربار سنده به عجلت تمام دیوان گدومل را بطور سفیر بحضورش فرستاد (۲) تا مراتب اطاعت و انقیاد میان نور محمد را ابلاغ داشته و حتی المقدور از پیش آمدنش جلوگیری نماید.

گدومل در پل سکه به لشکر گاه شاهی رسید، و تا سه روز بار نیافت. چون موکب شاهی به نوشهر آمد، گدومل باریاب گردیده (۳)، و در ترضیه حضور شاهی کوشید. گویند احمد شاه خیلی غضبناک بود، اما گدومل هم شخص هوشیار و سفیر کاردان و زبان آوری بود، که در تسکین قهر شاهی بلطائف الحیل کوشید. وی مراتب عقیدت احمد شاه را با اولیاء الله بخوبی درک کرده بود، و چندین جوال را از خاک پر نموده با تحایف دیگر تقدیم داشت، احمد شاه پرسید درین جوالها چیست؟ گدومل گفت: بهترین تحفه سنده، یعنی خاک پاک قبور اولیای گرامی سنده (۴).

(۱) برای شرح حال سرخوش رک: مقالات الشعراء ص ۲۹۱.

(۲) برای احوال گدومل رک: تعلیق ۶۱.

(۳) تحفه الکرام ۳-۱۱۱ و تاریخ سنده انگلیسی ۲-۱۵۱ بیعد.

(۴) تاریخ سنده اردو ۱-۵۳۳ بحواله دیباچه انگلیسی منشور الوصیت

نگارش جناب سید علی محمد راشدی.

احمد شاه و سنده

چون در سنه ۱۱۶۰ هـ نادر شاه افشار کشته شد و احمد شاه ابدالی در قندهار اعلان شاهی نمود، در سنده میان نور محمد کلهوره شاهی داشت، ولی ماتحت او امر نادری بود. در سنه ۱۱۶۱ هـ (۱۷۴۸ ع) احمد شاه به هند سفر کرد، وی شاهی میان نور محمد کلهوره را در سنده برسمیت شناخت، و او را لقب "شاه نواز خان" داد، و میان نیز دادن مالیات سالانه را بدربار قندهار متعهد گردید.

چون بعد از آن میان نور محمد در دادن خراج تساهل ورزید، احمد شاه فرمانی فرستاده و ادای مالیات را خواست، که "خایف" سندهی مضمون این فرمان را از زبان احمد شاه در "نامه نغز" درین بیت بسته:

رساندي تو گر گنج در باج ما شدي ایمن از تاب تاراج ما
چون این فرمان بدربار سنده رسید، میان نور محمد تحایف گرانها از البسه حریر و دیبا و اطلس و کمخاب و قرنفل و مشک و عود و عنبر با یک هیئت سفارت سه نفری بریاست بهائی خان کلهوره بدربار قندهار گسیل داشت و گفت:

سلامي رسانش بعجز و نیاز که ای شاه افغان گردن فرازا!
منم بنده تاجدار تو ام به فرمانبری نامدار تو ام
من از لطف تو چشم دارم بهی بر شاه من میکنم آگهی

چون این سفارت به دربار احمد شاهی رسید، روابط دوستانه دو دربار خوبتر شد (۱) و شیخ محمد محفوظ سرخوش بن شیخ محمد مرید قانونگو از طرف دربار سنده به قندهار و کابل وکیل مقرر شد، که تا

(۱) نامه نغز خطی و تاریخ سنده ۱-۵۱۶.

احمد شاه این ارمنان را گرامی دانست، و قهرش فرو نشست و با مردم سنده نرمی و ملایمت را مرعی داشت. اما میان نَسور محمد درینوقت سنده را ترک گفته و به شرق به جیسلیر رفت، و درانجا در سرکهاست کورهره بعارضه خنق بتاریخ ۱۲ صفر ۱۱۶۷ = ۹ دسمبر ۱۷۵۳ از جهان رفت (۱).

در تذکره مخادیم کهرا فرمان احمد شاه موجود است، که بتاریخ ۲۱ محرم ۱۱۶۷ نوشته شده، (۲) و ازان پدید می آید، که احمد شاه در اوائل همین سال به سنده سفر کرده بود، که قول اکثر مورخان نیز چنین است، و طوریکه گذشت احمد شاه در اواسط همین سال سفری به خراسان کرد، یعنی بعد از بازگشت سند، روی به سوی خراسان نهاده بود.

بعد از وفات میان نور محمد پسرش محمد مراد یاب خان بجای او نشست و وکیل را بحضور احمد شاه فرستاده، دادن مالیات را قبول کرد. احمد شاه هم او را به حکمداری سنده شناخته و لقب "سر بلند خان" داد. (۳) چون شهر شکارپور همواره مورد نزاع حکمرانان کلهوره و قبایل داود پوقره بلوچ بود، بنا بران احمد شاه آنرا در ولایت سبی شامل ساخته و تحت اداره حاکم افغانی قرارداد، و بدین وسیله تجارت افغانستان تا ماوراءالنهر و خراسان از راه شکارپور جریان گرفت، و این شهر مرکزیت ملهم تجارتی را بدست آورد (۴). علاوه ازین احمد شاه اسماعیل خان پنی را بجهت نمایندگی دربار شهنشاهی در سند تعیین کرد، و اسماعیل به

(۱) تحفة الکرام ۳-۱۱۱، سند گزیتیر ۱۱۱، لب تاریخ سنده ۱۱۹،

تاریخ کلهوره انگلیسی از سبتن ۱۰.

(۲) تاریخ سنده ۱-۵۳۷

(۳) گزیتیر سنده ۳۲ بعد. تاریخ کلهورا ۱۲.

(۴) گزیتیر سکر ۵۰.

محمد آباد آمده، و چندین نفر عامل را تحت اداره سید شاه محمد به تته و دیگر بلاد فرستاد، که ازانجمله صالح خان به تته رفت، و جای حاکم سابق، گل محمد خان خراسانی را گرفت، و به فراهم آوری مالیات پرداخت.

درینوقت سفیر احمد شاهی، محمد بیگ شاملو نیز به تته آمد، وی آقا محمد صالح را حکمران تته مقرر کرد، و اعیان شهر را بحضور شهریاری برد، چون در بین گماشتگان اسماعیل و شاملو اختلاف افتاد، بنا بران قاضی محمد محفوظ به حاکمی تته برقرار گشت.

درینوقت محمد مرادیاب خان از طرف احمد شاه، به امیری سند شناخته و لقب "سر بلند خان" داده شد، در تمام این مدت دیوان گدومل سفیر میان نور محمد مرحوم بدربار شاهی فعالیت میکرد، تا که سران خانواده شاهی کلهورا را با دربار نزدیکی داده، و احمد شاه آنها را برسمیت شناخت. و محمد عطر خان برادر کوچک محمد مراد یاب خان را بطور یرغمل بدربار شاهی خویش مهمان نگهداشت (۱). درین مصالحت محمد مراد یاب خان مالیات مقرر سند را بدربار احمد شاهی قدری زیاده قبول کرده بود (۲).

بعد از طی این مراتب، اعیان سنده در امرکوت بحضور امیر جدید خود محمد مراد یاب خان رسیده، و او را به مرکز امیری انتقال دادند (۱۶ صفر ۱۱۶۷ هـ) و شیخ ظفرالله به حاکمی تته گماشته شد. درینوقت دیوان گدومل با فرمان احمد شاهی و خلاع فاخره از حضور احمد شاهی به امرکوت رسید، و آنرا به امیر جدید تقدیم کرد. و در میدان نزدیک نصرپور جشن جلوس محمد مراد یاب خان گرفته شد، و در همین

(۱) تاریخ سنده انگلیسی ۲-۱۵۱ بعد، تحفة الکرام ۳-۱۱۳

(۲) تحفة الکرام ۳-۱۱۲: "قبول اضافه بر پیشکش معمولی"

جا اساس شهر نوي بنام "مراد آباد" نهادند (محرّم ۱۱۷۱ هـ، ستمبر ۱۷۵۷ء) (۱).

محمد مراد ياب خان سه سال به کامراني حکم راند، ولي برخي از اعيان مخصوصاً سرانِ سرائي با او مخالف شدند (۲)، و بتاريخ ۱۳ ذیحجه ۱۱۷۰ هـ (۱۷۵۷ء) او را در قرار گاه خود محاصره و اسير کردند، و روز ديگر، برادرش ميّان غلام شاه را بر تخت نشاندند. وي به تسليي سران و مردم سنده کوشيد. بقول فتحنامه مراد ياب خان شخص عياش و لا ابالي بود، و عمري را به لهو و لعب ميگذرانيد و مردم ازو شاکي بودند بنا بران مير بهرام خان با اعيان ديگر همدست شده، از تخت اميريش فروشانند (۳)، ولي احمد يار خان برادر عيني مراد ياب خان که در خدا آباد بود، و مقصوده فقير بن بهار شاه يکي از اعيان، مخالف ماندند.

درينوقت که اوضاع داخلي سنده شفته بود، عطر خان برادر ديگر اميران که به دربار شاهي قندهار طور يرغمل زندگي ميکرد، درباره حقوق خود، بوسيله سران دربار، بحضور احمد شاه عارض شد، و از حضور شاهي نيز فرمائي صادر و عطر خان را بحيث امير سنده شناخت. با شيندن اين خبر احمد يار خان در سنده لشکري فراهم آورد، ولي اعيان سرائي چون از صدور فرمان احمد شاهي بنام عطر خان شيندند، با احتياط قدم مي برداشتند، و ميّان غلام شاه چون درين ميانه چانسي نداشت، با قواي خود به ۲۵ صفر ۱۱۷۱ هـ (۸ نومبر ۱۷۵۷ء) بسوي ريگستان سنده

(۱) تحفة الکرام ۱۱۳-۳

(۲) تحفة ۱۱۳-۳

(۳) تاريخ سنده از مولانا مهر ۲-۵۸۹ بحواله نسخه خطي

فتحنامه و انشاي عطارد ۱۷۵

حرکت کرد. و در عينِ اين حال نامه هاي عطر خان به مقصوده فقير رسيد، که بموجب آن محمد مراد ياب خان از قيد رهائي يافته، و با جمعي از سران سرائي بديدن اسير متعين جديد عطر خان رفتند، و ميّان غلام شاه با راجه ليکهي و سران ديگر طرفدار خویش دور باقي ماندند.

عطر خان چون سنده را خالي ديد، بدون مانعي داخل شد. احمد يار خان بشيندن اين خبر بسوي نوشهره عقب نشست، و در آغاز ربيع الثاني ۱۱۷۱ هـ (دسمبر ۱۷۵۷ء) محمد مراد ياب خان نيز بدو پيوست. اعيان سرائي و اين دو برادر تصور ميکردند، که عطر خان حقوق کلانسالي آنها را خواهد شناخت و بامارت سند آنها را قبول خواهد کرد. ولي عطر خان از آنها زرتنگ تر و جاه پسندتر بود، و قبل از ديدن برادران، حکم گرفتاري و بردن ايشان را به خدا آباد داد (۱).

از همين وقت بدگماني مردم و اعيان نسبت به عطر خان آغاز شد، و وي در فراهمی ماليات و ادای آن به دربار احمد شاهي کوشيد، و مردم را بتنگ آورد، ولي نتوانست از عهده کار برآيد. بنا بران در مدت کمي مردم خواستند که او را از سرير امارت بر اندازند (۲).

درينوقت ميّان غلام شاه که در ادی پور منفي بود، به بهاولپور رسیده و فرزند خود ميّان سرفراز خان را درانجا گذاشته خود وي به سنده آمد. و در روهري در اواخر رمضان ۱۱۷۱ هـ با عطر خان مقابل شد. بعد از چند جنگ در روز اول شوال، عطر خان و برادرش احمد يار خان با مقصوده شکست خورده گريختند، و ميّان غلام شاه فاتح شد، و با سران سرائي به سيوستان آمد (يکم شوال ۱۱۷۱ هـ، ۱۷۵۸ء) (۳).

(۱) تحفة ۱۱۳-۳، تاريخ سنده انگليسي ۲-۱۵۱ بعد

(۲) جواهر عباسيه ۱۶۳

(۳) تاريخ سنده، مهر ۲-۶۰۰

بعد از کمی محمد مراد یاب خان از جهان رفت، و میان غلام شاه رضای اعیان و مردم را بدست آورده و به کامرانی امارت میکرد، اما عطر خان و احمد یار از سنده بکلات رفتند، و به نصیر خان کلات پناه بردند، و عرایضی ذریعه گدومل و کیل سنده در قندهار، بحضور احمد شاه نوشتند. احمد شاه از قندهار لشکری به امداد ایشان فرستاد. احمد یار خان به دربار شاهي مقیم ماند، و عطر خان با عطائي خان افسر لشکر شاهي برسد باز ناخت آورد. و بقول مولف فتحنامه فرمانی نیز از حضور احمد شاه به قبایل داؤد پوتره صادر گشت، تا با عطر خان مدد نمایند، بنا بران لشکر عظیم داؤد پوتره نیز به قیادت بهادر خان یک گوش برکاب عطر خان پیوست.

میان غلام شاه بعد از ربیع الثانی ۱۱۲۲ هـ [۱۷۵۹ع] به ترتیب لشکر برداخته و تلاقی فریقین در چاکچیکان روی داد. جنگهای صعب واقع شد. و میر بهادر خان تالپور که از طرف غلام شاه می جنگید، در میدان جنگ کشته گردید. و عطر خان بصلح راضی شد و از روی صلح نامه سنده را به سه حصه تقسیم کردند، یک حصه به میان غلام شاه تعلق گرفت، و دو حصه آن به عطر خان و برادرش داده شد.

اما بین این دو برادر نیز نزاع افتاد، و میان غلام شاه در رمضان ۱۱۲۲ هـ (۱۷۵۹ع) بر عطر خان تاخت، و او را از نوشهره دوانید، و تمام سند را تسخیر کرد، تا در سنه ۱۱۲۵ هـ (۱۷۶۲ع) بسعی گدومل سفیر سند در قندهار، فرمانی از دربار احمد شاهي با خلعت های امارت به غلام شاه رسیده و به لقب "شاه وردی خان" هژبر جنگ، او را بامارت سنده شناخت (۱) و بعد از آن در سنه ۱۱۲۷ هـ (۱۷۶۳ع) بعد از فتوحات کچه از حضور احمد شاهي به وی لقب "صمصام الدوله" نیز داده شد و دو فرمان احمد شاهي ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۲۷ هـ و یکم جمادی الاولی ۱۱۲۷ هـ (۱) تحفه ۳-۱۱۵، انشای عطار ۱۷۶ بیعد

بنامش صادر گشت (۱) و بسال ۱۱۸۱ هـ (۱۷۶۷ع) دیره غازبخان و دیره اسماعیل خان نیز از طرف احمد شاه به میان غلام شاه سپرده شد. و وی در سنه ۱۱۸۲ هـ حصار هیدرآباد را در نیرون کوت سابقه ساخته و در اینجا متمکن گردید. تا که ۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ (۲ اگست ۱۷۷۲ع) بمرض فالج از جهان رفت (۲).

بقول عبدالحمید جوکیه غلام شاه باری در جوش حماسه خود گفت که تمام سرداران سپاه من باید مهیا باشند که شهر احمد شاهي (قندهار) را مسخر خواهیم کرد. در همین گفتگو مرض فالج بر وی حمله آورد، و از سخن راندن نیز عاجز ماند تا بزودی در گذشت (۳).

بعد از وفات میان غلام شاه، اعیان سند فرزند او را که محمد سرفراز خان نامداشت، بتخت امارت نشانند. چون دو ماه بعد از آن احمد شاه ابدالی در قندهار از جهان رفت، میان سرفراز خان میر بهرام خان تالپور را برای عرض تعزیت و اطاعت به پادشاه جدید افغانستان تیمور شاه بن احمد شاه ارسال داشت. دربار قندهار خلعت و فرمان حکمداری سند بنامش ارسال داشته و لقب "خدا یار خان" نیز به وی داد (۴).

وفات احمد شاه و سجایای وی

در عین ۵۵مین سال بعد از چند ماه شب جمعه ۲۰ رجب ۱۱۸۶ هـ احمد شاه بمرض آکله در کوه توبه جنوب شرق قندهار از جهان در گذشت، و در شهر قندهار در گنبدی که قبلاً خودش ساخته بود مدفون

(۱) انشای عطار ۲۰۰

(۲) تاریخ سنده انگلیسی ۲-۱۵۱، بعد، تحفه ۳-۱۱۶

(۳) تاریخ کلهورا و استقرار سلطنت تالپران ۱۰-۱۱ نسخه

خطی بحواله تاریخ سنده مولانا مهر.

(۴) تاریخ سنده: مهر ۲-۶۹۲.

گردید. حین وفات عمرش ۵۱ سال و مدت سلطنتش ۲۶ سال بود.

کتیبه گنبد مزارش اینست:

شاه والا جاه احمد شاه درانی که بود

در قوانین امور سلطنت کسری منش

از نهیب قهرمان سطوتش در عهد او

شیر آهوا را به شیر خویش دادی پرورش

میرسد از هر طرف در گوش بد خواهان او

از زبان خنجرش هر دم هزاران سرزنش

چون روان شد جانب دارالبقا تاریخ بود

سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش

احمد شاه مرد متشجع و پابند امور دینی و حنفی مذهب عالم و

با سواد بود. دیوان اشعار پشتوی او در کابل بسال ۱۳۱۹ (ش) از طرف

عبدالحی حبیبی طبع شده، که کلام عشقی و تصوفی و حماسی و اخلاقی دارد،

و دارای تقریباً دو نیم هزار بیت است از قسم غزل و رباعی و قطعه و

مخمس و مربع. در کلامش رنگ تصوف بخوبی آشکار است، و برخی اشعار

اخلاقی و وطنی نیز دارد.

علاوه برین احمد شاه برخی کلمات و ملفوظات مشهور نیز داشت، که

ملا محمد غوث بن ترکمان بن تاج خان قاضی پشاور بامر وی شرحی

بران کلمات به زبان فارسی بنام "شرح الشرح" نگاشته است (۱).

اما احمد شاه در سیاست همواره طرفدار ملایمت و دوستی و اخوت

اسلامی بود. در دهلی و بخارا و خراسان و بلوچستان و سنده با امرای

معاصر خود از راه صلح و مسالمت پیش آمد، و باوجود اقتدار عسکری و

عظمت شاهنشاهی همه آنها را مکرراً بجای گذاشت و تاج بخشی نمود،

(۱) لوی احمد شاه بابا ص- ۹۸، برای شرح حال محمد غوث

رک: تعلیق ۱۳.

که حتی مورخان این وسعت نظر و تاج بخشی های احمد شاهی را به نظر
تعجب دیده اند و بقول شاه ولی الله دهلوی این رویه ابدالی مانند
امور این دنیا نبود (۱).

احمد شاه باوجود جهانگیری، از خونریزی خود داری میکرد. در امور

جهانداری به عدالت و انصاف رفتار می نمود. مردم را مانند فرزندان

خویش پرورش میداد، و ازین روست که افغانان او را "بابا" گویند.

البته احمد شاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال

عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مخرب مسم کیش و مظلوم

کشی نبود. و اگر کاری به صلح و مسالمت پیش میرفت، با مسلمانان

دست بجنگ نمی برد، و شمشیر بروی برادر نمی کشید.

خاندان کلهوره

کلهوره و داؤد پوتره به عباسی مشهور اند، و ظاهراً از قبایل بلوچ

اند، که در ابتداء منصب فقر و درویشی داشتند، و بعد ازان در سنده

به شاهی و حکمداری رسیدند. چون درین مبحث ذکر اکثر حکمداران

این خاندان آمده ذیلاً شجره نسب ایشان داده می شود.

مورث اعلائی مشهور این خاندان آدم شاه است (مدفون کوه آدم شاه

سکهر حدود ۹۵۷ هـ، ۱۵۵۰ ع) بن میان کجن نور شاه (حدود ۹۲۷ هـ، ۱۵۲۰ ع)

بن میان صاحب دُنه (حدود ۸۸۲ هـ، ۱۳۷۷ ع). بن میان خان (حدود

۸۳۸ هـ، ۱۳۳۳ ع) بن میان طاهر (حدود ۸۱۳ هـ، ۱۳۱۰ ع) بن میان رانه

(حدود ۷۷۷ هـ، ۱۳۷۵ ع) بن میان شاهل محمد (حدود ۷۳۱ هـ، ۱۳۳۰ ع)

بن میان ابراهیم کلهوڑه (حدود ۷۰۰ هـ، ۱۳۰۰ ع) بن میان محمد مهدی

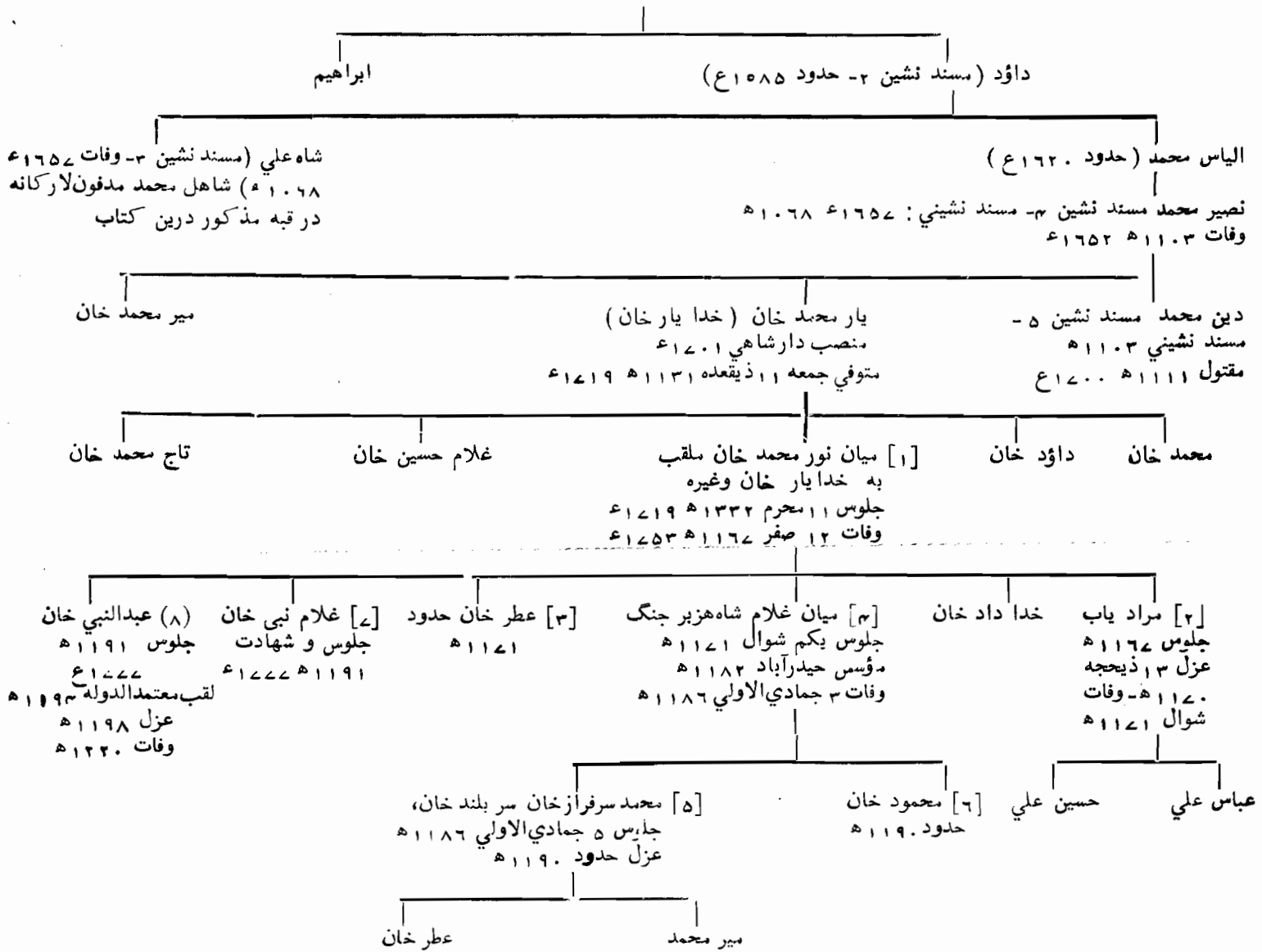
(حدود ۶۵۹ هـ، ۱۲۶۰ ع) بن جام چین (حدود ۶۱۷ هـ، ۱۲۲۰ ع).

(۱) سیرالمتاخرین، تذکره شاه ولی الله از مناظر احسن گیلانی

ص ۸۶ طبع حیدرآباد دکن ۱۹۳۶.

(۳) شجره خاندان کلهوره (مقابل صفحه ۷۸۹ نوي معارک)

(۱) آدم شاه (حدود ۱۵۵۰ ع)



مآخذ: گزیتیر سندھ ۳۳، تاریخ سندھ: قلیچ بیگ ۲-۳، تاریخ سندھ: مهر جلد ۱-۲

چون تیمور شاه روز یکشنبه ۷ شوال ۸۱۲۰ هـ در کابل از جهان رفت، و شاه زمان پسر او بجایش نشست، رحمت الله خان بن فتح الله خان کامران خیلی سدو زائی را بخطاب "معتمدالدوله" و لقب وفا دار خان رتبه وزارت داد (۱). و پاینده خان از دربار شاهي دور شد، و از مراتب اعتبار افتاد، در قلعه ادی کنار هلمند متواری گردید، و خفیة در بر انداختن سلطنت زمان شاه کوشید. چون شاه به قندهار آمد، سردار پاینده خان امرای دربار مانند اسلام خان ضبط بیگی و حکمت خان سرکانی و محمد عظیم خان بن میر هزار الکوزائی و امیر اصلان خان و جعفرخان جوان شیر و یوسف خان خواجه سرا و میرزا شریف منشی و نورمحمدخان بابری را با خود متفق ساخت تا وزیر رحمت الله خان را قتل نموده و شاه زمان را دستگیر و بجایش شهزاده شجاع الملک را به تخت شاهي نشانند (۲).

ولی میرزا شریف منشی این دسیسه را قبلاً به وزیر و شاه خبر داد، و شاه تمام این اشخاص را خواسته و در ارگ قندهار بکشت (۳) رمضان ۸۱۲۱ هـ = ۱۷۹۹ م. نعش سردار پاینده خان در مقبره پدرش نزدیک ذاکر جنوب قندهار دفن گردید، که فرزندش سردار مهر دل خان مشرقی تاریخ این حادثه را درین دو بیت بسته و بر لوح مزارش منقور نمود:

ز بافتاد چو برخاک سرفراز جهان بلند ناله و افغان شد از همه افغان
ز عقل سال وفاتش چو باز پرسیدم جواب داد که قل هم شهادة الرحمن (۳)
سردار پاینده خان بیست پسر جاه طلب و نیرومندی داشت، که بعد

(۱) سراج ۴۶ و تاریخ حسینی (خطی).

(۲) تاریخ سلطانی.

(۳) سراج ۱-۶۰.

بارکزائی و سردار پاینده خان و اولادش

بارک زائی قبیله افغانی است از شاخ ابدالی سژه بن، که از جنوب قندهار تا فراه سکونت دارند. (برای شجره نسب رک: آخرین مقاله) از همین قبیله در حدود سنه ۱۰۰۰ هـ (۱۵۹۱ م) در ارغسان جنوب مشرقی قندهار رئیسی بنام "محمد" زندگی داشت که از تبار بارک بود. اولاد این شخص در قبایل بارکزائی قندهار سمت ریاست داشتند، و مرکز شان ناوه بارکزائی کنار هلمند جنوبی گرشک بود. طوریکه در شرح حال احمد شاه ابدالی (تعلیق ۳) میخوانید، در سنه ۱۱۶۰ در جرگه (مجلس مشوره) شیر سرخ قندهار هنگامیکه روسای افغانی برای انتخاب پادشاه فراهم آمده بودند، رئیس بارکزائیان حاجی جمال خان بن حاجی یوسف از اخلاف محمد نیز شامل بود که بعد از آن به دربار احمد شاهي نیز بسیار معزز گشت، و یکی از روسای قندهار بشمار می آمد، وی در سنه ۱۱۸۳ هـ بمرد و در جنوب قندهار در قریه ذاکر مدفون شد. بعد از فرزندش رحیم داد خان، و باز سردار پاینده خان ریاست قبایل بارکزائی رسید، و مؤخرالذکر از طرف تیمور شاه به مناصب مهمی سرفراز شد، وی در سرکوبی آزاد خان کشمیر و شورش عبدالخالق سدو زائی و فرار شهزاده عباس پسر تیمور به لاپوره مهمنده خدمات خوبی به تیمور شاه نمود. در سنه ۱۱۸۶ هـ لقب "سرفراز خان" یافت، و در سنه ۱۱۹۰ هـ بحیث حاکم بنون و کویته و شال مقرر شد، که پس از تحصیل مالیات آنجا واپس بکابل آمد، و نیز مدتی در هرات و بلخ بود، و مردم آنجا را مطیع حکومت مرکزی نمود (۱).

(۱) حیات افغانی ۳۲۹ و تاریخ حسینی (خطی)، موهن لال:

زندگی امیر دوست محمد خان ۱-۱۳.

از قتل پدر در افغانستان هیا هوی مدهشی انداختند. گویند این برادران روز عید همان سال ۱۲۱۳ هـ در قلعه ادي کنار هلمند فراهم آمدند، و بانتقام خون پدر تصمیم گرفتند، و "ادي" مادر سردار زادگان بایشان درس جهانگیری داد.

در حقیقت شاه زمان درین حرکت خبط بزرگ سیاسی نمود، و دستخوش اغراض وزیر رحمت الله گردید، و در آخر همین کشتن سردار پاینده خان و سرداران دیگر، علت سقوط سلطنت آن شاه عالی همت شد. باین معنی که فتح خان فرزند بزرگ سردار پاینده خان، از قندهار گریخته و به شهزاده محمود برادر زمان شاه که در ایران فراری بود، پناه برد. زمان شاه درینوقت یک لک لشکر را برای مارش برهند تهیه دیده بود. و نمایندگان سیاسی انگلیس برای ناکامی این لشکرکشی بهر طرف توطئه میکردند، و سخت میترسیدند که ناپلیون ازین موقع استفاده نکند، و روابط سیاسی را با دربار زمان شاه برقرار نسازد. بنا بران بوسیله دربار قاجاریه ایران، فتح خان را با شهزاده محمود بافغانستان بر خلاف شاه زمان فرستادند.

مخفی نماند که قبل ازین شاه زمان بطرف پشاور برای فتح دوباره هند با قوای سنگینی حرکت کرده بود (۲۵ اکتوبر ۱۷۹۸ع = ۱۲۱۳ هـ). وی در لاهور رنجیت سنگھ را مطیع ساخته و لشکر خود را می آراست. لارڈ ولزلی گورنر جنرل هند یکنفر سفیر کپتان جان ملکم را به دربار ایران فرستاد، و معاهده ۱۰ جنوری ۱۸۰۱ را با شاه ایران امضا کرد، و بموجب آن پادشاه قاجار متعهد گردید که اگر شاه افغان بر هند حمله کند، دولت ایران بر افغانستان تجاوز خواهد نمود. و اگر پادشاه افغان یا فرانس بر ایران بتازد، و یا در سواحل بحری ایران مداخله ای کند، دولت انگلیس افواج خود را بمدد ایران خواهد فرستاد. علاوه برین معاهده تدافعی و حربی، جان ملکم سفیر برطانیا قبلاً فتح علی شاه جانشین

آقا محمد قاجار را به لشکرکشی خراسان و هرات و ادار ساخته بود، تا بدین وسیله زمان شاه راه از پشت جبهه مواجه بخطر نماید.

این دیسه سیاسی ولزلی کارگر شد، و لشکر بطرف هرات آمد، و شاه زمان مجبور گشت که از راه پشاور و قندهار خود را بهرات رساند. فتح علی شاه چون بمقصد خود که رجعت و انصراف زمان شاه از فتح هند بود کامیاب گردید، لشکر خود را از خراسان باز خواست.

اما زمان شاه از فکر فتح هند فارغ ننشست، و لشکری عظیم از قوای افغان و بلوچ و غیره آراست، و در پشاور به تجهیزات قوی تر مشغول گشت. زمامداران انگلیس که زمان شاه را رقیب قوی و نیرومند خود می پنداشتند خواستند از رقابت برادران زمان شاه و انتقام طلبی برادران ارکزائی که با غضب و دلهای ریش بهر طرفی پراکنده بودند کار بگیرند، و بکللی این رقیب مدهش خود را از بین بر دارند.

فتح خان فرزند سردار پاینده خان مرد قوی و هوشیار و شخصیت نافذ و برجسته ای بود، که در قبایل درانی از فراه تا قندهار یگانه پرد میدان و سیاست شمرده می شد. و در مقابلش وزیر و مدار المهم سلطنت، رحمت الله خان نه قبیله داشت نه نفوذ و وجاهت ملی.

زمامداران زرنگ انگلیسی این رقیب نیرومند و هوشیار شاه زمان را می شناختند، که با حالت رنجیده و آشفته از مملکت برآمده، و در خاک ایران پناه بسته بود. بنا بران مواقعی فراهم آوردند، که فتح خان با شهزاده محمود ولد صیبه حاجی جمال خان که در حباله نکاح تیمور شاه بود (یعنی با عمه زاده خود) از خاک ایران برآمده، از راه سیستان و فراه داخل افغانستان شدند.

ایشان بمدد قبایل بارکزائی که از خط مرحد ایران تا قندهار افتاده اند، سیستان و فراه و قندهار را بگرفتند. و بعد از تجهیز قوای نیرومند بقیادت فتح خان بسوی کابل حرکت کردند. شاه زمان که در

پشاور بقصد حمله هند لشکر می آراست، از شیندن این خبر بکابل آمد، و بدفع برادر و فتح خان از غزنی گذشت. لشکر دو برادر در تازی بین غزنه و قندهار جنگ کردند، که در نتیجه زمان شاه شکست خورد و اسیر گردید، و بلا فاصله از حلیه بصر عاری گشت و در چشم او میل کشیدند. محمود برادرش آمده و بر تخت کابل نشست (۱۲۱۵ هـ ۱۸۰۰ م) و فتح خان را بلقب شاه دوست اشرف الوزراء وزیر و مدارالمهام تمام کشور گردانید و وزیر شاه زمان رحمت الله خان را بکشت. و ازینوقت بیعد برادران بارکزائی مالک حقیقی افغانستان گشتند (۱۲۱۶ هـ ۱۸۰۱ م).
 باین حادثه جانکاه عظیم، رقیب خطرناک انگلیس در هند از بین رفت، و هم در افغانستان آتش خانه جنگی تا یک قرن دیگر افروخته شد، و کسی بفکر دیگری نیفتاد (۱).

جای افسوس است که بین شاه زمان و برادران بارکزائی که عناصر فعال و دلاوری بودند، بسبب قتل سردار پاینده خان نفاق افتاد، ورنه اگر دربار شاهی این اشخاص کار آزموده و دلیر و متفقد را بدور خویش فراهم می آورد، یقیناً در مقاصد بزرگ خود کامیاب میشد.
 (راجع به عاقبت وزیر فتح خان: رک: تعلیق ۱۶)

وزیر شیر محمد خان

فرزند اشرف الوزراء شاه ولی خان بامیزائی وزیر اعظم احمد شاه ابدالی است. این شخص از مشاهیر عصر سدوزائی و از اخلاف صالح برادر سدو بود، (رک: تعلیق ۳) که در سنه ۱۱۸۶ هـ بعد از جلوس تیمور شاه باسر وی در دشت بکوا (بین قندهار و فراه) با شکر الله خان و دوست محمد خان اعتماد الدوله احمد شاهی بقتل رسید. زیرا دختر شاه ولی خان در نکاح شهزاده سلیمان فرزند احمد شاه بود، و شاه ولی خان میخواست داماد خود را بتخت شاهی نشاند.

حافظ شیر محمد خان بعد از قتل پدر، نزد نصیر خان بلوچ در قلات پناهنده شد، ولی پس از چندی به قندهار رفته و در دهله شمال قندهار بر جای داد پدری خود سکونت کرد، و با دربار و امور رسمی ربطی نداشت. چون در سنه ۱۲۰۷ هـ شاه زمان بعد از مرگ پدرش تیمور شاه بر تخت سلطنت افغانستان نشست، شیر محمد خان را به لقب "مختارالدوله" وزیر خویش گردانید. وی در حوادث عصر شاه زمان و شجاع الملک دست قوی داشت و در سنده و کشمیر و خراسان و کابل کارهای بزرگ را انجام داد (۱).

در باره وزیر شیر محمد خان مورخ معاصرش امام الدین حسینی که "تاریخ حسینی" را در ۱۲۱۱ هـ از روی مشاهدات خود نوشت، در شرح

(۱) در متن این کتاب بارها ذکر وی آمده، و نیز رک:

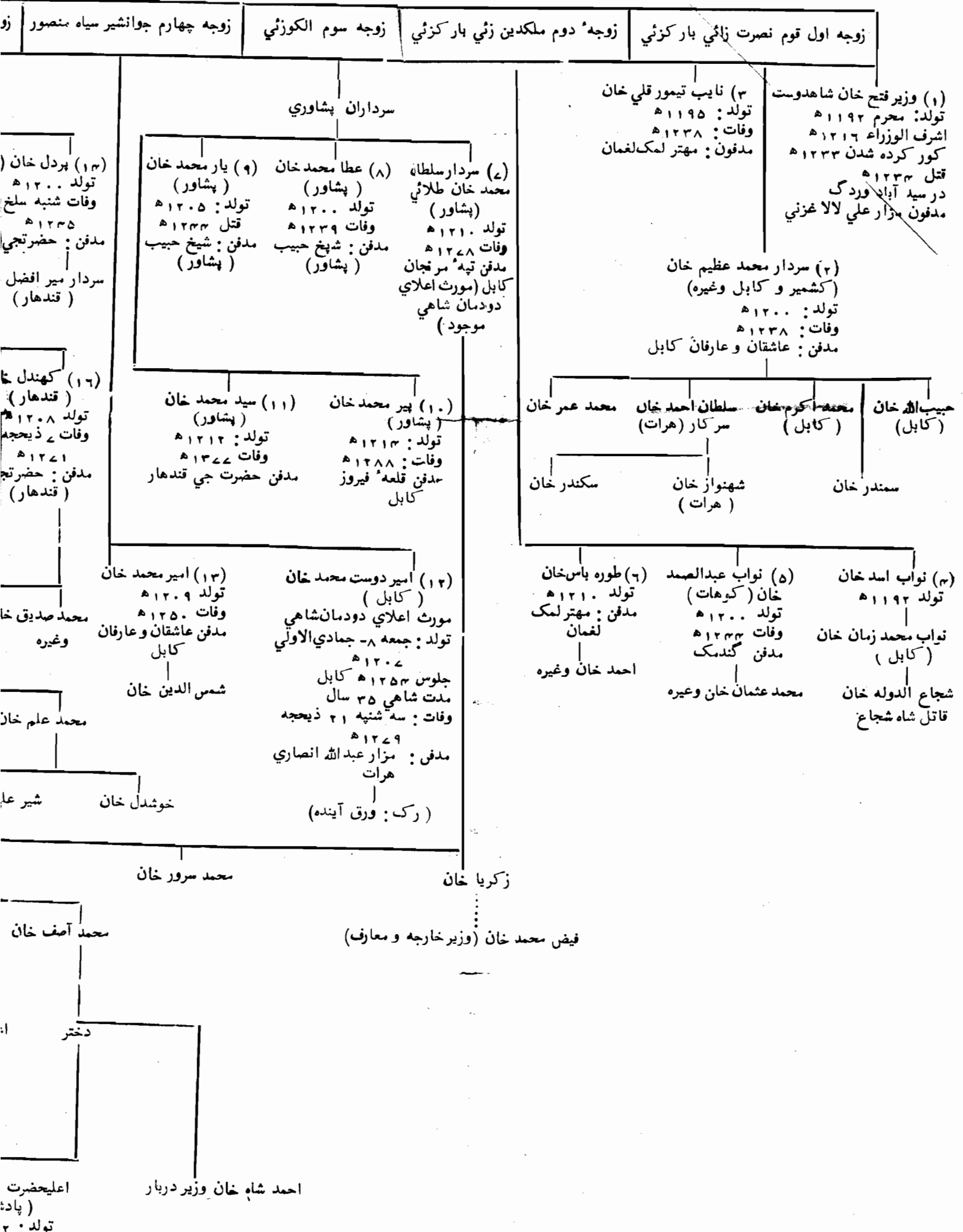
سراج، سلطانی، تیمور شاه درانی، تاریخ حسینی (خطی)

تاریخ احمد شاهی منشی عبدالکریم.

(۱) سراج و سلطانی و افغانستان بعد از اسلام، و افغانستان

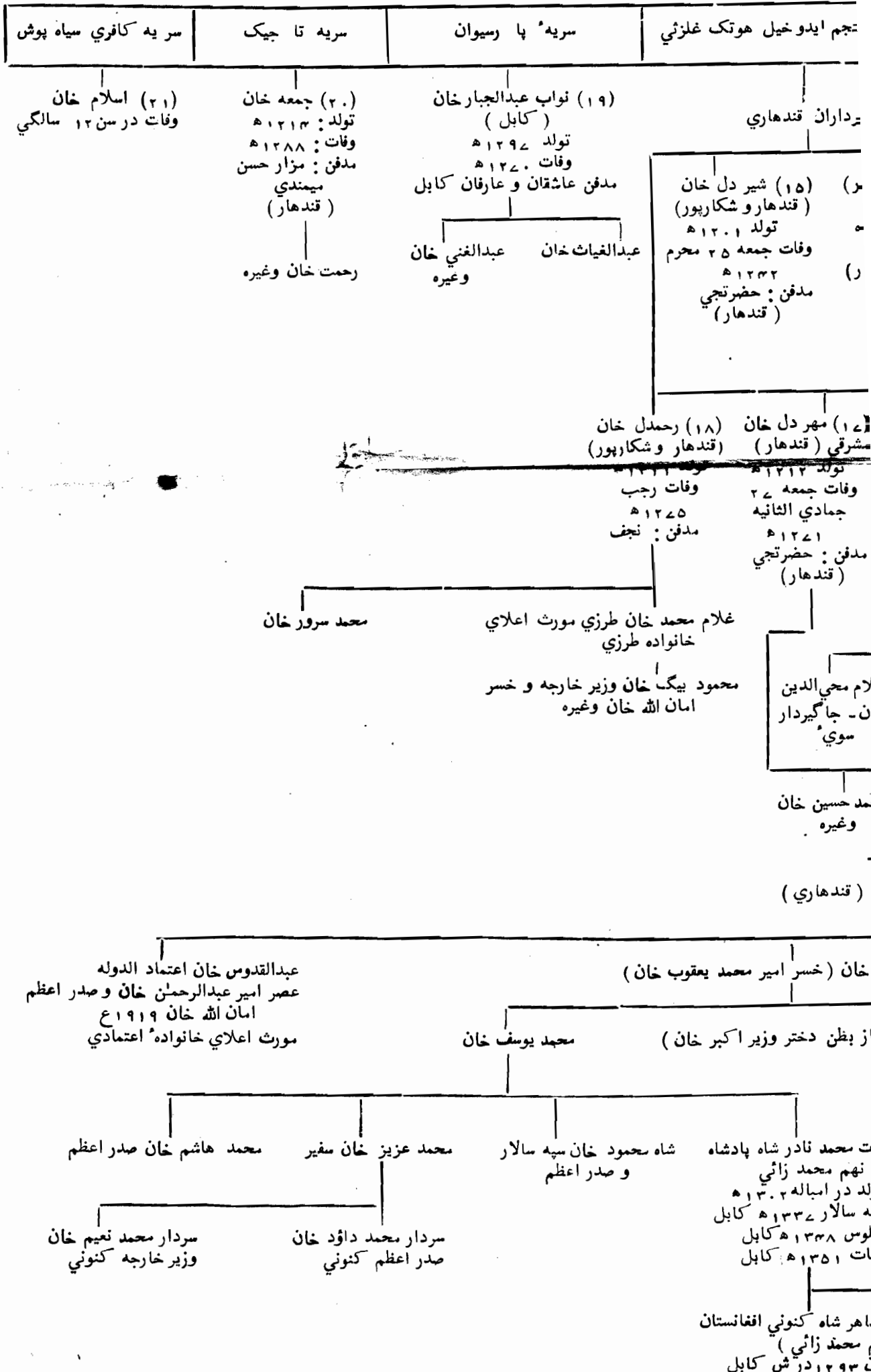
در قرن ۱۹ و غیره.

اولاد سردار پاینده خان محمد زائی یا برادران بار کز

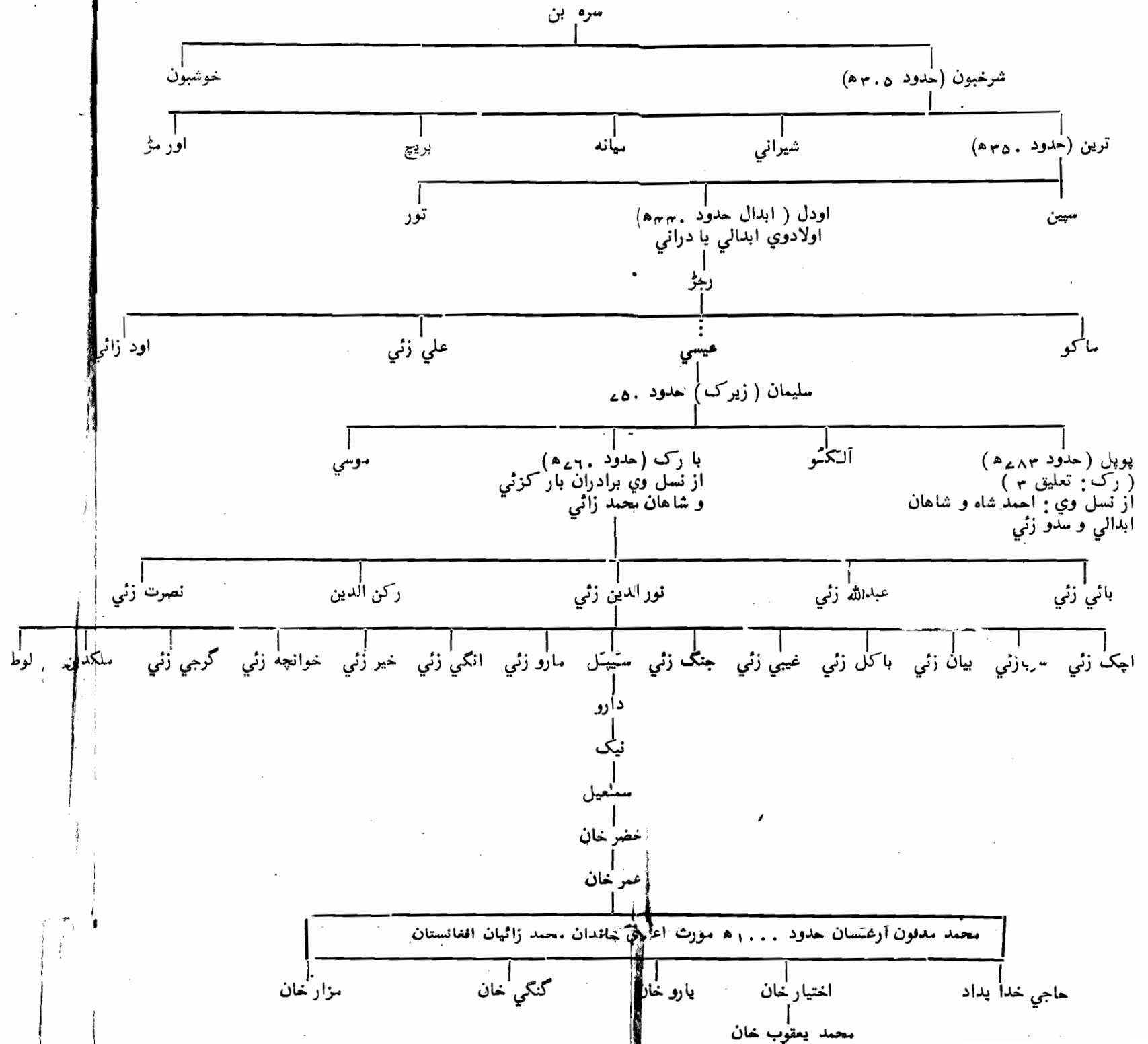


خانواده شاهي افغانستان

مقابل صفحه ۷۹۳ نوي معارک



(۴) بارکزاښيان (مربوط صفحه ۷۹۳)



حاجي يوسف

زبير خان

حاجي جمال خان (سورث اعلاي خاندان شاهي کنوني افغانستان)
متولد قندهار ۱۰۹۸ هـ مدفون ذاکر جنوب قندهار متوفي ۱۱۸۳ هـ

از بطن یک مادر

از یک مادر

سردار رحيمداد خان (سردار عصر تیمور شاهي
و محافظ اسناد سلطنتي)
(رک: حیات امير از موهن لال ۱-۱۲)

هارون خان متخلص به "هارون" حاجي درويش خان (بهادر خان
صاحب ديوان فارسي
حاکم گرشک غربي قندهار
در ۱۲۱۳ هـ)

(۱) ابدل خان
(۲) عبدالکريم خان (حاکم قندهار)
سورث اعلاي محمد زائي
بهسود جلال آباد

سردار پاينده خان (ملقب به سرفراز خان)
رئيس بزرگ بارکزيان
مقتول ۱۳ رمضان ۱۲۱۳ هـ مدفون
ذاکر جنوب قندهار
سورث اعلاي برادران بارکزيان
(رک: شجره آيه)

امر دين خان

سرور خان (رک:
حیات امير ۱-۱۹)

محمد رحيم خان امين الملک

(۳) عبدالحميد خان (مذکور درين کتاب)
(۴) عبدالسلیم خان
(۵) عبدالوحيد خان
(۶) عبدالحميد خان (حدود ۱۲۰۰ هـ)
(شکار پور)
(رک: تاريخ ملاکي
در سنده ۲-۲۷۶)

احمد خان (شکار پور)
جمعه خان (حدود ۱۲۳۰ هـ)
(شکار پور، مذکور درين کتاب)

عبدالله خان

خير الله خان

عثمان خان

(۱) عطاءالله خان جاگيردار
گوهي يامين حدود ۱۸۸۰ ع
(اولاد نرينه نداشت)

(۲) کرم الله خان
نظر محمد خان
(لا ولد)

عبدالحميد خان
(لا ولد)

(۳) الله بخش خان

عبدالمجيد خان
خان بهادر در محمد خان
متوفي ۱۹۱۷ ع
(اولاد نرينه نداشت)

(۴) عبدالکبير خان

شمس الدين خان (زنده)

صدرالدين خان (زنده)

بدرالدين خان (زنده)

عبدالرحمن خان جاگيردار
گوهي يامين حدود ۱۸۸۸ ع

حال امرا و ارکان دربار زمان شاهي چنين مي نويسد:

«اشرف‌الوزراء مختارالدوله حافظ شير محمد خان بهادر پسر اشرف‌الوزراء شاه ولي خان بهادر باميزائي مرحوم ست. و در زمان حضرت تيمور شاه مغفور مبرور، بعد كشته شدن پدر خود با احوال غرباء در گوشه بسر مي برد. چون خاقان زمان بر سرير سلطنت جلوس فرمود، شير محمد خان ممدوح را به خطاب «مختارالدوله» به اعلي رتبه وزارت سرفراز ساخته، سردار كل ايالات درانيه فرمودند.

او مردیست خدا ترس رعیت پرور خوش خلق شیرین گفتار سخنی، مردم دور دست با وصف نادیدگی ثنا خوان او هستند. اما از مکرو حیله - الدنیا زور، لایصلها الا بالزور - عاریست. بنا بران در امور مالی و ملکی چندان دخل ندارد، دُرّ انیان بسیار باو رجوع دارند. وفادار خان (وزیر رحمت الله خان مقتول ۱۳ ربیع الاول ۱۲۱۶ هـ) نیز بظاهر بیاس خاطرش میکوشد» (۱).

چون در سنه ۱۲۰۸ میر نصیر خان پادشاه بلوچ از جهان در گذشت و میر محمود خان پسر خورش پادشاه شد. میر بهرام خان ولد میر محبت خان با او مقابله آغاز نهاد، و سر زمین کچهی را بگرفت. میر محمود خان، محراب خان شهبانوی و اخوند ملا فتح محمد وزیر خود را بدربار شاه زمان برای استمداد فرستاد. درینوقت از حضور شاه زمان، اشرف‌الوزراء شير محمد خان با دو هزار سوار بطرف بلوچستان فرستاده شد. و بعد از جنگ‌های متعدد میر بهرام خان را شکست داده و میر محمود خان را بر تخت قلات مستقر ساخت، و بعد از آن او را بحضور شاه زمان با خود آورد. دیگر از کارنامه‌های شير محمد خان سرکوبی سکه است در ۱۲۱۱ هـ

(۱) تاریخ حسینی (خطی).

که شیخوپوره لاهور را از دست آن مردم گرفت و پنجاب را ازیشان پاک نمود (۱).

و نیز همین اشرف‌الوزراء در سنه ۱۲۱۲ هـ شهادت کان قادری عباس میرزا و نادر میرزا پسران شاهرخ میرزا نواده نادر شاه را که از جور آقا محمد خان قاجار بدربار افغانی پناه آورده بودند، واپس به مشهد برده و بر سریر حکومت خراسان نشانند (۲).

چون پادشاهی افغانستان بعد از خانه جنگی های زیاد به شاه شجاع بن تيمور شاه رسيد، وي در سنه ۱۲۲۲ هـ مختارالدوله را به حکومت کشمیر فرستاد. و بعد از آن پسر مختارالدوله عطا محمد خان را از کابل بدین کار گماشت و شير محمد خان را بدربار شاهی خواست، اما وي از آمدن ابا ورزیده و بعد از آن با شهزاده قیصر فرزند شاه زمان همدست شده در پشاور شورش کرد. و چون شاه شجاع با لشکر خویش بدفع ایشان به پشاور آمد، مختارالدوله و برادرش حاجي مير احمد خان در جنگ کوت جعفر خان شمال پشاور کشته شدند (۳). این واقعه بتاريخ ۳ مارچ ۱۸۰۸ (۱۲۲۳ هـ) روی داده است.

اما تفصیل آمدن وزیر شير محمد خان به سند و مقرري وي بکشمير و کشته شدنش در فصل اول این کتاب ذکر شده بآن رجوع شود. الفستون در کتاب سلطنت کابل ص ۵۸۷ راجع به شير محمد خان و صفات او شرحي دارد که خواندنی است.

(۱) سراج ۱-۹۹، تاریخ بلوچستان ۲۰۲، تاریخ حسینی.

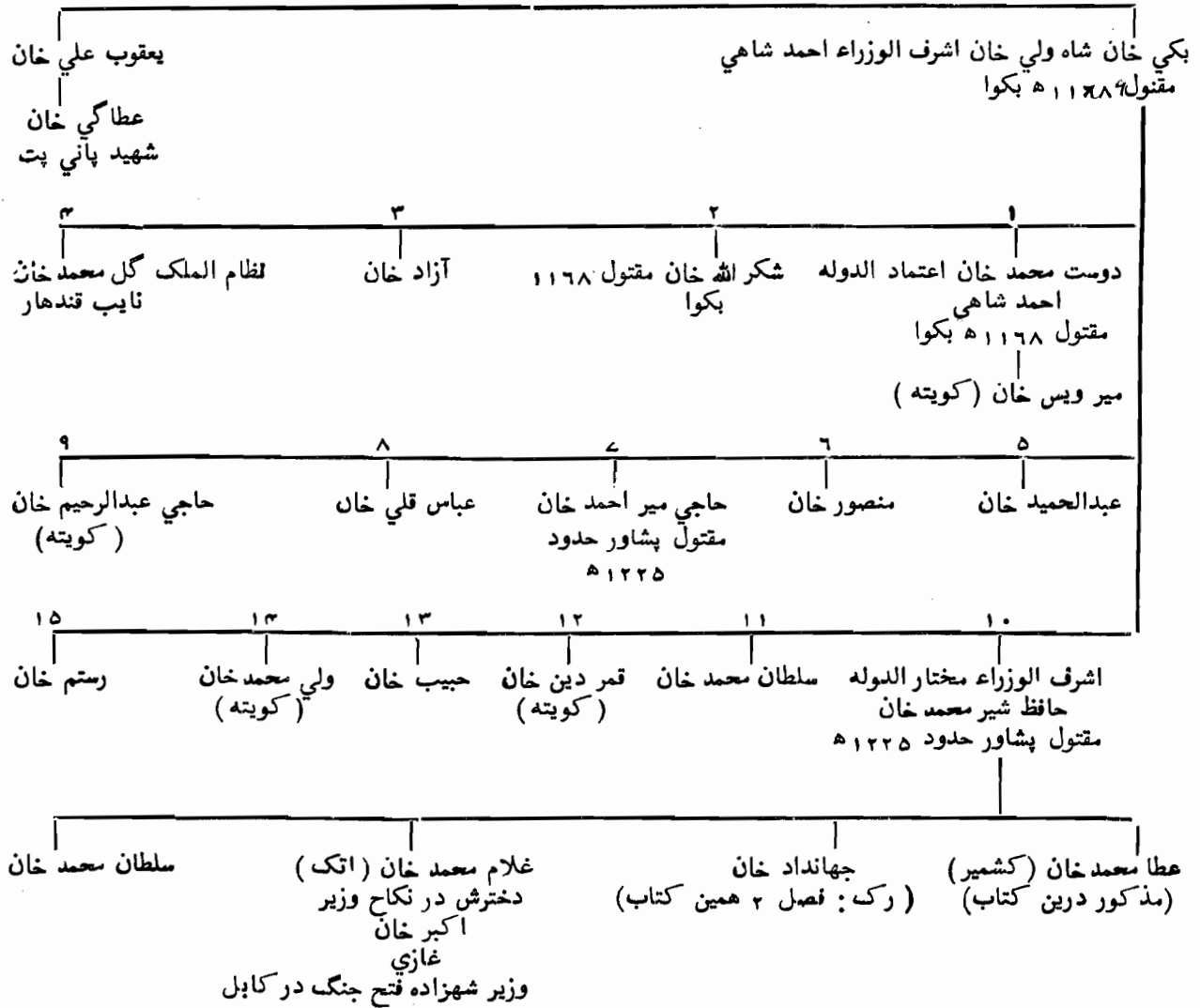
(۲) سراج ۱-۵۵، تاریخ حسینی خطی.

(۳) واقعات ۲۶، سراج ۱-۷۴.

مقابل صفحه (۷۹۷) نوای معارک :

چون در این کتاب، اسمای رجال این خاندان آمده، ذیلاً شجره نسب ایشان را می نویسیم :
صالح برادر سدو حدود ۸۹۵ معاصر و یکی از امرای شیرشاه سوری
(رک : تعلیق ۳)

با میزانی پوپلزائی



دربار بود، بین بهرام و سرفراز بد بینی پدید آمد. و چون سرفراز خان دختر میر فتح خان تالپور را بزنی خواست، بهرام انکار کرد، و گفت: که در خاندان ما دختر دادن به اشخاص غیر خاندانی جایز نیست (۱). این اختلاف دربار با امرای تالپوری بعداً شکل عداوت گرفت، که انجام آن خیلی دردناک بود.

از همین خاندان تالپور پدر میر بهرام که میر شهداد خان نامداشت بدربار میر یار محمد خان کلهوره منزلی رفیع یافت، که قصبه شهدادپور بنام او ست و در ۲ رجب ۱۱۳۷ هـ وفات یافته و فرزند هوتک خان بن ککو خان بن شاهو خان بود.

میر بهرام در عصر خود سردار بزرگ بلوچ و مدار مهم دربار گشت. و در حین اختلاف محمد عطر خان و غلام شاه طرفدار جدی مؤخر الذکر بود.

اما راجه لیکهی که بقول میر عظیم تنوی:

به تزویر و مکر و فریب و فساد

در اول بنای خرابی نهاد (۲)

بمضور میان سرفراز خان بنای مفسدت نهاده بود، کار بهرام را بجائی رسانید، که سرفراز خان او را با پسرش میر صوبدار خان بکشت (ربیع الاول ۱۱۸۹ هـ) (۳).

میر سرفراز خان در قتل بهرام و پسرش خطای بزرگی را مرتکب شد، و بعد ازین واقعه بسبب شورش تالپوران، بنای سلطنتش متزلزل گشت. و فتح خان تالپور بن موسی خان در جنگ خدا آباد، سرفراز خان را

(۱) کتاب مذکور بحواله ریکارد رسمی حکومت بمبئی ص ۶۷۷.

(۲) فتح نامه ۶۰ (خطی).

(۳) فتح نامه ۶۶، تاریخ سنده قلیچ بیگ ۲-۱۶۷، تاریخ

کلهوره و استقرار تالپوران ۲۳ ببعد.

میران تالپوری سنده

تالپور یکی از قبایل قدیم بلوچ است، که در کوهستان سیاف اف معروف به دیره بیبرک علاقه هژند بین دیره غازخان و کچهی با قبایل نوتھانی و سزاری و جهکرانی و گدانی و شنبانی بلوچ سکونت داشتند. بعد از آنکه میر چاکر خان با همایون به هند رفت، قبایل بگتی بلوچ آمده و آن قبایل را از سیاف اف کشیدند که از انجمله تالپوران به سنده رفته و در خدمت میران کلهوره که حکمرانان سنده بودند، در آمدند (۱).

در عهد حکومت میان غلام شاه کلهوره که وقایع سلطنتش در تعلیق ۳ آمده، میر بهرام تالپور بن شهداد خان از تالپوران شاهوانی یکی از امرای معتمد و مخلص دربار وی بود، که بقول میان غلام شاه در بین امرای دربار به حسن نیت و تدبیر و خلوص او شخصی نبود (۲).

چون میان غلام شاه بتاريخ ۳ جمادی الاولی ۱۱۸۶ هـ در گذشت، و میان سرفراز خان فرزندش بجایش نشست، همین میر بهرام خان معتمد خاص وی بود. بعد از آنکه چند ماه پس ازین احمد شاه ابدالی نیز در ماه رجب ۱۱۸۶ هـ در قندهار از جهان رفت، از دربار سنده میر بهرام بطور سفیر خاص بدربار تیمور شاه، برای تعزیت به قندهار فرستاده شد و خلعت حکمرانی سنده را با خطاب "خدا یار خان" از دربار قندهار برای میان سرفراز خان آورد (۳). اما بسعایت راجه لیکهی که از رجال بزرگ

(۱) تاریخ بلوچستان: هتورام ۱۰۰.

(۲) تاریخ کلهوره و استقرار حکومت تالپران از عبدالمجید جوکیه

۹-۷ (خطی).

(۳) تاریخ سنده: مهر ۱-۶۹۲.

شکست داده و اسیر گردانید و برادر کوچکش محمود خان را بجای او نشاند. چون درین اوقات میر بجار خان تالپور فرزند بهرام خان از سفر حج برگشت، و میر غلام نبی فرزند نور محمد کلهوره بر نسنده حکمرانی سنده نشست، تمام بزرگان تالپوری با میر بجار خان متفق گشته و عمرکوت را بگرفتند. میر غلام نبی به تحریک لیکهی مدارالمهام خود برو حمله برد، و در لانیاری مربوط شهادت پور با هم جنگ کردند، که درین پیکار میر غلام نبی از دست لیکهی کشته شد و لیکهی گریخت (۱۱۹۰ هـ).
بعد از غلام نبی برادرش عبدالنبی که شخص سفاکی بود بر مسندش نشست. و میر بجار نیز حکومت او را شناخت. و در اکثر پیکارهای عصر عبدالنبی حصه گرفت. و چون تیمور شاه ابدالی در سنه ۱۱۹۳ هـ به سنده آمد، میر بجار با او صلح کرد، و مصارف لشکر کشی و مالیات را قبول نمود، و تیمور به عبدالنبی لقب "معمدالدوله شاه نواز خان فیروز جنگ" داد (۱).

میر بجار در تنظیم امور حکومت با کمال تدبیر و دور اندیشی کوشید. ولی بزودی در ۱۱۹۳ هـ به اثر دسایس داخلی دربار و برخی از تحریکات خود خواهان دیگر کشته شد. و میر عبدالله خان فرزندش را بجای وی به سرداری تالپوران برگزیدند. چون درین موقع میر عبدالنبی کلهوره هم از بین گریخت، میر عبدالله، میان محمد صادق از اخلاف محمد اسلام خان و یار محمد خان کلهوره را به تخت امارت نشاند، و خود به اداره امور کشور و جنگ های متوالی مشغول گشت، و با کمال ازمی و همدردی به پرورش مردم پرداخت، و بدفع فتح خان تالپور و مدد خان افغان کوشید، تا که در آخر میر عبدالله و فتح خان هر دو از طرف میر عبدالنبی

(۱) فتح نامه ۷۷ بیعد، فرئیر نامه ۲۲ بیعد، تاریخ کلهوره و استقرار تالپوران ۳۹ بیعد.

کلهوره کشته شدند ۱۱۹۶ هـ (۱).

میر عبدالنبی با این اقدام ناروای خود در سنده آتش فتنه و نزاع انگیزت، و سرداران تالپوری بعزم انتقام شمشیر کشیدند، و میر فتح علی خان تالپور برادرزاده بجار خان بعد از فتح هالانی در سنه ۱۱۹۶ هـ عبدالنبی را شکست داده، زمام امور حکومت را بکف گرفت، و در سنه ۱۱۹۸ هـ حیدرآباد را هم فتح کرد. و قمرالدین خان را از طرف خود بسفارت دربار کابل فرستاد. و در سنه ۱۲۰۳ هـ بر احمد خان نورزئی افغانی غالب آمد و چون در سنه ۱۲۲۰ هـ (۱۸۰۵ ع) میان عبدالنبی در عین ناکامی در راجن پور مرد، و در افغانستان هم بعد از وفات تیمور شاه خانه جنگی افتاد، بنا بران میر فتح خان تالپور بلا منازع حکمدار سنده گردید. و سلطنت دودمان کلهوره با مرگ عبدالنبی به خاندان تالپوری انتقال یافت (۲).

اینک شجره حکمرانان تالپوری را برای تکمیل معلومات متن کتاب حاضر در ذیل می آوریم:

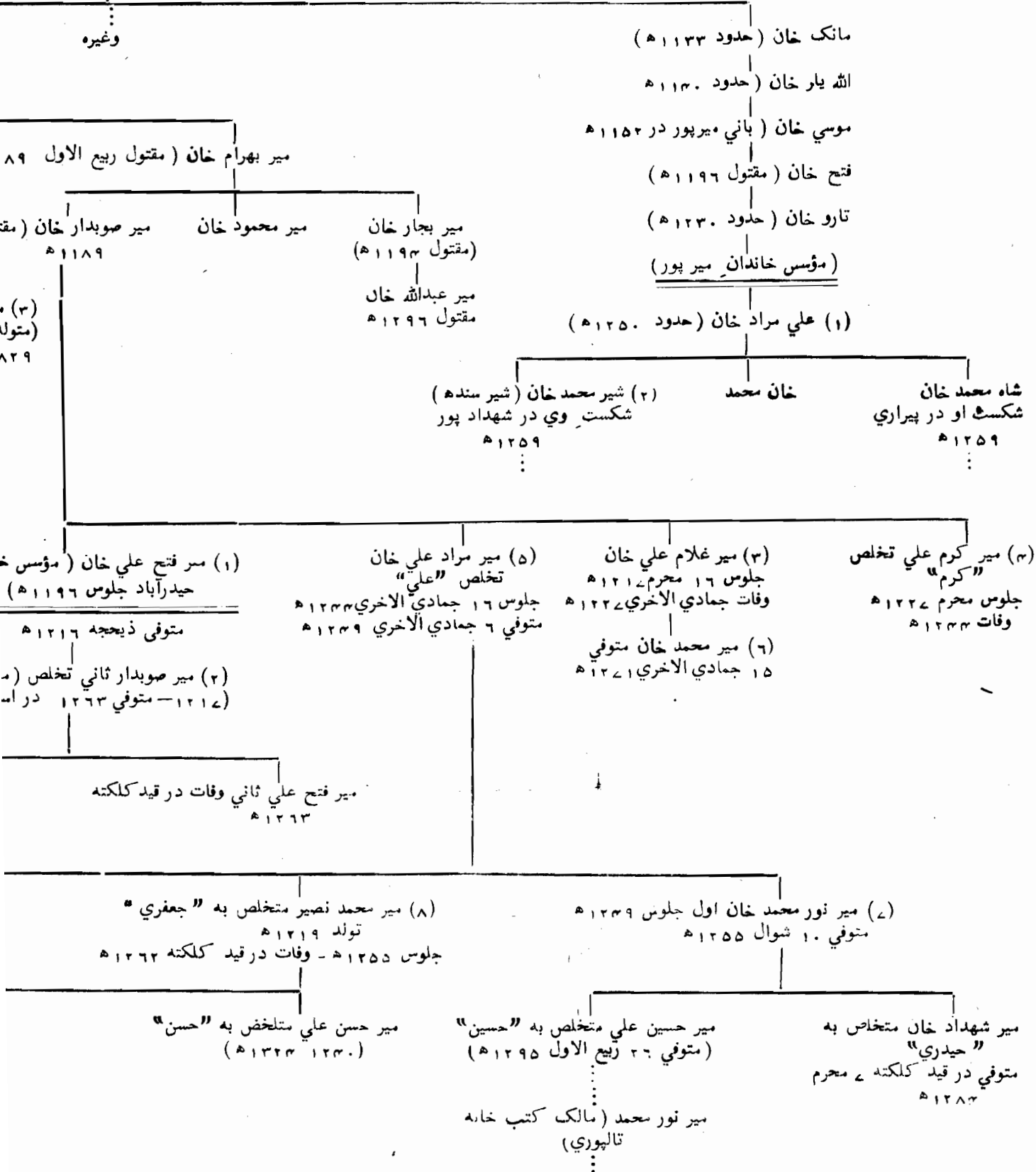
(۱) تاریخ سنده مهر ۲-۸۲ بیعد بحواله کتب فوق.

(۲) تاریخ سنده: مهر ۲-۸۲ بیعد بحواله کتب مذکور.

حکمرانان و رجال ادب در

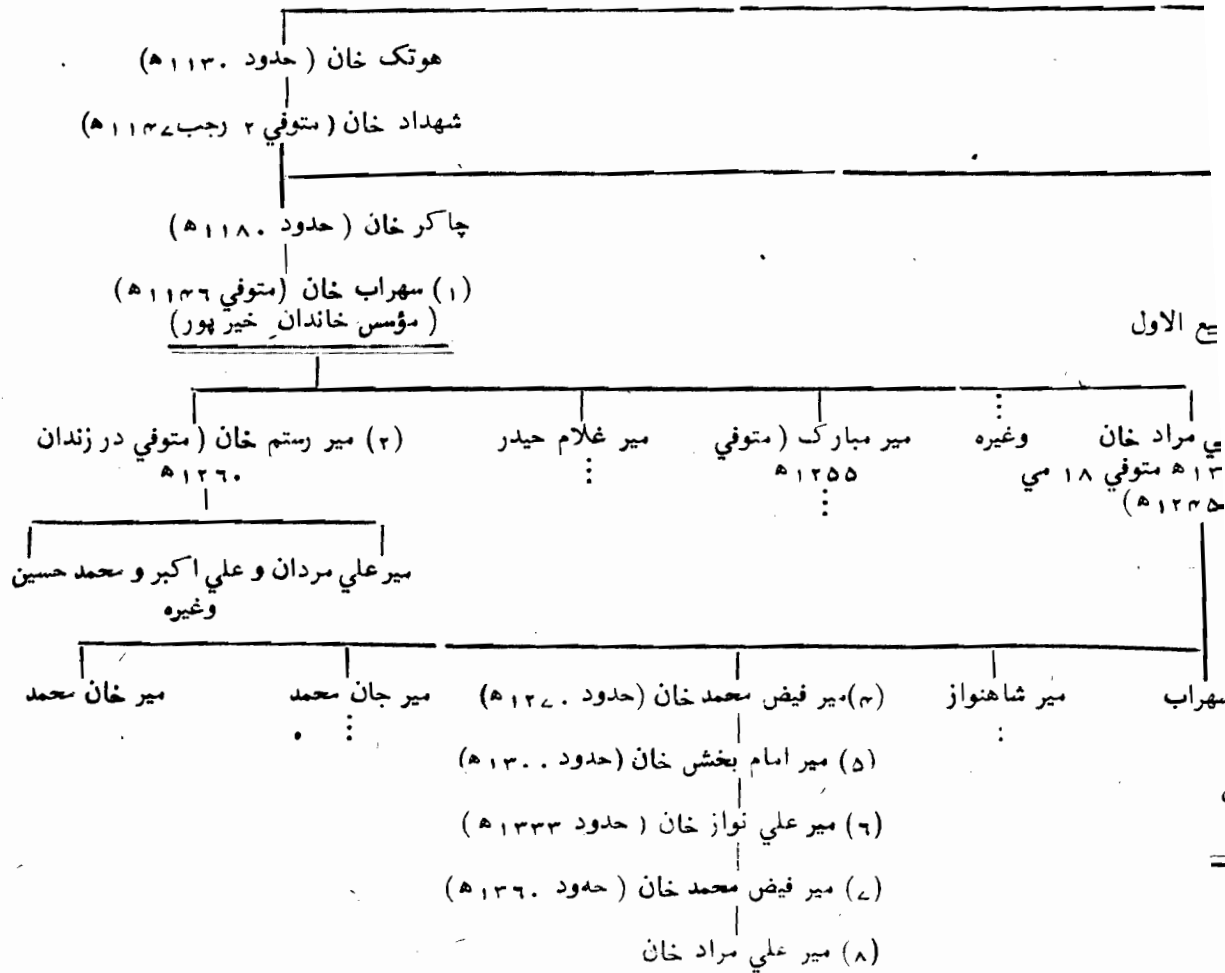
شاهو خان بن بچار بن زنگی (مورث اعلائی تالپورا)

ککو خان (حدود ۱۱۰۰)



مآخذ: تاریخ ملاکی در سنده (انگلیسی) ۲-۸۲ و ۱۰۸ و ۱۶۷ سر چارلس نیپیر در سنده (انگلیسی) از از قلیچ بیگ ۲-۱۹۵ بعد. تاریخ سنده از مولانا مهر ۲-۶۹۲ بعد (اردو) تکمله مقالات الشعراء ۵۶ قدیم سنده

تہ قالیپوران
ہوانی حدود (۱۰۰۰ھ)



محمد علی متخلص بہ "بہرہ ور"
(صفر ۱۲۳۳ - ۱۲۷۸ھ)

میر یار محمد خان مؤلف فریئر ناوہ
(متوفی ۱۲۷۹ھ)

حاجی محمد خان متوفی ۱۲۷۲ھ

باس علی متخلص بہ "سوسن"
میر عبدالحسین "سانگی"
(۱۲۶۸ - ۱۳۳۳ھ)

و بجایش شاه شجاع الملک را بتخت کابل نشانده، که درین وقایع سید احمد میر واعظ نیز دستی قوی داشت (۱) (۱۲۱۹ هـ ۱۸۰۳ ع).
 طوریکه در کتاب حاضر بنظر می آید، چون سید احمد مذکور بعد ازین وقایع به حدود ۱۲۲۵ هـ در کابل بدست متعصبان کشته شد بجایش پسر وی میر معصوم معروف به حافظ جی نشسته باشد، زیرا چون در اوایل اگست ۱۸۳۹ ع اواخر جمادی الاولی ۱۲۵۵ هـ لشکریان انگلیس با شاه شجاع به حدود کابل رسیدند، همین میر معصوم حافظ جی به طرفداری شاه شجاع شورشی کرد، و در کوهستان شمال کابل بر سردار شیر علی خان حاکم آنجا حمله نمود، و او را در چاریکار محاصره داشت، که ازین رو، وضع دفاعی امیر دوست محمد خان در کابل آشفته تر گشته و مجبور به تخلیه کابل و فرار گردید (۲). درین شورش کوهستانیان یقیناً دست اجنبی کار میکرد، و طوریکه موهن لال تصریح کرده غلام محمد خان پوهلزائی ۴۰ هزار روپیه را بوسیله پوکر صراف کابل از انگلیس گرفته و به همدستی خواجه خانجی ساکن عاشقان و عارفان شهر کابل و خان شیرین خان چندا ولی، مقدمات این شورش را در کوهستان چیدند، که امیر دوست محمد خان بلا فاصله کابل را به انگلیس گذاشته، و خودش بطرف دره اونی هندوکش گریخت (۳).

اما ظاهر است که مردم کوهستان طرفدار سلطه انگلیس نبودند،

(۱) سراج ۱-۶۶ بیعد، تاریخ سیاسی افغانستان ص ۷۶،
 افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۲، عروج بارکزائیان
 ص ۳۶، تاریخ افغان از فریر ۸۸، سلطنت کابل ۱۳۳،
 واقعات شاه شجاع ۹.

(۲) سراج ۱-۱۵۲.

(۳) حیات امیر دوست محمد خان از موهن لال ۲-۲۴۳ بیعد.

میر واعظ

خاندان میر واعظ در عصر سدو زائی و آغاز امارت محمد زائی در کابل شهرت بسزائی داشت که از سادات معروف و مورد اعتقاد و احترام اهالی و از اولاد میر سیف الدین ولی بودند، چنانچه غلامی کوهستانی در جنگنامه (ص ۲۴) گوید:

ز اولاد میر سیف الدین ولی سید هست و هم اصل و نسلش جلی
 این میر واعظ که درین کتاب ذکرش در وقایع ابتدای جلوس
 شاه شجاع می آید، سید احمد نام داشت که لقب خاندانی وی "میر واعظ"
 بود. در تسنن تعصب داشت و مخالف شیعه بود، در مسجد جامع بزرگ
 پل خشتی کابل امامت میکرد.

سید احمد با مختارالدوله وزیر شیر محمد خان رابطه نزدیکی داشت، و چون وزیر مذکور میخواست شهزاده شجاع الملک را بجای شاه محمود بن تیمور شاه به تخت سلطنت نشانند، بنا بران سید احمد نیز در راه خلع شاه محمود میکوشید.

در سنه ۱۲۱۹ هـ در شهر کابل بین اهل تشیع و سنیان نزاع افتاد. و میر واعظ سید احمد در مسجد پل خشتی فتوای قتل عام شیعیان را داد. مردم جاهل در چند اول بر مسکن شیعیان ریختند، و بازار کشت و خون گرم شد. شیر محمد خان با سردار احمد خان نور زائی از حضور شاه محمود بدفع این فتنه گماشته شدند، ولی ایشان نایره فتنه را تیز تر کردند (۵ جون ۱۸۰۳ ع). چون شاه محمود درین مورد از شیعیان طرفداری نمود، بنا بران مردم کابل بلوای عام کرده، و شاه محمود را زندانی

و امید داشتند که شاه شجاع بعد از فتح کابل به آزادی حکم خواهد راند، و اسیر دست اجنبی نخواهد بود، چنانچه بقول محمد غلام "غلامی" ولد ملا تیمور شاه سراینده مشنوی حماسی "جنگ نامه" سران کوهستان از قبیل میر مسجدي خان مجاهد معروف و علي خان و محمد شاه خان بابکر خیل و غیره درینوقت بمنزل حافظ جي مذکور فراهم آمدند، و او را بحضور شاه شجاع فرستادند، ولي شاه چون اختیاری نداشت، و بکلی آله دست سران لشکر انگلیسی و مکناتن سفیر و اختیاردار امور انگلیسی بود، اظهار یأس نمود، و بنا برین سران کوهستان بعد ازین بر خلاف انگلیس اعلان جهاد دادند. اما همین میر معصوم حافظ جي با شاه شجاع روابط دوستانه داشت و تا مرگ خویش بر همین رویه باقی ماند، و غالباً در حدود ۱۲۵۶ هـ در استالف مسکن خویش از جهان رفته است. اینک ایاتی که در جنگنامه "غلامی" کوهستانی درین باره وارد است:

چو شد نور خور از جهان نا پدید صف آرای انجم صف اندر کشید
بگردید "حافظ جي" میزبان بی طعمه شام نام آوران
پس از عذر مهمان مر آن نیکخواه بگردید آنگاه روان سوي شاه (۱)
دران شب بشد جانب شهر یار نوازیدش آن شاه والا تبار
ببوسید آن لحظه شه را زمین که ای باد چرخت بزیر نگین!
بزرگان ملک کهستان دیار رسیدند در خدمت شهر یار
بماوای این بنده جا کرده اند بلطف تو امید ها کرده اند
اگر امر باشد ز شاه جهان که در خدمت آیند نام آوران
چو بشنید شاه این سخن سر بسر بدو گفت: کای مرد صاحب هنر!
تو دانی که در کف مرا کام نیست ازین پادشاهی بجز نام نیست
اگر نامداران درین بارگاه بیایند خورسند و دل نیکخواه

(۱) یعنی شاه شجاع.

بگیرند این قوم ناپاک دین (۱) سرا سر یلان را هم از روی کین
نیایند زین پس درین بارگاه اگر چند من خوانم ای نیکخواه!
کنند هر یکی چاره کار خویش بکوشند در فکر تیمار خویش

بینم که از دور دوران دون

ز اندوه و راحت چه آید برون؟

چو "حافظ جي" این نکته از شه شفت بیامد بر نامداران بگفت
همیگفت هر یک که تدبیر چیست؟ بدین خواب آشفته، تعبیر چیست؟ (۲)

چون مردم از شاه شجاع نومید گشته، بنا بران در مجلس مشوره
ملی قرار دادند، که بالشکر متجاوزان انگلیس جهاد نمایند، "غلامی" گوید:
همیگفت آن مسجدي ابا "عبد خالق" که ای هوشمند!
چو بر شه نبا شد سر گیر و دار چرا تن به بیهوده سازیم خوار؟
کزین بعد بر قوم نصرانیان بکوشیم فی الجمله اندر زیان
که این اهل کفر است و ما اهل دین نبینیم شان، دیگر الا بکین
بمیریم یا کشته سازیم شان بخون غم آغشته سازیم شان

بجز این سخن هیچ دیگر مباد

ستانیم سر، یا رود سر بیاد (۳)

باین طور ملیون کوهستان شمال کابل اعلان جهاد دادند، و با
شرحیکه درین کتاب آمده تا دم آخر با انگلیس جنگیدند.

در همین اوقات برنس هییتی را بریاست داکتر ژرارد و جوزف ولف
برای انکشاف صفحات شمالی کابل فرستاد، این وفد صفحات هندوکش
را ملاحظه کرده و تا بغلان و اشکمش و قندوز رفتند، ولي حین بازگشت

(۱) یعنی انگلیسیان.

(۲) جنگنامه طبع کابل ص ۱۹.

(۳) جنگنامه ص ۲۰.

در پنجشیر گیر آمده، و نتوانستند بکابل رسند، بنا بران شاه شجاع، از میر معصوم حافظ جی خواهش کرد، تا هیئت مذکور را سالمآ بکابل برساند، حافظ جی با مریدان خود به پنجشیر رفت، و وفد مذکور را بحفاظت خویش بکابل رسانید. چون ازین کار فراغ یافت و بمسکن خویش باستالف آمد از جهان رفت، "غلامی" گوید:

بدانگونه بگذشت (۱) از نو بهار بسرحد پنجشیرش آمد گذار
گرفتند منزل دران جای باز بدل کرد اندیشه های دراز
همین گفت کاین مردم پنجشیر بخون ریختن همچو شیرند دلیر
مبادا که بر ما زبانی رسد که بر خلق ازین داستانی رسد
بباید کنون قاصد تیز گام که بر شاه و برنس رساند پیام
فرستند کسرا که نبودش بیم ازین ملک ما را بر آرد سلیم
یکی قاصد تیز رو همچو باد سوی شهر کابل قدم بر کشاد
چوشه این سخن را ازو بر شنید دران انجمن هر طرف بنگرید
چنین گفت کای مردم هوشیار! که باشد درین شهر زیبای کار؟
که در ملک پنجشیر رو آورد روان "داکتر" را فرو آورد!
یکی گفت کس را نباشد مجال بجز "میر بابای" (۲) صاحب کمال
که آن مردمان خود مریدند ورا چو جان در بدن پروریدند ورا
چوشه این سخن را ازو کرد گوش طلب کرد یک مرد با رای و هوش
بدو گفت کای عاقل هوشیار! برو جانب میر والا تبار
بگوش که ای عارف کاردان! ترا در سلوک حقیقت مکان!
چه باشد اگر سر بر افرازیم ز لطف گرانمایه بنوازیم
شوی سوی پنجشیر تشریف گر که آنجا بود منتظر "داکتر"

(۱) مقصد همان دکتر رئیس وفد انگلیسی است.

(۲) مقصد همان میر واعظ میر معصوم است.

چنین گفت آن شاه نیک اختران بشد جانب میر، قاصد روان
بدو گفت پیغام شه هر چه بود بگفتا که فرمان براریم زود
و زانجا کمر بست آن نیکبخت به خیل مریدان کشیدند رخت
بهر جا که میشد گذر های او بیوسید مردم کف پای او
چنان تا رسیدند در پنجشیر و زان پس دل "داکتر" شد دلیر
برفتند آن مردم دلپذیر بیاورد او را بنزدیک میر
و زانجا سوی شهر کابل خرام
بکردند و در ره نهادند گام

ز بد کینه چرخ زنگار تن تب آمد مرآن میر را در بدن
دوا هر چه دادی ورا "داکتر" بجان حزینش نشد کارگر
چو استالف آمد بماوای خویش به خیل و درو منزل و جای خویش
کنون چند روزی بدینگونه بود رخ آتابش به زردي نمود
بذکر الا "الله زبان برکشاد بفرمان حق آنزمان جان بداد (۱)
همین میر معصوم مرد دانشمندی بود، بزبان فارسی شعر میگفت و
"واعظ" تخلص میکرد. بزبان فارسی دیوان اشعار دارد، و رسایل متفرقه
در تصوف نگاشته که یکی ازان طبع نشده (۲). و اینک ما دو غزل او
را از یک کتابچه خطی نقل میکنیم، که یک غزلش از طرف قاضی
علی محمد تتوی شاعر معاصرش در سنده استقبال شده.

خوانندگان محترم اکنون شخصیت سیاسی و عرفانی و ادبی این
مرد معروف را با کار های او در نظر گرفته خود قضاوت کرده میتوانند،
که چگونه بر دربار شاهی تا حلقهای عامه مردم نفوذ و تسلط داشت؟
و چگونه به امداد اهل سلطه و اقتدار می رسید؟ و چگونه دو پادشاه

(۱) جنگنامه "غلامی" کوهستانی ص - ۲۵.

(۲) دائرةالمعارف افغانستان ۳-۵۸۹.

افغانی شاه محمود و امیر دوست محمد خان بدست همین خانواده میر واعظ
از تخت شاهی فرو افتادند ؟

غزل میر واعظ کابلی

دیده یعقوب جان را روشن از رویش کنید
حسن یوسف را فدای قدس دلجویش کنید
دل همی خواهد که من در کوی جانان سرد هم
مدفنم ای دوستان لله سر کویش کنید
آب کوثر از شما در وقت مردن زینهار
در گلوی خشک من یکقطره از خویش کنید
وقت مردن روی هر کس جانب بطحا کنند
من شهید طیبه ام روی مرا سویش کنید
همچو مجنونم جنونم در فغان آورده است
عاقلان در گردنم زنجیر گیسویش کنید
گر نگاه خواجه کر و بیان افتد بمن
جان واعظ صدقه چشمان آهویش کنید
شاخ طوبی را خرام قدس داجوی تو نیست
بلبل این باغ را لعل سخنگوی تو نیست
نسبتی خورشید را با روی نیکوی تو نیست
ماه نو را زینتی چون طاق ابروی تو نیست
پیچ و تاب سنبل فردوس را هم دیده ام
همچو چین حلقهای موی گیسوی تو نیست
سلسبیل جنت فردوس را هم دیده ام
در مذاق عاشقان آب لب جوی تو نیست

ایکه میگوئی چه داری آرزو در دل بگو
آرزوی در دلم جز دیدن روی تو نیست
این همه دیوانگی ها در دلم از بهر چیست ؟
در مشام جان من یک شمه از بوی تو نیست
طیب شوق پرسیدم علاج درد دل
گفت جز عناب آن لب، هیچ داروی تو نیست
سخت للعالمینا بر مراد ما بین
چشم امید جهان بالله که جز سوی تو نیست
شکان را نا امید از دیدن رویت مکن
دست را بر سینه سایل زدن خوی تو نیست
مقصد اقصای حجاج است بستان حرم
قصد واعظ جز طواف کعبه کوی تو نیست
غزل قاضی علی محمد فقیر تتوی
هنتی فردوس را چون گلشن کوی تو نیست
روفتی گلهای جنت را بجز بوی تو نیست
برچه بر چرخ چهارم می نشیند آفتاب
در حقیقت ذره ای از حسن دلجوی تو نیست
ای بند عقل میدانیم گیسوی تو هست
های گیری چون کمند زلف هندوی تو نیست
کاک پایت طوطیای چشمهای حور عین
روشنی چشم جز خاک سر کوی تو نیست
سبت چشمت باهوی ختن چون میکنند ؟
هیچ چشمی را خمار چشم جادوی تو نیست

پایگاه قاب قوسین است منزل گاه تو
 هیچکس را همسری با زور بازوی تو نیست
 لال می ماند زبان عقل در تعریف تو
 هیچ عقلمی را خبر از مدح یک موی تو نیست
 قطع باد آن سرکه در وی نیست سودای رخت
 تیره آن دل کاندرو سودا و هاهوی تو نیست
 کور باد آن دیده کز مهرت نریزد خون دل
 لال بادا آن زبانی کو ثنا گوی تو نیست
 بی رخت هرگز نمی بیند "فقیری" در جهان
 آرزو بس جز نگه در طاق ابروی تو نیست
 این غزل اندر جواب میر واعظ آنکه گفت
 "شاخ طوبی را خرام قد دلجوی تو نیست"

- ۸ -

وزیر اکرم خان امین الملک با میزنی پوپلزئی

وزیر محمد اکرم خان ملقب به امین الملک فرزند حاجی کریم داد خان پوپلزئی بامیزنی عرض بیگی دربار احمد شاهی است که بعد از فوت نور محمد خان بابژی امین الملک باین رتبه رسید، و ناظم دقائر مالیات بود و سجع مهرش چنین بود (دارد امید شفاعت محمد اکرم) (۱).

این امین الملک در عصر شاه محمود و شاه شجاع نیز برتبه وزارت و امین الملکی باقی ماند، خاندان وی از طرفداران جدی اعلیحضرت شاه زمان بود، چون در سنه ۱۲۱۱ هـ شهزاده محمود برادر زمان شاه در هرات شورش کرد، زمان خان برادر امین الملک ازین فتنه به حضور شاه اطلاع داد و بعداً عطا محمد خان سرکرده لشکر محمود را بکشت که علت پراگندگی آن لشکر و شکست محمود گردید (۲).

بعد ازین ما در سنه ۱۲۱۲ هـ نیز همین زمان خان و برادرش محمد اکرم خان را در هرات می یا بیم، که بتدبیر ایشان شهزاده محمود هرات را ترک گفته، و به سوی بخارا می گریزد، و چون شاه زمان به هرات وارد می شود، این هر دو برادر را در ازای همین خدمت نوازش مینماید (۳).

چنین بنظر می آید که بعد از کوری شاه زمان، همین امین الملک بدربار شاه محمود هم راه داشت، زیرا در سنه ۱۲۱۶ هـ چون شهزاده

(۱) تیمور شاه درانی ص - ۱۲۵ .

(۲) سراج ۱-۵۳ بعد .

(۳) سراج ۱-۵۸ .

شجاع‌الملک از پشاور برخاسته و شورش کرد، وی با شصت سوار برکاب شهزاده شجاع پیوست (۱) و چون شاه شجاع در سنه ۱۲۱۹ هـ بر تخت شاهی نشست، بهمین لقب "امین‌الملکی" وزیر وی بود. و در لشکر کشی که شاه شجاع از کابل و غزنی بدفع شهزاده کامران میکرد، امین‌الملک و غفور خان پوپلزئی پنج هزار سوار شاهی را در منزل قره باغ قیادت میکردند، که کامران از مقابله آنها بفرار گریخت، و بعد ازین "امین‌الملک" از شاه شجاع التماس عفو وزیر فتح خان بارکزیئی را نمود، که درین باره خود شاه شجاع می‌نویسد:

"از اینجا که پاس خاطر "امین‌الملک" و خدمت‌های او بغایت منظور نظر سعادت ظهور بندگان ما بود، بنا بروفور التماس او، عفو تقصیرات فتح خان نموده..... امین‌الملک برای عرصه چند روز شرف ترخیص حاصل نموده، نا مبرده را با ستیلام عتبه خاقانی مشرف گردانید" (۲).

چون امین‌الملک در حضور شاه شجاع قربت تمام یافت، حافظ شیر محمد خان مختارالدوله (رک: تعلیق ۱)، بروحسد برد، و از اطاعت شاه شجاع سرکشید، تا که همدین راه در جنگی بشمال پشاور کشته شد، و درین جنگ نیز امین‌الملک در رکاب شجاع‌الملک می‌جنگید (۳). چون در سنه ۱۲۲۳ هـ شاه شجاع از پشاور دوازده هزار سوار را با شهزاده منصور فرزند خود به کشمیر می‌فرستاد، سرکردگان این لشکر نیز امین‌الملک و سردار مدد خان اسحق‌زئی بودند و در همین وقت وفد اولین سیاسی دولت انگلیس به ریاست مسترالفنستن دربالا حصار پشاور بحضور شاه شجاع رسید، که امین‌الملک ازیشان پذیرائی کرده، و بعد

(۱) سراج ۱-۶۳.

(۲) واقعات ۲۳ و سراج ۱-۷۳.

(۳) واقعات ۲۳، سراج ۱-۷۳ (برای شرح واقعه رک: تعلیق ۱).

از مذاکرات معاهده ۱۷ جون ۱۸۰۹ء دوم جمادی‌الاولی ۱۲۲۳ هـ را با شاه عقد کردند و خود امین‌الملک به کشمیر روی نهاد، ولی درانجا اختلافی بین اکرم و مدد افتاد، بنا بران کاری از پیش نبرده، و پس وارد پشاور شدند (۱).

درینوقت شاه محمود و وزیر فتح خان بارکزیئی از کابل تهیه لشکر دیده و بمقابل شاه شجاع برآمدند، لشکریان شجاع از جلال آباد حرکت کرده در منزل نمله باهم مقابل شدند، ولی مدد خان مذکور که قاید مفرزه چهار هزار سوار شاه بود، از روی بر تافته، و برکاب شاه محمود پیوست، و امین‌الملک و غفور خان با پنجصد سوار رکابی خویش در مقابل لشکر محمود و فتح خان ماندند. "امین‌الملک" درین جنگ به شمشیر وزیر فتح خان بقتل رسید، و غفور خان که زنده دستگیر شده بود، نیز کشته گردید، و شاه شجاع شکست خورده به پشاور گریخت. این بود عاقبت المناک وزیر محمد اکرم خان امین‌الملک، که در سنه ۱۲۲۳ هـ کشته شد و شاه شجاع او را "نمک حلال صداقت و فدویت آهنک" خوانده است (۲).

"امین‌الملک" فرزند بنام سردار عبدالسلام خان داشت، که با شاه شجاع تا آخر حیاتش همراه بود، چون بعد از صفر ۱۲۵۸ هـ و قتل شاه شجاع فرزندش فتح جنگ در کابل بر تخت شاهی نشاند، وی از رکاب فتح جنگ روی بر تافته و با سواران خود به نواب محمد زمان خان بارکزیئی قاید قوای کابل پیوست، و علت شکست قوای فتح جنگ گردید (۳).

(۱) واقعات ۲۹، سراج ۱-۷۷.

(۲) واقعات ۳۳، سراج ۱-۸۰.

(۳) سراج ۱-۱۸۳.

ناگفته نماند که مؤلف این کتاب آمدن وزیر اکرم خان را با شاه شجاع در سنه (۱۲۲۵هـ) در شکارپور ذکر کرده است (رک: فصل اول در بیان نواختن کوس سلطنت‌النخ...). ولی این روایت محل تأمل است، زیرا امین‌الملک مذکور در جنگ ندله حدود ۱۲۲۳هـ طوریکه گذشت کشته شده بود، و بقول فیض محمد سفر شاه شجاع به سنده در سنه ۱۲۲۱هـ واقع گشته، که عید قربان همین سال را در دیره غازیخان گذرانیده بود (۱) و شاه شجاع در واقعات نگاشته خودش شرحی ازین سفر نداده است.

نواب ولی محمد خان لغاری

این شخص یکی از نوایغ سیاسی و اداری عصر خود است که در سر زمین سنده همچون او مردی دانشمند و جنگجو و سیاست مدار و مدبّر کم گذشته است.

لغاری قبیله ایست از بلوچ، که در سند علیا تا حوالی دیره جات سکونت داشتند، و در تاریخ سنده و پنجاب نامی دارند.

پدرش نواب غلام محمد خان لغاری یکی از درباریان میر بهرام خان جد عالی تالپوران سنده بود، و نیز بدربار میان سرفراز خان کلهوره جایگاهی داشت، و با میر بهرام خان مذکور یکجا کشته شد (ربیع‌الاول ۱۱۸۹هـ = مئی ۱۷۷۵ء) (۱). پسرش ولی محمد خان بدربار میر فتح علی خان تالپور پیوست، و در جنگ هالانی که با میان عبدالنبی خان حکمران واپسین کلهوره روی داد، (۱۱۹۶هـ) ولی محمد خان مردانگیها نمود، چون در نتیجه میر فتح علی خان فاتح آمد، او از مقر بان خاص دربار و مدار المهام امور سنده گشت، چنانچه کارنامه‌های او در شکارپور با امرای بارکزائی و باز کشیدن شاه شجاع از شکارپور و غیره درین کتاب به تفصیل مذکور است. گویا وی در عهد تالپوران، یگانه مرد کار و اداره و تدبیر و سیاست امور ملکی و لشکری بود.

نواب ولی محمد خان زمام اداره یک حصه مهم حکومت تالپوران (چاندوکه) هم در دست داشت و قصبه آندو ولی محمد نزدیک حیدرآباد بنام اوست. طوریکه درین کتاب در شرح وفاتش آمده، بعد از درگذشت

وي رخنه نفاق در خاندان تالپوریان افتاد، و نظم و نسق امور ملکی و لشکری برهم گردید.

پولین J. Pollen معاون کمشنر سند در کتاب تاریخ مِلا کی در سنده شرح مغتنمی درباره این خاندان نوشته که مهمات آن درینجا آورده می شود: لغاری قبیله ایست از شعبه رند بلوچ، که بقول بیجر گولدسمتھ یکی از اجدادشان میر چاکر ایشان را بسبب چرکینی لباس بدین نام خوانده بود، و لیچ آنرا لاغر و نحیف معنی کرده است. مسکن اولین ایشان در چوتی نزدیک دیره غازیخان بود، که تا حدود ۱۸۳۰ء دو نفر سرداران لغاری جمال خان و جلال خان هنوز درانجا ساکن بودند. از شعبهای لغاری چند قبیله ذیل دارای جاگیراند: بزدار، علیانی، برهمنی، عیسانی، کچهائی، که بزدار بمعنی دارندگان رسته های بزدار، و در زمان قدیم مانک علیانی سردار تمام این قبایل بود، و بعد از و برادرش محمد خان بجایش نشست، که پسرش امید علی یکی از کارداران حکومت برطانیه گشت.

برنس در کتاب "دربار سنده" می نویسد: که ولی محمد خان و سید اسماعیل شاه دو نفر و زرای بزرگ امیران سنده اند، و خود امیران ولی محمد را وزیر خطاب کنند، و قوای بلوچی که یگانه تکیه گاه امیران اند، به وی تعلق دارد، و در تمام امور مشیر خاص حکومت است، سنش به (۷۰) سالگی میرسد، اما احمد خان پسر جوان سی ساله اش ازین همه صفات تهی است، و لیاقتی ندارد. نواب دارای قریحه عالی شریست، و اشعار عالمانه دارد، و نویسنده زبردست فارسی است که درطب نیز کتبی را نوشته، و یکی از دانشمندان این عصر در سنده بشمار می آید، و کتابی را درطب بنام میر مراد علی خان شهزاده سنده اهدا کرده است. ولی محمد خان در سنه ۱۸۲۳ء غفلتاً بر شکارپور حمله آورده و تصرف کرد، و حصار نوشهرو ابرو را بنا نهاد، وی در بین مردم محبوب

و با امیران سخت وفادار بود، و در کمال عزت و احترام بسال ۱۸۳۲ء ۵۱۲۳۷ از جهان رفت (۱).

اکنون باید به صفات ادبی و علمی این شخص بزرگ نیز متوجه شد، وی در شعر فارسی "ولی" تخلص داشت، و دیوان اشعار و مثنوی هیر و رانجا و کتابی در طب بنام "معالجات امراض" بیادگار گذاشته است.

بقول دکتر سدا رنگانی نواب دیوان اشعار خود را در سنه ۱۲۲۲هـ (۱۸۰۷ء) ترتیب داد (۲). اما مثنوی هیر و رانجا و دو ساقی نامه را بعد از ۱۲۳۷هـ (۱۸۱۲ء) سرود. انیک سه بیت از یک غزل او:

دربای غصه را بن و پایان پدید نیست
کار زمانه را سرو سامان پدید نیست
بیش از هزار تیر جفا بردل منست
پنهان چنان که یک سر پیکان پدید نیست
گفتم که جان ز حادثه بردیم بر کنار

چند آن غم دل است که خود جان پدید نیست

ولی مثنوی هیر و رانجا که داستان غرامی سر زمین سنده است، بزبان فارسی سروده، که از نظر فن درجه متوسط دارد، و همه اشعار آن عالی نیست (۳) و بیک مناجات چنین آغاز می شود:

یا الهی ببخش ایمانم از کرم در گذر ز عصیانم
معصیت کیش را گناه ببخش بنده خویش را گناه ببخش
بعد ازین منقبت چهار یار وائمه اهل بیت، و مدح میر کرم علی خان

(۱) تاریخ ملاکی در سنده ۲-۳۰۱ بعد.

(۲) شعری فارسی در سند (انگلیسی).

(۳) مقدمه مثنویات هیر و رانجا ص ۷۸ طبع کراچی.

و میر مراد علی خان و میر محمد می آید، و بذکر لشکر کشی شاه محمود سدوزائی می پردازد، چون باصل در استان هیر و رانجا میر سد در وصف پنجاب گوید:

رشک کشمیر ملک پنجاب است خانه حسن خلد را باب است
هر طرف نهر های آب روان سر کشیده چو کوثر رضوان
طرفه آن شهر راست آب و هوا حسن آن کشور است هوش ربا
گلعداران و گلر خان، گلرو در خرامش چو کبک از هر سو
حسن آن مهوشان موی کمر کس ندیده بدور شمس و قمر
خسرو عشق اندران شهر است مصرگون مهر خان آن شهر است
عشق هر پیر را جوان سازد نا توان مرد، با توان سازد
عشق از لا مکان خبر دارد کرسی و عرش زیر پر دارد
عشق را جسم و جان نمی باشد طالب آب و نان نمی باشد
مبدع عشق نور یزدان است عشق در نور پاک رحمن است
عشق آرایش دل و جانست بر سر تخت دل چو سلطانست (۱)
الخ ...

در تکمله مقالات الشعراء ابراهیم خلیل توی و حواشی آن از جناب سید حسام الدین راشدی معلومات خوبی درباره برخی از رجال شاعر و فاضل این دود مان فراهم آمده، که مادر سطور ذیل آنرا تلخیص میکنیم، و خوانندگان محترم تفصیل آنرا در خود همان کتاب (طبع انجمن ادبی سندهی کراچی) خوانده می توانند:

۱- غلام محمد خان "نگار" پدر نواب ولی محمد خان یک دیوان و یک مثنوی دارد، وی در عهد کلهوره از دست عبدالنبی والی سنده در سنه ۱۱۸۹ هـ (اصل ۱۱۹۸؟) کشته شد (۲).

(۱) مثنویات هیر و رانجا ص ۲۱۸.

(۲) تکمله ص ۳۵۵ حواشی سید راشدی.

۲- ولی محمد خان لغاری امیر کبیر بن غلام محمد خان "نگار" تولدش ۱۱۶۵ هـ و وفاتش ذیقعد ۱۲۳۷ هـ است که مزارش در بین شهر حیدرآباد و مقابر تالپوران موجود است. در عهد تالپوران کارهای مهم انجام داد، و حکمران سنده علیا از سیوان تا جیکب آباد بود، در سیاست و حکومت و رزم آرائی نامی کشید، در طب و شعر و دیگر علوم نیز مهارت داشت، آثار علمی وی:

اول: دیوان ولی فارسی که باین بیت آغاز و در سنه ۱۲۲۲ هـ تکمیل شده:

آلهی جوهر آرا ساز شمشیر زبانم را
چو خورشید درخشان کن در نظم بیانم را
دوم: نزهة الابدان: در طب و مجربات خود وی.
سوم: دو ساقی نامه فارسی.

چهارم: موعظت نامه در اخلاق که ابراهیم خلیل آنرا "خرد نامه" نامیده است.

پنجم: مثنوی هیر و رانجا: دارای ۲۰۶ بیت فارسی، که بر وفق مثنویات هیر و رانجا احمد یار خان یکتا (متوفی ۱۱۳۷ هـ) و میر عظیم (۱۲۱۳ هـ) و ضیاء الدین ضیا (۱۲۱۵ هـ) و آزاد بحکم میر مراد علی خان تالپور سروده است، وی گوید:

کرد فرمان شه مراد علی با رشاد صحیح و حکم جلی
که بکن تازه قصه رانجهن صفت هیر کن چو مه روشن
پیشتر نیز شاعران گفتند گوهر نظم در سخن سفتند

در اشعار ولی چه در مثنوی چه در غزل و غیره، ابیات خوب و بد بنظر می آید، برخی از اشعارش نهایت سلیس و روان و جالب است، اما در برخی شکستگیها و تعقید و ابهام نیز موجود است، که دران شاید تصحیفات

کاتبان سندهی که بزبان فارسی آشنا نبودند، نیز دخیل باشد.
روی هم رفته چنین اشعار و آثار علمی و ادبی، از شخصی که عمرش
در گیر و دار و حرب و ضرب ریاست و اداره و حمله و دفاع گذشته
بجای خود مغتنم است. اینک نمونه غزل وی:

آهوی چشم ترا شیر ژیان میدانند
نوک مژگان ترا، تیر کمان میدانند
از خمار می چشم تو، همه باده کشان
ساغر چشم ترا، پیر مغان میدانند
نخل بندان ریاض تو چو قمری بچمن
قد رعنائی ترا، سرو چمان میدانند
مو شکافان خرد پیشه پر کار تمیز
کمر چست ترا، سوی میان میدانند
آهوان ختن و طره کشایان خطا
زلف مشکین ترا، دام جهان میدانند
من چرا از نظر شوخ تو شوری فگنم
نرگس مست ترا، باده کشان میدانند
طوطی پسته دهان تو خموشی دارد
غمزه و ناز ترا، نطق زبان میدانند
خوبرویان خطا و ختن و چین و چگل
لب یاقوت ترا، قوت روان میدانند
راز طبع تو، نهان چند بماند ز "ولی"
ز آنکه فکر تو خردمند عیان میدانند
از ابیات خوب اوست:

آهوی چشم ترا صید نظر خواهم کرد
دام تسخیر ترا آه سحر خواهم کرد

عقد پروین بسر چرخ چو تابان دیدم
رشته گوهر دندان تو یادم آمد
دوش صیاد بیفگند غزالی بختنگ
ناوک غمزه مژگان تو یادم آمد

زهی دولت که یاری دیدم امشب بیاغ دل، بهاری دیدم امشب
ز بلبل نغمه دلکش شنیدم گلی بر شاخساری دیدم امشب
دل عشاق، خاک درگوش شد بکوی او غباری دیدم امشب
پس از عمری بکام دل دگر بار نگار کامگاری دیدم امشب
بحسن و عشوه و ناز و کرشمه بتی بر رهگذاری دیدم امشب (۱)

۳- شخص سوم معروف لغاریان نواب علی محمد خان برادر نواب
ولی محمد خان است، که در سنه ۱۱۶۲ هـ تولد یافت و بسال ۱۲۵۰ هـ
از جهان رفت، وی کتابی فارسی بنام "انیس السالکین" نوشته، و یک
بیاض اشعار هم دارد. تخلص او "علی" است که در خوش نویسی
دسترس داشت. نمونه کلام او ست.

عشق پیدا شد ولی، مشتاق دیداری نشد
تا هنوز از خامی ما پخته هر کاری نشد
از قساوت طبیعت مانده ام اندر حجاب
چشم خواب آلوده را دیدار غم خواری نشد
ای "علی" گر محوسازی خویش را در یاد حق
زندگی دایم بود و از مرگ آزاری نشد (۲)

۳- دیگر از نوابان خوش قریحه این خاندان نواب غلام محمد خان

(۱) تکمله ص ۶۲۲ ببعد.

(۲) تکمله ص ۳۵۳ ببعد.

متخلص به "غلام" فرزند نواب علي محمد خان "علي" سابق الذکر است، که تولدش ۱۱ شعبان ۱۲۰۳ هـ و مرگش ۹ جمادي الاخری ۱۲۷۹ هـ بود. وي بدربار میر نور محمد خان تالپور میر سنده (۱۲۰۹-۱۲۵۶ هـ) منصب امیري داشت. و دیوان خطی اشعارش موجود است که بدین بیت مصدق راست:

الهي شوقِ عشقِ خود بیخشي جسم و جانم را
بوصفِ خویش جوهر دار کن تیغِ زبانم را

ازوست:

چاک باد آن سینه کو، چاک از خدنگ یار نیست

خاک باد آن جسم، کو خاک در یاری نشد (۱)

۵- نواب الله داد خان متخلص به "صوفی" فرزند نواب ولي محمد خان "ولي" است، که مشرب نقشبندیه داشت و به تصوف مایل بود. بتاریخ ۲۹ نومبر ۱۸۸۲ (۱۳۰۰ هـ) از جهان رفته، که دیوان خطی اشعار فارسیش موجود است. اینک نمونه اشعار وي:

بشنو این قصه معکوس که با ناز و نیاز

من بدشنام خوشم، او ز دعا می رنجد

برنگ غنچه عمری سر بجیب خود فرو بردم

گریبانها مهیا کردم از بهر دریدنها

حسن و عشق پاک را، شرم و حیا در کار نیست

پیش مردم، شمع در بر میکشد پروانه را

(۱) برای نمونه‌های اشعارش رک تکمله ۳۵۵ ببعد.

گر بیالینم نیامد بر مزارم آمده

جان سپاری در رهش آخر بکار آمد مرا (۱)

دو فرزند نواب صوفی یکی نواب حسین علي "حسین" و دیگر نواب محمد علي "علي" نیز بفارسی شعر میگفتند، اما دواوین اشعارشان دیده نشده (۲).

۶- نواب ولي محمد خان دوم متخلص به "ولي" فرزند نواب احمد خان و نواسه "ولي" اول است، متولد ۱۲۹۵ هـ و متوفی ۳ رمضان ۱۳۳۲ هـ که شاعر سندهی و فارسی و صاحب دیوان اشعار است (۳).

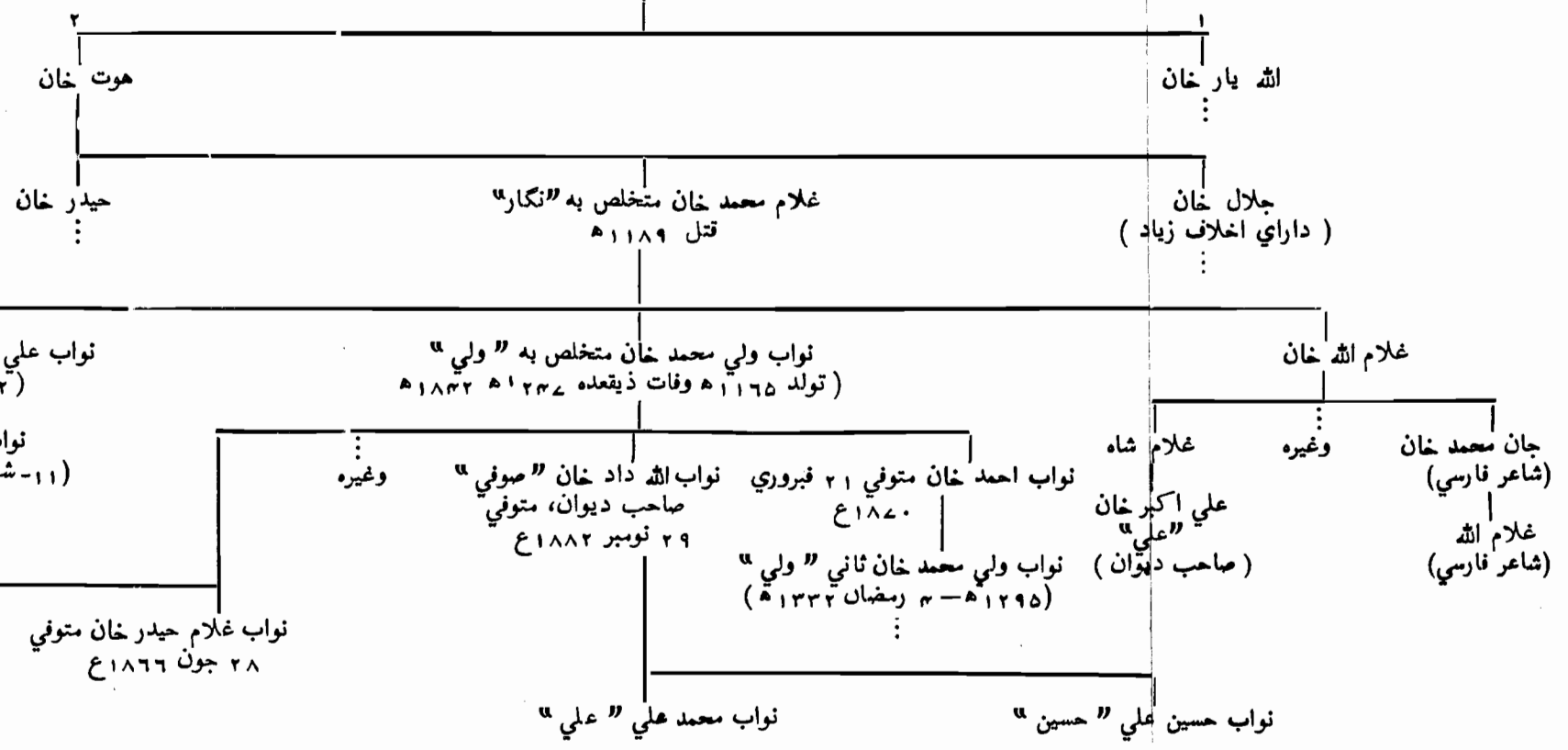
(۱) رک: تکمله ۳۵۷ ببعد.

(۲) تکمله ص ۳۶۲.

(۳) تکمله ۳۶۳.

شجرهٔ دودمان نواب ولي محمد خان لغاري

جام دودو بن منگن خان



ماخذ: تاريخ ملاكي در سنه ۲۰۳-۲ ببعء (انگليسي) تاريخ سنده از قليچ بيگ ۲-۳۱۲ (انگليسي) تكملة مقالات الشعراء با حواشي ۳۵۵ ببعء (فارسي)
 قديم سنده از قليچ بيگ ۳۳۸

”عبدالله خان حاکم کشمیر شیوه انطباف با زیر دستان آن دیار مرعی نمیداشت، و مالیات چندین ساله بسرکار اشرف نرسانده بود... فرمان قضا جریان، بانضمام محصلان سرکار، بنام حاکم مذکور شرف اصدار یافت..... عبدالله پدار و مدار ظاهری پرداخته در رساندن مالیه اهمال و تکاسل ورزید. دران حال عالیجاه مقرب الخاقان شیر محمد خان مختارالدوله (۱) بحضور انور عرض رسا گردید، که اگر غلام را امر فرموده شود، البته بتائیدات الهی... ولایت کشمیر را باسهل الوجوه در حیظه تصرف بندگان همایون آورده، عبدالله خان را دستگیر نموده بحضور پر نور خواهم آورد“ (۲).

چون شیر محمد خان بسرکوبی عبدالله خان گماشته شد، در وادی کشمیر طرفین باهم جنگها کردند، و بالاخر عبدالله خان شکست خورده به قلاع کوهسار کشمیر پناهنده شد، و درانجا در همین سال ۱۲۲۲ هـ بدردی گلو از جهان رفت. و شاه شجاع حکومت کشمیر را به سردار عطا محمد خان بامیزئی فرزند شیر محمد خان مختارالدوله سپرده و بدانجا فرستاد (۳).

اما درین کتاب در فصل دوم (کشته شدن عطا محمد خان بارکزائی...) با نام سردار عطا محمد خان الکوزئی نوشته شده که ظاهراً سهواست. زیرا همین عطا محمد خان فرزند مختارالدوله و نواسه وزیر شاه ولی خان بود، که بامیزئی پوپلزئی اند، نه الکوزئی، و خود مؤلف هم یک صفحه قبل او را بامیزئی نوشته است. همین عطا محمد خان در کشمیر سالها

(۱) درباره این شخص رک: تعلیق ۵.

(۲) واقعات ص ۱۹.

(۳) سراج ۱-۲، واقعات ۲۰.

عبدالله خان و عطا محمد خان

این عبدالله خان ملقب به مخلص الدوله ولد جمعه خان درانی الکوزئی از سرداران معتبر و رجال دربار شاه زمان بود. امام الدین حسینی در تاریخ خویش جائیکه ارکان دولت شاه زمان را شرح میدهد، راجع به او مینویسد:

”احوال صوبداران و حکام آن پادشاه گیتی ستان (شاه زمان) آنچه باین مؤلف معلوم شده منیگارد: مخلص الدوله عبدالله خان پسر جمعه خان درانی صوبدار جنت نظیر کشمیر است، بیست و چهار لک رویه تمام کشمیر از مال و سایر از حضور انور اجاره گرفته، و تنخواه ملازمان متعینه و..... نیز در همین مبلغ مذکوره از حضور انور مجرا ست. قریب شش هفت لک رویه از کشمیر وصول میکند. مردیست خوش همت، بلکه به نسبت دیگر درانیان، رحیم و منصف است. با وفادار خان بهادر (وزیر رحمت الله خان سدوزئی) ارادت دارد، و مبلغ بسیار نذرانه هر سال میفرستد...“ (۱).

عبدالله خان مخلص الدوله از قوم الکوزئی قندهار بود، که در سنه ۱۲۱۲ هـ حین سفر شاه زمان برای سرزنش سکهان، از لاهور به حکومت کشمیر مقرر شد (۲). وی تا حدود ۱۲۲۲ هـ در کشمیر ماند، و چون درین سال شاه شجاع به پشاور رسید، عبدالله خان طغیان کرد، شاه شجاع خودش می نویسد:

(۱) نسخه خطی تاریخ امام الدین حسینی تألیف ۱۲۱۲ هـ.

(۲) سراج ۱-۵۷.

حاکم بود، و مردم از او راضی بودند، و به خانواده شاهان سدوزئی نیز مطیع بود. اما چون مختارالدوله در جنگ شمال پشاور مقابل لشکر شاه شجاع کشته شد، عطا محمد نیز با شاه شجاع مخالف گشت. و بعد از سنه ۱۲۲۵ هـ شاه شجاع به مساعی جهانداد خان و سمندر خان برادران عطا محمد در پشاور اسیر گشته، و نزد عطا محمد بطور اسیر به کشمیر فرستاده شد که در بالا حصار کشمیر زندانی گشت. شاه محمود وزیر فتح خان را بنام رهائی برادرش شاه شجاع برای فتح کشمیر و استیصال عطا محمد فرستاد، و با شرحیکه درین کتاب آمده، عطا محمد خان را از کشمیر کشیدند، ولی وی بکمال زرنگی جواهرات خود را از دست وزیر بیرون برد (۱). وزیر فتح محمد خان بعد از فتح کشمیر برادر خود سردار محمد عظیم خان را حکمران آنجا نموده و شاه شجاع را هم از قید رهائی داد، و درین موقع بود که کشمیریان بیت مشهور را گفته اند:

”عطای محمد“ ز ما برده ای بلای ”عظیمی“ فرستاده ای
 اما مؤلف این کتاب در تعیین سنه این واقعه که حدود ۱۲۲۶ هـ باشد، سهو شده و در عنوان فصل مذکور (۱۲۵۶ هـ) نوشته است، که قطعاً غلط است، و این عصریست که شاه شجاع دفعه دوم بمدد لشکر انگلیس کابل را گرفته و جنگ اول افغان و انگلیس از حدود (۱۲۵۵ هـ) آغاز یافته است. حمید کشمیری ساکن اسلام آباد متوفی ۱۲۶۴ هـ که کتاب اکبر نامه را در سنه ۱۲۶۰ هـ نظم کرده راجع به عطا محمد خان چنین مینویسد:

گهر سنج گنج سخن پروری چنین داد، داد سخن گستری
 که در کابلستان چو با «شاه شجاع» شده قوم پاینده خان را نزاع

.....

در آخر چو ادبار بروی شتافت زمیدان چو اقبال خود روی تافت

(۱) کتاب حاضر و سراج ۱-۸۵، واقعات ۳۳.

دن از شاهي و مملکت برگرفت
 بتدبیر هندوی کشمیرئی
 به آوارگی ره به «خبیر» گرفت
 بکشمیر چون شیر زنجیرئی
 ز رویه بازی کشانش ببرد
 بدست محمد عطا خان سپرد

.....

عطا از خطای قصاص پدر
 پس از رفتن او بزرگان بتخت
 بزدان چو زندان نمودش مقر
 نشانندند «محمود» بیدار بخت

.....

ببستند در خدمت شه کمر
 محمد عطا خان که بر تافت روی
 همه حاکمان نواحی مگر
 ز کشمیر شد سرکش و رزم جوی
 بجنگش «فتح خان» چوغر «ان هژبر
 بیامد خروشان و جوشان چو ببر
 عطا خان با سیزئی همچو شیر
 بمیدان رزمش برآمد دلیر
 و لیکن چو پیکار او کار او
 نبود و در آمد بزهار او

.....

برادر یکی داشت نامش «عظیم» که عالم ازو بود لرزان ز بیم

بدو صوبه ملک کشمیر داد

بکابل دگر رفت مسرور و شاد (۱)

بهر صورت چون عطا محمد خان وزیر فتح خان را فریب داده و با شرحیکه در کتاب حاضر آمده به قندهار رفت درانجا بخدمت شاه محمود و شاهزاده کامران رسید، و سالها در هرات و قندهار و کابل ماند. چنانچه در جمادی الاخری ۱۲۳۲ هـ او را از طرف حاجی فیروزالدین حکمران هرات، بطور رسالت در تربت شیخ جام بحضور شهزاده حسن علی میرزای قاجاری شجاع السلطنه حکمران مشهد می یابیم (۲) و باز در اوایل ۱۲۳۴ هـ وقتی که وزیر فتح خان با سر شهزاده کامران در هرات کور کرده می شد، همین عطا محمد خان درانجا حاضر بود، و حتی میگویند که بسبب رقابتی که با وزیر در کشمیر داشت، خود وی در

(۱) اکبر نامه کابل ۱۳۳۰ ش، ص ۲۰-۲۱.

(۲) سراج ۱-۹۲.

چشم وزیر مذکور میل کشید، و بعد از آن با شهزاده جهانگیر فرزند کامران بحفظ شهر کابل از حمله دوست محمد خان گماشته شد، و وزیر شهزاده بود، تا که در همین سال بشرحیکه درین کتاب در آخر فصل (بیان آمدن شاهزاده جهانگیر طرف کابل...) آمده، بدست سردار دوست محمد خان و برادرانش افتاده و در کابل بانتقام چشم وزیر فتح خان کور کرده شد (۱) و باین صورت فجیع، درامای این شخص مقدم و فعال دودمان شاه ولی خان بامیزائی بی پایان رسید. و ان فی ذلک عبرة لاولی الالباب.

- ۱۱ -

عبدالغفور خان

از قوم پوپلزئی قندهار و یکی از سران لشکری دربار شاه شجاع و شخص معتمد و دلاور و وفادارش بود، که در تمام محاربات سلطنت اولین شاه شجاع از (۱۲۱۸ هـ تا ۱۲۲۳ هـ) در کابل و پشاور و پنجاب و سندھ و کشمیر شرکت داشت. و با شرحیکه در تعلیق نمبر (۸) داده شد، در جنگ نمله ۱۲۲۳ هـ با امین الملک وزیر اکرم خان یکجا کشته گردید.

سکه مطبع خویش ساخته و در سال ۱۸۱۲ ع خود را "راجه پنجاب" اعلان نمود، و بعد ازان در ۱۸۱۹ ع لقب مهاراجه گرفته و کشمیر را هم بگرفت. در حدود ۱۸۲۰ ع بر تمام سر زمین بین ستلج و دریای سندھ حکمران گشت و در ۱۸۲۳ ع شهر پشاور و اطراف آنرا هم بگرفت، و چون شاه شجاع بدربارش پناهیید، الماس "کوه نور" را ازو بزور گرفت و دیره جات را هم در سال ۱۸۳۳ ع ضم حکومت خود نمود.

چون در همین سال امیر دوست محمد خان از طرف کابل بر پشاور آمد، او را به بازگشت و عقب نشینی مجبور ساخت، و عساکر خود را تحت نظر افسران اروپائی تنظیم داد.

سیاست رنجیت با حکومت هند برطانوی مسالمت کارانه بود، و بتاريخ ۲۶ اکتوبر ۱۸۳۱ ع در روپور با لارڈ بنتک گورنر جنرال هند ملاقات کرد.

بسال ۱۸۳۸ بین رنجیت و انگلیس و شاه شجاع یک معاهده مثلی امضا شد، که بموجب آن در لشکرکشی انگلیس بر افغانستان با سرولیم مکناتن، امداد نمود، و در سال ۱۸۳۸ ع با لارڈ آکلیند گورنر جنرال در لاهور ملاقاتی گشت، و بتاريخ ۲۷ جون ۱۸۳۹ ع از جهان در گذشت.

رنجیت باوجود بی سواد استعدادهای کافی داشت، مرد فعال و جاه طلب و در امور لشکرکشی و اداره کشوری دارای لیاقت تامی بود. حکمرانی خود را در پنجاب تأسیس و لشکر منظمی را از سکه آراست، و با حکومت هند برطانوی تا دم آخر متحد بود. (بیوگرافی هندی ۳۹۰).

رنجیت یکی از عوامل سقوط سلطنت افغانی و خطر بزرگ برای امرای آزاد سندھ بود، و انگلیسیان نیز او را بهین سبب تقویه میکردند، و بوسیله او قوای مخالف خود را در شمال غرب هند کوفتند، و بعد ازان دولت سکه و حکومت سند و نفوذ افغانی را بکلی از بین برداشتند. در حقیقت تریبه و تقویه چنین شخص خطرناک در پنجاب، بین

مهاراجه رنجیت سنگه (۱۷۸۰-۱۸۳۹ ع)

مؤسس دولت سکه در پنجاب و یکی از مشاهیر هند است. پسر و جانشین سردار مهن سنگه، که در ۲ نومبر ۱۷۸۰ ع بدنیا آمد، و در سنه ۱۷۹۲ بحدیث سردار طایفه سوکر چکیه سکه بجای پدر نشست. وی در خوردی بسبب مرض چیچک بیک چشم کور شده بود، و در سن ۱۷ سالگی مادر خود را زهر داده و زمام حکومت بدست گرفت. هنگامیکه اعلیحضرت شاه زمان بن تیمور شاه پادشاه افغانستان به پنجاب آمد، رنجیت بدربار وی رسید، و در سنه ۱۷۹۹ ع از حضور شهنشاه موصوف بحکمرانی لاهور مقرر گشت.

رنجیت در ۱۸۰۲ ع بر امرتسر حمله کرد، و آن شهر را ضمیمه حکومت خویش نمود، چون جسونت رای هولکر در سنه ۱۸۰۵ به رنجیت پناه آورد، وی با ایست اندیا کمپنی معاهده کرده و هولکر موصوف را بموجب این معاهده از پنجاب اخراج کرد، و بعد ازان بر اودهیانه و دیگر ریاستهای آنطرف نیز قبضه نمود. در سنه ۱۸۰۸ ع از طرف زمامداران هند برطانوی سر متکاف Metcalfe در رأس هیتی برای مذاکره با رنجیت فرستاده شد، تا از کناره‌های ستلج نگذرد، و مقبوضات خود را بآن سوی ستلج توسیع ندهد. بتاريخ ۲۵ اپریل ۱۸۰۹ بین رنجیت و انگلیس معاهده‌ای امضا شد، که ستلج را سرحد حکومتین شناختند.

بعد ازان رنجیت از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۰ ع بر ملتان تاخت و آن شهر را خراج گذار خود نمود، و همدردین سال نکائی و کنهیه را از طوایف

طایفهٔ سلحشور و خیره سر سکه، از خطایای شاهان سدوزائی افغانی است، که بوسیلهٔ او نفوذ خویشان و قوای اسلامی را در پنجاب بکلی از بین بردند. چنانچه فاجعهٔ بالا کوت و شهادت سید احمد و مولوی اسماعیل شهید و استیصال مجاهدین اسلامی چند سال بعد بدست اخلاف رنجیت صورت گرفت، و رنجیت و اخلافش تا درهٔ خیبر پیش رفتند و حتی کابل را هم مورد تهدید قرار دادند.

اگر رنجیت در جنگ اول افغان ۱۸۳۹ء بدولت انگلیس راه عبور را بافغانستان نمیداد، و به لشکر خود با ایشان کمک نمیکرد، ممکن بود آن فاجعه های هولناک بسر ملت افغان و سنده نمی آمدند.

در اوقاتی که امرای تالپوری سنده با نمایندگان انگلیس مذاکرات داشته و زیر بار معاهدات سنگین نمی رفتند، و برای حفظ آزادی خویش مقاومت میکردند، سیاسیون فرنگی همین رنجیت و قوای خونخوار او را پیش روی کشیده و وسیلهٔ تهدید امرای سنده قرار داده بودند، و جلوگیری قوای سکه را از تاراج سنده، به تالپوریان ذکر کرده، و در مقابل آن امضای عهد نامها و قبول شروط سنگین و کمر شکن خود را میخواستند.

الماس کوه نور

داستان این الماس تاریخی، خیلی قدیم است. در کتاب مهابهارت افسانهٔ تاریخی هند وارد است که پنج هزار سال قبل ازین عصر این الماس در دست کارنا پهلوان تاریخی هند بود، و بعد از آن راجه اویه پن شاه راجپوتانه در حدود سال صدم قبل المسیح مالک آن گشت در قرن هشتم هجری شاهان مالوای هند آنرا در دست داشتند، که بوسیلهٔ علاء الدین خلجی به دهلی آورده شد. چون در سنه (۵۹۶۲ هـ) همایون پسر بابر دهلی را باز گرفت، این الماس را هم بدست آورد، و تا عصر محمد شاه در خاندان بابری دهلی باقی ماند. چون نادر شاه دهلی را فتح کرد، این الماس را هم در جملهٔ نفایس اموال هند از دودمان شاهی بابری دهلی بغنیمت برد. چون نادر شاه در ۱۱۶۰ هـ کشته شد، بانوی حرم نادر شاهی، این الماس و یکدانه فخرآج بی نظیر را در ازای خدمتی که احمد شاه ابدالی در شب قتل نادر شاه، برای حفاظت اهل حرم کرده بود، بدو داد.

این الماس نزد احمد شاه و تیمور شاه و زمان شاه افغان، بطور ارث باقی ماند، چون شاه زمان در سنه ۱۲۱۵ هـ بدست برادرش محمود کور کرده شد، این متاع گرانبها اولاً به محمود شاه و بعد از آن به شاه شجاع تعلق گرفت، و از شاه شجاع هم بشرحی که در متن این کتاب آمده، رنجیت سکه در لاهور بزور گرفت، و بعد از آن در خانوادهٔ رنجیت ماند، تا در سنه ۱۲۶۳ هـ بدست انگلیسیان فاتح هند افتاد، و در ۲۲ رجب ۱۲۶۶ هـ بوسیله لارد دلهوزی فرمان فرمای هند، به ملکه ویکتوریا

ارمغان فرستاده شد، و ازان وقت ببعده این الماس به خزانه شاهي انگلیس تعلق دارد. وزن این الماس پیش از تراش 793 $\frac{3}{8}$ قیراط بود، ولي اکنون بعد از تراشهای مکرر $\frac{1}{8}$ 106 قیراط وزن دارد (۱). میگویند این الماس نهس است، که اکثر مالکان آن کشته شده اند، مثلاً کارنا پهلوان داستانی مهابهارت کشته شد، اویه یقن راجه تاج خود را باخت، راجه - مالو از تخت شاهي بر افتاد، همایون از بام افتاد، محمد شاه با تیره بختی و مغلوبیت آنرا به نادرشاه سپرد، نادرشاه کشته شد، شاه زمان درانی مغلوب و کور کرده شد، شاه محمود خلع و حبس گشت، شاه شجاع مخلوع و با مصایب سنگین و فراق وطن گرفتار آمد، تا که بالاخر کشته شد، کرک سنگه از نوادهای رنجیت مسموم گشت، شیر سنگه تیر خورد، دلپ سنگه شکست یافت، و بالاخر این متاع گرانها را از دست داد. اما این الماس منحوس با کمال عظمت و نیک شگونی از مدت یک قرن بر تاج شاهي انگلیس می درخشد! گویا با شرقیان دشمنی داشت !!!

قاضی خیلان پشاور و قاضی محمد حسن

این خاندان از عصر احمد شاه ابدالی در سیاست و علم و ادب دست قوی داشته و بدربارهای شاهان کابل شهرت بسزائی را کسب کرده اند.

در عصر اورنگزیب عالمگیر، موث اعلاي این خاندان اخوند ترکمان بن تاج خان از غوڑه مرغه جنوب شرقی قندهار، بوادی شمال پشاور رفته، و در بین یوسفزئی بموضع اما زئی سکونت کرد، که فرزند وی اخوند محمد غوث بعد از ۱۱۶۰ هـ از طرف احمد شاه ابدالی قاضی پشاور مقرر شد و خانواده قاضی خیلان پشاور از نسل و بند.

ملا محمد غوث در عصر خود به علم و معرفت شهرت داشت، و در علم معقول و منقول استاد، و شاگرد حاجی محمد سعید واعظ بود. از یک مکتوب میان فقیرالله جلال آبادی ثم شکارپوری (۱۲۰۰-۱۲۹۵ هـ) ظاهر است که ملا محمد غوث به طریقت عرفان و تصوف نیز مایل و در سلسله نقشبندیه پیرو آن شیخ بزرگوار بود، که در نامه مذکور بنام "متمکن مسند شریعت" یاد شده که همان منصب قاضی گری باشد (۱).

قاضی محمد غوث یک حاشیه بر میرزای کلان منطق نوشته (۲) و غالباً تا حدود ۱۱۸۰ هـ زندگی داشته و در پشاور بمنصب قضا فایز بوده است. دیگر از آثار او کتاب "شرح الشرح" فارسی در ۳۰۰ صفحه است که با برو نام احمد شاه ابدالی نوشته است در شرح بعضی اقوال

(۱) مکتوبات میان فقیرالله ۲۷۳ طبع لاهور.

(۲) تاریخ پشاور از گوپالداس طبع لاهور ۱۸۷۰ ص ۷۰۸.

(۱) سراج ۱-۱۰ تا ۸۶ نادرشاه فرزند شمشیر ص ۱۶۶ ببعده، اورینتل کالج میگزین.

صوفیانه عربی احمد شاه ابدالی که نویسنده، نسخه خطی واحد آنرا در سنه ۱۳۱۰ ش در چاریکار کابل پیش مرحوم نجم‌الدین مجددی دیده ام. که بخط ملا بقا مؤذن بود (۱). وی دو پسر داشت قاضی محمد اکبر شاه و قاضی دادالله، که قاضی عبدالکریم بن قاضی دادالله نیز عالم عصر خود بود و مؤلف کتابی بنام "نصاب التوحید" است (۲).

اما اولاد قاضی محمد اکبر شاه همواره بدربار شاهان افغانی وجود داشته و مردم هنرمند و سیاست مداري بودند، گاهی بر مسند شریعت نشسته، و برخی زمام سیاست بکف گرفته، و بعضی هم کارکنان مخفی استعمار هند برطانوی بوده اند.

قاضی محمد حسن

ولد قاضی اکبر شاه که درین کتاب بارها نام او آمده، مرد علم و سیاست بود، که بدربار شاه شجاع مرتبت بزرگی داشت و محل اعتماد تمام آن پادشاه گشت، و لقب "خان علماء" یافت. وی با خانواده سردار پاینده خان نیز رابطه داشت و استاد پسران سردار مذکور بود که شاه شجاع درین باره می نویسد:

"فضایل آگاه قاضی محمد حسن خان علماء که معرفت آشنائی و یا واسطه استادی و شاگردی سابقه باو داشتند" (۳).

و حتی قرار روایت مؤلف کتاب حاضر، وزیر فتح خان در سنه ۱۲۳۱ هـ دختری را ازین خاندان در پشاور به حباله نکاح خود آورد چنانچه گوید:

"دختری جمیله که خورشید خاوری از حسن دلاویزش اقتباس نور نماید... از دودمان قاضی خیلان پشاور که از

(۱) لوی احمد شاه بابا، مقدمه بقلم حبیبی طبع کابل ۱۳۱۹ ش.

(۲) تاریخ پشاور ۲۰۸.

(۳) واقعات ۹۲.

قدیم بار باب دول، قرب و منزل دارند، بدست آورده... (۱).
طوریکه از یک تصدیق سفارشی اسکندر برنس معروف برمی آید، همین قاضی محمد حسن وقتی در لال پوره کنار دریای کابل در دهنه دره خیر با وی ملاقات کرده بود، و ازینوقت روابط این خاندان با مامورین حکومت هند برطانوی آغاز یافته، و پسران قاضی در خدمت ایشان بوده اند، و هم همین مکتوب حاکی است که خود قاضی حسن، با شاه شجاع یکجا بهند فراری شده بود (۲).

چون شاه شجاع به تفصیلی که درین کتاب آمده در رمضان ۱۲۳۷ هـ از لودیانه براه سنده و شکارپور بر قندهار لشکر کشی کرد، همین قاضی حسن با وی همراه و یکی از اعیان حضرت بود، چنانچه در حین مذاکره با رنجیت سنگھ از حضور شاه بر سم سفارت گماشته شده، و یک لک و بیست هزار روپیه را برای معاضدت شاه از رنجیت گرفته بود، شاه شجاع مینویسد:

"قاضی ملا محمد حسن خان علما که از وفور علم و آداب و ظهور انواع فضل و حسب، مقرب حضور و برتبه پیش نمازی مشرف و منظور است، والی مذکور (رنجیت) بذریعه سفیر مذکور، بر سیل یگانگی، مبلغ یک لک و بیست هزار روپیه دست یاری نمود....." (۳).

بعد ازین شاه شجاع به سنده میرسد، و در شکارپور بیاغ شهزاده سلیمان نزول میکند، ازینجا باز قاضی محمد حسن خان علماء بر سم سفارت

(۱) کتاب حاضر در بیان فوتیدن بها گل منکوحه اشرف الوزراء.

(۲) اسناد خانواده قاضی، (انگلیسی) طبع کویته مکتوب نهم

و مجله آریانا شماره (۹۴) طبع کابل مقاله حبیبی.

(۳) واقعات ۷۶.

به میران تالپوری سنده و میر مراد علی خان فرستاده می شود، و بعد از طی مقدمات لازمه در اوایل ذیحجه ۱۲۳۹ هـ بسوی قندهار حرکت میکنند (۱).

چون در اواخر ذیحجه شهر قندهار و سرداران بارکزی برادران امیر دوست محمد خان در حصار قندهار محاصره می شوند، درینجا باز همین قاضی حسن با حصاریان مکاتبا می کند، و مدار المهام حضور شاه شجاع است (۲).

اما چون شاه شجاع درین جنگ شکست خورد، و از راه فراه و سیستان و بلوچستان و سنده واپس به لودیانه رفت، قاضی حسن نیز واپس بهند خود را رسانیده، و بحضور شاه فراری زیسته است، زیرا در سنه ۱۲۵۳ = ۱۸۳۸ هـ چون معاهده مثلث بین لارد آکلیند گورنر جنرل هند و رنجیت سنگه حکمدار پنجاب و شاه شجاع الملک امضا می شد، همین قاضی حسن از طرف شاه شجاع معاهده مذکور را امضا کرده بود، که موهن لال این مطلب را تصریح کرده است (۳).

چنین نظر می آید که قاضی حسن بعد ازین از جهان رفته، و یا بعلمی با لشکر اندس به افغانستان سفر نکرده باشد، زیرا پس ازین در هیچ یک از وقایع در سنده و افغانستان تا بازگشت لشکر مذکور و قتل شاه شجاع، ذکری از او در کتب تاریخ بنظر نمی رسد، و بنا بران نمی توان گفت که قاضی بعد از امضای معاهده ننگین مذکور چه شد؟ اما از افراد خانواده و پسرانش بعد ازین هم سراغی بدست می آید بشرح ذیل:

قاضی غلام قادر

فرزند قاضی حسن که از رجال معروف پشاور در عصر سرداران

(۱) واقعات ۸۶.

(۲) واقعات ۹۲.

(۳) زندگی امیر دوست محمد خان ۱-۳۷۸.

بارکزی و اوایل و رود انگلیس بود، از یک تصدیق نامه ایچ، ادواردز کمشنر پشاور مورخ (۱۵) اپریل ۱۸۵۹ پدید می آید که: قاضی غلام قادر مورد اعتماد و رکن دربار سردار سلطان محمد خان طلائی بوده، و در جنگ ۱۸۳۸-۳۹ هـ با سردار موصوف همکاری می کرد، که سر جان لارنس او را مورد نوازش قرار داد، در واقعه انقلاب هند (غدر؟) ۱۸۵۷ خدمات مهمی را به انگلیس نمود، نیم لک روپیه ثروت خود را تقدیم داشت، و در گرفتن قرضه از مردم پشاور اشتراک جست، و با قبایل مهمند مفاهمه کرده و به سفارش کپتان جیمس از طرف کمشنر انعام خوبی گرفت. وی بقول همین کمشنر در مسایل سرحد و کابل و اقتصادیات پشاور نفوذ داشت و از دوستان وفادار برطانیا بود (۱).

همچنین در یک تصدیق نامه با مضای اسکندر برنس مورخ (۱۸) اپریل ۱۸۳۲ هـ بحضور سردار بارکزی در پشاور نوشته شده که قاضی غلام قادر و برادرش (فضل قادر) در حین سفر هیئت سیاسی برنس بکابل، در شهر پشاور خدمات مهمی را با ایشان انجام داده بود (۲) و دو نفر پسران غلام قادر قاضی محمد جان و قاضی نصرالله جان (متوفی ۱۸۶۷ هـ) نیز با مورین انگلیسی روابط قریبی داشتند که وژ وارد کارمند انگلیسی در پشاور بایشان تصدیق نامه ۱۵ جنوری ۱۸۶۹ هـ را داده بود (۳).

قاضی طلا محمد

فرزند قاضی حسن نیز از رجال مشهور این دودمان است، که در سیاست نامی ازو نشنیده ایم، ولی دارای موارث علمی و ادبی و هنری

(۱) خط نمبر (۸) اسناد خاندان قاضی طبع کویته.

(۲) خط نمبر ۹ کتاب مذکور.

(۳) خط نمبر (۱۰) اسناد خاندان قاضی.

اجدادِ خویش بود، که در علوم عربیه و ادب عربی و فارسی و در حسن خط و انشاء و شعر هر دو زبان آیتی بود، و دو دیوان اشعار فارسی و عربی داشت. این شخص تا حدود ۱۲۹۵ هـ زنده بود، و با اکثر علماء و شعرائی معاصر خود مکاتبتها داشت، و از دیوان اشعار سردار غلام محمد خان طرزی افغان پدید می آید، که همواره مراسلاتِ وی در کابل و قندهار. سردار ادیب و هنرمند مذکور میر سید، و با هم مشاعرها میگردند. ولی چون در حدود ۱۲۹۸ هـ طرزی افغان از مملکت فراری شد، و از کراچی به پشاور رفت، و قاضی را دید، او را شاید بنا بر وسعت نظریکه در امور مذهبی داشت نپسندید، و هجو او را گفت (۱).

قاضی طلا محمد از شاگردان قاضی عبدالکریم سابق الذکر و متمایل به اهل حدیث بود، و بزبان فارسی و عربی کتب ذیل ازو باقی مانده است: (۱) دیوان فارسی (۲) دیوان عربی (۳) جواهرالنفر (۴) سلوة التقرير فی ترجمه التحریر (۵) نفحة المسک (۶) تسلیة العقول فی تخطئة الفضول (۷) سلوة الکئیب لمن لا یحصره الحیب (۸) قصیده بانیه عربی در عمل با لحدیث.

قاضی طلا محمد چون بر مسند علمی خاندان خود متمکن بود، بامور سیاست مانند پدر و دیگر افرادِ دود مانس دخلی نداشت، و از دربار کابل ماهوار (۵۰) روپیه تنخواه میگرفت (۲).

از یک نامه بسیار غثرا و فصیح عربی که قاضی طلا محمد بخط بسیار زیبای خویش به مولوی شهید عبدالرحیم قندهاری بن مولوی حبیب الله معروف، بقندهار در حدود ۱۲۹۰ هـ نوشته پدید می آید، که قاضی با همین عالم عصر و استادِ دود مان امیر شیر علی خان و نیز

(۱) دیوان طرزی افغان طبع کراچی ۱۲۹۹ هـ.

(۲) تاریخ پشاور ۶۵۷.

با طرزی افغان، مراتب دوستی و مکاتبتهای ادبی و علمی داشته است (۱).

قاضی عبدالقادر

فرزند قاضی فضل قادر سابق الذکر و نواسه قاضی حسن است که بدربار امیر شیر علی خان در کابل مقامِ سکر تر لشکری امیر را داشت، وی همواره در جریده هفتگی شمس النهار کابل در حدود ۱۲۹۰ تا سقوط سلطنت امیر مذکور، مضامین و مواعظهای سیاسی می نوشت، و در افغانستان کتب قواعد نظامی را از انگلیسی به فارسی ترجمه و طبع کرد، و اصطلاحات عسکری را بزبان پشتورواج داد، و از ارکان نهضت ادبی آن عصر در کابل، و بزبانهای پشتو و فارسی و انگلیسی وارد آشنا بود.

قاضی عبدالقادر در کابل به قاضی قادرو شهرت داشت، و از اعیان دربار امیر، و مدار مهمات سیاسی و ادبی بود، و در این وظایف از طرف زمامداران انگلیسی گماشته شده بود، که اطلاعات دربار را بآنها دهد، و هم به سود سیاست انگلیس کار نماید. مخصوصاً در اوقاتی که سفارت روسیه تزاری به کابل آمد، و امیر شیر علی خان روابط خود را با کوفمان حکمران روسی در ممالک آسیائی ما و راعالنهر قایم داشت، و جنرال استولیتوف بدربار کابل بسفارت دربار تزاری آمد، و معاهده ای را هم با دربار کابل امضا کرد (۱۸۷۸=۱۲۹۵ هـ).

از تصادقیکه در کتابچه اسناد فامیل قاضی تحت نمبر ۱ تا ۷ ثبت است چنین پدید می آید، که قاضی قادرو نه تنها در کابل جاسوس مهم انگلیس بود، بلکه به ممالک آسیائی ماوراءالنهر تزاری نیز رفته، و کارنامههای مهمی را انجام داده است.

(۱) نسخه خطی نامه پیش نگارنده حروف موجود است.

در مراسله^۱ نمبر (۱) مورخه ۱ اگست ۱۸۸۲ء لیپل گریفن نماینده^۲ سیاسی انگلیس در کابل به قاضی مینویسد: شما با شجاعت تمام، وظایفی را که در کابل بشما سپرده بودم انجام داده اید، از غیرت و لیاقت و امدادی که بمن در افغانستان کرده اید خیلی ممنونم، و توجه^۳ مخصوص حکومت هند را بخدمات شما معطوف داشتم

در نامه ۱۳ اپریل ۱۸۸۳ء کمشنر پشاور جی، جی کاردری می نویسد: قاضی عبدالقادر از مدت دراز از طرف حکومت هند در کابل کار میکرد، در ایام جنگ آخرین کابل مصدر کارهای مهمی شده و (۳۰۰) روپیه مدد معاش از اداره^۴ خارجی باز یافت میدارد .

همچنین لیپل گریفن بتاريخ ۱۵ دسمبر ۱۸۸۳ می نگارد: در سنه ۱۸۸۰ء هنگامیکه از کابل برگشتم، تصدیق خدمات قاضی عبدالقادر را نمودم، چون من او را در کابل معاون و همکار خود ساختم، خدمات قیمت داری را بجا آورد، و آنقدر محل اعتماد من گشت، که حین بازگشت خود از کابل، او را مشاور مخفی امیر کابل (امیر عبدالرحمن خان) قرار دادم، و تا وقتیکه ریزیدنت محمد افضل خان بدربار امیر می آمد، وی خدمات گرانبهایی را بدولت انگلیس نمود، و به سفارش من مبلغ (۳۰۰) روپیه معاش از حکومت هند گرفت ولی وی مستحق تر از نیست (۱) .

در نامه^۵ مورخه اول اگست ۱۸۸۵ء و اثر فیلد کمشنر پشاور می نویسد: از مدت ۲۰ سال دودمان قاضی خیل که مورد عنایت حکومت بوده اند می شناسم، در سال ۱۸۶۹ء که امیر شیر علی خان بکابل آمد، قاضی عبدالقادر و قاضی محمد جان با او همراه بودند، و همچنان در ۱۸۷۹ء با امیر شیر علی خان تا ترکستان رفتند .

چون بعد از مراجعت ترکستان، امیر یعقوب خان او را از کابل

(۱) تصدیق نامه نمبر (۳) اسناد فامیلی قاضی .

طرد کرد، وی در کتر نزد یکی از سادات پناهنده گردید، و از آنجا مکاتیب مهمی را که حاوی اطلاعات و قایع آخرین کابل بود، بحکومت هند بوسیله^۶ من نوشت .

قاضی بعد ازین با سر لیپل گریفن باز بکابل رفت، و در آنجا با امیر عبدالرحمن باقی ماند، و بسال ۱۸۸۲ء (۱۳۰۰هـ) واپس به پشاور آمد، و اطلاعات مهمی را با نظریات گرابنها بمن داد (۱) .

در نامه ۴ مارچ ۱۸۸۷ء همین و اثر فیلد کمشنر تصدیق کرده که قاضی مدتها در کابل سکرتر خارجی امیر شیر علی خان و هم از طرف امیر به روسیه جاسوس مخفی بوده است (۲) .

باین طور قاضی عبدالقادر از طرف ما مورین انگلیسی یک نفر نماینده و کارمند معتمد بوده، که بدربار امیر شیر علی خان و امیر عبدالرحمن خان کار میکرده، ولی مردم افغانستان او را باین حیث نشناخته بودند .

علاوه بر اسناد محکم فوق، که راجع بسیرت این شخص عجیب در دست است سند دیگری هم داریم، که قاضی عبدالقادر را امیر شیر علی خان بحیث کارمند و جاسوس انگلیس نمی شناخت، بلکه براو آنقدر اعتماد داشت، که بعد از شکست از کابل او را به ترکستان با خود برد (اوایل ۱۲۹۶هـ = ۱۸۷۹ء) .

جای تعجب است که امیر مذکور چقدر خوش باور و فاقد معلومات سیاسی بود، وی از لشکر کشی انگلیس و مخالفت آندولت، تخت و تاج خود را از دست داد، و بنا کاسی به مزار شریف، بامید امداد روس گریخت، و از آنجا هیتی را مرکب از درباریان خود بامید جلب معاونت جنرال کوفمان حکمران آسیای روسیه^۷ ترازوی فرستاد، که دران جمله

(۱) تصدیق نامه نمبر ۴ .

(۲) تصدیق نامه ۵ .

سردار شیر علی قندهاری و قاضی پشاور و دو نفر خدمتگاران صادق انگلیسی بودند! امیر عبدالرحمن خان که در آنوقت نفیاً در سمرقند زندگی داشت، و رود این هیئت ایلچیان امیر شیر علی را بسمرقند بکمال وضوح مینویسد (۱).

بهر صورت قاضی عبدالقادر از خدمتگاران صمیمی دولت هند برطانوی بود، که بدربار امیر شیر علی نشسته، تمام اطلاعات امور خارجی و عسکری را به هند میداد، و در وقتی که امیر شیر علی از دولت هند برطانوی مایوس شده و با دولت روسیه ترازوی ساخت، و با جنرال کوفمان حکمران ترکستان روسیه مکاتبا میکرد (۲)، تمام این مراسلات که عبارت از (۵۸) نامه سیاسی دربار افغان و روسیه ترازوی است، و از سال ۱۸۷۰ع = ۱۲۸۶هـ بین طرفین نوشته شده، غالباً بوسیله همین قاضی عبدالقادر به دولت هند برطانوی عیناً رسیده بود، که بموجب آن دولت انگلیس سراسیمه شده، و در سال ۱۸۷۹ع بار دوم بر افغانستان حمله برد، و امیر شیر علی خان را از کابل رانده، و امیر عبدالرحمن خان را بر تخت سلطنت افغانستان نشاند (۱۸۸۰ع، رمضان ۱۲۹۷هـ).

ناگفته نماند که امیر شیر علی خان نامه آخرین خود مورخه ۲ فروری ۱۸۷۹ع را با هئیت سیاسی از مزار شریف وقتی فرستاد، که بر بستر سرگ افتاده بود، درین نامه آمدن خود را بدولت روسیه برای ملاقات امیر اطور وعده میدهد و نمایندگان خود را چنین معرفی نماید:

”برادر خود سردار شیر علی خان (قندهاری) و شاه محمد خان و قاضی عبدالقادر خان را به نیابت خود در کمال سرعت به

(۱) پند نامه دنیا و دین امیر عبدالرحمن طبع کابل ۱۰۹۰.

(۲) متن ترجمه فارسی این مراسلات در جلد دوم اسناد و وثایق

سیاسی (تالیف حبیبی) موجود است.

تاشکند روانه داشتیم ... ایشان وزرای معتمد دولت افغان هستند ... (۱).

این هئیت سیاسی که امیر شیر علی خان بتاشکند فرستاده بود، در حقیقت کار مهم تر دیگری داشت، باین معنی که سردار عبدالرحمن خان را که معتمد دولت انگلیس بود، بتخت شاهی افغانستان دعوت نمایند، چنانچه خود امیر عبدالرحمن خان در سمرقند ملاقات خود را با ایشان تصدیق میکند (۲) و هم بعد از همین وقت است که امیر شیر علی خان در مزار شریف می میرد، و سردار عبدالرحمن خان از سمرقند آمده و تخت کابل از طرف گرفتن سابق الذکر با و سپرده می شود، و باز طوریکه خود گرفتن در نامه سابق الذکر تصدیق کرده، همین عبدالقادر مصاحب مخفی امیر از طرف گرفتن گماشته می شود، و خود گرفتن از کابل می رود.

جای تعجب است که دولت هند برطانوی خدمات این قاضی فداکار را کماحقه قدر دانی نکرد، و از مطاوی تمام اسناد فامیلی قاضی هویدا است که بعد از ترک کابل در پشاور و هند حالت خوبی نداشت، و بتلاش معاش سرگردان بود و هذا عاقبة اللذین خسروا انفسهم...

اواخر زندگی قاضی بمن معلوم نیست ولی بر صفحه اول یک نسخه فتوح البلدان بلا ذری طبع لیدن، که در کتب خانه کالج اسلامیة پشاور به نمبر ۱۵۱۵ موجود است، بخط وی چنین نوشته شده: ”این کتاب فتوح البلدان ملک حاجی قاضی عبدالقادر است از میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب خریده شد المر قوم ۱۶ ماه دسمبر یوم چهارشنبه سنه ۹۱“ ازین نوشته دو نکته بدست می آید: یکی آنکه قاضی تا دسمبر ۱۸۹۱ع زنده و در همین ماه به بمبئی بود. دوم آنکه: وی بعد از سکونت کابل و ختم خدمات صادق خویش (!) به حج نیز رفته و در سنه ۱۸۹۱ع مرد حاجی متقی ای گشته بود (!!!).

(۱) نامه نمبر (۵۰) اسناد سیاسی.

(۲) پند نامه ۱۰۹.

محمد زائیان شکارپور و

گژی یاسین

مورث اعلاي اين خاندان سردار رحيمداد خان بن حاجي جمال خان متوفي ۱۱۸۳ هـ است. که برادر سردار پاينده خان جد اعلاي خاندانهاي شاهي محمد زائي افغانستان بود. (رک: تعلق ۳ و شجره بارکزائيان). سردار رحيمداد خان بعد از وفات حاجي جمال خان در سنه ۱۱۸۴ هـ برمسند رياست قبایل بارکزئي قندهار نشست، و چون پسر بزرگ پدر بود، از دربار احمد شاه ابدالي نیز به رتبه سرداري بارکزئي شناخته شد، و تعهد امور شهزاده تيمور در سفر و حضر بعهده او بود، و يکي از ارکان بزرگ سلطنت احمد شاهي بشمار مي آمد.

اما بعد از وفات احمد شاه در سنه ۱۱۸۶ هـ چون تيمور شاه بر تخت سلطنت افغاني نشست، برخي از درباريان شاه، رفعت منزلت و اعتبارش را مورد حسد قرار دادند، و با اثر تحريک قاضي فيضالله دولت شاهي مدارالمهام دربار تيمور شاهي، از درجه رفيع سرداري بارکزئي افتاده، و گویند چون رحيمداد خان با تيمور شاه از آوان کوچکي محشور و مانند سربي او بود، در اوقات شاهي نیز آداب دربار را مراعات نمیکرد، و تيمور را بنظر مساويانه مي ديد، که اين اوضاع، نیز علت رنجش تيمور و سقوط اعتبارش گردید (۱).

موهن لال می نویسد: چون رحيمداد خان مرد خشن و درشت مزاج بود، و با سران قبایل رويه مساوات را مرعي نمي داشت، و هرگز با ايشان

(۱) سراج ۱-۳۷، تاريخ سلطانی.

بيک خوان نمي نشست، بنا بران بدربار شاهي شاکي شدند، و شاه خواهش ايشان را پذيرفت، و در عوض او برادر خوردش سردار پاينده خان را بمنصب رياست قبایل بارکزئي برگزيد، و رحيمداد را بحيث حافظ اسناد سلطنتي مقرر داشت (۱).

چنين بنظر مي آيد که رحيمداد تا سنه ۱۱۸۹ هـ بدربار تيمور شاهي بهمين رتبه باقي بوده، زیرا دران عصر بر پشت فرامين شاهي تمام رجال دربار امضا و مهر ميکردند، و در کابل فرمان تيمور شاهي موجود است که در سنه ۱۱۸۹ هـ بنام وکیل الدوله سردار عبدالله خان پهلزئي نوشته شده، و مهر رحيمداد خان نیز دارد. اما بعد ازین سنه فرامين شاهي چنين مهري را ندارند (۲).

بايد گفت: که رحيمداد خان بعد از سنه ۱۱۹۰ هـ بکلي از دربار را نده شده، که در بهسود جلال آباد فراري بود و زمين زراعتي براي معاش او داده اند، و برخي از اخلاف وي تا کتون درانجا سکونت دارند، اما عبدالکریم خان فرزند او در عصر زمانشاه واپس بدربار شاهي آمده و حاکم قندهار هم بوده است (۳).

رحيمداد خان غالباً در منقاي بهسود از جهان رفته، و فرزندانش در بهسود و شکارپور بامور زمين داري پرداخته اند، چون از همین اوقات بين اولاد و احفاد اين دو برادر حسد و هم چسبي موجود بوده، بنا بران اخلاف سردار پاينده خان اولاد و احفاد رحيمداد را بنظر خوب نمي دیدند، چنانچه امير عبدالرحمن خان بعد از یک قرن همین نظر داشته، و از محمد زائیان رحيمداد خاني بدگوئي نموده است (۴).

(۱) حیات امیر ۱-۱۲ انگلیسی.

(۲) تيمور شاه طبع کابل ۸۳.

(۳) تيمور شاه ۸۱.

(۴) پند نامه دنيا و دين طبع کابل.

بقول موهن لال سردار رحیمداد خان هشت فرزند داشت (۱) (رک : شجره بارکزائیان تعلیق م) از انجمله عبدالمجید خان درین کتاب ذکر شده، که در سنه ۱۲۳۳ هـ هم رکاب شاه محمود و شهزاده کامران در غزنی وجود داشته، و در قتل وزیر فتح خان حصه گرفته بود.

این عبدالمجید خان بقول موهن لال عموزاده امیر دوست محمد خان بود، که بعد از قتل سردار پاینده خان زوجه بیوه او را که از قوم جوانشیر سیاه منصور بود، به نکاح خویش آورد، و این زن از صلب سردار پاینده خان دو پسر کوچک داشت که یکی دوست محمد خان و دیگر امیر محمد خان باشد. مسکن عبدالمجید خان در یکی از قلاع سر زمین "معروف" جنوب مشرق قندهار بود، که امیر دوست محمد خان بسن ۷-۸ سالگی درانجا با مادر خویش در خانه پدر اندرش میزیست (۲).

این زن بقول چارلس میسون، یکی از بانوان با سواد و زیبای حرم سردار پاینده خان بود که سردار همواره در اسفار جنگی خویش او را با خود می برد، و سپاهیان سردار نیز او را بدین سبب دوست داشتند، که تنها این زن می توانست، سردار را تا صبح پیش خود نگهدارد، ورنه سردار همواره در اواخر شب امر کوچ کشی میداد و سپاهیان خود را براحات شبانه نمی گذاشت، ولی در اوقاتی که این بانوی دلکش، سردار را در داخل حرم، تا صبح مشغول میداشت، سپاهیان وی خیلی مسرور بوده و براحات می خوانیدند. که این نعمت در حین وجود بانوان دیگر سردار، برای شان میسر نبود (۳).

در تمام نسخ خطی کتاب حاضر، عبدالمجید خان بینی بریده آمده، ولی در نسخه (ب) که بنام تاریخ قندهار شناخته شده و کیفیت آن را

(۱) حیات امیر ۱-۱۲۰

(۲) حیات امیر دوست محمد خان ۱-۲۶۰

(۳) رویداد سفر بلوچستان و افغانستان ۳-۱۷۰

در مقدمه کتاب نوشته ام عبدالمجید خان عموزاده، وزیر فتح خان (۱) آمده، که این صحیح است، زیرا سردار رحیمداد خان عم وزیر مذکور بود.

عبدالله خان اول

اما فرزند دیگر رحیمداد خان که غالباً بعد از قرار و سقوط اعتبار پدر به گزنی یاسین (۸) میلی شکارپور آمده و درانجا زمینداری داشته، عبدالله خان در (حدود ۱۲۰۰ هـ) مورث اعلائی خاندان جاگیرداران گزنی یاسین شکارپور است (۲)، و ما شرح اولاد او را در شجره بارکزائیان (تعلیق م) داده ایم.

جمعه خان و عبدالله خان دوم

طوری که درین کتاب به تفصیل آمده، جمعه خان ولد عبدالله خان در عصر عبدالمنصور خان آخرین حاکم افغانی شکارپور بعد از ۱۲۳۹ هـ یکی از سران شکارپور بود، که در کشیدن عبدالمنصور خان از شکارپور با سر نواب ولی محمد خان لغاری، کار میکرد، تا که در همین سال حاکم افغانی را از آن شهر کشیدند، و شکارپور را ضمیمه حکومت میران سنده ساختند (۳) (۱۲۳۰ هـ = ۱۸۲۳ ع) بقول میجر گولڈ سمڈ که مؤلف تاریخ ملاکی سنده از و نقل نموده، این جمعه خان با سرداران بارکزنی خاندان امیر دوست محمد خان قرابت داشت، و از طرف حکومت افغانی در شکارپور نمایندگی میکرد، و تا حدود ۱۸۸۰ هـ در جاگیرداری گزنی یاسین زنده بود، و برادرش احمد خان بقرار فرمان تاریخی ماه اگست ۱۸۱۰ ع (۱۲۲۵ هـ) در گزنی یاسین زمین هائی را به جاگیرداری از حکومت گرفته بود، و با ز همین جاگیر در سنه ۱۸۲۱ ع = ۱۲۳۵ هـ

(۱) نسخه خطی کتاب حاضر بنام تاریخ قندهار و علامه (ب).

(۲) تاریخ ملاکی در سنده ۲-۲۷۶ (انگلیسی).

(۳) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار رحمدلخان از شکارپور.

از طرف سردار محمد عظیم خان و سردار شیر دل خان بنام سردار جمعه خان تصدیق شده که دو ثلث عایدات گزنی یاسین با و تعلق داشت، و میر نصیر خان بقرار سند ۵ اپریل ۱۸۴۲ء مطابق گذشتگان عمل نموده است. در اوایل تصرف انگلیس در شکارپور لیفتننت پوستنز بموجب سند تاریخی ماه اپریل و می ۱۸۴۲ء عبدالله خان (دوم) ولد جمعه خان را مستحق همان جاگیر شمرده، و بعد از آن مستر ایلس در سنه ۱۸۵۸ء نیز عبدالله خان و برادرش خیرالله خان را مالکان همین جاگیر قرار داده است (۱).

از اسناد مذکور پدید می آید، که سردار جمعه خان در ۱۸۴۲ء از جهان رفته و عبدالله خان و خیرالله خان فرزندانش بجای وی نشسته بودند.

عبدالمنصور خان

این شخص که حاکم آخرین شکارپور از طرف افغانستان شمرده می شود، به سمي نواب ولي محمد خان لغاري در سنه ۱۲۳۰ هـ از شکارپور کشیده شد، و آخرین قرار گاه او نیز بعد از سپردن شهر شکارپور بمیران سنده، در همین گزنی یاسین بود، و بعد از آن به قندهار رفت.

عبدالمنصور خان اصلاً از بارکزیان ابا زنی جنوب قندهار بود، که مسکن او تا کنون بنامش (منصور غنڈي) نامیده می شود، و مقبره او هم در آنجا مشهور است، و احفاد وی در آن قریه سکونت دارند.

منصور خان در اواخر عصر سدوزائی و اوایل دوره بارکزئی بدربار شاهان و سرداران هر دو قبیله قربت داشت، چنانچه در سنه ۱۲۳۳ هـ از طرف شهزاده کامران، بدربار فتح علی شاه قاجار از هرات به مشهد فرستاده شد، و از آنجا مکتوب سفارشی را بنام شهزاده کامران آورد، که باید برای اثبات صداقت خویش، وزیر فتح خان را کور سازد (۲).

(۱) تاریخ ملاکی در سنه ۲۸۲-۲ بیعد.

(۲) سراج ۱-۹۷.

مؤلف کتاب حاضر نیز گوید: که عبدالمنصور خان بارکزئی در رکاب کامران از قندهار بهرات رفته، و در جمع مخالفان وزیر فتح خان شامل بود (۱).

این عبدالمنصور خان با سرداران قندهاری برادران وزیر فتح خان خویشی داشت، و خسزاده سردار رحمدل خان بود. چون در سنه ۱۲۳۹ هـ سردار مذکور از شکارپور به قندهار رفت، همین عبدالمنصور خان خسزاده خود را به نیابت حکومت شکارپور مقرر کرد (۲)، تا که نواب لغاری او را از شکارپور در سنه ۱۲۴۰ هـ کشید، و رهسپار قندهار گردید.

چنین بنظر می آید که منصور خان همواره از طرف سلطنت افغانی به شکارپور رفت و آمد داشت، و امور حکومتی را در ولایت سنده انجام میداد، چنانچه اخوند محمد صدیق در تاریخ بروهي احمد زئی مینویسد: که در سنه ۱۲۳۲ هـ چون میر محمود خان قلات مرد، منصور خان درانی بارک زئی که بنده خاص پادشاهی بود، و از شکارپور به قندهار سیرفت، باتفاق سرداران بلوچ میر محراب خان دوم را به خانی قلات برداشتند (۳). بروایت همین مورخ، منصور خان از طرف شاه محمود حاکم شکارپور بود، چون در رمضان ۱۲۳۲ هـ بین سرداران بلوچ کشت و خون افتاد، و میر مبارک خان بدست میر قادر بخش بقتل رسید، منصور خان از شکارپور به گنجا به آمد، و سرداران بلوچی را با خود برداشته بقندهار برد (۴).

اما از اواخر حیات منصور و تاریخ وفاتش خبری نداریم.

(۱) کتاب حاضر بیان رفتن شاهزاده کامران بهرات.

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار رحمدل خان از شکارپور.

(۳) تاریخ بلوچستان ۲۰۸.

(۴) تاریخ بلوچستان ۲۱۰.

درینوقت شهزاده کامران نفوذ و اقتدار روز افزون وزیر را با حاکمیتی که بالای پدرش داشت میدید، و او را یگانه رقیب آهین خود در امور جهانداري می شمرد، چون کامران شخص جاه طلب و مغرور بود، و بعد از پدر خود را مالک حقیقی کشور می پنداشت، بنا بران با وزیر فتح خان و برادرانش کینه در دل داشت و منتظر بود که گلیم اقتدار ایشان را در نوردد.

۲- چون وزیر فتح خان هرات را گرفت، و حاجی فیروز را با سارت بقندهار فرستاد، درینوقت وزیر و برادرانش در تصاحب اموال و جواهر و خزاین دودمان فیروزالدین مسابقه کردند، و سردار دوست محمد خان با یک جمعیت لشکر جی سنگه بحریم حاجی فیروز داخل گشته و از پیراهن و گردن خواهر حاجی، جواهر و زیورها را غارت کرد، و حتی کمر بند گرا نبهای جواهر نشان را که بقول عبدالکریم شیرازی مولف تاریخ احمد شاه درانی پنجاه هزار تومان قیمت داشت، و البسه خواب رقیه بیگم خواهر کامران وزن ملک قاسم بن حاجی فیروز را گرفت، و این بانوی نجیب را تا بدرون حمام تعقیب کرد، و بعد از اخذ این امتعه گرا نبها از ترس برادر بزرگش وزیر فتح خان، به کشمیر گریخت (۱).

(۱) تحفة الحیب فیض محمد هزاره (خطی)، عروج بارکزئی ۶۱، افغانستان قرن ۱۹ ص ۲۶ بیعد میسن ۳۲ ج ۳. این واقعه در تحفة الحیب به تفصیل آمده، ولی در نسخه چاپی همان کتاب که سراج التواریخ نامیده شده آنرا با مر اسیر حبیب الله خان که خود مصحح کتاب بوده حذف کرده اند، جیس آتکنسن در کتاب لشکر کشی بر افغانستان طبع لندن ۱۸۴۲ ص ۳۹ بیعد نیز به تفصیل این داستان را آورده است.

قتل وزیر فتح خان

واقعه کور ساختن و قتل وزیر فتح خان بن سردار پاینده خان در تاریخ افغانستان بسیار مهم است و باید گفت که این واقعه مجری تاریخ را تبدیل کرد، و افغانستان را تا یک قرن به خانه جنگی های مدهش و خونین مبتلا گردانید، و در عین زمان، سلطنت افغانستان را از خانواده سدوزائی احمد شاه ابدالی به خانواده محمد زائی سردار پاینده خان انتقال داد.

چنانچه درین کتاب میخوانید، و قایع کوری و قتل وزیر فتح خان بدست شهزاده کامران فرزند عاقبت نیندیش شاه محمود سدوزائی انجام گرفت، و اسباب این واقعه مدهش چنین است:

۱- چون شاه محمود دفعه دوم بمدد وزیر فتح خان بر تخت سلطنت نشست، زمام مملکت اصلاً بدست وزیر بود، که بنام شاه محمود بر مملکت حکم میراند، و از کشمیر و مجاری دریای سنده تا کابل و قندهار برادران خود را گماشت، و تنها هرات بدست حاجی فیروزالدین برادر محمود باقی ماند، که وزیر برای بدست آوردن آن هم موقعی را می دید.

چون در سنه ۱۲۳۳ = ۱۸۱۶ فتح علی شاه قاجار لشکری را به قیادت شهزاده حسن علی میرزا به هرات فرستاد، وزیر فتح خان از موقع استفاده کرده، و از شاه محمود اجازت دفاع هرات را گرفت، چون بهرات رسید، حاجی فیروزالدین را گرفته و بقندهار فرستاد، و خود وزیر با برادرانش سردار کهنل خان و سردار شیردل خان باداره امور هرات پرداخت (۱).

(۱) سراج ۱-۹۶- سلطانی- افغانستان در قرن ۱۹ ص ۲۶.

چون این واقعه بکلی منافی رسوم افغانی بود، بر شاه محمود و کامران نهایت ناگوار آمد، و کامران آنرا در پیشگاه پدر، وسیله بدگمانی بر وزیر قرار داد، تا اعتماد پدر را از سلب کرده باشد.

۳- با این اوضاع شاه محمود بر وزیر و برادرانش خشمگین شد، و کامران که منتهز فرصت بود، برین آتش نفت زد، و پدر و پسر با لشکر سنگین از کابل بقندهار و هرات روی نهادند، درینوقت وزیر با تدبیر از هرات باسی هزار لشکر افغانی بدفع لشکر قاجار در حدود کهنسان غرب هرات بسر می برد (ذیحجه ۱۲۳۳ هـ) که شاه محمود و کامران بفراه رسیدند، پدر درینجا توقف کرد و کامران بهرات شد، و منصورخان را برای عذر خواهی لشکر کشی وزیر، بدربار فتح علی شاه قاجار فرستاد، شاه قاجار به کامران پیغام داد، که یاید برای اثبات صداقت خویش، وزیر فتح خان را کور سازد، و یا اسیر ساخته به مشهد فرستد (۱).

این بود سه عامل مهم اقدام شوم کامران، که به کوری وزیر در هرات پرداخت، و با تفصیلی که درین کتاب آمده در اوائل سنه (۱۲۳۳ هـ = ۱۸۱۸ ع) در چشم بینای آن وزیر نامور میل کشید، و بزندانش انداخت.

این عمل نا پسندیده کامران، وسیله سقوط شاهنشاهی سدوزائی گردید، زیرا وزیر نایینا برادران نیرومند و فعالی داشت، چون از کوری برادر بزرگ شنیدند، در سر تا سرکشور از کشمیر تا هرات فتنها جوشید، و آتش قهر و غضب زیانه زد، و دوست محمد خان از کشمیر برگشت و کابل را بدست آورد، و شاه محمود را بغزنی را ند.

ازینطرف کامران باسی هزار لشکر خود در غزنی بمدد پدر رسیده
(۱) سراج ۱-۹۷: افغانستان در قرن ۱۹ ص ۲۹، تاریخ سیاسی افغانستان ۹۷.

و محمد عظیم خان از کشمیر به معاونت دوست محمد خان آمد، چون لشکر کامران بین کابل و غزنی به منزل سید آباد وردگ رسید، کامران وزیر نایینا را بدست سرداران درانی که همراکش بودند با سموع عذاب بکشت، و بند از بندش برید، این واقعه الیمه در سنه ۱۲۳۳ هـ = ۱۸۱۸ ع روی داد. و جسد قطعه قطعه شده وزیر را در غزنی بجنب مزار علی لالا دفن کردند، تاریخ قتلش را شاعری چنین گفت:

بی تحریر تاریخ شهادت ز قول هاتقم این گشت سشتق
سر از مهر خموشی گیر و میگوی "بسید آباد شد کشته بناحق"
۳۰ + ۱۱۹۳ = ۱۲۲۳ هـ

بر لوح مزارش در غزنی تاریخ قتلش چنین نوشته شده:

سال فوتش هاتقی غیبی بمد آه گفت
شد بسان اب شهید اکبر آن والا مقام

آن امیر نادر و این نادره تاریخ او

کس ندید و کس نگوید در جهان از خاص و عام (۱)

گویند که قبل از قتل وزیر نایینا را بحضور شاه محمود آوردند، شاه با و گفت باید نامه ای به برادران خود بنویسد، که از جنگ دست کشیده و تسلیم شوند، اما وزیر جواب داد که بعد از کوری خود از تمام امور کناره بسته و نمی خواهد که وسیله تکلیف برادران خود گردد و چنین نامه را نمی تواند بنویسد (۲).

علاوه برین شاه محمود به وزیر نایینا وعده داد: که اگر برادرانش

(۱) سراج ۱-۱۰۱: آتکنسن در لشکر کشی بر افغانستان ص ۳۳

شرح قتل وزیر را به تفصیل می نویسد.

(۲) عروج بارکزئی ۱۰۹.

رام شوند، بآنها وزارت و رتبه های بزرگ خواهد داد، ولی وزیر گفت: وعده چیزی را میدهی که اکنون در کف اختیار تو نیست (۱).
چون شاه محمود از وزیر و برادرانش ما'یوس گشت، امر بقتل وی داد.
(راجع به نسب نامه وزیر فتح خان و برادرانش تعلیق م بخوانید).

- ۱۷ -

مجددیان سنده و افغانستان

پیر غلام محی الدین سرهندي و نظام الدین سرهندي

این خانواده فاروقیان سرهندي در هند و افغانستان و ماوراءالنهر شهرت بسزائی داشتند، و اصلاً کابلی اند، که جد اعلاي ایشان شهاب الدین فرخشاه در پنجشیر شمال کابل در دره فرخشاه مدفون است. ازین خاندان امام رفیع الدین جد پنجم حضرت مجدد از کابل بسر هند رفت.

اما شهرت این خاندان بعد از شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهنديست این مولانا عبدالاحد که سلسله نسبش به (۲۸) واسطه بحضرت عمر فاروق رض میرسد، حضرت مجدد به ۱۳ شوال ۹۷۱ هـ در سهرند (سرهند) متولد گردیده، و در طریقت نقشبندیان از خواجه محمد باقی کابلی (متوفی دهلی ۱۲۰۱ هـ) استفاضه نمود، و در آئین چشتیه و قادریه و سهروردیه نیز ما'ذون گشت، وی رهنمای طریقت و مؤلف و عالم بزرگست که بعمر ۶۳ سالگی در سهرند روز سه شنبه ۲۸ صفر سال ۱۰۳۳ هـ از جهان رفت، و مزارش تا کنون مطاف عامه است.

از همین خانواده پیر غلام محی الدین در سنه ۱۷۹۰ ع از پشاور به سنده آمد، و بعد از آن بسبب غلبه سکه پشاور را ترک کرده و در ۱۸۰۶ ع به شکارپور سکونت اختیار کرد، و میران تالپوری سنده نسبت به عقیدتی که بوی داشتند، تنخواه مستمری و زمین های وسیع زراعتی باو دادند. و شاهان افغانی تیمورشاه و زمانشاه و محمود شاه و ایوب شاه سدوزائی نیز در ولایت شکارپور همین مراعات را با ایشان نمودند، پیر

(۱) سفر به شمال هند از کونولی ۲-۳۸۹.

غلام محی‌الدین بروایت "مونس‌المخلصین" ص ۵۳ متصل شهر حیدرآباد مدفون است، و پیر نظام‌الدین پسرش بتاريخ ۱۷ رجب شنبه سنه ۵۱۲۷ هـ وفات یافته و در شکارپور مدفون او تا کنون زیارتگاه عمومی است، و اولادوي در شکارپور موجودند.

پیر نظام‌الدین مرد عالم و شاعر و متنفذی بود، در فارسی دیوان اشعار داشت، محتومی مناجاتها و مناقب نبوی، و "نظام" تخلص او بود.
چون مجددیان در کابل و قندهار و هرات و سنده شهرت دارند، ما ذیلاً نسب نامه مشاهیر این دودمان را می‌آوریم: (۱)
(برای شرح مزید: رک: تکمله مقالات، الشعراء تحت فضل و باقی و عمر و جانان).

لعل شهباز قلندر

از مشاهیر صوفیه و اولیای سنده است که نامش عثمان بن سید کبیرالدین احمد بن سید شمس‌الدین است و باختلافات روایات شجره نسبش بامام جعفر صادق میرسد (۱).

تاریخ تولد او را مورخان سنه (۵۵۳۸) نوشته اند (۲) و راجع به ورود او در سنده ضیاء برنی مورخ گوید: که شیخ عثمان مریدی (؟) (مرندی) بزرگوار مریدی بود، که در عصر سلطان محمد خان شهید ابن سلطان بلبن در سنه (۵۶۶۲) به ملتان آمد، و خان موصوف او را بنظر ارادت و احترام تمام دید، و با شیخ قوه صدرالدین متوفی ۶۷۳ فرزند شیخ بهاء‌الدین زکریا در ملتان محشور گشت (۳).

بعد ازین شیخ عثمان در سنه ۵۶۴۹ به سیوستان (سیون کنونی) سنده آمد که تاریخ و رودش را چنین گفته اند (۴).

خرد تاریخ آن از روی اخلاص "نمود آفتاب دین" بگفتا (۵۶۴۹) در تاریخ وفاتش اختلافست که برخی (۵۷۲۴) و برخی (۵۶۵۰) و جمعی (۵۶۷۳) نوشته اند، چون من شیخ را (۱۱۲) سال آورده اند، پس میتوان حدوسط را که (۵۶۵۰) باشد تاریخ وفاتش بدانیم، زیرا یک

(۱) حیات قلندری، تحفة الکرام، خزینة الاصفیا ۲-۳ و غیره.

(۲) گزیتیر لارکانه، ۴ و حیات قلندری و لب تاریخ سنده.

(۳) تاریخ فیروز شاهی ۶۷ بعد، تحفة الکرام ۳-۱۳۶.

نزهة الخواطر، ج ۱، معصومی، ۴۰ فرشته ۱-۱۰۰.

(۴) لب تاریخ سنده.

(۱) خزینة الاصفیاء ۱-۶۰۸، ذکر مجدد، تذکره علماء هند

۱۲، سبحة المرجان ۴۸، تاریخ ملاکی در سنده ۲-۲۷۹،

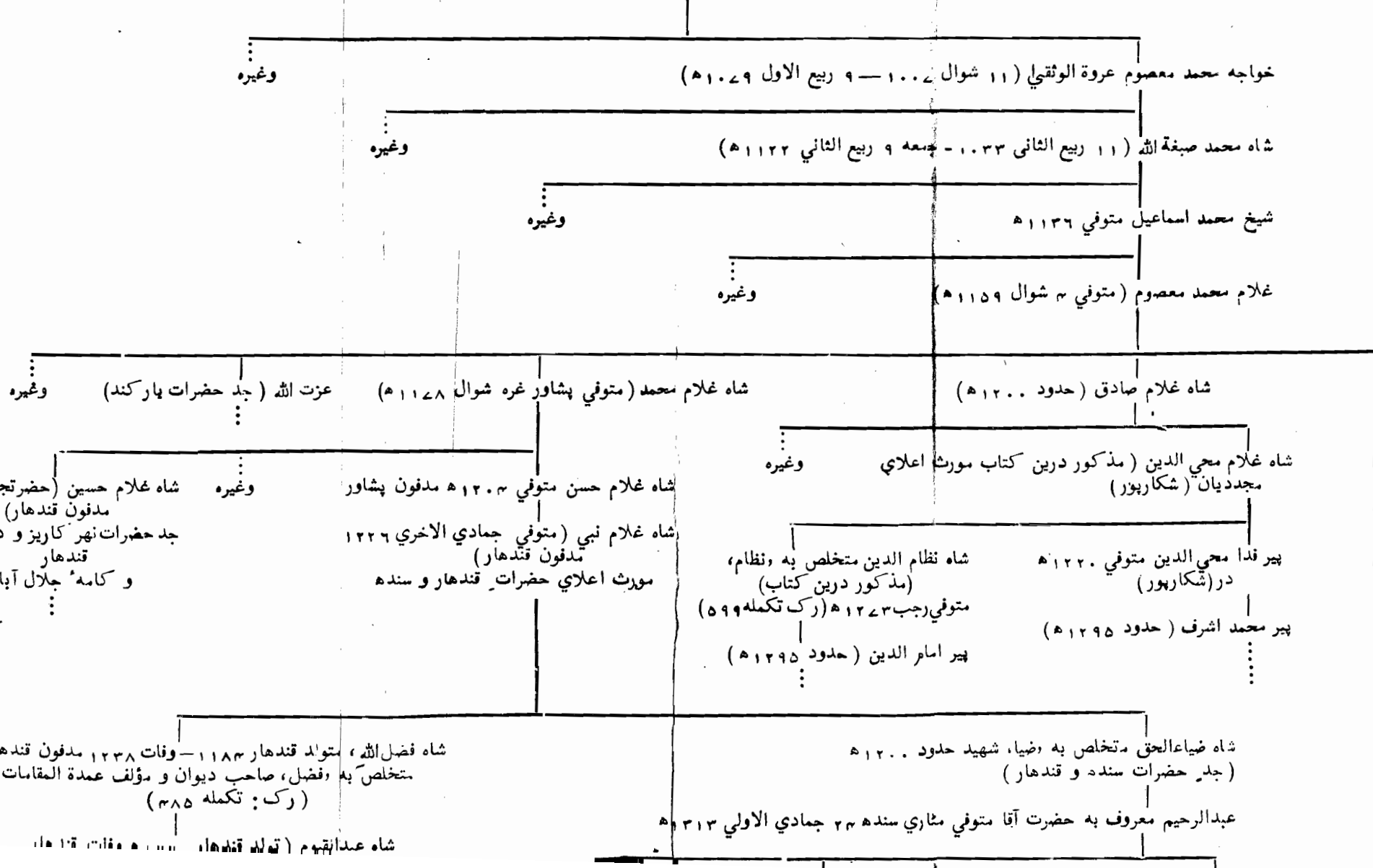
تکمله مقالات الشعراء ۴۸۵، ۶۰۰ بعد، افغانستان در عصر

تیموریان هند (خطی) از عبدالحی حبیبی، انساب الامجاد

از محمد حسن مجددی طبع لاهور.

حضرات مجددی سندھ و افغانستان

حضرت مجدد شیخ احمد سرہندی کابلی متولد ۵۹۷۱ در سرہند و متوفی ۲۸ صفر ۱۰۳۳ ھ



قداي مجدد (حضرت دهخواجه قندهار)
متوفي ۵ رمضان ۱۳۳۰ هـ

عبدالحليم حاجي اف
(جد حضرات مثاري سنده)
متوفي ۲۳ جمادي الاولی ۱۳۱۳ هـ

شاه عبدالرحمن (ولادت قندهار ۱۲۲۳ هـ)
وفات جمعه ۲ ذيقعدہ ۱۳۱۵ هـ

پير غلام مجدد وغيره حضرات مثاري

محمد حسن جان تولد ۱۲۷۸ هـ وفات ۱۳۶۵ هـ
مؤلف انساب الانجاب و انيس المریدين وغيره
در سنده
در سنده و كويته
وغيره

شاه صفی الله قیوم جهان متخلص به 'صفي' صاحب دیوان فارسي و ۳ کتاب دیگر، متولد ۳ ذيقعدہ ۱۱۵۶ متوفي ۲ ذيقعدہ ۱۲۱۲ مدفون حدیده یمن

ولي الله
قدرة الله
كرامة الله
ميان عبدالباقي متخلص به 'باقي'،
متوفي كابل ۲۱ ربيع الاول ۱۲۸۷ هـ شاعر صاحب ديوان
(جد حضرات شور بازار كابل)

امين الله (شاعر فارسي)

ظهور الله

مطيع الله

ذکر الله

عطاي معصوم
ضيا معصوم متوفي ۱۳۳۷ هـ
و محمد سعيد وغيره حضرات چهار باغ
جلال آباد

غلام عمر متخلص به 'عمر' شاعر فارسي
حدود ۱۲۹۰ در سنده و كابل
(رک: تکمله مقالات ۳۰۵)

غلام صديق (متوفي كابل ۵ جمادي الاخری ۱۳۰۵ هـ)

غلام حيدر (متوفي ۱۷ ربيع الاول ۱۳۰۵ هـ كابل)

غلام قیوم متوفي كابل ۲۳ شعبان ۱۳۳۰ هـ

ناصر الدين متخلص به "جانان" شاعر فارسي
حدود ۱۳۰۰ هـ در سنده
(رک: تکمله ۹۸)

محمد صادق
سفير سابق افغانستان در مصر
زنه

فضل عمر نور المشايخ دربار ناد شاه
مشهور به حضرت شور بازار متوفي
۱۹۵۶ هـ در كابل

شمس المشايخ فضل محمد متخلص
به 'فضلي'،
صاحب ديوان اشعار متوفي
كابل در حدود ۱۳۳۸ هـ
شمس المشايخ دربار امان الله خان

انسان به مشکل بعد از (۱۱۲) سال زندگی کرده میتواند. اما درینکه شیخ در ماه شعبان از جهان رفته اختلافی نیست (۱).

بقول آزاد بلگرامی شیخ عثمان مرندی منسوبست به مرثد یکی از قرای تبریز (۲) که به سلسله طریقت شیخ جمال مجرد پیوسته بود، و در سنده بخدمت شیخ فرید گنج شکر و بهاءالدین زکریا رسید، و در سیوستان رحل اقامت افکند (۳) و گویند که سستی بغایت داشت و طریقه ملائطیه را گرفته بود و بنام "شهباز قلندر" اشتهار یافت، و هزاران مرید داشت (۴).

مقبره و خانقاه لعل شهباز قلندر در سیون منده مشهور و مرجع خلایق است، هزاران نفر از هند و افغانستان هر سال به مزارش آیند. ابن بطوطه مرقدش را در سنه ۷۳۴ هجری حین گذشتن از سیوستان دیده بود. نعش سلطان فیروز شاه را که بتاريخ ۲۴ محرم ۷۵۲ هجری نزد تته وفات یافته بود، به سیوستان آورده، در حوالی خانقاه قلندر دفن کردند، که دو کتیبه بران موجود است.

عمارت این خانقاه قرار کتیبه موجوده بحکم همین سلطان فیروز شاه از طرف ملک رکن الدین اختیارالدین بتاريخ ۷ رجب ۷۵۷ هجری بناشد، و بران نوشته اند:

بعهد دولت فیروز شه سلطان دین پرور
که خاک درگهش سازند شاهان جهان افسر

(۱) تاریخ الاولیاء ۲-۳۲۶ و برکات الاولیا (۱۱۵) و حیات قلندری و لب تاریخ سنده وغیره.

(۲) مآثر الکرام ۰۲۸۵.

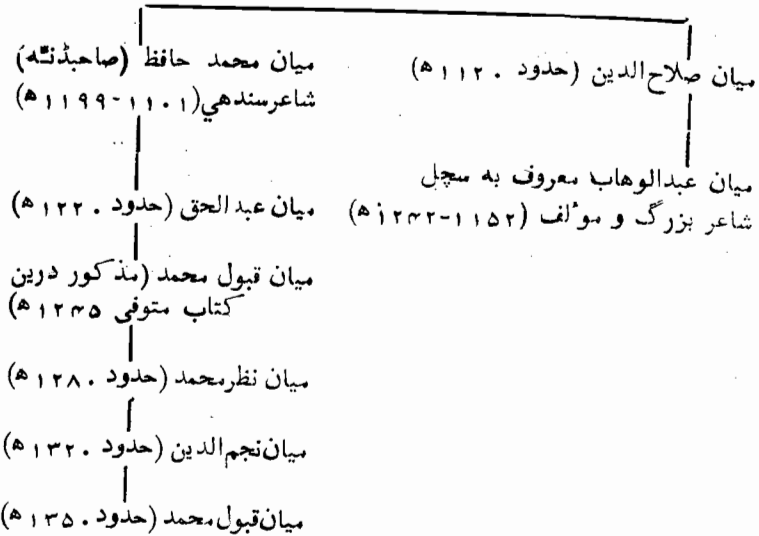
(۳) تذکره مشایخ سنده.

(۴) تذکره الفقراء ۲۱ برکات الاولیاء ۱۴ وغیره.

عمارت شد مقام شیخ عثمان مرندی، کو
ولی الله باز اسفید، میر بحر بود و بر
بروز هفتم از ماه رجب مبنی شد این روضه
بسال هفصد و پنجاه و هفت از هجرت مهتر...

(برای شرح احوال و کتیبه‌های مزار شهباز قلندر، رک: تعلیقات مقالات الشعراء
از قلم جناب سید حسام الدین راشدی که این مضمون تلخیص آنست).

میرزا قلیچ بیگ شجرهٔ این خاندان را چنین داده است: (۱)
مخدوم عبدالوهاب (حدود ۱۰۹۰ هـ)



* * *

-۱۹-

میان قبول محمد

از خاندان معروف روحانی مخدوم عبدالوهاب (حدود ۱۰۹۰ هـ) است، که از اخلاف مخدوم ابوالفتح بود و سلسلهٔ نسب میان عبدالوهاب به (۱۳) نسل به حضرت عمر فاروق رض میرسد. این شیخ در درازا (خیرپور) خانگه داشته و اخلافش تا کنون موجود اند. ازین خاندان ارباب علم و ذوق و تصوف برآمده و مورد عقیدت و ارادت مردم بودند. چنانچه میان محمد حافظ مشهور به صاحب‌دژنه (۱۱۰۱-۱۱۹۹ هـ) از شعرای سندهی بود (۱)، و برادرزاده اش میان عبدالوهاب مشهور به سچل سرمست بن میان صلاح‌الدین که در سنه ۱۱۵۲ هـ تولد یافته و در ۱۲۳۲ هـ از جهان رفته، یکی از شعرای بزرگ فارسی و سندهی است، که در کلامش رنگ تصوف و یکتا پرستی بخوبی آشکار است، و در فارسی تخلص او «آشکار» بود، دیوان آشکار (فارسی) راز نامه و رهبر نامه و قتل نامه و گداز نامه و نار نامه از آثار اوست (۲).

میان قبول محمد که درین کتاب ذکر شده در حدود (۱۲۳۰ هـ) سجاده نشین این خاندان مشهور بوده و شاه شجاع‌الملک بزیارتش رسیده بود (۳) قراریکه بر حاشیه نسخه الف خطی کتاب حاضر بخط بعد تراژ کتابت اصل، نوشته شده، وفات میان قبول محمد ۱۲۳۵ هـ است (۴).

(۱) سندهی ادب طبع کراچی ۶۱ و قدیم سند ۵۵۶.

(۲) سندهی ادب ۷۳.

(۳) کتاب حاضر و واقعات.

(۴) نسخهٔ خطی الف کتاب حاضر ص ۱۳۳.

(۱) قدیم سند ص ۵۵۶. اما تخمین سنوات از طرف نویسنده است.

را از مس و روی وغیرہ استعمال میکردند، کہ حصہ مسی آن سرخ و حصہ روئی آن مانند طلا زرد بنظر میرسید. و گاهی تو پھار را ہم چنین مسی ساختند، کہ بران نقوش روئی و مسی بودہ و با رنگ عمومی آن تفاوتی داشت، کہ ہمہ این گونه چیزها را بصفحت "گنگا جمنی" یاد میکردند.

کھار (ص ۳۲) کتاب حاضر

کھار یکی از فرقه‌های پست ہندوان بود، کہ در شہرها و قصبہها پالکی و میانہ و دولی و نالکی و جویان (انواع تخت روان) امراء را بشانہ می بردند، و یا بطور گاری میکشیدند. در عصر مغولہ "میانہ" یکی از انواع اعزازات حکومتی بود، کہ ببزرگان اعطا می شد، و آنرا چھار تاشش نفر بدوش می برداشتند، کہ تنخواہ ایشان نیز از طرف حکومت دادہ می شد. و این مردم را "کھار" می گفتند، و (جویان) کہ تا پنجہ سال قبل در بین ما رایج بود، و در ہند بنام ڈولی تا کنون دیدہ می شود، نیز بوسیله کھاران حمل و نقل میشد. شاعر اردو سعادت یار خان رنگین گوید:

ذرا گھر کو "رنگین" کے تحقیق کرلو

یہاں سے ہے کے پیسے ڈولی کھارو؟

یعنی: ای کھاران! باری خانہ رنگین را تحقیق کند، کہ ازینجا

تا آنجا بچقدر مزد دولی ہست؟

غالب دہلوی مصرعی دارد: "کندہا بھی کھاروں کو بدلنے نہیں دیتے"

جوش ملیح آبادی گوید:

"رکھہ دے اس طوفان میں نموا لے ڈولی کھار" یعنی ای کھارا!

درین طوفان دولی را زیر درخت نیم بنہ! (نیم نام یکدرخت بومی است).

در متن کتاب نوای معارک نیز مقصد از کھار همان کسانیا اند،

کہ تخت روان شاہ شجاع را بدوش می بردند.

تلنگہ

(مربوط ص ۱۷۰ کتاب حاضر)

در اثنا طبع این کتاب جناب محمد حبیب اللہ رشیدی کارمند سنڈی ادبی بورڈ، راجع بہ سہ کلمہ ذیل معلومات مغتنمی دادند، کہ اینک با تشکر آنرا می آورم:

تلنگہ بمعنی ساکن سر زمین تلنگانہ ہند جنوبی است، و اکنون آنرا آندھرا گویند، و قبل از آزادی ہند تلنگانہ جزو ریاست حیدرآباد دکن بود، و حصہ کوچکی از ان بہ مدراس تعلق داشت.

باصطلاح زبان اردوی قدیم "تلنگہ" همان سپاہیان سیاہ چردہ سر زمین تلنگانہ را می گفتند، کہ مانند افواج سفید قام انگلیسی تریبہ عسکری را دیدہ بودند. چون لارڈ کلائیو از طرف ایست انڈیا کمپنی در مدراس دست از امور تجارت کشیدہ و بہ سیاست و حکمرانی پرداخت، برای تزیید قوای خود، لشکری را از مردم تلنگانہ آراست، و ایشان را مانند لشکر انگلیسی، لباس و اسلحہ و تریبہ داد. این لشکر منظم انگلیسی کہ از مردم بومی تلنگانہ تشکیل یافتہ بود، در ہند شمالی بنام "تلنگہ" مشہور شد، و چون مانند فوج انگلیسی بینڈ Band ہم داشت، آنرا "باجہ تلنگہ" گفتند.

گنگا جمنی (ص ۳۶۸) کتاب حاضر

باصطلاح اردو گنگا جمنی ظردف و زیوری را گویند، کہ مرکب از دو فلز مختلف اللون باشد. مثلاً از نقرہ و طلا یا مس و روی ساختہ باشند. در خانوادہای بزرگان ہند پانڈان گنگا جمنی، و زیوہای متنوع را از طلا و نقرہ می ساختند، و در دود مانہای متوسط چلم و ظروف خانگی

این میرزا احمد خان اگرچه اصلاً از کابل بود، ولی مدت‌ها در قندهار سکونت داشت، و یکی از درباریان معتبر سرداران قندهار بود، و در محاضر ادبی سردار مهر دل خان "مشرقی" نیز بهره‌ای داشت، تولدش در سنه ۱۱۹۵ هـ و وفاتش ۱۲۸۰ هـ وقوع یافته، وی دیوان اشعار دارد، و تخلص او "احمد" ست (۱).

احمد در سنه ۱۲۷۱ هـ نیز بقندهار بود، و هنگامیکه جلیس و انیس ادبی وی سردار مهر دل خان "مشرقی" وفات یافت، در تاریخ وفاتش رباعی گفت که بر لوح مزارش نقر کرده اند:

"احمد" از هر کس تفحص مینمود سال فوت آن شه اقلیم جود
هاتفی بنهاد سر بر پاش گفت: "منزل او باد جنات الخلود"
۱۲۷۱ هـ

این اشعار هم ازوست:

آنکه در قوس قزح شیوه ایما دارد

میتواند که کند زنده جهان، جا دارد

احمد! شاخ تکبر بر تمکین ندهد

ظلمت روی مه و مهر که زیبا دارد

به تقلید حاجی در مزار شریف بلخ گفته:

ای شه سوار بلخ و یا شیخه النجف!

در یگانه ئی و نهان گشته در صدف

این آستان پاک تو جای اجابت است

هر کس کند دعا رسدش تیر بر هدف

(۱) دائرة المعارف افغانستان ۳-۵۸۲.

میرزا احمد خان

میرزا احمد خان یکی از رجال محاسبه و ادب بود، که در حدود ۱۲۳۵ هـ در شهر قندهار بدربار سرداران قندهاری عهده مختارکاری (مستوفیت) داشت، چون در سنه ۱۲۳۶ هـ بین سردار محمد عظیم خان بارکزائی و امیران سنده مصالحه شد، و سردار با لشکر خود از شکارپور واپس بقندهار رفت، مؤلف این کتاب میرزا عطا محمد عطائی شکارپوری حسب خواهش ملا مؤمن خان حاکم شکارپور بقندهار سفر کرد، و در آنجا بدربار سردار شیر دل خان با ملا مؤمن خان مذکور بجای میرزا احمد خان بعهده مختارکاری مقرر گردید.

اما میرزا عطا محمد اخلاق حمیده میرزا احمد خان را درین کتاب چنین ستوده است: "عالیجاه شاه فرد دیوان مروت و انسانیت، مطلب قصیده مرحمت و عنایت، پسندیده اخلاق کریم الاشفاق میرزا احمد خان که سابق بعهده مختارکاری سردار موصوف (شیر دل خان) ماسور بود هرگاه عهده مختارکاری بوساطت نایب ممدوح تعلق بخاکسار گرفت از آنجا که دنیای بیوفا، محل حسد و جای حقد میباشد، لیکن عالیجاه میرزا احمد خان از روی نیک ذاتی و نجابت خود گاهی با خاکسار طریقه حسد را پیش نورزیده، بلکه طایر دل خاکسار، فریفته دانه دام مهربانی و شیرین زبانی خود نموده، تا مدت دو سال، در ایام عهده مختارکاری، به استمداد و مراعات و رضا جوئی خاکسار می پرداخت. آفرین بر میرزای ممدوح و رحمت خدای بر او و پدر بزرگوار او باد!" (۱)

(۱) کتاب حاضر، فصل مصالحه امیران با سردار محمد عظیم خان

- ۲۱ -

عبدالله خان اچکزئی

عبدالله خان ولد حاجي سر بلند خان قوم اچکزئی از سرداران بزرگ و مجاهد افغان است، که در جنگ اول افغان از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ ع با انگلیس متجاوز در کابل همواره قاید مجاهدین بوده، و محرک اولین قیام ملی کابل در نومبر ۱۸۴۱ ع شمرده می شود. زیرا وی تمام سرداران کابل را در خانه خود اجتماع داده و نقشه این قیام ملی را ریخته بود، که در نتیجه آن قوای انگلیس افغانستان را تخلیه کردند. عبدالله خان اصلاً از قریه ایست که بفاصله (۵۰) میل در شمال غرب کویت بدامنه کوه کوژک افتاده، و این قریه و ستیشن تاکنون بنام همین شخص معروف یاد می شود.

در عصر سلطنت سدوزئی این دودمان شهرت و منزلت داشته و افراد آن در کابل و پشاور و غیره حکومت داشتند، و خود عبدالله خان هم بدربار سرداران قندهاری برادران وزیر فتح خان مقرب بود، چنانچه در سنه ۱۲۳۸ ه که سرداران مذکور هرات را محاصره کرده بودند، همین عبدالله خان در جمله سران لشکر و مورد مشوره و اعتماد ایشان بود (۱). یکنفر خبرنگار انگلیسی میسن که در سنه ۱۸۲۷ ع از بلوچستان دیدن

کرد، وی راجع به عبدالله خان مینویسد:

«عبدالله خان سردار بزرگ قبیله اچکزئی است، که خیلی ثروتمند و بخشنده است، سرداران قندهار نیز بسبب اقتدار و

(۱) کتاب حاضر، بیان فریب بازی محمد خان کوهی ... و سراج و غیره.

بذل وی تحت الشعاع اویند، قوافل سوداگران بر قلعه او میگذرند و خراج راه می پردازند، وی لشکری نیز دارد (۱)، چون سید احمد بریلوی برای امداد جهاد با سکهان در سنه ۱۸۲۶ ع از سند به افغانستان میرفت، سه روز مهمان عبدالله خان بود، و از همان اوقات نقشه جهاد را ترتیب کردند. بعد ازین عبدالله خان بکابل آمده، و در تمام ایام جنگ اول رهبر و قاید مجاهدین ملی بود، که کارنامههای او به تفصیل درین کتاب آمده است، اما واقعه شهادت وی که در جنگ تپه بی بی مهر و شهید شد (۱۳ نومبر ۱۸۴۱ ع = ۲۷ رمضان ۱۲۵۷ ه) چنین است که موهن لال جاسوس لشکر انگلیس، به خان شیرین خان و نایب محمد شریف خان پول داده، و او را در میدان جنگ زخمی کردند، و درین جنگ پیر دوست خان برادر زاده اش هم شهید گشت (۲).

حمید کشمیری درن باره چنین گوید:

ز جمع اچکزئیان دلیر همان خان عبدالله نره شیر
روان بود از جمله لشکر به پیش پشش پهلوانان همقوم خویش
نخستین در آمد به فوج فرنگ چو بیلان سرمست پیوست جنگ
چو اندر صف رزم دشمن رسید ز ابر میان برق روشن کشید
چنان دشمنان را سر انداز شد که از رشته زه گره باز شد
اچکزئی جوانان پولاد پوش به دنبال آن سرور تیز هوش

(۱) سیاحت نامه میسن (انگلیسی) میسن در جلد اول رویداد

سیاحت خود (ص ۳۴۲) خراج راه را که عبدالله خان از

قوافل میگرفت پنج روپیه از هر خر متعلق به هندوو (۲)

روپیه از مسلمان می شمارد.

(۲) افغانستان در قرن ۱۹ ص ۱۰۲.

به تندي چو شیر ژيان آمدند
سپاهِ فرنکي شده مستِ جنگ
همان خان عبدالله رزم جوي
دران تاختن گوله اي ناگهان
بمهماني خوانِ غفران دويد
ازان جمله بودند اندر شمار
زیک خانه اش سي و یک نامدار (۱)
الخ ...

(۱) اکبر نامه، طبع کابل - ۱۶۶۰

- ۲۲ -

وفات سردار محمد عظیم خان

سردار محمد عظیم خان بن سردار پاینده خان در سنه ۱۲۳۸ هـ بمهر
سی و هشت سالگی در شهر کابل در گذشت، و در جنبِ غربی مزار
عاشقان و عارفان کابل مدفون گردید این بیت بر لوحِ مزارش منقور
است که تاریخ وفات اوست:

چو پر سند از سالِ فوتش بگو بخلد برین ایزدش جا دهد
۱۲۳۸ هـ

حین مرگ سردار محمد عظیم خان در خزانه کابل نه لک روپیه
موجود بود، که بتصرف سردار حبیب الله خان فرزند سردار مذکور در آمد،
ولی سردار دوست محمد خان که درین وقت حاکم کوهستان شمال
کابل بود، بغزنی رفته بمدد سردار امیر محمد خان برادر سکه خود
لشکر آراسته در سید آباد آوردگ با سردار حبیب الله خان جنگ کرد،
که دران شکست خورد، ولی بزودی لشکر خود را باز آراسته و در
قرغه غربی کابل با حبیب الله برادر زاده خود در آویخت و کابل را
بدست آورد.

درینوقت سایر برادران دیگر برای بدست آوردن خزانه محمد عظیم خان
از پشاور و هرات و قندهار روی آوردند، و بعد از جنگهای متعدده با
سردار دوست محمد خان صلح کرده و در خانه نواب عبدالجبار خان
فراهم آمده، و ترکیه محمد عظیم را با اراضی مملکت بین خود و
برادرزادگان خود تقسیم کردند (۱) و این وقایع تا اوایل سال ۱۲۳۹ هـ
روی داد.

(۱) سراج - ۱۰۶۰

- ۲۳ -

وفات سردار شیر دل خان

راجع بقوت سردار شیر دل خان درین کتاب جز اشاره ای موجود نیست، ولی فیض محمد هزاره در سراج التواریخ شرح این واقعه را چنین نوشته :

”چون در سنه ۱۲۳۱ هـ میران سنده رایت خلاف بر افراشتند، و لشکر انبوهی فراهم آورده به سردار رحمدل خان حاکم آنجا بشوریدند، سردار شیر دل خان خبر یافته، از قندهار با لشکر بسیار روی بدان دیار نهاد، و سردار رحمدل خان از ازدحام سندیان هراسناک گردیده نایب سلطان خان بن الهداد خان

انکی ژنی (۱) (بار کزنی) را به نیابت خویش گماشته راه قندهار پیش گرفت، و در منزل ذاکر بشرف ملاقات برادر رسیده مورد عتاب گشت، که چرا ولایت را گذاشته اقامت و ثبات نوزیدی؟ ... از قضای الهی درین منزل تب شدیدی بسردار شیر دل خان عارض گشته او را با تن تب دار در قندهار مراجعت داده، روز جمعه ۲۵ محرم ۱۲۳۲ هـ بسن ۴۱ سالگی وفات یافت، و در مزار حضرت جی صاحب شهر احمد شاهی مدفون گردید“ (۲).

وقایع دیگر یکه بعد ازین در شکارپور روی داده، در فصل خاص کتاب حاضر بعنوان (رفتن رحمدل خان از شکارپور ...) مشرح است.

(۱) کذا در سراج التواریخ ۱-۱۰۸، ولی نوشته مؤلف این کتاب اصح خواهد بود، که سردار رحمدل خان، عبدالمنصور خان را به حکومت شکارپور گذاشته بود (رک: تعلیق ۱۵).

(۲) سراج ۱-۱۰۸.

- ۲۴ -

جنرال وینتورا Ventura

نام این شخص را مورخان شرقی با ملاحی مختلف نوشته و مسخ کرده اند، وی اولین مرد ارو پائی است که لشکر رنجیت سنگه را در پنجاب باصوّل جدید اروپائی ترتیب و تنظیم کرد. وینتورا اصلاً در ایتالیا زاده بود، و در لشکر پیاده ناپلیون رتبه کلنل داشت. برخی او را سهواً یهودی بنام روبن بنتورا Reuben-Ben-Toora پنداشته اند. وی اولاً بایران آمد، و بعد از آن در ماه مارچ ۱۸۲۲ ع بلاهور رسید، و قیادت یک غنڈ (بریکاد) لشکر رنجیت با و سپرده شد (۱)، و در سنه ۱۸۲۳ ع در جنگ و شکست افغانان دست داشت، که بمکافات آن از طرف رنجیت به اعطای تنخواه کثیر و زمین نواخته شد، و همواره در لشکر کشی های رنجیت شرکت داشت، و در دفع شورش های سکه با افراد دودمان رنجیت کارهای نمایان نمود، از سال ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ ع بملتان فرستاده شد، و بعد از آن قاضی و حکمران لاهور مقرر گشت، تا که در سنه ۱۸۳۳ ع متقاعد گردید، و بتاريخ ۳ اپریل ۱۸۵۸ ع نزدیک تولوس Toulouse از جهان رفت. وی در عصر خود مرد محترم و دارای سیرت خوبی بود. (بیوگرافی هند ۳۳۶)

(۱) مستر میسن در رویداد سفر خود (ص ۳۳۱ ج ۱) می نویسد که وینتورا قیادت چهار هزار لشکر منظم رنجیت را داشت که از انجمله یک رجمنت گورکه و یک رجمنت پیاده خفیف بود.

- ۲۵ -

پیر صبغة الله و خاندانش

درین کتاب ذکر چندین نفر این خاندان معروف آمده که مختصراً به شرح حال ایشان اشارت می‌رود: مورث اعلائی این دودمان سادات سید محمد مکی است که از حجاز به بغداد و سنده آمد و از اهل زهد و تقوی بود، و خاندان او در سنده مرجع خلائق گشت.

پیر محمد بقا ازین خاندان در قرن دوازدهم هجری خیلی شهرت یافت، و از معاصران و همراهان سید فقیرالله جلال آبادی شکارپوری بود، تولدش ۱۱۳۵ هـ غره شعبان است که به "پیر پنه" شهرت داشت، و در شیخ طیب بسال ۱۱۹۸ هـ از جهان رفت و هجانجا مدفون گشت.

بعد از وی سید محمد راشد فرزندش بر مسند هدایت خلق نشست، تولد وی ۱۱۷۰ هـ است، که به "پیر روزی والا" شهرت یافت و تعداد مریدان او به لکها رسید، وی در غره شعبان سنه ۱۲۳۳ هـ از جهان رفت مدفونش "پیر کوٹ" است.

سید صبغة الله فرزند همین سید محمد راشد است که خاندان "راشدی" با و منسوبند او را پگاڑو (دستار بند) و تاجر والا گویند، که مورث اعلائی خاندان "پیر پگاڑو" و مؤسس تحریک "جانبازان هر" است، وی هزاران نفر مجاهدین جانباز و فداکار داشت. و وقتی که سید احمد بریلوی شهید به سنده آمد، بتاريخ ۱۷ ذیقعد ۱۲۳۱ هـ در پیر کوٹ مهمان سید صبغة الله شد، و درباره تحریک جهاد باهم مذاکره و مفاهمه کردند، و بعد ازان هم باهم مکاتبه داشتند (۱).

(۱) تواریخ عجیبه ۲۱۸.

سید حمیدالدین راجع باین سید سنده می‌نویسد:

"در تمام مملکت سنده همچو او شیخی و مرشدی در زعم مردمان ملک نیست، قریب سه لک مریدانش از قوم بلوچ هستند، و بکمال جاه و جلال و رجوعات خلائق، خوش میگذرانند در جود و کرم و اخلاص و مروت هم شهره آفاق..... در خانه سید مذکور کتب خانه عجیب و غریب بنظر آمد که هرگز در خانه سلاطین و امراء نبوده باشد، پانزده هزار جلد از کتب معتبره در آن موجود است. از انجمله صد دیوان فارسی بخط ولایت مطلا، و شصت و پنج جلد تفاسیر معتبره، و پنج جلد مکرر از شاه نامه فردوسی سه مع تصاویر و مطلا... (۱).

سید صبغة الله یک برادر بنام سید محمد یاسین داشت، که بعد از وفات پدر جهنده (یعنی بیرق و پرچم) را گرفته بجای دیگر رفت، و اولادش به "پیر جهندو" تا کنون شهرت دارند، وی نیز کتب خانه بزرگی فراهم آورد، که تا کنون شهرت دارد، و از اخلاصش پیر رشیدالدین و مرشدالله و ضیاءالدین مشهور اند (۲).

پیر صبغة الله تاجر والا بتاريخ ۵ رمضان ۱۲۳۶ هـ وفات یافت و در پیر کوٹ دفن شد. و فرزندش سید علی محمد اول بجای او نشست، وی مرد عالم و شاعر و طبیب خوش ذوقی بود، برادر خود سید علی گوهر "اصغر" را بر مسند خویش سجاده نشین کرده و خودش بامور علمی و خدمت خلق مشغول گشت، و این همان سید است که درین کتاب ذکرش به تفصیل آمده، و خیلی شهرت داشت. چون در امور سیاسی مخالف میر آخرین تالپوری بود، و مؤلف کتاب غالباً از طرفداران میر مذکور بود، بنا بران ممکن است، با سید "اصغر" اختلاف داشت، که در ذکر و قایع، این اختلاف بی تاثیر نبوده باشد.

تولد علی گوهر جمعه ۳ رجب ۱۲۳۱ هـ و وفاتش ۱۱ جمادی الاولی ۱۲۶۳ هـ و مشهور به "بنگلی والا" است. وی در سندهی شاعر بلند مرتبه و متخلص به "اصغر" است. اینک شجره این خاندان:

(۱) سید احمد شهید ۳۰۳ از مولانا مهر طبع لاهور ۱۹۵۲.

(۲) سید احمد شهید ص ۳۰۸.

شهادت سید احمد بریلوی

سید احمد بن سید محمد عرفان از اخلاف سید قطب الدین محمد است که در حدود (۷۰۷ هـ) از عزنی به هندوستان رفته و شیخ الاسلام شهر بدایون بود، و قاضیان آن شهر از اخلاف وی اند (۱) و در سنه ۷۶۲ هـ وفات یافت.

سید احمد مجاهد معروف و شهید به ۶ صفر ۱۲۰۱ هـ = ۲۹ نوامبر ۱۷۸۶ ع در رای بریلی از مضافات اله آباد هند دنیا آمد، و بعد از گذراندن نشیب و فراز زندگی و سفرهای زیاد در بلاد هند، بدعوت جهاد اسلامی پرداخت، و مریدان و همراهان زیادی بدست آورد، و پس از سفر حج در تمام هندستان بدعوت جهاد سفر نمود، از دهلی به سندھ و شکارپور آمد، (ذیقعدہ ۱۲۳۱ هـ) و بتاريخ ۱۵ محرم ۱۲۳۲ هـ از کویته گذشته بقندهار و ازانجا بغزنی و کابل رفت، و در تمام این بلاد بدعوت جهاد فی سبیل الله پرداخت، و در پشاور با سرداران بارکزی جنگها کرد، و بالاخر با دولت سکه مقابل گشت. (نومبر ۱۸۲۶ ع)

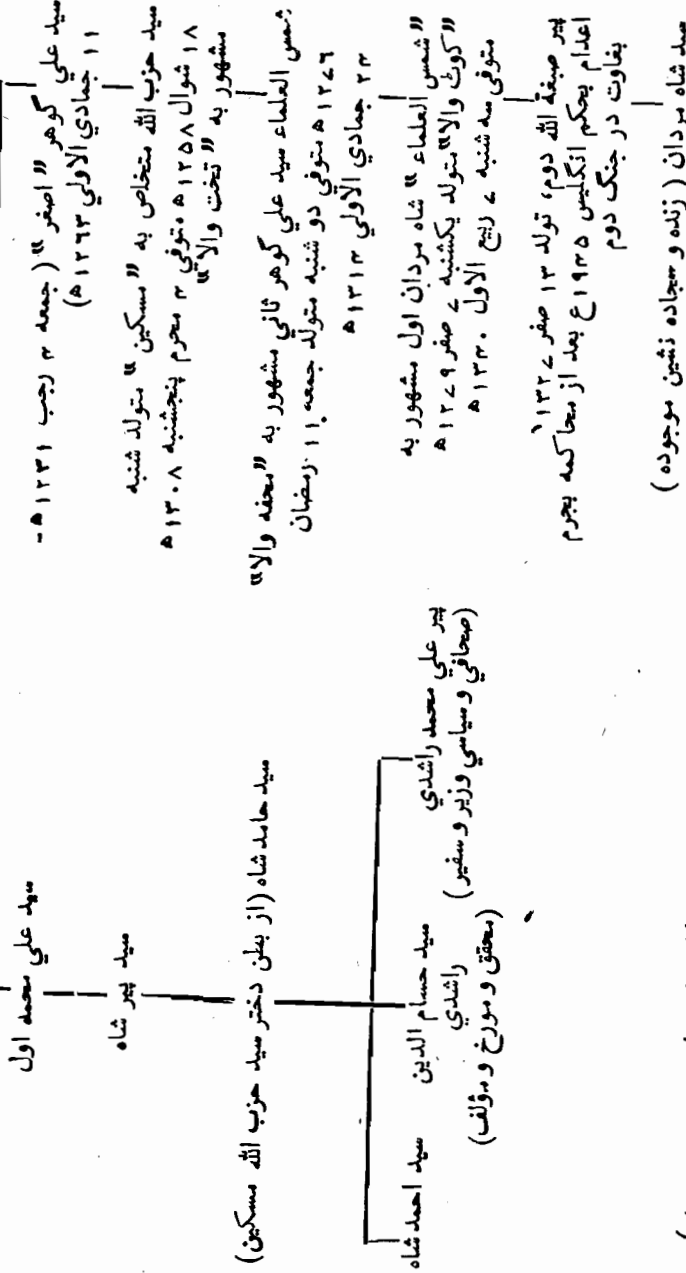
در حدود پشاور سالها به جمعیت مجاهدین پرداخت، و اساس حکومت اسلامی را نهاد، عشر و خراج میگرفت؛ و "امیرالمؤمنین" لقب یافت، و بعد از جنگهای متعدد به ضلع هزاره گذشت، و درانجا نیز ولوله جهاد انداخت، تا که بالاخر در معرکه بالا کوٹ با همراهان خود بدرجه شهادت رسید.

بالا کوٹ از مانسهره ضلع هزاره بفاصله ۲۶ میل بر کنار دریای

(۱) تاریخ فیروز شاهی ۱۱۱.

تعلیقات

سید صبغة الله «تجر و الا، متوفی ۰ رمضان ۱۲۳۶ هـ» «پیر بگاڑو»



(برای شرح احوال و اشعار برخی از رجال شاعر این خاندان : رک : تکمله مقالات الشعراء، ص ۳۳۲ پیعد)

کاغان (کُنار) در مدخل دره کاغان واقع است، شیر سنگه سر لشکر دولت سکه در اوایل شوال ۱۲۳۶ هـ تمام ضلع هزاره را از اثر مجاهدین تهی ساخته، و قوای ایشان را درین تنگه محاصره کرد، مجاهدین در رکاب سید احمد و سید اسماعیل به جهاد پرداختند، و (۱) بتاريخ ۲۳ ذیقعده ۱۲۳۶ هـ (۱۰ مئی ۱۸۳۱ ع) روز جمعه یازده بجه صبح تماماً در معرکه بالا کوت از طرف لشکریان سکه شهید شدند.

شهادی این معرکه در حدود (۱۳۵) نفراند، که بعد از شهادت در بالا کوٹ دفن شدند، ولی در مزار خود سید احمد شهید اختلاف است، و بعضی گویند، سید موصوف غیبوت کرده، و پا زنده از معرکه بر آمده بود.

اما اکنون در بالا کوٹ مرقد او را معمور داشته اند که نعش سید دران مدفون خواهد بود، و سر او را که دریا برده و بفاصله ده میل در گڑھی حبیب الله از آب کشیده اند، درانجا مدفون است.

قبر موجوده بر کنار دریای کنار در بالا کوٹ متصل پل کاغان و مسجد سید واقع است، که بعد از چندین سال در سنه ۱۸۹۳ ع از طرف عجب خان زیده دز یافت و تعمیر شده است (۲).

بر لوح مزار سید احمد شهید این کتیبه موجود است:

سید احمد بریلوی غازی هست مدفون اندرین مرقد
مومن و متقی ولی الله بُد مجدّد برائس سیزده صد
آمد از هند با گروه کثیر بهر امداد مردم سرحد
جنگ با سکه نمود گشت شهید باد راضی از و خدای احد

(۱) این تاریخ در کتاب مولانا مهر ۲ ذیقعده و ۶ مئی است،

ولی در کتیبه مرقدش ۲۳ ذیقعده است.

(۲) سید احمد شهید، ص ۴۴۰

بست و چارم بُد از مه ذیقعده سال غم و بدان در ابعاد
کاف و حاء را کشیده "یوسف" کو "رحمت رب بود باین مرقد"
۱۲۳۶ هـ

این مزار مبارک را نویسنده سطور در گرمای ۱۹۵۵ ع زیارت کرده و کتیبه فوق را ازان یاد داشت گرفته ام، در نزدیکیهای همین مرقد بفاصله پنج صد قدم مرقد سید اسماعیل شهید همکار مجاهد سیه احمد و عالم محقق عصر نیز موجود است، و سایر شهدای آن معرکه نیز بدهن دره کاغان در دامنه کوهساران آسمان خراش آرمیده اند (رحمة الله علیهم اجمعین).

صدای تیغ تو آمد به بزم زنده دلان
کدام سرکه درو ذوق این سرود نماند

- ۲۷ -

قاضی محمد حسن

رجوع کند به تعلیق نمبر (۱۴) خاندان قاضی خیلان پشاور.

- ۲۸ -

درگاه شاه خیرالدین

در سکه کهنه زیارتگاه معروفی است، که گنبد آسمانی رنگ دارد، گزیتیر ضلع سکه تالیف ج، و سمت طبع بمئی ۱۹۱۹ ع درین باره چنین می نویسد:

نزد قاضی سکه کتاب خطی موجود است، و درین کتاب نوشته اند،

که شاه خیرالدین در سنه ۱۳۹۲ ع (۵۸۹۸) تولد یافته، و ایام جوانی خود را به آموختن علوم دینی در بغداد گذرانیده، و بعد ازان به سنده سفلی آمده در بلری سکونت کرد.

بعد از مدتی به سکه‌ر منتقل گشته و تا زمان وفات خود درین شهر ساکن بود. که یک خاندان معروف روحانی از وی درینجا باقی ماند. در سنه ۱۷۶۰ ع (۱۱۷۳ هـ) یکی از اخلافش همین گنبد و بنا را بر مزارش تعمیر کرد، طوریکه در همین کتاب خطی نگاشته شده، این گنبد در داخل به کاشی های ملون آراسته شده و از طرف بیرون سفید و سبز بود.

از راه پورت مامورین آثار عتیقه ظاهر است، که حصص بیرونی این گنبد را در ۳۰ سال اخیر با خشت های معمولی ترسیم کرده اند (۱).
در کتاب قدیم سنده درین باره چنین وارد است:

شاه خیرالله یا خیرالدین بن احمد شاه به پنج پشت نسبش به شیخ عبدالقادر جیلانی میرسد، در سنه ۹۱۱ هـ در بغداد بدنیا آمد و در مکه و مدینه به تحصیل علم پرداخت، و بعد ازان در سنده به بلری و سکه‌ر آمد، و به هدایت خلق مشغول گشت، و مریدان فراوان داشت، بتاریخ ۲۷ رمضان ۱۰۲۷ هـ = ۱۶۱۷ ع از جهان رفت که تاریخ وفاتش (مرشد کامل طریق احمدی) است. یکی از مجاوران درگاهش میان جمال الدین بن غلام محمد در ۱۱۷۳ هـ بنای حاضره را بر مزارش ساخت، در (۱۹۲۱ ع) مجاور درگاه و سجاده نشین، سعید محمد است (۲).

اکنون باید هر دو قول مذکور را بنظر انتقادی دید. مؤلف قدیم سنده مرحوم قلیچ بیگ حواله کتابی نداده، که شرح مذکور را از کجا

(۱) گزیتیر سکه‌ر ص ۵۹.

(۲) قدیم سنده ۱۷.

گرفته است؟ و قول گزیتیر فی الجمله مستند به یک کتاب خطی است که در انوقت موجود بود.

راجع بتاریخ تولد این شخص از هر دو قول فرق، یکی هم قابل قبول نخواهد بود. زیرا میدانیم که حضرت عبدالقادر جیلانی در سنه ۵۳۷ هـ تولد و در سنه ۵۶۱ هـ وفات یافته (۱) و اگر این شاه خیرالدین نواسه پنجم او باشد پس مطابق قول مسلم مورخین، که سه پشت را یکقرن حساب میکنند، باید بین خیرالدین و عبدالقادر فاصله (۱۶۶) سال باشد، و تولد او از ۷۰۰ تا ۷۵۰ تخمین شود، که درین صورت هر دو قول فوق نقض میشود، اگر برآستی این شخص از احفاد شیخ جیلانی باشد، پس ممکن است، در تعیین پنج پشت و تاریخ تولدش سهو روی داده است، و این مسئله خواهان تحقیق مزید است.

- ۲۹ -

میر محراب خان بلوچ و دودمان خانان قلات

(احمد زئی)

بروهی قبیله معروفی است از بلوچ، که میر حسن نام ولد میر گهرام نواده پنجم میر قنبر در حدود (۷۰۰ هـ) بامداد قبیله دهوران (دوڈکی) آمده و بر شهر قلات حاکم شد، و در نسل او حکمرانی قلات و سوراب و دوڈ و منگچر باقی ماند، تا که در عصر اورنگزیب (حدود ۱۱۰۰ هـ) میر احمد خان بن میر التاز خان، از همین سلسله قوت یافته و اراضی

(۱) خزینة الاصفیا ۱-۹۹ و تلخیص دائرة المعارف اسلامی ص ۵

باغبانه و خضدار (قزدار تاریخی) و کرخ و چکورا و مستنگ را نیز ضمیمه حکومت خویش ساخت، و در بین سلطنت دهلی^۱ اورنگزیب، و کلهوره^۲ سنده و شاه حسین هوتک افغان که تا شال کویته حکم میراند، یک امارت کوچکی را تأسیس نمود، که مرکز آن قلات بود.

احمد خان که خانواده^۳ میران قلات بعد ازین بنام وی احمد زئی نامیده شده، تا سی سال حکم راند، و چون در حدود ۱۱۲۸ هـ از جهان رفت، پسرش میر محراب خان بجایش نشست، در حدود ۱۱۳۰ هـ میان نور محمد کلهوره و برادرش میان داود از سنده گریختند، شهزاده مغرالدین حکمران ملتان به محراب خان پیغامی فرستاد که ایشان را راه ندهند تا به خراسان گذرند. محراب خان مانع آمد و در جنگی که در دره^۴ موره^۵ کرخ و چکو بین ایشان واقع شد، محراب خان زخم مهلک برداشت و بعد از سه روز در گذشت (۱) چون پسرانش خورد بودند، برادر زاده اش میر سمندر خان بر مسند میری قلات نشست، و بعد از او میر احمد خان بن محراب خان زمام حکمرانی بدست گرفت، و این سلسله^۶ اسرای بروهی احمد زئی بلوچ تا این اواخر در قلات باقی ماند، که نامورترین اسرای این خاندان همان میر نصیر خان معاصر احمد شاه ابدالی است، که ذکرش به تفصیل در تعلیق (۳) آمده است.

چون درین کتاب ذکر اسمای اسرای این خاندان معروف بلوچ، بارها آمده بنا بران شجره نسب ایشان را ذیلاً می آوریم:

(۱) تاریخ بلوچستان از هتورام ۲۶۹ و تاریخ اخوند محمد صدیق،

تاریخ سنده از مهر ۱-۳۶۰.

— ۳۰ —

کیول

مستر کمپبل Campbell که در تاریخ افغانستان به کیول مشهور است یک نفر صاحب منصب انگلیسی بود، که جی، ٹی وین G.T.Vigne در روز نامه^۱ غزنی و کابل طبع ۱۸۳۰ ع لندن راجع با و معلومات خوبی میدهد: وی گوید که من در کابل بسال ۱۸۳۰ ع همین شخص را دیدم و داستان خود را بمن چنین گفت:

"در اواخر سنه ۱۸۳۳ ع با شاه شجاع الملک از لودیآنه حرکت کردم، و بایک دسته لشکر و یک توپ به ملای کوتلیر آدم. بعد از آن افسر هفت صد نفر و دو توپ بودم، که از رانی تناسی به مبلغ یکهزار روپیه خریده بودیم. چون بسنده و اصل شدیم، وکیل امیران حیدرآباد کاظم شاه، تا کمپور شش میل فرا آمد، و پنجاه هزار روپیه و شش اسپ و چند شمشیر و دو خیمه را به حضور شاه ارمغان داشت.

پس از آن به شکارپور آمدیم و ده ماه در آنجا ماندیم، و در ماه دهم رنجیت سنگه نیز یک لک روپیه امداد به شاه فرستاد، ولی با امیران حیدرآباد در دوازده میلی شکارپور پیکار افتاد، و در آن میر کاظم شاه و دیگر سرداران سنده کشته شدند، و چهار توپ بدست شاه شجاع افتاد.

بعد ازین شاه شجاع با امیران سنده صلح کرد و پس از اخذ امداد خان قلات بقتدهار رفت، و بعد از محاصره^۲ دو ماه امیر دوست محمد خان با قوای کابل بمقابلش رسید، که ۲۰ هزار سوار و پنج هزار پیاده و ۱۸ توپ بود.

روز اول جنگ محمد اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان با ۱۲

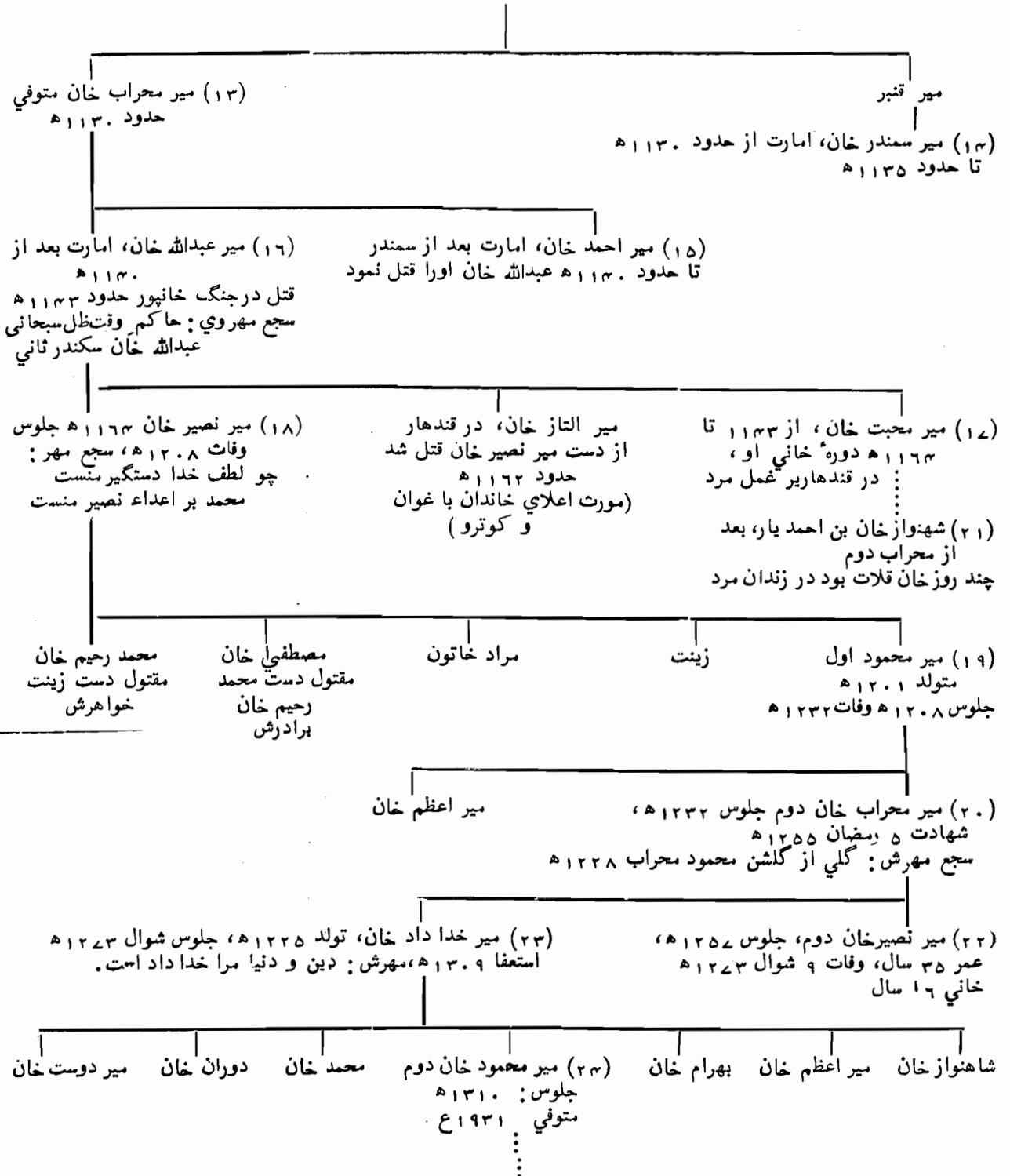
خاندان خانان قلات

مقابل صفحه ۸۸۲ نوای معارک

- (۱) میر حسن بن میر گهرام بن میر ابراهیم بن میر زرک بن میر زهرا بن میر قنبر بروهي بلوچ (۲) میر سنجر بن میر حسن (۳) میر ملوک بن میر سنجر (۴) میر قنبر بن میر ملوک (۵) میر احمد بن میر قنبر (۶) میر سوړو بن میر احمد (۷) میر قیصر بن میر سوړو (۸) میر احمد بن میر قیصر (۹) میر التاز بن میر احمد مورث اعلاي التازئي (۱۰) میر کیچی بن میر التاز (۱۱) میر التاز بن میر کیچی (۱۲) میر احمد خان بن میر التاز مورث اعلاي احمد ژئي .

امارت: حدود ۱۱۰۰ھ

وفات حدود ۱۱۲۸ھ



مآخذ: تاریخ بلوچستان از هتورام ۱۷۷ بحواله تاریخ اخوند محمد صدیق و ص ۲۹۵ بیعه .
عملیات لشکر انگلیس در سند و افغانستان از گیوه بوست مدیر تایمز طبع بمبئی ۱۸۴۳ ص ۲۰۶ .

هزار لشکر و چهار توپ پیش آمد، و شاه شجاع مستر کیول را با دو بتالیون لشکر و چهار توپ بمقابل او فرستاد، چون یک توپ شاه شجاع درین جنگ کفید، شاه لشکر خود را از جنگ باز کشید، روز دیگر امیر دوست محمد خان با تمام قوای خود پیش آمد، و شاه سمندر خان و جهانداد خان را با ۱۲ هزار سوار در مقابل او فرستاد. و مستر کیول نیز با دو بتالیون به مدد او گماشته شد. شاه شجاع خودش بر فیل سوار بود و اوامر "چپاو، چپاو" را میداد، ولی چون دید که لشکرش شکست خورده، خود را پس کشید و از میدان گریخت (۱۲۳۹هـ).

مستر کیول درین جنگ زخم برداشت، و (۸۶) نفر دسته لشکرش کشته شدند. یکی از سواران لشکر مهر دل خان که سیر اکبر نامداشت او را شناخته و با خود برداشت و بخانه خود برد، و به اندمال جراحاتش پرداخت. چون شفا یافت بحضور امیر دوست محمد خان و مهر دل خان و نواب جبار خان و میرزا عبدالسمیع خان رسیده، و امیر دوست محمد خان او را در ملازمت خود گرفته، و بسواری فیل بکابل فرستاد، و بافسری توپخانه کابل بمعاش چهار صد روپیه ماهوار گماشت (۱).

این بود داستان اوایل حال کیول در افغانستان از قول خودش. که فیض محمد هم در همین موقع با سارت او بدست محمد افضل خان

(۱) روز نامه سفر غزنی و کابل در افغانستان ۳۸۸ پیعد، آتکینسن هم در رویداد لشکر کشی بر افغانستان ص ۵۴ داستان دلاوری کیول را در جنگ قندهار و زخمی شدن و گرفتاری او بدست امیر دوست محمد خان مینویسد، و او را از نسل انگلیسی هندی میداند و موهن لال نیز همین وقایع را مختصراً می نویسد (حیات امیر ۱-۱۶۲).

بن دوست محمد خان اشاره میکند (۱).

این شخص بعد ازین مسلمان شده و در کابل شهرت یافته و حتی مردم آنوقت مسلمانی او را یکی از کارهای نمایان امیر دوست محمد خان می شمر دند، حمید کشمیری از زبان انگلیسیان گوید:

ز ما خلق دیدند بازی بسی نخوردیم بازی ز دست کسی
بخبر میر کابل که در روز جنگ سبق بُرد بر فیلسوف فرنگ
سپه کشت و زر بُرد و لیلان کرد فرنگی در آفاق بدنام کرد
به نیرنگ و افسون ربود آنچه بود بتاراج "کیول" مسلمان نمود
اگر خوار شد بنده در حرف عام اهانت بزید است نه بر غلام (۲)

نام اسلامی کیول بعد از قبول اسلام (شیر محمد خان) بوده، و در لشکر امیر دوست محمد خان تنظیمات و اصلاحات جدید را بر اصول اروپائی داخل ساخت، و نزد امیر بنظر اعتبار دیده میشد.

وی مردی بود دارای وضع شبهه ناک: چنانچه در سنه ۱۸۳۹ع چون لشکر انگلیس بر کابل از راه غزنی حمله کرد، این مرد در لشکر امیر دوست محمد خان افسری داشت. و امیر او را امر داد که با لشکر خود بمقابل حمله آوران برآید. ولی کیول بامیر گفت: "من چون نمک خوار شاه شجاع الملک بودم، نمیتوانم اکنون بر خلافش بجنگم، و با اوبی احترامی کنم" (۳).

چون در همین سال امیر دوست محمد خان از کابل بطرف بخارا گریخت، و شاه شجاع در کابل بر تخت سلطنت نشاند، کیمبل در خدمت او بود، و یک رجمنت خصوصی گارد شاهی را قیادت میکرد،

(۱) سراج ۱-۱۲۳

(۲) اکبر نامه ۷۰

(۳) رویداد لشکر کشی بر افغانستان از آتکینسن ص ۲۶۰ طبع لندن.

چنانچه در شورش ملی ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع که غازیان افغانی خانه سر الکسندر برنس را محاصره کردند، همین رجمننت خاص شاهي به مدد وي فرستاده شد، ولي تمام رجمننت از طرف غازیان تلف و سپاهیان آن بتیغ پارچه پارچه گشتند، و اسلحه ایشان به غنیمت گرفته شد (۱).

کیمبل ازین ملحمه کبری نیز زنده بر آمد، و چون مسلمان شده بود از تیغ غازیان نجات یافت و در کابل بود، تا که بعد از بازگشت امیر دوست محمد خان و جلوس ثانوي او بر تخت سلطنت، کیمبل باز بخدمت او در آمده است.

چنین بنظر مي آید که شیر محمد خان کیول از کابل به صفحات شمالی افغانستان رفته و مدتها افسر نظامی لشکر امیر در ولایت بلخ بوده و با شهزاده محمد افضل خان حکمران آندیار خدمت می نمود، چنانچه امیر عبدالرحمن خان می نویسد:

"در سن نه سالگی بودم در سنه ۱۲۶۸ ه... سرکرده لشکر پدر من شیر محمد خان از خانزاده بیچگان انگریز که در وقت کفر نام او کیول بود، چونکه مسلمان شد نام او را شیر محمد خان گذاشتند، و او بسیار آدم نظام فهم و ذاکتر خوب بود و بسیار عالی همت بود... جرنیل کل فوج بلخ که پانزده هزار فوج از رساله و پلتن و توپخانه بود... جمله فوج ابوي مرحوم سي هزار و پنجصد بود، از جمله این سی هزار و پنجصد پانزده هزار آن متعلق جرنیل شیر محمد خان بود... شیر محمد خان مرحوم یکرور بابوي مرحوم من عرض کرد، که من علم سپاهی گری را خوب میدانم و علم جراحی را خوب میدانم. اگر مهربانی کنید، شهزاده (عبدالرحمن) را امر کنید که تعلیم

(۱) حیات امیر ۲-۳۰۷

بدهم... بعد ازان هر روز دو سه ساعت بجای جرنیل موصوف میر قتم، تا دو سه سال بهمین طور میر قتم، و از علم جراحی خوب بهره یاب شدم، و تفنگ سازی را هم یاد گرفتم... (۱).
ایشست شهادت معاصر امیر عبدالرحمن دوباره شیر محمد که استاد وي بود. اگر ما این وقت را بتصریح امیر عبدالرحمن ۱۲۶۸ ه بدانیم و سه سال هم امیر از شیر محمد شاگردی کرده باشد، پس زمان حیات او را یقین تا ۱۲۷۱ ه تخمین میکنیم.

باز امیر موصوف مینویسد: که شیر محمد خان مذکور در تخته پل از دنیا رحلت کرد، و بعد از واز حضور پدر به جرنیلی فوج مقرر شدم (۲) که ما ازین گفته امیر باز باین نتیجه میرسیم، که شیر محمد مذکور باید در حدود (۱۲۷۵ ه) از جهان رفته باشد. زیرا درین سال امیر (۱۶) ساله و بسن بلوغ رسیده بود، و مطابق رواج آن عصر جوانان بالغ شهزادگان را به اداره امور می گماشتند.

این شخص از کارکنان مخفی استعمار بنظر می آید، که اولاً بمدد شاه شجاع و تنظیم قوای او گماشته شده بود، و تا هنگامیکه امیر دوست محمد خان برخلاف استعمار می جنگید وي به نفع قوم خویش کار می کرد، و حتی علناً با قوای انگلیس که همکاب شاه شجاع بودند نجات می داد، و بعد ازان هم به تنظیم قوای امیر در صفحات شمالی به مقابل خطرات احتمالی روسیه تزاری مامور گشت، که این کار نیز برای حفظ هند مفید بود، و پرورش مردی مثل امیر عبدالرحمن خان از کارهای نمایان اوست، که بعد ازان امارت با و سپرده شد.

(۱) پند نامه ص ۳۳ بعد

(۲) پند نامه ۶-۷۷

گویند برنس که بحیث زیر دست مکناتن کار میکرد، در سنه ۱۸۳۹ برخی از حقایق را بحکومت خود نوشته و توضیح داده بود، که مردم افغانستان چگونه مخالف استیلاي لشکري انگلیس و خود وي اند، ولي در انوقت این پیغامهاي او را تغییر داده بودند، چون در سنه ۱۸۶۱ ع این حقایق کشف گردید، در انگلستان آنرا پیش پارلیمان بردند، تادران تحقیقی بشود. ولي حکومت لارد پالمرسون با این مقصد مخالفت کرد و گفت: مدت مدیدی ازان گذشته و تحقیق آن سودي ندارد.

(بیوگرافي هند ۶۳)

برنس در افغانستان و ایران دارای مطالعات وسیعی بود، و چندین کتاب دربارهٔ سیاحت و معلومات خود درین کشورها نوشته و ازان پدید می آید، که مشارالیه مرد بصیر و عالم و سیاست مداری بود.

از تالیف او ست:

(۱) سفرنامه بخارا.

(۲) یاد داشتهای کابل، طبع لندن ۱۸۳۲ در ۳۹۸ صفحه با نقشها و تصاویر که دران شرح سفر و کارنامههای وفد خود را از ۱۸۳۶ تا ۳۸ نوشته است. و دربارهٔ افغانستان همانوقت معلومات دلچسپی دارد.

— ۳۱ —

Sir Alexander Burnes برنس

(۱۸۰۵ - ۱۸۳۱)

ولد جیمس برنس به ۱۶ می ۱۸۰۵ ع در دودما نیکه با شاعر انگلیس Burns خویشی داشت دنیا آمد، در اکادیمی ماتروس درس خواند و بسن ۱۶ سالگی در خدمات نظامی کمپانی هند شرقی داخل گشت، و در ۱۸۲۳ به سورت هند آمد، و در ۱۸۲۵ به کچه تبدیل گشت. در سنه ۱۸۳۰ ع با اربغان یک عده اسپان بدربار رنجیت در لاهور فرستاده شد و در ۱۸۳۲ ع برای تحقیقات و مطالعات اراضی سنده مقرر گشت و به سفارش حکومت هند، بسفر هند شمالی و افغانستان و بخارا و ایران برآمد، و از سال ۱۸۳۳ تا ۳۵ در انگلستان بود، و نشان جمعیت جغرافی شاهی را دریافت، و چون بهند باز آمد بامیران سند درباره سروی دریای سند در حیدرآباد بمذاکره پرداخت و درین باره موفقیت کامل بدست آورد.

برنس در ۱۸۳۶ ع ظاهراً بنام رئیس وفد تجارتي و در باطن برای کشف دسایس روس، بدربار امیر دوست محمد خان بکابل فرستاده شد، وي سفارش کرد، که باید امیر مذکور را تقویه کنند، ولي این توصیه اش پذیرفته نشد. و خواستند که بوسیله زور باز شاه شجاع را بر تخت کابل نشانند. درینوقت برنس را به سنده و بلوچستان برای گشایش راه عساکر انگلیسی فرستادند، و پس ازان بحیث نماینده سیاسی انگلیس در کابل پیش سفیر سر مکناتن مقرر گردید و بلقب نائت Knight تا دو سال بعهد لفتننت کلنل در کابل بود، تا که مردم بروشوریدند، و بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۳۱ در کابل کشته شد.

- ۳۲ -

رابرت لیچ Robert Leech

این صاحب منصب انگلیسی، یکی از فعالترین کارکنان استعمار است که در سنده و افغانستان و کشف راههای دریای سنده و درهای بین وادی دریای سنده و افغانستان در حدود ۱۸۳۰ ع کارنامه‌های مهمی را انجام داده است.

وی در وفد تجارتنی (اما در حقیقت سیاسی) ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۸ ع که از طرف ایست اندیا کمپنی بافغانستان فرستاده شده بود، با الکسندر برنس و لارد و وڈ همراهی کرد، و طوریکه برنس در یاد داشته‌های کابل (طبع لندن ۱۸۳۲ ع) می نویسد (ص ۱۰۱) گفتنت لیچ قبلاً اراضی راست دریای سنده و درهای آنرا سیاحت کرده و معلومات کافی بدست آورده بود. از تصریح عطا محمد بر می آید، که لیچ بعد از ختم مذاکرات هئیت مذکور با امیر دوست محمد خان، بقندهار آمده و با برادران امیر در قندهار مذاکرات داشته، و برخی از سران قندهاری را اغوا کرده است، و بعد ازان بقلات آمده و همین کارها را بدربار محراب خان انجام داده است.

رابرت لیچ در ایام سکونت خود بقلات کتابی را بنام "تاریخ قلات"

نیز نوشته و طبع شده است (۱).

(۱) تاریخ سنده مولانا مهر ۳۸۸-۱

- ۳۳ -

پوتنجر

باین نام دو نفر در تاریخ سنده و افغان گذشته اند، و هر دو برای بسط استعمار انگلیس در حدود ۱۸۳۹ کارهای نمایانی کرده اند.

۱- ایلدرد پوتنجر Elderred Pottinger (۱۸۱۱-۱۸۳۳ ع) میجر ایلدرد پوتنجر ولد توماس پوتنجر بتاریخ ۱۲- اگست ۱۸۱۱ ع بدنیا آمد و در ادیسکمپ درس خواند، و در لشکر توپخانه بمبئی به هند رفت. در سنه ۱۸۲۷ بحیث معاون عم خود سرهنری پوتنجر که ناظر عمومی سیاسی سند بود مقرر گشت، و در سنه ۱۸۳۷ برای کشف اوضاع ممالک آسیای میانه فرستاده شد، و بکابل در لباس یک سوداگر اسپان آمد، و بعد ازان عباي روحانی و ملائی پوشیده و در سنه ۱۸۳۷ بهرات رسید. درینوقت لشکر قاجاریه ایران از ۲۳ نومبر ۱۸۳۷ تا ۹ سپتمبر ۱۸۳۸ شهر هرات را محاصره نمودند، در تمام این مدت پوتنجر محاصرین داخلی شهر را امداد کرد، و کارهای نمایانی را در دفاع هرات نمود، تا که بعداً از طرف حکومت هند بحیث C. B. نماینده سیاسی در هرات مقرر گردید.

در سنه ۱۸۴۱ که جنگ اول افغان در اشتعال بود، پوتنجر در کوهستان شمال کابل فعالیتها داشت، و هنگام شورش مردم به چاریکار و کابل گریخت و نجات یافت. چون سران لشکری انگلیس برخلاف مصلحت پوتنجر، به ملیون افغانی سر تسلیم فرو آوردند، پوتنجر در جمله همان سه نفر بود که نزد وزیر محمد اکبر خان بطور یرغمل بودند، وی نه ماه را در اسارت بسر برد تا که در ستمبر ۱۸۴۲ بوسیله

جنرال پالک نجات یافت.

پوتنجر در سنه ۱۸۴۲-۴۳ به محاکمه و هیئت تحقیق سپرده شد، زیرا وی در افغانستان ۱۹ لک روپیه را برای امضای یک معاهده صرف کرده بود. اما درین محاکمه بکلی بری الذمه برامه و بعد ازان چون برای دیدار عم خود به چین رفت، بمرض تب در هانکانگ بتاریخ ۱۵ نومبر ۱۸۴۳ در گذشت (بیوگرافی هند ۳۴۱).

۲- سر هنری پوتنجر Sir Henry Pottinger (۱۸۵۶-۱۷۸۹) فرزند ایلدر کروین پوتنجر که تولدش ۳- اکتوبر ۱۷۸۹ بود و در بلقاست درس خواند و در خدمات بحریه بهند آمد، و در سنه ۱۸۰۶ در لشکر بمبئی شامل گشت.

در سنه ۱۸۰۸ در هیئتی به سند فرستاده شد، و در ۱۸۱۰ به تغییر لباس سفری را در قلات و نوشکی تا شیراز و اصفهان نموده از راه بغداد و بصره به بمبئی آمد. بعد ازان در کچه و پونا بحیث لفتنت کلنل بود، تا که در سنه ۱۸۲۹ باز بسند فرستاده شد و در سنه ۱۸۳۱ در هانجا نماینده سیاسی مقرر گشت. چون در جنگ اول افغان خدمات نمایی نمود، بتاریخ ۲۷- اپریل ۱۸۴۰ رتبه با رویت یافت، و بعد ازان به حیث میجر جنرال ترقی کرد.

در سال ۱۸۴۱ پوتنجر را از هند به چین بحیث سفیر فرستادند، و معاهده صلح نانکنگ را امضا کرد، در ۱۸۴۲ گورنر جنرال هانکانگ مقرر گشت، از سنه ۱۸۴۳ تا ۴۴ عضو کونسل اعلا، و بعد ازان تا ۱۸۴۷ ع گورنر راس امید، و از ۱۸۴۸ تا ۵۴ گورنر مدراس بود، بتاریخ ۱۸ مارچ ۱۸۵۶ از جهان رفت، وی کتابی بنام سفر در بلوچستان و سند، نوشته بود. (بیوگرافی هند ۳۴۱).

-۳۴-

لارڈ آکلیند (۱۷۸۴-۱۸۴۹ ع)

گورنر جنرال هند اول جارج ایڈن آکلیند پسر دوم لارڈ آکلیند اول بود، که ۲۵ آگست ۱۷۸۴ ع بدنیا آمد و در کرسٹ چرچ آکسفورد درس خواند، و در ۱۸۰۹ ع در جمعیت و کلاسی عدلیه شامل گشت، و بحیث رئیس هیئت مدیره معادن کار کرد، تا در ۱۸۳۴ ع لارڈ بحریه و بتاریخ ۴ اپریل ۱۸۳۶ ع گورنر جنرال هندوستان گشت. وی در سنه ۱۸۳۶-۱۸۳۷ ع برنس را در راس هیئتی بکابل فرستاد، تا مسایل آمدن سفیر روس ویکویچ Vitkievitch را که در سنه ۱۸۳۷ ع بدربار امیر دوست محمد خان بکابل آمده بود تحقیق نماید. بعد ازان آکلیند بفشار حکومت انگلیس عزم کرد، تا امیر دوست محمد خان را از تخت کابل محروم سازد، و بجایش شاه شجاع را بنشاند، و باین مقصد بتاریخ ۱ اکتوبر ۱۸۳۸ ع بر افغانستان اعلان لشکر کشی داد، تا که در اگست ۱۸۳۹ ع امیر مذکور گریخت و شاه شجاع باز بر سریر کابل نشست، و تا ۱۸۴۱ ع بحمايت آکلیند حکمرانی کرد. ولی شاه و انگلیس به نظر مردم افغانستان منفور بودند، و شورش های ملی آغاز گردید، و افغانان در قیام ملی ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع برنس را کشتند، و هم سفیر و سر کرده قوای انگلیس مکناتن را بتاریخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ ع از دم شمشیر گذرانیدند، بدینصورت اکثر لشکریان انگلیس در کابل تباه و با وضع فجیع بطرف خیبر پس نشستند.

چون کابل را گرفتند، لارڈ آکلیند بصله این خدمت در ۱۸۳۹ ع بلقب ارل Earl نواخته شد، ولی به ۱۲ مارچ ۱۸۴۲ ع از هند بر آمد،

اکثر ایام حکمرانی وی در هند به مسایل جنگ افغان گذشت وی بتاريخ ۱ جنوري ۱۸۳۹ ع از دنیا رفت (بیوگرافی هند ۲۰).

جنرال فین (۱۷۷۸-۱۸۳۰ ع)

جنرال سر هنري فین Henry Fane پسر هنري فین به ۲۶ نومبر ۱۷۷۸ ع بدنيا آمد، و تا ۱۷۹۲ ع باموزش گذرانید، در ۱۷۹۷ ع برتبه لفتننت کلنلي یا ور حضور جارج سوم پادشاه انگلستان بود، و بعد ازان بحيث قوماندان نظام سوار مراتب متعددي را پیمود و در لشکر کشي ها شرکت کرد، تا که لیفتننت جنرال شد، و در ۱۸۲۵ ع ماستر جنرال جبه خانه بود، تا که در سنه ۱۸۳۷ ع برتبه جنرالی رسید، و از ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۹ ع که سپه سالار قوای هند (کماندر ان چیف) بود. هالیسی جنگ و فشار آکلیند را در حرب اول افغان مورد اعتراض قرار داد، حتی که از وظیفه خود استعفا نیز کرد، ولی قبول نشد. چون وضع صحی او خرابتر گشت در ۱۸۳۹ ع باز استعفا داد، و بتاريخ ۲۳ مارچ ۱۸۴۰ ع مرد.

جان کین (۱۷۸۱-۱۸۳۳ ع)

بارون جان کین John Keane پسر دوم سر جان کین تولدش ۶ فروري ۱۷۸۱ ع است، در سنه ۱۷۹۹ ع از رجمنت چهل و چهارم برتبه یاورى لارد کیون در مصر رسید، و در فتح ۱۸۰۹ ع ما رتینق رجمنت ۱۳ را قیادت میگرد، و بعد ازان تا ۱۸۱۳ ع در هند خدمت نمود، و در ۱۸۱۳ ع میجر جنرال گشت، و از ۲ جولائی ۱۸۳۳ ع تا ۱۳ فروري ۱۸۴۰ ع سپه سالار (کماندر ان چیف) لشکر بود، و در سنه ۱۸۳۸ ع زمام لشکر بمبئی را در قشون اندوس تحت قیادت جنرال فین در دست داشت، و بعد از آنکه به سند رسید، سپه سالاری هر دو قشون بنگال و بمبئی که برافغانستان حمله می بردند به کین سپرده شد، و کویته و قندهار را ابدست

آورده و بتاريخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ ع غزنی را گرفت، و بتاريخ ۷ اگست ۱۸۳۹ ع بر کابل تصرف کرد، تا که در اکتوبر ۱۸۳۹ ع قشون اندوس منحل گردید، و جنرال کین از راه لاهور به انگلستان برگشت و بصله این خدمات در دسمبر ۱۸۳۹ ع "بارون غزنی" نامیده شد. فوت او در ۲۶ اگست ۱۸۴۳ ع است.

(بیوگرافی هند ۲۳۱)

- ۳۵ -

مکناتن (۱۸۴۱-۱۷۹۳)

سرولیم مکناتن Sir william Hay macnaghten پسر دوم
 سر فرانسیس ور کمین مکناتن (قاضی محکمه عالی مدراس و کلکته)
 بود، که تولدش در ماه اگست ۱۷۹۳ واقع گشت، و در چارتر هوس
 درس خواند، در سنه ۱۸۰۹ در لشکریان انگلیس بمدراس رفت، و در
 محافظین خاص گورنر بود، که در زبان شناسی جویزی را گرفت،
 و مدتها در حیدرآباد و میسور ماند، و بسال ۱۸۱۳ در خدمات ملکی
 بنگال نیز داخل گشت، چون در زبان شناسی استعداد خاص داشت،
 در فورت ولیم کالج بحیث مدیر و صدر دیوان عدالت از ۱۸۲۲ تا ۳۰
 باقی ماند. و بر قوانین هندوستانی و اسلامی کتابی را نشر کرد،
 و راپورتی را دران باره ترتیب نمود. از ۱۸۳۰ تا ۳۳ در هند علیا
 سفری را کرد و با لارڈ بنتنک گورنر جنرال در ملاقات رنجیت اشتراک
 نمود، و از ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۷ سکرتری دیوان خاص و سیاست بود،
 در ۱۸۳۷ با لارڈ آکلیند بسفر ولایت شمال غربی هند آمد، و معاهدات
 رنجیت و شاه شجاع را در جون ۱۸۳۸ ترتیب داد، و مانقستوی آکلیند
 را در جون ۱۸۳۹ امضا کرد.

بعد ازین مکناتن بحیث سفیر دربار شاه شجاع و وزیرش مقرر گردیده،
 و در اردوی اندوس بقندهار و غزنی و کابل رفت، و باوجودیکه در سیاست
 او برخی مشکلات لشکری حایل بود، در اگست ۱۸۳۹ شاه شجاع را
 باز بر تخت کابل نشانند، و بمکافات این خدمات در جنوری ۱۸۴۰
 بمقام با رویت رسید.

مکناتن در افغانستان با شاه شجاع و قبایل افغانی در ترتیب مجدد
 حکومت بسا دشواریها را دید، تا که در ۳ نومبر ۱۸۴۰ ع امیر
 دوست محمد خان را مجبور به تسلیم کرده و بهند فرستاد، در ستمبر ۱۸۴۱ ع
 مکناتن بحیث گورنر بمبئی نامزد گردید، که درین اثنا جنبش ملیون
 افغانی آغاز شد، و برنس را به ۲ نومبر ۱۸۴۱ ع کشتند، و مقامات
 نظامی انگلیسی در فرو نشانیدن این قیام ملی ناکام شدند، و لشکر بکلی
 معطل ماند. درینوقت مکناتن در ۱۱ دسمبر شروط سران ملیون افغانی
 را پذیرفت، و با اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان داخل مذاکره
 گردید، تا در یک ملاقات ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ ع بدست محمد اکبر خان
 موصوف کشته شد.

مکناتن دارای سجایای استوار و استعداد کافی بود، و باوجود یکه
 سران لشکری همراه وی اختلافات فراوانی داشتند، ولی وی تمام امور را
 با کفایت اداره میکرد، و شهرت و وجاهت کافی یافته بود، چنانچه بعد
 از مرگش یادگاری بنام وی در کلکته بنا کردند.

(بیوگرافی هندی ۲۶۷)

- ۳۶ -

ویلشائر (۱۷۸۹-۱۸۶۳ ع)

سر توماس ویلشائر Sir Thomas Willshire Baronet فرزند
 کپتن جان ویلشائر، که در ۲۴ اگست ۱۷۸۹ ع تولد یافت، در کنگس
 لین و کسننگتون درس خواند. بعد ازان در رجمنت ۳۸ برطانوی در
 امریکای جنوبی و پرتگال و نیدرلیند و غیره خدمت کرد، در ۱۸۱۹ ع
 قوماندان قوای کفراریا بود، و در ۱۸۲۲ ع بهند فرستاده شد، تا که در
 ۱۸۲۳ ع کیتور را فتح کرد، و بسال ۱۸۲۷ ع برتبه لفتننت کلنل رسید،
 و در جنگهای افغان بسال ۱۸۳۹ ع یک دویژن اردوی بمبئی را در فتح
 غزنی و کابل قیادت میکرد، و حین باز گشت از آنجا، بتاريخ ۱۳ نومبر
 ۱۸۳۹ ع قلات بلوچستان را گرفت، و برتبه K.C.B رسید، و لقب
 "بارونیت قلات" یافت. در سنه ۱۸۴۸ ع قوماندان چتهم و از ۱۸۴۱ ع
 تا ۱۸۴۶ ع جنرال و (G.C.B) و در ۱۸۶۱ ع کلنل قشون ۵۱ بود،
 تا بتاريخ ۳۱ مئی ۱۸۶۲ ع در گذشت (بیوگرافی هندی ۳۵۳)

سر جیمز آترم (۱۸۰۳-۱۸۶۳ ع)

لفتننت جنرال آترم Sir James Autram, Baronet بتاريخ
 ۲۹ جون ۱۸۰۳ ع بدینا آمد و در مارشال کالج و ابردین درس خواند و
 بسن ۱۶ سالگی در اردوی هند شامل و در رجمنت بمبئی در سنه ۱۸۲۰ ع
 اجوتنت بود، و ورزش کار ماهری بر آمد، و در سنوات ۱۸۲۵ ع
 ۱۸۳۴ ع (۱۹۱) عدد شیر را کشت، و بعد از گذرانیدن مراتب متعلد

لشکری و پولیسی و نمایندگی سیاسی ماهی کنته در سنه ۱۸۳۸ ع به
 کارمندان جنرال لارد کین پیوست، و در لشکر بمبئی بقندهار و غزنی و
 کابل رفت و در سنه ۱۸۳۹ ع امیر دوست محمد خان را تا هند و کش
 تعقیب کرد و بعد ازان در علمیات نظامی جنوب افغانستان سهم مهمی
 گرفت. تا که در سنه ۱۸۳۹ ع پولیتکل ایجنت هیدرآباد سند گشت در
 ۱۸۴۱ ع به سند علیا فرستاده شد، و با امرای سند مراتب دوستی را
 قایم ساخت.

وی با سران انگلیسی سر چارلس نیپر و لارد الن برو در الحاق سند
 مخالفت ها کرد، و بطرفداری امیران سند در هند و انگلستان کارها
 نمود، و مقر لشکری هیدرآباد را در ۱۵ فروری ۱۸۴۳ ع از حمله هشت
 هزار بلوچ بمردانگی حفاظت کرد، تا که لفتننت کلنل و C.B گشت،
 و در سنه ۱۸۴۵ ع بحیث ناظم اعلائی سترا و بعد ازان در ۱۸۴۷ ع
 بهمان عهده در بروده مقرر گشت، چون به رشوه ستانی متهم بود، بنا بران
 حکومت بمبئی او را عزل کرد، اما لارد دلهوزی او را باز برقرار داشت،
 و در سنه ۱۸۵۴ ع او را ناظم اعلائی لکهنو گردانید. چون در ۱۸۵۶ ع
 ریاست اوده را به سفارش آترم الحاق کردند، وی اولین حاکم اعلائی
 آن مقرر گردید.

بعد ازین آترم در جنگهای فارس ۱۸۵۶-۱۸۵۷ ع اشتراک کرده
 و بمکافات آن لقب G.C.B یافت. در حوادث قیام هند ستمبر ۱۸۵۷ ع
 در لکهنو کارنامههای عمده نظامی انجام داد، و حاکم اعلائی آنجا بود،
 و با ۱۲۰ هزار شورشیان مقابله کرده در مارچ ۱۸۵۸ ع باز لکهنو را
 بدست آورد.

وی از سنه ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰ ع عضو نظامی کونسل اعلا بود تا که
 متقاعد گشت. در سنه ۱۸۶۱ ع لقب K.C.S.I و D.E.L یافته، و بعد
 از فتوحات شورش ملی هند با رونیت شده بود. چون بتاريخ ۱۱ مارچ ۱۸۶۳ ع

از جهان رفت، او را احتراماً در کلیسای ویست منستر دفن کردند.
 آترم به سجایای استوار و پسندیده لشکری و مهارت تمام در امور
 ملکی شهرت یافته بود، در سنه ۱۸۳۲ ع در یک بزم عمومی سر چارلس
 نیپر او را لقب Bayard of India داد، و وقتی که مُرد، بیاد او در
 کلکته و لندن یادگارها ساختند.

(اندین بیوگرافی ۳۲۵)

— ۳۷ —

جنرال سیل (۱۷۸۲-۱۸۳۵ ع)

سر رابرت هنری سیل Sir Robert Henry Sale فرزند کنلن
 سیل در ۱۹ ستمبر ۱۷۸۲ ع تولد یافت و در ایلنگ درس خواند و به
 سلک لشکر درآمد در سنه ۱۷۹۵ ع بمدراس رفت، و در جنگ میسور
 ۱۷۹۸-۱۷۹۹ ع و در جنگهای تیپو سلطان (شهید) و پیچی راجا و
 ترا و نکور شرکت کرد، و بعد ازان در جنگهای ۱۸۰۹ ع و ۱۸۱۰ تا
 ۱۸۱۵ ع دست داشت، در سنه ۱۸۱۳ ع برتبه میجر رسید، و از ۱۸۲۳
 تا ۱۸۲۶ ع در معاذ های برما بود، و در لشکر کشی ۱۸۳۸ ع بر افغانستان
 یک بریگد لشکر پیشقدم را قیادت کرده بر قندهار و گر شک و غزنی و
 کابل در ۱۸۳۹ ع تاخت و برتبه میجر جنرال K.C.B رسید.

وی در جنگهای جلال آباد و کوهستان نیز شامل بود، تا که بتاريخ
 ۲ نومبر ۱۸۳۰ ع امیر دوست محمد خان را در جنگ پروان بشکست،
 چون قبایل افغانی برخلاف انگلیس قیام کردند، جنرال سیل از دره
 خورد کابل گذشته و بتاريخ ۱۲ نومبر ۱۸۳۱ ع بجلال آباد رسید، و
 درانجا محصور ماند و به ۷ اپریل ۱۸۳۲ ع قوای افغانی را پراکنده
 ساخت و برتبه G.C.B ارتقا جست، و با جنرال پالک واپس بکابل برگشت
 و اسرای انگلیسی را که بدست ملیون افغانی افتاده بودند نجات داده،
 و بعد از ۱۸ ستمبر ۱۸۳۲ ع بهند بازگشت، و درانجا کوارتر ماستر جنرال
 Q.M.G بود، و در سنه ۱۸۳۳ ع با سپه سالار کل هند در مودکی
 بود، و زخمی شدید برداشت، و بتاريخ ۲۱ دسمبر ۱۸۳۵ ع در گذشت.
 (اندین بیوگرافی ۳۷۱)

این جنرال معروف در جنگ اول افغان خانم خود را هم همراه داشت
 که فلورنتیا Florentia نامداشت دختر جارج وینچ که از سنه ۱۷۹۰

۱۸۵۲ع زندگي کرد، و در ۱۸۰۹ با جنرال سیل از دواج نمود. این خانم در جمله اسرای جنگي انگلیسی بدست ملیون افغاني افتاد، و به ۱۷ ستمبر ۱۸۳۲ع نجات یافت. وي روز نامه مشاهدات خود را "تذکره مصایب در افغانستان" بسال ۱۸۳۳ع نشر داد، که ترجمه همین آن کتاب در سنه ۱۳۲۹ع ش بنام "شیخون افغان" بزبان فارسي در کابل طبع و نشر شده است.

ليدي سیل بعد از مرگ جنرال سیل در کوهستان هند علیا بسر برده و سالی ۵۰۰ پوند مستمري میگرفت، و در کیمپ بتاريخ ۶ جولائي ۱۸۵۳ع در گذشت.

(انڈین بیوگرافی)

- ۳۸ -

ماریوت (۱۸۷۹)

جنرال ولیم فرید ریگ ماریوت William Frederick marriot از انگلستان بحیث یکنفر ضابط بهند رفت، و در سنه ۱۸۳۸ حین لشکرکشی به سند و افغانستان آمد، و در حمله بر غزني در ۱۸۳۹ سهم مهمي گرفت و بعد ازان در دسته انجیرهای اردوي بمبئي کار کرد، و بمراتب مختلفی رسید، گاهی سکرتر و مدتی عضو تقنینیه بمبئي بود، بعد ازان در مصر مشاغل مهم انجیري داشت و لقب C. S. I یافته به ۱۷ دسامبر ۱۸۷۹ در گذشت.

(انڈین بیوگرافی ۲۷۵)

- ۳۹ -

چارلس رابرت کریتن (۱۸۴۸-۱۷۸۹)

بریگدیر جنرال چارلس رابرت کریتن Charles Robert Curreton تولدش ۱۷۸۹ع است، بدو در ملیشیا شروپ شائر داخل گشت، در سنه ۱۸۰۶ بلباس کشتی بان گریخته در رجمنت اوڈها درآمد و در هند و دیگر بسا ممالک خدمتها نمود، در سنه ۱۸۲۲ بهند آمد، و با سرجان کین در جنگ اول افغان شرکت کرد، و در سنه ۱۸۳۹ در فتح غزني و کابل دست داشت. بعد ازان بمراتب مهمي رسید و در ۱۸۳۶ ایجوٹنت جنرال قوای ملکه در هند بود. تا که در جنگ دوم سکه در رام نگر به ۲۲ نومبر ۱۸۴۸ کشته گردید.

(انڈین بیوگرافی ۱۰۳)

- ۴۰ -

سر ویلویی کاتن (۱۷۸۳-۱۸۶۰)

سر ویلویی کاتن Sir Willoughby Cotton پسر ادیرال راولیند کاتن در سنه ۱۷۸۳ بدنیا آمد، و بعد از اخذ تعلیم در رگبی در ۱۷۹۸ در دسته محافظ شامل گشت و در بسا بلاد دیگر مشاغل اشکری را طی کرده در سنه ۱۸۲۱ بهند آمد و در جنگ اول برما ۱۸۲۵-۲۶ بحیث بریکدیر شرکت کرد، و در سنه ۱۸۳۰ برتبه میجر جنرالی K. C. H رسید، از ۱۸۲۹ تا ۳۴ در جامیکا بود، بعد ازان در ۱۸۳۹ یک دوپون لشکر بنگال را در اردوی اندوس قیادت میکرد، و در جنگهای غزنی و کابل موجود بود، و در ۱۸۴۰ برتبه لفتننت جنرالی ارتقاء جست، و در ۱۸۴۱ سپه سالار قوای بمبئی گشت، و به ۳ می ۱۸۶۰ مرد.

(اندین بیوگرافی ۹۷)

- ۴۱ -

لارڈ (۱۸۰۸-۱۸۴۰ ع)

پرسیوال بارتن لارڈ Percival Barton Lord فرزند جان لارڈ در سنه ۱۸۰۸ بدنیا آمد و در دانشگاه دبلن فن طب را پدربه M. D تا سال ۱۸۳۲ ع بیایان رسانیده و بحیث معاون جراح بمبئی مقرر گشت. و بعد ازان در ۱۸۳۶ هنگامیکه وفد ارسالی شرکت هند شرقی بسر کردگی الکسندر برنس بکابل می آمد، دکتر لارڈ نیز باوئی بود، و در سنه ۱۸۳۷ تا قندوز افغانستان شمالی رفت، و بعد ازان بحیث پولتیکل ایجنت در سنه ۱۸۳۸ با مکناتن معروف کار میکرد، و در جنگهای خیبر ۱۸۳۹ نیز

شرکت داشت، چون امیر دوست محمد خان به شمال افغانستان گریخت، دکتر لارڈ باحوال گیریش ماہور گشت. و زمستان را در میان بسر برد. هنگامیکه امیر دوست محمد خان در پروان با لشکر انگلیس در آویخت، درین جنگ بتاریخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ دکتر لارڈ کشته شد.

(بیوگرافی هندی ۲۵۳)

دکتر لارڈ در فعالیت های برنس در افغانستان سهم سهمی داشت و برنس در کتاب یاد داشتهای کابل (طبع لندن ۱۸۴۲ ع) کارنامهای او را فراوان یاد کرده است.

- ۴۲ -

سردار غلام حیدر خان

سردار غلام حیدر خان بن امیر دوست محمد خان در سنه ۱۲۳۵ هـ در باغ نمله شرقی کابل تولد یافته و علوم عربی و ادب را از ملا محمد اکرم با جوری و قاضی عبدالسلام لوگری فرا گرفت و به مرتبه "ولی عهد" پدر رسید، و در امور جهانبالی بعد از امیر دست قوی داشت، و مدتها از طرف پدر نایب الحکومه جلال آباد و غزنی بود.

در سنه ۱۸۳۹ ع چون لشکر اندوس از طرف دولت هند برطانوی بر افغانستان تاخت، غزنی را بعد از فتح قندهار و جلوس شاه شجاع محاصره کرد، درین وقت شهزاده غلام حیدر از غزنی دفاع میکرد، تا که بالاخر، صبح ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ ع بالا حصار غزنی سقوط و شهزاده حیدر بدست فرنگ امیر شد.

چون در همین سال چند ماه بعد امیر دوست محمد خان نیز خود را به لشکر فرنگ سپرد، و به کلکته و امباله با تمام متعلقان خود نفی

گردید، شهزاده غلام حیدر نیز در پونای بمبئی اسیر ماند، که در غیاب ایشان مجاهدین ملی افغان دست به جهاد زده و وزیر اکبر خان برادر حیدر و دیگر سران غازیان افغانی، بعد از کشتن مکناتن سفیر و برنس سپهدار انگلیس و قتل خود شاه شجاع، لشکریان فرنگ را مجبور به بازگشت هند نمودند.

درینوقت امیر دوست محمد خان و شهزاده غلام حیدر و دیگر اشخاص نفی شده واپس به کابل آمدند (۱۸۴۲ع) و دوره نفی و فراق وطن در هند سه سال طول کشید. بعد ازین شهزاده غلام حیدر مدتی نایب الحکومه غزنی و جلال آباد بود، و در سنه ۱۲۷۱=۱۸۵۵ع از طرف پدر به جمروند فرستاده شد، و با سر جان لارنس چیف کمشنر پنجاب ملاقات کرده و معاهده مؤدت و عدم مداخله و تأمین را در جمروند امضا نمود (۳۰ مارچ ۱۸۵۵ع) (۱).

شهزاده غلام حیدر ولیعهد پدر بود، که در عین ایام رشد بتاریخ جمعه ۲۱ ذیقعده ۱۲۷۳=۵۱۲۷۳۳ بعمر ۳۹ سالگی در کابل از جهان رفت، و در مزار عاشقان و عارفان جنوب کابل دفن گردید (۲).

سردار غلام حیدر خان مرد با ذوق و علم دوست و شاعر فارسی بود، بقول مؤلف این کتاب، در غزنی کتابهای نفیس را در خزینه خود فراهم آورده بود، که بعد از سقوط غزنی به یغمای فرنگ رفت، و مستر بیلو مورخ و عالم انگلیسی نیز ازین کتب ذکری دارد، و گوید سردار غلام حیدر ولیعهد بمن هفت جلد کتب خطی تاریخی پشتو و فارسی را مرحمت کرده بود (۳).

(۱) افغانستان بعد از اسلام (خطی) حبیبی.

(۲) سراج ۲-۲۵۱

(۳) سیاحت نامه بیلو ۵ و نسب نامه افغانه از محمد

عبدالسلام خان طبع رامپور ۱۹۱۳

سردار در شعر فارسی طبع روان داشت، تخلص وی "حیدر" بود، دیوان اشعارش دیده نشده، ولی غزلیات متفرقه او را مردم افغانستان دارند، که اینک یک غزل وی در پیروی خواجه حافظ:

در چشمت هرچه با این ناتوان کرد لب لعلت تلافی میتوان کرد
بحمدالله که در پایان پیری مرا مهر رخت از سر جوان بگرد
چو شمع آتش گرفت اندر زبانش حدیث عشق را هرکس بیان کرد
چه قانون کرد امشب ساز مطرب که نی در ناله شد، بریط فغان کرد
سر شک من میان مرد مان ریخت مرا این طفل رسوای جهان کرد
روان شد سرو قدت تا ز چشم ز چشم چشمه های خون روان کرد

کنم تضمین "حیدر" نظم "حافظ"

"خدا را با که این بازی توان کرد؟" (۱)

-۴۳-

لشکر اندس و فتح غزني

آنچه درین کتاب راجع به تشکیلات لشکر متجاوز انگلیس بر افغانستان نوشته شده، خیلی ناقص است، و غالباً مؤلف از کتاب تاریخ افغانستان سید فدا حسین جمعدار ترکسوار که با این لشکر همراه بود، اقتباس کرده است، چون در مآخذ انگلیسی که بقلم جنرالان لشکری اندس نوشته شده، شرح این به تفصیل آمده، بنا بران مادریجا کلیات مطالب را تلخیص می کنیم:

- ۱- دویژن بنگال جمله ۹۵۰۰ نفر
 قاید عمومی: میجر جنرل (فرقه مشر)
 سر ڈلیو، کاتن Cotton .
 بریگڈ (غنڈ) اول: بریگڈیر سیل Sale
 با دسته ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ پیاده بنگال .
 بریگڈ دوم: بریگڈیر ناٹ Nott
 با دسته ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ پیاده بنگال
 بریگڈ سوم: (غنڈ سوم) بریگڈیر
 (غنڈ مشر) دینای Dennie با دسته
 ۲ و ۲ پیاده بنگال .
 بریگڈ چهارم سوار: با فسری بریگڈیر
 ٹهاکویل Thackwell با دسته
 ۱۶ نیزه دار و ۲ و ۳ سوار خفیف .
 ۲- دویژن بمبئی:
 قاید عمومی: لفتننت جنرل (نایب سالار)
 سر جان کین J. Keane

تازه نوای معارک

بریگڈ اول: بریگڈیر ویلشائر Will Shire

با دسته ۲ ملکه و ۱۲ و ۱۹ پیاده بمبئی .

بریگڈ دوم: بریگڈیر گورڈن Gordon

با دسته ۱ و ۲ و ۵ پیاده بمبئی .

بریگڈ سوم سوار: بریگڈیر سکاٹ Scott

با دسته ۱۴ سوار خفیف و دسته اول

سوار پونا .

- ۳- لشکر ریزرو میجر جنرال دنکن Duncan جمله ۴۲۵۰ نفر
 ۴- لشکر ایلجاری شاه شجاع جمله ۶۰۰۰ نفر
 ۵- لشکر ریزرو بمبئی در سنده جمله ۳۰۰۰ نفر
 جمع کل (از راه سند) ۲۸۳۵۰ نفر (۱)
 ۶- قوای شهزاده تیمور (از راه خیبر) ۴۸۰۰ نفر
 ۷- قوای ایلجاری سکه (از راه خیبر) ۶۰۰۰ " "
 ۸- قوای امدادی عقبی سکه در پشاور ۱۵۰۰۰ " (۲)
 جمله لشکر سوق شده بر افغانستان ۵۴۱۵۰ نفر

این لشکر در حدود هشت هزار ضابط و افسر و در حدود دوازده هزار کارمندان لوازم (کیمپ فالور) و زیاده از سی هزار اشتر همراه داشت (۳) و قوای شهزاده تیمور که بقیادت لفتننت کلنل ویڈ Wade از خیبر سوق میشد عبارت بود از (۱۶) توپ و (۱۴۰) توپچی (۲۰۶۹) سوار

(۱) دي لور آف دي اندس ص ۵۰ و لشکر اندس از میجر هیوز طبع

لندن ۱۸۴۱ ص ۵۰

(۲) لشکر اندس ص ۶

(۳) بریگڈ ناٹ در افغانستان طبع بمبئی ۱۸۸۰ ص ۳۰

(۸۳۰۰) پیاده و (۲۵۰) مهندس راه (۱).

اما لشکر یکه از راه سنده گذشته و بر قندهار حمله برد (۵۳) توپ و (۸۰۰) توپچی پیاده و سوار و (۳۳۰) مهندس راه با خود داشت، و عدد تمام لشکر اندس در سنده و افغانستان چنین بود:

افراد لشکر و متعلقات آن ۳۰،۱۸۶ نفر

آنچه در افغانستان عملاً جنگ میکرد ۲۰،۰۰۰ "

توپ از ۷۰ تا ۸۰ عراده (۲)

پس عدد تمام لشکر انگلیس و سکه و شاه شجاع و شهزاده تیمور که از راه سند و خیبر بر افغانستان حمله کرده به (۵۳،۱۵۰) نفر میرسد (۳).

فواصل و تاریخهای وصول

لودیانه ۲۰ نومبر ۱۸۳۸ به فیروزپور ۲۹ نومبر ۸۱ میل.

از فیروزپور به بهاولپور فاصله ۲۲۹ میل ۲۹ دسمبر ۱۸۳۸.

از بهاولپور به روهری کنار اندس فاصله ۲۲۳ میل ۲۳ جنوری ۱۸۳۹
از روهری به سند سفلی تا کهنديري و باز گشت به سکر ۱۳۵ میل
۱۵ فروری ۱۸۳۹.

از سکر به شکارپور و ڈاڈر فاصله ۱۷۱ میل ۱۰ مارچ ۱۸۳۹.

از ڈاڈر تا کویته بره بولان و ارتفاع ۷۹۳، ۵ فت فاصله ۸۶ میل

۲۶ مارچ ۱۸۳۹.

از کویته بقندهار از راه کوژک ارتفاع ۷۳۵، ۷ فت، فاصله ۱۳۷ میل

۲۶ اپریل ۱۸۳۹.

از قندهار بقلات ارتفاع ۵۷۳ فت فاصله ۷۸ میل ۳ جولائی ۱۸۳۹

(۱) لشکر اندس، مقدمه ۳۳.

(۲) لشکر اندس، مقدمه ۳۵.

(۳) لشکر اندس ۶.

از قلات بغزنی ارتفاع ۷۷۶ فت فاصله ۱۵۰ میل و از قندهار

۲۲۹ میل ۲۱ جولائی ۱۸۳۹.

از غزنی بکابل ارتفاع ۶۳۹۶ فت فاصله ۸۸ میل ۶ اگست ۱۸۳۹.

تمام فاصله طی کرده لشکر اندس از کرنال تا کابل ۱۳۸۵ میل (۱)

مصارف و تلفات جنگ

از فروری ۱۸۳۹ تا اکتوبر ۱۸۳۱ ع جمله ۷۵۰۰ نفر افغان شهید

شده بودند، و بعد از آن هم تا ختم جنگ و تخلیه افغانستان در حدود

(۵) هزار نفر دیگر در جنگهای دفاعی کشته شده اند، که تمام عدد

شهادی جنگ اول تا (۱۲۵۰۰) نفر میرسد.

اما عدد کشتگان افواج متجاوز انگلیسی تا دسمبر ۱۸۳۲ ع هژده

هزار نفر و پنجاه افسر بزرگ بود (۲) که تنها یک فرقه پیاده

سیزده هزار نفری شان در جنوری ۱۸۳۲ ع بین کابل و جلال آباد تپاه

شده و فقط یک نفر دکتر ولیم بریدون Brydon بتاريخ ۱۳ جنوری ۱۸۳۲

بجلال آباد زنده رسیده بود (۳).

میجر هیوز عدد تلفات حیوانی را (۳۳) هزار و تلفات عمومی را

بقیمت (۲۲۹،۰۰۰) پوند تخمین میکند (۴) و مصارف عمومی حرب را

هم تا فتح کابل بین ۱۷ و ۲۰ میلیون پوند سترلنگ گفته اند (۵) که

بدین حساب تمام مصارف حکومت هند را در جنگ بی نتیجه اول

(۱) لشکر اندس ص ۳۳ بعد.

(۲) عملیات لشکر انگلیس در سنده و افغانستان تالیف گیو بوست

مدیر تا یمز بمبئی، طبع بمبئی ۱۸۳۳ ص ۲۸۵

(۳) بیوگرافی هندي ۵۸

(۴) لشکر اندس، ص ۸۳ ضمیم

(۵) عملیات لشکر انگلیس در سنده و افغانستان ۲۸۶

افغانستان تا (۳۰) میلیون پوند تخمین باید کرد، و این خساره علاوه بر تلفات انسانی است، که از طرفین باید لا اقل (۳۵) هزار نفر کشته و تلف شده باشند.

با دادن این تلفات سنگین و مصارف گزاف، هم دولت هند برطانوی نتوانست افغانستان را مستقیماً ضمیمه حکومت خویش نماید، زیرا حمله و فتح افغانستان بسبب اختلاف و خانه جنگی داخلی کار آسانی بود، اما اداره و حفظ و استقرار قوا در آن کاریست مشکل، که شاید سیاستمداران انگلیسی در ابتداء آنرا نسنجیده بودند، و هنگامیکه برنس اوضاع داخلی را مطالعه کرده و از رو حیات قوی ملت افغان به حکومت خویش خبر داد، آنرا هم نخواندند، و در نتیجه دیدند آنچه دیدند (رک: تعلیق ۳۱).

محاصره و فتح غزنی

در عملیات لشکر اندس محاصره و فتح غزنی اهمیتی دارد، و موهن لال که خود داخل این معرکه بود شرح آنرا چنین میدهد:

لشکر اندس بتاريخ ۲۱ جولائی ۱۹۳۹ ع بحدود غزنی رسید، و درینوقت یکی از آشنایان قدیم من عبدالرشید خان خواهر زاده امیر بن عبدالامین خان توپچی باشی درون قلعه با شهزاده غلام حیدر خان اقامت داشت. من بوسیله یک شخص استالفی خطی فرستادم، و او را بآمدن و شمول به لشکر ما خواندم. قاصد من بعد از رسانیدن این پیام بدست شهزاده افتاد، و عبدالرشید خان برای رسانیدن پیامش طریقه عجیبی اختیار کرد، یعنی یکی از سواران خود را لباس سبز شهادت پوشانید تا یا الله و یا محمد گویان با شمشیر آخته بطرف لشکر ما بتازد، و چنین وانمود کند که غازی سر باز دلاوریست. این شخص با ینطور خود را بما رسانید، و پیام زبانی عبدالرشید را آورد. و خود عبدالرشید هم بعد از مدت کمی بما پیوست، و اطلاعات گرانبهایی را داد. و به میجر

تهاسن انجنیر اعلائی لشکر اندس، درباره وضع دفاعی قلعه خبرها و مشورهای مفیدی داد. درینوقت سردار محمد افضل خان با سواران خود بیرون غزنی آماده دفاع بود، و برادرش سردار غلام حیدر خان بالاحصار را مستحکم کرد و دفاع میکرد. طوریکه سردار مذکور بعد از تسلیم خود به موهن لال گفته، گویا این دو برادر میخواستند، هنگامیکه لشکر انگلیس از غزنی بکابل گذرند، ایشان ازینطرف و پدرشان امیر دوست محمد خان از طرف کابل، ایشان را خواهند کوفت. ولی افسران لشکر انگلیس، تا غزنی را بدست نیاوردند، از آنجا قدمی فراتر ننهادهاند.

درینوقت بین این دو برادر نیز اختلاف و رقابتی بود، که محمد افضل با سه هزار سوار خود دورتر از غزنی رفت، و عبدالرشید این اطلاع را بما رسانیده، با میجر تهاسن Thomson راه وصول به قلعه و فتح آنرا سنجید، و خریطه پراز باروت را زیر دروازه کابل نهاده و آنرا پرائیدند، و بتاريخ ۲۳ جولائی کماندران چیف امر حمله را بر قلعه داد.

چون تهاسن و کاپیتان پیت Peat دروازه را پرائیدند، دسته کلنل دینای بر قلعه حمله نموده و سر رابرت سیل Sale نیز با و کمک میکرد. این حمله بساعت ۳ صبح آغاز و در مدت (۳۵) دقیقه ختم شده و قلعه را گرفتند، و سر دبلیوکاتن و جنرال ویلشائر بر بالا حصار برآمدند. و سردار غلام حیدر خان خود را به میجر مکریگر تسلیم نموده و لاردرکین سه سالار او را با احترام پذیرفت، و بعد از آن در یک خیمه با موهن لال بسر می برد (۱)

کار تصفیة کلی غزنی تا ۲۳ جولائی دوام کرد، و در همین روز تمام غزنی بکلی فتح گردید، درین جنگ تلفات لشکر انگلیس (۱۷) کشته و ۱۶۵ زخمی بود، که بریگادیر سیل با ۱۷ افسر دیگر در جمله

(۱) حیات امیر از موهن لال ۲-۲۲۱-۲۲۱ بیعد و ج ۱ ص ۱۸۸

مجروحین است. از غازیان افغانی (۶۱۳) نفر شهید و (۱۶۰۰) نفر اسیر شدند. و یکهزار اسپ و ۳۰۰ اشتر و گدام بزرگ اغذیه و دیگر استعده افغانی به غنیمت گرفته شد (۱).

موهن لال مینویسد: هنگامیکه ما به خانه سردار غلام حیدرخان بعد از فتح قلعه داخل شدیم، در آنجا خانم سردار مذکور را با سی نفر خانواده او دریافتیم. این خانم دختر سردار محمد عظیم خان مرحوم است که من او را در سنه ۱۸۳۲ ع بسن چهارده سالگی قبلاً دیده بودم، وی در آنوقت به درد چشم مبتلا بود، نزد دکتر گیراد قفید علاج میکرد. من به مشار الیها اطمینان کلی دادم و کاپیتان جان کونولی Conolly که محافظ ایشان بود، به یک خانه داخل شهر انتقال شان داد، و تا وقتیکه به هند فرستاده می شدند، من تمام لوازم زندگانی ایشان را مهیا میکردم (۲).

میجر هیوز درباره شهدای افغانی گوید: که درین جنگ تلفات سنگینی به مدافعان غزنه رسید، هشت صد نعش را ما روز دیگر دفن کردیم، و تا چند روز دیگر نعش های فراوان کشتگان دیگر، از بین خانه ها کشیده می شد. (۱۵۰) نفر را سر بازان سوار کشته بودند، و در حدود (۳۰۰) نعش بیرون غزنه افتاده بود. بنا بران عدد شهدا تا (۱۲۰۰) نفر کشته و ۳۰۰ مجروح و ۱۵۰۰ نفر اسیر میرسد (۳).

لاردرکین سر قوماندان اردوی اندس در نامه ای که بتاريخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ ع از قرارگاه نظامی غزنی به گورنر جنرال هند لاردر آکلیند نوشت چنین رجز خوانی میکند: " لشکر تحت قیادت من بفتح شانداري نایل

(۱) جنگ افغان از میجر جنرل ایبت طبع لندن ۱۸۴۸ ع

ص ۱۰۲ (انگلیسی).

(۲) حیات امیر ۲-۲۲۸ (انگلیسی)

(۳) لشکر اندس، ص ۱۸۶

آمد، و حصار متین و محکم غزنی را که در کمال استواری و اهمیت است، دیروز در مدت دو ساعت گرفت، این حصار هم از حیث موقعیت و هم از جهت ساختمان خیلی استوار است، و من در مدت ۳۵ سال خدمات لشکری خود در چهار دانگ کره زمین، چنین فتحی ندیده ام. شهزاده غلام حیدر ۳۵۰۰ نفر سپاهی در داخل حصار با یک عده توپها و اسلحه با خود داشت، ولی اکنون در قرارگاه من اسیر است، تمام کشتگان و زخمیان لشکر ما تا (۲۰۰) رسید، و تا کنون (۵۰۰) نعش کشتگان دشمن را شمرده ایم (۱).

کاپیتن تهاسن سر انجنیر لشکر اندوس در نامه ۲۵ جولائی ۱۸۳۹ از غزنی می نویسد که: " تنها در شهر غزنی ۵۱۳ نفر افغان کشته و ۱۶۰۰ نفر اسیر گرفتیم، و در شهر غزنه (۹) توپ بدست افغانان بود" (۲).

(۱) لشکر کشی بر افغانستان از جیمس اتکنسن طبع لندن

۱۸۳۲ ص ۳۰۹ بیعد.

(۲) کتاب مذکور، ص ۳۲۳

- ۴۴ -

میجر تاڈ (۱۸۰۸-۱۸۴۵)

میجر دارکی ایلوت تاد Elliott D'Arcy Totld پسر فریرتاد در جنوری ۱۸۰۸ متولد گشت، و در لندن و آد سکم درس خواند، و در کلکته به توپخانه بنگال پیوست، و در سنه ۱۸۲۳ در فتح بهارت پور شرکت داشت، در جنوری ۱۸۲۶ ع بعد از آموختن فارسی بایران فرستاده شد، و در انجا افسر توپخانه عساکر ایران بود. در سال ۱۸۳۳ سکرتر نظامی سر بتهیون گشت، و بعد از آن سال ۱۸۳۶ در اردوی ایران که بر هرات حمله آورده بودند، سکرتر سفارت سر جان مکنیل John Mcneill بود، در سنه ۱۸۳۸ ع از هرات بقندهار و کابل و پشاور در مدت ۹ روز سفری کرد، و برخی از مراسلات مهم را به شمله رسانید. بسال ۱۸۳۸ با سر مکنا تن سکرتر نظامی بود، و بهرات برای امضای معاهده با شهزاده کامران فرستاده شد، و هم در آن شهر بنام پولیتکل ایجنت مقرر گردید، ولی در فروری ۱۸۴۱ شهزاده کامران او را به قندهار عقب کشید، که لارد آکلیند در نتیجه این شکست سیاسی او را از امور سیاست باز داشت، وی واپس به توپخانه منتقل گشت، و در لشکر کشی ستلج و مودکی بهره گرفت، تا که در فیروز شهر بتاريخ ۲۱ دسبر ۱۸۴۵ کشته شد. (بیوگرافی هندی ۴۲۵)

- ۴۵ -

سر کلود وید (۱۷۹۴-۱۸۶۱)

سر کلود مارتن وید Sir Clude martin wade پسر لفتننت کلنل جوزف وید بتاريخ ۳ اپریل ۱۷۹۴ در بنگال بدنیا آمد، و در

خدمت لشکری ایست اندیا کمپنی شامل گشت، بسال ۱۸۰۹ در بندل کند بود، در سنه ۱۸۱۲ در لشکر کشی بر سندیا و هالکر حصه گرفت، در ۱۸۱۵ در جنگهای پندری دست داشت، و از ۱۸۱۶ تا ۱۹ در گرفتن چندا خدمات شایانی نمود، تا که بسال ۱۸۲۲ بحیث نماینده سیاسی در لودهیانه مقرر گشت، و با شاه شجاع می بود، و نیز با رنجیت مذاکرها کرد، که در جنگ های برما (۱۸۲۳-۲۶) رنجیت خاموش ماند.

وید در سنه ۱۸۱۷ در مذاکرات سیاسی با حکومتهای سر زمین دریای سند نیز شرکت کرد، و تا حین مرگ رنجیت ۱۸۳۹ با وی باقی ماند. و در نتیجه این خدمات بدرجه نائت رسید. بعد از آن در جنگ اول افغان اشتراک جست، و در ۱۸۳۸ تا ۴۰ در وفد خاص به پشاور رفت، تا یک اردوی ممزوجی را در افغانستان قیادت نماید، و هنگامیکه لشکریان انگلیس از خیبر می گذشتند، وید بحیث لفتننت کلنل افسری آنرا بعهده داشت، و بتاريخ ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ علی مسجد را در خیبر گرفت، و بسوی کابل پیش رفت، بعد از سقوط کابل با لشکر خویش بهند بر گشت، و در ریاست اندور بحیث ناظم اعلا و باز در مالوه تا ۱۸۴۰ نماینده سیاسی انگلیس بود. وی در ۱۸۴۴ متقاعد گشت و بتاريخ ۲۱ اکتوبر ۱۸۶۱ ع از جهان رفت. (بیوگرافی هندی ۴۳۸)

- ۲۶ -

شهادت میر محراب خان قلات

میر محراب خان دوم از خاندان احمد زئی بروهي بلوچ در سنه ۱۲۳۲ هـ بر تخت خانی قلات نشست، (برای سلسله نسب او، رک: تعلیق ۲۹) وی مرد با همت و آزادی طلبی بود، که در حین لشکر کشی قشون اندس ۱۸۳۹ ع با مقاصد استعمار طلبان برطانیه موافق نیامد، و با وجودیکه سران لشکری انگلیس بقای خانی او را تعهد کردند، وی با ایشان موافقت نکرد و خطوط مواصلات آنها را از دره بولان برید. درباره شهادت این مرد دلاور و آزادی طلب آنچه درین کتاب (بیان مراجعت افواج انگلیس و مقابله با میر محراب خان ...) آمده، خیلی دلچسپ و خواندنی است، اکنون ببینیم، که دیگران چه میگویند؟

موهن لال که در جبهه مقابل خان شهید، جاسوس فعال و زرنکی بود، و با لشکر اندس همراه میرفت مینویسد:

«بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۸۳۹ ع سر توماس ویلشایر (رک: تعلیق ۳۶) و کاپیتان بین پولاتیکل ایجنت بکوئته رسیدند، و به ۱۲ نومبر ۱۸۳۹ ع در قصبه جریانی هشت میلی قلات فروکش شدند.

ازینجا جنرال ویلشایر پلان حمله قلات را ترتیب داد، و بریگادیو بومگارڈ قیادت دسته اول حمله آوران را بر عهده گرفت، که قوماندان رجمنت ۲ ملکه انگلستان بود. میر محراب خان بکمال شجاعت مقابله کرد، و در میدان جنگ هنگامی کشته شد که خود وی شمشیر برهنه در دست داشت. این بود عاقبت شخصی که هزاران نفر همراهان و کارمندان لشکر ما باشاره او در بولان کشته شده بودند. اما به عقیده من پاداشیکه به وی داده شد نسبت به جرم او خیلی متنگین بود (۱)».

(۱) حیات امیر ۲۰۰-۲ بعد.

این گل که بشهادت سجع مهرش «گل از گلشن محمود محراب» بود، در کوهسار قلات پڑ مرد، که تاریخ شهادت او ۵ رمضان ۱۲۵۵ هـ است، و علت ناکامی وی نیز نفاق سرداران بلوچ است که کارکنان مفسد لشکر استعمار بدربار وی قبلاً با وسایل گوناگون انداخته بودند، و درینوقت جز دوسه صد نفر در جنگ با وی همراهی نکردند، و چون لشکر متجاوز انگلیس داخل شهر قلات شدند، فقط شصت نفر عمله خاص دربار با میر باقی ماندند. که ازان جمله چند نفر مسلمان و هندو با او در میدان جنگ جان دادند (۱).

اخوند محمد صدیق یکی از درباریان وی مینویسد:

«محراب خان شخصی شجاع و غصه ناک بود، بنای مردم کشی را در میان نهاد ... مردم متوهم شده نفور گشتند ... پیوسته در ما بین محراب خان و مردم الوسی براهوی همین معامله بود، اگر یکی خاموش می بود، دیگر سر بفتنه می برداشت، تا آنکه ... بعد از تسخیر آابل و قندهار، فوج انگریزی که در قندهار مقیم بود معاودت نموده، برای بلوچی آمد، محراب خان اطاعت نمود، برای خوشنودی خدا و رسول به محار به پرداخت. از سرداران براهوی، بغیر از ولی محمد مینگل و چند نفر معتبرین دیگر هیچکس همراه او به محار به کمر نه بست ... فوج انگریزی در ماه رمضان ۱۲۵۵ هـ بکلات آمد، آتش کار زار اشتعال یافت، از وقت طلوع آفتاب الی نصف روز، جنگ توپ و تفنگ قائم بود، انگریزان توپها را مقابل دروازه مستونگ گذاشته، به چند گوله قلعه را زده شکسته، درون شهر حمله آوردند، محراب خان معه چند نفر چنانچه شا غاسی نور محمد و میر ولی محمد مینگل و عبدالکریم رئیسانی و داد کریم شهباز خان رنجاری و فضل لهری و نبی بخش جتوئی وغیره مردم کلات شربت شهادت چشید (۲).

(۱) تاریخ بلوچستان ۲۷۷

(۲) تاریخ براهوی از اخوند محمد صدیق بحواله تاریخ بلوچستان ۲۲۹

- ۲۷ -

ملا محمد حسن و رحیمداد وزرای قلات

(۱) نایب ملا حسن

خاندان نایب خیل از بلوچان براهوی بدوزئی بنگل زئی است،
 عشیره ایشان نهنگی زئی نامدارد، و علی خان مشهور به آغا علی
 با میر نصیرخان در قندهار بحکم نادرشاه محبوس بود، چون میر نصیرخان
 در سنه ۱۱۷۵ هـ در قلات حکمران شد، آغا علی مذکور بدربار قرب داشت
 و بعد از نایب عبدالرحمن پسرش در کچهی نایب الحکومه بود، و با
 خاندان اخوند زئی وزیران دربار قلات رقابت داشت، و در عصر میر
 محراب خان و میر نصیر خان و میر نصیر خان دوم فرزند عبدالرحمن که
 نایب محمد حسن نامداشت وزیر شد، و برادرش محمد امین را در کچهی
 به نیابت گماشت. این نایب محمد حسن سرد عالم و شاعر و سیاست
 مداری بود. دو نفر سرداران معروف دربار قلات ملا محمد خان رئیسانی
 و سردار تاج محمد راک زئی داماد او بودند، و نایب مذکور وزیر اعظم
 و مدار الهام قلات گشت (۱).

عهد اتارت میر محراب خان دوم بعد ۱۲۳۲ هـ دوره کمال عروج
 نایب است. در اوایل ۱۸۳۹ ع که لشکر اندس به فتح افغانستان در
 حرکت بود، نمایندگان روسیه و ایران بدربار سرداران قندهار فعالیت
 داشتند، و نامه هائی از جانب سرداران به میر محراب خان فرستاده شد،
 که مانع عبور قوای انگلیس از راه دره بولان گردد. این نامه عیناً
 بوسیله موهن لال از قاصدان سرداران قندهاری کشف گردید، پس
 از طرف ولیم مکنتن سفیر انگلیسی همراکاب شاه شجاع و لشکر اندس،

(۱) تاریخ بلوچستان ۳۰۰ پیعد.

تازه نوای معارک

سر اسکندر برنس در فروری ۱۸۳۹ از شکارپور گماشته شد، تا بدربار
 میر محراب خان رفته، و او را به امضای یک معاهده دوستی و عدم
 مزاحمت گذشتن لشکر اندس و دار سازد.

برنس با موهن لال به قلات رفت، و میر محمد شریف حاکم گنداوه
 از طرف خان قلات به دیدار برنس آمد، و همین ملا محمد حسن
 وزیر اعظم قلات در ڈاڈر با برنس ملاقی گشت و حقظ راه بولان را از
 طرف میر محراب خان بدادن دو لک روپیه سالانه به میر با انعام لایق
 بخود وزیر منوط و نمود کرد، بعد ازان برنس و موهن لال و کاپیتان
 پتیسن با دسته ۱۶ نیزه وران و سمپسن بطرف قلات رفتند، و پسر میر
 محراب خان از یشان پذیرائی کرد.

میر محراب در مذاکرات روی خوشی به وفد برطانوی نشان نداد، و نایب
 محمد حسن و سید محمد شریف که میانجی مذاکرات بودند، نیز موانعی
 را در قبول مطالب برنس بوجود آوردند و میخواستند جایزه مهمی
 را درین راه بگیرند، از طرف دیگر داروغه گل محمد که بدربار قلات
 دستی قوی داشت نیز میخواست، درین مورد موقوف مهمی را احراز نماید،
 و میانجی مذاکرات وفد انگلیس با محراب گردد، و نفع آنرا خودش ببرد.
 مسوده عهد نامه ترتیب داده شد، و موهن لال آنرا بدربار برد تا
 محراب خان آنرا مهمور و موثق گرداند. محراب خان توثیق تفوق خود
 را بر تمام سرداران براهوی می خواست، و بیطرفی خود را در پیشرفت لشکر
 برطانوی بقندهار و نمود میکرد، که درینصورت گشت و گذار لشکر
 انگلیس از دره بولان مشکل می شد، و هم شاید قبایل اچکزئی وادی
 پشین در راه ایشان از کوتل کوژک به مزاحمت تشجیع می شدند.
 لهجه محراب خان خیلی درشت و زننده بود، موهن لال به او گفت
 که مقصد حکومت برطانیه ربط رشته دوستی و حفظ حقوق سیادت خان
 بدون کدام مداخله در امور قلات بوده، و متأسف است، که خانرا چنین

بما بدین ساخته اند. درین وقت موهن لال مسوده عهد نامه را بدست گرفته و زیاده کرد: که اگر خان این عهد نامه را نپذیرد، عنقریب لشکر انگلیسی در افغانستان نفوذ کرده، و هم بلا فاصله پرچم ایشان بر مقر خود محراب خان افراشته خواهد شد.

سردار انیکه بحضور محراب خان بودند، بزبان بلوچی سخنان حماسه آلود گفتند، و خان و رقه عهد نامه را از موهن لال باز گرفته و گفت: اگرچه ما را از نیروی عسکری خود می ترسانید، ولی من این عهد نامه را بدون کدام ترس و بیم مهر میسازم و باید همواره خوشنودی ما در نظر شما باشد (۱).

بهر صورت محراب خان معاهده را که محتوی گرفتن دو لک روپیه سالانه و دو هزار روپیه نقد و عدم شناسائی رقیبش شاهنواز خان و حفاظت دره بولان بوده توثیق و مهر کرد و چنین بنظر می آید که نایب محمد حسن درین مسئله مخالف بود، و با بردس و موهن لال موافقت نکرده است. زیرا بعد ازین بزودی افراد قبایل بلوچی خروج کرده اند، و حتی متن معاهده امضا کرده محراب خان را از بین راه باشاره محمد حسن ربودند، و بلوچان مسلح بر مسکن و فاء و برنس حمله کردند تا که جنرال ویلشایر با قوای خود بر قلات ناخته و محراب خان را کشت، و بتاريخ ۵ رمضان ۱۲۵۵ هـ حین تسخیر قلات نایب محمد حسن و نایب رحیمداد را اسیر گرفته و به بهکر زندانی ساخت (۲).

(۱) حیات امیر ۱۸۶۲ بیعد.

(۲) تاریخ بلوچستان ۲۲۹ و کتاب حاضر، در کتاب معاهدات ج. ۲ ص ۳۰ واضح است که محمد حسن مخالف جدی امضای معاهده بود، و خان را از رفتن بکوئته مانع آمد، و این حقایق وقتی روشن شد که بعد از فتح قلات، اسناد تحریری رسمی محمد حسن بدست انگلیس افتاد، و بنا بران او را به بهکر زندانی ساختند.

ایام حبس نایب یکسال دوام کرد، و در سنه ۱۲۵۶ هـ چون نصیر خان دوم با میجر آترم ساخته و حکومت قلات باو سپرده شد، نایب مذکور نیز از قید فرنگی رهائی یافت و زمام وزارت نصیر خان را بکف گرفت. اخوند محمد صدیق در تاریخ براهوی می نویسد:

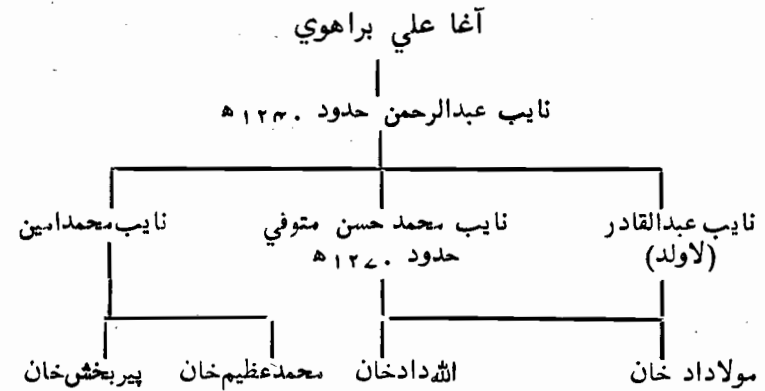
” در ایام حکومتش هیچ فتنه و فسادى در ملک بلوچستان برپا نشد و امراء و ارکان را هیچ نقصان نرسانید. الا نایب محمد حسن و محمد امین را سبب او شان این بود، که نایب محمد حسن بر عهده وزارت مقرر بود، بخلاف طبع و مرضی نصیر خان کارها می کرد، در امورات مالی و ملکی خلل های بسیار همی رسانید. ما سوا ازین نایب مذکور برای ملاقات جیکب صاحب جیکب آباد رفته بود، در خلوت به جیکب صاحب گفته بود، که نصیر خان لایق حکومت بلوچستان نیست، او را معزول نموده، حکومت بلوچستان را بدست من بدهند، همه کارهای ملک بلوچستان را موافق طبع و مرضی سرکار انگریز خواهم کرد، جیکب صاحب همین گفته او را در پروانه خود نوشته، معرفت ملا احمد وکیل که درانجا می بود، بطرف نصیر خان فرستاد. بعد از رسیدن این خبر نصیر خان بخشم و غصه درآمده، نایب محمد حسن و محمد امین را مقید نمود (۱).“

باینطور محمد حسن زندانی شد، و بعد از دو سال در حبس وفات یافت (حدود ۱۲۷۰ هـ) و برادرش محمد امین در عصر حکومت خداداد خان بعد از (۱۲۷۳ هـ) به سفارش سرداران بلوچ رها شد. (۲)

(۱) تاریخ بلوچستان ۲۳۳

(۲) کتاب مذکور ۲۳۵

شجرهٔ نسب خاندان نایب خیل (۱)



قریحه ادبی نایب محمد حسن

این وزیر مرد فاضلی بود، در فارسی و بلوچی شعر میگفت، یک شعر بلوچی او مشتمل بر احوال شهادت میر محراب خان در تاریخ بلوچستان (ص ۲۷۷) بعد منقول است.

در زبان فارسی کلیات ضخیمی دارد، که محتوی چهار دیوان اشعار است، که دیوان اول بتاریخ ۱۱ شعبان ۱۲۶۳ هـ بنام میر نصیر خان تکمیل یافته دارای غزلیات و رباعیات و افراد فارسی. دیوان دوم در رجب ۱۲۷۵ هـ بقلم قاضی محمد عثمان بعد از وفاتش نگارش یافته، و دیوان سوم و چهارم نیز دارای اشعار خوب فارسی از انواع سابق الذکر است که اینک ما نمونه‌های کلام او را در ذیل می آوریم (۲).

(۱) کتاب مذکور ۳۰۰

(۲) برای تفصیل رک: مجله سروش کراچی شماره ۲، ۳ ج ۳

جولائی ۱۹۵۸ ع.

حمد

گویا بوصف تو شده تیغ زبان ما
زیبا ست نام نامی تو در بیان ما!
از شکر نعمت تو شکر ریز گشته ایم
شکر فشان شده، لب شکر فشان ما!
در شیشه دلم جو خیال تو بگذرد
گویا شود چو طوطی خوش گودهان ما!
بیدار کن تو این "حسن" خفته را ز خواب
بشنو ز ما، ز لطف و کرم داستان ما!

غزل

آن روی نازنین که برون از تقاب شد
مهتاب شد، ستاره شد، و آفتاب شد!
این سرخی ای که بر لب لعلش نهاده یار
یا قوت شد، عقیق شد، و هم گلاب شد!
بر کرد نرگش مژه استاده صف زده
ناوک شد، و سنان شد، و تیر شهاب شد!
بر هر لبی که آب ز لال لبش رسید
زمزم شد، و حیات شد، و خود شراب شد!
هر قاستی که دل به قد و قاست تو داد
نی شد، چو خشک شد، همه تار رباب شد!
بلبل چو دید روی گلت را به بوستان
عاشق شد، و حزین شد، و دل کباب شد!

گویا چو شد زبان "حسن" بهر گلرخان!

کاغذ شد، و قلم شد، و صاحب کتاب شد!

دیگر

آن سرو قد را در چمن دیدم چمان آهسته گک
 دنبال او آن لحظه من کردم فغان آهسته گک!
 چون رخصت وصلت بمن داد آن بت گل پیرهن
 در نزد آن نازک بدن رفتم نهان آهسته گک
 گفتا که ای دلداده ام، بنگر رقیب استاده ام
 از جور رویت را نده ام، مسکین میان آهسته گک
 کردم بیان حال خود، در پیش فرخ فال خود
 گفتم به بین اقبال خود، شکر دهان آهسته گک
 دادم می گلرنگ او، دیدم رخ خوشرنگ او
 پرسیدم از گلرنگ او، لعل لبان آهسته گک
 لب بر لب آن گلبدن، بنهادم و گفتا به من
 بکشال لب لعلت "حسن"، شعرت بخوان آهسته گک

دیگر

هر تو حسن چون افتاد در گلزارها!
 بلبلان را وصف کل جا کرد در منقارها!
 بوی خوشبوی تو در موی بتان چون جای کرد
 عاشقانت زان سبب بستند در دل تارها!
 چون می گلرنگ، رنگ مستی از رنگ تو یافت
 بی خبر گشتند در میخانه صد هشیارها!
 در بیابان ره خود، چون تو خود رهبر شوی
 گل بود در پای عشاق حزینت خارها!
 گرنه داری جای، داری جای، در جان جای تست
 جات شد در سینه ریش و دل افکارها!

زا هدت جوید به مسجد را هب و مغ در کنشت
 جستجو دارند بعضی از در خمارها!
 این همه حیران و حیرانی برای روی تست
 جملگی دارند امید وعده دیدارها!
 گر "حسن" حسنی ندارد واقف حسن توشد!
 بهر و صف حسن تو دارد بلب گفتارها!

دیگر

با من چرا تو جور و جفا می کنی مکن!
 جور و جفا به اهل وفا می کنی مکن!
 من جان و دل به حلقه موی تو بسته ام!
 جانم اگر به شانه جدا می کنی مکن!
 بندی بروی ما سر بند نقاب را!
 وا پیش غیر بند قبا می کنی مکن!
 از مانهان به مجلس اغیار می روی!
 ای آهوی خطا، تو خطا می کنی مکن!
 بهر چه خون عاشق بیچاره ریختی!
 دستت بخون اگر چه حنا می کنی مکن!
 پیچیده ایم ما بسر پیچ موی تو!
 وا پیچ پیچ زلف دو تا می کنی مکن!
 ای پادشاه حسن "حسن" گویدت شنو!
 جور و ستم، بحال گدا می کنی مکن!

دیگر

جفا هرگز مکن بر من تو ای یار جفا کارم!
 وفادارم، وفادارم، وفادارم، وفادارم!

دلّم را گیر در دست، تو ای دلبر که از دست!
 دل آزارم، دل آزارم، دل آزارم، دل آزارم!
 چو بلبل از برای گل، ز دردی دل بدر بارت!
 فغان دارم، فغان دارم، فغان دارم، فغان دارم!
 بهای بوسه لعل لب، گر جان بسود، جانان!
 خریدارم، خریدارم، خریدارم، خریدارم!
 چو زال رشته بر کف با خریداران تو یک جا!
 بیازارم، بیازارم، بیازارم، بیازارم!
 نداری چون خبر ناصح! چرا ستم کنی، چون من
 خیر دارم، خیر دارم، خیر دارم، خیر دارم!
 "حسن" خود از لب خوبان، شکر نوشید می گوید
 شکر بارم، شکر بارم، شکر بارم، شکر بارم!

دیگر

ترک جان آسان و ترک یار کردن مشکل است
 موسم گل، ترک از گلزار کردن مشکل است
 از نصیحت صاف کی گردد دلی کوشد سیاه
 چوب نا هموار را هموار کردن مشکل است
 هر که شد دل داده و دیوانه حسن بتان
 مردم دیوانه را هشیار کردن مشکل است
 کی دل بیدرد را دارو کند دست طیب
 مست غفلت برده را بیدار کردن مشکل است
 گل باین نازک دلی، با بلبل فرزانه گفت
 تکیه خود را بنوک خار کردن مشکل است

تا نگردد همچو صنعان هر که عاشق بر بتی
 طوق گردن حلقه ی ز نار کردن مشکل است
 هر که چون طوطی ننوشد بر لب شکر لبی
 بی شکر لب را شکر گفتار کردن مشکل است
 تا "حسن" بگرفته ای، جام شراب از دست یار
 رو ز سوی خانه خمار کردن مشکل است!

رباعی

فرهاد شد از برای شیرین غمگین
 آن لحظه که جان داده شده زیر زمین
 کردند سوال زو، ز جان کندن او
 من گفتم همین که هست "شیرین شیرین"!

دیگر

چون زندگی تو یک نفس شد نفسی
 -رگز نفسی مکش تو چون بوالهوسی!
 بنگر نفس تو هست بند نفسی!
 این هم نفس تو هست، در بند کسی!

دیگر

گفتم قد تو؟ گفت که سرو چمن است!
 گفتم لب تو؟ گفت: عقیق یمن است!
 گفتم که گلت؟ گفت: گل یا سمن است!
 گفتم چه گفت؟ گفت: کف نیزه زن است!

دیگر

دل را به جهان میند اگر میدانی!
 دل بستن او به تست سرگردانی!

صد مطلب اگر بدل، تو هم می داری!

رانی، رانی، ولی ز راندن مانی!

دیگر

من تو به شکسته و خجل آمده ام!

ریزنده سر شک، پا بگل آمده ام!

شرمندگی ام بین، و شرمنده مکن!

بنمای بجل بحر بجل آمده ام!

قطعه

ز مه بهتر بود آن روی ما هت

نقاب خود بود زلف سیاهت!

پیا دیدت خرامان سرو گفتا!

قد تو شد قیامت شد قیامت!

(۲) رحیمداد

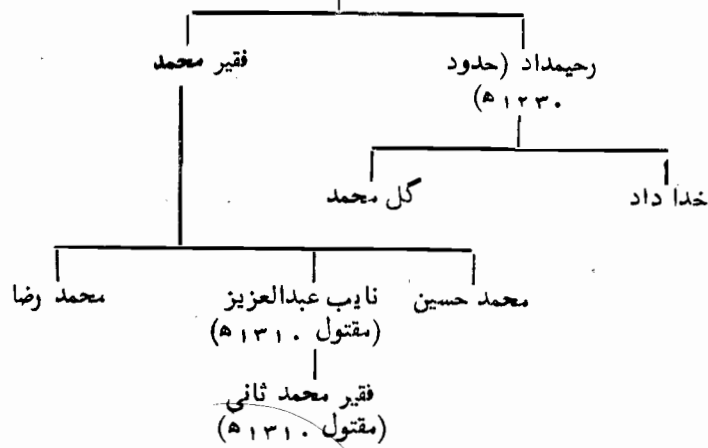
ملا رحیمداد از امرای دربار محراب خان بود، که بعد از تسخیر قلات و شهادت محراب خان با نایب محمد حسن یکجا اسیر گردیده و تا یکسال در بهکر زندانی بود و طوریکه درین کتاب آمده، بعد از آن واپس بقلات فرستاده شد (رک: از روی فهرست اعلام به صفحات مربوطه کتاب حاضر).

وی فرزند فتح محمد خراسانی است که در عهد حکومت میر عبدالله خان (حدود ۱۱۸۵ هـ) از خراسان آمده و در ملازمت خان مذکور درآمد. در عصر میر نصیر خان اول (حدود ۱۱۸۵ هـ) داروغه حرمسرا و یکی از مقربان دربار بود. فرزندان فتح محمد خان، رحیمداد و فقیر محمد نیز بدربار قلات بودند، و در عصر محراب خان فقیر محمد مذکور مستوفی و ضابط قلات بود، و با سردار مهراشه خان رئیسانی بجرم بغاوت کشته شد.

بعد از فقیر محمد پسرش عبدالعزیز و فرزند نایب عبدالعزیز فقیر محمد در عهد خداداد خان عهده وزارت و نیابت و مستوفیت داشتند، و با سر همین خان در رمضان ۱۳۱۰ هـ کشته شدند. بقایای این خاندان تا ۱۳۲۰ هـ بدربار قلات بر مناصب مستوفی گری و وکالت و نیابت از سران دربار بودند، و نایب عبدالعزیز مذکور مدتها نایب الحکومه بهاگ بود. (۱)

فتح محمد خراسانی (۱)

(حدود ۱۱۸۵ هـ)



- ۴۸ -

کلنل دیننی (۱۸۴۲-۱۷۸۵)

ولیم هنری دیننی William Henry Dennie پسر هنری دیننی در حدود ۱۷۸۵ ع دنیا آمد، و در آوان شباب در رجمنت ۲۲ م عساکر برطانیه شامل شد، در سنه ۱۸۰۲ در هند با لارڈ لیک خدمت میکرد، و در سالهای ۱۸۰۳-۵ در گرفتن موریتوس شرکت داشت و بعد ازان با رجمنت سیزدهم به جنگ اول برما رفت، و لفتننت کرنل C. B شد.

دیننی در جنگ اول افغان ۱۸۳۸-۳۹ فرقه عسکری را قیادت میکرد، که بر غزنی حمله آور شده بودند، و بعد ازان در جنگ کابل و با میان نیز دست داشت، و به ۱۸ ستمبر ۱۸۳۰ ع امیر دوست محمد خان را بشکست، و بسال ۱۸۳۱ با قوای جنرال سیل از کابل بجلال آباد رفت. چون جلال آباد از نومبر ۱۸۳۱ تا اپریل ۱۸۳۲ ع از طرف قوای ملی افغان محاصره شد، دیننی بعد از مجروح شدن جنرال سیل، قوماندانی لشکر محاصره شده انگلیس را بکف گرفت، و خود وی هم به ۶- اپریل ۱۸۳۲ جراحت سختی برداشت و مرد. دیننی در نتیجه خدمات نظامی بدرجه یابوری ملکه انگلستان رسیده و کارنامههای او را مورد تحمین قرار داده بودند.

وی مؤلف کتابیست بنام "روزنامه لشکر کشی بر سند و بلوچستان و افغانستان" که در سنه ۱۸۳۳ از لندن طبع و نشر شد.

(بیوگرافی هندی ۱۱۷)

- ۴۹ -

فیلد مارشل پالک (۱۷۸۶-۱۸۷۲)

سر جارج با رونیت پالک Sir George Baronet Pollock پسر داوید پالک در ۳ جون ۱۷۸۶ تولد یافت، و در واکس هال و ولوچ درس خواند و بسال ۱۸۰۳ در توپخانه لشکر ایست اندیا که پنی شامل گشت، و یکسال بعد در لشکر لارڈ لیک با هولکر جنگید، در محاصره و فتح دیگ شرکت داشت.

بسال ۱۸۰۵ بهارت پور را محاصره کرد، و در جنگهای نیپال ۱۸۱۳-۱۵ دستهای توپخانه را قیادت میکرد، و بعد ازان در توپخانه بنگال تا ۱۸۱۹ بریگد میجر بود. در جنگ برما ۱۸۲۳-۲۶ توپخانههای اماکن پروم، مالون، واندبو تحت افسری او بود، در سنه ۱۸۳۸ بریگدیر جنرال و بعد ازان در آگره میجر جنرال شد، و در فروری ۱۸۴۲ به پشاور آمد، و برای رهایی لشکر جنرال سیل از محاصره جلال آباد از خیبر گذشته، و بتاريخ ۱۶ اپریل جلال آباد را بدست آورده و جنرال سیل را با لشکرش از محاصره نجات بخشید.

بعد ازین گورنر جنرال هند لارڈ الین برو به وی حکم داد، که لشکر خود را از افغانستان واپس کشد، اما پالک با این مقصد مخالفت کرد، تا که با و اختیار داده شد، و پس ازان در ماما خیل و جگد لک و تیزین با غازیان افغانی در آویخته و بطرف کابل پیش رفت و بتاريخ ۱۶ ستمبر ۱۸۴۲ کابل را باز گرفته و قوای جنرال نات هم از قندهار و غزنی با و پیوستند. درینوقت اسرای انگلیسی که در بامیان بدست سردار محمد اکبر خان اسیر بودند، بتاريخ ۲۲ ستمبر ۱۸۴۲ واپس به لشکر گاه جنرال پالک رسیدند، وی بتاريخ ۲۹ ستمبر ۱۸۴۲ قوای ملیون افغانی را در ائتلاف از هم پاشیده و باز رهای کابل را انتقاماً تخریب

کرده و به ۱۲- اکتوبر ازان شهر برآمده و روی بطرف هندوستان نهاد و لارڈ الین برو گورنر جنرال این قشون باز گشته را در فیروزپور به ۱۹ دسمبر ۱۸۴۲ استقبال کرد، و جنرال پالک را بلقب G. C. B. نواخته و در ۱۸۴۳ افسری یک دویژن لشکر و رتبه ناظم اعلائی لکهنو را با و داد.

پالک از ۲۰ ستمبر ۱۸۴۳ تا ۳۱ مارچ ۱۸۴۷ عضو نظامی مجلس اعلا بود، و هنگامیکه استعفا داد، کمپنی ایست اندیا با و مستمری یکهزار پوند سالانه را مقرر داشت. در سنه ۱۸۵۱ برتبه لفتننت جنرال، و در ۱۸۵۳ مدیر ایست اندیا کمپنی و جنرال بوده، تا که در سنه ۱۸۷۰ برتبه فیلد مارشالی رسیده و در ۱۸۷۱ محافظ منار لندن و در ۱۸۷۲ با رونیت خیبر گشت و بتاريخ ۶ اکتوبر ۱۸۷۲ ع از جهان رفت و در کلیسای ویست منستر مدفون شد. (بیوگرافی هندی ۳۴۰)

- ۵۰ -

قتل شاه شجاع

در اوایل سنه ۱۲۵۸ هـ چون لشکریان انگلیس به تخلیه کابل مجبور شدند، شاه شجاع در بالا حصار کابل با قوای محدود خویش ماند. درینوقت سردار محمد اکبر خان در جلال آباد با لشکر انگلیس به جهاد مشغول بود، در کابل نواب محمد زمان خان ولد نواب اسد خان ولد سردار پاینده خان (رک تعلیق م) مدعی امارت شد، و با پسر خود شجاع الدوله خان و دیگر بارکزائیان بقتل شاه شجاع کمر بست درینوقت قاید بزرگ قوای ملی نایب امین الله خان لوگری و فرزندش نصرالله خان متمایل به شاه شجاع بودند، و میخواستند شاه و قوای او با جمعیت مجاهدین بطرف جلال آباد در مقابل قوی نو وارد جنرال پالک برآیند. بتصریح فیض محمد مورخ چون شاه شجاع زمان خان را دو لک روپیه عطیه پیشنهاد کرد، و او را به همراهی خود در جهاد خواند بی جواب داد: من داعی امارتم نه ساعی گرفتن رشوت (۱).

چون درینوقت نایب امین الله خان لوگری بدربار شاهی تقریب یافته بود، بنا بران زمان خان با او حسدات و رزیده و در صدد قتل شاه برآمد (۲) و روز یکه شاه شجاع با قوای ملی در شرق کابل به سیاه سنگ برآمد و سان لشکر را میدید، شجاع الدوله فرزند زمان خان نیز درانجا بود، که شاه او را مورد التفات قرار نداد، و شجاع الدوله خیلی خشمگین شده اراده قتل شاه را محکم نمود، علاوه برین درین اوقات مکتوبی نیز از طرف سردار سلطان محمد خان ولد سردار پاینده خان و عم زمان خان

(۱) سراج ۱-۱۷۹

(۲) کتاب حاضر، بیان رفتن سردار محمد اکبر خان جانب جلال آباد

با و از لاهور رسیده و مشار الیه را بتقل شاه شجاع ترغیب کرده بود (۱).

چون در پایان روز مذکور شاه شجاع از لشکر گاه سیاه سنگ واپس به بالا حصار آمد، و در صبح صادق روز دیگر چهارشنبه ۲۳ صفر ۱۲۵۸ هـ کیسه جوهر خود را (بقیمت ۵ لک رویه) با خود برداشته در محفه نشسته بطرف لشکر گاه حرکت کرد، شجاع الدوله با جعفر قزلباش قبلاً منتظر آمدن شاه بوده و بر محفه شاهي فیر تفنگ نمودند، شاه جراجت خفیف برداشت و حاسلان محفه گریختند، و شاه که مجروح شده بود، در نهري نزدیک سیاه سنگ غلطیده و بعد ازان بدست شجاع الدوله و جعفر بقتل رسید، و این شعر او راست آمد:

شهید خنجر قاتل شدم چو شاه شجاع ز من خون بنویسد داستان مرا
در همین روز جسد شاه شجاع را در شهر کابل پهلوي قبر پدرش
تیمور شاه بخاک سپردند، و این شاه ادیب زحمت کش که از لودیانه
تا سیستان بارها تاخته و باخته و کشته و گریخته و براریکه شاهي
نشسته و ملیونها رویه از مردم گرفته و صرف کرده بود، با آمال مبرم
و مطول خود از جهان رخت و عالمي آسود.

تاریخ قتل او را غلام محمد درویش شاه جي نواده باقر شاه فقیه
چنین گفت:

طرفه تر نقشه اي بکابل شد	خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت زیب شه شجاع الملک	متوکل علي التوکل شد
یامدادان بي غزا بیرون	با تن چند بي تاویل شد
در رهش از قضاي رباني	قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منش، فلاطون عقل	بند در مطرح تغافل شد

(۱) سراج ۱۸۰-۱ بیعد

از قضا و قدر بسمع همه	چونکه پنهان خطاب اقتل شد
پس چنان دست جور بکشودند	که برون از حد تحمل شد
تن سیمین و جسم نازک شاه	از دم تیغ، هاره چون گل شد
رفت زین ملک دون بخلد برین	صاحب حشمت و تجمل شد
سوي سر بسکه کند، اهل حرم	پُر سراسر، سرا زسنبل شد
از بی جمع ماده تاریخ	صورت عقل، محو بالکل شد

ها تفم گفت: آه و ناله برار

شمع دولت بصیجدم گل شد

(۱۳۵۰-۸۶۶=۱۲۵۸ هـ)

- ۵۱ -

جنرال میکاسکل (۱۸۴۵ م)

سر جان میکاسکل Sir john mecaskill تاریخ تولدش معلوم نیست. در سنه ۱۷۹۷ به رجننت پنجاه و سوم عساکر برطانیه شامل گشت و در پورتوریکو و سنت لوسیا خدمت میکرد، بعد ازان در جنگهای مراتهه هند با سر تنرو و جنرال پرتزله شرکت نمود، و بلاد ستره و سنگهر و غیره را محاصره کرده و بگرفت. و در سنه ۱۸۱۸ پنج هزار لشکر پیشوا را شکسته و شولاپور را تصرف کرد.

در جنگ اول افغان یک بریگد لشکر جنرال پالک را قیادت میکرد، و در جنگهای خیبر و تیزین و استالف شرکت داشت تا که بلقب K.C.B. فایز و برتبه میجر جنرالی رسید.

در جنگ مودکی (هند) جنرال لشکر نهم پیاده بود، و همدین میدان بتاریخ ۱۸ دسمبر ۱۸۳۵ کشته شد. (بیوگرافی هندی ۲۸۱)

- ۵۲ -

جنرال نات (۱۷۸۲-۱۸۴۵)

میجر جنرال سر ویلیام نات Sir william nott پسر چارلس نات بتاریخ ۲۰ جنوری ۱۷۸۲ بدنیا آمد و در نیته و کو بریج دروس ابتدائی را فرا گرفت، در ۱۸۰۰ ع در رجننت ارویائی بنگال درآمد، و در ۱۸۲۵ لشکر بار کپور را قیادت کرده در ۱۸۲۹ کلنل گردید و در ۱۸۳۸ برتبه بریگدیر جنرالی در لشکر اندس رسید و بکوئته فرستاده شد. در سنه ۱۸۳۹ لشکر کشی را بقندهار نموده و غلزائیان را بشکست

و کلات را از آنها خالی کرد. در سنه ۱۸۳۲ قوماندانی قوای انگلیس را در افغانستان جنوبی بدست داشت، و قندهار را از حملات مردم اطراف نگهبانی می کرد. چون مکناتن در کابل کشته شد، جنرال نات بصورت فوری بهند جلب شد. ولی وی از راه غزنی بکابل آمد، و در ۳۰ اگست ۱۸۳۲ میدان قره باغ را بین مقر و غزنی فتح کرد، و به ۷- ستمبر ۱۸۳۲ در کابل با قوای جنرال پالک پیوست، و از راه جلال آباد بهند باز گشت.

بعد ازین با پالک در لکهنو با شاه اوده بحیث ناظم اعلا مقرر گردیده و بلقب G. C. B. در سنه ۱۸۳۳ نواخته شد، و در ۱۸۳۳ بانگلستان رفته، بتاریخ ۱ جنوری ۱۸۳۵ مرد. مجمه او را در کمرترین ساخته اند. (بیوگرافی هندی ۳۱۹) کارنامهای نات در افغانستان (۸۳۸-۳۲۱) در کتاب علیحده بسال ۱۸۸۰ ع از طرف اداره تائمز بمبئی طبع و نشر شده است.

- ۵۳ -

موهن لال

ذکر موهن لال کشمیری درین کتاب در بیان فتح نمودن غزنی آمده که منشی موهن لال کشمیری رفیق برنس بود، و در حین قید اسیران لشکر انگلیس بدست افغانان در میان بدادن رشوه و رهائی ایشان فعالیت داشت. همچنین در بیان هزیمت سرداران قندهار و فتح غزنی گوید: چون سردار غلام حیدر خان اسیر شد، و او را به لشکرگاه انگلیس آوردند، آب طلب کرد. شاه شجاع امر داد، که در صراحی خاص شاهانه برایش آب آرند، ولی وی از نوشیدن آن آب ابا ورزید، و از صراحی مرزا قلی کشمیری که از کفر به اسلام آمده بود، آب نوشید.

ازین هر دو ذکر پدید می آید، که میرزا قلی کشمیری اولاً هندو بود و بعد ازان مسلمان شده، و بنام هندوئی خود موهن لال نیز مشهور بود، و یا این نام مسلمانی او صرف برای مقاصد سیاسی بوده که بلباس اسلامی، خوبتر میتوانست در مقاصد جاسوسی خود کامیاب آید.

در کتاب انڈین بیوگرافی شرحی در احوال موهن لال موجود است، که اینک ترجمه آن:

”موهن لال منشی ولد پنڈت بوده سنگه دهلوی است، که در کالج انگلیسی دهلوی درس خواند و در سن جوانی بصفه منشی فارسی با لفتنت اسکندر برنس و دکتور جے، جی جیراڈ بسفر فارس در سنه ۱۸۳۲ هجری رفت. این سفر را هئیت مذکور بحکم حکومت هند برای انکشاف اوضاع عمومی کشور های غربی دریای سنده نموده بود.

موهن لال درین سفر با برنس در اخذ اطلاعات فارس معاونت کرد، و مشار الیه در کتاب خود ”سفر بخارا“ از لیاقت و مورد اعتماد بودن موهن لال ذکرها دارد، وی روزنامه ”مفصل مشاهدات خود را بخواهش

تازه نوای معارک

برنس مینوشت، که در سنه ۱۸۳۳ ع بعنوان ”روزنامه سفر پنجاب و افغانستان و ترکستان و خوارزم و یکحصه فارس“ نشر شد.

در جنگ اول افغان موهن لال اتاشی نمایندگی انگلیس بود، و بعد ازان اکثر اوقاتش در دهلی گذشت، و در حدود ۱۸۷۰ ع در انجا مرد (۱). درباره موهن لال، بدایونی مینویسد:

”آغا حسن خان که اجداد وی از دودمان راجه منی رام کشمیری بود، بدین اسلام مشرف شده بودند، پدرش مرزا محمد شکوه نامداشت که از مریدان مولانا فخر بود، آغا حسن در کالج فارسی و انگلیسی را خوب آموخت، و با برنس بشغل منشی گری پرداخت، در سنه ۱۸۳۲ ع با یران فرستاده شد که سیاحت نامه اش در ۱۸۳۳ ع از کلکته نشر یافت. کتاب حیات امیر دوست محمد خان را در جنگ اول افغان و انگلیس ۱۸۴۰ ع نوشت، و خدمات وی به حکومت هند مورد تقدیر قرار گرفت و اعزاز (آردر آف دی امپایر، نایت آف دی آرڈر آف پرشبین لائین) یافت. خانم موهن لال (حیدری بیگم) نیز از زنان دانشمند بود، که روزنامه ”انقلاب دهلوی (غدر)“ را در ۱۸۵۷ ع نوشته بود، و بحکم حکومت هند در سنه ۱۸۸۰ ع ضبط گردید. و بار دوم همین خانم حوادث مذکوره را کوتاه تر از روی روزنامه ”مذکور نوشت (۲).

مستر الفنسٹن معروف مینویسد:

”موهن لال کشمیری دهلوی با سر اسکندر برنس تا بخارا رفت، و از راه مشهد و هرات برگشت، که سفر نامه خود را در انگلیسی از کلکته انتشار داد، و بعد ازان هم مواد دیگر جدید و مغتنمی را فراهم آورده و نشر کرد“ (۳).

(۱) بیوگرافی هند ۲۹۳

(۲) قاموس المشاهیر ۲-۲۳۲ طبع بدایون.

(۳) سلطنت کابل ۱۸۳۹ ع.

موهن لال بعد از سیاحت نخستین خود بار دوم در سال (۱۸۳۷ م) به افغانستان آمد و این وقت بود که لارڈ آکلیند Auckland گورنر جنرال هند بنام توسیع روابط تجارتي مکتوبي را در ۲۲ اگست ۱۸۳۶ م به امیر دوست محمد خان ارسال داشت و متعاقباً یک میسیون تجارتي را در ۱۵ می ۱۸۳۷ م با نامه‌اي بحضور امیر فرستاد. رئیس این هیئت سر الکسندر برنس Burns معروف بود، و میجر لیچ Leach و وود Wood و دکنور لارڈ Dr. Lord که اشخاص نظامی بودند، نیز درین هیئت شمول داشتند. (رک: به تعالیق خاص شرح حال همین اشخاص) و موهن لال بحیث منشی و نویسنده آنها بکابل آمد. هیئت انگلیسی چندین ماه در کابل ماند ولی مذاکرات شان با امیر نتیجه‌اي نداد، و به ۲۶- اپریل ۱۸۳۸ م ناکام بسوی هند باز گشتند، و درین وقت بود که کاپیتان و یکویچ از طرف دولت روسیه بقندهار آمد، و بعد ازان بکابل شد، و وضع سیاسی افغانستان را تیره و دگرگون ساخت. چنانچه برنس در ۱۵ جنوري ۱۸۳۸ ذریعه مکتوبي ورود نماینده زار روس را بکابل، بحکومت انگلیس خبر داد و نگاشت که ایران و روس هر دو برای بدست آوردن تفوق سیاسی در دربار کابل میکوشند.

موهن لال بنا بر بلدیتی که در افغانستان بهم رسانیده بود مرکز فعالیت سیاسی این هیئت بود، و با آنها یکجا به هند باز گشت. ولی فعالیت دیگر وي وقتی آغاز گشت که انگلیس‌ها بفکر حمله بخاک افغانستان افتادند و خواستند که شاه شجاع مخلوع را واپس باریکه سلطنت افغاني برگردانند، و بذریعه وي مقاصد سیاسی خود را به آخر رسانند.

برای این کار تاسمین سند و بلوچستان از همه اولتر لازم بود بنابراین انگلیس‌ها برنس را گماشتند، تا با رستم خان میر خیرپور معاهداتی

امضا کند ولی میر به امضای این تعهد تن نداد و برنس مدتی اندرین کار سرگردان بماند.

استعمار طلبان، همواره عادت داشتند و در مواردیکه مستقیماً ناکام می ماندند بذریعه جواسیس هندی خود که بعرف و عادات مردم آشنا بودند کارهای مهمی را انجام میدادند، چون رستم از امضای معاهده سر پیچید و برنس ناکام بشکارپور برگشت، انجام این مهم را نیز به موهن لال آن دیوسیرت مردم نما وا گذاشت، و وي بامهارتي که داشت معاهده ۲۳ دسامبر ۱۸۳۸ م = ۶ شوال ۱۲۵۳ هـ را که دارای ده ماده است به نفع دولت انگلیس با رستم خان تالپور عقد کرد، و ازان شخص مجبور امضا گرفت. (رک: تعلیق ۵۶)

چون قلعیت بکهر بدوران قشون کشی افغانستان اهمیتی داشت، و دولت انگلیس بدان حصار ضرورت شدید خود را حس میکرد درین باره نیز موهن لال با رستم مذاکرها کرد و تمام مقاصد خود را در کمال مهارت بر رستم قبولانید و از وي امضا گرفت.

باین طور موهن لال در تسخیر سند و بلوچستان بدست انگلیس عنصر فعالی بود، چون تاسمین این دو کشور پیش از حمله بافغانستان، برای دولت برطانیاهمیتی داشت، بنا بران فعالیت رجال انگلیس در آنجا دوام کرد، و در سال ۱۸۳۹ که لشکر انگلیس به امداد شاه شجاع از راه شکارپور و دوره بولان بسوی افغانستان حرکت کرد، مکناتن و برنس این قشون را اداره میکردند، و موهن لال شبکه‌هاي جاسوس خود را تا قندهار پهن کرده بود.

در همین وقت حکمداران قندهار سردار کهندل خان و برادرانش که تازه با نماینده تزاری در تماس شده بودند، مکاتیبی را در کمال خفا نوشتند، و آنرا بدست پکنفر قزلباش به سیر محراب خان حکمدار کلات

بلوچستان فرستادند، تا میر مشار الیه نگذارد شاه شجاع و لشکر انگلیس از راه دره بولان بسوی قندهار بگذرد. موهن لال که جوایس خود را قبلا در قندهار گماشته بود بذریعه عبدالوهاب مستوفی که از مامورین سرداران قندهار بود مکاتیب محرمانه فوق را بدست آورد و رجال انگلیس را از مکنونات امور و سیاست دربار قندهار واقف ساخت، چون سردار کهندل خان و مردم قندهار بمقابل لشکر انگلیس تهیه مقاومت میدیدند، و خود سردار با چهار هزار سوار از قندهار بمقابلت برآمده بود، درین وقت یکی از جوایس موهن لال که محمد طاهر نامداشت و مدتی بود که در قندهار با رجال دربار تماس مستقیم یافته بود، ملانسو پیشکار و وزیر سردار کهندل خان را اغوا کرد، و از طرف مکناتن مکتوب تطمیع را بوی رسانید، و همین شخص بود که در کار سردار کهندل خان و لشکر قندهار خللی را وارد کرد، و کهندل خان را مجبور نمود که قندهار را پدرود گوید، و بسوی ایران برود. درین وقت فعالیت جوایس موهن لال بحدی بود، که بسی از رجال دربار مانند حاجی خان و عبدالمجید خان و غلام اخوند زاده و ملانسو و غیره را طرفدار خود ساخته بود، و بنا بران بدون کدام مقاومت طولانی شهر قندهار سقوط نمود، و شاه شجاع و ولیم مکناتن بتاريخ ۲۵ اپریل ۱۸۳۹ ع فاتحانه داخل آن شهر شدند. درین وقت بود که موهن لال ملانسو و دیگر جوایس و کارکنان فعال خود را به سران لشکر انگلیس، برای جوایز معرفی کرد، و گویا این شخص منحوس جرثومی بود، که همواره پاکیزگان را فاسد میساخت.

سلسله فعالیت مشوم موهن لال در افغانستان دوام کرد، و وقتیکه لشکر انگلیس بر کابل تاخت، فرزند دلاور امیر دوست محمد خان سردار غلام حیدر خان در غزنی بمقابلت پرداخت ولی موهن لال این نقشه مدافعت را نیز به مهارت ابلسی خود از بین برد، چون با عبدالرشید خواهر زاده

امیر دوست محمد خان از مدتها آشنائی داشت، و همین جوان اکنون داخل حصار غزنی با سردار غلام حیدر بود، بنا بران موهن لال از خارج حصار آن جوان ساده را اغوا کرد و وسایل سقوط غزنی و ناکامی سردار غلام حیدر خان را فراهم آورد، سر جان کی در باره مهارت اهریمنی موهن لال چنین می نویسد:

”عبدالرشید وقتی با موهن لال آشنا شده بود که هیئت تجارتي انگلیس بهر بار امیر دوست محمد خان آمده بود و اکنون اطلاعات بسیار مهم را به موهن لال میداد.“ چنین بنظر می آید که موهن لال در اغوای مردم دستی قوی داشت، و همین مهارت وی بود، که تا اواخر جنگ اول در افغانستان دوام کرد.

لشکر انگلیس بعد از سقوط غزنی بر کابل هجوم آورد و فعالیت جاسوسی موهن لال نیز باینطرف متوجه گشت و در لشکر امیر دوست محمد خان رخنه ها وارد کرد، و بسی از سران دربار و حتی میر واعظ را به لطایف الحیل از امیر روی گردان نمود، تا که کابل در ۷ اگست ۱۸۳۹ م سقوط کرد، و شاه شجاع باز بر تخت شاهی نشست.

در دوران جنگ اول موهن لال در کابل فعالیت ها داشت، و آشنایانی درین دیار پیدا کرده بود، که ازان جمله غلام محمد خان است و بذریعه این شخص کارهای مهمی را انجام میداد که بعد از استیصال انگلیس همین شخص به لدھیانه پناه برد، و درانجا ادامه زندگانی را غنیمت شمرد، زیرا بعد از تخلیه کابل حیات وی درینجا مشکل شده بود.

موهن لال در دو جلد کتاب خویش که بنام زندگانی امیر دوست محمد خان نوشته معلومات مقتضی از اوضاع دربار و سرداران ملت و مجاهدین و برخی از وطن فروشان و غیره فراهم آورده، و کتاب وی نمودار اوضاع گذشته و اعمال نیکان و بدان قوم است.

خلاصه این مطالب اینست که موهن لال در جنگ اول افغانستان خدمات خیلی مهم به افسران لشکر انگلیسی نمود، وی جاسوسی کرد، اطلاعات نوشت، با سران مهم قبایل داخل مذاکرها شد، حل مشکلات نمود، بسا رجال مهم عصر را اغوا کرده طرفدار انگلیس ساخت، در صفوف مجاهدین رخنه انداخت، غازي عبدالله خان اچکزائي رئيس بزرگ مليون مجاهد را کشت، بسا افسران انگلیس را از خطرات مرگ نجات داد، اسرای انگلیس را بوسیله رشوه دادن به صالح محمد خان کشمیری از قید رهانید، با وجود یکه خودش هم امیر بود، در عالم اسارت هم برای پیشبرد مطالب با داران انگلیسی خود کارهای خارق العاده کرد، وقتی که هنوز بافغانستان نرسیده بود، از سنده شبکه های جاسوسی او تا قندهار و کابل کشید، و بکشف نامه های اسرار آلود و یکویچ نماینده تزار روس موفق آمد، در غزنی با غوای رشید خواهرزاده امیر رخنه بزرگ در صفوف مجاهدین انداخت. امیر دوست محمد خان را بوسیله یک حرکت مردم کوهستان و میر واعظ از کابل کشید، و تا آخر جنگ و تخلیه کابل کارهایی را انجام داد، که عقل دران بحیرت فرو میرود.

ولی افسوس! که اینهمه خدمات برای بیگانگان بود، و همواره این چنین استعداد های شرقی به ضرر شرقیان استعمال شدند! و در عاقبت کار موهن لال بهند برگشت، و اسناد خدمت خود را در هر کوی و برزن با خود میگردانید، و تا لندن هم رفت. اما طوریکه خود وی گوید در ازای این خدمات مطعون و مردود با داران انگلیسی خود گردید، و هیچکس نبود، که این خدمتگار مهم و فعال استعمار را بعد از جلب مطلب خود، بنوازد و یا تحسین دهد!!! موهن لال صفحات فراوان کتابش را وقف توضیح خدمات خود و نشر اسناد مهم کارمندان لشکری و ملکی انگلیسی تا گورنر جنرال هند که او را دران جنگ ستوده بودند

نموده، ولی در آخر خودش گوید که تمام آن خدمتهای گرانبها فراموش گردید (۱) و او جز نشر و طبع همین داستانها و فروش نوشتههای خود سودی نبرد! ...

اینست پاداش کسانی که با جنبی خدمت نمایند!

هذا تذکره لمن شاء ذکره

(۱) حیات امیر ۲-۵۰۳ بیعد.

- ۵۴ -

الین برو (۱۷۹۰-۱۸۷۱)

ادوارد لاول الین برو
Edward Law First Earl
Ellenborough.

گورنر جنرال هند و شخص معروفیست پسر قاضی بزرگ انگلیند ادوارد بارون الین برو که در ۸ ستمبر ۱۷۹۰ تولد یافت، و در ایتون و سنت جان کالج کیمبرج درس خواند، و در سنه ۱۸۱۳ لارد مهر بردار شاهی، و از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۵ رئیس هیئت کنترل بود.

وی در سنه ۱۸۳۲ الکسندر برنس (رک: تعلیق ۳۱) را بلاهور و آسیای مرکزی فرستاد، و یکی از طرفداران جدی پالیسی پیش قدمی و انتقال حکومت هند به تاج شاهی انگلیس بود. تا که در اکتوبر ۱۸۴۱ بحیث گورنر جنرال هند نامزد گشت و از ۲۸ فروری ۱۸۴۲ تا ۱۵ جون ۱۸۴۴ همین عهده داشت.

الین برو پالیسی صلح را توأم با جنگ تعقیب میکرد، و جنگهای چین را با موفقیت خاتمه داد، در افغانستان سیاست وی این بود، که باید لشکریان انگلیس با حفظ پرستیج خود از آنجا باز گشت نمایند. بنا بران بجنرال نات امر داد، تا از راه قندهار و غزنی و کابل و پشاور آید، که قوای جنرال پالک در تصیفه راه با آنها کمک نموده و در اکتوبر و نومبر ۱۸۴۲ افغانستان را تخلیه کردند.

درین مرحله چون الین برو باز آوردن دروازه‌های سومنات را از غزنی با طمطراق اعلان نمود، مردم با استهزاء تلقی کردند، ولی وی باز گشت فاتحانه (!) لشکریان انگلیس را به فیروزپور با کمال افتخار و امی نمود. و بعد از آن در سال ۱۸۴۲ در نتیجه فعالیت‌های فاتحانه سرچارلس نیپهر، سر زمین سنده را به هند الحاق داد، و در امور ریاست‌های گوالیار

مداخله نموده و در جنگ مهراج پور حضور داشت، و بتاريخ ۲۸ دسمبر ۱۸۴۳ معاهده جدیدی را بران ریاست‌ها تحصیل کرد.

چون عملیات الین برو از حد آبرو مندی و کنترل برآمد، در جون ۱۸۴۴ محکمه هیئت مدیره هند او را برخلاف نظر کابینه انگلیس جلب کردند، ولی در نتیجه بسال ۱۸۴۶ برتبه ارل و بعد از آن لارد اول و امیرالبحر گردید و از فروری ۱۸۵۸ تا جون باز رئیس هیئت کنترل بود، تا که بالاخر در اثر اختلاف با هیئت وزیران، استعفا داد.

الین برو در هند همواره نظامیان را به امور سیاسی گماشتی و ازین رو در بین مردم ملکی بدنام گردید، وی اگرچه دارای صفات برجسته‌ای بود، ولی برخی از سجایای او در اداره دوایر عالییه دولتی عملاً مفید نرفتاد. و به ۲۲ دسمبر ۱۸۷۱ ع از جهان در گذشت.

(بیوگرافی هندی ۱۳۵)

- ۵۵ -

نیپیر (۱۷۸۲-۱۸۵۳)

سر چارلس جیمس نیپیر Sir Charles James Napier فرزند کلنل جارج نیپیر که در ۱۰ اگست ۱۷۸۲ ع دنیا آمد، و در سلبرج درس خواند، و در سنه ۱۷۹۴ ع در رجمنٹ ۳۳ م عساکر برطانیه شامل شد. در سال ۱۷۹۹ ع یاور حربی سر جیمس دف بود، در سنه ۱۸۰۳ ع تحت قوماندانی مور رجمنٹ ۵۰ م را در هسپانیا قیادت میکرد، بعد ازان در ۱۸۱۳ ع در جنگهای ممالک متحده امریکا و در ۱۸۱۵ ع در معابارت ناپلیون شرکت داشت، و بعد از طی مراتب مختلف لشکری در سنه ۱۸۳۷ ع برتبه میجر جنرالی رسید، و عساکر برطانیه را در یونان قیادت میکرد، و در سال ۱۸۴۱ ع بهند آمد و در سیاست عسکری لارد الین پرو مشورت میداد، تا که در سنه ۱۸۴۲ ع قوماندان لشکری محاذ سنده مقرر گردید، و با امرای سنده معاهدات بست، در دسمبر ۱۸۴۲ ع حصار امام گڑھ را در مند بگرفت، و بتاريخ ۱۷ دسمبر ۱۸۴۳ ع جنگ میانی را فتح کرد. درین جنگ با ۲۲۰۰ نفر لشکر خود برخلاف ۲۲ هزار لشکر سندیان جنگید، و باز در ۲۴ مارچ ۱۸۴۳ ع در میدان دوه به نزدیک حیدرآباد میر شیر محمد خان شیر میرپور را بشکست، و اخیراً در ۱۴ جون ۱۸۴۳ ع در میدان شهداد پور قوای امرای سنده را از هم پاشیده، و بطرف کوهستان فراری نمود.

درینوقت بین نیپیر و جنرال آترم درباره مسئله فتح سنده و رویه با امرای آنجا اختلافی پدید آمد، و نیپیر حکومت جدید تشکیل ولایت سنده را منتظم نمود، و تمام امرا را مطیع گردانید، و در سالهای بعد ۱۸۴۳-۱۸۴۵ ع قبایل سرحدات شمالی سنده را سرزنش کرده و بعد از

تشکیل لشکر روهري ۱۸۴۶ ع برتبه لفتننت جنرل رسیده، و از حکمرانی سنده استعفا داد.

در سنه ۱۸۴۷ ع به سپه سالاری کل هند نامزد شد، و باوجودیکه هیئت مدیره هند با این مقصد مخالفت کردند، اما در آخر تقاضای عامه پذیرفته شد و از ۷ می ۱۸۴۹ ع تا ۶ دسمبر ۱۸۵۰ ع کماندران چیف هند بود، تا که بالاخر بسبب مخالفت با لارد دلهوزی گورنر جنرل هند ازین عهده استعفا داده و بیخانه خود رفت، و در ۲۹ اگست ۱۸۵۳ ع در گذشت. بر مجسمه او ذر کلیسای سنت پال چنین نوشته اند:

«جنرال دورین، حکمران با کفایت، و مرد عادل».

نیپیر یقیناً مرد مدبر و مدیر زبردست، و لشکری مهمگینی بود، و استعداد نابغانه ای داشت، محبت و قهر را بهم آمیخته بود، و در سنده کارنامههای بزرگی را انجام داده است که او را «فاتح سنده» گویند.

(اندرین بیوگرافی ۳۱۲)

- ۵۶ -

معاهدات میران سنده با دولت هند برطانوی

(۱)

معاهده با میر غلام علی خان تالپور

روابط تجارتي کمپني هند شرقي از عهد حکمرانانِ کلهوره بحکم غلام شاه کلهوره در ۱۷۵۸ع قایم شده و چند تجارت خانه انگلیسی در تته و شاه بندر موجود بود، و همین روابط را حکمرانان نخستین دودمان تالپوران نیز مستحکم داشتند، و سوداگران کمپني ایست اندیا ازان منافع فراوان بدست آوردند. چون توسیع تفودِ سوداگران انگلیسی در سند تقیض منافع سلطنت شاه زمان ابدالی بود، بنابراین شاه زمان بمیران سنده قطع روابطِ مذکوره را ابرداد، تا از بسط نفوذ انگلیسی در سنده جلوگیری کرده باشد (۱).

چون میر غلام علی خان تالپور بر مسند حکمرانی حیدرآباد نشست، در سنه ۱۸۰۳ع نماینده خود را به بمبئی فرستاد، تا باز سوداگران انگلیسی را به سنده بیاورد، ولی حکمران بمبئی تاوان خسارتهای سابقه را خواست. چون درین اوقات فعالیت سیاسی انگلیس بسبب حمله محتمله ناپلیون و روابط او با دربار شاه زمان افغان، در ممالک غربی هندوستان برای حفاظت هند ز یادتر گشت، بنابراین کپتان دیوت ستن را به حیدرآباد بدربار میر غلام علی خان فرستادند، مشار الیه این معاهده را با میر مذکور نمود:

۱- هر دو حکومت تعهد میکنند که با هم دوست بوده، و دوست یکی را دوست دیگری بشناسند، و مخالف یک طرف را مخالف طرف

(۱) معاهدات انگلیسی با روسای هند ج ۲ ص ۲۰۲

دیگرهم بدانند، و این عهد همواره دوام خواهد داشت.

۲- عندالضروره هر دو حکومت با همدیگر معاونت لشکری هم خواهند نمود.

۳- مخالف یکی از حکومتین در خاک حکومت دیگر، بطور پناهنده قبول نخواهد شد.

۴- اگر یکی از مسورین حکومت سنده در یکی از بنا در حکومت ایست اندیا کمپني سامان جنگ را خریدنی باشد، درین راه حکومت کمپني با او معاونت خواهد کرد، بشرطیکه قیمت اسلحه را نقد ادا کند.

۵- یک نفر کارمند سرکار کمپني، بدربار سنده برای استحکام روابط دوستی و خیرخواهی خواهد بود.

۶- دعوی تاوان که سابقاً بین حکومتین موجود بود. بکلی منسوخ است.

۷- تنها در شهر تته یک تجارتخانه انگلیسی مانند عهد کلهوره خواهد بود. و این تعهدنامه همواره بفضل آلهی استوار خواهد ماند (۲۳ جولائی ۱۸۰۸. غره جمادی الثانیه ۱۲۲۳ هـ). (۱)
(ترجمه از اردو)

(۲)

معاهده میران سنده با ن، ه سمتھ

۲۲ اگست ۱۸۰۹ع

۱- بین حکومت انگلیسی و حکومت میران سنده میر غلام علی، میر کرم علی و میر مراد علی همواره دوستی استوار خواهد بود.

۲- بین هر دو حکومت ابدأ دشمنی روی نخواهد داد.

(۱) ترجمه از کتاب مذکور ج ۲ ص ۳۰۴

۳- همواره وکلای حکومتین انگلیسی و حکومت سنده بدربار یکدیگر متقابلاً مقرر خواهند شد.

۴- حکومت سنده سکونت و آبادی مردم فرنچ را در خاک خود اجازت نخواهد داد. (۱)

تحریر ۱۰ رجب المرجب ۱۲۲۳ مطابق ۲۱ اگست ۱۸۰۹ ع.
(ترجمه متن انگلیسی)

سخفی نماند که معاهده فوق نیز برای دفاع خطرات احتمالی ناپلیون و شاه زمان افغان با میران سنده منعقد شده است. زیرا در همین اوقات دولت انگلیس متکاف را بدربار رنجیت لاهور، و الفستون را بکابل و مالکم را به تهران فرستاده بود، که شاهان این ممالک را برخلاف اتحادیه (جون ۱۸۰۷ ع) ناپلیون و اسکندر اول امپراتور روسیه با خود متفق سازند. و برای همین مقصد مستر هانکی سته را بسنده فرستادند و معاهده فوق را امضا نمود (۲).

(۳)

عهد نامه میران سنده با الفستون

۹ نومبر ۱۸۲۰ ع

بفرض استحکام مراتب دوستی و مودت، حکومتین انگلیسی و حکومت سنده موافقت کرده و میر اسمعیل شاه از طرف سرکار سنده و انرییل گورنر بمبئی از طرف سرکار انگلیسی با اختیارات تامه گماشته

(۱) سیاست انگلیسی در سنده (انگلیسی) از کهیرا طبع لاهور

۱۹۳۱ ع ص ۶۶ و معاهدات اردو ص ۳۷ ج ۷

موهن لال ۲-۶۶

(۲) سیاست ص ۵

شدند و بر مواد ذیل موافقه نمودند:

۱- بین سرکار انگلیسی و میر کرم علی و میر مراد علی همواره روابط دوستی استوار خواهد بود.

۲- تقرر وکلای حکومتین بدربار یکدیگر متقابلاً برقرار خواهد ماند.

۳- میران سنده در خاک خود هیچکس را از اهل اروپا و امریکا اجازت قیام نخواهند داد. و اگر یکی از رعایای طرفین در خاک طرف مقابل، با اطاعت و رویه نیکو سکونت کند مجاز خواهد بود. ولی اگر شخص مذکور سجرم و سرکش باشد، حکومت همان خاک حق دارد، که او را بگیرد، و یا سزا دهد، و یا از خاک خویش او را بکشد.

۴- میران سنده همواره از غارتگریهای قبیله کھوسه و غیره در داخل سرحدات خود جلوگیری خواهند کرد، و ایشان را نخواهد گذاشت که بر خاک حکومت انگلیسی تجاوز نمایند (۱).

تحریر ۹ نومبر ۱۸۲۰ ع (مهر ایست اندیا کمپنی) امضای: م، الفستون (ترجمه از متن انگلیسی)

واضح باد: که این عهدنامه بین من میر اسمعیل شاه و کیل میر کرم علی خان رکن الدوله و میر شاه مراد علی خان امیر الدوله و مستر الفستون صاحب گورنر بمبئی بروز پنجشنبه ماه صفر ۱۲۳۶ هـ قرار یافت، و انشاءالله تعالی ازان مخالفتی نخواهد شد (مهر اسمعیل شاه).

این معاهده را حکومت عالی هند بتاريخ ۱۰ فروری ۱۸۲۱ توثیق کرده است. (۲)

(۱) معاهدات ۳۸ ج ۷ سیاست ۶۷، موهن لال ۲-۶۷

(۲) معاهدات اردو ۷-۳۸ بیعد، سیاست انگلیس در سنده ۶۷

(۴)

معاهده سوت و صلح با میر خیرپور ۳- اپریل ۱۸۳۲ ع

این معاهده بین ایست اندیا کمپنی و میر رستم خان تالپور حکمران خیرپور بوسیله لفتننت کرنل هنری پاتنجر بتاريخ ۲ ذیقعده ۱۲۳۷ هـ ۳ اپریل ۱۸۳۲ ع منعقد گردیده و بتاريخ ۱۹ جون ۱۸۳۲ ع در شمله از طرف لارڈ بنتنک گورنر جنرال تصدیق شده است:

۱- بین حکومتین همواره دوستی خواهد بود.

۲- طرفین متعاقدین متقابلاً اقرار میکنند، که نسلاً بعد نسل تمامیت و اقتدار یکدیگر را اخلال نکنند.

۳- بخواهش حکومت انگلیس، سرکار خیرپور رفت و آمد سوداگران هند و استعمال راههای دریای سنده و دیگر راههای بّری سنده را با شرایطیکه سرکار حیدرآباد و میر مراد علیخان تالپور پذیرفته اند اجازت میدهد.

۴- سرکار خیرپور موافقت دارد، که بموجب یک فهرست تحریری، محصولات عادلانه را از تمام موادیکه بدین خاک آورده می شود، بموجب همین معاهده بگیرد، و اعتراف مینماید که تاجران را در جریان معاملات تجارتی ابداً مزاحمتی ننماید (۱).

(مهر کمپنی ایست اندیا و امضای دبلیو، سی بنتنک و مهر گورنر جنرال).
(ترجمه از انگلیسی و اردو)

(۵)

معاهده مراد علی خان تالپور با هنری پاتنجر ۲۰ اپریل ۱۸۳۲ ع

این معاهده در حیدرآباد بتاريخ ۱۸ ذیقعده ۱۲۳۷ هـ = ۲۰ اپریل

(۱) معاهدات ۲- ۳، سیاست ۶۸، موهن لال ۲- ۶۸

۱۸۳۲ ع بین لفتننت کرنل پاتنجر نماینده انگلیسی و میر مراد علی خان تالپور امضا شده، و بتاريخ ۱۹ جون ۱۸۳۲ ع در شمله از طرف لارڈ بنتنک گورنر جنرال هند توثیق شده است:

۱- روابط مؤدت حکومتین که در معاهدات سابقه برقرار گردیده باهمدیگر همواره دوام خواهد کرد. اما اکنون بوساطت لفتننت کرنل پاتنجر ایلچی مواد مفیده دیگر نیز دران شامل کرده میشود، تا روابط استوار و یگانگی نزدیک بین حکومتین خوبتر دوام کرده و با خاندان و اخلاف میر کرم علی خان نسلاً بعد نسل برقرار ماند.

۲- طرفین متعاقدین به خاک یکدیگر بنظر آزو طمع نخواهند دید.

۳- حکومت انگلیس خواهش دارد، که به سوداگران هند اجازت آمد و رفت و حمل و نقل اموال التجاره از راههای بّری و دریائی سنده داده شود، تا از خاک یک حکومت بدیگر رفته بتوانند، حکومت حیدرآباد این مقصد را بسه شرط ذیل قبول کرد:

شرط اول: هیچکس نمی تواند که از راههای مذکور اسلحه جنگی را بیاورد.

شرط دوم: از راههای مذکور جهاز و کشتی مسلح نخواهد آمد.

شرط سوم: هیچ سوداگر انگلیسی را اجازت قیام دائمی در سنده نیست، البته حسب ضرورت آمده و بعد از انجام کارهای خود واپس بهند خواهند رفت.

۴- هنگامیکه سوداگران هندي براي تجارت بسنده می آیند، باید پاسپورت حکومت هند را داشته باشند، و اطلاع آن قبلاً بوسیله ناظم اعلاي انگلیسی مقیم کچه و یا بواسطه مامور دیگر انگلیسی بحکومت حیدرآباد داده شود.

۵- حکومت حیدرآباد محصولات معینه را بر تمام اشیای تجارتی

معین کرده که دران کمی و بیشی نخواهد شسید، و در امور تجارتي مزاحمتی نخواهد بود. بتمام کارکنان گمرک و مالیات سنده هدایت داده خواهد شد، که به بهانه انتظار صدور احکام جدید، در کار سوداگران خللی نیندازند. و نیز حکومت حیدرآباد یک فهرست تمام محصولات گمرکی را که از اموال وارده میگيرند، قبلاً بحکومت هند خواهد داد.

۶- مواد معاهدات سابقه که بین حکومتین تصدیق شده، بوسیله این معاهدات جدید ملغی و تغییر پذیر نیست، و نیز معاهده جدید انشاء الله دائماً بر قرار بوده و تغییری دران روی نخواهد داد.

۷- همواره سباده و کلای طرفین مطابق با بیجا با افزون دوستی و مصالح یکدیگر برقرار خواهد بود. (۱)

(مهر کمپنی و امضای دلیو، سی بنتک و مهر گورنر جنرال)

(ترجمه از متن انگلیسی و اردو)

(۶)

ضمائم معاهده، نمبر (۵) سابق الذکر

این ضمایم معاهده در معاهدات اردو (۷ - ۲۲) و سیاست انگلیس در سنده ص ۶۹ باردو و انگلیسی مندرج است. ولی در کتب خانه جناب سید حسام الدین راشدی (کراچی) نقل یک بیاض معاهدات فارسی موجود است که از یک نسخه قدیم مملوکه سیرزا غلام رسول ساکن تندو آغا اسمعیل شاه نقل گرفته اند. چون آغا اسمعیل شاه سفیر میران مذکور بود، متون فارسی مذکور قابل اعتماد است. ولی چون در حین استنساخ بدست کاتبان مسخ شده، بنا بران ما نواقص آنرا از

(۱) معاهدات ۷-۲۲، سیاست ۶۹، موهن لال ۲-۷.

متن انگلیسی و ترجمه اردو تکمیل کرده، و عین آنرا با نشای مروج همان عصر می آوریم، تا عین متون فارسی مذکور محفوظ گردد: "وثیقه تکمله عهدنامه" مرقومه بیست و دویم اپریل ۱۸۳۲ فی مابین سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر، و سرکار با عز و اقتدار حیدرآباد سنده مورخه ۲۲ اپریل سنه مذکوره.

از آنجا که این وثیقه مشروط صرف برای استكمال بعض مراتب مندرجه عهدنامه مشیده مستحکمه مرقومه بستم اپریل ۱۸۳۲ عیسوی فی مابین سرکار گردون وقار کمپنی انگریز بهادر، و سرکار رفیع المقدار معلی جایگاه میر مراد علی خانصاحب ٹالپر، بتاریخ ۲۲-اپریل سنه مذکور متضمن سه اقلام تحریر یافته بود، لهذا بر سبیل دلیل اقبال همان شرایط استكمال، و اقلام مشروط انضمام، بلا زیادتی و نقصان بعبارت فارسی و انگریزی، برین قرطاس و ثاقت بنیان، نقش ارتسام یافته، بتاریخ نوزدهم جون ۱۸۳۲ عیسوی مطابق ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۲۴۸ هجری به مهر و دستخط نواب مستطاب معلی القاب مشیر خاص حضور فیض معمر پادشاه کیوان بارگاه انگلستان، ناظم اعظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلقه کشور هند لارد ولیم کونڈش بنتک گورنر جنرال بهادر بمقام کوه شمله مرتب و مکمل گردید:

قلم اول

چونکه در عهدنامه مستدامیه در قلم پنجم مذاکره گردید، که فهرست زکات و محصولات عالیجاه میر صاحب از دست کار پردازان خود نویسانیده بسرکار جهان مدار انگریز بهادر خوانند داد، و پس کار پردازان سرکار عالی اقتدار انگریز که در تجارت معاوره میدارند ملاحظه خواهند نمود، اگر موافق قانون درست و واجبی در نظر شان

خواهد آمد، بموجب فهرست مزبوره بعمل آورده خواهد شد، و مدام و مستدام پایدار خواهد ماند. اگر چیزی مضاعف خواهد بود، پس لازم که سرکار ابهت مدار سنده یعنی عالی جناب میر مراد علی خان صاحب بموجب نوشتجات سرکار موصوف، بمعرفت عالی جناب پاننجر صاحب، دران فهرست تخفیف خواهند فرمود.

قلم دوم

اظهر من الشمس است که تدارک تنبیه و گو شمالی و تجویز استیصال و بیخ کنی دزدان پارکر و تهل و غیره از یک سرکار نمی شود. چون گوشمالی و تنبیه نمودن بدزدان مذکور بر سرکارین علین موصوفین جهت امن و آسودگی رعایای ملک خود، و محافظت اوشان لازم و واجب است، بنا بران در تحریر می آید: که در هنگام شروع موسم بر شگال، چونکه از طرف سرکار میر صاحب آگاهی و اطلاع داده شود، تا سرکار رفیع المقدار انگریز بهادر، و سرکار ابهت مدار سنده و سرکار دولت آثار راجه جوده پور، و هر سه سرکارات موصوفین باهم متفق گردیده، و در استیصال و بیخ کنی سارقان مذکور خواهند کوشید.

قلم سوم

سرکار گردون وقار عالی اقتدار کمپنی بهادر و سرکار رفیع المقدار یعنی عالیجاه میر رستم خان در عهدنامه این طور مضمون نویسانیده اند، که در باب جاری شدن راه دریا، هر چه که در بلده حیدرآباد خجسته بنیاد، در سرکار میر مراد علی خان صاحب قبول خواهند فرمود قبول دارم.

بنا بران نقول عهدنامه از طرف سرکار ابهت مدار حیدرآباد، و

سرکار بلند اقتدار انگریز بهادر، در پیش عالیجاه میر رستم خان باید فرستاد، که بدل جمعی بر همان نقول نظر کرده بدان موجب بعمل آورند فقط (۱)

ضمیمه دیگر نجارتی

و ثیقه تکمله عهدنامه بنا بر آمدورفت تجاران و بیوپاریان از راه دریای ممالک سنده در میان سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر و سرکار با عز و وقار حیدرآباد سنده: (۲)

از آنجا که در عهدنامه ضروریه و ثیقه شروط مستحکم مرقومه بستم اپریل ۱۸۳۲ عیسوی مطابق ۱۸ ذیقعدہ ۱۲۳۷ هجری در قلم اول باین مضمون ثبت است، که چون در عهدنامه مستدامیه در قلم پنجم مذاکره گردیده است، که فهرست زکات و محصولات میر صاحب از دست کارپردازان خود نویسانیده بر سرکار جهان مدار انگریز بهادر خواهند داد، پس کارپردازان سرکار عالی اقتدار انگریز بهادر که در کار تجارت محاوره دارند ملاحظه خواهند نمود، اگر موافق قانون درست و واجبی در نظر شان خواهد آمد بموجب فهرست مذکور بعمل آورده خواهد شد، و دوام و مستدام پایدار خواهد ماند. اگر چیزی مضاعف خواهد بود، پس لازم که سرکار ابهت مدار سنده، عالیجاه میر مراد علی خان بموجب نوشتجات سرکار موصوف بمعرفت عالیجاه پاننجر صاحب دران فهرست تخفیف خواهند فرمود. الحال بحسب مشروطه مرقومه و موافق عهد پیمان مسطوره، سرکار جهان مدار تجسس و تفحص فرانفرموده، همین صلاح صواب نمایی، برای اجرای کار

(۱) برای متن انگلیسی این ضمیمه رک: موهن لال ۲-۳

(۲) برای متن انگلیسی رک: موهن لال ۲-۳

تجارت معین و مصمم فرموده اند که شرح داده می آید:

قلم اول

بنا بر تحصیل زکات و محصولات، جهت عبور و مرور اموال و اجناسات، که از دریای سنده آمد و رفت خواهند نمود، در عهد نامه مستدامیه در قلم پنجم مشروط، و الحال در عوض آن قلم، از لب دریای شور تا روپور (کذا در اصل. معاهدات اردو روپور) در عوض محصول بابت مهري بر کشتي في خروار تهتائي نوزده روپيه تهتائي مقرر شده اند. ازان مبلغ هشت روپيه سرکار یعنی عالیجاه امیران حیدرآباد و میر رستم خان، و باقی یازده روپيه ازان سرکاراتیکه تعلقه بر سرحدات دریا می دارند، مانند عالیجاه بهاول خان و مهاراجه رنجیت و سرکار کمپنی انگریز بهادر بحسب محاسبه تعلقه سرحدات خود شان خواهند گرفت.

قلم دویم

بنا بر آن که هیچ گونه مزاحمت و محن، بحال تاجران و بیوپاریان در ضمن راه کسی اصلاً و هرگز نرساند، و در پیمایش کشتی که چند خروارست، چیزی کشمکش و گفتگو در میان واقع نگردد. لهذا بر کشتی سی خروار تهتائي مهري مقرر نموده شد. اگر کشتی کوچک خواه کلان خواهد بود، بقانون و آئین کشتی سی خرواری محاسبه ساخته، گرفتن مبالغ مهريها بعمل خواهد آمد. اگر کشتی پنج خواه صد خرواری باشد، آن را کشتی سی خروار شمرده، مبلغ مهري گرفته خواهد شد.

قلم سویم

در تمامی سرحدات سرکارات سنده در عوض مهري، في کشتي، همگي مبلغ دو صد چهل روپيه بحساب مي آيد تحصيل آن پول برجاي

تازه نوای معارک

فرضه دریائیکه اسباب از جهاز دریای شور، و در دو ندی یعنی کشتی دریای سنده مرکوب، خواه از دوندی فرود و در جهاز دریای شور مرکوب خواهد گردید بعمل خواهد آمد. و سرکار ابهت مدار حیدرآباد و سرکار دولت مدار خیرپور، مبلغ مهري موجب پسند خاطر یکدیگر خواهند نمود.

قلم چهارم

جهت تحصیل نمود دادن عوض پول در باب مهري سرکارات سنده، بنا بر دفع و انفصال کشمکش و گفتگو که در میان تاجران و کشتی بانان در باب مقرر کرایه و غیر ذالک که بالا تفاق واقع گردد، و هم برای پایداری و بحالی و تزاید اتحاد و ضوابط و داد، که از ایام سوابق و لواحق فی مابین سرکارین علیین مربوط و منوط می باشد مقرر شد: که کسی که صاحب کلاه پوش نباشد (۱)، متابعه کرنیل هنری پائنجر صاحب وکیل جناب گورنر جنرل یعنی فرمان فرمای هندوستان، در آن جا برجای فرضه محل فرود و رکوب اموال سکونت پذیر خواهد گردید. درین باب سرکار کمپنی انگریز بهادر معهود می شود، که گماشته مذکور به هیچ نوع دست درکار تجارت و سوداگری از جانب سرکار کمپنی نه انداخته، مطلق در هیچ امور ملکی و مالی سرکار سنده ملتفت و دست آلود نخواهد گردید. دیگر هر گاه بنا بر انفصال کدام کار، خواه جواب سوال ضروریه متعلقه این عهد نامه در نظر رسیدنت (۲) صاحب بهادر صلاح بیاید که صاحبی از نایبان خود، برجای فرضه روانه شود، پس باینطور خواهند فرمود، که صاحب معهود (۳)

- (۱) شاید مطلب از کلاه پوش مردم نظامی و مربوط عسکریست.
- (۲) مقصد همان ریزیدنٹ انگلیسی است.
- (۳) اصل: معموز.

درانجا وارد گردیده، کاری خواه جواب سوال به انصرام رسانیده، باز بسمت کچھه مراجعت واپس خواهد کرد.

قلم پنجم

بنابر درست و برجای مشید و مستحکم ماندن این وثیقه عهد نامه متقرره، صاف و صریحاً قلمی می گردد: که اگر احدی و فردی از تجاران معبوره، از اموال و اجناسات جزوی و کلی آمدنی و رفتنی دریای سنده، در هیچ جاو هیچ مکان در سرحدات تعلقه سرکارات که بنابر فروخت فرود آرند، پس لازم که آن سرکار بحسب قانون و قاعده اصلی ممالک خود محصول بر دستور ازان تجاران اخذ نمایند. چنانچه از تعیین گردیدن مهری که درین عهد نامه تحریر یافته است، مراسم محصولات و زکوة مهری سرکارات، مطلق منسوخ و مدافع نگردیده و نمی گردد. و مبلغ مهری محض برای اخراجات و پاسبانی و محافظت سرحدات جهت عبور و مرور کشتی های تاجران باید پنداشت. و ازین قلم پنجم درست و یقین معلوم میگردد که بر اموال و اجناسات آمدنی و رفتنی، دعوی محصول سرکارات مطلق مطلق نمانده، و فقط مبلغ مهری گرفته خواهد شد. لیکن اگر کسی از بیوپاریان جزوی و کلی از اموال خود پائین آورده بفروخت آرند، پس همان ساعت بموجب دستور آن ملک، محصول و زکات ادا خواهد ساخت.

مورخه دویم جولائی ۱۸۳۳ ع مطابق ۲۳ صفر ۱۲۵۰ ه در ترجمه اردو بعد ازین چنین نوشته شده (ص ۳۵ ج ۲ معاهدات). (دستخط ڈبلیو، سی بنتنک. فریدرک اڈم، ڈبلیو مارسن، ایڈ آئی رسایڈ) این عهد نامه بتاريخ ۲ ستمبر ۱۸۳۳ ع بمقام او ٹکامند از طرف گورنر جنرل توثیق شد دستخط ڈبلیو، ایچ مگسائین سکرتر گورنمنت هند. همچنان در کتاب معاهدات ترجمه اردو (ص ۶۶) بیعد، همین معاهده یک ضمیمه تشریحی دیگری هم دارد، که محتوی (۱۱) سوال و جواب،

بین پاننجر و حکومت حیدرآباد است که بتاريخ ۱۸ شعبان ۱۲۵۲ ه ۲۸ نومبر ۱۸۳۶ ع در حیدرآباد نوشته شده و درین ضمیمه امور ذیل داخل است:

- ۱- نصب علایم راه و لنگر اندازی کشتی در دریا.
- ۲- تعیین مواقع پناه گاهها کشتی در اوقات طوفان وغیره.
- ۳- از هر کشتی علاوه بر محصول فوق نیم روپیه دیگر هم گرفته خواهد شد.
- ۴- به سید عظیم الدین حسین ایچنت گورنر جنرل که برای سکونت بندرگاهها مقرر شده تسهیلات لازمه داده می شود.
- ۵- تعیین گدامهای اجناس در مواضع ککر و تته.
- ۶- تشکیل یک میله سالانه در تته برای نمایش و فروش اجناس تجارتي هند و اروپا و خراسان و ترکستان و کابل.
- ۷- تنبیه قبایل مزاری که رفت و آمد کشتی ها را در دریای سنده مانع می شوند.
- ۸- مسئولیت تمام حکومت حیدرآباد در امور کشتی رانی.
- ۹- بریدن درختان جنگل در مواضع ضروریه برای سهولت جریان کشتی ها بغیر از شکارگاههای میران.
- ۱۰- تقرر یک نفر سپرنٹنڈنٹ انگلیسی بدربار حیدرآباد.
- ۱۱- رفع مشکلات ابتدائی تعمیل این معاهده (۱).

(۷)

معاهده ۲۰ اپریل ۱۹۳۸ ع

بین میر نور محمد خان و میر نصیر خان میران سنده و کرنل هنری پاننجر ایچنت گورنر جنرل.

(۱) معاهدات ج ۷-۶۶ بیعد.

۱- چون از زمان قدیم بین میران سنده و حکومت انگلیس مراتب مودت و دوستی موجود است، بنا بران گورنر جنرل هند اراده دارد، که اختلاف بین میران سنده و مهاراجه رنجیت سنگه را مرتفع سازد، تا بین دو حکومت مذکور صلح و آشتی روی دهد.

۲- برای تحکیم مزید و حفظ روابط مودت و صلح، که از مدتها بین حکومتین موجود است، چنین تجویز می شود که یکنفر وزیر مختار از طرف حکومت انگلیس بدربار حیدرآباد مقرر گردد، و متقابلاً میران سنده نیز وکیل خود را بدربار حکومت انگلیس بفرستد.

اما وزیر مختار انگلیس حق خواهد داشت، که وقتاً فوقتاً حسب ضرورت مسکن خود را تبدیل دهد و گارد محافظ وزیر مختار نیز از طرف حکومت وی بطور مناسب تعیین خواهد شد. (۱) (ترجمه از انگلیسی) شمله ۲- اپریل ۱۸۳۸، امضای لارڈ آکلیند گورنر جنرل.

(۸)

معاهده ۱۰- جنوری ۸۳۹ ع با میر خیرپور میر رستم خان
۱- بین حکومت ایست اندیا کمپنی و میر رستم خان تالپور و ورثه و جانشینان او همواره مراتب دوستی دائمی نسل به نسل پایدار خواهد بود، و دوست و دشمن یکطرف دوست و دشمن طرف دیگر شمرده خواهد شد.

۲- حکومت انگلیسی، دارالسلطنه و حدود خاک خیرپور را همواره محفوظ خواهد داشت.

۳- میر رستم خان و اخلاف و جانشینان وی همواره مطابق رای حکومت انگریز کار خواهند کرد، و اطاعت کامل خواهند داشت.

(۱) سیاست سنده ص ۱، معاهدات ج ۲ ص ۵۱، موهن لال ۲-۵۵

و بجز دولت انگریز با حکومت دیگر و یا سردار دیگر رابطه نخواهند داشت.

۳- امیر مذکور و ورثه و جانشینان او، بدون منظوری و موافقت دولت انگلیس با هیچ حکومت یا سردار دیگری عهد و پیمان کرده نمی توانند، البته با دوستان و اقرباء نوشت و خواند خواهند کرد.

۵- سرکار انگلیس عندالضرورت به میر صاحب موصوف امداد نظامی و لشکری خواهد کرد، تا در داخل سنده و یا در کشورهای ماورای سنده امن و امان برقرار باشد. ولی دولت انگلیس ابداً بر خاکهای مقبوضه امیر و جانشینان او و نیز بر قلاع این طرف و آنطرف دریای سنده قبضه نخواهد کرد.

۶- امیر و ورثه و جانشینان او بر هیچکسی ستم نخواهند کرد، و اگر قضیه ای اتفاقاً روی دهد، انفصال آنرا حکومت انگلیس خواهد کرد.

۷- امیر و ورثه و جانشینان وی حاکم مطلق کشور خود خواهند بود، و احکام کارکنان انگلیسی دران رواج نخواهد داشت و مداخلتی نخواهد کرد. و نیز شکوه و استغاثه خدمتگاران و توابع و اقربا و رعایای امیر را به نسبت امیر نخواهند شنید

۸- میر رستم خان برای ترقی آمدورفت سوداگران از راه دریای سنده وعده میدهد، که برای آسایش سوداگران و توسیع تجارت تسهیلات لازمه را خواهد داد.

۹- برای حفظ و توسیع مراتب مودت و دوستی حکومتین خیرپور و انگلیس قرار داده شد: که یکنفر وزیر مختار سرکار انگلیس بدربار خیرپور مقیم خواهد بود. و امیر نیز میتواند که وکیل خود را بدربار حکومت انگلیس بفرستد. اما وزیر مختار انگریزی حق خواهد داشت که وقتاً فوقتاً جای سکونت خود را تبدیل کند، و برای حفاظت او حکومت هند

محافظانی را بتعداد مناسب، حسب مرضای خود خواهد گماشت.

امضای لفتننت کرنل سر اسکندر برنس ایلچی جارج آکلیند گورنر جنرل مورخه ۲۳ دسمبر ۱۸۳۸ ع ۶ شوال ۱۲۵۳. توثیق شد بتاریخ ۱۰ جنوری ۱۸۳۹ ع از طرف گورنر جنرل بمقام لشکرگاه بهاگا بورانا. دستخط ایچ ثارنس کفیل سکرٹری گورنمنت هند همراه لشکر گورنر جنرل.

ضمیمه

چون دولت انگلیس تعهد کرده است که حکومت خیرپور را از سر هر گونه دشمنان موجوده و آینده نگاهدارد، و بر قلعه‌های این طرف و آن طرف دریای سندھ تصرفی ننماید. بنا بران میر رستم خان و اخلاف او اقرار میکنند که در اوقات جنگ اگر گورنر جنرل قلعه بهکر را برای حفظ اسلحه و خزانه به تصرف خود آورد، میر خیرپور چیزی نخواهد گفت. (۱)

تصدیق میر رستم خان امیر خیرپور و سر اسکندر برنس ایلچی گورنر جنرل
۲۳ دسمبر ۱۸۳۸ ع ۶ شوال ۱۲۵۳

اقرار نامه

یک اقرار نامه نیز از طرف اسکندر برنس ایلچی گورنر جنرل ضمیمه این عهدنامه است که با میر مبارک خان والی خیرپور امضا شده بدین مضمون:

سرکار ایست اندیا کمپنی اقرار مینماید که اراضی مقبوضه مالگذاری میر مبارک خان را حق او شمرده و بدان چشم طمع نخواهد دوخت، و نه در انتظام آن مداخله خواهد کرد.

(۱) معاهدات ۷-۵۲ بعد، سیاست سندھ ۷۳ بعد، موهن لال

۲-۸۳ بعد.

و نیز اقرار می شود که سرکار انگلیس با میر مبارک خان و اخلاف او هما نقدر مراتب دوستی را مراعات خواهد کرد، که بموجب عهدنامه با میر رستم خان مرعی میگردد (امضای برنس ۲۸ دسمبر ۱۸۳۸ غره شوال ۱۲۵۳ در خیرپور، و توثیق گورنر جنرل در لشکرگاه ڈنوله ۱۶ جنوری ۱۸۲۹) (ترجمه از اردو)

نوت: همین طور مضامین اقرارنامه به میر محمد خان و میر علی دادخان نیز بتاریخ مذکور داده شده است. (۱)

(۹)

عهدنامه تفویض کراچی به حکومت انگلیسی

بتاریخ ۳ فروری ۱۸۳۹ حاصل بن بیچه خان گورنر قصبه کرانچی و خیر محمد و سینا خان ملازم میر نور محمد خان بر کشتی ویلسلی با سر فریدرک لیوس مٹ لینڈ سپه سالار افواج انگریزی در هند و برگدیر ولینت کمانیر افواج انگریزی مقیم سندھ عهدنامه ذیل را امضا کردند:

۱- امروز گورنر موصوف قلعه و قصبه کرانچی بافواج انگریزی می سپارد.

۲- امروز یا بعد ازین در موقعیکه منظور باشد افواج انگریزی ماتحت برگدیر ولینت قصبه مذکور را اشغال کرده، و تمام وسایل حمل و نقل از قبیل کشتی و شتر و غیره بعد ازادای کرایه از طرف حکومت سندھ مهیا خواهد شد. و لوازم خورا که و غیره نیز به قیمت بوجه داده خواهد شد. چون شرایط مذکوره مرعی گردد، حکام انگلیسی از طرف کمپنی ایست اندیا تعهد میکنند، که سکنه قلعه و دیگر اسباب نزد ایشان امانت خواهد بود، و باشندگان مذکور مانند سابق بشغل خود ادامه

(۱) معاهدات ۷-۵۶

خواهند داد، و جهازهاي تجارتي ایشان به بندر مذکور رفت و آمد خواهد داشت. ۳ فروري ۱۸۳۹، امضاي فریدرک ایوس مٹ لینڈ ریر ایڈ میرل و کماندران چیف. و امضاي ٹي ولینٹ بر گڈیر فوج خاصه مقیم هندوستان. امضاء حاصل بن بچه و سینا خان، خیر محمد و علي رکھی گواه. (۱) (ترجمه از اردو)

(۱۰)

معاهده نظامي بين میران سنده و لارد آکلیند ۵ فروري ۱۸۳۹ (متن فارسي این معاهده نیز از بیاض نقل معاهدات موجود کتب خانه جناب سید حسام الدین راشدی برداشته شده، که ترجمه اردوي آن تحت نمبر (۱۳) در جلد ۷ ص ۵۹ معاهدات و انگلیسی آن در کتاب سیاست سنده ص ۷۶ بعد موجود است).

”چون قبل ازین چند مرتبه عهد نامجات اخلاص و یگانگت فی مابین سرکار دولت مدار و امیران عالی جاها سنده و ثوق یافته اند. و از باعث رویداد این زمان، ضرورت مرمت عهد نامجات مذکوره بظهور انجامید. و فی الواقع قطع عهد نامه علیحده فی مابین سرکار دولت مدار کمپني انگریزي بهادر و میر رستم خان والي خیرپور قرار یافته است. درینصورت دفعات ذیل فی مابین سرکار دولت مدار و امیران عالیجاها حیدرآباد صورت ترتیب پذیرفت.

۱- در میان سرکار کمپني انگریز بهادر و امیران عالیجاها حیدرآباد میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان و میر صوبدار خان دوستي و اتحاد مستقیم خواهد ماند.

۲- قشون از فوج انگریز در دیار سنده قایم کرده خواهد شد، و

(۱) معاهدات ۷- ۵۷ بعد.

اشکر گاه قشون مذکور، متصل بلده تهته و یا در جای دیگر طرف مغرب دریای سنده بموجب تجویز گورنر جنرل بهادر فرمان فرمای ممالک هند مقرر کرده خواهد شد. تعداد فوج مذکور که زیاده از پنج هزار نفران جنگي مجوز نیست، تعلق از حکم فرمانفرمای معزیه خواهد بود.

۳- عالیجاها میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان اقرار می نمایند که هر واحد مبلغ یک لک روپیه خواه سکه کمپني خواه سکه پهاکرو (معاهدات: بکر (۱) یعنی تیموري که جمله آن سه لک روپیه خواهد بود، بنا بر اصراف چیزی از اخراجات قشون مذکور، سال در سال ادا خواهند نمود. چنانچه میر صوبدار خان از تصرف چیزی برای اخراجات قشون مذکور بري خواهد بود.

۴- سرکار دولت مدار کمپني انگریز بهادر، امیران حیدرآباد از تعدي بیگانه بر ذمه خود خواهند داشت.

۵- امیران عالیجاها که شریک عهدنامه هذا هستند، مالکان حکومت دیار مقبوضه هر واحد خواهند ماند، و دخل عدالت سرکار انگریز در آن نخواهد گردید. و فریاد رعایا بالای آن عالیجاها، پیش اهلکاران سرکار دولتمدار مسموع پذیر نخواهد شد.

۶- هر یک از امیران عالیجاها که بموجب شرط دفعه گذشته یعنی پنجم در مقبوضات خود مستحکم گردید، اقرار می نمایند: که در صورتیکه یک امیر استغاثه تعدي بر امیر دیگر داشته باشد، همچو استغاثه پیش صاحب رزیدنت بهادر رجوع خواهد نموده، تا صاحب معزیه الیه در صورت منظوري فرمانفرمای ممالک هند... در فیصله همچو مقدمه سعی و کوشش خواهند نمود.

(۱) این کلمه در متن انگلیسی موهن لال ۲-۱۰۱ Bakru است.

۷- در صورت وقوع تعدی رعایای یکی امیر در علاقه امیر دیگر و آنکه از رعایای اوشان مرتکب همچو حرکت بوده باشد، ناتوانی خود از باعث سرکشی و بغی مرتکبان آن در تدارک همچو تعدیات ظاهر نماید، صاحب رزدنت، واقعه حال آن بخدست فرمانفرمای ممالک هند گذارش خواهد نمود. فرمانفرمای هند بصورت منظوری آن برای امداد امیر مذکور جهت سزاسانی مرتکبان اجازت خواهد نمود.

۸- امیران عالیجاهان بغیر از مرضی و اطلاع سرکار انگریز بهادر، سوال و جواب به احدی از سرداران و سرکاران نخواهند نمود. مگر سلسله مراسلات دوستانه با دوستان و برادران جاری خواهد ماند.

۹- در اموریکه تعلق به حفاظت دارد، امیران عالیجاهان، اطاعت و رفاقت سرکار انگریز خواهند نمود. قشون سه هزار نفر سوار و پیاده عندالطلب سرکار دولتمدار حاضر خواهند کرد. قشون مذکور بصورت همراهی قشون فوج انگریزی، زیر حکومت سرداران قشون سرکار انگریز بهادر خواهند بود. و بصورتیکه قشون از جمعیت امیران عالیجاهان زیر حکومت سرداران فوج انگریزی، بیرون از سرحد ممالک امیران مذکورین، جهت امر ضروری خواهند رفت، سرکار انگریزی بهادر، اخراجات معمولی آنها خواهند داد.

۱۰- چونکه روپیه سرکار کمپنی و روپیه مها کرو (معاهدات: تکرو؟ که صحیح آن بکرو است) یعنی تیموری مساوی هستند، در جاری بودن روپیه سکه کمپنی عذری نیست. ولیکن در صورتیکه اهلکاران سرکار انگریز، دارالضرب بممالک امیران عالیجاهان شریکان این عهدنامه مقرر خواهند ساخت، بعد از اتمام مهمات که بران فوج ظفر موج سرکار انگریز بهادر در سمت افغانستان نهضت نموده است، سکه مها کرو یعنی تیموری ضرب خواهند کنانید. محصول ضرب مطابق دستور العمل آن دیار حق واجبی امیران خواهد بود.

۱۱- بر مرکب کشتی تجارت مرسله بیلا یا پائین دریای سنده، اندر حدود امیران معزی الیها یعنی از دریای شور تاجائی که بر کناره دریای سنده سمت شمال سرحد آنها باشد، محصول هیچ گونه گرفته نخواهد شد.

۱۲- اگر سوداگری متاع تجارت خود را در اثنای راه از کشتی فرود آورده بفروشد، درینصورت محصول معمولی ازان گرفته می شود، ولی اگر محل فروش لشکر گاه انگریزی باشد مستوجب ادای محصول نیست (۱).

۱۳- تاجران و غیرهم مالهای جمیع اقسام در موسم موافق، بدهن دریای سنده در کهوره باری خواهند آورد، و اموال بر طبق مرضی مالکان همانجا نگاه داشته خواهد شد، تا وقت موسم موافق، از برای فرستادن مالها سر بالای دریای مذکور خواهد رسید. لیکن اگر تاجر از مال خود در کهوره باری یا احدی دیگر بجز چهاونی یا لشکر سرکار انگریزی از کشتی پائین آورده بفروشد، محصولات مذبور را قبل فروختنی بموجب دستور العمل ادا خواهد نمود.

۱۴- شرایط این عهدنامه که فی مابین گورنر جنرل بهادر فرمانفرمای ممالک هند از یکطرف و امیران عالیجاهان میر نور محمد خان و میر نصیر محمد خان و میر محمد خان و میر صوبدار خان از طرف دیگر، برهمه گورنر جنرالان فرمانفرمای ممالک هند آینده و بر وارثان امیران عالیجاهان موصوفین نسلاً بعد نسل مدام قائم و بحال خواهد ماند. و شرایط مندرجه عهدنامجات سابق فیما بین سرکار دولت مدار و امیران موصوفین که از کدام دفعه از دفعجات عهدنامه هذا منسوخ و تبدیل نشده اند، بحال و برقرار خواهند ماند.

(۱) این ماده در اصل فارسی نیست از معاهدات اردو ترجمه شد.

هر چار قطعه عهدنامه^۱ هذا محوله^۲ چهارده دفعه جات بتاريخ یازدهم ماه مارچ ۱۸۳۹ عیسوی بمقام بسی از جناب معالی الفاب جارج لارد آکلیند جی، سی، بی فرمانفرمای ممالک هند دستخط ثبت گردیده. یکی از همه وثیقه جات علیحدہ علیحدہ بهر یکی امیر از امیران عالیجاهان، بر وقت تفویض قطعه همین عهدنامه مثبتہ مهر یا دستخط امیر مذکور از دست صاحب عالیجاه رزیدنت صاحب سند. عنایت خواهد گشت. (۱)

(۱۱)

عهدنامه با میر شیر محمد خان میرپور ۱۸ جون ۱۸۳۱
چون قبلاً^۱ معاملات دوستی و مودت بین ایست اندیا کمپنی و امیرای
حیدرآباد انعقاد یافته بنا بران بهمان مضمون یک معاہدہ بین سرکار
کمپنی و میر شیر محمد خان میرپور منعقد گشت بدفعات ذیل:

۱- بین ایست اندیا کمپنی و میر شیر محمد خان همواره دوستی
و مودت دائمی خواهد بود.

۲- هر سال بتاريخ یکم فروری سرکار میر شیر محمد خان بسرکار
انگریزی مبلغ پنجاه هزار روپہ را برای مصارف لشکر مقیم سندھ بسکہ^۱
کمپنی خواهد پرداخت.

۳- سرکار انگریزی متعهد می شود، کہ خاک مقبوضه^۲ امیر مذکور
را از حمله های بیرونی حفاظت کند.

۴- میر شیر محمد خان حاکم مطلق کشور خود خواهد بود، و
حکومت انگلیسی دران مداخلتی نخواهد کرد، و نہ شکوہ رعایای میرپور
را از امیر مذکور خواهند شنفت.

(۱) این معاہدہ در متن انگلیسی موهن لال ۲-۱۰۰ بعد عبارت
از ۳ ماده است.

۵- مطابق ماده^۱ قبل امیر موصوف مالک مطلق کشور خویش است،
ولی اگر او را با امیرای دیگر اختلافی روی دهد، با اطلاع رزیدنت
برطانوی مقیم سندھ خواهند رسانید، تا موصوف بعد از منظوری فرمانفرمای
هند در رفع اختلاف و تصفیہ^۲ آن بکوشد.

۶- چون میر شیر محمد خان را با امیرای حیدرآباد درباره^۱ تقسیم اراضی
بالفعل نیز نزاعی است، بنا بران فیصله^۲ آنرا هم رزیدنت موصوف بقرار ثالث
فریقین خواهد کرد.

۷- اگر یکی از رعایای امیرای مذکور بر رعایای امیر دیگر ستمی
نماید، و امیر موصوف بسبب بغی و سرکشی نمیتواند کہ مجرم را
بسزا رساند، پس باید بوسیله رزیدنت برطانوی به گورنر جنرال اطلاع
دهد. اگر گورنر مناسب داند درباره^۱ گرفتاری مجرم مذکور امداد
خواهد کرد.

۸- امیر موصوف بدون اطلاع و منظوری سرکار انگریز، با هیچ
حکومت و یا سردار دیگری داخل عهد و پیمان یا نوشت و خواند
نخواهد شد. البته با دوستان و اقرباء مراسلت خواهد داشت.

۹- امیر مذکور به مشورت و صوابدید سرکار انگریز همواره به امور
امن و امان خواهد کوشید، و اگر ضرورت افتد، برای تأمین امنیت، امداد
لشکری هم باو داده می شود، ولی این لشکر تحت امر کمانیر (افسر)
انگلیسی خواهد بود. و اگر فوجی از کشور امیر موصوف بخارج خاک
امارت او فرستاده می شود، مصارف آن بدوش سرکار انگریز خواهد بود.
۱۰- چونکہ قیمت سکہ^۱ کمپنی با سکہ تکرو (بکرو) یا تیموری
مساویست، بنابراین سکہ^۲ کمپنی در خاک امیر موصوف رایج خواهد بود.

۱۱- از کشتی هاییکہ از طرف بحر و جانب شمال دریای سندھ
در آبهای داخل خاک امیر موصوف میگذرند، محصول گرفته نخواهد شد.

۱۲- اگر در بین راه امتعه تجارتي از کشتي فرود آورده، و فروخته شوند البته ازان محصول رایج الوقت گرفته خواهد شد. اما اگر اموال مذکور در لشکر گاه و جهانوي لشکر انگریز فروخته شوند، محصولي ازان گرفته نخواهد شد.

۱۳- سوداگران حق خواهند داشت، که در موسم مناسب، اموال التجاره خود را از راه دریاي سنده بیاورند، و آنرا در گدامهاي تجارت خانهاي خود براي موسم دیگر فروش نگاه دارند. ولی اگر سوداگران مذکور اموال خود را در گوره باري یا جاي دیگر (بدون لشکر گاه انگریز) بفروش رسانند، ازان محصول معمول گرفته خواهد شد.

۱۴- واضح باد که عهد نامه هذا را گورنر جنرل هند بیکطرف، و میر شیر محمد خان بطرف دیگر منظور نموده اند، و اخلاف سرکار هند و ورثه و جانشینان امیر مذکور همواره آنرا مرعي خواهند داشت (۱).

(ترجمه از اردو)

امضا: آکلینڈ ۲۷ ربیع الاول ۱۲۵۷ = ۱۸ جون ۱۸۳۱ ع
این عهد نامه بتاريخ ۱۶ اگست ۱۸۳۱ ع در فورت ولیم بمبئی بمنظوري گورنر جنرل رسید.

ٹی، ایچ میڈک سکرٹری گورنمنٹ هند

(۱۲)

معاهده ۱۸۳۲ با میران حیدرآباد

۱- امرای حیدرآباد از دادن تمام مصارفیکه از روي معاهدات گذشته می دادند از او جنوري ۱۸۳۳ بعد معاف هستند.

(۱) معاهدات اردو ۷۲-۷

۲- بعد از اول جنوري ۱۸۳۵ در تمام بلاد امرای حیدرآباد صرف سکه کمپني رایج خواهد بود.

۳- مسکوکاتیه حکومت انگلیسي وقتاً فوقتاً برای امرای حیدرآباد می سازد، بر بیکطرف آن شکل شاه انگلیند با کتیبه حسب تجویز حکومت انگلیس و بر طرف دیگر آن نوشته امیران حیدرآباد خواهد بود.

۴- مسکوکاتیه برای امرای مذکور ساخته می شوند در وزن و عیار سیم، مساوي سکه کمپني خواهد بود و بعد از تسلیم سیم یا حواله آن چهار ماه بعد، مسکوکات فرمایشي از طرف مامور مربوط دارالضرب انگلیسي داده خواهد شد. و مصارف سکه سازي از امیران مذکور گرفته نمی شود، و بر ذمت حکومت انگلیس است.

۵- مطابق این معاهده امیران حیدرآباد بعد ازین حق ضرب سکه ندارند.

۶- برای رفع احتیاج کشتي هاي دودي از کناوهاي دریاي سنده بفاصله صد صد گز چوبها بریده خواهد شد، ولی اگر در جائی امیران مذکور نخواهند که چوب آن بریده شود، حکومت انگلیس دران مداخلتي نخواهد کرد.

۷- با شرایطیکه سر چارلس نیپیر ضروري بدانند، کراچی و تهته بحکومت انگلیس سپرده خواهد شد، و نیز افراد دولت انگلیسي حق خواهند داشت که در خاکهاي بین کراچی و تهته بدون مانعي گشت و گذار نمایند، و بر تمام سرحداتیکه میجر جنرل نیپیر تعیین میکند، کارکنان انگلیسي حق حکمراني خواهند داشت.

۸- اراضي سبزل کوت و از سرحدات موجوده بهاولپور تا روهری تماماً به نواب بهاولپور که دوست و خیر خواه قدیم برطانیه است، سپرده می شود.

- ۹- به میر صوبدار خان که همواره خیر خواه دولت برطانیه است، در عوض کرانچی جاگیر پنج هزار روپیه مالکذاری عطا خواهد شد.
- ۱۰- کمشنریکه از طرف میجر جنرل نیپیر برای تکمیل این معاهده معین میگردد، بعد از تدقیقات لازمه جاگیر مذکور را تعیین خواهد کرد.
- ۱۱- چون اراضی که از روی این معاهده به امیران داده شده متفرق بوده و مالیه آن هم یکسان نیست، بنا بر آن کمشنر موصوف تعیین خواهد کرد، که چقدر پول نقد یا اراضی دیگر باید به امیران موصوف داده شود.
- البته امیران موصوف بجای اراضی گران بها، زمین های کم قیمت را نخواهند گرفت.
- ۱۲- اگر مالیه زمین با قیمت آن مناسبتی نداشته باشد، دولت انگلیس آنرا نیز تصفیه کرده و صرف به نفع خود کوشش نخواهد کرد. شمله
- ۳- نومبر ۱۸۴۲. (۱) (ترجمه از اردو)

(۱۳)

معاهده ۴- نومبر ۱۸۴۲ با میران خیرپور

- ۱- پرگنه بهونگ بهیره و یک ثلث سبزل کوٹ و قریه گوٹکی و ملادر و چونگا و دادوله و عزیزپور و دیگر اراضی که بین سرحدات کنونی بهاولپور و روهری واقع است، برای همیشه به نواب بهاولپور داده می شود.
- ۲- شهر سکهر و جزیره بکهر و دیگر جزایر متصله و قصبه روهری بشرائطیکه سر چارلس نیپیر بخواهد، همواره بسرکار انگلیس تعلق خواهد داشت.

(۱) معاهدات ۷-۶۵ ببعده.

- ۳- کمشنریکه از طرف میجر جنرال سر چارلس نیپیر برای تکمیل این معاهده و دیگر معاهداتیکه با امیران حیدرآباد شده مقرر می شود، مالیات زایده را بموجب همان معاهده تنقیص کرده و یا در مقابل آن اراضی دیگر را باندازه مالیات خواهد داد، و نیز با میران خیرپور میر رستم خان و میر نصیر خان بموجب این معاهده در تقسیم اراضی به نفع ایشان رفتار گردیده و تلافی کمبودی آنها خواهد شد.
- ۴- چون امرای خیرپور بموجب معاهده ۳۳ دسمبر ۱۸۳۸ درباره آسایش سوداگران و جریان کشتی های تجارتی از راه دریای سند و توسیع تجارت تعهد کرده اند. و نیز امرای حیدرآباد در عهدنامه ۱۸۳۹ متعهد شده اند، که از اموال تجارتی که از کشتیها در لشکر گاههای انگلیسی فرود آورده می شوند محصول گمرکی نمیگیرند. بنا بر آن امرای خیرپور هم همان مراتب مقرر معاهده ۱۸۳۸ را قبول دارند و بدان عمل خواهند کرد.
- ۵- در خیرپور تنها روپیه مسکوک کمپنی یا مسکوک که بعداً مقرر شود رایج خواهد بود.
- ۶- دولت برطانیه وقتاً فوقتاً برای خیرپور مسکوک را ضرب خواهد کرد، که بر یکطرف آن صورت شاه انگلیند و برطرف دیگر نوشته ایکه امرای خیرپور خواسته باشند نقش خواهد بود.
- ۷- عیناً مانند ماده (۴) معاهده نمبر ۱۲ سابقه.
- ۸- عیناً مانند ماده (۵) معاهده نمبر ۱۲ سابقه.
- ۹- عیناً مانند ماده (۶) " " " " "
- ۱۰- دولت انگلیس تمام آن دعاوی را صرف نظر مینماید، که بابت باقیات نذرانه و خراج سالانه شاه شجاع فقید بالایی میر مبارک خان

متوفی و فرزندش میر نصیر خان و دیگر اخلاف میر مبارک خان مرحوم وجود داشت. (۱)

(۴ نومبر ۱۸۴۲ شمله) (ترجمه از انگلیسی و اردو)

(۱۳)

اسناد سیاسی سنده هنگام لشکر کشی ۱۸۳۹ بافغانستان در سنه ۱۸۳۸ چون لارد آکلیند لشکر اندس را به تسخیر افغانستان با شاه شجاع ارسال داشت، یک معاهده مثلث را در لاهور بتاريخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۵۳ = ۲۶ جون ۱۸۳۸ ع با رنجیت سنگھ و قاضی محمد حسن از طرف شاه شجاع امضا کرد (راجع بقاضی رک: تعلیق ۲۷) که (۱۸) ماده داشت، و از انجمله دو ماده ذیل راجع به سنده است (۲) و متن فارسی آن چنین است:

ماده ۴: در مقدمه شکارپور و ملک سنده این روی دریای ستلج با سنده آمیخته، فیما بین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف (شاه شجاع) مطابق رویه بهیه دوستی و یکرنگی قدیمه، و آئین موثقه سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز بهادر، آنچه معرفت کپتان کلاد مارتین (۳) وید صاحب بهادر پلتیکل اجنت بهادر، دوست صمیمی و جواهر سنج سیزان دوستی سرکارین عالین، بموجب آئین موثقه معهوده قرار خواهد یافت، بسرکار ذوی اقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود.

(۱) معاهدات ۷-۶-۶ بعد و سیاست سنده ۷۶ بعد.

(۲) برای تمام معاهده مذکور رک: واقعات ۱۰۵ بعد،

موهن لال ۱-۳۷ بعد.

(۳) رک: تعلیق نمبر ۴۵

ماده ۱۶: آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سنده العال است، شاه شجاع الملک و سایر خاندان بدوزائی را نسلاً بعد از نسل و بطناً بعد بطن، بابت فرمانبرداری یا باقیات معامله مالگزار، در حال و استقبال به آن ممالک هیچ دعوی و سروکاری نیست و نخواهد بود. ملک و مال میران سنده نسلاً به نسل هست و خواهد ماند. بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نانک شاهی امرتسریه یا کلدار، بموجب مجوزه سرکار کمپنی بهادر، بشاه موصوف ادا نمایند. و شاه موصوف از جمله آن مبلغ پانزده لک روپیه نقد بسرکار والا مقدار خالصه جی رسانیده دهد، و باقی مبلغ پانزده لک خود بگیرد.

هرگاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد، پس آنوقت دفعه چهارم عهدنامه شاه موصوف مرقوم دوم ماه چیت سنه ۱۸۹۰ که شرح آن مطابق اصل در صدر مندرجست منسوخ خواهد گردید، و مراسم رسل و رسایل و تحایف فاخره عمده اعلی، فی مابین سرکار خالصه جی و میران سنده، بعبادت قدیمه جاری خواهد شد (۱).

دو اقرار نامه

چون در اواخر سنه ۱۲۳۸ ه شاه شجاع از پشاور و دیره جات برگشته به شکارپور رسید، با میر مراد علی خان تالپور اقرار نامه ذیل را نمود: "چون بندگان این جانب بجننگ خراسان میروم، لهذا بنام خدا و قرآن عظیم اقرار مینمایم، که در شهر شکارپور زیاده از پنجاه روزمقیم نخواهم شد، و در باغ شاهی فروکش خواهم بود. و بعد از انقضای میعاد مذکور با ملازمان حضور خود عزیمت فرمای قندهار می شوم، و ملک سنده و شکارپور و ممالک ماتحت آنرا بشما و جانشینان شما میگذارم، تا در قبضه تان بوده و جایداد شما باشد، و دران

(۱) واقعات ۱۰۸

هیچگونه مداخله نخواهم کرد، و همواره رعایت خاطر آن عالیجاه را خواهم نمود. برای خاطر جمعی شما این مضمون اقرارنامه را بر قرآن شریف نوشتیم ۷ محرم ۱۲۳۹ هـ (۱). (دستخط و مهر پادشاهی)

این سطر را نیز بقلم خود نوشته:

”واضح باد که این عهدنامه بر قرآن شریف مهر شد، و بندگان پادشاهی ما ملک سنده و شکارپور را بخوشی و رضای خود به میر مراد علیخان جاگیر عطا فرمود.

اقرارنامه دیگر

بنام میر نور محمد خان و نصیر محمد خان

برقرآن عظیم و نام خدا اقرار مینمایم که ملک سنده و شکارپور و اراضی ماتحت آن بطور جاگیر بشما و نسل های آینده شما اعطا می نمایم، تا در آینده هم بتصرف شما بوده و هیچ گونه مداخله در آن نخواهم کرد. دوست و دشمن پادشاهی دوست و دشمن شما تصور خواهد شد، و اگر برای حفاظت سنده و شکارپور حاجت بامداد پادشاهی اقتد، بدرخواست شما افواج پادشاهی مدد خواهد کرد، و بندگان پادشاهی ما در سنده و شکارپور و اراضی ماتحت مقبوضه شما دخلی نمیکند و نخواهند کرد.

عهدنامه سابقه که بقلم شاهی قبلاً با مراد علیخان بر قرآن عظیم نوشته و مهر کرده بودم، اکنون مجدداً قایم گردیده و سرمو ازان انحراف نخواهد شد. و شمایان از تمام بهی خواهان حضور پادشاهی ما مورد

(۱) در اصل معاهدات اردو (۷-۸) این سنه ۱۲۰۹ هـ طبع شده که صحت ندارد، شاه شجاع در اواخر ۱۲۳۸ هـ به شکارپور آمده، و در محرم ۱۲۳۹ هـ اقرارنامه مذکور را داده است.

عنایت و شفقت بندگان شاهانه خواهید بود. (امضای پادشاهی بخط سرخ) (۱).

(ترجمه از اردو)

نوت: این عهد نامها از انگلیسی و اردو اقتباس شده. در متون ناقص فارسی و اردو تمام اعلام را مسخ کرده اند. و ترجمه اردو هم نهایت ناقص و پیچیده و محسوس است، آنچه ممکن بود، از روی متون انگلیسی اصلاح شد. باز هم اگر نقصی دیده شود، تمناست معاف فرمایند.

نقل یادداشت مرسله کرنل هنری پادنجیر صاحب

این یادداشت از طرف رزیدنت سنده کرنل هنری پاننجیر بعد از انعقاد معاهده مثلث لاهور (نمبر ۱۳) راجع به لشکر کشی اندس از راه سنده به میران سنده داده شده، که متن فارسی آن (با کمی نواقص) در بیاض خطی نقل معاهدات کتب خانه جناب حسام الدین راشدی موجود است. و ازان درینجا نقل شد:

”یادداشت علیجده که مخلص در باب مرضی شریف و اداره جناب فرمانفرمای گورنر جنرل صاحب بهادر به همراهی مهاراجه رنجیت سنگه و شاه شجاع الملک بقلم آورده، ازان عالیجاه میر نور محمد خان و نصیر محمد خان بوجه خوب مطلع گردیده باشند. لیکن خیلی ناخوشی مخلص (است) بنابراین ظاهر کردن بان عالیجاه میر صاحبان، که آن احکام، قبل

(۱) این اقرارنامه در اصل تاریخ ندارد، ولی ظاهر است که بعد از مراد علی خان با میر نور محمد خان و نصیر محمد خان شده، که بعد از ۱۲۳۹ هـ تا ۱۲۵۵ هـ حکومت را نده است. در اصل اردو (۷-۹) نام نصیر محمد خان سهواً نظر محمد خان طبع شده است.

از اطلاع و دریافت مضمون مثبت ذیل این یاد داشت، از حضور جناب معظم المهام بعز ایراد آورده بود.....

چنانچه بمد نظر عهد نامه مسطور این سرکار جهان مدار لشکری جهت مدد و همگي اخراجات ضروریه لشکر کشي به شاه داده، که پادشاه موصوف (شاه شجاع) به مع آن عساکر از راه بهاولپور و شکارپور، عازم افغانستان شوند. علاوه آن افواج از جانب مهاراجه صاحب رنجیت سنگه همراه شاهزاده کلان، برابر از راه پشاور عازم کابل خواهد گردید.

افواج شاهی و عساکر این سرکار جهان مدار، از راه سنده عازم خواهد گردید. یعنی هر دو افواج در اوایل ماه شوال در بهکر و گرد و نواحی آن باهم ملحق گردیده، از شکارپور بقندهار خواهند رفت. و جناب فرمانفرمای هندوستان اعتماد و توقع بدوستی آن میر صاحبان دارند، که اعانت در بهم رسانیده دادن سفاین، جهت مرور به دریا و شتران و غیره مرکوب (کرده)، و قیمت آذوقه بحساب واجبی بموجب قاعده سرکار جهان مدار، بطریق دوستان خوش معامله ادا خواهد شد. و جناب فرمانفرمای هندوستان، توقع کلی دارند، که میر صاحبان خواهند دید، که چه قدر منافع بزرگ ازین (مامله حاصل خواهد شد از قبیل) نماندن دعوی خراج هر ساله که از کابل بر سنده مقرر بوده، و بدست ماندن شکارپوری دعوی، همه تکالیف و مال دهی (رفع) خواهد شد... فرمانفرمای هندوستان می دانند: که عالیچاه میر صاحبان دوست (با) اند و بکمال خوشی، صدور این (فرمان) و تدارک آن باعث منفعت خود دانسته و معاونت خواهند نمود... و مدد و معاونت سرکار جهان مدار که لشکر مهاراجه صاحب را از میانجی گری خود، از تسخیر (سند) باز داشته، همواره در نظر میر صاحبان خواهد بود. و بالفعل نیز تمامی

(فوائد) و مطالب آن عالیجاهان در بندوبست این مقدمه از مضمون عهد نامه صدر حالی و هوید است و عالیچاهان البته به ضمیر منیر خواهند سنجد که این امر (مفید) است، در فکر و تصور آن دقیقه از دقائق فرو گذاشت نشده و مجوز تساهل نه کردند. و هم دران به تخیل و تقصیر راه یاب نه شوند. چنانچه نواب محمد بهاول خان دوستی و خیر اندیشی بسرکار جهان مدار، و بیادشاه (شاه شجاع) بموجب اشاره و درخواست این سرکار جهان مدار نمودار کرده، در مدد دهی (میکوشد) چنانچه بعد روانگی این مخلص از قلعه بهوج، مکاتبه از طرف کپتان میکس صاحب بهادر باین مضمون رسیده، که نواب صاحب موصوف در اعانت این مقدمه قبول دار و راضی است.

این مخلص هرگز در تصور خود آوردن نمی تواند، که آن عالیچاه میر صاحبان در اقیاد و اجابت این بندوبست مترک، دیر و تهاون در عمل آرند. لیکن لازم است که بلا شبهه مطلع سازند، که (اگر) خدانخواستہ آن عالیچاهان از میانجی گری این سرکار جهان مدار در ادای مبلغ بموجب تعداد معینه فرمانفرمای هندوستان راضی و قبول دار نشوند، پس آینده تدارک این مقدمه از ضمانت سرکار جهان مدار بعید باید تصورید.

لهذا بهر طور صلاح همین است: که قابوی خود دیده، بمعرفت این سرکار بندوبست پخته نمایند... آن عالیچاهان میر صاحبان بوجه احسن مطلع شوند، که مطالب مندرجه مثبت این فهرست اصلاً جای تبدیل ندارد. بلکه به اصلاح حاجت ندارد. زیرا مضمون سنجدیه ضروریه و مقرر گردیده داخل (آنست) اگر چیزی دران درنگ و تعلل ازان جانب خواه از طرف دیگری واقع خواهد گردید، مقررأ غیر اجابتی و اقیادی از ان طرف متصور خواهد شد. و تدارک آن هر چه زود تر طلبیدن عساکر است. به هر دو جای که در دار الامارت بتگاله و دارالحکومت

بمبائی حاضر و مستعد هستند، ظاهراً بعمل خواهد آمد.

غرض جناب فرمان روای هندوستان، جهت مطلع و متخیر ساختن آن عالیجاهان، باین مخلص ارشاد فیض رشاد صادر فرمودند: که خواهش خاطر مافی الضمیر درباب از دیاد دوستی، فیما بین دولتین علین ظاهر سازد. و هم جناب معزی الیه اعتقاد کلی دارند: که آن عالیجاهان هم برین متوال مایل و ملتفت بجانب این سرکار جهان مدار خواهند بود، و خیرخواهی و صاف دلی خودشان در اجابت و قبول کردن مطالبت مندرجه این فهرست به عرصه شهود رسانند، و درین باب مرضی شریف جناب معزی الیه از طرف این مخلص حالی و هویدا گردانیده شد.

(یاد دهانی خاص)

سابقاً در عهدنامه مستدامیه درباب نیاوردن اسباب محاربه از راه دریای سنده مندرج و مثبت (شده بود) بالفعل آن مضمون چند روز مهمل و معطل باشد، اگر درین یاد داشت کدام بابت پرسش و شک باشد، مخلص در جواب دادن و فهمانیدن آن حاضر. لیکن مخلص بتاکید مطلع می گرداند: که افواج شاهی و عساکر این سرکار جهان مدار، در عرصه پانزده روز از لودیانه روانه این طرف خواهد گردید. لهذا مطلقاً جای تهاون و تعلل درین باب نمانده فقط.

* * * *

اکنون که خوانندگان محترم معاهدات اخیر و مکتوب اخطاریه فوق را خواندند، و لهجه تهدید آمیز آنرا شنیدند، مکتوب ذیل را نیز بخوانند، که هفت سال قبل لارڈ بنتنک بعنوان مراد علی خان تالپر نوشته بود.

نامه لارڈ بنتنک به میر مراد علی خان

میر صاحب بسیار مهربان دوستان، نظام الملک امیر الدوله شاه مراد علی خان تالپر بهادر سلمه الله تعالی.

اسباب بجهت و شادمانی و ابواب ابهت و امانی بر روی روزگار مسرت آثار میر صاحب بسیار مهربان دوستان، مفتوح و مهیا باد!

بعد مرفوع رای محبت پیرای گردانیده می آید: درین ولاشجاعت و تهور دستگاه، فراست و کیاست همراه کرنیل پائنجر صاحب بهادر، احوال فایر گردیدن خود در حیدرآباد، و مراتب مهمان لوازی و پاسداری ها و مدارج اخلاق و خوبیهای آن مهربان، بکمال تکلف و پیاس مر رسته تودد و توالف، که عندالورود نسبت بکرنیل صاحب موصوف مرعی و مسلوک داشته بودند، با کوایف و ملخصات تقریرات و تقریباتی که درباره غرض و علت غائی این نهضت و حرکت او شان نزد آن مهربان، و هم درباره مطالب و مقاصد مندرجه مکاتبه اتحاد دوستی نهاد محوله ایشان که آن مهربان و معتمدان و اهلکاران آن مهربان بعمل آورده اند، یک یک پیش مودت اندیش را پورت نموده بودند. چنانچه دوستداران به ادراک و استنباط این معنی (رسید) که کرنیل صاحب موصوف، محل اعتماد و اطمینان آن مهربان شدند، و فواید عظیمه تجویزات مندرجه مکاتبه سابق البیان و منافع جزیه مراتبات محوله اظهار زبانی ایشان، قسمی که نسبت بکاروبار هر دو سرکار بلند مقدار متصور متبادر خواطر بود، همگنان به نهج شایان بان مهربان به تیقن انجامید، از بس خورم و خورسند گردید.

و نیز مرضی و مقصود آن مهربان به نهجیکه اندرین خصوص بوده است از تحریر صاحب موصوف بخوبی باین مؤدت مالوف هویدا و مکشوف گردید. هما نا دوستدارم تمامی رای و رضای خود او طوری که درین

ماده منظور و محظور گردیده، شرح و مفصل، بکرنیل صاحب معزیه، بیش از پیش و بدون مضایقه و حجاب، بلا مغایرت و تقاب، باظهار اشعار آن و سوال و جواب لازمه آن خواهد پرداخت.

آن مهربان اظهار و بیان صاحب موصوف را که بموجب ایمای دوستی انما بعمل خواهند آورد، قرین اعتماد و یقین دارند. و تجویزات و تقریبات پیش کرده و هر رویکار آورده شان، و تحریرات و مطارحاتی که به تجویزات و مکالمات آن مهربان بعمل آرند، بعینه از دست و زبان دوستی بنیان تصور دارند.

مهربانان! کرنیل صاحب موصوف، برای اطلاع مودت ما لوف، به پایه اظهار در آورده اند، که بعضی غرض گویان هرزه در، مصدر شکوک و اوهام بیجا، نسبت به بعضی مردمان سکنه سنده گردیده، و بر زبان بی صرفه گوی خودها دارند: که سرکار حق شعار (!!!) انگریزی چشم طمع و آز، بر مثل شکارپور و غیره علاقتات و اضلاع محروسه و موروثه خاندان با عزو شان آن مهربان دوخته، و با اضمار این اراده دور از کار، مجوز نقل و حرکت کرنیل صاحب دران ناحیت گردیده اند.

هر چند که این جانب را از فهم و فراست و عقل و کیاست مصلحت بین و دور اندیش آن مهربان یقین کلی است، که این قسم تشکیک و تخییل باطل اینای غرض، هرگز مقرون قیاس صفوت و درایت اساس آن مهربان نمی تواند بود، و غبار این گونه وهم و شک بر صفحه باصفای خاطر تودد ذخایر رونمی تواند نمود.

مع هذا احتیاطاً و هم بجهت طمانینت و تشفی کلی آن مهربان صاف و صریح، بقلم صداقت رقم می در آید، که این خیال باطل از دل دوستی منزل، بفراسخ دور تر بوده، و هیچ گاه بوهوم و گمان دوستی هم فرسیده.

فاما از صفوت و صفای باطن خلت موطن آن مهربان رجای واثق و چشم داشت مستوثق است، که اگر از اتفاقات، پر تو این وهم و خیال باطل، بر صفحه باصفای خاطر تودد ذخایر رو داده باشد، آنرا محو و حک فرمایند، و به فهمایش صریح، و به رویه کردار صفوت اطوار خود، خیالات باطله متتابعان و منتسبان خود دور سازند.

حقا که صاف و صریح، بدون شایبه تردد و تأمل ازین طرف اقرار و اعتراف می رود، که قیام و دوام و بحالی قبضه و دخل روسای مملکت سنده، بر علاقتات آنان، و بقای حکومت و تسلط های معموله آنان، بدستور و به آئین مبین، همواره ملحوظ و مطمح نظر حق بین (!) سرکار دولت مدار انگریزی خواهد بود. و بنوعی دران فرق و تفاوت نمی تواند نمود (۱).

مهربانان! برای اثبات و انکشاف حقیقت حال، تحریراتی که در باب اظهار غرض و مطالب اصلی متعین و مامور گردیدن کرنیل موصوف بطرف حیدرآباد، با مهاراجه صاحب بسیار مهربان شفیق دوستان باسظهار مخلصان مهاراجه رنجیت سنگه بهادر رئیس لاهور آمده بود، بجنس بصاحب موصوف مرسل است، عندالوصول کیفیت حال، قرار واقعی لایح خواهد گردید. ترصد که دوستدار را خواهان خیر و خوشوقتی خود انگاشته، با رقام مکاتبات مودت علامات، خورم و خورسند خواهند ساخت. زیاده چه طرازد.

(۱) باوجود این گونه مواعید و اطمینان دهی، چند سال بعد تمام معاهدات فراموش شد. و همین پاتنجر اولتیما توم دخول لشکر انگلیس را بسنده داد، و دو سال بعد جنرال نیپیر بکلی بساط حکومت محلی سنده را در نورددید! خطوط و معاهدات اجباری سابقه دیده شود.

- ۵۷ -

میان علی گوهر

دریاره* این شخص به تعلیق (۲۵) رجوع کنید

- ۵۸ -

سر هنری فریر (۱۸۱۵-۱۸۸۴ع)

سر هنری بارتل ادوارد فریر Sir Henry Bartle Edward Frere

فرزند ششم ادوارد فریر به ۲۹ مارچ ۱۸۱۵ع تولد یافت، و در باتنه و هیلې بري درس خواند، و در سنه ۱۸۳۳ع بهند آمد، و درین سفر بلاد مختلف شرقی را از قبیل قاهره، جدّه، مکه، بمبئی دید، و چندین سال معاون کمشنر مالیات بود، و بعد ازان در ۱۸۴۲ع سکر تر خصوصي سرجي آرتهر گورنر بمبئی مقرر گردید.

فریر بسال ۱۲۴۶ع ناظم اعلاي ریاست ستره بود، و چون این ریاست بحکومت هند برطانوي ضم گردید در ۱۸۳۸-۱۸۳۹ع حاکم آن مقرر شد، و بعد ازان از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۹ع حاکم اعلاي سنده بود، و این ولایت را خیلی ترقی داد. دست اسرا را کوتاه کرد، و بندر کراچی را ترقی بخشید، و دواير حکومتي را تنظیم کرد، سرحدات و قبایل را تماماً در تحت اقتدار حکومت آورد، و در وقایع انقلاب هند (غدر؟) قبایل و سران سنده را مطیع نگهداشته، از شرکت در انقلاب باز داشت، چنانچه

خدمات وي درین مورد در انگلستان و هند بنظر تحسین دیده شد، و در سنه ۱۸۵۹ بلقب K. C. B او را نواختند.

فریر از دسمبر ۱۸۵۹ع تا اپریل ۱۸۶۲ع عضو مجلس اعلاي گورنر جنرال بود، و در تاسیس مؤسسات مالی حصه بزرگی گرفت، و مجلس قانون گذاری را ترتیب داد. بعد ازان از اپریل ۱۸۶۲ع تا مارچ ۱۸۶۷ع گورنر بمبئی بود، و در پیشرفت دانش و معارف کوشید، و بسا مدارس عالی را کشود، و راههای آهن را ساخت، و بلدیه بمبئی را تاسیس کرد. حصص فرسوده شهر را از بین برد، و تعلیم نسوان را رواج بخشید. چون در امریکا صلح و آرامش برقرار گردید، در تجارت پنبه بحرانی روی داد، و بانک بمبئی از انرو منحل گردید، ولی فریر این بحران را بخوبی بسر رسانید، و از ۱۸۶۷ع تا ۱۸۷۷ع با لقب G. C. S. I و D. C. L عضو مجلس هند و رئیس جمعیت جغرافی و آسیائی بود. در سنه ۱۸۷۳ع بزننگبار افریقه برای مذاکره لغو تجارت غلامان فرستاده شد.

چون شهزاده ویلز به سیاحت هند آمد از ۱۸۷۵ع تا ۱۸۷۹ع باوي همراه بود، و بدرجه با رونیت و G. C. B رسید، تا بسال ۱۸۸۷ع گورنر کیپ و حاکم اعلاي افریقای جنوبی مقرر گردید، و درانجا تا ۱۸۷۹ع جنگهای متعددی را نمود.

حکومت انگلیس در سنه ۱۸۸۰ع فریر را بانگلستان خواست، تا که به ۲۹ ماه می ۱۸۸۳ع مرد، و در کلیسای سنت پال مدفون شد.

فریر دارای سجایای قوی و عالی بود، در مسئله افغانستان پالیسی پیشرفت را عملی داشت، و را پورتهای مفصلی را بر مسایل هند نوشت. و نیز از تالیفات او کتابی است عبارت از یاد داشتهای کاکای او، جان هوکم فریر.

(بیوگرافی هندي ۱۵۶)

جنرال جیکب (۱۸۱۲-۱۸۵۸)

جان جیکب John Jacob فرزند ریورنت ستن لانگ جیکب بتاریخ ۱۱ جنوری ۱۸۱۲ بدنیا آمد، و در آدس کمپ درس خواند، و در دسته 'توپخانه' بمبئی لشکر ایست اندیا کمپنی بسال ۱۸۲۸ شامل گشت. در جنگ اول افغان ۱۸۳۸ در سند با سر جان کین عضو لشکر اندس بود، و در ۱۸۳۹ ع لشکری را بر کچهی سوق داد، بسال ۱۸۴۱ از طرف جنرال آترم به قیادت سواران غیر منظم سنده گماشته شد، و وظایف نمایندگی سیاسی را در غرب کچهی داشت، و در جنگ میان ۱۷ فروری ۱۸۴۳ و میدانهای شهدادپور و امر کوت با کمال شجاعت شامل بود، تا که در ۱۸۴۷ منظم سند علیا گردید، و لقب C. B. یافت. در حدود ۱۸۵۰ با قبایل کوهستانی سنده در آویخت، و در ۱۸۵۱ شهر جیکب آباد را (بجای خانگهر سابقه) بنام خویش آباد کرد.

در سنه ۱۸۵۳ با خان قلات معاهده ای را مذاکره کرد، در ۱۸۵۶ بحیث کمشنر سنده تقرر یافت. بسال ۱۸۵۷ او را برتبه 'کلنل رتبه یاورى ملکه انگلستان دادند. و در جنگ ایران قیادت دستهای سواری انگلیسی را می نمود، و دسته 'لشکر جیکب رائفل را تشکیل داد. و بتاریخ ۵ دسمبر ۱۸۵۸ عرض دماغی مرد.

جیکب لیاقت تام عسکری و اداری و نیروی کافی برای کار کردن داشت، و در سند رژیم انگلیسی را تقویه کرد، و آثار زیادی را بر مسئله سند و دفاع کارنامههای جنرال آترم نوشت.

(بیوگرافی هندی ۲۱۹)

اسماعیل شاه، و کاظم شاه و غیره

این خانواده در علم و طب و سیاست سنده شهرت کاملی دارند، اشخاص ادیب و طبیب و سیاست مدار ازین دودمان برآمده اند که درین کتاب مکرراً اسمای میر اسماعیل شاه و کیل سنده و سید کاظم شاه و کیل و حاکم سنده و سید ابراهیم و سید تقی و غیره آمده است.

(رک : به فهرست کتاب)

مورث اعلائی این خاندان سید عبدالهادی از سادات اصفهان است که بتاریخ ۷ شوال ۱۱۱۵ هـ از اصفهان برآمده و حین لشکر کشی های نادر شاه به مدراس هند آمده و بدربار راجه آنجا به حیث حکیم و طبیب بسر می برد. چون راجه مذکور با میان نور محمد خان کلهوژ امیر سنده روابط دوستانه داشت، سید را برای علاج بدربارش فرستاد، که درینجا با احترام می زیست، و چون بعد از میان نور محمد پسرش میان سرفراز خان بر مسند حکومت نشست سید عبدالهادی بعمر ۷۰ سالگی روز یکشنبه ۲ شعبان سنه ۱۱۹۳ هـ وفات یافت و بجایش سید ابراهیم شاه (متولد اصفهان ۱۱۵۵ هـ) بر مسند پدر نشست و در امور سیاست نیز معتمد بود و بارها بدربار کابل بحیث وکیل سنده رفت.

چون شاهی سنده به خانواده 'تالپوران منتقل گشت، میر ابراهیم شاه (متوفی لارکانه جمعه ۲ ذیقعد ۱۲۲۲ هـ) درین دربار نیز محترم بود، و آغا اسماعیل شاه پسرش از طرف میران تالپور بدربار کابل وکیل و مدتها هم حاکم شکارپور بود، و آغازین العابدین و آغا تقی شاه نیز از همین خاندان منصب نوابی داشتند، و آغا کاظم شاه بشرحیکه درین کتاب آمده در جنگ پاشاه شجاع کشته شد. شهر کوچک تنده اسماعیل شاه

در سنده بنام یکی از اشخاص معروف این خاندان مسمی شده و اخلافش تا کنون در آنجا ساکنند (۱).

آغا اسماعیل شاه یکی از دوستان مؤلف کتاب بود که در زمستان سنه ۱۲۳۱ هـ حین سفر شاه محمود و وزیر فتح خان به پشاور از طرف میران حیدرآباد بدربار افغانی رتبه و کالت (سفارت) داشت و پیشکش های گرانبها را به وزیر در پشاور برده بود. و در همین سفر سید مذکور بر لطیفی رقاصه عاشق شده، و مؤلف کتاب نامه ای از طرف سید به معشوقه اش نوشته بود، که در فصل تماشا نمودن وکلای امیران سنده مندرجست و مؤلف کتاب صفات او را چنین بیان کرده است:

”میر اسماعیل شاه بلباس رنگین حسن دانش و کمال آراستگی تمام داشت“ (۲) چون بعد ازین وزیر فتح خان به فتح هرات رفت، همین سید اسماعیل شاه وکیل (سفیر) میران حیدرآباد و حاجی شیر محمد خان وکیل امیران خیرپور (خالوی مؤلف این کتاب) بحیث سفیران امرای تالپوری. با وزیر بهرات رفتند و آنقدر مورد اعتماد بودند، که چون وزیر موصوف بدفع لشکر ایران برآمد، کلیدهای قلعه هرات را بایشان سپرد، و سفرای مذکور حین بازگشت وزیر درب حصار هرات بروی او کشودند، و شهر هرات را از غارت تراکمه نجات دادند (۳) و این وقایع در سنه ۱۲۳۳ هـ بوده است.

چنین بنظر می آید که آغا اسماعیل شاه بعد از گرفتاری و کوری وزیر فتح خان از هرات به سنده برگشته و بامور سیاسی دربار سنده

(۱) قدیم سنده ص ۲۷۵ ببعد.

(۲) به کتاب حاضر از روی فهرست رجوع کنید.

(۳) کتاب حاضر، بیان رفتن وزیر فتح خان بجنگ عباس میرزا.

پرداخته است. زیرا در سنه ۱۲۳۶ هـ از طرف میر کرم علی خان و میر مراد علی خان حیدرآباد بحیث سفیر بدربار گورنر بمبئی بوده و معاهده ۹ نومبر ۱۸۲۰ ع را با الفستن امضا کرده است (رک: تعلیق ۵۶ نمبر ۳).

بعد ازین سید مذکور در لارکانه مختار کار بود، و در سنه ۱۲۳۹ هـ هنگامیکه شاه شجاع از قندهار شکست خورده و به سنده برگشت، او را در لارکانه دریافت (۱) و شاید بعد از ۱۲۵۰ هـ از جهان رفته باشد. میسن در رویداد سفر خود راجع به سید اسماعیل شاه مینویسد که وی از سادات شیعه شیرازست که در نزدیکیهای حیدرآباد سکنتی دارد، و بدربار میر مراد علی خان و پسرانش مورد اعتماد است و همواره وظایف مهم سفارت و نمایندگی های سیاسی باو سپرده می شود، و بدربار وزیر فتح خان بخراسان و هم بسفارت حکومت بمبئی فرستاده شده و بلیاقت شهرت دارد. سید اسماعیل شاه در حین سفارت بمبئی با کمال احتشام و طمطراق در قصر مجلی میزیست و ماهواره ۵ هزار روبیه میگرفت، وی شخص بسیار چالاک و زرنگ بی نظیرست، که در حین سفارت بمبئی بسیار کوشید، تا حکومت بمبئی وفدی را به حیدرآباد بفرستد، چون موافق به پیشنهاد او وفدی بریاست ستر هنکی سمت Hankey Smith به سنده ارسال شد، وی در تته بحیث مهماندار شاهی ازان پذیرائی کرد، ولی بامیران حیدرآباد نوشت که باید این فرنگیان مغرور را پست و حقیر ساخت، و پرچم برطانوی را از تته پائین آورد. امیران این پیشنهادش را نه پسندیدند و گفتند اگر چنین کاری کنیم، ممکن است وفد برطانوی بر گردد. ولی چون سید بر امیران مذکور بکلی مسلط بود، ولی محمد خان لغاری را با سواران بلوچ به تته بر قرارگاه وفد فرستادند، و پرچم برطانیه را فرود آوردند، و چندین نفر را کشتند. اما سید، وفد برطانوی را گفت:

(۱) کتاب حاضر، بیان رسیدن اولیای دولت در لارکانه.

که این کار یکدسته غارتگران وحشی جنگل بود، و امیران را دران دخلی نیست. باینصورت از یکطرف خود را نجات دهنده و فد قرار داد، و از طرف دیگر مورد نوازش میران قرار گرفت که چنین کار مهمی را بکمال چالاکی انجام داده است! (۱)

میسن هنگام مسافرت خود در حدود ۱۸۳۰ع سید کاظم شاه پسر سید اسماعیل شاه را که در شکارپور حاکم بود هم ذکر میکنند و گوید که در جاگن با قافله ما برخورد و به کمال شرافت و مهربانی پیش آمد، و محصول گمرک را به نهایت انصاف و نرمی گرفت (۲).

باوجودیکه مؤلف کتاب دوست این خاندان بود، ولی در کتاب خود اشاره های لطیفی به بخل و اسساک ایشان دارد، و از شرحیکه دکتر برنس در همین اوقات بدربار سنده نوشته است نیز پدید می آید، که امیران سنده را برایشان اعتماد کلی نبود، برنس شرحی درباره رقابت اسماعیل شاه با نواب ولی محمد خان لغاری وزیر بزرگ تالپوران سنده می نویسد و گوید این هر دو ارکان دولت سنده طبیب و شاعر و مؤلف بودند، ولی در سیرت ایشان تفاوت نمایانی موجود است. میران سنده در تشخیص سیرت این دو نفر رقیب یکدیگر، فکر درستی کرده اند، که سید را بر درآمد و مداخل گماشته اند، ولی عزت و اعتبار حقیقی با نواب است. زیر امیران مذکور بر نواب اعتماد کلی مطلق دارند، ولی سید را اینقدر مورد عنایت و اعتماد نمی شمردند. چنانچه میر مراد علی خان تالپور در وصیت نامه به اخلاف خود می نویسد: که بر مشورت ولی محمد خان لغاری اعتماد تمام کنید، و از سید محتاط و متحذر باشید، زیرا ولی محمد شخص درست کار و خیر خواه است، اما سید مغرور و خسیس است.

(۱) رویداد سفر میسن - ۳۶۳ بعد ج ۱ (انگلیسی).

(۲) کتاب مذکور ص ۳۵۲ ج ۱

برنس گوید که سید موصوف بر اهمیت و جایگاه نسلی و خاندانی خود اتکاء دارد، در حالیکه نواب زندگانی طویلی را به لیاقت در خدمت سنده گذرانیده است (۱).

چون اسمای اخلاف سید اسماعیل مکرراً درین کتاب آمده و هم مدتها در سنده حکومت و کارداری داشتند، و بارها به سفارت دربار کابل رفته اند، و یا پیش شاهان و سرداران افغانی نمایندگی حکومت سنده را میکردند، بنا بران شجره نسب ایشان را می آوریم، تا خوانندگان را سهولت باشد:

(برای شرح مزید و اشعار افراد این خاندان رک: تکمله مقالات الشعراء طبع کراچی ص ۳۱۲ ببعد).

(۱) تاریخ ملاکی سنده ۲-۲ بحواله سفر بدربار سنده

تالیف برنس.

دیوان گدومل

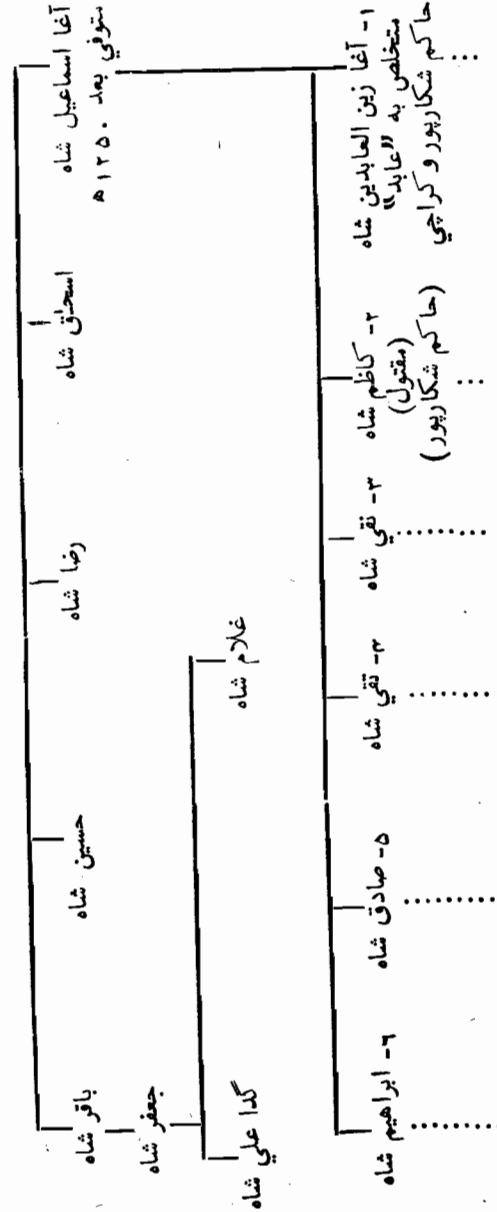
دیوان گدومل که مدتها بدربار احمد شاه ابدالی وکیل (سفر) ابرای کلهوژه سند بوده، از خاندان معروف ادیومل شاهوایی است ولد بیلومل ولد کتومل که اشخاص معروفی مانند جسیت رای و دلپت رای و افراد دیگر ازین خانواده در سند معروف بودند.

ادیومل از حاجی پور به سکر نزد میان آدم شاه جد کلهوریان آمد، و در شکارپور تجارت میکرد و ساهوکار معروف بود، و بدربار حیدرآباد راه داشت، و گدومل نواسه اش به صلاح کاری (مشاوریت) دربار کلهوره رسید، و مورد اعتماد تمام گشت، و بارها بدربار دهلی و قندهار بسفارت رفت (رک: تعلیق ۳) و در حین آمدن احمد شاه ابدالی بستنده، خدمات نمایانی انجام داد. در سنده تندو گدومل آباد کرده اوست، و در حیدرآباد خاندان گدوایی با و منسوبند، که تا اواخر عهد تالپوری بدربار و امور حکومت دخیل بودند (۱).

(۱) سند قدیم ۲۹۴.

میر عبدالهادی متوفی ۱۱۹۳ هـ (۱)

آغا ابراهیم شاه (حدود ۱۲۳۰ هـ)



(۱) سند قدیم ۳۵۱.

تصحیح

صحیح	غلط	سطر	صفحه
۷	۱۷	۱۳	۳
عید اضحی	عید الضحی	۱۹	۱۹
خلاج	خلاء	۶	۳۳
انفعال	انفال	۹	۵۹
لِغَفْوَر	لِغَفْوَر	۹	۱۱۰
نشاط،	نشا	۱۲	۱۱۰
كلها	كلهاي	۳	۱۱۳
آمده	آمده آمده	۲	۱۳۶
بساتین	بساتین	۱۰	۱۷۱
شرر	شدد	۱۹	۶۵۶
مجرمیت	مجدمیت	۱۱	۷۱۰
گوسفندان	گوسفندان	۱	۷۱۳
روزندگان	روزندگان	۳	۷۳۶
سوی شده	سیوی شده	۱۹	۷۵۳
نواخت	نواشت	۱۶	۷۵۳
تحفة الكرام	تحفة الكرام	۱۸	۷۶۸
نغز	نغر	۱۰	۷۸۰
آشفته بود	اشفته بود	۱۳	۷۸۳
و بکلی	بو بکلی	۱۲	۷۹۳

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۹۳		شجره بارکزیان خوشبون	خرشبون
۷۹۳		شجره اولاد سردار پاینده خان	
		سطر آخر	ش در
۸۰۱	۳	در سنده	در سنه
۸۱۰	۳	زیان	زبان
۸۳۱	۲۲	همدرین	همدرین
۸۵۷	۳	فاروقان	فاروقیان
۸۵۷	۱۳	نیر	نیز
۸۵۸	۱۳	الامجاد	الانجاب
۸۵۹	۱۲	بعد ازین شیخ عثمان "بعد ازین" زاید است	
۸۶۲	۱۳	نارنامه	تارنامه
۸۶۳	۱۰	که ماند	که مانند
۸۶۳	۱۹	ظردف	ظروف
۸۶۷	۱۶	تقلید حاجی	تقلید جامی
۸۷۶		شجره	محفه والا ۵۱۲۷۶
			متولد جمعه ۱۱ رمضان ۱۲۷۶ هـ
			متوفی الخ
			متوفی دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۱۳ هـ
۸۷۹	۳	نویسنده	نویسنده
۸۷۹	۱۳	کند	کنید
۸۸۲	۲	دهلی اورنگزیب الخ	دهلی و کلهوره سنده و هوتک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸۲	۸	مغالدین	معزالدین
۸۸۲	۱۱	چکو	چکورا
۸۸۲	شجره	زینت	زینب
۸۸۳	۱۳	عبدالمسیع	عبدالسمیع
۸۹۲	۸	یرامه	یرامد
۸۹۳	۲۳	را ابدست	را بدست
۸۹۸	۱۳	کلنل	قوماندان
۹۰۳	۱	کابن	کاتن
۹۰۷	۳	در چشمت	دو چشمت
۹۱۳-۹۱۸-۹		کاپیتان	کاپیتان
۹۱۶	۲	Totid	Todd
۹۲۶	۱۵	بر تو حسن چون	پرتو حسن تو چون
۹۲۸	۱۱	نوشید	نوشیده
۹۲۹	۱۱	من گفت	می گفت
۹۳۳	۲۳	بازرهای	بازارهای
۹۳۶	۱	بقتل	بقتل
۹۳۶	۱۱	ز من خون	ز خون من
۹۳۹	۱۰	مجمه	مجسمه
۹۳۹	۱۱	۸۳۸-۳۲۱	۱۸۳۸-۱۸۳۲ ع
۹۴۲	۲	وقتن	وقتی
۹۴۳	۲۰	جاسوس	جاسوسی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۳۵	۲۵	و اعم	و اعمال
۹۳۷	۵	هذا	هذه
۹۳۸	۱۶	تصیفه	تصفیه
۹۶۵	۱۷	بغیر	بغیر
۹۶۶	۱۳	۸۳۹	۱۸۳۹
۹۶۹	۶	علی داد خان	علی مراد خان
۹۷۳	۱۶	عهدنامه که فی مابین	عهدنامه فی مابین
۹۷۶	۲۱	از او جنوری	از اول جنوری
۹۷۷	۳	مسکو کاتیبه	مسکو کاتیبه
۹۷۷	۶	”	”
۹۸۵	۱۲	مترگ	سترگ
۹۸۵	۲۱	اصلاح	اصلاح
۹۸۷	۲۳	خود او	خود را
۹۸۸	۱	معزی الیه بیش	معزی الیه گفته ام
۹۹۲	۱	جنرال جیکب	جان جیکب

کشف

- ۱- بعد از هر نام عدد صفحات کتاب آمده است، اما اعدادیکه در بین قلابین [] نوشته ایم عدد همان صفحه است که در تعلیق عللحه آخر کتاب، شرح حال همان شخص داده شده است.
- ۲- اعدادیکه در بین قوسین () آمده، مقصد ازان صفحات مقدمه کتابست.
- ۳- اگر بعد از عددی علامت (ح) آید، مقصد ازان حاشیه همان صفحه است.

۱- فهرس اسمای رجال

الف مملوده

آرتھر، جی (گورنر بمبئی) ۹۹۰	
آزاد بلگرامی ۸۶۰	
آزاد خان ۷۹۰	
آزاد (سندهی) ۸۱۹	
” آشکارا” (میان صلاح الدین) ۸۶۲	
آصف الدوله (یار محمد خان وزیر)	
۶۰۶- (نیز رک یار محمد خان)	
آغا جان، ۵۹۵	
آغا خیل ۶۶۲	
آغا علی براهوی (علی خان	
جد” اعلی خاندان نائب خیل)	
۹۲۳-۹۲۰	
آتکنسن، جیمس ۸۵۳-۸۵۵-ح	
۸۸۳-۸۸۵-ح (نیز رک	
آتکنسن، جیمس)	
آترم، جنرل جیمس (ایجنٹ سندھ)	
۳۷۷-۳۷۸-ح-۳۸۰-۳۰۷-ح	
۳۱۵-۳۳۳-۶۲۲-۶۲۹-	
۶۳۰-۶۵۸-۶۵۹-۸۹۸-	
۸۹۹-۹۰۰-۹۲۳-۹۵۰-	
۹۹۲	
آدم شاه (کلهوڑه) ۲۷۲-ح-۳۰۱-ح	
۷۸۹-۹۹۹	
آدینه بیگ ۷۷۵-۷۷۶	

آکلیند، لارد (ارل جارج ایدن
آکلیند، گورنر جنرال هند)
۳۶۱-۳۶۶-۸۳۱-۸۳۸-
۸۹۳-۸۹۳-۹۱۳-۹۱۶-
۹۳۲-۹۳۶-۹۶۸-۹۷۰-
۹۷۳-۹۷۶-۹۸۰-
ابراهیم (برادر زاده نادر شاه
افشار؟) ۷۶۷
ابراهیم (گاردی) ۷۷۷
ابراهیم خان (برادر نادر شاه افشار)
۷۶۷-۷۶۵-۷۵۱
ابراهیم خلیل تتوی ۸۱۸-۸۱۹
ابراهیم شاه، آغا (پدر آغا اسماعیل
شاه) ۹۹۳-۹۹۸
ابراهیم شاه، سید (پسر آغا اسماعیل
شاه) ۳۵۲-۳۵۵-۹۹۳-۹۹۸
ابراهیم کلهوڑه، میان ۷۸۹
ابن بطوطه ۸۶۰
ابن سعود ۶۱۶ ج
ابن عساکر ۶۱۶ ج-۶۹۳ ج
ابن مسعود ۶۹۳ ج
ابوالحسن شاه، سید میر ۳۱-۳۳-۹۳

الف مقصوره

ابوالفتح، مخدوم ۸۶۲
ابوالفیض خان ۷۶۳
ابوالقاسم، شاهزاده ۵۳
ابوالقاسم دهلوی ۳۶۷ ج
ابوالقاسم خان، میرزا ۱۷۸-۲۲۱
ابو داؤد ۳۰۰ ج
ابو هریرہ ۱۵۰ ج-۳۳۷
اہر، میجر ۳۶۳
اتکنسن، جیمس (مصنف "لشکر
کشی بر افغانستان")
۳۳۹ ج-۳۵۳ ج-۳۵۵ ج-
۳۸۵ ج-۳۸۵ ج-۳۹۱۵ ج
احمد مجتبیٰ (صلی اللہ علیہ وسلم)
۶۰۵
احمد مختار (صلی اللہ علیہ وسلم)
۶-۶ ج
احمد (صاحب "سند") ۳۰۰ ج
"احمد" (میرزا احمد خان) ۸۶۷
احمد، ملا (وکیل) ۹۲۳
احمد پاشا ۷۶۵
احمد خان (احمد شاه درانی ابدالی)
۷۶۹-۷۷۰
نیز رک احمد شاه ابدالی)
احمد خان (برادر جمعه خان) ۸۳۹

تازه نوای معارک

احمد شاه ابدالی، درانی (احمد
خان بن زمان خان سدوزئی)
۳-۱۶-۱۶ ج-۲۰ ج-۵۲ ج-
۷۷۳ ج-۲۱۱ ج-۳۲۳ ج-
۳۵۵ ج-۷۰۰ ج-۷۶۰ ج-۷۶۷ ج-
[۷۶۹]-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-
۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-
۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-
۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۶-
۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-
۷۹۵-۷۹۸-۸۳۳-۸۳۵-
۸۳۶-۸۳۶-۸۵۲-۸۵۳-
۸۸۲-۹۹۹
احمد شاه غازی، میان میر (سید
احمد بریلوی شہید) ۲۳۲-
۲۳۳-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-
۲۵۰-۲۵۱-۲۵۱ ج-۲۵۲-
۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-
۲۵۹-۲۶۰-۲۶۳-۲۶۵-
۳۹۷ ج-۸۶۹-۸۷۳-[۸۷۷]-
۸۷۹-۸۷۸
احمد شاه گورگانی (بادشاہ دہلی)
۷۷۳
احمد علی، مولوی ۲۵۶-۲۵۷-
۲۵۸
احمد خان خاف بیرک ۳۳۳
احمد خان، حاجی میر (بامیزئی،
برادر وزیر مختارالدولہ حافظ
شیر محمد خان) ۷۹۷
احمد خان، سردار (ابن امیر دوست محمد
خان) ۵۸۰ ج
احمد خان، میر (بن میر التاز خان)
۸۸۱-۸۸۲
احمد خان، میر (تالپور، جد
شیر محمد خان) ۶۹۶
احمد خان، میرزا (نائب و مختار کار
سردار شیر دل خان) ۸-۱۷۲-
۱۷۷- [۱۷۶]-۸۶۷
احمد خان لغاری، نواب (بن ولی
محمد خان) ۳۰۸-۳۶۱-۳۷۲ ج
۶۸۶-۶۸۸ ج-۶۹۲-۸۱۶-
۸۲۳
احمد خان لنگ، میر ۶۷۲
احمد خان مگسی ۳۳۷-۳۳۹
احمد خان نور زائی ۸۰۲
احمد شاه (پدر شاه خیر اللہ یا
خیرالدین- سکھر کپنہ) ۸۸۰
احمد شاه، سید (بن سید حامد شاه)
۸۷۶

احمد یار خان (خلف وزیر وفادار
خان) ۳۹۸-۳۹۸ ح
احمد یار خان براهوی (پدر
شهنواز خان) ۳۱۵ ح
احمد یار خان (کلهوژہ برادر
مراد یاب خان) ۷۸۳-۷۸۵-
۷۸۶
احمد یار خان "یکتا" ۸۱۹
اختیارالدین (ملک رکن الدین) ۸۶۰
اخوند ترکمان ۸۳۵
ادم، فریدرک ۲۳
ادواردز، ایچ (کمشنر پشاور)
۸۳۹
"ادی" ۷۹۲
ادیومل شاهوانی ۹۹۹
ارسطو ۳۷۲
ارسلان خان (ارسلان خان) ۶۳۶-
ح ۶۳۶
استولیتوف، جنرال ۸۳۱
استویک، (رابرٹ ولیم جوزف)
(۱۳)- (رک ایستویک)
اسحق، خواجہ (پدر میر مسجدی
خان) ۴۵۳ ح

اسحاق شاه (پسر آغا ابراهیم شاه)
۹۹۸
اسد خان، سردار (برادر وزیر
فتح خان) ۸۹-۸۹ ح-۹۳۵
اسکندر اول (امپراطور روسیه) ۹۵۳
اسکندر خان بامیزنی ۳۸۵
اسکندر خان خاکوانی ۷۰۹
اسکوت صاحب (اسکوت صاحب)
ح ۶۷۵-۶۷۵
اسلام خان ضبط بیگی ۷۹۱
اسلم، سلیمان بیگ ۷۵۵
اسماعیل، سید (شہید) ۸۷۸-۸۷۹
اسماعیل خان پنی ۷۸۲
اسماعیل شاه، سید (وکیل امیران
حیدرآباد) (۶)- (۱۰)- ۳۳-
۳۵-۳۷-۵۰-۶۲-۱۶۳-
۸۱۶-۹۵۳-۹۵۵-۹۵۸-
[۹۹۳]- ۹۹۳-۹۹۵-۹۹۶-
۹۹۸-۹۹۷
اسماعیل شاه، میر ۳۵۱-۳۵۲
اشتورت (کلکتر شکار پور)
۷۲۳-۷۲۳

الاجات ۷۷۷
التاز خان، میر ۸۸۱
الدیلمی (مولف "مسند الفردوس")
ح ۱۱
الف خان ترین ۲۰-۳۲۶-۶۷۳
الفستون (الفستون) ۷۹۷-۸۱۲-
۹۵۵-۹۵۳-۹۳۱
الن برو، لارد (ادوارد لاو ارل الین برو)
گورنر جنرال ہند ۵۶۲-۵۶۲ ح-۵۶۲-
۵۶۳-۵۷۱-۵۷۱ ح-۵۷۲-
۵۷۲ ح-۵۷۲-۸۹۹-۹۳۳-
۹۳۳- [۹۳۸]- ۹۳۹-۹۵۰
اللہ داد خان (نائب خیل) ۹۲۳
اللہ داد خان "صوفی"، (فرزند
نواب ولی محمد خان "ولی")
۸۲۲-۸۲۳
الہداد خان انکی زئی ۸۷۲
الہ یار خان ۷۵۰
الین برو، ادوارد بارون (پدر لارد
الین برو) ۹۳۸
امام الدین حسینی (مولف "تاریخ
حسینی") ۷۹۵-۸۲۳
امام قلی (پدر نادر شاه افشار)
۷۵۰
امان خان پوپلزائی ۷۷۵
"امنای دولت" (رک-شاه شجاع)
امید علی (پسر محمد خان) ۸۱۶

"اشرف الوزرا" (شاه ولی خان بامیزنی،
وزیر اعظم احمد شاه ابدالی)
۷۹۵
"اشرف الوزرا" (وزیر فتح خان)
(۶)- (ح)- ۵۳-۵۵-۵۶-
ح ۵۶- ۵۷-۶۱-۶۳-
۶۸-۶۹-۷۰-۷۹
(نیز رک فتح خان)
اشرف علی، میر (بانی "مجمع الاخبار"
و مرتب تاریخ افغانستان،
اردو) ح ۳۶۷-۶۷۵
اصالت خان یوسف زائی ۷۷۵
اعتبار خان کھری ۳۲۱-۳۲۲-
۳۳۲
اعتماد الدولہ (دوست محمد خان)
۷۹۵
افضل خان اسحاق زئی، میر ۱۱۵
افضل خان، سردار میر ۶۸۷ ح-
ح ۶۸۸
افلاطون ۲۷۹-۲۷۹ ح-۳۷۲-
۶۰۸
اکبر خان، وزیر ح ۳۶۷-۹۰۶
اکرم خان، امین الملک، بامیزنی
پوپلزئی، وزیر ۲۰-۲۲- [۸۱۱]-
۸۱۳-۸۱۳-۸۲۹

تازه نوای معارک

اندر سین ۳۶۹-۳۹۰-۳۹۰ ح-
۳۵۳-۳۹۱
اندرام "مخلص" ۴۵۳-۴۵۴ ح-
۴۶۸
اود، کرنیل (کرنل اوڈ) ۳۰۴-
ح ۳۰۴
اورنگ زیب عالمگیر ۸۴۵-
۸۸۲-۸۸۱
اوریا، خواجہ ۱۸۴
"اولیای دولت" (رک-شاه شجاع)
اولیور لیجت (اولیولعب، کپتان؟)
۶۴۵-۶۴۵ ح
اویہ یقن، راجہ ۸۳۳
ایاز ۲۹-۳۶
ایبت، جنرال ۳۰۲ ح-۵۳۳-
ح ۹۱۳
ایدوانی ۴۵۹ ح
ایدورد لاو، ارل آف الین برو
گورنر جنرل ہند ۵۶۲ ح
(نیز رک الین برو)
ایستویک، رابرت ولیم (پدر ایستویک
برادران) ۴۹۹
ایستویک، کپتن رابرت، ولیم جوزف
(۱۳) ۱۳-۱۳ ح-۳۱۴-
۳۱۸-۳۱۸ ح-۳۱۹-۳۳۶-
۳۳۴- [۴۳۹]-۴۵۰

امید علی خان (زہری موسیانی
بلوچ، پسر بوہر خان) ۳۳۰ ح
امیر اصلان خان ۴۹۱
امیر الدولہ، میر مراد علی خان
۹۵۵- (نیز رک، راد علی خان)
"امیر المومنین" (لقب سید احمد
بریلوی) ۸۴۴
(نیز رک احمد شاہ غازی،
سید احمد بریلوی شہید)
"امیر بی نظیر" (رک-امیر
دوست محمد خان)
امیر سنگھ ۴۴۸
امیر شاہ، سید ۳۲۶
امیر عالم خان ۴۴۲
امیر محمد خان، سردار ۸۴۱
"امیر نصرت نظیر" (رک-امیر
دوست محمد خان)
امین اللہ خان لوگری ۳۸۰-۳۸۵-
۳۸۴-۳۹۱-۳۹۳-۳۹۵-
۳۹۸-۵۲۸-۵۳۱-۵۳۳-
۵۳۳-۵۳۴-۵۳۴-۵۳۳-
۵۹۵-۹۳۵
امین الماک (وزیر اکرم خان
بامیزئی پوپلزئی) [۸۱۱]-
۸۱۲-۸۱۳-۸۱۳-۸۲۹-
۳۱۱

تازه نوای معارک

ایستویک، ایڈوارڈ بیک ہوس
(برادر خرد کپتن رابرت ولیم
جوزف ایستویک) [۴۳۹]
ایلس، مسٹر ۸۵۰
ایمیل، کپتان ۳۱۴-۳۲۰-
ح ۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-
۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۰-
۳۳۱-۳۳۲
ایوب شاہ سدوزائی ۸۵۴
ب
"بابا" (احمد شاہ ابدالی، درانی)
۴۸۹ (نیز رک احمد شاہ ابدالی)
بایر (بادشاہ) ۲۶۸ ح-۸۳۳
بارک (جد) بارکزیائی (۷۰)
"بارون خیبر" (سر جارج پالک)
۹۳۳
(نیز رک پالک، سر جارج)
"بارون غزنی" (جنرال جان کین)
۸۹۵
(نیز رک کین، جنرال جان)
"بارون قلات" (سر توماس ویلشائر)
۸۹۸
(نیز رک ویلشائر، سر توماس)
باغ علی "خایف"
(مصنف "نامہ نغز")
۴۵۶ ح-۴۶۸-۴۸۰
باقر شاہ (پسر آغا ابراہیم شاہ)
۹۹۸
باقر شاہ فقیہ ۹۳۶
"باقی" ۸۵۸
بتھیون، سر ۹۱۶
بجار خان تالپور، میر ۸۰۰-۸۰۱
بجار خان ڈومبکی (تومبکی)
۳۸۲-۳۸۲ ح-۳۹۴ ح-۳۱۸-
۳۱۸ ح-۳۲۳-۳۲۶-۳۲۴-
۴۰۲-۶۹۰
بچل عطار، اخوند ۶۳۱
بچہ خان ۹۶۹-۹۷۰
بخاری (محدث) ۳۰۰ ح-
بختیار لغاری ۶۵۳-۶۶۱
برکت اللہ خان غلزئی،
۵۹۵
برنس، جیمس (پدر سر الکساندر
برنس) ۸۸۸
برنس، (رابرت، "شاعر انگلیس")
۸۸۸

برنس، سر الکساندر (اسکندر برنس، سکندر برنس)
 ۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-ح
 ۳۶۲-۳۶۵-۳۶۶-ح
 ۳۷۱-۳۸۰-۳۸۳-ح
 ۳۹۸-۴۰۰-۴۱۱-ح
 ۴۵۵-۴۷۹-۴۸۰-ح
 ۴۸۱-۴۸۲-۴۸۶-۴۸۸-ح
 ۴۹۰-۵۵۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۱۶-ح
 ۸۳۷-۸۳۹-۸۸۶-[۸۸۸]-
 ۸۸۹-۸۹۰-۸۹۳-۸۹۷-ح
 ۹۰۳-۹۰۵-۹۰۶-۹۱۲-۹۲۱-ح
 ۹۲۲-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-ح
 ۹۳۸-۹۶۸-۹۶۹-۹۹۶-ح
 ۹۹۷-۹۹۷-ح
 برود قوت، لفتنت ۸۳۶۳-ح
 بروس، کپتان ۶۷۵-۶۷۵-ح
 برون، کپتان اندرسند جان
 ۳۲۵-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۳-ح
 بروی صاحب ۳۸۱-ح
 بریدون، ولیم ۹۱۱
 بقا، ملا (مؤذن) ۸۳۶
 بگی خان (اشرف الوزراء بامیزائی، شاه ولی خان وزیر اعظم)
 ۷۷ (نیز رک شاه ولی خان)

بلبن، سلطان ۸۵۹
 بلمور، میجر (میجر بلیمان)
 ۳۲۳-۳۲۳-ح
 بلند خان سدوزائی ۷۷۶
 بلوچ خان ۳۸۲
 بلوچ خان اچکزئی ۱۱۵
 بلوچ خان دومبکی ۳۲۳-۳۲۳-ح
 بنتنک، لارد ولیم کوندش
 (گورنر جنرال هند)
 ۸۳۱-۸۹۶-۹۵۷-۹۵۸-ح
 ۹۵۹-۹۶۳-۹۸۶-۹۸۷-ح
 بنزول صاحب ۳۳۹-۳۳۹-ح
 "بنکلی والا" (پیر سید علی گوهر "اصغر") ۸۷۵
 (نیز رک علی گوهر "اصغر")
 بنیاد بیگ هزاره ۶۳-۶۳-ح ۱۹۱-
 ۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸-۱۹۹-ح
 ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-ح
 بوپ ۷۴۹
 بوده خان، میر ۶۵۵
 بوده سنگه (لوده سنگه — برادر عم زاد خالصه رنجیت سنگه)
 ۲۳۹-۲۳۹-ح ۲۵۰-ح

بوده سنگه دهلوی، پنڈت
 (مرزا محمد شکوه، پدر موهن لال) ۹۳۰-۹۳۱-ح
 بومگارڈ، بریگڈیر ۹۱۸
 بوهر خان (میر بوهر سردار موسیائی)
 ۳۳۰-۳۳۰-ح ۳۳۱-ح
 بهادر خان تالپور، میر ۷۸۶
 بهادر خان کهوکر ۲۷۲-۲۷۳-ح
 ۲۹۶-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۲-ح
 بهار شاه ۷۸۳
 بهاگل (کنچنی، منکوحه اشرف الوزرا وزیر فتح خان، و مادر سر بلند خان و شاه پسند خان)
 (ح) - [۳۲] - ۸۳۷-ح
 بهاول خان، نواب (داؤد پوتره)
 ۳۷۰-۳۷۰-ح ۶۹۲-۹۶۲-ح
 ۹۸۵
 بهاء الدین زکریا، شیخ
 ۸۵۹-۸۶۰-ح
 بهاء الحق ۲۹۰-ح ۳۰۲-ح
 بهائی خان کلهوره ۷۸۰

بهرام خان، میر (تالپور) ۷۸۳-ح
 ۷۸۷-۷۹۶-۷۹۸-۷۹۹-۸۱۵-ح
 بهرام گور ۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-ح
 بی بی کنجاہ ۳۱۶
 بی بی میر گوهر ۷۷۳-ح
 بیبرک خان ۳۲۳-۳۲۳-ح ۳۲۵-ح
 بیلو، مستر (مصنف سیاحت نامہ بیلو)
 ۳۹۸-۳۹۸-ح ۹۰۶-۹۰۶-ح
 بیلونل (پدر دیوان گدومل)
 ۹۹۹
 بین، کاپیتان (کپتان) ۹۱۸
 پ
 پاتنجر (رک پوتنجر)
 پاتیسن، (پتیسن) کاپیتان ۳۶۶-ح
 ۳۸۳-ح
 پالک، داوید (پدر فیلاڈ مارشل)
 ۹۳۳-ح
 پالک، فیلاڈ مارشل سر جارج
 ۵۲۲-۵۲۸-۵۳۹-ح
 ۵۳۰-۵۵۵-۵۵۵-ح
 ۵۶۰-۵۶۱-۵۶۳-۵۶۳-ح
 ۵۷۱-۵۷۱-ح ۸۹۲-۹۰۱-ح
 [۹۳۳]-۹۳۳-۹۳۵-۹۳۸-ح
 ۹۳۹-۹۳۸-ح

پالمیر، کرنیل ۵۲۱ ح- ۵۲۲-
 پالمیرستون، لارد ۸۸۹
 پائنده خان، سردار ۱۷- ۵۷ ح-
 ۲۲۷ ح- [۷۹۰]- ۷۹۱- ۷۹۲-
 ۷۹۳- ۷۹۴- ۸۲۶- ۸۳۶-
 ۸۳۶- ۸۴۷- ۸۵۲- ۸۷۱-
 ۹۳۵
 پرت، کپتان (پریتمصاحب) ۳۹۸-
 ۳۹۸ ح
 پرتاب رای سیوستانی (۱۷)
 پرتزلر، جنرال ۹۳۸
 پودل خان، سردار ۵۷- ۶۷- ۷۰-
 ۷۱- ۷۳- ۸۲- ۸۹- ۱۷۷-
 ۱۷۸- ۱۷۹- ۱۸۵ ح- ۲۰۶-
 ۲۰۸- ۲۲۵- ۲۲۶
 پرنگل، مستر Pringle ۷۱۶
 پوتنجر، سر هنری (عم) ایلدر
 پوتنجر (۳۶۳- ۵۱۳- ۵۱۵-
 ۵۱۷- ۶۰۵- ۷۵۰- [۸۹۱]-
 ۸۹۲- ۹۵۶- ۹۵۷- ۹۶۰-
 ۹۶۱- ۹۶۳- ۹۶۵- ۹۸۳-
 ۹۸۷- ۹۸۹ ح

پوتنجر، ایلدر کروین (پدر سر هنری
 پوتنجر) ۸۹۲
 پوتنجر، ایلدر (میجر) [۸۹۱]-
 ۸۹۲
 پوتنجر، توماس (پدر ایلدر پوتنجر)
 [۸۹۱]
 پوستین، کپتن طاس (تاس)
 ۳۶۶ ح- ۳۸۱- ۳۸۱ ح- ۳۱۸-
 ۳۱۸ ح- ۳۲۶- ۳۲۶ ح- ۳۲۷-
 ۳۳۷- ۳۳۷ ح- ۳۳۸
 پوکر (صراف کابل) ۸۰۳
 پولین ۸۱۶
 پیت، کپتان ۳۹۸ ح- ۹۱۳
 پیتر نکولسن ۳۶۸ ح
 پیچی راجا ۹۰۱
 پیر بخش خان ۹۲۳
 پیر پشه ۸۷۳
 "پیر پگاژو" ۸۷۳- ۸۷۶
 "پیر جهندو" ۸۷۵
 پیر دوست خان ۸۶۹
 پیر شاه، سید ۸۷۶
 پیر محمد خان بارکزئی ۲۳- ۲۳- ۷۳-
 ۷۹- ۲۵۳- ۲۵۵- ۲۵۷
 پین ۳۳۵- ۳۳۵ ح

ت

تاج خان قاضی پشاور (پدر اخوند
 ترکمان) ۷۸۸- ۸۳۵
 تاج محمد، سردار ۹۲۰
 تاج محمد خان ۹۰- ۹۳
 تاج محمد خان (حاجی خان کاکری،
 نصیرالدوله) ۳۸۹ ح
 (نیز رک حاجی خان کاکری)
 تاج محمد خان بارکزئی ۱۷۷
 تاد، دارکی ایلپوت (کپتان،
 میجر ٹاڈ)
 ۳۸۹ ح- ۶۰۷- ۶۰۷ ح- [۹۱۶]
 تاد، فریر (پدر میجر دارکی
 ایلپوت تاد) ۹۱۶
 تامسن، کپتان ۳۷۲ ح
 تایلر ۳۰۷ ح
 ترمذی ۳۰۰ ح
 تروپ ۳۰۷ ح
 تقی خان ۷۶۱- ۷۶۶
 تقی شاه، سید (برادر آغا سید کاظم
 شاه) (۱۰)- ۹۹۳- ۹۹۸
 (نیز رک محمد تقی شاه)
 تکر نصاحب، کپتان ۵۵۸
 تندن مل، سیتھ ۹۱- ۱۲۱- ۱۳۳

تناسی، رانی ۸۸۳
 تنرو، سر ۹۳۸
 توپن مل ۷۵۹ ح- ۷۶۸
 توماس ویلشایر، سر [۸۹۸]- ۹۱۸
 (نیز رک ویلشائر)
 تهاسن (انجنیر اعلائی لشکر
 اندس) ۹۱۳- ۹۱۵
 تیو سلطان (شهید) ۹۰۱

تیمور شاه (بن احمد شاه ابدالی
 درانی) (۱۱)- (۱۵)- ۱۶-
 ۳۵۲ ح- ۳۷۳ ح- ۷۷۵-
 ۷۷۶- ۷۷۷- ۷۷۹- ۷۸۷-
 ۷۹۰- ۷۹۱- ۷۹۳- ۷۹۵-
 ۷۹۶ ح- ۷۹۷- ۷۹۸-
 ۸۰۰- ۸۰۱- ۸۰۳- ۸۳۰-
 ۸۳۳- ۸۳۶- ۸۵۷- ۹۳۶
 تیمور شاه، شهزاده محمد (بن
 شاه شجاع)
 رک محمد تیمور شاه
 تیمور شاه، مثلا (پدر محمد غلام
 "غلامی") ۸۰۳

ط

ٹاڈ، میجر
 (رک تاد، دارکی ایلپوت)
 ٹارنس، ایچ ۹۶۸

نھا کویل ۹۰۸

ج

جارج سوم پادشاه انگلستان ۸۹۳

چام چینہ ۷۸۹

"جاسی"، مولانا ۶۱۰

جان سین، بخشی ۳۸۹

جان معصود خان، میر

۶۶۰-۶۵۵-ج-۶۶۰

"جانان" ۸۵۸

جانی جکھرائی ۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶

جیار خان (عبدالجبار خان برادر

امیر دوست محمد خان) ۳۳۸-

۳۳۹-ج-۳۵۰-۳۶۳-۸۸۳

جسیت رای ۹۹۹

جسونت رای هولکر ۸۳۰

جعفر صادق، امام ۸۵۹

جعفر خان جوان شیر ۷۹۱

جعفر شاه ۹۹۸

جعفر قزلباش ۹۳۶

جلال خان لغاری ۸۱۶

جلال خان مری ۲۹۳

جمال خان بارکزائی، حاجی

۷۷۰-۷۹۳-۷۹۰-۸۳۶

جمال خان لغاری ۸۱۶

جمال مجرد، شیخ ۸۶۰

جمشید ۳۰

جمعه خان بارکزائی

۹۱-۹۲-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-

۱۰۳-۱۲۳-۲۳۳-۲۳۵-

۲۳۷-۸۳۹-۸۵۰

جمعه خان درانی الکوژی (پدر

عبدالله خان، مخلص الدوله)

۸۲۳

جمعه خان فوفلزئی ۱۲۲

جنگی خان، میر ۳۰۸-۳۰۶

جوان بخت، میرزا ۷۷۷

"جوش" ملیح آبادی ۸۶۵

جهان خان پوپل زائی ۷۷۲

جهان خان، سردار (سپه سالار

احمد شاه ابدالی)

۷۷۱-۷۷۶-۷۷۵-۷۸۱

جهان خان مری ۲۹۰-۲۹۱-

۲۹۳-۳۰۳-۳۰۵-۳۰۶

جهان خان، میر ۲۷۵-۲۷۳

جهان داد خان بامیزئی

۲۳-۲۳-۲۵-۲۶-۲۱۵-

۲۱۵-۸۲۶-۸۸۳-ج

جهانگیر، شہزادہ (پسر شہزادہ

کامران) ۷۳-۷۳-۷۵-۷۶-

۷۷-۷۹-۸۰-۸۲-۱۷۶-

۱۸۱-۱۸۲-۸۲۸

جی سنگھ ۸۵۳

جی، سی صاحب، کپتان (جی

ماسی؟) ۵۵۹

جیت مل، دیوان (جیت مل،

جیتھا مل)

۳۷۹-۳۷۹-ج-۳۷۵-۳۶۳۵-

۶۳۶-۶۳۶-۶۳۸-۶۳۹-

۶۳۹-ج-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-

۶۳۳-۶۳۳-۶۳۵-۶۳۶-

۶۳۹-۶۵۰-۶۵۱-۷۵۸-ج-

۷۶۸

جیتھ سنگھ (چوٹ سنگھ)

۳۱۸-۳۱۸-ج

جیراڈ، جے-جی ۹۳۰

جیسا سنگھ ۷۷۷

جیکب، جنرال جان (جیکم)

۷۲۳-۷۲۳-ج-۷۲۵-۷۲۵-ج-

۷۲۷-۷۳۳-۹۲۳- [۹۹۲]

جیکب، ریورنٹ سٹیفن لانگ

(پدر جنرل جان جیکب) ۹۹۲

جیمس، کپتان ۸۳۹-ج-۷۱۵

ج

چاکر، میر ۸۱۶

چاکر خان، میر ۷۹۸

چمن (هندو) ۶۳۲-ج

چندا ۹۱۷

چہرت سنگھ ۷۷۷

ح

حاتم (۱۷-۳۷

حاجی خان کاکری (تاج محمدخان،

نصیر الدولہ، حاجی کاکر)

۱۹۳-۲۱۰-۲۶۳-۳۸۸-۳۸۸-

۳۸۹-ج-۳۹۰-۳۰۷-۳۱۲-

۵۷۲-۹۳۳

حاصل بن بیچہ خان ۹۶۹-۹۷۰

حافظ الملک رحمت خان ۷۷۶

"حافظ جی" (میر معصوم پسر

سید احمد "میر واعظ")

۸۰۳-۸۰۳-۸۰۵-

حافظ شیرازی ۶۷۸-۹۰۷

حامد شاہ، سید ۸۷۶

حسیب اللہ خان (امیر افغانستان)

۸۵۳-ج-۸۵۳

حسیب اللہ خان (خلف سردار

محمد عظیم خان) ۲۲۳-۲۲۳-

۲۲۷-ج-۲۲۸-۸۷۱

- حسین علی "رشیدی" محمد ۸۶۳
 حبیب الله "قندهاری" مولوی ۸۳۰
 "حبیبی" (عبدالحی، افغانی)
 (۱۹) - ۴۶۶ ح - ۸۳۶ ح -
 ۸۳۷ ح - ۸۳۳ ح - ۹۰۶ ح
 (نیز رک عبدالحی حبیبی)
 حجاج بن یوسف ۲۱۳
 حزب الله "مسکین"، سید ۸۷۶
 حسام الدین راشدی، سید
 (۲) - (۱۸) - (۱۹ ح) - ۸۱۸ -
 ۸۱۸ ح - ۸۶۱ - ۸۷۶ - ۹۵۸ -
 ۹۸۳ - ۹۷۰
 حسن ناظر باشی ۹۳
 حسن، قاضی ۸۳۱ - ۸۳۹
 حسن، نایب "ملا" ۹۲۰
 حسن خان، آغا (موهن لال، میرزا
 قلی کشمیری) [۹۳۰] - ۹۳۱
 (نیز رک موهن لال)
 حسن خان نوتھانی، میر
 ۳۳۲ - ۳۲۳ - ۳۲۳
 حسن علی میرزا قاجاری، شهزاده
 (شجاع السلطنه) ۸۵۲ - ۸۷۷
 حسین (رضی الله عنه) ۳۱۱ - ۲۰
 حسین خان لڑکی ۷۶۰
 حسین شاه ۹۹۸
- حسین علی "حسین" ۸۲۳
 حسین علی، میر ۶۳۱
 حسین علی خان، میر ۶۵۳ - ۶۶۳ ح
 حشمت راي (۱۷)
 حکمت خان سرکانی ۷۹۱
 حکومت خان، حافظ
 ۶۳۶ - ۶۳۶ - ۶۳۵
 حمزه خان تالپر ۹۳ - ۱۲۳
 حمید کشمیری ۸۲۶ - ۸۸۵
 حمیدالدین، سید ۸۷۵
 حمید بخش حواله دار ۳۶۱
 حیات خان ۶۵۸
 حیدر ۷۳۶
 حیدر توره ۵۰۳ ح
 حیدری بیگم (خانم موهن لال)
 ۹۳۱
- خ
 "خالصه سنگه" (سهاراجه
 رنجیت سنگه)
 (رک رنجیت سنگه)
 خالو خان الکوژئی ۱۵۱
 خان دوران (سپه سالار دهلی)
 ۷۵۳

- "خان علما" (لقب قاضی محمد حسن)
 ۸۳۶ (نیز رک محمد حسن)
 خان محمد (پسر میر غلام علی
 تالپر) ۶۷۲
 خان محمد عمرانی ۳۸۱
 خانم سیل (لیدی سیل) رک فلورنتیا
 خانم غلام حیدر خان (دختر سردار
 محمد عظیم خان) ۹۱۳
 خانم موهن لال (حیدری بیگم)
 ۹۳۱
 "خائف" سندهی (باغ علی خائف،
 مصنف "نامه نغز") ۷۶۸ - ۷۸۰
 (نیز رک باغ علی)
 خدا بخش، حاجی ۶۶۰
 خدا داد خان (حکمران قلات)
 ۹۲۳ - ۹۳۱
 خدا داد خان (مولف "لب تاریخ
 سندهی") ۷۶۸
 خدا نظر خان ۱۷۵ - ۲۰۲ - ۲۰۳
 ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۲۳ - ۲۲۷
 خدا یار خان (میان نور محمد
 خان کلهپوره)
 ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۳
- خدا یار خان (میان محمد سرفراز
 خان کلهپوره) ۷۸۷ - ۷۹۸
 خدا یار خان درانی بامیزئی
 ۶۳۳ - ۶۳۴ ح - ۶۳۵ - ۶۳۶
 خسرو پرویز ۲۱۳ ح
 خسرو میرزا ۳۳۳ ح
 خلعت خان میمندی ۵۹۵
 خلیل ادهم ۷۶۸
 خواجه اوریا ۱۸۷
 خوجه بیگ افشار ۷۶۶
 خوجه محمد خان (برادر وزیر
 شیر محمد خان) ۲۲
 خوشی رام ۱۳۸ - ۱۳۸ ح
 خیر الله خان فوکلزئی
 ۱۰۵ - ۱۲۲ - ۸۵۰
 خیر الله، شاه (شاه خیرالدین) ۸۸۰
 خیرالدین (علیه الرحمه) شاه
 ۲۹۵ - ۲۹۵ ح - ۸۷۹ - ۸۸۰ -
 ۸۸۱
 خیرمحمد (ملازم میر نور محمد خان)
 ۹۶۹ - ۹۷۰
- د
 دادالله، قاضی ۸۳۶
 داد کریم شهبانی ۹۱۹

دارا ۵۵۱
 دارمی صاحب ۳۰۷ ح
 دارکی، تاد، کپتان ۳۸۹ ح
 (نیز رک تاد، دارکی ایلوت)
 داؤد، میان ۸۸۲
 درمحمد خان (ملازم علی مراد خان)
 ۷۳۶
 درویش علی خان هزاره ۷۷۲
 دریا خان جکهرائی ۳۲۶
 دریا خان نظامانی ۳۰۳
 دف، سر جیمس ۹۵۰
 دلاور (خدمت گار) ۲۳۶-۲۳۵
 دلاور خان ۹۳
 دلاور خان تیمنی ۷۶۵
 دلپ سنگه ۸۳۳
 دلپت رای، دیوان ۹۹۹-۹۳
 دل مراد خان کوسه ۶۹۰
 دلهوزی، لارد (فرمان فرمای هند)
 ۹۵۱-۸۹۹-۸۳۳
 دنکن، میجر جنرال ۹۰۹
 دوده خان مری ۳۲۵-۳۹۷ ح
 ۳۲۶-۳۲۷ ح-۳۲۰-۳۲۳
 ۳۳۳
 دوست علی ۳۳۳-۳۲۷
 دوست محمد (خدمت گار) ۶۵۹

دوست محمد خان ابدال زئی
 ۱۹۱-۱۸۲
 دوست محمد خان اسحاق زئی، حاجی
 ۳۸۹ ح
 دوست محمد خان، اعتماد الدوله
 ۷۹۵ (احمد شاهی)
 دوست محمد خان، سردار
 (" امیر بی نظیر " " امیر
 نصرت نظیر ")
 ۲۹۰-۵۱-۵۹-۶۶-۶۷ ح-
 ۷۳-۷۴-۷۵-۷۶ ح-
 ۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-
 ۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-
 ۹۰-۱۳۲-۱۷۹-۲۲۳-
 ۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-
 ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-
 ۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-
 ۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-
 ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-
 ۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-
 ۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-
 ۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-
 ۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-
 ۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-
 ۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-
 ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-
 ۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-
 ۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-
 ۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-
 ۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-
 ۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-
 ۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-
 ۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-
 ۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-
 ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-
 ۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-
 ۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-
 ۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-
 ۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-
 ۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-
 ۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-
 ۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-
 ۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-
 ۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-
 ۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-
 ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-
 ۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-
 ۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-
 ۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-
 ۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-
 ۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-
 ۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-
 ۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-
 ۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-
 ۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-
 ۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-
 ۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-
 ۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-
 ۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-
 ۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-
 ۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-
 ۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-
 ۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-
 ۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-
 ۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-
 ۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-
 ۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-
 ۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-
 ۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-
 ۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-
 ۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-
 ۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-
 ۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-
 ۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-
 ۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-
 ۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-
 ۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-
 ۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-
 ۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-
 ۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-
 ۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-
 ۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-
 ۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-
 ۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-
 ۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-
 ۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-
 ۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-
 ۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-
 ۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-
 ۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-
 ۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-
 ۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-
 ۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-
 ۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-
 ۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-
 ۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-
 ۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-
 ۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-
 ۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-
 ۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-
 ۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-
 ۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-
 ۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-
 ۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-
 ۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-
 ۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-
 ۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-
 ۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-
 ۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-
 ۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-
 ۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-
 ۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-
 ۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-
 ۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-
 ۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-
 ۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-
 ۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-
 ۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-
 ۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-
 ۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-
 ۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-
 ۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-
 ۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-
 ۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-
 ۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-
 ۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-
 ۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-
 ۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-
 ۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-
 ۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-
 ۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-
 ۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-
 ۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-
 ۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-
 ۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-
 ۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-
 ۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-
 ۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-
 ۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-
 ۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-
 ۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-
 ۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-
 ۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-
 ۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-
 ۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-
 ۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-
 ۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-
 ۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-
 ۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-
 ۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-
 ۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-
 ۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-
 ۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-
 ۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-
 ۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-
 ۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-
 ۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-
 ۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-
 ۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-
 ۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-
 ۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-
 ۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-
 ۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-
 ۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-
 ۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-
 ۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-
 ۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-
 ۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-
 ۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-
 ۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-
 ۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-
 ۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-
 ۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-
 ۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-
 ۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-
 ۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-
 ۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-
 ۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-
 ۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-
 ۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-
 ۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-
 ۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-
 ۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-
 ۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-
 ۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-
 ۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-
 ۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-
 ۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-
 ۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-
 ۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-
 ۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-
 ۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-
 ۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-
 ۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-
 ۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-
 ۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-
 ۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-
 ۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-
 ۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-
 ۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-
 ۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-
 ۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-
 ۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-
 ۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-
 ۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-
 ۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-
 ۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-
 ۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-
 ۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-
 ۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-
 ۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-
 ۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-
 ۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-
 ۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-
 ۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-
 ۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-
 ۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-
 ۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-
 ۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-
 ۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-
 ۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-
 ۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-
 ۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-
 ۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-
 ۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-
 ۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-
 ۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-
 ۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-
 ۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-
 ۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-
 ۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-
 ۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-
 ۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-
 ۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-
 ۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-
 ۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-
 ۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-
 ۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-
 ۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-
 ۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-
 ۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-
 ۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-
 ۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-
 ۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-
 ۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-
 ۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-
 ۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-
 ۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-
 ۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-
 ۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-
 ۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-
 ۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-
 ۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-
 ۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-
 ۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-
 ۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-
 ۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-
 ۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-
 ۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-
 ۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-
 ۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-
 ۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-
 ۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-
 ۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-
 ۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-
 ۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-
 ۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-
 ۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-
 ۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-
 ۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-
 ۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-
 ۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-
 ۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-
 ۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-
 ۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-
 ۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-
 ۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-
 ۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-
 ۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-
 ۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-
 ۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-
 ۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-
 ۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-
 ۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-
 ۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-
 ۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-
 ۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-
 ۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-
 ۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-
 ۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-
 ۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-
 ۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-
 ۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-
 ۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-
 ۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-
 ۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-
 ۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-
 ۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-
 ۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-
 ۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-
 ۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-
 ۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-
 ۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-
 ۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-
 ۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-
 ۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-
 ۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-
 ۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-
 ۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-
 ۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-
 ۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-
 ۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-
 ۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-
 ۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-
 ۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-
 ۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-
 ۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-
 ۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-
 ۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-
 ۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-
 ۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-
 ۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-
 ۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-
 ۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-
 ۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-

س

ساگو، جنرال (ساگو، ساگو، ساگو،
ساگو (ساگو؟)
۳۹۳-۳۹۳-۳۹۳-۳۹۳
سالتر، کلنل ۳۶۰-۳۶۰
سالو خان ۱۹۵-۱۹۸-۲۰۱
۲۰۲-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲
۲۱۳-۲۳۳-۲۳۳-۳۲۸
۳۳۹
ساندرسن، کپتان ۵۳۱
ستن، کپتان دیوت ۹۵۲
سچل سرمست (میان عبدالوهاب)
۸۶۲
سچیدنہ، مفتی (۱۷)
سدا رنگانی، دکتر ۸۱۷
سدوره (وکیل میر علی مراد خان)
۶۳۳-۶۳۳
سر بلند خان (پسر وزیر فتح خان
و مسماں بہاگل) ۳۲
سر بلند خان (مراد یاب خان
کلمپورہ) ۷۸۲-۷۸۳
سر بلند خان اچکزئی، حاجی ۸۶۸
"سرخوش" (شیخ محمد محفوظ)
۷۸۱
(رک محمد محفوظ)

سرفراز خان کلمپورہ، میان

۷۷۵-۷۸۵-۷۸۷-۷۹۰
۷۹۸-۷۹۹-۸۱۵-۹۹۳
"سرکار اشرف" (شاه شجاع)
(رک-شاه شجاع)
سعادت خان (صوبہ دار اودھ)
۷۵۳
سعادت محمد خان (سعادت مند خان)
۳۹۱
سعادت مند خان الکوزئی (سعادت
محمد خان)
۹۱-۹۱-۱۱۹-۱۲۰
سعادت یار خان "رنگین" ۸۶۵
سعاد اللہ خان روہیلہ ۷۷۶
سعیدی (شیرازی) ۱۱-۳۸
سعید بن مسیب ۷
سعید خان، سردار ۳۰۹
سعید محمد، (مجاور درگاہ و
سجادہ نشین درگاہ شامخیرالدین،
سکھر) [۸۸۰]
سعید محمد خان ۲۳-۷۳
سکاٹ، بریگڈیر ۹۰۹
سکچیون (ہندو) ۷۷۳-۷۷۵-۷۷۸
سکندر، کرنیل ۳۰۳

سلطان خان (بن الہداد خان
انکی زئی) ۸۷۲
سلطان خان بابری ۹۱
سلطان سائتہ ۷۵۳-۷۵۵
سلطان علی، شہزادہ
۷۳-۷۳-۷۳-۷۳
۷۸-۷۸-۱۷۹-۲۱۳
۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸
۲۱۹-۲۳۹
سلطان محمد خان (طلائی، برادر
وزیر فتح خان)
۲۳-۲۳-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۷
۳۷۱-۳۷۳-۸۵۹-۹۳۵
سلیمان (علیہ السلام) ۳۵۳-۷۰۰
سلیمان، شہزادہ ۷۹۵
سلیمان بیگ اسلم ۷۵۵
سمسن ۳۶۶-۳۸۳
سمتہ، ہنکی ۸۷۹-۹۵۳-۹۹۵
سمندر خان بامیزئی، سردار
۱۱-۱۱-۲۳-۲۳-۲۵-۲۶
۸۸-۸۸-۲۱۱-۲۱۱-۲۲۰
۲۷۳-۲۷۳-۲۷۳-۲۷۳
۷۸۵-۷۸۵-۲۹۳-۳۰۰-۳۰۱
۳۰۳-۳۰۳-۳۰۷-۳۱۱

۳۱۲-۳۱۸-۳۲۲-۳۳۳
۳۳۳-۳۶۰-۳۶۰-۸۲۶
۸۸۲
موس بارگو جونچہ ۶۳۵
سہراب خان، میر (والی خیرپور)
۹۰-۱۰۹-۱۱۳-۱۳۵
۲۶۶-۲۶۶-۶۱۱-۶۱۱-۶۱۱
۶۱۲-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۳
۷۳۰-۷۳۲
سیتن ۷۵۹-۷۶۸-۷۸۲
سید احمد یریلوی شہید ۸۶۹
۸۷۳-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹
(نیز رک، احمد شاہ ہمازی،
میان میر)
سید احمد (میر واعظ) ۸۰۲-۸۰۳
سید حبیب ۲۵۳
سیف الدین ولی، میر ۸۰۲
سیل، جنرال سر رابرت ہنری
(جنرال راہت)
۳۹۳-۳۹۳-۳۹۸-۳۰۷
۳۰۷-۳۵۳-۳۵۳-۳۵۷
۳۶۰-۳۶۶-۳۹۳-۳۹۵
۳۹۶-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۰
۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۳۹
[۹۰۱]-۹۰۲-۹۰۸-۹۱۳
۹۳۲-۹۳۲

شاه رجب (پیش خدمت شاه شجاع)

۲۳

شاه رخ میرزا ۷۶۷-۷۷۳-۷۷۹

۷۹۷

شاه زمان درانی، ابدالی
(رک زمان شاه درانی)

شاه سمندر خان ۸۸۳

شاه شجاع ("اولیای دولت")

"سرکار اشرف" "شاه بابا"

(۵) - (ح۵) - (ع) - (۱۰) -

(۱۳) - (۱۳) - (۱۸) - (۱۹) - (۲۰) -

۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ -

۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ -

۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ -

۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ -

۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ -

۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ -

۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ -

۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ -

۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ -

۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ -

۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ -

۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ -

۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ -

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ -

۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -

۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -

۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ -

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -

۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ -

۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -

۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ -

سپیل، لیدی (فلورنتیا) ۹۰۱-۹۰۲

سینا خان (ملازم میر نور محمد خان)

۹۶۹-۹۷۰

سپوا سنگه ۹۱-۱۳۳

ش

شاه محمد زرک زئی ۳۳۰ ح

شاه قاسمی نور محمد ۹۱۹

شاه اشرف غلزئی ۷۵۰

شاه انگلیند ۹۷۷-۹۷۹

"شاه بابا" (شاه شجاع) ۳۲۵

(رک شاه شجاع)

شاه پسند بامزئی ۱۷۶ ح

شاه پسند خان (احمد شاهی) ۷۷۳

شاه پسند خان الکوزئی ۶۶

شاه پسند خان (پسر وزیر فتح خان و

مسلمات بهاگل) ۳۲

شاه جهان (بادشاه هندوستان)

۵۵۰-۵۵۱

شاه حسین صفوی ۷۷۷

شاه حسین هوتک افغان (برادر

شاه محمود هوتکی)

۷۵۲-۷۶۹-۸۸۲

شاه درانی ۷۰۰

(رک احمد شاه درانی)

"شاه دوست" (وزیر فتح خان)

۷۹۳ (نیز رک فتح خان)

۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ -

۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ -

۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ -

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ -

۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -

۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -

۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -

۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ -

۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ -

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ -

۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ -

۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ -

۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ -

۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ -

۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ -

۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ -

۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ -

۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ -

۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ -

۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ -

۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ -

۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ -

۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ -

۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ -

۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ -

۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ -

۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ -

۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -

۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ -

۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -

۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ -

شهباز خان رنجاری ۹۱۹	شجاع الدوله، نواب (فرزند خان،
شهادت خان، میر ۶۵۳-۶۵۳	رستم هند، وزیراعظم هندوستان)
۶۶۳-۶۶۳-۶۵۹-۶۶۳-۶۶۳	۷۷۷
۷۹۹-۷۹۸-۶۷۶	شجاع الدوله (خلف محمد زمان خان)
شهرخ میرزا ۷۷۲	۵۳۳-۵۳۳-۵۳۲-۵۲۷
شهنواز خان ۷۷۱-۷۲	۹۳۶-۹۳۵-۵۶۷-۵۳۷
شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندي	شجاع السلطنه، شہزادہ حسن علی
۸۵۷	میرزای قاجاری ۸۲۷-۸۵۲
شیخ شاغاسی ۳۳۱-۳۳۱-۳۳۱	شجاع خان ابدالی ۷۷۵
شیخ فرید شکر گنج ۸۶۰	شریف، میرزا ۷۹۱
شیر دل خان، سردار (۵)-(۸)	شکرالله، شیخ ۷۵۳-۷۵۵
۵۷-۶۳-۶۳-۶۳-۶۷-۷۱	شکرالله خان ۷۹۵
۸۷-۱۳۲-۱۵۵-۱۶۷	شمان اخند زاده ۱۸۵-۱۸۵-۱۸۵-ح
۱۴۳-۱۴۱-۱۴۰-۱۴۳	۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶
۱۴۳-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۹	شمس الدین، سید (جد لعل شهباز
۱۸۰-۱۹۷-۱۸۵-۲۰۰	قلندر) ۸۵۹
۲۰۷-۲۰۶-۲۰۲-۲۰۱	شمس الدین خان بارکوزائی (برادر
۲۲۳-۲۱۷-۲۱۶-۲۰۸	زادہ) امیر دوست محمد خان
۲۲۸-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۳	و پسر امیر محمد خان) ۳۸۰-
۲۲۸-۲۳۰-۲۳۰-۸۵۲	۳۸۵-۵۰۰-۵۰۱-۵۲۰
۸۷۲-۸۶۶	۵۲۱-۵۲۲-۵۲۲-۵۲۶
شیر سنگھ، سہاراجہ ۲۵۹-۲۶۹	۵۳۸-۵۳۵-۵۳۷-۵۵۲
۵۷۳-۵۷۱-۴۷۰-۳۶۹	۵۶۸
۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۹۱-ح	صہاب الدین فرخ شاہ ۸۵۷
۸۷۸-۸۳۳	

شاه سردان اول، شمس العلماء	۸۹۷-۹۰۵-۹۰۹-۹۱۰
"کوٹ والا" ۳۳۷-۸۷۶	۹۱۷-۹۲۰-۹۳۵-۹۳۶
شاه مردان، (ثانی) سید ۸۷۶	۹۳۰-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۳
شاه نواز خان (نور محمد خان	۹۳۵-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱
کلمپورہ) ۷۸۰	۹۸۲-۹۸۳-۹۸۳-۹۸۵
(نیزرگ نورمحمد خان کلمپورہ)	۹۹۳-۹۹۵-۹۹۵-ح
شاه نواز خان براہوی (بن احمد	شاه عالم ۷۷۷
بار خان) ۳۱۵-۳۱۵-ح	شاه عباس ۳۷۳
۹۲۲-۳۳۳	شاه قلی خان ۷۵۹-۷۵۳
شاه نواز خان (معمد الدولہ، فیروز	شاه محمد، سید ۷۸۳
جنگ، میان عبدالنبی کلمپورہ)	شاه محمد خان ۸۳۳
۸۰۰	شاه محمد خان، میر ۶۷۳
شاه وردی خان (ہز بر جنگ،	شاه محمود (بن تیمور شاہ
میان غلام شاہ کلمپورہ) ۸۷۶	بن احمد شاہ ابدالی)
شاه وردی خان کورت ۷۵۳	(۶)-(۶)-(۱۷-۱۸-۲۲)
شاه ولی اللہ دہلوی، امام الہند	۲۹-۲۹-۳۶-۳۳-۵۲
۷۷۶-۷۸۹-۷۷۶-ح	۵۲-۵۳-۶۷-۷۳-۷۴
شاه ولی خان بامیزئی، اشرف الوزرا	۱۸۱-۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹
(وزیر احمد شاہ ابدالی)	۳۳۰-۳۳۸-۵۳۸-۷۹۲
۷۷۰-۲۱۱-۲۱۵-ح	۷۹۳-۸۰۲-۸۰۸
۷۷۳-۷۷۳-۷۷۳-۷۹۵	۸۱۱-۸۱۳-۸۱۸-۸۲۶
۸۲۸-۷۹۶	۸۲۷-۸۳۳-۸۳۳-۸۳۸
شاہل محمد، میان ۷۸۹	۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۵
شاہو خان ۷۹۹	۸۵۶-۸۵۷-۹۹۳
	شاه مراد بی ۷۷۸

شیر شاه سوری ۱۸۲ ح
 شیر علی قندهاری، سردار ۸۳۳-
 شیر علی خان، امیر (خلف امیر
 دوست محمد خان) ۳۶۲-۸۰۳-
 ۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳
 ۸۳۵-۸۳۴
 شهر محمد خان (شیر محمد بلیدی)
 ۳۱۸-۳۱۸ ح
 شیر محمد خان، حاجی، وکیل امیران
 خیرپور، (خالوی میرزا عطا محمد
 مصنف تازه نوای معارک)
 (۶)-۳۳-۶۲-۶۲ ح-۹۹۳
 شیر محمد خان، حافظ، مختار الدوله
 وزیر شاه زمان، پسر شاه ولی خان
 بامیزنی وزیر اعظم احمد شاه
 ابدالی (۱۸-۱۹-۱۹ ح-۲۱-
 ۲۲-۲۱ ح-[۲۱۵]-۴۹۶-
 ۴۹۴-۸۰۲-۸۱۲-۸۲۵
 شیر محمد خان (کیول) [۸۸۳]-
 ۸۸۵-۸۸۶-۸۸۵
 (نیز رک کیول)
 شیر محمد خان، میر (والی میرپور)
 ۳۴۸-۳۴۹-۳۸۰-۶۳۵-
 ۶۵۱-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲

۶۴۳-۶۴۴-۶۴۳-۶۸۵
 ۶۸۶-۶۸۵ ح-۶۸۸ ح-۶۸۹-
 ۶۹۱-۶۹۲-۶۹۶-۶۹۴-
 ۹۵۰-۹۵۳-۹۴۵-۹۴۶
 شیرین خان ۱۱۶-۱۰۶ ح-۳۶۴-
 ۸۰۳-۸۶۹

ص

صابر شاه کابلی ۴۴۰
 صاحب‌داد زرک زئی ۳۳۰ ح
 صاحب‌دانه، میان ۴۸۹
 صاحب‌دانه (میان محمد حافظ) ۸۶۲
 صادق شاه ۹۹۸
 صادق محمد خان داؤد پوتره
 ۴۵۶-۴۵۹
 صالح (برادر سدو، جد "سدوزائی")
 ۴۹۵
 صالح خان ۴۸۳
 صالح خان بیات ۴۵۳
 صالح قوتلوی ۴۶۶
 صالح محمد سردار ڈایان ۳۳۰ ح
 صالح محمد خان کشمیری ۹۳۶
 صبغة الله، پیر میان سیئد، تاجر والا،
 "پیر پکاژو" ۲۳۵-۶۳۴-
 ۸۴۳ [۸۴۳]-۸۴۵-۸۴۶

صبغة الله دوم، پیر (خلف شاه مردان
 اول) ۸۴۶
 صدرالدین، شیخ قدوه ۸۵۹
 صفدر جنگ، شاهزاده ۵۹۸-۶۰۱-
 ۶۰۲
 صلابت خان حوالدار ۳۶۱
 صلاح‌الدین، میان ۸۶۲-۸۶۳
 مصمصام الدوله ۴۸۶
 صوبدار خان، میر ۳۴۸-۶۲۲-
 ۶۳۱-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۹-
 ۶۶۳-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۳-
 ۶۴۸-۶۴۹-۹۴۰-۹۴۳-
 ۹۴۸
 "صوفی" (نواب الله داد خان)
 ۸۲۲-۸۲۳
 ض
 ضیاء‌الدین "ضیا" ۸۱۹
 ضیاء‌الدین ۸۴۵
 ضیاء برنی ۸۵۹
 ط
 طاهر، میان ۴۸۹
 طبرانی ۲۸۲ ح
 "طرزی" (غلام محمد خان افغان)
 ۸۳۰-۸۳۱
 طره باز خان (برادر زاده نائیب
 ملا مومن) (۸)-۱۴۳
 طره باز خان (سردار طایفه خیبریان)
 ۳۶۹
 طلا محمد، قاضی (فرزند قاضی حسن)
 ۸۳۹-۸۴۰
 طهماسب دوم صفوی ۴۵۰-۴۵۱
 طهماسب خان ۴۴۳
 طهماسب قلی خان جلاپور ۴۶۶
 ظ
 ظفرالله، شیخ ۴۸۳
 ع
 "عابد" (آغا زین‌العابدین شاه) ۹۹۸
 عالمگیر ثانی ۴۴۵-۴۴۴
 عباس قلی خان بیات ۴۴۲-۴۴۳-
 ۴۴۵
 عباس، شهزاده (پسر تیمور؟) ۴۹۰
 عباس میرزا (پسر شاه رخ میرزا)
 ۴۹۴
 عباس میرزا، شاهزاده (بن فتح علی

شاه لاجار (ع) - (ح) - ۵۲ -
 ح ۵۲ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۳۳۳ -
 ح ۹۹۳
 عبدالاحد، مولانا ۸۵۷
 عبدالامین خان، توبچی باشی ۹۱۲
 عبدالله خان، آقاسی ۷۷۳
 عبدالله خان اچکزئی ۱۷۷ - ۲۱۰ -
 ۳۷۵ - ۳۷۵ - ۳۸۰ - ۳۸۲ -
 ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ -
 ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۵ -
 ۳۹۸ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ -
 ح ۵۰۲ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۶۹ -
 ۸۷۰ - ۹۳۶ -
 عبدالله خان الکوزئی ۲۱ - ۲۱ -
 عبدالله خان اول ۸۳۹
 عبدالله خان بلوچ ۷۵۹
 عبدالله خان پهلزئی، سردار (وکیل
 الدوله) ۸۳۷
 عبدالله خان قاهر ۶۷۱
 عبدالله خان دوم ۸۳۹ - ۸۵۰ -
 عبدالله خان کوچک، خواجه ۷۷۳ -
 ۷۷۵

عبدالله خان مخلص الدوله ۸۲۳ -
 ۸۲۵
 عبدالله خان، میر (بن میر بجار خان
 تالور) ۸۰۰
 عبدالله خان، میر (براهوی) ۷۷۲ -
 ۹۳۰
 عبدالله خان نظامانی ۶۶۱
 عبدالجبار خان (برادر امیر دوست
 محمد خان) ۹۵ - ۹۹ - ۳۳۸ -
 ۳۳۹ - ۸۷۱
 عبدالحق، میان ۸۶۳
 عبدالحکیم ۶۹۱ ح
 عبدالحی حبیبی افغانی (۲) - (۱۹) -
 ح ۳۶۱ - ۷۶۸ - ۷۸۸ -
 ح ۸۲۶ - ۸۳۷ - ۸۳۳ -
 ح ۸۵۸ - ۹۰۶
 عبدخالق سدوزائی ۷۹۰ - ۸۰۵ -
 عبدالرحمن، (پدر نائب محمد حسن)
 ۹۲۰ - ۹۲۳
 عبدالرحمن خان، امیر (شاه کابل)
 ح ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۳ -
 ح ۸۳۳ - ۸۳۵ - ۸۳۷ - ۸۸۶ -
 ۸۸۷

عبدالرحمن خان اچکزئی ح ۱۷۷
 عبدالرحیم ۳ - ۵
 عبدالرحیم قندهاری، مولوی ۸۳۰
 عبدالرسول منشی ۱۷
 عبدالرشید خان (خواهرزاده امیر
 دوست محمد خان) ۹۱۲ -
 ۹۱۳ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶ -
 عبدالسبحان خان ح ۳۰۶ - ۳۵۷ -
 ۳۵۸
 عبدالسلام خان فوفلزئی ۳۸۵
 عبدالسلام، خان سردار (بن امین الملک
 محمد اکرم خان) ۸۱۳
 عبدالسلام لوگری، قاضی ۹۰۵
 عبدالشکور (حضرت صاحب بت خاک)
 ح ۵۰۳
 عبدالصمد خان (پیش خدمت) ۱۷۰
 عبدالصمد خان مهمندزائی (اشنغری)
 ۷۷۱ - ۷۷۵
 عبدالعزيز ۳۸۵
 عبدالعزيز، نائب (بن فقیر محمد)
 ۹۳۱
 عبدالعزيز خان (نائب سعادت مند
 خان الکوزئی) ۱۲۰

عبدالمعلی خان ح ۳۰۶
 عبدالغفور خان ۸۲۹
 عبدالقادر جیلانی، شیخ ۸۸۰ - ۸۸۱
 عبدالقادر، قاضی [۸۳۱] - ۸۳۲ -
 ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵
 عبدالقادر، نائب ۹۲۳
 عبدالکریم (مواف بیان واقع) ۷۵۷ -
 ۷۵۹ - ۷۶۸
 عبدالکریم رئیسانی ۹۱۹
 عبدالکریم شیروازی ۸۵۳
 عبدالکریم، قاضی ۸۳۶ - ۸۳۰
 عبدالکریم، منشی ۷۹۵
 عبدالکریم، مهر ۷۷۶
 عبدالکریم خان ۸۳۷
 عبدالمجید جوکیه ۷۸۷ - ۷۹۸ ح
 عبدالمجید خان بارکزئی (بن
 رحیم داد خان) ۸۳ - ۸۳ ح
 ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۱۱۵
 عبدالمجید خان ۹۳۳
 عبدالمسیح خان، میرزا ۸۸۳
 عبدالمنصور خان بارکزئی ۶۶ -
 ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ -
 ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۸۳۹ -
 ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۷۲ ح

۶۵۷-ح-۶۰-ح-۶۱-۶۳-۶۳-ح-	فدا حسین، سید (عرف نبی بخش
۶۶-۶۷-۷۰-۷۲-۷۳-۷۴-ح-	بخاری حیدری جمعدار ترک
۷۵-۷۶-۷۷-۸۰-۸۲-۸۳-ح-	سواران فوج انگلیس، مولف
۸۳-ح-۸۴-۸۵-ح-۸۶-۸۸-۸۹-ح-	یک حصه "تاریخ افغانستان"
۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۹-ح-	۳۶۷-ح-۳۶۹-ح-۳۷۰-ح-
۱۶۱-۱۶۸-۱۸۰-۱۸۸-ح-	۳۷۱-ح-۳۷۲-ح-۳۸۱-ح-
۱۹۱-۲۹۲-ح-۳۵۵-ح-	۳۹۰-ح-۳۹۳-ح-۳۹۶-ح-
۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۸۱۲-ح-	۳۹۸-ح-۳۹۹-ح-۴۰۰-ح-
۸۱۳-۸۱۴-۸۲۶-۸۲۷-ح-	۴۰۶-ح-۴۰۷-ح-۴۱۲-ح-
۸۳۶-۸۳۸-۸۳۹-۸۵۰-ح-	۴۶۸-۴۷۱-۹۰۸-ح-
۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-ح-	"فرزند خان" (نصرت الله میرزا بن
۸۵۵-۸۶۸-۹۹۴-۹۹۴-ح-	شاه رخ میرزا) ۷۷۹
۹۹۵	فرزند خان (شجاع الدوله، رستم هند،
فتح علی خان تالپور، میر ۶۵۷-ح-	وزیر اعظم هندوستان) ۷۷۷
۶۵۹-۸۰۱-۸۱۵-ح-	فرنج، کپتان ۴۴۳
۷۹۲-۳۵۴-ح-۷۹۲-ح-	فرید بخش، کپتان ۶۴۴-ح-
۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۷۹۳-ح-	فریدرک اڈم ۹۶۴
فتح محمد، اخوند ملا (وزیر میر	فریدرک لیومس مٹ لینڈ، سر
محمود خان قلات) ۷۹۶-ح-	۹۶۹-۹۷۰-ح-
فتح محمد خراسانی ۹۳۰-۹۳۱-ح-	فریر، ادوارد (پدر سر هنری فریر)
فتح محمد خان غوری (گوری)	۹۹۰-ح-
۲۳۹-۲۴۳-۳۰۹-۳۷۳-ح-	فریر، جان هوکم (کاکای سر هنری
۳۷۶-۳۷۸-۶۲۶-۶۲۸-ح-	فریر) ۹۹۱-ح-
نفر، مولانا ۹۴۱-ح-	

فلورنتیا (لیدی سیل، دختر جارج ونیچ،	فریر، سر هنری بارتل ادوارد (کمشتر
مصنفه "تذکار مصائب در	سندھ) (۴)-(۵)-(۱۱)-۷۱۶-ح-
افغانستان" (۹۰۱-۹۰۲-ح-	۷۲۳-۸۰۳-۹۹۰-ح-
فوی خان (مهولی خان) ۱۷۷-ح-	فریزر، کپتان ۴۵۳-۴۵۳-ح-۴۶۰-ح-
فہیم خان مری ۶۵۸-ح-	۴۶۳-ح-۴۶۱-ح-۴۶۳-ح-
فیروزالدین شاه، شہزادہ حاجی (برادر	"فضل" ۸۵۸-ح-
شاه محمود) ۵۲-۵۲-ح-۵۴-ح-	فضل قادر، قاضی ۸۳۹-۸۴۱-ح-
۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-ح-	فضل لہری ۹۱۹-ح-
۶۰-۶۱-۶۲-۶۶-۶۷-ح-	فضل محمد خان، میر (پسر میر
۶۷-۶۸-۷۲-۷۲-۱۸۱-۱۸۲-ح-	مبارک خان) ۲۶۸-ح-
۷۲-۸۲۷-۸۵۲-ح-	فضل محمد خان مری ۲۹۴-ح-
۸۵۳	"فقیر" تتوی (قاضی علی محمد)
فیروز جنگ (معمد الدولہ، شاه نواز خان	۸۰۹-۸۰۷-ح-
میان عبدالنبی کلمپور) ۸۰۰-ح-	فقیر الله جلال آبادی شکارپوری، سید
فیروز جنگ (پدر غازی الدین) ۷۷۶-ح-	۸۳۵-۸۴۴-ح-
فیروز شاه، سلطان ۸۶۰-ح-	فقیر عالم خان مری ۲۳۹-۲۴۱-ح-
فیض الله دولت شاہی، قاضی ۸۴۶-ح-	۲۹۰-۲۹۳-۲۹۶-ح-
فیض الله خان ۲۵۴-۲۵۸-ح-	۲۹۷-۲۹۸-۳۰۶-ح-
فیض محمد ہزارہ (مصنف	فقیر محمد ۹۳۰-۹۳۱-ح-
"تحفۃ الحیب") ۷۷-۸۱۳-ح-	فقیر محمد ثانی ۹۳۱-ح-
۸۵۳-۸۸۳-۹۳۵-ح-	"فقیری" ۸۱۰-ح-
فین، جنرل سر هنری (کماندر چیف)	فلٹن، میجر (فلسن، میجر) ۴۰۷-ح-
۳۶۶-۳۶۶-ح- [۱۸۹۴]	۴۰۷-ح-

۳۹۴-۳۹۳ ح	کاله خان، میرزا ۶۳۶
(رک کرپتن)	کامران، شهزاده (بن شاه محمود)
کرک سنگه (کهڑک سنگه)	(۷) - (۹) - ۵۲ - ۵۲ - ۵۲ ح-۵۲
۳۶۸-۳۶۳	۶۱ - ۶۲ - ۶۶ - ۶۶ - ۶۶ - ۶۸
کرم علی خان تالپور، میر	۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۳
(«رکن الدوله» والی حیدرآباد)	۷۵ - ۷۶ - ۸۲ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۳
۹۰ - ۱۱۰ - ۱۳۵ - ۱۳۸	۸۵ - ۸۶ - ۸۹ - ۱۴۵ - ۱۴۶
۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۸۱۷	۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲
۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۷ - ۹۹۵	۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷
کرنیلی صاحب ۳۰۷ - ۳۰۷ ح	۱۸۸ - ۲۱۳ - ۲۱۳ - ۲۱۵
کرپتن، بریگدیر جنرال چارلس	۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۲ ح-۲۳۷
رابرت (کرپین، کرشین ۹)	۲۳۸ - ۲۳۹ - ۳۳۰ - ۳۳۸ ح-۳۸۹
۳۶۹ - ۳۹۳ - ۳۹۳ ح- [۹۰۳]	۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۸ - ۶۰۹ ح
کریم خان زند ۷۷۹	۸۱۲ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۵۰
کریم داد خان پوهلزئی بامیزئی	۸۵۱ - ۸۵۱ ح- ۸۵۲ - ۸۵۳
۸۱۱	۸۵۴ - ۸۵۵ - ۹۱۶
ککو خان ۷۹۹	کیبرالدین احمد، سید ۸۵۹
کلاک، کپتان ۳۲۹ - ۳۲۳ ح	کتومل ۹۹۹
کلاویو، لارد ۸۶۳	کجن نور شاه، میان ۷۸۹
کمال خان مری ۶۷۱	کرپین، ایدجوتنت ۵۶۲ - ۵۶۲ ح-۳۶۲
کوپولو زاده عثمانی ۷۵۱	کرستی ۳۰۷ ح
	کرشین، لفتنت (کرپین) ۳۶۹ - ۳۶۹

قنبر، میر ۸۸۱	فین، هنری (پدر جنرل فین) ۸۹۳
قیصر، شهزاده ۷۹۷	ق
قیصر خان ۳۳۰ ح	قادر بخش، میر ۸۵۱
قیمت رای (هندو) ۶۳۲	قادرو، قاضی (قاضی عبدالقادر) ۸۳۱
ک	قاسم، ملک ۸۵۳
کاتن، ادمیرال راولپنڈ (پدر جنرال	قاسمی (شاعر) ۷۶۰
کاتن) ۹۰۳	قاسو ۳۱۵ ح
کاتن، جنرال سرویلوی ۳۶۹ ح-	«قانع» تتوی ۷۶۸
۳۹۳ - [۹۰۳] - ۹۰۸ - ۹۱۲	قبول محمد، میان ۱۶۵ - [۸۶۲] - ۸۶۳
کاردری، جی-جی ۸۳۲	قبول محمد دوم، میان ۸۶۳
کارنا (پهلوان) ۸۳۳ - ۸۳۳	قطب الدین محمد، سید ۸۷۷
کالس، میجر ۳۹۳	قطب خان ۷۷۶
کاظم شاه الحسینی، سید (پسر سید	قلندر خان افغان ۷۷۳
اسماعیل شاه وکیل امیر	قلیچ بیگ، میرزا ۷۶۸ - ۷۹۹ ح-
حیدرآباد) (۱۰) - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۳۷	۸۸۰
۲۳۹ - ۲۳۹ - ۲۳۹ - ۲۳۵	قمرالدین خان (برادر شمس الدین
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۳ - ۲۴۶	خان) ۵۳۷
۲۴۷ - ۲۸۳ - ۲۸۰ - ۲۸۵	قمرالدین خان (وکیل میر فتح علی
۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷	خان تالپر) ۸۰۱
۳۰۳ - ۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۳۵	قمرالدین خان، وزیر الممالک ۷۷۱ - ۷۷۱
۳۳۹ - ۳۵۱ - ۸۸۳ - [۹۹۳]	۷۷۵
۹۹۸ - ۹۹۶	

کوٹ والا (شاہ مردان اول)

[۸۹۳]-۸۹۵-۸۹۹-۹۰۳

۷۸۶

(نیز رک شاہ مردان)

۹۰۸-۹۱۳-۹۱۴-۹۹۲

کیول (کیمپیل، شیر محمد خان)

۲۳۱-۲۳۲-۲۳۶-[۸۸۳]-

کوفمان، جنرال (حکمران آسیای)

۸۸۳-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷

روسیہ (۸۳۱-۸۳۳-۸۳۴)

کیون، لارڈ ۸۹۴

کونولی، کپتان جان ۳۹۹-ح

۹۱۳

کھندل خان، سردار ۵۷-۶۷

گدا علی شاہ ۹۹۸-

گدو خان ۷۷۲

گدو مل، دیوان (وکیل سند)

۷۸۱-۷۸۱-ح-۷۸۳-۷۸۶-

[۹۹۹]

گریفن، سر لیپل ۸۳۲-۸۳۳-

۸۳۵

گلاب رائے، سیتھ ۹۱-۱۲۱-

۱۳۳

گلاب سنگھ صویدار ۴۰۷

گلبرن (میجر گلبرن) ۴۳۱-

۴۳۲-ح-۴۳۱

گلزار خان بامیزئی ۱۷۶-۱۷۶-ح-۱۷۶-

۱۹۵-۱۹۵-ح-۱۹۶-۲۱۳-

۲۱۳-۲۳۳

(نیز رک کیول)

کین، سر جان (پدر بارون)

سر جان کین ۸۹۴

کین، لفتننت جنرال بارون سر جان

۳۶۶-ح-۳۶۹-۳۶۹-ح-۳۷۷-

۳۷۷-ح-۳۸۰-۳۸۰-ح-۳۸۰-

گلزار خان (گلزار خان) ۱۷۶-ح

گل محمد (بن ملا رحیم داد)

۹۳۱

گل محمد خان، نائب ۱۷۷-

۲۱۱-۲۱۱-ح-۲۲۰-۳۱۶-

۳۸۵

گل محمد خان خراسالی (حاکم

تته) ۷۸۳

گوہالداس ۸۳۵-ح

گولد سمتھ، میجر (گولدس مد)

۸۱۶-ح-۷۵۹

گورڈن، بریگڈیر ۹۰۹

گولہ شاہ، سید میان ۶۱۱

گوهر شاد (دختر شاہوخ) ۷۷۹

گنہرام، میر ۸۸۱

گیراد، دکتر ۹۱۴

گیو بوست (مدیر تایمز بمبئی)

۷۹۱-ح

ل

لارڈ، جان (پدر پرسیول بارتن لارڈ)

۹۰۴

لارڈ، دکتور پرسیول بارتن (ایم-ڈی)

۳۶۰-۳۶۱-ح-۳۶۳-۳۷۴-

۳۹۴-۴۰۷-۴۵۰-ح-۴۵۰-

۳۵۲-۳۵۳-۳۵۷-ح-۹۰۴-]

۹۴۲-۹۰۵

لارنس، سر جان (کپتان، چیف کمشنر

پنجاب) ۴۰۷-ح-۳۶۷-۳۶۹-

۵۵۳-۵۵۷-۸۳۹-۹۰۶

لبدین صاحب (لبدین) ۳۱۵-

۴۳۵-ح-۴۳۴-۴۳۸

لعل شہباز قلندر، مخدوم ۱۰۸-

۳۵۳-ح-۳۷۴-۸۵۹-۸۶۰-

۸۶۱

لطف اللہ میر متارہ، میر ۷۵۵

لطیفی کنجینی (لطیفی جان) ۴۵-

۹۹۴-ح-۴۳۵

لقمان ۷۱۰

لقمان خان تالپر ۲۹۶-ح-۶۵۵

لودہ سنگھ (بودہ سنگھ؟ عم زادہ

خالصہ رنجیت سنگھ) ۲۶۹-

۲۵۰-ح-۲۳۹

لوک ہارت ۷۵۷-ح-۷۵۸-ح-

۷۶۸-ح-۷۵۹

لیچ، رابرت (انجنیر لشکر بمبئی، مولف

"تاریخ قلات" ۳۶۰-۳۶۰-ح

۳۶۱-ح-۳۶۲-۳۶۲-۳۶۲-ح

۶۳۲-۸۱۶-[۸۹۰]-۹۳۲

لهدی سیل (فلورنتیا) ۹۰۲-

(نیز رک فلورنتیا)

لیک، لارد ۹۳۳

لیکھی، راجه ۲۸۵-۲۹۸-۲۹۹-

۸۰۰

لیوکس ۴۱۵ ح

م

مارسن، ڈبلیو ۹۶۳

ماربوت، جنرال ولیم فریدریک ۹۰۳

مالو، راجه ۸۳۳

مالیت، رزیدنت کپتان ۵۱۸

مانک علیانی ۸۱۶

مالي ۳۷

مبارک خان، میر (والی خیبر پور)

۹۰-۱۰۹-۲۶۸-۲۷۰-

۲۷۱-۲۸۹-۳۰۶-۳۰۸-

۶۱۲-۶۶۰-۷۲۱-۷۵۱-

۹۶۸-۹۶۹-۹۷۹-۹۸۰

متاره، میر (میر لطف اللہ) ۷۵۵

متکاف، سر ۸۳۰-۹۵۳

مته خان ۴۴۲ ح

مٹ لینڈ، سر فریدرک لیوس

۹۶۹-۹۷۰

محببت خان بلوچ، میر ۷۵۹-

۷۶۳-۷۹۶

محببت خان پوپل زائی ۷۷۰-۷۷۲

محببت خان غوری ۳۰۵

محببت خان مری ۲۹۳-۳۰۵

۳۰۹

محراب خان بروھی، میر ۳۲۳-

۳۳۰-۳۳۱-۳۶۳-۳۸۳-ح

۳۸۴-ح-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۲-ح

۳۱۲-۳۱۳-۳۱۳-ح-۳۱۵-

۳۱۶-۳۳۳-۳۳۵-۳۳۹-

۸۸۱-۸۸۲-۸۹۰-۹۱۸-

۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-

۹۲۳-۹۳۰-۹۳۳

محراب خان تالپر ۶۶۰

محراب خان دوم، میر ۸۵۱-

۹۱۸-۹۲۰

محراب خان شہوانی ۷۹۶

محسن تنوی ۷۵۹-۷۵۹ ح

"محفہ والا" (شمس العلماء سید

علی گوھر ثانی) ۸۷۶

۵۸۲-ح-۵۹۳-۵۹۳-۵۹۹-

۶۰۰-۸۸۳-۸۹۱-۸۹۷-

۹۳۳-۹۳۵-۹۳۵ ح

محمد اکبر خان، وزیر ۸۹۱

محمد اکبر شاہ، قاضی ۸۳۶

محمد اکرم باجوری، ملا ۹۰۵

محمد امین خان (ناظم ہندی) ۴۷۰

محمد امین، (نائب کچھی) ۹۲۰-

۹۲۳-۹۲۳

محمد باقی کابلی، خواجہ ۸۵۷

محمد بقاء، پیر ۸۷۳

محمد بہاول خان، نواب ۹۸۵

(نیز رک بہاول خان)

محمد بیگ شاملو ۷۸۳

محمد تقی شاہ، سید (برادر آغا سید

محمد کاظم شاہ) (۱۰)-۲۸۵-

۲۸۶-۲۹۷-۲۹۸-۳۳۵-

۶۳۱-۶۸۰-۹۹۳-۹۹۸

محمد تیمور شاہ، شہزادہ (بن

شاہ شجاع) (۱۸-۳۰-۸۸-

۸۸-ح-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-

۱۰۱-۱۰۳-۱۰۳-۱۰۵-

۱۳۱-۳۷۰-۳۰۵-۳۶۳-ح

۹۱۰

محمد (مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم)

۷-۶-۷-۹-۱۰-۳۸۷-۷۰۱

محمد (رئیس ارغسان) ۷۹۰

محمد بن عبدالوہاب ۲۴۴ ح

محمد اسلام خان ۸۰۰

محمد اسماعیل دہلوی، مولوی

۲۵۹-۲۶۰ ح

محمد اعظم خان ۳۱۳-۳۱۵-

۳۳۵

محمد افضل خان، سردار ۳۹۳-

۳۹۳-۳۶۲-۸۳۲-۸۸۳-

۸۸۶-۹۱۳

محمد اکبر خان، سردار ۴۰۳-

۴۰۳-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۸-

۴۰۹-۴۳۷-۴۴۳-۵۰۳-

۵۰۳-ح-۵۰۳-۵۰۵-۵۰۷-

۵۰۸-۵۰۹-۵۱۱-۵۱۲-

۵۱۳-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-

۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۷-

۵۲۸-۵۲۹-۵۳۷-۵۴۱-

۵۴۳-۵۴۳-۵۵۲-۵۵۶-

۵۶۳-۵۶۶-۵۶۹-۵۷۱-

۵۷۳-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-

۵۸۰-ح-۵۸۱-۵۸۲-

محمد جان، قاضي ۸۳۲-۸۳۹
 محمد حافظ، میان (صاحبزاده، شاعر
 مندهی) ۸۶۲-۸۶۳
 محمد خان، میر ۹۶۹-۹۷۰
 ۹۷۱-۹۷۳
 محمد حسن (خلف میرزا عطا محمد)
 ۳-۱۲-۱۶-۷۳۶
 محمد حسن، قاضي، "خان علما"
 (پشاور) ۲۸۰-۲۸۰-ح
 ۳۱۸-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷
 ۸۳۸-۸۷۹-۹۸۰
 محمد حسن، نائب ملا (قلات)
 ۳۱۲-۳۱۳-ح ۳۱۳-ح
 ۳۱۶-۳۱۹-۹۲۰-۹۲۱
 ۹۲۲-۹۲۳-ح ۹۲۲-۹۲۳
 ۹۳۰
 محمد حسن خان، میر ۶۲۳-۶۲۵
 ۶۳۱-۶۹۷-۷۱۳
 محمد حسن مجددی ۸۵۸
 محمد حسین (بن قتیبر محمد خراسانی)
 ۹۳۱
 محمد حسین هروی (مولف دفتر سوم
 "واقعات شاه شجاع") ۳۵۳-ح

ح ۳۷۶-۸۸۳-ح ۳۷۹
 محمد حسین خان، داروغه، (محمد
 حسن خان؟) ۶۳۶-۶۳۶-ح
 محمد حیات، اخوند ۷۷۳
 محمد حیات، مولوی (?) ۲۵۶-ح
 محمد خان، امیر ۸۳۸
 محمد خان بلوچ ۷۵۱
 محمد خان تهوره ۶۷۱-۶۷۲
 محمد خان دومبکی ۳۲۸
 محمد خان رئیسانی، ملا ۹۲۰
 محمد خان شهوانی ۳۱۵-ح
 محمد خان قاجار، آقا ۷۹۷
 محمد خان قنبر (قاتل نادر شاه افشار)
 ۷۶۶
 محمد خان کوهی (بن عیسی خان
 کوهی) ۱۹۱-۱۹۷-۱۹۹
 ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳
 ۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷
 ۲۱۰-۲۱۲-۲۱۵-۲۲۲
 ح ۸۶۸
 محمد راشد، سید (جد اعلی خاندان
 راشدی) ۸۷۳
 محمد رحیم خان بابری ۶۳۶
 محمد رضا ۹۳۱

محمد زمان خان (بن اسد خان
 برادر وزیر فتح خان) ۸۹-
 ۱۰۷-۵۲۰-۸۲۸-۵۳۱
 ۵۳۲-۵۳۳-۵۳۷-۵۹۳
 ۸۱۳-۹۳۵
 محمد سعید واعظ، حاجی ۸۳۵
 محمد سعید خان (برادر عبدالسیحان
 خان) ۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹
 محمد شاه (بادشاه دهلی) ۷۵۳-
 ۷۵۶-۷۷۱-۸۳۳-۸۳۳
 محمد شاه قاجار، مرزا ۶۰۶
 محمد شاه خان بابکر خیل ۸۰۳
 محمد شاه خان سلیمان خیلی ۳۸۵
 محمد شاه خان غلزئی ۵۳۱-۵۳۲
 محمد شاهل ۱۳۵-ح ۱۳۰-۱۳۰-ح
 ۱۳۷-۱۳۷-ح ۱۵۹-۱۵۹-ح
 محمد شریف خان (ضبط بیگی)
 ۳۱۸-۳۹۱
 محمد شریف خان (نائب) ۸۶۹
 محمد شریف، سید (عامل کچهی،
 حاکم گنداه) ۳۸۳-ح ۳۳۶-
 ۹۲۱
 محمد شکوه، میرزا (پندت بوده سنگه
 دهلوی؟ پدر آغا حسن خان
 اعنی موهن لال) ۹۳۱
 محمد صادق، میان ۸۰۰
 محمد صالح خان، عالیجاه ۵۳۱-
 ۵۵۲-۵۵۳-ح ۵۵۲-۵۵۶
 ۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۹
 محمد صدیق، اخوند ۸۵۱-۸۸۲
 ۹۱۹-۹۱۹-ح ۹۲۳
 محمد صدیق خان ۶۹۰
 محمد طاهر ۹۳۳
 محمد طوئیه، ملا ۶۳۹
 محمد عبدالسلام خان (مولف
 "نسب نامه افغانه") ۹۰۶-ح
 محمد عثمان، قاضي ۹۲۳
 محمد عرفان، سید ۸۷۷
 محمد علی "علی" ۸۲۳
 محمد علی بیگ ۷۵۵
 محمد علی خان، میر ۲۶۸-۶۲۳
 محمد عطر خان کلموره (بن میان
 نور محمد خان) ۷۸۳-۷۹۹
 (نیز ر ک عطر خان)
 محمد عظیم خان، سردار ۵-ح ۶-
 ح ۸-۵۱-۶۷-۷۳-۸۹

محمد کریم اصفهانی، آقا ۷۵۴	۹۰-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹
محمد گهنور (محمد گور) ح ۲۳۹	۱۰۰-۱۰۲-۱۱۸-۱۲۵
محمد محفوظ "سرخوش" قاضی شیخ	۱۲۵-ح-۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹
۷۸۰-۷۸۱-ح-۷۸۳	۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳
محمد مراد باب خان کلپوره، میان	۱۳۵-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹
۷۵۳-۷۵۴-۷۶۰-۷۸۲	۱۴۰-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶
۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶	۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱
محمد مرید قانونگو، شیخ ۷۸۰	۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۸
محمد مکی، سید ۸۷۴	۱۵۹-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳
محمد مهدی، میان ۷۸۹	۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-۲۲۱
محمد نصیر خان براهوی (والی	۲۲۳-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸
قلات) ۶۳۶-۶۳۷-ح-۶۶۹	۲۲۰-۲۲۱-ح-۲۹۱-۸۲۶
(نیز رک نصیر خان براهوی دوم)	۸۵۰-۸۵۵-۸۶۶-ح-۸۶۶
محمد نصیر خان، میر (بن میر مراد	[۸۷۱]-۹۲۴
علی خان والی حیدرآباد)	محمد علی خان، میر (بن میر مبارک
۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-ح-۲۸۳	خان) ۲۶۸
۶۵۳-۶۵۴-ح-۶۵۵-۶۵۶	محمد غلام "غلامی" ۸۰۴
۶۵۷-۶۵۸-ح-۶۶۳	محمد غوث، اخوند (جد قاضی
۶۶۴-۶۶۵	خیلان پشاور) ۷۸۸-۷۸۹-ح-۷۸۸
(نیز رک نصیر خان، میر	[۸۳۵]
بن میر مراد علی خان)	محمد قاسم ح ۶۹۱
محمد نصیر خان، میر (بن میر مبارک	محمد قدیر خان ۱۲۱
خان، خیرپور) ۲۶۸-۲۶۹	محمد کاظم شاه، سید
	رک کاظم شاه

مدد خان فوئلزئی ۹۱-۱۰۵	۹۲۵-۹۳۱-۹۳۴-۹۵۳-۹۷۴
۱۲۲	(نیز رک نصیر خان بن میر
مدد خان افغان ۸۰۰	مبارک خان، خیرپور)
مدد خان اسحق زئی، سردار	محمد نعیم خان، سید ۶۱۰
۸۱۲-۸۱۳	محمد یاسین، سید ۸۷۵
مراد رابع، سلطان ۷۶۶	محمد یوسف (خدمتگار) ۶۶۷
مراد بیگ، مرزا ۴۰۸	محمد خان (برادر مهمان سرفراز خان)
مراد خان ۴۴۰-۴۴۱-ح-۴۴۱	۸۰۰
مراد علی خان تالپور، میر (امیر الدوله،	محمد خان، میر (بن میر نصیر خان،
نظام الملک والی حیدرآباد)	قلات) ۷۹۶-۸۵۱
۹۰-۱۱۰-۱۳۵-۱۳۸-۲۶۶	محمد شاه (بن تیمور شاه بن احمد
۲۶۶-ح-۲۶۷-۲۷۳-۲۷۴	شاه ابدالی درانی) ۸۳۳
۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۰	۸۳۴-۸۵۷
۲۸۲-ح-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵	(نیز رک شاه محمود شاه)
۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹	محمد سیستانی، ملک ۷۵۰
۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳	مختار الدوله، حافظ شیر محمد خان
۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷	بامیزئی ح ۲۱۵-۲۹۵-۲۹۶
۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱	۷۹۷-۸۰۲-۸۰۳-۸۲۶
۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵	(نیز رک شیر محمد خان، حافظ)
۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹	"مخلص" (انند رام) ح ۷۵۸
مرشد الله ۸۷۵	(نیز رک انند رام)
مرکن، لفتنت ۴۳۱	مخلص الدوله (عبدالله خان)
مستی خان جوہ ۷۵۴	[۸۲۴]-۸۲۵

نصیرالله میرزا ۴۴۹-۴۵۳	۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷
نصیرالله جان، قاضي ۸۳۹	۲۶۴-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۳
نصیرالله خان (بن نائب امین الله خان لوگري) ۹۳۵	۲۷۹-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۱
نصیرالله خان رئیس نورزئي ۴۴۰	۲۸۰-۲۹۷-۲۹۳-۲۸۳
نصیرالدوله (حاجي خان کاکري، تاج محمد خان) ۳۸۹	۹۹۳
نصیرالدین، مولوی ۳۹۷	نادر میرزا ۷۹۷
نصیر خان (برادر بنیاد خان هزاره) ۶۳	ناراین (هندو) ۶۳۲
نصیر خان چانک ۶۶۰	ناصر خان ۷۵۲-۷۷۱
نصیر خان براهوي اول، میر، خان قلات (بن میر عبدالله خان) ۴۴۹-۴۴۶-۴۴۳-۴۴۲	نایب سلطان (خدمتگار امیر دوست محمد خان) ۳۶۵-ح
۴۹۵-۴۹۶-۸۸۲-۹۲۰	نبي بخش بخاري حیدري (سید فدا حسین) ۳۶۷-ح
۹۳۰	(نیز رک فدا حسین، سید)
نصیر خان براهوي دوم، میر، والي قلات (بن میر محراب خان) ۳۳۵-۳۳۳-۳۱۶-ح	نبي بخش جنوئي ۹۱۹
۳۳۸-۳۳۹-۳۳۱-۳۳۳	نبي بخش مري ۶۷۱
۶۳۶-۶۳۶-۶۶۹-۹۲۰	نتول صاحب ۳۷۰
۹۲۳-۹۲۳	نجم الدین، میان ۸۶۳
	نجم الدین مجددی ۸۳۶
	نجیب الدوله، نواب ۴۴۵-۴۴۶-۴۴۴
	نذر علي ۷۵۰
	نذر قلي افشار ۷۶۷
	نشکڑ صاحب (؟) ۵۳۳
	نصیرالله، (امیر بخارا) ۵۰۳
	۳۵۰۳

میرزا قلي کشميري عرف موهن لال ۳۰۰-۳۰۰-ح [۹۳۰]	میان خان ۷۸۹
(نیز رک موهن لال)	میڈک، ٹی- ایچ (سیکریٹری گورنمنٹ ہند) ۹۷۶
میسن (چارلس میسون، مصنف "سیاحت نامہ میسن") ۸۳۸-ح	میر اکبر ۸۸۳
۸۵۳-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۳-ح	میر چاکر ۸۱۶
۹۹۶-۹۹۵	میر حسن ۸۸۱
میگاسل، جنرال (سرجان میگاسکل) ۵۳۳-۵۳۳-ح [۹۳۸]	میر علي خان (میر آخور) ۱۰۱
میگائیل، جنرل ۵۶۱	میر محمد خان تالپور (بن میر غلام علي خان) ۳۷۸-۳۷۸-ح
میگس، کپتان ۹۸۵	۶۵۳-۶۵۳-ح-۶۷۳
	۸۱۸
	میر محمد خان کھوکھر ۶۳۱-۶۳۰
	میر معصوم (مولف تاریخ معصومی) ۲۶۸-ح
ناپلیون ۹۵۳-۹۵۲-۸۷۳-۷۹۲	میر معصوم معروف بہ حافظ جي (پسر سید احمد "میر واعظ") ۸۰۳-۸۰۳-۸۰۵-۸۰۶
نات، جنرل سر ولیم ۵۳۵-۵۳۵-ح	۸۰۷-ح-۸۰۷
۵۳۷-۵۳۸-۵۵۲-۵۵۳	میر منو، معین الملک ۷۷۱-۷۷۲
۵۵۸-۵۵۹-۵۶۳-۵۶۳	۷۷۵-۷۷۳
۵۷۱-۵۷۱-ح-۷۵۰-۹۰۸	میر مومن (بن میر منو، معین الملک) ۷۷۵
۹۳۳-۹۳۸-ح [۹۳۸]	
نات، چارلس (پدر سر ولیم نات) ۹۳۸	میر هزار الکوزئي ۷۹۱
نادر شاه افشار ۱۶-۳۲۳-ح-۵۹۰	میرزا خان نظامانی ۶۶۱
۷۵۲-۷۵۱-ح [۷۵۰]	
۷۵۳-۷۵۳-۷۵۳-۷۵۶	

ولي محمد خان چانده که ۶۹۸ ح
 ولي محمد خان چانديه ۶۹۸-۶۵۰
 ولي محمد خان لغاري "ولي" (اول)
 ۲۰-۱۲۳-۲۳۱-۲۳۳-۲۳۷
 ۲۳۸-۲۷۲-۲۷۳-۶۱۱
 ۶۹۸ ح-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۸
 ۸۱۹-۸۲۱-۸۲۲-۸۳۹
 ۸۵۰-۸۵۱-۹۹۵-۹۹۶
 ولي محمد خان دوم "ولي" (نواسه)
 ولي محمد خان اول (۸۲۳)
 ولي محمد مينگل، مير ۹۱۹
 ولينت، برگدير ئي- ۹۶۹-۹۷۰
 ون توره ۲۳۱
 (رک: ويتتورا، جنرل)
 ويد، سر کلود مارتن ۳۶۹ ح-
 ۳۰۵-۳۰۵ ح-۹۰۹-۹۱۶-
 ۹۱۷-۹۸۰
 ويد، لفتنت کلنل جوزف ويد (پدر)
 سر کلود مارتن ويد ۹۱۶
 ويس خان، مير (رئيس قندهار)
 ۷۶۹
 ويکتوريا (وکتوريا، ملکه انگلستان)
 ۳۶۷-۳۷۶-۳۷۸-۳۷۹
 ۸۳۳-۹۳۲-۹۹۲

همايون (بن بادشاه بابر) ۲۶۸ ح-
 ۷۹۸-۸۳۳-۸۳۴
 هميلي ۳۳۵ ح
 هوپي خان (مهولي خان) ۱۷۷ ح
 هوت خان غلزئي ۱۷۷
 هوتک خان ۷۹۹
 هوش مند (خدمتگار) ۶۷۰
 هولکر ۹۳۳
 هيگ ۷۵۹ ح-۷۶۸
 هيوز، ميچر ۹۰۹ ح-۹۱۰-۹۱۳
 ي
 "پارسنگه" (پارمحمدخان بارکزئي)
 ۲۵۲-۲۵۳-۲۵۹
 (نيز رک: پارمحمدخان بارکزئي)
 يار محمد خان (رئيس بيات) ۳۰۶ ح
 يار محمد خان بارکزئي ("پارسنگه")
 ۲۳-۶۶-۷۴-۸۲-۲۵۲
 ۲۵۹ ح-۲۵۴-۲۵۹
 يار محمد خان کلهوره، مير
 ۷۹۹-۸۰۰
 يار محمد خان، وزير (آصف الدوله)
 ۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸
 ۶۰۹-۶۰۹ ح
 ياقوت، آغا ۶۵۱
 يزيد ۲۰
 يعقوب خان ۳۳۲ ح
 "يکتا" احمد يار خان ۸۱۹
 "يوسف" ۸۷۹
 يوسف، شهزاده (نواده حاجي)
 فيروزالدين سدوزئي ۶۱۰
 يوسف، حاجي ۷۹۰
 يوسف خان خواجه سرا ۷۹۱
 يونس خان بارکزئي ۱۷۷

هاگ ۳۰۷ ح

هانکي سمتھ، مستر ۹۵۴

هتورام ۷۹۸ ح-۸۸۲ ح

هدايت الله خان، حاجي ۲۹۰-۲۹۳

هزبر جنگ (شاه وردی خان میان)

غلام شاه کلهوره ۸۷۶

هنگفند؟ (ليوکس) ۷۱۹-۷۱۹ ح

تازه نوای معارک

۱۰۵۵

۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۴۲

۹۸۰ - ۹۸۳ - ۹۹۱

افغانستان جنوبی ۹۳۹

افغانستان شمالی ۹۰۳

اکوڑه ۲۳۹ - ۲۳۹ ح

الرور ح ۱۳۵

اله آباد ۸۴۴

امازنی (بوضع) ۸۳۵

امام گهر ۶۲۹ - ۶۳۰

امباله ۹۰۵

امرت سر ۱۲۱ - ۱۲۱ ح - ۴۴۲

۸۴۰ - ۴۴۸

امر کوت ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۸۳

۹۹۲

امریکا ۹۵۰ - ۹۵۵ - ۹۹۱

امریکای جنوبی ۸۹۸

انبرت سر (امرت سر) ح ۱۲۱

(نیز رک امرت سر)

اندبو ۹۳۳

اند خود ۴۴۳ - ۴۴۸

اندس ۹۱۰

اندورا ریاست ۹۱۴

انگلستان ۱۲۹ - ۱۳۹ - ۳۶۱

۳۶۴ - ۳۴۹ - ۵۶۴

اشنگر ۲۳۸ - ۲۳۸ ح - ۴۱

اصفهان ۴۵۱ - ۸۹۲

افریقای جنوبی ۹۹۱

افغانستان ۱ - ۳۵ - ۳۵۲ - ۳۶۳ ح

۳۶۰ - ۳۶۰ ح - ۳۶۰ ح

۳۶۱ - ۳۶۶ ح - ۳۶۴ ح

۳۴۸ - ۳۱۰ ح - ۳۱۸ ح

۳۵۲ - ۳۶۰ ح - ۳۶۳ ح

۴۵۱ - ۶۲۱ - ۴۳۹ - ۵۵۲

۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۱ - ۴۴۰

۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۹۲ - ۴۹۳

۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۴ - ۸۰۱

۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۸

۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۳

۸۳۸ - ۸۵۰ - ۸۵۲ - ۸۵۵ ح

۸۵۴ - ۸۶۰ - ۸۶۴ - ۸۶۸

۸۶۹ - ۸۸۳ - ۸۸۳ - ۸۸۶

۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۲

۸۹۳ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۹

۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۴

۹۰۴ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۰۹ ح

۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۱ ح - ۹۱۲

۹۱۴ - ۹۲۰ - ۹۲۲ - ۹۳۳

۹۳۹ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۳

۲- اسمای اماکن جغرافی

الف محدود

۲۱ - ۲۲ - ۵۲ - ۵۲ ح - ۵۳

۵۳ - ۴۳ - ۸۲ - ۸۴ - ۱۳۲

۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۸۴ - ۸۴۲

ادی پور ۴۸۵

ادیسکب ۸۹۱

ارغسان ۴۹۰

ارگ شاهی (ارگ قندهار)

۴۹۱ - ۲۲۶ ح

اروپا ۹۵۵ - ۹۶۵

ازرو (حضره) ح ۲۵۰

اسپلنجی ح ۳۳۴

استالف ۸۰۳ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۹۳۳

۹۳۸

استانبول ح ۵۰۳ - ۴۶۵ - ۴۶۶

۴۶۸

استر آباد ۴۶۶

اسلام آباد ۸۲۶

اشورث گنج ۴۳۵

اشکمش ۸۰۵

اشنغر ح ۲۳۸

(رک - اشنگر)

آب سنده ۴۵۴

آتش ۸۰۱

آدسکم (آدس کمب) ۹۱۶ - ۹۹۲

آذربائیجان ۴۵۱

آسیای مرکزی (آسیای مهاله)

۸۹۱ - ۹۳۸

آق دربند ۴۵۱

آگره ۹۳۳

آمو ۴۴۱

آندرها ۸۶۳

آوبه ۲۱۱ - ۲۱۱ ح

الف مقصوره

اگردین ۸۹۸

آبهه (اوبهه) ۶۹۴ - ۶۹۴ ح

۴۳۲ - ۴۳۲

اتک ح ۲۳۹ - ۲۵۰ - ۴۴۱

احمد آباد ۲۴۰ - ۶۲۳ - ۶۲۶

احمد پور ۳۴۰ - ۳۴۰ ح

احمد شاهی (قندهار) ۲۰ - ۲۰ ح

ایروان	۵۸۱ - ۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۲۳
ایلنگ	۶۲۵ - ۶۲۸ - ۸۸۸ - ۸۸۹
	۸۹۳ - ۸۹۵ - ۸۹۹ - ۹۰۳
ب	۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۳۹ - ۹۵۵
باجور	۹۹۱
باخرز	۹۳۸ - ۳۵
بادغیس	(نیز رک انگلستان)
بارکهور	اوژکا منڈ ۹۶۳
بازار هرات	اوده (ریاست) ۹۳۹ - ۸۹۹
باغان (باغبانان؟)	آور گنج ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۲۰۲
باغبانه	۲۱۰
باغ بدل خان	اورنگ آباد (پنجاب) ۹۳ - ۹۳ - ۹۳ - ۲۰
باغ حضوری	۴۴۲ - ۱۰۳
باغ شالامار	اوریا ۱۸۴ - ۱۸۴ - ۱۸۴
باغ شاهی (شکارپور)	اوزبک (ملک) ۳۰۸ - ۳۰۸ - ۳۰۸
	ایتالیا ۸۴۳
	ایتون ۹۳۸
باغ شاهی (کابل)	ایران ۱۴ - ۲۲۶ - ۲۲۶ - ۲۳۶ - ۳۵۳ - ۳۵۳
باغ شاهی (هرات)	۱۹۴
	۵۹۸ - ۳۹۱ - ۳۸۸ - ۳۶۱
باغ شهزاده ابوالقاسم	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۰ - ۶۰۰ - ۶۰۰
باغ شهزاده سلیمان (شکارپور)	۶۵۰ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱
	۶۶۳ - ۶۶۳ - ۶۶۹ - ۶۹۲
	۸۴۳ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۱
باغ میرزین العابدین	۹۱۶ - ۹۲۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲
باغ نمله (شرقی کابل)	۹۹۳
باغچه سردار	۲۳۵

برطانیه	۲۵۳ - ۹۸ - ۲۵۳
	۲۵۸
	۹۱۳ - ۹۰۵
برما	۸۰ - ۴۹
بروهر	۹۳۶ - ۹۳۵
بروده	۲۴ - ۲۶
بریلی	۸۲۶ - ۲۲۹
بسطام	۸۴۸ - ۸۴۴ - ۸۳۲
بسی	بامیان ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۵۰
بصره	۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۵۶ - ۳۵۶
بغداد	۴۴۳ - ۹۰۵ - ۹۳۲ - ۹۳۳
	۹۳۰
بغلان	بیرلو، موضع (بیرلوی)
بکوا	۲۶۸ - ۲۶۸ - ۲۶۸
بکهر	۴۰۶ - ۳۴۳
(رک - بکهر)	بتل ۶۹۱
بلال	بحیره عرب ۴۴۱
بلبل	بغارا ۳۰۲ - ۳۰۸ - ۳۰۹
بلخ	۳۱۰ - ۳۳۶ - ۳۳۶ - ۳۳۸
	۵۰۳ - ۵۰۵ - ۵۶۶ - ۵۸۱
	۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۸۸
	۸۱۱ - ۸۸۵ - ۸۸۸ - ۹۳۰
بلدکه	۹۳۱
بلری	بدایون ۸۴۴ - ۹۳۱
بلفاست	بدخشان ۴۴۳ - ۴۴۸

۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۷
 ۲۸۸ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴
 ۲۹۷ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۲۳
 ۸۲۶ - ۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۵
 ۸۳۶ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰
 ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۵ - ۸۵۷
 ۸۶۸ - ۸۷۱ - ۸۷۷ - ۹۰۹
 ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۲۳ - ۹۳۸
 ۹۸۱ - ۹۸۴ - ۹۹۴

پشنک ۶۸۹ ح

پشین ۶۸۸-۶۸۹ ح

پل دریاي سنده ۳۷۲ ح

پل سکر ۷۸۱ ح

پل کاهان ۸۷۸ ح

پل مالان ۱۹۳-۱۹۴-۱۹۳ ح-۲۰۳

پنجاب ۲۲۳-۲۲۷-۲۳۲ ح-۲۳۲

۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۹۷

۸۱۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱

۸۳۲ - ۸۴۳ - ۹۰۶

پنجشیر ۸۰۶-۸۵۷ ح

پنو عاقل ۴۲۶ ح

پورتو ریکو ۹۳۸ ح

پوشنگ ۶۸۹ ح

پولجی ۶۹۰-۶۹۱ ح

پونا ۶۷۶-۸۹۲-۹۰۶ ح

پهورنی (پهورنی) ۶۲۵-۶۲۴-۶۲۳ ح

۷۲۶

پهونگ بهیره، پرکنه ۹۷۸ ح

پیجانچی، قریه ۱۲۲-۱۲۲ ح

پیکانیر ۲۳۷-۲۳۵ ح

پینی بادام ۸۴ ح

پ

پارکر ۹۶۰ ح

پانی پت ۷۷۷-۷۷۶ ح

پتنی (پتنی) ۷۲۷-۷۲۳ ح

پتیاله ۷۷۸ ح

پروان ۳۶۵-۹۰۵ ح

پشاور (۶)-(۷)-(۸)-۱۳-۱۸-۱۰ ح-۱۰

۲۱ - ۲۲ - ۲۲۲ - ۲۳ - ۲۵

۲۷ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۳ ح-

۳۵ - ۵۱ - ۵۳ - ۷۳ - ۸۸

۹۰ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۱ ح-۱۸۳-۲۴۸

۲۴۸ - ۲۴۹ ح-۲۵۱ ح-

۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۳ ح-۲۵۵

۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۵۸ ح-۳۶۱

۳۶۲ - ۳۶۸ ح-۳۶۹-۴۰

۴۷۸ - ۵۲۸ - ۵۶۰ - ۵۷۳

۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۹۱ ح-۷۵۲

بندر کراچی ۶۱۲-۶۱۷-۶۲۰ ح-

۶۲۱-۹۹۰

بندل کند ۹۱۷

بنگالہ (بنگال) ۳۷۲-۳۹۶-۴۰۳ ح-

۳۱۱-۴۷۳-۵۴۶-۵۴۶ ح-

۸۹۴-۸۹۶-۹۰۸-۹۱۶ ح-

۹۲۳-۹۳۸-۹۸۵

بنگش ۷۵۳

بنون، ضلع ۱۸-۱۸ ح-۷۷۴

۷۹۰

بوری ۲۱-۲۱ ح

بوستان سراي ۲۲۶ ح

بولان ۳۱۲-۹۱۰ ح-

بهاگ ۱۳۷-۱۳۷-۲۳۴ ح-

۳۳۶-۳۳۷-۹۳۱

بهاگا بورانا ۹۶۸

بهاولپور ۳۶-۳۶-۳۷۰ ح-

۶۹۲-۷۲۴-۷۸۵ ح-

۹۱۰-۹۷۷-۹۸۴

بهرپور ۱۶۳-۱۶۳ ح-۲۷۰

۷۰۳

بھسود (جلال آباد) ۸۴۷

بھکر ۱۰۹-۱۰۹-۳۰۸-۳۱۲ ح-

۳۳۰-۹۲۲-۹۲۲-۹۳۰ ح-

۹۴۳-۹۷۸-۹۸۴

بلوچستان ۲۹۴-۳۴۰-۳۴۱ ح-

۳۸۲-۳۱۷-۳۳۷ ح-

۷۵۹-۷۷۷-۷۷۷ ح-

۸۳۸-۸۶۸-۸۸۸ ح-

۸۹۸-۹۲۳-۹۳۲-۹۴۲ ح-

۹۴۳-۹۴۳

بمبئی (ب) ۳۶۰-۳۶۷-۳۷۲ ح-

۳۷۲-۳۸۰-۳۸۲ ح-

۴۰۳-۴۱۱-۴۱۲ ح-

۴۱۶-۴۷۳-۴۸۰-۵۷۲ ح-

۶۱۷-۶۲۲-۶۷۴-۶۷۵ ح-

۶۹۲-۷۴۱-۷۴۹-۷۵۰ ح-

۷۹۹-۸۴۵-۸۷۹-۸۹۱ ح-

۸۹۲-۸۹۴-۸۹۴-۹۰۳ ح-

۹۰۴-۹۰۶-۹۰۸-۹۰۹ ح-

۹۰۹-۹۱۱-۹۱۵-۹۳۹ ح-

۹۵۲-۹۸۶-۹۹۰-۹۹۱ ح-

۹۹۵

بند بوبر ۳۱۰-۳۱۰ ح

بند ذاکر ۳۲۴ ح

بندر بمبئی ۶۱۷ ح

بندر پالوی ۶۷۵

بندر سورت ۷۵۳-۷۶۲ ح

بندر فیروزپور ۶۱۷-۶۱۷ ح

تازه نوای معارک

پهلجي (فلیجي) -۳۳۶-۳۳۶-۳۳۶
 ۳۳۳
 پهر گوٹ ۸۴۳-۸۴۵
 ت
 تاجین، موضع ۵۵۶-۵۵۶-۵۵۶
 تازی ۴۹۳
 تاشقرغان ۴۷۱
 تاشکند ۸۳۵
 تانیوری (تانوری) ۶۹۱
 تاولوس (Touloose) ۸۴۳
 تبریز ۴۵۱-۸۶۰
 تپه بی بی ماه رو -۵۰۲-۳۹۹-۵۰۲
 ۸۶۹
 تندرہ (وادی پروان) ۳۶۳
 تنہ ۳۴۷-۳۴۷-۳۴۷-۴۵۳-۴۵۳
 ۴۵۵-۴۵۹-۴۷۱-۴۷۶
 ۴۸۳-۴۸۳-۸۶۰-۹۵۲-۹۵۳
 ۹۶۵-۹۶۵-۹۶۵-۹۶۵
 تخت صفر ۲۰۶-۲۰۶-۲۰۸
 ۲۱۰
 تختہ پل ۸۸۷
 تراونکور ۹۰۱
 تربت جام ۴۷۲-۴۷۲-۸۲۷
 ترشیز ۴۷۳-۴۷۳

تازه نوای معارک

تہران ۴۳۹-۴۵۳
 تہکال ۲۲-۲۲-۲۲
 تہل ۶۶۱-۹۶۰
 تہل چوتالی ۳۳۲
 تیزین ۵۱۸-۵۱۸-۹۲۳
 ج
 جاکن ۳۳۶-۳۳۶-۳۳۶-۹۹۶
 جام ۴۴۳
 جام پور -۳۳۲-۳۳۲
 جامیکا ۹۰۳
 جانی دیرہ ۳۳۶
 جدہ ۹۹۰
 جریانی، قصبہ ۹۱۸
 جعفر آباد ۲۹۰-۳۰۰-۳۰۰-۳۰۰
 جگدلیک -۵۳۰-۵۳۰-۵۳۰-۹۳۳
 جلال آباد ۳۶۹-۵۲۲-۵۲۷-۵۲۷
 ۵۲۸-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲
 ۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۳۹-۵۳۹
 ۵۶۰-۵۶۱-۵۶۳-۵۶۷
 ۵۷۸-۵۹۲-۵۹۳-۷۵۲
 ۸۱۳-۹۰۱-۹۰۵-۹۰۶
 ۹۱۱-۹۱۲-۹۳۳-۹۳۵
 ۹۳۹-۹۳۵
 جلال پور ۶۹۱-۶۹۱-۶۹۱
 جمروڈ ۴۶۹-۹۰۶
 جوان شیران، محلہ موغلاہ (کابل) ۳۰۶
 جودہ پور ۹۶۰
 جوین ۳۳۳-۳۳۳-۳۳۳
 جہل احمد خان مگسی ۳۸۰-۳۸۰
 ۳۳۷-۳۳۹-۳۵۰-۳۵۰
 جیرک ۶۲۱
 جوسلمیر ۱۶۵-۱۶۵-۳۵۳-۳۵۳
 ۳۵۳-۳۵۳-۳۶۰-۳۶۰-۴۸۲
 جیکب آباد ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۲-۱۱۲
 ۱۶۷-۱۶۷-۲۳۶-۲۳۸
 ۳۸۲-۳۸۲-۳۸۱-۳۸۱
 ۳۲۳-۳۲۳-۴۷۳-۴۷۳-۹۲۳
 ۹۹۲
 جیلیم ۷۷۱
 ج
 چارتر ہوس ۸۹۶
 چار چتہ (چهار سطح بازار کابل)
 ۵۶۵-۵۶۵-۵۶۵
 چاری ۳۸۵-۳۸۵-۳۸۵
 چاریکار (کابل) ۳۵۳-۳۵۳-۳۵۳
 ۸۰۳-۸۲۶-۸۲۶
 ۸۹۱

چاکچیکان (چاچکان؟) ۷۸۶
چاندوکه (چندوکه) ۲۷۲-۲۷۲-ج
۲۷۳-۲۷۳-ج ۳۰۱-۶۹۸-۷۱۵
۸۱۵-ج ۷۱۵
چکورا ۸۸۲
چگل ۸۲۰
چمن زار (هرات) ۲۱۰-۲۱۰-ج
۲۱۱
چناب ۷۷۱
چندول ۳۰۶-ج
چونگا ۹۷۸
چوتی ۸۱۶
چهار باغ بیرلو ۲۶۸-ج
چهارجوی ۷۶۵
چهار سطح بازار کابل ۵۱۱-
۵۱۲-۵۳۳-۵۳۳-ج
۵۶۸-۵۶۵-۵۳۹-ج
چهار سوق کابل ۳۰۶
چهاونی خانگهر (خانگڑه) ۷۲۳
چهاونی سکه ۳۳۰-۶۳۹-۲۰۳-
۷۰۶
چهاونی کابل ۵۵۸
چهر (جیکب آباد) ۳۲۳-۳۲۳-
۳۲۳-ج ۳۲۶-۳۲۶-ج
۳۳۲-۳۳۲-ج
۳۳۳-۳۳۳-ج ۳۳۳-۶۹۱-۶۹۱

چھری (چھری) ۳۱۹-۳۱۹-ج
۶۱۷-۶۱۷-ج
چین ۳۷-۳۳۶-۸۲۰-۸۹۲-
۹۳۸

ح

حاجی پور ۹۹۹
حجاز ۸۷۳
حسن ابدال ۱۷۰-ج ۳۰۳-ج
حصار امام گڑه ۳۵۰
حصار پشاور ۸۱۲
حصار مخزنی ۹۱۵-۹۳۵
حصار قندهار ۸۳۸
حصار کجرات ۳۷۰-ج
حصار هرات ۹۹۳
حضرو، قریه (ازرو) ۲۵۰-۲۵۰-ج
حیدرآباد (سندھ) (۶)-(۱۵)-۲۰-
۳۳-۶۲-۹۰-۱۱۰-۱۱۰-ج
۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۳-
۱۱۵-۱۱۵-۱۲۳-۱۲۳-
۱۳۸-۱۳۸-۱۶۳-۲۳۹-۲۶۶-
۲۶۷-۲۶۷-۲۷۲-۲۷۲-
۲۷۶-۲۷۶-۲۸۳-۲۸۳-
۳۰۳-۳۰۳-۲۹۵-۲۹۵-
۳۱۰-۳۱۰-۳۱۶-۳۱۶-۳۵۱-

۳۵۲-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۳-ج ۳۵۷-
۳۵۸-۳۵۸-۳۶۳-۳۶۳-ج ۳۷۸-ج
۳۷۹-۳۷۹-۶۱۲-۶۱۲-۶۱۸-
۶۲۲-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۳-ج ۶۳۱-
۶۳۲-۶۳۲-۶۳۵-۶۳۵-ج ۶۳۱-
۶۳۳-۶۳۳-۶۵۱-۶۵۱-ج ۶۵۳-
۶۵۵-۶۵۵-۶۵۷-۶۵۷-ج ۶۵۹-
۶۶۳-۶۶۳-۶۶۵-۶۶۵-ج ۶۶۷-
۶۶۸-۶۶۸-۶۶۹-۶۶۹-ج ۶۷۰-
۶۷۳-۶۷۳-۶۷۷-۶۷۷-ج ۶۸۳-
۶۹۸-۶۹۸-۷۵۰-۷۵۰-ج ۸۰۱-
۸۱۵-۸۱۵-۸۱۹-۸۱۹-ج ۸۸۳-
۸۸۸-۸۸۸-۸۹۶-۸۹۶-ج ۹۵۰-
۹۵۲-۹۵۲-۹۵۷-۹۵۷-ج ۹۶۰-
۹۶۵-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۶-ج ۹۷۱-
۹۷۳-۹۷۳-۹۷۵-۹۷۵-ج ۹۷۴-
۹۷۹-۹۷۹-۹۸۷-۹۸۷-ج ۹۹۳-
۹۹۵-۹۹۵-
حیدرآباد (دکن) ۷۸۹-۸۶۳
خاف ۷۷۳
خاک سفید ۱۸۶-۱۸۶-ج
خان پور ۶۲۳

خ

خانگهر (خان گڑه، جیکب آباد) ۳۸۱-
۳۸۱-ج ۶۹۰-۷۲۳-ج ۹۹۲
خوشان ۷۵۰-۷۶۶
ختن ۸۲۰
خداآباد ۷۵۷-۷۷۳-۷۸۳-
۷۸۵-۷۹۹
خراسان (۱۵)-۱۷-۲۹-۳۵-۳۶-
۵۲-ج ۸۷-۹۰-۹۳-۱۱۵-
۱۱۶-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۷-ج ۱۲۵-
۱۲۶-۱۲۷-۱۲۷-۱۲۷-ج ۱۳۸-
۱۳۸-۱۳۹-۱۳۹-۱۳۹-ج ۱۵۱-
۱۵۳-۱۵۳-۱۵۳-۱۵۳-ج ۱۶۲-
۱۶۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۷-ج ۱۷۱-
۲۳۲-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۳-ج ۲۳۷-
۲۳۸-۲۳۸-۲۳۹-۲۳۹-ج ۲۴۵-
۲۴۷-۲۴۷-۲۴۷-۲۴۷-ج ۲۴۹-
۲۵۰-۲۵۰-ج ۲۵۹-۲۵۹-ج ۲۶۰-
۲۶۱-۲۶۱-۲۶۳-۲۶۳-ج ۲۷۱-
۲۷۶-۲۷۶-۲۷۹-۲۷۹-ج ۲۸۱-
۳۱۷-۳۱۷-۳۳۵-۳۳۵-ج ۳۷۳-
۳۷۳-۳۷۳-۳۷۳-ج ۳۸۳-
۳۸۳-۳۸۳-۳۸۵-۳۸۵-ج ۵۰۸-
۵۱۱-۵۱۲-۵۱۲-۵۱۲-ج ۵۲۵-

۵۳۸ - ۵۳۵ - ۵۳۴ - ۵۳۰
 ۵۶۳ - ۵۶۲ - ۵۵۰ - ۵۴۹
 ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۵۱ - ۵۵۱ ح
 ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۱ - ۵۹۰
 ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۵
 ۵۹۸ - ۵۹۸ ح - ۵۹۹ - ۵۹۹ ح
 ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶
 ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۲
 ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۲
 ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۳
 ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۸ - ۶۹۳
 ۶۹۵ - ۶۹۵ - ۶۹۵ - ۶۹۵
 ۹۸۱ - ۹۹۵

خرامان شمالي ۷۵۰
 خرمالك ۱۷۷ - ۱۷۷ ح
 خضدار (قزدار) ۸۸۲
 خطا ۸۲۰
 خلم ۵۵۶ - ۵۵۶ ح
 خواجه خضري ۳۵۳ ح
 خوارزم ۷۶۶
 خوارزم قديم ۲۰۱ ح
 خواف ۷۷۳
 خورد کابل ۵۱۷ - ۵۱۷ ح - ۵۱۸ ح
 خورده ريزه ۲۰۰ - ۲۰۰ ح

خيبر ۱۸۳ ح - ۸۲۷ - ۸۲۷ - ۸۹۳
 ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۷ - ۹۳۳
 ۹۳۸ - ۹۳۸
 خيبرپور (۶) - ۳۳ - ۶۲ - ۹۰ - ۹۲
 ۹۳ - ۱۰۱ ح - ۱۰۷ ح - ۱۰۹
 ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۳ ح - ۱۱۳
 ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۳۵ - ۱۶۳
 ۱۶۵ - ۲۳۹ - ۲۳۹ ح - ۲۶۶
 ۲۶۸ ح - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۰ ح
 ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶
 ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۳ - ۲۹۳
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۶ ح - ۳۰۰
 ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۶ - ۳۱۹
 ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۲
 ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۸
 ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۳
 ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۸ ح
 ۳۲۹ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۵۳
 ۳۵۳ - ۳۶۶ - ۳۶۶ - ۳۸۳
 ۴۰۲ - ۴۲۳ - ۴۲۹ - ۸۶۲
 ۹۴۲ - ۹۵۶ - ۹۶۶ - ۹۶۷
 ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۹ - ۹۹۳
 خيشکي، موضع ۲۳۸ - ۲۳۸ ح

د

داجل ۳۳۲ - ۳۳۲ ح - ۷۷۹
 دادوله ۹۷۸
 دادهر (کادهر) ۱۳۲ - ۱۳۲ ح
 ۳۸۲ - ۳۶۳ ح - ۳۳۳ - ۳۸۲
 ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۸۳ - ۳۳۳ ح - ۹۱۰
 ۹۱۲
 داغستان ۷۵۲ - ۷۶۵ - ۷۶۹
 دجله ۷۵۱
 درازه (خيبرپور) ۱۶۳ - ۱۶۳ ح - ۸۶۲
 دربند ۷۵۲
 درگاه شاه خيبرالدين ۸۷۹
 دروازه شكارپور ۱۶۸
 دروازه غزئين ۵۶۳
 دروازه قلعه عبدالسيحان خان ۳۵۹
 دروازه قلعه غزئين ۵۶۹
 دروازه کابل ۹۱۳
 دروازه لکهي ۲۴۵ - ۲۴۵ ح
 دروازه مشهد ۱۹۳
 دروازه هاتي (شکارپور) ۳۷۳ - ۳۷۳ ح
 دروازه هرات ۱۹۳ - ۱۹۵
 دروازه هزاري (شکارپور) ۱۱۶ - ۱۱۶
 ۳۷۳ - ۳۷۳ ح
 دره اوني (هندوکش) ۸۰۳

دره بولان ۲۳۶ ح - ۳۸۲ ح - ۳۸۳
 ۳۸۳ - ۳۸۳ ح - ۳۱۲ - ۳۶۵ ح
 ۷۷۶ - ۹۱۸ - ۹۲۰ - ۹۲۱
 ۹۳۳ - ۹۳۳ - ۹۲۲
 دره خورد کابل ۹۰۱
 دره خيبر ۹۵ - ۹۹ - ۳۷۰ - ۳۰۵
 ۳۳۶ - ۳۶۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱
 ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷
 ۵۷۸ - ۸۳۲ - ۸۳۷
 دره فرخشاہ ۸۵۷
 دره کاغان ۸۷۸ - ۸۷۹
 دره کشتير ۱۸۳ ح
 دره گومل ۷۷۸
 دره موره ۸۸۲
 دريائي اباسين ۲۵۰ - ۲۵۰ ح
 دريائي آتسک ۲۲ - ۲۲ ح
 دريائي آمو ۷۶۳ - ۷۷۸
 دريائي ستليج ۶۱۷ ح - ۹۸۰
 دريائي سندھ ۲۲ ح - ۱۰۹ ح
 ۱۳۵ ح - ۱۳۵ ح - ۱۶۲ ح
 ۱۶۳ ح - ۲۵۰ ح - ۳۳۳ ح
 ۳۶۰ ح - ۳۷۲ - ۳۷۳ ح
 ۶۲۱ ح - ۶۷۳ ح - ۷۷۶ ح
 ۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۵۶ - ۷۷۲
 ۷۷۳ - ۷۷۳ - ۸۵۲ - ۸۸۸

-۹۶۲ -۹۳۰ -۹۱۷ -۸۹۰

-۹۶۳ -۹۶۵ -۹۶۳ -۹۶۳

-۹۶۸ -۹۶۳ -۹۶۱ -۹۶۵

-۹۶۶ -۹۶۷ -۹۶۹

دریای فراه ۲۲۰

دریای کابل ۶-۲۳۸-۲۳۹-ح

-۲۵۰-ح-۸۳۷

دریای کرزی ۳۰۸-۳۰۸-ح

دریای لنڈی ۲۳۹-۲۳۹-ح

دریای مظفرآباد ۲۷

دریای هرات ۲۱۱

دریای هریرود ۱۹۳-ح

دریای هیرمند ۳۳۳-ح

دلنای سند ۶۲۱-ح

دمدسی (دمدمه، کلکنه) ۶۷۶-ح

۶۷۷

دوآبه ستلج و بیاس ۷۷۵

دوده ۱۰۹

دور ۱۸-ح

دوسنگ، موضع ۳۳۳-ح

ده افغانان ۲۲۶

ده جونجه ۶۳۷-۶۳۷-ح

ده درودگران ۶۳۲-۶۳۲-ح

ده کهوسه ۶۳۶

ده مديجي ۳۱۶-۳۱۶-ح-۳۱۷

ڈنوله ۹۶۹

دهلي ۲۲۳-ح-۳۶۷-۷۵۲

-۷۵۳ -۷۵۵ -۷۵۶ -۷۶۷

-۷۷۱ -۷۷۲ -۷۷۳ -۷۷۵

-۷۷۶ -۷۷۷ -۷۷۸ -۸۳۳

-۸۵۷ -۸۸۲ -۹۳۱ -۹۹۹

ديره اسماعيل خان ۱۸-۱۸-ح

-۳۶ -۳۳۲-ح-۷۶۲-۷۶۲-ح

-۷۷۸ -۷۸۷ -۸۱۵ -۸۳۱

۹۸۱

ديره بيبيرک ۳۱۷-ح-۳۲۳-۳۲۳-ح

-۳۲۳ -۳۲۳-ح-۳۲۵-۷۹۸

ديره غازي خان ۱۸-۱۸-ح-۲۱

-۲۱ -۳۶ -۸۹ -۹۰ -۹۵

-۲۲۳ -۲۳۱ -۱۰۷ -۲۲۳-ح

-۲۳۲ -۲۳۲-ح-۵۳۲-۷۵۶

-۷۶۲ -۷۶۲-ح-۷۷۱-۷۸۷

-۷۹۸ -۸۱۳ -۸۱۵ -۸۱۶

-۸۳۱ -۹۸۱

ديک ۹۳۳

ديه بيان صاحب عبدالحكيم ۶۹۱-ح

ڈ

ڈاڈر (ڈاڈر) ۳۸۲-ح-۹۱۰-۹۲۱

(رک دادهر)

-۹۵۱ -۹۱۰ -۷۸۵ -۳۷۲-ح

-۹۷۸ -۹۷۷

روهيل كهند ۷۷۱

ريگستان سندھ ۷۸۳

ذ

ذاکر، قریه ۷۹۰-۷۹۱-۸۷۲

ر

راجپوتانه ۱۶۵-ح-۸۳۳

راجن پور ۸۰۱

رادکان ۷۶۶

رامپور ۲۳۳-ح-۹۰۶

راولپنڈي ۳۷۰

راه بولان ۹۲۱

راس اميد ۸۹۲

راي بريلي ۸۷۷

رسول نگر ۳۵

روپور ۸۳۱-۹۶۲

روجهان ۱۰۷-۱۰۷-ح-۳۳۳

-۳۳۳ -۳۳۳-ح-۳۳۵-۶۹۷

رود فليلي ۳۵۳-ح

روس (روسيه) ۳۶۱-۳۶۱-ح-۵۳۹

-۸۸۸ -۸۳۳ -۸۳۳ -۶۰۵

-۹۲۰ -۹۳۲

روسيه تزارى ۸۸۷

روه ۳۰۳-ح

روھري ۹۰-ح-۹۲-ح-۱۳۵-ح

-۱۶۳ -۱۶۵-ح-۳۷۱-ح

ز

زندان حضرت سليمان عليه السلام

۳۵۳

زنگيار ۹۹۱

زبارت ۳۳۲-ح

ژ

ژوب ۱۹۳-ح

س

سارتاب (سارتاف، سرتاف) ۳۲۹-ح

-۳۲۲ -۳۲۲-ح-۳۳۲-ح

سارنپور ۷۷۶

ساسو ۶۷۶

سبزل كوت ۹۰-ح-۹۷۷-۹۷۸

-۱۹۱ -۱۹۱-ح-۱۸۷-۲۱۵

-۲۱۶ -۲۱۶-ح-۲۱۹-۲۲۰

۷۷۳

سبي ۱۳۲-ح-۱۶۷-ح-۳۳۲-ح

-۳۳۳ -۳۳۳-ح-۳۸۲-۳۸۲-ح

تازه نوای معارک

شهاداد پور ۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-
 ۶۴۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۹۹-
 ۸۰۰-۹۵۰-۹۹۲
 شهر سبز ۳۳۲-۳۳۳-۳۳۸
 شیخوپور ۴۹۷
 شیراز ۳۸-۲۲۶-۲۵۱-۸۹۲
 ۹۹۵
 شیرانی (محلہ) ۳۰۶ ح
 شیر سرخ (قندھار) ۴۵۲-۴۹۰
 صدر بازار (سکھر) ۳۱۹-۴۱۳
 طیس ۷۷۹
 طنبو (تنبو) ۳۸۰-۳۸۰ ح
 عاشقان و عارفان کابل ۸۰۳
 عجم ۷۱۱
 عراق ۷۶۶
 عرب ۲۷۸-۳۳۶ ح
 عربستان ۲۳۳ ح
 عزیز پور ۹۷۸

غ

غزنہ ۲۱۳-۲۱۳ ح
 غزنی ۳۵۳-۳۸۶-۳۹۸ ح
 ۳۹۹ ح-۴۰۲-۴۰۳-۴۱۱
 ۴۳۳-۴۳۹-۴۳۹ ح-۵۴۲
 ۷۵۲-۷۷۳-۷۷۵-۷۷۸
 ۸۱۲-۸۳۸-۸۵۳
 ۸۵۵-۸۷۱-۸۷۷-۸۸۳
 ۸۸۵-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۸
 ۸۹۹-۹۰۱-۹۰۳-۹۰۳
 ۹۰۵-۹۰۶-۹۱۱-۹۱۲
 ۹۱۳-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۹
 ۹۳۰-۹۳۳-۹۳۵-۹۳۸
 غزنین ۵۲۱-۵۲۲-۵۲۵-۵۲۷
 ۵۳۵-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹
 ۵۵۳-۵۶۳-۵۶۵-۵۶۶
 ۵۶۷-۵۶۸-۶۰۰-۶۰۵
 ۶۰۷

تازه نوای معارک

فیض الله خان، موضع ۲۵۳-۲۵۵
 ۲۵۶
 ق
 قاهرہ ۹۹۰
 قبه محمد شاہل عباسی ۱۳۵-۱۳۰-
 ۱۳۷-۱۵۹-۱۵۹ ح-۱۶۰
 قرار گاہ نظامی غزنی ۹۱۳
 قرغہ، غربی کابل ۸۷۱
 قرہ باغ ۸۱۲-۹۳۹
 قریہ آباد ۲۹۰
 قصر سیتھ میا رام ۲۳۵
 قصور (کاشور، کاسور) ۳۷۱ ح
 قلات ۲۳۶-۲۳۶-۲۳۶ ح
 ۲۳۷-۲۳۸-۲۳۸
 ۲۶۳-۲۶۶ ح-۲۸۳-۲۸۳ ح
 ۳۱۱-۳۱۲-۳۱۲ ح-۳۱۳
 ۳۱۴ ح-۳۱۵-۳۱۵ ح-۳۱۶
 ۳۳۳-۳۳۳-۳۳۵-۳۳۵
 ۶۳۶-۶۳۶ ح-۶۶۹-۷۷۲
 ۷۷۳-۷۷۶-۷۹۵-۷۹۶
 ۸۵۱-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳
 ۸۹۰-۸۹۲-۸۹۸-۹۱۰
 ۹۱۱-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰
 ۹۲۱-۹۲۲-۹۲۲ ح-۹۲۳
 ۹۳۰-۹۳۱

غلامہ ۶۹۱
 غور ۱۸۲ ح
 غوڑہ مرغہ ۸۳۵

ف

فارس ۷۵۱-۷۵۲-۷۶۱-۷۶۶
 ۷۷۹-۹۳۰
 فتح آباد (خیوشان) ۷۶۶-۷۶۹
 فرانس ۷۹۲
 فرانکفورت ۷۳۹
 فراه ۹-۱۸۶-۱۸۶ ح-۱۸۷ ح
 ۱۸۸ ح-۱۸۸-۱۸۹-۲۹۰-۲۹۳
 ۷۹۵-۸۲۸-۸۵۳
 فرنگ ۳۸۷-۵۰۷-۵۲۸-۵۶۶
 ۵۷۱-۵۸۰-۵۸۱-۶۹۲
 ۷۰۱-۷۸۵-۹۰۵-۹۰۶
 فلیجی ۳۸۲-۳۸۲ ح-۴۲۳
 فلیلی ۶۷۰-۶۷۰ ح
 فورت ولیم بمبئی ۹۷۶
 فیروز پور ۳۶۵-۳۶۷-۳۶۷ ح
 ۳۶۸ ح-۳۷۳-۳۷۳-۵۶۳
 ۵۷۲-۵۷۷-۶۱۴ ح-۹۱۰
 ۹۱۶-۹۳۳-۹۳۸
 فیروز کوہ ۱۹۷ ح
 فیض آباد، بدخشان ۷۷۸

قلعه حبز ۹۰-۹۰-ج-۲۷۳	قلعه بلوچ ۷۷۲-ج-۳۳۷
۷۲۳-۶۱۳	قلعه احمد آباد ۶۲۶-۶۲۵-۲۷۱
قلعه مندین ۲۱ ج	قلعه ادی ۷۹۱-۷۹۲
قلعه صورت ۶۷۶	قلعه ارگ (هرات) ۵۹-۲۰۵
قلعه سیوی ۳۳۲-۳۳۲	قلعه امام گهر ۶۳۰
قلعه شاهی (کابل) ۳۹۵	قلعه اولاد ۷۶۵
قلعه شکارپور ۳۲۱	قلعه* بالا حصار غزنین ۵۲۳-۵۲۱
قلعه سالو خان ۳۳۳-۳۳۳-۳۳۷	قلعه بالا حصار کابل ۴۹۱-۴۵۲
۳۳۰-۳۳۹	۳۹۵-۵۲۰-۵۲۳-۵۲۵
قلعه عبدالسیحان خان ۳۵۷-۳۵۸	۵۲۳-۵۲۲-۵۳۰-۵۲۹
قلعه* عمرکوت ۶۷۳	۵۳۵-۵۳۴-۵۳۹-۵۳۱
قلعه غزنی ۳۹۰-۳۹۲-۳۹۳	قلعه بامیان ۲۰۲-۲۰۲-ج-۳۵۰
۳۰۲-۳۰۱-۳۰۰-ج-۳۹۷	۵۰۳-۵۳۳-۵۳۸
۳۰۳-۳۰۳-۳۰۹-۳۵۰	۵۵۲-۵۶۸-۵۶۹
۳۶۸	قلعه* بکهر ۱۰۹-۳۰۸-ج-۳۵۰
قلعه غزنین ۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳	۳۵۴-۳۵۷-۳۵۸
۵۲۵-۵۲۶-۵۲۸-۵۳۵	۳۷۱-۳۷۲-۳۷۵-۳۱۶
۵۳۷-۵۳۸-۵۵۲-۵۶۸	۳۳۷-۳۳۰-۳۳۱-۶۱۷
۵۶۹	۶۲۰-۶۶۸
قلعه فراه ۱۷۵-۱۷۵-ج-۱۷۶	قلعه بهوج ۹۸۵
۱۷۷-۱۷۷-ج-۱۷۸-۱۷۹	قلعه حیدرآباد ۶۵۳-۶۶۳-۶۶۳
۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳	۶۶۷
۱۸۵-۲۲۰-۲۲۱	قلعه دیچی ۶۲۹
قلعه قاضی ۷۳-۳۰۳-۳۰۳-ج	قلعه* روجهان ۶۳۶-۶۳۷
۳۰۳-۳۰۸-ج	قلعه ره طاس (رهتاس) ۳۷۰-۳۷۰-ج

قلعه قلات ۳۳۵	۱۸۱-۱۸۳-۱۸۳-۱۸۶
قلعه قندهار ۳۲۳-۳۲۶-۳۳۰	۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳
۳۹۰	۱۹۳-ج-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷
قلعه کرن ۱۱۲	۱۹۸-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۳
قلعه کهان ۳۲۳-۳۲۳-ج-۳۲۵	۲۰۵-۲۰۸-۲۱۰-۲۱۲
۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳	۲۳۸۹-ج-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷
۶۹۰-ج-۶۸۸	۶۰۸
قلعه گرش ۷۱-۷۱-ج-۳۹۰	قندهار (۶)-(۷)-(۸)-(۹)-(۱۰)-
۳۹۱-۶۰۱	(۱۲)-(۱۵)-(۱۷)-۱۳-۲۰
قلعه لاش ۱۸۸-۱۸۸-ج-۲۱۳	۲۰-ج-۲۱-ج-۲۶-۵۲-ج
۲۲۱-۲۲۲-ج-۲۳۷	۲۵۳-ج-۵۶-۶۱-۶۶-ج
قلعه لاهور ۳۲-۳۳	۷۳-۷۳-ج-۸۷-۸۷-ج-۸۹
قلعه مبارک پور ۶۳۳	۱۵۳-۱۶۸-۱۷۰-ج-۱۷۷
قلعه معروف ۸۷-۸۷	۱۷۳-۱۷۳-ج-۱۷۵-۱۷۷
قلعه میر داؤد ۱۸۳	۱۷۷-۱۸۱-۱۸۳
قلعه میر مسجدی خان ۳۵۳ ج	۱۸۳-۱۸۵-ج-۱۸۵-۱۸۶
قلعه میری قلات ۳۱۳	۱۹۱-۱۹۳-ج-۱۹۳-۲۱۱
قلعه نادرا آباد ۷۷۰	۲۱۱-ج-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۳
قلعه نادری ۳۲۳ ج	۲۱۵-۲۱۶-۲۲۰-۲۲۱
قلعه نشاپور ۷۷۳	۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۶
قلعه نو، بادغیس ۱۹۷ ج	۲۳۰-۲۳۲-ج-۲۳۶-۲۳۶-ج
قلعه نو، بهکر ۳۷۲ ج	۲۳۷-۲۳۹-۲۶۳-۲۳۷
قلعه نو، هرات ۱۹۹ ج	۲۳۳-۲۳۳-ج-۲۳۵-۲۳۳
قلعه هرات ۵۶-۵۷-ج-۶۳-۶۳	۲۳۶-۲۳۸-۲۳۹-ج-۲۳۹
۶۷-۷۰-۷۱-ج-۱۷۹	۲۳۰-۲۳۳-ج-۲۳۵

تازه نوای معارک

کوه شمله ۳۳۱-۹۵۹	کنگستون ۸۹۸
کوه کوزک ح-۶۸۹-۸۶۸	کنگس لین ۸۹۸
کوه گندمک ۵۴۰	کوبریج ۹۳۸
کوهستان چانديه ح-۶۸۸	کوبکان ۷۵۰
کوهستان خیبر ۹۹-۱۰۱	کوهلی ۶۶۱-۶۵۴
کوهستان مری ۶۹۲	کوت بیچی ۲۷۰
کوهستان هند علیا ۹۰۲	کوت جعفر خان ۷۹۷
کهان ۶۹۲	کوت دبیچی ۶۲۹-۶۲۴
کوهستان غرب هرات ۸۵۴	کوتل (کوزک) ح-۳۸۴-۳۸۳
کهند پری ۹۱۰	۳۸۵-۳۸۵-۵۶۰-۹۲۱
کوهلی (کوهلی) ح-۶۷۲-۶۷۲	کوتل کهندک ح-۳۳۱
کهوره باری ۹۷۳	کوتله ح-۳۳۷-۳۳۷-۳۳۹-۶۱۳
کوئته (شال کوت) ح-۳۲۳	کوتلیر ۸۸۳
ح-۳۳۲-ح-۳۲۶-ح-۳۸۲	کوزار ۶۹۱-۶۹۱-ح-۶۹۱
ح-۳۱۶-ح-۳۱۵-ح-۳۸۴	کوزک ح-۸۳۳-۹۱۰
ح-۳۳۲-ح-۳۳۶-ح-۳۳۵	کوه آدم شاه (سکهر) ۳۰۱-۳۰۲-۷۸۹
ح-۶۸۹-۷۵۴-۷۹۰-۸۳۷	کوه الوند ۳۰۳-۳۲۴-۳۵۹-۷۸۹
ح-۸۶۸-۸۷۷-۸۹۴-۹۱۰	۵۳۶
ح-۹۱۸-۹۲۲-۹۳۸	کوه بابا ح-۲۰۲
کویل ح-۳۹۶	کوه توبه ۷۸۷
کیپ ۹۰۲	کوه جگدلی ح-۵۹۸
کیتور ۸۹۸	کوه سلیمان ح-۲۱
کیته ۶۲۰	کوه سینور ح-۳۳۲
کیتی ح-۶۲۱	

تازه نوای معارک

کاتهری (کاتری) ح-۶۵۹-۶۵۹	کعبه ح-۲۹۱
کانهیاوار ۷۴۹	ککر ۹۶۵
کاشان ۳۱۳	کلات ح-۵۳-۷۸۶-۹۳۹-۹۴۳
کاشور (کاسور، قصور) ح-۳۷۱	کلکنه ح-۶۵۱-۶۷۶-۸۳۶
کالغان (کمنار) ۸۷۸	ح-۸۹۷-۸۹۶-۸۹۷-۹۰۰
کچه (کچی) ح-۱۶۷-۱۶۷	کلیسای سنت پال ۹۵۱-۹۹۱
ح-۲۶۳-۲۷۷-۲۶۴-۲۳۶	کلیسای ویست منستر ۹۰۰-۹۳۴
ح-۶۵۰-۶۴۹-۶۳۵-۴۳۶	کمنار (کالغان) ۸۷۸
ح-۷۸۶-۷۵۹-۶۶۸-۶۶۹	کندیاره ۷۳۲
ح-۸۹۲-۸۸۸-۷۹۸-۷۹۶	کنر ۸۴۳
ح-۹۲۰-۹۶۴-۹۵۷-۹۹۲	
کراچی (۱)-(۲)-ح-۳۷۷-۶۱۳	
ح-۸۱۷-۷۶۸-۷۵۵-۷۲۳	
ح-۸۴۰-۸۳۰-۹۲۴-۹۶۹	
ح-۹۷۸-۹۹۷-۹۷۸-۹۷۷	
کراچی بندر ۷۲۷-۳۷۷	
کرپلا ح-۶۶۵-۴۰۰-۸-۶۶۷	
کرخ ۸۸۲	
کرنال ح-۷۵۳-۷۷۵-۹۱۱	
کریمیا ۷۵۲	
کشور ح-۱۰۷-۱۰۸	
کشیر (۱۵)-ح-۱۹-۱۹-۲۱	
ح-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۷	

مردان ۲۳۸ ح	مشهد خورد ریزه ۲۰۲
موند ۸۶۰	مصر ۸۹۳-۹۰۳
مرو ۴۵۰-۴۴۳	مصلا (مصلاي) ۱۹۲-۱۹۲ ح
مزار جابهي (هرات) ۶۱۰	معروف ۸۳۸
مزار حضرت جي (احمد شاهي) ۸۴۲	مغان ۴۵۲
مزار شريف ۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵	مقابر تالپوران (حیدرآباد) ۸۱۹
۸۶۷	مقبره امير عبدالرحمن ۲۲۶ ح
مزار شیر مرغ ۴۴۰	مقر لشکري حیدرآباد ۸۹۹
مزار عاشقان و عارفان (جنوب کابل)	مکه ۸۸۰-۹۹۰
۸۴۱-۹۰۶	ملادر ۹۴۸
مزار علي لالا ۸۵۵	ملبرج ۹۵۰
مزار مبارک ۸۴۹	ملتان ۳۶-۳۰۱ ح-۶۵۱-۶۹۲
مستنگ (مستونگ) ۳۳۶ ح-۳۳۶	۴۱۳-۴۵۴-۴۶۹-۴۴۱
۸۸۲-۴۴۳ ح-۳۳۶	۴۴۳-۴۴۸-۸۳۰
۹۱۹	۸۵۹-۸۴۳-۸۸۲
مسجد جامع بزرگ پل خشتي کابل	ممبئي ۶۱۷ ح
۸۰۲	(رک-ممبئي)
مسجد سيد (متصل پل کاغان)	مملکت عربيہ سعوديه ۲۳۳ ح
۸۴۸	منار لندن ۹۳۳
مسقط ۴۶۱	منزل بادام ۸۳ ح
مشهد (۲)- ۵۲-۶۲-۱۹۳ ح-	منصور غنڊي ۸۵۰
۴۳۳ ح- ۴۵۰-۴۵۱-۴۶۵	منگچر ۸۸۱
۴۶۶-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳	مودکي (هند) ۹۰۱-۹۱۶-۹۳۸
۴۴۹-۴۹۴-۸۲۴-۸۵۰	موريتوس ۹۳۲
۸۵۳-۹۳۱	موصل ۴۶۵

موغله ۳۰۶	نانکنگ ۸۹۲
موهنجو ديرو ۶۲۳ ح	ناوه بارکزي ۴۹۰
مهرج اور ۹۳۹	نائچ بند ۴۲۶ ح
مهاندوست ۴۵۱	نائچه ۴۲۶-۴۲۷-۴۳۳
مياني ۴۱۵ ح	نشاپور ۴۴۲-۴۴۳
ميدان دويه (دبه) ۹۵۰	نجد ۲۳۳ ح
ميدان لاهري ۳۱۷ ح	نجد ۸۶۷
ميدان مير مسجد (؟ قلعه مير	نصربور ۶۷۲-۴۸۳
مسجدي خان) ۳۵۳-۳۵۳ ح	نصير آباد (متصل جيکب آباد)
ميرپور ۶۷۰-۴۲۶ ح-۹۵۰-۹۴۳	۳۱۸ ح-۱۰۷ ح
مير داؤد ۱۹۳-۲۱۱	نمله ۲۲-۲۲۲-۸۱۴-۸۱۳
ميسور ۸۹۶-۹۰۱	۸۲۹
ميسوره ۵۷۲	ننهال ۶۹۱ ح
ميمنه ۲۰۱-۲۰۲-۲۱۰-۲۱۰ ح-	نوبت خانه امام مهدي ۳۵۳
۴۴۳-۴۴۸	نوسکهر ۳۱۹ ح
ن	نوشکي ۸۹۲
نادرآباد ۳۲۳ ح	نوشهره، موضع ۲۳۹-۲۳۹ ح-
ناره ۴۳۳	۴۱۶ ح-۴۸۱-۴۸۵-۴۸۶
نالہ تانوري ۶۹۱	نوشهره ابرو ۸۱۶
نالہ رايص واه ۳۴۳-۳۴۳ ح	نوشهره فيروز ۴۳۲-۴۳۲ ح
نالہ سند ۱۰۹-۱۲۱-۱۲۲	نونار ۶۲۳-۴۲۹
۲۳۶-۲۳۰	نونهر ۴۱۵ ح
نالہ لاله واه (لاله واه) ۳۰۱	نهر چوتا بيگاري ۳۴۳ ح
۳۰۵-۳۰۵ ح-۳۰۹	نهر گار ۳۱۶ ح
	نيپال ۹۳۴

-۷۹۳ -۷۹۳ -۷۹۲ -۷۸۱
 -۸۳۳ -۸۳۱ -۸۳۰ -۷۹۸
 -۸۶۰ -۸۵۷ -۸۳۳ -۸۳۷
 -۸۹۲ -۸۹۱ -۸۸۸ -۸۸۷
 -۸۹۸ -۸۹۷ -۸۹۳ -۸۹۳
 -۹۰۶ -۹۰۳ -۹۰۱ -۸۹۹
 -۹۲۳ -۹۲۲ -۹۱۷ -۹۱۳
 -۹۳۸ -۹۳۶ -۹۳۲ -۹۳۹
 -۹۵۲ -۹۵۱ -۹۵۰ -۹۳۹
 -۹۶۶ -۹۶۵ -۹۵۹ -۹۵۷
 -۹۷۳ -۹۷۲ -۹۷۱ -۹۶۹
 -۹۹۰ -۹۷۶ -۹۷۵ -۹۷۳
 ۹۹۳ -۹۹۱
 هند برطانوی ۸۳۰ -۸۳۱ -۸۳۶
 ۸۳۷
 هند جنوبی ۸۶۳
 هند شمالی ۸۶۳
 هند علیا ۸۹۶
 هند غربی ۱۶۵ ح
 هندوستان ۱۱۷ -۱۵۲ -۱۸۲ ح
 -۳۹۵ -۳۷۲ -۳۲۸ -۳۳۳
 -۳۳۶ -۳۱۲ -۳۱۱ -۳۰۵
 -۳۷۷ -۳۷۶ -۳۶۳ -۳۵۶

-۷۷۷ -۷۷۳ -۷۷۳ -۷۷۲
 -۷۹۳ -۷۹۰ -۷۷۹ -۷۷۸
 -۸۵۱ -۸۵۰ -۸۲۷ -۸۱۱
 -۸۵۳ -۸۵۲ -۸۵۲ -ح۸۵۱
 -۸۹۱ -۸۷۱ -۸۶۸ -۸۵۸
 ۹۹۳ -۹۳۱
 هرنائی ۳۳۲ -۳۳۲ ح
 هرند (دیوه غازیخان) ح۳۲۳
 هری ۷۶۱
 هریرود ح۲۰۳ -ح۲۱۱
 هژند ح۳۳۲ -۷۷۹ -۷۹۸
 هزاره، ضلع ۸۶ -ح۸۶ -ح۸۷۷
 ۸۷۸
 هشت نگر (اشنگر) ح۲۳۸
 هلمند ح۷۰ -۷۹۰ -۷۹۱ -۷۹۲
 همدان ۷۵۱
 هند ۲۲۶ -ح۲۳۳ -ح۲۰۳
 -ح۳۵۵ -ح۳۶۰ -ح۳۶۱
 -ح۳۱۲ -ح۳۶۸ -ح۵۵۲
 -ح۵۶۲ -ح۵۷۲ -ح۶۵۰
 -۷۴۹ -۷۵۲ -۷۵۰ -۷۴۹
 -۷۵۷ -۷۶۱ -۷۶۰ -۷۷۷
 -۷۸۰ -۷۷۷ -ح۷۷۶ -۷۷۶

هرات (۶) - (۷) - (۸) - (۹) - (ح۹) - (۱۵)
 -۵۶ -۵۳ -ح۵۳ -۵۲ -۲۹ -۱۳
 -ح۶۰ -۶۰ -۵۹ -۵۸ -۵۷
 -ح۶۵ -۶۳ -۶۳ -۶۲ -۶۱
 -۷۳ -۷۲ -۷۱ -۶۷ -۶۶
 -ح۷۰ -ح۸۶ -۸۶ -۸۲ -۷۴
 -۱۷۹ -۱۷۸ -۱۷۶ -۱۷۳
 -ح۱۸۲ -۱۸۲ -۱۸۱ -۱۸۰
 -ح۱۸۵ -۱۸۵ -ح۱۸۳ -۱۸۳
 -۱۸۹ -۱۸۷ -ح۱۸۶ -۱۸۶
 -ح۱۹۲ -۱۹۲ -۱۹۱ -۱۹۰
 -ح۱۹۳ -ح۱۹۳ -۱۹۳ -۱۹۵
 -ح۱۹۹ -ح۱۹۷ -۱۹۷ -۱۹۶
 -ح۲۰۰ -ح۲۰۱ -ح۲۰۲ -۲۰۳
 -ح۲۰۳ -۲۰۵ -۲۰۳ -۲۰۶
 -ح۲۰۶ -۲۰۸ -۲۰۷ -۲۰۹
 -۲۱۰ -۲۱۱ -۲۱۲ -۲۱۳
 -۲۱۳ -۲۱۵ -ح۲۱۵ -۲۲۰
 -ح۲۵۱ -۲۲۳ -۲۲۲ -۲۲۱
 -ح۲۳۳ -۲۳۳ -۲۳۲ -۲۰۳
 -ح۲۳۸ -ح۲۳۰ -۲۳۹ -۲۳۸
 -ح۲۵۵ -ح۲۸۹ -۶۰۵ -۶۰۷
 -۶۱۰ -۶۰۹ -۶۰۹ -۶۰۸
 -ح۶۸۸ -ح۶۸۹ -۷۵۰ -۷۵۱
 -۷۷۱ -۷۶۹ -۷۶۷ -۷۶۳

نیتھ ۹۳۸
 نیرون کوت (حیدرآباد) ۷۸۷
 (نیز رک - حیدرآباد)
 نیشاپور ۷۷۵
 و
 وادی پروان ح۳۶۳
 وادی پشین ح۳۲۰ -ح۶۸۹ -ح۹۲۱
 وادی کرم ۷۵۶
 وادی ژوب ح۲۱
 واشیر ح۳۳۳
 واکس هال ۹۳۳
 وڈ ۸۸۱
 ولویچ ۹۳۳
 وینچستر ۷۵۰
 و
 هالا، ضلع ح۲۷۲ -ح۲۹۳ -ح۶۲۹ -ح۶۵۸
 هالانی ۸۱۵ -۸۰۱
 هالکر ۹۱۷
 هاله کنڈی ح۳۸۰ -۳۸۰
 هانکانگ ۸۹۲
 هسپانیا ۹۵۰

-۸۷۷ -۷۵۸ -۷۴۱ -۷۳۰	-۵۰۰ -۴۸۲ -۴۸۰ -۴۷۸
-۹۷۰ -۹۵۲ -۹۳۳ -۸۹۳	-۵۲۱ -۵۱۲ -۵۱۰ -۵۰۳
۹۸۶ -۹۸۵ -۹۸۴	-۵۳۸ -۵۳۲ -۵۲۸ -۵۲۳
-۷۷۱ -۳۵۲ -ح۳۳۹ هندوکش	-۵۶۲ -۵۵۱ -۵۵۰ -۵۴۹
۸۹۹ -۸۰۵ -۸۰۳	-۵۷۱ -۵۶۹ -۵۶۵ -۵۶۳
	-۵۹۱ -۵۹۰ -۵۸۱ -ح۵۷۱
	-۶۰۱ -۶۰۰ -۵۹۹ -۵۹۳
	یزد ح۲۳۶ -۷۱۹ -۷۰۹ -۷۰۳ -۶۶۹
	یونان ۹۵۰ -۷۲۹ -۷۲۳ -۷۲۱ -۷۲۰

ی

۳- فاسهای کتب

ح۸۵۲ - ح۸۵۳ - ح۸۵۴

ح۸۶۹

اکبرنامه ۸۲۶ - ح۸۲۷ - ح۸۷۰

ح۸۸۵

الجامع الصغير ح۶۶۳

المنجد ح۶۲ - ح۶۱۸۳ - ح۶۲۲۶

ح۴۰۵

انڈین بیوگرافی ۹۰۰ - ۹۰۱

۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۳۹

۹۴۰ - ۹۵۱

(لیزرک بیوگرافی هندی)

انساب الانجاب ح۸۵۸

انسایکلو پیدیای اسلامی ح۷۵۳

ح۷۶۶ - ح۷۶۸

انشای عطارد ح۷۸۶ - ح۷۸۷

انوار سهیلی ۷۴۹

انیس السالکین ۸۲۱

اورینتل کالج میگزین ح۸۴۳

ب

باغ و بهار ۷۴۹

بدائع وقائع ح۷۵۷ - ح۷۵۸ - ح۷۶۸

الف

آریانا، مجله ح۸۳۷

احسن التقاسیم ح۳۲۳

احمد شاه بابا ح۷۷۰ - ح۷۷۲

ح۷۷۳ - ح۷۷۶ - ح۷۷۹

اراضی دلتای اندس (از هیگ)

ح۷۵۹ - ح۷۶۸

اسناد خانواده قاضی (انگلیسی)

ح۸۳۷ - ح۸۳۹ - ح۸۴۱ - ح۸۴۲

اسناد و وثائق سیاسی

(تالیف حبیبی)

ح۸۴۳ - ح۸۴۵

افغانستان بعد از اسلام (حبیبی)

ح۳۶۱ - ح۷۶۶ - ح۷۶۸

ح۷۶۹ - ح۷۷۲ - ح۷۹۳

ح۹۰۶

افغانستان در عصر تیموریان هند،

خطی (حبیبی) ح۸۵۸

افغانستان در قرن نوزدهم

ح۷۴ - ح۷۵۳ - ح۷۵۴ - ح۷۶۰

ح۷۶۸ - ح۷۷۱ - ح۷۹۳ - ح۸۰۳

- برکات الاولیا ۸۶۰ ح
 برهان (قاطع) ۲-۳۳-۳۱۳ ح
 بیان واقع ۴۵۴-۴۵۸-۴۵۹ ح
 ۴۶۸-۴۶۰ ح
 یوگرانی هندی ۳۱۲-۳۵۰ ح
 ۴۵۰-۸۳۱-۸۴۳-۸۸۹ ح
 ۸۹۲-۸۹۳-۸۹۵-۸۹۷ ح
 ۸۹۸-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲ ح
 ۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۱۱ ح
 ۹۱۶-۹۱۷-۹۲۲-۹۲۳ ح
 ۹۲۸-۹۳۱-۹۳۹-۹۹۲ ح
- پ
- پادشاه نامه ۴۴۰ ح
 هند نامه دنیا و دین ۸۳۳ ح
 ۸۳۵-۸۳۷-۸۸۷ ح
- ت
- تاریخ احمدی ۴۴۰-۴۴۲ ح
 ۴۴۴ ح
 تاریخ احمد شاهی ۴۹۵ ح
 تاریخ احمد شاه درانی ۸۵۳ ح
 تاریخ اخوند محمد صدیق ۸۸۲ ح
 تاریخ افغان (فریر) ۸۰۳ ح

- ۳۳۱-۳۳۵-۳۳۷ ح
 ۳۳۰-۳۳۲-۳۳۴ ح
 ۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸ ح
 ۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱ ح
 ۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴ ح
 ۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷ ح
 ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰ ح
 ۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳ ح
 ۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶ ح
 ۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹ ح
 ۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲ ح
 ۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵ ح
 ۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸ ح
 ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱ ح
 ۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴ ح
 ۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷ ح
 ۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰ ح
 ۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳ ح
 ۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶ ح
 ۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹ ح
 ۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲ ح
 ۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵ ح
 ۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸ ح
 ۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱ ح
 ۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴ ح
 ۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷ ح
 ۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰ ح
 ۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳ ح
 ۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶ ح
 ۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹ ح
 ۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲ ح
 ۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵ ح
 ۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸ ح
 ۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱ ح
 ۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴ ح
 ۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷ ح
 ۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰ ح
 ۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳ ح
 ۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶ ح
 ۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹ ح
 ۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲ ح
 ۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵ ح
 ۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸ ح
 ۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱ ح
 ۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴ ح
 ۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷ ح
 ۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰ ح
 ۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳ ح
 ۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶ ح
 ۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹ ح
 ۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲ ح
 ۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵ ح
 ۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸ ح
 ۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱ ح
 ۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴ ح
 ۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷ ح
 ۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰ ح
 ۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳ ح
 ۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶ ح
 ۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹ ح
 ۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲ ح
 ۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵ ح
 ۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸ ح
 ۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱ ح
 ۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴ ح
 ۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷ ح
 ۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰ ح
 ۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳ ح
 ۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶ ح
 ۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹ ح
 ۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲ ح
 ۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵ ح
 ۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸ ح
 ۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱ ح
 ۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴ ح
 ۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷ ح
 ۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰ ح
 ۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳ ح
 ۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶ ح
 ۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹ ح
 ۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲ ح
 ۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵ ح
 ۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸ ح
 ۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱ ح
 ۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴ ح
 ۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷ ح
 ۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰ ح
 ۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳ ح
 ۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶ ح
 ۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹ ح
 ۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲ ح
 ۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵ ح
 ۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸ ح
 ۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱ ح
 ۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴ ح
 ۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷ ح
 ۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰ ح
 ۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳ ح
 ۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶ ح
 ۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹ ح
 ۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲ ح
 ۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵ ح
 ۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸ ح
 ۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱ ح
 ۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴ ح
 ۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷ ح
 ۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰ ح
 ۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳ ح
 ۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶ ح
 ۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹ ح
 ۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲ ح
 ۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵ ح
 ۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸ ح
 ۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱ ح
 ۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴ ح
 ۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷ ح
 ۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰ ح
 ۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳ ح
 ۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶ ح
 ۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹ ح
 ۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲ ح
 ۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵ ح
 ۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸ ح
 ۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱ ح
 ۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴ ح
 ۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷ ح
 ۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰ ح
 ۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳ ح
 ۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶ ح
 ۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹ ح
 ۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲ ح
 ۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵ ح
 ۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸ ح
 ۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱ ح
 ۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴ ح
 ۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷ ح
 ۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰ ح
 ۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳ ح
 ۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶ ح
 ۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹ ح
 ۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲ ح
 ۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵ ح
 ۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸ ح
 ۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱ ح
 ۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴ ح
 ۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷ ح
 ۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰ ح
 ۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳ ح
 ۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶ ح
 ۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹ ح
 ۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲ ح
 ۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵ ح
 ۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸ ح
 ۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱ ح
 ۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴ ح
 ۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷ ح
 ۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰ ح
 ۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳ ح
 ۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶ ح
 ۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹ ح
 ۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲ ح
 ۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵ ح
 ۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸ ح
 ۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱ ح
 ۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴ ح
 ۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷ ح
 ۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰ ح
 ۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳ ح
 ۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶ ح
 ۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹ ح
 ۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲ ح
 ۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵ ح
 ۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸ ح
 ۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱ ح
 ۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴ ح
 ۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷ ح
 ۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰ ح
 ۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳ ح
 ۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶ ح
 ۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹ ح
 ۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲ ح
 ۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵ ح
 ۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸ ح
 ۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱ ح
 ۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴ ح
 ۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷ ح
 ۸۸۸-۸۸۹-۸۸۰ ح
 ۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳ ح
 ۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶ ح
 ۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹ ح
 ۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲ ح
 ۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵ ح
 ۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸ ح
 ۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱ ح
 ۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴ ح
 ۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷ ح
 ۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰ ح
 ۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳ ح
 ۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶ ح
 ۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹ ح
 ۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲ ح
 ۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵ ح
 ۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸ ح
 ۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱ ح
 ۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴ ح
 ۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷ ح
 ۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰ ح
 ۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳ ح
 ۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶ ح
 ۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹ ح
 ۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲ ح
 ۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵ ح
 ۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸ ح
 ۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱ ح
 ۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴ ح
 ۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷ ح
 ۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰ ح
 ۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳ ح
 ۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶ ح
 ۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹ ح
 ۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲ ح
 ۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵ ح
 ۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸ ح
 ۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱ ح

- تاریخ سند و افغانستان [تازه نوای معارک] ۱۷-۳ ح
 (رک- تازه نوای معارک)
 تاریخ سیاسی افغانستان ۸۰۳ ح
 ۸۵۳ ح
 تاریخ فدا حسین
 رک- تاریخ افغانستان (سید فدا حسین)
 تاریخ فرشته ۱۷۰-۳۰۳ ح
 ۸۵۹ ح
 تاریخ فیروز شاهی ۸۵۹-۸۷۷ ح
 تاریخ قلات ۸۹۰ ح
 "تاریخ قندهار؟ [تازه نوای معارک]"
 (۱۷)-۸۳۸-۸۳۹ ح
 (رک- تازه نوای معارک)
 تاریخ کلهوره انگلیسی (میتن)
 ۴۵۹-۴۶۸-۴۸۲ ح
 تاریخ کلهوره و استقرار حکومت
 تالهران ۴۸۷-۴۹۸ ح
 ۸۰۰-۴۹۹ ح
 تاریخ معصومی ۲۶۸-۳۳۲ ح
 ۸۵۹-۶۷۴ ح

تاريخ ملائكة في درسنده
(History of Alienation
in Sind)

(۳) - ۳ - ح ۳ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ح ۸۱۷

۸۳۹ - ۸۴۰ - ح ۸۴۰ - ۸۵۰ - ح ۸۵۰ - ۸۵۸ - ح ۸۵۸

ح ۹۹۷

تاريخ هرات (سيفي) ح ۱۹۹
تازه نوای معارك (كتاب حاضر)

(۱) - (۳) - (۱۷) - (۱۸) - ۷۳۵ - ح ۷۳۵

ح ۸۲۶ - ح ۸۲۸ - ح ۸۲۸ - ح ۸۲۶ - ح ۸۲۶ - ح ۸۲۶

۸۳۸ - ح ۸۳۹ - ح ۸۵۱ - ح ۸۶۲ - ح ۸۶۲

ح ۸۶۲ - ح ۸۶۳ - ح ۸۶۵ - ح ۸۶۶ - ح ۸۶۶

ح ۸۶۶ - ح ۸۶۸ - ح ۸۶۸ - ح ۸۶۲ - ح ۹۲۲ - ح ۹۲۲

ح ۹۳۵ - ح ۹۹۳ - ح ۹۹۵ - ح ۹۹۵

تعمه البيان ح ۷۶۹

تحفة الحبيب (فيض محمد هزاره)

ح ۸۵۳

تحفة الكرام ح ۷۵۹ - ح ۷۶۸ - ح ۷۸۱ - ح ۷۸۱

ح ۷۸۲ - ح ۷۸۳ - ح ۷۸۳ - ح ۷۸۳

ح ۷۸۵ - ح ۷۸۶ - ح ۷۸۶ - ح ۷۸۶

تذكرة الفقراء ح ۸۶۰

تذكرة شاه ولي الله ح ۷۸۹

تذكرة علماء هند ح ۸۵۸

تذكرة مخادیم كهرا ح ۷۸۲

تذكرة مشائخ سنده ح ۸۶۰

تازه نوای معارك

تذكرة مصائب در افغانستان

(انگلیسی: لیڈی سیل - فارسی:

شبخون افغان) ۹۰۲

تسلیة العقول في تخطئة الفضول

ح ۸۳۰

تصدیق نامه ح ۸۳۳

تفیظ ح ۵۷

تكملة مقالات الشعراء ح ۸۱۸

ح ۸۱۸ - ح ۸۲۱ - ح ۸۲۲ - ح ۸۲۲

ح ۸۲۳ - ح ۸۵۸ - ح ۸۷۶ - ح ۸۷۶

تلخیص دائرة المعارف اسلامی

ح ۸۸۱

تواریخ عجیبه ح ۸۷۳

تیسیر الوصول ح ۷ - ح ۱۵۰ - ح ۱۵۰

تیمور شاه درانی ح ۲۱۵ - ح ۷۹۵ - ح ۷۹۵

ح ۸۱۱ - ح ۸۳۷ - ح ۸۳۷

تیموریان هند ح ۸۵۸

ج

جامع الصغير ح ۳۰۰ - ح ۶۱۶ - ح ۶۱۶

جریده (دپلوماتست (Diplomatist)

ح ۷۳۹

جنگ افغان (انگلیسی، میجر جنرل

ایبوت) ح ۹۱۳ - ح ۹۱۳

تازه نوای معارك

جنگنامه هلامی کوهستانی ح ۸۰۲ - ح ۸۰۲

ح ۸۰۳ - ح ۸۰۵ - ح ۸۰۷ - ح ۸۰۷

جواهر النفر ح ۸۳۰

جواهر عباسیه ح ۷۸۵

جهانکشی نادری ح ۷۵۷ - ح ۷۵۹ - ح ۷۵۹

ح ۷۶۸

ح

حیات افغانی ح ۶۵۰ - ح ۷۶۹ - ح ۷۶۹

ح ۷۹۰

حیات امیر دوست محمد خان (از

موهن لال) ح ۳۶۱ - ح ۳۶۶ - ح ۳۶۶

ح ۳۸۳ - ح ۳۸۹ - ح ۳۹۳ - ح ۳۹۳

ح ۳۹۸ - ح ۳۹۹ - ح ۴۰۲ - ح ۴۰۲

ح ۴۰۳ - ح ۴۰۶ - ح ۴۰۶ - ح ۴۰۶

ح ۴۱۲ - ح ۴۶۰ - ح ۴۶۳ - ح ۴۶۳

ح ۴۶۵ - ح ۴۸۷ - ح ۵۳۳ - ح ۵۳۳

ح ۵۵۸ - ح ۷۹۰ - ح ۸۰۳ - ح ۸۰۳

ح ۸۳۸ - ح ۸۳۷ - ح ۸۳۸ - ح ۸۳۸

ح ۸۸۳ - ح ۸۸۶ - ح ۹۱۳ - ح ۹۱۳

ح ۹۱۳ - ح ۹۱۸ - ح ۹۲۲ - ح ۹۲۲

ح ۹۳۱ - ح ۹۳۵ - ح ۹۳۷ - ح ۹۵۳ - ح ۹۵۳

ح ۹۵۵ - ح ۹۵۶ - ح ۹۵۸ - ح ۹۵۸

ح ۹۶۱ - ح ۹۶۶ - ح ۹۶۸ - ح ۹۶۸

ح ۹۷۱ - ح ۹۷۳ - ح ۹۸۰ - ح ۹۸۰

حیات حافظ رحمت خان ح ۷۷۷

حیات قلندری ح ۸۵۹ - ح ۸۶۰ - ح ۸۶۰

خ

خرد نامه ح ۸۱۹

خزانه عامره ح ۷۷۷ - ح ۷۷۸ - ح ۷۷۸

خزاین تاریخ ح ۱۸

خزینة الاصفیاء ح ۸۵۸ - ح ۸۵۹ - ح ۸۵۹

ح ۸۸۱

خورشید جهان ح ۷۶۹ - ح ۷۷۲ - ح ۷۷۲

د

دائرة المعارف اسلامی

(Encyclopaedia of Islam)

ح ۲۳۳

دائرة المعارف افغانستان ح ۸۰۷ - ح ۸۰۷

ح ۸۶۷ - ح ۹۰۷ - ح ۹۰۷

دائرة المعارف برطانوی

(Encyclopaedia

Britannica)

ح ۷۳۹

دربار سنده (مؤلفه برنس) ح ۸۱۶

دلنای اندس (هیگ) ح ۷۶۸

(رک اراضی دلنای اندس)

دول اسلامی ح ۷۵۰ - ح ۷۶۸ - ح ۷۶۸

- دیوان آشکار (فارسی) ۸۶۲
 دیوان اشعار پشتوی
 (احمد شاه ابدالی) ۷۸۸
 دیوان معسن تتوی (خطی)
 ۷۵۹
 دیوان طرزی افغان ۸۳۰
 دیوان عربی (قاضي طلا محمد) ۸۳۰
 دیوان فارسی (قاضي طلا محمد) ۸۳۰
 دیوان ولي فارسی ۸۱۹
 دیوس راهورت ۸۰۷
 ر
 راهورت مامورین آثار عتیقه ۸۸۰
 راز نامه ۸۶۲
 روزنامه انقلاب دهلي
 [عذر سنه ۱۸۵۷ع]
 (حیدری بیگم، خانم موهن لال)
 ۹۳۱
 روزنامه جنرال ایت ۵۳۳
 روزنامه سفر پنجاب و افغانستان
 و ترکستان و خوارزم و یک
 حصه فارس (موهن لال،
 کلکته ۱۸۳۳ع) ۳۰۲-ح
 ۹۳۱

روزنامه 'غزنی و کابل

(جی-ئی-وین
 G. T. Vigne، طبع لندن)
 ۱۸۳۰ع) ۸۸۳

روزنامه لشکر کشی بر سند و

بلوچستان و افغانستان

(ولیم هنری دینی، طبع لندن

۱۸۳۳ع) ۹۳۲

رویداد سفر بلوچستان و افغانستان

(از چارلس میسن) ۸۳۸-ح

۸۷۳-ح ۹۹۶

رویداد لشکر کشی بر افغانستان

(آتکسن) ۸۸۳-ح ۸۸۵

رهبر نامه ۸۶۲

ریاض (ماهنامه) ۱۹-

ریکارڈ رسمی حکومت بمبئی

۷۹۹-ح

ز

زندگی امیر دوست محمد خان

(موهن لال) ۷۹۰-ح ۸۳۸

(نیز رک حیات امیر دوست محمد

خان)

سفر نامه (سردار غلام حیدر خان)

۳۹۸-ح

سفر نامه بخارا (برنس) ۸۸۹-

۹۳۰

سلطانی ۷۶۹-ح ۷۷۲-ح ۷۷۷-ح

۷۷۸-ح ۷۹۵-ح

سلطنت کابل ۷۹۷-ح ۸۰۳-ح

۹۳۱-ح

سلوة التقرير في ترجمة التحرير

۸۳۰

سلوة الکتیب لمن لا یحضره العیب

۸۳۰

سندھ و صوفیہ آن ۷۵۸-ح

سندی ادب ۸۶۲-ح

سیاحت نامه بیلو ۹۰۶-ح

سیاحت نامه میسن (انگلیسی)

۸۶۹-ح

سیاست انگلیسی در سندھ (انگلیسی)

۹۵۳-ح ۹۵۵-ح ۹۵۶-ح

۹۵۸-ح ۹۵۸-ح ۹۶۶-ح

۹۶۸-ح ۹۷۰-ح ۹۸۰-ح

سید احمد شهید ۸۷۵-ح ۸۷۸-ح

سیر المتأخرین ۷۶۹-ح ۷۷۷-ح

۷۷۸-ح ۷۸۹-ح

س

ساقی نامه فارسی (ولي محمد خان
 لغاری) ۸۱۹

سبحة المرجان ۸۵۸-ح

سراج التواریخ ۷۱۷-ح ۷۱۹-ح

۷۲۰-ح ۷۲۷-ح ۷۶۰-ح ۷۶۳-ح

۷۶۵-ح ۷۵۳-ح ۷۱۶-ح ۷۲۳۱-ح

۷۳۷-ح ۷۳۹-ح ۷۳۵۰-ح

۷۳۳-ح ۷۵۰۳-ح ۷۵۹۳-ح

۷۶۹-ح ۷۷۲-ح ۷۷۷-ح

۷۷۷-ح ۷۷۸-ح ۷۷۹-ح

۷۹۱-ح ۷۹۳-ح ۷۹۵-ح

۷۹۷-ح ۸۰۳-ح ۸۱۱-ح

۸۱۲-ح ۸۱۲-ح ۸۲۳-ح

۸۲۵-ح ۸۲۶-ح ۸۲۷-ح

۸۲۸-ح ۸۳۳-ح ۸۳۶-ح

۸۵۰-ح ۸۵۲-ح ۸۵۲-ح

۸۵۳-ح ۸۵۵-ح ۸۶۸-ح

۸۷۱-ح ۸۷۲-ح ۸۷۲-ح

۸۸۵-ح ۹۰۶-ح ۹۳۵-ح ۹۳۶-ح

سروش (مجله، کراچی) ۹۲۳-ح

سفر به شمال هند ۸۵۶-ح

سفر در بلوچستان و سند ۸۹۲

سفر غزنی و کابل در افغانستان

۸۸۳-ح

ش

شاه نامه فردوسي ۸۴۵-ح-۴۵۶-ح
شرح الشرح ۸۲۵-۴۸۸
شعراي فارسي در سند (انگليسي)
ح ۸۱۴
شمس النهار (جريده هفتگي) ۸۳۱
شهنشاه نادري منظوم (خطي)
۴۶۰-۴۶۳-۴۶۸
شهنشاه نامه (صفوي) ۴۶۰

ص

صحيفه قران ۴۲۹
صراط مستقيم (فارسي) ح ۲۶۰
صوبه سند ۴۶۸
صوت افغاني ۴۴۴

ظ

ظفر نامه ابوالقاسم دهلوي ح ۳۶۷
ظفر نامه ولجيت ۴۴۴

ع

عروج بارکزائي (بارکزائيان)
ح ۳۴۲-ح ۳۸۹-ح ۳۶۸
ح ۴۵۴-ح ۸۰۳-ح ۸۵۵
عمل صالح ۴۴۰

تازه نوای معارک

عملیات لشکر انگلیس در سند و
افغانستان ۹۱۱ ح

غ

غیاث (اللغات) ح ۵-ح ۶-ح ۷
ح ۱۹-ح ۳۰-ح ۳۳-ح ۴۸
ح ۱۱۷-ح ۱۹۹-ح ۲۱۳
ح ۲۶۲-ح ۲۸۲-ح ۳۰۱
ح ۳۱۳-ح ۳۱۵-ح ۳۲۸
ح ۳۳۳-ح ۳۳۷-ح ۳۴۹
ح ۳۹۵-ح ۳۳۶

ف

فتح نامه ۴۸۳-۴۸۶-۴۹۹-ح
۸۰۰
فتوح البلدان (بلاذري: طبع ليدن)
۸۳۵

فرقان ح ۲۹

(نير ر ک- قرآن)
فرهنگ زبان سنڌي ۴۵۹
فرهنگ نظام ح ۵۳-ح ۳۲۳
ح ۳۳۱-ح ۳۶۸-ح ۵۵۲
ح ۵۸۲-ح ۶۳۲-ح ۶۶۶
ح ۶۱-ح ۴۶۲-ح ۴۶۳
فرهنگ هندي ح ۶۵۳

تازه نوای معارک

فريئر نامه ۸۰۰ ح
فهرست موزه برطانيه ۱۹

ق

قاسوس المشاهير ۹۳۱
قاسوس جغرافي افغانستان ح ۱۸۷
ح ۵۵۶
قاسوس هندي ح ۳۰-ح ۳۱۹
ح ۵۴۲
قتل نامه ۸۶۲

قديم سند ۸۸۰-ح ۸۶۳-ح ۸۶۲
ح ۸۸۰-ح ۹۹۳-ح ۹۹۸
ح ۶۹۹

قرآن (شريف) ح ۴-ح ۳۸
ح ۴۳۰-ح ۴۳-ح ۹۸۱-ح ۹۸۲
ح ۳-ح ۱۲-ح ۳۶
ح ۵۴-ح ۱۳۲-ح ۱۸۶
ح ۶۱۱-ح ۱۲۵-ح ۴۲۰-ح
ح ۸۵-ح ۲۶۲-ح ۲۶۷-ح ۲۷۸
ح ۳۰۲-ح ۳۰۳-ح ۳۱۷
ح ۳۹۷-ح ۵۰۲-ح ۵۳۳
ح ۶۶۳-ح ۲۶۳-ح ۲۵
ح ۱۰۰-ح ۲۵۳-ح ۲۹۸
ح ۳۴۳-ح ۲۵۹-ح ۲۶۲

ح ۶۳۷-ح ۲۶۳-ح ۲۵-ح ۲۳۳
ح ۲۶۰-ح ۳۸۷-ح ۵۲۸
ح ۴-ح ۱۳۲-ح ۳۰۶-ح ۴۲۰
ح ۱۶۳-ح ۱۸۶-ح ۲۳۵
ح ۲۶۲-ح ۲۹۷-ح ۳۶۱-ح ۱
ح ۲۵۲-ح ۲۸-ح ۴۱۹-ح ۱۵
ح ۲۲۹-ح ۲۵۸-ح ۲۶۳
ح ۲۱۷-ح ۱۰-ح ۲۵۳
ح ۸۰-ح ۴۲۰-ح ۲۶۳
ح ۲۶۲-ح ۳۱۹-ح ۲۶۳

قصيده بائيه عربي در عمل بالهديث
۸۳۰

قصر نامه هند ۴۹

ک

کتابچه اسناد فاميل قاضي ۸۳۱-
ح ۸۳۲
(نير ر ک- اسناد خانواده قاضي)
کتاب خطي (مملوکه قاضي سکر)
۸۸۱-۸۸۰
کتاب معاهدات ۹۲۲ ح
کتاب موهن لال (حيات امير
دوست محمد خان) ح ۵۳۳

۳۹۹-ح	۳۰۰-ح	۳۳۹-ح	واقعات (شاه شجاع) دفتر سوم
۳۵۳-ح	۳۵۸-ح	۴۹۷-ح	۳۳۳-ح
۸۰۳-ح	۸۱۲-ح	۸۱۳-ح	واقعه هایلده ۳۰۲
۸۲۵-ح	۸۲۶-ح	۸۳۶-ح	ورق صحیفه قرآن (ورق مصحف
۸۳۷-ح	۸۳۸-ح	۸۶۲-ح	عهدنامه نونار) ۷۰۷
۹۸۰-ح	۹۸۱-ح	۹۲۹-ح	۷۲۹-ح
			ی
			یادداشت‌های کابل ۳۶۰-ح ۸۸۹-۸۹۰
			واقعات (شاه شجاع) دفتر دوم
			۳۵۳-ح

۴- اسمای قبائل و اقوام

۲۸۲-ح	۲۳۲-ح	۲۳۱-ح	۱۸۳-ح	الف
۳۷۱-ح	۳۲۰-ح	۳۳۵-ح	۲۲۳-ح	
۵۳۰-ح	۵۳۹-ح	۴۹۳-ح	۴۹۳-ح	
۵۵۷-ح	۵۵۶-ح	۵۵۳-ح	۵۳۳-ح	
۵۶۸-ح	۵۶۲-ح	۵۶۱-ح	۵۶۰-ح	
۵۹۵-ح	۵۹۳-ح	۵۷۸-ح	۵۷۸-ح	
۶۰۱-ح	۵۹۹-ح	۵۹۸-ح	۵۹۸-ح	
۶۴۰-ح	۶۳۷-ح	۶۲۱-ح	۶۲۱-ح	
۷۷۵-ح	۷۵۹-ح	۷۵۳-ح	۷۵۳-ح	
۷۹۲-ح	۷۹۰-ح	۷۷۷-ح	۷۷۷-ح	
۸۳۲-ح	۸۲۶-ح	۸۰۱-ح	۷۹۳-ح	
۸۸۶-ح	۸۷۳-ح	۸۶۸-ح	۸۵۱-ح	
۹۰۱-ح	۸۹۷-ح	۸۹۳-ح	۸۹۱-ح	
۹۱۲-ح	۹۱۱-ح	۹۰۶-ح	۹۰۲-ح	
۹۳۲-ح	۹۱۵-ح	۹۱۴-ح	۹۱۴-ح	
افغانان خجک ۳۳۲-ح				الف
(رک - خجک)				
افغانان خیبر ۳۳۶-ح				
افغانان غور ۷۶۵-ح				
آل بابر ۷۵۳-ح				
الکوزئی (افغان) ۲۱-ح ۲۱-ح ۲۵-ح				
۲۷-ح ۷۳-ح ۷۵-ح ۸۳-ح ۹۱-ح				
۸۵۰-ح				
۸۵۱-ح				
۸۸۱-ح ۸۸۲-ح ۹۱۸-ح				
۹۲۰-ح				
اسحاق زئی ۱۱۵-ح ۳۸۹-ح ۸۱۲-ح				
اشنغری ۷۷۵-ح				
افغانه ۶۳۲-ح				
افشار ۷۰۰-ح ۷۵۰-ح ۷۶۰-ح ۷۶۶-ح				
۷۶۹-ح				
افغان ۱۳-ح ۱۸-ح ۱۳۳-ح ۱۷۰-ح				

تازه نوای معارک

۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۵۱
 ۱۵۶ - ۲۱۵ - ۲۶۹ - ۲۹۱
 ۸۲۵ - ۸۲۴
 اندري ۵۳-۵۴
 انکي زني (بارکزي) ۸۴۲
 انگريز (انگليس) ۴۴۵-۴۴۱
 ۴۴۷ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴
 ۴۸۵ - ۴۸۵ ح - ۴۸۶ - ۴۸۷
 ۴۸۹ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۵
 ۴۹۹ - ۵۰۵ - ۵۱۱ - ۵۱۲
 ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱
 ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵
 ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۳۲
 ۵۳۵ - ۵۳۴ - ۵۳۹ - ۵۴۱
 ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۶
 ۵۵۹ - ۵۶۲ - ۵۶۴ - ۵۶۵
 ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۰
 ۵۸۱ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۵
 ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۸ - ۶۱۱
 ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵
 ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۲۰
 ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۷
 ۶۳۹ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۶
 ۶۵۷ - ۶۶۳ - ۶۶۶ - ۶۶۷

۶۶۹ - ۶۷۲ - ۶۷۷ - ۶۷۹
 ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴
 ۶۸۷ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳
 ۶۹۵ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰
 ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶
 ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۳ - ۷۱۴
 ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰
 ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵
 ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰
 ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵
 ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹
 ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴
 ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸
 ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲
 ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶
 ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰
 ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴
 ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸
 ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
 ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶
 ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰
 ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴
 ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸
 ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲
 ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶
 ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰
 ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴
 ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸
 ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲
 ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
 ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰
 ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴
 ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸
 ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲
 ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶
 ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰
 ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴
 ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸
 ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲
 ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶
 ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰
 ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴
 ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸
 ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲
 ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶
 ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰
 ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴
 ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸
 ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲
 ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶
 ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰
 ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴
 ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸
 ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲
 ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶
 ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰
 ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴
 ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸
 ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲
 ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶
 ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰
 ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴
 ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸
 ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲
 ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶
 ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰
 ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴
 ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸
 ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲
 ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶
 ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰
 ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴
 ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸
 ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲
 ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶
 ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

اوزبک

تازه نوای معارک

ب

بابري ۵۳-۵۴ ح-۹۱-۶۳۶
 ۲۹۱-۸۱۱-۸۲۳
 بابؤ (قوم) ح۲۱
 بابؤي ۸۱۱
 بابکر خيل ۸۰۴
 بادراني ح۱۸۳
 بارکزي ۲۴-۲۶-۵۳-۵۴ ح-۵۳
 ۶۶-۷۱ ح-۷۲ ح-۸۳
 ۸۹-۹۱-۹۲-۱۰۱ ح-۸۷
 ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۱۵
 ۱۲۳-۱۲۴-۲۳۳-۲۵۲-۳۵۵
 ۶۱۰-۷۱۰-۷۴۰-۷۹۳
 ۷۹۳-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۵
 ۸۲۸-۸۲۹-۸۳۶-۸۳۷
 ۸۳۸-۸۳۹-۸۵۰-۸۵۱
 ۸۵۳ ح-۸۵۵ ح-۸۶۶-۸۷۲
 ۸۷۴-۸۷۵
 باروزني (بني افغان) ح۳۳۲
 باکراني ۲۹۳-۲۹۴ ح
 باميزني ۲۴-۲۵-۵۳ ح-۵۳
 ۸۹-۱۷۶ ح-۲۱۱-۲۱۵
 ۲۴۳ ح-۳۸۵-۶۰۱

۶۳۳ - ۷۴۵ - ۷۹۵ - ۷۹۶
 ۸۱۱ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۸
 بدوزني ۹۲۰
 براهوي بلوچ ۲۲۳-۲۴۰-۲۴۴ ح-
 ۲۴۱-۲۴۲ ح-۲۴۳ ح-۲۴۴ ح-
 ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸
 ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲
 ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶
 ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰
 ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴
 ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
 ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲
 ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
 ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰
 ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴
 ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸
 ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
 ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶
 ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
 ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴
 ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸
 ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲
 ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶
 ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
 ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
 ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸
 ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲
 ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶
 ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰
 ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴
 ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸
 ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲
 ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶
 ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰
 ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴
 ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸
 ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲
 ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶
 ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰
 ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴
 ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸
 ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲
 ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶
 ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰
 ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴
 ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸
 ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲
 ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶
 ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰
 ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴
 ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸
 ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲
 ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶
 ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰
 ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴
 ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸
 ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲
 ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶
 ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰
 ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴
 ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸
 ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲
 ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶
 ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰
 ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴
 ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸
 ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲
 ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶
 ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰

ختک (قبيله) ح۲۳۹
 خجک ح۳۳۲-ح۳۳۲-ح۳۳۲
 خویشکي ح۲۳۸
 خیبریان ۹۹-۳۶۹
 خيلي ۳۸۵-۴۹۱

د

داؤد پوتره بلوچ (داؤد پوتها)
 ۴۵۳-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۹
 ۴۸۲-۴۸۶-۴۸۹
 دُرّاني (دوراني) ح۲۱-ح۲۲-ح۲۳
 ۵۳-۵۴-۵۵۳-۵۱۸-ح۲۱۸
 ۲۴۶-۲۴۶-ح۲۱۲-ح۲۳۳-۶۳۳
 ۴۴۰-۴۹۳-۴۹۵-ح۴۹۶
 ۸۲۴-۸۵۱-۸۵۳-۸۵۵

دَوَر ۱۸-ح۱۸
 دهواران (ڈوڈکي) ۸۸۱
 دوسبکي (دوسبکي) ح۳۸۲-ح۳۱۴
 ۳۱۸-ح۳۱۸-ح۳۲۲-ح۳۲۳
 ۳۲۸-۶۹۰-ح۶۹۰-۴۰۲

ر

راک زئي ۹۲۰
 رحيمداد خاني ۸۳۴
 رنجاري ۹۱۹

ترکمن (ترکمان) ۶۳-۴۶۵
 ترين ح۳۲۰-۳۲۰
 تلنگه ۱۴۰-۱۴۴-۳۰۴-۸۶۳
 تمن بگئي ح۳۱۴-ح۳۳۲
 تيمني ۴۶۵-ح۴۶۵

ج

جتوني ۹۱۹
 جلباني ح۲۹۳-۲۹۳
 جمالي بلوچ ح۱۰۸
 جوانشهر سپاه منصور (قوم) ۸۳۸
 جونيجه ح۶۳۵
 جهکراني ح۳۱۴-ح۳۱۴-ح۳۱۸
 ۳۲۳-۳۲۶-۳۲۴-۳۲۸
 ۴۰۲-۴۹۸

جهلوان (جهالاوان) ح۳۱۳-ح۳۱۳
 ۳۲۳-۴۴۶
 جهود ۴۰۳

چ

چانديه ۶۵۰-۶۹۸
 چنداول ۳۰۶

خ

خاگواني (خوگياني) ح۴۰۹-۴۰۹

بنگل زئي (منگل زئي) ح۳۳۴-۳۳۴
 ح۳۳۴-۹۲۰
 بني سينان تيممي ح۲۳۳
 بني هاشم ۵۹۳
 بيات ۱۱۶-۳۰۶-۴۴۵
 بويرک ح۳۱۴-۳۱۴

پ

پشتون ح۲۳۸
 پني افغان ح۳۳۲-۴۸۲
 پوپلزئي ح۲۲-ح۲۲-۴۴۰-۴۴۲
 ۴۴۵-۸۰۳-۸۱۱-۸۱۲
 ۸۲۹-۸۳۴

ت

تاجک ۱۱۶
 تالپور (تالپر) ح۱۳-۹۳-ح۱۳۱
 ۲۶۶-۶۴۲-۴۹۸-۴۹۹
 ۸۰۱-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۹
 ۸۳۲-۸۳۸-۸۵۴-۹۵۲
 ۹۵۴-۹۶۶

ترک ح۶۹۹
 ترکمانان قرقئولي (قرا قوپون لو)
 ۴۵۰

ترکمالهاي لسا ۴۵۰

۳۲۰-۳۲۱-ح۳۲۳-۳۲۶
 ح۳۳۴-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۴
 ح۳۳۰-۳۳۰-۵۹۹-۶۲۰
 ۶۲۱-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۲-۶۲۴-۶۲۴
 ۶۳۹-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۴
 ح۶۵۴-۶۵۸-۶۶۰-۶۶۱
 ۶۶۲-۶۶۳-۶۶۹-۶۶۱
 ح۶۹۰-۶۹۰-۶۹۵
 ح۶۹۹-۶۹۹-۴۰۲-ح۴۰۹
 ۴۵۱-۴۵۹-۴۶۳-۴۴۲
 ۴۴۳-۴۴۶-۴۴۴-۴۴۹
 ۴۴۹-۴۹۳-۴۹۶-۴۹۸
 ۴۹۹-۸۱۵-۸۵۱-۸۴۵
 ۸۸۱-۸۸۲-۸۹۹-۹۱۹
 ۹۲۲-۹۲۳-۹۹۵

بلوچ مکسي ح۳۸۰
 بلوچ نوحاني ۶۴۱
 بلوچان بگئي ح۳۱۴
 بلوچان جهکرالي ۴۰۲
 بلوچان دوسبکي ح۳۲۳-۴۰۲
 بلوچان کوهستان ح۳۲۰-۳۲۱
 ح۳۲۶
 بلوچان مری ح۳۳۲-ح۶۸۶
 بليدي ح۳۱۸-۳۱۸
 بگئي بلوچ (بگئي بلوچ) ح۳۱۴
 ح۳۱۴-۴۹۸

ک

کا کاري ۱۹۳-۲۱۰-۳۶۳
 کا کڑ (کا کاري) ۱۹۳-ح-۲۱۰-ح
 ۴۶۵
 کچهائي ۸۱۶
 کرد (کردهاي) ۴۵۰-۴۶۶
 کلهوره (کلهوژه) ۱۵۹-ح-۳۰۱-ح
 ۴۵۳-۴۵۶-۴۵۹-ح-۴۸۲-ح
 ۴۸۳-۴۸۹-۸۱۵-۸۱۸
 ۹۹۹-۹۵۲-۸۸۲

کنهيه ۸۳۰

کهران ۶۶۱-۶۶۱-ح-۶۵۰
 کهرې ۳۲۰-۳۲۱-ح-۳۲۱
 کهلپر ۳۱۴-ح-۳۱۴
 کهگر (کهوکهو) ۲۴۲-ح
 کهوسه، قبله ۲۸۶-۲۸۶-ح-۲۸۶
 ۹۵۵

کهوکر ۲۴۲-۲۴۲-ح-۲۴۲
 ۲۹۶-۲۹۶-۳۱۸-۳۲۲-۶۶۱
 ۳۶۶

گ

گبر ۴۰۳

غ

غلجي ۲۳۲-ح-۴۴۰
 غلزائي (غلزئي) ۵۳-۵۳-ح-۵۳
 ۱۶۴-۱۶۴-ح-۲۱۰
 ۳۸۵-۳۸۴-۵۳۰-۵۳۱
 ۵۹۵-۴۵۰-۴۴۲-۹۳۸
 غوري (غوربان) ۱۸۲-ح-۳۰۵
 ۳۰۹-۶۲۶-۶۲۸-ح

ف

فاروقي ۸۵۴
 فوفلزي (پولزئي) ۲۲-۵۳-ح-۵۳
 ۹۱-۱۲۲-۳۸۵
 فيروز کوهي ۱۹۴-ح-۲۰۰

ق

قاجار (قاجاري) ۶۳-۲۶۶-۴۹۲
 قاضي خيلان پشاور ۳۲-۳۲-ح-۳۲
 ۸۳۵-۸۳۶-۸۳۲-۸۴۹
 قرقئلوي (قرا قوبون لئو) ۴۵۰
 قزلباش ۱۱۶-۳۰۶-ح-۵۵۲

۲۹۶-۸۲۳-۸۳۰-۸۳۱
 ۸۳۲-۸۵۴-۸۶۹-۸۴۳
 ۸۴۴-۸۴۸-۹۰۳-۹۱۰

سوري ۱۸۲ ح
 سوکر چکيه سکو ۸۳۰
 مهاکزي ۴۴۰
 مهاک غلجي ۲۲۴ ح
 سيال ۲۱۸-۲۱۸ ح

ش

شنبالي بلوچ ۴۹۸
 شهبواني (شاهوالي) ۳۱۵-ح-۴۹۶
 ۴۹۸-۹۱۹
 شيرواني ۳۰۶

ص

صفوي ۴۵۹

ع

عباسي ۴۶۱-۴۶۳-۴۸۹
 عثمانی ۴۵۱
 عرب ۱۱۶
 عليالي ۸۱۶
 عمرانې بلوچ ۳۸۰-ح-۳۸۱
 عيساني ۸۱۶

رند بلوچ ۸۱۶
 روهيله ۱۴۰-۱۴۰-ح-۱۴۴
 ۳۰۳-۳۰۳-ح-۳۰۶-۳۲۵
 رئيساني ۹۱۹

ز

زرک زئي ۳۳۰ ح
 زوري ۱۸۲-۱۸۲-ح-۱۹۱-۲۰۵
 زهري موسياني بلوچ ۳۳۰ ح

س

سادات ۱۳-۲۵۰
 سادات پکاژو ۲۳۵ ح
 سادات شيمه شيرازي ۹۹۵
 سدوزائي ۱۱-۴۳-ح-۱۸۸-۳۵۵
 ۶۱۰-۴۴۶-۴۹۱-ح-۴۹۵
 ۸۰۲-۸۲۳-۸۲۶-۸۲۲
 ۸۵۰-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴
 ۸۶۸-۹۸۱
 سرابان (سراوان) ۳۱۴-ح-۳۱۴
 ۴۴۶-۴۴۳
 سرائي ۴۸۳-۴۸۵
 سؤين افغان ۴۶۹
 سکو ۳۳۲-ح-۳۹۴-۵۴۳
 ۵۴۴-۴۴۶-۴۴۴-۴۴۸

ي
 یوسف زئی ح۱۸۳-۲۳۸-۲۳۸-ح
 ۲۵۱-۲۵۲-۲۵۶-۲۵۷
 ۲۶۵-۲۷۵-۲۸۵
 یهود ۷۰۳
 یهودان خیبری ۶۹۹
 ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸
 ۱۹۹-۱۹۹-ح-۲۰۰-۲۰۲
 ۲۰۲-ح-۳۱۰-۷۷۲
 هندو ۹۰۲-۷۰۰-۷۵۵-۷۷۶
 ۷۷۷-۸۶۵-۸۶۹-ح-۹۱۹
 هوتکی ۵۲-۵۲-ح-۲۱۰-۷۵۱-۷۵۲

کدانی ۷۹۸
 کوری ۲۳۹-۲۳۹-ح
 ل
 لزکی (لزکی) ۷۶۵-۷۶۰
 لغاری ۶۵۳-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-ح
 ۶۷۲-۸۱۵-۸۱۶-۸۲۱
 لوانی افغان ۶۵۰-۶۵۰-ح
 لوکری ۳۸۰-۳۸۵-۳۸۷-۳۹۱-ح
 ۳۹۵-۵۲۸-۵۳۱-۵۳۳-ح
 ۵۳۷-۵۹۵-۹۳۵
 لهری ۹۱۹
 م
 محمد زائی ۸۰۲-۸۳۶-۸۳۷-ح
 ۸۵۲
 مراد خانی ۳۰۶
 مرهته (مراته) ۷۷۷-۷۷۶-ح
 مری بلوچ ۲۳۹-۲۳۹-ح-۲۹۰
 ۲۹۱-۲۹۳-۲۹۳-ح-۲۹۳
 ۳۰۵-۳۰۶-۳۰۹-۳۲۵-ح
 ۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۰-ح
 ۳۳۱-۳۳۲-۳۳۲-۳۳۲-ح
 ۳۳۲-۳۳۲-۳۳۲-۳۳۲-ح
 مزاری، قبایل ۹۵-۹۵-ح-۷۹۸
 ۹۶۵
 مگسی ۳۳۷-۳۳۹
 مهند زائی ح۱۸۳-۲۵۳-ح
 ۵۹۵-۵۹۵-ح-۷۷۱-۷۷۵
 ۸۳۹
 مینکل ۹۱۹
 ن
 ناصری (قبیله غلجی افغان) ح۲۳۲
 نایب خیل ۹۲۰-۹۲۰-ح
 نظامانی ۲۹۳-۲۹۳-ح-۳۰۳
 ۳۶۱
 نکائی ۸۳۰
 لوتنهانی ۳۲۳-۳۲۳-ح-۷۹۸
 نورزئی ۵۳-۵۳-ح-۷۷۰
 نوهانی (نوهانی) ح۶۵۰
 نهنگی زئی ۹۲۰
 ۵
 هزاره ۶۳-۶۳-ح-۷۶۷-ح-۸۱۶

- جمعيت جغرافي و آسيائي ۹۹۱
 جمعيت شاهي شرقي (Royal Asiatic Society) ۷۴۹
 جمعيت مجاهدين ۸۷۷
 جنگ آخرين کابل ۸۴۲
 جنگ اول افغان ۸۶۸-۸۹۱-
 ۹۳۱-۹۳۵-۹۳۶-۹۹۲
 جنگ ايران ۹۹۲
 جنگ خراسان ۹۸۱
 جنگ قندهار ۸۸۳ ح
 جنگ مهراج پور ۹۴۹
 جنگ ميانې ۹۵۰-۹۹۲
 جنگهاي خيبر ۹۳۸
 جنگهاي ممالک متحده امريکا ۹۵۰

چ

- چشتمه (طريقت) ۸۵۷
 چهاوني لشکر انگريز ۹۷۶
 (نيز رک - لشکر گاه انگريز)

ح

- حسرت ۸۷۳
 حسيني پلتن ۳۹۵-۳۹۶-۳۰۳-
 ح ۳۰۳

- بريکڈ سوم سوار (سکاٹ) ۹۰۹
 بريکڈ چهارم سوار ۹۰۸
 بريکڈ ناٹ ۹۰۹ ح
 بلديه بمبئي ۹۹۱
 بورڊ ادبي سنڌه (انجمن ادبي سنڌه)
 (۱)- (۱۸)

پ

- پرچم برطانوي ۹۹۵
 پلاتن واقع شکارپور ۷۲۳
 پلتن بست و سوم ۳۶۸
 پلتن گوره کلاک ۳۶۸-۳۶۸ ح
 پلتن لعل کوتي ۳۵۲
 پياده بنگال ۹۰۸

ت

- تجارت خانه انگليسي ۹۵۲
 تخت طاؤس ۷۵۳
 توپ خانه بمبئي ۹۹۲
 توپخانه عساکر ايران ۹۱۶

ج

- جمعيت جغرافي شاهي (Royal Geographical Society)

۸۸۸

۵- مصطلحات خاص

الف

- آرڈر آف دي امپاير ۹۳۱
 ابواب قلعه غزئين (دروازه سومنات)
 ۵۶۲-۵۶۳-۵۶۹-۹۳۸
 اداره تائمز بمبئي ۹۳۹
 اداره ماليات (حکومت انگليسي هند)
 (۳)
 اردوي اندوس ۸۹۶-۹۰۳-۹۱۳
 (رک - لشکر اندس)
 اردوي ايران ۹۱۶
 اردوي بمبئي ۸۹۸-۹۰۳
 (رک - لشکر بمبئي)
 اردوي هند ۸۹۸
 (رک - لشکر انگريز)
 اسناد رسمي حکومت بمبئي (۳)
 افواج انگريز (افواج انگريزي)
 ۳۵۱-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵
 ۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۶
 ۳۷۰-۳۷۳-۳۷۴-۳۹۳
 ۳۹۳-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۰
 ۵۰۱-۵۰۳-۵۰۴-۹۶۹
 ۹۷۴-۹۷۵
 (ليز رک - لشکر انگريز)
 افواج متجاوز انگليسي ۹۱۱-۹۱۹
 (رک - لشکر انگريز)
 اکاڊمي ماتروس ۸۸۸
 انجمن ادبي سنڌه کراچي (سنڌه)
 ادبي بورڊ (۱)- (۱۸)- (۱۸)-۸۱۸-۸۶۳
 انقلاب هند (غدر سنه ۱۸۵۷ ع)
 ۸۳۹-۹۹۰
 انگليسي هندي (Anglo Indian)
 ۸۸۳ ح
 ايسٽ انڊيا کمپني ۳۸۸ ح-۵۹۶ ح-
 ۷۳۹-۸۳۰-۸۶۳-۸۹۰-
 ۹۱۷-۹۲۳-۹۲۴
 (نيز رک - کمپاني هند شرقي)
 ب
 بانک بمبئي ۹۹۱
 بريکڈ اول (ويلشائر) ۹۰۹
 بريکڈ (غند) اول (سيل) ۹۰۸
 بريکڈ دوم (گورڈن) ۹۰۹
 بريکڈ دوم (ناٹ) ۹۰۸
 بريکڈ سوم (غند سوم) ۹۰۸

- حکومت انگلیسی (انگلیس) ۹۵۲-
 ۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-
 ۹۶۶-۹۶۷-۹۶۹-۹۷۳-
 ۹۹۱-۹۷۷-
 حکومت ایست اندیا کمپنی ۹۶۶
 (نیز رک- سرکار ایست
 اندیا کمپنی)
 حکومت بمبئی ۹۹۵
 حکومت حیدرآباد ۹۵۷-۹۵۸-
 ۹۶۵
 حکومت خیرپور ۹۶۸
 حکومت سندھ ۹۵۳-۹۵۴-۹۶۹-
 حکومت کمپنی ۹۵۴
 حکومت هند (برطانوی) ۸۳۲-
 ۸۳۳-۸۹۱-۹۳۰-۹۳۱-
 ۹۳۸-۹۵۵-۹۵۷-۹۵۸-
 ۹۹۰-۹۶۷-
 خاندان راشدی ۸۷۳
 خاندان گدوانی ۹۹۹
 خانواده تالپوران ۹۹۳
 خزانه عامره سرکار (انگریز)
 ۷۳۵-۷۱۹

خ

- د
 دارالضرب انگلیسی ۹۷۷
 دارالعدالت عالیہ (هندوستان) ۷۱۹
 دانشگاه دبلن ۹۰۳
 دربار افغان ۸۳۳
 دربار حیدرآباد ۹۶۶
 دروازه‌های سومنات ۹۳۸
 (نیز رک- ابواب غزنین)
 دسته اول سوار پونا ۹۰۹
 دسته ۲ ملکه ۹۰۹
 دسته ۱۳ سوار خفیف ۹۰۹
 دولت افغان ۸۳۵
 دولت انگریز (انگلیس، انگلیسی)
 ۸۳۳-۸۳۵-۹۳۳-۹۵۳-
 ۹۶۷-۹۶۸-۹۷۷-۹۷۸-
 ۹۷۹
 دولت برطانیہ (برطانیہ) ۹۳۲-
 ۹۷۸-۹۷۹-
 دولت روسیه (تزاری) ۸۳۳-۹۳۲-
 دولت هند برطانوی ۸۳۳-۸۳۵-
 ۹۵۲
 دوپژن بمبئی ۹۰۸
 دوپژن بنگال ۹۰۸

- دی آرڈر آف پرشین لائن ۹۳۱
 دیوان هند (وزیر هند) ۷۳۹
 ر
 رجمنت اروپائی بنگال ۹۳۸
 رجمنت بمبئی ۸۹۸
 رجمنت ۲ ملکه انگلستان ۹۱۸
 رجمنت ۲۲۲ عساکر برطانیہ ۹۳۲
 رجمنت ۳۳ عساکر برطانیہ ۹۵۰
 رجمنت ہنجاہ و سوم عساکر برطانیہ
 ۹۳۸
 رجمنت ۲۵۰ ۹۵۰
 رجمنت گورکہ ۸۷۷
 رسالہ ترک سواران ۳۵۲-۳۶۰-
 ۳۶۸
 روپہ کلدار ۹۸۱
 روپہ نانک شاہی امرتسرہ ۹۸۱
 روسیہ (تزاری) ۷۵۱-۸۳۳-۹۳۲-
 س
 سپاہ میر صاحب ۷۳۶
 سرکار انگلیس (انگلیس، انگریز،
 انگریزی) ۵۵۷-۶۶۸-۶۶۹-
 ۹۵۳-۹۶۰-۹۶۱-
 ۹۶۷-۹۷۱-۹۷۶-۹۷۷-
 ش
 شیعہ (شیعیان، تشیعہ، اہل تشیع)
 (۱۸)-۱۹-۱۹-ح-۲۰-۲۱
 ط
 طایفہ خیرپور ۳۶۹

ع

عساکر برطانیه ۵۱-ح-۹۵۰
(نیز رک- لشکر انگریز)
عساکر قاجار ۶۰۵

غ

غازیان افغانی ۹۳۳

ف

فرنج ۹۵۳
فرنکی ۲۰۰-۲۰۳
فوج انگلیس ۵۱۳-۵۱۴-ح-۵۱۸-ح
۵۲۱
(نیز رک- لشکر انگریز)

فوج بلخ ۸۸۶
فوج بنگاله ۳۹۶
فوج سکه ۵۴۴
فوج فرنک ۸۶۹
فورت ولیم کالج ۸۹۶

ق

قادر به (طریقت) ۸۵۴
قشون اندوس ۵۵۴-ح-۸۹۳
۸۹۵-۹۱۸
(نیز رک- لشکر اندس)
قشون بنگال ۸۹۳

قشون نادر شاه ۴۶۶

قشون ۵۱ ۸۹۸
قوای افغانی ۹۰۱
قوای امدادی عقبی سکه ۹۰۹
قوای اندوس ۳۶۹-ح
(نیز رک- لشکر اندس)
قوای ایلجاری سکه ۹۰۹
قوای بمبئی ۹۰۳
قوای جنرال نات ۹۳۳
قوای شهزاده تیمور ۹۰۹
قوای ملکه در هند ۹۰۳

ک

کالج انگلیسی دهلوی ۹۳۰
کالج چارتر هوس ۴۳۹
کتب خانه حسام الدین راشدی
(کراچی) ۹۵۸-۹۴۰-۹۸۳
کتب خانه کالج اسلامیہ پشاور
۸۳۵
کتب خانه نور محمد ۴۶۰
کچھری ناظم (شکارپور) ۳۳۶-
۳۵۰
کرست چرچ (کالج) آکسفورد
۸۹۳
کشتی ویسلی ۹۶۹

کمپانی هند شرقی (کمپنی ایست انڈیا)
(East India Company)

۴۵۰-۸۸۸-۹۵۲-۹۵۳
۹۵۵-۹۵۶-۹۵۸-۹۵۹
۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳
۹۶۹-۹۷۳-۹۷۴-۹۸۰
۹۸۱

(نیز رک- ایست انڈیا کمپنی)

کونسل هند ۴۵۰

کوه نور ۴۵۳-۴۶۹-۸۳۱-۸۳۳

ک

گورنمنت هند ۹۶۳-۹۶۸
(نیز رک- حکومت هند،
حکومت انگلیسی و سرکار
انگلیس)

ل

لشکر ابدالی ۴۶۵-۴۶۹
لشکر احمد شاهی ۴۴۱-۴۴۴
لشکر افغانی ۸۵۳
لشکر اندوس ۳۶۶-ح-۳۶۷-ح
۳۴۲-ح-۳۱۲-ح-۳۱۸-ح
۸۳۸-۹۰۵-۹۰۸-۹۰۹
۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳

۹۱۵-۹۱۸-۹۲۰-۹۲۱
۹۲۸-۹۸۰-۹۹۲
لشکر انگریز (لشکر انگریزی، فوج
انگریز، فوج انگلیس، لشکر
انگلیس، لشکر انگلیسی، لشکر
ایست انڈیا کمپنی، لشکر
سرکار انگریزی و غیره) ۳۳۶-
۳۵۰-۳۶۳-۵۰۱-۵۰۸
۵۱۳-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷
۵۱۷-ح-۵۱۸-ح-۵۲۰-
۵۲۱-۵۲۱-ح-۵۲۵-۵۲۷-
۵۲۸-۵۲۳-۵۲۳-۵۲۵
۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۴
۵۳۳-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷
۵۳۸-۵۳۹-۵۵۲-ح-۵۵۶-
۵۵۷-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۳
۵۶۶-۵۶۷-۵۸۱-۵۹۶
۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱
۶۰۲-۶۲۷-۶۳۲-۶۵۶
۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰
۶۶۱-۶۶۳-۶۷۰-۶۷۲
۶۷۳-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲
۷۲۳-۷۲۵-۸۰۳-۸۰۳
۸۲۶-۸۶۳-۸۶۹-۸۸۵
۸۸۹-۸۹۱-۸۹۳-۸۹۶

۸۹۸-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۸	لشکر کامران ۸۵۵
۹۱۰-۹۱۱-۹۱۳-۹۱۷	لشکر گورنر جنرل ۹۶۸
۹۱۸-۹۱۹-۹۲۱-۹۲۲	لشکر متجاوز انگلیس ۹۰۸-۹۱۱-۹۱۹
۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸	۹۱۹
۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸	لشکر محمد شاه ۷۷۱
۹۸۹-ح-۹۹۲	لشکر محمود ۸۱۱
	لشکر نادر (لشکر نادری) ۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸
	لشکر نهم پاده ۹۳۸
	لشکر نیپور ۶۵۹-۶۶۰
	لشکر گاه انگریز ۹۷۶-۹۷۹
	لشکریان سکه ۸۷۸
	لشکریان (شاه) شجاع ۸۱۳
	م
	ماجوج ۶۹۹
	مارشال کالج (ابرڈین) ۸۹۸
	مانفستوی آکلیند ۸۹۶
	مجددیان سندھ و افغانستان
	[۸۵۷]-۸۵۸
	مجلس اعلائی گورنر جنرال ۹۹۱
	مجلس هند ۹۹۱
	مخابرات لاپیون ۹۵۰
	محکمہ ہیئت مدیره هند ۹۳۹
	مدرسه سندھی لارکانہ ۱۲
	۸۹۱
	لشکر قندهار ۷۷۶-۹۳۳
	لشکر اوزبک ۷۶۵
	لشکر ایست انڈیا ۹۳۳
	لشکر ایلجاری شاه شجاع ۹۰۹
	لشکر بارکپور ۹۳۸
	لشکر بلوچ ۳۷۸-۶۶۰-۶۷۲
	۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰
	لشکر بمبئی ۸۹۲-۸۹۳-۸۹۹
	لشکر بنگال ۹۰۳
	لشکر پھشوا ۹۳۸
	لشکر جنرال پالک ۹۳۸
	لشکر جیکب ۹۹۲
	لشکر جنرال سیل ۹۳۳
	لشکر خراسان ۵۳۳-۵۷۷
	لشکر رنجیت سنگھ ۸۷۳
	لشکر روهري ۹۵۱
	لشکر ریزو بمبئی در سندھ ۹۰۹
	لشکر قاجار (قاجاریه) ۶۰۶-۸۵۳-۸۹۱

۹۸۳	معاهده مثلث لاهور
۸۶۰	ملا متیہ (طریقہ)
۹۰۳	ملیشیای شروپ شائر
	موزه برطانیہ ۱۹
	میرتون اکسفورد ۷۳۹
	مسیون تجارتی ۹۳۲
	ن
	نایت آف دی آرڈر آف پرشین لائین
	۹۳۱
	نصرانی (نصارا) ۳۸۳-۵۰۲
	۵۲۸-۵۹۱-۶۱۵-۶۶۲
	۸۰۵
	نقشبندی (طریقہ) ۸۳۵-۸۵۷
	نیزه وران (نیزه دار Lancers)
	۹۰۸-۹۲۱
	و
	وقد برطانوی ۹۹۵
	وہابی ۲۶۳
	۵
	ہولکر (ہالکر) (سہاراجہ اندور)
	۸۳۰-۹۱۷
	ھیئت کنترول ۹۳۸-۹۳۹
	ھیئت مدیره هند ۹۵۱
	ی
	یاجوج ۳۲۰-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۰-۷۰۰